S. No 11 91

H

Call No..........

Account No..........

Date......................

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

خاطرات و خطرات

توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من



از انتشارات کتابفروشی زوار

تهران ـ خیابان شاه‌آباد

حق چاپ محفوظ

چاپ دوم ۱۳۴۴ شمسی

چاپ شرکت سهامی افست

955
H53k

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No 74529
Date 5.12.1970

خاطرات وشرح زندگانی رجال و مردان سیاسی هر عصر و دوره‌ای از بزرگترین و مهم - ترین مآخذ تاریخ آن عصر است که در روشن نمودن زوایای تاریک ومبهم تاریخ کمك شایان وقابل توجهی مینماید.

دربارهٔ تاریخ معاصر ایران که یکی از مهمترین ادوار تاریخی این کشور است هنوز گفتنی فراوان است و علل وعوامل بسیاری از وقایع مهم آن هنوز مکتوم مانده است.

باید اذعان کرد که تاریك بودن تاریخ معاصر ایران نتیجهٔ عدم نگارش وقایع و حوادث تاریخی توسط مردان سیاسی و رجالی بوده است که خود ازنزدیك در جریان حوادث دخالت داشته و از علل بسیاری از وقایع مطلع بوده‌اند.

یکی از مردان نامی و رجال سیاسی که در این راه دامن همت بکمر زده و شرح وقایع زمان و خاطرات خود را برشتهٔ تحریر در آورده مرحوم حاجی مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه است.

مرحوم مهدیقلی هدایت پسر علیقلی خان مخبرالدوله و نوهٔ رضاقلی خان هدایت است که در سال ۱۲۸۰ قمری متولد شد و پس از فرا گرفتن مقدمات در ۱۲۹۵ برای تحصیل عازم آلمان گردید و در ۱۲۹۷ بایران مراجعت کرد و بتکمیل زبان فارسی و عربی پرداخت و در فراگرفتن فن موسیقی سعی بلیغ کرد. در ۱۳۰۳ بسمت معلم زبان آلمانی در دارالفنون مشغول کار شد و در ۱۳۱۱ باسمت پیشخدمتی خاص ناصرالدین شاه رسماً وارد خدمات دولتی گردید و در ۱۳۱۶ بریاست پستخانه و گمرك و تلگرافخانهٔ تبریز منصوب و در اواخرهمان سال از سمت خود مستعفی وعازم تهران شد و بریاست مدرسهٔ علمیه و سرپرستی مدارس دیگر تعیین گردید ودر مسافرت دوم مظفر-الدین شاه بفرنگ بنا بمیل میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان باروپا حرکت کرد و در پوتسدام بقافله پیوست. پس از صدور فرمان مشروطیت باتفاق برادرش مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله، حاجی محتشم‌السلطنه حسن اسفندیاری، میرزا حسن‌خان پیرنیا مشیرالدوله ومیرزاحسین‌خان پیرنیامؤتمن-الملك مأمورتهیهٔ قانون انتخابات شد وانتخابات دورهٔاول قانون گذاری را انجام‌داد ودراولین کابینهٔ قانونی ایران بریاست‌سلطان‌علی‌خان وزیر افخم بوزارت معارف منصوب شد و قبل از اینکه مجلس شورای‌ملی ایران بفرمان محمد علیشاه و بدست لیاخوف بتوپ بسته شود بحکومت آذربایجان تعیین شد. پس از شروع جنگهای داخلی آذربایجان، قورخانهٔ دولتی رابملت تسلیم کرد وعازم اروپا شدو مشوق و محرك علیقلی‌خان سردارسعد بمسافرت بایران گردید و بالاخره او را روانهٔ ایران کرد که با کمك محمدولی‌خان سپهسالار تنکابنی در ۱۳۲۷ تهران رافتح کردند پس از فتح تهران‌بدست آزادیخواهان مجدداً بحکومت آذربایجان منصوب شد و تا شعبان ۱۳۲۹ مدت دو سال تمام بدین سمت باقی بود سپس استعفا کرد وعازم اروپا گردید ودر اواخرهمان سال مقارن اولتیماتوم روسیه بایران، وارد تهران شد ودرشعبان ۱۳۳۰ بحکومت فارس‌منصوب‌شد وتا ذیقعدهٔ ۱۳۳۳ در فارس‌خدمت کرد. در ۱۳۳۸ در دولت میرزا حسن‌خان مشیرالدوله ابتدا بسمت وزیر دارائی‌بکار مشغول شد و مانع ازدخالت آرمیتاژ اسمیت مستشار انگلیسی در امر مالیه گردیدو درهمان‌سال‌که‌مصادف باقیام شیخ محمد خیابانی بود برای مرتبهٔ سوم بحکومت آذربایجان مأمور گردید پس‌ازپایان کارشیخ محمدخیابانی‌گرفتار کودتای لاهوتی شد پس از شکست کودتا از راه قفقاز بتهران‌مراجعت‌کرد. در ۱۳۴۱ در کابینهٔ میرزا حسن خان مستوفی‌الممالك بوزارت فوایدعامه منصوب شد ودر ۱۳۰۶شمسی مأمورتشکیل کابینه شد و تا ۱۳۱۲ یعنی‌شش‌سال‌متوالی‌در این سمت انجام وظیفه کرده است.

گذشته از این دربسیاری از کابینه‌ها ازقبیل کابینه‌های امین السلطان وحسینعلی‌خان نظام السلطنهٔ مافی ومیرزاحسن‌خان مستوفی‌الممالك سمت وزارت داشته است .

بهمین‌جهات کتاب خاطرات و خطرات او که با قلمی شیوا و خامه‌ای توانا نوشته شده‌نه‌تنها مشحون از وقایع‌مهم تاریخی است بلکه چون بسیاری از مطالب را بی‌پرده وعریان بیان میکندمی‌تواند برای مردان و رجال سیاسی نمونه و سرمشقی باشد تا حوادث و وقایع مملکت خویش را آشکارا بنگارند و در این امر مهم قدمهای مثبت و مؤثری بردارند.

حسن دیگر خاطرات سبك و شیوهٔ خاص هدایت در نگارش آنست و چون پدرش بنیان‌گزار تلگرافخانه در ایران بوده‌است غالباً مطالب را در نهایت ایجاز و با فصاحت کامل وباهمان روش و بصورتی جذاب و دلپذیر بیان کرده است .

چاپ اول این کتاب که در حیات مؤلف بطبع رسیده بود مدتها نایاب بود و اکنون چاپ دوم آن با همت و زحمت فوق‌العادهٔ دوست ارجمند و عزیزم آقای مرتضی مدنی که تصحیح و نظارت بر چاپ و تهیهٔ فهرستهای لازم کتاب را که لازمهٔ هرکتاب تاریخی است تقبل نموده‌اندانتشار مییابد و بدون شك مزایای چاپ دوم این کتاب مرهون زحمات و دقت نظرهای ایشان است.

اکبر زوار

فهرست مندرجات

دورهٔ اخیر

سلطنت محمدرضا شاه

فهرست تصاویر

هو السميع العليم

فَبَشِّر عبادِ الذين يَستَمِعون القولَ فَيَتَّبِعون احسَنه
اولئكَ الذين هديهُم الله و اُولئكَ هم اولوا الالباب[1]

اُدخُلوا فی السِلمِ کافَّةً و لاتتَّبِعوا خُطُوات الشیطان
اِنّه لکُم عدوٌ مُبین[2]

۱ـ سورة الزمر آیهٔ ۱۸　　　۲ـ سورة البقره آیهٔ ۲۰۸

درآمد

یکی تاریخ مینوشت واقعه‌ای در نظرش اتفاق افتاد ، دوستان در ملاقات ، مختلف روایت کردند، کتاب خودش را درآتش انداخت گفت همهٔ روایات از این قبیل است. از طرف دیگر گفته‌اند دروغی نیست که‌از راستی بنیان نگرفته باشد.

ملا گوید :

کی دروغی قیمت آرد نی ز راست

اندر عالم هر دروغ از راست خاست

اگر من کمتر بحواشی رفته‌ام برای احتراز از روایات نابکار است !

شاید معاصرین طرز مرا ایجاز مخل بدانند ، اگر بحواشی می‌رفتم آیندگان اطناب ممل می‌خواندند.

در مجلهٔ یادگار خواندم که کتاب نداریم ، کتاب بسیار داریم کتاب خوان نداریم از ادب بسیار میگویند و مشتری بی ادبی‌اند .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

اما بعد

روزگاری غریب است و بازار دروغ را فروغ ، مجربات کهنه است، بلهوسی تجدد.

اسپید و سیاه و زرد و آبی هر چاپ زنی مرید یابی

مجلس صلح ساختند به جنگ پرداختند ، در جنگ اخیر قافیه را باختند، هیتلر با طرح مرام طغیانی (ناسیونال سوسیالیست) آتشی افروخت خامش شدنی بود ، طرحی که روی اتلانتیك ریختند نقش بر آب شد ، در یالتا شعله‌ای بر کشید که اطفای آن با آب اقیانوس‌کبیر‌هم‌مشکل است .

مثبت و منفی در جو سیاست بحد اشباع رسیده، مگر به طبیعت خنثی گردد وبه برق‌ورعد نکشد که گوشها کر و آبادیها زبر و زبر خواهد شد . پنج سال گذشت هر روز از صلح‌صحبت است و هرشب از جنگ‌حکایت . چرا ؛ هیچ طرف بحد وسط سرفرود نمی‌آورد. اصطلاح جدید جنگ سرد است.

ده هزار سال است طرح آزادی میریزند و لاف‌دموکراسی میزنند و هیچوقت گرفتاری،این گونه عالم‌گیر نبود و فرعنت بدین پایه نرسیده بود . از خدا منصرف و به طلا معترف ، چنان مینماید که در گرداب اقتصاد و غلو در صادرات ، بازی خود را باخته است اگر مات نشود پات خواهد شد .

فرزین بدست آسیا است اگر فریب بزك نخورد و گزك را از دست ندهد.

ای پیر سالخورده بپای خرد بپوی	سرچشمه باقی است اگر رفته آب جوی
تاریخ خویش بنگر وهمت بلنددار	در اتحاد کوش و زحق یاوری بجوی
سرچشمه را زلای بپالا بسعی‌خویش	چوگان نگاهدار که آخر تراست گوی
منگر به طمطراق وره‌بخردان‌بگیر	ور نه به طمطراق بمانی تو هم اسیر
پیری تو نقش جوانان نزیبدت	این حرفهای تازه مبادا فریبدت [1]

ودایع طبیعی بلای متمتع است گول چاپلوس مخور و از غموس در مرداب‌های‌جدید‌پرهیز کن، زیردستان را مرفه بدار و پا بیشتر مدار و اگر بتقلیدهای زشت قدمی پیش رفته‌ای وا پس گذار «تو هنوز اندرخم یك کوچه‌ای.» از علم مغرب استفاده کن و ازآداب استعاذه.

آنچه در مغرب کردند منجر به غروب امنیت و آسایش شد مطلع تمدنی وقت است که از مشرق طلوع کنی.

چه نداری! «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری» عجله مکن ، حرص مزن ، حرص سروری حس اناولاغیری می‌آورد تااین ناموس منحوس مدروس نشود، عبوس از چهرهٔ عالم‌برداشته نخواهد شد و عروس صلح در بزم سیاست مأنوس نگردد و نتیجه معکوس خواهد بود .

۱ــ ملل شش هزارساله حیف است متانت را از دست بدهند و از جد بهزل بپردازند و متأسفانه در هزل‌جد کنند.

ژاپن که می‌توانست دست برادری به چین بدهدو امروز شاهین ترازوی صلح باشدخطارفت وجفا کرد، صدسال خودآرائی نمود درلحظه‌ای ازهم پاشید .

جنك سرد تا کی بروبدست نماید معلوم نیست و جنك گرم معقول که در آن‌بردباخت‌است و نتیجه مدلول آیهٔ **فیذروها قاعاً صفصفاً لاتری فیها عوجاً و امتاً** [1]

چه‌خواهدماند، صحرائی‌که‌کل‌وسایل معیشت‌ازدست‌رفته‌باشد و راه‌تدارك بسته‌وبازدریامزاحم.

آئین لیکورك دولت مستعیل بود سیاست افلاطون داغ باطله خورد **من جرب المجرب حلت به‌الندامه**

آزمودند و امروز آه‌پشیمانی ازسینه‌هاوفریاد ارتجاع‌ازحلقومهابلنداست‌که **العود احمد** .

واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً و لاتفرقوا ملل مسیحی در این دعوت متوسل به محبت نزدیکانند که کلام عیسی است کیفیت و کمیت این معنی محدود و مشخص نیست مسلمین این معنی را به تفسیر و تفصیل دارند که **ما فرطنا فی‌الکتاب من شیئی** گفتنی را گفته‌ام .

در وضعیت حاضر یکی افسار را رها کرده یکی سخت می‌کشید بین این دو فشار ، خلق گرفتارند .

انشاءالله عقلا هستند که در گشودن گره‌گردی کار بقمهٔ اسکندر نکشد.

پای سود که در میان می‌آید قلم از دست انصاف می‌افتد.

تاریخ را فایده آن است که بخوانند مضرات اعمال را بدانند و آن اعمال را تجدید نکنند که نتیجه غیر این جنجال نخواهد بود.

قطعه‌ای از شاهنامه

حرف‌های حسابی کهنه است است فقط جنجال‌ها تازه است.

سه یك بود یا چار یك‌بهر شاه / قباد آمد و ده یك آورد راه
به‌کسری رسید آن سزاوار تاج / ببخشید بر جای ده یك خراج
همه پادشاهان شدند انجمن / زمین را ببخشید و برزد رسن
گزیتی [2] نهادند بر یك درم / از آن رو که دهقان نباشد دژم
کسی را کجا تخم یا چار پای / بهنگام ورزش نبودی بجای
ز گنج شهنشاه بر داشتی / ز کشتن زمین خوار نگذاشتی
گزیت رزبارور شش درم / به خرما ستان بر همبن زد رقم
کسی‌کش‌درم بود ودهقان نبود / نبودی غم ورنج وکشت و درود
گذارنده از ده درم تا چهار / بسالی از او بستدی کار دار [3]
کسی بر کسی بر نکردی ستم / به سالی به سه بهره بدٰاین درم
گزیت و خراج آنچه بدنام بود / به سه روز نامه بـه مؤبد سپرد
یکی‌آنکه بردست گنجور داد / نگهبان آن نامه دستور داد
دگر تا فرستد بهر کشوری [4] / بهر کار داری و هر کشوری
سه دیگر که نزدیك مؤبد بود / گزیت و سر بازها بشمرد

۱ـ افکار امم.

۲ـ گزیت را خراج نوشته‌اند ولی به مناسبت رسن زدن باید مقداری‌از زمین باشد که برهر گزیت درمی‌نهادند.

۳ـ مالیات بردرآمد است.

۴ـ کشور در مصراع اول ولایت در مصراع دوم به تکیه بریا اهل کشور است یا لشگری.

پراکند کار آگهان در جهان — که تا نیك و بد زو نماند نهان

انترناسیونال (ارتباط طبقهٔ عامل ملل) که امروز روی منافع مادی کار می‌کند اگردرمنافع مادی روی‌اعتدال بایستد و روی صلح عمومی اتحاد کنند و حفظ اصول جاری بی هوای فرعنت‌امید صلح ده‌بر صد خواهد بود.

دیپلوماسی

دیپلوماسی برداختن دروغ است به نزاکت و فریب حریف به طلاقت. امروز دهل زیرگلیم است در مقابل شتر سواری دولا دولا و رقص در تاریکی و گفته‌اند بهترین دیپلماتها آن است که‌بهترین شامها رابدهد یا بمدلول مثل معروف کدخدا را ببین‌ده را بچاپ[1].

نزاکت با مرامهای جدید ساز گاز نیست دیپلوماتها در برداشت سردر گمند و در فروداشت حیران که چه کنند گفته‌اند عقل اختیاراهون ضررین است.

ژنرال فوش سرحد فرانسه را روی سیاست شمشیر رودرن‌میخواست کلمانسوروی سیاست‌دور-بینی گفت نباید آلزاس ولرن دیگر ساخت. وزرای انگلیس محو آلمان‌را میخواستند ادواردگری گفت لنگر تعادل را از دست نباید داد.

دیپلوماتهای این دوره آن نکات را رعایت نکردند.

دیپلوماسی ایجاد روابط حسنه بود حال تدارك مناسبات‌سیئه است قول و قرار اعتبار ندارد فکر سود براندیشهٔ اصلاح میچربد.

در جنگ اخیر سیاسیون فرانسه باعتماد سد ماژینو خواب رفتند، انگلیس و امریکا امروز با سد کانال و اتلانتیك چشم خودشان را می‌مالند.

اصحاب شور و قلم و ارباب شمشیر و علم بدانند که‌سیاست زمان اژدهائی است دمان، به‌خواب اژدها بخواب نباید رفت. عهود گذشته ولو نسیا منسیا نماید بر جا است، افق تاریك، هوا منقلب و عهود در کمون.

اگر پیل‌زوری وگرشیر چنك — بنزدیك من صلح بهتر که جنك
چو شمشیر پیکار بر داشتی — نگه دار پنهان ره آشتی
همی تا بر آید به تدبیر کار — مدارای دشمن به از کارزار
به‌نرمی‌زدشمن‌توان‌کند پوست — چوبادوست‌سختی‌کنی‌دشمن‌اواست
باندازه‌ای بود باید نمود — خجالت نبرد آنکه ننمود و بود
تأمل کنان در خطا وصواب — به از ژاژ خایان حاضر جواب
چراگویدآنحرف درخفیه‌مرد — که‌گر فاش گردد شودروی زرد
بسوگندگفتن‌که‌زرمغربی‌است — چه حاجت‌محك‌خودبگویدکه‌چیست
کسانی که پیغام دشمن برند — ز دشمن همانا که دشمن ترند

من مکرر مورد ملالت شیخ واقع شده‌ام.

تأمل کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.

اعتذار

آنچه گفتم خیر تو پنداشتم — از عقیدهٔ خویش بد بر داشتم
گربدی‌بینی درآن‌ازکم و بیش — چشم‌ازآن‌درپوش‌ازخوبی‌خویش
بس‌که‌زحمت دیدم‌ازاخلاق‌خود — بس مذمت کردم از اخلاق بد
زحمت ما جمله از اخلاق‌ماست — انتقاد خویشتن آنرا دواست
من‌چه‌کردم یاچه‌خواهم‌کرد باز — در شریعت این بود سر نماز[2]

۱- صفحهٔ ۲۸۸-۲۹۶

۲- اقم‌الصلوة ان‌الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر

استغـاثه کـازبدی برهانـدت   التماسی تا به خوبی راندت
تا به مطلب بنگری توسرسری   کی به مفهوم و به‌مقصدپی بری
گر موافق یا مخالف در فرود   خواهمت توفیق از حی ودود

خدمات مؤلف به فرهنگ

فوایدالترجمان در تعلیم زبان فرانسه دو جلد — چاپ‌شده‌است
تحفةالافاق در تاریخ، جغرافیا، سیاست و اقتصاد اروپا با صور ونقشهٔ بسیار — چاپ‌شده‌است
گزارش ایران‌باستان با تحقیقی در سلسلهٔ کیان — چاپ‌شده‌است
مجمع‌الادوار در علم موسیقی سه قسمت — در چاپ‌است
افکار امم در تحقیق مذاهب و تطبیق با حکمت — چاپ‌شده‌است
سفرنامه‌گرد کره ازطریق چین و ژاپن بعزم زیارت بیت‌الله — چاپ‌شده‌است
خاطرات و خطرات تاریخ هشتاد سال من و میهن (مجلد حاضر) — چاپ‌شده‌است
تعلیم‌الاطفال در تدریس الفبا و الفبای مخصوص — چاپ‌شده‌است
دستور سخن در صرف و نحو کامل فارسی — ۲۸۰ صفحه
تحفةالاریب در عروض و بدیع و دیگر محسنات سخن — ۳۰۰ صفحه
تحفهٔ مخبری یادگار بیکاری منظوم در حکایات ۷۰۰۰ بیت و اشعار دیگر — ۲۷۰ صفحه
تحفةالافلاک دورهٔ هیئت کامل با ریاضی — ۵۰۰ صفحه
بستان ادب تذکره برای تذکار خودم دو جلد — ۱۲۰۰ صفحه
رساله در منطق رساله در تصوف
تحفهٔ مخبری شامل تاریخ، اخلاق، حکایات و چیزی از هرجا
جبر و هندسه و مثلثات برای تذکار خودم

بنام فروزندهٔ ماه و مهر

در نوشتن خاطرات یاگزارش احوال غالب مطالب پس و پیش می‌افتد ، در اصل منظور مؤثر نیست.

در سخن ترتیب و آدابی‌مجو　　　هرچه میخواهد دل تنگت بگو

اگر بعضی حکایات منضمه به شرح احوال مستقیماً مربوط نیست، باز بوجهی اصطکاك دارد و خالی از فوایدی نیست ، قدری تاریخ یا شمه‌ای از پیش آمدها رنگ و روئی بمطلب میدهد بر من چه‌گذشت، برای خوانندگان گرامی اهمیتی ندارد. اهمیت درگزارشات و پیش‌آمدهااست.

آنکه تألیفی بهر عنوان کند　　　ذوق خود را در ترازو مینهد

در ترازوی پسند مشتری　　　بی گمان شاهین گهی سر میزند

زندگی یك سلسله زحمت و راحت است ، هردو پیش میآید ، نه خود را باید باخت نه بواهمه قصور ساخت . بسا زشتی بزیبائی کشیده است و زیبائی به‌زشتی ، فکر انسان بهشت وجهنم او است بسته به‌آنکه ذمه پاك باشد یا آلوده .

ای برادر تو همین اندیشه‌ای　　　مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

وقتی گفته‌ام :

جلوهٔ زیبائی‌است این اساس　　　وندرین جلوه توئی زیباشناس

جان‌خودراسعی‌کن زیبا بدار　　　هر دمت زیبائی آید آشکار

مکتوبات پدرم نصایحی است که بکار آیدومکتوبات اخوی‌حاشیهٔ احوالات‌که‌بصیرت‌افزاید. در ترجمهٔ احوال‌غالب دیده وشنیده را بیاد میآورند مانع ندارد که از خوانده نیز چیزی‌بنگارند.

از سنهٔ ۱۲۹۷ قمری که از برلن برگشتم معلومات خودم را کم مایه دیدم بمطالعه در هر باب بتکمیل آن کوشیدم تا امروزکه ۲۰ دی ۱۳۲۶ شمسی است در کاربودم یا نبودم قلم را کنار نگذاردم ، اگر ازخرمنی خوشه‌ای یافتم آگاهی‌آیندگان را توشه برنگاشتم که در افکار امم وتاریخ باستان و رسایل دیگر یاد کرده‌ام . دوره‌ای بود پر تشویش و اینك از همه وقت بیش ، بقول جمال‌الدین عبدالرزاق:

در قیامت ظلم صورت می‌نبندد ورنه من　　　گفتمی اینك قیامت نقد ودوزخ‌آشکار

غالب نصیحت کرده‌اند که در تاریخ تعصب نباید داشت و حقایق را باید نگاشت مذهب سیاسی را فدای حقشناسی کرد و گفته‌اند زبان سرخ سرسبز میدهد برباد . از من گذشته است عنقریب سرو زبانی باقی نخواهد بود اگر راست بنویسم گروهی بدشان می‌آید واگر دروغ بنویسم خودم بدم می‌آید . چکنم زشت وزیبا ، دروغ و راست بسیار نوشته‌اند وهمه خوانده میشود ممیز صحیح وسقیم کیست ؟ اوراقی بیحساب بچاپ رسیده است از روی بی‌اطلاعی یا غرض ، حق وباطل بهم بافته‌اند و افکار راآشفته‌اند دروغ و تهمت بسیارگفته‌اند به هفت رنگ درآمده‌اند غالب‌بیرنگ یا نیرنگ ، حرارتها کرده‌اند همه برودت . من آنچه را صحیح دانسته‌ام مینویسم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال وانشاءالله از خط اعتدال تجاوز نخواهم‌کرد.

تاریخچه

نظر به آثار ادبی سرسلسهٔ مارضاقلی خان هدایت است، اجدادش درچهارده‌کلانه از مضافات دامغان زیست داشته‌اند و باقاجاریه مربوط بوده، جدش اسمعیل کمال که در زد وخورد زندیه با قاجاریه مقتول شده است خود را از اولاد کمال خجندی گمان میبرده که معاصر خواجه حافظ بوده است از اوست :

ماخانه خراب گشتگان را — در دل غم خانمان نگنجد
یا دوست‌گزین کمال‌یاخان — یکخانه‌دومیهمان نگنجد [1]

آقا هادی پسراسمعیل کمال بزمان آقا محمد خان ریاست عملهٔ خلوت و صندوقداری‌جنسی داشته[2]، پس از آقامحمدخان‌ملازم‌خدمت فتحعلیشاه‌بوده بخراسان‌میرود، در آنجاخبر تولدرضاقلی‌خان باو میرسد اورا رضا نام میگذارد.



رضاقلی‌خان هدایت

پس از سالی دو ، به‌صاحبجمعی کل متوجهات دیوانی فارس مأمور میگردد (۱۲۱۵) بزمان فرمانفرمائی حسینعلی‌میرزادرسنهٔ ۱۲۱۸ جهان‌رابدرودمیگوید. رضاقلی خان با والده به بارفروش نزد خویشاوندان‌میآیندپس ازسالی‌چندوالده‌اش بقصد زیارت‌مکه به‌فارس برمیگردد بعقد محمد مهدی خان شحنه در میآید[3] عزیمت خودرا دنبال‌گرفته به‌مکه‌میرود وفوت میکند . رضاقلی‌خان نزد محمد‌مهدی‌خان‌بسر‌برده مشغول تحصیل‌میشود تازمان‌خردسالی درمیگذردنزد حسینعلی میرزاوحسنعلی‌میرزا[4] تقرب‌میابد، به‌کلام منظوم‌مایل بود بدواً چاکرو بعداً هدایت تخلص‌میکند که‌اکنون سجل‌اکثرخانواده است. بالجمله رضاقلی‌خان دختر محمد مهدی‌خان مسمات‌به‌مریم‌خانم‌را میگیرد، فتحعلی شاه در مسافرت بشیرازش بجا می‌آورد و بسزا می‌نوازد امیر الشعراش لقب‌میدهد. معهودبوده‌است بجای‌فتحعلی خان‌ملک‌الشعراکه درگذشته بود بطهران بیاید بیماری مانع میشود درسنهٔ ۱۲۵۶ که‌محمدشاه‌از نهضت خراسان برمیگردد

۱ــ درنسخه یا جهان‌است .

۲ــ آقا محمدخان صندوقچه‌ای سر بمهرداشته که میبایست هرشب روی رختخــواب خان بگذارند، شبی‌معاشقهٔ خان با صندوقچه بدرازا میکشد ، هادی‌خان از گوشهٔ پرده‌نظری بدرون‌اطاق میاندازد معلوم میشود که صندوقچه محتوی جواهر پیاده است که آقامحمدخان روی لحاف ریخته و صورت خودش را بآن میساید ، هراسان‌کنار میرود وچون آقا محمدخان آواز میدهد قدری تأمل میکند و سراسیمه باطاق میدود چنان وانمود میکندکه خواب بوده است.

۳ــ رضاقلی‌خان هفت ساله بوده خودش را در حوض می‌افکند .

۴ــ حسنعلی میرزاکمالی‌داشته، خان مروی گاهی بملاقات‌او میرفته‌است، اصحاب‌حسینعلی←

رضا قلیخان از طرف فریدون میرزا با تحف بتهران می‌آید ، حاجی میرزاآقاسی ازمراجعت مانع میشود .محمد شاه‌عباس میرزا (ملك آراء)راکه فوق العاده طرف محبت شاه بوده است بدومیسپارد و از آنجا به لله باشی شهرت میکند . در موقعی که‌ناصرالدین شاه به طهران می‌آمده رضاقلیخان عباس میرزارا تا یك منزلی باستقبال میبرد بر میگردد و از کارکناره میجوید . چندی به فترت میگذرد و کار به‌عسرت میکشد پدرم به شکرانهٔ نعمای الهی همیشه‌میفرمودند درگردش نوروز در مهتابی‌ای که بود در آفتاب ایستاده بودم و فکر میکردم از کجا چند ریالی بدست بیاورم و عیدرا برگزار کنم ، درب را میزنند و گماشته‌ای از طرف امیرکبیر بوده ، معلوم میشود رضاقلی‌خان احضار شده‌است، مرا جلو فرستادند ببینم مطلب چیست ، خودشان جبهٔ سرخ‌را کـه در آن وقت مرسوم بوده است در برنموده از عقب آمدند ، صحبت از فرستادن ایلچی به خوارزم می‌رفته ، در ملاقات امیرگفته بودمیخواهم‌سفیری به‌خوارزم‌بفرستم؛ «فرستاد باید فرستاده‌ای»باقیش‌را میدانی، بروید دستورالعمل‌بشما میرسد (۱۲۶۷) دستورعمل‌بطوریکه‌درمتن کتاب‌نوشته‌ام‌رسید .

رضا قلی‌خان از مریم خانم سه پسر داشت‌عباسقلی خان که‌هفت ساله در گذشت علیقلی‌خان و جعفر قلی‌خان (مخبرالدوله ونیرالملك) ویك دختر کوچك جان خانم که زن میرزا داود پسر وقایع‌نگار شد و در جوانی فوت‌کرد . ازحبشیه‌هم دو دختر داشت آسیه که زن‌پسرمحمدمهدی‌خان موسوم به‌هادی‌خان میشود و سه پسر می‌آورد باقرخان، محمد تقی‌خان و اکبرخـان (از استعداد اکبرخان بسیار شنیده‌ام‌لکن‌اورا ندیدم) و یك دخترگلین‌خانم که‌او را باخوی حسینقلی‌خان‌دادند. دختر دیگر سکینه را محمدقاسم‌خان همشیره‌زادهٔ محمد مهدی‌خان‌گرفت از او پسری‌ودختری شد علی‌خان (بعدها ناظم‌العلوم) و شهرو خانم‌که درحبالهٔ نکاح محمد حسین خان اصفهانی (شریف) در آمد که همان ادیب‌الدوله ناظم مدرسهٔ دارالفنون باشد.

در سنهٔ۱۲۷۹ رضاقلی‌خان مأمورخدمت مظفرالدین میرزا شده به تبریز میرود درمراجعت انزوا اختیار نموده مشغول تألیفات میشوند . در ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ داعیهٔ حق‌را لبیك اجابت میگوید نزدیك منزل ازطرف شمال که صحرا بود پدرم زمینی‌خرید و رضاقلی‌خان را در آنجابخاك سپردند و تکیه برسرقبر او بناکردند که اینك‌کنار خیابان اسلامبول واقع است . قطعه‌ای در فوت خودشان بنظم آورده‌اند که در متن یاد کرده‌ام .

انتساب رضاقلی‌خان باحاجی میرزا آقاسی وایلخانی

عمهٔ رضاقلی‌خان از نجبای دارالمرز زن باباخان (فتحعلی‌شاه) بوده‌است موسوم به حاجیه استاد ، دو دختری آورد عزت نسا و طیغون کـه در حبالهٔنکاح دو موسی‌خان قجر درمی‌آیند. طیغون زن پسر مهدی‌قلی خان امیرالامراء میشود، عزت‌نسا را موسی خان برادر زادهٔ خاقان میگیرد که پس از او زن میرزا آقاسی شد. والدهٔ ایلخانی عزت‌قوت پنجه داشته و در حضور خاقان بابرادرها پنجه می‌افکنده عضدالدوله بروایت‌الله‌قلی‌خان ایلخانی گوید عزت‌نسا بقصد زیارت مکه‌به تبریز آمد حاجی میرزاآقاسی به احمد میرزای معین الدوله می‌گوید به‌عمه‌ات بگوزن‌من بشود اورا بمکه‌می‌برم ، خانم درجواب میگویدبه‌آن‌آخوند شپشوبگو ازاین غلطهانکند. حاجی به‌محمدمیرزا می‌گوید عمه‌ات را درطهران خواهم گرفت و چهار سال از این مقدمه‌می‌گذرد.

ولیعهد در خراسان وفتحعلی‌شاه در اصفهان در میگذرند ، محمدشاه پس از جلوس بـه مادر من دستخط کرد که باید زن حاجی شوی و الا پسرت راکور میکنم قضی‌الامر و این را ازکرامات حاجی دانستند یعنی در آن اظهار قول سلطنت‌داده بوده است . حاجی بی‌چیزش نبوده بطوری که

→میرزا،خان راتشویق میکنند که گاهی ازشاهزاده ملاقات کند ، ریش‌خان مروی‌دراثر رنگ و حنا رنگ برنگ‌بوده است، در ملاقات‌حسینعلی‌میرزا جویا میشودکه خان‌چه تدبیرمیکند که‌ریشش‌رنگ برنگ است ، خان هیچ نمیگوید مجلس برگذار میشود ، چون از مجلس بـیرون میآیـد اصحاب میپرسند که شاهزاده را چگونه دیدی؟ میگوید «گوسالهٔ مادرحسن» و در زمان خود مثل‌شد .

از پدرم‌وعمو شنیده‌ام و اعتمادالسلطنه درصدرالتواریخ نوشته است درشب عروسی‌ناصرالدین میرزا که در۱۲۶۱ چلهٔ تابستان بوده و میبایست شاه بشهربیابد از حاجی میخواهد که دعا کند که هوا خنك بشود، حاجی قدری بخودش بد میگوید که من چه کاره‌ام، درآنشب هوا بقدری سردمیشود که احتیاج به‌خرقه میافتد. حاجی مرید ملاعبدالصمد همدانی بود که درکربلا شهیدشد، زن‌وبچهٔ خود را به حاجی سپرده بود که به همدان برساند و گفته بوده است درعوض عاقبت را میخواهی یا دنیا را؟ میگویدبه‌دنیا میشود عاقبت را ساز کرد و بزحمت کسان ملاعبدالصمد را به همدان میرساند.
پسرمیرزا سلیم ایروانی است و بی فضل نبوده است به تبریز می‌آید و معلم محمد میرزا می‌شود. اعتمادالسلطنه درصدرالتواریخ نسبت علم نیرنجات بوی‌میدهد بازاعتمادالسلطنه می‌نویسد که‌به‌فوت عباس‌میرزا وفتحعلی‌شاه خبرداده‌بوده است

وصلت با شاهرخ بگ رضا قلی‌خان در چاله میدان سکنی داشته و با شاهرخ بگ همسایه بوده‌اند، دختر شاهرخ بگ را برای علیقلی‌خان میگیرند شاهرخ (محمد مهدی) پسرحاجی‌علی وی پسر حاجی‌کریم او پسرمحمد مهدی‌-سلطان بوده است ساکن لالان هشت فرسخی در شمال تهران. بروایت شاهرخ بگ که مردی خوش تقریروخوش سیما بود و هروقت نزد والده می‌آمد ما دور او جمع میشدیم، آقا محمدخان درآمد و شد بین استراباد و تهران گاهی میهمان حاجی سلطان میشده است و دوستی داشته‌اند حاجی محمد مهدی خودرا ازاولاد مالك اشتر میدانسته و نوادهٔ او مالکیان پروزکرده‌اند. نوبتی که آقا محمدخان از طهران به استراباد میرفته ابراهیم‌نامی پسر عموی حاجی محمد مهدی تیری بطرف او رها میکند و به‌سواری که پیشاپیش خان حرکت میکرده میخورد و درمیغلطد خان راه کج میکند و به‌لالان نمی‌آید، در موقع دیگر که به‌دیدن حاج محمد مهدی‌میاید ابراهیم را از او میخواهد، متعذر به‌انتساب میشود، مقرر میگردد اگر او را بچشم دید به طهران بیاورد. ابراهیم روز عیدی به‌مجلس محمد مهدی درمیآید او را توقیف میکنند باخود به‌طهران میآوردآقا محمد خان میخواهد بندازبنداوجداکند حاجی‌مهدی الحاح میکند حکم میشود چندبندازپای ابراهیم‌جدا کنند که قسم‌خان مجری‌شده باشد.

ازحاجی‌کریم چیزی نمیدانم پسرش حاجی علی سه‌پسر داشته است محمد مهدی (شاهرخ) کاظم و باقرویك دخترکه عیال حاجی محمد قلیخان صارم‌الملك شاطرباشی ناصرالدین‌شاه بوده و منصب او به‌علی‌خان شاطرباشی‌رسید. حاجی علی رئیس قراولان خاص‌بوده محمد مهدی را هیجده ساله بوده است که بخدمت فتحعلیشاه می‌آورد ودرعداد پیشخدمتان منسلك میگردد. میرزا کاظم را دیده‌ام مردی موقرومحترم بود، میرزا باقرخللی دردماغ داشت.

بروایت مستشیرالملك پسر میرزا کاظم برادر شاهرخ محمد مهدی در اندرون علیشاه غلام بچه بوده است، وقتی پیغامی از طرف علیشاه برای فتحعلی شاه میبرد شاه از برازندگی و لطف تکلم او خوشش میآید و بخدمت خودش میخواند ابوطالب کاشانی هم از پیشخدمتان طرف توجه بوده است شاه از محمد قاسم‌خان ملك‌الشعراء برای این دو پیشخدمت لقبی میخواهد شاهرخ و فرخ اختیار میشود. درسلامها میبایست این دو جوان لباس جواهر پوشیده طرفین تخت بایستند عباس میرزا نایب‌السلطنه این دو پیشخدمت را به خدمت خود میطلبد، فرخ میرود و شاهرخ وفا بخرج داده ازخدمت شاه دوری نمی‌جوید. حق‌باکدام بودبعدها معلوم شد، اوبه‌امارت رسیدوکاراین بفلاکت کشید.

بی‌بی‌جان خواهرمهد علیا زن فتحعلی شاه را بامر شاه به شاهرخ میدهند دختر مهد علیا خرم بهار خانم (احترام‌الدوله) را به‌فتحعلی‌خان صاحبدیوان دادند و از آن روی ما با صاحب-دیوانیان قرابت داشتیم. شاهرخ از بی‌بی خانم پنج اولاد پیدا کرد سه پسر و دو دختر نجفعلی خان، رضاخان، غلامحسین‌خان، از دو دخترشاهرخ فرخنده‌خانم‌را علیقلی‌خان ابوی‌گرفت ودختر دیگرمرضیه خانم‌را پس‌ازدختر آقاجونی‌تجریشی‌جعفرقلی‌خان‌عمو. انتساب‌مابا‌تجریشیها‌ازاینروست.

خواهر آقاجونی زن حاجی علی بوده مادر شاهرخ ، محمد تقی‌خان پسر آقا جونی دختر محمد علی‌خان تجریشی را میگیرد، خواهر جیران (فروغ السلطنه) زن سوگلی ناصرالدین شاه . ازوی سه‌پسر پیدا میکند علینقی‌خان، عباسقلی‌خان و محمد حسین‌خان. اززن دیگر دختری داشته است هاجرنام که زن علی‌خان پسرعمه (ناظم‌العلوم) شد ودختری آورد فرخ‌لقا که بازدواج نصرالله خان پسرشهاب‌السلطنه رفت واینك دروزارت فرهنگ ازکارمندان است.

ازدخترهای محمدعلی‌خان یکی‌زن‌ناصرالدین‌شاه شدندیم‌السلطنه که دخترش راضیاءالسلطنه به‌امام جمعه میرزا ابوالقاسم‌دادند یك‌دخترش هم‌زن جعفر قلی‌خان عمو شد که از او اولاد نماند و درگذشت. جعفرقلی‌خان (عمو) را از مرضیه خانم (خاله) اولاد متعدد است چهار پسر ازاو مانند رضاقلی‌خان نیرالملك‌ثانی، هدایتقلی‌خان اعتضادالملك، کریمخان دکترو سلیمان‌خان‌وچهار دختر.

حکایت

شیخ جعفر کبیر در شیراز امر کرد خم خانه‌ای که بود بشکنند مباشر الحاج کرد که دو هزار تومان مالیات دیوانی خم خانه است از من میگیرند چاره‌ای باید . به شیخ عرض کردند این گره ازدست دختر نصراللّه‌خان ایلخانی قشقائی گشوده‌تواند شد، شیخ ازمعزی الیها دیدن میکند، وی ملکی در عوض بازمیگذارد که جبران‌عوارض خم‌خانه‌شود، این حکایت را باین‌شرح شنیده‌ام شکسته‌شدن خمهاثابت است جبران مردد، بهرحال محمدمهدی‌خان شحنه دراین موقع رباعی ساخته‌است.

شیخی‌که زخامی بشکست او خم‌می   زان عیش ونشاط باده خواران شد طی
گر بهرخدا شکست پس وای بمن   ور بهر ریا شکست پس وای بوی

رباعی را برای شیخ خوانده بودند ملاقات شحنه را درخواست کرده است، خواهی نخواهی شحنه خدمت شیخ میرسد،تقاضا مینماید که خود رباعی رابخواند، با تزلزل و هراس میخواند. شیخ برسرخود میزند بطوریکه ضعف میکند ، چون بهوش میاید میگوید ولیك انشاءالله برای خدا شکست. اعتمادالسلطنه رباعی را باسم ملامحمدزنجانی درمنتظم ناصری صفحهٔ ۱۱۰ نگاشته ووقوع امررا درطهران‌واین خلاف واقع‌است.

تولد نگارنده را هفتم‌شعبان ۱۲۸۰ قمری ازتلگراف به‌تبریزگفتند، رضاقلی‌خان مهدی‌ام‌نام نهاد. عزیزجان دخترمحمد مهدیخان‌خالهٔ پدرم مراخان خانان خواند وبه‌این اسم تازمان‌مظفرالدین شاه معروف بودم تاآنکه پس ازفوت پدرم لقب‌مخبرالسلطنه برمن تحمیل شد.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بسم الله الرحمن الرحیم

در مقدمهٔ کتاب تحفة الافاق که در جغرافیا و تاریخ شروع کردم وقسمت اروپا انجام یافت دوبیت از گفتهٔ خود یاد کرده‌ام :

یکی کاروان خانه است این سرای — که این را بدان داد بایست جای

گرت برنیاید ز کف هیچ کار — یکی یاد بودی بدر برنگار

میرزامحمد حسین گرکانی معروف به شمس‌العلماء ربانی تخلص گفت همین است که درها را نقش ونگار کرده‌اند لهذا آنچه بردر مینگارند در این اوراق نوشتم که بدرب کاروانسرا زحمتی نداده باشم .

منزل ما درچال میدان بوده است هیچ‌چیز ازآن بخاطرم نمانده. بخاطردارم که‌حاج محمد-قلیخان شاطرباشی صارم‌الملك با والده دختر شاهرخ بك خویشی داشت و با او همسایه بود روزی در منزل او مهمان بودیم لاك‌پشت بزرگی داشتند که من سوار آن میشدم و نشاطی داشتم لاك‌پشت بزرگ با من کوچك بجای خود شش ساله بودم که پدرم آن منزل را ترك کرد بتشویق یحیی‌خان آجودان مخصوص باغ ملك‌الکتاب رشتی را خرید روبروی باغ الله قلیخان ایلخانی که حال بانك ملی است و به سفارت آلمان فروخته شد عمارتی در زاویهٔ روبروی بانك ملی داشت و ده دوازده هزار ذرع زمین در شش هزارتومان به اقساط خریداری شد که نصف آنرا پدرم برداشت و نصف آن را عمو نیرالملك قطعه‌ای هم به محمد حسین‌خان ادیب الدوله ناظم دارالفنون دادند باغ و عمارت نیرالملك حالا سفارت عثمانی است که ترکیه شده است سبب آبادی بیرون شهر سفارت انگلیس شد غیر از برج نوش [1] سفارت انگلیس باغ حسام‌السلطنه و باغ حبیب‌الله خان تنکابنی جای دیگر

۱- برج نوش عمارتی بود در غربی خیابان برجی داشت از بیرون کاشیکاری و منزل نوش-آفرین‌دختر بدرخان‌زند از زنهای فتحعلیشاه بوده‌است که‌بی‌اندازه شاه باوتعلق‌خاطرداشته بطوریکه در مراجعت از جنگ روس اورا به سلطانیه میخواهد به سلیمان میرزا مینویسد: «آن شکرخنده که برنوش دهانی‌دارد» باخود بیاورد.

درنظرم نیست.

آنچه ازآن اوقات باز بنظرم مانده است نیمروی منزل لله‌آقا است روزی که سلطان خانم زن علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیرعلوم میهمان مادرم بود من ومحمد قلیخان اخوی‌را لله‌آقا بمنزل خودش برد ناهار نیمرو بما داد شب به والده گله‌گزاری میکردم که امروز بما ناهار ندادند ناهار درتصور آن زمان ما فقط چلو خورش بود وبسیاربچه‌ها همین تصور را دارند بلکه جوانهاهم. اگر خاطرات است آنچه بخاطر می‌آید باید نوشت و اگر کنند ملامت نه برمن تنها است، هشت نه سال بیشتر نداشتم شیطنتی کرده بودم لله‌آقا مرا به منزل خود که نزدیك بود برد پای مرا زنش که جوان بود و برو روئی داشت گرفت بخاطر دارم که زیاد دردم نمی‌آمد.

عمارت ملك‌الكتاب حمام هم دارد که درش از بیرون است زنها با چادرنماز بحمام میروند و این بنظرها غریب می‌آمد از وقایع این اوقات افتادن محمد قلیخان اخوی بود درحوض و کسی درحیاط نبود من رسیدم وفریاد کردم آمدند او را درآوردند آسیبی باو نرسید در این منزل دو سانحه از برای من اتفاق افتاد یکی حصبهٔ سختی با رعاف شدید که لگن‌لگن خون از بینی میرفت و همان رعاف سبب کم‌خونی من در تمام عمر بود میرزا هدایت که درآن وقت جراح معروف شهر بود پنبه‌ای دربینی‌من کرد و رعاف بندآمد بعدها دانستم که آن پنبه آلوده به پرکلرورآهن بوده دیگر ضعف در حمام حبیب‌الله‌خان از دودتون درین گرفتاری شریك هم داشتم وکار به طبیب‌کشید همین قدر میدانم که اضطراب کلی بود مادرم رسم داشت سربچه‌ها را خودش بشوید و لیف بزند من اضطرابی داشتم و او بدقلقی می‌پنداشت و مرا نشکون می‌گرفت تا حالم برهم‌خورد وهمشیره بحال بدتر از من افتاد بچه‌ها سالی یك نوبت چشم درد می‌گرفتیم و نوبه (مالاریا) می‌کردیم جوشانده اماله ومسهل روی نسخهٔ واحد بکار می‌آمد پرهیز فوق العاده بوده غالباً دهان مزه نداشت خاطرم می‌آید شبی قدری سرکه در شیشهٔ گلاب لای بتهٔ‌گل پنهان کردم تریلو را در پناه آن بوته خوردم وازآن سرکه روی تریلو ریختم عیبی هم بروز نکرد در سنهٔ ۱۲۸۸ باد سختی وزید گردسرخی در هوا منتشر شد که چند قدم جلو بارا نمیشد دید همان باد سبب سکتهٔ جده شد دختر محمد مهدی خان شحنهٔ شیراز از آن سکته درگذشت از محمد حسین‌خان ادیب الدوله ناظم دارالفنون شنیدم که فوت جده را به رضا قلیخان که درباغ بیرونی جعفر قلیخان عمو (نیرالملك) منزل داشت نگفته بودند جنازه‌را که ازکنار باغ میبردند رضاقلیخان بدر اطاق‌آمده گفته‌بود خانم‌رفتی من هم عنقریب میآیم و در همان سال برحمت ایزدی پیوسته چنانکه در قطعه گفته‌اند.

جهان سپنج سرایی است نی‌سرای مقیم — مقیمش ارچه بسی زیست در نهایت رفت
هزار سال اگر بود کس درو بمراد — گه رحیل که میرفت با شکایت رفت
هم‌آنکه داشت بسی طاعت ثواب نزیست — هم‌آنکه داشت بسی‌جرم‌وبس‌جنایت‌رفت
جوان و پیر بحسرت بسان یکدگرند — که هرکه رفت به‌ناکام ازاین ولایت رفت
کسی بعقل و کفایت بروزگار نماند — هزار زیرك و با عقل و با کفایت رفت
هزارو دو صدو هشتاد هشت رفته زسال — از این جهان بجهان دگر هدایت رفت

ورقهٔ یادداشتی بخط ایشان در نوشتجات پدرم یافتم اصل نسخه را به دکتر غنی دادم که خطوط معاریف را جمع میکند رونویس آن ضبط شد. از نوادر واقعات این است که فقیر نگارندهٔ این تحریر رضاقلی المتخلص به هدایت در سال ۱۲۷۹ بحکم اعلیحضرت پادشاه ایران السلطان ناصرالدین‌شاه از دارالخلافهٔ طهران به تربیت شاهزادهٔ معظم مظفرالدین که در سن یازده سالگی است مأمور گردیدم و از صدمات وتعب عرض راه و سرمای هوا وگزیدن مله در منزل میانه بعداز ورود بتبریز سخت بیمار و قوی بستری شدم و باری دوغشی روی داد رجوع به اطباء را بحکم استخاره و کتاب‌الله در قطع تردید خواستم درقبول معالجهٔ میرزا محمد کنی ملقب بفخرالاطباء این آیه که فی‌الحقیقه از قبیل اعجاز است آمد فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین.

درمیان معالجه دوبار غش و بیخودی روی‌داد و اثر سمیت لدغمله که عرق نبض یسار را سیاه کرده بود در طرف دست و پهلوی چپ شدت نموده به حیثی که قلب را فرو گرفت و از تپش افتاد و شعور تمام و نبض ساقط گردید و سقوط نبض از ساعت ۵ شب‌وتا قریب به ظهر امتداد یافت وحکیم‌باشی فخرالاطباء مشوش و مأیوس گردید و از معالجه دست بازداشت ولی دگر باره بمحض فیض حی قدیر نبض از سقوط بجریان و از انحراف به اعتدال گرایید و دوبار این سقوط نبض وآثار موت ظاهر گردید و معهذا خدای شافی شفا داد وحکیم‌باشی اذعان و تصدیق کرد و به این عبارت بیان نمود که اکنون خدای را شناختم تا امروز نمیدانستم که با سقوط نبض مریض زنده تواند بود حکیم طبیعی بودم حکیم الهی شدم حرره عبدالاقل فی شهر تبریز سنهٔ مذکور در شب دوشنبه ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۳۲۳ شمسی نقل شد. هفت ساله بودم که روزی باطاق رضاقلیخان رفتم در گوشهٔ اطاق پشت صندلی در خرقهٔ خلسه خزیده بودند سیبهای روی بخاری چنان چشم مرا گرفت که ملتفت اطراف نشدم چند سیب بقدری که در جیب جا میگرفت برداشتم میان اطاق مچ‌مرا گرفتند که زیاد است یکی بخودم دادند و یکی برای محمد قلیخان اخوی رساندم یا نرساندم یادم نیست.

جده‌ام را در سرقبرآقا دفن کردند در اصلاح خیابانها آن محل مبدل به‌باغ فردوس شده است و قبر جده دست نخورده است برای جدم زمینی کنار باغ حسام السلطنه خریده شد که تکیه است و امروز کنار خیابان اسلامبول افتاده چنانکه یاد کردم در سنهٔ ۸۸ قحطی‌ای شد که یاران فراموش کردند عشق.

میرزا حسین‌خان سپهسالار برای فقرا منازلی معین کرد سرپرستی آنها را به پدرم محول داشت تصدی آن خدمت پدرم را مبتلا به‌حصبه کرد واین اول محرم ۸۹ بود شب عاشوراحکیم‌باشی طولوزان که از طرف ناصرالدینشاه مأمور بود از حالشان مأیوساً رفت میرزا نصرالله شمس الاطباء که طبیب خانواده بود ماند خاطر دارم که رختخواب پدرم را از طرف دیگر گرداندند و نمیدانستم قصد مواجهه باقبله است مادرم گوشهٔ تالار نشسته‌بود گریه میکرد سرشب بود بچه‌ها رفتیم‌خوابیدیم صبح با خاطری نگران به تالار رفتم دیدم رختخواب‌را بجای‌خود انداخته‌اند و مادرم گریه نمیکند بعدها شنیدم سحر پدرم بیدار شده شربت ترشی خواسته است میرزا نصرالله مأیوسانه مضایقه نکرده است شربت را خورده‌اند و خوابیده‌اند و عرق کرده‌اند هیچکس انتظار شفا نداشته است باز از محمد حسین‌خان ادیب‌الدوله شنیدم سیدی از قم به پدرم نوشته بوده‌است شب عاشورا درحرم‌معتکف بودم حضرت رضا علیه‌السلام را خواب دیدم بمن فرمودند ما کربلا بودیم آمده‌ایم و بمشهد میرویم به مخبرالدوله بگو شفای تورا خواستیم با عیالت بهتر رفتار کن این خواب را تا جملهٔ‌آخر میشود محملی نهاد سید بتوسط اجزای تلگرافخانه مستحضر بوده است وخوابی جعل کرده است جملهٔ‌آخر محمل بردار نیست و مورد هم داشته است

در سال قبل اتفاقاً جیرهٔ پدرم را جنسی داده بودند وچهل خروار بود تمامش نان شد وبه مستحقین رسید.

این قسمت را خود میدیدم و شنیدم که علت گرانی ۸۸ برف فوق‌العاده بود که راه عراق مسدود میگردد حیاط ملک‌الکتابی نسبهٔ وسعتی داشت طرف جنوب خرندی آجرفرش شایدبعرض هشت نه ذرع برف بامها را که به حیاط ریخته بودند و درآن خرند جمع کرده به‌لب بام میرسید بچه‌هادرآن اطاق درآورده بودیم و از بالای آن در دامنهٔ برف سرسره ساخته دراین اشتغال ذوقی داشتیم تابستان‌ها درهمین‌جا کنار حوض تختی میزدند که دوازده رختخواب روی آن جا داشت مرتضی قلیخان اخوی کنارحوض وضو میساخت من روی دست‌انداز تخت‌نشسته بودم انگشتم به‌یکی از کامهای تخت که از زبانه گشاد بود رفت مگو جماعتی زنبور سرخ‌آنجا لانه داشتند بیرون‌آمدند پیشانی و پشت دست مرا گزیدند فریاد من بآسمان رفت و از زور درد دور حیاط میدویدم اخوی در تسکین من گفت امشب سزاشان را دستشان میدهم این نوید قدری تسکین‌آورد فرستاد فشفشه آوردند شب آتش زد و جلو سوراخ نگاهداشت زنبورها بیرون می‌آمدند و میسوختند و بزمین

میریختند و درد من مره بمره تخفیف مییافت و دلم خنك میشد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

مرحوم حاجی ملاعلی کنی [۱] گندم را خروار خروار میفروخت تا خرواری ۶۴ تومان که مال صغیر است .

میرزا علینقی [۲] معلم قرآن‌نویس است پس‌از گرگ و روباه دزد وقاضی موش‌وگربه گلستان و نامهٔ خسروان بما درس میدهد خدا رحمتش کند بسیار بیسواد بود بدرجه‌ای که شاگردها برو غلط میگرفتیم موش وگربه را بعدها مکرر خوانده‌ام از گرگ و روباه این شعر بخاطرم مانده .

روبه از مکر دقدق میکرد دنبه میخورد وشکرحق میکرد

کتابهائی که دراین دوره برای مدارس تدارك شده است ومقدمات آن از اثرخود بنده است هروقت میبینم یاد عمه‌جزء موش وگربه گرگ وروباه دزد وقاضی می‌افتم کلاه سه‌گوش دزدها هنوز در نظرم است.

اخوی مرتضی قلیخان مقدمات عربی خوانده بود میگفتند پس ازآنکه به برلن رفتم وزبان آلمانی را فراگرفتم دانستم‌قصد ازصرف ونحوچه بوده البته صرف ونحوزبانی درست فهمیده‌نمیشود تا شخص صرف ونحوزبان خودش را نداند ما شب پای یك شمع پیهی مشق میکردیم و برگذارمیشد کم‌کم‌کاربه لاله کشید بعد لامپای روغنی ونفطی‌آمد حال به الکتریسته قناعت ندارند وبه چراغ‌برق هزار ایراد میگیرند .

دردورهٔ مظفرالدین‌شاه‌که مدارس ابتدائی متداول شد وزیرعلومی هم‌داشتیم (علاء السلطنه) که منکرصرف ونحوفارسی بود وصرف ونحورا منحصر به عربی میدانست من‌رساله‌ای درصرف ونحو فارسی ترتیب داده بودم مفصل بود تشویق کردم و بکمك دستور سخن میرزا حبیب دستان میرزا عبدالعظیم خان معلم مدرسهٔ علمیه سه‌دوره صرف ونحوفارسی نوشت ودرمدارس تدریس شد در اول فرهنگها چیزی ازقواعد صرف و اشتقاق هست درهند هم رسایلی تنظیم کرده‌اند اکمل همه دستور سخن میرزاحبیب دستان است که در اسلامبول‌در ضمن تدریس‌فارسی آلمانی به‌وارموند ترتیب یافته

۱- در قم بین تلگرافچی انگلیسی وآخوندی مخمصه‌برپا بود کار به‌آنجا میرسد که ازطرف دولت امر به عذرخواهی آخوند از تلگرافچی میکنند حاجی ملاعلی کنی توسل به پدرم میجوید شامپین صاحب رئیس کل را به نطقی مجاب میکنند که مکرر در منزل ما شامپانی‌خورده بود.

آخوند عباراتی میگوید کـه به تلگرافچی برمیخورد و او را متقاعد میسازند کـه ترجمهٔ انگلیسی غلط بوده است و تلگرافچی عذر بخواهد حاجی ملاعلی به شکرانه بمنزل پدرم می‌آید و در منزل عمو عکس می‌اندازند در مبادلهٔ مکاتبات پدرم سهواً رقعه را که در آن امری بدو بغلی شراب شیراز صلح شده بود برای حاجی میفرستد حاجی عودت میدهد که چنین صلحی بین ما نبود شراب شیرازی بخصوص درطبابت مورد دارد و فیه منافع للناس خویش را همیشه درمنزل داشتیم صرفنظر از میهمانیهای خارجه بکار دوستان میخورد .

یکی مینائی در دست کسی دید گفت مگر فاسقی جواب‌داد تو خود مگر زانی‌ئی که آلت‌زنا همراه داری بخاطرم آمد که مستی را نزد شیخ‌هادی سنگلجی آوردند که خمر خورده است گفت هرکس می‌شناسد دهانش را بو کند کسی حاضر نشد وآن مست جان بدربرد باز در روایت است که یکی را بنا شد بمعصیتی سنگباران کنند عیسی فرمود آنکه هیچ معصیت برذمه نـدارد سنگ اول را بیفکند همه ابا کردند .

الکلام یجر الکلام یکی در خواب شیطان را دید ریشش را گرفت‌که دشمن بشری ومایهٔ هر شر، بیدار شد ریش خودش در دستش بود.

۲ــ میرزا علینقی قرآن نویس برادر میرزا مهدی خوشنویس اصفهانی است که تحفة‌الافاق بخط او است .

ونسخهٔ آن‌بدست من آمد که با نسخهٔ آلمانی مطابق است .

من نسخه‌ای راکه خودم نوشته بودم در مسافرت دور دنیابقصد زیارت بیت‌اللههمراه داشتم و در پکن یادداشتی پشت آن کرده بودم درسفرآذربایجان ازدست رفت و پس ازچند سال بدست آمد واصلاحاتی درآن کرده‌ام ونسخهٔ جامع است وحاضرطبع .

میرزا حسینخان سفیرایران دراسلامبول درسفرکربلا باردوی ناصرالدین‌شاه پیوست بطهران آمد وبمنصب صدارت نایل شد نقشهٔ مسافرت شاه را به اروپا کشید درسنهٔ ۹۰ شاه بفرنگ تشریف بردند پدرم درآن سفر ازملازمین بود اخوی مرتضی قلیخان را که از من هفت سال بزرگتر است و عمه زاده علیخان راهمراه بردند(ناظم‌العلوم) اخوی را دربرلن گذاردند وعمه‌زاده را در پاریس‌قصد پدرم این بود که اخوی را درلندن بگذارد دربرلن‌از وارنر سیمنس‌دیدن میکند که از اقوام او یکی بطهران آمده‌بود برای‌دایر کردن سیم‌هند این آشنائی سبب‌میشود که‌اخوی را دربرلن بگذارند پس‌از مراجعت پدرم‌باغ استاد شیرجعفررا درشمال لاله‌زارخرید سی‌هزارذرع بود درذرعی یك ریال‌عمارتی درآن بنا کرد و ازعمارت ملك‌الکتاب نقل مکان کردیم بالای باغ استاد شیرجعفرصحراست درجنوب آن باغ لالدزار[1] وباغ وحش که شیر پلنگ گرگ خرس بعضی طیورو حیوانات کوهی در آن باغ جمع کرده‌اند .

ناصرالدین‌شاه شیری مأنوس درعمارت داشته یکی را زخمی کرده بوده است به باغ وحشش میبرند ودرباغ رها بوده است روزی جعفرقلیخان عموعلی الصباح بآن باغ میرود ودچارشیرمیشود با حالت ضعف می‌آورندش به دارالفنون لباس دریده وخون ازآنها جاری، می‌فرمودند شیرکه پنجه روی شانه های من گذارد مثل فانوس تا شدم واین حکایت راجع به اوایل دارالفنون است از سوانح آنکه هفت ساله برادری داشتم عباسقلی نام بدیع شمایل و خوش زبان طرف علاقهٔ کوچك و بزرگ دنبال دایه‌اش بمطبخ رفت آشپزمشغول صاف کردن چلو بود طفل ازپشت سراومیگذشت آبگردان آب جوش برسرش ریخت .

آنچه کردند از علاج و از دوا — رنج‌افزون گشت وحاجت ناروا

هفته‌ای آن ناکام نالان بود روزهشتم مقارن ظهرغشوه بروعارض شد پدرم مقارن این حال به اندرون آمد ضجهٔ زنها را شنید برگشت از حافظ تفأل کرده بود این شعرآمده بود :

رهزن دهرنخفته است مشو غافل از او — که گر امروز نبرده است بفردا ببرد

عباسقلیخان حال آمد روز دیگر همان وقت غشوه آمد وکرد آنچه کرد من با مادرم کنار رختخواب او بودیم پایش را از لحاف بیرون کرد مادرم پوشاند گفت سرما میخوری باز بیرون کرد گفت اینجا خوب است عجب باغی است و رفت آنچه مسلم است در موقع مفارقت روح از بدن مشاهداتی رخ میدهد و خالی از دلالتی نیستند پدرم با اینکه شعر نمیگفت در فوت او سه رباعی ساخته است .

نازك گل من سوخت سراپا از آب — دل در برمن ز رفتنش گشت کباب
او خفته بزیر خاك و ما بر سرخاك — ای خفتهٔ روز گـار ما را دریاب

وله

۱ـ لاله‌زار باغی بود بین خیابان لاله‌زارومیدانی درمتمم خیابان اسلامبول وخیابان ماشین‌که حال اکباتان نام نهاده‌اند قسمت شرقی آن را باغ وحش میگفتند حال همه عمارت شده است خیابان لختی (سعدی) آن دو قسمت‌را از هم جدا کرده است ناصرالدین شاه لاله‌زار را به نود هزار تومان فروخت تولوزان التماسها کرد که نگاه بدارند که سبب لطافت هوای شهر است نشنیدند در تابستان خیابان لاله‌زارهوای خنك بسیارخوبی داشت در آن اوقات که خیابان خوش هوا و روح افزا بود اهالی کمتر استفاده میکردند اینك که هوای‌آن خیابان باطناً وظاهراً کثیف وموذی است محل توجه و ازدحام خلق است ومخرب اخلاق سابق این ازدحام درتیمچهٔ حاجب الدوله میشد .

عباس که بد هزار دستان پدر — نو رسته سهی سرو گلستان پدر
از آتش آبگون سرا پای بسوخت — افتاد ز پا، رفت ز بستان پدر

ایضاً

عباس دلم زغصه خون آلوده است — چشمم ز فراق تو دمی نغنوده است
وز آتش دل فضای جان پردوداست — برگرد بجان من‌که مرگت زوداست

دربازی‌همیشه او شاه بود من وزیر، محمدقلیخان میرآخور، وجه رایج ماتخمه کدو، اسب ترکهٔ درخت غالباً ازخدمه اطفالی بودند که بعشق تخمه کدوجنجالی میکردند پس از اودیگربازی نکردیم اینك پنجاه و یکسال از آن بازی میگذرد مصمم شده‌ام بازی های بعد را آنچه بخاطر دارم بنگارم بعدها گفته شد:

در کودکیت تو شاه بازی کردی — زان پس عمری زمینه سازی کردی
جز در بازی بگوی از روی صفا — کی خوش بودی چه سرفرازی کردی

قطعه

با خرد دوش در سخن بودم — کشف شد بر دلم مثالی چند
گفتم ای مایهٔ همه دانش — دارم از همتت سؤالی چند
چیست این زندگانی دنیا — گفت خوابی است با خیالی چند
گفتم این ملك‌مال‌دنیا چیست — گفت درد سر و وبالی چند
گفتم این‌بحث اهل دنیاچیست — گفت بیهوده قیل و قالی چند
گفتم اهل زمانه درچه دمند — گفت در بند جمع مالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد — گفت چون دید گوشمالی چند
گفتمش چیست کدخدائی‌گفت — هفته‌ای عیش و غصه سالی چند
گفتمش چیست گفتهٔ عطار — گفت پندی و حسب حالی چند

این قطعه را جائی باسم سعدی دیدم دردیوان اونیست ظاهراً از عطار است و باسم او دیده‌ام

ازتحفهٔ مخبری یاکاربیکاری

آمدن را خود نبودم اختیار — رفتنم باشد به جبر و اضطرار
کندن‌جان این‌میانه زندگی‌است — من ندانم دلخوشی من به چیست
کودکی بازی و برنائی هوس — وین کهولت غبطه‌ای در هرنفس
گرنه دامنگیر من شد غفلتم — غبطهٔ مافات دادی زحمتم

برای تسلیت مادرم پدرم اخوی را از برلن خواست کشتئی که بایست اخوی را روز موعود به انزلی بیاورد وارد نشد فضای منزل مارا سوگواری فرا گرفت روزو شب خودمان را نمیفهمیدیم تا خبرورود اخوی از استراباد رسید عمیدالدوله حاکم استراباد از او پذیرائی کرده روانهٔ طهران نمود ازآنجا با تاج الدین میرزا عمیدالدولهٔ ثانی[1] دوستی پیدا شد که تا آخررفیق بودیم خداوندش رحمت کند توقف اخوی درطهران ده ماه‌بیشترطول نکشید برای تکمیل به برلن عودت نمود مراو غلامحسین خان‌دائی‌راهمراه برد ۱۲۹۵ در اینموقع من پا بچهارده‌گذارده‌بودم با مال شخصی‌حرکت کردیم عده‌مان ۱۴ نفر است اسمعیل‌خان از پیشخدمتان پدرم عاقلهٔ قافله است مردی است خوش صحبت چنانکه صحبت اونمیگذارد خستگی زیاد درما اثرکند ملزومات زندگی همه چیزهمراه است مسافرت ۱۴ روزطول کشید امروزبا طیاره دوساعته‌طی میشود ازسنهٔ ۹۱ پست در ایران بین طهران وتبریزکه راه فرنگ است دایر است موسیوریدرر اطریشی برای تنظیم پست اجیرشده است اخوی غالباً بمنزل اومیرفت وآلمانی صحبت میکردند آنوقت نمیدانستم که بعدها تمبرپست جمع خواهم کرد و بچه زحمت و قیمت تمبر هائی را بدست باید آورد که در آنموقع هرچه سهل بدست می‌آید

---

۱ ـ عمیدالدوله کیکاوس میرزا پسرقهرمان میرزا پورعباس میرزا نایب السلطنه است.

وبعضی هم اصلا بدست نمیآید ـ منزل چهارم کرج است
آشپزما کارد را وارونه درخرجین گذارده بود درپیاده شدن رانش رادرید اسمعیل‌خان‌مشغول زخمبندی شد راه رفته زحمت کشیده و ... معروف است درکرج گرما اخوی‌را بخیال انداخت که برودخانه بزنند که راه نسبت به عبور ازپل نصف‌بل ثلث میشد .
ازیك طرف‌کارنکرده باید کرد وخالی ازوحشتی‌نیستم ازطرف دیگربرو آوردن واظهارترس کردن به شئونات جوانی بر میخورد و خواهی نخواهی دل بدریا زدم گفتند باید چشم را به ردیف تکمهٔ سرداری دوخت چون بی‌اختیار شخص برخلاف جریان آب میل میکند رحیم میرآخورمان مواظب من است درمنازل دیگرتازه‌ای بخاطرنیست‌محمد مهدی‌میرزا از اجزای متقدم تلگراف خانه درقزوین رئیس است دوروزی اتراق شد و خوش گذشت حاجی آباد منزل بعد از قزوین است عصر وارد شدیم هوا گرم است جلوکاروانسرا فرش انداخته وسماور آتش کردند نزدیك‌کاروانسرا قلمستان مفصلی است با غلامحسین‌خان قدری درقلمستان جلورفتیم‌سواری ازاسب پیاده شده اسبش را بدرخت میبست تفنگ از هیکلش آویخته وقمه برکمرش بسته اشکال کتاب دزد وقاضی بنظرم آمد ازرؤیت اوسخت اندیشناك شدیم‌برگشتیم گفت چرا برمیگردید دردلم گفتم برای آنکه روی ترا نبینم‌امشب هم برگذارشد درهٔ ملاعلی دایرنیست باید ازخزران گذشت عبور ازخزران بلا است بسربردیم مقارن ظهربه پل اوشان روی شاهرود رسیدیم ازگرما کباب وازتشنگی بی‌تاب، کپری ازنی زده بودند پناه به کپربردیم کوزهٔ آب گل آلود شاهرود حاضربود ازآن آب خوردیم گویا سلسبیل بود .

سل المصانع رکبا تهیم فی‌الفلوات توقدر آب چه دانی که در کنار فراتی

گفتند درپایهٔ پل اطاقی است غنیمت دانستیم اسماعیل خان این شعررا خواند :

زیر پـل منزلگه رندان بود هرکه از پل بگذرد خندان بود

در منجیل بازشب در تلگرافخانه برگزار شد پل منجیل خراب بود از کنارآن تخته بندی کرده بودند میبایست ازروی آن گذشت بی وحشت نبود آب شاهرود وسفیدرود آنجا درهم میریزد یکی سفید رنگ است ویکی سرخ رنگ است از منجیل مدتی سفید رود از کنار جاده میگذرد با ناوهائی چون ناو آبغوره گیری که درمنزل داشتیم به اطراف رود گذرمیکنند ازبرای من تازگی دارد اندك اندك وارد جنگل شدیم ازصفا کیف میبردیم که مپرس ومی‌شنویم که در این حدود ببرهست قدری ازکیف صفاکاست ازرشت چیزی بخاطرندارم پیله بازارخوب بخاطرم است سوار شدن به لتکا اشکالی بود که اشکالات دیگر را فراموش کردیم رودخانه آنجا هفت هشت ذرع بیشتر عرض ندارد وکمتر ازقدمن عمق، اخوی دریا دیده وورزیده بود من وخان دائی را دل‌میداد وما تصور میکردیم اگر سوار کرجی بشویم از زندگی گذشته‌ایم ابتدای دریا نوردی واثبات پای مردی است‌آب عمق‌کافی برای پاروزدن ندارد کرجی را با طناب تا مسافتی کرجی‌بانها میکشند سکانچی مهار را اداره میکند کرجی مستقیماً حرکت کرد .
گفتند سابق بین کرجی با نهائی که میروند ومی‌آیند در برخورد نزاع میشده است که کدام راه بدهند حکومت برای رفع نزاع قرارداده است که روندگان راه بدهند چه بار آنها سبکتر است چون با جریان آب سیرمیکنند کم‌کم نهرگشاد شد و حوصلهٔ ما تنگ بارکاس دولتی به اول دهنه آمده است ازکرجی به بارکاس انتقال شد آب آرام است و کم‌کم جرأتی پیدا کرده‌ایم پهنای‌مرداب قدری مایهٔ اندیشه است واین فکربرای من لاینفك بود که چگونه ممکن است بطرف دیگربخشکی رسید بازحکایت گلستان و انداختن غلام بدریا بخاطرمیآمد و از اظهارترس زیاد خود داری میشد لکن ازخاطرمحونمیشد که:

بدریا در منافع بیشماراست سلامت گربخواهی درکنار است

باری در فکر من‌آشوبی بود سخت بایستی این مرحله هم طی شود بارکاس بکناره رسید و پا بخشکی گذاردیم شب اول در شمس‌العماره برگذار شد منظرمرداب دلربا است وفکر کشتی دلخراش فردا یکشنبه کشتی پست به انزلی می‌آید شب را باید در بارکاس گذراند که صبح بموقع بکشتی

برسیم کشتی پستی بمرداب داخل نمیشد عمق دهنه کم است صبح یکشنبه قبل از آنکه من بیدار شوم بارکاس حرکت کرده بود خواستم برخیزم دور خود چرخیدم و زمین خوردم زمین و آسمان میچرخید وبارکاس بیمروت نمی‌ایستاد اخوی‌میخندد دریا آشفته‌است در نظر آشنایان انقلابی‌ندارد در نظرمن طوفان نوح‌است موقع وداع رسیداشك در چشمها میغلطید در این هیر ویر[1] روبوسی‌هم میشد «کز سنگ ناله خیرد روزوداع یاران» پلکان کشتی را آویزان کرده‌اندگاهی زیر آب میرود و بر می‌آیدجستنی بهنگام باید و عزمی تمام. برداشتن قدم اول تاملی داشت وطولی کشید چاره چیست باید تهوری کرد خان دائی‌بحال من است اخوی‌سوار شده‌است و میخندد هردفعه که بارکاس پائین میرود آنچه در معده است بالا می‌آید این مرحله هم‌گذشت و لوشلوار تا زانو تر شد (ازآب دریا) دو شبانه روز هر چه بود بسر رفت در باکو پا بخشکی گذاردیم و اندك اطمینانی حاصل شد باکو عبارتست از کاروانسرایی و اطراف آن خانه‌هایی لکن جز دیوارگلی چیزی دیده نمیشود.

محلی است افسرده، بی‌دار و درخت آبش شور اخوی‌بحجرهٔ تاجری رفت که سفر پیش‌بااو آشنا شده بود چای شوری صرف شد گرما فوق‌العاده است دلخوشی بودن روی زمین طولی نکشید می‌بایست بکشتی بر گشت منتها آن وحشت و هراس اول تخفیف یافته و یأس مطلق از رسیدن بخشکی برطرف شد مقصد حاجی ترخان است حاجی ترخان در نزدیکی دهنهٔ رود ولگا طراوتی دارد خیابانی داردوسیع و کنارآن عمارتی که بنظر من جلوه می‌کند از اینجا باید باکشتی‌خصوصی رودخانه به تساریتسین رفت که ابتدای راه آهن است جمعی مسافر جدید بکشتی آمدند منجمله دختری بسن من طبیعت معرف شد بزبان بی‌زبانی به صحبت هم رایگان شدیم دائی خواند:

کبوتر با کبوتر باز با باز — کند همجنس با همجنس پرواز

و حال آنکه اختلاف جنس‌سبب آن ائتلاف بود کشتی اینجا حرکتی ندارد و تابی نمیخورد حال خوشی دارم و صحبت دلکش در تساریتسین براه آهن نشستیم چهار شبانه روز راه است تا الکساندرو که اول خاك آلمان است تازه از این راه نمیدانم مگر اینکه از ورشو گذشتیم ۲۶ژوئن ۱۸۷۶ میلادی دو ساعت ازشب گذشته به برلن رسیدیم اخوی به آشنایان برلن تلگراف کرده بود کنراد پسر سوم دیتریشی بکارآمده بود خود پروفسور خانمش و سایر بستگان درب باغچه منتظر بودند اخوی را پذیرفتند چنانکه دوستان صمیمی دوستی‌وارد شده را. صحبت خانم با اخوی است و در هر جمله مرتتسا میگوید من چیزی نمیفهمم سرم را خانم زیر بغل گرفت کشان کشان میبرد بهمین حال ازپله‌های عمارت بالا رفتم خیلی راحت نبود اظهار تأثر هم جا نداشت شامی حاضر بود صرف شد نیمروی منزل لله آقا را خاطر دارم اینجا شام چه خوردیم نمیدانم راه رختخواب پیش گرفتیم که در آنحال بهترین راه بود من و دائی را در اطاقی اخوی را در اطاق پسر ها جادادند صبح خانم وارداطاق شد و دو پیراهن آورد یکی را روی تختخواب دائی گذارد و یکی را روی تخت من هر دو در رختخواب نشسته بودیم خانم که وارد شد من رفتم زیر لحاف دائی نشست شاید همین امر سبب بود که خانم به اخوی گفته بود برادرت جنس تو است برای دائی منزل دیگربگیر و چنین شد عندالواقع جاهم تنگ بود در ایران معروف است که چند شپش در بدن مستحب است در برلن باین عقیده نبودند سر من موی بسیار داشت بر خلاف این اوقات جنگل هم بی‌جانور نمیشود مادام شست و شوئی کامل با الکل کرد و لازم بود. روز پسرهای دیتریشی ودخترش رفتند مدرسه. اخوی رفت که از ترتیب درس اونیورسیته (دارالفنون) سراغ بگیرد من و خان دائی در

---

۱ ـ هیر در لغت بمعنی آتش پرست است هیربد آتش‌پرست ویر بمعنی‌فریاد و فغان آمده است سنائی گوید :

ای جوان زیر چرخ پیر مباش — یا ز دورانش در زحیر مباش
یابرون‌شو زچرخ چون مردان — ور نه با وای وویر مباش

زحیراینجا اضطراب است.

منزل هستیم عصر خانم بدخترش شارلت چیزی‌گفت اومرا به‌باغچه برد آوازی داد دختری ازمرتبهٔ زیر بیرون آمد معلوم شد باید کرکت بازی‌کرد کرکت عبارت است از قوسهای سیمی که در چمن بوضع مخصوصی فرو برده اند گلوله هائی چوبی موجود است و چکشهائی برنگهای مختلف هرکس گلوله و چکشی برنگ آن گلوله اختیار میکند از مبدئی‌که معین است باید شروع کرد گلوله‌رااز حلقه ها بضربت چکش گذراند و به انتهارساند آنکه اول به انتها برسد برده است در ابتدا و انتها پایه‌ای بزمین فروبرده‌اندکه‌از یکی‌شروع می‌کنند و بدیگر ختم در ضمن بازی حریفها سعی‌میکنند گلولهٔ خود را بگلولهٔحریف بزنند و اگر بر خورد شد حق دارند گلولهٔ حریف را از حوزه بیرون برانند به این طریق‌که دو گلوله را مجاور میگذارند و پا را روی گلولهٔ خودشان و گلولهٔخودشان را مورد ضرب چکش قرار میدهند گلولهٔ حریف را به سمتی مخالف پرتاب می‌کنند و این بازی را آب و تابی میدهد .

نمیدانم چه بود که من و آن دختر همسایه چون چشم بچشم شدیم دل بدل دادیم‌ملتفت شدم که چکش از دستش افتاد بآلمانی دو کلمه گفت که من بخاطر سپردم و بعد ها معنی آنرا دانستم که چه خوشگل بودو به آلمانی وی شئن بخودم امید وارشدم .

چو میکردم نظر برروی دلبند　　　جواب آن‌نظر دادی به لبخند
معنی شعر سعدی را آنجا فهمیدم ؛
دوکس‌را که‌باهم‌بودجان‌وهوش　　　حکایت کنانند لبها خموش

گلوله هارا کی نخست از حلقه بدر کرد ؛نمیدانم بقول مجنون و لیلی اینقدر میدانم که‌گوی دل من در چوگان زلفش گرفتار شد خورشید بی انصاف موقع ناشناس به پردهٔ افق فرو رفت غافل از آنکه آن روز را شب نمیخواستم موقع گذشت میبایست متفرق شد .

بادلك گفتم نمی‌بینم ترا　　　گفت مارا دختر همسایه برد

قبل از حرکت بفرنگ چند کلمه فرانسه آموخته بودم گاهی بکار میخورد با اینکه بمدرسه و دارالفنون بستگی کامل داریم عمو رئیس مدرسه است معلم فرانسه من میرزا آقائی بود قمی که در نوکری فرانسوی‌یی در قم چند عبارتی فرانسه می‌دانست بقول خودش کلمات آن فرانسوی را روی دیوار یا برگ درخت با ذغال یادداشت‌کرده بودوبخط خودمان در کتابچه‌ای با ترجمه بفارسی نوشته بود همان عبارات را می‌گفت و من حفظ می‌کردم آن مرد باین زحمت و عسرتی که دیوار و برگ درخت رابجای کاغذ بکار می‌برده و زغال‌را بجای مرکب، کم وبیش فرانسه میدانست و بسیار خان زاده ها را دیدم که بافراهم بودن کل اسباب چیزی نشدند و شاید خودم یکی از آنها باشم.

مقارن‌ورود ماتعطیل مدارس شروع شده‌بود ، خانوادهٔ دیتریشی عادةً شش هفته اوقات تعطیل را بسمتی مسافرت می‌کنند امسال عازم سویس هستند چهارم ژوئیه حرکت کردند غلامحسین خان‌دائی را بخانهٔ آشنائی سپردند اخوی و من همسفر شدیم مقصد لوثرن کنار دریاچهٔ چهار محل است (کاترکانتن) در دل آلپ کوهستان مرکزی اروپا، دریاچه پیچ و خم ها دارد و چهارناحیه از نواحی‌سویس کناراین‌دریاچه‌است‌ومردم این‌چهار کانتن باتفاق سویس‌را ازیوغ‌اتریش آزادکرده‌اند .

ویلهلم تل رستم آن داستان است وقصه را شیلر شاعر بطرزی که بنمایش در بیاید بسته‌است و از قطعات ادبی آلمانی است و از شاهکارهای او، شهر لوثرن کنار دریاچه ساخته شده است و تا اطراف رود ریس که برود رن میریزد کشیده است روی رود خانه پلی چوبی است و مسقف‌طرفین رود را بهم متصل می‌کند جلو هتلها و عمارات عمده کنار دریاچه فضائی است که هم معبر است هم گردشگاه طرف مشرق در دامنه کلیسایی است ورای آن هتل شوتیسر هف که ما در آن منزل گرفتیم بواسطهٔ ارتفاع محل مشرف بدریاچه است .

سه اطاق داریم بانضمام شام ناهار صبحانه نفری روزی هفت فرانك و نیم میدهیم‌تحمیلات شهرهای بزرگ همه مایهٔ دردسر و تکلف هنوز بسویس سرایت نکرده است بعضی قیودات‌متداول نشده است در زندگی آزادی است اشکالات سرحدی زحمت نمیدهد روزی سه نوبت لباس عوض‌نباید

کرد کمال سادگی مطلوب است لباس کوهنوردان غالب زیره‌ای رنگ بایقه سبز است وارد سویس که بشوی وارد یك مملکتی شده‌ای که بین هر دره و قله هر کوهش تفرج گاه است و در هر نقطه کل اسباب زندگی و راحت مهیا و خالی از هر گونه تکلف مدلول این شعر در سویس مصداق دارد .

بهشت آنجاست کازاری نباشد — کسی را با کسی کاری نباشد

دریاچهٔ چهار محل بواسطهٔ اعوجاجاتی که دارد در واقع چهار دریاچه است متصل بهم و هر گوشه‌اش نزهتگاهی کوه ریگی در مشرق شهر بخصوص محل توجه است و از فیسنو کنار دریاچه راه آهن دنده‌ای بالای کوه میرود و از بالای کوه به‌چهار طرف منظرهٔ عالی در مد نظر است روزی بتماشای آن مناظر رفتیم ازهتل قلهٔ کوه هنگام طلوع آفتاب اطراف تماشای غریبی دارد متأسفانه آن تماشا بدل من نچسبید شلوار من بدرختی گرفت و زانوی شلوار پاره شد خیال مرا گرفت گمان می‌کردم جمعیت همه متوجه دریدگی شلوار من‌اند. دریدگی شلوار نشاط منظر را ازخاطر من برد و ششدانگ خاطرم متوجه زانوی شلوار است .

برگردیم بهتل از هر ملت در هتل هستند منجمله خانم انگلیسی جوانی در کمال وجاهت که بالای سرما منزل دارد و روز های یك شنبه رفتن کلیسا را ترك نمیکند و غالباً در ایوان هتل انجیل میخواند یکروز در پله بمن برخورد مرا باطاق خود دعوت کرد رفتم و امتناع را جایز ندانستم کتاب کوچکی بمن دادآوردم معلوم شد انجیل است بفرانسه، هنوزدارم و یادگار آن خانم است از مهمانهای هتل پسر و دختری امریکائی‌اند پسر کوتاه قد و کلفت دختر بلند قد و باریك و وجیهه علاقه‌ای بهم داشتند بدرجه‌ای که پسر الف بزرگ لاتینی رابازینت بمچ دست خانم خال کوبیده بود آی لاتین حرف اول اسم خانم است که آدینه بود

روزی در آلاچیق که در کنار باغچهٔ هتل بود دستش را حرکت داده و از من پرسید این حرکت میان ایرانیان چه مفهوم دارد من درست نمیدانستم لکن میشد حدس زد که چندان خوش مفهوم نیست و با حضور دختر دیتریشی توضیح مقدورنه. در حیاط هتل تابی بود کارما غالب اوقات تاب خوردن .

دو خواهر روسی در هتل بودند روزی مرا در باغچهٔ هتل دعوت بصرف شکلات کردند و سفارش دادند گوشه‌ای نشستیم وکلپتره بفرانسه صحبت می‌کنیم مادام دیتریشی بایوان هتل آمد من بمدلول ،

پسررا که از ده‌فزون‌شد سنین — ز نا محرمان گو فراتر نشین

فرار کردم و خانمها در تعجب متأسفانه غافل از رسوم اروپایی از صرف شکلات و صحبت آن دو خانم محروم ماندم و گاهی که یادم آمده است خودم را ملامت‌کرده‌ام .

در اواخر مسافرت چند روز هم بگردش دریاچهٔ ژنو رفتیم قصدمادام دیتریشی تماشای رولت بود رولت قماری است خانه خراب کن همه‌جا در اروپا آن بساط را موقوف کرده‌اند در ساکسن در درهٔ رن هنوز دایر بود به ساکسن رفتیم از برای من رولت تماشایی نداشت لکن آبشار آن محل که از سیصد متر آب فرو میریزد وگردی‌تر بزمین میرسد بی‌تماشا نبود شنیدم خانمی متمول از روسیه برای بازی باین محل آمده آنچه داشته باخته و خودش را کشته است **انما الخمر والمیسر رجس من عمل الشیطان** دو شب در ساکسن توقف شد به‌لوزان برگشتیم دریاچهٔ ژنو لطف دریاچهٔ لوثرن را ندارد لکن آداب شهرهای بزرگ بآنجا رخنه کرده است اینجا زبان رایج فرانسه است در لوثرن آلمانی. مزیتی که ژنو دارد منظرهٔ کوه برفی من بلان است که بلندترین کوههای ارپ است ودایم پوشیده به‌برف. زمین، آب‌دامنهٔ جنگل قله سیم شفاف درطلوع و غروب آفتاب اگر بگویم گوشه‌ای از **ارم ذات‌العماد** است گزاف نگفته ایم .

منزل در لوزان است از زیر پل لوزان راه آهن طنابی به اوشی کنار دریاچه میرودنوبتی که از زیر پل میگذشتیم پنج طالبی دیدم که در برلن دیده نمیشود یکی را بیك فرانك خریدم به‌هتل

بردم اولا بلد نبودند طالبی را چگونه باید برید ثانیاً بدهنها مزه کرد و من بمرات زیر پل رفته بالاخره هر پنج راخریدم و صرف شد حال در همهٔ شهر ها طالبی و خربزه یافت میشود وقبل از ناهار صرف. موقع افتتاح مدارس نزدیك شد می‌بایست به‌برلن برگشت دیتریشی‌معلم‌زبان عربی‌است در دارالفنون‌برلن چهار پسر دارد ویك دختر که همه بمدرسه میروندغیر از پسر بزرگش که لاابالی بوده بجان کندن تاکلاس سوم رسیده است و این همانقدر فایده دارد که بجای‌سه سال یکسال‌خدمت نظام میکند خدمت‌نظام‌را هم بافتضاح گذراندآخر روانهٔاسترالیاش کردند که فعلگی کند ، **انه عمل غیرصالح** مدارس آلمان ابتدائی و متوسطه نه کلاس دارد واز نهم تا اول در شش کلاس یك سال و در سه کلاس هریك دو سال مدت تحصیل است که ۱۲ سال میشود به برلن برگشتیم جای دختر همسایه خالی است از این منزل رفته اند .

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی   وزقد آن سروسهی خالی همی‌بینم چمن

من هنوز مدرسه نمیروم درخانه نزد پرفسور تحصیل آلمانی میکنم پروفسور بقوت عربیت میتواند مطلب را حالی من بکند و قدری فارسی می‌داند پس از شش ماه باندازه‌ای برآلمانی‌مسلط شده بودم که بمدرسه رفتم چند ماه گذشت استعفا کردم زیرا پرگرام مدارس فرنگ برای خودشان است در هفته سی‌و دوساعت درس دارند اکثرش طرف حاجت من نبود زبان لاتینی ، یونانی تورات‌آواز تاریخ و جغرافیای آلمان در حد اطناب ممل از تاریخ ایران بفتوحات یونان قناعت میکنند مخصوصاً قضیهٔ ترموپیل مرا عصبانی می‌کرد که‌یك‌میلیون‌مردم نتوانستندراه پیدا کنند آخر خائنی بآنها راه نشان داد در تاریخ ایران باستان مشروحاً نوشته‌ام و دروغهای تاریخی را کشف کرده‌ام .



صورت من در پانزده سالگی

در تاریخ روم ازهانیبال‌خوشم می‌آمد محاکمه بروتوس را در بارهٔ پسرش ظلم میدانستم هرروز که تاریخ‌داشتیم درمراجعت‌بمنزل‌نقشهٔ فتح‌قفقازمیکشیدم، آرزو به جوانان عیب نیست .

نمیدانم چرا درجغرافیا آرزوی دریاچهٔ بایکال را می‌کردم در تاریخ روزی معلم پرسید پروس از کی سلطنتی شد کسی جواب نداد اتفاقاً دو روزقبل‌در منزل این صحبت شده بود گفتم از سنهٔ ۱۷۰۱ برسم کلاس معلم گفت بالا دست همه بنشینم و من در محل ششم بودم چون میدانستم بزودی باید بجای خودم برگردم تمجمج کردم اصرار کرد ناگزیر قبول کردم و این عادت از برای من ماند که برتری بیجا نجویم و بجای خود بنشینم وقتی گفته‌ام :

البته بدهر با ثمر باید گشت   گمنام نماندو مشتهر باید گشت
اندازه بهرکارنگه باید داشت   بالا مروآنقدر که بر باید گشت

اشعار بیبراشتین معلم من

ترجمه به مفهوم

به سال نو اندر بنه پای شاد   فرشته نویدت به شادی دهاد
هنوزت‌بکف رشتهٔ فرصت است   شودطی اگرزحمت وراحت است
کنون‌نوشودموج این کهنه‌بحر   گریزی نباشد ز دوران دهر

Zum Sylvesterabend
1878
in CHARLOTTENBURG .

FrÖhlisch hinein
In's neue Jahr!
Freudvolles Sein
Reiche uns dar
Der Engel der Huld!

Wir stehen noch drin
In der rollenden Zeit,
Uns ist noch Gewinn
Die tägliche Freud
An Arbeit und Ruh!

Jetzt an der Quelle
Vom neuen Strom
Grüss'ich bie Welle,.
Sie trägt uns davon
Wir müssen mit ihr.

Sie trägt uns hinüber
Wir blicken zurück:
Schon wird uns trüber
Das Missgeschick
Der vergangenen Zeit!

Doch hell erglänzen
Die Stunden der Lust,
Mit ihnen wir kränzen
In unserer Brust
So schön das Gedächtniss.

Das hat die Seele
Des Menschen voraas:
Was sie auch quäle,
Sie leidet es aus,
Dann lindert die Zeit!

Und was sie entzückt,
Geniesset sie ganz,
Und ist es entrückt,
Dann bleibet der Glanz
Der Erinnerug ihr.

Noch heller als heut,
So klar wie die Sonnen,
Wenn wieder die Zeit
Um ein Jahr verronnen,
Erscheine er Ihnen!

So fliesse das Leben
Noch lange dahin!
Ihm wird ja gegeben
Der wahre Sinn
Von Ihnen in seltenerArt!

Und nun, Ihr jungeu
Mädchen und Herrn,
wohlauf getrunken
Dem Lebensstern
Dies Glas zu dem Spruch:

Den Elternein «Hoch»
Beim Wechsel der Zeit,
Auf dass uns noch
Die Gemeinsamkeit
Jahrzehnde erquick!

A.M.v·B·

Druck und Veriag von M.K.K.

گذشته ز اطوار گر نیك و بد بمدت ز خاطر همی میرود
مگر از خوشی ها بیاد آوری نگو آنچه دیدی بدل پروری
زمانه نداند در نگی بدان همی بگذرد گر سبك گرگران
بماند ترا تجربت یادگار همان تجربت آید ایدون بکار
کنون ای جوانان نو خاسته زآموزگاران آراسته
بگیرید جامی بنوشید شاد بدر را و مادر بدار یدیاد
بهر کار نیت به یاری کنید همه سر بسر سازگاری کنید

انقلاب فرانسه را بیمایه میدانستم اما ازکلمات آزادی برابری خصوصاً برادری خوشم می‌آمد جمهوری بنظرم مدرسهٔ بی‌مدیر بود اخوی آخر راضی‌شد معلمی‌بیاورد بیبراشتین[۱] نامی‌که خودمحصل بود اجیر شد من در سیزده ماه آنچه از مقدمات بکار من میخورد از او آموختم در امتحان ریاضی رسالهٔ هندسه و جبر را، متن وحاشیه، ازبرداشتم منجمله ازموضوعات درس آلمانی قطعهٔ زنگ‌شیلر[۲] بود که در آن بمناسبت رسم کاتولیك که درمواقع مهم زندگی بکلیسارجوع میکنند دورهٔ زندگی را در ضمن ریختن زنگی بیان میکند چه درتعمید طفل درعقد نکاح وتشریفات فوت زنگ بنوا می‌آید. درمتانت آلمانی و انگلیسی درحاشیهٔ فرانسه همین بس که به مضرات برخورده از پیروی آن اسلوب نامطلوب خودداری نموده و راه سلامت پیمودند و گول کلمات را نخوردند که شیلر ازآنها به‌میان خالی تعبیر میکند

از زبان استاد خطاب بکارگران گوید همانا قالب مهیا است چابك دست بکار باید زد سعی ازماست و توفیق از خدا تا عرق همت ازجبین اهتمام نریزد کس نتیجهٔ عمل‌نبیند. اسکافی راست:

چون مرد باشد برکار وبخت باشد زخاك تیره نماید بخلق زر عیار

مس گداخته است و بروی نواخته و سیلان مطلوب ساخته بکوشید تا بمدد آتش وسعی بازو زنگ برمنارهٔ‌کلیسا برآید وشهر را پرآوا کند در اول مرحلهٔ زندگی طفل را ندای ایمان به‌گوش

۱- بیبراشتین شعر می‌گوید قطعه‌ای در تبریك سال‌نوگفته بود درمنزل بادستگاه کوچکی‌که اخوی داشت چاپ شد ومن اینجا عیناً درج کردم وترجمهٔ آنرا بفارسی‌آوردم .

۲- فریدریش شیلرازشعرای‌نامی‌آلمانی است که انقلاب فرانسه را ازنزدیك مطالعه‌کرده است ودرنوای زنگ اشاره به بربریت بشری می‌کند حکایت آزادی سویس را هم اونوشته‌است‌درقطعهٔ‌دیگر گوید سه کلمه می‌شنویم همه رنگ و بیرنگ سهل بگفتار وصعب بکردار وقصدش کلمات آزادی و برابری وبرادری است درآلمان مثل است کـه فلان دشمن تراز برادراست ومصداقش درتقسیم ارث اظهرکلمات همه نوید است وعمل تهدید کشتند سوختند وخراب کردند آزادی برابری وبرادری‌بود تن* گویدلوئی قادر بودکه قاهر شود حس ترحم اورا برسرتسلیم آورد وفراموش کرد که وقایهٔ نظم شریف‌تر ازحفظ جان گروهی فتنه جوی است حق این بود که دفع مفسدین می‌کرد نظم را برجا میداشت گوش بحرف حسابی مـردم هم میداد و از تجاوزات جلوگیری میکرد گوئیم چون عمل بی‌مکافات نمیماند دانتن ربسپیر ما را و رفقا بکیفر رسیدند وضربهٔ گیوتین را چشیدند و از آنجا : **کل امر جاوز حده انعکس ضده** آن هرج ومرج دیکتاتوری ناپلئون را پدیدآورد وآب بکرد اول رفت بازهمان شد که بود ناپلئون گفت جمعی رجاله بهیچ وپوچ قصرسلطنت را زیروزبر کردند واثاثهٔ‌آنرا چاپیدند وبجان هم افتادند .

سر نا سزایان برافـراشتن و ز ایشان امید بهـی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردن‌است بجیب اندرون‌ماربروردن است

اسامبله (مجلس جماعت) در دست رجاله میرزا بنویس شد بهرچه اراده کردند حکم از اسامبله گرفتند

* Taine مورخ معروف فرانسوی

رساند بیخبر از اطوار روزگارمادرش دردامن مهر بپروراند تامردی نام‌آور شود قدم ازخانه بیرون نهد ازمنافع خمسهٔ سفر تجربه بیندوزد وازصحبت یاران نکته‌ها بیاموزد دل پر ازآرزو و سرپراز سودابوطن خود بازگردد ودراین مرحله است که گوشهٔ نظر بجمالی افکند ودر اندیشه بخود می‌تند هزارگونه سخن بزبان ولب خاموش .

عشق[1] چبود اضطراب و اضطرار — راه مقصودی سپردن بی‌قرار
چون برون سر از دل انسان کند — از زمین تا آسمان جولان کند
عاشقان را یاد معشوقان خوش‌است — یاد یاران‌آری‌آری دلکش‌است
هر کجا بینی گلی بر یاد او — میکنی با هر پرش صد گفتگو
چون گذر بر سرو آزادی کنی — از قد محبوب خود یادی کنی
گوشه‌ای خواهی‌در آن گوشه مجال — تاکنی‌با خود چوبلبل‌وصف‌حال
نالهٔ بلبل بگوشت آشنا است — نالهٔ همدرد تأثیرش جداست
ای خوش‌آن عشقی که پاینده بود — ای‌خوش‌آن مهری‌که زاینده‌بود
عشق را گر پایه بد برآب ورنگ — سرخ‌گرددزردو آن‌صلح‌تو جنگ

استادگریز به چیدن ثمرهٔ جوانی میزند از بی‌ثباتی روزگارمی‌گوید:

ایمن ازنیرنگ گردون هان مباش — کت رهایی نیست ازجوروجفاش
هر کجا جمعی پریشان سازد او — شادمان باشی غمت افزاید او
مرد باید رو نهد اندر سفر — خویش را در افکند اندر خطر
گرم وسردوسخت وسست این‌جهان — باز بیند بنگرد در راز آن
جمع آرد بهره ها از هر طرف — باز گردد سوی خانه با شرف
کس نیابد در زمانه هیچ گنج — گر نبرده از پی تحصیل رنج
مرد باید روز و شب اندر تلاش — تا مرتب آورد امر معاش
زن بکار خانه پردازد درست — تا نگردد کار خانه هیچ سست

درحین ریختن زنگ که شاگردان آستین برزده‌اند استاد از مهابت آتش و خطرات حریق سخن میگوید پیش قوای طبیعی قدرت انسان عین عجز است دهان کوره گشاده میشود وآتش سیال بقالب ریخته همهٔ تزلزل‌استاد ازمقاومت قالب است‌که پیکرش ازهم نگسلد وگریز میزند به‌بی‌دوامی پیکر انسان ودست یافتن مرگ ونالهٔ زنگ درموقع عزا باز زنگ به‌فغان می‌آید چه واقع شده است روزگار بین دو یار تفرقه انداخته مادری است که به‌کلیسا آورده‌اند واطفال دور او را گرفته‌اندهان زمین گشاده وطعمهٔ اوآماده، پدر ازدیده اشك باران وکودکان دراونگران دامن او را گرفته که نه ما منزل داریم نه مادرمان اطاق مخصوص‌داشت چرامیگذاری اورا درین چال‌ببرند خاك بروبریزند بیا بابا نگذار امشب تنها بمانیم افسوس که دست بابا از چاره کوتاه است چه کند که راه همه این راه است .

هر کجا کد بانوئی رفت از میان — می‌نگردد ساز دیگر خانمان

در خاتمه شیلر گریز بسیاست میزند و انقلاب را به‌آتش قیاس میکند ومثل به‌شکستن‌قالب وپراکندن فلزگداخته و سوختن اطراف می‌آورد .

هرآنکس که ازفتنه‌آتش فروخت — در آن‌آتش‌اوخشگ‌وتررابسوخت

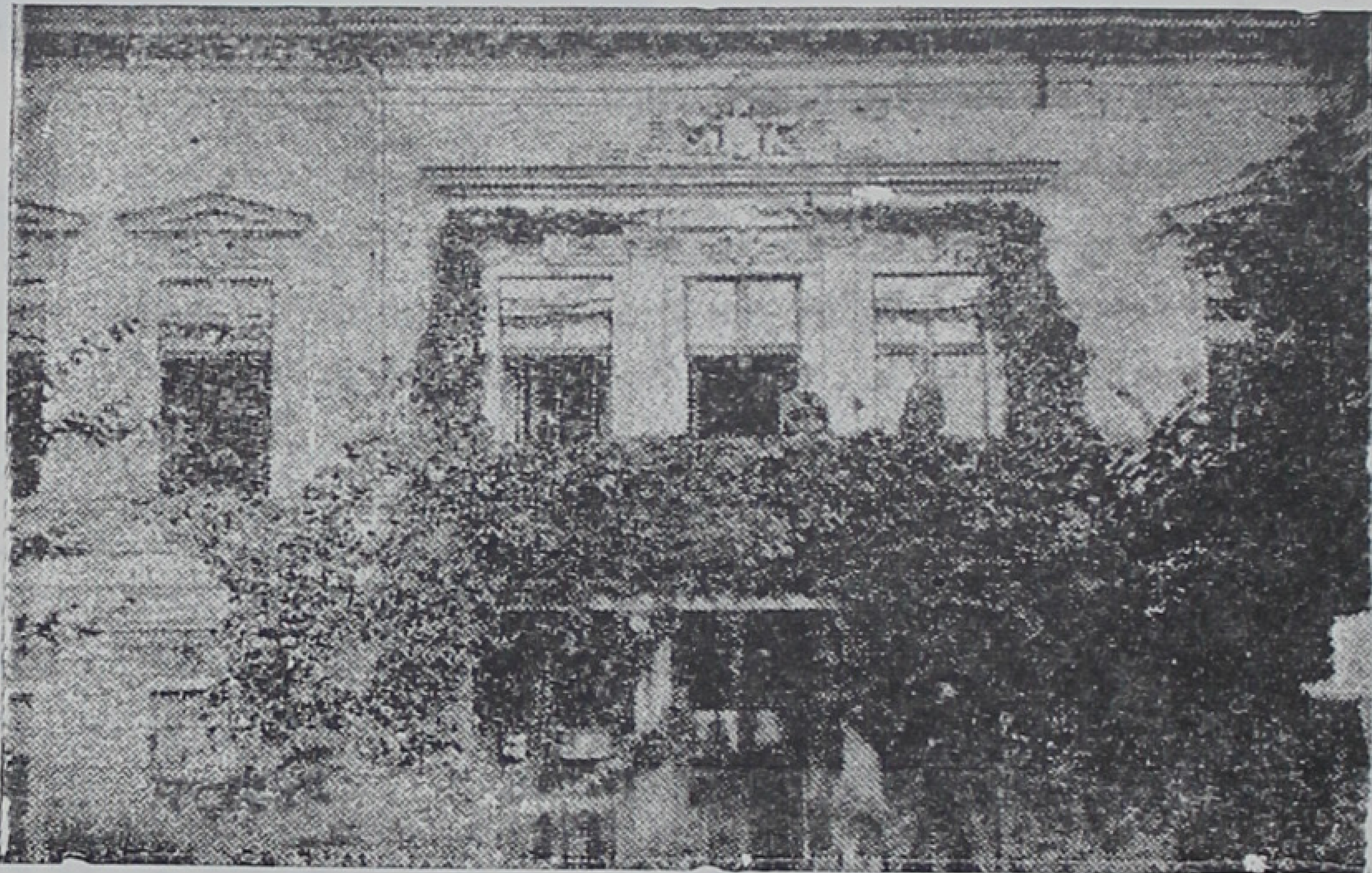
۱ـ عشق یکی ازبازی‌های طبیعت است پرزحمت وکم راحت سرشکستن هم دارد داد وستدی است غالباً بی تأمل و گاهی غیرقابل تحمل، اگر بسازگاری کشد زهی سعادت اگر توافق دست ندهد سراسرشکایت بقول عطار «هفته‌ای‌عیش وغصه‌سالی‌چند» زنهار که بنظر دل نبندی،عمری تلخی‌برخود نپسندی، جمال صورت دیرنپاید کمال معنی باید، آنجا که نظر به‌زرباشد خیر نباشد بلکه شرباشد.

چو افسار بگسیخت ملت دگر | نه زیبا شناسد نه زشت ای پسر
خطر زایدی بی‌گمان بس خطیر | چو بیدارسازی تو آن خفته‌شیر
بسی بیمناك است نیش پلنگ | مهیب است بی‌شبهه کام نهنگ
چوبرخاست آن شیرشرزه بجنگ | که آرد بدمش همی‌بست‌زنگ
ازاین جمله افزون بود در خطر | چوآشفت و بالید بر خود بشر

موقع آن رسیده است که پردهٔ قالب را ازروی‌عروس سعی بردارند استاد معطی توفیق‌راستوده قالب را درهم میشکند وزنگ را اتحاد نام می‌نهد

ببیراشتین‌کتاب روباه‌گوته را که خلاصه‌ایست‌ازکلیله ودمنه بمن‌یادگارداد شرحی ازکلیله‌ودمنه با او صحبت‌کردم گفت اگر در ارتباط این دوکتاب شرحی بنویسی ممکن است باآن مقاله عنوان دکتری تحصیل‌کنی. نه اسباب فراهم بود نه باین عنوان علاقه داشتم که به مقاله چه خود بنویسی‌چه نویسانده باشی ودادن چهارصد مارك تحصیل میشود .

مادام‌دیتریشی‌زنی‌است خسی‌الطبع ومهربان، شوهرش خسیس وعبوس خانم یك میلیون مارك جهاز داشته است که دراختیار شوهرش میرود پروفسورسالی شانزده هزار مارك حقوق معلمی دارد برسرتنگی زندگی وامساك زیاد وفاقشان به‌نفاق میکشد کار بمحاکمه میافتد قرارمیشود که نصف‌وجه باختیارزن باشد نصف باختیار مرد. خرج خوراك اهل خانه، لباس خانم ودخترش باخودش باشدآب وچراغ ولباس‌پسرها وخرج مدرسه بامسیو. پانزده‌سال بودکه براین قاعده‌سلوك میکردند باهم‌بودند ونبودند عمارتی که در شارلتن بورگ داشتند ملك خانم بود خانواده‌ای هفت نفری بودند اخوی و من‌هم دو نفر مخارج نه قسمت میشد دوقسمت را اخوی میداد .



خانهٔ دیتریشی

درممالك‌کاتولیك‌من‌جمله سویس‌درسرهرپیچ راه‌ها شکلی‌ازعیسی درمحفظه‌ای روی پایه‌نصب است‌روزی درگردش باویلهلم به چنان شکلی برخوردیم بی‌جهت شروع کرد به مذمت ازاسلام وگفتن ناسزا من چون نمیتوانستم نسبت بعیسی اطالهٔلسان کنم درتأثرگریستم به مادرش شکایت کردم سخت ازصحبت مذهبی منع‌کرد .

شراب بر سر سفره نمی‌آمد بآب گاز اکتفا میشد اگر روزی خوراك از گوشت خوك بود برای اخوی ومن خوراك‌دیگری تدارك شده بود .

اخـوی صبح زود در زمستان پیش از طلوع آفتاب بمدرسه میرفت پسرهای صاحبخانه بشرح ایضاً . پرفسور هم دنبال کار خود میرفت دختر خانم دیرتر. خانم میزتحریرش‌را دراطاق ناهار خوری بمن واگذار کرده بود و جلوآئینه که‌درهمان‌اطاق بود گیس دخترش‌را شانه میزد و میبافت و روانهٔ مدرسه میکرددرضمن‌ازمسافرت اول اخوی صحبت میداشت .



مادام دیتریشی

صحبت های صبحانه معلوم شد وارنرسیمنس خیال داشته است اخوی را به‌یکی ازاقوام خود، پیرمردمجرد، که برای سیم کشی بطهران آمده بوده است بسپارد معزی‌الیه دربرلن نبوده موقتاً اورا به فامیل دیتریشی میسپارد بمناسبت‌عـربی دانستن دیتریشی یاهمسایگی‌فامیل دیتریس این رسم را داشته‌اند کـه غالب محصلی را در خانـه نگاهداری‌میکرده‌اند سیمنس از مردمان‌تحصیل کرده نبوده است با هشتاد تالـر (۲۴۰ مارك)[۱] به برلن میآید کتاب فیزیکی بدست میآورد در مبحث‌برق مطالعه میکند در دستگاه تلگراف چیزی بنظرش‌میآید با هالسکه نامی که چلنگر بوده است شرکت میکند دستگاه جدیدی برای گرفتن تلگراف میسازند ، قسمتی از سیم‌کشی تلگراف را در روسیه مقاطعه میکنند وفایدهٔ بسیار میبرند و بـاز اختراع ساعت بخش آب از سیمنس است وگنج‌باد آور .کار سیمنس دراختراعات الکتریکی بجائی‌میرسد که باو به تشویق امپراطور دکتری افتخاری میدهند .

در ضمن‌صحبتها خانم گفت مرتضی‌را که بما سپرد من به محجوبی مرتضی رقت کردم‌بااینکه سه پسر من درخانه بودند او را همیشه متفکر دیدم شب از روزنهٔ جای کلید نگاه کردم دیـدم در رختخواب نشسته ومیگرید گفتم این جوان که در منزل ما با بودن همصحبت بلکه همبازی‌مشغول نمیشوددرخانهٔ عموی سیمنس پیرمرد مجرد دق خواهد کرد تصمیم گرفتم او را نگاه بـدارم مراقب اخلاقش شدم یکی از جعبه‌های میز من مخصوص حساب او بود روزی‌آمد و مقداری وجه که‌داشت در آن جعبه ریخت مطمئن شدم که ولخرج نیست حسابش را باخودش گذاردم وکم‌کم در خانه انس گرفت و امروز بین او و اولاد خودم فرق نمیگذارم.

صحبتهای صبحانهٔ خانم برای من هم در زبان هم اخلاق درسی بودودر فکر خودم‌سعی‌داشتم که من هم **جلب خاطر او را کرده** باشم در این سفر دوم اخوی حسابهای خانم را بابانك وارسی

۱ـ ۲۴ مارك درآن وقت سی ودومان ارزش داشته روزی که سیمنس فوت کرد ۲۴ کرور تومان باقی‌گذارد هالسکه بلاعقب‌بوده است ودست باختراع نداشته سیصدهزار مارك سهم‌میگیردقانع میشودوبه آسایش‌زندگی‌میکند سیمنس‌دنبال‌کشفیات‌را میگیرد‌ودر آن وقت‌لیره ۳تومان‌ارزش‌داشت .



مقدم دو پسر وسه دختر سیمنس سپس از دست راست اول و سوم آشنایان دوم و چهارم کنراد ووالتر پسران دیتریشی

میکرد روزی وارد اطاق شدم مشغول حساب بودند سیصد هزار مارك بگوشم خورد مرا خواست گفت برادرت امین است توهم باید مثل اوباشی مبادا آنچه شنیدی به بچه‌های من بگوئی اگر آنها بدانند لقمهٔ نانی دارند درست پی تحصیل را نخواهند گرفت از خانم چهار یادگار دارم که روزهای تولد من یا اعیاد بمن داده است. تولد من در سنهٔ ۱۲۸۰ قمری هفتم شعبان بوده است مطابق ۱۲ اکتبر در سویس بودیم دواتی بمن دادکه درجعبهٔ چوبی است بوضع عمارات سویسی دو تصویر آب ورنگ یکی دسته گلی است نه از آنجمله که بآب میدهند یکی اسم خودش است آماندا (Amanda) که دوستی حروف آنرا از گل ساخته وبازدایرة المعارفی در دوجلد .

نوبت سربازی پسر سوم اوکنراد رسید پسردومش والتر فتق داشت. پسر اولش هم پیسی بار آورده بود. کنراد بهمان فوج دوم گارد بنام یوسف دوم امپراتور اتریش رفت درمعرفی گفته بودند دیتریشی دیگری هم داشتیم گفته بود برادرمن بود گفته بودند از او چندان راضی نبودیم گفته بود بهمین جهت من باین فوج آمدم که بدی های او را تلافی کنم بقسمی خدمت کرد که نایب افتخاری شد تحصیلاتش در فیزیك بود ومعلم فیزیك شد .

قضاوت

وقتی از صندوق مادام یك قطعه اسکناس صدمارکی کم شد، در خانه نه نفر بودیم ودوخدمتکار خانم از ماها استفسار کرد بنظرم غریب آمد معلوم بود که کار یکی از دوخدمتکار است که مراقب خدمت اطاقها است صدمارکی دیگری نشان کردند و همانجا گذاردند آنهم مفقود شد مقارن بود با شب یکشنبه که یکی ازخدمتکارها مرخصی داشت دیگری را هم فرمانی بشهر دادند قفلها همه دوکلید دارد یکی نزد صاحب خانه است درب صندوقهای آنها را گشودند صد مارکی نشان دار عیناً و از صدمارکی دیگر نود وچهار مارك موجود بود بجای خود گذاردند ودرب را بستند روز دیگر از تأمینات ماموری خواستند مأمور

هردو خدمتکار را استنطاق کرد مارك ها را گرفت داد و خدمتکارها را برد. روز دیگر آمد زن قاپوچی‌را هم جلب کرد درنتیجه‌آنکه مارك‌هارا برداشته بود بدوماه، آشپز به‌شش ماه وزن قاپوچی به نه ماه حبس محکوم شدند گفتند اطاقدار کلیدیدکی را که‌دیتریشی گم کرده بود جسته بوده‌است و اغوا شده است سابقهٔ دزدی نداشته آشپز کارش مدتی دله دزدی بوده است زن قاپوچی‌او را اغوا کرده بوده است که هرچه دست وپاکنی‌من آب می‌کنم کمیت مهم نیست کیفیت مهم است و درموقع، عملیات تأمینات خودمان را هم خواهم نوشت .

ورزش

مختصر اسباب ورزش در هرخانه فراهم است بخصوص منازلی که وسعتی داشته باشد طبع انسان به‌اسپرت مایل. منزل مادر شارلتن بورك کنارشهر واقع و پشت آن صحرا است گاهی جوانهائی که پنج شش نفر بودیم در آن صحرا درمحلی که علفی میروئید که سه چارك قدداشت و ساقی مستقیم و از برای پرتاب‌کردن مناسب، آن علف ها را میکندیم تیرمیکردیم ودسته میشدیم وبه پیکار میپرداختیم غافل از خطرات آن. یکی از آن تیرها به گوشهٔ چشم من خورد خوشبختانه متوجه به‌بینی وزخمی وارد آورد وعلت شدبعدءادمعهٔ چشم راست من گرفت‌مدتی میل زدند بهتر نشد وسبب ترشح چشم است. اسپرت‌دیگر استفاده از برف بود درشبهای سرد زمستان برلن سورتمه داشتیم تادورجای میبردیم و از خاك زیر راه آهن که تازه ساخته میشد بالا میکشیدیم و سرمیخوردیم وآن‌پس‌ازشام بود ساعت هشت و نه‌شب یادش‌بخیر. حال‌اسپرت، طپیدن کنار بخاری است وزیر کرسی.



از همسایگان دست راست ویلهلم پسر چهارم دیتریشی است دست چپ اول نگارنده

سرخجه

سرخجه از امراضی‌است که دست رد بسینهٔ کسی نمیگذارد ومن در برلن سرخجه گرفتم من میدانستم که در ایران از بوی کباب تا چه اندازه پرهیز میکنند اطاق من نزدیك‌آشپزخانه بود وبوی کباب را هر روز می‌شنیدم از اینگونه پرهیز هیچ درکار نبود صبح شیرقهوهٔ مرا دختر خانم شارلت میآورد درصحبت اوصرف میشد ناهار و شام هم ناهار و شام معمولی بود غالبا کباب. ازروشنائی فوق‌العاده احتیاط

میشد آنچه بخاطر دارم فقط یك قاشق سوپ خوری بمن دوا دادند شب بحران خانم رختخواب خودش را روی تخت اخوی آورد اخوی را در اطاق پسرها جاداد پرده‌ای جلو تخت خواب من گذارد شب را دراطاق من خوابید آنشب تمام استخوانهای من درد میکرد و تا صبح خوابم نبرد چون میدانستم‌که علیل است وبدخواب نفسم‌بیرون نیامد صبح‌بمن گفت دیشب خوب‌خواب‌خرگوشی کردی(کنایه‌ازخواب سنگین) من هیچ نگفتم



همسایگانند دست چپ دوم ویلهلم وچهارم دختر دیتریشی

مهربانی مادام دیتریشی بدرجه‌ای بود که وقتی درمعارضه‌به پسرکوچکش که همبازی بودیم گفتم مادرمرا بیش ازتودوست میدارد درخانه همه‌به‌مادام مادر (موتر) میگفتیم به مسیو پدر (فاتر) هروقت بمن‌میرسید دست درزلف من میکرد که پر پشت بود پوست‌سرم‌درد گرفته بود آخربالتماس گفتم که نکنند یادباد آنروزگاران یاد باد.

ویلهلم پسر چهارم دیتریشی دو سال از من بزرگتر است دخترش چهار ماه کوچکتر . سه همسایه داریم بهمین سنها غالباً در بازی شریکیم روزی باران گرفت زیر سرسائی رفتیم که ازآنجا دریچه بزیر زمین بود ودر زیر زمین مقداری سیب که شبها صرف میشد بخیال افتادیم که دستبردی بزنیم دریچه برای هوا خوری باز بود شبکهٔ آهن‌سدی رزین بین ما و سیبها است‌چوبی را از پای گل درآوردم میخی هم بدست‌آمد میخ را سرچوب‌کوبیدم ونفری یك سیب با آن چوب درآوردیم سرقت عادلانه شد معهذا شب بخانم گفتم که فکری برای سیبها بکنند سیبها را قدری دورتر از دریچه قرار داد انشاءالله گناه عظمی نشده است و از کبائر محسوب نخواهد بود زیرا حلال بود طلبیدم .

آمدن میرزا جوادخان به‌برلن

درسنهٔ ۱۸۷۸درپاریس بازار نمایش امتعهٔ پیشه وهنراست (اکسپوزیسیون) در۷۷ میرزا جواد خان از طرف علیقلی میرزا وزیر علوم مأمور تنظیم قسمت ایران است وبه پاریس میرود .

میرزا جواد خان (سعدالدوله) ازتاجرزادگان تبریز است مکنتی دارددر اوایل امر رئیس تلگرافخانهٔ تبریز بوده است برسر موضوعی که نمیدانم با پدرم اختلاف حاصل کرده بود وپدرم از او رنجیده مصلحین خیراندیش میان افتادند التیامی دادند درنتیجه همشیره را بعقد خود درآورده است وصلتی بی‌تناسب است وحال میرزا جوادخان داماد ماست مردی است‌کامل خط دارد قدری فرانسه میداند صحبتش گرم است وکنه فکرش سرد هفته‌ای دربرلن بود به‌پاریس رفت اخوی‌گرفتارمدرسه بود من روزها به‌برلن میرفتم وبا او مصاحبت میکردم ازصحبتهایش‌خوشم نیامد دعوت کرد در تعطیل اول سال به پاریس رفتیم‌یکماهی‌مهمان‌او بودیم عمارت‌نمایشگاه بعضی دون بعضی بانجام رسیده بود چیزهائی‌برای نمایش‌آورده بودند .

درقسمت ایران‌اطاقی‌را بطرز خودمان آئینه‌کاری کرده بودند وازبرای‌مردم تماشاچی‌تازگی

Kashmir University Library
Accession No.

داشت معمار از تهران برده بودند من در برلن شروع بخواندن فرانسه کرده بودم میرزا جوادخان معلمی اجیر کرده بود نزد او فرانسهٔ خودش را تکمیل میکرد من هم چند حکایت نزد او خواندم ازتلفظ من راضی‌بود مردم پاریس تلفظی مخصوص دارند شبیه به لهجهٔ اهل کاشان و نزد ادباپسندیده نیست در زبان‌آلمانی و فرانسه دوصوت‌هست‌که در فارسی نیست؛ ضمهٔ چون ضمهٔ ترکی درگر یعنی بین‌و واو معروفی چون در گوشت به‌تلفظ ترکها وغالب فرانسه گویان فارسی زبان این دو صوت را غلط میگویند.

موقع مدرسه رسید اخوی توقف را جایز ندانست به‌برلن برگشتیم و خان را برای تابستان به سویس دعوت کردیم مرتضی‌خان برادرزادهٔ سعدالدوله پسر میرزا عباس خان و سلیمان‌خان پسر عبدالحسین‌خان فخرالملك همراه او برای تحصیل آمده‌اند روزهای یکشنبه غالب در سفارت ایران همدیگر را میبینیم نظرآقا سفیر ایران گاهی چلو خورش به ایرانیان میدهد. منجمله کشك و بادنجان که در فرنگ نیست طرف توجه است و یادی هم از کشك بادنجان فاطمه خانم جان میکند که موضوعش را ندانستم.مردی خوش محضر است از ارامنهٔ مهاجر و محترم برادر جهانگیر خان وزیرصنایع‌است.

از منزل سعدالدوله در آونو (برا و ترکی) دولا گراند آرمه‌که پیاده بسفارت میرفتیم یکی از پس کوچه‌ها در راه اسمش‌کوچهٔ تهران بود، اگرچه‌صفائی‌نداشت خوشم میآمد از آن راه‌بروم. منزل‌ما درهتلی‌است نزدیك منزل‌سعدالدوله درآونودولاگراندآرمه، شام ونهار را باهم میخوردیم، اخطار خدمتکار به‌ناهارحاضر است‌برای من تفریحی‌بود. اکسپوزیسیون‌درمیدان‌مارس بآنجانزدیك است، تروکادرو[1] عمارت مخصوص نمایشگاه هم‌دایر است‌و محل پذیرائی مهمانان محترم‌خواهدبود.

تحقیقات جغرافیایی و تاریخی را من در تحفة الافاق نوشته‌ام و چاپ شده است. عمارت توئی لری را کنار خیابان ویولی که در بلوا خراب کرده بودند تعمیر میکنند. صاحب عبا را باید کشت و عبایش را برد، بسیار خوب برادری‌است، معلوم نیست عمارت را چرابایدخراب‌کرد هیچ منطق ندارد.

مکتوب پدرم به‌اخوی مراسلات شما رسید؛ یکی از سویس یکی از برلن؛ درباب راه‌آهن‌ها. امانمی‌نویسید که چه میخوانید و درچه‌کارید بعداز مراجعت‌علوم تحصیلیهٔ شماچه‌خواهد بود وهمینطورنورچشمان دیگرخان‌خانان وغلامحسین‌خان، میل خاطرشان بکدام علم و کار است. از این فقرات البته بمن اطلاع بدهید. در زبان انگلیسی و فرانسه کار میکنید یانه، سفرنامه را که ترجمه کرده‌اید چاپ میکنید یانه، مبادا فارسی آن بدعبارت و غیرمأنوس‌باشد، کلمات خوب ازروی لغت یاکتاب‌فارسی انتخاب کنید. سالی‌هزارتومان برای شما زیاد است، قدری از آن را برای خود ذخیره کنید، خرج ول بیخودی نشود. خان خانان را از طرف من ببوسید. سلام مرا به‌معلم برسانید. درباب راه‌آهن همانطورها که نوشته‌اید بعرض میرسانم تا چه‌شود. پول در ایران خیلی کم شده است، چندچیز که حالا مینویسم امکان خریدن دارد؛ یکی شمع‌سازی، یکی کاغذ سازی اما نه‌خیلی بزرگ که از عهدهٔ قیمت و مخارج حمل آن نتوان برآمد. این دودستگاه را بقیمت‌برسانید، بمن اطلاع‌بدهید. قدری از اخبار اروپا نوشته بودید کم بود، در روزنامه‌ها هست.

مکتوب‌دیگر، امروز ۱۷ صفر است این کاغذ را بتوسط مسیوشیندلر بشما میفرستم.مطلب همهٔ اوقات دوفقره است اولا من و رئیس (عمو) ومادر وخواهروبرادر شما وهمهٔ بستگان ازکوچك و بزرگ سلامت هستند خانم‌جان در این اوقات گلودرد داشت خوب‌شد. امسال در ایران گلودرد

---

۱ - trocadero

۲ - صوت«خ»«غ»و«ق»درآلمانی و فرانسه‌نیست. «ر»راگاهی چون‌غین‌تلفظ میکنند وفصیح نیست غریب‌اینست آلمانها «خ»درآخرکلمه بسیاردارند ودر اول کلمه‌نمیتوانند بتلفظ‌بیاورند چنانکه‌ما لوء حرف تعریف را (le) لو می‌گوئیم و لو(l'eau) بفرانسه‌آب است

Kashmir University Library
Accession No. ....

معرکه کرد ، اطفال بسیار تلف شدند حالا تخفیف پیدا کرده است. چند روز دیگر درروضه‌خوانی بشما دعا میکنیم .

ثانیاً درباب تحصیل شما است ؛ گفته‌ام و نوشته‌ام اینطور که خدا برای شمااسباب فراهم‌کرد برای کمترکس اتفاق می‌افتد، الحمدلله مخارج نقد در دست خودتان است ، میدانید حیف است عمر به‌بطالت و بیمصرف بگذرد درتمام عمرنه‌پول پیدا میشود نه درفرنگستان زندگی میتوان‌کرد . علی‌الحساب که مجال در دست دارید عمر خور را صرف تحصیل کمال‌بنمائید که در مراجعت مردم بوجود شما محتاج باشند نه‌شما بدست مردم . چیزیکه حالا در ولایت ما محل اعتناء و اعتباراست علوم اعلی است ، مثل هندسه و مثلثات وفیزیك و شیمی و معادن و امثال‌آن . مشاق توپ وتفنگ زیاد است و عظمی ندارد . مختصات تمدن محل توجه‌است که بعون‌الله بهرهٔ کامل عاید شمابشود . اینقدر که بمن مینویسید آنهم دو کلمه است . نه‌سر دارد نه‌ته ، من از کار شما و خیال شما وعلوم شما چه میتوانم بفهمم ، یا دل خود را خوش کنم . البته ماهی یکدفعه از کلی و جزئی امور خود بمن اطلاع بدهید از من اینست که بنویسم همه سلامت‌هستند اخبار قابل‌نوشتن که درولایت مانیست نه‌علماً و نه عملاً شما لایق این شأن شده‌اید که لازم است بمن بنویسید و اطلاع بدهید از دور و نزدیك هم از ایرانیها که در صفحات اروپا هستند از حالات و رفتار آنها بنویسید هم از واقعات هم از امور تازه هم ازحالات خود ۱۷ صفر ۶۴ مهدی‌قلیخان را ببوسید و غلامحسین خان رامتوجه باشید که کار کند .

آمدن ناصرالدینشاه به‌برلن

دربهار۱۸۷۸مسیحی‌ناصرالدین‌شاه برای‌تماشای نمایشگاه‌به‌پاریس میرود، ازبرلن میگذرد . مهمان گیوم اول‌امپراتور آلمان‌است و درقصرسلطنتی منزل دارد . شب وارد شد ، صبح دیگر امپراتور با لباس رسمی برای دیدن شاه حرکت کرد ، در خیابان‌لیندن ازدریچهٔ عمارتی‌تیری ساچمه‌ای بطرف‌اوانداختند . مرتکب‌که دکتری بودگلوله‌ای هم در سرخودش زده‌بود و به‌آن زخم‌درگذشت و استنطاق میسر نشد . این اشخاص را میشود گفت که خبط دماغی دارند و نمیدانند چه میخواهند . اخوی صبح بقصر رفته بود ، ناصرالدین‌شاه بتصور انقلاب فوق‌العاده متوحش بوده است ، هردقیقه اخوی را میفرستاد ببیند درشهر چه‌خبر است و از برای شب بطرف پاریس حرکت کرد و دربرلن آب ازآب نجنبید [۱]

یك ساچمه بمحل نبض نشسته بود ، روغن درزخم ریختند ودست را وارونه گذاردند خودش بیرون آمد . اطباء شش‌ماه امپراتور را از مداخله منع کردند و به‌ولیعهد اختیار داد و بیکی از حمام‌هارفت .درویس‌باد یابادن بادن[۲] چندماه قبل نکره‌ای تیری بطرف امپراتور انداخته بود که نگرفت ولیعهد درزمان زمامداری حکم اعدام اورا امضاءکرد وموردملالت پدرگشت. ویلهلم(گیوم) اول‌حکم‌اعدام امضاء نمیکرد .

دکتری زن و بچهٔ خود را کشته خودشرا هم زخم‌زده ، در باغچهٔ جلو عمارت افتاده بود . منظورش گرفتن زن دیگر بوده مطلب کشف شد ودکتر محکوم‌باعدام . این حکم را امپراتوربدون درنگ امضاء کرد .

گیوم اول مردی بود درویش مسلك ، در قصرسلطنتی سکنی نکرد . خانهٔ پدریش عمارتی ساده بود . اخوی در سفراول بدیدن آن‌عمارت رفته بود ، تختخواب‌آن تختخواب‌آهنی دوتومانی بوده است . لباسش وصله میخورده است ، سالی چهار کرور عایدی شخصی داشت و همینقدر لیست سویل (حقوق) . ابیات اسکافی بخاطرم آمد .

مأمون آنك ازملوك دولت اسلام — هرگزچون اوندید تازی ودهقان

۱ـ سه‌شب درویس باد گذراند چه‌روز ورود پاریس معین بود.

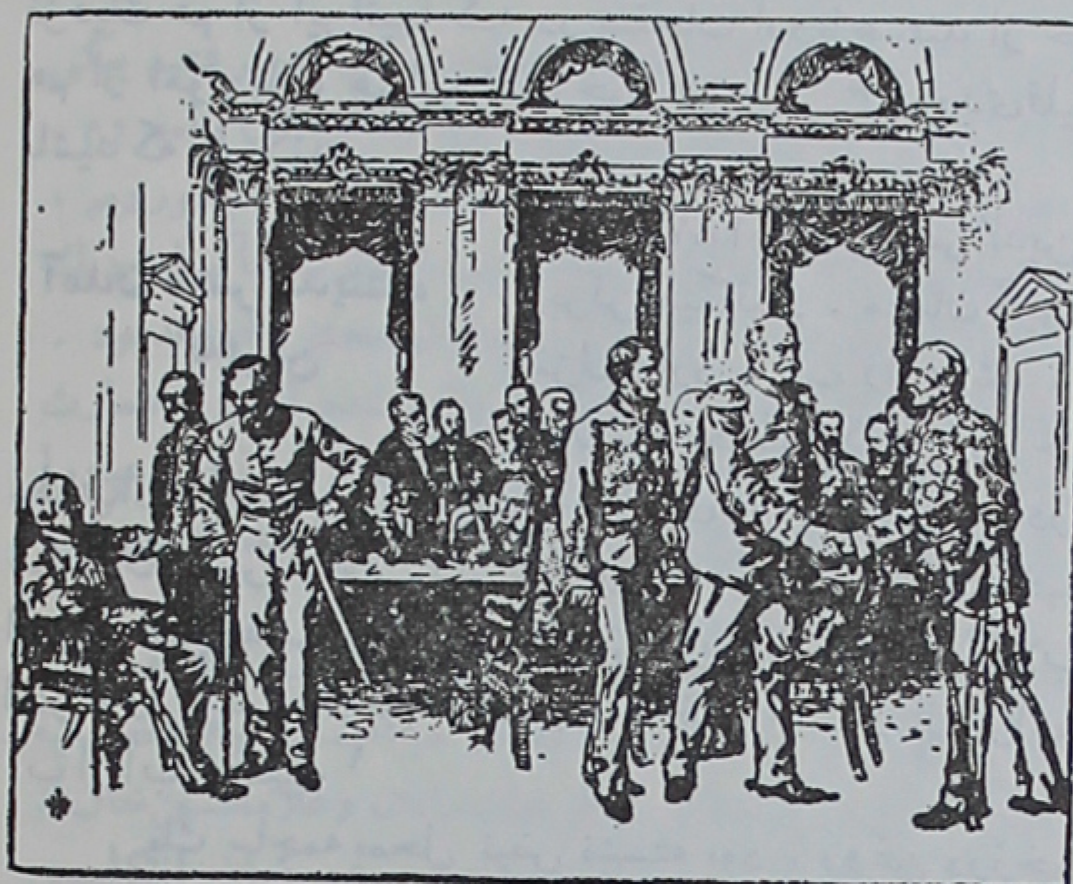
۲ – Baden - Baden

جبه‌ای‌ازخز بداشت برتن‌چندانك سوده‌وفرسوده‌گشت‌بروی‌وخلقان
مرنُد ما را از آن فزود تعجب کردند از وی سؤال درسبب آن
گفت ز شاهان حدیث ماند باقی درعرب و درعجم نه‌توزی وکتان

کارخانه‌ها دستور داشتند برای اولین سال هزار هزار چرخ خیاطی ، خراطی ، افزارنجاری آهنگری و حرف دیگر تدارك کنند . درعرض‌سال هرکس به امپراتور عریضهٔ تقاضامیداد بفراخور حال او افزار کار و سرمایه باو داده میشد . شخصاً زیادمدبر نبوده است لکن استقامت رأی داشته است . چون بیسمارك را بجا آورد و صمیمیت او را دانست ، نه‌ملکه نه ولیعهد نه سایر اجزاء رأی او رانتوانستند تغییر بدهند وبیسمارك باعتماد اوازپروس آشفته آلمان وامپراتوری مجموع ساخت .

ناصرالدین‌شاه جواهر بخودش میزد ، دریای نور وغیره . روزی درسفراول ازجواهر گیوم پرسیده بود ، جوابی نداده درسان لشگر گفته بود اینست جواهر من .

دراین سنه کنگرهٔ برلن تشکیل شد، ۱۳ ژوئن تا ۱۳ ژوئیه مرکب از نمایندهٔ ۶ دولت : روسیه ، آلمان ، فرانسه ، انگلیس، ایتالیا وعثمانی بحث در معاهدهٔ سن استفانو[۱] است بین روسیه و عثمانی منعقد در ۳مارس ۱۸۷۸



مقصد گذاردن کلاه بسر همدیگر و برداشتن‌کلاه‌ازسرعثمانی‌وضمناً‌جلوگیری از نفوذ کلی روس است . بحبوحهٔ قدرت بیسمارك‌است ، تصمیمات عمدهٔ کنگره ، استقلال‌رومانی ،صربی وقره‌طاغ استقرار روملی شرقی[۲] ، واگذاری بسنی[۳] و هرزگووین[۴] به‌اطریش ، وقطور به‌ایران .

کنگره‌اجتماع‌زمامداران ممالك‌است از برای ترمیم امور مهمهٔ مختلف فیها که حقوق ملل نتیجهٔ مقررات آن مجامع زور است و اشهر همه کنگرهٔ مونستر[۵] اسنابروك[۶] که منجر به‌معاهدهٔ وستفالی[۷]شد ۱۶۸۴

کنگرهٔ رایشتات[۸] ۱۷۹۷ کنگرهٔوین ۱۸۱۴ کنگرهٔپاریس۱۸۵۶ . درصلح وستفالی به‌جنگ سی‌ساله در کنگرهٔ پاریس بجنگ کریمه خاتمه داده شد و در کنگرهٔ وینه پس از ختم کار ناپلئون نقشهٔ جدید در اروپا پدید آوردند.

سعدی در گلستان گوید : جمعی از حکما در بلوغ صحبت میداشتند که علامت آن چیست هرکس چیزی گفت ، صاحبدلی گفت بلوغ آن است که در بند رضای حق بیشتر باشی تا در بند هوای نفس . حال حق را ازبین برده‌اند مانده‌است هوای نفس وبندگی شهوات . این است حال مائة ۱۹ در اروپا .

انارشیست(ضدحکومت)

در ضمن ترکیب‌بندی‌ساخته‌ام :

نعمت و محنت بدهر هیچ باندازه نیست جنگ فقیر و غنی مسئلهٔ تازه نیست

---

۱ - San - Stefano ۲ - Roumelie - orientale ۳ - Bosnie
۴- Herzegovine ۵- Munster ۶-Osnabruck ۷- Westphalie
۸ - Reichstadt

متن‌کتب نظم‌و نثرزین‌سخن آخرپراست	بیهده‌ای هوشیار اینهمه آوازه است
دولت وبخت و نصیب چیست نداند کسی	خانۀاقبال را روزن و دروازه نیست
سعی به اندازه کن هیچ مزن دست و پا	از تک‌وپو حاصلی‌غیر ازخمیازه‌نیست
دفتر اسهام ما هست بس اوراق و خود	پاورقی نیستش قابل شیرازه نیست
کوشش بی فایده است در نظر هوشیار	سعی تو اندر جهان ضد طبیعت بکار

چرا انبیاء و اولیاء ، اتقیا و حکما بنهایت سادگی زندگی کردند ، تجمل نخواستند . کالای مزید بر ضرورت اختیار نکردند ؛ حتی : الفقر فخری گفتند ، برای اینکه حس رقابت عامه را تحریك نکنند و معیشت آنها برای فقراء تسلیتی باشد . روزی از روزهای زمستان من از منزل بیرون رفتم و پالتو خز در برداشتم یکی که بالاپوش درستی نداشت میگذشت دید و کنایتی گفت . من‌چندسال است که دیگرپوست نمیپوشم. یکی دولباس بطانۀ خزهم که داشتم بخشیدم . در ایران که این حس کمتر تحریك میشدبرای این‌بود که مردم‌بمراتب اربعۀ لشگری ، دانشوری ، پیشه‌وری و کشاورزی تن در داده بودند و پا در کفش هم نمیکردند ، هرکس تا درجه‌ای بحد خود قانع و خشنودبود. تا بیست سال پیش نوکرها دعوی آقائی و کلفتها دعوی خانمی نداشتند راحت بودند و راضی ، کك مد هم بجانشان نیفتاده بود ، حال دنبال الفاظ پوچ را گرفته، بخیال آرزوهای محال دارند .

زندگی اغنیا کمتر بچشم فقرا کشیده میشد ، منازل محصور بود وآنچه در حصارمیگذشت از دیده‌ها مستور . روزی درپاریس از جلومغازۀ مدی‌میگذشتم ، لباس زنانه‌ای‌را عرضه داده‌بودند و پای آن نوشته بودند ۱۴ هزار فرانك و مشهور بود که آن لباس را کسی از برای معشوقۀ خود سفارش داده است و معشوقه‌اش نپسندیده که سبك است ، بمعرض فروش در آورده بودند و بهتری سفارش داده . چرا مردم بینوا دیوانه نشوند . شب در پاریس مرکز آزادی ، برادری و برابری جلو دریچه‌های غذا خوری پرده میکشند که آنچه میگذرد پیدا نباشد. هرخانه بزرگتری میخواهد تا حدود محفوظ ماند مملکت خانه است و نظم را رعیت مطیع باید و حکومت غمخوار، ازتخلف بهرج ومرج میکشد در وجود معایب شبهه نیست و دو طرفی است در هر بلوا ، نصف اولش حق است ، نصف آخرش باطل این است که هیچوقت نتیجۀ مطلوب را نداده است . از استبداد شکایت کرده‌اند واشد استبداد را در کار آورده‌اند ، عنوان آزادی روز بروز بر گرفتاری افزوده است . بقول حافظ :

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا	غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

وآن جام عدل هنوز بدست نیامده است و نخواهد آمد .

سعدی راست : خواهندۀ مغربی درصف بزازان حلب همی‌رفت وهمی‌گفت که ای خداوندان نعمت، اگرشما را انصاف بودی ومارا قناعت، رسم تکدی از جهان برافتادی . درقرآن است وفی‌اموالهم حق‌للسائل و المحروم و نگفت صاحب اموال را باید از میان برد و مالشان را تاراج کرد درجماعت هم کناس باید هم عطار ، هم‌کارفرما هم کارگر، روی پیش‌آمد دولت باید بوضع مالیات‌های مناسب مقتضیات تعدیل را فراهم بیاورد . در بلوای کاوه عملیات درنصف اول متوقف ماند فاسدی را برداشتند و صالحی را بجای او گماشتند . دربلوای فرانسه کار به نصف دوم کشید وبس خرابی بخشید ، قانون خوب کافی نیست ؛ مجری خوب شافی است . ملت سیاست نمیداند ، سیاست باید ملی باشد .

نویسندگان در هرزمان وبهرزبان‌از روزگار شکایت کرده‌اند ، از وقتی که‌چاپ پیداشد وآن شکایات انتشار یافت ، افکارآشفته و اذهان حاضر انقلاب شد و تصور نمیرود که خلق خصوص‌ناراضی بهوش بیاید و بیهوده جوش نزند . همه را بازوی کار و هوش بمقدار است ، آنکه پشت بکار کند درمانده وگرفتار شود .

مضمون قطعۀ انوری را نویسندگان اروپا با آب و تاب شرح و بسط داده‌اند . آشوب افکار

ایجاد کرده‌اند ، ودرکاری چاره میجویند که چاره‌ندارد .

قطعهٔ انوری

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی
گفت این والی شهرما گدائی بیحیا است

گفت چون باشد گدا آنك‌ازکلاهش‌تکمه‌ای
صدچومارا روزها بل‌سالها برگ و نواست

گفت‌ای‌مسکین‌غلط اینك ازاینجا کرده‌ای
اینهمه برگ و نوا دانی‌که آنهاازکجاست؛

در و مروارید طوقش اشك اطفال منست
لعل و یاقوت ستامش خون ایتام شماست

آنکه تاآب سبو پیوسته ازما خواسته است
گربجوئی تا بمغز استخوانش مال ماست

خواستن‌کدیه‌است خواهی عشرخوان خواهی‌خراج
زانکه‌گرده نام باشد یك حقیقت رارواست

چون گدایی چیزدیگرنیست‌جزخواهندگی
هرکه‌خواهدگرسلیمانست‌وگرقارون‌گداست

اول قطعهٔ جنگ است آخرقطعهٔ صلح ، امروز از جنگ بصلح نمیپردازند . قومی که‌سابق بعنوان ظلمه مورد لعن بودند ، امروز بعنوان محتکر و سرمایه دار مورد طعنند تا فردا چه لفظ تازه پیدا شود . زمین میچرخد ، شب و روز می‌آید و میرود ، برسر اصطلاح غوغائی و خوابیدنی نیست ، طبیعت کارخودش را میکند ، قومی بجای قومی دیگر می‌آیند و میگویند بهترشد آنچه دیدیم بدتر شده آنکرمانیو ده هزار سال مهلت دارد صلحی که گفته‌اند بعمر من و تو ظهورنمی‌کند و اعتصموا بحبل‌الله جمیعاً و لاتفرقـو این مسئلهٔ لاینحل یکی ازغوامض دنیاست و تا امروز چارهٔ صحیحی درآن بدست نیامده است . دیدیم که همهٔ قائدان بلوای فرانسه بنوبه زیر گیوتین رفتند، چون‌همه طمع ریاست مقتدره کردند . حرص وشره در خمیرهٔ انسانست، تخمی است‌که‌ناچار میوهٔ خودرا به بار می‌آورد. چندی خلق‌را فریب میدهند تابریاست برسند، آزادی ومساوات‌عنوان است حیدری و نعمتی حقیقت، قومی را خراب میکنند برای‌آبادی خود ودر اینکه حدوسطی باید بدست آورد شبهه نیست . اسلام زینت را روا داشته و در رغد و رفاه زندگی حد نگذاشته . کلوا و اشربوا و لاتسرفوا از اسراف و احتکار طلاو نقره منع کرده است و طلا ونقره است که بررونق بازار و فراهم شدن کار می‌افزاید ، سرمایه بکار می‌افتد و سبب رفاه در معیشت میشود و باز احتکار ارزاق حرام است احتکار زینت و توسعه در اثاثه رونق بازار است ، خریدار نباشد مردم بیکار میمانند .

بهترین ترتیب همان بود که ازدیرگاه درتمشیت‌زندگانی‌اختیار کردند، مردم را چهارگروه نمودند ، کاسب ، زارع ، سلحشور و اهل علم. هرگروه سرشان بکارخود گرم بود وآرزوها محدود و مانع نداشت که مردم لایق جوهر خود را بروز بدهند وبه مقامات برسند ، شعراء، ادباء، علماء و وزراء غالب خان‌زاده نبودند . در دورهٔ اخیر حاج‌محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله که جدش از جدیدالاسلامهای قزوین بوده ، میرزا شفیع صدر اعظم یا حاج محمد حسین خان اصفهانی که بقول اعتمادالسلطنه در نسب از اولاد آدم و بحسب رقیب معن وحاتم ویا میرزاتقی خان اتابك ویا میرزا آقاخان ویا میرزاحسین‌خان سپهسالار یامیرزا علی‌اصغرخان اتابك که هیچکدام امیرزاده نبودند و ایل وطایفه نداشتند ، بکفایت مقام یافتند و چه‌بسیار؛

پسران وزیر ناقص عقل
بگدایی بروستا رفتند

روستا زادگان دانشمند
بوزیری پادشا رفتند

نادر یا خود پهلوی کی بودند و بکجا رسیدند ، شاهزاده‌ها وخان زاده‌ها چه‌شدند، غوغائی که امروز برپاست آرزوهای بیجا است و نتیجهٔ افراط درصنعت بامید بازار که روزبروز میکاهدهمه سعی دارند برصادرات بیفزایند وروز بروز خریدار کم می‌شود. بعقیدهٔ ما ممالکی که نان دارندحق صادرات ندارند مگر درمبادلهٔ اجناس ضروری که فاقد باشند و بی‌سرمایه رونق بازار میسرنیست. عیبی که پیدا شده است افزارهای خودکار است و دستهای مانده ازکار، جدال درویش وغنی امروز بدان سهولت طی نمیگردد که سعدی درگلستان گفته، بدشنام وسقط یا گرفتن گریبان وشکستن‌زنخ

امر برگذار نمیشود ، همهٔ قضات هم درحل مسأله متحیرند ، جنجالی است که روی زمین را آشفته دارد ، توانگران زبان شکر بسته‌اند و درویشان جامهٔ صبرگسسته ، توانگران مشتغل بمناهیند و مست ملاهی و درویشان غافل از من یتوکل علی‌الله ، مشغول تباهی ، سرافرازان را سربزیر میخواهند و زیردستان را امیر و وزیر.

ملاحظه وطرفداری

پسردوم دیتریشی قانون تحصیل میکرد، نوبت امتحان رسید ،روزامتحان خودرا اتوکشیده رفت که‌موفق برگردد، اهل خانه منتظر و مستعد دادن سوری بودند، در قرعه مسأله‌ای باو افتاد که حاضر نکرده بود، رد شد، باصطلاحی که‌تداول دارد، رفوزه شد . چندی بعد مادرش‌وزیر علوم را که با اوآشنا بود درمجلسی ملاقات کرد، نظر بسابقهٔ آشنائی از نتیجهٔ امتحان پرسیده بود و افسوس خورده بود که چرا مرا مطلع نکردی، آن مقدار قابل‌رد نبود ، بواسطهٔ ازدحام طلاب سفارش کرده‌ایم باندك ایرادی‌طلاب را رد کنند. چه بسیار امور به اشتباه میگذرد و باطن غیر ازظاهر است و ما امروز گرفتار این درد مهلکیم ، جوانان را تربیت ناقص میکنیم، حرفه نمی‌آموزند و قبای اداری میدوزند . عدهٔ کارمندان دولت چند برابرحد نصاب شده است وهمه درتحصیل مال بی‌تاب، همه را سنگ یکمن‌در ترازو است وقلیلی‌را هنر دربازو.

طلاب آلمانی

جوانان آلمانی پس‌از فراغت ازمقدمات ، تحصیلات فنی‌را درغیر موطن خود میکنند‌درضمن هم زندگی یاد میگیرند هم جوانی را دور از مرکز میگذرانند. والتر دیتریشی به هایدلبرگ[1] رفت که شهری‌است‌درکنار رود رن ، بدیدن او رفتیم ، ضمناً تماشائی از قصر کهنهٔ آنجا شد، منجمله خمره‌ای ازچوب درآن قصر است که روی آن رقص میکرده‌اند و لازمـهٔ صرف ما فی‌الخمره بوده‌است . در اطراف آن حکایتی مشهور است شبیه بحکایت اصحاب کهف . اینجا بروایت اروپائیان درسنهٔ ۲۵۱ مسیحی در غاری بخواب رفتند و بعهد تئودوز دوم (۴۴۶) بیدار شدند که هفت دختر را پدر پیرزن مسحور به هفت قطعه سنگ کرده است کنایه ازهفت دماغهٔ برجسته کود که‌آنها را کمرهای لورلی گویند.

نقل است که درسنهٔ ۱۸۱۴ که بلوخر درآن محل از رود رن میگذشت ، کشتی‌ها در اثر نغمات ساحرهٔ نیکس به دماغه های خارا برخورده متلاشی شدند و این همان قصهٔ عبور اولیس یونانی است ازتنگهٔ مسین در ایتالیا بلباس دیگر . در قصه است که یونانی اولیس خود را به دگل کشتی بست‌وموم در گوش همراهان کرد که‌آهنگ تیرن‌ها (زنان فریبنده) را نشنوند و شیفته نشوند که بطوق گردن و گردران و سیم سینه و یا سیمین ساق و گلبرگ رخسار دل از دست حضار میبرده‌اند، تیرن زنهائی بوده‌اند نیمه بشر، نیمه ماهی.

سفرپانزده روزه

تابستان ۱۸۷۸ باز اوقات تعطیل در سویس بسر رفت . این دفعه درکنار دریاچه به عمارتی منفرد متعلق به نقاشی رفتیم ، اگر از راه خشکی سه ربع از لوثرن دور است نقطه‌ای با صفاست و بی‌جنجال ، باکرجی در۱۵ دقیقه میشود به شهررفت . سعدالدوله بنابرمواعده‌ای که بود دوهفته به سویس آمد و باهم بودیم، بین‌شاتوا شکوتس که منزل ماست و لوثرن دماغه‌ای در دریاچه هست که گاهی باد تند دارد . نوبتی در عبور کلاه سعدالدوله را که شاپوی بلندی بود باد بآب انداخت و خسارتی بخان داماد واردآمد. سعدالدوله‌که‌خوی‌تجارت را بارث برده است، مایل شد قدری ساعت خریده باشد ، برای این‌مقصود هفته‌ای‌به‌ژنو رفتیم،پنجاه ساعت خرید بیشتر۱۲ و ۱۵ فرانکی، چند عدد هم‌پنجاه فرانکی‌واختلافی با ساعت ساز حاصل کرد . گزارش آن ایام را بعنوان مسافرت ۱۵ روزه بفرانسه نوشت ، اخوی‌داد عبارات را قدری صحیح کردند و بادستگاه کوچکی‌که درمنزل بود چاپ کردیم. مطلبی که بذکر بیرزدندارد.

---

1 - Heidelberg

دقت درحساب

معروف شد که دربازدید حسابهای جنگ ۱۸۷۰ سرتیپی که فعلا بنیابت امپراتور جانشین آلزاس ولورن است ربع مارك باقی دارد از وزارت جنگ مطالبه کردند و چون محلی برای اجرت پست در بودجه نبود ، پاکت بی‌تمبر فرستادند ، معزی‌الیه ربع مارك را تمبرپست ازبرای وزرات جنگ فرستاد ومعذرت خواست که نمی‌تواند مورد خرج را بدست بدهد، اجرت پست ضرراوشد .

آن بر گو

دیتریشی به مجمعی درفلورانس (ایتالیا) دعوت داشت، رفت. درمراجعت قصه‌ای گفت که باید شنید درفرنگ گوی زجاجی رنگ‌برنگ بالای‌پایه‌ها درچمن‌ها میگذرانند . یکی ازدانشمندان به گوئی برمیخورد که سمت‌سایهٔ آن گرم و روبه‌آفتاب سرد بوده است . رفقا را میطلبید و درتوجیه آن تعبیرات میکنند ،رنگ، جنس ، شیشه وغیره. صحبت گرم میشود باغبان مشکل‌گشا میگوید ، این گلوله‌ها در آفتاب داغ میشوند و بیم شکستن میرود ، مره بمره من آنها را چرخی میدهم بسیار از تحقیقات ازاین قبیل است و گاهی باغبانی هم نیست که حل مشکل‌کند.

تجدید دیدار

فکر دختر همسایه رزا از سر من بیرون نمیرود، شاید مشغولی اوبیشتر بود، معروف‌است‌ازدل بدل تنبوشه هست. دراین زمستان باب مراوده را با دختر دیتریشی گشود ، هفته‌ای یکبار از او دیدن میکرد و عشقی میرساند ، شاید مضمون شعر شیخ را بخاطر میآورد :

آخرنه دل بدل‌رود انصاف من بده چونست من‌بوصل‌تومشتاق وتوملول

من ملول نبودم باخود میگفتم :

به تماشای میوه راضی شو ای‌که دستت نمیرسد برشاخ

روزی با پسر دیتریشی مشغول شطرنج بودم ، وقتی شانهٔ من سنگین شد، برگشتم دیدم روزا است ، تکیه به شانهٔ من داده و صورت بصورت من نهاده، راز از پرده بیرون افتاد .

پرده بـرخـود نمیتوان پوشید ای برادر که عشق پرده دراست

معلوم شد درعمارتی کنار میدان پاریس منزل دارند ، مکرر در میدان ایستاده‌ام مگر از دریچه سربرون کند و اورا ببینم . دراین اثنا جوانان آشنا مجمعی مرتب کردند که رقص‌بیاموزند مرکز اجتماع درخانهٔ رزا بود ، پسر کوچك دیتریشی و دخترش شریـك بودند ، خانم دیتریشی از من خواهش کردکه در روز اجتماع با دختر او به برلن بروم کـه تنها نباشد . با اینکه برادرش همراه بود گفت در مراجعت ممکن است برادرش او راتنها بگذارد، بدواً خیلی به میل این کار را قبول کردم ، چه می‌خـواستم بهتر از این . دو سه مجلس هنگام تعلیم حـاضر شدم ، چون طالب رقص نبودم دندان برجگر نهادم و حضور در مجلس را ترك کردم که از قوت خیال من واو کاسته شود و الا:

دمی‌درصحبت یار ملك‌خوی پری‌پیکر گرامید بقاباشد بهشت جاودان‌استی

همشیره مقامی را بدرب خانه میرساندم، به گردش‌شهر میرفتم، ساعتی بعد می‌آمدم و اورا بمنزل هدایت میکردم؛ ظن مادرش درحق برادرش بجا بود .

تعجب دراین‌است‌که رزادختری بود متوسط دراندام وخوشخرام، موی‌زرین داشت ولبخندی نمکین ، چشمانی گیرنده و دلربا ، بینی برجسته و دندان درشت ، مکرر درصورت اودقت کردم و درحیرت بودم که این چه علاقه‌ایست که درمن پیدا شده است.

بین دوازده نفر دختر که برای رقص حاضر میشدند واغلب یهودی بودند ،یکی ازهرجهت تمام عیاربود. قامت، اندام وصورت فوق حد زیبائی، چشم وموی‌سیاه، هیچ طرف نسبت بارزا نبود

اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی نبینی

را، آنجا فهمیدم، چه سودکه پیوند ما میسرنبود.

شکر میکنم که از این‌مرحله به سلامت گذشتم وآلوده به ملامت‌نگشتم ، گویا چنین‌حالات

برای هرجوانی واقع میشود. بقول پدرم که‌شبی درضمن‌صحبت‌فرمودند ؛ پسرك ازدخترك و دخترك ازپسرك خوششان میآید و این علاقه درکودکان نابالغ هم دیده میشود .

چو برولایت دل‌دست‌یافت لشگر عشق　　بهوش باش که هربامداد غوغائی است

بعدها ها آزمودیم که رنك وبورادوام نیست درخلق وخود باید نگریست که علاقه روز بروز بیفزاید ومحبت بیابد .

ازصحبت‌های پای‌آینهٔ مادام دیتریشی یکی هم علاقه ای بود که درسفر اول بین دختری از اهل وینه واخوی درمسافرت سویس پیدا شده‌وکار بـه صحبت وصلت کشیده بوده است ، پـدر دختر حاضرشده بوده است اخوی را دروینه نگاه دارد و متکفل مخارج باشد ، شوق مراجعت به ایران اورا از این‌کارمانع میشود که مارا وظیفه جز این است، این حالات گناهی نیست وازاختیار بیرون‌و غالباً بدسرانجام. زهی سعادت که شخص بتواند کف نفس کند .

خبر ناگوار

میرزا جوادخان‌در مراجعت به ایران و عبور از برلن خبر فوت‌همشیره زیبنده[1] را ازدرد گلو بما داد ، بی نهایت متأسف شدیم ، خصوصاً در تصورحال والده. درظرف دوسال دومصیبت جبران ناپـذیر، هنوز فـوت عباسقلی خان فراموش نشده است . چیزی‌نگذشت که اخوی را پدرم خواست وسفارش فرموده‌بودند من بمانم وطب بخوانم. دریغ که درمن حالی پیدا شدکه نتوانستم توقفرا برخود هموارکنم، افسوس دارم که اگرطب خوانده بودم مردی‌آزاد بودم‌وحالا مردی‌گرفتار، گرفتار قومی وقومی عجایب.

دراوقاتی که همشیره عیال سعدالدوله[2] نالان بود و درمنزل درتحت توجه والده او را بهر وسیله مشغول‌می‌داشتند، بی‌بی خانم زنی بود نقاله و قواله و بقول فاضل خان‌گروسی درجوانی خوش منظر ، عشوه‌گر، شیطانه ، فتانه، مردانه پوش ، پیمانه نوش ، بایك‌عالم ناز وآتش‌اندازخرمن‌پیرو جوان. پس ازسفیدی مو و سیاهی رو، زردی دندان وخشکی‌پستان ، قطع عادت وختم لعنت، جانماز آب می‌کشید ، دعـا میداد و جن میگرفت ، هفته هفته در منزل‌مـا بلاس بود و همشیره را مشغول می‌کرد . روزی حکیم موسی که طبیب خانواده بود وبرحسب عادت گاهی عیادت می‌نمود ، مـردی موقر وهفتاد ساله برای باز پرسی احوال همشیره‌آمده بود وکنار رختخواب نشسته ، بی‌بی‌خانم خود

---

۱ - از سه همشیره زیبنده سومی است که از برای خـازن الملکش شیرینی خورده بـودند همشیرهٔ بزرگ را به اسمعیل خان برادر زادهٔ آقاخان محلاتی داده بودندکه پس ازرفتن از ایران درهند ترویج مذهب اسماعیلی کرده،شهرت ومکنتی‌حاصل نمود ؛ برادرش ابوالحسن خان‌سرداردر تهران می‌زیست و به تفنن شکار روزگار میگذراند ومحترم می‌بود . آقـاخان سرکشی‌کرده بود ، در سنهٔ ۱۲۵۵ در خانهٔ حاجی میرزا آقاسی مدتی ملتجی بود تا معفو شد . به بهانـهٔ مکه از تهران بیرون رفت ، خود را به کرمان رسانید ، نامه‌های مجعول بخط ومهر دولت وحـاجی ساخته بـود و حکومت کرمان را بتصرف آورده بنای بد سری نهاد وپس از زد وخوردی چند به‌هندوستان‌رفت .

۲- همشیرهٔ دوم ماست که حال سعدالدوله‌گـرفته است . حق داشته‌انـد قـدیم وحق دارند حاضرین که مولود دختر را خوش نداشته‌اند. دختر گناهـی ندارد . از صد ، هشتاد دامادها بدند، خصوص اگر وصلت به‌اغراض وآرزوهائی شده باشد ، چون درمورد اسمعیل خان ومیرزا جوادخان آن اعتبار السلطنه ، این سعدالدوله که هر دو ناهموار بودند و زحمتها دادند که رفتار سعدالدوله باهمشیره تعزیه است به‌تمام معنی‌آخر کار به طلاق کشید . خواهرم پسری هفت ساله داشت، پدر او را ازآمدن نزد مادر منع کرد ، خواهرم مریض شد اطبا مأیوس شدند ، حکیم‌باشی تولوزان‌به‌پدرم گفت مریض شما سه روز دیگر بیشتردوام ندارد پدرم به منزل سعدالدوله رفت،آن بچه را با خود آورد ، سه روز با مادرش بود مادرش وفات کرد . بچه نزد مادرم‌ماند استسقا گـرفت ، چهل روز سعدالدوله باآن سوابق بدیدن بچه‌می‌آمد، در یکطرف رختخواب می‌نشست و مادرم یکطرف و مـا می‌دیدیم ، روزهای دلخراشی بود گذشت .

را در چادر نماز پیچیده، درکمال ادب آمد ونزدیك حکیم‌باشی بنشست ، بابسی آداب وبلحن التماس گفت : حکیم باشی اجازه میخواهم سؤالی بکنم ، حکیم باشی بالحن طلب گفت بفرمائید. گفت : شنیده‌ام حضرت سلیمان خواست مخلوق روی زمین را در بروبحر میهمان کند ، اجازه از درگاه روزی رسان خواست ، جواب آمد نمیتوانی و حکیم باشی با جدیت تمام گفت صحیح است ، ناگاه بی‌بی خانم برخاست، چادر را انداخت وبروزن گفت نمی‌تونی گفت می‌تونم(تن‌تنتن تن‌تنتن) مدتی بشکن زد ، توی ریش حکیم باشی که از یك‌وجب درازتر بود قروغربیله آمد ، حکیم‌باشی‌دهانش بازماند وحضار دست گذاردند به خنده ودلها را گرفتند.

چندانکه ترا فزون بود جد چندان محتاج هزل باشی
گاهی بمزاح وقت بگذار هرچند که اهل فضل باشی

این بی‌بی خانم ، هفته هفته در منازل آشنایان مجلس آرا بود وبه چادر نمازی یا چادرقدی قانع. نه‌دعوی ستارگی داشت نه خود را از برآوردگان برجستهٔ تمدن میدانست و ستارگان امروز عشرهنرآن ستاره کوران‌را ندارند. مادیند ، بی‌لطف وپرمدعا .

نسخه‌های حکیم‌باشی شبیه بود به نسخه‌هائی که مولییر درمریض خیالی میآورد.

ابتدای تلفن

بعضی اختراعات اخیر هفتاد سال قبل بازی کودکان بود ، در برلن لوله‌های مقوائی که از یك طرف پوست‌بکف آنها کشیده بودند و ریسمانی بین آنها متصل بود وسیلهٔ صحبت با یکدیگر قرار میدادند وبازپروانه مانند آلتی در دست اطفال دیده می‌شد که بتاب زهی یا پیچ فنری در هوا پرواز میکرد. ازیکی بکمك الکترونی تلفن پیدا شد و از دیگری‌بدستیاری ینسن طیاره.

نگویند از سر بازیچه حرفی کزان پندی نگیرد مرد دانا

فکر پرواز ازقدیم بسربشر آمده‌است، سریرسلیمان، بآسمان رفتن کاووس، درحکایات است. نوشته‌اندکه اسمعیل‌حمام‌پری ساخت‌که‌پروازکند افتاد و درگذشت‌وبسیارملوان‌هاجان‌دراینکارسپردند :

گاهی صحبت از مسافرت بمریخ میشود ، چون تصور محال ، محال نیست ، گوییم اگر در این امر موفقیت حاصل گردد در مریخ هم آشوب خواهد افتاد و در زمین زد و خورد تازه برسر استملاك ، چنانکه امروز جنگها برسر مستملکات است .

در قتلهای عام چنگیزخان یکی خودش را بر زمین انداخته بود ، چون میدان خلوت شد برخاست ، به اطراف نگاه انداخت ، ناگهان دیگری هم برجای نشست ، اولی ناله برآورد که باز شلوغ شد و خوابید ، مریخ هم شلوغ خواهد شد.

حرکت بطرف تهران

۱۵ ماه مه ۱۸۷۹ از برلن حرکت کردیم با شوقی که نمیتوانم بیان کنم و این مطابق است با نهم جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۹۷ . پدرم مهندس معدنی خواسته بود ، مسیو دیچ مهندس معدن هم همراه است اخوی هم درس معدن خوانده است . سیمنس او را معرفی کرده است ، مردی سنگین و گیج است ، بعدها معلوم شد معلوماتش اندکی بیشتر از هیچ و اگر هم بیشتر معلومات میداشت بی‌ثمر بود زیرا دولت تصور درستی نداشت که مهندس اسباب میخواهد و معدن آباد کردن خرج دارد ، خیال میکردند بحضور مهندس ، زمین سینهٔ خودش را می‌شکافد و معادن بیرون می‌ریزد . ناصرالدین‌شاه شمش طلا می‌خواهد و در طبیعت تدارك نشده است . در موقع حرکت از برلن نشاط دیدار کسان و افسردگی‌از مفارقت فامیل دیتریشی متبادلا درفکر من جولان دارد ، چه خوب بود اگر در انسان علاقه نبود. بلیتی که‌دربرلن‌خریده‌ایم‌یك‌سره‌به‌برست‌لیتوسك[1] است در متن روسیه،در سرحد اشکالی‌پیش نیامد، از ورشو گذشتیم ، ورشو از شهرهای قشنگ است . زمانی کرسی لهستان بوده ، راه‌آهن در غرب شهرتمام میشود باید با درشکه بطرف شرقی رفت. دوشنبه ۱۶ به برست رسیدیم، سراغ صندوقهای

---

1 - Brest - Litovsk

خودمان رفتیم ، معلوم شد بواسطهٔ عدم اتصال راه آهن در ورشو و معطلی حمل و نقل بارها نرسیده است . بلیت راهمان لدی‌الورود اخوی خریده بود . مردم برست غالب یهودی بودند ، کم و بیش آلمانی اینجا گفته و فهمیده میشود . پیدا است که رو به آسیا می‌آییم و آن نظم و ترتیب مغرب اینجا نیست ، ناچار شب را می‌بایست در برست ماند ، جای کثیفی است . در محلی که اسمش هتل بود اطاقی گرفتیم و با نگرانی بسیار شب را بسر بردیم چیزی همراه نداشتیم که جالب نظر باشد و باز احتمال خطر دادیم . در و دریچه بست و بند نداشت ، اطراف فوق‌العاده کثیف است و مردم بد قیافه . روز دیگر صندوقها رسید ، معلوم شد بواسطهٔ اختلاف تقویم در برست امروز ۱۵ مه است. خلاصی ازبرست و حرکت بطرف کیف[1] ، فرج بعد از شدت بود .چتر اخوی در واگن ماند ، روی بلیت نوشته بود اشیاء جا مانده مسترد میشود ، معلوم شد دروغ کتبی است ، مطالبه کردیم نتیجه نداد .

عمارات در این حدود تمام از چوب است و حریق امری عادی . مرکز دیگر کیف است ، شهر بزرگی است ، لیکن برای مسافری که شب وارد شود ، درگار بسختی بگذراند وقبل‌از طلوع حرکت کند ، چنان است که نباشد . گار راه آهن فوق‌العاده وسیع ، تختها عریض که روی آنها اگر ملزومات همراه باشد میشود خوابید .

مسألهٔ زبان ازاشکالات مسافرت دراین خط است، به‌اشاره غالباً خلاف منظور استنباط میشد سهولتی که باید تمجید کرد موجود بودن مأکول و مشروب است در گارها که میشود قیمت رابدون تکلم گذارد و مطلوب را از روی بساط برداشت . خط آهن به بلد قفقاز منتهی میشود ، شهر کی کوچك و نسبتاً با صفا ، قلهٔ کازبك[2] کوه بلند برفی ازدور پیداست . خیابانی عریض دارد، از میان شهر میگذرد عمارتی در کنار آن اسمش هتل بود ، فاقد همه چیز ، جز کك زیاد و پشه ، صحن کثیف و غذا نا مأکول .

دراین نواحی چاه مبال معمول نیست، میان حیاط چهار چوبی برپاست ، روی‌آن اطاقچه‌از نردبان باید بالا رفت ، فضولات میریزد زیر چهارپایه، در محضر میهمانان است .

بالای دکانی نوشته بود چلوکبابی، نزدیك رفتیم ، مردی دم درب ایستاده بود، سؤال‌کردیم بخشونت گفت فارسی بیلمیرم، ما هم که ترکی‌بیلمیر، معامله صورت نگرفت. میرزا محمدعلی‌خان کاشی از خانوادهٔ فرخ خان (دائی صاحب اختیار) در بلد قفقاز راه شوسهٔ تفلیس را در اداره دارد اخوی رفت قرار حرکت را بدهد ، ما را بجا آورده به نهار دعوت کرد . رفتیم خوش برخورد نمود قفقازیه در نیمهٔ غربی همه‌جا با صفا است . از گردنهٔ‌کازبك باید گذشت که ارفع قلل‌کوهستان قفقاز است. لوازم زندگی در راه مفقود است، جز هوا. در بعضی منازل‌آب هم بزحمت گیر میآید خواستم به‌مدیر بنویسم شما که بلیت می‌فروشید باید در بندباشید که‌مسافر در راه غذاهم میخواهد.

تفلیس شهری است نسبتاً بزرگ اطرافش با صفا ، رود کر از میان آن‌میگذرد . در هتل قفقاز منزل کردیم ، دست وروئی شستیم به قنسولگری رفتیم ، قنسول نبود برگشتیم. صرف نهار شد عصر بگردش باغ مجتهد گذشت ، حاجی میرزا مسعود آقا ، این مجتهد همان است که روسها را به تبریز دعوت کرد و پس از صلح ترکمان به قفقاز فرار کرد در تفلیس زمین و باغ باو دادند بعد پس گرفتند، یك خیابان تفلیس در اراضی او واقع است و باغش قهوه خانهٔ عمومی ، فاعتبروا یا اولی‌الابصار .

دین به دنیا فروشان خرند — دین بفروشند تا چه خرند

دو روز در تفلیس توقف اتفاق افتاد تا وسایل حرکت به جلفا فراهم آمد ، خاطرم نیست که قنسول ملاقات شد یا نه در یاد داشتهای من نیست .

وجود مأمورین هر دولتی درخارجه برای کمك به مسافرین آندولت است ، نه فقط برای

---

[1] - Kiev [2] – Kasbek

زیر وبالا کردن وجوه تذکره و دوشیدن اتباع. کالسکه‌ای که در این خط داریم تنگ است و رفیق مادیچ تنومند و راحت طلب، بی‌اندازه چای میخورد و غرغر میکند. از تفلیس به تهران و برلن تلگراف کردیم در اینموقع که کتابچهٔ یادداشت‌را نگاه میکنم حوادث پنجاه سال ازنظرم‌میگذرد، چه زشت و زیباها که در این مدت دیدیم، چه حوادث گوناگون که زیباش بخاطر نمیماند و زشتش از خاطر نمیرود، محرم ۱۳۴۲ قمری.

بین تفلیس و ایروان باید از گردنهٔ دلیجان گذشت وورای گردنه دریاچهٔ گیک چای[۱] است. چاپارخانه مشرف بدریاچه، اینجا چند ماهی بدست آمد و با تنگی آذوقه در راه خالی از لذتی نبود. اطراف دریاچه حوضه‌ایست میان کوه وبی‌صفا نیست. از ایروان ونخجوان چیزی دریادداشت من نیست، بجلفا رسیدیم.

جلفا خرابه‌ای است بی‌صفا، عمارتش منحصر بتلگرافخانه و گمرك، نشاطی داریم که بخانهٔ خودمان رسیده‌ایم. طبیعتاً منزل در تلگرافخانه بود، تلگرافچی بقدر قوه پذیرائی نمود، درمنزل رئیس پست مرغی خوش خط وخال دیده شد، کلهٔ بی‌تناسب کوچکی دارد، از حاجی‌ترخان‌آورده‌اند نعمتی که در ایران داریم مراقبت در طهارت‌است. آب‌پاشی درب‌منزلها بخصوص درمن اثری‌دارد.

در دوفرسخی جلفا، گرگر محلی است، حکومت این حدود با حاجیه خانم گرگری است. مردم از او راضی هستند، چوب و فلکش معروفست، «تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر» زنهای هنرمند بوده‌اند، اما از یك گل بهار نمیشود. دره دیز در راه دره‌ای است تنگ و دزدگاه دونفر قرا سوران که همراهند هرگوشهٔ دره را نشان میدهند که اینجا فلان را کشتند، آنجا فلان را، خودشان هم به قطاع الطریق بی‌شباهت نبودند. بیرون رفتن از دره‌دیز را فوز عظیم شمردیم، مرند جای دلچسبی بنظرآمد، آب بسیار دارد، از خانه‌ها جاری است. رئیس تلگراف مرد خوش صحبتی است، نسبتاً لوازم پذیرائی اینجا فراهم‌تر است، وفور میوه سبب تعجب دیچ شد، آنقدر خورد که معده از کار یا بکار افتاد. حرکت با اسب چاپارخانه پس‌از عادت براه‌آهن وکالسکه‌طاقت‌فرسا است؛ راست گفته‌اند:

از سختی پالان چه‌دهم شرح‌که ماتحت مجروح چنان گشته که مافوق ندارد

سکندری رفتن اسبهای چاپارخانه امری عادی است، فقط در منزل اول موحش بود، بعد امری مسلم و تسلیم شدیم. این‌کلی که اسب راه‌هم میرود در اسبهای چاپارخانه مسلم نیست، بعضی راه نمیروند باید آنها را کشید. از جمله صحبت‌های رئیس تلگرافخانهٔ مرند مذمت چادر و روبند بود، آنهم از این نظر که زنی را دنبال میکنی، پس از دوندگی کاشف بعمل می‌آید که دده سیاهی است. پوشاندن صورت معلوم نیست امری شرعی باشد اما از خرج و زحمت جلوگیری میکند، چه راحت بودم من اگر روز را ندیده بودم.

چو دیده دید و دل ازدست رفت وچاره نماند نه دل ز مهر شکیبد نه دیده از دیدار

وکف نفس امری دشوار، الا ما رحم ربی

ورود به‌تبریز ورود به تبریز ابداً بدان نمی‌ماند که شخص به شهر بزرگی ورود کرده است، کوچه‌ها تنگ، پیچاپیچ، مدتی باید بین دو دیوار گلی عبور کرد تا شخصی بمرکز برسد. میرزا عباس‌خان برادر میرزا جوادخان رئیس تلگرافخانه است، خانهٔ خوبی دارد که متعلق به برادرش است. یك‌هفته در تبریز توقف شد، جز بازار و باغ شمال جای دیدنی ندارد. اخوی دو نوبت بدیدن ولیعهد رفت من تحاشی کردم وبیشتر بواسطهٔ عسرت تکلم بفارسی بود.

میرزا عباس‌خان بعدها بتهران آمد و رئیس تحویلخانهٔ مرکزی شد. عصرها پیش پدرم می‌آمد وچون تفلیس را دیده بود افاده بسیار میکرد. روزی پدرم گفت؛ خان‌تو تا تفلیس رفته‌ای

۱ــ گوگچه

وتا پاریس فضول شده؛ امروز تا پاریس میروند تا نیویورك فضول میشوند . باغ شمال جز وسعت ، معلوماتی ندارد. الحق نایب‌السلطنه عباس میرزا به چیز کم قانع بوده است .

در مراسلات قائم‌مقام است، «آه از این قوم بی‌حمیت بی‌دین که سرعت لافظه دارند و قوهٔ حافظه ندارند، درحق کورند و در باطل بینا، مگر حاتم طائی را جز کیسهٔ خالی و همت‌عالی بود یا ولیعهد مرحوم بجز کوشش و جهد در راه دیـن وخلوص وصدق در کار دولت، خزینه و دفینه داشت یا غیر این دو چیز یك فلس یا پشیز با خلاف و وراث مخلفه میراث گذاشت.»

همسایگی قفقاز هیچ اثر در نقشهٔ عمارات نکرده است، خصوصاً پله‌سازی. یگانه آثار قدیم گوی مسجد «مسجد کبود»، است که خرابهٔ آن باقی است و کنار جادهٔ تهران است، درمحلهٔ خیابان، وباز دیواری ازارگ‌علیشاه، ازشنب غازان‌اثری‌باقی‌نیست.

از تبریز تا تهران جز کوه و درهٔ خشك وبدی راه و نبودن آذوقه چیزی‌در یاد داشتهای من نیست ، جز گنبد خدابنده در چمن سلطانیه ، آنهم بصورت خراب و عبـور از قافلان‌کوه که مصیبتی است.

کاروانسراهای عباسی خبر از مراقبتی میدهد کـه شایستهٔ دولت بیـدار است و همه خراب که لازمهٔ دولت غافل است. معروف است که شاه عباس نهصدو نودونه کاروانسرا ساخت و دست‌نگاه داشت که هزار لفظ خفیفی است. چیزیکه فراموش نمیشود خجالت ما از موسیو دیچ است که این وضعیت را می‌بیند و زحمتی که در چمن سلطانیه اسب چاپارخانه بمن داد. گرما درنهایت است ، راه از بغل کوه میگذرد، آفتاب سخت میتابد و اسب از سرجای خودش حرکت نمیکند . نوکری که همراه بود جلو اسب را می‌کشید و شاگـرد چـاپار از عقب شلاق میزد ، بالاخره اسب را رها کرده پیاده نیم‌فرسخی طی شد تا به چاپارخانه رسیدیم، نعمت غیر مترقبه وجود یخ بود که جبرانی کرد، اخوی و دیچ قبل از من بمنزل رسیده بودند.

ورود به‌تهران

ورود ما می‌بایست با مسرت و نشاطی بـاشد ، والده و همشیره‌ها ما را با چشم اشکبار استقبال کردند ومجلس اول با گریه و نوحه برگذار شد . اندك تسکینی که حاصل گشت، گله‌گذاری‌ها از پیشآمد شد.والده‌بهیچ‌وجه خودداری ندارد ، در اینوقت که من فرصت کرده‌ام یا به صرافت افتـادم کـه این مجلس را بتحریر بیاورم، پدرم، والده وهمشیره‌ها رفته‌اند. اخوی را دست بیداد شهید کرده است ومن باچشم اشکبار این شرح را برمینگارم. بیشتر سوز و گداز والده از آن بود کـه همشیره بواسطهٔ خطای طبیب تلف شده است و همین سبب بوده که پدرم نوشته بود من طب بخوانم. راست گفته است ملا، «گریه بر هردرد بی‌درمان دواست» و اشخاصی که منکر روضه‌خوانی‌اند غافلند، شخص گاه موقع میخواهد که بگرید و جز گریه چیزی عقدهٔ دل را نمی‌گشاید.

یگانه عقده‌گشا دراین موارد گریستن است، چرا، نمیدانم. دوای دردهای بی‌درمان، زمان است‌که فراموشی می‌آورد، روز خوب و روزبدشب می‌شود، دیریازود شخص بخواب میرودومیگذرد.

سبب خواستن مهندس معدن

قطعهٔ طلائی که در زنجان پیدا شده است معروف به طلای یاری ، خیال ناصرالدین‌شاه را مشغول میدارد وپی‌باقیش میگردد . یـاری بدبخت را آزار کردند که طلاها را نشان بدهد، کجا، کدام طلا، بقول‌آلمانها آنجا که چیزی نیست حـق امپراتور هم ضایـع است . اخوی را شاه غـالباً میخواست و اظهار تلطف میکرد و سبب رقابت امین‌السلطان میشد. سنگی برای شاه آورده بودند ذرات مرغش درآن بود. شاه اخوی را خواست و آن سنگ را پهلـوی سنگی آمیخته به طلا از از مجموعهٔ نمونهٔ احجار گذارده و به اخوی گفته بود که این قطعه از کنار آن نمونه‌شکسته‌است، اخوی بدون تأمل عرض کرده بود این نمونه طلا است و این قطعه مرغش . در خـارج اخـوی را مذمت کرده بودند که نمی‌بایست اینگونه توی ذهن‌شاه زد. اخوی درس دروغ و چاپلوسی‌که‌موضوع دیپلم دکتری اجزای خلوت است نخوانده بود .

دابشلیم حکیم هم بمدلول این شعر عمل نمیکرد، مکرر راه محبس را پیمود وکتاب کلیله و دمنه را نوشت.

اگر شه روز را گوید شب است این بباید گفت اینك ماه و پروین

تقرب به سلاطین فنونی دارد

پدر اتابك، آقا ابراهیم آبدار شاه بود، در مجلس اگر سرقلیان حاضر بود از سوزاندن کبریت منع میکرد. وقتی پنجاه پنجهزاری طلا بالای رف اطاق آبدارخانه گذارده بود و مدتی گذشته، خاك روی آن نشسته، در موقعی که ناصرالدین‌شاه به آبدار خانه آمده بود، پائین‌آورد، پیش شاه گذارد که این پیش‌کش فلان است، فلان روز تقدیم کرده است. فرمودند نگاهدار، همینطور بالای رف مانده بود. باین لطایف‌الحیل اظهار امانت میکردند و هزارها اشرفی میبردند پسرش میرزا علی‌اصغرخان بذال بود، اگرمیگرفت میداد، لیکن از پدرش بذلی نشنیدیم. مردی بی‌سواد و عامی بود اما پشت کار داشت و خیرخواه مینمود، بیشتر ادارات درباری در اختیار او بود.

تحصیل فارسی و عربی

آن مقدار که قبل از مسافرت نوشتن و خواندن آموخته بودم مقدار نالایقی بود، می‌بایست تکمیل کرد. روزی درخدمت پدرم بودم؛ میرزا سلیم‌خان مستوفی تلگرافخانه حضور داشت، بعسرت تکلم میکردم. گفت ازچند دریا گذشته‌ای؛ گفتم یکی. ـ گفت: اگر از دو دریا گذشته‌بودی فارسی را بکلی فراموش میکردی.

چندی نزد میرزا ناصری شیرازی بانوار سهیلی و چندی نزد میرزا الفت اصفهانی‌بخواندن نظم ونثری از گلستان، بوستان وغیره صرف وقت شد. اساسی‌نداشت، هردو شاعر دیمی بودند کتاب شیمی صنیع‌الدوله اخوی را میرزا الفت برای من‌نوشت که دارم. مرحوم میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله جناب قندهاری را که از ادبا بود معرفی کرد، در دارالفنون اطاقی معین شد، من واخوی محمد-قلیخان نزد او صرف ونحو عربی خواندیم. چندی هم بمطالعهٔ مختصر گذشت و مختصر بود.

جناب شروع کرد از مصدر که اصل کلام است واز وی نه وجه باز میگردد الی آخر. اخوی پی بمقصود نمیبرد و من بقوهٔ آلمانی ملتفت بودم که مصدر کدام است و از وی نه وجه‌باز میگردد یعنی چه، با فارسی تطبیق می‌کردم اخوی ملتفت میشد. بنا شد عباسعلی‌خان مهندس برای اخوی حساب بگوید، روز اول مراتب شمار را به میلیون رساند، قابل هضم نبود. من خواهش کردم در بدو امر از هزار تجاوز نکند تا تصور صحیحی از عدد حاصل شود. خیلی چیزها نداریم، معلم هم نداریم. سعی در عنوان است، کتاب اول را نفهمیده کتاب‌دوم را شروع میکنند که دل اولیای اطفال خوش بشود که ماشاءالله فرزندی کتاب دوم می‌خواند، کتاب اول را نفهمیده. همین برخورد مرا واداشت صرف ونحو فارسی را بنویسم و بعدها در مدارس تداول بدهم. روزی کدخدای رستم‌آباد به اطاق درس من آمد، کاغذی بخط لایقرء بمن داد که بخوانم، نتوانستم، گفت نان مخبرالدوله را حرام کردی، به مناسبت آن صحبت بعدها قطعه‌ای ساختم که بکار مدارس بخورد.

کودکی بود سن او ده سال پدر از درس ومشق‌او خوشحال
پیر مردیش بود همسایه که زخواندن نداشت او مایه
داد روزیش نامه‌ای در دست که ببین اندرین چه بنوشته‌است
نامه‌اش را بخواند کودك زود که بخواندن دلیر و چابك بود
گشت از نامه پیر چون آگاه گفت بادا خدات پشت و پناه
پی تحصیل خود بگیر امروز که شوی برمراد خود پیروز
من نکردم ز روی نادانی حاصلم نیست جز پشیمانی
وقت تحصیل رفت از دستم حال محتاج کودکی هستم

جناب قندهاری خداوند رحمتش کند، اگر اطلاعاتش از ادبیات زیاد بود اسلوب تدریسش کامل نبود. صرف و نحو مخصوص برای ما ترتیب داد که بهرهٔ وافی در اقل مدت برده باشیم و

میزان‌الصرف‌را من‌چاپ‌کردم، بد هم نبود لکن بعدبخواندن طوطی‌واری مختصر دربدیع تضییع وقت شد و بیشتر اشعار فارسی مطالعه میشد ودراین اوقات من تذکره مانندی‌از برای خودم جمع‌کردم. استفادهٔ شاگرد از صحبت های خارج معلم است، نه متن کتاب . دراین دوره چندی هم روزها به تلگرافخانه می‌رفتم ومشق‌تلگراف میکردم. حس‌کردم که‌اخوی حسینقلی‌خان که رئیس‌تلگرافخانه است وشاهزاده تلگرافچی مخصوص ، نصرالله‌خان سرتیپ ، خوششان نمی‌آمد . اخوی را نمیدانم چرا اما شاهزاده نگران بود که من جای او را بگیرم، تلگرافچی مخصوص است. در این اوقات اخوی مرتضی قلیخان تحویلدار تلگرافخانه بود من واخوی محمد قلیخان برای مشق می‌رفتیم . منزل‌ما دردروازه دولت‌است، تلگرافخانه جلوگلوبندك، غالب این‌راه‌را پیاده‌می‌رفتیم. روزی‌درخیابان جلیل‌آباد کنار باروی ارك سواری اسبش رو رفت ، سوار ماند زیر و اسب از روی او غلطید . زین قزاقی‌بود، سوار ماند درخم‌زین وبدون آسیب برخاست سوارشد و رفت. ازنوادر اتفاقات بود.

معتمدالدوله از پدرم خواهش کرد بجناب اجازه بدهند هفته‌ای یکروز بمنزل اوبرود برای کمك به تألیف قمقام در شرح حال ائمه علیهم السلام . در صحبتها من گفته بودم که در طرح عمارت باید عدهٔ یوردی که لازمست از میهمان‌خانه تا ذغالدان حساب کرد و یك یورد کمتر ساخت تا زندگی جمع‌آوری باشد. این شرح را جناب از برای معتمدالدوله گفته بود ، شاهزاده خواسته بود که من خدمتشان مشرف شوم، اتفاق نیفتاد. از مذاکرات در مجلس شاهزاده دوحکایت از جناب شنیدم. یکی آنکه روزی به شاهزاده عرض می‌کنند فلان فراش فوت کرده است ، بجای انعام ، الحمدی میخوانند. بقول سعدی اگر الحمد خواهی صد بخوانید. دیگر آنکه شاهزاده نماز صبحش گاهی قضا میشده است وقتی بخواب می‌بیند که عمر بدیدن او آمده‌است. پس از طی تشریفات‌بعمر می‌گوید علت اختلاف شما با علی علیه‌السلام چه بود؟ عمر میگوید این فضولیها بتو نمیرسد،نماز صبحت را بوقت بخوان و شاهزاده پس از این جواب عمداً نماز صبحش را قضا میخوانده است.

انوری ومعزی

حکایت انوری وتدابیراو درمقابل معزی معروف است که معزی‌حافظه‌ای داشته که بیکبار شنیدن قصیده را ازبر می‌کرده ، پسرش بدوبار شنیدن وغلامش به سه‌بار شنیدن وملك‌الشعرای ملکشاه بوده است . غالب اگر شعرا قصیدهٔ ممتازی می‌خواندند مدعی میشده است که از من است و ازبر می‌خوانده ، حال تمام قصیده را فرا میگرفته یا چند بیت اول را معلوم نیست.

انوری از این قضیه آگاه بوده لباس ژولیده‌ای دربر میکند ، اشعاری چند احمدا می‌سازد و برمعزی می‌خواند. ملك الشعراء اورا مسخره می‌پندارد، موعدی را معین میکند که اورا بحضور ملکشاه ببرد و تفریحی باشد در روز مقرر انوری با شال وکلاه حاضر میشود. معزی را اندیشه‌فرا میگیرد، لکن چاره نبوده است و برحسب وعده او را بحضور بار میدهد. انوری از قصیده‌ای که ساخته بود یك مصراع برمی‌خواند: «گر دل و دست بحر وکان باشد» عرض میکند اگر این قصیده را ملك‌الشعرا گفته‌اند باقیش را بخوانند. پس‌از اقرار ملك‌الشعراء می‌خواند: «دلو دست‌خدایگان باشد» راز از پرده بدر می‌افتد و انوری درصف شعراء بار می‌یابد. در این اوقات امتحاناً روزی با محمدتقی‌خان پسرعمه شرط بستیم و در دوسه‌نوبت خواندن، من قصیدهٔ حسن متکلم را که‌بطرزعرب گفته است: سلام علی دار ام‌الکواعب ، که قریب بیست بیت آن درمجمع‌الفصحاء ضبط است حفظ کردم و عمه‌زاده محمدتقی‌خان تعجب کرد، چون دست بالای دست بسیاراست. البته حکایت انوری ومعزی را می‌توان باور کرد. بعضی مستوفیان را گفتند که فردی را شامل پنجاه شصت قلم بیك نوبت شنیدن ازبر میکرده‌اند حتی یکی را که اسمش خاطرم نیست گفتند فرد را وارونه ؛ یعنی ازپا به‌سر ازبر میکرده و میگفته‌است. مراتب حدت حواس بسیار وجای انکار نیست. مطالب‌هفتاد سال قبل را بیاد دارم. حال کسی را می‌خواهم که سفارشی کنم، می‌آید و مطلب فراموشم میشود. مجمع‌الفصحاء همیشه سردست بود وطرف رجوع جناب قندهاری گفت‌روزی درمنزل سپهربهابودم کتابی را یك صفحه خواندند و توجهی نکردند ولای آن‌را برهم گذاردند وگفته شد که مخبرالدوله

می‌خواهد چاپ کند، داده است تصحیح بکنم، یکصدتومان هم اجرت داده، لکن معلوم بودکه‌عنایتی به تصحیح ندارند. اشتباهاتی هم درچاپ واقع شده‌است خصوص درتواریخ که با اختلافات[۱] روایات تصحیحش خالی از زحمتی نیست.

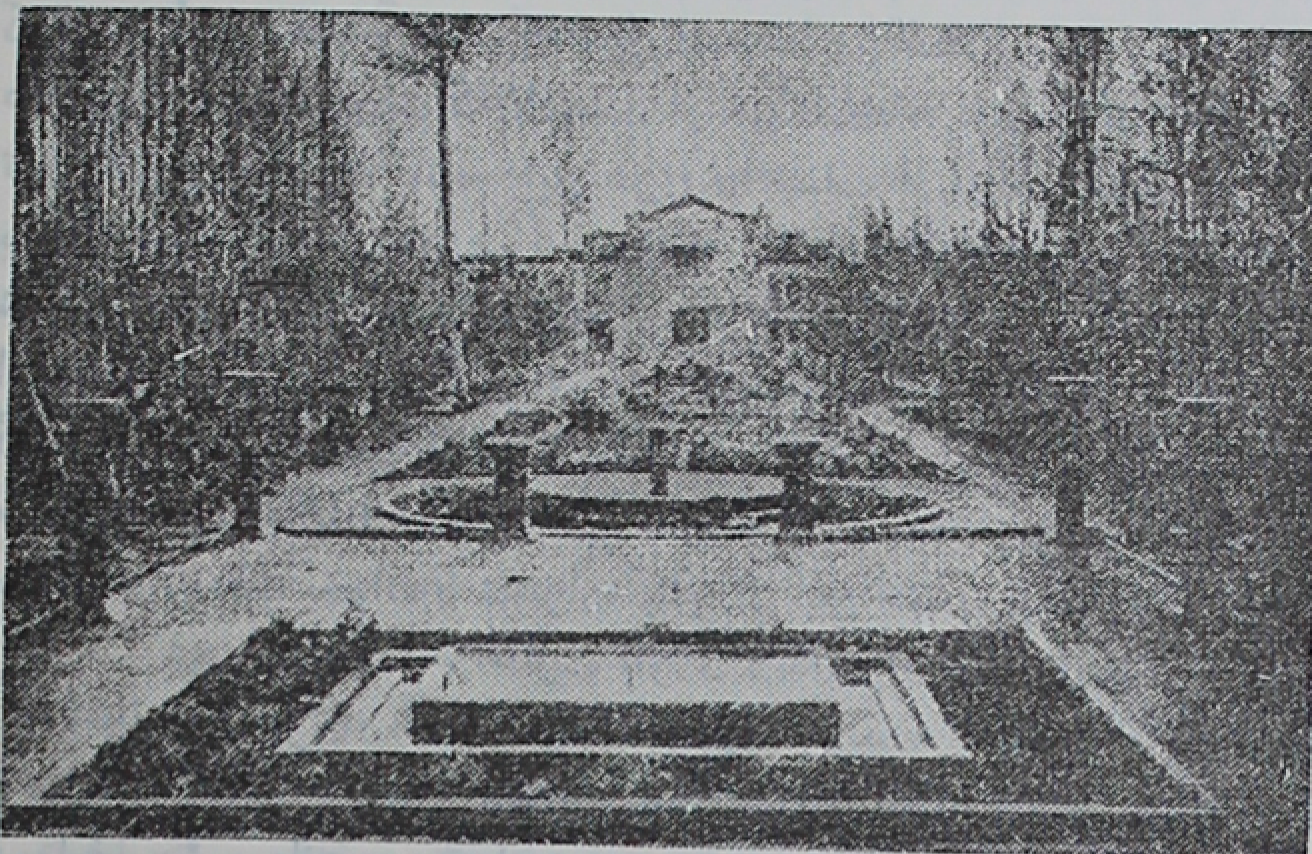
اینك مرا از آن روزگار غبطه‌ها است که استفاده کمتر کرده‌ام. با آنکه در جوانی دنبال هوا وهوس نمی‌رفتم، بهرحال غفلتی‌شد وغالب بصحبت وخواندن اشعار وقت میگذشت.

جوانان پندی گیرند که فرصت برنمیگردد، چنانچه درقصیده‌ای گفته‌ام:

نیست زوال درجهان جز بزمان این بدان — سود کنی تو یازیان فرصت‌تو است اسپری

تغییر منزل و معالجهٔ معده

در نصف جنوبی باغ استاد شیرجعفر معمار، پدرم چهاردستگاه ساختمان کرده بود در وسط حیاطی‌وسیع بود معروف به‌دیوان‌خانه، که‌پدرم‌ازاین اسم‌منع‌می‌کرد، لکن‌ترك‌عادت مرض‌است. همهٔ منازل‌به‌این‌حیاط‌راه‌داشت، یکی‌از منازل‌غربی، منزل پدرم‌بود. خانواده درسمت شرقی منزل‌داشتیم.



منظرهٔ باغ ما از طرف گلخانه

در سنهٔ ۹۸ انتقال به سمت غربی کردیم، قسمت کنارخیابان (دنبالهٔ‌لاله‌زار) که اسمیت صاحب، رئیس تلگرافخانه ساخته بود که بیست سال بنشیند، بعد عمارت متعلق به ما باشد، شش‌سال‌نشسته‌بوددرقسمتی ازباغ ملك‌الکتاب عمارتی برای او ساخته شد، منزلی را که خود ساخته بود واگذارکرد حیاط‌این‌عمارت وسعتی داشت، مشجر بود. حالا اوقات بهار است ومن

۱ـ ناصرخسرو تولد خودش را در دو قصیده بدوتاریخ می‌نویسد، یکجا گوید:

بگذشت ز هجرت پس‌سیصد نود وچار — بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر

جای دیگر گوید:

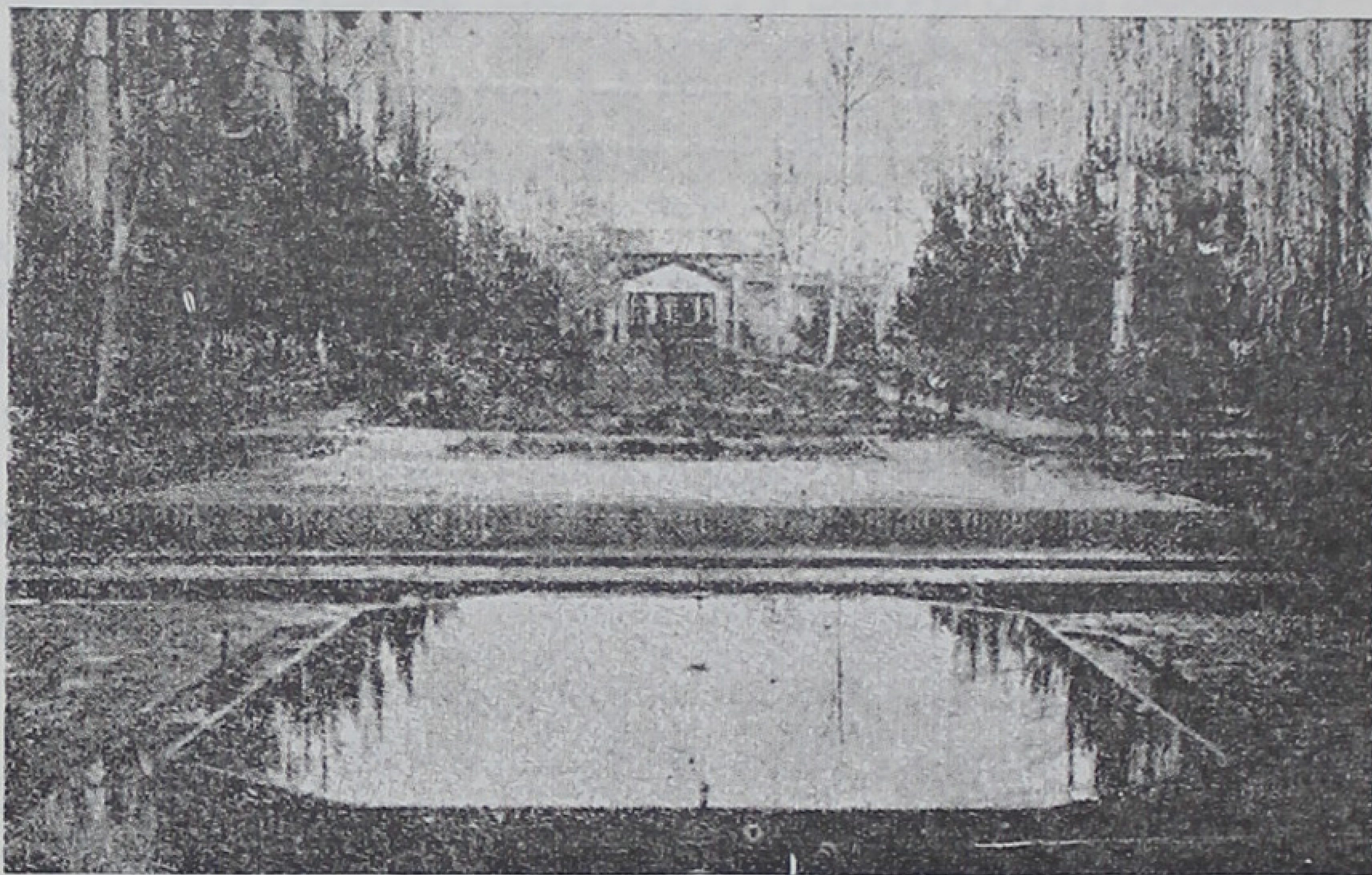
بسال سیصد و پنجـاه و هفتم — به ذیقعده مـرا بگذاشت مادر

فتح‌الله خان شیبانی در رسالهٔ دیگری، مدعی است که قطعهٔ:

بتا متاب سیه زلف برسفید پرند — بدین‌فسون‌نتوانی‌کشید مرا به‌بند

از من است و در مجمع‌الفصحاء بنام ابوالنصر شیبانی نوشته شده است. اگـر قطعه را در حیات‌رضاقلی‌خان هدایت گفته چه شده است که بررضاقلی‌خان نخوانده است با وجودی که دوستش داشته‌اند و در دربار محمدشاه از همگنان بوده‌اند و درمجمع‌الفصحاء بخصوصیتی‌که دربین بوده‌است از اشعار فتح‌الله‌خان برديف انتخاب شده است و اگر بعداز رضاقلی‌خان گفته، ایشان چرا در تذکره یادآورده‌اند و لابد قطعه را صاحب مجمع‌الفصحاء جائی دیده است ونگاشته‌وزمان آنقدر زیادنبوده است که بگوئیم قطعه دربیاض یا جنگی رفته و بنظر صاحب مجمع‌الفصحاء رسیده است. بهرحال استوار داشتن دعوی خالی از اشکال نیست قطعه را هرکه گفته است خوب گفته و ما روان هردورا مغفرت می‌خواهیم. متجاوز از سی‌سال فتح‌الله خان و رضا قلی‌خان آشنائی و برخورد داشته‌اند و مدتی گرفتاری برای گوینده بوده است که گوید: اگرچه درخم یك‌زلف دیرماند به‌بند و این‌بیشتر با دورهٔ جوانی و شادابی مناسب است.

مبتلا به‌علتی درمعده‌که جزسنگینی فم‌معده‌احساس‌نمیکنم،لکن‌مرا چرتی‌کرده‌است،غالب متفکربودم بطوریکه‌روزی‌پدرم گفت مگرکشتیت غرق‌شده‌است حقاکه المعدة بیت‌کل‌داء، هیچ‌ترشی،خصوص‌سرکه نمیتوانستم‌بخورم‌شربت به‌لیمو، نعوذبالله. درباغچهٔ‌اسمیت‌صاحب درخت گوجه‌ای بود،هنوز بآب‌نیفتاده بود، دیدن‌آن گوجه‌هابدرخت‌هوس‌مرا‌تحریک‌کرد،چنددانه‌گوجه‌چیدم وخوردم‌ومنتظرم‌برسنگینی فم معده افزوده شود نشد روز دیگر بیشترخوردم و بهترشد، مداومت کردم، آن علت بکلی‌رفع شد. در عرض چهل سال به اشکال مختلف معده بمن زحمت داده است. چند سال بسوزش همان محل‌فم معده، دوازده‌سال نان نخوردم که سبب سوزش میشد. بعدها گرفتار درد شدیدی در سینه میشدم که تا پشت شانه سرایت میکرد ، بدکتر ویلهلم فرانسوی رجوع کردم ؛ چهار گرد نوشت همه مصلح ترشی معده بود هیچ ثمر نبخشید. قصهٔ گوجه را باو گفتم سیترات دو سود افـزود و گفت شما از بیست درصد اشخاصی هستید که ترشی معده‌شان کم است. باز اثری ازآن گردها ندیدم ونه‌هرترشی مفید است. گوجه و غوره و انگور ترش فوق‌العاده مؤثر است، سیب وگلابی‌ترش، آلوزرد نیم‌رس لازمهٔ زندگی من شده است. این است که هرکس‌از معده می‌نالد، می‌گویم میوهٔ خودت را پیداکن. غیراز امراض حاد کمتر مرض است که طبیب بتواند تشخیص صحیح بدهد، چه وسیله به‌دیاگنستیك ندارد مریض باید خود مراقب حال خود باشد. از سنهٔ ۱۳۰۰ شمسی در اثر معده گرفتار سرگیجه و دوار شدم، یك نوبت بطوری سخت که نیمهٔ راست بدن سست شد بـا کمك ید باز گوجه مفید واقع شد یا قدری آبلیمو و پس از آن قدری بی‌کربنات دوسود که آروغی بیاورد ، فوری عارضه آرام میگیرد و یکی از مشاغل من مراقبت حال جناب معده است . تشخیص خـودم اینست کـه حبس



منظره باغ ما ازطرف عمارت

ابخره سبب آن علل است، چون از اسمیت صاحب اسم برده شد چیزی از احـوال او می‌نویسم که لایق نوشتن است.

مردی است بلند بالا وچهارشانه، بسیار ملایم و خلیق . زنی دارد مسن و افلیج ، عمارتش دومرتبه است طبقهٔ زیر برای پذیرائی . فوقانی محل سکنی وخـواب . این مرد آن زن افلیج را

از بیست پله بغل کرده بالا میبرد و پائین می‌آورد و در پرستاری او دقیقه‌ای فروگذار نمی‌کند، شایان تقدیر است ولایق تقلید.

البته همهٔکسالتهای معده ازترشی یاعدم ترشی نیست، باید بمراقبت معلوم شود که چیست. گاهی اختلال معده سبب تپش قلب میشود، چنانکه دراخوی حسینقلی‌خان مخبرالدوله واقع شد و دکتر آلبومعالجهٔ معده‌کرد. مدتی موضعی ازتهیگاه من طرف راست دردملایمی میکرد نزدیك اعور باتفاق ازخوردن آب خوب‌شد، و معالجات اطباء ثمر نمیبخشید من عادتاً آب بسیار کم میخورم، اتفاق افتاد در تابستان یك دو نوبت آب خوردم و آنچنان بود که متأهل شده بودم. تابستان بود دایه خانم که غالباً در خانه‌ها هست و فرمانفرما است. بعداز ناهارسینئی‌حاوی تنگ‌آب وشربت و ظرفی یخ کنار اطاق میگذاردرؤیت آن سینی و محتویات محرك بود ومفید واقع شد. هنوز گاهی درد پیدامیشود، با رغبت یا بی‌رغبت‌آب میخورم، رفع میشود.

شبهه نیست که درطب پیشرفت‌هائی شده است، ازتجارب قدما استفاداتی کرده‌اند و هنوز میکنند. غالباً ازنباتات مجرب جوهرمیسازند وبمقادیر کمتر بکار میبرند. از وسایل جدید (برق، عکس)کمك میگیرند لیکن‌پیشترفتی که در جراحی شده است در طبابت نشده است. مریض لوحهٔ مشق طبیب است. ترکیبهائی که ساخته‌انه ندرتاً مفید واقع می‌شود ووسیلهٔ تجارت است، بسیار امتحان کردیم ونتیجه ندیدیم. درطبابت سر وکارطبیب با مزاج مریض است، این است که اطبای مأنوس بطبع خانواده ها راه معالجه را بهتر بدست میآورند وکمتر نسخه عوض میکنند. طبابت کمك طبیعت است قوت مزاج دفع مرض میکند. درجراحی علت متوجه موضعی است وغالباً مایهٔ فساد را میشود قطع‌کرد.

جهانگیرخان وزیر صنایع پایش‌شقاقلوس‌گرفت معالجات ثمرنبخشید، حکیم باشی تولوزان وغیره ازاطبای معروف مصمم قطع موضع فساد شدند و حاضر برای عمل، زنها جنجال کردند که ازمیرزا حسن جراح هم استعلاج شود، تولوزان دست نگاه داشت. میرزا حسن را آوردند گفت من یازده روزه پا را معالجه میکنم البته این حرف بگوش دکترها سنگین آمد. درمعارضه دکتر تولوزان عصبانی شده، پدرسوخته‌ای هم به سیدحسن‌گفته بوده‌است. بهرحال معالجه‌را به‌سیدحسن‌باز میگذارندسه‌نوبت زالوی بسیاری روی پامیریزد، سپس‌روغنی بپامیمالد وروزیازدهم که‌دکترتولوزان می‌آید پا خوب شده بوده است. دکتر درجبران تعرض میگوید پدر سوختهٔ من ودویست‌تومان هم به‌سیدحسن ازخودش میدهد.

محاسب‌الممالك‌گفت یکی ازآشنایان سرتاپای بدنش ورم میکرد، معالجهٔ بسیارکردند مفید واقع نشد. درهمسایگی آش شلغم پخته بودند، بوی‌آن میآمد، مریض ازآن‌آش میل کرد، قدری آوردند خورد، فی‌الجمله بهبودی حاصل شد، تعقیب کردند بطوری که خوراك او منحصر شد به‌شلغم و ورم بکلی رفع شد.

مردم صحرائی (فیوج) بخصوص تجربیاتی دارند که قابل تعقیب است.

حکیم‌موسی برای‌چشم شیاف دوغ بکار میبرد. دوغ ترش را روی روی میریختند لکتات دو زنگ بدست میآمد. امروز سولفات دو زنگ معمول است. هنوز کل تجربیات بشر بدفتر نیامده است.

ابوالقاسم خان پسر مخبرالدوله اخوی کچل‌شد. دکتر معالج تعهد معالجهٔ بیست روزه کرد روزی‌سه‌تومان هم حق العلاج میخواست. نسخهٔ اولش‌هم ده تومان تمام میشد، میرزامهدی کاتب که تحفةالافاق را مینوشت حاضر بود گفت اگر سربده‌شاهی علاج شود عیبی دارد؟ گفتم نه. درشیشهٔ گلابی بدون اتیکت و لفافهٔ رنگین منقش، روغن سیاهی آورد بسربچه مالیدند و خوب شد.

میرزا مهدی مرحوم شد. در وزارت فرهنگ به سلیمان میرزاگفتم نسخهٔ آن روغن را از بچه های مهدی بخرید، نخریدند، خودم خریدم وبدکتر مهدی صلحی‌دادم استفاده کرد ودراگزماها (امراض جلدی) مفید افتاد. نسخه را یاد میکنم:

کرهٔ گاو۱۶ گرم ، زفت شیشه ۱۶ گرم ، بادام تلخ۱۶گرم ، زرشك بی‌دانه ۱۶ گرم ،حنای برك ۱۶ گرم، قهوهٔ بو داده ۱۶ گرم، گوگرد احمر قدری. قیدی به ۱۶ گرم نیست ، قصد مقادیر مساوی است ، بادام تلخ ، زرشك وقهوه را بو داده نرم بسایند ، روغن بنفشه باکره وزفت وغیره را مخلوط کنند، ضماد نمایند، یك روز روغن را بسر بمالند، روز دیگر باچوبك (نه‌صابون)بشویند وباز روغن بمالند ، انشاءالله نافع است .

ورود من به موسیقی درکودکی ازجعبهٔ گز، تاردم اسب،قطعات قرقره، دست‌انداز تخت،سازی سرهم میکردم، گاهی باتفاق تناسبی بین تارها میافتاد ونشاط میداد. در اوقاتی که عربی میخواندم علی‌خان‌ناظم العلوم پسر عمه رسالهٔ ادوار عبدالمؤمن ارموی راکه عربی‌است نزد من‌آورد ، سرازآن درنیاوردم . درکتابخانهٔ مسجد،سپهسالار (ناصری) نسخهٔ شرح ادوار عبدالقادر بدست‌آمد، استنساخ کردم مسأله شکافته شده، مجمع الادوار را تألیف کردم . اینجا سخن از تصنیف خانم سفیده نیست ، سخن ازتناسبات است .

موزیکه به‌یونانی صنایع مستظرفه را میگفتند ، آخر اختصاص بعلم سرود یافت .

کنفوتسه‌حکیم چینی گوید؛مقام تربیت قوم را از اختیارات موسیقائی آن قوم توان دانست. برهمنان اختراع سازملی خود وینارا به برهما رب خود نسبت میدهند .

یونانیان ساز را ازمواهب‌آسمانی میدانند و در تأثیرآن گویند ارفه سنگ را از جا حرکت میداد ، سعدی درائر آواز داودی گوید آب را از جریان ومرغ را از طیران باز دارد ؛ آهنگ در حیوانات مؤثر است خاصه‌درعنکبوت وبلبل .

اشتر زشعر در حالت است و طرب   تو خودچه‌آدمی‌ئی‌کزعشق بیخبری

زمان‌ساسانیان درایران ادوارنغمات از پرده‌ومیان تکمیل بوده است و یونانیان هنوز بمیان پرده برنخورده بودند ، پردهٔ دستان فرس قدیم شاهد مدعی است .

موسیقی جز لطف تناسب بین نغمات نیست اینجاست که سرکیس (سارکیوس) پیش باربدسپر انداخت. موسیقی بردوقسم است : قال وحال ، اهل قال از موسیقی تحریك‌اعصاب میخواهند واهل



نی‌زدن فردریك دوم در مجلس پدرش فردریك گیوم اول

حال آرامش اعصاب ، آن تحریك شهوات حریف، این تنظیم نغمات ظریف ؛ ملاگوید :

برجستن و پاکوفتن وچرخ زدن　　بازی باشد ، سماع چیزدگراست

بواسطهٔ رغبت‌عامه بقسمت ضربی‌که باطاس‌وطشت هم ممکن است، موسیقی جنبهٔ ملعبه‌بخود گرفته است . دربارهٔ ابراهیم‌پسر مهدی‌عباسی‌گفتند نحن‌بامام فعال احوج منابه. امام قوال‌وابوطالب لغوی رسالهٔ خود را کتاب العود والملاهی نام نهاد (دورهٔ صفویه) .

بوعلی‌که درهرمورد هذالمرء ابن‌العلم میگفت، درموسیقی گفت هذاالعلم ابن‌المرء .

گویند فارابی که ازمتقدمین اساتید است درمجلس سیف‌الدوله حمدان حضار را خواب کرد بحث ما ازآن سازونواست که خفته را بیدارکند و از این رواست‌که فرمودند ؛ زینت بدهیدقرآن را بآوازهای خوب خودتان .

اگر درشرع قولی‌به حرمت موسیقی است نظربقسمت ضربی‌است ،آنهم درموقع خودرواست، چنانکه درعروسی زهرا (ع) پیغمبر زنان را فرمود که دف بزنند .

هرکاربیموقع وبیرون ازاندازه‌ممنوعست‌حتی‌عبادت. طه ما انزلناالقرآن‌لتشقی.وقتی‌گفته‌ام:

چون بیازرد خاطر از بحث　　گردش باغ راحت جان است
گاهگاهی برای رفع کسل　　یکدو نغمه همیت درمان است
قـدر شربت نگاه باید داشت　　کانهم از پند های لقمان است
از ملاهی هلا کناره بجوی　　که بلا شبهه بیم خسران است
طبع شیطـانیت کند عـادت　　ترك عادت نه‌کار آسان است

آنچه شخص را از وظـایف زندگی بـاز دارد البته لغو است و لوبه‌آواز خوب مستمر قـرآن بخواند واز وظایف بازبماند .

درقرآن ان انکرالا صوات لصوت‌الحمیر آمده‌است و درروایت ترغیب بصوت حسن شده‌است روی خلقت در زیبائی‌است وزیبائی‌تناسب.

جلوهٔ زیبائی استی این اساس　　وندر این‌جلوه توئی زیبا شناس

زیبائی درنغمات موسیقی است ، درالوان نقاشی،درهیاکل حجاری ، درکلام شاعری،الشعراء یتبعهم‌الغاوون ،آیهٔ قران است واصدق کلمة قالها الشاعرکلمة لبید قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله، پس فرق است بین شعراءواشعار ایشان. آنکه به‌کلمات رنگین و عبارت نمکین ومناهی وملاهی‌اغوای خلق کند گمراه است وآنکه به مواعظ تهذیب خلق سزاوار صلهٔ رسول است که ردای خود رابه‌لبید دادند ؛ چون برخواند :

الا کل شیئی ما خلاالله باطل　　و کل نعیم لامحالـة زائـل

همچنین‌فرق است بین‌رنگ شیطان[1] وآواز مسیح‌که آن تهییج شهوت است واین مقوی‌روح. درشرع مطلقاً لهوولعب مذموم است ولغو ممنوع وعن‌اللغو معرضون و باز باشد که لغو هم درموقع مستحسن‌افتد. شنیدم ناصرالدین شاه وقتی درغضب رفته‌بود ، دراین اثناکریم شیره‌ای مقلد معروف میرسد سمت ترخانی داشته و ازرعایت ادب معاف بود برشاه وارد میشود ترمومتری بدیوارمیبیند، میپرسد این چیست، میفرمایند درجه است برای معلوم کردن گرما و سرما. میگوید برای‌اینکار آلت مخصوص لازم نیست خایه درگرما آویزان میشود و در سرما جمع ، شاه را خنده میگیرد واز غیظ فرود میآید ، بقول شبستری:

جهان‌چون چشم‌و خدخال وابرواست　　که هر چیزی بجای خوش نیکواست

تأثیر موسیقی در امراض دماغی ثابت است و باز استمرار نغمات کسالت ودرد سر میآورد

۱ــ معروف‌است‌شیطان درخواب‌رنگی‌به‌آعلی اکبرآموخت که رنگ من‌است،جاداشت‌بگوید کدام رنگ است که بآن جناب منسوب نیست . اسحق مـوصلی را هم نوشته‌اند، تارتینی‌هم قطعه‌ای بنام شیطان دارد .

(سرم را بردی) نظرها و حالات مختلف است سعدی گوید :

نه مطرب که آواز سم ستور سماع است اگرذوق داری وشور



مبادی ارکستر

تا زمان عبدالقادر، موسیقی اساسی داشته است، و صنف کامل آنرا نوبت مرتب می‌گفته‌اندکه آن اساس‌را در اروپا تعقیب وتکمیل کردند، و تألیفات را بسطی دادند، فوگ همان نوبت مرتب است، واکمل تألیفات درفرنگ هم دست‌باز داشته‌اند، هم‌حاجت ونیاز ، با اینهمه میدان ، عمل را تنگ کرده‌اند و جولان‌طبع را لنگ، چنانکه درمجمع‌الادوارشرح داده‌ام.

اروپائی من باب سهولت معادله بندی دریک زمینه کار میکند (ماهور) و ما درسه زمینه (ماهور،شور،چهارگاه)وفروعات آنها.

عبدالقادر، درمقاصد الالحان چهل مجلس باقتضای حال ذکرمیکند وما بعضی ازآن مجالس را یاد میکنیم . درتوحید، درنصیحت، درشجاعت، دروداع، درضیافت، درصفت شمع و پروانه، در مناجات، درامیدو رجاء، درصفت فصول[1] هنرموسیقی اروپائی در توافق دادن آلات مختلف است ، اسلوب هارمونی که در سازهای خودمان خصوصاً درسه تاربه کوکهای مختلف‌صورت می‌یابد[2] و البته آن‌طمطراق را ندارد ، این است که ازقدیم‌دف همراه کرده‌اند ، فردوسی گوید :

سراینده‌ای این غزل ساز کرد دف وچنگ ونی راهم‌آوازکرد

متأخرین‌آنچه ازآوازوتصانیف و نغمات‌و دیگرترکیبات که ازقدما بایشان رسیده بوده است هفت دستگاه ترتیب داده‌اند و اساس گرفته‌اند که آنها را من در اوقات خانه‌نشینی‌درنتیجهٔ سیاست

---

۱ ـ مزاح Scherzo پاروزنه Gondolier صبحانه Aubade
خیالبافی Caprice شکوائی Elegie مسامره Nocturne
فرح‌انگیزRomance مسخره Bourlesque لالائی Berceuse

۲ـ افزودن سیم چهارم را (و اخوان) به مشتاق علیشاه کرمانی نسبت می‌دهند که درائرآن هارمنی (توافق)درکارآمد.

ازطرفFather Cyprian Rice رئیس‌نمایندگی دربار پاپ اظهار شد که St. Ambrosus اسقف کلیسای میلان دستور داد St, Basile اسقف Cappadose دو نفر هیربد برای تکمیل سرودکلیسای‌میلان فرستاد که مورد تمجید St, Augustin واقع شدند و این حکایت در تاریخ Bréviaire Romain تألیف Mgr. Batiffol ضبط‌است. وقتی چنان‌بود وقتی چنین است سابق حال میخواستند، اکنون قال.

آخروسیلهٔ انسان برای اظهار احساسات ترنم است (زمزمه) وموسیقی از نظرظرافت آواز و تصنیفات آوازی صرف ضرب درحرکات مؤثر است، نه در احساسات وعملا درتنظیم قدم بکارآید و درتهییج تعصب (مارش) لحن ضربی واحساسی توأم باید .

درتقلید آوازطیوردرقفقازیه بلبل را شنیدم و در دستگاه‌ها چکاوك وساربانگ‌نی وداود جزء آهنگها است .

بدبینی بروایت منتظم الحکماء دکتر مهدی صلحی به نت فرنگی نوشته‌ام و یك نسخه بمدرسهٔ عالی موسیقی داده‌ام وامروزسند سعی قدما است. نتی هم ابجدی خودم تتبع کردم که در نگارش الحان بوجوهی اسهل است ودستورآن چاپ شده است.

متأخرین هنوزبدیعی درکارنیاورده‌اند وبدایعی را ازبین برده‌اند.

کلاغی تك کبك را گوش کرد ‌‌ ‌‌ تك خویشتن را فراموش کرد

امروزموسیقی به Épique حماسه Lyrique تغزل Tragique عزا Dramatique و سروری آمیخته به حزن بخش میشود نوعی را هم که مغزی ندارد، ما مسامره گوئیم و از این قبیل اساتید ما کمترساخته‌اند. Sonate که خوانده نتواند شد Berlioz از رویهٔ عصر مذمت میکند، گوید سادگی را که همه جا مطلوب‌است نقص می‌شمارند وهنجاررا خارکرده‌اند، ازبس‌پیچ و اغلاق درکارآورده‌اند معهذا درتکمیل ارکستر ۱۲۰ آلت را لازم میداند تا احساسات را بتکمیل بتوان ظاهرکرد والبته اغراق است. بیان احساسات وحالات درزمینهٔ شور بهتر می‌شودکه مخصوص ایرانیان است، به تتبع دستان فرس.

در اثر اشعاررودکی که به سرود برخواند، نصربن احمد سامانی که در هرات رحل اقامت افکنده بود عزیمت بخارا کرد.

بقول فردوسی رستم درهفت خوان زمزمه دروصف حال خود نموده است:

که آوارهٔ بدنشان رستم است ‌‌ ‌‌ که ازروزشادیش بهره کم است

مجال موسیقی بقدری وسیع است که عبدالقادرگوید درسی شب ماه رمضان ۷۷۸ سی نوبت ساختم و درمجلس سلطان حسین، سلطان اویس، عرضه دادم.

بروایت منتظم‌الحکماء میرزا عبدالله آنچه راکه ازسیدحسن نشنیده بود نمی‌پذیرفت، وارد دستگاه نمی‌کرد. توارد چنانکه در شعر است در الحان هم واقع‌شود، اروپائیان دوسه پرده‌اختلاف را لحنی جدید می‌شمارند و از این نظر چه‌الحان بدیع که از طبع اساتید تراویده است و اثری



مجلس حال بتهوفن که فقط ویولون درکاراست وضرب پیانو

از آن نمانده و از یاد رفته است و گفته‌اند این در فلان آواز است و من طریقهٔ کتابتی که برای الحان تتبع کردم، برای این بود که بسهولت تألیفات را بتوان نوشت وازبین نرود، آوازهای مشهور ایرانی غالب تراوش طبع اقوام‌است (کرد ـ ترك ـ افشار)

Kashmir University Library.
Accession No. 75 74529

اساس موسیقی هفت نغمه است[۱] به ابعاد معین و به سه‌ترتیب (ماهور ، چهارگاه ، شور) که هرکدام زمینه‌اندبرای تألیفات گوناگون . ترتیبی مشخص را درهریك از زمینه‌ها اسمی نهاده‌اند و دستگاهی به آن اسم معروف‌شده است .لکن بایدفرق‌گذارد بین آواز که در آن توالی‌نغمات محفوظ است و زمینه که در آن الحان بسیار تألیف توان کرد و امروزاین امتیاز داده نمیشود . آنچه در زمینه می‌سازند باسم آواز میخوانند و حال آنکـه شباهت لحنی محسوس نیست ، نه‌هـر لحنی را درزمینهٔدوماژور ،ماهورمیتوان‌گفت. بلی‌ماهوردرزمینهٔدوماژوراست‌باحفظ‌لحن‌مخصوص‌وقس‌علیهذا.



کلاس ابتدائی آواز

در دستگاه‌های هفتگانه موضوعات لطیف بسیار است که میشود آنها را باقتضا توسعه داد.

تا اواسط دورهٔ پهلوی اهل طرب طایفه‌ای ممتاز بودند . محترمین در مجالس ، تقلید اهل تقلید نمیکردند و قول سعدی ملحوظ بود :

تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار — بازی و ظرافت به ندیمان بگذار

امروز به یمن تمدن متفتن ، همه رقاص شده‌اند . لعل‌الله یحدث بعد ذالك امرا

در خاتمه گوئیم ؛ هلم هلص ، استاد هارمونی در احساس النغمه گـوید ، در کوك ما عیبی است که در کوك ایرانی نیست ، بیش از این تصریح نکرده‌است . آنچه من تتبع‌کردم وجهی‌نیافتم، جز آنکـه اروپائیان در دورهٔ ذوالخمسات پرده میبندند و ما در دورهٔ ذوالاربعات و ذوالاربع را در دایره اهمیتی است و نغمهٔ حساس «سی» ازانجا پیدا شده است[۲] هماو ، در رسالهٔ خود اهل عمل

۱ـ درهیچ لحنی بیش‌ازهفت نغمه‌ومکررات‌آنها وارد نمیشود (مگرتحویل به‌زمینهٔ دیگرشده باشد)

۲ـ نکتهٔ دیگر آنکه در ذوالاربع نوبتی ازمایهٔ«دو» دو طنینی جداکنند «ر» و«می» پیدا شود نوبتی از فا (ذوالاربع)دوطنینی جدا کنند «می‌بمل» «ربمل» پیدا شود و باز به‌تقسیم‌دگر«ردیز»و «دودیز» را و اروپائیان بحساب شماره احتراز و دورهٔ مخمسات و این عمل در ابعاد مؤثر تواند بود

را نصیحت میکند که در کوك ایرانی دقت کنند و گوید مطلوب ما بسا هست که آنجا پیدا شود. تألیفات و تصنیفات اروپائی بمراتب پیش از تتبع اساتید ما است، وبظاهر طمطراقی دارد، لکن بیشتر آنها از آن قبیل است که من بشعر مشرف اصفهانی تشبیه کرده‌ام.

ز افسار زنبور و شلوار ببر توان پخت حلوا و لیکن بصبر

موسیقی ما امروز به‌تقلید رفته است، روی قیل و قالی بیحال، چنانکه مطبوع عوام است، دنگل و دینگل که آلمانیان تینگل تانگل گویند و لکل جدید لذت بجای‌خود ثابت، ذوابع را در توأمات ملایم نمیدانستند و در کوك راست پنجگاه لطفی خاص میبخشد و این کوك قدیم است.

تفنن

من کجا و بحث در علم سرود چون کنم با طبع کو را هم نمود
داشت نتوان راز را اندر حصار چون موالف یافت گردد آشکار
گر نداری شور دوری از مقام در کراغلی نیست ما را خود کلام
گر ترا جام از صفا لبریز نیست نغمه‌ام بی شك طرب انگیز نیست
چون نماندت لفظ در اظهار راز ناله و فریاد آید کار ساز
ناله ها را همچو نی دمساز نیست غیرنی با ما کسی هم راز نیست
وصف اسرار است این آواز ها مرحم درد درون و راز ها
دادها دارم ز بیداد سپهر کو ندارد هیچ بر عشاق مهر
مهربانی در نهادش هیچ نیست او ز مویه از جفا سر پیچ نیست
این جهان را سر بسر یك سازدان نغمه را با مایه هم آواز دان
گر بود گوش تو ساز ای نغمه گر پی ز نغمه میبری تا مایه بر
سوی اوجت هرچه باشد تاختن عاقبت با مایه باید ساختن
چون رسیدی تو به مایه‌هان بایست زانکه بالاتر ز مایه نغمه نیست
تا توئی مغلوب نفست در نهفت صحبت از راز و نیازت حرف‌مفت
قوم در ناقوس دارندی نظر من به شهناز است رویم بیشتر
ساربانگ و چهار مضراب این بلی در ترقص آرد و در یللی
تا شود افعی شهوت رام تو از عزایم جویمی آرام تو
دربزرگ وکوچکت تقلید چیست راه برگردان که اینت راه نیست
رنگ شیطان دانمت بس دلرباست لیك آواز مسیح اینجا رواست
راست گویم گر غم انگیزاست آن راستی لکن چو گلریز است آن
من ز شهرآشوب و ازضرب اصول می نگویم کان ترا باشد قبول
حاشیه بگذار و بین در متن آن راحت روح من آن جامه در آن
این رجز ها نیست جز زنگ شتر گوشها را کرده از زنگوله پر
گر به گوش تو معر بد خوش بود مر مرا عقده گشا دلکش بود

سی و هفت آواز در این قطعه بکار آمده است

شفائی

عاقل بقوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون ازهمه آئین توجوید
هرکس بزبانی صفت حمد توگوید نائی بسرود نی و مطرب به ترانه

خرید کشتی (۱۳۰۰) سیاست ناصرالدین شاه اقتضا کرده بود باآلمان نزدیك شود. اخوی صنیع‌الدوله مأمور شد درآلمان بدهد کشتی برای بندر بوشهر بسازند، به برلن رفت واخوی محمد قلی‌خان را همراه برد در برم از بنادرپروس بکیفیات معین سفارش داد. در این اثنا(۱۳۰۱) پدرم نیز عازم برلن شد و کسی‌مقصود رانمیدانست،



مهدیقلی، محمد قلی، مرتضی‌قلی

درآنوقت زخمی در زانو داشت. دکتر آلبو معلم طب دارالفنون از حرکت منع میکرد ممنوع نشدند و محل تعجب همه بود. شیندلر صاحب مهندس تلگرافخانه را همراه بردند.

اخوی حسینقلی‌خان به‌پدرم که دربرلن است مینویسد تشریف بردن جنابعالی را بچند وجه درشهر تفسیر کرده‌اند و ظاهراً ام‌الفساد میرزا جوادخان است. بعضی میگویند مرتضی خان پولها را بازی کرده است، بعضی‌میگویند جناب مخبرالدوله از مخارج عروسی احترام‌السلطنه عاجز شده است و بقول دیگر پولهای زیادی برده‌اند به بانك بگذارند. باز اخوی مینویسد روزی که بنابود جناب‌عالی به کشتی بنشینید طوفان سخت‌شد که‌همه وحشت کردند، صبح اعلیحضرت پرسیده بودند که مخبرالدوله به کشتی نشست؟ عرض کرده بودند خیر، سه نوبت فرموده بودند الحمدلله

چهار نفر را برای وزارت‌خارجه‌بعرض رسانده بودند، میفرمایند: «مشیرالدوله یحیی‌خان اختیار قلم و مهرش را ندارد؛ امین‌الدوله میرزا علی‌خان بی‌حال است؛ نصیرالدوله میرزا عبدالوهاب خان هتاك است‌و قوام‌الدوله بیحیا.» دردستخطی‌که برای صدارت آقا (مستوفی‌الممالك) صادرشد میفرمایند همهٔ سلاطین صدراعظم داشتند ما هم داشتیم، ازمیرزاتقی خان، میرزاآقاخان و میرزاحسین‌خان اسم میبرند و میفرمایند میرزا حسین خان خوب نبود، از این دستخط میشود حدس‌زد که‌بلوای‌شاهزادگان‌درمراجعت ازسفراول فرنگ بی‌چیزش نبود.



علیقلی‌خان مخبرالدوله

شاه در عمارت، تلگرافخانهٔ مخصوص‌داشت، هرروز صبح ازولایات خبر میگرفت.

شیندلر صاحب‌ازاجزای‌تلگرافخانهٔ انگلیس بود که پدرم او را اجیر کرده بود، مردی آگاه بود، در اکثر ولایات برای سرکشی‌وتعمیر سیم‌مسافرت کرده نقشه‌ها از راهها برداشته بود، نه از روی مساحی بلکه از روی تخمین مسافت بقدم‌اسب، چند زبان میدانست.

دراه‌ازخم‌زانوی‌پدرم شدت میکندوسبب وحشت میشود، درتفلیس چندروزتوقف میکنند، اخوی را به‌ادسامی‌خواهند،مسافرت از طریق باطوم است، بسلامت به ادسامیروند و به برلن‌میرسند. فرمودند درکشتی‌ازخودم‌مأیوس شدم ، شرح حالی‌که‌نوشته بودم بدریا انداختم (حیف) معلوم شد قصدملاقات بیسمارك است.

البته بیسمارك ازاینکه تحصیلات اخوی دربرلن بوده است و سفارش کشتی در برم شده‌است هم خبر داشته است و ازقرار خبری که بعد رسید پلیتیك هم بی اقتضا نبوده ، بهر جهت پدرم را پذیرفت. سه‌مجلس‌ملاقات میشود، مجلس دوم‌درکابینهٔ‌وزارت‌خارجه چهل‌وپنج‌دقیقه‌صحبت طول‌کشید.

مادام دیتریشی روزنامه‌ای برای من فرستاد که نوشته بود در نتیجهٔ این ملاقات سفیرفوق ـ العادهٔ ایران مقارن اعلای بیرق‌آلمان درشرق‌افریقای دولت انگلیس مأمورخصوصی به‌برلن فرستاد برای تأکید دوستی بین دولتین . از تلگراف پدرم به شاه این معنی برمی‌آید در نتیجهٔ مذاکرات با بیسمارك سفارت ایران در برلن و سفارت آلمان درتهران برقرار شد . اول سفیرآلمان برونشویگ بود و اول سفیر ما مؤیدالسلطنه .

پدرم مفتاح رمزی بمن‌داده بود. در تلگراف‌اول دستور داشتم کشف‌راسربسته به‌اخوی‌رئیس تلگرافخانه بدهم ودرتلگراف شاه عرض کرده بودند جواب را سربسته بمن لطف فرمایند و تأکید بلکه تهدید دراخفا کرده بودند ؛ موافق دستور عمل کردم ، اخوی پاکت را گشود نزد من آورد که نمره را همچو بگذار و خبط کرد ، چه لزوم داشت مرا از این عمل آگـاه بکند ، لکن حسن اتفاق‌بودمن نمره را بطوری‌که گفت گذاردم و پاکت را سرباز دادم ، بلاشبهه آن تلگراف رااخوی به شاه نداده است و از طرف شاه هم مطلبی گفته نشد تلگراف مطلبی نداشت ، در ضمن جواب به پدرم گفتم انشاءالله غیر ازمن و اخوی کسی از مضمون تلگراف مطلع نمیشود . دیگر تلگراف رمز نرسید. درمراجعت فرمودند حکایت اطمینان وعدم اطمینان نبود مطلب که ازبین دوکس بیرون‌برود شایع میشود . شاید منظور پدرم یکی هـم معرفی من بوده است ، این را هم اخـوی نمی‌خواست . یکی ازعناوین لغو برادری‌است تاچه رسد به برابری ، شیخ شبستری گوید: حسودی را لقب‌کردم برادر ومراست :

گر برادر بود رفیق هـلا	آن رفیق تـرا خداداداست
ورنه‌او دشمنی‌است مادرزاد	کزویت ناله‌است وفریاداست

مقدمات و شرح مذاکرات

کسب‌اجازه بدستور شاه: قربان‌خاکپای انور اقدس همایون‌مبارکت‌گردم. مزاج‌فدوی مدتی است علیل بنظر میآید و تدابیر لازمه را هم بکار برده است، اثرکلی نکرده‌است . حرکت و تغییر آب و هوا را مناسب دیده‌اند و البته اثر کلی‌دارد و از طرف دیگر حواس فدوی بجهت امر کشتیهای دولتی مشوش است ، قریب هشتاد نودهزار تومان بمصرف میرسد اگرچه خانه‌زاد درسراینکار هست ولی‌باز فدوی خالی‌ازنگرانی‌نیست. ازخاکپای مبارك استدعا دارد دوسه‌ماهه غلام‌را مرخصی‌فرمایند هم حرکتی کرده باشد وهم به کارخانهٔ کشتی سازی برود اطمینان ازعمل آن حاصل نماید و دوباره بخاکپای مبارك مفتخر گردد . دوایری که درتهران سپرده به غلام است درهیچیك منقصتی ظاهـر نخواهد شد همه رئیسی مخصوص دارند و مشغول خدمت وجان فشانی هستند، دستورالعمل عمدای اگر باشد فدوی بهمهٔ‌آنها خواهد داد، امرامراقدس همایون مبارك روحنا فداه‌است.

دستخط مرخصی بخط امین‌الدوله[1] :

جناب‌آقا [2] مخبرالدوله‌برای اصلاح مزاج و سرکشی بعمل کشتی استدعای مرخصی و رفتن

---

۱ ـ اظهارنگرانی پدرم را ازکار کشتی‌لابد امین‌الدوله معروف کرده است واسباب‌آن‌شهرتها شده است ، دیگری‌اطلاع نداشت . در تهران اخبار ازقول سفیر عثمانی شیوع یافت.

۲ ـ آقای مطلق میرزایوسف مستوفی‌الممالك است .

بفرنگ کرده است، مرخصی اورا به بعضی ملاحظات بی‌مناسبت نمیدانم، شما با اوقرار بدهید،اولا مسافرت او بیش از سه ماه طول نکشد، ثانیاً درکارهای اینجا اطمینان بدهد ، ثالثاً سفر خود را متضمن پاره‌ای نتایج قرار بدهد، منجمله با پاره‌ای کمپانیها گفتگو کرده قرار اجرای عمل معادن رابدهد. برای مدرسه اگرازاسباب و لوازم منقصتی‌باشد از قبیل اسباب جراحی وکتب وغیره‌ابتیاع نماید و پس‌از انقضای سه‌ماه مراجعت کند .

دستخط دیگر: «مخبرالدوله دو دستخط را نوشتم فرستادم سوادش‌را بردار برای‌اینکه بدهی ترجمه کنند و خود دستخطها را به بده بیاورند که پاکت کرده مهر نمایم بفرستم ؛ نمیدانم چه وقت عزیمت‌خواهی‌کرد.»

عریضهٔ دیگر درطرح صحبت :

«انشاءالله‌تعالی بعد ازمرخصی ازخاکپای‌مبارك‌ازراه انزلی‌وبادکوبه به تفلیس وباطوم وازآنجا به‌ادسا و وینه خواهد رفت. برای رسیدن تا وینه چون شیندلر صاحب‌خیال سفر فرنگ و عروسی دارد او را تا آنجا همراه برده روانه انگلیس می‌نماید و قبل از وقت مرتضی را به وینه خـواسته با او به برلن خواهد رفت، این مسافرت بهمه جهت شش روز طول خواهدکشید. روز دوم ورود به برلن به بندر جنگی آلمان که کارخانهٔ وزر که کشتی‌های دولتی را می‌سازد آنجاست رفته سرکشی بعمل کشتی‌ها خواهد نمود ، به فاصلهٔ دو روز دوباره به برلن مراجعت خـواهد نمود (این عبارات رمز است) دستخط مبارك را قبل‌ازوقت بزبان آلمانی ترجمه کرده بعدسرآنرابسته با ترجمه بدست بیسمارك خواهد داد و او بعد از ملاحظهٔ ترجمه از فرمایشات شفاهی استفسار خواهد نمود ، فدوی بیان خواهد کرد که بندگان اعلیحضرت شهریاری‌فرموده اند بجناب اشرف عالی اظهار نمایم که در نوبت دوم که به برلن آمدیم و با اعلیحضرت امپراتور ملاقـات کردیم بعضی خیالات داشـتیم و میخواستیم اظهار داریم ولی بواسطهٔ اتفاق هولناك ناگوار که درآن بین بظهور پیوست خاطر مازیاده از حد ملول و متأسف‌گردید، و ناچار حرکت کردیم و رفتیم و گویا اجمالا بجنابعالی اظهار شد که خوبست از طرف دولت آلمان که با ما دوستی و محبت مخصوص دارد سفیری در ایران همه وقت مقیم باشد ولی در آن فرصت موقع مقتضی شرح مقصود نبودو باجمال گذشت و اینك فرصتی‌بدست آورده برای تذکر خاطر آن جناب اشرف مختصری بخط خودمان نـوشبه مهر کرده ایم و بتوسط فلان برای آنجناب اشرف فرستادیم ؛ اگرچه منظورات ما زیادتر از آنست که بتوان به پیغام واول وسیله توضیح نمایم انشاءالله تعالی بعد از ورود سفیر مـخصوص از دولت آلـمان بایران مـنظورات مکنونهٔ خاطر خود را تماماً اظهار خواهیم نمود ، اما برای‌آگاهی و استحضار خاطر آنجناب اشرف از اصول مقاصد این‌پیغام اجمالی را اظهار داشتیم تا خاطر آن جناب از زمینهٔ مقاصد اطلاع حاصل نماید .

آنچه از روی تجربه و مدت زمان گذشته بر ما معلوم گشته است این است که ناچار ازبرای ترقی دولت و ملت ایران‌تا با یکی از دول بزرگ فرنگستان همراه و هم خیال نباشیم و آن دولت بزرگ را با خود هم خیال و همراه ننمائیم ترقیات منظور ما صورت پذیر نخواهد بود .

امروز بزرگترین دول فرنگستان بلکه دنیا دولت فخیمهٔپروسیه است که از هر جهت وهر بابت نشر بزرگی و شهرت و شهامت آن تمام عالم را فرا گرفته است البته تا ممکن است مابتوسط این دولت بزرگ دولت خودمان را ترقی بدهیم و اهالی مملکت خومان را تربیت کنیم بدیگران رجوع نخواهیم نمود و ما باکمال میل خاطر و عزم ثابت حاضر و آماده شده ایم که از خیرخواهی و دوستی مخصوص دولت آلمان خواهشمند شویم که با خیالات ما اقدامات دوستانه نموده ، با مـا همراهی کامل نمایند . نصایح‌دوستانهٔاین دولت را غنیمت‌شمرده از مجاهدت لازمه دریغ‌وخودداری جایز نداریم .

اول چیزی که برای انجام‌مقصود ما بخاطر مـیرسد آن است که دولت آلمان یك نـفر سفیر بزرگ ذی‌شأن کاردان مخصوص مأمورایران نماید که آن سفیر از روی خیر خواهی و دستورالعمل مخصوص دولت آلمان راهنمائی و کمك بدولت ایران نماید و ماهم خیالات دوستانه و خیر خواهانهٔ او را در کارهای مفیده مغتنم شمرده با او با کمال همراهی حرکت خواهیم نمود .

چنانکه اگر باید در ایران خطی از خطوط شوارع آهنی ساخته شود بـصوابدیـدآن سفیر قبول خواهیم نمود که بتوسط کمپانیهای آلمان اسباب آن کار را فراهم نموده اقدام بآن نمائیم .

وهمچنین درمعادن ایران که از روی یقین خیلی قابل منفعت ونتیجه است اقدامات شایسته بعمل‌آیـد وبرای استخراج‌آنها معلمین ومهندسین از دولت‌آلمان بجهت این کار انتخاب گـردد و همچنین درتمام امور مفیده، اعم ازعلوم وصنایع وزارت وتجارت ونظام وغیره که مایهٔ ترقی‌وتربیت وتمول است با همراهی دولت آلمان حاضریم که به اقرب وسیله اقدام وابتدا کنیم .

حتی بآنطور و بآن اندازه طالب وراغب هستیم که مأمور دولت آلمان را بآن درجه و مقام بپذیریم و محترم بداریم که اگر فرضاً دول همجوار ماکه با دولت ماعهود وشروط مخصوص دارند اگر درجائی وموقعی مسأله‌ای برخلاف شرط وعهد مطرح بسازند وتکلیفی غیر حقه بمیان‌آوردندما حاضریم که سفیر دولت‌آلمان را درآن مسائل ثالث قرار داده وتصدیق اورا معتبر دانیم .

ونیز اظهار میداریم که سفیر مزبور را که با این درجه محترم خواهیم داشت نه برای آن است که ضرری بدون سبب وجهت‌بدولت‌آلمان تکلیف کنیم یااینکه ماوقتی قشونی ازدولت‌آلمان‌را بهوا داری دولت ما بزحمت بیندازیم ، بلکه فقط چون دولت‌آلمان را دوست مخصوص و دولت بیغرض میدانیم میل داریم که از روی دوستی وبیغرضی او را اسباب ترقی ایران و دولت ایران قرار بدهیم زیرا که شهامت و بزرگی دولت‌آلمان زیبندهٔ این مقام‌است که دولت ایران از برای ترقیات آتیهٔ خود او را درمیان همهٔ دول انتخاب کرده باشد .

وجهت دیگر این است که دول همجوار ما هیچوقت در مقام ترقی وبزرگی دولت ایران بآن درجه که مقصود ماست نخواهند بود وچشم امید بآنها نداریم، امیدواریم که اظهارات ما را دولت آلمان صمیمی بداند و دوستی ما را خالص وبی‌غرض محسوب بدارد ، مگر همان غرض که اجمالا اظهار داشتیم که ترقی دولت و ملت ما درآنست والسلام .»

هرگاه درین کلمات و عبارات چیزی باشد که اظهارآن مناسب نباشد البته آن عبارت را باید ترك کرد واظهاراتی که بنواب اشرف ولیعهد خواهد شد هم ازاین زمینه گرم‌تر خواهد بود تا باندازه‌ای که حکم شوداطاعت خواهد ورزید . صورت رمزرا مرتب کرده جداگانه معروض میدارد، در باب سفیر مقیم گفته شود که اطریش که فی‌الحقیقه درتحت تسلط شما است، دارد ؛ شما چرا نداشته باشید .

با شاه مواعده داشتند که کشفاً و رمزاً مخابره میکردند ، کشفاً طهران سرتیپ‌تلگرافخانه (اخوی حسینقلی خان) رئیس کارخانه[1] وعده داده است مرا دربرلن‌ملاقات کند این دو روزه‌میآید، تفصیل کشتی را بعد عرض میکنم. رمزاً ، خان خانان این رمز را ترجمه ، سرش‌را مهرکن بده سرتیپ بشاه بدهد ، جز تواحدی نفهمد مقصر میشوی :« بخاکپای مبارك روحنافداه . تازه فدوی راه میرود . بیسمارك مدتی است بدهات خودش هفتاد فرسخی رفته است ، نوشته وقت خواستم فردا جواب میرسد . هرفرمایش‌باشد به‌غلامزاده مهدیقلی سربسته‌مرحمت شود او مرموزاً بفدوی‌تلگراف خواهد نمود.»

مراسله به ولیعهدآلمان ؛ سوم مارس ۸۲ هتل دورم . حضرت‌والا

اعلیحضرت پادشاه ایران‌این بنده را مأمور نموده‌اند که دستخط‌محرمانه از آن اعلیحضرت خدمت نواب والا برسانم ، خواهش دارم که موقعی معین بفرمائید که آن مأموریت خود را انجام بدهم ، پسر من که سالها در برلن زبان‌آلمانی‌تحصیل می‌کند بجای مترجم همراه بنده خواهدبود، در کمال بندگی ؛ علی قلی مخبرالدوله وزیر علوم‌و معادن و تلگراف ایران .

به‌بیسمارك : اعلیحضرت پاد شاه‌ایران‌بندهٔ حقیر را مأمور فرموده اندکاغذی از اعلیحضرت ایشان با بعضی پیغامات خدمت حضرت والابیاورم، حال سه هفته است که این حقیر در برلن میباشم ولی بواسطهٔ علت بدنی ممکن نبود که خدمت مرجوعهٔ خود را بعمل بیاورم ،در این روز ها قدری بهبودی حاصل شده است که میتوانم بیرون بروم و از این بابت ازحضرت والا درخواست مینمایم که در ایام هفتهٔ آینده باری باین بنده مرحمت فرمائید که مأموریت خود را بعمل بیاورم ، بنا بر میل اعلیحضرت پادشاه ایران از حضرت والا درخواست مینمایم که مطالب این کاغذ بنده را مخفی بدارند ، درکمال عبودیت‌باقی میمانم .

علیقلی‌خان

۱ـ رئیس کارخانه یعنی‌بیسمارك .

سواد نامهٔ شاه بولیعهد آلمان

برادرعزیزم؛ در این اوقات‌که جناب علیقلی خان مخبرالدوله وزیر علوم و معادن وتلگراف و مدارس ایران به مملکت آلمان عزیمت دارد فرصت را غنیمت شمرده آن برادر را بااین مراسله بخط خودم یادآوری مینمایم و از خداوند تعالی درخواست دارم که آن برادر را باخانوادهٔ سلطنت همیشه در حمایت خود محفوظ بدارد ، هرگز ایام توقف خود را در برلن فراموش نمیکنم و همیشه مهربانیهای مخصوص آن برادر را از نظر محو نمیکنم و چقدر مایل هستم که یك بار دیگر آن برادر را ملاقات کنم ، امید وارم اظهاراتیکه از طرف وزیر علوم بخدمت آن برادر میشود همه را از قول من دانسته ، نهایت توجه را در انجام مقاصد او بعمل بیاورند ، بتاریخ ۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۱

تهران ناصرالدین‌شاه، با ترجمه‌ای که اخوی با‌لمانی‌کرده است.

سواد نامهٔ شاه به‌بیسمارك ۱

نواب مستطاب پرنس بیسمارك مستشاردولت آلمان، دراین اوقات که جناب علیقلی‌خان مخبرالدوله وزیر علوم و معادن و تلگرافخانه ها و مدارس ایران عازم مملکت آلمان است وقت را غنیمت شمرده بخط خودمان از آن جناب اشرف احوال پرسی میکنم و امید وارم که بخواست خداوند تعالی وجود شما راهمیشه برای رفاهیت و آسودگی دول و حفظ صلح بر قرار بدارد، هیچوقت چند روزهٔ توقف خودمان را در برلن و محبتهائیکه از طرف اعلیحضرت امپراتور و ملت آلمان دیده شد فراموش نمیکنیم، بواسطهٔ جناب مخبرالدوله بعضی پیغامات دوستانهٔ محرمانه بـآن جناب اشرف زحمت داده ام ، البته در عالم‌خیرخواهی که نسبت بتمام دنیادارید خاصه بادولت ایران آن‌پیغامات را اصغاء خواهندکرد و جوابهائیکه می‌توانند انشاءالله اسباب خشنودی و اطمینان باشد بجناب وزیر علوم خواهند داد وباز خواهش دارم‌که جناب وزیر علوم را در خدمت حضرت ولیعهد دولت‌آلمان معرفی نمایند، بتاریخ ۸ ربیع‌اول ۱۳۰۱ تهران ناصرالدین‌شاه. اخوی باقتضای زبان آلمانی ترجمه کرده‌است.

صورت جواب و سئوال با بیسمارك

۱ ـ احوال شما چطور است؟ آب و هوای اینجا بایدسازگار باشد اگرچه غالباً بارانی و سرداست‌ولی‌برای صحت مزاج ومحصولات‌خیلی نافع است.

ـ حالت بنده‌از ملاطفت نواب والا خیلی‌خوب است واز آب و هوای‌اینجا خوشوقت هستم تا حال سازگار و بی‌ضرر بوده است ، امیدوارم من‌بعدهم بی‌ضرر و سازگار باشد.

۲ ـ از همجواران خود راضی هستیدیانه ؟

ـ ازایشان نارضامندی نداریم زیرا که سیاق طرفین مبتنی بر عهودسابق است و هنوز مغایر مقررات‌معهوده چیزی در میان نداریم اگرچه روزنامجات انگلیس درباب بعضی حدود همه روزه

---

۱ ـ بیسمارك اسم محلی است در آلمان ، نجبا را در آلمان باسم موطن میخوانند بارابطهٔ فن (از) اطوفن بیسمارك از این خانواده است که از ۱۲۷۰ مسیحی در آلمان عنوانی داشته‌اند ، مؤیدالسلطنه سفیر اول ایران در آلمان بتقلید خودش رافن‌ارشق معرفی کردکه از مضافات‌اردبیل است بالجمله تولد بیسمارك اول آوریل ۱۸۱۵ است ، سال انقراض دولت ناپلئون اول تحصیلانش در فقه بوده است درانجمنهای سیاسی‌عضویت داشته است ، در ۵۹ به‌پطرو در ۶۲ سفیر پاریس بوده است دراین سنه‌برای‌صدارت احضار شده است ، باتفاق اطریش، شلزویگ‌را ازدانمارك منتزع‌نمود.

پس‌از استعفای بیسمارك، گیوم دوم گاهی اشاره به اشتباهات او می‌کرد ، در نطقی بیسمارك گفت در ایراداتی که بمن وارد می‌آورند غفلت دارند که من تنها نبودم (اشاره‌به گیوم‌اول‌است)

در سنهٔ ۱۸۷۱ امپراطوری موروثی آلمان رابر قرار کرد ، در کنگرهٔ برلن ریاست‌یافت و قدمهای برجسته در راه صلح برداشت، اعضای آن کنگره را از موم ساخته نمایش دادند ، روزی بتماشا رفتیم ؛ در هشتصد و هفتاد و نه معاهده با اطریش و مجار صورت بست ، در ۸۸۳ ایتالیا داخل شد . گیوم دوستی روس را بر اطریش ترجیح میداد بردشمنی انگلیس می افزود ، بیسمارك مخالف شد ، آخر بفکر تدارك مستملکات افتاد و از توسل ناصرالدین شاه استفاده نـموده درجشن هفتاد سالگیش دو میلیون و نیم مارك هدایا باو فرستادند ، از آن‌مبلغ ملك اجدادی خود راخرید که از دست رفته بود ، مبلغی صرف امور عام‌المنفعه کرد . با گـیوم دوم بر سر حمایت کارگر و مسائل دیگر اختلاف حاصل نمود ،در ۱۸۹۰ استعفا کرد، در فریدیش روح آرام گرفت و گاه از اعمال لاحقین‌انتقادمی‌کرد .

در ۳۰ ژویه۱۸۹۸ قلم و زبان درکشید و فروبست ، دونوبت موردحمله وترورشده‌بوده‌است، خاطراتش طبع شده است .

شرحی مبسوط می‌نویسند ولی‌خبر مخصوص از طرف خودمان نرسیده است که از روی یقین چیزی عرض کنم .

دیروز تلگرافی رسیده است و مقرر است که بنده شرفیاب شده ترجمهٔ آنرا ابلاغ کنم.

۳ ـ باکمال میل‌حاضرم میشنوم .

ترجمهٔ تلگراف احوال پرسی ابلاغ شد ، اظهار مسرت و خوشحالی و شکر گزاری نمودند وگفتند از اینکه در فرستادن مأمور معهود قدری تأخیر شد سبب آن مجلس است ، ولینعمت من شخص مأمور را معین کرده‌اند و تا سه هفتهٔ دیگر که آن مجلس منقضی و متفرق میشود تدارك مأموریت آن مأمور دیده و قرار رفتن او داده خواهد شد ، اگر این قبیل کارها را راجع به‌مجلس کنیم منجر به مذاکرات طولانی واشکالات عدیده می‌شود اما وقتی که مجلس منقضی باشد این عوایق میان نخواهد آمد لکن حالا نمیدانم که این مأمور دائمی خواهد شد یا مأمور دائمی از نو معین خواهد شد .

برای مأمور دائمی در پائیز آینده به مجلس رجوع خواهد شد ، ولینعت من بسیار میل دارند و خیلی خوشوقت میشوند از اینکه در میان شما و همسایهٔ جنوبی روابط دوستی محکم و مرعی بماند .

بلی تا حال نقصانی در روابط دوستی و عهود مقرره راه نیافته وولینعمت من نیز باکمال میل و رغبت در استحکام و استقرار این روابط همراهی و ملاحظهٔ کامل دارند .

۴ ـ اعتقاد من این است که دوستی شما با این همسایه بمراتب ازدوستی باهمسایهٔ‌دیگرتان با اهمیت و مناسب‌تر است زیرا که شخص میداند باکی گفتگو باید کرد و البته ایشان قول وقرار‌داد خود را بعمل خواهند آورد ولی همسایهٔ دیگر شما شخص معلوم ندارد وکسی نمیداند طرف کیست و مقررات فی‌مابین هرسال ممکن است عوض شود زیرا که اشخاص عدیده دارند که هرسال عوض میشوند و ما با اینکه با آنها روابط خیلی نزدیك داریم هنوز تکلیفمان با آنها نا معلوم است .

حقیقت خیلی خر هستند ، اسب از خر بهتر است اگر چه گاهی گاز بگیرد یا لگد بزند .

بلی چنین است و ما جهت امتیاز این دو همسایه را رعایت کرده‌ایم و بعد هم خواهیم کرد اما خواهش ما از شما مسأله‌ای است مخصوص که هیچوقت منافی و ضد روابط حالیه نخواهد شد بلکه بر استحکام وقوت آن خواهد افزود چنانکه سابق عرض کرده‌ام و امیدوارم که بزودی‌صورت پذیر بشود . گفت البته غفلت نمیشود .

یادداشت دیگر

در ملاقات دوم وزیر خارجه ، از وضع بیانات او احساس کردم که خیال پرنس با جواب اول او قدری تغییر پیدا کرده است درملاقات دوم خودش خوب دقت کردم دیدم همینطور است (بیرق در شرق افریقا بلند شده بود) .

گمان کلی این است که پس از ورود فدوی و ملاقات با دو پرنس که در روزنامه اعلان‌کرده بودند همسایه باین خیال افتاده باشد که این کیست وچه میخواهد واز روی حدس وتخمین‌جلوگیری کرده باشد یعنی اینها را از همراهی با خیالات ما قدری سست کرده باشد، چنانکه صحبت مجلس اول با مجلس دوم چندان شباهت ندارد ، لکن فدوی از طرح اول ابداً منحرف نشدم و نمیشوم‌تا ببینم چه میشود و همه وقت از روی طرح اول صحبت میکنیم .

عجب‌تر آنکه کل نشانهای فدوی در پستخانهٔ روسیه مفقود شده است ، شاید برای تأخیرو فدوی اینجا برنگ دیگر تلافی آن عمل را کرد و معطل نشد ، در مذاکرات اول صحبت روی آن رفته بود که از دولت ایران حمایتی در کشمکش‌ها در میان بیاید .

عریضه به‌شاه: «فدوی خانه‌زاد در برلن مشغول انجام فرمایشات بندگان اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه است ، اولا در باب کشتیهای بزرگ و کوچك درکارخانهٔ وزر در دست‌است .

موافق قرارنامه یکی از شرایط آن است که اگر کشتی در سر موعد راه نیفتد هفته‌ای پانصدمارک جریمه بدهند وعده از ۱۵ ژانویه ده ماه است که پنج ماه آن گذشته ، سه هفته قبل نوشته بودند که مشغول استخوان بندی شده‌اند ، فدوی دو سه نوبت باید برای دیدن کشتی برود ، نوبت اول را صبر کرد که از کارهای اینجا مطمئن شود ، در این هفته انشاءالله میرود، درباب کمپانی برای‌خط راه آهن با دو نفر از مطلعین ومتمولین صحبت کردم ، قرار شد با جمعی دیگر گفتگو کنند که در ایران راه آهن بکشند .

قرار دادند بدواً چند نفر مهندس بخرج خودشان روانه کنند که مطالعات بعمل بیاورند ، گفتند راه‌آهن در ایران تا دو سر نداشته باشد نتیجه نمیدهد یك سر بوشهر است سر دیگر آن باید به‌طرابوزان و دریای سیاه متصل شود ، به تهران ختم کردن بی‌ثمر است ، مذاکرات را وکیل کمپانی در تهران خاتمه خواهند داد . از فدوی تشویق و راهنمائی‌کردن است ، سایر فرمایشات ملوکانه را از تلگراف معروض داشته.»

دستخط به‌مخبرالملك: «عریضهٔ مخبرالدوله بتوسط امین‌الدوله رسید، شنیدم مخبرالدوله از راه‌آذربایجان میآید باو تلگراف بکن‌که ازآن راه چرا میآید وراه خودش را بلاجهت دورمیکند، البته از راه دریا و انزلی بیاید که زودترخواهد رسید .»

از تاریخ مذاکرات با آلمان اینك ۶۶ سال میگذرد . امروز اگر امر صورت گرفته بودچه حکومت میشد کرد . خوب بود صورت پذیر شده بود یا بد بود دو رأی میتوان داد ؛ یکی‌آنکه همکاری با آلمان بآن درجه ممکن بود در نتیجهٔ جنگهای بین‌الملل ایران را بکلی از بین ببرد یا آنکه میشود گفت که اگر آن نقشه عملی شده بود جنگهای بین‌الملل واقع نمیشد ، هر دو رأی موجه است چون مانع از عملی شدن آن نقشه آمدند ، احتمال ثانی اقوی است (دوم بهمن ۱۳۲۵) زخم زانوی پدرم در برلن بهبودی کلی حاصل نمیکنند ، مأیوساً بطرف تهران حرکت می‌کنند ، کاظم از پیشخدمتهای پدرم همراه است، از راه بلد قفقاز به تفلیس میآید ، فرمودند در گردنهٔ کازبك قدری حنا بدست آمد به زخم بستم : صبح مختصر آثاری از زخم باقی بود وتا به تفلیس رسیدم بکلی التیام یافته بود .

پاکی هوا مسلماً کمك به حنا کرده است ، شهرهای بزرگ در و دیوارشان مملو ازمیکرب است ، در معالجهٔ زخم ترك شهر کمك است تا سالم‌ترین هواها هوای مریضخانه ها است .

تعلیم زبان آلمانی در دارالفنون

پس از مراجعت روزی پدرم مرا خواست ، نیرالملك عمو (رئیس) در خدمتشان بود . فرمودند موسیو ریشارد سالها بچه‌ها را معطل میکند و باز فرانسه نمیدانند ، تو در چند وقت میتوانی عده‌ای شاگرد را آلمانی بیاموزی ، عرض‌کردم در سه سال بقسمی که بخوانند و تکلم کنند و بنویسند . قرار شد عمو ترتیب کلاس را بدهد توجهی نشد ، صحبت ناظم را با عمو روی بام مدرسه جلو ساعت شنیدم پدرم امر کرد از تلگرافخانه دوازده نفر نوچه که مشق تلگراف میکردند برای تحصیل آلمانی هم حاضر شوند . دو سه نفر هم از خارج حاضر شدند ، منجمله به احمد آقا پسر قاپوچی باشی و سلطان محمود میرزا، هشت ماه درس زبان‌آلمانی دادم (مخبرالملك) اخوی محمد-قلیخان هم که از تلامید بود ، در منزل وت معلم پیاده نظام در سئوال و جواب جملی کامل‌گفت که مایهٔ تعجب شد .

دراین موقع فرمان دویست و شصت تومان مواجب برای من صادر شد ؛ ۱۳۰۳

ایجاد کلاس پیاده‌نظام و توپخانه

از اثرات مسافرت یکی هم خواستن دونفر معلم‌بود برای تدریس پیاده و توپخانه ، معلم‌پیاده موسیووت زودتررسید ، در دارالفنون مشغول‌تدریس شد . من بدستور پدرم عهده‌دار ترجمهٔ اطاق پیاده شدم و مراقبت در احوال معلم و حفظ او از اغوای مفسدین خصوص موسیو بروسکی معلم

فرانسه . سه‌سال طول کشید تا دوره تمام شد ، اسلحه شناسی ، قلعه سازی ، تاریخ جنگ ، نقشه ـ کشی تاکتیك ، استراتژی و مشق ، نسخهٔ بعضی را بخط سلطان محمود میرزا دارم.

شاگردان فارغ‌التحصیل این کلاس را کامران میرزا نایب‌السلطنه و وزیر جنگ در نظام پذیرفت که مشق ما اطریشی است !

اطریشی از مؤسسات میرزا حسین‌خان صدراعظم و وزیر جنگ [1] بود ، سی‌هزار نفری هم تربیت شده بودند .

وزیر جنگ ملاحظه نفرمودند کـه مشق اساس نظام نیست و فنون نظامی در همه جا یکی است ، بعضی از معلمین میسیون اطریشی ، منجمله واگنر آخر در مـدرسهٔ دارالفنون درس تاریخ طبیعی میگفت وعلیخان پسرعمه،مترجم بود . دولت‌روس بدستهٔ اطریشی معترض شد که این اساس مخالفت با ما است و بالاخره دستهٔ قزاق جای آن را گرفت ، چه‌قدرتی میتوانست نظام آلمانی در ایران دایر کند .

حرکت مذبوحی که ایران میکند در نتیجهٔ رقابت دولتین است و مدلول‌این‌شعر:

رب سلط علیهـا الضبع و الضبعا — تفرقت غنمـی فقلت لهـا

توبگذار شمشیر خـود در غلاف — میان‌دودشمن چوبینی خلاف

غلاف ما اصلا شمشیر ندارد.

باقتضای سیاست ، ناصرالدین شاه هم‌صحبت از زبان آلمانی میفرمودند و من دستوری برای تحصیل آلمانی نوشتم ، روزیکه شاگردهای دارالفنون در گلستان بحضور احضار شده بودند کتاب تقدیم شد، اتفاق لای کتاب‌راکه‌باز فرمودند ضمایراضافی بود و لفظ«ایر» که در آلمانی بمعنی متعلق بشما است (شما که مضاف‌الیه باشد) شاه از این لفظ تعجب‌کردند و چند باراین راتکرار فرمودند، کتاب را دادند به امین‌الدوله ، او در توجیه شاید هم عمداً گفت فی‌المثل فلان‌شما ، خنده درگرفت و بهمین جا ختم‌شد

مدرسهٔ آلمانی

هم درنتیجهٔ مراودهٔ سیاسی با آلمان مدرسهٔ آلمانی در تهران تأسیس‌شد که عمارت آنرا از نـو بناکردند ، در تحت نظر معمار آلمانی اتوشولص و معمار ایرانـی میرزا عبدالله در سنوات ۸-۱۹۰۷ (۲۶-۱۳۲۵) در سفارت سفیر شولمبرك و معلمین آلمانی بتوسط سفارت آلمان آوردند سالی سه‌هزار تومان امپراتور آلمان و دوازده هزار تومان دولت ایران برای ادارهٔ آن مدرسه میداد . روز افتتاح مـدرسه جشن گرفته شد ، اتفاقاً کابینه نداشتیم ، از رجال ناصرالملك و صنیع‌الدوله حاضر بـودند و جماعتی از مدیران مدارس و اجزای ادارات و متفرقه . وزیرمختارآلمان نطقی‌کرد درحسن روابط مملکتین، معمار مدرسه بنوبت خـود و معلم مـدرسه بر زمینهٔ تاریخ و ذکر ملل آسیائی و خـویشی ایرانی و ژرمانی . میبایست جواب داد ، کسی تدارك نـداشت ناصرالملك(شاگرد مدرسهٔ اکسفرد) برای نطق حاضر نشد ، صنیع‌الدوله مستعد این کار نبود ، از مدیران مدرسه حـاج میرزا یحیی دولت آبادی حاضر بود گفته شد ازمستخدمین رسمی‌نیست ، قرعه بنام من افتاداندیشه داشتم چه‌بگویم ، باقدری تمجمج قبول کردم ، علی الرسم چیزی از دوستی و حسن روابط گفتم از تـوجهات وزیر آلمان و زحمات معمار یاد کردم و از نطق معلم استفاده‌کرده‌گفتم‌که‌جای بسی‌مسرت است کـه عمو زادگان ما که پس از قرون متمادیه اینك در نتیجهٔ ارتباطات ودادیـه باز بما پیوسته‌اند با حربهٔ کتاب و سلاح علم برای‌کمك به اصلاحات اوضاع عموزادگان خود حاضر شده‌اند ، آنچه بخاطر دارم در روزنامهٔ قدس شکسته بسته از نطق من چیزی چاپ شده است .

---

۱ ـ صدارت و وزارت جنگ در یك دست اگر هیچ عیب نداشته باشد این عیب را دارد که رونق نظام بهانهٔ سوءظن بدست میدهد (میرزا تقی‌خان)

بازتلگرافخانه

برای تلگرافخانه روبمیدان توپخانه«سپه فعلی» در۱۳۰۵ نقشه‌ای مهندسین کشیده‌بودند ، ساختمان آنرا پدرم بمن محول‌کرد ، مخارج پنجهزارتومان برآورده شده‌بود. این بنا درشمال مدرسهٔ دارالفنون ساخته میشود صحن دارالفنون سه‌ذرع از میدان چالتر است . بنا دو مرتبه برآورد شده بود ، در نیمهٔ جنوبی سه مرتبه شد و مخارج هفت هزار تومان . میرزا رضای مستوفی برادر قوام دفتر که مستوفی بنائی بود از طرف اداره ناظر است افزار کار را بحساب نیاورد ، گفت رسم‌است ده یك دربرات منظور میکنند. در موقع صدور برات اتفاقاً با حضور پدرم برای امین‌السلطان خوانده شد ومسبوق به‌مصلحت ده‌یك نبودند ، گفته بودند من ده‌یك نمیخواهم و ده یك ساقط گشت ، قیمت افزار ضرر من شد . ضمناً خاطر پدرم قدری از تفاوت مخارج آزرده، مخلص هم مکدر شدم. درنتیجهٔ حذف ده‌یك که جبران آنرا تقاضا نکردم مقروض شدم و از صرف جیب خود که قلیل بود بزحمت آن قرض را پرداختم و برو نیاوردم.

درد دل ناصرالدین شاه

از معاون الدوله شنیده شد که روزی باطاق برلیان رفتم ، شاه جلوی آینه نشسته بود و اصلاح میکرد ، پشتش راه بود و مرا نمیدید . نوبتی گفت نمیشود ، قدری فاصله بازگفت نمیشود ، نوبت سوم با تأثر مقراض را دور افکند گفت نمیشود و برخاست مرا دید ؛ فرمود معاون‌الدوله دانستی چه‌نمیشود عرض کردم میفرمائید ؛ فرمود کار ایران چیزی نمیشود .

رجال ماهم خیلی صدیق و امین ومطلع از سیاست نبودند ، بقدری هم که میشد حفظ‌سیاست نکردند امین‌الدوله از اشخاص تربیت شده بود و منشی حضور، شاه به پدرم مینویسد که مطالب محرمانه را بتوسط امین‌الدوله ننویس. معروف است در طاق کسری ناصرالدین شاه به رجال حاضر (عملجات خلوت) گفته بود من عادلترم یا انوشیروان ازاطراف زبان تملق وچاپلوسی گشوده‌بودند فرموده بود از نظری من، چه انوشیروان مثل بوذرجمهر خدمتگزار داشت من مثل شماها !

مؤیدالسلطنه در اوقات جنگ بین‌المللی هنگامی که‌کار آلمان رو به‌سستی بود به آب وتاب در هرمجلس اظهار میکرد که ناصرالدین‌شاه دستورالعمل‌هائیکه بمن میداد درنزدیکی به‌آلمان‌من در مقابل روس صلاح نمیدانستم. شاید هم‌این سخنان را دراین موقع برای خوش آمد میگفت پس از آنکه کار آلمان سست شده بود و من باور نمیکنم که شاه دراین زمینه به میرزا رضاخان‌چنین دستوری داده باشد.

یحیی‌خان وزیر امور خارجه رسماً نوکر روس بود. در فوتش ناصرالدین شاه شکر کرد این بوده احوال مملکت، در باطن امر ۳ نفر را میشود اصولا در کار ایران مسئول قرار داد ، میرزا آقاخان را در قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر، محمودخان ناصرالملك را در خرید کارخانه جلواربافی مندرس از پیرزنی روسی‌که کارنکرد وناصرالدین‌شاه را ازشوق تأسیس کارخانه‌انداخت و مأیوس کرد وملکم را در طرح بساط فراموش خانه ونقشهٔ جمهوری وآلودن دارالفنون‌که از فواید تکامل به آرزوی انقلاب محروم ماندیم و این تقصیر در نظر من بزرگ‌تر است، رشد زیادی‌اسباب جوانمرگی است . نیرالملك و ادیب الدوله نقل میکردند نمیشد ناصرالدین شاه سوار شود وسری به مدرسه نزند، به‌اطاقها نرود، تشویق نکند و انعام ندهد، بعد از آن اقدام بی‌موقع اسم مدرسه را باانزجار می‌شنید و به حفظ صورتی قانع بود، بعد از علیقلی میرزا پدرم وزیر علوم شد فرموده بودند وزارت علوم را باید اداره کنی اما از آن کتابها نخوانند. نتیجهٔ آن کتابها را امروز حس میکنیم، بحرف میشود از دنیا بهشتی ساخت در عمل جهنمی میشود. ناصرالدین‌شاه که در اوایل دسته دسته شاگرد به فرنگ میفرستاد و در موقع انتخاب ناظم اول مدرسه آن نطق را کرد پس‌از بروز این افکار مانع مسافرت فرنگ بود و نسبت به تعلیمات اروپائی سرسنگین. این است نتیجهٔ اقدامات بی‌مورد و تقلید از خیالات جدید فاسد .

از جمله شاگردانی که دراوایل به فرنگ فرستاده شدند صحاف باشی که برای اظهار فضیلت

کلمات فرانسه بکار میبرد و فارسی را بلهجهٔ فرانسه ادا میکرد . اعتضادالسلطنه وزیر علوم نوبتی چوبش زد که کلمات را درست ادا کند و امروز صحاف باشی بسیار شده است. از یکطرف کلمات فصیح رایج عربی را که نسبت به فارسی حکم لاتینی را به‌السنهٔ اروپائی دارد ترک میکنند ازطرف دیگر فرهنگستان مرکبات ناهموار و ناهنجار میسازد و روز بروز کلمات اجنبی تداول میابد و گزیری هم نیست، چه تکمیل زبان همدوش باتکمیل‌علم است وقبول بسیار از اصطلاحات ضروری، منتها از حد تجاوز می‌کنند.

بنای مدرسهٔ دارالفنون ۱۲۶۶

دارالفنون از مؤسسات میرزا تقی‌خان امیرکبیر است ؛ در وقعهٔ شیخ عبیدالله ناصرالدین شاه مکرر برفوت امیر تأسف خورده است و مکرر خوانده است.

مردخردمند هنرپیشه را عمردوبایست دراین روزگار
تا بیکی تجربه آموختن در دگری تجربه بردن بکار

من قتل میرزا تقی خان را به ناصرالدین شاه نسبت نمیدهم، زیرا میرزا آقاخان بتدلیس با کمك بعضی شاهزادگان ورجال حتی میرزا یوسف مستوفی‌الممالك بروایت صدرالتواریخ و مادر شاه دستخط از شاه گرفت، شب شاه پشیمان شد، فرستاد میرزا علی‌خان تا مرا نبیند نرود گفتند شبانه رفته است . اعتماد السلطنه در صدرالتواریخ مینویسد که میرزا آقاخان قتل امیر را شرط قبول صدارت کرد. میرزا تقی‌خان مردی با عزم و حزم بوده نظر صائب داشته، در چهار سال زمامداری قلب ماهیت اخلاقی کرده است، تسویهٔ بودجه نموده، توجه بمعارف داشته، فتنهٔ سالار را نشانده، اشاعهٔ عدالت نموده است.

یکدو حکایت از آنچه مستقیماً شنیده‌ام یاد میکنم و مشت نمونهٔ خروار است .

جدم رضاقلی‌خان را خواست، گفت میخواهم شما را به خوارزم بفرستم[1] «۱۲۶۷» فرستاد باید فرستاده‌ای باقیش را میدانی. روز دیگر فراش خلوتی دو هزار اشرفی بمنزل رضا قلی‌خان میآورد وپاکتی در دستور حرکت، درآن وقت رسم بوده است با جبهٔ سرخ نزد بزرگان میرفتند و کمونیست هم نبودند. دوهزار اشرفی را پدرم تحویل میگیرد، آنچه میخواهد بیست اشرفی بحامل بدهدقبول نمیکند میفرمودند گفتم‌در خانهٔما کسی جزتومن نیست، گفته بود قبل ازآنکه‌من‌بدرب خانه برسم این دیوارها باو خبر میدهند. از بدبختی‌های این دوره است که دیوارها هم‌لال شده‌اند.

در راه استراباد صدمه‌ای به پدرم وارد میآید ، میفرمودند در کاروانسرائی روی سکو نشسته‌بودم وفکر میکردم که اگر در تهران روزی یکتومان داشتم حاجت باین زحمات نبود واین را در شکر از نعم خداوند همیشه بیاد می‌آوردند ، سیدی در غرفه بوده آواز میدهد ای جوان سرشانرا بلند میکنند میگوید این فکرها را مکن درست میشود.

از سعدالله‌بگ یوزباشی شنیدم؛ قراسورانهای راه قم که در ادارهٔ او بوده‌اند شب درحوض‌سلطان قافله‌ای‌را میزنند،جزواموال بقچهٔ شالی بوده‌است. شبانه خبربه‌سعدالله‌بگ میدهند، میگوید قبل از آفتاب باید بقچه را بیاورید، می‌آورند ؛ بمنزل امیر میبرد در حیاط راه میرفته است می‌پرسد چه مطلب داری قضیه را میگوید، میفرمایند بقچه کجاست میگوید حاضر است امر میکند بصندوقخانه‌بدهد، چیزی نمیگذرد تاجری میآید وشکایت میکند، میفرمایند بروانگ شالها رابیاور میآورد صندوقدار را خواست دستور داد انگها را ببینند ، اگر مطابق است شال‌ها را رد کنند و رد می‌کنند.

برگشتن هرج ومرج زمان حاج میرزاآقاسی به‌این انضباط جزقلب ماهیت چیست؟ میتوان

---

۱ ـ آتا نیاز محرم از طرف محمد امین‌خان که خود را خوارزم شاه میخواند برای تبریك وعرض تهنیت آمده بود ، شرفیاب شده مورد مرحمت گردیده، رضا قلی‌خان جواب گوی آن مأموریت بود.

گفت اگر هرج و مرج اسبق نبود، انتظام لاحق آن جلوه را نمی‌نمود. در تبریز امیر با سرتیپی خصوصیت داشته، به تهران می‌آید توجه نمی‌بیند، تقاضائی میکند امیر می‌گوید خاطر داری که با همهٔ حمایت من ملك خودت را نمی‌توانستی تمشیت بدهی، بااین حال چه اداره‌ای بتو محول کنم، همه قسم محبت خواهم کرد. به امیر گفتند اتراك با قمه حرکت میکنند منع بفرمائید، گفت قمه ببندند، آنکه بکشد کیست. فقرات‌دیگر که شنیده‌ام یا خوانده، در تاریخ ایران نوشته‌ام.

ورود رضاقلی‌خان بتهران مصادف بوده‌است باعزل امیر. کسی نپرسید کجا رفتی، چه‌کردی کی آمدی. تفاوت از زمین تاآسمان است.

عزل امیر ۲۵ محرم بوده است. ورود رضا قلی‌خان ۲۷ سنهٔ ۱۲۶۸

سفر نامهٔ رضا قلی‌خان در پاریس به سعی موسیو شفر چاپ شده است. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه هم در جلد دوم مرآت‌البلدان نقل کرده است.

هرآنکو مهیا بود دولتی را   اگر او نجوید بجویدش دولت

تقی پسر حاجی قربان بك آشپزباشی میرزا بزرگ قائم مقام بوده است، قائم‌مقام شوخی‌ئی بااو میکند، یکسر بمدرسه میرود زلف‌ها را میتراشد مشغول تحصیل میشود. وقتی شرحی به قائم‌مقام مینویسد و قلمتراشی میخواهد، قائم مقام بفرزندان خود میگوید همه زیر دست این تقی خواهید شد. سراغ آن مکتوب را من نزد میرزا علی قائم مقام داشتم، بروایت جناب قند هاری شوهر همشیرهٔ میرزا علی.

فوت محمدشاه

فوت محمد شاه را نخست سفیر روس به ناصرالدین‌میرزا خبر میدهد نصیرالملك‌که پیشکار بوده‌است‌ازشنیدن‌خبرمتزلزل‌میشود. میرزاتقی‌خان را که وزارت نظام داشته احضار میفرمایند عرض میکند تدارک کار دیده میشود.

آنکه درو جوهر دانائی است   بر همه کاریش توانائی است

سخن‌میرود روی قاضی‌الحاجات وام الاسباب، عرض میکند دستخطبفرمائید که سند تقی‌سند من است، آنچه لازم باشد حاضر میشود.

محمدخان زنگنه فوت میکند. در او جان لقب امیر نظامی به میرزاتقی‌خان مرحمت‌میشود شب ۲۲ ذیقعدهٔ ۶۴ به‌تهران وارد میشوند، فردای ورود ساعت هفت شب بساعتی که دیده بودند ناصرالدین شاه جلوس میکند. هم درآنشب دستخط امارت کبرای میرزا تقی‌خان صادر میشود و صدارت بدو تفویض. در تاریخ ایران بتفصیل نوشته‌ام.

اعتمادالسلطنه درصدرالتواریخ[1] میرزا تقی‌خان را به‌الفاظ چون‌جوهرالکفایه وعنصرالدرایه اکفی‌الکفات واقضی القضات، شخص اول واس‌الریاسه می‌ستاید. باز در اثر طویتی که از پدرش قاتل امیر ارث دارد وبدبینی وبدگوئی را شعار، گوید که اگر تاآخر عمر نوش کفایت را به نیش جنایت نیامیخته واطاعت خیالات شیطانی را بر متابعت سلطانی نینگیخته بود، جای آن داشت که بعد از حیات مجسمهٔ او را از فضه و ذهب بیادگار می‌نهادند. بواسطهٔ سرکشی از نور رحمانی آیهٔ فاخرج منها فانك رجیم شنید وباز شیطان فکرش در مقایسهٔ امیر گوید اگر در گذشتگان، نظیرش جوئی همانا حسن صباح صبح کاذبی از این وجود بود و در عصیان و طغیان چون ابن علقمی با دولت بنی عباس و مرشد قلی‌خان با شاه عباس، بخیالات خام پرداخت. دست غیب‌آمد و بر سینهٔ نامحرم زد. بجای صمصام نشتر دید، بهوای تخت خود را برتخته کشید، مانند فضل‌ابن سهل بین آب وآتش در حمام کاشان به کاشانهٔ دیگرش آشیانه دادند. در نتیجهٔ خیالات خام صفراوی حکیم کامل حکم به فصدش کرد (که لعنت برو باد).

---

۱ ـ صدرالتواریخ را اعتمادالسلطنه برای امین‌السلطان نگاشته وتملقها گفته و من گمان ندارم که اتابك ازآن عبارات ناهنجار خوشش آمده باشد.

خدمات امیر اظهر من الشمس است ، اما خیانت تهمتی است که دشمنان او برای انقلاب قلب شاه جوان بدو بستند و نصیحت او را نسبت به مادرش تعبیری ناسزا کردند و اگر از سلسله نیست سرسلسله است بحکم یخرج الحی من المیت زادهٔ حاجی قربان بك طباخ میرزا بزرگ فراهانی است و خود از آن سامان از خدمت قائم مقام اعراض کرد، کسب کمالات آغاز نمود ، در ادارهٔ محمدخان زنگنه پیشکار آذربایجان بخدمات دولتی نایل گشت. وزارت نظام یافت، در سنهٔ ۱۲۵۳ بامر محمدشاه با ناصرالدین میرزا به تفلیس رفت که نیکلابدان صوب آمده بود. محمدخان امیر نظام وحاجی ملامحمود نظام‌العلماء همراهان ولیعهد بوده‌اند . امپراتور از محمدخان احوال میرزا تقی‌خان را میپرسد، عرض میکند سابق مستوفی نظام بود اینك وزیر نظام است وهمان است که هنگام سفارت خسرو میرزا بحضور امپراتور مشرف شده است. میفرمایند شکر خدا را که دیگر باره رفیق خود را ملاقات کردم و در بخش تحف برای اوانفیه دان طلای مرصعی میفرستند (در زمان حاجی میرزا آقاسی) ماموریت امیر را به ارزنةالروم و وقایع آن سفر را در تاریخ ایران‌نگاشته‌ام. دراین هنگام میرزاتقی خان رتبهٔ سرتیپی و نشان شیر و خورشید داشته (۱۲۶۳).

شرح بی‌کفایتی نصیرالملك وآشکار شدن عرضهٔ میرزا تقی‌خان در موقع فوت محمد شاه در تواریخ‌مسطور است، ۱۲۶۴

از خدمات اول او تعدیل جمع وخرج بود که دو کرور تفاوت داشت. حقوق را که‌نمیرسید نصف کرد و میرسید. چون امیر ورق نگذارد شاهزادگان و صاحبان نفوذ و اهل دعا بنای بددلی و بدعائی گذاردند. معروف است که در مجلسی که صورت تعدیل بودجه را می‌خواندند یکی در هر قلم ریزه خوانی می‌کرده تا نوبت بخودش میرسد، میخوانند مقطوع، از آن پس در هر قلم می‌گوید باز خوب است.

دیگر از خدمات او دفع سالار بود . هم حکایت تحریك اسمعیل خان فراشباشی و ریختن افواج به‌منزل امیر امری است در تواریخ مضبوط. مصاهرت سلطنت مانع ازورود نظامیان باندرون شد. میرزا آقاخان اعتمادالدوله وزیر لشگر بامر شاه افواج را که مازندرانی بوده‌اند ساکت کرد.

جمعهٔ ۱۷ ذیقعدهٔ ۲۶۴ فرمان ولیعهدی سلطان محمود میرزا فرزند اول ناصرالدین شاه نوشته شد و میرزا تقی‌خان به لقب اتابکی او منصوب آمد . شاهزاده ۲۵ جمادی‌الاول ۶۵ در گذشت .

میرزا علی محمد باب که بداهمال حاجی میرزا آقاسی قوت گرفته بود درتبریز بقتل رسید. بیرق ایران را در ممالك خارجه برافراشت ، چه تهدید به معاملهٔ متقابله کرد . دارالفنون را بنا نهاد، شاگرد به فرنگ فرستاد، ایجاد روزنامهٔ وقایع اتفاقیه نمود، قرار شد هرکس درسال دویست تومان حقوق از دولت دارد سالی دوتومان برای مخارج روزنامه بدهد. برجیس‌نامی انگلیسی‌مترجم بوده است. ظاهراً تأسیس روزنامه در سنهٔ ۱۲۶۷ شده است. هم در این سنه تذکرهٔ عبور و مرور برای مسافرت در داخله مقرر شد و مجانی بود و باز کوبیدن آبله تداول یافت . چاپارخانه تنظیم یافت، میدان توپخانه در ارك هم از آثار اوست. از ایراداتی که به امیرگرفته‌اند تبعید میرزا علی‌خان پیشخدمت بوده در مراجعت از اصفهان به‌کاشان که تقربی داشته و بدون اذن فرستادن به گروس و اجازهٔ عباس میرزا ملك‌آرا به‌رفتن به تهران، درصورتی که امر شده بود با مادرش در قم باشند. می‌گویند که‌قصد داشته‌است‌اورابه‌ولایت عهد منصوب کند، به امرشاه‌ملك‌آرارا برگردانیدند، می‌بایست بدون اجازه برادر حرکت نکرده باشد .

چیزی که رضاقلی‌خان در روضةالصفا نوشته واز پدرم هم شنیده‌ام رفتار امیر نسبت به شاه خشن بوده است. دربار مهدعلیا پناهگاه متخلفین بوده و مخل انتظام و امیرآن تکلیف را بشاه‌کرده بوده است. علل دیگر هم داشته است و اظهار آن از نزاکت دور است.

اینکه در صدرالتواریخ گوید: میرزا تقی‌خان خواسته‌باشد تقلید نادر بکند یااتابکان فارسی، تهمتی است یا نسبتی است که باو داده‌اند خدا داناست بذهن ناصرالدین‌شاه جا دادند که اگر بد-

خیال نبود می‌بایست درامر مهدعلیا پیشنهاد به قهوه کرده باشد نه تیر تفنگ که‌آوازش بلندشود.
پس از عزل، خلعت امارت لشگر به امیر مرحمت شد نپذیرفت (از حزم‌دور بود به غرور نزدیك)[۱] این بود که میرزا آقاخان اعدام امیر را شرط قبول صدارت کرد وبیشتر وزراء و امراء (زالوهای مملکت) موافقت کردند. اعتمادالسلطنه می‌نویسد مأمور دولتی به‌کاشان فرستادند و اورا معدوم کردند، شنبهٔ ۱۸ ج ۱: ۱۲۶۸ سه سال و دوماه و سه‌روز باقتدار گذاردند .
حکایت اسب محمد حسن‌خان سردار در سفر اصفهان معروف است، که در حاصلی رفته بود و از ترس کسی دعوی مالکیت نکرد.
نوشته‌اند در حوض سلطان راه قم سرقتی شد؛ صاحب مال شکایت کرد، امیرحکمی نوشتن فرمود، بدو داد که در محل برسنگی‌نهد، بیچاره مأیوساً چنان کرد؛ حکام اطراف که‌مورد تهدید بودند اهتمام کردند و مال را بدست‌آورده نزد امیر فرستادند به صاحبش رد شد . از تدبیر امیر یکی آن بود که جنس خارجه، ملبوس و غیره استعمال نمی‌کرد ؛ امتعهٔ داخله را رواج میداد. در کرمان شال امیری بافتند، در مجلس خود کوزه وسرغلیان گلی بجای بلور تداول داد، همه تأسی کردند. پیداست که یك شعر بوستان همواره درنظر او بوده است .

برآن‌باش تا هرچه نیت کنی نظر در صلاح رعیت کنی

نیشکر از هند آورد. عبدالحمید نامی شکر را سفید عمل‌آورد چون شکرهای‌خوب. اهل صنعت را تشویق فوق‌العاده میکرده است. قاآنی را درآن شعر ملامت کرد که درآن حاجی میرزا آقاسی را «ظالمی شقی» خوانده است .

حکایت

هرون نسبت به‌یکی‌از منسوبان بددل‌شد،معزی‌الیه،فرار کرد، در دستگیر کردن او جایزه مقرر داشت. از دلاوران یکی ازپی او برآمد آخر او را یافت ، خواست نزد هرون آورد ملتجی شد و اورا بنصف‌اموال‌خود نویدداد،گفت‌میدانی که من‌بضاعتی‌ندارم اما ازتوصرفنظر میکنم‌میگذرم وچیزی نمی‌پذیرم. چندی گذشت ومغضوب‌محبوب‌وآن‌مردموردعنایت‌شد. میرزاعلی‌خان‌حاجب‌الدوله زنی‌را ازمحترمات همراه برد که عزت‌الدوله‌را مشغول کند؛ اگرخبث‌نیت‌نبود برخلاف‌آن میکرد.

بعض معلمین دارالفنون

در دورهٔ اول دارالفنون معلمینی بوده‌اندکه ازهمه‌آثار باقی است وبعدها آن دلسوزی را در کار نداشته‌اند. کریشش معلم توپخانه و ریاضی‌بوده، میرزا زکی پسر حاجی‌میرزاآقای مازندرانی که بپاریس رفته بوده است وفرانسه میدانسته مترجم او بوده است .

۱- با همهٔ دانائی، توانائی و کیاست می‌توان گفت در رد دستخط و خلعت امارت لشگردون وزارت کشور قافیه‌را باخت وجامهٔ شبهه برتهمتها که باو زده بودند ساخت. با اطوار روزگار نکری بکار است چنانکه میرزا آقاخان را شعار بود. از قول او معروف است که به ضرورت ریش خودم را در کون خر می‌کنم، چون کار گذشت بیرون می‌آورم می‌شویم، گلاب میرنم . کارش با حاجی میرزا آقاسی به‌کدورت کشید تنبیه شد و به‌کاشان تبعید. درفوت محمدشاه بی‌اجازه به تهران‌آمد، در سفارت انگلیس سرسپرد وخود را بدستگاه مادر شاه بست. بطوری که‌نوشته‌اند اجدادش درعهد صفویه وبعد اعتباراتی داشته‌اند وخود جسارت و کیاستی داشته . در مازندران که وطن او است بی‌نفوذ نبوده ، وقتی در معارضه با حاجی میرزاآقاسی ، حاجی می‌گوید آئینه بیاورند که میرزا آقاخان رؤیت خودش را درآئینه ببیند می‌گوید دوآینه بیاورند،
بلاشبهه صلاح شخصی وخیرمملکت قبول امارت لشگر بود. مثلی است درآتش بودن بهتر است تا در کنار. قبول امارت لشگر مجال سعایت به میرزا آقاخان نمی‌داد، باحترام در مرکز بود وبا حضور او غلط کاری کمترمی‌شد وبلاشبهه رفع‌نگرانی ازشاه شده باز اختیارات‌بخودش‌برمی‌گشت

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود

دکتر پولاك معلم طب و جراحی به مترجمی محمد حسین‌خان قاجار، چون کلوکه فرانسوی فوت میکند ، حکیم‌باشی مخصوص میشود . مسافرت خودش را بآلمانی نوشته است ، خواندم شرح غذا خوردن ایرانی را می‌نویسد که دور سفره روی زمین می‌نشینند و گلوله‌هائی از طعام که برنج است درست می‌کنند و بدهان می‌اندازند . اینك برای صرف طعام یك سلسله ملزومات غیرضروری تحمیل است.

تعجب میکند از امانت مکاریان‌که مردمی‌اند بی‌بضاعت، مبالغ گزاف به‌ایشان سپرده میشود و جز امانت ایشان وثیقه‌ای در دست نیست. آن جنس را بشهرهای دور می‌برند و می‌رسانند حتی در راه با دزد و دغل زد وخورد میکنند تا چیزی از مال تلف نشود.

شلیمرنمسوی بجای اوبتدریس طب می‌پردازد. این‌شلیمرقرا بادینی در طب و نباتات نوشته است که چاپ شده . مقدم ، اسم لاتینی نباتات است ، مترجم بفرانسه ، انگلیسی و آلمانی در اول کتاب اسامی فارسی وعربی را مرادف کرده است و حـواله بصفحات کتاب . الحق نسخه‌ای پر ارزش است وجا دارد که تجدید چاپ بشود.

این شلیمر سعی میکرده است بلور بسازد ونمی‌شده است، گفتند:

ای‌شلیمر یکزمان در کارخود اندیشه کن   گر نمی‌گردد بلور این کوره آن‌را شیشه‌کن

میرزا ملکم‌خان پسر میرزا یعقوب از مترجمین اول است. عبدالرسول‌خان وجعفرقلی‌خان عموی نگارنده نیز از مترجمین بوده‌اند. شاگردانی که در اول مره زمـان ناصرالدین‌شاه بفرنگ اعزام شدند بسرپرستی عبدالرسول‌خان بوده است. ایـن ملکم از شعبده نیز سررشته داشته است و آخر در دارالفنون دسته‌گلی بآب داد وآبروی دارالفنون را به باد . بالفرض که بعضی افکار جدید درمان بعضی دردهای قدیم باشد طبیب حاذق میخواهد که دارو را بموقع و به‌اندازه بکار ببرد والا نتیجه برعکس می‌بخشد. متأسفانه خرابی را مقدمهٔ آبادی می‌دانند، کلنگ را که برداشتند بقدری خرابی می‌کنند که راه به آبادی مسدود میشود .

یادداشت پدرم

خط تلگرافی[1] بموجب صورتی که پدرم برای ناصرالدین‌شاه نوشته است درسال ۱۳۱۲ دوهزار وسی ویك فرسخ بوده است. ناصرالدین شاه مایل میشود نمونه‌ای از تلگراف ببیند. کریشش ازباغ لاله‌زار به عمارت نمونهٔ تلگراف بدست داده بود. شاه چهار هزار وپانصد تومان برای تکمیل امتحان میدهد . دو هزار تومان بدست فوکتی معلم شیمی و باقرخان[2] پسرعمه که شیمی می‌خوانده بمصرف

۱ـ تلگرافخانه محلی بود در جنوب خیابان جلیل‌آباد، حالا خیام، پشت‌ارك روبروی دهنهٔ بازارگلوبندك، بعدها به‌کنار میدان توپخانه (سپه) انتقال داده شد که بنـای سمت میدان را من در ساختمان آن مباشرت داشتم. جبههٔ رو به میدان در مرتبهٔ تحتانی حجره‌های جای توپ وقدیم‌ساز بود، در مرتبهٔ فوقانی به طرز جدید که در زمان پهلوی تغییر کلی پیـدا کرد و عمارتی عالی است منظرهٔ تهران بواسطهٔ ابنیهٔ جدید بکلی عوض شده، بطوریکه گاهی شخص راه را گم میکنند و محل را نمی‌شناسد.

۲ـ چون اسم از باقرخان بردم بعضی حکایات بخاطرم آمد، یاد میکنم چه خـالی از فایده نیست. این باقرخان از شاگردان اول‌دارالفنون، درس شیمی خوانده بـوده پیش‌آمد روزگار او را آلوده کرده بود، بقول ملا:

تا دمی از هوشیاری وارهنـد   ننگ بنگ‌وخمربرخود می‌نهند

هفته هفته از هوشیاری وامیرهند. دختر دائی‌ای داشتم بزوجیت به‌او داده شد، زنی بارأی و کدبانوئی‌بتمام معنی بود وشوهرش را به تحدید پیمانه صورت کارکرد وحاضرمعاشرت هموار .

زن نیك فـرمـانبر پارسا   کند مرد درویش را پادشا

روزی تفسیری از شعر ملا نمود، بی‌لطفی نیست. از غزل ملا این‌شعر خوانده شد : ←

میرسد بخیال آنکه روی سیم را روی بکشند. پدرم‌که درآن وقت کتابدار بوده است اعتضادالسلطنه وزیر علوم را متوجه می‌کند که مبلغ صرف خواهد شد و نتیجه بدست نخواهد آمد ، مأمور بانجام این خدمت می‌گردد، از شهر به کرج سیم میکشند و حرف می‌زنند.

اول سیم بدست پدرم تا زنجان‌کشیده شد و بعد تاتبریز امتداد یافت. بدواً پدرم تلگرافچی مخابرات بوده است . شاهزاده در خرج بی مبالات ، به رشتهٔ انگلیس از بابت مخابرات خارجه مقروض میشود ، مطالبه میکنند ؛ در این موقع پدرم تحویلدار بوده است ، می‌خواهند بعهدهٔ او وارد بیاورند . حکم میشود مستوفی‌الممالك بحساب برسد ، با حمایت شاهزادگان درجهٔ اول از اعتضادالسلطنه، فرهاد میرزا و غیره چهل و پنج هزار تومان گردن شاهزادگان را میگیرد . ضمناً معلوم میشود در تلگرافخانه منافعی هست و حساب پدرم درست . ناصرالدین شاه تلگرافخانه را مستقیماً به پدرم می‌سپارد (۱۲۹۳) با روابطی که بین خانوادهٔ ما و شاهزاده بوده است ، پدرم بدستور وزیر علوم عریضه‌ای به‌شاه عرض میکند و با ریاست شاهزاده تعهد نظم. شاه دستخط میکند تلگرافخانه اختصاص بخودمان دارد به سرتیپ که آنوقت شهرت انحصاری بپدرم داشته وا گذار فرمودیم . آن قرض شاهزاده را پدرم که تلگرافخانه بالمقاطعه به او باز گذارده میشود بمرور می‌پردازد و سند اقساط را به شاهزاده تقدیم می‌کند . قبض آخردر مجلسی بوده است که شاهزاده معتمدالدوله ، حسام السلطنه و غیره میهمان‌پدرم بوده‌اند.

حسام‌السلطنه خرقهٔ خود را که ابرهٔ آن در ضبط بنده است بدوش پدرم می‌اندازد . دوستی خانوادگی ما با شاهزاده علیقلی میرزا محفوظ میماند و بعد از او پدرم حق دوستی را نسبت به محمدحسن میرزا پسر آن مرحوم همیشه رعایت میکرد ، تلگرافخانه اول ادارهٔ منظم ایران بود و بنا بر صحت اساس امروز هم با نظم ترین ادارات است و مخابرات محل اطمینان . اساس دو اداره مربوط بخانوادهٔ ماست ؛ وزارت معارف و وزارت تلگراف و پدرم از هر دونظرطرف‌اطمینان شاه بود .

بقیه از صفحهٔ قبل

زین همرهان سست عناصر دلم‌گرفت   شیرخدا و رستم دستانم آرزوست

گفت می‌دانید شیرخدا و رستم دستان را برای چه می‌خواهد ؛ تا گردن این مردم بد راه را بزند .

در علی‌آباد راه قم ملك اتابك میرزا علی‌اصغرخان خاك‌چینی بدست‌آمد . باقرخان مأمور شد بپاریس برود وآن خاك را بدهد تجزیه کنند که تا چه‌اندازه مصرف دارد. گفته بود اگر آدمی خاك هم بسر میکند پای تپهٔ بزرگ بکند، البته دستگاه اتابك رنگین‌تر از دستگاه پدرم بود. در مسافرت تا کنار دریای خزر بیست‌بطری عرق بمصرف رسیده بود که در جزء اشیاء برگشتی خالی یافته شد. زنش گفت پناه برخدا باقرخان از این سفر برنخواهد گشت و چنین شد درپاریس باسهال در گذشت و بخرج پدرم در پرلاشز مدفون شد.

من در پاریس بر سر قبر او رفتم و نمره گرفتم ، بصورت درختی سر از قبر بیرون آورده بود.

باز حکایتی از باقر خان بیادم آمد . نوکری داشت سولقانی ، پیشنهاد کرد که عده‌ای گوسفند بخرد در سولقان بچرند و فایده بدهند . شصت رأس گوسفند خریدند ، پس از چندی خبر آوردندکه گوسفند ها مشعله دم شدند ، از معنی اصطلاح پرسیدند گفتند یکی ازپرت گاهی افتاد دیگران بخیال آنکه راهی است دنبال او دویدند و پرت شدند .نتیجهٔ عمل این شد که معنی مشعله دم را فهمیدیم و نتیجهٔ گوسفند داری را. آنجا که صاحب مال‌بالا سر مالش نباشدغالب مسالهٔ مشعله‌دم در کار می‌آید. از هر کاری هر کس نمیتواند سود ببرد باید باهلش باز گذارد.

Kashmir University Library
Accession No. ....

شوخی ناصرالدین‌شاه

پدرم با اینکه محمد حسن میرزا این استطاعت را نداشت، عریضه به شاه نوشت که‌شغل با محمد حسن میرزا باشد و من بکار رسیدگی میکنم . شاه بالای عریضه دستخط کرد ، دوت کلب حسن . این عبارت در آن اوقات شایع شده بود و کنایه از امر بی‌تناسب گفته میشد وبسیار کنایات درآن مندرج بود .

میرزا محمود قمی از شاگردان اول که به‌پاریس رفته بودند نجوم تحصیل کرده بود وبرگشت . پدرم او را بریاست مرکزی تلگرافخانه منصوب نمود که تحصیل کرده است . فریب میرزا حسین خان را خورده خواست راپرتهای تلگرافی را بدواً باطلاع میرزا حسین خان برساند و این خلاف سلیقه و سیاست ناصرالدین شاه بود . پدرم قضیه را بعرض رساند ، از تلگرافخانهٔ مخصوص به مرکز امر شد که میرزا محمود خان معزول است . اخوی حسین‌قلی‌خان بجای او آمد ، میرزا حسین خان بتلافی میرزا محمودخان را بالیوزی بغداد داد اواخر درشاه‌آباد همسایگی ما نشسته بود ، گاهی او را ملاقات میکردم ، درویش مسلك بود . برادرش خانلرخان دهری بود ، آخر در اثر خوابی تغییر عقیده داد ، من حکایت را در افکار امم نوشته‌ام.

درجزء یادداشتهای پدم

در سنهٔ ۷۹ در جنوب استراباد ابری پیدا میشود ، به زمین میآید وبلند میشود صدای مهیبی از آن بر میآید پس از مدتی از هم پاشیده آتشی میافروزد که از گرمای آن مردم بیحال میشوند (بمب اتمی)

افتتاح دارالفنون

عمارت دارالفنون[1] نیمه تمام شده بود که معلمین غالب از اطریش وارد شدند . ناصرالدین شاه به‌میرزا آقا خان میگوید : ناظمی‌برای‌دارالفنون در نظر باید گرفت و اسمی از رضا قلی‌خان میبرد میرزا آقاخان [2] با رضا قلی‌خان خوش نبوده . صورتی از بعضی رجال ترتیب میدهد ، اسم رضا قلی‌خان ، را هم در قلمهای نعال مینویسد . ناصرالدین شاه پس از مطالعه رضا قلی‌خان را اختیار میکند میرزاآقاخان تمجمجی میکند . میفرمایند : ما میخواهیم شاهزادگان ، اشراف و اعیان را در دارالفنون

۱ـ خواجه نظام الملك وزیر آلب ارسلان و ملکشاه‌کارهای بزرگ‌کرده است‌بنای نظامیه در بغداد سرآمد همه است رتق و فتق امور جاری همه کرده‌اند.

۲ـ میرزا آقاخان اصلا اسمش میرزا نصرالله پسر میرزا اسدالله خان نوری است. نسب‌خود رابه ابی‌صلت هروی منتهی میکند ؛ درخدمت میرزا تقی خان امیرکبیرمشاور ودبیر بوده است در زمان محمد شاه وزارت لشگر داشته ؛ در موقع فوت محمد شاه در اصفهان حسن خدمتی بخرج داده است مردی مدبر بوده است . چون رشدزیاد همیشه اسباب جوان مرگی است با حاجی میرزا آقاسی در افتاد ، بامر محمد شاه تنبیه و به کاشان تبعید شد . این حکایت را مرحوم رضاقلی‌خان در روضة الصفای ناصری یاد کرده بود . میرزاآقاخان از آنجا با وی نظر خوش نداشته است و درصدارتش آن‌جزء را از تاریخ بر داشتند ، غافل ازآنکه تاریخ گم نمی‌شود، حتی اعتمادالسلطنه در تاریخ الصدور بر می‌نگارد.

رضاقلی‌خان انگشت ایرادی بکارهای جناب صدارت مآب مینهاده . وقتی پیغام می‌کند که شما را مدعی صدارت می پندارم ، جواب می‌دهند من درین پندارها نیستم؛ صدارت تراشم .

اعتماد السلطنه در صدر التواریخ می‌نگارد که میرزا آقا خان از پدرم میرزا علی خان خواهش کرد در منزل خود میرزا یعقوب پدر ملکم و غراف صاحب مترجم سفارت روس که از دوستان او بود و عباسقلی خان سیف الملك را دعوت نموده مجلس کند و امتیازی جدید ایجاد . رأی مجلس بر استقرار حمایل سبز شد واینکه مخصوص صدور باشد . چقدر باید انسان ضعیف‌النفس و قوی‌الهوس باشد که به سبز و سرخ دل خوش کند و حال آنکه گفته‌اند: مرد ازبی‌سیم←

Kashmir University Library
Accession No.......74529.......

بگذاریم‌درس بخوانند ، باید بمرد امینی سپرده شود ؛اگر رضا قلی‌خان امین نبود پدرم عباس میرزا را باونمی‌سپرد . دراین موقع ناصرالدین شاه ۲۲ سال دارد . یك شنبهٔ ۵ ربیع الاول ۱۲۶۸ صد نفر شاگرد ازشاهزادگان و خوانین را میرزا محمد علی‌خان وزیر خارجه بحضور برده معرفی کرد. از خانوادهٔ ما چهار نفر از شاگردان اول دارالفنونند ؛ پدرم، عمو و دو دائی نجفقلی خان و رضا خان . پدرم میفرمودند؛ من چندی مشغول تحصیل شدم ، دیدم با زن و بچه فرصت تحصیل‌گذشته چند کتابی جمع کردم و کتابدار شدم . عمو در زبان فرانسه و عکاسی و مهندسی کار میکند ، نجفقلی خان در توپخانه و رضاخان در هندسه و در اول امتحان رسمی شاگرد اول میشود. سه‌شنبه ۹ ربیع‌الثانی۱۲۷۸ قمری در وزارت اعتضاد السلطنه.

رضا خان بسمت مهندسی جزء اردوی مرو بود که به حسن کفایت معتمدالسلطنه شکست خورد ، ۱۲۷۶ . و رضا خان اسیر ترکمن شد و از وجهی که در کلاه خود پنهان کرده بود توسط یهودی خودش را خرید و برگشت. حشمت‌الدوله حاکم خراسان بود ، مورد بی‌لطفی‌ومعتمدالسلطنه مورد سخط شاه شد .

دارالفنون مؤسسه‌ای بود شامل چند شعبه؛ طب ، ریاضی ، نظام والسنهٔ خارجهٔ ؛ همه‌محل حاجت و بهریك توجهی میشد، شعبهٔ ادبیات نداشت . طلاب غالباً جوانان اشراف و اعیان بودند . هر کس بهر شعبه رغبت میکرد، از طب یا هندسه یا نظام ضمناً جغرافیا و یکی از السنه را هم‌فرا میگرفت انگلیسی ، فرانسه یا روسی. فارسی را هر کسی در منزل نزد معلمینی که بودند تحصیل کرده بود . بعدها که از هر طبقه شاگرد قبول میشد کلاسی برای مقدمات فارسی و عربی مرتب کردند. در امتحانات، ناصرالدین شاه حاضر میشد و سلامی‌بود، به شاگردان انعامات و حقوق‌اعطاء می‌کرد . در امتحان اول دوازده تومان در سال مواجب داده میشد و در امتحانات بعد میافزود . شاگردان فارغ‌التحصیل دارالفنون علی‌قدر مراتب حقوقی دیوانی داشتند و به خدمات گماشته می-شدند ، به محصلین نظامی منصب داده میشد .

اوقاتی که من ترجمهٔ پیاده نظام میکردم در سلام سوم ربیع الثانی ۱۳۰۵ قمری در وزارت علوم پدرم ، منصب سرتیپی سوم بمن مرحمت شد . بر حسب امر پدرم در روز سلام لباس نظام پوشیدم و شمشیر هم بستم ، لکن بخود برازنده نمیدانستم و دیگر آن لباس را نپوشیدم و خودم را مستحق آن لباس نمیدانستم .

شرح بخط پدرم

شرح حالی که پدرم بخط خودشان نوشته‌اند یاد می‌کنم ، چون نسبت خودشان را به ادبیات میرسانند. حقیر علیقلی پسر رضا قلیخان امیرالشعراء صاحب تذکرهٔ مجمع‌الفصحاء و لغت

بقیه از صفحهٔ قبل

و زر نبوید، طفل است که سرخ و زرد جوید . میرزا صادق قائم مقام پیشکار آذربایجان خطاهای میرزا آقا خان را بعرض میرساند . به تحریك میرزا آقا خان در تبریز به میرزا صادق می‌شورند جان بسلامت در میبرد . این اقدام را هم مزید بر سایر ایرادات می‌نماید ، دوازده تقصیر برای صدر اعظم بر میشمارد و متعهد اثبات می‌شود . من جمله مواضعهٔ او را با دولت انگلیس در امر بوشهر و هرات که منجر به عزل میرزا آقا خان میگردد و عزل جماعت نوری ، هشتم محرم ۱۲۷۵ . پس از او شش وزیر مقرر گشت که وزارت اول با میرزا صادق بوده است و ملقب به امین‌الدوله می‌شود .

در دستخط عزل میرزا آقاخان و کسان او نوید التفات باو داده می‌شود که ما یقین بجز التفات در حق شماها ابداً کاری نخواهیم کرد.

اعتماد السلطنه می‌نویسد که میرزا آقا خان برای قبول صدارت دو عهد از شاه گرفت ، یکی اعدام میرزا تقی‌خان ، یکی امنیت جانی در موقع عزل برای خودش

انجمن آراء ناصری [۱] و مصنفات دیگر که در تألیفات خود آنها را اشاره نموده است اعلی الله مقامه مسقط‌الرأس حقیر در شهر شیراز در سنهٔ یك هزار و دویست و چهل وپنج اتفاق افتاده. در اوقات سلطنت پادشاه ایران محمد شاه قاجار رحمة‌الله علیه در سن ده سالگی بدارالخلافهٔ تهران آمد ، مدت دو سال در ارگ سلطنتی و دو سال در محلهٔ دروازه شمیران و پس از آن در خانهٔ ملکی. پدرم درچال میدان‌روزگار می‌گذاشت و در خدمت نواب اشرف والا عباس میرزا ملقب‌به نایب‌السلطنه مستخدم و موظف بوده تا در سنهٔ ۱۲۶۴ بحکومت بلوکات خمسه فیروز کوه مأمورشد و در ششم شوال همین سال محمد شاه در قصر محمدیه سعد آباد مرحوم و از رسیدن این خبر در اواخر آن ماه از آنجا بطرف دارالخلافه آمد . پس از ورود ناصرالدین شاه بدارالخلافه ، میرزا تقی‌خان امیر نظام زمامدار شد . یك سال بر این منوال گذشت ، درسال دوم جلوس میمنت‌مأنوس به حکم اعلحضرت شهریاری و امیر نظام پدرم مأمور به سفـارت خوارزم شد و این بنـده در خدمتشان عـازم گردیدم روز ۱۸ محرم ۱۲۶۸ مراجعت ازخوارزم وارد دارالخلافه شدم[۲].

یادداشت پدرم

درسنهٔ ۱۲۷۵ امرشد به‌سلطانیه سیم‌کشیده‌شود. این خدمت باعتضادالسلطنه رجوع شد. پس ازآنکه ازچهارهزاروپانصد تومان، دوهزارتومان بخرج مشاقی مصرف‌شد ، این بنده بعضی دلایل عرض کرده چاره منحصر شد که بنده این خدمت را انجام داده باشم. با اسبابی که حاضربود سیم را به قزوین رسانده برای سیم معطل ماندیم ، گفتم :

ای بخت باری ارمددی میکنی بکن کز دست برد ما را هجران تلگراف
لعنت به باد کوبه و تفلیس و انـزلی نفرین به رشت وحاج طرخان تلگراف
گـر سیم میرسید بمن چهار ماه قبل نـك آفتـاب بـودی پـالان تلگراف

شاهزاده قدری خنده کردند ، به مجدالدوله که حکومت گیلان داشت نوشتند که از بازار مکاره سیم بخواهد. درآن اوان مقداری سیم ازگیلان وارد شد، مشغول کشیدن سیم به زنجان شدیم ازهمراهان من علی اصغرخان بود که امروزبشیرالسلطنه لقب دارد ومحمدمهدی میرزا، درسلطانیه منصب سرهنگی وپنجاه تومان اضافه مواجب به بنده مرحمت شد . درسنهٔ ۷۶ ازتبریزشروع شد و بمیانه آمد ، ۱۱ محرم به سلطانیه رسید . در آن اوقات خسروخان کرمانی دختر شاهزاده را که موسوم‌به‌خانم تبریزی بود طلاق داد واول مخابره که اززنجان به‌تبریزشد دراین قضیه بود. ازمحمدحسین خان ادیب‌الدوله شنیدم در آن اوقات که معطل سیم بوده‌اند اعتضاد السلطنه خواب می‌بینند فصد کرده پنجاه وچهارمثقال خون گرفته است. پدرم تعبیرمیکند برسیدن سیم وپنجاه وچهارحلقه سیم میرسد .

درسنهٔ ۸۶ که محاسبهٔ سیم سوم را باانگلیس انجام دادم به لقب مخبرالدوله مفتخر شدم . ازجلفا به‌بوشهر، انگلیس‌دورشته برای‌کارهای خودشان کشیده بودند ویك رشته برای‌ایران. درسنهٔ ۸۳ پس ازمراجعت موکب همایون از خراسان امربه کشیدن سیم مازندران و شاهرود

---

۱ - در سفر دوم مظفرالدین شاه در پاریس مستشرقی به الیزه پالاس آمد. موسیو- نیکلا قنسول فرانسه که حاضر بود مرا به اسم و لقب معـرفی کرد ، بـرای آن مستشرق‌مجهولی بـود ، پـدرم و جدم را نـام بـرد مجهول سه تا شد ؛ مؤلف مجمع الفصحاء افـزود ، آشنا شدیم .

۲- یاد داشت دیگر : در سنهٔ ۱۲۶۹ من کتابدار دارالفنون شدم . در سلام، محمد خان امیر تومان از من تعریف کرد ، یکصد تومان مواجب بمن مرحمت شد . در امتحان ۱۳۷۱ پنجاه تومان اضافه ، در ۷۴ اسباب تلگرافی میرزا ملکم از پاریس فرستاده بود از آن جعبه‌ها یکی در خوابگاه یکی در بالاخانهٔ میرزا محمد خان کشیکچی باشی ، یکی در خانهٔ میرزا سعیدخان‌وزیر امور خارجه نصب شد .

و استراباد شد. درهشتاد وشش مسافرت عتبات اتفاق افتاد، پس ازمراجعت میرزاحسین‌خان‌بریاست دیوان عدلیه وبعد سپهسالاری وصدارت مفتخرگشت ، درسنهٔ ۱۲۸۸ مجاعهٔ سختی روی داد ، صدر- اعظم این بنده را به سرپرستی فقراء مأمور ساخت ، بتیفوس مبتلا شدم ، شنیدم در حق این غلام دعا فرموده بودند .

پس ازدایرشدن مخابره با تبریزدستخط صادرشد که علیقلی رئیس تلگرافخانه باشد .

درهمین سنهٔ ۹۰ تدارك سفر فرنگستان دیده شد ، حکم شد در رکاب باشم . درسنهٔ ۹۱ تلگرافخانهٔ روس و انگلیس قریب چهل وهفت هزارتومان طلبکارشدند ، حکم شد مستوفی الممالك به محصلی حکیم الممالك بحساب رسیدگی کند . بیست و سه هزارتومان قرض دولت شد از بابت مخابرات ، بقیه قرض شاهزاده ، فردی ممهور بدست فدوی دادند که از آن قراررفتارکنند و مقرر شد مستقلا رئیس تلگرافخانه باشد و امرشد سالی هشتاد هزارتومان ازبابت منافع تلگرافخانه تسلیم آجودان مخصوص خازن صرف جیب بکنند .

درسنهٔ ۹۷ اعتضادالسلطنه مرحوم شد . درسرسواری احضارشد وشرحی در پرستاری مدرسه فرمایش رفت، ازسیاق مطلب؛ بقرینهٔ غلام وفدوی باید این یادداشترا برای عرض شاه نوشته‌باشند.

نقل ازروضة الصفاء

درزمان محمد شاه چند نفر از اعیان برای تحصیل به اروپا رفته بودند و ضرورت ایجاد مدرسه در مرکز محسوس شده بود . عباس میرزا معلمین انگلیسی و بعد فرانسوی برای تعلیمات نظامی دعوت کرده بود . جان داودخان مسیحی را به نمسه فرستادند . از دربار اطریش معلمین خواستند بزمان ناصرالدین شاه مدرسهٔ دارالفنون را درارگ بنا نهادند . معلمین را میرزامحمدعلی‌خان وزیرامورخارجه درپیشگاه همایونی برده معرفی کرد وچون معلمین ازخارجه بودند مدرسه را تابع آن وزارتخانه می‌پنداشت. نیابت به فرزند خود داد ، عزیزخان آجودان باشی به مناسبت نظام مدرسه را جزء خود دانسته نایبی برآنکارگذارد . ناصرالدین‌شاه رضاقلی‌خان را بشخصه به ناظمی مدرسه انتخاب کرد . پس‌از میرزا محمدعلی‌خان، عزیزخان بمداخله افزود، چون وی به‌سلطانیه مأمورشد محمدخان‌بیگلربگی به مراقبت درامورنظام نامزد گشت .

رتق وفتق امورمدرسه همان بتوجه رضاقلی‌خان بوده است ، درسالنامه های اعتماد السلطنه تاریخچهٔ دارالفنون مفصلا هست . پس ازطبع کتب درعلوم ریاضی ، طبی ونظامی علیقلی خان پدرم به سمت کتابداری منصوب میشود ، میرزا یوسف نوری لشگر نویس سررشتهٔ حساب مدرسه را فراهم میآورد که علیقلی میرزا بریاست مدرسه منصوب شود که بعدها وزیرعلوم شد ورضاقلی‌خان برای مصاحبت مظفرالدین شاه به تبریزمأمور. بزمان‌علیقلی میرزاجعفرقلی‌خان‌عمو رئیس ومحمد حسین خان ناظم دارالفنون[1] شدند شاهزاده محمد تقی میرزا آجودان .

درسنهٔ ۱۲۷۵ چهل ودونفر ازجوانان به‌پاریس برای تحصیل اعزام شدند که درعلوم وصنایع تحصیل کنند به سرپرستی عبدالرسول‌خان .

امروز یکی از خدمتگزاران صدیق و مراقب دارالفنون محمد حسن‌خان پسر محمد حسین خان ادیب‌الدوله است که نوهٔ عمه من‌است . پدر و پسر تاآخرعمر درخدمت به‌فرهنگ بسربردند، از محمد حسن‌خان تاریخچهٔ دارالفنون را خواسته بودم ، درضمن صورتی از دورهٔ خدمت خودیاد- آورده بود در این موقع سزاوار است که ذکر از او بشود . این پدر وپسر درخدمات خود ثابت قدم ومراقب بودند .

تولد محمد حسن خان در تهران ۱۲۸۸ ، درسلام امتحان ۱۳۰۵ نایل به نشان نقرهٔ علمی از درجهٔ ۳و پانزده‌تومان مواجب میشود . در ۱۳۱۳ به‌نشان طلا از درجهٔ اول ورتبهٔ نایب‌آجودانی

۱ـ درسنهٔ ۱۲۵۸ حسین‌خان‌آجودان باشی که به‌پاریس رفته بود درمعیت کنت‌سرشی‌معلمینی‌را که اجیرکرده بودند در اصفهان بحضورمحمد شاه معرفی کرد .

دارالفنون ، در۱۳۱۴ به آجودانی و سرتیپی سوم توپخانه ، ۱۳۱۶ ملقب به ادیب‌الدوله می‌گردد ، در ۳۲۰ بدرجهٔ سرتیپی اول مفتخر می‌آید و۱۳۳۰ به مدیری دارالفنون، در۳۳۷ به نشان‌وحمایل سبز از درجهٔ اول ، درسال ۳۳۷ بمنصب امیرتومانی ، ۱۳۴۰ به اخذ تمثال همایون مباهی‌می‌گردد

این پدر و پسر وبرادرانش محمد صفی خان ومحمد رحیم خان همه به پاکدامنی وصمیمیت درخدماتی‌که داشته‌اند مراقبت کرده‌اند.

عروسی صنیع الدوله

دختر میرزا داودخان‌نوهٔ میرزاآقاخان را برای صنیع‌الدوله خواستگاری کرده شال‌وانگشتری‌هم چنانکه معمول‌است فرستاده شده بود. عبدالحسین خان فخرالملك دائی دختر مانع شد که حق پسر من سلیمان‌خان است. شال و انگشتری را پس‌دادند . پدرم احترام‌السلطنه دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد را خواستگار شد؛ شیرینی خوردند، دراین ضمن مسافرت خرید کشتی پیش آمد . بعد از مسافرت عروسی شد . هفت شبانه روز باغ مامضیف عام بود ، اعیان ازهرطبقه دعوت و پذیرائی میشدند، شبها مجلسی‌هم درباغ مرتب بود ، مطرب‌هائی مشغول بودند و ازبرای کسی مانع نبود . اهالی محل جمع میشدندو تفریح میکردند، جای خوب ، هوای خوب، مطرب خوب، یك شب امین‌السلطان هم درمیان‌جماعت دیده شده بود. خدمت آن مجالس بامن بود ، شبی‌که عروس را آوردند از مدعوین زنانه و مردانه و مضرب و موزیکانچی و سرباز هزارنفر پذیرائی شدند[1].

اندیشهٔ انگلیس ازآنکه آلمان در ایران امتیاز راه آهن بگیرد

دستخط ناصرالدین‌شاه که از آن استشمام خستگی میشود:

«ازاظهارات ولف وزیر مختار انگلیس وایلچی مخصوص اطلاع حاصل‌شد وخیلی اسباب‌تعجب شد.شما این فرمایشات را بجناب وزیر مختاربرسانید بلکه همین‌دستخط را بدهید نگاه دارند و مطمئن باشند وعدهٔ سابق‌ما در باب‌دولت انگلیس وکمپانی آن‌دولت برسایرین درساختن راه‌آهن جنوب تهران بقوت خودباقی‌است.

البته هروقت امتیاز ساختن راه آهن درشمال و غیره بدیگران داده شود فوراً امتیاز راه‌آهن تهران به شوشتر یا مثل آن بکمپانی انگلیس داده خواهد شد . البته درآن وقت ملاحظهٔ شرایط و حدود آن هم خواهد شد که مقرون بصرفه و صلاح ما و مفید فایدهٔ تجارت طرفین باشد و یقیناً هیچ راه آهن جنوبی بی‌مشورت بادولت انگلیس به احدی از کمپانیهای خارجه داده نخواهد شد؛ ۸ دی ۳۰۵-و۱۶ دسامبر ۱۸۸۸

درتاریخ ۳۱ مارس جرج بارکلی تجدید یادآوری میکند و به دستخط دسامبر۸۸ حواله‌می‌شود در دستخطهای ناصرالدین‌شاه به میرزا حسین‌خان صدراعظم است که باسفارت روس و انگلیس مذاکره کنید که آیا ما استقلال داریم یانه؟ اینهمه مداخله درکارهای ماچرا میکنند

ناصرالدین‌شاه درسیاست سه مخل داشت ؛ روس ، انگلیس و عثمانی. روس‌وانگلیس بقوت عهدنامهٔ ترکمان چای، عثمانی ازراه جلب علماء که مرکز در بین‌النهرین داشتند .

عهد نامهٔ ترکمان چای دست ایران را از هر جهت بسته در گمرك تصرف مقدور نبود . کارخانهٔ قند کهریزك خوابید ، چون گمرك بر قند روس ممکن نبود ، کارخانهٔ ریسمان ریسی

---

۱ ـ ازجمله اقدامات صنیع‌الدوله، درآوردن سرب پس‌قلعه بود که صدبیست الی‌سی‌نقره‌دارد بمناسبت آن وصلت ساختمان کار را درتپه‌های داودیه بنا کرد . بوسایل عادی نقره از سرب جدا نمی‌شدنمونه‌ای از آن سنگ به برلن‌فرستاد ، نوشتند به فلان ترتیب آب میشود ، موافق‌آن دستور کوره ساخته شد وسنگ آب نشد. درثانی نمونه به برلن فرستادند معلوم شد سنگ معدن روی هم دارد وبایداول روی را به‌شستن جداکرد. بواسطهٔ پیش‌آمدها اسباب شست‌وشو فراهم نیامد . آن‌بنااز بین رفت و مقداری سنگ سرب روی آن تپه باقی است ، اگر یهودی‌ها نبرده باشند . درسنهٔ ۳۲۸ شروع به شست وشوشده بود ودونفر گرجی که‌آفت جان صنیع‌الدوله شدند ازکارگران معدن بودند.

صنیع‌الدوله واماند ، چون برنخ هند وضع گمرك امکان نداشت در عدلیه کاپیتولاسیون مانع بود مردم در معاملات رنگ خارجه میدادند و میبایست با حضور قنسول محاکمه شود و بکلاه سازیها صورت رسمیت داده میشد. نظر درانتقاداتی که از دورهٔ ناصری میشود غالباً محظورات را درنظر نمیگیرند. ناصرالدین‌شاه ازرجال مبرز سیاسی بود، باموانع قوی پنجاه سال حدود ایران وشئونات سلطنت را نگاه داشت ، اما درباب معارف هم بنسبت مقتضیات بجای ابتدائی مکتب خانه بود و آزاد بود . پسر ودختر خواندن و نوشتن می‌آموختند ومردم نسبت به تربیت اولاد خود درحد قرائت قرآن و ترسل ، درشهر وقصبات توجه داشتند ، حتی دردهات مکتب خانه بود. از علوم و فنون چیزی که در آن‌وقت مورد داشت ، نظام ، طب والسنه بود که در دارالفنون و مدرسهٔ نظام تهران وتبریز درس داده میشد تادامنهٔ صنعت درمملکت وسعت نیابد و راه اقدام باز نباشد. توسعهٔ مدارس مضر است که مفید نیست. دراین مسأله هم عهدنامهٔ ترکمان چای راه توسعهٔ صنایع را بسته بود . ترویج صنایع بطوریکه درقند سازی و ریسمان تابی وشماعی دیدیم ممکن نمیشد ، فقط راه کار درمعادن باز بود،آنهم سرمایه میخواست که درایران فراهم نمیآمد واستفاده از سرمایهٔ خارجی را هم دولتین همسایه مانع بودند . اهتمام ناصرالدین‌شاه را درخصوص معادن و کارخانه و راه‌آهن دستخطهای او نشان میدهد. سرمایه‌داران خارجه میدانستند که بادست بسته دراختیار گمرك کاری رواج نمیگیرد. ما درانتقاد حرفی نداریم اما فهمیده و منصفانه. درعدالت ناصرالدین‌شاه این بس‌است‌که با عضدالملك اختلاف قناتی پیش آمد ، شاه بحکومت شرع رجوع کرد، حق باعضدالملك شد ، شاه امرداد چاههای قنات خودش را انباشتند . امروز که بعرض و طول خورنق دادگستری داریم حکم ناحق و تضییع حقوق بمراتب بیش از زمان ناصرالدین شاه است. اینهمه بند قانونی‌هم نداشتیم که هرکدام دربندی‌است که سالها باید تا ازآن گذشت سی‌سال است من‌خودم درگرداب بیداد گرفتارم و چیزها دیده‌ام .

من‌مدعی کسی نیستم، طماع مدعی من است وادعا ازآن قبیل نیست که من بتوانم‌ازنصیحت خاقان چین استفاده کنم (سفرنامهٔ مکه صفحهٔ ۵۹)

چیزی ازذوق ناصرالدین‌شاه

وقتی‌میرزاحسین‌خان سپهسالار ازدونفر توسط‌کردکه‌شغل مستوفی‌الممالك و معیرالممالك را به آنها بدهند و تقدیمی لایق هم میدادند . شاه بالای عریضهٔ میرزاحسین‌خان دستخط کرد :

دوست به دنیا وآخرت نتوان داد صحبت یوسف به ازدراهم معدود

کنایه به بمیرزا یوسف مستوفی است و دوستعلی‌خان معیرالممالك . کلمهٔ « دوت‌کلب‌حسن »[1] بالای عریضهٔ پدرم در توسط از محمدحسن‌میرزا اعتضادالسلطنه یك قاموس معنی دارد.

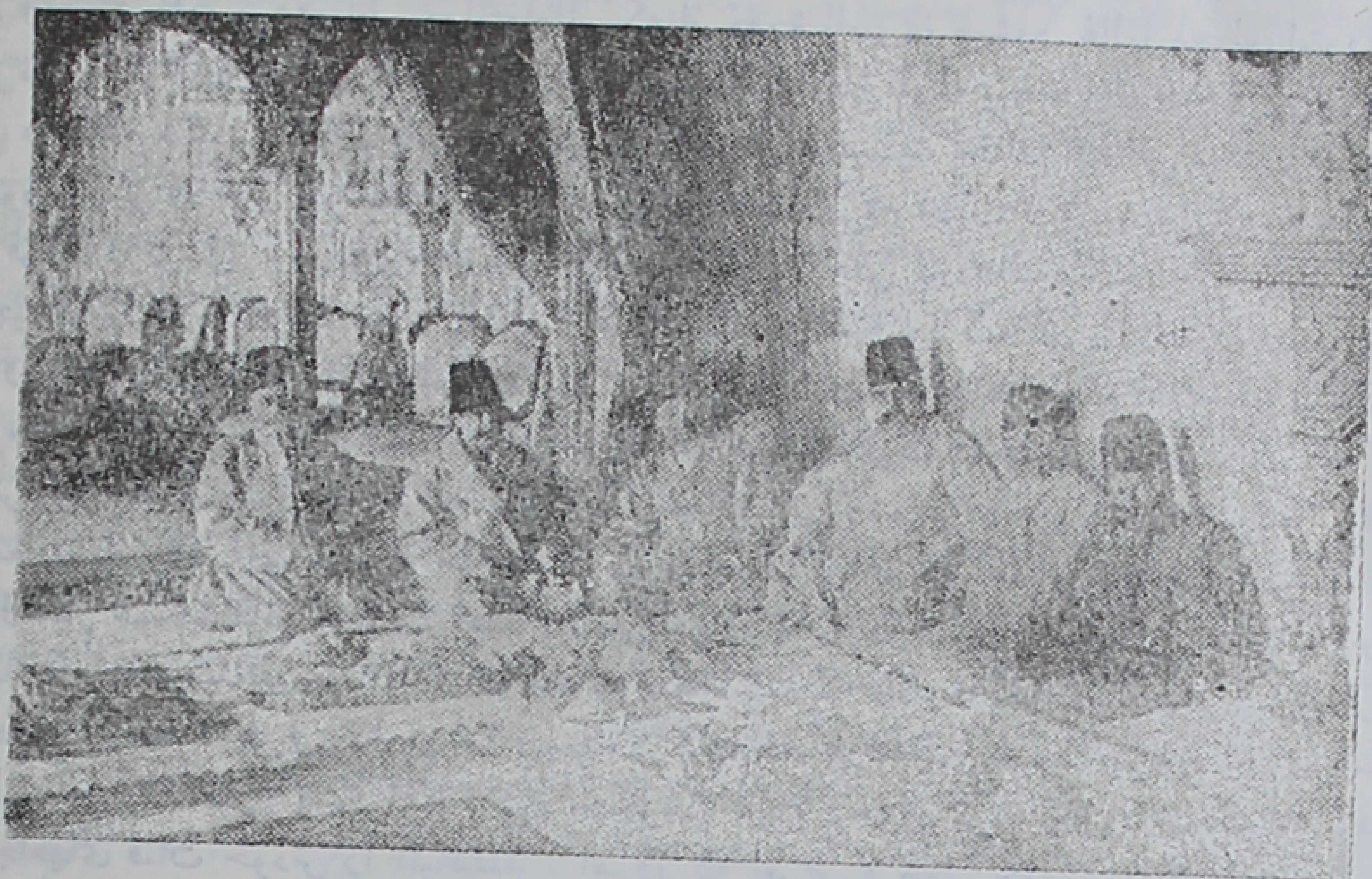
در اپرای برلن از ناصرالدین شاه پرسیدند ، از کدام قسمت ساز اپرا خوشترش آمده است گفته بود؛ قسمت اول ، درثانی زده بودند گفته بود؛ قبل ازآن؛ بالاخره کاشف بعمل آمده بود که موقع کوك کردن آلات منظور است که بی شباهت به درآمد ماهور نیست .

عریضهٔ انیس‌الدوله به ناصرالدین شاه نمونه‌ای‌است‌ازلیاقت‌بانوان

قربان خاکپای مبارکت گردم ، جواب‌عریضهٔ نواب رکن‌الدوله را مرحمت نفرموده‌اید ، آدمش مطالبه میکند . دستخط در عریضهٔ مزین التفات فرمائید، باری‌شنیدم که حکومت‌شیراز را باز تغییر داده‌اید والله‌خیلی تعجب است بیچاره رکن‌الدوله هفت ماه است رفته ، با آنهمه خسارت اگر برای‌پیشکش‌است‌ازخودشاهزاده بگیرید و خودش باشد ، اینطورها که پدر رعیت ببیچاره درمی‌آید ، رعیت همینطور تمام‌میشود ، حاکم که از خودش نمیدهد ، دور ازمروت‌است‌ازهمه جهت بیچاره‌ها تمام شده‌اند .عریضه‌را بدست کسی ندهید، محرمانه‌ملاحظه‌فرموده پس‌دهید خواجه بیاورد.

۱ــ اصطلاح آنزمان درمورد افراد نفهم.

گراور بعضی شاهزادگان درمهمانی اتابك از ناصرالدین‌شاه



وسط عباس‌میرزا ملك‌آرا، دست راست : عبدالصمد میرزا عزالدوله، کیومرث میرزا حمیدالدوله، دست چپ: محمد تقی میرزا رکن‌الدوله ، سلطان احمد میرزا عضدالدوله، میرزا نصیر مستوفی

دستخط درصدرعریضه: رکن‌الدوله حاکم‌است، جواب عریضه‌اش را هم‌باتلگراف دادیم‌دیگر جوابی ندارد که داده شود.

تأهل‌من

درسفر سوم ناصرالدین شاه بفرنگ‌در۱۳۰۶قمری ، پدرم ملازم خدمت بود درلندن اجازه زیارت بیت‌الله گرفت و مشرف شد. در غیبت ایشان دختر بزرگ نیرالملك عمو که معقودهٔ من بود ازخانهٔ پدری که‌روبروی خانهٔ ماست بخانهٔ ماآمد (۱۳۰۷)

اولاداول مادختری بود، باسم مرحومهٔ همشیره زبینده نامیدمش . دندان دیر در آورد به یکبارگی‌پنجاه وپنج روز مریض بود ودرگذشت درنتیجهٔ عقاید زنانه چیزها شنیدم، همه جگرخراش وبروی خود نیاوردم . دلخوشی ما به این‌بچه بود. موجبات گله بسیار دارم اما از مادر و خواهر حتی برادرچه گله ، درشهریار مزرعه داشتیم ، سرپرستی آن مثل همه‌کارهای شخصی پدرم با من بود چند روزی به زرکان رفتم و برگشتم ، بچه همانطور گرفتار بود و حالا قریب دو سال داشت . بدرب اطاق دایه رفتم ، نگاهی بمن کرد و من نگاهی باو هیچوقت فراموش نمیکنم ، از بچهٔ دوساله آن نگاه را تصور نمیکردم، نمیدانم چه درد دل‌میخواست بکند. درآن مدت‌ریاضت‌سخت کشیدم که پنجاه وپنج روز طول کشید . حال پنجاه سال میگذرد گوئی دیروز بود .

اطفال قبل‌از قدرت برتکلم درمکتب طبیعت مشغول آموختنند ، آنچه می‌بینند تقلیدمی‌کنند و آنچه می‌شنوند بخاطر میسپارند ، ما برحسب عادت روی زمین غذا میخوریم ، بچه را کنار سفره می‌نشاندند ، منزل خدمتگار زیراطاق بود مشت بزمین میزدیم میآمدند، آن طفل هم‌به تقلید مشت بزمین میزد ، پس ازفوت او و یك چله ونیم ریاضت ، خوابی دیدم وازاثرآن ریاضت‌دانستم. اواخر تابستان بود فقط به معلم خودم جناب قندهاری گفتم ؛ گفت بکسی مگو هرکس را معراجی است دربیداری یادرخواب واین‌خواب معراج‌تو است.

خواب

خواب دیدم در اطاق خود نشسته‌ام ، خطابی بمن رسید که دعوت کن، متحمل نشدم، باردیگر همان خطاب را شنیدم ، متأمل‌شدم، گفتم بختم نبوت معتقدم چه دعوت کنم . کرت سوم کتابی ساخته و پرداخته پیش من گذارده شد که به این کتاب دعوت باید کرد و خالی از عتابی نبود، جای انکار نماند .

خبرکردم علماء درمسجد شاه جمع شدند . روی سکوی پشت درب بزرگ و من به‌وضعیت مسجد شاه آشنا نبودم. امام جمعهٔ تهران سیدعبدالله بهبهانی را می‌شناختم، دیگران را نمی‌شناختم بعدها آشنائی پیدا کردم یکی ازآنها شبیه شیخ فضل‌الله بود و یکی شیخ عبدالنبی .کتاب در دستم است بالای منبر پشت بدرب مسجد رفتم وخواب‌را بیان کردم و گفتم بدانید که من مسلمانم‌ومعتقد بختم نبوت ، لکن حال این است ؛ یکی گفت: (گویا آنکه شبیه شیخ فضل‌الله بود) که ما درنبوت یوسف اشکالی داریم ، جواب گفتم ؛ چه گفتم بخاطر ندارم وخواب را در آن وقت ننوشتم ، دعوت من‌پذیرفته شد. ازمسجد بدارالفنون‌آمدم، این‌طایفه ازمن پرواز خواستند پرواز کردم‌ایمان‌آوردند به‌خانه‌آمدم حالی در خوددیدم که بیان ندارد ، حجاب پیش‌چشم من نیست عیال من از در درآمد باو گفتم حرام در مال من نیست چون تو و بچه‌ها شریك هستید (ودر آنوقت اولاد نداشتم دختری که بود فوت کرده بود) آنچه هست مال شما است ، اگر در راه خدا بدهید بهتر است، نگاه دارید مختارید ، مرا گلیمی و کاسه و کوزه کافی است ، از خواب بیدار شدم و از اینکه مال حرام درمال‌من نیست شکر کردم . امیدوارم امروز هم‌چنان باشد ، کتاب افکارامم را که نوشتم بخاطرم آمد که شایداین آن کتاب باشد . این خواب ثمری که درزندگی‌من‌داشت قوت‌قلب‌بود. در موارد عدیده که بخطر افتادم وخبر ارادهٔ قتل بمن میدادند ، میگفتم غلط می‌کنند هنوز مأموریت خودم را در مسجدشاه انجام نداده‌ام .

دعوت جز تشویق به اخلاق نیست و من بفضل الهی همیشه خلق را براستی و درستی و ترك رذائل و کسب فضائل ، خدمت بنوع ، مردم دوستی ، عدالت و قناعت دعوت کرده‌ام و بحمدالله و المنه پیرامون کجیها و بدیها نگشته‌ام، محبت رابدیده پذیرفته‌ام و کینه بدل نگرفته‌ام افکار امم را که نوشته‌ام همان کتاب است در هدایت خلق و همه‌جا به آیات قرآن متوسل شده‌ام.

ازشیخ سیف الدین پرسیدم در نبوت یوسف‌چه‌اشکالی‌است؟ گفت حرمت‌یعقوب

را درست بجا نیاورد ، نور نبوت از اوزائل شد.
تاسنهٔ ۱۳۱۱ شغل شاغل من خدمت پدرم بود وکارهای شخصیِ او ، روزها به امورخانه وغیره می‌پرداختم‌ شب‌ها درخدمت او بسر میبردم . اطاق منزل او دودرداشت ، یکی رامی‌بست بیرونی‌بود ، دیگری را می بست اندرونی . سرشب لاله می‌آورد روی پله‌ای که بود میگذارد ، ده دوازده گربه که عادتاً جلو پله حاضر شده بودند ، بهر یك لقمه ای گوشت میداد و صدا میکرد خان خانان من هرجا بودم حاضر میشدم و شب تا موقع شام مراقب بودم ، غلیان‌میخواست می‌آوردم ، سفرهٔ شام را می‌گستردم ، آفتابه ولگن را میگذاردم و میرفتم و این ترتیب چند سال دوام داشت.
اول‌شب غالب کاغذخوانی داشتند ، تمام که میشد میفرمودند خان‌مهمل بگو . غالباً صحبت رنگ عرفان می‌گرفت . کمتر ازپدرم خواهش میکردم ، چیزیکه بخاطرخودشان بمن‌لطف کردند آجر کاشی است معرق که روی آن لعاب آبی بوده است و ازآن این کلمه را تراشیده‌اند **ویهدیك** چون بمنزل خودآوردم عیالم گفت **علی‌صراط مستقیم** و آن کاشی را محترم و محفوظ داشته‌ام و امیدوارم از راه راست منحرف نشده باشم.
برای مصارف تقاضائی بنظم کرده بودم جواب بنظم دادند ، برای‌اینکه خطشان هم درکتاب باشدگراورشد. (بصفحهٔ ۶۷ مراجعه شود)
چندروزی هم پدرم وزیرتجارت شد بمن امر فرمودند که در مجالسی‌که بود حاضر شوم . امین‌السلطان موافق نبود حرکات جاهلانه برای خسته کردن پدرم میکرد . من جمله روزی سید جواد خزانه را فرستاد بی‌ادبانه مذاکراتی کرد. پدرم استعفا داد .
پدرم‌سه‌وزارت داشت؛ تلگراف ، علوم ومعادن ؛ تلگراف بسعی خودشان انجام‌یافته بود .

ورود بخدمت رسمی

شبی فرمودند ، دارالفنون را نیرالملك (عمو) اداره میکنند تلگرافخانه را حسین (مخبرالملك) مریضخانه را ابوالحسن‌خان دکتر ، کارهای خانه را هم تو. عرض کردم این یك قسمت !
قبل از ابوالحسن خان ، دکتر محمد کرمانشاهانی معروف به‌کفری رئیس مریضخانه بود میرزاحسین‌خان صدراعظم باو بی‌لطف بود ، در مراجعت از فرنگ سرزده به‌منزل ما آمد ، پدرم توسط کرد و ریاست مریضخانهٔ دولتی را بدو داد ، مردی خودپسند بود و درصحبت فن‌وفن‌میکرد روزی با مشتی افاده نزد پدرم آمد ، سنگ مثانهٔ درشتی در مشت با بسی فن و فن و افادهٔ بسیار گفت ؛ که این سنگ را امروز درآورده‌ام و پنج سیروزن دارد ، مورد تحسین شد ،میرزا اسماعیل خان که در شهر بمجلس‌آرائی معروف است وپدرم اسم این قبیل را مگس نقاله گذارده است حاضر بودگفت ، جناب دکتر مریض در چه‌حال است؟ گفت؛ البته مریض مرد ، میخواهید سنگ‌پنج‌سیر از مثانه در بیاورند و مریض جان در ببرد . میرزا اسمعیل‌خان باد در صداش انداخته گفت اگر اینطور است من کبد و قلب در می‌آورم ، خنده درگرفت و دکتر قدری کوچك شد . این اوقات جراحهای خوب داریم و عمل هـای سنگین را نیکو از عهده بر می‌آیند ، من‌جمله چشم نوهٔ من دختر نصرالله ناکام قدری پیچ داشت ، دکتر شمس پسر شاهزاده لسان از شاگردان راتولد که در فرنگ کحالی آموخته بود چشم را عمل کرد و بهبودی کلی حاصل شد .
چیزی نگذشت بنده واخوی واردخلوت شدیم ، عریضه‌بتوسط مجدالدوله عرض کرده‌بودند. در آن وقت چشم من ماده‌کرده بود وورم طوری‌بود که حفرهٔ چشم صاف‌شده‌بود وچشم بازنمیشد ، درد بسیار میکرد . اطبا برای شور جمع شده بودند و به انگلیسی صحبت میکردند ، شکسته‌بسته بگوشم خورد که ناگزیر باید نیشتر زد ولی ممکن است مجری فیسطول‌شود ، شب خوابم نمیبرد و بیشتر اندیشهٔ فیسطول مزاحم بود که صورت چه‌ریختی پیدا خواهد کرد . چه‌شنیده بودم که والده و همشیره میگریستند ، در آن حال بی‌تابی متوسل به حضرت سیدالشهداء شدم، بمناسبت آنکه فراشی تکیه در اوقات عزاداری با من بود . روز دیگر آمدند نیشتر زدند ، فتیله گذاردند ،

نوبت دوم زخم طوری التیام یافته بود که راه به فتیله نداد . هنوز ورمی در پلك باقی بـود ، ۱۵ رمضان ۳۱۱ پای کاخ جلوی درب موزه شرفیاب شدیم ، امین خلوت معرفی کرد شاه سردماغ بود و به‌نظر لطف در ما نگریست ، فرمودند روزه میگیری؟ عرض کردم یك روز می‌گیرم و یك روز بملاحظهٔ چشم رد میدهم ، به‌امین‌خلوت فرمودند ؛ بدرب‌خانه بیایند حضراً سفراً بل اسفار .شرحی که امین خلوت بـه میرزا محمود فراشخلوت و قاپـوچی مخصوص درب اطاق سرکاری نوشته است : «جنابان جلالتمآبان آقایان خان‌خانان و محمد قلی‌خان بمنصب پیشخدمتی خاص سرافراز شدند ، کشیك هم ندارند ، در سواری و اسفار وغیره باید همه‌روزه حاضر خدمت شوند وبهمه اطلاع بدهید و خودت هم همیشه مواظب خدمات ایشان باشی و به جناب جلالتمآب ناظم خلوت هم ابلاغ شده بشما اطلاع خـواهند داد ، شهر رمضان المبارك ۱۳۱۱ امین خلوت » عبارت شاه را پدرم مکرر از من پرسید ، بقدری که شاید عصبانی شدم ، فرمودند اینکه مکررمیپرسم برای این است که کلمات شاه را صحیحاً بدانم ، از کلمات اول شاه میشود تا آخر خواند ، این کلمات دلالت بر لطف و تـوجه دارد ، همینطور هم‌بود . نسبت‌بمقام پیشخدمتی مرحمت شاه درحق‌من بدرجه‌ای بود که‌امین‌السلطان رشگ میبرد . من و اخوی هفته‌ای یك روز بیشتر بدرب خانه نمیرفتیم همینقدر که موقعی بدست می‌آمـد تعظیمی میکردیم ومرخص میشدیم.

نوبتی ناهار شاه را در اطاق برلیان چیده بـودند ، شاه از اطاق عاج آمد و سر نهار نشست ما دور از سفره (روی میز) ایستاده بودیم ، منتظر که توجهی بفرمایندتعظیمی بکنیم برویم‌میرزا محمود آهسته بمن گفت سر نـاهـار شاه نایستید و این قاعده بـود ، دیده و ندیده تعظیم کردیم و مرخص شدیم.

اخوی دیگر بدر خـانه نیامـد . من یکهفتهٔ دیگر رفتم . زرنی غبا تزدد حبّاً را ملاحظه میکردم : ناهار در بالاخانهٔ عمارت ابیض مشرف‌بحیاط آبدارخانه حاضر بود . اطاق نسبتاًکوچك است و جمعی هستیم ، شاه تشریف آوردند . هیبنت‌خان دندانسازمخصوص جوانی را که دندانسازی آموخته بود معرفی کرد . ضمناً گفت فرانسه خوب میداند ، شاه از من پرسید تو فرانسه می‌دانی؟ عرض کردم کمی ، از آن کتابها نخوانند که بپدرم فرموده بودند، در گوشم بود ، برحسب معمول مرخص شدم . شاه سر نهار نشست ؛ فرمود خان خانان مرا صدا کردند ، وارد اطاق‌شدم فرمودند راتولد آمده است عرض کردم بلی و باز مرخص شدم نایستادم.

مسلم بود که میدانم دکتر راتولد آمده‌است ، شاه مرا خواست ؛ سئوال‌بدیهی فرمود ،شاید خواست برساند که حضور من در سر نهار خلاف‌میلش نیست ، معهذا من‌هیچوقت سر ناهار نماندم، این مجلس عقبه دارد که دلالت برهوش و حافظهٔ فوق‌العاده میکند.

ظل السلطان دکتر گالزفسکی طبیب چشم معروف را از پاریس بمصارف گزاف خواسته بود آمد . در مراجعت چند روز درتهران درپارك ظل‌السلطان توقف کرد. مردم‌شنیده بودند ازدحام کردند ، دکتر که رفتنی بودکسی را نمی‌پذیرفت و از پارك میراندند . درآن چند روز روزی هم بدیدن پدرم آمد . دمعهٔ چشم من درنتیجهٔ همان‌ماده قرب مسدود بود ، میلی هم در دمعه کرد که دکتر شیخ تعقیب کند ، من نمیدانستم کـه آن عمل سنگین نیست . بـدکتر شیخ رجوع نکردم و شاید خبط‌بود.

پدرم حال مردم را که شنید ، از شاگردان گالزفسکی ، راتولد نامی را بسالی دوهزارتومان اجیر کرد ، دوسال در تهران بـود . در دارالفنون تـدریس و در مریضخانهٔ دولتی عملیات میکرد اسمعیل‌خان ، شاهزاده لسان ، مهذب‌السلطنه و بعضی دیگر شاگردان اویند ، دکترراتولد معالجات خوب کرد ، عیبی که داشت مشروب بی انـدازه میخورد ؛ سعی او در گشودن دمعهٔ چشم من مفید واقع نشد ، چهارماه هرروزه میل میزد ، دمعه را میگشود ، روز دیگر بسته بود . گناه بخت من است اینگناه دکتر نیست.

روزهای سواری

روزهای سواری برحسب اجازه‌ای که داشتم به‌قصوراطراف شهر میرفتم. روزی در قصر فیروزه شرفیاب بودم ، شاه وقایع یومیهٔ خودشان را بیان میفرمودند فخرالملك مینوشت ، یکی از دره‌ها را اسم بردند فرمودند ده دوازده تکه (شکار) از ده قدمی ما گذشت ، دوازده تیرانداختیم نخورد . عزیزالسلطان خجالت کشید ، قدری گذشت ، فرمودند چون کسان اومارق رفته بودند و گله را نزدیك مارانده، روزدیگر سفرنامهٔ فیروز کوه را در حضور میخواندند که تصحیح‌شود چاپ‌کنند ، خوانده‌شد بشکار رفته‌بودیم سیاهی‌ای ازدور پیدابود دوربین خواستیم آقادائی آبدارباشی فراموش کرده‌بود همراه بردارد، قدری گذشت فرمودند دور بین چه بود در ثانی خوانده شد ، فرمودند ؛ بنویس آوردند تماشا کردیم و نسخه تصحیح شد .

صحبت از مسافرت تابستان می‌فرمودند ، دره‌ای را اسم بردند (یوش) بمن فرمودند آنجا را دیده‌ای عرض کردم ؛ از کوه آنطرف نرفته ام ؛ فرمودند امسال همراه ما بیا ، ما خودمان آنجا را معرفی میکنیم . اشخاصی تقدیمی‌ها میدهند که اجازهٔ سفر به‌آنها داده شود ، در همین سفر قوام السلطنه پانصد پنج هزاری داده بودجز در طبلهٔ چادر ندیدمش .نهایت لطف بود که‌بمن‌فرمایش رفت که در رکاب باشم ، در سفر کنار دریا ملازم رکاب شدم .

در درهٔ یوش بعد ازنهار که شرفیاب بودیم بشاهزاده ایرج میرزا فرمودند ؛ آناوال آناوان بفرانسه سرازیر و سر بالای جریان رودخانه است ، بمن فرمودند جنگل را بآلمانی چه می‌گویند عرض کردم والد فرمودند اندکی و سری تکان دادند ، این اندکی نبود مگر جواب من که فرانسه‌را کمی میدانم که چهار ماه قبل گفته بودم قصدم‌این بود که‌از آن کتابها (شرح رولوسیون) نخوانده‌ام (صفحهٔ۶۹) زمستانها شاه یکی دو مرتبه به جاجرود تشریف می‌برند ، بعضی ملتزمین رکاب در اطراف عمارت با حریمی منازل برای خودساخته اند ، اجازه خواستم بجاجرود بروم ، پدرم‌فرمودند برو اما جره بمنزل یك از آشنایان . عرض کردم بشیرالملك بیطرفاست ، فرمودند خوب است. این‌بشیرالملك خواهرزادهٔ علی‌خان شاطر باشی است. اجزای خلوت دو دسته‌اند دستهٔ امین‌السلطانی و دستهٔ نایب‌السلطنه. آشنائی‌من بیشتر بامجدالدوله و اخوان او است که نایب‌السلطنه‌ایست بامحمد ابراهیم خان صدیق خلوت هم حریف شطرنجیم ، لکن چادری محقر دارد پذیرائی را حاضرنیست. بمنزل فضل‌الله خان بشیرالملك‌رفتم که با ما انتساب هم دارد و بنای مختصری هم ساخته است.روز اول سواری بود ، وقتی من رسیدم شاه سوار شده بود ، از دور تعظیمی انداختم و بر گشتم .

روز دوم اتراق بود ، باتفاق حسین خان چرتی پسر صدیق خلوت بعمارت رفتم . او جلو باطاق رفت که عرض کند فلانی‌هم شرفیاب‌است اجازه دادند باطاق رفتم. فرمودند مخبرالدوله‌چطور است عرض کردم بسلامت مشغول خدمت و دعاگوئی‌است. فرمودند مادیروز شما را دیدیم،تعظیمی کردم که در ادای تشکر ابلغ از هر عبارت‌است .

فرمودند ، میخواهیم‌امروزباتو شطرنج بازی کنیم و در سواری بعد از ناهار غالباًمشغولیات این بود . ده پنجهزاری هم گرو بستند . من بی‌خیال مهره میراندم ، نمیدانم چه شد کـه بازی شاه مات میشد ، علاج هم نداشت . شاه خودشان ببازی توجه نداشتند . لکن از اطراف همه بازی‌ها را گفتند و شقی نماند که گفته نشد ، هرچه من با ایما و اشاره التماس می‌کنم ، دست نمیکشند عاجز شدم، عرض کردم قربان اینها بازی نمیدانند وتوجه ملوکانه رامنصرف کرده اند . بازی شاه،بازی اسب است ، شاه اسب را حرکت دادند ، من مهرهٔ خود را عقب کشیدم بازی بجریان افتاد و البته مات شدم و این قطعه‌را در آن موقع ساختم ؛ لکن نخواندم .

هرکس به‌چنین بزرگواری‌نرسد — بی لطف خدا به تاجداری‌نرسد
بردرگه‌توهزار فرزین‌بیش است — رخ راهمه‌جزکه‌خاکساری‌نرسد
گرشرط‌وصال‌پنجهزاری‌برداست — چاکر به‌وصال پنجهزاری نرسد

موقع دیگردر دوشان تپه شرفیاب شدم. شاه روی صندلی جلوس فرموده‌بودند و چند نفر از

اجزای خلوت روی زمین نشسته مشغول شطرنجند . فرمودند بنشین، محلی که باز بود گوشهٔ مسند مخصوص نمدی ضخیم بود • بزحمت نمد را پس زده نشستم . دیدم که شاه متوجه است .

در سفر کنار دریا ازطریق‌نور و کجور من ازشهر، یرقان داشتم ونمیدانستم. شب بسوهانك رفتم ، مهمان علی‌خان آصف‌الدوله شدم ، محلی مصفا دارد ، تدارکی دیده بود ، مرغ چاقی فسوجن کرده بودند ، الحق همهٔ غذاها مأکول بود لکن من هیچ اشتها ندارم و قادر بر خوردن چیزی نیستم و از عدم استفاده از تدارکی که شده است خجالت می‌کشم و او ترغیب می‌کند . صبح از آنجا حرکت کردم چادر و دستگاه همراه دارم ، آنها را جلو برده بودند،درلار به اردو ملحق شدم ، حال تهوع برای من پیدا شده است . بقولی که می‌گویند کوه غیر عادی را میگیرد ، پیاز می‌خورم ، با این حال حرکت میکنم ، کم‌کم تهوع کم شد و من‌انصراف حاصل کردم. منزل آخر کنار دریا دره است موسوم به کالچه رود .

نزدیك این محل محلی است موسوم به کدیر، قدری که از کوه بالا میروند جنگل است درختها همه چتری و پیچکی از شاخه بشاخه کشیده‌مانند جارهائی از زمرد با آویز و کمند بسیار قدری که در جنگل پیش رفتی چالی است وسیع ، شاید ربع فرسخی قطر دارد ، در این چال‌دهی است دیوار ها همه سفید سقفها سفال زرد ، درگاهها سیاه ، بی‌نهایت این منظر در دل جنگل با صفاست گوئی گلی مرصع به انواع جواهردر میان‌طاسی از زمرد است .

کمترجائی را من باین صفا وطراوت‌دیده ام ، بدبختانه تب دارم ، باآفتاب گردان‌بشیرالملك رفتم خوابیدم ، نم‌نم هم باران می‌آید ، اگر بر میخواران خوش باشد در تب داران آن تفریح را نمی‌آورد .

کنار دریا بآب رفتم . رنگ بدنم بنظرم غریب آمد و روی بازوها جوش فراوان زده‌است من عادت بنگاه کردن در آئینه ندارم ، جمال خود را کمتر می بینم و کسان من هم نمیگویند، در مراجعت در گچسر بکمز طبیب اردو را خواستم گفت مگر در آینه نگاه نمی‌کنی ، تخم چشم بکلی زرد شده است،آینه خواستم تخم چشمم مانا زردهٔ تخم مرغ ، وحشت‌کردم ، شنیدر راخواستم کلمل تجویز کرد خوردم مفید بود ، صبح بچادر امین‌السلطان رفتم . دکتر شیخ صحبت از سنگ مراره کرد ، اتفاقاً آن روز دل من درد گرفت ، وحشت فوق‌العاده شد ، بمنزل که رسیدم بچادر خود نرفتم بچادر بشیرالملك رفتم‌که تنها نباشم .

سان سوار در گچسر

عبدالله خان یوشی عده‌ای سوار ابواب‌جمعی داشت ، در گچسر سان داد اسبها ممتاز ، یراقها عالی ، سوار ها بی ترتیب رژه گرفتند ، چون فرمان حرکت داده شد ، بدون ترتیب دست گذاردند به تاخت و از جلو چادر شاه گذشتند . طنابها پاره شد ، میخها کنده ، بطوریکه وحشت دست داد ، من درچادر شاه بودم و هرکس بود فریاد می‌کرد که‌آرام وکسی گوش نمیداد ، سواران وحشی وحشتی در دل انداختند که مگو .

جوراب اعتمادالسلطنه پای‌خرس

سیاه بیشه دو منزل قبل ازشهرستانك است، خرس‌دارد، خرسی شکارشد بر حسب معمول جوراب اعتمادالسلطنه محمد حسن خان را کندند و پای خرس کردند ، محمد حسن خان خیلی فربه و کوتاه قد بود من‌که آشنا به این رسومات نبودم تعجب می‌کردم ، الحق وجه شبه بین آن دو وجود ، قوی است ، اعتمادالسلطنه مرد بد زبان و کج بین است زبانش بخیر نمیگردد.

در شهرستانك‌مرخصی خواستم‌مجدالدوله هم ترغیب بآمدن شهر و معالجه کرده بودمرخصی حاصل نمودم ، فردا عازم شهرم بین من و میرزا سلیم خان مستوفی تلگرافخانه معهود بود که در شهرستانك نزد من بیاید باخود گفتم مزه دارد که فردا در راه بهم بر بخوریم ، جعفر گماشتهٔ من سواد دارد قدری کتاب خواند و من خوابم برد ، خواب دیدم میرزا سلیم خان‌می‌آید لکن بپرواز از روی‌کوه ، بیدار شدم بخاطرم گذشت مبادا میرزا سلیم‌خان فوت‌کرده باشد .

صبح اجزا مشغول جمع‌کردن بساط شدند ، قریب ظهر غلامی از شهر آمد و پاکتی ازپدرم آورد ، نوشته بود دیروز میرزاعلی‌خان از مجلس روضه کـه بمنزل میرود سکته می‌کند ، پاکت جوفی را به امین‌السلطان بده ، رساندم مضمون آنکه من چهارصد تومان از حقوق خـودم بمیرزا سلیم‌خان داده بودم فوت کرده است و کسی را ندارد چـهل تومـان باسم عیالش بقیه را بـاسم من فرمان لـطف کـنند ، امیـن‌الـسلطـان میرزا رضا قلی‌خان را خواست و دستور داد که فرمان را صادر کند .

نیمساعت بظهر مانده از شهرستانك حرکت کردم ، سه بعد از ظهر به قلهك رسیدم ، در گردنه چند دانه تگرگ هم دیده شد ، در قلهك در باغ خودمان پیاده شدم باغبان را گفتم‌هندوانه حاضر کرد آب آنرا خوردم جانی بمن داد ، بشهر آمـدم و آن مرض بـخوردن سه نوبت کـلمل وریوند اصلاح شد .

خداوند رفتگان‌را رحمت کند میرزاسلیم‌خان مردی ندیم بود نه از آن قبیل که ازصحبتش ندامت حاصل‌شود، خوش محضر و مجلس آرا بین ما الفتی بود غالباً در رزگان با من بود کلیله و دمنه عربی همراه داشت اعراب را غلط میخواند ترجمه را صحیح میکرد .

پدرم در دهۀ آخر صفر روضه خوانی داشت روز ۲۸ صفر میرزا سلیم‌خان فـوت می‌کند ۱۳۱۲ قمری.

هدیۀ دوستانه

پس از مراجعت ازشهرستانك برحسب معمول بارخانه‌از میوه وسبزیجات و شیرینی‌وسیگار که در اردو همه وقت پیدا نمیشود برای اتابك‌فرستادم در جواب بقدری اظهار ملاطفت فرمودند که مایۀ تعجب‌شد ، برای‌اینکه یادگار از ایشان در این کتاب باشد عیناً گراور شد .

ترجمه از آلمانی

در گردش عید۱۳۱۳ شاه کتابچه‌ای بمن داد که ترجمه کنم، آلمانی بود و تعرفۀ گل فروش چیزیکه قابل ترجمه باشد نداشت ، انـواع کوکب و گل پیوندی را فهرست کرده بود ، مگر پشت لفاف که کوکب و گلی را کشیده بود که با افزار باغبانی بهم حمله‌ور شده بودند و هرکدام دعوی مزیت داشتند ، آنهم‌در لباس نظم من آن اشعار آلمانی را فارسی کردم و در باغ دوشان تپه تقدیم نمودم . فخرالملك بر- خواند ، فرمودند به فاطمه خانم کتابخوان بده شب باز بعرض برساند و آن اشعار این است .

کوکبی گفت با گل سوری — کز من و تو کدام نیکوتر
تو همین چند روزفصل‌بهار — جلوه‌ای می‌کنی بباغ اندر
مرمرا گل تمام تـابستان — از گریبان همی برآرد سر
جامۀ تو همیشه جامۀ سرخ — زان‌من سرخ وابیض واصفر
جز لطافت زمن ندید کسی — تو گلی‌داری ودوصد نشتر
گل‌بخندیدوگفت هان‌خامش — خودستائی نکرد دانشور
نه جوانمردی‌است یکرنگی — تو دورنگی همی‌هنر مشمر
روبه بو بنگرو به خاصیت — نه به الوان بیحد و بی مر
خار من امتحان عشاقاست — نرمد عاشق از دم خنجر
وصف من‌گرتمام میخواهی — بشنو از بلبلان بگاه سحر
الغرض آنکه از ره دانش — باغ خود را همی دهد زیور
کوکب و گل بهم بیامیزد — تا بیابد زهر دو نیکو بر
بهترین نهـال این یـا آن — نـزد دگن بود بیـا و ببر

به‌آلمانی پنج بیت بیشتر نبود و ترجمۀ آن بی‌لطف ، مـن قـدری بسط دادم و در کنایات فارسی آوردم ، شاه معلوم بود که خوشش آمد . دگن نام گل فروش است عذر کنایـات را شکل پشت دفترچه میخواست .

کارخانهٔ ریسمان ریسی

حاجی‌محمد تقی‌شاهرودی خواب دیده بود تهران را چراغان کرده‌است ، گفته بودند کار عام‌المنفعه خواهی نمود ، بخیال خودش نزد صنیع‌الدوله آمد و در آوردن کارخانهٔ کاغذ سازی شور کرد ، گفتند ریسمان ریسی و چلوار بافی اولی است .قرارشد ریسمان ریسی‌را مقدمتاً بخواهند پانزده هزارتومان حاجی‌گذارد و پانزده هزار صنیع‌الدوله. کارخانه در حدود دو هزارو سیصد دوك تمام تاب سفارش شد و ده هزار تومان هم از پانزده هزارتومان را صنیع‌الدوله از حاجی قرض کرد شخصاً در ابتدا پنجهزار تومان داد و آن ده هزار تومان را بحاجی محمد تقی مقروض ماند تا در افراز با ورثه محسوب گشت . کارخانه باین مایه انجام نگرفت ، پدرم بیست‌و دو هزار تومان محل داشت به حاجی داد که یازده هزارش ازمن باشد و یازده هزارش از اخوی محمد قلی‌خان .

اسباب کارخانه رسیده بود و بعضاً سوار شده بود ، روز ۱۳ نوروز ناصرالدینشاه به بازدید کارخانه‌آمد ، فرمودند لقبی‌که ما بمورد داده‌ایم صنیع‌الدوله گی به مرتضی قلی‌خان است وتمجیدها کردند .در مراقبت شاه همین بس‌که صندوقی از صندوقهای ملزومات کارخانه را جزء اموال دیگر



ناصرالدین‌شاه در موقعی‌که از کارخانهٔ آهن تراشی بیرون تشریف می‌آورند

درحدود کرمانشاهان دزد زد، راپرت تلگرافی بعرض رسیده بود، چون شاه در باغ وهمهٔعمارات دولتی تلگرافخانهٔ مخصوص داشت وراپرت‌ها بعرض میرسید، پدرم هنوز خبر نداشت شاه دستخطی به حاکم کرمانشاه می فرمایند که صندوق کارخانه را از تو می‌خواهم ، صندوق بدست آمد و رسید .

درگردش عید شاه بمنزل بعضی اعیان تشریف میبردند ومنجمله روزهای سیزده را بمنزل پدرم و جشنی بود غالب رجال و شاهزادگان مدعو بودند ، مجالس از صبح تا عصر دایر بود،چند چادربرپا میشد وهرطبقه جداگانه پذیرائی‌میشدند،نوبتی چهارده مجلس مهیا کرده بودیم،ایوب‌خان امیر افغان هم از مدعوین بود ، آقای مستوفی‌الممالك میرزا یوسف ، آقای نایب‌السلطنه کامران – میرزا، وزراء ، اعیان واشراف چادر مخصوص داشتندونظم مجالس بعهدهٔ حقیر.صنیع‌الدوله‌کارخانه برای آهن تراشی دایر کرده بود ، ناصرالدین‌شاه هر دفعه بکارخانه تشریف می‌آوردند و تشویق میکردند .



صندوق عدالت صندوقی باسم صندوق عدالت در شهر نصب کردند که متظلمین تظلم خودشان را در آن بیفکنند و بشاه برسد ازبس اراذل و اوباش اراجیف در صندوق انداختند صندوقها را کندند و موقوف شد، محل تعجب است که طبع این مردم بیشتر بطرف هزل و لغو مایل است هرکاری را بمسخرگی میکشانند و نمونهٔ فاحش آن روز نامجات است که در دورهٔ مشروطه منتشر میشود میخواهم هفتادسال سیاه زبان آزاد نباشد، بقول شوریده :«گور پدر زبان آزاد» حقگوئی دگر است و یاوه سرائی دگر.

به ناصرالدین شاه عرض کردند ملك التجار مرد لایقی است هرخدمتی از او ساخته است فرموده بودند زیاد بد زبان است شأن فحش را برده‌است .

توسل به آمریکا شرحی است که اسپنسررایت وزیر مقیم آمریکا به پدرم نوشته: از وقتیکه جنابعالی حسب الفرمایش اعلیحضرت شاهنشاه مرا سرافراز فرمودند و با من از بابت ترقی داخلهٔ ایران گفتگو نمودند که بچه قاعده میتوان بواسطهٔ سرمایه و مهندسین آمریکا وسایل ترقی ایران را فراهم کرد، ازاعتماد فوق العادهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی و جنابعالی بمن و هموطنان من تشکر دارم .

بنابر احترام و اخلاص که باعلیحضرت شاهنشاهی و دوستی حقیقی که بایران دارم ، ازهر بابت حاضرم که واسطهٔ ترقی ایران بشوم ، مهندسین آمریکائی بهر آب و هوائی آشنا بوده و طالب ترقی هستند و میتوانند خدمت خوب بکنند .

دولت چین که قدیمترین دول متمدنه‌است پس از تجربیات بسیار آخر از آمریکا کارگر و افزار برای استخراج معدن طلای چیفو از کالیفرنی خواست .

راه آهن بزرگ روسیه را راه سازان مکزیك ساختند ، حتی با رقابت انگلیس در هند تراموای ایجاد کردند . بانك چین هم حالیه بدست آمریکائی دایر میشود، چون اخلاق مردم آمریکا را می‌شناسم وقتی در کاری اقدام میکنند که امید منافع بسیار داشته باشند، چون از منابع ثروت ایران مطلع نیستم ، نمیدانم در چه حد اقدام میشود کرد، رأی من اینست که دولت ایران چند نفر مهندس قابل از آمریکا بخواهد که درایران گردش کنند و معادن را بازدید نمایند واستطاعت آنها را تشخیص بدهند، برای اینکه مردم آمریکا از اجناس موجود در ایران از معادن ومحصولات فلاحتی مستحضر شوند خوب است دولت نمونه‌هائی بمن بدهدکه بفرستم در واشنگتن عرضه بدارند و لازم است نقشهٔ استاتیستیك محصولات در دست باشد که زمینه برآورد و محاسبات شود و خوب است بزبان فرانسه باشد ، من به سلیقهٔ آمریکائی تنظیم کرده میفرستم ، برای ترقی کامل راه- آهن هم لازم است و بانك ملی و چون از منویات اعلیحضرت در این باب اطلاعی ندارم نمیتوانم عرض بکنم .

در این مدت قلیلی‌که در ایران هستم بر من معلوم است که سرمایه ونفرات آمریکائی برای ترقی دادن ایران انسب است ، چون دولت من نمیخواهد مداخله در کارهای داخلی مملکتی بکند و نظر سیاسی ندارد از این نظر هم آمریکا انسب است .

همانقدر که توجه بمعادن ایران لازم است توجه به امر فلاحت هم ضرورت دارد . دراین

اوقات دولت روس برای توسعهٔ زراعت آسیای مرکزی دست بـه پنبه‌کاری زد ، تخم و کارگـر از آمریکا آورده است .

یقین است که دولت ایران میتواند پنبه کاری را ترقی بدهد و در زمان کمی ازپارچهٔ پنبه‌ای خارجه مستغنی شود .

همچنین بنظر من آسان است در جنوب چون اوایل نیشکر بعمل‌آورد وهمچنین تخم‌تنباکو از خارج آورد .

مطالب دیگر هم هست که فعلا بیش از این اوقات جنابعالی را مشغول نمیدارد .

۱ـ اسپنسررایت

بیانات ناصرالدین شاه بخط امین‌السلطان

مخبرالدوله ! این بیانات وزیر مقیم را خواندم همه را صحیح وپاکیزه و ازروی کمال دولت‌خواهی نوشته است ، جواب مختصر اواینست که شما باوبرسانید وقرارش را با او بدهید ، آمدن‌یکنفر مهندس وگشتن و دیدن معادن و غیره ایران لازم است واین مهندس هرچه زودتربیاید بهتراست وبعد ازآنکه آمد باید یکسر به تهران بیاید دراینجا اطلاعات موجود باو داده خواهد شد وبلدهاو اسباب کارهم باو داده‌خواهد شد برود ومأموریت ومقصد خود را کاملا حاصل نماید شماقرارش را با وزیر مقیم بدهید ولازم است علاوه برمهندس یکنفر هم عالم ژئولژی (بوتـانیك منظور است) لازم میدانم که‌ازعلم فلاحت وزارعت وعمل‌آوردن درختها ونباتات اطلاع داشته باشد که اوهم‌آمد برأی‌العین مشاهده‌کند وبفهمد که در ایران استعداد آن برای کدام يك از نباتات ومحصولات بهتر است وکدام رودها قابل سد بستن است وآن عالم بتواند تمام آنچه را کـه وزیر مقیم از ما خواسته است را پرت کند، زیرا که حالارا پرت‌اینکار بطور صحیح حاضرنیست‌که داده شودواز برای استاتیستیك وغیره هم اجزای گمرکخانه‌های ایران کمال همراهی را خواهند کرد که بتواند همه چیز را حاصل کند وبینگه دنیا برده منتشر نماید ، عجالتاً چیزیکه لازمست‌آمدن این دونفررا لازم بدانیدوقرار آمدن این دونفررا بزودی‌وخوبی بدهید .

آنچه من خاطردارم یکنفر هم‌آمد وتفحصاتی کرد، عمده سرمایه است وگوش سرمایه‌داران همه‌جا بدهان همسایه‌های ما، درهرموقع چه دراروپاچه درآمریکا مردم را ازآوردن سرمـایه بایران مانع شدند وبوحشت انداختند .

همهٔ سیاست‌اروپائی ، بردن مصالح خام ازهرجا است، عمل‌آوردن وباضعاف قیمت فروختن واهالی هم هنوز فهم وذوق تشکیل‌شرکت‌را ندارند .

پشت پاکت یکطرفش تقریرناصرالدینشاه است ، طرف دیگر دستخطی بامین‌السلطان است؛ جناب امین‌السلطان ترجمه ها را ملاحظه‌کرده‌بسیار محرمانه باید باشد وباید يك مجلس‌مخبرالدوله را حاضر بکند که در حضور شما واو بازهم خوانده‌شود ، فکرکرده دستورالعمل این‌کار را بدهیم انشاءالله پی‌کار برویم .

معدن فیروزه

در معدن فیروزهٔ سبزوار سرقتی شده بوده ،کیفیات‌آنرا نمیدانم، اینقدر میدانم که سه نفر را مقصر دانسته بودند وشاه به‌بند و حبس‌آنها امرداده بودند ، درمنزل مامحبوس بودند وشاید در نظر پدرم تقصیرآنها مسلم نبود ، شبها ، شام اعیانی برای‌آنها تدارك میشد ، شبی بمن فرمودند برو ببین درست فراشها شام آنها را میدهند یا نه، رفتم وبرگشتم گفتم برادر وار باهم می‌خورند واین قضیه شش ماه طول‌کشید تا مرخصی‌آنها راگرفتند ومکرر استغفار میفرستادند .

گربه وماهی

مطالب بزرگ وکوچك است، درزندگی هردو پیش میآید ، وقتی‌گربه‌ای يك دوماهی سرخ را که‌درظرف بلورین دراطاق بود گرفت ، پدرم‌عصبانی شد ، امر داد گربه را کشتند، درپشیمانی سالهامتحمل گربه‌شدند،گربه‌ای مأنوس داشتند ، دراطاق شخصیشان‌زایمان برگزار میکرد ،جبه‌های‌آغاری در این بین ضایع میشد.

روزی یکی از بچه گربه‌ها درچاه افتاد ، سرچاه میرفتند بکوره فرار میکرد پدرم مرا خواست که فکری بکن ، منهم فکری کردم چوبی را درچاه گذاردم و رد شدم گربه چوب را گرفت وبیرون آمد « معما چو حل‌گشت آسان شود » مرا تحسین فرمودند .

بطفیل گربهٔ مخصوص ده بیست گربه که در منزل بودند جیره داشتند وهرروز جیرهٔ آنها را که یکی یك پارچه گوشت لخم بود شخصاً میرساندند واین رسم قریب ۲۰ سال جاری بود ، غالب حکمت آنرا نمیدانستم ، بعدها من پی بردم که این ریاضت جبران‌آن عصبانیت بوده است .

جشن پنجاه‌سالگی[1] سلطنت

در تهران وولایات تدارك جشن دیـده شده است ، شنبه هفدهـم ذیقعده روز جشن‌است ، روز۱۵رفقای درباری:معتضدالسلطنه ، اعتمادالسلطنه، حسن خان باشی وصنیع‌الدوله دربـاغ بیرون دروازه دولت معروف به باغ نخـودی مهمان من هستند ، در کار اراضی کنار عشرت آبـاد صحبت میکردیم شب پدرم گفت تازه چه داری ؛ عرض کردم چیزی نشنیدم جز اینکه گفته شد شاه فردا جمعه به حضرت عبدالعظیم تشریف میبرند ، فرمودند از ترسش است امید ندارد که این جشن را ببیند ، بنظرم خیلی غریب‌آمد، اسباب ازهمه جهت فراهم ، شاه هم سالم، فاصله‌ای هم نیست فردا شد شاه هم به حضرت عبدالعظیم تشریف بردند، نزدیك ظهر تلگرافچی خبر داد که شاه‌تیرخورد، امین السطان دراین مقدمه کفایت وجلادتی بروزداد ، شاه را درکالسکه نشاند یك طرف او راخودش گرفته ویکطرف راآقامردك خان بطوری بشهر آوردند که کسی ملتفت نشد که شاهی دربساط‌نیست، شاه را در اطاق برلیان خواباندند حکیم باشی طولوزان تشخیص داد که گلوله به‌قلب خورده است .

ضارب میرزا رضای کرمـانی دروقت ورود شاه بحرم نماز میخوانده ، مجدالدوله میخواهد او را بیرون کند ، شاه منع میفرمایند ، شاه از راست دور ضریح می‌پیچد، میرزا رضا ازطرف‌چپ دم در امامزاده حمزه پاکتی تقدیم میکند وزیر پاکت طپانچه ، درست مقابل سینه شاه در میکند، جیغی میکشند و می‌افتند، شاه را سرقبر جیران میبرند آنجا تمام میکند ، جیران از زنهای اول شاه وفوق‌العاده طرف محبت شاه است ، ازغلامحسین خان غفاری صاحب اختیار شنیدم ؛ نوبتی که شاه بزیارت رفته بـوده است در سرقبر جیران وضوء می‌سازد وصاحب اختیارآب روی دست شاه میریخته، میگوید اگر خدا درآخرت جیران را بمن بدهد از حوری صرف نظر میکنم ودر سرقبر جیران جان داد .

ازپدرم شنیدم‌که شاه درشکار گاهی در اطراف تبریز (بابا باغی) خواب دیده‌بودکه‌بزرگواری شمشیر بکمرش بست ودرروزهای قبل ازجشن خواب دیده بود که همان بزرگوار شمشیر ازکمرش میگشاید ، روایات دیگرهم گفتند ، شبهه نیست که اندیشناك بوده است .

امین‌السلطان اتابك جقه‌ای برای تقدیمی حاضرکرده بود ، دستش ازگوشهٔ جقه زخم شدوجقه بخون آلوده.

حاجی سیاح سه روز قبل به اتـابك مینویسد که میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است وخوش خیال نیست ،آن پاکت سه روز بعد از واقعه ازکیف امین‌السطان‌بیرون‌آمد.

۱ــ محمد ولی‌میرزا پسر فتحعلیشاه اخبار بغیب میکرده است، منجمله سلطنت ناصرالدین شاه را پنجاه سال پیش‌بینی کرده بوده‌است که قرانی دارد اگر بگذرد سی سال دیگرسلطنت‌خواهد کرد واین‌پیش‌بینی ازآنرومعتبر شمرده میشد که درجشن ولایتعهد معین‌الدین‌میرزا نقلی به‌نصرت‌ـ السلطنه پدر شکوه‌السلطنه میدهد ومیگوید تبریك ولیعهدی را من بتومیگویم ، معین‌الدین میرزا درگذشت ومظفرالدین میرزا ولیعهد شد . گفتند مردن خودش را هم بقسمیکه واقع شد خبر داده بوده‌است ، پسراول ناصرالدین شاه محمود میرزا بوده که میرزاتقی خان اتابك او بوده محمدقاسم میرزا وملکشاه دوپسردیگرش هم از جیران ، ولایتعهد بهشان آمد نکرد . در مکتوب عباس میرزا بکلین خانم هم ذکر ازپنجاه سال هست .



انیس‌الدوله قبای مرواریدی برای شاه حاضرکرده بود ، بـاخانمهای دیگر قبا را در میان داشته‌اند وآرایش میدادند ، شاه از درب اطاق میگذرد ، مشتی خاك از باغچه برمیدارد ودر اطاق میپاشد ، خانمها بد دل میشوند ، میگوید قران من دیروز بود وگذشت .

دوشب قبل از حادثه حسین خان چرتی ، را پرتی شبانه برای شاه میفرستد ، روزدیگرشاه باو میفرماید اینگونه اخبار را شب نمیدهند .

میرزا رضا در استنطاق گفته بود در حمام جاجرود و درباغ ساعدالدوله در زرگنده، در کارخانهٔ صنیع‌الدوله‌موقع یافتم، نخواستم اسباب اتهام بشوم، ولی‌خیر، ساعت نرسیده بود و این هم از غوامض لاینحل است.

و لکل امة اجل اذا جاء اجلهم لایستقدمون ساعتاً ولایستأخرون

میرزارضا بطوریکه از چشمش پیداست ازاشخاص مستعد جذب‌بوده‌است، سیدجمال‌افغان که مردی جاذب بود او را ربوده باین‌کار برگماشت و این فکرهم در سربعضی اشخاص هست که‌ازکشتن سلاطین، جهان گلستان میشود و باز حب شهرت‌آنها را اغوامی‌کند. تا مردم این نمونه هستند که می‌بینیم‌جهان گلستان نخواهد شد، فریقی مستمر فریب فریق دیگر را می‌خورند و آلت استفادهٔ ایشان میشوند. ملك التجار از میرزا رضا سؤال کرده بود کدام سلمان‌فارسی بیرون دروازه حاضر بود، گفته بود تیری انداختم که صدایش‌بگوش مستبدین عالم برسد، این‌کلمه بگوشها خوش میآید وسبب بسی فتنه شده است، حرفی است که برسر زبانها انداخته‌اند و روز بروز مستبدبیشتر میشود والا این جنگهای عالم سوز نمیشد، سیدجمال‌الدین هم دنبال ریاست بود، راهی اختیار کرده بود که از افغان وهند ومصر وانگلیس رانده شد[1].

ناصرالدین‌شاه او را از پطرگراددعوت بایران کرد وآخر تبعید نمود، سید مردی جاه‌طلب وخودخواه بود، سخنان عوام فریب می‌گفت و مؤثر می‌افتاد، آنچه محققاست انگشت سلطان عبدالحمید در قتل ناصرالدینشاه در کار بوده است، اذا اراداللہ امراً حی اسبابه.

دو چشم کیانی بهم برنهاد   بپژمرد و برزد یکی تندباد

یکی دو هفته قبل از جشن چه بنظرآورده بود که‌این مصراع را با تصحیفی‌مکررخواندند بلکه هفتاد خواجه شقعنطوس ومن حضور داشتم، بواسطهٔ وجود تلگراف اغتشاشی در ولایات‌حاصل نشد بقول فرانسه‌ها شاه درگذشت، زنده‌باد شاه ، فاصلهٔ از تهران بتبریز را قوهٔ برق در آن واحد طی میکند امین‌السلطان تا ورود مظفرالدین‌شاه در باغ گلستان معتکف شد و امور را بخوبی‌اداره کرد حاجی بهاءالدوله باو گفت اگر تنها بروی تنها میمانی، تـا ورود مظفرالدین‌شاه امین‌السلطان با احاطه‌ای که داشت کار را بخوبی جمع کرد.

نجفقلی‌خان دائی که در دورهٔ اول دارالفنون تحصیل‌توپخانه کرده بود بسمت معلمی‌به‌تبریز مأمور شد، با ولیعهد روابط خوش داشت ، مدتی است بتهران آمده است شبی از او پرسیدم این آقای‌آتیهٔ ما چه فن؟ جوابی نداد و صحبت میکرد ، اواخر شب گفت‌سؤالی کردی؟ گفتم جـوابی نفرمودید گفت ما شاءالله ماشاءالله ماشاءالله قربانش برم انشاءالله این بود جواب من.

از آن حرفها

ناصرالدین‌شاه برای بعد از جشن نقشه‌ای درنظر داشته واز پدرم تنظیم دستوری‌راخواسته بوده است و شبی بمن فـرموده بودند ، در عین حال روزی از روزها در سلطنت‌آباد در حالی کـه عصرانه میل می‌فرمودند بیجهت خندیدند، اکبرخان برادرمجدالدوله عرض کرد باید ازآن حرفها بخاطر مبارك‌آمده باشد، فرمودند بخیالم گذشت که اگر جنی داشتیم می‌فرمودیم برو فلان را بیاور مخبرالدوله را می‌آورد میگفتم بینداز دور، میرفت دختری می‌آورد کنار باغ و بما خبر میداد من میدانستم کـه سیاست است چون دوسه مجلس صحبت طولانی با پدرم کرده بود می‌خواست پی‌گم کند ، آنچه شاه میگفت دو دسته مراقب بودند یکی خبر به‌امین‌السلطان میداد، یکی به‌نایب‌السلطنه بلکه بعضی‌هم بولیعهد وغالب بسفارتخانه‌های روس و انگلیس، در مراجعت سفر سوم از فرنگ در باغ صاحبدیوان کنار تبریز انگور زیاد میل می‌فرمایند و اسهال عارض وجـود مبارك میشود ، بقسمی که ازپا می‌افتد و درچادر دیگر تعیین وزراء میشود، درآن‌حال به صاحب اختیار می‌فرمایند احتساب‌الملك را که از عملهٔ خلوت‌بود بیا، این ارتباطات را می‌دانستند و برو نمی‌آوردند ومتأسفانه لازمهٔ‌سیاست مملکتی

۱ـ در تاریخ ایران شمه‌ای نوشته‌ام.

است که رجال امینی ندارند و رقبای گردن کلفت دارند.

در اوراق پدرم مسودهٔ دستوری هست که البته بکار امروز نمی‌خورد. کل‌یوم هو فی‌شأن او روی مقصد نوشته‌است امروز دور اصطلاحات چرخ میزنند وصورت دیگر می‌پسندند. اگرچه‌خارج از موضوع است، یادداشتی را که پدرم در ربیع‌الاول ۱۲۹۱ به ناصرالدین‌شاه عرض کرده‌است اجمالا یاد می‌کنیم و این راجع به اوقاتی است که در دربار مجالس شور منعقد میشد.

از یادداشت پدرم

از جمله فرمایشات همایونی یکی درخصوص بدست آوردن راه‌اطمینان عامه بود، ازروی تجربه معلوم ومشهود است که اطمینان‌حاصل نمی‌شود مگربه امنیت.امنیت فرع قانون است وقانون لازمه‌اش‌اجرا، هیچ قانونی کاملتر از قانون‌اسلام نیست، قانون اعماز شرع وعرف باید درمعرض اجرا درآید وحدود تا همه‌جا وبرهمه‌کس جاری باشد و اگر غیر از این باشد آن‌را نمی‌توان قانون گفت، چون چنین شود قلوب عامه از هرجهت اطمینان حاصل خواهد کرد و درآنوقت طبیعت مخلوق و طبیعت‌آب وخاك آنچه درخود مکنون و مخفی دارند روز بروز در معرض ظهور وبروز خواهند رسانید، آبها جاری‌میشود و زمینها آباد، صناعات ترقی میکند و معادن استخراج میشود، پولهای مردم از زیر خاك بیرون می‌آید و از حاصل‌آن دو عشر عاید خزانه میشود، همانطور که اجرای قوانین اسباب ترقی میشود عدم امنیت مایهٔ خرابی خواهدشد، مثل‌اینکه نیشکر مازندران را بدون ادای قیمت واجرت وکرایه می‌بردند و یکقران از هرباری قلق می‌گرفتند. زراعت نیشکر متروك شد.



عکس علیقلی‌خان مخبرالدوله که در بدو سیمکشی خط بوشهر انداخته شده‌است

همچنین کاغذسازی اصفهان بعلت صرف تحریر دفترخانهٔ آنجا که مجاناً می‌بردند بسته شد. معادن ایران کم نیست ، ولی اهل محل آنها را کور کرده‌اند که اسباب زحمت آنها نشود ، همانطورکه مال رعیت تاراج‌میشود، همینطور مال‌دیوان بهدرمیرود، پس حفظ قانون و اجرای‌حدود آن‌واجب است ، هر جا زمینی آباد میکنند ، حد و اندازه هیچ در کار نیست، بایدمردم‌بدانند که اگر آبی جاری کنند اقلا پنج سال مالیات نمی‌دهند، اگر کسی چیزی اختراع می‌کند منافع آن حق اوست ، حالیه کسی داخل کاری نمی‌شود و خرجی که نفع عامه در آن باشدنمیکند ، مگر دولت تا چه اندازه می‌تواند خرج فوق‌العاده بکند و حاصل نبرد، در ساختن کارخانجات و تعلیم وتدریس‌علوم و تشویق ارباب صناعت مبلغهاپول دولت

بمصرف رسید واز آنها اثری‌باقی نماند، فقط مدرسه وتلگراف باقی‌است، پس باید امنیت و اطمینان را حاصل کرد.

ترقی مملکت، زراعت وصناعت و استخراج معادن است. در بدو دولت ابد مدت‌اندك‌تشویق از اهل صناعت‌شد، چینی و بلور و برك وچوخاآغری وشال‌هم ساختند وبافتند ولی‌مردم بی‌اطلاع دنبال مال فرنگ را آنقدر گرفتند تا آنها رواج گرفت واینها ازبین‌رفت، حالاهم این نکته‌معروض افتاد، دور نیست مطبوع بعضی نباشد.

غوغای رژی

امتیاز کاشت و برداشت وتجارت توتون وتنباکو را به‌تالبوت دادند(۳۰۸) از میرزا حسن شیرازی فتوائی گرفتند یا باسم او ساختند: «الیوم شرب توتون وتنباکو درحکم حرب‌با امام زمان است.»

درخانهٔ میرزا حسن آشتیانی ازدحام شد، مردم به‌ارك ریختند، نایب‌السلطنه که بمیدان‌ارك آمده بود مورد حمله شد ازاطاق نظام شلیك کردند چهل پنجاه‌نفر کشته شدند[1]. پدرم بدرب خانه رفت. از درب اندرون نایب‌السلطنه وارد میشوند، در عبور گلوله بین ایشان وکاظم که همراه بود بدیوارآمد، درشکه‌چی ازباب الماس بیشتر نرفت، پیاده طی مسافت کردند، نایب‌السلطنه درآبدارخانه قنداغ میخورده است. امین‌السلطان درباغ متحیر بوده است و قدری طرف سوءظن، چه باین امتیاز رأی نداشته‌است.

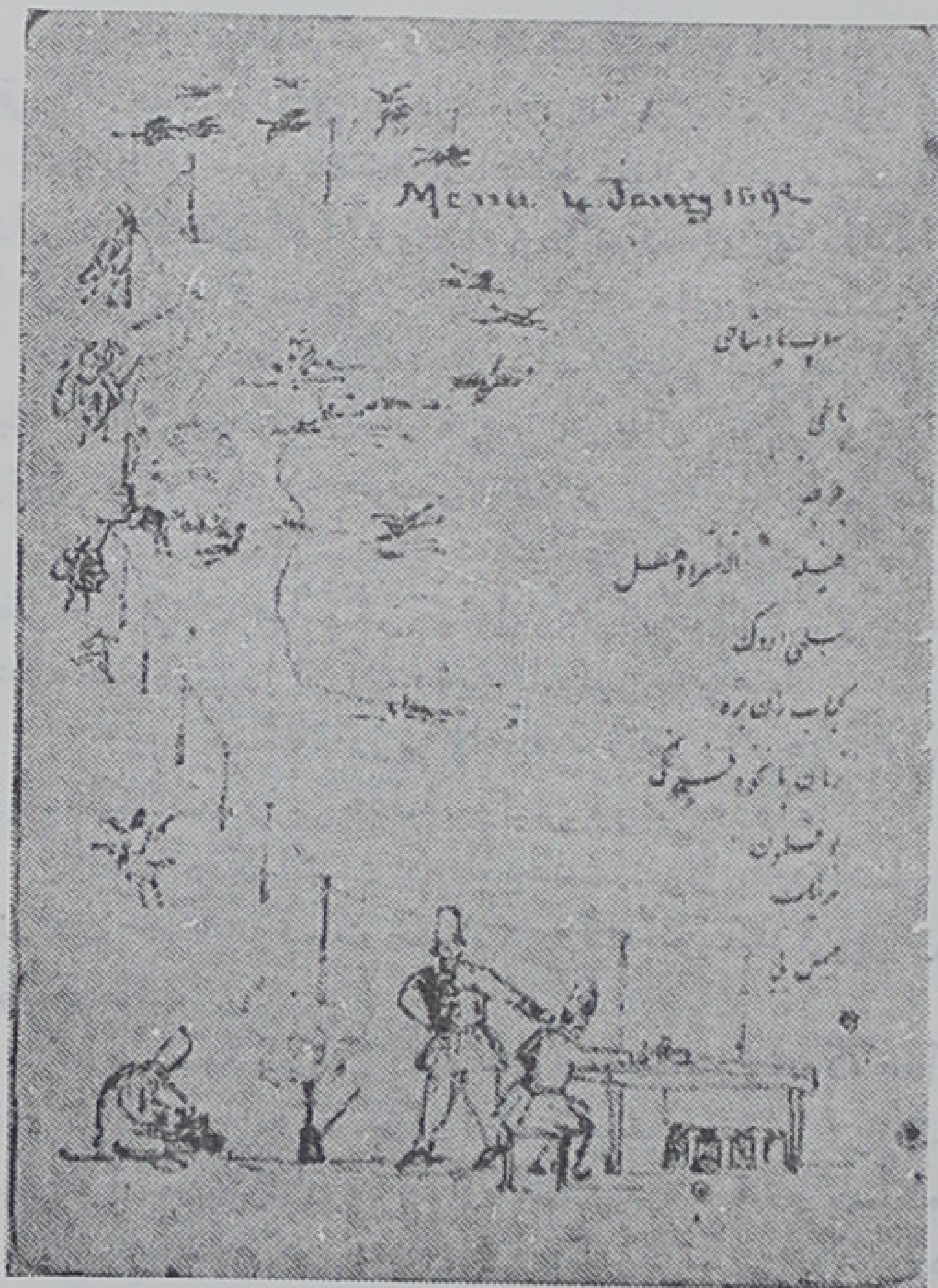
پدرم باطاق الماس نزد شاه می‌رود ومیگوید با این درباریان می‌بایدکار بسنگر بندی درتالار الماس بکشد.

بتحریکی امروز مردم به ارك ریختند و بتحریکی روزبعد بخانهٔ میرزا حسن.

رقعهٔ محرمانه

رقعهٔ محرمانه از مشیرالملك در مکتوبات پدرم هست گویا، مصباح‌الملك سابق، میرزا نصرالله‌خان است که با ما همسایه است و دراول مشروطه صدراعظم شد و درآنوقت رسم نبود در مکتوبات امضاء کنند.

«فدایت شوم، ازحقگوئیهاو رأی صائب جناب مستطاب‌اکرم عالی که‌امروز درمجلس می‌فرمودید در حقیقت همه دولتخواهی محض است، بقدری‌مشعوف وخوشوقت است‌که نمیتواند شمه‌ای‌از آن را بعرض برساند،بحق خدا اگر در این مدتهای متمادی یکی بود که بدون بعضی ملاحظات اینطور حقگوئی بکند و رأی صحیح اظهار نماید، کار دولت باینجاها



صورت شام شب شنبه ۵ جمادی الاخرهٔ ۳۰۹

۱- شب را پدرم در منزل ولس رئیس تلگرافخانهٔ انگلیس مدعو بوده بواسطهٔ آن پیش‌آمد عذر خواستند، صورت اغذیه که تدارك شده بود از برای ایشان آورده بودند متناسب با اوضاع تلگراف است قضیهٔ روز را پدرم پشت ورقه یادداشت کرده‌اند. شب شنبه ۵ جمادی‌الثانی

منجر نمیشد ، افسوس که یکدست بیصدا است و تشکر از حقگوئی محرمانه میشده است.» سبب اعتماد فوق‌العادهٔ ناصرالدین شاه به پدرم همان بی‌پرده گفتن حقایق بود از روی صمیمت، در نیمهٔ آخر سلطنت ناصرالدین شاه دو امر مهم واقع شد، یکی مسئلهٔ رژی، یکی فتنهٔ شیخ عبیدالله.

مکتوب پدرم بشاه

شرحی است که بعد از رژی پدرم به ناصرالدین شاه نوشته است: «دولت علیه هرگز مقروض نبود و حالا دو سال است مقروض شده است ، قرض لاعلی‌التعیین در سال گذشته هشت کرور تعیین میشد ، در هذا ـ السنه ئیلان ئیل بسبب تنزل قیمت نقره دوازده کرور شده است و البته در سنوات آتیه زیادتر خواهد شد .

چند سال است که در بعضی ممالك آثار شورش ظاهر میشود و حال آنکه در ایران هیچ وقت شنیده نشده بود ، صورت آن شورش باسم علما است و در معنی دیگران هستند ، مأمورین دول خارجه سالهای متمادی در مهمام خود بموجب عهدنامجات خود گفتگو میکردند و در این اواخر بقوت شخصی حرکت میکنند و البته جایز نیست و باید جلوگیری کرد.

مالیات ایران در سابق یك قسمت نصیب خزانه میشد و مدتی است تا مساعده گرفته نشود و مبلغی قرض ننمایند و گاهی هم از خزانه چیزی بیرون نیاورند، حساب سالیانه پرداخته نمیشود .

حکام ممالك محروسه همیشه تابع احکام دربار دولت بودند و حالا دربار دولت‌مطیع‌حکامند باقی کتابچه های سابق بلاحرف بخزانه میرسید ، بطور قطع حالا حکام مخارج بیمعنی میتراشند و به پای مالیات مینویسند و از اقساط دیوان کسر میکنند، پاره‌ای اوقات هم طلبکار میشوند ، سابق دوایر دولت هر یك بخوبی راه میرفت و مدیران دولت مشغول کار بودند ، اقلا حفظ صورت نوعی را میکردند حالا اسمی از آنها نیست ، مثل اینست که همه معزولند .

امروز همهٔ ایران در دست سه چهار نفر میرزای نکره است که آنها بمیل خود هستند و البته خیانت مردم پست از مردمان عاقل نجیب بیشتر است ، پس برای رفع این معایب باید ترتیبی داده شود که خوب‌تر باشد و آن از سه قسم خارج نخواهد بود :

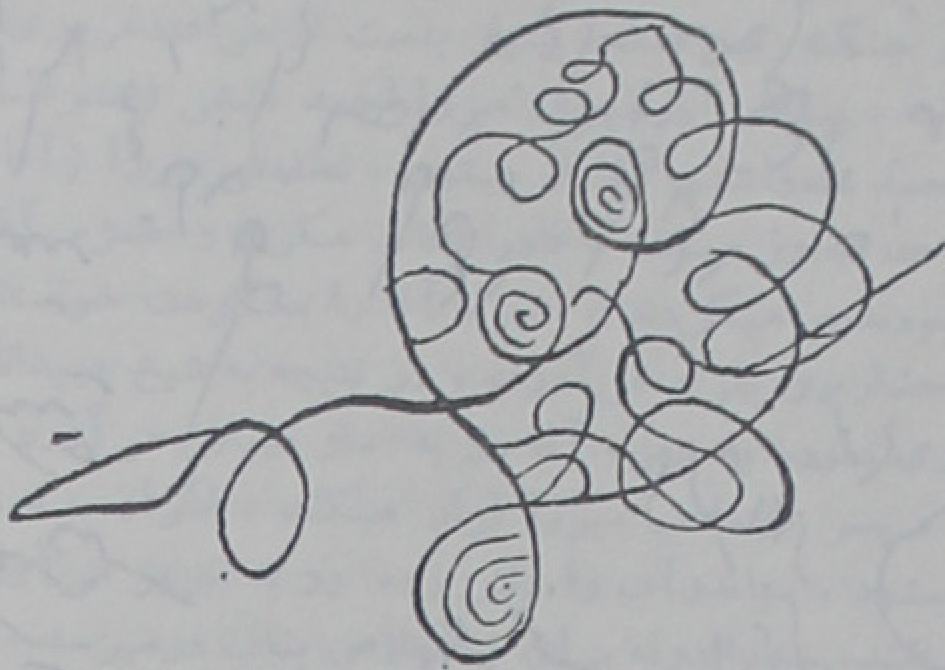
قسم اول اینست که شخص اعلای سلطنت از میان چاکران آستان ، هشت نفر نوکری که بنظر مبارکشان مناسب‌تر مینماید بمیل خاطر الهام مظاهر انتخاب فرموده برسر کارهابگمارند و انتظام هر کاری را از آن وزیر یا مدیر بخواهند.

وزیر جنگ، وزیر داخله ، وزیر خارجه ، وزیر دفتر یا مستوفی‌الممالك، وزیر وظایف وزیر تلگراف، وزیر عدلیه، رئیس مجلس وزراء.

قسم دیگراینست که این‌هشت نفررا بدون شغل و کار احضار فرموده حکم شود بنشینندو چند قسم جهت ترتیبات خدمات دولت بنویسند و بعرض برسانند تا هر یك را که میل دارند قبول فرمائید .

قسم سوم اینست که برای ملاحظات چند که یداً واحداً نباشد و زحمت دولت روز بروز کمتر شود، ایران رابه چهار اداره تقسیم فرموده بهر یك از آن هیئت که میل دارند یکقسمت را بسپارند و تمام نیك و بد را از ایشان بدانند ، در باب گمرك مردم حرف میزنند، بلکه تاسه‌کرور را مسلم میدانند ، هر چه در ورود گمرك سه قران عشورداشت شش قران وهشت قران‌گرفته‌میشود. هفده سال قبل در سه قران هشتصد هزار تومان بود ، حالا باید دو برابر باشد ، مدیر یکی‌از آن چهار اداره یا یك‌وزیر از آن هشت وزیر ممکن است صدر اعظم باشد .»

پدرم از اوضاع تلگرافخانه شکایتی بعرض رسانده (اشاره بمداخله امین السلطان) ولی شاه مطلب را پیچانده شکایت را راجع به اخوی کرده است، روی کاغذ هم نقاشی فرموده‌اند، نمکی‌دارد از آن نظر یاد میکنم و باز دستخط دیگر که توجه ناصرالدین شاه را بمدرسه نشان میدهد .



که کشتی نداشته باشد

به جمیع شاگردان مدرسه رسید که یک سال به بینی

یک ماهوت سال جمع از معلمین و شاگردین [illegible]

[illegible] از حقوقات شاگردان

و معلمین چه رسید [illegible]

[illegible] شرارت [illegible]

[illegible] خبر روز دیگر

[illegible] و اسباب شرارت

تحریك سلطان عبدالحمید بتلافی جنگ روس

سید طه از رؤسای سلسلهٔ نقشبندیه طرف محبت محمد شاه بود، والدهٔ عباس میرزا بدو ارادت داشته، پس از وی شیخ عبیدالله بمسند می‌نشیند، در جنگ روس اسلحهٔ بسیار بدست او می‌افتد غروری در دماغش راه می‌یابد ، پیشکار آذربایجان میرزا احمد منشی (مشیرالسلطنه) بود ، به نیولات شیخ عبیدالله که ازمحمد شاه‌داشتند تطاول میشود ، لطفعلی میرزا (آقا شاهزاده) بحکومت ساو جبلاغ رفته در تعدی از حد تجاوز میکند ، قادر آقای مکری و حمزه آقای منگور که‌بخاك عثمانی فرار کرده درحبس بودند بر میگردند ، حمزه آقا را بحکومت خواستند، میخواهند زنجیر کنند دست بخنجر میکند، حضار رو بفرار می‌آورند ، در نتیجه به شیخ عبیدالله پناه میبرد، شیخ عبیدالله اصحاب را جمع آوری نموده با حمزه آقا رو به ساو جبلاغ می‌آورد . آقایان رنجیده با ایشان دست بیکی میشوند ، پسر طهماسب میرزا فرار میکند ، اکراد به میاندوآب میرسند ، خالوی شیخ عبیدالله کشته میشود ، میاندوآب را آتش زده رو به تبریز می‌آورند ، ملاعلی قاضی بناب از اکراد جلوگیری میکند، صدرالدوله برای استخلاص بناب درمیرسد ، اکراد به ساوجبلاغ بر میگردند ، از تهران اردو بریاست حشمت‌الدوله اعزام شد ، میرزا حسین خان از تبریز مأمور حشمت‌الدوله در بانه مرحوم شد ، آخر تلگرافی از اسلامبول رسید که اکراد دیگرجسارت نخواهند کرد، خیلی محل تأسف است ۱۲۹۷

دشمنی عبدالحمید برای مساعدت با روس بود بآذوقه در جنگ هم از

سید جمال افغان

دشمنی‌های عبدالحمید (با ناصرالدین‌شاه) مساعدت با سید جمال‌الدین بود. چنانکه در وینه انتشار یافت.

دفعهٔ دیگر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه اسباب شد که اوبه ایران بیاید ، سید جمال ـ الدین همان است که بقلم انتقاد سبب‌جنگ انگلیس و مصر شد ، سید مردی بود ناراحت،چنانکه هرجازیست نتوانست کرد ، در افغانستان، هند، پاریس، اسلامبول، حضورش را منشأ فتنه‌دانستند، اعتمادالسلطنه که انشای روزنامه و تاریخ بعهدهٔ او بود سید را برای ادارهٔ خود مفید دانسته ، باجازهٔ شاه در موقعیکه سید به نجد میرفت او را تلگرافاً از عدن دعوت کرد، بتهران آمد، در اول ملاقات به شاه گفت من شمشیر برنده هستم در دست شما، مرا در مقابل هردولت که‌میخواهید بکار ببرید ، شاه از درامد سید نگران شد ، سید در منزل امین الضرب فرود آمد (میلیونر آنروز) وزیر مختار انگلیس حضور سید را در ایران مضر دانست ، چون سید با اجازه آمده‌بود شاه به امین‌الضرب سفارش‌داد به‌پختگی اینکار را انجام بدهد، سید را ببهانهٔ سرکشی املاك بمازندران برده روانهٔ سفرکرد سید مدعی شوراندن هند شد و منزلتی حاصل نمود ، در لندن ملکهٔ انگلیس از شاه خواهش کرد، سید در ثانی احضار به ایران شود و در ثانی دعوت شد ، آمد و مشغول جلب افکار شد ، اوراق در شهر منتشر کرد در دعوت به انقلاب که منجر شد به اخراج سید از ایران، سراز لندن در آورد ، بروزنامه نویسی پرداخت ، خدا را زین معما پرده بر دار ، پس از چندی باز در اسلامبول پیداش شد ، این اشخاص حکم ستارهٔ دنباله دار رادارند، خوش‌ـ محضرند ومنحوس‌الاثر.

سید روابط مخصوص با ملکم خان داشت الجنس مع‌الجنس یمیل بهترین حرفها با نیت بد ستم است .

ملکم پس از عزل ازسفارت دربار انگلیس ، علی‌رغم امین‌السلطان روزنامهٔ قانون‌رامنتشر کرد ، ما قانون داشتیم بلکه بهترین قانون را داریم ، مجری نداریم و الان که سالهاست برنامه از ساحت مجلس طلوع میکند و عنوان قانون دارد، حال دادگستری و عدالت بمراتب بد تر از سابق است بلکه راه کلاه سازی گشاد تر شده است و وسیلهٔ تعبیرات غلط بیشتر بدست آمده است .

در اواخر سلطنت تنگدستی بجائی رسیده بود که دولت جزو وراث سهم شیر میبرد،غالباً

در نقدینه و نفایس در گذشتگان تصرف میشد، آجودان باشی که همسایهٔ ما بود چیزی نداشت عریضه‌ای بشاه نوشت که‌بازرسی بمتروکات من اسباب خجالت خواهد شد، پس‌از این عریضه قدری آن عمل تخفیف یافت، با ملاحظهٔ‌چپاولی که مباشرین‌امور دولتی میکردند تصرف دولت درمتروکات آنها چندان تعدی محسوب نمیشد ، ثلث متروکات برای مبرات یا ضبط‌خمس اموال مجهول‌المالك مشروع است و اینك از قوانین موضوعه .

اعتمادالسلطنه اموال خودش را در وصیت‌نامه به ناصرالدین شاه هبه کرده بود ، مقداری نقدینه (مسکوك طلا) به ضبط دولت آمده ، بقیه بوراث رسید .

تا سررشتهٔ حساب دست میرزا یوسف مستوفی‌الممالك بود،جمع و خرج تا درجه‌ای‌سر بهم میگذارد ، امین السلطان در اواخر مسلط شد و حقوق بیمحل میداد ، تا حساب در کار بود حقوق محل میخواست ، مشتریان میبایست تأمل کنند تا کسی بی‌وارث فوت کند یا از اسهامی‌که ازحقوق متوفی ضبط میشد محلی بدست بیاید ، پیدا کردن محل راه دخلی از برای مستوفیان بود.

بالجمله کسر بودجه بجائی رسید که بروات را تومانی‌سی شاهی صرافها میخریدند،بصاحب‌جمعها (حکام و غیره) میفروختند و بحساب گذارده میشد .

بسیاری‌ازبروات بلا وجه میماند ، یکسال هم آجر بجای وجه داده شده ، مالیاتهای عادی کافی نبود ، مداخلهٔ آخوندها مانع از انحصارات یا وضع عوارض میشد ، چون در قضیهٔ رژی نفت هم که امروز چشم دنیا بدان روشن است هنوز چشمه‌اش بدست نیامده بود .

ضرابخانه

سالهادست حاجی محمد حسن امین الضرب بود و درادارهٔ امین‌السلطان، چندی به ولی خان تنکابنی نصرالسلطنه، واگذار شد ، گفتند در عیارکم و کسر شده است، در تکیهٔ دولت مجلس کردند ، یهودیها جمع شدند، جماعتی از اعیان حاضر بودند، پدرم هم بامر ناصرالدین شاه حضور داشت، صنیع‌الدوله ونگارنده



بازرسی سکه در تکیهٔ دولت

هم بودیم، قدری دورتر از جمعیت نشستیم مراقب عملیات ، یهودیها، عمال امین‌السلطانند،یهودیها

به تدابیری که دارند عیار سکه‌های امین‌الضرب را چرباندند وحال آنکه معنی ندارد ، از عیاراگر ندزدند چیزی اضافه نمیکنند.

گفته شد قدری نقره در شکاف چوب گنجانده بودند که روی بوته میگذارند ، البته چوب که سوخت نقره آب میشود و مخلوط نقره‌ای‌که دربوته است میگردد.

ولیعهد در تهران

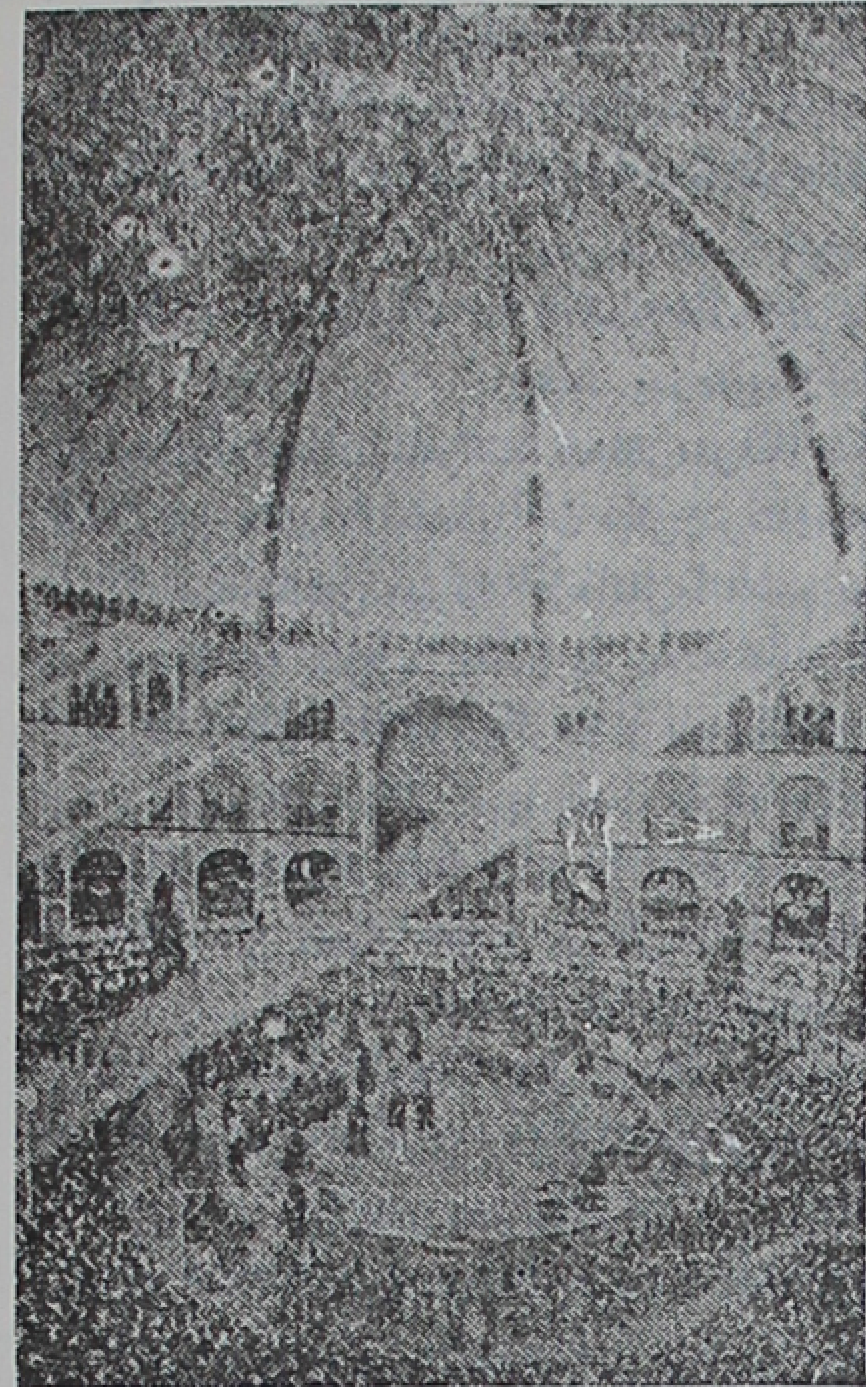
پس از قضیهٔ شیخ عبیدالله ، ولیعهد مظفرالدین میرزا مغضوباً به تهران احضار شد ، در باغ ایلخانی که حال بانك‌ملی است منزل کرد، ازرجال فقط پدرم بیملاحظه خدمت ولیعهد میرسید ، طالب شدند نزد اخوی صنیع‌الدوله حساب بخوانند ، مدتی‌صرف اینکار شد وکار بتفریق نکشید تا چه رسد به ضرب‌وتقسیم، با مزه‌تر رغبت ولیعهد با آن فکر سرشار به آموختن شطرنج بود ، در آن اوقات روزی شاه در منزل عبدالحسین میرزا فرمانفرما مدعو بود، شاهزادگان و اعیان بودند ، بعد از ناهار بنا شد شطرنج باخته شود ، حضار دو دسته شدند ، جمعی طرف ولیعهد، جمعی طرف نایب السلطنه من از طرف ولیعهد بازی میکردم و نایب ناظر از طرف نایب السلطنه ، پنجاه پنج هزاری هم گرو بود ، بازی نایب ناظر هیچ بقوت بازی من نبود ، و غفلتی رفت و بازی من عقب افتاد، امین ـ السلطان پنجهزاری ها را بر داشت و داد به ملیجك عزیزالسلطان ، دعوی طی شد ، شنیدم‌ولیعهد از باختن من اظهار خوشوقتی کرده بود بملاحظهٔ نایب السلطنه ، من بهیچوجه ملاحظه نکرده بودم ، رسم است در بازی تا دست از روی مهره بر نداشته‌اند حق اصلاح دارند ، من هنوز دست بر نداشته بودم مغلطه کردند ، بشاه تظلم کردم‌دیدم میل حکومت ندارند ، تسلیم شدم،غرورگاهی این گونه پیش میآورد وشاید الخیر فی‌ماوقع.

بعضی از تشریفات زمان ناصرالدین‌شاه



قائم‌مقام، ولیعهد، مخبرالدوله، صنیع‌الدوله

درماه رمضان شئونات اسلامی محفوظ بود، به اختلاف اوقات، ادارات شب به وظایف اشتغال داشتند ، در اندرون نمازجماعت منعقد میشد ، شیخ سیف‌الدین از شاهزادگان درلباس علما بود از برای خانمها وعظ می‌کرد ، شیخ‌ـ اسدالله اعمی تجوید میگفت دردههٔ عاشورا در تکیهٔ دولت تعزیه‌داری مفصل میشد ، وزراء و امراء تأسی می‌کردند و ازبرای مردم هم‌فال‌بود هم تماشا ، مقدمهٔ روضه خوانده میشد، سپس شبیه درمی‌آوردنددستهٔ تعزیه‌خوان معلم‌درآواز و نقش خود تربیت شده بودند ، مشهور آنها ملاحسین امام خوان ، میرزا غلامحسین عباس خوان، جهانگیرمسلم خوان بودند وجمعی پسر۔ بچه‌های خوش‌آواز. درلباس وملزومات تجمل بسیار میشد ، شبها تکیه چراغان بود، انعامها و خلعتها مرحمت میگردید و دور تکیه بیست طاقنما است ، مرتبهٔ تحتانی را وزراء وامراء می‌بستند، مرتبهٔ وسط وفوقانی در پس زنبوری مخصوص‌حرم بود ، دریکی‌ازحجرات شاه‌جلوس میکرد، روبروی دیردرتزئین رقابت میکردند، چای و قهوه برای واردین ناهار و شام برای مباشرین مهیا بود ، از شب های آخر شبی ناصرالدین شاه گردش میکردند ، صاحبان طاقنما پیش‌کشیها تقدیم میکردند یك ازطاقنماها که متعلق بپدرم بود ده روزه هشتصد الی هزار تومان



تکیهٔ دولت

خرج برمیداشت، تکیهٔ اطراف سکو از زنها پر میشد ، قریب شش هزار نفر ، مرد ها راه نمی‌یافتند ، گاهی زد و خوردی هم بین زنها واقع میشد و لنگه کفش درکارمیآمد، درموقع روضه خوانی کسی‌که‌قادر بود جمعیت را ازصدا بیندازد سید ابوطالب صدرالذاکرین بود، اولا صدائی‌داشت که‌تکیه راپرمیکرد دیگران آواز خوش‌داشتندوخلق‌الله‌راساکت نمی‌توانستندکرد، سیدجن‌هم میگرفت‌وپیش‌زنها احترامی‌داشت.

مردم جن‌دارند

منتظم‌الحکماء صلحی ازدوستان‌من حکایت کرد که روزی باتفاق ظهیر-الدوله مرشد بدیدن سید رفتیم‌وارد شدیم، نشستیم، ابداً اعتنا وخوش-باشی نکرد متوجه زنی بود که آمده بود آقا جنش‌را بگیرند،تاچند نوبت‌دست درسینهٔ‌آن‌زن کرد و گفت جن تو خیلی حرامزاده است در-میرود و مستمر تجدید می‌کرد تاآخر جن را ازبغل آن زن گرفت درشیشه‌ای کرد، درش را محکم بست،آن‌زن که پای درگاه حیاطایستاده بود یك اشرفی روی آستانه گذارد و رفت ، آنگاه آقا رو به ما کرد برخاست تواضع کرد خادمی را خواند وسفارش شربت وشیرینی‌داد، ظهیرالدوله گفت این دیگر چه بازی است ، گفت این‌مردم جن دارند بعضی‌را شما میگیریدبعضی راهم من، پس بگذارم همهٔ جن‌هاراشمابگیرید.

پس از انقلاب فرانسه جنی هم سیاسی بر جنهای عادی افزوده شده است و باندازه ای سر و صدا بلند کرده است که ملل عالم لحظه ای از تشنج فراغت ندارند وهرروز غوغائی بـرپا است، جنهای عادی به‌طبایع حمله‌ای‌اختصاص داشت ، جن‌آزادی گریبان‌زن ومرد را گرفته‌است، ازشش طرف میکشد .



تعزیه خوانان درلباس مخصوص

سلام

در زمان ناصرالدین شاه ابهتی داشت وروز های عیدبرای‌مردم تفریحی بود ، سلام‌های رسمی‌در تخت مرمرمنعقدمیشد، صاحب‌منصب‌ها واجزای‌استیفاجلوتالار صف‌میکشیدند. افواج اطراف حوض، تماشاچی ازداخله و خارجه راه می‌یافتند،یکی ازمعمرین محترم مخاطب سلام بود شاه کلمه‌ای‌می-گفت و مخاطب جواب عرض میکرد ، درمدت سلام ۱۱۰ تیرتوپ می‌انداختند، بعدداسم‌مبارك‌علی(ع)، نوبتی‌درتابستان



نظام‌الملك نایب‌السلطنه ارباب مناصب صاحبدیوان
سلام جلو تخت‌مرمر

ایلخانی‌الله قلیخان که مخاطب بود بمناسبت آنکه شب هوا بی تناسب خنك شده بود در تعریف‌از هوا گفت : دیشب همهٔ مردم لحاف کشیدند و ضحکی شد. بعضی شاهزادگان در تالار مرمر می ایستادند و بعضی اثاثیهٔ سلطنتی‌در دست داشتند ، از لوازم غلیان مرصع بود که پیشخدمت باشی خصوصی مقابل شاه روی تخت میگذاشت و نی پیچ را بدست شاه‌می‌داد.

خطیب‌الممالك خطبه میخواند ، از شعرا قصیده بعرض میرساندند و چند بیت برمیخواند سلام منقضی میشد .

سلام تحویل

سلام تحویل درعمارات سلطنتی منعقد میشد، اواخر درتالار موزه بواسطهٔ وسعت ، زیرا عدهٔ مدعوین از علماء و شاهزادگان و وزراء و رؤسای ادارات تجاوز کرده و به هفتصد و هشتصدمی‌رسید ، مطابق صورت برای همهٔ طبقات عیدی مقرر بود و باز تا روز دوازدهم عید بترتیب از همهٔ طبقات شرفیاب میشدند و عیدی بآنها مرحمت میشد .

ترتیب سلام تحویل

جلو تخت طاووس مسندی مروارید دوزی می‌افکندند و چند متکا ایضاً مروارید دوزی می‌نهادند، شاه‌باحترام علماء روی زمین یا کرسی کم‌خیز می نشست شمایل حضرت امیر و دعای صباح بخط آن بزرگوار وقدری تربت که شاه موقع زیارت در نجف خودشان برداشته بودند روبروی شاه قرار میدادند ، بفاصله، قدح های مرصع و گلدان می‌نهادند ، یك نفر از علماء رو برو می نشست و با زعفران و گلاب دعای تحویل می‌نوشت که در کاسهٔ آب می‌انداختند و پس از تحویل شاه قدری از آب می‌آشامیدند ، از لوازم اثاثهٔ حضور جعبهٔ مهر سلطنتی‌بود، منشی‌الممالك‌فرامین مستمری، ها و انعامات نوروزی‌را که قبلا تنظیم یافته بود بمهر می‌رساند ودر موقع تحویل‌شکونی بود ، ایشك آقاسی با صدر اعظم رو بروی شاه می‌ایستادند وطرف فرمایشات بودند ، علما بعضی طرف راست و بعضی طرف چپ



مبارزهٔ پهلوانان عصر نوروز

می‌نشستند، اگردرتهران بودند ولیعهد دست راست، ظل‌السلطان دست چپ، بعد ازعلماء میایستادند زیردست آنها شاهزادگان ، وزراء وامراء ، زیردست ایشان ، علی‌قدر مراتب ازطبقاتی که مقرربود تا علماء حضورداشتند ، شاه باحترام روی زمین جلوس میفرمود .

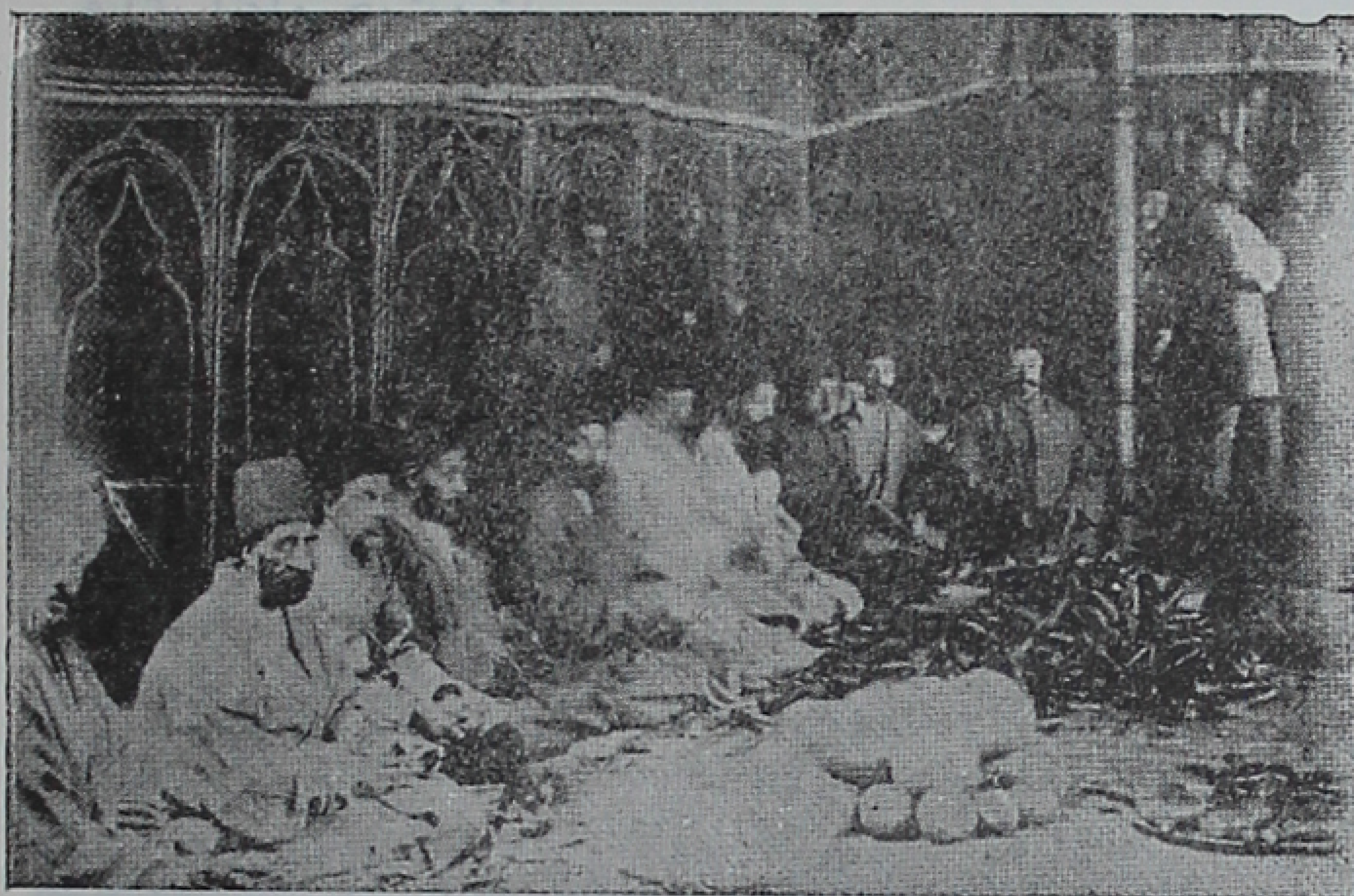
اثاثهٔ سلطنتی ؛ گرز و سپرمرصع ، تبرزین ، ساعد بند ، تیر و کمان، شمشیرهای نامی که شاهزادگان دردست داشتند، گرزوسپرمخصوص رکن الدوله وحسام السلطنه بود ، هروقت درمرکز بودند ، برادرهای شاه که در غیبت ولیعهد و ظل‌السلطان بجای ایشان می‌ایستادند ، مقارن اعلان ساعت تحویل که بعهدهٔ منجم باشی (نجم‌الدوله) بود بحضور آمده اعلام میکرد ، شروع بنواختن موزیك وانداختن توپ میشد ، علماء می‌رفتند .

خوان سالار دومجموعه پر ازشاهی سفید ومسکوکات طلا پیش میآورد ، شاه چند دانه برمیداشت، خوانسالارو بردستهای اومجموعه‌ها رابرده ازدوطرف به‌حاضرین مشتی دست لاف‌میدادند، عیدی علما را شاه بدست خود داده بود ، علماء که می‌رفتند شاه روی صندلی جلوس می‌نمود ، طبقات مرتب می‌آمدند و عیدی میگرفتند و مرخص می‌شدند ، عصرعید سلام نظامی در بالا خانهٔ میدان‌ارگ منعقد میشد، پهلوانها و بازیگرها مشغول کشتی وبازی بودند وازبرای عامه تفریحی‌بود.

عیدی که شاه بدست خودش میداد مشتی شاهی سفید وکیسه‌های شاهی که چند سکه هم‌داشت اشرفی پنجهزاری ودوهزاری، هرچه برعده افزوده شد ازسکه طلاکاست . اوایل پدرم که از سلام برمیگشت محتوی کیسه قابل تقسیم بود ، اواخرزورکی یك دوهزاری درآن یافت میشد ، در اول سلطنت ناصرالدین‌شاه اشرفی را دربازار نه‌هزارودهشاهی خرد میکرده‌اند (یاد نادربخیر)

عیدقربان

عید قربان‌هم برای اهل شهرتفریحی بود، ازطرف شاه غیرازصدهاگوسفند که تقسیم میشد من‌جمله هفت هشت گوسفند برای پدرم میآوردند ، شتری را تزئین کرده با دم و دستگاه کوس وگبرگه ، موزیك و عملجات مخصوص بمیدان نگارستان میآوردند و نحرمیکردند وهرقطعهٔ آن مخصوص صنفی بود ، مباشرین خلعت و انعام داشتند .



مؤیدالسلطنه، امین الدوله، امین‌الملك

رسومات خوبی بوده ، همه را تمدن از بین برده و از چیزهای خوب‌تمدن‌بهره‌ور نشدیم .

آش پزان

آش‌شله‌قلمکار که اواخر در سرخه حصار پخته میشد تشریفات فوق‌العاده‌داشت، درزمان‌فتحعلی‌شاه درگردش‌عیدپخته‌میشد، و ازتشریفات تحویل‌بود ، حال در پائیز ، سابق روز سیزده‌تشریفات‌بعمل‌میآمد.

ازجمله‌شکستن بعضی ظروف بود ویغمای میوه و شیرینی وانداختن بعضی کنیزان درحوض آب که کشتی بگیرند ولباس زیاد هم نداشته‌اند مد امروز! خانمها دراطراف حوض نشاط میکرده‌اند وشاه را انبساطی دست میداده است ، از حوض که بیرون می‌آمدند شاه شاهی شاباش‌میکرده وبه‌اطراف می‌پاشیده،خانم وکلفت خواجه وغلام بچه بهم‌میریختند جامه‌ها میدریده ، پاها بهوا می‌رفته خرتوخری بوده است وچرچری می‌شده است ، درسرخه حصار

کنیزی درحوض نمیانداختند ، تشریفات مردانه بود وانعامات بجای خود ، وزراء و امراء و رؤساء درچادرها وخیمه‌ها جمع میشدند و سبزی آش را پاك میکردند ، شاه هم گاهی سری به چادر میزد و سبزیهای حضوری پاك میشد و آش به منازل تقسیم .

تشریفات مشرق زمین تا آخردورهٔ ناصرالدین شاه برقرار بود و شکوهی داشت ناصرالدین شاه مایل بود با همهٔ طبقات تماس داشته باشد ، هر روز در باغ گلستان از طبقات اداری جماعتی جمع میشدند ، شاه که از اندرون بیرون می‌آمد همه تعظیمی میکردند با بعضی فرمایشات می‌شد .



مخبرالدوله   تشریفات آشپزان

تشریفات آشپزان

قیمت اشیاء آبگوشت ییلاقی تاریخ جمادی الثانیه تنکوزئیل ۱۲۹۲

گوسفند	۱۲ رأس	۲۵۰	ریال	نخودقزوینی	۶ من	۱۲	ریال
بره	۹ «	۳۰	«	لپه باقلا	۶ «	۱۲	«
مرغ	۶۰ قطعه	۷۰/۵	«	سیب	۱۶ «	۸	«
آبلیمو	۲۴ مینا	۹۰	«	گشنیز	۱۶ «	۸	«
قند	۲۴ کله	۱۱۰	«	ریحان	۴ «	۱/۲۵	«
روغن	۲۰ من	۱۰۰	«	مرزه	۱ «	۱/۲۵	«
فلفل	۱ من	۱/۸	«	جعفری	۱۶ «	۸	«
لیموی عمانی	۹ «	۳۰	«	تره	۲۴ «	۸	«
گلپرخشك	۱۰ سیر	۱۱	«	چغندر	۵۰ «	۱۲/۵	«
سماق شکی	۱ من	۰/۵	«	کدو	۱۰۰ عدد	۵	«
آلوبخارا	۱۲ «	۷۲	«	بادنجان	۱۵۰۰ «	۷/۵	«
گوجه برقانی	۱۲ «	۹۸	«	پیاز	۲۰ من	۱	«

لپه	۶ »	۱۲ »	نمک	۳۰ من ۲٫۵	»
لوبیای سفید	۶ »	۶ »			

جمع ۱۰۹۰/۷۵

متقال جهت کیسه	۱۵ ذرع ۱۵ریال	کرباس	۲ توپ	۸	ریال
هیزم	۱۲ خروار ۱۲۰»	کرایه		۱۵۰	»

جمع ۲۹۳

عصرانهٔ شاه یکماهه بخرج امین‌السلطان آقا ابراهیم میآید .

درنیاوران	۱۵	درشکراب ۱۴	درشهرستانک	۷۰	عسل ۲

باقلای تازه ۳/۵ ریال

جمع ۱۰۰ ریال

برات صادرشده



کورشو کورشو از تشریفات ناپسند آنهم بدستور خانمهای خودپسند مزاحمت‌فراشان بوددرموقع عبور حرم که در اطراف کالسکه میدویدند و ومردان را بانهیب کورشو رد میکردند، گوئی فراشان مردنبودند. فریاددورشووکورشوربفلک می‌رفت ، روزی فرنگی‌ئی از راه می‌گذشت ، پشتش را به آنها کرد و کلاهش را برداشت که شرقی وغربی ادب بجا آورده باشد .

میرزا جعفرحکیم الهی به فراش‌ها گفت مگرفلان من تفنگ حسن موسی است ، این گونه مضامین سبب شد که آنگونه توهین موقوف شد ، هم از آداب که اواخرمنسوخ شد حرکت شاطر بود جلو کالسکهٔ شاه در شهر که لباس هفت رنگ داشتند وکلاه بلند دوپهلو وکاغذی شبیه به تاج خروس و کلاههای رسمی امروز

ناصرالدین شاه ذوق سرشاری داشت ، شعر می گفت ، از اواست :

جای معشوق ندانیم ولیکن گویند
کعبه و بتکده وخانهٔ خمار بود

وله

گر کنه‌کار نبودی بجهان روز جزا
ازخداوند جهان‌لطف گرانمایه نبود

وله

مرد نباید که تنگ حوصله باشد — دوست نباید ز دوست در گله باشد
با گله خوش نیست روی خوب‌تودیدن — دیدن رویت خوش است بی گله باشد
آنکه پریشان نمود طرهٔ لیلی — خواست که مجنون اسیر سلسله باشد

وله

بندگی حضرت تو مایهٔ شاهی است — تا شده‌ام بندهٔ تو برهمه شاهم

درنجف فرموده‌اند

اسکندر و من ای شه معبود صفات هـر دو بجهان صرف نمودیم اوقات
با همت من کجا رسد همت او من خاك درت جستم واو آب حیات

تحریر قلم اندازگوئی ازشئونات شهامت‌است من‌جمله بی‌توجهی بخط ناصرالدین شاه که دستخطات اوبصعوبت‌خوانده می‌شود ، درجوانی خوشنویس بوده عکس یکی از مشقهای ملوکانه را که ازدستگاه رکن الدوله (محمدعلی رکنی) که داماد صنیع الدوله است بدست‌آوردم گراور کردم که هم دال برلطف ذوق شاه است .



گراور خط ناصرالدین

شرح اطراف سطور

ای‌سروناز ترك جفا، مکن افسانه ما گوش‌که این بارغم

ای‌کاروان منزل مکن جزدردیار یارمن
تا یك‌زمان‌زاری‌کنم برربع واتلال‌ودمن

شنیدم که در تنگائی شتر
بیفتاد وبشکست صندوق در
غلامان پی در و مرجان شدند

آفتاب کرامت شاهنشاه‌که درتو بتابد نثار قدم مکن ، امروز روز چهارشنبهٔ دوازدهم شهر صفرالمظفر است سنهٔ ۱۲۷۲ ، در داودیه مشق شد، الحمدللله ناخوشی وباازشهرونواحی بالمره رفع شده‌است این قطعه درداودیه مشق شد.

الحمدالله‌احوال ماخوب است، باد زیادی‌در داودیه از روزی‌که ما آمده‌ایم میآید ، نمی‌گذارد مشق کنیم، این قطعه را بزور نوشتم ازدست باد. احوال امیرنظام (پسر جیران) الحمدللله‌خوب است، در داودیه الحمدالله خوش میگذرد و گذشته است ، حاجب‌الدوله این قطعه را بساز وبحضور بیاور .



دست نقاشی هم داشتند ، روزی در مدرس عباس میرزا که سپرده به رضا قلی‌خان بود نقشی‌روی‌کاغذ میبرند، رضاقلی‌خان‌بنظر محمدشاه‌می‌رساند، مورد تحسین‌میشود ومایهٔ کدورت مادرعباس‌میرزا.

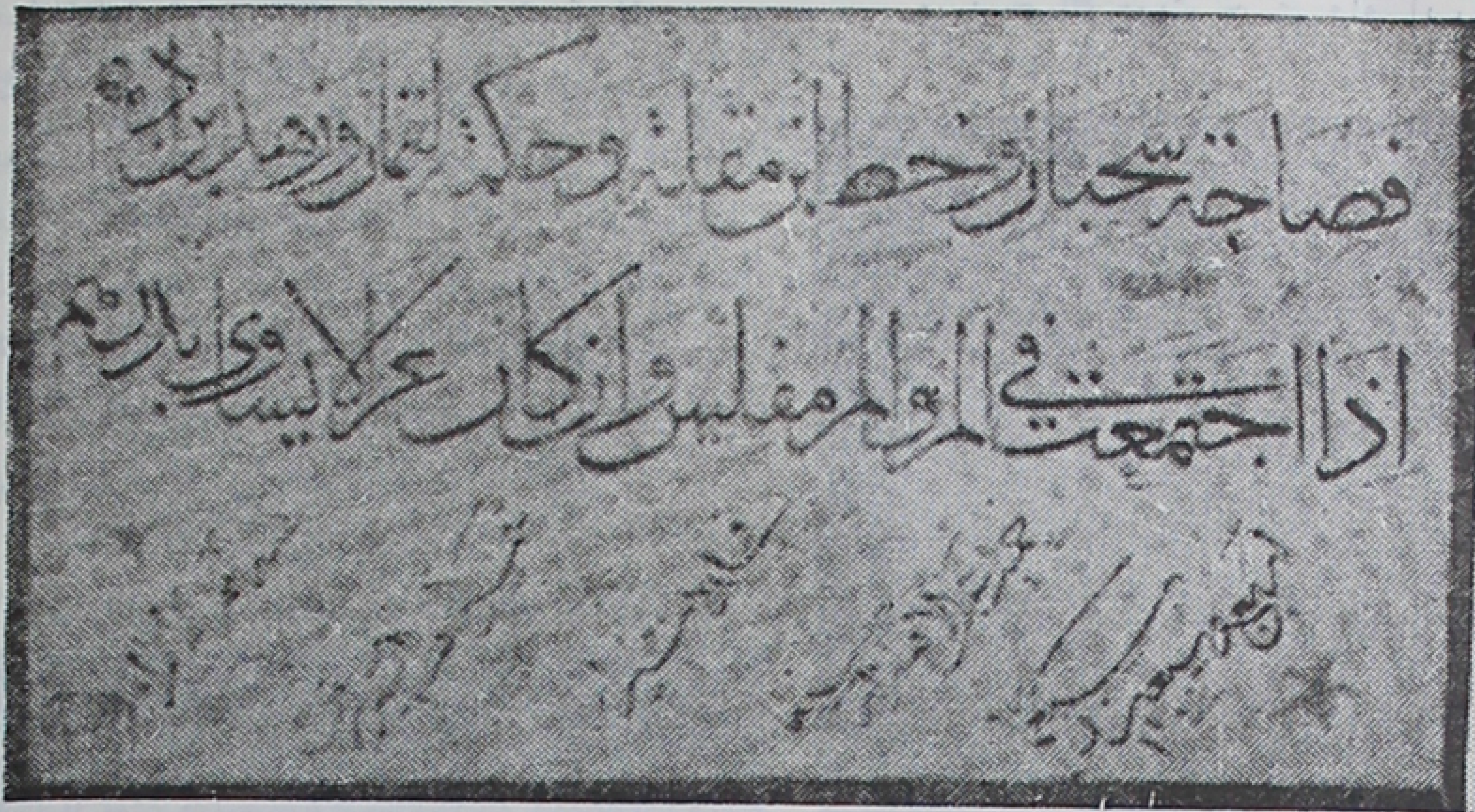
گاهی تفنناً صورت اجزای خلوت را میکشیدند ، روزی در اطاق بریلیان فرمودند ، بنشین نشستم ، صورت مرا کشیدند و خالی ازشباهت نیست ، ورق راانداختند وبرخواستند ، معتضدالسلطنه‌عرض کرد مزین فرمائید فرصت نشد، حدس زدم که به سلیقه‌شان نگرفته است دی۱۳۱۲، ازمیرزا تقی‌خان امیرشکلی دردست نبود، شاه‌وصف فرمودند و صنیع‌الممالك کشید چون شکل امیر را خوب در نظر داشتند ، تصدیق فرمودند ، ازمعاصرین هم شباهت‌آن شکل را به‌امیرشنیده‌ام .

محمدعلی‌رکنی عکس قطعه‌ای‌هم ازحافظ داشتند، تحفه‌ای‌است نیازخوانندگان‌گرامی‌میشود.

درحاشیهٔ عکس شرحی فرهادمیرزا نوشته است به‌گراور درنمیآمد عیناً نقل میشود .

این قطعهٔ شریفه که خط مرحوم خواجه حافظ علیه‌الرحمه است ازنفایس روزگاربشمارمیرود جناب‌آقا میرزا علي‌کازروني بیادگار داده‌اند وانا‌العبدالعاصي فرهاد بن ولیعهد طاب ثراه سنهٔ۱۲۹۸

مهرگوشهٔ قطعهٔ عروس شهنشاه مهرنساء است .


فصاحة سحبان وخط ابن مقلة وحکمة لقمان وزهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلس

گراور خط حافظ

ضرب گرفتن ناصرالدین شاه

شبی شاه میرزا عبدالله را تنها میخواهــد ،کنار بخاری جلوس میکند به میرزا میگویند ، بنشین سازبزن ماميل داریم ضرب بگریم و با لبهٔ پیش بخاری ضرب میگیرند، تصورمیکنم موجبات آشفتگی‌ئی فراهم بوده‌است، خواسته‌اند از اهمیت آن بکاهند .

معروف است فتحعلی‌شاه هم گاهی شعری سرهم میکرده است واز ملك‌الشعراء صبا تصدیق میخواسته اگر تصدیق مطبوع نمیافتاده است ملك‌الشعراء محکوم میشده است بـاینکه به آخورش به‌بندند ، روزی شاه شعری میخواندوازملك تصدیق میخواهد، تعظیم میکند وراه می‌افتدمیفرمایند کجا؟ عرض میکند، دم‌آخور.

وقتی شاه مصراعی میسازد ومصراع دیگررا از ملك میخواهد « نکار ماهوش ماکه دل‌سراچهٔ اوست» ملك میگویند « تمام لذت‌عالم میان پاچهٔ اوست[1] »

ناصرالدین شاه مرد سفاکی نبود، قضیهٔ طناب انداختن نه‌نفر سرباز را خدشه‌ای گرفته‌اند وبا ملاحظهٔ مقتضیات وطرز پیش‌آمد می‌توان مغتفرشمرد .

قبل ازسفر اول فرنگ،شاه بشاهزاده عبدالعظیم میرود ، در مراجعت سربازهائی میخواهند عرضی بکنند، سوران ملازم مانع میشوند ، سربازان سنگ بطرف‌آنها پرتاب میکنند یك دو سنك به‌کالسکهٔ شاه میخورد اسبها رم میکنند ، یکی از قیش ها پاره میشود و سبب معطلی ، علاءالدوله نسبت تحریك به میرزا حسین خان میدهد ، بعضی‌سربازان را میگیرند بشهر میآورند ده‌نفر بوده‌اند حکم به طناب انداختن‌آنها میشود، با عصبانیت شاه و سوءظن به سپهسالار الحاج او مؤثر نمی‌افتد ونه نفر را طناب میاندازند البته درسرسفر باسعایت علاءالدوله و وحشتی که در شاه پیدا شده بوده

۱ـ دراین‌موقع لطیفه‌ای هم از طبع اتـابك یادم‌آمد حسین‌آباد(اختیاریه) جزء دروس ملك عبدالحسین‌خان معروف به کفری قنات مختصری دارد وجنب سلطنت‌آباد است،نوبتی‌اعتمادالسلطنه اجازه خواسته بود که برای نزدیکی به‌سلطنت‌آباد برسرآب حسین‌آباد چادر بزنند که اگر وضوئی ساخته میشود مباح باشد ، اتـابك میهمان عبدالحسین خان بوده رقعه را می‌بیند میگوید در جواب بنویس : «گرآب چاه نصرانی نه پاك‌است- جهود مرده‌میشویم چه باك است» الاسماء تنزل من‌السماء

است مخفف جرم است، لیکن از قباحت عمل نمیکاهد ، میبایست استنطاق وتحقیقات شده باشد.

شاه به کن نقل مکان کرد، آقا ابراهیم آبدار (امین السلطان) که همه کاره درخلوت است دوسه روز شرفیاب نمیشود ، در شرفیابی اجازهٔ زیارت عتبات میخواهد؛ میفرمایند در سر سفریم همه کارهای ما با تواست ، چه موقع مسافرت عتبات است ، عرض میکند اعلیحضرت هم خوب است این سفر را موقوف فرمایند با قضیهٔ سربازان کجا میرویدوچه خواهند گفت ؛ بگریه می‌افتد وشاه را هم رقت دست میدهد، میفرمایند بد شده‌است اما شده‌است، حال‌چه باید کرد؟ عرض میکند اقلا کسان آنها را بخواهند استمالت



شرح عکس ناصرالدین شاه وشاهزادگان

ازراست بچپ یحیی‌خان‌مشیرالدوله، شاهزاده امام‌قلی‌میرزا عمادالدوله،شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر شاهزاده فیروز میرزا فرمانفرما-میرزا قهرمان امین لشگر،میرزا حسین خان سپهسالار حسنعلی‌خان گروسی، ناصرالدینشاه ، شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه ، شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه ، میرزا ملکم خان وزیر مختار ایران در لندن

بفرمائید ، مقرر میشود بهریك مستمری برسانند واستمالت کنند .

دربرلن امپراتور گیوم اول گوشه‌ای بآن قضیه میزند ، بروایت مؤیدالسلطنه درموقع خداحافظی‌شاه میگوید بدون گردن زدن عدالت نمیشود. Sans coupe gorge pas de Justice

بقانون نظامی مکرر دستجات قشون‌را نیزه پیچ کرده‌اند ودر حفظ نظم در جامعه گاهگاهی لازم دانسته ، در مورد آن سربازان این حکمت موجود بوده یانبوده موقوف بطرز حکومت‌است .

در نیمهٔ اول مائهٔ بیستم دیدیم که سران سیاست آلمان را بی‌محابا بدار زدند و مسبوق به استنطاق وتحقیق بود وحکومت برخلاف موازین عدالت و در اعلی درجهٔ مفهوم قباحت وبربریت، در نتیجهٔ‌عصبانیت.

به تواتر شنیده‌ام که بزمان فتحعلی‌شاه ده نفر مقصر را امرشد از سان بگذرانند ، یکی از آن میان عجز و لابهٔ بسیار میکند که او را بحضور نبرند و هرچه درسایرین حکم شد در بارهٔاو هم مجری بدارند، یکی حاضر میشود بجای او برود، چون ده نفر را بحضور می‌آورند شاه پس‌از تأملی امر میکند دور حوض بگردند سپس نه نفر را معاف میدارد وطفیلی را امر به‌سیاست می‌کند، قضیه را بعرض میرسانند امر میشود دیگر باردور حوض بگردند، می‌گردند، بازامربه‌سیاست یکنفر خارج از مقصرین میشود پس از تحقیق معلوم میشود قاتل بوده است وشاه می‌فرمایند، هرچه نگاه کردم آن یك‌نفر را بی‌سر دیدم؛ العهدة علی‌الراوی .

یادباد آن‌روزگاران یاد باد

زشت و زیبا، از هروضعیتی و از هرعادتی، می‌شود به مذمت و تحسین قلمفرسائی کرد. مقایسهٔ عادات و رسومات، مطالعهٔ دقیق در مقتضیات می‌خواهد، کریتیك و انتقاد حکومتی است شخصی، پای موازنه ومقایسهٔ اطراف مسئله که درکارآمد، غالب انتقادات بی‌پامیشود.

ما از دستخطها و بیانات واقدامات ناصرالدین‌شاه بقدری یاد کرده‌ایم که آن مردبزرگ ملت دوست و وطن‌خواه به کیفیات شناخته شود، بلی آنچه شاه آرزو داشت ومی‌خواست نشده، دشمنان او اشکالات را بنظر نیاوردند، نه همسایه‌ها سنگ راه بودند، بزرگترین موانع عهدنامهٔ ترکمان‌چای بود که چون تار عنکبوت دست وپای ملت و دولت را بهم پیچیده داشت.

ناصرالدین‌شاه تاریخ وجغرافیا خوب می‌دانست، روزها سرناهار از روزنامه‌های خارجه محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه ترجمه می‌کرد، گاهی هم حکیم‌باشی تولوزان که سرناهار حاضر بود از اخبار می‌گفت، سفرنامه‌ها از برای شاه ترجمه میکردند و خوانده میشد، تلماك را علی‌خان ناظم‌العلوم پسرعمه ترجمه کرد، سفرنامهٔ استانلی را رضا قلی‌خان عموزاده؛ شبها در اندرون برای او کتاب می‌خواندند، وقایع دورهٔ ناصرالدین‌شاه‌را مرحوم رضاقلی‌خان درروضة‌الصفای‌ناصری‌وفهرست‌التواریخ و مرحوم اعتمادالسلطنه در منتظم ناصری و مرآت البلدان نوشته‌اند. اعتمادالسلطنه در عنوان مآثر والاثار ترجمهٔ احوال بعضی رجال و شرح بعض مؤسسات و مستحدثات را نگاشته‌است، فهرستی است برف انبار.

دورهٔ ناصرالدین‌شاه بحبوحهٔ اختلاط رسوم و عادات مشرق زمین و مغرب زمینی بود، در ترویج محسنات کل اهتمام را کرد، متأسفانه راه استفاده برو بسته بود مگر قلیلی وآنچه‌نامرغوب بود ازآن احتراز داشت وحق داشت.

زندگی شاه با همهٔ ریخت وپاش به اقتصاد بود، ثروت شخصی نداشت. املاك حاجی میرزا آقاسی را که بمحمدشاه هبه کرده بود به ملکیت شخصی تصرف نکرد.



جلسهٔ وزارت جنگ

معاون‌السلطنه ـ مشیرخلوت ـ امین‌السلطنه ـ نظام‌الملك ـ اعتمادنظام ـ نایب‌السلطنه ـ هدایت‌خان

نیات او را از دستخطها که گراور کرده‌ایم توان دانست ، به نزدیك ترین رجال اعتماد نداشت، حشمت همسایه‌ها چشم همه را گرفته بود، همه سرسپرده بودند.

با توجهی که ناصرالدین‌شاه به‌تعالی ملت و دولت داشت و موانعی که در کار میدید میشود گفت شاهی بود مستأصل واواخر مأیوس . رحمةالله علیه

درقضیهٔ شیخ عبیدالله ناصرالدین‌شاه درتأسف برقتل میرزا تقی‌خان‌امیرکبیرمکرر این قطعه را خوانده است،

مرد خردمند هنرپیشه را — عمردوبایست‌دراین روزگار
تا به‌یکی تجربه آموختن — در دگری تجربه بردن بکار

درحفظ آداب وسادگی زندگی به گراور دو مجلس قناعت کردیم.

یکی نایب‌السلطنه درحوزه‌کار شاه‌وشاهزاده ووضیع و شریف ، ارباب و رعیت روی زمین می‌نشستیم این فضولات بعنوان مبل لازم نبود ، باطاق میهمانخانه ، دفترخواب، ناهارخوری حاجت نداشتیم سه‌تخته‌نمد و یك قالی اطاق را قابل سکنی‌میکرد ، امروزمیز و تخت‌وصندلی فضای‌اطاق راگرفته‌و به‌تناسب در همهٔ مراتب تکلفات افزوده ، همه مایهٔ دردسر ومخارج بیهوده « کاین منم طاووس علیین شده»



ناصرالدین‌شاه درشکارگاه صرف عصرانه وچای

ورود مظفرالدین شاه ۲۴ ذی‌حجهٔ ۱۳۱۳

مظفرالدین‌شاه به‌پیشکاری عین‌الدوله[1] واردشد ، صنیع‌الدوله ومن‌بقزوین رفتیم و شرفیاب شدیم ، از صحبت های شاه جدید بوی توجه به تجدد میآمد و بر امیدواری میافزود ، غالباً به‌زدن‌کبوتر و کلاغ میگذشت ، فرمایشاتی‌هم درپرده‌میکردند پس‌از ورود، کار به‌امین‌السلطان‌قرارگرفت، حکیم‌الملك، سیدبحرینی ، بصیرالسلطنه ، امیربهادر ، درمزاج‌شاه نفوذ دارند حکیم‌الملك راحافظ مزاج خود میداند ، امیر بهادر را حافظ جان‌خود ، سیدبحرینی را مستجاب‌الدعوه ، بصیرالسلطنه طرف‌صحبت ، همه دست‌پاچه به‌چپ و راست میزنند و عجلهٔ‌غریبی دراستفاده دارند .

انگشت درباریها بود یا فکر امین‌السلطان‌که همدستی داشته باشد، درصدد برآمد فرمانفرما راکه‌درکرمان‌بود بخواهد، صاحب‌اختیارگفت دونوبت ازطرف امین‌السلطان اجازهٔ احضار فرمانفرما را خواستم شاه‌نپذیرفت ، نوبت‌سوم فرمودند امین‌السلطان این پسره را نمیشناسد ، بیاید ، اما کاسه و کوزه را برهم‌خواهد زد ، فرمانفرما داماد شاه است و خواهرش درخانهٔ شاه . خواستندش آمد و کاسه وکوزه‌راهم‌برهم‌زد ، امین‌السلطان‌هرچه بود درعرض بیست‌سال پیش دست ناصرالدینشاه تربیت

---

۱ ـ از تلگرافاتی که از تبریز و بین راه در جواب مطالب میرسید پدرم تعجب میکرد بتصوراینکه رأی و صوابدید مظفرالدین‌شاه‌باشد وقلم‌عین‌الدوله بود، حتی شبی فرمودند کانه‌سلطنت قلب ماهیت میکند .

شده بود ، از اوضاع و احوال‌مملکت و مردم مستحضر بود ، عنـان را میکشید و جلو درباریهای حریص‌بدوران رسیده را تا درجه‌ای میگرفت‌که بجائی وحدی قانع نبودند، حضور فرمانفرما نغمه‌ای برطنبور افزود و همه برقاصی افتادند .

در تخفیف کفایت اتابك، شمس‌الدوله خواهرعین‌الدوله به‌مظفرالدین‌شاه‌گفت که درانتظامات عمده‌عامل تلگراف‌بودکه احکام‌به‌همه‌جا میرسید و فترتی اتفاق‌نیفتاد ، البته این‌نکته خیلی‌مدخلیت داشت و بازیکی‌لازم بودکه تلگراف‌کنند .

نقشهٔ عزل‌اتابك را طرح‌ریختند ، مظفرالدین‌شاه زیر بار نمیرفت و به‌تصویب پـدرم موکول می‌داشت، چهل‌شب‌فرمانفرما، حکیم‌الملك وبصیرالسلطنه به‌منزل‌ما می‌آمدند و دوسه ساعت‌صحبت میکردند ، پدرم رضا نمیداد ، آخر شاه احترام‌السلطنه را خواست‌وبتوسط اوپیغام‌کرد .

مضمون پیغام بخط صنیع‌الدوله : به‌مخبرالدوله بگوئید شما از ما چراکناره میکنیدو هیچ چیز بعرض نمیرسانید . در زمان شاه‌شهید هم‌همین‌قسم رفتار میکرده‌اید یا آنکه حالارفتارخودتان را تغییر داده‌اید، ماکمال امیدواریرا بشما داشته وداریم و خودمان را درحالت‌کشتی نزدیك‌به‌غرق می‌بینیم اگربرای ماحادثه‌ای دست بدهد نتیجهٔ آن‌عاید شما هم‌خواهد شد ، مگر فریب این‌شخص‌را خورده‌اید ، البته آنچه لازم است‌بماگفته شودکتا‌بچه‌کنید احترام‌السلطنه بیاورد و بعرض برساندو ممکن است شبها درب‌اندرون بیائیدیاشما را به‌اندرون‌بخواهم وصحبت زبانی‌بکنیم . درجواب‌قرار شد احترام‌السلطنه‌بعرض برساندکه من‌گول‌کسی را نخورده‌ام ، اتابك پس از خرابیهای بسیارامروز مقامی پیداکرده است و بصیرت تمام دارد بکار میخورد و من‌آنچه‌گفته‌ام بخیر شما است از من چه میخواهید ؛ اختیار دارید هرچه میل‌دارید بکنید .

درد اینجاست‌که بهیچ‌زبان نمیشود بشاه حالی‌کرد که جمعی دور اوراگرفته‌اند وجزپرکردن جیب خود فکری ندارند وصلاح می‌اندیشند ، هرروز ضربی‌ناموزون درکار میآورند و ضرب‌موافق با مصلحت نیست .

تلگراف حضوری بین‌مظفرالدین‌شاه ومحمدعلی‌میرزا برای نمونه که بین‌فرمایشات ملوکانه‌و عمل فرق بسیار است و مشت‌نمونه خروار .

ازباغ، محرمانه ، ولیعهد انشاءالله احوال شما خوب است ، امروز که شما را خواسته‌ام‌برای بعضی فرمایشات است که در حضور جناب امیرنظام بشما میفرمائیم ، اولاً درباب عمل‌نان است، از قراری‌که مسموع‌میشود و راپرت‌هم برای‌من‌نوشته‌اند خیلی‌تعجب دارم که توچرا بایدمردم‌آذربایجان را بکلی از خودت مأیوس‌کنی ؛ چرا نوکرهای شما باید جرأت‌بکنند به‌عنوانات‌مختلف ازمردم پول بگیرند ؛ چرا باید این‌غله راکه بمردم طرح‌کردند حیف و میل بشود و بمردم نرسد ؛ از علمـاء تلگراف برسدکه مردم ازگرسنگی‌مردند، مگرشما در تبریز نبودید نمیدیدید ، من‌چگونه بامردم رفتار میکردم؛ بچه‌که نبودی بیست‌وهفت‌سال‌ازعمرت میگذرد بعضی تصورات مکن ، مثل‌شاه‌شهید که خودت یادت میآید ،نسبت بمن‌چه‌نوع حرکت‌کرد ، یکنفر فراش فرستاد بجای ولیعهدسی‌ساله، حالا هم‌ممکن است‌که همین‌نوع حرکت شود ، تصور مکن که من پسرشاه هستم ، سـالارالدوله را ملاحظه کردی‌که در کرمانشاهان خواست حرکت خلافی‌کند قدری دست‌اندازی باملاك مردم کرد ، فوری‌اورا عزل‌کردم ،اقبال‌الدوله را به‌کرمانشاه فرستادم، یك‌دستخط‌است‌که‌تشریف بیاور ، امیرنظام نوکر هشتادساله است و ازآبروی خودش نخواهدگذشت، هرقدر ممکن است شما را نصیحت میکند وقتی دیدبگوش شما فرونمیرود او یا استعفا میکند یا ساکت‌می‌نشیند ، آمدیم سر این مطلب‌که شما عرض بکنید من بدون اجازهٔ پیشکارم کار نمیکنم ، در ظاهر امر صحیح است ، اما در باطن بعضی اطوارات از شما صادر میشود که هر پیشکاری باشد کار از او سـاخته نمیشود ، شمـا میگوئید میل دارم فلان پیشخدمت من بفلان‌مأموریت برود امیرنظام بولیعهد بیست وهفت‌ساله چه بگوید ، چرا نباید بدانید این‌نوکرهای نالایق‌بیمعنی‌که دورشما جمع‌شده‌اند چه‌قسم هستند، تعجب من ازشما همین است‌که چرا فکر نمیکنیدکه اگر آذربایجان اغتشاش پیدا کرد من صاحب‌چه‌هستم و چکاره هستم ،

باری امروز باید شما و امیرنظام خیال ما را از بابت تبریز آسوده بکنید و از این فرمایشات ماهم ممنون باشید که محض کمال مرحمت و تربیت است که شما را از خواب غفلت که لازمهٔ جوانی است بیدار میکنم که ملتفت و متوجه کار خود باشید و نگذارید مملکت آذربایجان با بودن‌پسری مثل شما و ولیعهد دولت درآنجا خراب‌شود و دولت‌ایران مایهٔ استهزای خارجه باشد ، ۲۱ رمضان (واعظ‌غیر متعظ) .

ولیعهد در جواب شرحی از اقدامات خودو امیرنظام و جمع‌آوری‌جنس و اعانه و استمداد از خارج عرض مینماید و آن‌درجه‌سختی راکه قنسول روس‌وانگلیس راپرت داده‌اند تکذیب میکند و عرض میکند که تقصیر ازعدل‌الملک‌شد که امر نان را باو واگذار کردیم و همه‌قسم تقویت از او شد ، خدا لعنت‌کند او راکه محض‌منافع شخصی و طمع مفرطی‌که دارد تقلباتی دراین امر بکاربرد، لابد اورا از این‌کار خلع نموده‌و چون‌کسی‌دیگر نبود ظفرالسلطنه را مباشر و متصدی قرارداد... گرفتار غضب‌الهی‌وسخط شاهنشاهی باشدکسی که‌در این‌عمل مداخل‌خود را منظورکرده باشد،جنس در آذربایجان‌کم است‌و ملاك در فروش خودداری میکند ، مجبوریم بفتوای شرع انبارهاراجستجو کنیم، مستلزم سختی و تشدد است ، اگرسخت‌نگیریم جنس بدست نمی‌آید و اگرسخت‌بگیریم آه و نالهٔ صاحبان جنس به‌آسمان میرود ، حاجی‌میرزاحسن‌آقا که عرض کرده است مردم از گرسنگی میمیرند زیاده ازهزار خروار غله انبارکرده است و از دادن پنجاه خروار مضایقه میکند و هزارو پانصد خروار غلهٔ خمسه‌هم نرسید ، اگرصاحبان غله که در تهران هستند شکایت‌کنند گوش بعرض و شکایت‌آنها ندهند ، مابین غلام و امیرنظام هم اختلافی‌که باعث‌نگرانی خاطر مبارك باشد واقع‌نشده، چگونه میشود که این‌چاکر قدر پیشکاری امیرنظـام را ندانم ، اجزای این غلام بمردم چه بـدی کرده‌اند ، این مطالب را که بخاکپای اقدس عرض میکنند از دلایل بدبختی این غلام است ، غلام خانزاده ، محمد علی.

در سنهٔ ۱۳۱۶ من در تبریز بودم ، همین اوضاع بود ، نمونهٔ نانی‌آوردند که نان نبود سهل است ، ندانستیم چیست ، دوروز ماند و خشك‌نشد .

بالاخره امیرنظام فرار کرد ، اتابك معزول‌شد و بقم رفت ، جمادی‌الثانی ۱۴ .

عرب صاحب‌شرحی بپدرم نوشت که‌مهندس‌الممالك را اجازه بدهد همراه اتابك برود .

پس‌ازامین‌السلطان ، پدرم‌شد وزیرداخله ، صنیع‌الدوله‌وزیرخزانه ، فرمانفرما وزیرجنگ، شیخ‌محسن‌خان‌وزیرخارجه، نظام‌الملك‌وزیرلشگر، سلطانعلی‌خان‌وزیربقایا ، عین‌الدوله‌میراخوراست، امین‌الدوله پیشکار آذربایجان ، خاطرم است‌که پدرم با صنیع‌الدوله درباب تعیین‌وزراءشور میکردند و اگر بخواهم‌به‌پسند بعضی ارباب‌قلم‌امروزه رمان‌نویسی بکنم و بتقلید اروپائیان‌لاطایل بنویسم‌این شور در زیرزمین پدرم بود ، برای وزارت‌عدلیه من عباس میرزا ملك‌آرا را پیشنهاد کردم و پدرم خوشش‌آمد .

بنائی خانه‌نصیب حکیم‌الملك ، میرزامحمودخان‌بروجردی‌شد، خاطرم می‌آید که درجاجرود روزی مجدالدوله‌که ازحکومت زنجان مراجعت‌کرده بود بمنزل بشیرالملك‌آمد، من‌هم‌بودم، بدون رودربایستی گفت‌در زنجان دوهزار تومان تعمیرعمارت‌کردم و پانزده‌هزارتومان برات‌صادر ،زمینهٔ افکار ازاین‌قرار است .

بعضی‌خیالات نافع بکار مملکت درسر مظفرالدین‌شاه بود لکن با علت مزاج و ضعف فکر قدرت اجرا نداشت ، در مقابل اطراف خود مقهور بود ، فرمانفرما ، حکیم‌الملك و بصیرالسلطنه دائم‌الحضور بودند ، پدرم و صنیع‌الدوله خارج ازحوزه گاهی‌شاه را میدیدند ، فرمانفرما با همه‌بود و با هیچکس نبود ، بعنوان نظام سهم شیر میبرد و همه را بخدا می‌سپرد ، حکیم‌الملك روزی به صنیع‌الدوله‌گفت شاه چهارسال بیشتر مجال ندارد ، ما چهل سال درب خانهٔ او گرسنگی خوردیم ، بامید امروز .

در شهر تصنیفی شهرت‌کرد «حالانخوریم کی‌بخوریم، خوردن‌نبود بلعیدن بود.»

اخذغرامت پول‌سیاه

حاج‌محمدحسن امین‌الضرب لقمهٔ چربی بودوغرامت‌پول‌سیاه بهانهٔ‌موجهی، کار پول‌سیاه در زمان‌ناصرالدین‌شاه بجائی‌کشید که جار زدند هشتادعدد یك‌قران ، دوروز بعد کامران‌میرزا مجلس کرد که آن جـار مضر بود یا نافع؛ ملك‌التجار گفت : خوب‌بود جار را بعد از این‌مجلس‌امر میفرمودید بکشند .

چون‌خزانه با صنیع‌الدوله بود انجام این‌امر بعهدهٔ اوشد ، امین‌الضرب را در خزانه توقیف کردند ، پسرش راکه از فرنگ میآمد در سبزوار ، چون بشهر رسید بمنزل مـا آوردند و طـرف مذاکره‌با اومن‌بودم ، امین‌الضرب گرگ‌باران‌دیده بود ، به‌هرفشاری‌تن‌ پس‌نداد حاج‌محمدحسین‌جوان بود و جویای‌نام، من با او ازطریق شرافت‌و غیرت و رفع‌تهمت درآمدکردم که دراین‌مملکت‌زندگی بایست‌کرد و مسألهٔ پول‌سیاه لکه است بدامان شما ، این لکه را باید شست ، اگرترابمنزل‌آورده‌ایم برای حفظ آبروی تو است ، اگر به‌فراشخانه مایلی مانعی‌نیست . یکی را خواستم و گفتم کفشهای حاجی را جفت‌کن ، حاجی‌محمد اسمعیل‌قزوینی از دوستان او مصاحب اواست ، از آن امر من اندیشه کردند و باب مذاکره گشوده شد ، حاجی‌محمدتقی شاهرودی هم شریك مذاکره است .

جوی‌اهانت‌درمنزل‌مابحاجی‌نشد وبایدگفت‌حاجی‌محمدحسین‌دراین‌مذاکره‌شرافتمندپیش‌آمد، بدواً باتفاق‌حاج‌محمداسمعیل‌عنوان چهل‌هزارتومان‌به‌صنیع‌الدوله‌وسیصدهزارتومان‌بدولت‌شد بذهن‌شاه رفته‌بودکه‌خسارت‌پول‌سیاه بیست‌کروربوده، ازروی‌حساب دقیق درمدت تصدی امین‌الضرب سه کرور بیشتر سکهٔ پول سیاه با اینکه طلیس را هم آماده از اروپا بیـاورند و آورده بودند ممکن نبود ، شاید صحت‌تخمین صنیع‌الدوله‌و عدم اعتناء به‌برف انبار که سرزبانها بود در حاجی اثری کرد و در نتیجهٔ بی‌غرضی ما صورتی از اموال پدرش‌را داد .

جمع دو کرور ۷۷۰۰۰۰هزارتومان

راه‌آهن‌محمودآباد	املاك	لاس‌موجود درمارسی	جواهر	طلای مسکوك وغیر مسکوك
۷۵۰۰۰۰	۲۵۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰

در مذاکرات متوقع بود که سوای راه‌آهن‌محمود آباد که دوپول نه‌برای او ونه‌برای دولت فایده نداشت ، ۷۵۰۰۰۰تومان بدهد .

حاجی‌محمد حسن درصدد آبادکردن معدن نایج برآمده ازکنار دریا (محمودآباد) به‌نایج راه‌آهن‌کشیده بود ، معدن مصرف‌عمده نداشت ، راه‌آهن بکلی فاسد شده بود ، ریلهـا پوسیده و واگنهاشکسته، صنیع‌الدوله‌بعرض‌رساند،شاه‌راه‌آهن‌واملاك رانخواست وقضیه‌به۷۶۵۰۰۰تومان‌ختم‌شد.

اول‌شب بودکه این‌مژده باو داده شد ، درآن‌وقت کارخانهٔ ریسمان‌ریسی‌ما کار میکرد باتفاق حاجی به‌کارخانه رفتیم ، خاطرم استکه برف‌هم میآمد ، روزدیگر من حاجی و حاجی‌محمدتقی‌تنها بودیم ، بتوسط حاجی‌محمدتقی گفت پانزده‌هزار تومان به‌صنیع‌الدوله تقدیم‌میکنم . گفتم بگو پول تو هرشاهیش مال‌پیرزنی است ، ما در مال‌خودمان داخل نمیکنیم . گفت تجارت مباح هم کرده‌ایم‌و اگر قبول نشودحمل بربی‌لطفی است . این‌راهم‌بگویم که درآن‌وقت تصورمیشدکه کارها اساسی‌دارد، واقعاً پدرم وزیرداخله است وصنیع‌الدوله دامادشاه و خزانه‌دارپابرجا. گفتم ، انتظار حاجی‌ختم به ۷۵۰۰۰۰تومان بود و صنیع‌الدوله ۷۶۵۰۰۰ قول‌داده است ، پانزده هزارتومان قبول روی هفتصدو پنجاه میگذاریم که هفتصد و شصت‌وپنجهزار تومان درست‌شود[1] افسوس که ما در چه خط بودیم و چه صورتها پیش آمد .

فردا باید حاجی‌محمدتقی باتفاق حاجی‌محمد حسین وحاجی محمد اسمعیل بروند و از منزل امین‌الضرب آنچه نقد است بیاورند، رفتند ، فرمانفرما خبر شد ، سراسیمه بمنزل ما آمد که این چه‌کاری بودممکن‌است‌حاجی‌ازدردیگر درچادرچاقشور فرارکند، گفتم اولا باکیفیتی که از اخلاق‌او بدست‌آمد فرارنمیکند، وانگهی کجاخواهد رفت ، ازبرای فرمانفرما تصور صحت‌عمل‌مقدور نیست

۱ـ میدانم این‌حکایت‌را کسی باورنمیکند، لکن‌پیش‌وجدان‌خودم‌خجالتی‌ندارم‌واین‌بس است .

و رفع نگرانی او نشد ، الحق حاجی حسین آقا روی احساسات شرف رفتار کرد و من ارادتی باو حاصل‌کردم ، قریب چهارصدهزار تومان طلای‌مسکوک و غیرمسکوک بخانهٔ ما وارد شد ، سفرهٔچرمی میان اطاق پهن‌کردند و آنچه بود روی‌سفره ریختند، شمردند وبخزانه بردند[1] جز سیاهی‌سفره چیزی درخانهٔ ماناند ، حاج محمداسمعیل و حاج‌محمدتقی دوشاهد قضیه بودند .

فرمانفرماچسبیدکه‌سهم‌من‌کو ودوازده‌هزار تومان میخواست‌که باحکیم‌الملك درمیان‌بگذارد ، گفتیم آن‌حاجی ، آن‌شما ، خود دانید، حاجی‌محمدحسن مرخص‌شد فرمانفرما هزار وپانصد تومـان جنس (آئینه و چراغ) ، از اوبرده بود قیمت‌آنرا نداد .

ما آمال‌دیگری را تعقیب‌می‌کردیم وبال جان‌ماشد معهذا خوشوقتم که‌آلوده نشدیم شب قضایا را برای پدرم حکایت‌کردم شکر کردند ، حکیم‌الملك و فرمانفرما بیشتر آن‌نقدرا بعنوان‌بنائی و نظام بردند .

احمدخان خواجهٔ شکوه‌السلطنه مادر مظفرالدین‌شاه ، در اندرون صنیع‌الدوله حکایت کرد که‌شب امیربهادر در راه پلهٔخوابگاه بشاه عرض میکرد ، حاج‌محمدحسین را خواستم و احوالات‌را از اوپرسیدم ، گفت هفتصدوشصت و پنج‌هزار تومان نقد وسند ازمن‌گرفته شد آخر او را قسم‌دادم، بقرآن سوگند یادکرد که همین‌بوده است (چه فایده) امیربهادر به‌صنیع‌الدوله اعتقادی داشت ، شاید روی همین رفتار بود درزمان محمدعلیشاه بدردمن‌خورد ، خداوند ازسر تقصیرات اوبگذرد .

خیلی تأسف‌دارم که در زمان پهلوی حاجی‌حسین‌آقاشرافتمندی که ازهمت خود بدست‌آورد بواسطهٔ بعضی اظهارات در خارج از دست‌داد، بداور ازشکنجه آنهم ازدادن چای وبستن... صحبت کرده بود، داور که مرا می‌شناخت تعجب کرده بود ، ازمن پرسید، واقعه را طوری که بود بیان کردم. ظاهراً تاآخر روابط من با حاجی حسین آقا خوب بود و از آن اظهارحیرت کردم ، حاجی محمد اسمعیل مغازه همه‌وقت همراه او بوده .

از سکه‌های طلا هشتادویك‌تومان برداشتم و قیمت آنرا دادم ، یکصدوهفتاد تومان مادرش مشتلق بدونفر از گماشتگان ما داده بود من‌اجازه نمیدادم، آخر حاجی گله‌مند شد و اجازه دادم بگیرند ، نمیدانم در خواب است یا بیداری .

از میرزاحسن آشتیانی فتوائی‌گرفتیم که تغریم حاجی‌محمدحسن باندازهٔ خسارت پول سیـاه جایز است .

عریضهٔ صنیع‌الدوله بخط من

قربان خاکپای مبارك گردم

مگر نعمت شه فرامش کنم   که بینم تبـاهی و خـامش کنم

خانه‌زاد از روز اول‌به‌نیت دولتخواهی درجادهٔ نوکری قدم گذارده‌ام ، امیدوار است‌بتوفیقات الهی که هرگز جز راستی و درستی قصدی‌نکند . امروز جماعتی از خارج و داخل متفق و متعهد شده‌اند ، عنان اختیار مطالبی راکه باید بخاکپای مبارك‌عرض‌شود در دست‌خود بگیرند ، وجز پیش بردن مقاصد خود آمالی ندارند ، اگرچنین باشد آب‌بکرد اول است و بر غلام لازم است که هرچه میداند بعرض برساند ، من‌جمله امین‌الملك که امروز باید مبلغی بدیوان بدهد پانزده هزار تومان از بیگلربیگی و نمیدانم چقدر از امین‌الملك‌گرفته ، از خاکپای‌مبـارك دستخط صـادر میکنند که قرض امین‌الملك قرض دولت است و مقرر میشود نصرالسلطنه از بابت اقساط گمرك بپردازد ، با ملاها و سفارتخانه‌ها راه‌دارند ، دستورالعمل میدهند ومیگیرند ، بعضی عرایض ازطرف آنها اظهـار میشود و در انجام‌مقاصد خود بکار میبرند ، مثلا‌را پرتی که از وزارت‌خارجه درمسألهٔ حاجی‌محمد- حسن عرض‌شد ، حالاهم‌پس ازآنکه غلام بتدبیر و اسباب که اقوای آنها بی‌طمعی بوده است و آخر

---

[1] ــ حاجی حسین‌آقا و حاجی محمد اسمعیل شب و روز در همان اطاق بودند و دو نفـر مأمور خدمت آنها .

در خاکپای اقدس‌اعلی معلوم خواهدشد کار را بیک‌جائی رسانده‌ام و سه قسم سند تحصیل کرده‌ام و جای هرنوع حرف حسابی را باقی‌گذارده‌ام از برای تضییع خدمت فدوی و انتفاع خودشان مجلس ترتیب کرده‌اند که زحمات‌فدوی‌رابهدر بدهند ، اینکه فدوی از اول‌مجلسی ترتیب ندادم برای این بود که حاجی‌محمدحسن ازشاه شهید نورالله مضجعه دستخط مفاصا دارد ، قبیح است دولت مجلسی منعقد کند ودرآن‌مجلس بگویند دستخط‌شاه شهید را قبول‌نداریم ، اگرخدمت‌بصدق پیشرفت‌نداشته باشد و سرافرازی بسرشکستگی مبدل شود من بعد در کارها چگونه بصدق نیست اقدام خواهد شد اگر قصد جمع‌کردن پول سیاه است که از حاجی‌محمدحسن سندگرفته شده است ، اگر وجه‌نقد است درحد عدل و امکان بدست آمده‌است. اگرپیش‌بینی‌حرف‌حسابی‌است‌تدارک‌آن‌شده‌است من‌بعددرمجلس چه‌کار تازه خواهد شد، جزتعیین اسهام زیرجلکی و تضییع زحمت، فدوی زیاده‌قدرت‌جسارت‌ندارد.

حواسها بقدری مشوش است که محمدخان وکیل‌الدوله دستخط وزارت داخلهٔ پدرم را باسم صنیع‌الدوله صادر میکند ، رمضان۳۱۴

رساله‌ای مفصل من درباب‌ادارات نوشته بودم ، دراین‌موقع درآخر عریضه صنیع‌الدوله‌بخط خودش نوشته است که چون درآن رساله مطالب مفیده هست‌که ممکن است سبب تذکار خطر مبارک باشد بحضور مبارک‌تقدیم شد .

دستخط شاه : صنیع‌الدوله، عریضهٔ شمارا ملاحظه کردم، اولاً خدمت شما هیچ وقت ضایع نمیشود ثانیاً خدا خودش میداند ، بروح‌شاه‌شهید قسم که هیچکس ابداً در خیال نبوده‌است‌اقدامات شما را ضایع‌کند ، منهم پس ازچهل‌و شش‌سال عمر قبول‌نمیکنم ، عقل خود را دست مردم‌نداده‌ام، در هرصورت شما و فرمانفرما و سایرین باید دست‌بدست هم‌بدهید و خدمت مرا انجام بدهید ، حالا وقت بعضی مطالب نیست و خدمات شما را خودم بهتر ازهمه کس میدانم کتاب را هم البته انشاءالله قدری ملاحظه میکنم .

بقول‌خان‌دائی ؛ ماشاءالله ماشاءالله ماشاءالله‌قربانش برم انشاءالله

پیغام شاه به‌امین‌السلطان چه بود که این‌پسره میآید وکاسه وکوزه را برهم میزند و تکلیف به‌صنیع‌الدوله چیست که دست بدست فرمانفرما بدهد « پس بهر دستی نشاید داد دست» العجز اخر تدبیرالانسان ، ماکه عاجز شدیم.

دستخط دیگر که برای نمونه گراور شد ،

نشد که یک‌قدم برای مملکت برداشته شود ، آنچه گفته میشد خلاف

کناره‌گیری‌وزیرداخله آنرا ازبیرون واندرون‌بگوش‌شاه‌میخواندند ، میرزامحمدخان وکیل‌الدوله کاتب حضور دستخطها را بمنظور حضرات می‌پیچاند ، کارها معوق میماند ، پدرم متحیراً گاهی‌بدرب‌خانه میرفت‌بامظفرالدین‌شاه صحبت‌میکرد ، موافقتی‌حاصل میشد ، نتیجه بدست نمی‌آمد ، صنیع‌الدوله صاف وراست ، مدعی‌ها کج‌و مزور ، شاه‌دهن‌بین و بی‌رأی.

طلاب‌مدرسه دارالشفاء برسر موقوفات به امام جمعه شوریدند (میرزا ابوالقاسم) پدرم به‌سید عبدالله نوشت، آشتیانی وغیره جمع شدند ، قرارشد امام جمعه در موقوفات مداخله نکند و تسکین حاصل شد ، بشاه شرحی درخاتمهٔ این غوغا نوشته است ، درصدر عریضه، شاه دستخطی‌کرده است ؛

صنیع‌الدوله ، عریضهٔ شما را ملاحظه کردم حقیقت این است‌والله خیلی تأسف خوردم من‌باب اینکه هیچ‌کدام‌قدرآقای خودتان را بطورخوب نمیدانید و همه را بهواوهوس نفسانی حرکت‌میشود، آخرش را هم‌خداوند خودش بخیر بکند، درست‌ملاحظه بکنید این سه چهار نفری که هستید دست بدست هم بدهید چه اندازه کارها را ازپیش‌میبرید ، والله‌دیشب روزنامه نگاه میکردم ، بعین‌حال چینی‌ها را پیداکرده‌ایم ، والله جای‌تأسف است ، شما را بحق‌خدا و بحق خدا قسم میدهم که قدری درد نوکری‌پیداکنید ، ازکوچک‌وبزرگ همه‌تان مشغول خدمت بشوید ، قال‌اقول را کنار بگذارید کاربکنید ، باری البته این‌مطلب را بدان والله‌بالله بحق خدا کسی قدرت ندارد ازشما سعایت‌بکند. منهم گوش بده نیستم ، در باب وزیر علوم آنچه تلگراف کاغذ و فرمایشات است که من مخصوصاً

احکامش‌را مینویسم و نزداو میفرستم، اینها هم‌که‌هستند قدرت ندارند که سوای فرمایشات‌ما کاری بکنند ، وزیر علوم یعنی وزیرداخله .

مخبرالدوله ؛ عریضهٔ شما را دیدم ، آفرین بر خدمات شما و زحمات شما ، بر پدر مردم مفسد لعنت ، نان و نمك دولت انشاءالله نوکرهای خائن را بگیرد ، فردا خیلی صبح زود بیائید درخانه، خداوند انشاءالله شمارا برای من نگاه بدارد .

این سه‌دستخط کافی‌است برای‌آنکه‌زمینه بدست بیاید، روزبروزبر آشفتگی‌می‌افزاید، وازامیدواری‌میکاهد وحرف در شهربسیار است .

شبی‌درصحبت‌بپدرم‌عرض‌کردم مردم‌ریزه‌خوانی میکنند که مخبرالدوله چراست می‌جنبد ، فرمودند یازده عنوان یادداشت‌کرده‌ام‌که با شاه حرف‌بزنم ، همه برمیگردد روی اینکه نمی‌فهمی و شاه بتصورش عقل اول است ، دهن بین است و بی رأی ، عرض کردم استعفابفرمائید، فرمودندشصت سال ازپرتوناصرالدین- شاه زندگی کردیم ، حالا پسرش آمده است میخواهد شاه‌باشد، اگر من‌رسماً استعفا کنم مردم از شاه مأیوس میشوند، چرا باقدام‌من باشدمن‌خودم را بکسالت زده‌ام،

فکر دیگر خواهند کرد وکرده‌اند ، با امین‌الدوله درمذاکره هستند خواهد آمد مرا میشناسد، خواهد گفت مخبرالدوله چراکارنکرد ، من علل را میگویم و استفاده کند ، عرض کردم این دقایق راکی می‌فهمد، فرمودند اگر یکنفر درچین پیدا شود مراتصدیق کندکافی است ، بهتر از آن است که بگویند ازشاه مأیوس شد استعفا کرد .

درجزو نوشتجات پدرم کتابتی است که ظاهراً ملکم‌خان نوشته است ، طرز عبارت از او است، بعض آن یاد میشود : «اشخاص تأسف دارند که شما پیر شده‌اید ولی تأسف من درآن است که شما خسته‌شده‌اید ، قلوبی‌که بغیرت‌وتعصب سرشته باشندپیری ندارند ، پیری‌این نوع قلوب‌درخستگی ومأیوسی است ، دولت ایران بلاشك ناخوش خطرناك است وخستگی مثل شما طبیب، دلیل نهایت خطر است ، شما اولین شخص ایرانی هستید که باعتبار سن وکفایت ذاتی و سابقهٔ دولتخواهی می‌توانید بیان حقیقت نمائید،الی آخر» افسوس که همه اینها شدوثمر نبخشید، اشخاص امورراسطحی می‌بینند وحکومت میکنند ، وقتی میرزا حسین‌خان بپدرم گفته بود تا پا روی‌این قالیچه نگذاری مطلب برتو روشن نمیشود ، از دوجانب قالیچه را اززیر پا میکشند ، چندی به‌تزلزل میگذرد .

خارجه بدخواه، داخله بد راه پشه چوبر شد بزنند پیل را

صاحب اختیار مأمور شد قول استعفا از ایشان بگیرد، با اکراه عملی قبول استعفا کردند. امین‌الدوله دراین وقت ازپیشکاری آذربایجان آمده بود ، گمان پدرم این بود که امین‌الدوله با ایشان شوری خواهد کردودست بدست‌خواهد داد . امین‌الدوله‌آمد ،فرمانفرما ، حکیم‌الملك،وبصیرالسلطنه دورش را گرفتند وگیجش‌کردند ومعلوم‌شد امین الدوله آن‌نبود که انتظار میرفت ، بقول‌مشیرالدوله میرزا محسن‌خان که دوستی فوق‌العاده با امین‌الدوله داشت، امین‌الدوله چهل سال از زیرپرده باما راه میرفت ، برای خواندن دستخط صدارت امین‌الدوله به‌تخت مرمر دعوت کرده بودند ، در رفتن پدرم ازمن رأی خواست ، عرض کردم امین‌الدوله شیفتهٔ فرمانفرما شد واز شما هم بازدید نکرد ، کجا بروید . نرفتند،مخبرالملك ، اخوی حسینقلی خان، رافرستادند .

روزبروز برپریشانی میافزاید ، شیخ سیف‌الدین غالباً نزد پدرم میآمد وازگزارشات صحبت میکرد ، درروزهای‌آخر پس‌ازشنیدن سخنان شیخ بی‌اختیار برخاسته بودند وگفته بودند خداوندا! حالا که بهبودی برای این مملکت مقدرنیست ، مرك کجا است ، اگر چنانکه مظنون پدرم بود ، امین‌الدوله گفته بود مخبرالدوله چه شد که کار نکرد ودست بدست هم میدادند بلاشبهه کارها بهتر میشد وکار امین‌الدوله هم بآن رسوائی نمیکشید .

روز ۱۱ صفر ۱۳۱۵ پدرم‌بصاحبقرانیه رفت ، باتفاق امین‌الدوله‌شرفیاب شده بودند وشرحی درخرابی اوضاع وتقویت‌امین‌الدوله بعرض رسانیده، امین‌الدوله ایشان راباخودش به الهیه میبرد و شب را میمانند ، تازمانیکه امین‌الدوله ارباب رجوع را راه می‌اندازد محسن‌خان درخدمت‌ایشان بوده است ، ظاهراًلیمونادی میخواهند میآورند ،شب بعد ازگزارشات صحبت میکردند ، درضمن صحبت فرمودند محسن شیشهٔ لیموناد را جلوی خودم بازکرد ، من ازاین فرمایش توی فکررفتم .

روز۱۳ صفر قولنج‌کردند وروز جمعه ۱۵ صفر۱۳۱۵ نزدیك ظهر برحمت ایزدی پیوستند، یك دوساعت‌کانه‌آرام گرفته ، لباس پوشیدند وبعادت همیشه روی تشك نشستند ، وقتی چشم‌گشودند باطراف نظری انداختند ، فرمودند الحمدلله الهی شکر، چیزی نگذشت حالشان منقلب شد ، عمو نیرالملك ومن دراطاق بودیم ، هیچ کس را زحمت ندادیم تشریفات نخواستیم ، جنازه را از منزل به‌تکیهٔ‌خودمان سرقبر رضاقلی‌خان که نزدیك منزل است درخیابان اسلامبول حالیه بردیم، درجلو‌خان امین‌الدوله میگذشت پیاده شد ومشایعت کرد ، تاریخهای مختلف‌درفوت ایشان گفته شد،حسان‌العجم که‌آمدمخبرالدوله زدنیا سوی علیین، جذبه‌العاقبه لامتقین طلوعی‌مخبرالدوله بفردوس آمد. در شعرسیدبقاهر دومصراع تاریخ است .

یگانه معطی آفاق مخبرالدوله براه دوست عطاکردجان زقلب‌سلیم

روز شنبه ختم درمنزل گذارده شد ،چیرچی‌باشی از دوستان پدرم بختم‌آمد ، ظاهراًبینشان

عهدی بوده است که باتفاق بکربلا مشرف شوند ،گفت دیروز درحضرت عبدالعظیم بودم ، شب رادر حرم بیتوته کرده ، صبح درمنزل خوابیده بودم ، خواب دیدم درب منزل سر راه ایستاده‌ام گردو خاکی پیداست وکالسکه‌ای بسرعت میآید، نزدیك شد، دیدم مخبرالدوله درکالسکه است، سر ازکالسکه بیرون آوردند، فرمودند ما رفتیم گفتم کجا، گفتند کربلا ،گفتم عهدی داشتیم ،گفتند نوبت شما نرسیده ودورشدند .

عمادالدوله با ماهمسایه بودو آمدوشد داشتیم مردی آراسته وازمال دنیاپیراسته،هفتصد تومان برات حقوق داشت ، صنیع‌الدوله موافق حکم کلی ربع آنرامیتوانست بپردازد ، از قرار تقریرخودشان شرحی بپدرم نوشته بودند ، ایشان تکلیف تبعیض را روا نداشته چهار صد تومان ازبرای شاهزاده فرستاده بودند ومعذرت خواسته ، پس ازبرگذارشدن ایام سوگواری روزی شاهزاده بمنزل ماآمدند واظهار فرمودند که آن چهارصدتومان قرض من است ادا خواهم کرد وما نمی‌دانستیم بعد بکتابچهٔ حساب رجوع‌کردیم زیر قلم چهار صد تومان باسم شاهزاده مرقوم فرموده‌بودند مطالبه نمیشود ، نوبت دیگرکه شاهزاده اظهارکرد خدمتشان عرض شدکه نظر بیادداشت پدرمأذون بمطالبه نیستم.

پس ازفوت پدرم ،موافق رسم معتادمیبایست خدمت شاه رسید، صنیع‌الدوله من ومحمدقلی خان باتفاق رفتیم ، سه سرداری ترمهٔ امیری حاضرکرده بودند ، لابد دربرکردیم و شرفیاب شدیم ، لقب پدرم را بمخبرالملك اخوی بزرگ دادند، من شدم مخبرالسلطنه واخوی محمد قلی‌خان مخبرالملك

معاملهٔ امین‌الدوله باصنیع‌الدوله

پس ازتعیین وزیر مالیه، خزانه‌از صنیع‌الدوله منتزع شد ، ضرابخانه‌بااو بود ، خزانه خالی‌است، بنائی لنك وحکیم‌الملك پول میخواهد،امین‌الدوله یك صفحهٔ تمام درضرورت مساعدت بخط خود نوشته بدستخط مفصلی از مظفرالدین شاه درحاشیه آراسته،برای صنیع‌الدوله فرستاد وازبابت مالیات ضرابخانه تقاضای شصت هزار تومان مساعده کرد که نزد من حاضر است وقابل گراوور، پولی در بساط نبود ، صنیع‌الدوله ازنقره‌های ضرابخانه دربانك استقراضی گروگذارد وآن وجه را راه انداخت که بتدریج وجه بانك را پرداخته نقره‌هارابگیردسکه شود وبصاحبانش پرداخته ، هفتهٔ بعد ضرابخانه را از صنیع‌الدوله گرفته به امین‌الضرب داد ودر ضمن عقد خارج معروف شد ماهی پنجهزارتومان امین‌الضرب بمحسن میدهد واین بدون تقلب در عیارممکن نبود .

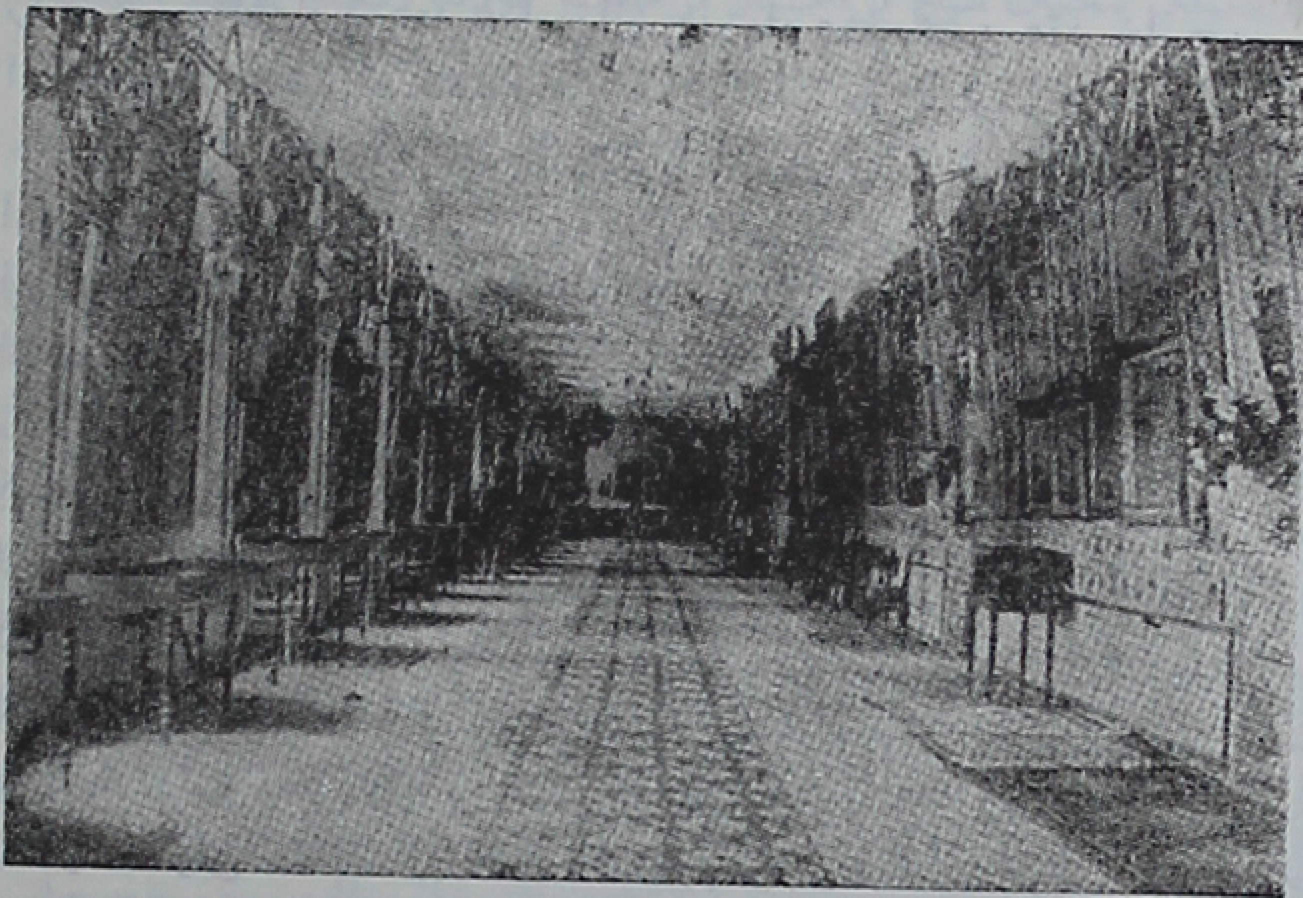
این شد رفتار امین‌الدولد با آن دواعی و انتظاراتی که بود ، نمگوئیم صنیع الدوله امین‌خیرخواه و وطن‌دوست بود، اما ازهرجهت برامین‌الضرب با آن سوابق ترجیح داشت، حقیقت این حرکت بهت آور بود، بالفرض مصلحتی غیر از ماهی پنجهزار تومان محسن و صرف نظر از بعضی اقساط تعهدی حاجی محمد حسین داشته بوده است اقلا قراری در پرداخت وجه بانك که بآن آب و تاب از صنیع الدوله گرفته بود میبایست داده باشد و بآن در جه مخالفت نکند، آنچه کردیم با کمك نظام السلطنه و ناصر الملك که وزارت مالیه با او بود ، بحساب برسند بتسویهٔ آن امرموفقیت حاصل نشد، امین‌الدوله فرمانفرمارا در نتیجهٔ صحبت‌های ۱۱ صفر در صاحبقرانیه کنار کرده است ، فرمانفرما بحکومت کرمان رفت،امین‌الدوله در مزاج مظفرالدین شاه نفوذی حاصل نمود که کسی‌قدرت ندارد نزد شاه ازامین‌الدوله شکایت کند، پدرم از ناصرالدین شاه از اراضی بیرون دروازه دولت مقداری زیر عباس آباد فرمان صادر کرده‌بود، عبدالباقی ارباب عباس آباد را از دختر مستوفی‌الممالك زن جلال‌الدوله پسرظل‌السلطان‌خریده بود ومیخواست به امین‌الدوله‌بفروشد، اینجا هم امین‌الدوله پاپی ما بود ، صنیع‌الدوله اضطراراً بدرب خانه رفت ، ازجلو اطاق دربار باید عبورکند، امین‌الدوله دیده‌حرکت میکند وقتی بحضورشاه‌میرسد که صنیع‌الدوله باحالت رقت‌عرایض خود را عرض میکرده ، شاه به امین‌الدوله میفرمایند حق با صنیع‌الدوله است این حساب را تمام کنید ، بازنکرد وناصرالملك از مداخله استعفا نمود ، از رجال هیچکس علم مفید بحال مملکت مثل صنیع‌الدوله نداشت وحسد میبردند .

زبان درباری‌ها باز شد، درآن اوقات‌روز جمعه شاه امین‌الدوله را احضار میکند ، میگویند

به‌عباس‌آباد رفته است ، خلوتی‌ها بعرض می‌رسانندکه رفته است اراضی صنیع‌الدوله را ببرد .

عروسی محسن

محسن خان مشیرالدوله با امین‌الدوله یك مغز دردوپوست بودنـد ، نظر باین‌دوستی امین‌الدوله اسم‌پسرش‌را محسن‌گذارده بود و دخترمحسن‌خان راهم برای اوگرفته بود. برای استحکام ریاست اجازه‌دادکه محسن دختر مشیرالدوله‌را طلاق بدهد، فخرالدوله دختر مظفرالدین‌شاه‌را برای اوگرفت، درگالری باغ ارك‌عقد کنان شد ، من درآن مجلس‌بودم، مشیرالدوله وارد مجلس شد، بهمهٔ حضار حال تأسفی دست‌داد ، شب‌ها دستجات بنوبت در پارك دعوت میشدند، من واخوی محمد قلی‌خان هم شبی دعوت داشتیم ، آخر شب همچو اتفاق افتاد که با امین‌الدوله تنها ماندیم ، فرمودند قـدری صحبت کنیم ، نشستیم صحبتهای دلچسب در میان‌آمد ، امین‌الدوله بعبارات ملیح بمصالح مملکت در تعالی ایـران ونشر تمدن تلویح میکرد وما لذت میبردیم وآرزو میکردیم روزی این نیات حسنه بمنصهٔ ظهور برسد ، پدرم حقیقت ازانتخاب امین‌الدوله خشنود بود و انتظاراتی داشت ، ای بسا آرزو که خاك شود ، اطواری از امین‌الدوله بروزکرد که خلاف‌انتظار همه بود، بقول مایل افشار: آن نرمیش ازسرادب نیست بلغم بسیار نرم ولیز است ، من‌نظربصحبتهای شب عروسی شرحی با مین‌الدوله نوشتم که‌برای انجام نیت خیر حضرت اشرف خدمتگزاری بهتر ازارادتمندان نخواهید یافت وما باخلوص نیت‌برای خدمتگزاری حاضریم ، اثری برآن مترتب نشد ، پیچ پیچ درشهر زیـاد شد ، بروایت صاحب‌اختیار جمعی بمنزل میرزا حسن‌خان شوکت که ازدوستان ومحرم امین‌الدولـه بود جرگه کردند، بلکه برود وامین‌الدوله راازمتابعت محسن منصرف سازد ، باصرارجماعت میرود وزود برمیگردد، میگوید برامین‌الدوله وارد شدم ، قبل از اینکه سخنی عنوان کنم شروع کرد بذکر اوصاف محسن که روبروی اونشسته بود که دست من است، چشم من‌است، عقل من است ، دیدم با این حال‌صحبت من‌مورد ندارد، حقیقت‌مایهٔ افسوس‌است که‌ازغلاف مرصع‌بجای شمشیرهندی‌تیغ چوبین‌درآید، چون باصنیع‌الدوله بدکرد من‌این‌چند سطررا باکراه‌نوشتم، چون ظن‌ظرفیت وغرض میرود،غرض‌نبست افسوس است که آنچه‌ازاو شنیده‌بودم‌اومظنون عامه بوداثری‌بروزنکرد، بلی! مظفرالدین‌شاه‌رأی‌نداشت اما تابع‌رأی میشد. پدرم مراقبت او را نداشت که همه‌روزه‌حاضر دربارباشد واو این عادت را داشت، با کناره‌گیری پدرم‌تقویت اواز امین‌الدوله(۱۱صفر) مؤثر افتاد ، فرمـانفرما بکرمان رفت‌بصیرالسلطنه را به تبریـز فـرستاد ، اگرامین‌الدوله‌دست‌بدست صنیع‌الدوله میدادبه‌بسی اصلاحات موفق‌میشد، مالایدرك کله‌لایترك کله، خصوص درزمان‌پدرم[1] امین‌الدوله درعامه وجهه‌داشت ودردولت مقامی عنیف، ندانست چه کند، صنیع‌الدوله درخزانه‌داری قرارداده بود حقوقات‌که درآن



منظرهٔ گالری که بعدها تقسیم‌شد وچندی‌هیئت وزراء درآن‌تشکیل‌شد

۱ـ پدرم تنها بود ، امین‌الدوله میتوانست ازکمك اواستفاده‌کند .

زمان مواجب فرمانی بود باقساط ربع پرداخته شود و یك ربع پرداخته شده بود که خزانه از او منتزع شد، روزی به رفتیم ، جماعتی ارباب حقوق درباغ نشسته بودند صنیع الدوله را که دیدند گفتند بازاین یك ربعی بماداد.

۱۶ صفر ۱۳۱۶ عذر امین الدوله خواسته شد، ناصر الملك هم بالطبع کنار رفت و از این دو نفر مردم انتظاراتی داشتند ، ناصر الملك درمالیه نقشهٔ اصلاحی کشیده بود . در شهر بمناسبت تکیه کلام امین الدوله شهرت کرد که این عزل هم بقول خودش بالطبیعه شد .

مردم شیفتهٔ حرفهای چرب و نرم‌اند که آب مینماید و متأسفانه سرآب است .

بزرگی سراسر بگفتار نیست　　دو صد گفته چون نیم کردار نیست

حسن ظن پدرم را بامین الدوله نوشته‌ام، اگر گول درباریها را نخورده بود واز موقعیت پدرم و اخوی استفاده کرده بود، کارها بجریان بهتر میافتاد ، ترکت الرای فی الری .

اقدامی که امین الدوله در زمان زمامداری کرد خواستن متخصصین[1] گمرك بود ، اگر چه بعد از او آمدند .

حساب خزانه داری

حساب خزانه میبایست بگذرد ، میرزا علیرضا ، مستوفی خزانه، تعلل میکرد، بالاخره پیغام داد که دوازده هزار تومان رسوم من است، باید برسد ، صنیع الدوله صاف بخزانه وارد شده بود و صاف بیرون آمده بود، غافل از این مقررات ، پس از مذاکرات بسیار مستوفی دوازده هزار تومان را در حساب گنجاند و از راه‌هائی که زیر چاق مستوفیان است استیفا کرد . صنیع الدوله چندی هم وزارت قورخانه[2] داشت آن ریاست هم برهم خورد مطیع الدوله که لشگر نویس قورخانه بود و بعد بباریش نگرفتند ماند واز اصحاب صنیع الدوله شد ، خط وربطی داشت، اشعاری از میرزا حبیب اله بدیع السلطنه یادداشت، در مرثیهٔ رسوم :

زنهار از فراق تو ، زنهار ای رسوم　　کردی تو روز روشن ما تار ای رسوم
رفتی و دوستان و محبان خویش را　　بگذاشتی بدست طلبکار ای رسوم
ایدون خوشا بحالت مستوفیان که باز　　دارند با تو جمله سرو کار ای رسوم
ازجان خویش اگرگذرند ازتونگذرند　　حتی بقدر درهم و دینار ای رسوم
روزی اگر بدفتر لشگر گذر کنی　　برما نهی تو منت بسیار ای رسوم
بینی که طالبان جمالت نشسته‌اند　　مبهوت همچو نقش بدیوار ای رسوم
گر بت شوی و لاف اناالحق زنی همه　　بندیم از برای تو زنار ای رسوم
. . . . کرناو از شما　　افتاده در قیامت دیدار ای رسوم
نی نی وزیر لشگر اگر همتی کند　　بینیم چهرهٔ تو دگر بار ای رسوم

وقتی ناصرالدین شاه بمیرزا یوسف مستوفی الممالك پیغام میکند که این رسوم چیست، آقا جواب میدهد یك چیز است باسامی مختلف، در حضور مبارك تقدیمی است، نزد علما حق الجعاله ، در بازار حق العمل ، بمستوفی‌ها که میرسد اسمش رسوم است .

صفی علیشاه مرشد درمحلهٔ ما می‌نشست، روزی بدیدن یا بازدید صنیع الدوله آمده بود صحبت از تحول حالات میشد ، بصنیع الدوله گفت اینکه تغییرات پی در پی برای شما پیش میآید بعلت ناهمرنگی است ، همرنگ این مردم نیستید .

قبل از برگشتن امین السلطان، دو ماه محسن خان مشیر الدوله ریاست داشت، فقط اسمی بود.

---

۱ ـ متخصصین بلژیکی تنظیماتی در گمرکات ایجاد کردند و تشکیلات اداری دایرنمودند، اگر خسارات مالی هم باین مملکت زدند از متخصصین دیگر جز خسارات مادی و ضررهای سیاسی ندیدیم .

۲ ـ دستخط بعنوان وزارت توپخانه صادر شده‌است ، محرم ۱۳۱۶ ، البته قورخانه مقدمهٔ توپخانه است ، پیداست که حواسها پرت است .

پس‌ازامین‌الدوله پستخانه‌را بصنیع‌الدوله‌سپردند، بنده هم رئیس‌شدم، موسیو آرنولد[1] رئیس محاسبات بود ، صورت عایدی دو سال اخیر را داد ، امین‌الدوله سالی هزار و پانصد تومان بدولت میداده ، هفت هزار و پانصد تومان علیق میگرفته و خرج در رفته سالی چهل و یک هزار تومان میبرده است ، صنیع‌الدوله قیمت علیق را پیش کش دولت کرد و گفت عایدات هر چه شد مال دولت باشد ، حقی هم برای من معین شود . شاه سه هزار تومان حقوق باو مرحمت کرد فرمود در سالی چهل هزار تومان بالمقاطعه با خودت باشد ، این مقدار عایدات پستخانه در نتیجهٔ حمل امانات تجارتی بود که بملاحظهٔ امنیت تجار جنس با پست میفرستادند ، دزدیهای پست را دولت شدیداً تعقیب میکرد و از طرفی صرفهٔ وقت‌بود. در آن وقت پستخانه با فرانسه قرار ماندا داشت پول هرکس در تهران به پستخانه می‌داد ، حواله می‌شد ، پستخانه فرانسه می‌پرداخت ، آخر سال جمع و خرج میشد ، بیست هزار تومان طلب پستخانهٔ فرانسه در صندوق پست جمع شده بود .

دراین اوقات‌روزی بصاحبقرانیه رفتیم ، صبح بود، شاه روی دست انداز سنگی‌پلهٔ عمارت جلوس فرموده بودند و جمعی از اصحاب در حضور ایستاده ،چه شد که شاه شروع کردبشرح‌بعضی اوقات زندگیش، شمه‌ای از اوقات‌توقف خودش را در تهران پس‌ازواقعهٔ شیخ عبیدالله بیان‌فرمودند، من جمله فرمودند روزی دستگاه من بطوری لنگ شده بود که ناظر میر آخور آبدار اظهار عجزاز گرداندن‌ادارهٔ خرج کردند، دولتی‌ها کمتر گرد ولیعهدمیگردند. ناصرالدین شاه دراین موقع‌نظر لطفی‌بولیعهد نمی‌انداخت، فرمودند غروبی‌بود از امامزاده قاسم سواره بشهررفتیم ، درویشی که‌کنار جاده نزدیك قصر کلبه‌ای داشت ناگاه پیش آمد هو کشید اسب من رم کرد ، از آن رم زمین خوردم ، برخاستم درویش را چند شلاق زدم ، سوار شدم بشهر رسیدیم هر جا فرستادم آبی گرم نشد ، کسی را نزد مخبرالدوله فرستادم ، گفته بود پنج هزار تومان دارم و برای من فرستاد که این موجود است ، من در حق اولاد او هر چه محبت بکنم کم است . یك هفته بعد پستخانه رااز صنیع‌الدوله گرفت و بخاطر حکیم‌الملك بمهدیخان وزیر همایون داد که در خلوت مسخره است و صنیع‌الدوله بفرنگ رفت ، وجوه ماندا‌پست را وزیر همایون خورد ، دولت فرانسه مطالبه میکند، دراین موقع صنیع‌الدوله درفرنگ است ، مراتوقیف کردند ، آنچه گفتم وجه در صندوق پستخانه بود میبایست به فرانسه بدهند ، ربطی بصنیع‌الدوله ندارد، بدفاتر برسید بخرج نرفت و حال من برای مخارج یومیه معطلم ، مهلتی گرفتم تا صنیع‌الدوله برگردد کاری از محسن‌خان که حال رئیس است ساخته نیست.

صنیع‌الدوله بر گشت ، شصت هزار تومان بانك بجای خود بیست هزار تومان ماندامطالبه میشود، قوام‌الدوله، معزالملك و صنیع‌الدوله بشراکت گمرکات‌را بعهده گرفتند،من‌مأمور آذربایجان شدم ، محرم ۱۳۱۶ قمری،ریاست پستخانه و گمرك و تلگرافخانه با من بود ، مرکز در تبریز بود و ادارهٔ گمرك را میزان میگفتند ، مال‌التجاره که از ارونق وارد می‌شد می‌بایست در تبریز گمرك شود ، از خوی چه اندازه راه کج میکردند معلوم نبود،من پته با سه سوش تعبیه کردم که یکی در سرحد بماند یکی را به تبریز بفرستند ، یکی در دست مکاری ، فی‌الجمله از قاچاق‌جلو-گیری شد ، در این مسافرت میرزا مطلب خان مستشار پستخانه و بشارت‌الدوله از اجزاء همراه‌من بودند، بشارت‌الدوله تااندازه‌ای کمك من بود ، مستشار صحبت‌های شیرینی داشت، مصاحبی بود، دو پسر او کمال‌الدین خان و برادرش همراه بودند، از وقایع این سفر دو راپرت تلگرافی بود که بتهران‌دادم، عمیدالسلطان تالش قتلها کرده بود، بنا شد او را دم توپ بگذارند، گذاردند،قسمی بسته بودند که تیر توپ آزاری باو نرساند ، گفتند متوسل بحضرت عباس شد ولی از خارج

---

۱ ـ این موسیو آرنولد بسیار مرددرستی است و در حساب دقیق ، زنی گرفته است ارمنیه که هم لوچ است هم میلنگد ، در حالیکه آرنولد مردی بتمام اندام است باو گفته بودند این زن چیست که اختیار کرده‌ای ؛ گفته بود برای خودم گرفته‌ام .

معروف شد که معجزه را پنجهزار تومان کرده بود که بامیر نظام و ولیعهد محمد علی‌میرزا رسید و من راپرت دادم بدون ذکری از پنجهزار تومان که علم بصحت آن نداشتم، ولیعهد برضد امیر-نظام تحریکات میکرد ، کار بازدحام خلق بر ضد اوکشید، خطاب و جواب مظفرالدین‌شاه‌وولیعهد را قبلا نگاشته‌ام ، امیر نظام از تبریز خارج شد بباغ صاحبدیوان رفت و از پیشکاری استعفا کرد ، ولیعهد از من تقاضا کرد راپرتی در عدم ضرورت پیشکار از تهران بدهم ، ظفر السلطنه دست اندر کار نان شهر است و نان تبریز غیر مأکول ، راپرتی تنظیم کردم، ولیعهد شرحی‌مسوده کرده بود از دو مسوده راپرتی ترکیب و بتهران گفته شد ، در بیان ملحی هم لازم است نمیدانم دراین حکایت که مینویسم نمك بیشتر است یا فلفل ، گفتند معزالملك در زمانی که در تبریز بوده است بیست زن داشته است که شب همه در زیر یك لحاف میخوابیده‌اند و معزالملك بین آنها غلطی میزده است ، روز درب منزل را شخصاً قفل میکرده است ، باداره میرفته است ، لکن از پشت بام آمد و شدی می‌شده است ، پیداست که وجوهات گمرك بچه مصرف می‌رسیده .

نان در تبریز بد بود و آذوقه تنگ ، من غدغن کردم از بار برنج و مأکولات دیگر حقی نگیرند ، در این موقع است که مظفرالدین شاه آن تلگراف را بمحمد علی میرزا می‌کند .

در ملاقاتی ثقةالاسلام نقل کرد ، شبی ناظم میزان از راه میگذشته است ، میشنود که مکاری‌ئی که بار بگمرك میبرد استغاثه میکند که او را از شر گمرك حفظ کند ، ناظم میزان امر میدهد از او حقی نگیرند ، بزبان حال تمجیدی از ناظم میزان بود و ترغیبی از من، گفتم امانت چه میشود گفت شاید از خودش جبران میکرده است ، در این اثنا مستشار بلژیکی گمرك موسیو نوز بتهران رسید البته یکنفر بلژیکی هم به تبریز میفرستاد ، وجود من زیادی بود ، به‌اتابك شرحی توسط میرزا نصرالله خان مشیرالملك که همسایهٔ ما بود و در زمان مصباح‌الملکی بامر پدرم آب مجانی بباغ او میدادم نوشتم: «با ترتیب بلژیکی‌ها وجود من درتبریز وجود معطله‌است، انشاءالله زحمات بنده در تنظیم تعرفهٔ جدید و ترتیبات مفید بهدر نخواهد رفت، معطل تلگرافخانه و پستخانه ماندن بنده از اکونومی خدمتگزار نوازی حضرت اشرف دور است ، بتوجه حضرت اشرف از عهدهٔ هر خدمتی بر میآید ، رأی آنچه تو اندیشی ، حکم آنچه تو فرمائی ؛ مهدیقلی.»

جواب رسید :«جناب جلالتماب با مراسلهٔ بسیار مطلوبهٔ محترمهٔ جناب سامی که من البدو الی الختم از روی مقتضیات کمال غیرت و دولتخواهی و بصیرت و کار آگاهی بود رسید ، از مندرجات آن اطلاعات مطبوعه حاصل گردید ، اکنون که پست مقرر در حرکت و عزیمت است بنگارش جواب و اظهار نهایت مسرت و رضا می پردازد وهمواره مترصد است که نوشتجات جناب سامی که همه ار روی حقیقت و صحت و بیغرضی و پادشاه پرستی است برسد و اسباب مسرت خاطر بشود، ۱۶ شوال ۱۳۱۶. صدراعظم»

این‌جواب نهایت ملاطفت‌آمیز است لکن جواب‌مکتوب من‌نیست .

من و اصحاب از راه قفقاز بتهران مراجعت کردیم ، نوبت دوم است که گیکچای را می-بینیم ، هوا ابر است و قدری بارانی که دریاچه و اطراف در نهایت صفا ، نمی‌دانم چه اثر درهوا بود که روی دریاچه لوله‌هائی مار پیچی بقطر یك سانتیمتر و بیشتر و بارتفاع یك وجب الی سه چارك دیده میشد ، شاغولی روی آب که همه از یك سمت حرکت می‌کردند ، بدون آنکه‌از وضع عمودی خارج شوند ، تماشائی غریب بود ، مگر اینکه درشگه چی مست بود و بیهوا میراند . گاهی اندیشه میآمد که بدریاچه براند ، گذشتن از حدود دریاچه فوزی بود و شکر کردیم .

۱۳ ذی حجهٔ ۱۳۱۶ ، در دفتر موزهٔ تفلیس‌نگاشته شد:

این جهان چون موزه است ای هوشیار — سعی کن در موزه آثاری گذار
آخر از موزه برون خواهی شدن — وان اثر چندی بماند یادگار

مدرسهٔ علمیه

مدرسه یکی از موضوعات محل توجه[1] است، در زمان امین‌الدوله میرزا حسن رشدیه ازمکتبداران قفقاز بتهران آمد ، امین‌الدوله را محرك شد مدرسهٔ ابتدائی رشدیه را دایر کرد، نسبهً ذوقی داشت و سواد نداشت ، چندی امین‌الدوله باو کمك میکرد آخر اختلاف بینشان حاصل شد ، میرزاحسن بشخصه‌مدرسه را اداره میکرد ، رشدیه اصطلاح ترکها است.

احتشام‌السلطنه بخیال وزارت علوم و حاج میرزا یحیی دولت آبادی برای مداخله درامور عامه پاپی نیرالملك عموبودندوایشان عاجز ازمیداندارى، یگانه‌مدرسه‌ای که در آن‌وقت‌ازطرف‌وزارت علوم در عنوان مدارس جدید اداره میشد ، مدرسهٔ علمیه بود ، و نسبت به مدارس دیگرکه‌ازطرف این و آن تأسیس شده بود رونقی داشت. علی‌خان ناظم‌العلوم پسر عمه بر آوردهٔ نیرالملك شاگرد سن‌سیر مدیر مدرسه‌بود ، و میبایست‌ازمدرسه ماهی هشتاد تومان برسد نمیرسید و استعفا کرد، علی خان را عمو بپاریس فرستاده بود و علم توپخانه تحصیل کرده بود ، در دورهٔ کبکبهٔ ظل السلطان در اصفهان عده‌ای نظامی تشکیل داده بود .

شاه واگنر اتریشی را به تفتیش فرستاد و در نتیجهٔ راپرت او اندیشناك، آن اساس را برهم زد و علی‌خان را بجای آنکه درمرکز از وجود او استفاده کنند بعنوان تسویهٔ اختلافات سرحدی‌به خوی فرستاده بودند ، پس از ناصرالدین شاه بر گشته بود ، نیرالملك عمو مرا خواست ، رفتم ، ادیب‌الدوله ناظم دارالفنون و نجم‌الدوله معلم ریاضیات حضور داشتند ، فرمودند ناظم‌العلوم استعفا کرده است ، مدرسه از رونق میافتد ، شما قبول‌کنید بمدرسه رسیدگی کنید ، من‌پستخانه می‌رفتم، عرض کردم مجال ندارم ، حضار مرقبات چیدند که مدرسه دو درب دارد و در خیابان لاله زار سر راه من‌است ، قانع شدند باینکه‌من‌از یك درب وارد شوم و ازدرب دیگر خارج، مجال انکارنماند، مدعی‌ها را نیز در نظر گرفتم ، با عشقی که من بتعلیم داشتم جوانان خانواده را جمع میکردم و درس میدادم مقدور من نبود از مدرسه بی افاده بگذرم ، جداً رسیدگی کردم دولت بتدریج شش مدرسه دایر کرده بود و شش هزار تومان بمخارج کمك میکرد، ریاست پست‌خانه از دست رفت و من شدم سرپرست مدارس، بدون اجرت، مدرسهٔ علمیه معلمین‌خوب داشت ذکاءالملك،مؤدب‌الدوله، میرزا عبدالعظیم خان ، شیخ حمزه ، شمس‌العلمای گرکانی که هم در فن خود مبرز بودند و در ریاضی ، تاریخ ؛ فرانسه ، فارسی ، عربی ، بدیع ، درس میگفتند ، رئیس مدرسه کاظم‌خان‌ازجوانان مهذب‌الاخلاق لایقی است ، ناظم مدرسه محمد صفی خان پسر ادیب‌الدوله کـه جوانـی پاکدامن و آراسته‌است ، نسخه‌ای از دستور سخن میرزا حبیب دستان بدستم‌آمد ، دیدم در طرز گرامرهای فرنگی بعضی قواعد صرف آلمانی را با فارسی تطبیق خواسته است، تعجب کردم معلوم‌شد وارموند نامی‌آلمانی در اسلامبول نزد او تحصیل فارسی میکرده است و آن کتاب بدستور او تنظیم یافته ، آلمانی آنرا هم بدست آوردم ، چهار چمن هم از نسخهای هندی داشتم و خود دستوری نوشته‌بودم، اهم مقدمات زبان مادری است که باید خوب دانست و ابداً طرف توجـه نیست ، عبدالعظیم خان

۱ـــ در اندك زمان مدارس متعدد در تهران دایر شد ، شش مدرسه بخرج دولت، بقیه از کیسهٔ فتوت صاحبان خیر : رشدیه ، علمیه ، شرف ، مظفری ، افتتاحیه ، دانش ، سادات،ادب ، اسلام ، سعادت قدسیه ، کمالیه ، شریعت ، و همه آخر جزء بودجه دولت شد ، خیریه موقوفات دارد که میرزا کریم‌خان وقف کرده است .

رشدیه بمدیریت میرزا حسن و شرف بمدیریت شیخ مهدی هر دو بی سواد، بیش‌از همه‌بمن زحمت میدادند ، مدرسهٔ سادات را حاجی میرزا یحیی دولت آبادی اداره میکرد ، عضدالـدوله منزلی وقف آن مدرسه کرد ، در شاه آباد جنب منازل امیر خان سردار است .

را وا داشتم دو رساله درصرف ونحو فارسی ترتیب داد و معمول شد. فوایدالترجمان راهم برای تحصیل فرانسه خودم نوشتم و چاپ شد و اگر سودی داشت به برادر تقی‌زاده رسید ، از من بجلدی سی شاهی (یك ریال و نیم) گرفت و به پنج ریال فروخت ، مصارف مدارس در بدو امر ابتدائی ماهی ۱۴۰۰ و متوسطه ۲۷۰۰ ریال بود ، اندك‌اندك توسعه یافت روزی که من بااتابك بسفر مکه‌رفتم، مدرسهٔ علمیه ششصد تومان بودجه داشت و از ماهانه تدارك می‌شد و چهل تومان اضافه‌عایدی‌داشتیم، از اعانهٔ دولت صد و چهل تومان بمدرسه کمك میشد ، اعیان در پرداخت ماهانه برای تربیت‌اولاد خودشان جان میکندند ، کسبه منظم‌تر اجرت مدرسه را میپرداختند ، روزی نانوائی بمدرسه‌آمده بود و ماهانهٔ بچه‌هایش را میپرداخت ، من در مدرسه بودم ، معلوم شد سه پسر او در مدرسه درس میخوانند ، گفتم یکی مجانی باشد ، اول ماه باول ماه ماهانه را میپرداخت ، از یادبودهای مدرسهٔ علمیه مکتوب‌شمس الدوله زن ناصرالدین شاه و همشیرهٔ عین‌الدوله‌است که بخط خودش نوشته‌است؛ راست است که ما در شغال آباد منزل داریم (امروز خیابان شاه که از اسلامبول بمیدان بهارستان می‌رود) ولی باین اندازه معطل کلیله ودمنه نباید شد ، عبدالله که بمدرسه فرستاده‌ام هنوز حساب نمیداند که بکار من میخورد ، تاریخ ضرورت ندارد ، نمیخواهد واعظ و خطیب بشود قدری عربی بد نیست که قرآن بخواند ، فرانسه هم بکار میخورد ، املائش درست نیست . مکتوب خانم خالی از کنایات ادبی نیست و براعت استهلال دارد ، تربیت عبدالله را باندازهٔ جمع آوری کرایهٔ دکاکین میخواهند نه نظر باینکه آدمی بشود ، فرانسه معلوم نیست بچه کار عبدالله میخورد .

من در زمان پدرم ششصد تومان‌مواجب داشتم ، بعد از پدرم چهار صد تومان از مواجب او بمن رسید و نصف جیره و علیق ، سی‌خروار گندم ، شصت خروار جو و متجاوز ازصدخروار کاه ، در مقابل این استفاده برخودم لازم دانستم در رشتهٔ مدارس که خدمت ملی بود اهتمام کنم که بعقیدهٔ خودم مشروع بود ، بسیار ازمتصدیان امروز شاگردان مدرسهٔ‌علمیه‌اند. روزی‌درمدرسه گفتم من کارعلی‌را مشکل تر از کارپیغمبر(ص) می‌دانم ، چه پیغمبر حاکم بود و گاهی هم احکام تغییر می‌یافت و علی میبایست طابق النعل بالنعل عمل کند و این مشکل تر است . شیخ حمزه گفت:بااین فرمایش مس با رطوبت با شما جایز نیست گفتم بی رطوبت هم جایز نیست.در مکه رقعه‌ای از او بمن رسیدکه عذر خواسته و حلال بودی‌طلبیده بود ، وقتی بر گشتم رساله‌ای آورد که در آن نقل بود و علی خودش اشاره باشکال کار خودش از نظر من کرده بود ، درس شیخ حمزه ممل بود ، ناظم شکایت داشت و من برای همین قوت ایمان میخواستم که در مدرسه باشد ، صرف را بطول و تفصیل میگفت که عرب خودش هم نمیداند، شواذ صرف عربی بچه کار ما می‌آید، بلی موشکافی‌ها هوش را ورزش میدهد ، عربی زبانی است که از هر کلمهٔ آن که غالب سه حرفی است فواید مختلف بر می‌آید و اصطلاحات می‌توان در آورد ، نسبت بفارسی وسعت فوق‌العاده

دارد و در حکم یونانی و لاتینی است نسبت بالسنهٔ اروپائی ، بعربی بیش از آنچه میشود توجه‌لازم است و این اواخر غفلتی روا داشتند از نظر باطلی و مضری .

برگشتن امین‌السلطان ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۱۶

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

جناب قندهاری معلم من که بمکه مشرف شده‌بود درمراجعت امین‌السلطان را درقم ملاقات کرده بود، صحبت ازماها پیش می‌آید، اتابك‌میگوید تامخبرالدوله زنده بود ازجان خودم وکسانم ایمن‌بودم،همینطوربود. وکیل‌السلطنه‌را حبس‌کردند، پدرم‌خلاص کرد، بعدازاو بلاها بسرامین‌الملك آوردند، پول گرفتند در نتیجه امین‌الملك مریض شد و تا آخر مریض بود و بزودی درگذشت . مخبرالدوله اخوی را گفته بود میشناسم، سلیقهٔ من با صنیع الدوله نمیسازد مخبرالسلطنه را می‌شناسم، دستم برسد درحق او محبت خواهم کرد، مخبرالملك را نمیشناسم، درسفر کنار دریامکرر خدمت او رسیده بودم و سلوك مرا با ناصرالدین‌شاه دیده بود و شاید هم خوشش نمیآمد، رقیمهٔ او را از همان سفر گراور کرده‌ام .

پس از ورود بتهران بدیدن اتابك نرفتم تا جناب اصرار کرد. روزی به قیطریه رفتیم ، صحبت از زیارت مکه شد، خاطرم نیست چه موضوع پیش‌آمد که اتابك گفت اگرمن انشاءاله بمکه مشرف شدم بقدری بعرب‌ها احسان میکنم که اگر در حضورشان خلفا را مذمت کنم هیچ نگویند گفتم مثلی برسر زبان‌ها است؛ که خانی در زمستان سفری کرد، چادر را گرم کرده بگماشتهٔ خود گفت؛ بسرما بگو پدرت را درآوردم، گماشته رفت وآمد گفت سرما عرض میکند من هم در عوض پدر خدامت را در میآورم، عربها هم در عوض عجم‌ها را زحمت خواهند داد .

روزی بصاحبقرانیه رفتیم و منظور اصلاح کار صنیع الدوله بود ، نیرالملك عمو ، صنیع‌الدوله و من همراه بودیم ، در قهوه‌خانهٔ سر استخر پیاده شده بودیم ، چای صرف میشد، صدیق‌همایون میراخور رسید، معلوم شد صنیع‌الدوله توقیف است، نیرالملك واخوی برگشتند، درآنروز که شاه روی پله آن فرمایشات را میفرمودند، این صدیق همایون حاضر بود، من تنها رفتم، چشم شاه که بمن افتاد فرمود صنیع الدوله حساب را چه‌کرد، گفتم صنیع الدوله در مقابل شاه صاحب جان و مال نیست، لکن حساب غیر از آن است که بعرض رسیده است ، خجالت کشید، اما چه فایده ، وزیر خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بحساب رسیدگی کرده بود و سندی در دست داشتیم بی‌مصرف، بهرزه درائی وزیر همایون در خلوت و حمایت حکیم‌الملك نمی‌ارزید.

از حضور شاه آمدم بدربار نزد امین‌السلطان و گفتم آنچه بایست گفت ، اگر چه نمی‌بایست گفت، دبیرالملك حاضر بود مرا تصدیق میکرد، اتابك گفت فردا صورتحساب را بیاور در وقتی که من و وزیر خارجه در خدمت شاه هستیم بعرض برسان، چنین کردم و شاه هیچ متوجه نشد، میتوانم بگویم که اتابك و وزیر خارجه هم آنچه میبایست عرض کنند بملاحظات نکردند، آمدم دربار، اتابك هم آمد سخت‌تر از روز پیش قدری تعرض آمیز حقایق را گفتم، اتابك آخر گفت متأسفم‌که خاطر شاه را مشوب میکنند، شما این اظهارات را در دربار میکنید و من جواب ندارم، در موقع حرکت نزدیك من آمد؛ گفت بیابقیطریه، در قیطریه گفت من‌کار صنیع‌الدوله را معطل میکنم که تو نزد من بیائی ، عرض کردم شما کار صنیع الدوله را درست کنید من مجاور قیطریه میشوم ، سابقه هم با اتابك داشتم ، در سفر آخر ناصرالدین‌شاه کنار دریا شطرنج باخته میشد ورابطهٔ الفت بود ، گمرکات سابقاً در اداره اتابك بود، بتوسط معزالملك دائی اتابك اداره میشد، نهصد هزار تومان بدولت میدادند، صنیع‌الدوله در ریاست خزانه در یك میلیون وصد هزار تومان بولی‌خان[1]

---

۱ ـ ولیخان بدواً نصرالسلطنه، بعدها سپهسالار لقب داشت .

تنکابنی واگذار کرده بود، بعد صد وسی هزار تومان افزود ولی خان قهر کرد، سبب شد کـه بـا صنیع‌الدوله عداوت پیدا کرد و آخر ضربت خودش را زد.

صنیع‌الدوله گمان میکرد سه‌هزار تومان حقوق خدمت پستخانه را هم وزیر همایون بـرده است، میرزا محمد حسین منگنه پیغام کرد سه سال است برات شما راصادر کرده‌ام نمیفرستیدببرند و سالی هفتاد تومان رسوم مرا بدهند، دراز نویسها بمراتب از گرد نویسهای امروز صحیح‌العمل‌تر بودند، آسیای جهانگیرخان را صنیع‌الدوله به‌پنجهزار تومان خریده بود و به‌مظفرالدین شاه تقدیم کرده‌بود، اتابك نه‌هزارتومان‌وجه بروات را پادار کرد وقیمت آسیا را هم‌بحساب‌آورد . محل دیگری هم بود، طلب ماندا پرداخت شد، حاجی محمد حسن را خـواست کیفیت‌نقرهٔ ضرابخانه را پرسید، و حاجی را ملزم کرد نقره را از بانك بگیرد و سکه کند، طلب بانك هم تسویه شد و من معتکف قیطریه شدم ، این بود معاملهٔ مظفرالدین شاه با اولاد مخبرالدوله. خداوندش رحمت کند آدم‌خوبی بود و نیت خوب داشت ، مستضعف بود. اتابك میلی داشت بشطرنج، در اوقات فراغت میبایست با او شطرنج بازی کرد ، البته با تشویشات فکری که‌لازمهٔ شغل او بود حواسش جمع بازی نمی‌شد و می‌بایست رعایت کرد ، روزی بحاج میرزا یحیی دولت آبادی گفتم‌زحمت کشیدیـم و معلوماتی کسب کردیم ، از همهٔ معلومات مشروع شطرنج نا مشروع بکار خورد، آنهم نه خوب بازی کردن بلکه خوب بـاختن، صنیـع الدوله در انواع علوم مفیده متبحر بود و وسعت نظر داشت درمحاوره عاجز و در معامله بی‌قید و غالب مغبون میشد، صحیح‌العمل همه را چون خود می‌پندارد و خسارت میبرد .

سفر دوم مظفرالدین‌شاه به اروپا

بعنوان آبـادی قرضی شده است و شاه بفرنگ تشریف میبرند و منظور استفاده از حمامهای معدنی است ، حس میکنم که اتابك مایل است کـه من همراه باشم، البته رسمیتی نداشتم، دو هـزارتومان از سعید السلطنه قرض کردم ورفتم، درپونسدام‌بقافله رسیدم ،فرصت تدارك لباس مشکی ود و همراه نداشتم، دکتر رزن مراقب احوال مهمانان عزیز است ،وقتی عضو سفارت آلمـان در تهران بود و آشنائی داشتیم، مایل شد مرا بامپراتور معرفی کند ،تدارك لباس سهل بود، نخواستم خودنمائی کنم میبایست اجازه بگیرم شاید خوششان نمی‌آمد . شاه را در عمارت ابیض منزل داده بودند، حال بهار است و شاه از گرما شکایت دارند و گرم هم بود،فرمودند درجه باید ۲۴ باشد، عرض کردم۱۸ بیشتر نیست، اتفاق درجه‌هم بدیوار دیدم هیجده‌میخواند،عرض کردم رطوبت‌هواست که اینطور گرم احساس میشود .

پوتسدام محل تفرج‌سلاطین پـروس بـوده است و هست ، عمـارت فردریك کبیر و آسیای بادی[1] جنب آن ، محـل توجه سیاحان است ، ولتر علیه ما علیه در آن عمارت اطاق مخصوص داشته است که باسم او معرفی می‌شود، آسیای پیر زن کنار آن عمارت باقی است ونگاهداری می-شود، حکایت آن آسیا شبیه است بحکایت پیرزن و همسایگی طاق کسری ، بعد از سه روز شاه به کارلسباد تشریف‌فرما شدند، منهم ازدنبال‌رفتم، اتابك در حوزه اطاقی بمن داد، دو سه روزی‌آنجا بودم، جای اصحاب تنگ بود، در خارج منزلی رعیتی گرفتم، روزها با اتابك بودم.

طبیبی که‌دستورآب خوردن میداد مرا ازخوردن آب کارلسبادمنع کرد، بعلت کم‌خونی آب فرانسنس‌بادتجویزکرد،ازآن تاریخ تاحال من‌درمداومت‌به‌ترکیبات آهن زنده‌ام، حصبهٔ اول جوانی

---

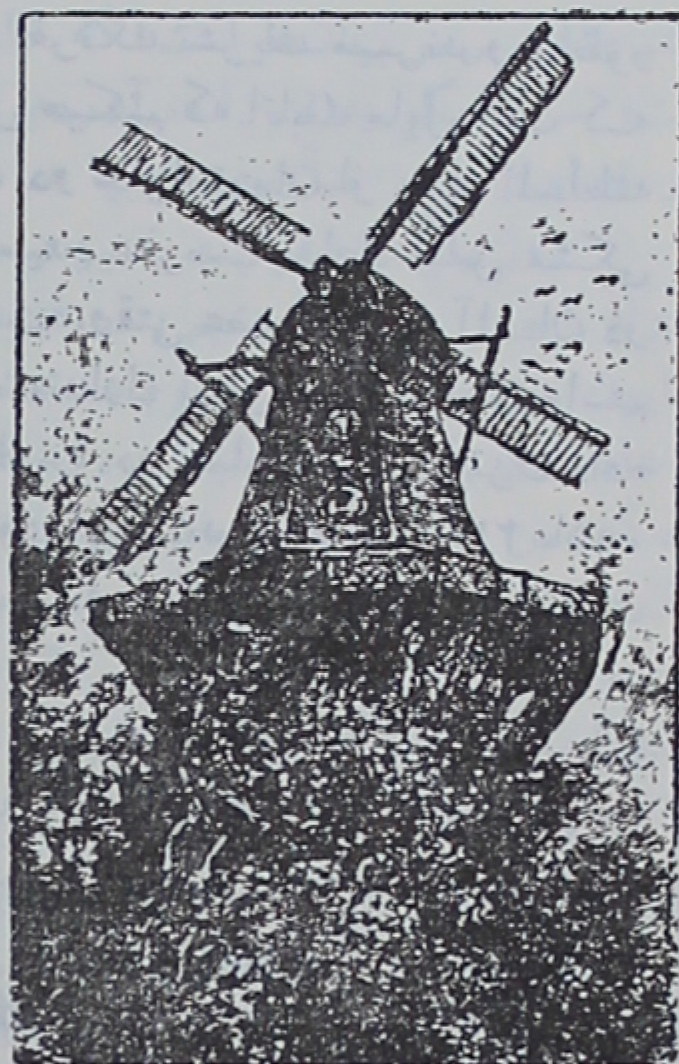
۱ ـ باقتضـای افت محل عمـارت را برهضبه ساخته‌اند ، صدقدم از آن آسیای بادی متعلق به بیوه زنی بوده است، شاه میخواهد بخرد نمیفروشد، میگوید ضبط میکنم، میگوید منهم بداد-سرا عارض میشوم که فردریك بنیان نهاده بود ، سرمسئله را میگذارند، بعد از پیرزن از وارث خریده‌اند .



فردریك کبیر

ومخملك در ۲۳ سالگی، مزاج مراکم‌خون‌کرده‌است‌که‌در هردو مرض‌رعاف سخت‌شدم، هنگام مخملك آلبو طبیب دارالفنون شب در منزل من خوابید، ضعف و اغما بطوری بود که با مادرم به آلمانی صحبت کرده بودم. کارلسباد در خاك بوهم محل استعلاج امراض کلیه‌است، دره‌ایست تنگ وخوش هوا و باصفا، نهر تپل ازمیان آن‌میگذرد، در تابستان‌آبی ندارد، هتل‌های خوب‌دارد، باغ و باغچهٔ متعدد ، کنار همه قهوه‌خانه ورستوران‌های مرغوب، در موسم آب خوردن گاهی چهل هزار نفر غالباً لهستانی آنجا جمع میشوند و اسباب پذیرائی مهیا است، عالی و دانی خوش‌بسر میبرند بینهایت‌تمیز است، بازارمختصری‌هم‌دارد، نه‌بقالی‌و علافی، سمساری و محل فروش تحف .

اشخاصی که‌صبح‌آب میخورند باید قدری پیاده حرکت‌کنند، دور و نزدیك صبحانه رادرقهوه‌خانه‌هاصرف نمایند، اتابك بیکی‌ازقهوه‌خانه‌های‌نزدیك‌تر میرفت، اسمش تالار دوستی بود، من‌هم‌غالب در خدمتشان بودم، خدمهٔ‌قهوه‌خانه‌ها همه زنند، از چهارده ساله تا سی و پنج، در این قهوه‌خانه دختری بود رزا نام بسن شانزده‌سال در نهایت جمال، بهزی درویش وبزیبائی سلطان، بقول نشاطی‌خان مکاره‌اش نمیدانم لکن فتانه‌اش‌درست می‌آمد، خدمت میزاتابك با او بود و چای بامسرتی‌مخصوص صرف میشد، در ذوق من تصرفی کرده بود که باآلمانی قطعه ساختم بی‌لطف هم نشده‌بود. روزی اتابك بچای مهمان من‌بود، صدکرون‌باو دادم که هفت هشت‌کرون قیمت چای‌را بپردازد، بقیه را آورد اتابك بخودش بخشید، حسن او مانع بودکه آن مبلغ بکیسهٔ من گران بیاید، البته در نظر اتابك پشیزی بود شهرت حسن او بین اصحاب پیچید ، روزی مظفرالدین شاه برای دیدن او باین‌قهوه‌خانه‌آمد، خدام مهتر و محترم‌تر می‌بایست مراقب خدمت شاه باشند، محترمات هم غالب زشتند ، چون مقصود شاه معلوم‌بود، اتابك ظرف‌میوه‌را ازروی میز خودش باو داد که برای شاه ببرد ، مراقبین با نزاکتی او را بمیزشاه رساندند. احمدائی در حرکت‌از کار لسباد بهم بافتم.



کار لسباد و چشمه ساران یاد باد — آن کنار جوی باران یاد باد
رود تپل الت ویژه سانسوسی — پارك‌قیصر چای خواران یاد باد
گردش جنگل صفای کوه و دشت — دیدن روی نگاران یاد باد
منظر سال مودت سالها — در خیال گلعذاران یاد باد
آن گل نورسته در باغ جمال — تازه چون در نو بهاران یاد باد
روی خوبان زلف رعنا دلبران — صبح وصل و شام هجران یاد باد
روزگاری بد دل و دینی مرا — مهدیا آن روزگاران یاد باد



گروپ خدمهٔ قهوهٔ سال مودت

خلاف نزاکت دراین مسافرت شکلی بود که در روزنامه‌ازقوام‌السلطنه سفیر ما در اطریش چاپ کرده‌بودندکه‌یك مجموعهٔ نشان در دست دارد و پی مشتری میگردد .

در تئاتر کارلسباد برای‌ترجمه‌من در لژ شاه بودم، شخصی دیده بود و گمان‌کرده‌بود من‌از رؤسا هستم، نزدمن آمدوتقاضای نشانی‌کرد، بتوسطوکیل‌الدوله نشانی برای او گرفتم، مردم‌هم فوق‌العاده دنبال نشان میدوند، مدت‌کارلسباد سرآمد شاه به‌استاند رفتند، بیست روزی کنار دریای شمال گذشت، بین‌حکیم‌الملك واتابك‌شکرابی پیدا شد و روز بروز برشور می‌افزود.



In Karlsbad 1902

In Karlsbad hat mich der Zufall nur,
Zum Freunschaftsgarten und Saal gefuert;
Da ruht ich mich aus und keine Spur,
Von Sorgen hab' bald iu mir gespuert .

Ein Roeslein sah ich daselbst so schoen
Von Dornen war es umringt, o ! schad'
Vom weiten konnt' ich sie schon sehen ,

Doch aus der Naehe moechte ich' s grad.

Von der Rose Zier und Glanz entzueckt ,
Mit Absicht wohl auch sie zu pfluecken;
Unbewust hatt' schon mich zu ihr gebueckt,
Das Auge und das Herz voll Entzuechen ·

Gestochen wurd , ich von den Dornen Ach!
Empfinden die Finger peinlichen schmerz,
Da sagt die Liebe dech nicht so Schwach ,
Und berennt dem Menschen noch mehr im Herz,

Den Dorn erdulde wer die Rose will ,
Das denke ich mir den hochsten Genuss,
Nun meine Rosa in aller still ,
Kommt doch nach herbem Stich, ein Kuss ·

Ja Freundshaft geknuepft in Freundschafts Saal,
Soll deuernd und ewiglich bleiben ;
Der Zweig der Liebe voller Moral,
Soll Fruechte durch das Leben treiben ,

Der wonne Stunden vergisst man nie ,
Und sollt' man sich auch nie mehr sehen;
Das Herz ist beruert , von Freude so wie
Der suessen Erinnrung Winde wehen .

Von fernem Osten, vom Land der Sonne,
Bin ich gekommen und wandle zusueck;
Mit vieler Freude, mit vieler Wonne,
Wuensche Dir Segen, wuensche Dir Glueck·

In Karlsbad giebt es Wenig Saele nicht,
Hier,mir aber Freundschaft gefiel ;
Zum Andenken macht'ich dies Gedicht;
In Hafis Gewand und Saadi' s Stiel ·

Mehdi sollst lieben , treiben, schaffen ,
Sollst suchen dein Lohn in deinem Werk ;
Sollst ja durch Sorgen nicht erschlaffen,
Das ist Dein Motto, fass' es und merk·

مسافرت به‌آنورس

اتابك نیمی بعذر خرید کشتی ونیمی برای طفره به آنـورس مسافرت کرد .

سعدالدوله[1] وزیرایران دربلژیك و مفخم الدوله در اطـریش همراهند، گفته شدکه‌روز ورودبه‌آنورس جشنی‌است ورئیس‌بندرضیافتی‌میکند، تصورمیرفت‌گوشه‌اش ما راهم بگیردرفتیم،ولیعهدبلژیك‌باملکهٔ‌آتیه به‌بندر آمده‌بودند،کشتی‌نوسازی رابه‌آب‌بیندازند وباتبر‌ببازوی ملوکانه رشتهٔ‌کشتی را بگسلانند، ما را در اطاق‌کوچکی جا دادند ، هواگرم است کسی ازما احوالی نپرسید ، معلوم نبود سعدالدوله چه تصور کرده بود که بی‌دم و دودماندیم ، حتی‌آب بدست نیامد سعدالدوله بدستیاری گوتـرمان جواهر فروش قنسول ما درآنـورس توطئه دیده بودند که‌کشتی شکاری‌ئی را متعلق بیکی از خوانین آلمان بایران بفروشند ، دراین حیص‌وبیص آن کشتی به‌بندر رسید و زنبورکی درکرد، باحترام اتابك ، معلوم شدماهم‌بلی! ازآن اطاق تنگ که‌باکیفیات موجوده زندان مینمود بکنار کشتی‌آمدیم و در دامن زلیخاکه اسم کشتی است نفسی‌تازه‌کردیم، ما حضری صرف شد، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۲

سعدی دارد؛ شلغم پخته مرغ بریان است ولی ما مرغ سردداشتیم وکباب‌گوشت گاو باسالاد پنیر، میوه، بستنی، کانه مائدهٔ بهشت بود ، نعمت غیر مترقبه وجود غلیان بود ، مفخم‌الدوله دامن بکمر زد و غلیانی چاق‌کرد و اتابك را سرکیف آورد .

این‌کشتی‌سفری به بندر بوشهررفته بوده است ، غلیان‌تنباکو وذغال از آنجا است‌سعدالدوله مرقبات می‌چیندکه کشتی را درسیصد وپنجاه هزار فرانك آب‌کند ، اتابك‌مایل است چند روزی‌از اردو دور باشد ، به بندر فلسینگ از بنادر بلژیك رفتیم ، موقع شام است ، شامی در غذاخوری با ساز صرف شد، دستهٔ سازندگان اطریشی دراین محل مهمان نوازی میکنند ، ارکستر مرکب بوداز هشت نفر خانمهای وینه ، ساعتی خوش‌گذشت ، مخارج با سعدالـدوله است، حضرات مستزادی هم علاوه بر پرگرام نواختند و بصد فلرن علاوه نوازش یافتند ، از اینجا باکشتی به رتـردام رفتیم ، اتابك بحجره رفت، دوسه گل یقه خرید ، یکی هم بمن داد، از رتردام با راه آهن به‌لاهه حرکت شد ، صمدخان مأمور ایران است . شب را مهمان او بودیم ، اتابك را به اسخونینگن بردکه بندر لاهه است ، پیری[2] دارد که محل تفرج و درآخر آن‌میان دریا رستورانی است مدور ، میان آن سالنی که برای رقص است به طرف دریا ایوانی‌که منظره‌است ، چای آن صرف شد ، پیر (کربی) پلی است که در بنادرکشتی کنارآن میایستد، اینجا مخصوص تفرج است، این پل‌که در بنادر آنرا پیر میگویند قریب شصت متر طول دارد و هشت مترعرض ، مستقیماً در دریا کشیده دو طرف‌آن پایه‌های آهنین نصب و ازپایه‌های چپ و راست اقواسی آهنین بهم متصل وبه همه لامپ هـای برقی نصب که چون روشن شوند ، پل دهلیزی است ازچراغ برق ، بسیار باتماشا، گفتند درهفته دوشب چراغان است ، امشب نوبت چراغان نبود ، مدیرلحظه‌ای شیر برق را بازکرد تماشاکردیم.

شامی‌بی‌ساز صرف شد ، روز دیگر باکشتی زلیخا به استاند آمدیم ، کدورتها همچنان باقی است حکیم یکصدهزار فرانك انعام سوغات گرفته است و راضی نیست و اتابك بیشتر نمیدهد ، کشتی را پازارگاد(پارسکده) نامیدند ، و قرار شد به بوشهر برود ، کشتی بنام‌پرس پلیس‌دربوشهر داریم که صنیع‌الدوله در برم داده بود ساخته بودند .

۱ـ از شرینکاریهای سعدالدوله این بودکه مقـداری ده‌شاهی داده بود مطلاکرده بودند و به ملازمین رکاب میداد ، در تهران هم یکی از محترمین این نقش را برآب یا رنگ را بر ده‌شاهی زده بجای پنجهزاری طلا وسیلهٔ‌گرفتن ریاست مالیه‌کرده‌بوده‌است‌ودرامثال‌است‌که‌شخصی‌کوزه‌ای‌پر خاك‌کرد و درآنرا بشیره‌آلوده‌برای‌قاضی برد وسجل‌گرفت ، قاضی چون درکوزه راگشود جز خاك درآن نبود.

۲ ـ پیر‌پلی‌است‌که در دریا می‌بندند تاجائی‌که عمق‌کافی برای توقف‌کشتی‌بدست‌بیاید .

سعدالدوله بعدها بتهران آمد و بیست‌هزار تومان درثانی از دولت گرفت که نوبت پرداخت قسط نرسیده بود ، وجه را بتجارتخانه سپرده بودم ورشکست شد ، تجارتخانه صدهفت فرع می‌داده است و الامی‌بایست به‌بانك سپرده باشد.

بعداز استاند نوبت کنترکسویل است، آب معدنی سبکی دارد ، دستگاه ازهرجهت‌خفیف‌تر از کارلسباد است ، شکراب اینجا بقهروکدورت کشید . اتابك تب‌کرد و اجازهٔ مرخصی خواست از اجزای دربار غیر از وکیل‌الدوله کسی را نمی‌پذیرد ، سعی امیر بهادر و مغرور میرزا در التیام نتیجه نداد ، بمن متوسل‌شدند ، وکیل‌الدوله منشی‌حضور است ، لکن مجال بعضی صحبتها راندارد مغربی بود ، اتابك ازپارك‌بیرون‌میرفت ، من‌ازطرفی و حاجی امین الضرب ازطرفی رسیدیم ،بحاجی فرمودند برودمنزل ، بمن فرمودند بیا، قصدشان رفتن بمنزل معاون‌الدوله بود ، درپارك بسته‌بود من بازکردم، درضمن‌گفتم چه اراده فرموده‌اند؟ گفتند خسته شدم، گرفتار جماعتی‌هستم‌که نه‌حرف میفهمند نه حساب ، من میروم ، خود دانند ، عرض‌کردم این‌گله بی‌چوپان چه خواهندکرد، چه‌ها که فردا در روزنامه ننویسند، باز دیه برعاقله است، دراین زمینه صحبت‌کردیم تا بمنزل معاون‌الدوله رسیدیم ، حس‌کردم که قدری نرم شده‌اند، برگشتیم ، شب ببازی‌شطرنج‌گذشت ، روزدیگر موجبات آشتی فراهم آمد ، البته نه‌آن قهرزیاد مایه داشت، نه‌عرایض من زیاد پایه ، مظفرالدین شاه سه زنجیرطلا فرستاد ، برای خودشان ، میرزا عبدالله‌خان ومیرزا احمدخان ، یکی را بساعت خودشان بستند و زنجیر خودشان را بمن دادند .

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست　　　　میکشد هر جاکه خاطر خواه اوست

اتابك‌مردی‌کریم‌النفس ،بلند همت ، با نطق وقلم ،مدبر وسیاست‌شناس بود ، در۱۵سالگی ناصرالدین‌شاه اسمی بر اوگذارد و تقویت‌کرد تا رسمی شد ، البته بقول‌آلما نیها دربدو امرشاخهای جهلش سائیده نشده‌بود وتفوق بی‌موقع اوسبب رقابتهائی شده و بخششهای بی‌مورد و محل خسارت‌هائی پیش‌آورد ، یا ناچار یا در نتیجهٔ سلیقه اشخاصی‌بیمایه را پایه داده ، شیرازهٔ معنوی گسیخته شد، چون در ابتدا آن استخوان را نداشت ، بی استخوانان به‌کارگماشت وگفته اند محال عقل‌است که‌خردمندان بمیرند و بی‌خردان جای ایشان‌گیرند ، خواجه‌نظام‌الملك در وصیت‌نامهٔ خود بفرزندش میگوید : اگرخویشان‌را مجال بدهی میگویند بدخیال است و اگر غیر خویشان را مایهٔ اختلال ، از روی‌کفش ، کلاه وقبا نباید تشخیص داد ، بل روی‌فکر و روحیات‌و تربیت ، استعداد ها مختلف است و همه را در یك ترازو نمی‌شود سنجید .

اتفاقات ، مصادفات، علاوه برجربزه مدخلیت دارد و تعبیرش از عهدهٔ بشرخـارج است ، عالمی از نوبباید ساخت وز نو آدمی ، چون مردم همینند، چاره در انتخاب مردم با دیانت وایمان بمسلکی است که خیر دنیا و آخرت درآن باشد .

شکایت نظام‌الملك را علی‌الاطلاق تصدیق نمیتوان کرد ، مگر اینکه نظرنظام‌الملك بحسن صباح بوده است .

در کنترکسویل روزی اتابك بصحرا رفت و بازنی دهقان صحبتش گرم شد ، از احوالات او پرسید ؛ گفت اینجا زراعتی داریم، محصول خودمان را سه قسمت میکنیم ، یکی خوراك یکی لباس و غیره ، یك قسمت ذخیره میکنیم و سال بسال تجدید ، اتابك گفت آن برای چیست ، گفت این محل مرز فرانسه است ، هر وقت ممکن است جنگی پیش بیاید ، نظام ما که اینجا میرسند تا آذوقه برسد ما از ذخیره که همه دارند کمك میکنیم والا آن ذخیره تجدید و صرف برج میشود .

در کنترکسویل درباغچه پتی‌شو ودر کورسال باکارا دایر بود، باکارا قمارکلانی است پتی‌شو تفننی خالی از لطف هم نیست .

پتی‌شو میزی است که روی آن در شکافهائی اسبهای کوچك سوار بر پایه‌هائی‌مقرر به تعبیهٔ مکانیکی چرخ میزنند و نمره دارند ، روی نمره گروبندی میشود ، اگرآن نمره در توقف جلو بود برده است والا گرو بمتصدی میرسد ، خانمهائی که شریك بازینند بیشتر جلب مشتری میکنند

و کمتر بمسابقهٔ اسبها عنایت ، در سر میز بتی‌شو با دختری از اهل دیژن آشنائی دست داد ، از خوشگلیش چیزی خاطرم نیست ، اما بی‌نمك نبود ، چه از صحبت من استنباط کرده بود که بعدها از دیژن کارتی برای من فرستاد و منهم در لندن بیاد او قطعه‌ای‌بفرانسه خودم ساختم .

قطعهٔ فرانسه

A Contrexeville

AContrexeville, aux petits chevaux
On passe le temps. mauvais ou beau.
Quelle chance de voir a son coté,
Surgir un astre plein de beauté,

Grâce à Dieu, qui a créé,
Les demoiselles, aimables, jolies;
Et la providence qui a agréé
La jouissance aux hommes polis.

Quelle jouissance ressamble l' amour!
Plaisir que chacun jouit a son tour.
Une foudre saisit mon coeur au fond
En contemplant: Jeanne Marchandon

L' astre de beauté, reine d' élégance;
Quels beaux yeux, charmante apparence.
Pour ne l' adorer, ainsi que l' aimer,
Je devais avoir les yeux fermés.
Que je demeure dans un chalet;
Manquant de luxe, sans pages, valets;
Mais que je pourrais bien la voir;
Si c'est au jour ou c'est au soir.

Si même je perds aux petits chevaux.
Comme je jouis de sa présence;
Je ne sents la perte ni en ai chaud,
Et ne demande qu' en permanence

L' amour, des mœurs, ne s' inquiète;
Tourment plein de risques, pèrils;
Maladie drole,qui ne sait diète;
Et nait soudain d' un regard subtil.

Oh! l' amour n' est qu'un oiseau farouche;
Sèduit des formes, des mines, couleurs;

Il s' envole partout,ainsi que la mouche,
Ravi du miel,ne pense aux maleurs.

On tombe amoureux et on se trompe,
Du partie qui pense plutôt aux pompes;
L' un est sérieux, l'autre souperficiel,
S'ils se concilient,le sait le ciel.

Mehdi a aimé et en conséquence,
Vous dite le vrai, gardez y balance,
Ne vous heurtez pas, il faut réfléchir,
C' est ce que je puisse, de coeur, vous dire.

Si j' ai rimaillé,ne faut il penser;
A Saadi, Hafis, Corneille,Racine,
Ce n' est qu'un amas des termes francais;
Comme style sans doute le persan domine.

London, Buckingham palace Hotel
23 Aout 1902.

حرکت به لندن عبور با کشتی از پادوکاله برای شاه مصیبتی است ، در حالی که آب دریا آینه است و کشتی ابداً حرکت ندارد ، این صحنه چند ساعتی بیشتردوام نداشت و گذشت ، حضور پسر بحرینی تا درجه‌ای تأمین خاطرشاه‌است، گفته میشد که در اوقات رعد و برق شاه به عبای بحرینی پناه میبرند و من از این سادگی بخدا . شاه را در قصر مربرهوس منزل دادند ، عمارتی است متعلق بیکی از سرکردگان سابق که دولت ضبط کرده است و ورثه مطالبند ، عمارتی عالی لکن معلوم نیست نماز رفقا در آن عمارت چه صورت دارد ، مظفرالدین شاه و اصحابش نماز میخوانند غصب بودن آن عمارت را همه میدانند ، معاون‌الدوله ومن در بوکینگهام هتل بخرج خودمان منزل گرفتیم ، یك هفته در لندن توقف شد. شبی هم شاه بتماشای کریستال پالاس در خارج لندن مهمان به آتش بازی بودند ، شبی با معاون ـ الدوله بگردش رفته بودیم ، خواستیم در محلی شام بخوریم ، بچند رستوران رفتیم راهمان ندادند که اسموکینگ در بر نداشتیم، آخر بگران هتل رفتیم، این قید نبود ، ساعت ۱۱ چراغها خاموش شد خادم شمعدانی آورد ، حسابمان را پرداختیم مرخص شدیم ، در هیچ جا قید لباس بآن اندازه نیست که در انگلیس است . در پاریس تا صبح چراغ میسوزد و اهل بخیه جامهٔ تفریح میدوزند .

آکواریوم در شهرهای بزرگ محلی برای نگاهداری اقسام ماهی و حشرات هست که آکواریوم میگویند ما بانتظار دیدن همه قسم حیوان دریائی رفتیم ، همه‌چیز دیدیم مگر ماهی ، بلی ماهی سقنقور وفور داشت .

قوام‌السلطنه مردی سرشار است، معلوم میشود دیشب گرفتار حریفی بوده ، کیفش را ربوده‌اند ۲۳ اوت از کریستال پالاس برمیگردیم ، پرنس آرتوراف کانت با شاه است ، مرا برای مترجمی خواستند ، پرنس آلمانی خوب میداند و من انگلیسی خوب نمیدانستم وفرانسه‌ام کافی‌نبود، بآلمانی صحبت شد.

از چیزها که در لندن دیده شد و تعجب داشت مردی بود که روی خودش را سیاه کرده در

معبر عام مسخرگی میکرد که اسمش آزادی است .

برج لندن

برج لندن قلعه‌ای‌بوده‌است ازابنیهٔ ویلیام‌جهان گشا ، امروز سربازخانه است ، بعضی اثاثهٔ سلطنتی (تاج‌گذاری) در اینجا ضبط است، یاقوت‌کبود در تاج‌ملکه نظیر ندارد، انسان پس از رسیدن بهمهٔ مقامات سنگی را در طلا نشانده بسر می‌نهد و مباهات می‌کند و گفته‌اند :

چو در جام اسکندر آبی نماید　　بجام آبگینه نشاید نشاند

انواع اسلحهٔ آتشی وغیرآتشی را اینجا میتوان دید وباز آلات شکنجه را که موارد استعمال بعضی آنها را قائدان شرح میدهند و برای شخص ضعف قلب و تأسف میآورند.

در برج خون بوده است که امیر گلوستر کودکان ادوارد را درآن بقتل رسانده ، جماعتی از سرکردگان انگلیس بلباس زمان خود در تالار دارالشوری حاضرند و موجب عبرت ناظر .

تا بدانند این خداوندان ملک　　کز بسی خلق است دنیا یادگار

هاید پارک

روزی با شهاب‌الدوله ، اسدالله میرزا درهایدپارك قدم میزدیم ، بفاصلهٔ شصت هفتاد قدم دو کرسی دیدیم که بالای هریك ناطقی نطق میکرد ، شهاب‌الدوله گفت این دو نفر تکذیب همدیگر را میکنند ، هر دو می‌گویند گوش بحرف آن رفیق ندهید ، هرچه میگوید دروغ است و هردو از مزایای آزادی سخن میگفتند .

از لندن باید بپاریس رفت بقول پسر خان شوکت :

پارسائی اگر از پارس بپاریس آید　　پارسائی نکند گر همه سلمان باشد

از قرضه آنچه باقی‌مانده بود بمصرف خرید عروسك و اسباب بازی رسید ، نریمان خان مأمور بود بدهد اسبی بجای فواره بسازد که ازتمام مجاری بدنش آب ببرد.ایران در بانك شاهنشاهی مفتش اسکناس داشت ، این تفتیش در پاریس ملغا شد ، شاه بخرج شخصی در پاریس است و در الیزه پالاس منزل دارد ، هتلی است بسیار عالی ، یك روی آن به شانزلیزه است یك روی آن بخیابان دیگر ، در این کنج آپارتمانی است مجلل در اجارهٔ دائم رکفلر پادشاه نفت ، خواستند برای‌شاه‌بگیرنداجاره‌نداد و حال آنکه خودش در امریکاست ، اگرایرانی بود تقدیم میکرد، روزی در سالن هتل‌نشسته بودم ، دوزن وارد شدند ، کلاه من‌آنهارا بطرف من سوق داد، آمدند نشستند از امیر بهادر ومغرور میرزاسئوال کردند ، گفتم در هتلند، نمیدانم چرا گفتند شنیده‌ایم شما ما را تمیز نمیدانید و حال آنکه ما هر روز خودمانرا با صابون میشوئیم ، من چه بگویم که خانمهای صابون زده نرنجند ، گفتم ما در شست و شو آدابی داریم که اگر خودمان هم بآن آداب شست‌و شو نکنیم خودمانرا هم تمیز نمیدانیم .

حرکت بطرف تهران نزدیك شده است ، من قرضی کرده‌ام و باین سفر آمده‌ام ، عریضه بشاه نوشتم‌وتقاضای تخفیفی نسبت بمالیات رزکان کردم [1] که هیچوقت عمل نمی آمد .

---

۱ – پدرم به ضیاع و عقار معتقد نبود ، شاید پس از فوت میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله که شهرت کرد ملکی را یکتومان خریده بود و در جزء ارث هزار تومان قیمت کرده بودند و نظر بتدارك کاه و جو چند اسبی که بود،بتوسط اقبال‌الدوله مزرعه‌ای را درشهریار خریدند و ایشان را خبره میدانستند ، مزرعه بحال خراب بدست ما آمد ، رعیت بی‌پا ، دست زیر چانه زده ، در بر آفتاب نشسته ، در حال خود حیران بودند ، کاشف بعمل آمدکه دو دانگ‌آن خالصه‌است ودوست‌علی‌خان معیرکه مالك چهار دانك بوده مالیات ملك شش دانك خود قراتپه راکه‌بارزکان‌خاك بخاك همسایه است با نفوذی‌که داشته جمع رزکان نموده دفتری کرده بوده است، قراتپه دو تومان‌مالیات داشت رزکان صدو چهارده خروارغله هشتاد تومان نقد و صد و شصت خروارکاه و کمتر اتفاق افتاد که با تقویت رعایا وتغییر بذراین اندازه برداشت بشود،دلخوشی‌پدرم باین بود که جیره و علیقشان←

اتابک در حاشیهٔ عریضهٔ من نوشت که از جیره وعلیق خودم محل این تخفیف را میدهم،امیر بهادر عریضه را بشاه رساند و دستخط صادر کرد ، در حقیقت پس از این تخفیف من صاحب مزرعهٔ رزکان شدم ، قبلا از مالیات باقی میآوردم ، در کارلسباد روزی باطاق شاه رفتم که تعظیمی کرده باشم ، شاه مشغول نوشتن سطری در زیر عکس خودش بود . عکس بزرگ بود و آن سطر تقریباً شش گره طول داشت . بقلم جلی نوشته بودند ، با کرسی وتعلیم ، حقیقت خوب نوشته‌بودند ربطی بدستخطهای عادی نداشت. مرا خواستند ، فرمودند چطور نوشته‌ام ؛ عرض کردم اگر بچشم ندیده بودم باور نمیکردم ، دستخطی صادر فرمودند: «جناب اشرف اتابك اعظم چون مخبرالسلطنه نوکر صدیق ماست ، پدرش مخبرالدوله مرحوم و جدش رضاقلیخان مرحوم للهٔ ما بود ، همهٔ‌آنها بصداقت ودرستی خدمت کردند ، لهذا مخبرالسلطنه را بیك قطعه نشان وحمایل اول‌خارجه مفتخر فرمودیم ، ۱۳۲۰ در کارلسباد »

من به نشان علاقه ندارم ، لکن این دستخط یادگار است ، نشان و حمایل را مغرور میرزا برای من آورد .

در مراجعت در برلن اجازه خواستم پیاده شدم ، از آشنایان قدیم پسر دوم دیتریشی در برلن رئیس شعبهٔ جنایات نظمیه است، درخانهٔ پدری منزل دارد ، پدرش هم حیات دارد، بمن‌اطاقی دادند کانه در منزل خودم هستم .

نوشته‌اند ملانصرالدین لای اوراق کتابی جوگذارده بود والاغی را باین تدبیر انس داده بود که اوراق را با زبان رد کرده جو را میخورد ، العهدة علی‌الراوی، بسیار طلاب کتاب را میخوانند و بیش از الاغ استفاده نمیکنند .

برای خواب اطفال معروف است بچه‌ای میگریست مادرش عاجز شد، شوهرش گفت شرح لمعه را پیش چشمش نگاهدار خوابش میبرد .

در برلن معروف شد که اسبی حساب میداند با والتر دیتریشی رفتیم ببینیم ، مربی اسب ازاسب پرسید ، رفیق من که دیروز اینجا بود اسمش چند حرف داشت ؟ هشت نوبت سم بزمین زدو قبلا اسم را بما گفته بود ، رزن‌باخ بازپرسید پنج‌درپنج چند میشود؟ ۲۵ بارسم بزمین زد، چندروز بعد مادیانی را گفتند ؛ رفتیم دیدیم واقوی از آن اسب بود ، گفتیم خوب است از این دو کره بگیرند البته حل معادلات هم خواهند کرد، آنچه حدس زدیم مربی اسب وضعیتی بخود میگیردکه تا آن وضعیت بجا است اسب سم بزمین میزند .

بدون زحمت عاید می‌شود و رزق یابوها معلوم است و بی دوندگی بدست می‌آید ، بالجمله پرستاری آن مزرعه بعهدهٔ من شد .

شهریار بلوکی خرم و پرآب است ، در بهار آب از زمین میجوشد و در مجاری‌ئی که سیاه‌آب میگویند جاری است، بهمین جهت چمن وباطلاق زیاد دارد و هوایش‌ناسازگار است. نشد که من پانزده روز در رزکان بمانم و نوبه نکنم ، با اینکه صافی همراه و آب را صاف میکردم درآب‌های این بلوك جانوری است که گیلك میگویند ، در جگر گوسفند جا میکند و گوسفند را از پا در میاورد ، آنکه گوسفند نگاه بدارد باید قبل از پائیز بفروشد نوبتی بضرورت مدتی دررزکان توقف کرده بودم ، ریشم نزدیك بیك قبضه رسیده بود ، چون برگشتم و بخدمت پدرم رفتم ، بر خواسته مرا استقبال کردند و بوسیدند ، آن اوقات ریش مطلوب بود ، طبیعت خواسته است فرقی بین مرد و زن محسوب باشد ، حال می‌خواهند ظاهراً هم بین مرد وزن امتیازی نباشد ، من از پنجاه‌سالگی تراشیدن ریش را موقوف کردم، کارهای ما حکایت بز پیش‌آهنگ و گله است، ولو پیش‌آهنگ از پرتگاهی پرت شود گله دنبال او را میگیرد .

چاپخانهٔ دولتی برلن

بتوسط احتشام السلطنه وزیرمختار تحصیل اجازه کردم، چهل روز بشعبهٔ عکس مطبعهٔ دولتی برلن رفتم وروی دست کارگران نگاه کردم، ازآنچه درتهران از روی کتب وتجربه آموخته بودم چیزی برمعلومات من نیفزود مگر اطمینان بصحت آنچه میکردم، مظفرالدین شاه درسال اول سلطنت جغرافیای مفصل فنسن را بپدرم داده بود بدهد ترجمه کنند، بمن دادند قسمت اروپا را که مفید بنظرمی‌آمد ترجمه کردم و تقدیم شد، بعدها بخیال چاپ آن افتادم نخواستم صرف ترجمه باشد، تاریخ و حکایاتی برآن مزید کردم، باز طبع وسوسه کرد، خواستم مصور باشد، اسباب فراهم نبود، مختصری عبدالله‌ـ میرزای عکاس میدانست، میرزا مطلب مستشارپستخانه سری دراین‌کاربرده بود بی‌نتیجه، اما کتاب خوبی داشت، از اوگرفتم وبعضی لوازم ازخارجه وارد کردم مشغول عملیات شدم وبجائی رساندم، در عکاسی و بردن عکس روی صفحه وچاپ کردن مهارتی حاصل شد[1] پیش‌آمدها مانع شد که آن کتاب بموقع در دسترس خلق گذارده شود تا در سنهٔ ۱۳۱۷ شمسی، اما کتابی است مشتمل برصد و هشت صفحه نقشه‌وگراور، ۷۶۲ صفحه مطلب، مدتی که دربرلن بودم غالباً با احتشام‌السلطنه ملاقات میشد و ازاوضاع خودمان صحبت میکردیم، درمراجعت آقا سید عبدالله بهبهانی بمن گفت اتابك ازمصاحبت شما اظهاررضایتمندی میکرد که هروقت میخواسته با اوبوده‌اید وهرگاه نمیخواسته‌است نبوده‌اید، من‌البته غیب نمیدانستم، اما این درخیال من همیشه بوده است که موی دماغ کسی‌نباشم. زرنی غباتزددحباً، همیشه درذهنم بوده است.

مختصررساله درصنعت عکاسی وگراوردرچنتهٔ مخبری نگاشته‌ام.

احسن القصص

والتردیتریشی پنجاه وچهارسال دارد ومجرد زندگی میکند، رئیس شعبهٔ تأمینات شهربانی برلن است، تلفنش بالای تختخواب نصب است که شب اگرضرورت پیدا شد اورا خبرکنند، هرشب درمنزل با اوبودم وصحبت میکردیم، شبی گفت امروزقصه‌ای‌داشتم، جوانی شب گذشته بدختری که جلودکانی مشغول تماشا بوده است عشقی میرساند، دختر برونیاورده رد میشود وجلودکان دیگری بتماشا می‌ایستد، پسرتجدید مطلع میکند، دختربگریه میافتد و آوازمیدهد ماما، مادرش که جلو میرفته برمیگردد، پلیس مخفی ظاهرشده آدرس پسرودخترراا میگیرد.

چوان امروزصبح نزد من‌آمد که سال‌آخر مدرسهٔ من است اگرامر افشا بشود مرا ازمدرسه بیرون خواهند کرد وعمرمن بهدر است، ازبرای خدا بمن رحمی بکن، گفتم جریمهٔ این جرم آنچه بشهربانی راجع است، ۴۰۰ مارك است. اما باید چاره‌ای کنی که مادردختربمحضری شکایت نکند، گفت مادرودختررا نمیشناسم ومنزلش را نمیدانم، گفتم آدرس اورا به پسردادند، رفت، مادردختررا دید، آمد که‌التماس کردم آن‌بانو گفت‌من اظهاری نخواهم کرد، اما شما هم دنبال رفتار زشت‌نروید.

---

[1] ــ دربدو امربا قلیل تدارك اسباب ازروی کتاب مشغول امتحانات شدم واسلوب گوناگون مورد توجه شد، عمل باقیر باز بروبهٔ مس‌کاری و هردو پرزحمت، عمل باکاغذ ژلاتین سهل بنظر آمد و در این عمل مدتی معطلی دست داد، بدو جهت، یکی بدی عکس که روی شیشهٔ خشك برداشته شده بود (بتوسط آنتوان عکاس) دوم آنکه ژلاتین روی‌کاغذ ضخامتی دارد ودربرگردانیدن روی صفحهٔ روی پهن میشود. بهرحال هشت ماه این عمل را تعقیب میکردم بدون نتیجه، صادق گماشتهٔ من که میبایست صفحات روی را بشوید، گفت عجب نوکری‌ئی پیدا کرده‌ام، صبح تا شام آقای من صفحه سیاه میکند ومن باید بشویم، بعد ازهشت ماه یك صفحهٔ ناقص عمل آمد، من از ذوق برجستم وآن صفحه را نگاه‌داشتم و اینك گراور آن بنظرخوانندگان گرامی میرسد، پس از ورود دوربین وسایرملزومات وتبدیل ژلاتین بسفیدهٔ تخم مرغ وعکس برداشتن باکلودیون حل‌مشکل میسرشد.

چون ز چاهی برکنی هر روزه خاك   عاقبت زان چه بر آید آب پاك

فرستادم از آن بانو تحقیق کردند معلوم شد از تعقیب منصرف است، جوان ۴۰۰ مارك بصندوق تأمینات داد ورفت .

هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد[1]

چرا همه‌اش را نگفتی

شبی والتر مرا به تئاتری دعوت کرد ، گفت نمایشی میدهند ، نظمیه مکلف است نگاه کند که منافی اخلاق نباشد ، شهربانی در همهٔ نمایشگاهها لژمخصوصی دارد ، رفتیم موضوع زنی بود دو دختر داشت ، یکی شوهررفته وزایمان داشت، دیگری دخترخانه بود، مادرمیخواهد برای زایمان بمنزل دخترش برود ، خواهردختر اصرار دارد همراه مادرباشد، مادربهر زبان‌میخواهد او را منصرف‌کند، دراین گفت وشنید دختر میپرسد چه میشود که دخترمیزاید، پس‌از مقداری تأمل و طفره مادرش میگوید دختروقتی میزاید که مردی را خیلی خیلی دوست داشته باشد .

دربردهٔ دیگردختردر رختخواب خفته ، مادرش کنارbالین اوندبه دارد ، دختر بیدار میشود سبب زاری مادررا میپرسد ، میگوید بحال تومیگریم ، میپرسد مگر من چه باکم است ، میگوید آبستنی واین‌لکه‌ای‌است که‌روزگارترا سیاه خواهدکرد ، دختر میگوید مگر نگفتی دختر وقتی آبستن میشود که مردی را خیلی خیلی دوست داشته باشد، من هیچ مردی را دوست‌نداشتم ، چرا همه‌اش را نگفتی وزارزار میگرید . «شب شراب نیرزد به بامدادخمار»

گفتیم اگر دختر ها بی‌حوصله نشوند و تا آخر نمایش بمانند و بشنوند البته در کار خود هوشیارمیشوند .

دام سخت است مگریارشود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

۲۳ هزار طلاق

درروزنامه خواندم که درواشنگتن از۴۳ هزارعقد که دریکسال بسته‌شده تاآخرسال ۲۳ هزارش بطلاق کشیده ودرغالب آب ورنگ یا زرق وبرق علت بوده است ، دراین‌زمینه مشکلات زندگی را وقتی گفته‌ام .

مشکلات زندگی را جان من برشمارم تا چه گاهی مشکل است
با فلاکت در بساط مسکنت ساختن درسال وماهی مشکل است
با وجود وسوسه شیطان نفس ره نجوئی در گناهی مشکل است
دیبهٔ تازه به بازار آورند تو از آن‌دیبه نخواهی مشکل است
رنك جامه می‌نخواهی شوخ وشنگ کفش‌وجوراب‌وکلاهی مشکل است
خویشتن را کم کنی نقش و نگار از پی جلب نگاهی مشکل است
هر کجا بینی جوانی دلفریب برنیاری‌از دل آهی مشکل است
می نخواهی از مقام در خورت بیشتر خود مال‌وجاهی مشل است
در مصاف زندگی خود بیش و کم با زمانی ز اشتباهی مشکل است
از رفیقان صمیمی روز خوش روز بد یابی پناهی مشکل است
ایمن از دشمن گذاری روزگار گر نیارائی سپاهی مشکل است
قافیه تنگ است ورنه گفتمی بیش‌ازاینها آنچه‌گاهی‌مشکل است

تربیت هم باحشو وزوایدی که پیدا کرده است نتیجه ندارد، بلکه روز بروز بقهقرامیرویم و بآداب و اسباب بر مشکلات میافزائیم ، آنچه از اخلاق ستوده در مدرسه گفته شود در محافل خصوصی و عمومی ، تئاتر، سینما، قهوه خانه‌ها ، خلاف آنرا در معرض مشاهده میاورند ، فسق و

---

1 ـ خالی و پلنگ حکایتی را بنظرم آورد ، مردی بسفر رفت ، خواجهٔ خود را گفت اگر زهره‌تخلفی کرد خالی بجامهٔ اوبگذار، چندی گذشت بارباش‌نوشت:

گر زآمدن خواجه درنگی باشد چون باز آید زهره پلنگی باشد

فحشا، دزدی ، جاسوسی وبقول لامارتین: بشر بساطی مخرب‌تر از صحنهٔ تئاتر در تخریب اخلاق نگسترده است.

مفتضح‌تر روزنامه‌ها است که یومیه بچاپ میزنند و عفت را خفیف میکنند.

من خودم را بوین‌میاندازم

این عنوان را در روزنامه‌ای‌دیدم،خواندم معلوم شد دختری خودش‌را در وین[1] غرق کرده است وسبب را بدوستی نگاشته: پدرم مرا به‌قهوه‌خانه‌ها میبرد بحریف می‌سپارد، از دنبال من می‌آید که مزد مرا بگیرد، مرا باین کار شنیع مجبور میکند، من این زندگی را نمیخواهم، خودم را به وین میاندازم.

قرمساقی حد ندارد، ناصرالدین‌شاه در دستخط تغییر به‌مسیح نامی قرمساق را به صاد نوشته بود، شمس‌الشعراء سام‌میرزا رباعی‌ئی ساخت؛ بعرض رساندند دستخط اصلاح شد.

الحمد مسیحا که جمادت کردند   آتش بودی و پس رمادت کردند
زن قحبه بعزل هم ترقی کردی   زیرا که قرمصاق بصادت کردند

قرمساقهای امروز، صدسی قرمساق ترند.

طبعیت بر نمی‌گردد

یکی‌گربه‌ای‌را تعلیم‌داده بود، شمعی در دست کنار سفره قرار میگرفت، و مدعی بود که به تربیت میشود در طبیعت تصرف کرد، رفیقش روزی موشی همراه آورده سر سفره رها کرد، گربه آرام ماند. نوبت دیگر دو موش آورد چون موش دوم را رها کرد گربه حرکتی بخود داد و باز خودداری نمود، بار سوم سه موش آورد سومی را که رها کرد گربه شمع را انداخت و پرید بموش .

درشهرهای‌بزرگ اروپا گذرهاکم‌وبیش‌طاس‌لغزنده‌است ، درقهوه‌خانه‌ها میدان‌عرضه و تقاضا، بی‌خیال نشسته‌ای یکی کنارت سبزمی‌شود، دوبار دندان روی جگرگذاردی بارسوم دنده بقضا می‌دهی، این تمدن بتهران هم سرایت کرده است.

ای که از کوچهٔ اسلامبول ما میگذری   با خبر باش که سر می‌شکنند دیوارش

در اثر قلت خون و جمودت حال، طبع من چنان بود که زیباترین صورت ها نقش دیوار می نمود ، اگر بر خوردی می شد بصحبت بر گذار می‌کردم و شعر سعدی را بخاطر می آوردم .

به بی رغبتی شهوت انگیختن   برغبت بود خون خود ریختن

عمر دراز سعدی هم در نتیجهٔ این احتیاط بوده است، با زنهائی که حلقه در انگشت داشتند از صحبت هم دریغ میداشتم، درنتیجهٔ صحبت‌ها دیدم بیشتر زنان خودباخته،گول‌جوانان ناسخته خورده‌اند وفریب نویدهای دروغ و بی‌پا، گروهی را هم بی‌نوائی از راه در برده است و به بی‌پروائی کشیده، گروهی طبع سرکش آنها را بآتش افکنده ولیس علی المریض حرج.

ازدحام هر طبقه در شهر بزرگ وسنگهای تکلف که در راه نکاح انداخته‌اند اطوار زشت را از هر قبیل پیش میآورد و من چند حکایت ذکر میکنم و شاید در ردیف احسن‌القصص است ، در سیاحت آفاق لاغر و چاق پیش میآید، چرا در خاطرات یکی را باید نگاشت و دیگری را مسکوت عنه گذاشت.

جماعتی که ندانند حظ روحانی   تفاوتی که میان دواب و انسان است
گمان برند که در باغ حسن سعدی را   نظر بسیب زنخدان و نار پستان است
و ما ابرء نفسی و ما از کیها   که‌هرچه‌نقل کنند ازبشردرامکان است

عروس‌شهرها

پاریس را عروس شهرها گفته‌اند؛ دامادها از همه جا بپاریس رو میآورند و روزگاری بنشاط میگذرانند، بساط عشرت اینجا گسترده است ، کاخها بهشت‌آسا، مرتب در غرفاتش حوران هورلقا، غلمانان سربهوا را پذیرا.

---

۱ ـ وین فام رودی است‌درفرانسه.

پتیاره‌ای آن منازل را اداره میکند، زنان جوان بهرجهت بهوای هفته‌ای نوش‌سالها گرفتار نیشند نصف مزد ایشان که بهای جوهر جان است بدان پتیاره میرسد، در برابر نصف دیگر از خوردنی و پوشیدنی انگاره گرفته شده است که آن بدبختان از زیربار قرض‌رهائی ندارند، مادامی که مقروضند باید بسوزند و بسازند، اگر احیاناً فرار کنند بحکم قانون آنها را تسلیم آن جهنم بهشت نمون میکنند. این است که در شهرهای دیگر دلبر کم است، لکن آزادند، اینگونه‌ستمکاری منحصر بکانون آزادی است.

در برلن برای جلب مسافر دولت قدری چشم برهم نهاده، از جنس لطیف در بعضی قهوه ـ خانه‌ها منتظر حریف‌نشسته‌اند.

در سفر اول ناصرالدین‌شاه بفرنگ، در پاریس محلی بوده است موسوم به بال‌مبیل که پدرم آنجا را بال‌مبال نام نهاده بود، الاسماء تنزل‌من[1] السماء.

انواع رسوم و آداب آمیزش را در قبایل هر جا، من در افکار امم و تحفهٔ مخبری گفته‌ام، موسی نکاح‌دختر را منع کرد، اسلام مادر، خواهر، عمه، خاله، برادر زاده و خواهر زاده و منسوبان رضاعی را و اساس در منع، سلامت نسل است و در حدود حفظ از امراض جسمانی و روحانی، در مصر و عرب اشخاص را نسبت به مادر می دانند، هارون به موسی یا بن امی می‌گوید.

خدن رسمی بوده است و هنوز هم در بعضی اقطار هست، اسلام‌منع کرد.

قطعه

پسری را پدر نصیحت کرد	که ز زن ناگزیر باشد مرد
دختری جوی زبر و کدبانو	که شود با تو یار و هم زانو
چند دختر گرفت او بنظر	چونکه یك یك بگفتشان بپدر
گفت این مر ترا بود خواهر	دیگری را بجو از این بگذر
شکوه آخر پسر بمادر کرد	تا نشاند ز خاطر او گرد
گفت هیچت مباد در دل غم	که پسر نیستی تو او راهم

فردوسی

مگر در نهانی سخن دیگراست	پژوهنده‌را روی در مادر است

باید فردا بکلیسا برویم

در استاند با شمس الملك کنار دریا سیر پرتو قمر میکردم که در آب چون مجره کهکشانی مواج ساخته بود، ما شیفتهٔ آن تماشا که ناگاه دو ستاره در حاشیهٔ خیابان بجلوه‌توامان ظهور کرد، بمغناطیس عشوه، حال غشوه در ما انداختند، شمس‌الملك زبان نمیدانست، گفت چه باشد که استفساری از آهنگ ایشان بنمائی، نزدیك رفتیم، دوری ننمودند، در محفلی که بود نشستیم و از هر در صحبت پیوستیم، پاسی بظرافت گذشت، رخصت غیبت خواستند، گفتم مجلس گلشن‌است، چه وقت‌رفتن است، گفتند فردا روز راز ونیاز است، میخواهیم زودتر بخوابیم و فردا بدرگاه چاره ساز برویم، گفتیم با این سیره آن شعار را چه مناسبت است، گفتند آزموده‌ایم هریکشنبه که بکلیسا رفته‌ایم، بصاحبخانه مقروض نمانده‌ایم، از ناصرالدین‌شاه است.

گر گنه کار نبودی بجهان روز جزا	از خداوند جهان لطف کریمانه نبود

باید با همه نشست و از سر پندار برخاست تا بر همهٔ احوال وقوف یافت و حکومت بیجا نکرد.

مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست.

یکی‌از دوستان‌که منزلتش هست، نقل کرد، زنی معروفه وجهی معتد بمن‌سپرد ویادداشتی گرفت، پس از روزی چند آمد و وجه خود را خواست، دادم و یادداشت نزد او ماند، رفت،

بخاطرم آمد که یادداشت در دست او ماند و بسا هست سبب زحمتی بشود، پس از هفته‌ای آمد که فراموش کردم یادداشت را رد کنم. اینك آن یادداشت

گر نهادت همه این است زهی پاك نهاد — ور سرشتت‌همه این است زهی‌پاك‌سرشت
عیب رندان مکن ای‌زاهد پاکیزه سرشت — تو چه‌دانی‌که پس‌پرده‌که‌خوب‌ست‌وکه‌زشت

چه خوب بود که مردم پاك‌نهاد پای استقامتشان نمی‌لرزید

نه هر صحبت نشاط انگیز باشد — بسا صحبت ملالت خیز باشد

روزگار بامن به‌اج است

در لندن بـا خـانمی اتفاق صحبت افتاد، خالی از ملاحت نبود، لکن ازچهره‌اش ملالت مینمود. گفت پدرم مبتلا به‌فلج است و روزگار بامن بلج، بادست خالی بدیدنش رفته بودم حالش‌را تباه دیدم، تقاضای صاحبخانـه هم دردلم خاری‌است، حالی که قصد بود مبدل بملال شد، پنچلیره همراه‌داشتم دردستش گذاشتم، خواست پای مراببوسد، رویش را بوسیدم وبخداش سپردم، دعا کرد واز کجاکه مستجاب نباشد.

این‌جهان‌محنت‌سرائی بیش‌نیست — شهددارد لیك‌آن‌بی‌نیش نیست
غنچه‌اش دلتنگ و لالـه داغدار — وان‌گلش‌ازخاربی‌تشویش‌نیست

سوختم که نسوزانم

در برلن دیر وقت بمنزل میرفتم، بخانمی برخوردم ، صد هشتاد بجمال و در اندام بکمال، محفلی نزدیك بود، بـاهم نشستیم، دیدمش تربیت خـواص دارد وبا زندگی خانواده تمـاس، گفتم مگر خانم را خواستاری مشتری نشد که غمخواری کند؟ گفت چند نفرم خواستند من نخواستم، گفتم ممکن است از سبب بپرسم؟ گفت در خودم آن استواری را ندیدم که عهد و پیمـان بسر برم، مردی را آزرده خواهـم کرد، سوختم که نسوزانم.

نظر سوی شاهد کسی را رواست — که داند بدن شاهدی عذر خواست

رقابت

شبی در وینه در باغ عمومی درگوشه‌ای نشسته بودم وسیر مهتاب‌میکردم، مستغرق فکر خود و پیش‌آمد روزگار، برخلاف انتظار خانمی بمن رو آورده آمد کنار من نشست،بی‌مقدمـه اظهار داشت شیرینی فروشم و از پیش‌آمدی در جوش، گفتم خیر است، گفت خواهرم دوستی دارد، آمد او را برد من برخود حتم کردم که تنها نمانم، وجاهتی نداشت بی‌ملاحت هم نبود، از رقابتش تعجب کردم وبرملالتش تأسف خـوردم، گفتم هرکه شیرینی فـروشد مشتری بروی بجوشد، تبسمی کرد و لبخندش خالی از نمك نبود، بقول دیگر شیخ متوسل شدم که زن جـوان را تیری در پهلو نشیند به که پیری، دیدم باین لطایف دل نمیدهد ودنبال را ول نمیکند، بمضمون شعر سعدی مترنم است.

بـرخیز تـا طریق تکلف رهـا کنیم — دکان معرفت بدو جو پر بهاکنیم

آری ان‌النفس لامارة بالسوء الاما رحم ربی ، یکی از رفقا غالب از کیسه و کمر می‌نالید در کیسه چیزی داشتم بشامش دعوت کردم و راجع بکمر بدیگریش حوالت .

کاستن تـوکل و اشکـالات تکفل در امر نکاح تامل آورده و بافشار طبیعت مجال تحمل نمانده جوانانرا اضطرار عنان اصطبار از کف بدر میکند، اگر صدد وطبع سرکش زندگی موحش را پیش بیاورد، یا صد هشت نادانی صدنود نقص سیاست است، تشویق میکنند تضیق نمیکنند ، برنامهٔ سیاست در مصلحت و عصمت نیست، رشتهٔ عفت را گسسته‌اند که آزادی است، اخلاق مسری است خوبش بطئی و بدش سریع‌السرایه.

حکایت

در پـاریس مـردی جـا افتاده با علیقلی‌خان سردار اسعد آشنا بود ، از تعلق زنی بخودش شکایت میکرد که شوهرش با من دوست است وزنش بمن می‌تند، روزی شوهرش نزد من آمد و زنش در منزل من بـود ، سخت خجالت کشیدم هرچه میخواهم از صحبت این پتیاره کناره بجویم باز گرفتار میشوم.

مایهٔ پرهیزکارقوت صبراست و عقل　　　صبر گرفتارعشق عقل زبون هواست

شاید این گرفتاری در نتیجهٔ اشکال طلاق باشد ، با وجود عللی طبیعی که گاهی طلاق را لازم میکند .

در صحبت سرگذشت زنی را پرسیدم ، گفت مردیم خواهان شد ، منزلی بیاراست و مرا مرفه بداشت ، جوانی چم مراگرفت ، آخرخم شدم ، روزی با او مشغول رقص بودم ، آن مرد سر رسید و ما رادر آن حال دید ، مراترك کرد ، این بگفت و گریستن آغازکرد که قدر نعمت ندانستم، بدین زحمت گرفتار شدم، برای لقمه‌ای نان جان میدهم، حال که جوانی است این است ، از آب ورنگ که افتادم چه برسرم خواهد آمد ، نمیدانم .

دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد　　　با نفس خودکند بهوای هوای خویش

چاه است و راه ودیدهٔ بیناو آفتاب　　　تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

شصت پیراهن

یکی از دوستان میگفت آشنائی دارم که شصت پیراهن دارد ؛ گفتم سعدی یکیش رامنکر است که گر حجاب شود تا بدامنش بدرم ، بالاترهم نمیرود، جائی که پیراهنی را آنهم دربر باید درید آن عده پیراهن درجامه‌دان چه تأثیر درموضوع دارد .

خذالغایات و اترك المبادی

در شیرازگربه‌ای داشتم براق ، سه‌رنگ و فوق‌العاده مأنوس ، گربه‌های نر اطراف اوراگرفتند بگربهٔ سیاهی ژولیده کثیف که یك چشمش هم بجهتی ازکاسه در آمده بود بیشتر رغبت داشت ، تاحدی که آن گربهٔ سیاه فرار کرد و گربهٔ من از دنبال و گربه‌های دیگر بحسرت مینگریستند، تعجب کردم و به منتظم الحکماء حکایت، گفت خذالغایات و اترك المبادی .

حیوانات فصل دارند ، آبستن که شدند نربخود راه نمیدهند ، نظربه نه‌ماه آبستنی ، حق این بودکه انسان هم سالی یکنوبت فحل بیاید ، عمرها درازتر میشدو زحمتها کمتر ، حیوانات راطبیعت متوجه میکند، انسان بتوجه طبع را تحریك[1] فکرغذا اشتهای کاذب میآورددلهگی سنگینی معده وباز ؛

جانور در بند آب و رنگ نیست　　　برسر این آب ورنگش جنگ نیست

از غرائب این است که این گربه سه بچه زائید ، بزرگ شدند ، من دستی برسر آنهامیکشیدم از شیر که افتادند مادرشان از اطاق من قهرکرد ، بچه‌گربه‌ها را بیرون کردم ، باز برقهر باقی ماند درحیاط دور من میگشت و بقدم همراه من میآمد ، روزی بغلش کردم ببالاخانه بردم ، بدرب اطاق که رسیدم چنان مضطرب شد که با همهٔ انس حاضر بود چشم مرا در بیاورد و جز برحسادت نتوانستم حمل کنم .

عضو اهم خانواده

زن درمیان هیچ‌قومی و هیچ قانونی چون قانون اسلام منزلتی که شایستهٔ مقام او در جامعه‌است نداشته ونداردِ، بلی در اروپا زن را جلومیاندازند وتشریفاتی از برای آن قرار داده‌اند همه صورت ، لکن از تمام حقوق شخصیت محروم است ، اگرچه در فکر وعمل درمواردی از مرد کسر دارد ، از نظر تشکیل خانواده عضو اهم است .

زن نیك فرمانبر پارسا　　　کند مرد درویش را پادشاه

تمشیت زندگی و پرورش کودکان بعهدهٔ زن است ، مهرمادری نبود کودکان بعرصه نمیرسیدند چه بسیارمردان زن و فرزند را بخود بازمیگذارند و زنها بهر زحمت بار گران را میکشندواطفال را برمیآورند .

ببین آن بی‌حمیت را که هرگز　　　نخواهد دید روی نیکبختی

---

۱ ـ به‌مادام سابینیرکه ولعی درکارداشت گفتند آخر خجالت بکش ، حیوانات هم‌موسم دارند، گفت ده آنها حیوانند .

تن آسائی گزینند خویشتن را / زن و فرزند بگذارد بسختی

در تحفهٔ مخبری گفته‌ام.

مثبت ومنفی‌است ذرات جهان / طالب وصلی که باشدشان بجان
از سلول‌آمد مرکب این بدن / فرق باشد درسلول مرد و زن
ای‌بسا مرداکه در طبع‌زن است / چون‌سلول‌ماده بیشش‌در تن‌است
گر زنان بینی چومردان دلیر / تو سلول‌نر در ایشان بیش‌گیر
آن‌سلول‌نر فزونش‌کوشش‌است / وآن‌سلول‌ماده کارش‌جوشش‌است
میتوان دیدن بخوی مردو زن / نسبت آندو سلول اندر بدن
فاعل‌و مفعول‌از یك‌مصدر است / درسخن‌آن‌کی‌بجای این‌دراست
فعل صادر میشود از آن و این / مورد فعل است در جمله ببین

گفته‌اند پنج چیز بسعی‌بدست نیاید ، زن‌موافق (یامرد) فرزند اهل ، مال،جاه وطول عمر

ادبا ، فضلاء و امراء از زنان‌هنرمند بوده‌اند .

صفوةالدین ازامرای قراختاراست؛

من آن‌زنم که همه‌کار من‌نکوکاری است / بزیر مقنعهٔ من دو صد کله‌داری است
درون چادر عفت که جایگاه من است / مسافران صبـا را گذر بدشواری است

فخرالدوله از آل‌بویه نیابت پسرش مجدالدوله میکرد ، سلطان محمود خواست خطبه بنام اوکنند ، نوشت‌تا شوهرم زنده بودنگران بودم ، حال باك‌ندارم ، حرب رادورواست ؛ اگرمن مقهور شوم سلطان را فخری نیست و اگر سلطان‌مقهور شود از زنی‌شکست‌یافته .

چو از راستی بگذری خم بود / چه مردی بود کزنی کم بود

خیرات حسان را اعتمادالسلطنه‌در احوال زنان نامی نگاشته.

من نمیدانم در پیش‌آمدها و ناسازگاریها تقصیر بیشتر ازمرد است‌یا از زن ، شایددر احصاء بیشتر گناه‌گردن مرد را بگیرد ، مرد بیشتر از پی آب ورنگ است شاید هم‌یراق، زن‌بیشتر‌طالب طمطراق ، دله‌گی هم بی‌مدخلیت نیست .

حدود

ازانواع آمیزش‌مرد و زن، نکاح‌وتشکیل‌خانواده بصلاح وسلامت‌نزدیکتر است اگر بسازگاری بگذرد ، زهی‌سعادت ، بوالهوسی ، تنگدستی وعلل دیگر گاه وفاق را به‌نفاق میکشاند ، از علل اختلاف زنا را اقبح دانسته و در همه‌جا سخت مجازات داده‌اند ، از افشاء ، جریمه ، بریدن‌گیس ، تراشیدن‌ریش ، بند،شکنجه تا قتل و سوختن‌وشقه‌کردن.

زانیه‌ای را بزمان عیسی بناشد سنگسارکنند، عیسی‌گفت آنکه‌گناهی بذمه ندارد سنگ اول را بیندازد ، هیچکس‌پا پیش ننهاد و عیسی‌خود دست بکار نبرد ، مریم یجدلی راتوبه داد و این‌درسی بود وامت اودر رفتار هیچ از بربریت‌کم نیاورد و مابعضی‌عادات‌را یادکنیم .

آمیزش نری باماده طبیعی حیواناتاست ، خصوص در حیوانات وحشی ازپرنده ودرنده ، در حیوانات اهلی‌تخلف بیشتر اتفاق میافتد و انسان ازآنجمله است .

در لك‌لك دیده شده است که اگر تخم‌دیگری زیر اوبگذارند و جوجه دربیاید لك‌لك‌ها آن مرغ را هلاك میکنند ، پس‌رقابت طبیعی است .

منشأ جنگ تروا هتك ناموس‌شد ، پاریس‌پسر پریامس پادشاه تروا میهمان منلائس پادشاه اسپارت بود ، هلنا زن او رافریب‌داده باخود برد، حکایت داود و بتزابه در توراتاست .

درلیونه(فرانسه) برای‌افشاءوملامت‌زانیه‌رامحکوم‌میکردند برهنه‌درمیدانی‌مرغی‌راکه‌رهاکرده بودندبگیرد،وزانی‌درآن اثنالخت‌خاشاك‌جمع‌کند(بعدمرغ‌را بپزندوباهم‌بخورند)مردم تماشامیکردند[1]

---

۱ ـ درضمن‌اجرای‌مجازات کارهائی میکرده‌اند که شوالیه آمورینی‌گوید ازذکر آن‌شرم دارم .

درپلنی (لهستان)زانی‌را ازآلت می‌آویختند وکاردی باومیدادند که از بیم هلاك خودش را خواجه کند .

در اسپانی شوهر مجاز بوده زنش‌رابا فاسق بکشد ، نوشته‌اند زان سوم بزنی‌گفت اگرزنا بدهی و شوهـرت ترا بکشد او را عفو خواهم‌کرد، گفت باین‌قاعده مرا هم‌خواهیدبخشید ، چه‌من شوهرم را بازنی دیدم و او را کشتم .



گراوردامادوعروس

ساکسن‌هازن را میسوزانیدند و فاسقش را بـالای خاکستر او میاویختند .

در رم وقتی بی بندو بـاری رواج‌داشته‌که اردوان‌سوم اشکانی قیصررا برفتـار بروتوس ملامت نمود ، خانمهای محترم ! خود را فاحشه‌بقلم‌میدادند تا دست آزاد و پای فراخ‌داشته باشند .

مالینا زن‌کلودیوس درغیبت شوهر بنکاح دیگری درآمد ، زهی‌نکاح و بی‌عصمتی را یکی از اسباب اضمحلال دولت روم دانسته‌اند .

در مکزیك زانیه را پس از ثبوت قطعه قطعه کرده تناول مینمودند ، البته بشوق ضیافت چندان باریك هم درحجت‌نمیشده‌اند .

دوشیزهٔ پولادی

درموزهٔ اشتوتگارت‌مجسمه‌ای‌ازپولاد دیده شدکه بهیکل زنی‌است‌توخالی، در دارد و باز می‌شود به‌درب آن میخ‌ها نصب است ، زن خود باخته را (زانیه) درآن باز می‌داشته‌اند و در را می‌بسته‌اند ، آن میخها ببدن زن می‌نشسته و اورا هلاك میکرده .

در قوانین اخیر ، قائل بتخفیف مجازات شده‌اند بعضی افشاء و اقرار بفشحا را در محکمه لازم میدانند که از بی‌پروائی‌جلوگیری شده‌باشد ، بعضی معتقد بمسامحه شده‌اند که‌هتك شرافت‌است (زهی‌شرافت) و این‌تشویق بجسارت است .

در شرع‌نبوی ، حد همان سنگسارکردن است لکن اثبات بی‌نهایت دشوار ، حتی‌آنکه‌نسبت زنا بکسی بدهد و اثبات بشهود نتواند مجازات‌دارد .

در آیهٔ ۱۷ از سورهٔ نور است؛ آنکه دوست میدارد فحشا را شهرت‌بدهد از برای او عذاب دردناك است و باز آب توبه‌آتش گناه را مینشاند و اعادهٔ شرف‌میدهد ، مگراینکه از شنیدن بوی گل توبه رابشکنند .

حکم‌الولد للفراش ، ازتوسل به‌ازلام مردرا مستغنی‌میکند ، احتیاج‌نیست‌که درخدن به‌ازلام معین کنند بچه‌ازکیست .

در صدر اسلام نوبتی اردو دیر وقت به مدینه رسید ، امر شد کسی شبانه بشهر نـرود سه نفر تخلف کردند ، مرد بیگانه نزد زن خود دیدند ، یکی کشت ، یکی طلاق داد[1] یکی بـرو نیاورد پیغمبـر (ص) فـرمـود آنکـه کشت مجازات دارد ، آنکـه طلاق داد غیرت ،

---

1 ــ طلاق که درسنت‌کاتولیك‌صعوبت دارد ،دراسلام بی‌اشکال‌است وباز پیغمبر(ص)فرموده: «ابغض‌الاشیاء عندی‌الطلاق» بدترین‌چیزها نزدمن طلاق است، این‌است رجوع قرار داده‌اند .



و آنکه برونیاورد مردی است بی‌شرف .

شاهدچون شوهر باشد اثبات بقسم میشود و آدابی دارد

در قانون فرانسه از سه ماه الی دو سال حبس یا از ۱۰۰ فرانك الی ۲۰۰۰ فرانك جریمه قائل شده‌اند .

خاطرم آمدکه یکی‌ازلطمه‌ای نقاضی شکایت برد .ضارب به‌پنج شلینگ‌محکوم‌شد، گفت‌این‌است جزای یك طپانچه ؛ گفت‌آری ، ده شلینگ پیش قاضی‌گذارد و سیلی‌ئی بـروی او زد که پنج شلینگ‌بعارض‌بدهد، پنج‌شلینگ خود بردارد .

منتسکیو در اسپری دولـوا (روح‌قانون) گوید ؛ اینکه‌گناه زن را بیشتـر شمـرده‌انـد و سیاست او را سخت کرده‌اند از آنروست‌که‌زن‌فرزندان دیگریرا بفراش مرد میآورد و ظلمـی است نسبت بفرزان حقیقی او و بزن تحمیل وارد نیست .

میگوئیم گناه بیشتراز مرد است‌که سبب‌آن تحمیل میشود ، بسـا هست زن بغفلت در تلـه می‌افتد و شاید باکراه و از بیم آبرو یا حاجت تن در میدهد ، مرد فاعل و مختار است خصوص که مرد مدعی تفوقاست ، الرجال قوامون علی‌النساء ، پس دیه بیشتر بر مرد است .

بارسومی که‌اینك در سوسیته جاری است و هر قدم تله در راه موجود است، خنده‌آوراست که رسم ساموئدها را بچشم تعجب مینگرند که در پذیرائی میهمان زن خود را باختیار میهمـان میگذارند و اگر سست بجنبند دلتنگ میشوند ، البته زنا در زبان ایشان موضوع ندارد ، من نمی‌دانم چه فرق است بین ساموئد و مردانی که زن خودشانرا شش قلم آراسته ، چون در شب زفـاف ، با افتخار بمجالس میبرند و بمردان میسپارند .

اگر شیطان نفس یا شیاطین انسی، زن راآخر از راه در ببرد ، چه جای ایراد است اصرار خیلی کارها را صورت میدهد .

حکمت خلقت نر و ماده در نبات و حیوان ، تناسل و بقاء نوع است ، صحت نژاد موقوف بر مواصلت با غیر خویشاوند ، این است که وصلت با خویشان را منع کرده‌اند . در چین‌تا هفت پشت رعایت میکنند ، آمیزش ماده‌ای با نر متعدد تولید مرض کرده است ، ظن غالب این

است که‌سیفیلیس بدواً درسگ پیدا شده باشد . در مصر هم که پلیاندری (خدن بازی) رسم بوده است ، گفته اند این است که در نتیجهٔ تجارب هزاران سال آمیزش زن را با یك مرد روا داشته‌اند .

سودای عشق پختن عقلم نمی‌پسندد　　فرمان عقل‌بردن عشقم نمیگذارد



هدهدی کو که فرستم بتو پیغامی چند

معروف است حاجی محمد حسین‌خان‌نظام‌الدوله ، معروف به صدر اصفهانی بیرون شهر اصفهان بقهوه خانه‌ای رفت، صحبتش با قهوه‌چی گرم شد، از کار و بار قهوه‌چی پرسید گفت می‌گذرد ، تعریفی هم ندارد ، محمد حسین خان گفت چرا نمیروی جاکشی کنی ، سودش بیشتر است، گفت شما دستتان در کار است بهتر میدانید .

چون پلیاندری در اکثر ملل بوده و هست بروز سیفیلیس عمومیت داشته و دارد و مبارزهٔ با آن از اهم وظایف صحیه است و در ممالك متمدنه تحت مراقبت شعبه‌ای‌ازنظمیه، درپنجاه سال قبل در برلن پنجهزار زن بشمار می‌آمدند که در تحت بازرسی صحیهٔ نظمیه بودند .

بانوان عفیفه!! از رجوع بصحیه اکراه دارند و در اشاعهٔ امراض گناه.

مراقبین از طرف صحیه مکلف به کنجکاوی می‌باشند ، گاهی خلاف نزاکتی اتفاق میافتد و سبب عربدهٔ روزنامه نویسان می‌شود که عقیده دارند بطبیعت واگذار شود ، طبیعت کار خودش را میکند ، حفظ صحت هم واجب است .

در روزنامه خوانده‌شد، دختری از راه رسیده بمنزل میرود، دراین احوال دوجوان‌میرسند یکی بدیگری میگوید تو میروی یا من بروم ، بدون آنکه معلوم باشد کجا، مفتش صحیه‌سوءظن بدان دختر میبرد و او را جلب میکند، یك شب بحال ناله و ندبه و فکر آبروی پدر و مادربسر میبرد تا در نتیجهٔ تحقیق معلوم میشود آن گمان بی پا بود و دختر غریب، بآن شهر برای‌تحصیل آمده بوده است و مبری از تهمت است ، دختر از بیم آبرو توسلی نمیجوید ، فضول مسئله‌را افشا میکند و بیگناهی را رسوا ، این است که اشاعهٔ فحشا در شرع منع شده است.

درد بیدرمان است و صد هشتاد گناه باتمدن مادی که راه صلاح را مسدود کرده



است و در بر نکاح بسته و خلق را به بربریت میکشاند ، بی ناموسی با دزدی و دروغگوئی دست بگردن است.

آخر تدبیر در حفظ بیگناهانی که بتقصیر گناهکاران بوجود آمده‌اند ایجاد زایشگاه و کودکستانها است که چون بگردش نمیرسی واگرد.

عقل انجام عشق می بیند هم از اول نمیکند آغاز

چوچارهٔ هوست از طریق عقل نشد رها کنیم و سر رشته را نگهداریم

در ژاپن طایفه‌ای از زنان (گیشا) بسمت مجلس آرائی شناخته شده‌اند، حرفه شده است و قباحتی ندارد .

یکی از نویسندگان گوید اگر ساعتی را کسی بدزدد سیاست دارد ، چون ساعت را عوض بدست میشود آورد، پردهٔ عفت که بلاعوض است طرف توجه نیست .

عندالواقع عقد جز ایجاب و رضایت طرفین نیست ، چه حکم میتوان کرد ، مگر اینکه آن مرد آن دختر را متکفل شود ، با تفاوت‌های زندگی چه باید کرد ؟

سان لشگر در برلن سان سوار را در گچسر نوشته‌ام (صفحهٔ ۷۱) احتشام السلطنه دعوت بتماشای سان در کنار برلن کرد. رفتیم ، صف اول را گرفته بودند ، محلی مشرف بر میدان سان برای تماشاچیان معین بود ، جماعتی پیاده و جماعتی در درشکه مهیای تماشابودند، میدان خوب دیده میشد ، روبرو طاقنماهایی برای دستگاه امپراتوری ورجال آشنا مرتب بود . افواج میگذشتند ، پیاده، سواره و توپخانه ، آراسته‌تر از آنکه بقلم بیاید.

موزیکانچی دو دسته بیشتر نبود ، یکی پیاده ، یکی سواره، چیزی از آن سان فراموش نمیشود و فوق‌العاده مایهٔ ضحك بود اسب طبالچی سوار بود که بی طبالچی دو نوبت وظیفهٔ خود را در کمال نظم انجام داد ، نوبت دوم و سوم که افواج سوار سان دادند ظاهراً طبالچی زمین خورده بود ، اسب در کمال مهارت در محل معین از صف خارج می‌شد ، دوری می‌زد . در جای خود قرار میگرفت .

محل طبالچی در حرکت دست راست بود ، در موقعی که موزیك توقف میکرد تا دسته‌رد شود میبایست طبال بدست چپ تیپ بیاید و از برای اینکار مجبور بود در قوس معینی چرخ بزند و عادتاً یابو اینکار را میکرد و نکته این بود که طبالچی دو دست بیشتر ندارد و هر دو درزدن طبل بکار است ، افسار یابو بسر خودش است ، در اثر تربیت و مشق بوظیفهٔ خود عمل میکنند ، در مملکتی که اسب و مادیان ریاضی دان باشند، تعجب ندارد که یابو هم مشق نظامی بداند، آراستگی و نظم لشگر آلمان بجای خود ، کیفیتی که بخاطرم مانده است همان حرکت یابوی طبالچی است که در وظیفه تخلف نمیکند .

تفریح پوتسدام دختر دیتریشی شوهر کرده است ودر پوتسدام می‌نشیند، روزهای یکشنبه با برادرش به‌پوتسدام میرویم ، پنج قطعه آلات رصد که آلمانی‌ها از

غنیمت چین آورده‌اند جلو قصر ابیض در پوتسدام نصب کرده‌اند ، روزی در گردش آن بدایع صنعتی را تماشا کردیم، والتر دیتریشی در منزل بمن گفت نادر پادشاه شما ودایعی که از هند چپاول کرد کجا گذارد؟ گفتم قصر ابیض نداشتیم نمیدانم، خواهرش دست به پشت من زد که بارك الله ، سوزن را در پای دیگران می‌بینند و جوالدوز را در چشم خود نمی‌بینند ، روزی دو سه نفر از طلاب عربی آموز نزد دیتریشی بودند، من این عبارت را گفتم و ترجمهٔ آنرا خواستم ، دارهم مادمت فی دارهم ، نفهمیدند ، دیتریشی هم ملتفت نشد ، معنی کردم هر وقت یادم می‌آید خجالت میکشم ، مگر اینکه نمیدانستم که پروفسور هم ملتفت نخواهد شد اعلال بقدری در کلمه تغییر میآورد که خیلی انس میخواهد که شخص بریشهٔ کلمه پی ببرد .

نظر بمطالعاتی که در چاپخانهٔ دولتی منظور بود ، قدری توقف در برلن بطول انجامید، رخت مراجعت بر بستم ، پس از مراجعت شغل شاغل من همان رسیدگی بمدارس است و غالباً مصاحبت اتابك، چه در شهر ، چه در قیصریه . شبی به پارك رفتم ، اتابك مشغول بیلیارد بود،گفت چه خبر گفتم امروز سیاست‌نامهٔ خواجه نظام الملك را میخواندم ، نوشته بود سبب سستی کارهای مملکت این است که ده کار بیکنفر میدهند و نه نفر بیکار میمانند یا کارهای بزرگ را باشخاص کوچك میدهند از عهده برنمیآیند و کارهای کوچك راباشخاص بزرگ‌که دل نمیسوزانند،به‌لبخندی گذشت ومشغول بیلیارد شدیم.

در باب مدارس ، همیشه با اتابك مجادله داشتم ، یکروز باصرار بمدرسهٔ علمیه‌شان آوردم که سرراه درب خانه بود ، درعمارت متعلق بانیس الدوله درخیابان لاله‌زار، ازشاگردان سؤالات شد مؤدب الدوله در معرفی شاگردی گفت افعال بیقاعده را خوب فرا گرفته است ، اتابك گفت خوب بود افعال بیقاعده را در خارج مدرسه میآموختند .



گراور اتابك درمدرسه

ازطرف راست: میرزانصرالله‌خان، مشیرالملك، محسن‌خان مشیرالدوله،سام‌میرزا،شمس الشعرا ــ طرف‌چپ:عمادالدوله سپهسالار (آقاوجیه)... نظام‌السلطنه، حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی،شیخ‌عبدالربه،شیخ‌مهدی‌کاشی،مهندس‌الممالك

افعال بیقاعده اصطلاح فرانسه ودرلفظ آن کنایه که درفارسی هست نیست . من درفـوايد الترجمان قیاسی اصطلاح‌کردم، چون‌کتاب را روی اصطلاحات‌صرف ونحو نوشته‌ام‌ومعلمین‌نمیدانستند، آن متروك ماند.

موسیونوز باروسها داخل مذاکره‌شده ،باعتبار معاهده بامصرکه‌هم‌ازدول کاملة‌الوداد است‌تغییری‌درتعرفهٔ‌گمرك‌داده،بصرفهٔ‌انگلیس‌نبود،اگرچه حاجی‌محمدتقی شاهرودی‌آن‌اصلاح‌رامفید بحال تجارت نمیدانست ،بعقیدهٔ‌من رخنه بعهدنامهٔ ترکمان‌چای ، هراندازه‌اش فتحی‌محسوب‌میشود. انگلیس که ناراضی شد سرها بجنبش‌میآید، روزی مخبرالدوله بمن‌گفت اتابك چه میکندبشیرالملك ازکفایت عین‌الدوله صحبت میدارد .

هفتهٔ قبل ازاستعفا با اتابك‌تنها بودم، فرمودنداز آنچه خوانده‌اید موقع‌استعفا است کتابچه‌ای

بنویسید ، در ضمن عزیزخان خواجه وارد وصحبت قطع شد .

تا رضامندی انگلیس واراده‌ٔمظفر‌الدین‌شاه بمسافرت بفرنگ و استنکاف اتابك‌از قرض بدون تضمین مصارف که چون قرضهای اسبق هباءمنثور نشود، کار را به استعفای اتابك کشانیده من در خدمتشان سفری‌شدم وشرح آن مسافرت رااز‌حرکت از‌تهران تا مراجعت به اروپا علیحده نوشته‌ام که مجلدی است ، قصد من از این مسافرت نفوذ در افکار اتابك بود چون منظور در مصاحبت‌تلماك،پس‌از مراجعت بـه اروپا چندی‌در برلن‌بودم، از مخبرالمـلـك و صنیـع الـدولـه مکتـوب رسید کـه مراجعت مراخواسته بودند .

مکتوب
مخبرالملك
به‌برلن

قربانت شوم ، بعداز اینکه شماهم داخل در عنوان یقـولـون با فـواهـم شدیـد و حرکت‌کردید تاامروزکه بیست‌وچهارم شوال‌است از شما بعد از خروج‌از خاك‌ایران شش‌کاغذ،دو کارت و دوتلگراف‌رسیده‌است، کاغذششم‌که‌باچند عکس‌در‌مراجعت‌از‌پکن‌از‌تین‌تسن فرستاده‌شده‌بود‌پس‌ازچهل روز باینجا رسید ومثل سایر‌کاغذهای شما اسباب خوشوقتی همه‌گردید بنابـر کاغذ ها در ایـن سفر الحمدلله همه‌جا خوش بوده‌اید ، امیداست‌که بخواست خداوند بقیهٔ مسافرت نیز بخـوشی و سلامتی بگذرد و بزودی چشم دوستان بدیدارشما روشن‌شود و از شنیدن شرح مسافرت محظوظ گـردند ،

بحساب تلگرافی‌که از ژاپن رسید در این ساعت می‌بایست‌شما درخشکی‌آمریک‌باشید و اوقات عزیز را بتماشای دنیای جدید بگذرانید ، درصورتیکه ما بیچاره‌ها گرفتار دنیا وخیالات کهنه هستیم و یك برف کافی است برای اینکه مانع‌ازمراودهٔ شهری بشهری بشود ، تا به پیمودن بر وبحر چه‌رسد وغیره وغیره ..

باری پس از حرکت شما اوقات بهمان منوال که مسبوق هستید میگذشت تا شب پنجم‌شعبان که بعدازخوابیدن همهٔ درها را کوبیدند وخبر وارد شدن مولودی در منزل صنیع‌الدوله دادند،صبح که برخواستیم معلوم شد پسری تولد شده و دکتر لئو لازم دانسته که سه چهارمرتبه در روز آمده مادر بچه را ببیند و صنیع‌الدوله هم بسیار پریشان است ، روز بعد بخواهش خود احترام‌السلطنه شاه باحوال‌پرسی تشریف آوردند و در واقع وداعی شد،شب هشتم شعبان دو ساعت بصبح مانده‌بنده در اطاق خودم از صدای ناله و زاری درحیاط بیدار شدم و حالتی رفت که شرح آن را نمی‌توانم بدهم، چه‌مجلس‌ها که دیده شد و چه‌ناله‌هاکه شنیده شد، بیچاره صنیع‌الدوله، با اینکه شما در آنروز در تین‌تسن بوده‌اید و خیلی از اینجا دور است باید این ناله‌ها درشما اثری کرده باشد ، چراکه کاغذ اول شما در تین تسن در همانروز نوشته شده بود یا هم اتفاقاً بوده است ممنون وقتیم‌که محلل همهٔ بدبختی‌ها وخوشبختی‌ها است و رفته‌رفته فراموش می‌شود سرکار خانم بزرگ حالا درمنزل‌جناب صنیع‌الدوله هستند و مجلس شب هم آنجا منعقد است و با ضعف مزاجی‌که دارند گاهی از روی بی اختیاری ازگردش روزگار گریه و گاه از بازی بچه‌ها خنده میکنند، مزاجاً همان درجه‌ها هستندکه دیده‌اید و بسیار مایل بدیدار شما ، سایر اجزای خانواده از بزرگ و کوچك همه بسلامت هستند و سلام و دعا میرسانند . جناب شیخ بزیارت کربلا رفته‌اند و از رونق سردم کاسته‌اند .

۲۴ شوال ۱۳۲۱

حرکت بتهران

روزچهارشنبه سلخ نوامبر ۱۹۰۴ ، میزان ۱۳۲۲ ، ساعت ده وپنج دقیقهٔ صبح ازوینه بطرف مقصد اقصی وطن حرکت کردم ، موفق‌الدوله وثوق حضور موسیوکلیشر به‌گارآمده بودند ، زنگ سوم زده شد، لوکو-موتیف سوت‌کشید ، ترن‌بحرکت درآمد ، احساس جدائی در قلب ظاهر شد ، تا نظر مقطوع نشده بود طرفین باشارهٔ دست و دستمال رسم وداع بعمل آوردیم ومهرخرسندی بدل برنهادیم .

ساعتی خیالات‌گذشته در خاطر جولان داشت ، اندك اندك‌فکر عوض‌شد ، تا تصورات آتیه درفکر من‌غلبه‌کرد و حال‌وخیال دگرگون شد، اوضاع تهران بنظر می‌آمد ، دیدارکسان وآشنایان از مد نظر میگذرد ، فکرها میآید ، نقشه‌ها در تصورکشیده میشود ، فکر میکنم اصرار مظفر-الدین‌شاه دربرگشتن من چه بوده است ، چه اندیشه اورا باین‌خیال انداخته است ، بد و خوب همه قسم فکر می‌آید، با عین‌الدوله چه خواهم کرد ، مرا دوست اتابك میداند و دشمن او است البته‌از احضار من اندیشه میکند ، تا شب این خیالات مشغولیات من بود خواب جای‌همه‌را گرفت،بهترین آسایش‌خواب است،درمثل آلمانی‌است‌برای‌خفته‌بد وخوب یکسان‌است بشرط آنکه‌خواب آشفته‌نبیند.

باز صبح آمد که آن‌اللهیان سرزنندازبحر همچون‌ماهیان

آفتاب همان آفتاب است ، افق تغییر میکند ، چهار شبانه روز براین‌منوال‌گذشت وزمین چهار دورزد، اوضاع دگرگون شد، خیال دور کره‌را طی میکند، لحظه‌ای درچین لحظه‌ای درژاپن، بعداز آن خرمیهای ژاپن کوههای خشك بی‌سبزهٔ‌مکه ومدینه،سواری شتربای‌گنبد هرمان ، کجاها بودیم حال‌کجاهستیم ، صحرای‌قبچاق هم‌طی‌شد، درحوالی دربند دریای مازندران پیداست، آن‌طرف دریا انزلی است ،گوشه‌ای از وطن است ، بوطن خواهم رسید ، آنچه دیدم‌باآنچه خواهم دید چه تناسب دارد، هیچ .

همه‌جا باراه‌آهن وکشتی‌سیر شد، با این عادات از انزلی بطهران چه خواهدگذشت، کالسکه-های شکسته، اسبهای وامانده ، چپرخانه‌های خشك و خالی، باکورا سی‌وهشت سال قبل دیده‌بودم،

دامنه‌ای‌بودخشك، منظرهٔ آبادی دیوارهای گلی، بیش ازیك‌دو درخت کنار کاروانسرا، آنهم پژمرده، گیاهی‌دیده نمیشد، حال شهری است خیابانهادارد، کنار آنها درختهاخرم است خاك وآب ازخارج آورده‌اند آبادیها کرده‌اند، فکر میکنم ماچه‌کردیم بازهم هیچ! باهمهٔ این تصورات باز دل من خوش است و خاطرم مشعوف که بخانهٔ خود نزدیك شده‌ام، روی آشنا می‌بینم، کسان ودوستان خـودرا میبوسم.

ریگ‌آموی ودرشتی‌های‌آن زیر پایم پرنیان آید همی

بتهران خواهم رسید، باز در همان اطاق معروف به سردم جمع خواهیم شد وهمان صحبتها را خواهم‌کرد، دردها را خواهم‌گفت، نمیدانم کی نوبت درمان میرسد، جهالت، بی‌علمی، بی‌همتی بی‌غیرتی معلوم نیست تاکی دامنگیر این مشت مخلوق است.

فساد چرخ‌نبینیم و نشنویم همی که‌چشمهاهمه‌کور است وگوشهاهمه‌کر

چشم نداریم داریم، گوش نداریم داریم، هوش نداریم داریم.

مظفرالدین‌شاه دوسفر بفرنگ رفته است، دنیای‌آباد رادیـده است، میل‌بآبـادی ندارد، دارد، مانع‌چیست، دیوار جهل وظلمت اطراف اوراگرفته‌است، ازعین‌الدوله، امیربهادر و امثال‌اینها چه انتظار باید داشت، ناصرالملك[1]،صنیع‌الدوله وامثال‌اینها خانه نشینند، حرفشان بمفت‌نمی‌ارزد، در زمان‌ناصرالدین شاه حرفهای نگفتنی درحوزهٔ ما گفته می‌شد، جاسوس همه‌جا بود، لکن‌اهمیتی بسخنان مانمیدادند وعلت داشت، غالباً مجالس صحبت سرشب بود، چراغ میسوخت و حرفهابلند گفته میشد، در بندان و تشکیل حوزهٔ پنهان سبب سوء ظن است، اگر انا انزلنا بخوانی خبر چین هزار خیال‌میکند و چون‌خبر بد اجرت داردروی سفارشاتی‌که بجاسوسان شده است را پرت‌میدهند، جلو اطاق ما ایوان بود و توی اطاق پیدا. راه تازگی نداشت، مکرردیده بودم لکن‌درهرمنزلش آرزوهای تازه در دل من پیدا میشد، گاه این فکر برای من می آمد که اصرار مظفرالدینشاه در مراجعت من برای‌کسب اطلاع ازاوضاع ژاپن‌است که‌دولت آسیائی‌استو ترقیات اروپائی‌کرده است، زودتر بروم بگویم شاید اثری داشته باشد میدانم شاه مایل اصلاح هست لکن اصلاح مانع منافع حواشی‌است، نخواهند گذارد چنانکه نگذاشتند، اصلاح لازمـه‌اش‌ترك هوا وهوس است، اطرافیها شب وروز مشوق وطبع‌بشر بازیگر، ازخیالات دیگر منصرف‌میشود، باری دراین‌سودا شب من روز وروز من‌شب میشود.

ورود انزلی قدری‌آتش افکار مرا خاموش کرد، دیدم همان‌آش است وهمان‌کاسه، از بهبودی اثری نیست، ازدماغهٔ کرج که گذشتیم زمین‌وآسمان درنظرم جلوهٔ دیگر دارد، جلگهٔ تهران است مقصدآمال ما، این‌مرحله هم‌گذشت، بسلامت بتهران رسیدیم، حالا مردی هستم دورکره‌گردیده، جاها دیده، چیزها شنیده، بکار خواهم خورد یانه نمیدانم، دو روزی بدید وبازدیدگذشت، صحبت همه از مسافرت است، درموارد شرفیابی شاه از ژاپن میپرسند لکن از استماع حـرفهای سیاسی استنکاف‌دارند، روزی خواستم از مارکی ایتوواقدامات اودرکارژاپن صحبت کنم، فرمودنداز‌نباتاتش بگو وامری که من درآن وارد نبودم گیاه شناسی بود.

روزی‌در اطاق برلیان شرفیاب شدم، سه روز قبل تلگرافی از الجزایر از امین‌السلطان بمن رسیده بود که ازسلامت کسانش باو اطلاع بدهم وسفارش کنم دعا گوئی را بهر انـدازه مقدور است بکنند، تلگراف را برای وکیل‌السلطنه فرستاده بودم، شاه ازشنیدر طبیب پرسید ازاتابك چه‌خبر داری؟ عرض‌کرد خبرندارم، امین‌السلطنه حاضربود هیچ نگفت، من تلگراف را نقل کردم‌سکوت عجیبی برای حضار حاصل شد.

درخارج آصف‌السلطنه مرا ملامت کرد که عین‌الدوله بدش میآید، گفتم بباید اطلاعی‌داشتم چرانمیگفتم.

۱ـ بناصرالملك امیدواریها بود، شاگرد اکسفرد تربیت شدهٔ انکلیس.

نوبتی در فرح‌آباد مشرف شدم جرگهٔ معتاددور شاه را گرفته بودند وهمه روی زمین‌نشسته، مجلس‌بمزاح میگذرد، ازمن پرسیدند پسربحرینی بد گل‌تر است یا ژاپنی‌ها، میبایست عرض کرد که به‌بدترکیبی اودر ژاپن ندیدم که تفریحی بشود ، یادم ازآرزوهای‌خودم‌آمد، ببین تفاوت راه از کجا است تا به‌کجا ، امان از همسایهٔ بد که سبب یأس شده‌اند.

مرا جار بی‌دست و پا می‌بسندد
چرا دست یازم چرا پای کوبی

مدرسهٔ نظام

سپهسالارآقا وجیه برادر عین‌الدوله میخواست مریضخانه بسازد ، روزی نجم‌الدوله ،ادیب‌الدوله،من و یکدونفر دیگررا دعوت کرده بود ، ناهار خوبی داد ، پس از ناهار عنوان کرد که خیال دارم مریضخانه ، رخت‌شویخانه ومدرسه‌ای بسازم ، بیست هزار تومان‌برای اینکار گذارده‌ام ، بیست هزار ذرع زمین هم درهمسایگی ماداشت محل ساختمان قرار داده بود ،هرکس رأیی داد وبا خیال او موافقت کرد،من گفتم این مبلغ‌برای این سه‌اقدام‌کافی‌نیست ، عجالتاً مدرسه‌هائی داریم ودرایجاد مدارس جدیدشوری درسرمردم‌هست، رختشویخانه آب میخواهد ودایرنخواهد شد ، عقیدهٔ من این است زمین رابفروشند وقیمت‌آنرا ضمیمهٔ بیست هزار تومان بفرمایند یك مریضخانه در اراضی بهجت‌آباد که قیمتی ندارد بنا شود که ازشهرقدری دورباشد، مریضخانه‌امروز بیشتر طرف حاجت است ، پسندید بعد معلوم‌شد زیرعبا استخاره میکند ، برأی من استخاره راه داده بود .

مریضخانه زیریوسف‌آباد بنقشه ونظارت من ساخته شد وسه دانگ ازیوسف‌آباد راکه ملك او شده بود وقف مصارف مریضخانه کرد وامروز درتصرف نظام است ، در اثر این استخاره سپهسالار نظر توجهی بمن حاصل‌کرده بود ، پس از ورود من مراخواست‌که مدرسهٔ نظام را اداره کنم،دراین اثنا مرحوم شد ، عین‌الدوله خیال او را تعقیب کرد ، بیشتر برای جلب من وسابقه که در مدارس داشتم ودوستی باامین‌السلطان،کتابچه‌ای درتخمین‌مخارج مدرسه برای یکصدنفرشاگرد بالباس‌وناهار تنظیم کردم ، سالیانه ده هزار و سیصد و شصت و یك تومان بدون آنکه برای خودم حقی منظور کرده باشم، کارهای دولت‌درحقیقت نان خانه است ، من دراین‌عوالم نبودم علی‌الرسم مواجبی‌داشتم، خواستم مباح باشد .

شاهزاده قلمرا برداشت دستی هم بسبیل خودکشید ، خواست درکتابچه اصلاحاتی بکندگفتم آنچه تخمین شده‌است درحداقل است ومن برای خدمت قبول این زحمت را میکنم منظوری‌ندارم، اگرمدرسه میخواهید تخمین این است واگر غیر از این باشد بدیگری رجوع فرمائید ، قلم را زمین گذارد ، قدری فکرکرد بازدستی به‌سبیل کشید کتابچه را امضاکردند و احکام لازم درحاشیه صادر فرمودند ، مدرسه را دایرکردم ، مقارن این حال‌شاه تشریف بردند بفرنگ .

صورت برآورد مدرسهٔ نظام برای یکصد نفر شاگرد

مواجب یکماهه	
معلم ۱۰ نفر	۳۰۰۰ ریال
ناظم	۵۰۰ »
آجودان	۳۰۰ »
کتابدار	۳۰۰ »
سریدار	۳۰۰ »
اسلحه دار	۱۵۰ »
فراش ده نفر	۶۰۰ »
ناظم وآجودان سابق	۲۰۰ »
	۵۳۵۰

مصارف یکساله	
لباس تابستانی وزمستانی	۱۱۴۱۰ ریال
ناهار	۲۴۰۰۰ »
قهوه‌خانه	۱۶۰۰ »
متفرقه	۲۴۰۰ »
	۳۹۴۱۰ »

مقرراً ۱۲ ماهه	۶۴۲۰۰ ریال	سابق برات صادر میشد	۵۷۳۰۳ ریال
	۳۹۴۱۰ «	لاحق صادر میشود	۴۶۳۰۷ «
	۱۰۳۶۱۰ «		۱۰۳۶۱۰ «

نرخ بعضی اجناس را یاد کنیم که چه بود وچه‌شد ، خصوص پس از جنك اخیر به کیلو و ریال درسال ۱۳۲۳ قمری قبل از مشروطیت .

برنج	گوشت	روغن	پنیر	سبزی	هیزم	نان
۱/۲	۱/۱	۷/۰	۱/۳	۰/۵	۰/۱۵	۰/۵

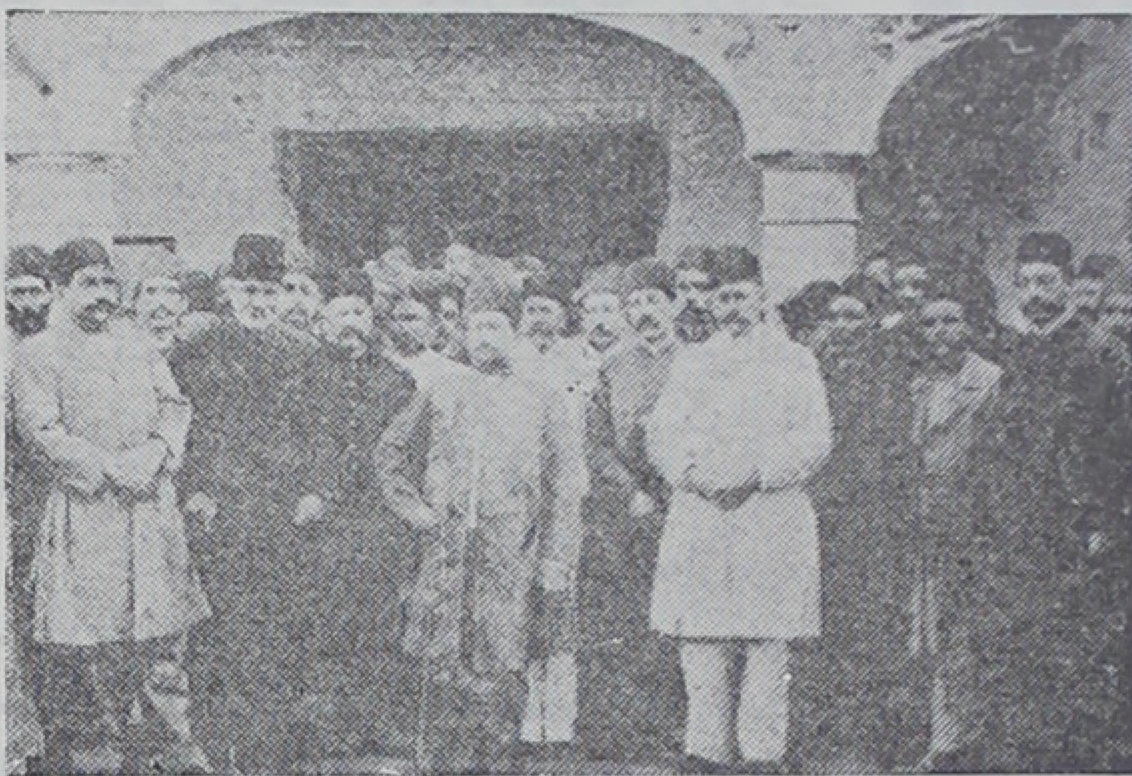
۱۳۶۷ قمری (متزلزل)

برنج	گوشت	روغن	پنیر	سبزی	هیزم	نان
۱۵/۰	۴۰/۰	۱۳۰/۰	۵۰/۰	۶/۰	۰/۸	۶/۰

سابق مستبد بودیم ودور از تمدن ، حال دموکراتیم وارد بتمدن .

درغیبت شاه محمد علی میرزا بمدرسه آمد، صد نفرشاگرد آراسته تحویل دادم .

در اوایل مشروطیت کامران میرزا رابمدرسه دعوت کردم، نطقی مختصر ومفیددرمحسنات مجلس ومناسبات نظام ارتجالانوشتم فضل‌الله خان ازشاگردان مدرسه‌که طلاقت لسان داشت حفظ کرد ، ازدحام بقدری بودکه بمن راه نمیدادند، نطق درکلاس خوانده شد ، بعد نایب‌السلطنه تمجید فرمودند ازبرای من رقت حاصل شد ، صورت آن نطق را ندارم این فضل‌الله‌خان بعدها وارد ژاندارمری شد ، فتنهٔ کاشان بدست‌اوخاتمه‌یافت، کاروانی زده شدکارگروهی سره شد ، پس ازقرارداد۱۹۱۹انتحارکرد، سبب آنرا ندانستم .



مخبرالسلطنه ـ صاحب اختیار ـ محمد علیمیرزا ـ سپهسالار مشیرالدوله ـ جلال‌الدوله ـ معین‌الدوله ـ مؤیدالسلطنه اسدالله‌میرزا

حرکت شاه‌ونایب‌السلطنه چون ملکهٔ نحل بود که ازکواره درآید ، ملکه در پیش‌ومگسها دنبال او، برای اشخاصی‌که جسارت مخصوص نداشته باشند مجال قرب بدست نمی‌آید ، ناصرالدین شاه خواص را که دورمیماندند میخواند .

پس از مراجعت شاه امرکردند ناصرالدین میرزا نصرت السلطنه ، اعتضادالسلطنه ، از فرزندان ناصرالدین شاه وخودشان، اعزازالسلطنه وسه‌نفر دیگر ازاولادنایب‌السلطنه کامران میرزا بمدرسه آمدند ، در سلام اول شاهزادگان را که هنوز نمیتوانستند قدم بگیرند جلودسته قراردادم ، پس از سلام‌مراخواستند فرمودند چرا شاهزادگان‌را مقدم داشتی باید مثل افراد باآنها سلوك‌کنی، مدرسه رونق فوق‌العاده گرفت ،از سفارتخانه‌ها آمدند وعکس برداشتند صاحب‌منصبان اول‌ژاندارمری غالب شاگردآن مدرسه هستند ، کلاه پهلوی همان کلاهی است که شاگردان مدرسه بسرمیگذاردند

مدرسهٔ نظام نسبت بسابق سه برابر بودجه دارد ، سه برابر سابق میشود فایده برد سردار ـ کل طمعش گل کرد ، چند نفر از کسان او در مدرسه درس میخواندند بی ادبی بمعلم کردند، آنها را از مدرسه خارج کردم (واین در مشروطیت بود) در منزل طباطبائی رکن رکین مجلس متحصن

شدند ، آقا پیغامی داد ، جواب دادم مشروطه داخل مدرسهٔ نظام نمیشود ، در مدرسهٔ نظام امراست واطاعت، در باغ کامران میرزا متحصن شدند ، از شبهای رمضان شبی خدمت شاهزاده رفتم ، شاگردها را خواست که با من گفتگو کنند ، عرض کردم در حضور مبارك حاضر نیستم با شاگردمدرسه مجادله کنم، مجدالدوله حاضر بود اشاره‌ای‌کردو نایب‌السلطنه که وزیر جنگ است کوتاه انداخت واین کشمکش سی چهل روز طول کشید ، کسان سردار کل را نپذیرفتم وتا سفر آذربایجان مدرسه منظم بود ، بعد از من بر هم خورد، عدهٔ شاگردان مدرسه به یکصد و بیست رسید ، درسلام بیش از صد نفر حاضر می‌شدند ، ناهار مدرسه روی میز داده می‌شد سفره ، دستمال، بشقاب ، دست‌ـ شوئی داشتند .



وسط ظل‌السلطنه طرف راست اعتضادالسلطنه طرف چپ نصرت‌السلطنه پشت سر اعزاز السلطنه، نشسته دست راست اقتدارالسلطنه دست چپ ابوالملوك میرزا

عین‌الدوله آنچه‌شنیده شدبقرضهٔ‌محرمانه از انگلیس شاه را بفرنگ برد ، گفتند خیلی خوش نگذشته بوده است وطبیعی‌بود، عین‌الدوله زبردستی اتابك را نداشت از کماهی گزارشات اطلاعی ندارم .

صورت‌قرضی‌بعنوان‌خریداسلحه‌ازدریفوس شد و آن وجه بمصرف مسافرت رسید ومدتهابعد طلب دریفوس درمشروطه پرداخته شد، نمیشود ازرجال معروف شاه یا غیره شاه بپاریس بروند و آنها را دست نیندازند و شکلی بیادگار نگذارند ، یك کیفیتی پیدا میکنند ولو سبیل باشد و صورت گرد و با تصرفاتی شبیه بشیر دریائی ، صورت عین‌الدوله را با صورت شیر دریائی کشیده‌زیر آن نوشته شده بود عجب شباهت چشم گیری ، انصافاً بدهم پیدا نکرده بودند .

۲۴ صندلی طلاکش که ناصرالدین شاه برای مجالس تعزیه در تکیهٔ دولت ساخته بود فرمانفرما در اوایل دورهٔ مظفری فروخت و مقداری ظروف مینادار را در بانك گرو گذارد ، عین‌الدوله تجدید صندلیها را از خدمات خود میشمرد .

مقدمات مشروطیت

ملت حکم آکومولاتر را دارد که بتدریخ قوهٔ برق در آن جمع میشود ، بالاخره آتش میگیرد .

بشر از هر وضعیتی خسته میشود ، ناصرالدین شاه گاهی هوس دیزی باغبان‌ها میکرد ولکل جدید لذت سه لفظ هم که بمفهوم مطلوب است در طبع روزگار موهوم و خارج از امکان است و آرزوی همگان نقل زبانها است ومطمع جوانها، میدوند و سرجای خودند، وضعیت موجود را بر هم میزنند و برغم میا فزایند .

امساك عین‌الدوله دست بدست با تفرعن تندی ولجاج، مقدمات‌آشوب را ایجاد کرد،اخگری میخواست که آتش روشن شود .

قند در تهران گران شد ، علاءالدوله حاکم تهران است و مردی بی‌پروا ، به کاروانسرا

رفت حکم کرد از دکان سیدهاشم و سید حسن قندی کـه بود بیرون بریزند و بمردم تقسیم کنند ، ۱۴ شوال ۲۳ ، نرخ روی قند گذاردند ، تا اینجا شاید بهانه برای آشوب نمیشد ، زدن سید هاشم و سید حسن رشته بدست مدعیان داد ، آقا نجفی را عین‌الدوله بتهران‌آورده بود ، سید عبدالله توسط میکرد ، محل اعتنا نبود ، بی‌بهانه میگشتند .

موسیونوز در بالماسکه عمامه بسر گذارده بود و با آن وضع عکس انداخته ، بدست آمد علماء آنرا پیراهن عثمان کردند و علم واشریعتا بلند ، انگشت داخله و خارجه در کار است، افکار گوناگون قائد و رهنمون‌خلق ازکسبهٔ بازار ومردم بیزار، بعادت مالوف درمنزل بهبهانی وسنگلجی جمع شدند ، از منازل کار بمساجد کشید ، روز بروز عدهٔ شاکی افزود، شیخ محمد واعظ معروف بسلطان بالای منبرباهانت عین‌الدوله زبان گشود ، شیخ را تعقیب ودر قراولخانهٔ حیاط شاهی توقیف کردند ، اهالی بقراولخانه ریخته ، قراولها بی‌مضایقه دست بشلیك گذاردند ، سید عبدالحمید نامی طلبه مقتول شد ، سلطان عبدالمجید مخذول .

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کنـدکش نیایـد بکار

علما راه قم پیش گرفتند ، ۱۸ شوال ۲۳ .

عضدالملك و حاجی نظام‌الدوله بقم رفتند ، نوید تشکیل عدالت‌خانه دادند ، علما بحضرت عبدالعظیم آمدند .

مسجد جمعه دایراست،عین‌الدوله مغروروسپهسالار (ولیخان) متهور، آذوقه‌را بروی‌متحصنین مسجد بستند ، کار بزدو خورد کشید ، دربار هم دو دسته شدند ، بر له و بر علیه عین الدوله ، حرکت در شهر از سه از شب گذشته ممنوع شد و اقدام به گرفتن مظنونین سبب وحشت عمومـی ، باصطلاح حکومت نظامی برقرار گشت .

راهی‌که مردم جستند توسل‌بسفارت انگلیس بود، از سفارت منع وتشویق توأماً میشدکاشف بعمل‌آمد که قبلا عده‌ای‌مبال‌در سفارت تدارك شده بود، حاجی محمدتقی بنکدار با مقداری‌دیگ و دیگ‌بر وملزومات دیگر و اسباب پخت‌وپز بدو معنی وارد سفارت شد ، خیمه‌ها برپاکردند ودیگها را بار ، از طبقات مختلفه معتکف سفارت شدند ، امتیاز درستی هم بین متحصن و تماشاچی داده نمیشد ، عنوان تقاضای عدالت خانه است، باغ مصفا ، آش و پلو مهیا ، مشتری بسیار ، انگشتها در کار .

شبی صنیع‌الدوله ، حاجی محمد تقی شاهرودی و نگارنده بسفارت رفتیم ، در زاویـهٔ پلـهٔ جنوبی درویشی پردهٔ فقر کشیده بود وعنکبوت مانند پشت پرده خزیده ، برخاست واز پرده‌بیرون آمد، مردی مسن بود ، سیه چرده، ریش سفید و گیسوی پریشان با خاطری مجموع ، گفت اینها حرف میزنند ما مشروطه میخواهیم ، باقی معلوم است ، مخارج آن بساط از کجـا میرسید معلوم نشد، همه‌قسم حدس میشود زد ، دم خروس هم پیداست ، بضرورت عین‌الدوله استعفا کرد ، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله مردی نرم بادمی گرم بجای اوآمد . آنچه بخاطر دارم علما بشهر آمدند، سفارت خلوت شد و تعللی در انجام عهد محسوس ، در ثانی مردم در سفارت جمع شدند، یکی از اجزای سفارت بصاحبقرانیه رفته و دستخط را آورد و آن قول تأسیس عدالت‌خانه بود .

دستخط تشکیل‌مجلس ۱۴ جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۴ قمری

جناب اشرف صدراعظم ازآنجا که... مصمم شدیم‌که مجلس ازشاهزادگان و علماء و قاجاریه و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تشکیل شود که در موارد لازمـه در مهام امور دولت و مملکت و مصالح عامه مشاوره و مداقه بعمل آمده ...

صنیع‌الدوله، محتشم‌السلطنه، مشیرالملك، مؤتمن‌الملك ونگارنده معین‌شدیم

نظامنامهٔ‌انتخابات‌را بنویسیم، مظفرالدین‌شاه[1] مزاجاًدموکرات بود، روزی‌مرا به فرح آباد خواست رفتم ، در ایوان راه میرفت ، جزسید بحرینی کسی نبود، نوبتی بمن نزدیك شدند، آهسته سؤال فرمودند ژاپن مجلس دارد ، عرض کردم هشت سال است ، در سان قشون در دوشان تپه حضور داشتم ، مصطفی قلی‌خان حاجب‌الدوله را احضارکردند فرمودند فراشها چرا مردم را منع میکنند، کار نداشته باشید ، این بساط از من نیست از اینها است .

در نظامنامه قرار شد شصت نفر از تهران انتخاب شوند ، شصت نفر از ولایات و بمجرد حضور نمایندگان تهران مجلس دایر و رسمی شود ، نظامنامه بدستخط رسید ، به نیرالدوله حاکم تهران داده شد . اجرا کند ، هی هفته گذشت اقدامی نشد. شاه در دوشان‌تپه است، من بدوشان‌تپه رفتم ، مشیرالملك را ملاقات کردم گفتم چه شد ؟ گفت حاکم نظامنامه را نمیفهمد . گفتم چه خواهیدکرد؟ گفت حاشیه خواهم نوشت ، گفتم اگر نظامنامه را نمیفهمد حاشیه را هم نخواهد فهمید ماند معطل ، گفتم من حاشیه کناری می‌نشینم توضیحات میدهم گفت میکنی گفتم بلی وبراین قرار گرفت ، مظفرالدین شاه سخت نالان بود ، دکتر دامش آلمانی را برای معالجه خواسته بودند و نظر باعتماد شاه چهل روز من در دربار خوابیدم و ترجمهٔ دستور دکتر میکردم ، معلوم بود که حال شاه به شدنی نیست .

باری من درمحل مدرسهٔ نظام که مدرسه را بدارالفنون انتقال داده بودم انتخابات را بجریان انداختم ، خازن‌الملك معاون حکومت دو روز آمد و دیگر نیامد ، من بی‌رقم قوشچی باشی شدم ، برای روز مولود حضرت حجت(ع) طبقات تهران درسلام حاضر شدند، تجارگفتند تا ناصرالملك یا صنیع‌الدوله از اعیان انتخاب نشوند ما دست بانتخاب نمی‌زنیم، ناصرالملك شانه خالی کرد، درتخت مرمر بانظارت خودش‌صنیع‌الدوله انتخاب شد، دونفراز خانوادهٔ ما نمایندهٔ‌تجار بودند، مخبرالملك اخوی وصدیق حضرت که داماد ما بود ونصرالملك اخوی‌زاده‌هم منتخب‌اعیان، صنیع‌الدوله ریاست یافت ،سعدالدوله واحتشام‌السلطنه غایب‌بودند وازطرف جماعت‌انتخاب شدند، سعدالدوله وزیرتجارت که بر سر اختلافات با موسیو نوز به یزد تبعید شده بود علی‌رغم آن عمل با سلام و صلوات چندی بعد وارد شد، احتشام‌السلطنه مأمور سرحد بود ، همان روز عید پس ازسلام در مدرسهٔ نظام جلسه تشکیل یافت وصنیع‌الدوله بریاست انتخاب شد ، تشریفات مجلس هم از کیسهٔ لاغر حقیر شد وسی تومان بیشتر نبود ، از برای دولت انتخابات اول خرجی برنداشت ، نظار بلا اجرت انتخابات را انجام دادند ، سماوری دایر بود بخرج مشتری از ولایات بتدریج وکلا میرسند ، در مدرسهٔ نظام جا تنگ بود ، بعمارت بهارستان انتقال کردند ، وکلا مشغول نوشتن قانون اساسی شدند ، وکلای اصناف شب در منزل صدیق حضرت جمع میشدند ودرس مشروطیت میخواندند ، روزآخر انتخابات نوبت سادات تهرانی و لاریجانی بود ، توطئهٔ اغتشاشی دیده شده بود ، سادات لاریجانی چماق زیر عبا داشتند ، بمن گفتند ، سپردم فراشها مراقب باشند ، چماقها که از زیر عبا در آمد حکم‌کردم سادات لاریجانی را از حوزه بیرون کردند، میرزاآقاخان نامی سراسیمه وارد حوزهٔ انتخاب شد که اینطور که نظار نشسته‌اند قانونی نیست ، دست او را گرفتم و از دریچه بیرون انداختم و اینکه‌در مجلس در دفاع گفتم بچوب استبداد انتخابات را انجام دادم نظر باین وقایع‌بود، من سعی در انجام کار داشتم که فرصت از دست نرود والاکی در آن موقع بجزئیات آشنا بود واگر به تعلل میگذشت مظفرالدین‌شاه از دست میرفت ومشکل بود وسیلهٔ انتخابات بدست بیاید ، نیت شاه را کسی جزمن نمیدانست ، همه کناره گیری میکردند .

---

۱ ـ شاه از انقلابات جوی وحشت داشت ، با انقلاب ارضی چه کند ، گاه در هوای رعد و برقی زیر عبای سید بحرینی میرفت ، گفتند وقتی شاه وجهی‌بسید میدهند که به مستحقش برساند سید اولاد خودش را برهنه میکند و وجوه را بآنها پخش و در ملاقات عرض میکند باشخاصی‌دادم که جامعه در بر نداشتند .



عکس وکلای دورهٔ اول مجلس بریاست صنیع‌الدوله

کسالت مظفرالدین‌شاه

مرض کلیهٔ شاه شدت کرد ، نه شاه حال مسافرت فرنگ را داشت نه وضعیت اجازه میداد ، دکتر دامش آلمانی را که متخصص بود خواستند .

آنچه کردند از علاج و از دوا   رنج افزون گشت و حاجت ناروا

چهل شب من مجاور گلستان بودم و جهنم میگذشت ، یك شب تاصبح پای رختخواب شاه نشسته‌ام و از ژاپن حکایت کرده‌ام ، بیشتر هم حسب‌الامر از درخت‌ها صحبت کرده‌ام ، در صورتی که علم نبات‌شناسی جنبهٔ ضعیف من است ، سرم راهم پائین کرده‌ام ، چشمم را بقالی دوخته‌ام ، خانمها درچادر نماز دور رختخواب نشسته‌اند ، گاهی تصور میرفت شاه خوابش برده باشد ، سکوت میکردم و آرزوی فرار ، اینطور نبود میفرمودند بگو ، روزبروز حال شاه بدتر میشود و رقت‌آوراست ، دکتر دامش اظهارکرد که شاه هفته‌ای بیشتر دوام نخواهدکرد وقانون اساسی حاضر نبود ، دکتر راحاضر کردم که شاه را بهر تدبیر نگاه بدارد، قانون حاضر شد ، وثوق‌الدوله نزد صنیع‌الدوله آورد ، فرمودند من نگاه بکنم یك ماده را تغییر دادم نوشته شده بودکه وزراء حق ندارند دستخط شاه را عذر عمل خود

قرار بدهند ، نوشتم وزراء حق ندارند برای عذر خود دستخط صادر کنند ، ولواینکه سعی شده‌بود در قانون چیزی زننده نباشد باز برای‌هرشاهی سلب اختیارات ازخود تلخ است ، گرفتن امضا را بوزیرهمایون واگذار کردیم که بمزاج‌قانون را بعرض برساند، دغدعه از اطراف بسیارمیشد ،قانون بامضا رسید ، شاه‌شب ۱۴ ذیقعدهٔ ۲۴جهان فانی را بدرود کرد ، رحمةالله علیه.

محمدعلی‌میرزا ولیعهد در تهران است و بامضای قانون کمك‌کرد واگردریکی از دستخطها گفته است قانون اساسی را من خودم گرفتم دروغ نگفته است .

دو روزقبل از فوت‌بنا شد شاه را پاشویه‌کنند ، طاس و طشت‌حاضر شد ، حال شاه تنفرآور است ، پاها جوش‌کرده واز همهٔ بدن‌ادرار خارج می‌شود ، ازچند نفر که حاضربودند واولی‌بتصرف کسی‌رغبت نکرد ، من‌خجالت کشیدم دست بالا کردم وپای شاه‌راشستم، امین‌اقدس بتوسط‌خواجه‌باشی صابون وحوله فرستاد، در نارنجستان‌دستم راشستم ، امین‌اقدس ازمحترمین یامحترمات‌اندرون است و بواسطهٔ احترام‌السلطنه ما راخوب‌میشناسد .

من از روی علم شهادت میدهم که استقرار مجلس از اول‌تاآخر آرزوی مظفرالدین‌شاه‌بود تهور اجراء نداشت تا صورةً مجبور شد، البته برکماهی امر وقوف‌نداشت .

مظفرالدین‌شاه یازده‌سال سلطنت کرد ، حکیم‌الملك که‌چهار سال بیشتر برای او دوام‌قائل نبود برشت‌رفت و درگذشت و شاه چندسال بعد از او پادشاه بود ، باز هم رحمةالله‌علیه بما خیلی صدمه‌زد ، لکن گناه اونبود ، گناه بخت مملکت بود ، مظفرالدین‌شاه فعال‌بود یا نبود یازده سال سلطنت‌کرد و این‌مدت در حیات مملکت چندان مؤثر نیست ، دو کار از او باقی ماند که او را حیات جاوید میدهد و حیات مملکت را استحکام و من دوقطعه در مقدمهٔ فواید الترجمان جلد اول چاپ‌دوم گفته‌ام :

روابود که بشکرانه اهل‌علم و هنر	هماره یاد کند زان شه هنر پرور
به‌گیتی‌اندر خود یادگار بسیار است	زپادشاهان قصر و سرا وزیور وزر
بیادگار شهنشه مظفرالدین شاه	بیا تو باغ‌ادب بین هرآنچه نیکوتر
عجب‌نه‌اربرودخودزملك‌ظلمت‌جهل	چو آفتاب معارف برآید از خاور
بلی زنور چه‌نیکوتراست در ظلمت	بلی زعلم چه‌شایان‌تر است درکشور
نه‌آخراین‌زپیمبر روایت‌است‌که‌گفت	به‌چین همی بطلب علم اگر بوداندر
بروی خلق دو دربرگشود شاه‌سعید	چنانکه بود هماره بخاطرش مضمر
در معارف تا جهل‌هاکند درمان	در عدالت تا از ستم کشد کیفر
سزدبشکر که نوباوگان ملت‌وملك	بدرگه احدیت هماره شام و سحر
روان شاه معارف نواز را خواهند	زجان‌و دل بجنان با روان پیغمبر

متأسفانه و بدبختانه نوباوگان نماز نمیخوانند و جزمجاز چیزی نمیدانند .

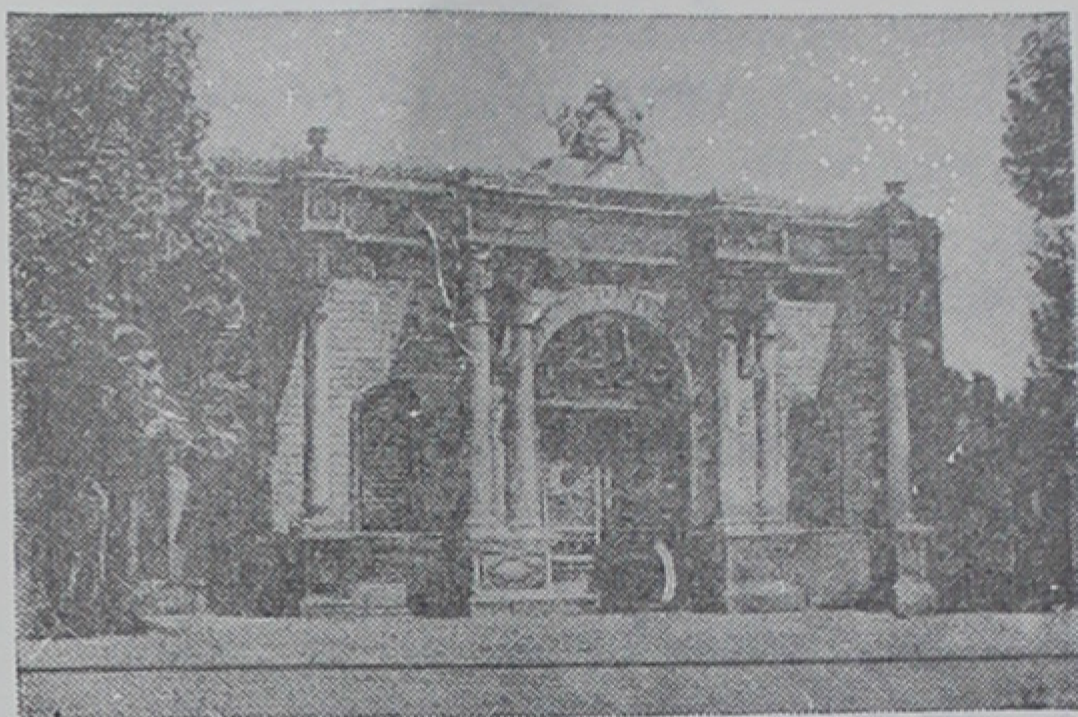
شاهی صبور رفت و شاهی غیور بجای اوآمد ، کارها معوق ، دولت‌معطل

محمد علی‌شاه

اول‌لایحه‌ای که به‌مجلس برده‌شد لایحهٔ استقراض چهارصد هزارلیره‌بود، چون همه ملاحظه داشتند قرعهٔ رابط دولت با مجلس باسم من افتاد ، بدون آنکه سمتی داشته باشم لایحه را بردم‌بمجلس «رفقا نخل بندند ولی‌نه در بستان»از اطراف‌آواز مخالف بلند شد و باز برهمه معلوم بود که بی‌مایه فطیر است . گمان میکنم معین‌التجار عنوان‌بانك ملی‌کرد ، گفتم کور چه‌خواهد مگر دو دیدهٔ روشن ، بدون‌آنکه تقاضای بوسه داشته باشم وجهی هم جمع‌آوری شد ، لکن معلوم نشد چه‌گفتند زنها دستبند وگوشواره دادند بگوش کی رفت و پارهٔ دست زن‌کی شد ، من ندانستم همینقدر دانستم که گفتگوی بانك و حرارت‌ها لوث ماند و وجوه نزد وکیل‌الرعایای همدانی‌جمع میشد، در این‌موقع‌مجلس به‌بهارستان انتقال یافته بود **وعدل‌مظفر** تاریخ‌تأسیس مجلس است بخط کلهر بآب‌طلا بالای درب مجلس‌نصب‌شد .

ورود وکلای آذربایجان

در شوال ۲۴ وکلای آذربایجان وارد تهران شدند، سر شب خدمت مشیرالدوله رسیدند، منهم بودم پس از طی تعارف مستشارالدوله پرسید اینکه دولت بما داده است مشروطه است یا نه، مشیرالدوله جوابی نداد، تکرار شد، باز جواب صریحی داده نشد، آخر مستشارالدوله برخاست وگفت پس دولت آب در گوش ما کرده است، سکوتی در مجلس پیدا شد. وکلای آذربایجان در منزل حاج اسمعیل مغازه پیاده شده‌اند، روز دیگر باتفاق صنیع‌الدوله بدیدن آنها رفتم، سعدالدوله در صدر مجلس جلوس کرده بقانون اساسی ایراد داشت که ناقص است و از مقدمهٔ ناقص نتیجهٔ ناقص گرفته میشود و این حرف گرهی در کار مشروطیت انداخت که هنوز گشوده نشده است، قدر شربت نگاه نداشتند و روز بروز بر علت افزود.



سردرب مجلس بنای سپهسالار

قوانین اساسی فرانسه یا بلژیک را ما هم خوانده بودیم مملکتی که تازه پا بسازمانی غیر آشنا میگذارد باید آهسته پیش برود متأسفانه بحکم عادت سیاسی قانون اساسی بلژیك را مصدر قرار داده‌اند که براساس فرانسه بود، مردم فرانسه آتشی‌مزاج همان قانون کنستیتوان[1] را هم مجری نکردند، کنوانسیون سوابق را از ریشه برآورده اوباش غلبه کردند و خرابیها بار آوردند و ما همان رشته را دنبال کردیم، اگر ملاحظات سیاسی نبود میبایست تقلید از انگلیس کرد که همیشه اصول قدیمی را ملحوظ میدارد و نواقص را اصلاح میکنند، اگر چه قانون اساسی ما بر بنیان محکم شرع است تندرویها و بوالهوسیها ما را از جادهٔ صلاح بیرون برد بمقصد نرسیدیم سعادت یاری کند انشاءالله راه راست کنیم و بفهوای قانون اساسی بر تشکیل مجلس سنا و حفظ شعائر خودمان موفق شویم

سعدالدوله و احتشام‌السلطنه کارچاق‌کن‌هائی داشتند ومنتظر بودند با عدم حضور در تهران بریاست انتخاب شوند و هیچکدام وزن صنیع‌الدوله را در این مقام نداشتند. مجلس تغییر ماهیت نمیدهد و عامه میدانستند مشروطیت چیست انقلابی شنیده بودند. سعدالدوله مدتی داماد ما بود و او را خوب میشناختیم نویدهای غیر عملی میداد عندالامتحان یکرم المرء اویهان، احتشام‌السلطنه تند است لکن بمسلك ایمان دارد سعدالدوله کند و نرم زبان است و بمسلك ایمان ندارد.

هان تا سپر نیفکنی از حملهٔ فصیح	کورا جز این مبالغهٔ مستعار نیست
دین ورز و معرفت که سخندان سبحع‌گوی	بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست

وکلای آذربایجان دنبال مشروطه را دارند. موقع رفتن مجلس شد شرف‌الدوله بمن نزدیك بود آهسته گفتم رختخوابهای خودتان را بمجلس ببرید. همین کار شد. هنگامه بالا گرفت هشت ماده مرتب کردند مواد عمده‌اش بخاطرم است.

مشروطیت، برقراری انجمن‌های ایالتی، عزل مسیونوز، منع اولاد ساعدالملك از رفتن به تبریز. شرحی بمشیرالدوله نوشته شد گراور کرده‌ام که عین عبارات ضبط شده باشد.

در صدر قانون اساسی نوشته شده بود بموجب فرمان قضا جریان، من نوشتم معدلت بنیان

1-Constituant



مجلس شورای ملی ایران

مورخه ۲۶ شهر ذی الحجه ۱۳۲۴

نمره ۵۴۹۵

شرف عرض حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اکرم اشرف آقای صدر اعظم دام اقباله میرساند

جناب مستطاب اجل اکرم آقای مخبرالسلطنه دام اقباله از طرف قرین الشرف بمجلس شورای ملی

تشریف آورده از بیانات شفاهی را ابلاغ فرمودند و بعضی بیانات

شفاهی توسط جناب مستطاب معزی الیه عرض شد که بعرض حضور مبارک

برسانند عموم وکلای ملت استدعا دارند در رفع [illegible] قرین الاکراه دقت شود

تا عموم ملت از مراحم کامله و الطاف شامله متشکر شوند زیاده تصدیع است

این خطابات رقیمه روی فکر قضا جریان است و عادت دیرینه ، بدرب خانه رفتم ، اول شب بود هشت فقره تقاضای مجلس را بردم ، مشیروالدوله باقبال‌الدوله داد بعرض برساند، جواب آوردکه مشروطه و انجمن را شاه قبول نفرمودند ، عزل موسیونوز و غیره قبول شد ، بمشیرالدوله گفتم این جواب را من بمجلس نمیبرم ، جماعتی از رجال حاضرند ، هر کس چیزی گفت، همه‌ازمقصد دور، مشیرالدوله درهیچ مورد اظهار عقیده نمیکند .

گفتم اگر صلاح میدانید بگوییم در مملکت اسلامی مشروطه چه معنی دارد ، مشروعه‌باشد. همه پسندیدند ، در نظر خودم مشروعه اگر کماهوحقها مجری باشد پدر مشروطه است (نه آنکه آخوندهای بی سواد گفتند) وزیر همایون حاضر بود میدانستم بعجله راپرت خواهدبرد و خواهد گفت من بفلانی یاد دادم اینطور بگوید ، آمدم بمجلس جواب را ابلاغ کردم حال پاسی از شب گذشته است ، سعدالدوله گفت مطلب تمام است ، منظور عزل موسیونوز بود ، تقی زاده با او طرف شد که بخاطر تو ما عزل نوز را جزء مطالب آوردیم والا عزل موسیو نوز چه اهمیت دارد ، ما مشروطه میخواهیم، غوغا شد ، سیدعبدالله گفت دراین باب بیست و چهار ساعت مهلت باید ، روی سخن با ما است ، من بمنزل آمدم .

تحصیل‌دستخط مشروطیت

روز دیگر نزدیك ظهر بمجلس رفتم، گوشه‌ای نشستم ، هر کس چیزی میگفت ، وکلای اصناف یك سمت جرگه داشتند ، میرزا محمود کتاب فروش و حاجی محمد تقی بنکدار گفتند ما مشروطه میخواهیم و فلانی برای ما خواهد گرفت ، وکلای آذربایجان چشم گشودند ببینند فلانی کیست وقت ناهار بود بر خاستند ، شرف‌الدوله و احسن‌الدوله نزدیك من آمدند ، دامن مرا گرفتند که اگر میتوانی کاری بکن ، خانه و عیالات ما در تبریز گرو مشروطه است ، گفتم فعلا چلو کباب حاضر است و بی شرط باید صرف کرد[1].

بعد ازناهار به صنیع‌الدوله عرض کردم ، کمیسیونی بکنید، چند نفری باشند درست‌صحبت کنیم ، در اطاق ریاست کمیسیونی شد ، امین‌الضرب ، تقی زاده، مستشار الدوله را بخاطر دارم گفتم در کارها تدبیر هم جایز است یا بیهوده سر بدیوار باید زد ؛ گفتند منکر ندارد ، گفتم شرحی به مشیرالدوله بنویسید که وکلا خوب میدانند که از آنروز که دستخط مظفرالدین شاه صادر شد منظور ملت بعمل آمد ، لکن به هیچ زبان نمی‌توانیم این معنی را حالی اهالی تبریز و اصفهان و غیره و غیره بکنیم ، چهار مادهٔ قانونی هم تصویب کنید در اختصاص سلطنت ایران به شخص محمد علیشاه و استقرار ولیعهد بموجب فرمان او و مشروطیت ایران و استقرار انجمنهای ولایتی ، نامه نوشته شد بخط مستشارالدوله چهار ماده هم تصویب شد (در سلطنت محمد علی شاه چند نوبت کار به تراشیدن کشید) اعلانی هم در تبریز از طرف قنسولگری انگلیس چاپ شده بود مشتمل بر دستخط مظفرالدین شاه و دستخطی از محمد علی میرزا در تأیید دستخط شاه و اعلانی‌ازطرف قنسولگری باینکه شاه مشروطه را بملت مرحمت فرمودند ، نسخه‌ای از آن اعلان نزد وکلای آذربایجان بود ، آنرا هم ضمیمه کردم و گفتم دو مادهٔ اول را رشوه میدهم ، سوم را میگیرم و چهارم را متعرض نمی‌شوم ، آمدم بدرب خانه ، نامهٔ مجلس را دادم بمشیرالدوله گفت خودت‌ببر، گفتم چه کاره‌ام یا دوی هستم بذوق خود، حشمت‌الدوله حامل شد .

مشیرالدوله احضار شد ، مرد خوب لازم نیست مرد میدان هم باشد ، چیزی نگذشت من هم احضار شدم ، شاه در تالار برلیان جلو درب‌اطاق عاج روی صندلی جلوس فرموده‌اندعضدالملك و مشیرالدوله روی زمین ، مقابل شاه میز کوچکی فی مابین است ، شاه غضب آلود فرمودندمطلب چیست ؛ عرض کردم شرحی است که بصدر اعظم نوشته‌اند ، فرمودند مشروطه در دستخط شاه و

۱ـ گروهی در شاهزاده عبدالعظیم‌نشسته‌اند که مجلس برخلاف اسلام است ، غالب ذاکرانند و اهل منبر و بیخبر از امرهم شوری بینهم.

من نیست ، عرض کردم مبلغ الطاف ملوکانه بملت مژده داده است که شاه مرکب[1] راهوار خوش نشانی برعایای خود مرحمت فرمودند ، ملت می‌بینند اسب عربی خوبی است ، اما نباید بآن‌اسب گفت، فرمودند مشروطه چه لزوم ، مشروعه باشد ، عرض کردم مشروعه اختیار بدست آخوندها میدهد ، عضدالملك گفت صحیح عرض میکند ، فرمودند کنستیتوسیون باشد عرض کردم لفظ فرنگی و شامل‌شرایطی است که اسباب زحمت خواهد شد ، بازعضدالملك گفت صحیح‌عرض میکند فرمودند پس چه بایست کرد ؟ عرض کردم هیچ کار تازه نبایست کرد دستخط بفرمائید همان روز که فرمان شاه مرحوم صادر شد مملکت ایران در عداد ممالك مشروطه درآمد ، منتها لازم است در اطراف مسأله دقت بشود ، باز عضدالملك گفت صحیح عرض می‌کند ، کاغذ و قلم را بمن دادند که بنویس ، عضدالملك عرض‌کرد اجازه بدهید در اطاق دیگر دستخط درست تنظیم شود ، بعرض برسد. این قسمت‌را مشیرالدوله وظیفه داشت بعرض برساند ، ناظم خلوت احضارشدفرمودند در آن اطاق کسی نباشد ، آمدیم به پیش اطاقی، عضدالملك که رئیس قاجاریه و مردی معمر و با متانت است بمن گفت تو کیستی ؟ کجا بودی ؟ چرا من تو را ندیده‌ام ، بیا دهانت را ببوسم.

دستخط را مسوده کردم ، حشمت‌الدوله پاك نویس کرد ، بحضور بردم ، مسودهٔ‌مرا گرفتند در کیف گذاردند، پاك نویس را صحه فرمودند، در مراجعت من فرمودند باز فردا بیا چیز دیگر بخواه، عرض‌شد ملت فرزندان شاهند،فرزند هرروز ازپدرش تمنائی‌دارد. تعظیم‌کردم‌ومرخص‌شدم .

در صحن مجلس ازدحامی است ، همه منتظر، برف هم میآید اما مجلس حضور شاه خیلی گرم بود ، هر کس از نتیجه میپرسد ، من هیچ نمیگویم ، یکی فریاد کرد از رؤیتش پیداست که کاری کرده است دستخط را در مجلس دادم بسید عبدالله، قدری تاریك بود ، داد بمن که‌خودت بخوان یکی لاله گرفت خواندم ، تمام که شد دستخط از دست من بیرون رفت ، سعد الدوله بالای سر من ایستاده بود دستخط را گرفت برد به سرسرای مجلس برای حضار خواند ، میرزا محسن‌مرا ملامت کردکه کار را تو کرده‌ای چرا دیگری‌بخرج مردم بدهد، گفتم دستخط اهمیت داشت‌خواندنش چه اهمیت دارد . مرا بسرسرا برد که چیزی بگویم ، چه بگویم که بکسی بر نخورد ، گفتم علماء، وزراء و وکلا در خدمت ملت خود داری ندارند ، اگر در امر تعویقی میشود لازمهٔ حسن تدارك است ، گوشها باید حاضر بشود و هنوز حاضر نیست ، جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل فریاد کرد که ما هم در همین تدارکیم ، دیگر نگفتم اما گوشها را پاره نباید کرد .

احوال وکلا

اشکال بزرگ شناختن وکلا بود ، معنی مشروطه راصد نود نمیدانستند ، بحرفهای رنگین خصوصاً قدری با حرارت توجهی بود ، اکثر صلاح شخصی را برصلاح مملکت ترجیح میدادند، بین وکلای اصناف اذهان صاف‌ترو اغراض کمتربود ، تجربه معلوم کرد آنکه بیشتربرخلاف دولت درنطق‌ها حرارت بخرج میدهد شبها درباریان را ملاقات کرده است یا ظل‌السلطان را، هریك بدول اجنبی بیشتر حمله می‌آوردند سرسپردهٔ سفارتی هستند ، تدبیر این بود که مجلس را در انظار از صورت معقولیت بیندازند و مضر بحال مملکت جلوه بدهند ، بالاخره بگویند مملکت حاضر نیست و رشته را پاره کنند ، حرف حساب محتاج بالتهاب نیست ، تا صنیع الدوله رئیس بود قسمتی بملایمت و مدارا میگذشت ، بعدها بخشونت کشید .

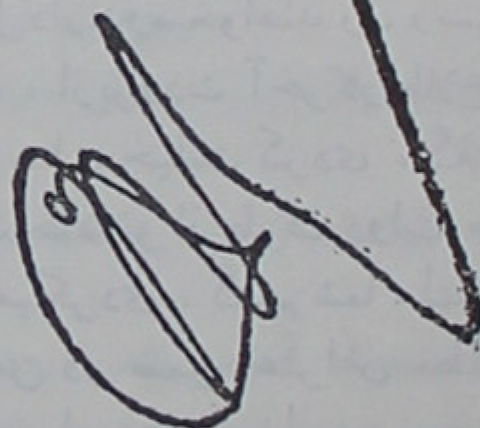
افراد و انجمن‌ها میخواهند بصورتی هرچه مهیب‌ترجلوه کنند ، در انتشارات ژلاتینی غالب تهدید بطپانچه می‌شد ، یکی از آشنایان، نصرالدوله پسر معین السلطان، شکل اژدهای هفت سری آورد که من گراورکنم ، نکردم چه تفسیربسوء نیت وعدم رشد وبهانه بدست می‌داد همه میخواستند هرکول (پهلوان یونان) باشند .

هرآن رایض که توسن راکند رام کند آهستگی با کرهٔ خام

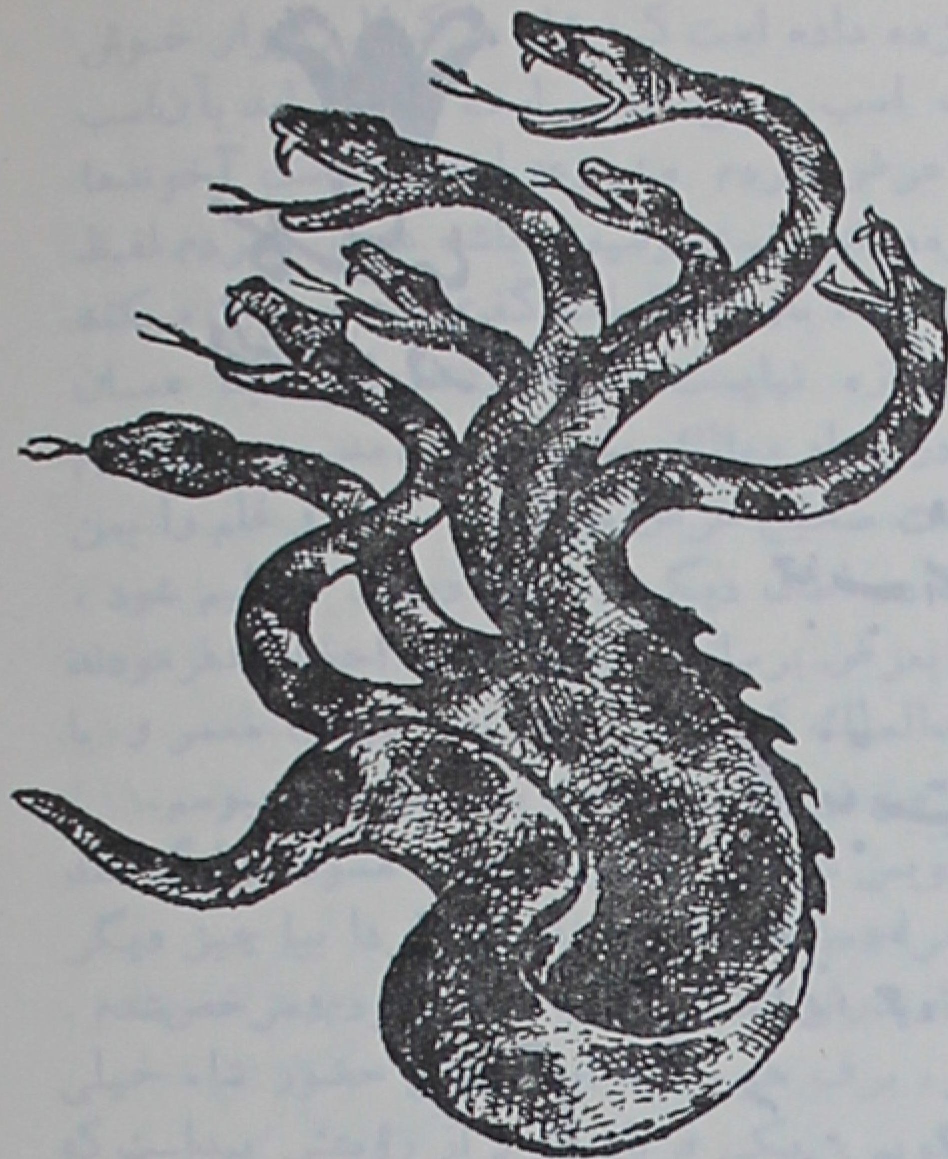
---

۱ ـ انصافاً اواخر دیدیم که چندان راهوار هم نبود،بلکه از وسط راه چموش مینمود .



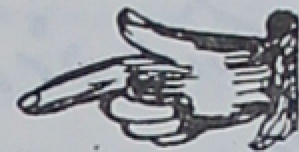


دستخط را درگراورسازی خودم گراورکردم و تقسیم شد



سعدالدوله که از ریاست مجلس مأیوس شد درس حقوق سلطنت بشاه میداد ، احتشام‌ـ السلطنه دراداره مجلس تندی را ازحد گذرانده ولی صمیمی بود .

من سعی دارم بیطرف بنگارم و از حد وسط قدم بیرون نگذارم، ظل‌السلطان میخواهد شاه بشود ، عمال اوتشویر افکار میکنند ، حتی روزی صنیع الدوله و مرا خواست که بپزد زیاد خام بودیم، چند نفری که بودیم میانه را هرچه می‌بستیم پاره میکردند ، چند نفرازوکلا آتش را باد میزنند، سوءظن مفرط وکلای آذربایجان بمحمدعلیشاه که اورا از تبریز میشناسند سبب است، بهیچوجه اعتماد حاصل نمیکنند ، شاه شش دانگ تابع روس است ، فوجی از افواج روس باسم شاه بوده است ، وقتی درتبریزدرسان لباس آن فوج را دربرمیکنند[1] ازسفارت انگلیس بوزیر دربار غلامحسین‌خان غفاری گفته می‌شود که چون با ولیعهد محرمیت دارید باو بنویسید که زیاد یکطرفی نباید بود ، شاپشال نامی بین شاه وسفارت روس رافع است ومردی نالایق .





جوانان بی‌تجربه هرکدام رساله‌ای ازانقلاب فرانسه دربغل دارند ومیخواهند رل ربسپیرودانتن را بازی کنند وآخر کار آنها را ندانسته‌اند ، گرم کلمات آتشینند ، ازبرودت آخرکار اطلاع ندارند .

روزی درصحن مجلس یکی که نمی‌شناختم بمن گفت بملت خیانت کردی ، گفتم ازچه راه گفت وکیل نشدی ، گفتم اگروکیل میشدم چه میکردم ، گفت حالا تو از طرف دولت میآئی هشتاد نفر وکیل را مجاب میکنی اگر وکیل بودی دولت را مجاب میکردی ، گفتم شما ملتفت نیستند ، اگرمن وکیل‌بودم یك رأی داشتم وکسی نبود کارمرا بکند، من در ضمن اعتراض مطلب را بوکلا حالی میکنم و در دولت بصلاح حرف می‌زنم ، غلبهٔ من در مجلس عین مغلوبیت بود ، اما بفلان

---

۱ ـ عکسی ازمحمد علی میرزا سواره درآن لباس بدست قنسول انگلیس میافتد .

شاگرد مدرسه چه بگویم که دوکلمه خوانده است وازهیچ جا خبر ندارد ، آنچه کردیم اعتماد بین دولت و ملت حاصل نشده ، طرف مجلس را آرام میکنم ، ازدربار‌دم خروس پیدا میشود ، شاه را رابرسرموافقت می‌آوریم جلو انجمن آذربایجان‌ودرب منزل ظل‌السلطان بمب بطرف شاه می‌اندازند شاه نسبت را به تند روان مجلس و ملت میدهد ، ازاینطرف گفته میشود که تحریك دربار است ، چه جهت داشته است که کالسکه خالی‌بجلو‌برود وشاه در اتومبیل ازعقب ، پس توطئهٔ خودشان بوده است ، هفته‌ای‌به‌استنطاق‌حیدر عمواغلی‌میگذرد. ظل‌السلطان محل سوء ظن بود، انجمن آذربایجان هم شریك شد[1] .

پس ازآنکه شاه بمجلس تشریف بردند و قسم خوردند و تصور میرفت فی‌الجمله اعتمادی در بین آمده‌است، بمب روز جمعهٔ ۲۵صفر ۱۳۲۶درخیابان ماشین که بسمت کالسکهٔ شاه انداختند وجمعی را تلف کردند هرچه رشته شده بود چله کرد . ملك المتکلمین ، متهم بارتباط با ظل‌السلطان است ، سید جمال با دربار (بقول صاحب اختیار) العهدة علی‌الراوی ، و هردوعلمدارمشروطیتند ، حاجی محمد اسمعیل مغازه معلوم نیست چه‌کاره است .

یکصد وسی انجمن در شهردایر است[2] غالب مخرب مجلس و وابسته بمراکزمختلف . متمم قانون اساسی شش ماه وقت مجلس را گرفت ولقمه از حوصله بیش‌بود. برسرمادهٔ هشتم متمم قانون اساسی در تساوی حدود ملل متنوعه کشمکش‌ها شد و جماعتی معتکف مجلس تا علما بلباس اغماض طرح ماده‌ای ریختند (قصاص‌مسلمان‌بعوض غیرمسلمان) .

روزنامجات باغراض گوناگون آبرو‌برای کسی باقی نگذاردند ، اگراحیاناً حقیقتی یا دردی را موضوع مقاله قرارمیدادند لهجهٔ زشت وظهوردمهای خروس اصل منظوررا ازبین میبرد ، معلوم نبود اززبان کی سخن میگویند .

زنی بمردش از دشواری بچه داری سخن می‌گفت ، مرد را عقیده آن بود که چندان دشوار نیست ، گفت من بچه می‌شوم، نگاه کن مرد قبول کردکه رل زن بازی کند، بچه‌گفت ننه‌من ماست میخواهم ، ماستی فراهم کرد ، گفت حالا شیره‌می‌خواهم ، شیره را هم حاضرکرد ، گفت بریز توی ماست،ریخت، گفت نمیخواهم‌شیره‌را در بیاور، ماند معطل ، بچه دست گذارد بگریه وزاری وفریاد .

حال مجلس ما تازه چرخ پر آرزوو بی‌حوصله است ، دولت ما بچه‌تر ، دایگی بعهدهٔ من افتاده است ، انواع تحریك ازطرف مخالف وموافق درکارست ، دوست ار دشمن شناخته نمیشود ، پسرهای رحیم‌خان چلبیانلو در قراجه داغ بتحریك مرکز آشوب راه انداختند ، جمعی درحضرت عبدالعظیم ، البته به تحریك نشسته‌اند که مجلس خلاف شرع است ، در ولایات غوغای متمم قانون اساسی، همه مانع اقدامات دراصل‌مقصد، علماء برسرطراز اول درجدل. اسباب‌کار مفقود ، پرجبرئیل درآسمان هفتم، اصحاب‌حل وعقدمانع پیشرفت، دولتی بدخواه ، مجلسی بدبین ، سوءظن از دوطرف توقع ازمجلس بیشترچه دیه با عاقله است .

صحبت من در مجلس

انواع تحریکات در کار است، جماعتی وزراء را محرك مجلس میدانند و جماعتی مجلس رامحرك وزراء، فارسی‌بگوئیم بعضی تغییرات راکه مجلس خواسته است تحـریك وزراء میدانند ، نه از سوء رفتار خودشان ، بعضی امـور هـم علت وقوع در خودش است ، مثل کشمکشی که برسر انتخاب انجمن ولایتی رشت اتفـاق

---

۱ ــ جماعات اشخاصی مخصوص برای ساختن دروغ دارند ، رطب ویا بس،حق و باطل بهم آمیخته است.

۲ ــ منجمله انجمن اشراف درتحت ریاست امیرخان پسر سپهسالار آقا وجیه، مخلص هم در آن انجمن وارد بودم، یعنی دعوت شدم وده تومان هم ورودیه ازمن‌گرفتند وازمن احترازمیکردند، صورت تقویت مجلس بودو درعمل تخریب ، روزنامه‌ها جزتجزیه کردن ، زشت گفتن، تهمت زدن ، حرفی نداشتند ، گاهی تذکر بانقلاب فرانسه که هیچ تناسب با وضعیت واحوال ما نداشت .

افتاد، نویسندگان مغرض که هر کدام سر بجائی سپرده‌اند آنچه نباید نوشت نوشتند، غافل که از کاستن قوت اجرا آشوب وفساد قوت میگیرد وشاید همین منظور است، در هر حال وزراء بدبخت مسئولند ، امروز تکلیف ملت و مجلس تقویت قوهٔ اجرائیه است، بست نشستن طبقات کاری است سهل، اخبار فساد انگیز نباید منتشر کرد که در ولایات اثر بد ببخشد یا در تهران مخل‌کار باشد، نه بست‌نشین خوش نیت است، نه منتشرین اخبار، ایلات آزادی را بفساد ترجمه میکنند .

حال‌انصاف بایددادکه‌بااین اسباب‌ناکوك و اغراض مسلوك کدام قانون از مجلس گذشت که اجرا نشد ، کدام کتابچهٔ دستور العمل بدست وزراء داده شد که عمل نشد، آیا در اجرای قانون ایالتی یا بلدی کوتاهی شد یا برگشت تیول و تسعیر متروك ماند ، دو خار در چشم تیولدار شکایت مجلس از چه راه است ، این وزراء نباشد وزرای دیگر، نه قانون را مجلس باید بدست بدهد، از مالیهٔ بی بودجه، عدلیهٔ بی تکلیف، ادارات بی نظامنامه چه میخواهند، همهٔ این امور بفرصت تنظیم تواند شد، آن طفل یك شبه که ره یکساله میرود شعر است و اگر کسی برای خود کار کند قانون دماغی‌ساخته‌است،وانگهی‌هیچکس‌امروزبدون قانون تمکین ندارد، قانون‌اساسی،قانون داخله، قانون سنا، قانون روزنامه، قانون دیوانخانه درمجلس معطل مانده‌است، قانون را بگذرانید اجرابخواهید، وقت مجلس را بتحریکات مزورانه میگیرند، بالاخره بایدملت و وکلا بدانند که اصلاح یك‌مملکت آشفتهٔ بهم ریخته تدریجی الحصول است، امروز اهم کارها بانك ملی است، حرف بسیار گفته شد و اقدامی نشد، جا دارد که از این بابت وزراء از مجلس شکایت کنند ، فعلا از برای رفع ازدحام و آسودگی ضعفا وارباب حقوق تدبیری شده که وزیر مالیه باطلاع مجلس خواهد رسانید.

قانون روزنامه را من در تصدی وزارت علوم از روی قانون فرانسه به هفت آب گلاب شست و شو داده به مجلس بردم ، گذشت ، اما عملی نشد ، چه نظر درانقلاب بود ، هر روز دچار تعرض سفیری میشدیم ، طبع مردم ماهزل پسند است، هرکه بیشتر بدولت حمله بیاورد مشروطه طلب تر است ولو گماشتهٔ دولتی‌ها باشد، مجلس طرح قانونی در منع رشوه ریخت ، فقط نسبت بعمال دولت ، دولت حسن اقبال کرد لکن گفت عمومی باشد، طرح زیر زانو گذارده شد و در نیامد .

در اوایل که روزنامه در تحت مسئولیت وزارت علوم بود، روزنامهٔ تمدن تندیها کرد، شاه مرا خواست ، اظهار تشدد و تغیر نمود و حال آنکه روزنامه زنك را بدرب سرای اتابك گسیل کرده بود ، بعد کاشف بعمل آمد که هزار تومان انعام بمدیر مرحمت شده است ، از عبارات شاه احساس کرده بودم که سروته ندارد .

من به‌میرزا احمدخان نوشته بودم که تا من اطلاع ندهم بایران تشریف نیاورند، معین‌التجار، مغرور میرزا، صاحب‌اختیار وغیره برخلاف‌نوشته بودند احضار شد و آمد .

احضار امین السلطان

دراین‌موقع رقعه‌ای ازاتابك بمن رسید که گراور شد. اشاره به‌مکتوب من‌دارد.

آزادیخواهان در بادکوبه، در رشت و تهران مخالف اتابکند، در آن اوقات که صحبت از آمدن اتابك‌بود میرزا عباس‌خان مهندس که از بادکوبه میگذشت مورد حمله شد ، منتها تیر کاری نبود، اتابك را مستحفظین محل بسلامت به‌کشتی رساندند و بیشتر اسباب سوءظن شد، ان‌الشیاطین یوحون بعضهم الی بعض، این‌نسبت جسارت نیست، باندازه‌ای حق و باطل آمیخته است‌که صالح از طالح امتیاز نمییابد.

اشخاصی که از قبل از مسافرت بمکه اتابك را میشناسند، از افکار اتابك بعد از مسافرت مستحضر نیستند، هرکس هرچه در بارهٔ او تصور میکند، من بعد از مسافرت چین و ژاپن او را خوب و متوجه مصالح مملکت میدانم ، درینبوع از قرضهٔ دوم در صحبت با معزالسلطان اظهار ندامت میکرد، گفت من که نتیجهٔ قرضهٔ اول را دیده بودم قرضهٔ دوم‌را چرا کردم واز صحبتهای مارکی ایتوتنبهی حاصل کرده بود، اشکال دوم عبور از انزلی و رشت است، جماعتی در انزلی

جلو گرفتند و مانع پیاده شدن اتابك شدند، معین‌التجار اهتمامی کرد، باضدیت جدی سعدالدوله مجلس با ورود اتابك مساعدت نمود، برون نوشته است که دوستی صنیع‌الدوله سبب موافقت مجلس بود، لیکن خلاف است، انگلیس‌ها در این موقع نظر خوش با اتابك ندارند وعلت تعرفهٔ گمرك است، بین صنیع‌الدوله و اتابك مخالطه و آمیزش نبود، بلکه در سلیقه مخالفتی بود مأخذ برون چه بوده است مـن نمیدانم. بلی بین من و اتابك دوستی بود وبهمین جهت من در مجلس اقدامی نکردم و آمدن او را بی‌موقع میدانستم، مجلس هم دو دسته بودند؛ موافق ومخالف، بهرصورت اتابك وارد شد و داخل کار. میرزا نصرالله‌خان مقارن ورود اتابك تمارض کرد و از کار خارج شد، عجالتاً همه ساکتند و منتظر نتیجه، محرم ۱۳۲۵

کابینهٔ وزیر افخم

پس از استعفای میرزا نصرالله‌خان برای حفظ صورت هیئتی تشکیل شد ، وزیرافخم خودش را در آن کابینه رئیس می‌دانست ، کامران میرزا در آن کابینه وزیر جنك بود ، ناصرالملك وزیرمالیه، علاءالسلطنه وزیر خارجه، فرمانفرما وزیرعدلیه، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه ، وزیر همایون وزیر تجارت ، نگارنده وزیر معارف، این کابینه از ششم صفر تا شانزدهم ربیع‌الاول زمامداری کرد واول کابینه بود که عنوان صدارت را از بین برد، باصطلاح قانونی محسوب‌می‌شد.

در شهر ربیع الاول ۱۳۲۵ عده‌ای از شاگردان مدرسهٔ امریکائی مدرسه را ترك کردند بشرح گراور را پرت عرض و در تدارك مدرسه برای جمع آوری از ایشان مرتب شد.

کابینهٔ اتابك
۲۰ ربیع‌الاول ۲۵

در کابینهٔ اتابك، ناصرالملك وزیر مالیه است، مستوفی الممالك وزیر جنگ، بنده وزیر علوم، علاءالسلطنه وزیر خارجه، علاءالملك وزیر عدلیه، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه، وزیرهمایون وزیرتجارت. اتابك‌مرانزد میرزا نصرالله خان مشیرالدوله[1] فرستاد که وزارت‌خارجه‌را قبول کند من باعتماد حقوقی که اتابك بمیرزا نصرالله خان داشت رفتم، درویشی نکرد .

پسران او حسن‌خان مشیرالملك بعد مشیرالدوله وحسین خان مؤتمن‌الملك صاحب‌معلومات عصر بودند، آراسته و از خدمتگزاران مشروطه، یکی چند نوبت رئیس‌الوزراء بود ودیگری چند

---

۱ ـ میرزا نصرالله‌خان با چهار پشت به حاجی‌عبدالوهاب میرسد ،اولاد او از اینروی پیرنیا پـروز کردند، حاجی عبدالوهاب مقامی داشته، حاجی محمدحسن تبریزی مرید او بوده که جـد حاجی محمدعلی پیرزاده است ، در موقع عبور نایب‌السلطنه عباس میرزا شاهزادگان شمشیرهـای خود را بحاجی محمد حسن میدهند و همت میخواهند، به محمد میرزا نوید سلطنت میدهد، محمد شـاه در سلطنت بار گاهی بر سر قبر او ساختن فرمود. میرزا نصرالله‌خان پسر آقا محمد بتهران آمد ، در وزارت خارجه بسمت‌انشاء پذیرفته‌شد، آخر بوزارت خارجه وصدارت ارتقاء یافت،مردی آرام و بی‌آزار بود ، سهواًیاعمداًفراموشکار، در دورهٔ اتابك مورد اعتماداو شد، درحقیقت پیشکار اتابك بود ، وقتی مشهور شد که مهر اتابك گم شده است و معلوم شد که در قلمدان وزیر خارجـه مانده، از پیرزاده شنیدم که وقتی از میدان نائین میگذشته است وبایکی‌از اخلاف حاجی‌عبدالوهاب در بالاخانهٔ مشرف بمیدان نشسته بوده‌اند، میفرماید این جوان نزد خدا یك کرور نصیب دارد، در موقع وفات شاید بیش از اینها مکنت داشت.

نوبت رئیس مجلس بود .

سید عبدالله کوس انا ولاغیری میکوبد و در دزاشوب دربارش از دربار دولتی رنگین تر است، ستون مجلس است و صاحب داعیه، وقتی از صاحب اختیار پرسیده بود که صفویه جقه را کدام طرف عمامه میزدند.

سید محمد مردی است وارسته ، محل توجه حقیقی واعتماد مجلس و ملت، حامی‌مشروطه ومراقب مجلس، پسرش میرزامحمدصادق، مدرسهٔ اسلام دایر دارد وروزنامهٔ مجلس را اداره‌میکند، در آنچه میگویند ومیکنند صمیمی‌اند وخرج زیاد ندارند.

شیخ فضل‌الله از قالیچه خارج مانده بامشروطیت مخالفت‌دارد و باشاه بست وبند، درحضرت عبدالعظیم جرگه‌ای‌دورخود جمع کرده وبتمام معنی مزاحمت میدهد و مقام علمی‌اش بالاترازسیدین مسندنشین است، طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند .

دربدو امر مجلس تخت و صندلی‌نداشت، روی زمین می‌نشستند، قالیچه‌ای هم گسترده بود شاید نظربمحل سکنی رئیس، لکن مخصوص سیدین شد.

در این اثنا خبر قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس به تهران رسید، امضای قرارداد ۸ شهریور بوده، ۸ مهر به تهران رسید، ۱۰ مهر در مجلس عنوان شد، در افکار آشوبی پدید آورد، سفارت روس یادداشتی بوزارت خارجه فرستاد که این پیمان زیانی بآزادی و استقلال ایران‌نخواهد داشت، ایران را سه منطقه کرده‌اند، شمال تحت نفوذ روس، جنوب تحت نفوذ انگلیس، وسط به اصطلاح آزاد و اینهمه برای بستن سدی است جلو نفوذ آلمان و مغلطه‌چیان این را هم بحساب اتابك میآورند .

به‌کوشش توان دجله را پیش بست نشاید زبان بداندیش بست

اتابك این میانه متحیر است ، سعی دارد سیدین را با شیخ اصلاح بدهد ، البته با این و



قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم

خانه‌زادان برحسب تعهدی که در خاکپای مبارک کرده‌ایم و قدم صدق در بندگی ثابت گذارده‌ایم
ناگزیریم در هر موقع آنچه را صلاح و مقتضای خیرخواهی نسبت بذات اقدس ملوکانه میدانیم و در مصلحت
ملک و دولت و ملت که عین مصلحت پادشاه است می‌بینیم بعرض برسانیم
پوشیده نیست شکستگی امور و اختلال در اوضاع مملکت از این بیشتر نمی‌شود مردم
تشویش ... از مجلس ... مجلس بر وفق حقیقت در قوانین اساسی ...
بزرگتر ... رجوع میکند و چون اجرای قوانین اساسی را ... وزراء
در اجرای آن قوانین بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این خانه‌زادان
در خاکپای مبارک مبرهن است که ... احکام بر وفق قوانین اساسی مقرر نگردد و شکایات
مجلس و تشویش مردم و اختلال امور رفع نخواهد شد و در صورت عاقبت این وضع بیم شورش
یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه با عرایض و تحریرات این غلامان تباینی ندارد
استدعای عاجزانه غلامان این است که از برای رفع تزلزل در ارکان ملک
و آسایش خاطر مبارک مقرر گردد دستخط ملوکانه صادر شود در قوانین اساسی باید بنا بحق
اجرا گذارده شود تا رفع محذور از این غلامان شود بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم
زیاده جسارت ندارد الامر الاقدس الاعلی مطاع

[illegible]

آن مربوط است، قالیچه مانع اصلاح، شاه هم مایل نیست، بل متوسل بشیخ، التیام راه ندارد، مجلس تقاضاها دارد و مردم انتظارها، شاه دروغ میگوید، مردم منتظر که بورود اتابک شاه مشروطه طلب بشود، شاه متوقع‌که اتابك مشروطه را ازاذهان ببرد، روزبروز برسوءِ ظن اینطرف و آنطرف میافزاید، هیچکس نمیداند سرش بچه بالین است.

امین‌السلطان بین شاه، مجلس، سید عبدالله و شیخ فضل‌الله چهار میخ است.

مقصود شاه از احضار امین‌السلطان بعمل نیامد، درشهرصحبت از سوءِ قصد نسبت با تابك سرزبانهااست، محرك کیست معلوم نیست، روی سابقه‌ها ظن بملی‌ها برده می‌شد، صورتاً هم باحضار شاه آمده بود، عامه هم صورت پرست است، حاجی‌میرزا یحیی دولت‌آبادی روزپنجشنبهٔ ۱۹ رجب آمدمنزل من، از اوضاع شکایت‌کرد وگفت صلاح تو دراستعفا است، اتابك را می‌زنند واز برای توهم خطر است، گفتم راه سوءِ ظن به نیت اتابك‌برمن مسدود است، سستی درعهدنمیکنم، باید راه چاره‌پیداکرد، باتفاق به قیطریه رفتیم، حاج میرزا یحیی بکنایه وصراحه مطلب راعنوان کرد، فرمودند امروز دوازده نفر از انجمن آدمیت پیش من‌بودند، رفع سوءِ ظن از آنها شد، اطمینان دادند، اشتباه در لفظ آدمیت بود که جاش خالی است، اتابك هنوز انجمن‌چی را درست نمی‌شناسد، انجمن آدمیت بخصوص از عمال شاه است، برای من شبهه نیست‌که آن جماعت برای خواب‌کردن اتابك مأموریت داشته‌اند یاکشف نیت او، حاجی میرزا یحیی که به اوضاع آشناست عصبانی‌شد و مأیوساً رفت، بمن‌گفت توفکرخودت باش، من ماندم، شب میرزامحسن آمد وازطرف سیدعبدالله پیغامات داشت‌که مطمئن باشید، سید هم تصورکرده بود از طرف ملیون خطری باشد، چنین نبود، اطمینان میداد، منهم درشبهه افتادم، زیرا اگر توطئه ملی‌بود من بی‌اطلاع نمی‌ماندم، از مرکزی بمن امر به‌کناره‌گیری میشد، میرزامحسن رفت، وزیر همایون واقبال‌الدوله گویاصاحب اختیار هم هستند، صحبت ازصدور دستخطی شد که شنبه بمجلس برده شود، حضرات رفتند، وزیرهمایون همان شبانه راپرت بشاه میدهد، این نزد ما محرزاست، به اتابك‌گفتم‌بحرف‌آدمیت نبایدگوش‌داد، این جماعت بوئی‌که بمشامشان نرسیده است آدمیت است، صحبت بسیار است، باید چاره‌کرد، یا مرا مرخص بفرمائید، حتی تکلیف استعفا به اتابك کردم، مأیوس از رام کردن شاه نبود.

سواد دستخط تنظیم شد، صبح شنبه دربار بردیم، وزراءِ هم‌آمدند، نمیدانم‌چه علت داشت که صنیع‌الدوله هم آمده بود، بحضور رفتیم، شاه متغیر است، چه‌باو راپرت داده بودندکه لدی‌الورود گفت آمده‌اید دستخط عزل مرا بگیرید؛ اتابك عرض‌کرد که مسودهٔ دستخط حاضر است ملاحظه خواهند فرمود، گرفت خواند، قدری ملایم شد، چند کلمه را بخط خود اصلاح کرد[۱] پاکنویس شد، بصحه رسید، عصرشنبهٔ ۲۱ رجب بمجلس[۲] بردیم خوانده شد و وکلا اظهاررضامندی کردند، گفتند امیربهادر درجزءِ تماشاچی دیده شده بوده‌است، پس از مجلس‌بعضی وکلا، تقی‌زاده، مستشارالدوله وغیره و آقا سید عبدالله با اتابك در بالاخانه مدتی نشستند و صحبتهای امید بخش کردند، تصور میرفت‌کاری شده است، دراین اثنا دبیرالسلطان پسر وکیل‌الدوله صنیع حضرت و موقر پسرناظم‌السلطنه وارد شدند، مظنون بودند، لیکن صحبت بفراخور حال‌کردند، من ازحضور آنها خوشم نیامد، در دیگران چه اثرکرد نمیدانم، ورود بیموقع‌ایشان توی ذهن می‌زد، پاسی از شب‌گذشته بود، اتابك با سید عبدالله رفتند، مخبرالسلطان همشیره‌زاده چه فهمیده بود که دم درب‌عمارت باتابك‌گفته بود تأمل بفرمائید درشکه بیاورند، همین‌جا سوار شوید، متحمل‌نشده‌بودند، دم در بزرگ هم ازدحامی بوده و درشکه دیر میرسد، اتابك را میزنند سید بسلامت میگذرد، سه تیر باتابك اصابت میکند، عباس‌نامی هم تیری در دهانش خورده ازپشت سرهم‌گفتند در میدان جلو

۱ـ مسوده بااصلاحات شاه با مدادهم نزد من است.

۲ـ مجلس علنی درباغ پای عمارت بود.

درب منزل معین‌السلطان پنجاه قدم دور از درب مجلس میافتد وازبغلش تعرفهٔ انجمن‌آدمیت‌بیرون میآید ، اطباء تشخیص دادند که خودش نزده است و اگر اوقاتـل بود داعی نداشت که در طـرف دیگر میدان خودش را بزند ، آنهم دور از معرکه ، اتابك هم هیچوقت مسلحـی همـراه نداشت . بدبختی عباس‌آقا این بوده که درآن محل تنها بوده .

ملاقات دوازده نفر بعنوان‌آدمیت و ورقه در بغل عباس‌آقا هردو دم خروس است.

صنیع‌الدوله و من‌خواستیم حرکت‌کنیم،ازکیفیت دم درب اطلاع نداریم، درسر‌سرای‌مجلس امین‌الضرب جلومارا‌گرفت و قضیه راخبر داد، قدری مکث‌کردیم و از دردیگر بمنزل‌آمدیم.

اگر این قتل ازطرف ملیون بود میبایست از طرف دولت برای انظار خـارجه هم که بود تشریفاتی بعمل بیاید ، ظاهر بود که بمیل خاطر شاه شده است ، مختصر ختمی‌هم‌گذارده نشد، در اینکه آن سه‌نفر شریك این قتل بودند شبهه نماند ، سعدالدوله هم بمنزل میرزا حسین‌خان منشی سفارت اطریش که نزدیك مجلس است آمده بوده است ، درب مجلس موقر به نیرالملك گفته بود شما اینجا نمانید .

در شب هفت عباس‌آقا بر قبر اوازدحامی شد وگلهاریختند وقضی‌الامر اتابك بدست دولتیها و بنام ملی‌هاکشته‌شد ، مردم پنداشتند فتحی‌کرده‌اند و درتاریکی‌رقصی میکنند ، حتی بعضی برای شهرت قتل اتابك را بخود نسبت دادند [1] ونسبت بیم‌بدولت، اگر دولت بیمی داشت مجلس رابتوپ نمی‌بست .

مردم بدگمان بر سر قبر عباس آقا تظاهری‌کردند ، اگرگمان مردم را تصدیق کنیم اتابك فدای مقاصد شاه شده است ، میبایست از طرف دولت احترامی ازجنازهٔ مردی بشهرت اتـابك در داخله وخارجه بشود .

روز دیگر خانواده از رفتن‌صنیع‌الدوله بمجلس مانع بودند ، میرزا احمد خـان حیدری و جمعی بمنزل‌ماآمدند که‌اگر صنیع‌الدوله بمجلس نیاید مجلس سست میشود ، درخدمت صنیع‌الدوله بمجلس رفتیم ، او پیاده شد من رفتم بوزارتخانه .

تلگراف مجلس بولایات در موقع قتل اتابك : «۲۲ رجب، دیروز که اتابك برای معرفی وزارت جنگ وعدلیه‌بمجلس آمده بود دوساعت از شب رفته در بیرون درب مجلس دونفرمجهول‌الحال اتابك را زدند و فوت کرد ، قاتل یا رفیق اوبلافاصله‌خود راکشته، مجلس شورای ملی باتفاق امنای دولت مشغول تحقیقـاتند ، قتل مرحوم اتابك اعظـم از ضایعـات عظیمه است . تلگـراف سیاسی است .»

اوقاف جزء وزارت معارف است ، جمعی ازسادات قمی عریضه بشاه داده بودند در شکایت از متولی‌باشی‌قم که شصت سال است متولی‌باشی جواهر و اموال‌حضرتی را برده است ، سالی سی هزار تومان موقوفهٔ حضرتی را میبرد و به موقوف علیهم نمیرساند، در بردن آب رودخانه تعدی‌میکند، اجزای او بی‌محابا بخانهٔ مردم میریزند ، قبالهٔ املاك را به‌عنف ازصاحبانش میگیرند و دادخـواهی کرده بودند .

دستخط بالای عریضه شد: «وزیر معارف و اوقاف، دراین خصوص خودتان یکنفر بفرستید بدقت بعمل موقوفه رسیدگی‌نماید، قراری بدهد که‌اسباب‌آسودگی مردم فراهم شود .»

یك ماه گرفتار جنجال قمی‌هـا بودم و ضمناً شاه و اتابـك سفارشی از متولـی میکـردند ، در تعقیب مسئله متولـی محکـوم شد بجای دوهـزار و پانصدتومان دوازده هـزار تومان باجزای

---

[1] ـ بعدها ازاورنگ‌که درادسا محمد علی‌میرزا را ملاقات‌کرده بود شنیدم‌که محمدعلی‌میرزا دونوبت تأسف برقتل اتابك خورده بودکه خبط کردم.

دبیرالسلطان در موقع فوت نزد اورنگ اقرار بمداخله درقتل اتابك نموده بوده‌است که در جبران چه‌چاره‌کنند.

امامزاده برساند ، درعزل موسیونوز اتابك مایل باصلاح بود ، من میتوانستم ونکردم ، بعلت توهینی که به جلال الممالك کرده بود وبایرانیت برمیخورد ، عادت و زندگی اتابك را همه میدانیم ، قبل از سفر مکه با او محاجه‌ها داشتم ، درقبول مصاحبت اوقصدم نفوذ درافکار او بود ، صحبت‌های صدراعظم ژاپن ومارکی ایتو اورا منقلب کرده بود وعقده از دل من گشوده ، بلا شبهه اتابك پس از مسافرت ، درسیاست ، اتابك قبل ازمسافرت نبود ، اورا فرصت ندادند ، ملت ظنین وبی‌فرصت ، دولت مخالف ، نتیجه همان بودکه شد .

صنیع‌الدوله استعفا داد ، احتشام‌السلطنه رئیس مجلس شد . احتشام‌السلطنه مزاجاً برای گسیختن حاضرتراست تا برای بستن ، با مشروطه صمیمی است لکن تندی صلاح نبود .

صنیع‌الدوله از این تاریخ بسمت وکالت درمجلس حاضر می‌شد ، صنیع‌الدوله فوق‌العاده ملایم است ، احترام هرکس درمدت ریاست او محفوظ بود ، جوانان این رویه را خوش نمیدانستند ، تندی والتهاب رابیشترطالب بودند ، مدعی هم خارزیر دمها میگذاشت که گفته شودایران برای مشروطیت حاضر نیست ، هفتهٔ قبل از حادثهٔ اتابك روزی در مجلس علنی عنوان کردم که در کار انجمنها فکری باید کرد که ریشهٔ مجلس را خواهند کند ، مملکت یك مجلس میخواهد ، منتها دومجلس رسمی وهواخواهان نباید بصورتی دربیایند که قهراً مستلزم مداخله درکاروتقاضاهای بیکار باشد ، دوازده نفر نمایندهٔ انجمنها جزء تماشاچی بودند و من نمیدانستم ، چون مجلس تمام شد رفقا غیب شدند ، من ماندم ونمایندگان انجمنها ، دور مرا گرفتند ، صحبت کردیم وتوضیحات دادم ، طوعاًوکرهاً اسکات یافتند ، ازآن جماعت نایب‌الصدر شیرازی رئیس انجمن جنوب را میشناختم ، مقتدر نظام هم نمایندهٔ انجمنی بود .

صدوسی انجمن تهران ، بصورت ، همه سنك مشروطیت بسینه میزنند ، لکن غالب مردم رابه تندروی وآشوب تشویق میکنند در قصد آشفتن اوضاع برای تخریب مجلس است ، با مداخلهٔ دربار برای اثبات عدم لیاقت ملت وبدست آوردن بهانهٔ مخالفت وانجمن آدمیت ازانجمنهای مشکوك بود .

خاتمهٔ قانون اساسی

تلگراف مجلس بولایات : «۲۶ شعبان ، بحمدالله والمنه ضمیمهٔ قانون اساسی که سعادت وسلامت ایران را پایه ومایه است وحافظ بیضهٔ اسلام وحامی حوزهٔ دین ، قویم ومروج احکام شریعت غرای محمدی واستحصال ترقی مملکت و استحکام استقلال دولت واستقرارحقوق ملت ، امروز که بحساب شمسی روز اول سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است به صحهٔ مبارك رسید ، جا دارد عموم ملت ازصمیم قلب بشکرانهٔ این موهبت خود را سزاوار این چنین عطیهٔ مقدسه معرفی کنند .» عبارات عالی است متأسفانه توخالی .

کابینهٔ ناصرالملك
۱۸ رمضان ۲۳ آبان ۲۵

بقیهٔ رجب تا سه هفته از رمضان هرشب ناصرالملك درمجلس حاضر میشد ودر ریاست صحبت میکردند وسخن از محظورات میرفت ، حال طوری است که هرکس را مجلس معین کند شاه باو ظنین است وبرئیسی که شاه معین کند مجلس .

ناصرالملك مردی جاافتاده ، شاگرد مدرسهٔ اکسفرد وطرف توجه انگلیس ، نشان محترمی هم از انگلیس دارد ، چون در اکسفرد تحصیل کرده است نمی‌تواند تصمیم بگیرد ، ازمجلس اصرار واز ناصرالملك انکار ، شبها دراین گفتگو باحیا گذشت ، شبی که ناصرالملك تن در دادکانه شب قدر بود ، شب آبستن است تا چه زاید سحر .

درکابینهٔ ناصرالملك ، صنیع‌الدوله فوایدعامه ، آصف‌الدوله وزیر داخله ، مشیرالدوله خارجه ، مؤتمن الملك تجارت ، مستوفی‌الممالك جنگ ، علاءالملك عدلیه ، این بنده معارف ، مالیه بعهدهٔ رئیس‌الوزراء است .

دوشنبهٔ ۱۹ آبان ، ۲ شوال ، شاه بمجلس رفت وقسم یاد کرد ، با اینکه ۳۸۰ هزار تومان ازمرسوم دربار زده بودندوامراء ، وزراء ، ظل‌السلطان حضور داشتند ، درباطن هرچه بود ، شاه ظاهراً به‌آداب سوگند یاد کرد ، امیربهادر درحین سوگند وضع سخریه بخود گرفت ، سوء نیت آفتابی بود .

کابینه‌خواهی نخواهی مشی میکند ، شاه نظر خوبی باین کابینه ندارد ، مثل همه‌کابینه‌ها چله‌ای

طی شد تا ۱۴ ذیقعده نزدیك غروب شاه وزراء را احضار فرمودند ، درصحن گلستان جمع شدیم ودریکی از خیابان‌ها نزدیك نارنجستان شرفیاب ومورد عتاب وخطاب، فرمودند حالا من‌خوابیده‌ام، برای من وزراء معین میکنند وصورتاً هم حق داشت ، دیدیم گلستان خارستان است ، مجال زبان نبود ، گوش شدیم ، حملهٔ‌آخر این بود که بروید پی‌کارتان ، مرخص شدیم ناصرالملك در اطاق حاجب‌الدوله حبس شد ، وزراء در اطاق امیر بهادر توقیف ، معلوم شد علاءالدوله هم درآبدارخانه توقیف است ومحکوم باعدام ، عضدالملك هم برای حفظ او درآبدارخانه منتظرعفو ملوکانه است ، به امیربهادر گفتم ؛ ناصرالملك نشانهائی ازدولت انگلیس دارد وبسراغ اوخواهندآمد ، خوب است کار بآنجا نکشد ،گفت صنیع‌الدوله هم بمن‌گفت ، معطل کارعلاءالدوله ودرمحظور عضدالملکیم، برای ناصرالملك خطری نیست ، چیزی ازشب نگذشته بود که چرچیل تشریف‌آوردند شرفیاب شدند .
چرچیل بشاه گفته بود ماباید تقصیر ناصرالملك را بدانیم ، اگر خیانتی‌کرده است‌نشان‌های خودمان را از او پس بگیریم ، علاءالدوله وناصرالملك مرخص شدند ، وزراء با ناصرالملك‌به‌منزل او رفتیم ، مقرربود که‌سحر بفرنگ حرکت‌کند ، رسم وداع بعمل‌آمد هرکس بمنزل خود رفت ، صنیع‌الدوله باندرونی خود ، من باطاق بیرونی باصطلاح (سردم) که جمعی از خانواده منتظر بودند وارد شدم، نشستم، حال رقت در من پیدا شد ، قدری گریستم تا توانستم صحبت‌کنم ،آنچه گذشته بود بیان کردم ، خاطر ها تسکین یافت ، ناصرالملك سحر مصحوب نماینده‌ای از سفارت انگلیس حرکت‌کرد .
مشیرالسلطنه عضو علی‌البدل است ودراوقات فترت‌رئیس‌الوزراء میشود ، سید علی یزدی‌در مسجد شیخ‌عبدالحسین ازمشروطه بدمی‌گوید، روح‌القدس تیر عباس‌آقارا به ضربت علی‌فی‌یوم‌الخندق تشبیه (رقص درتاریکی) امور را هرکس بخیال خودش تفسیر میکند . در فرانسه جنجالی‌کردند ، قسمت اول مفید وقسمت‌آخرمضر، ما قسمت مضر را وجههٔ نظرکرده‌ایم .
روز دیگر صنیع‌الدوله ومن‌بدرب خانه رفتیم،شرفیاب شدیم ، شاه درزمینهٔ اینکه‌مشروطیت بجای خود اما مراتب باید محفوظ باشد فرمایشات فرمودند و صورتاً صحیح بود ، مرخص شدیم صنیع‌الدوله دیگربدربارنیامد ،من‌مجاور اطاق امیر بهادرشدم ،آصف‌الدوله غالب حاضرمیشدمردی است صاحب نفس ، قوی وارادهٔ ثابت .
مجلس در عزل ناصرالملك توضیح خواست ، در ضمن لازم دانست دستهٔ قراولان مخصوص برای تأمین نظم بهارستان برقرار شود .
جواب اظهارات مجلس :
«ناصرالملك نوکرمحترم دولت است، برحسب استدعای خود او مرخص شد ،حالاهم‌دستخط تلگرافی صادر شد که دراین مسافرت مجازاست ودرهرنقطه که باشد درجرگهٔ محترمین رجال دولت محسوب وموردمرحمت‌خواهد بود .
مراقبت تامه در اجرای قوانین موضوعهٔ مجلس شورای ملی از تکالیف فریضه است و معمول خواهد شد ، علاءالدوله و معین الدوله هردو برحسب استدعای جناب اشرف عضدالملك مرخص و به اختیارخودشان هستند .
مستحفظ مجلس مقدس ازلوازم‌است، قرارو‌ترتیب این‌کاررا مجلس باوزیرجنگ‌بدهد، دراین موقع لازم است توضیح نمائیم بعضی مذاکرات که از قانون اساسی خارج است اگر واقع شود آنچه راجع‌بمجلس شورای ملی است خود مجلس اصلاح خواهدنمود ورفع‌مفاسد خواهد شد که تولیداشکالی نشودو آنچه‌راجع به انجمن‌ها وروزنامجات و مطبوعات است که برخلاف قانون اساسی رفتار نمایند که مستلزم فتنه باشد مطابق قوانین مقرره و در کمال سختی جلوگیری خواهد گردید . فی شهر ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ .»
مقدمهٔ مقتدرنظام از سنگلج ، صنیع حضرت ازچال میدان بمدرسهٔ سپهسالار حمله آوردند حرکات وحشیانه کردند ، چند تیری هم بهوا انداختند ، خواستند به مجلس بریزند ، در را بسته

دیدند ، تیری هم ازبام مسجد مستحفظین انداختند ، اشرارمتفرق شدند ؛ ۹ ذیقعده
۱۶ ذیقعده شاه برای جبران، قرآن مهر کرده به مجلس فرستاد .

غوغای تقویم

تقویمی از بادکوبه آوردند که روی آن صوری از صالح وطالح نقش بود و هفته‌ای سبب زحمت شد، اوراق تقویم را کنده بودند و بمحمد علیشاه خاطرنشان نموده که محل سفید جای صورت او است و حال آنکه اکثر این اشخاص مخالفین هستند ، مرارتی بود تا مسجل کردم که جای سفید جای اوراق تقویم بوده است .(عکس آن درزیر ملاحظه شود)

میدان توپخانه

شیخ فضل‌الله بساط قضاوت را در قورخانه پهن کرد ، اوباش چال‌میدان دور اوجمع شدند ، جلو قورخانه، حال نظمیه، چادری بلند شد ، منبر تکیهٔ‌دولت را زیرچادرگذاردند عده‌ای توپ هم کنار حوض قرار گرفت ، جمعی کثیرهرروزگوشهٔ میدان زیرچادر و اطراف جمع می‌شدند ، ناطقین در مطاعن بابیهای مجلس نطق میکردند ، تا پاسی از شب ، درمقابل جماعتی در مسجدناصری ومجلس‌سنگر بستند ، از شمال باد های مخالف‌میوزید،هوای جنوب راهم تموجی میداد ، آتش روشن بودوظل‌السلطان‌کمك بسوخت میکرد و دامنگیر مجلس‌میشد،ازقدیم معروف بود .

ستاره کوره ماه نمی‌شه
شازده‌لوچه شاه نمی‌شه

سید محمدیزدی وسیداکبر-شاه‌به وعظ پرداختند ، شیخ فضل‌الله را کشان کشان به میدان‌آوردند، سیدعلی‌آقا، محمد آملی میرزا ابوطالب زنجانی با شیخ همداستانند. آن‌دوازنزدیك‌وسیدابوطالب از دور، میرزا عنایت نام زنجانی‌درمیدان قربانی شد. بدرختش‌آویختند .



هفته‌ای گذشت اقدامی نشد ، البته درانظار داخله و بیشترخارجه‌دولت منتظراست‌که اقدام ازطرف ملیون بشود ، بازارها بسته است ، مسجد ومیدان قاص به اهلها ونا اهلها ، نقشه‌ها در نظر و خیالها درسر ، روزمیگذرد ، من غالب شرفیاب میشوم ، روزی فرمودند بازاررا چرا بسته‌اند ؛ عرض کردم وحشت بیجا ، چاکرسعی میکنم باز کنند ، حال قبل از ظهر است ، بمسجد آمدم ، در انجمن اصناف صحبت کردم ،

حاجی میرزا یحیی همراهی کرد، بشارت الدوله از اجزای پستخانه آدم خودم مخالفت ، به نصایحی که شد وخیرخواهانه بود اصناف قول دادند بعداز ظهر بازاررا بازکنند وکردند ، سه نفرسوار قزاق شلیك کنان در بازارتاختند ، باز بسته شد، دراین حیص و بیص من جلوی نارنجستان شرفیاب شدم، فرمودند بازارچه شد؟ عرض کردم بازکردند، لیکن بفرمائید حکومت شهررا نظمی بدهد ، متغیراً به نارنجستان تشریف بردند، صاحب اختیار مشتی درپهلوی من زد که دیوانه اگر حکم کند طنابت بیندازند ، کی مانع می‌شود ، دردلم گفتم ؛ حق .

شیخ محمود ورامینی هم پشکل داخل مویز است وعلمدار ورامینی.

زمزمهٔ توپ بستن مجلس بگوش‌ها میرسد ، ازوضع میدان هم پیداست‌که تشرنیست، نوبتی وارد اطاق برلیان شدم ، دیدم سید ابوطالب زنجانی ، پسرهای نقیب السادات، سعدالدوله، اقبال‌الدوله وچند نفردیگرشرفیابند وگوشه‌ای جرگه کرده‌اند ، ازورود خودم حس‌کردم‌که تغییرحال در حضرات پیدا شد ، نشستم ، مطلبی که بود و از خاطرم رفته است عرض کردم و مرخص شدم ، در مجلس شب در اطاق امیربهادر معلوم شد کنکاش روز برای حمله به‌مجلس بوده است، سعدالدوله را اوایل اب‌الملة گفتند بیجا، حال ام‌العلة میخوانند بجا.

شب باطاق امیر بهادر وارد شدم ، برخلاف انتظار عضد الملك را دیدم که آن شب بمنزل امیربهادر آمده بود ، تعجب کردم ، آصف‌الدوله و ظفرالسلطنه هم هستند ، امیر خودش نیست ، خاموش ومتفکرند ومن نمیدانم چیست .

امیربهادردوارد شد، نشست ، آصف الدوله گفت اگر مقصود حاصل میشود مرا دار بزنند.

دیدم خبرتازه‌ای‌هست ، بامیربهادرگفتم اگرمقصود شاه بستن درمجلس است شاید من‌بتوانم وکلا را حاضر کنم برخیزند بروند ، اما درست تأمل بفرمائید ، اگرآذربایجان، اصفهان، باکو و جاهای دیگرساکت نشدند ومحتاج بمجلس شدید چه‌خواهید کرد، وکلا هریك بطرفی رفته خواهند بود. روس که اینهمه روی موافقت نشان میدهد ، غوغای باکوچیست ؛ گفت منظورشاه رفتن چهار نفر است ازتهران ، تقی زاده ، میرزا ابراهیم ، سید جمال[1] و ملك المتکلمین. نمیدانم چرا گفتم بعهدهٔ من ، عضد الملك به نطق آمد ، بمن گفت بنویس سربسته چیزی نوشتم ، فرمودند همان که گفتی بنویس، نوشتم، به امیربهادرگفت دیگرچه میگوئی ؛ امیربهادرنوشتهٔ مرا بداندرون برد، من وظفرالسلطنه احضارشدیم .

شاه دراطاق کوچکی نزدیك درنارنجستان طرف اندرون زیر کرسی نشسته‌اند ، امیرکناری رخصت فرمودند ، من‌وظفرالسلطنه نشستیم، فرمودند این‌را تونوشته‌ای؟ عرض کردم بلی، فرمودند تعهد میکنی ؟ عرض کردم بلی ، عرض کردم دوباره بخوانم سوادی بردارم ، کاغذ و قلم لطف فرمودند ، قدری نوشتم ، چند خط کشیدم ،کاغذ را تقدیم کردم ، فرمودند بروید، مرخص شدیم .

دردالان بودم صدا کردند ، امیر پس پالکونیك چه میشود ؟ عرض کرد باید ناسخ مرحمت بفرمائید ، فرمودند پس توبرگرد اینجا، کاشف بعمل آمد که دستخط توپ دستن مرحمت شده بود، رسیده بود قضائی ولی بخیرگذشت ، هرکس بمنزل خود رفت ، مرا ظفرالسلطنه که با هم همسایه بودیم بمنزل رساند . این هم شبی بود .

با تقی زاده صحبت کردم که سفری بخراسان برود ، قبول نکرد وافکار بقدری آشفته بود که ازتعهد من سؤالی نشد. مجلس ، مسجد ومیدان بالتهاب باقی است، دو روزی گذشت بدرب خانه رفتم، شرفیاب شدم، مشیرالسلطنه درحضور بود و رئیس‌الوزراء است، فرمودندآلان راپرت‌آوردند

---

۱ ــ با حکایاتی که ازصاحب اختیارشنیده شد، سید جمال شب بخلوت میرود وانکاردیگر میکند ، بد گفتن ازشاه هم جزء سیاست است و الله اعلم ، تقی زاده ومیرزا ابراهیم درعقیده راسخ بودند ، ملك را رفیق ظل‌السلطان میدانستند ، سید جمال مظنون بود .

که مردم بارك هجوم آورده‌اند ، عرض کردم من الان میآیم و دور ارك کسی را ندیدم ، فرمودند حافظ مجلس و مشروطه مائیم ، این ازدحام درمجلس ومسجد چیست ؟ عرض کردم همه همینطور میدانند ،البته حافظ مجلس ومملکت اعلیحضرتند ، جمعی درمیدان توپخانه جمع شده‌اند ودرمقابل آنهاجمعی‌درمسجد، دودستخط‌بفرمائید یکی بمجلس،یکی بمیدان، فرمایش‌ملوکانه‌ابلاغ‌شود که‌حافظ نظم مملکت مائیم، اگرکسی‌حرف حسابی‌ئی دارد چهار نفر عقلا بنشینند، بگویند، بشنوندهرطرف که تا مغرب متفرق نشد ، بقوهٔ قهریه متفرق میفرمائیم .

مشیرالسلطنه عرض کرد،صحیح عرض میکند،مأمورشد دودستخط تنظیم کند، بعرض‌برسد.

در نظر جوانان من خیانت کرده‌ام که وکیل نشده‌ام ، سبك من این بود که از فرمایشات ملوکانه بصلاح وقت استفاده میکردم ، بقسمی که شاه و مجلس جز خیرخواهی ، غرضی استنباط نمیکردند وحقیقت غرضی هم نداشتم ، خیرطرفین را می‌گفتم[1] .

دودستخط نوشته شد ، یکی را من‌بمجلس بردم، یکی را قوام‌الدوله بمیدان ، هنوزآفتاب بسمت‌الرأس نرسیده بود که من بمجلس رسیدم ، کمیسیونی خواستم تشکیل شد ، احتشام‌السلطنه امین‌الضرب ، تقی‌زاده ویکدونفر، سید عبدالله هم حضوردارد ، دستخط زیارت شد .

تقی‌زاده گفت ، حالا مایکطرف وعرق خورهای میدان یکطرف ، گفتم تصور کردم خدمتی کرده‌ام ، فرمایشی شاه کرد من از آن استفاده کردم ، دو دستخط بشرحی که خواندید صادر شد، احتمال هم میدهم که میدان متفرق نشوند ، اگرروی درصلاح است ، متفرق شوید ، بگذارید درانظارداخله وخارجه تقصیربآنطرف بیفتد و اگر بایدکار بخونریزی بکشد ، لطف همه زیاد ، مرا دیگر نخواهند دید ، روی وجدان وبخیرمجلس محض‌الله دوندگی میکنم، تأملی کردند ، گفتند باید با کمیسیون جنك شور کنیم ، رفتند که شورکنند رأی من قبول شد و کمیسیون جنك بکمیسیون صلح مبدل ، اشکال درمسجد بود ، آقا سید عبدالله ، احتشام السلطنه ، تقی‌زاده ، بمسجد آمدند. سید وتقی زاده به منبر رفتند ، نطق کردند ، انصاف تقی‌زاده داد سخن را داد و بهتر ازآنکه من گمان میکردم نطق کرد ، مردم که در مسجد بودند متفرق شدند ، وکلا هم بمنازل خود رفتند ، چراغ روشن شده بود که بکوری چشم میدانیان بدربارآمدم .

قبلا بامیر بهادر گفته بودم من میروم و خدمت خودم‌را انجام میدهم ، ضامن میدان کیست، کلاهش را برداشته بود وگفته بود این کلاه من ، امیربهادررا ملاقات کردم ، گفتم مجلس و مسجد متفرق شدند ، حال که می‌آمدم میدان برقرار بود ، درهم رفت گفت ، راپرت دارم که مسجد و مجلس متفرق نشده‌اند ، گفتم امینی همراه من بفرمائید تحویل بدهم ، صدا کرد اوشاقلرکسی‌آمد، قرارشد برویم وملاحظه کند ، باتفاق اوشاقلرحرکت کردم ، درب مجلس‌آنچه درزدیم کسی جواب نداد ، اوشاقلرگفت اینجا کسی نیست ، بمسجد آمدیم، عدهٔ قلیلی بودند ، خادم گفت بنه پاهستند صبح میروند ، عده‌ای شاهسون بغدادی درشبستان بودند که عصر وارد شده ، مقرر بود صبح دیگر بروند . برگشتیم او شاقلر بیان واقع کرد ، دیدم امیرنمیداند چه بگوید ، گفتم من میدانستم که شیخ فضل الله بآن دستخط از قورخانه نمیرود ، شما هم شبانه نمی‌توانید او را حرکت بدهید در درمقابل عمل خودم بیك امرقانع هستم ، چادر دولتی است و منبرمال تکیه ، امر بفرمایند شبانه چادر را بخوابانند و منبر را سرجای خود ببرند ، بآن مقدار شبانه عمل شد ، توپ‌ها هم از میدان رفت ، شیخ فضل‌الله بمنزل شیخ مهدی ارگی آمد[2] از آنجا بمدرسهٔ خان مروی ، با ظفر السلطنه

۱ـ دراین اوقات شبها بعضی ازوکلا درمنزل مابسرمیبردند ، تقی‌زاده ، سید نصرالله ، میرزا ابراهیم تبریزی، ظاهراً مستشارالدوله ومن آخرشب راپرت خودم را میدادم .

۲ـ سواد دستخط : علمای اعلام که در خانهٔ شیخ مهدی تشریف دارند ، به منازل خودشان معاودت نموده آسوده باشند ، جان ومال ایشان بفضل خداوند مصون ومحفوظ ،کابینهٔ وزراء متعهد جان ومال وشئون آنها هستند . ۱۸ ذیقعدهٔ ۲۵ ←

بمدرسه رفتم وشیخ را متقاعد کردیم که بمنزل خودشان تشریف‌فرما شوند. «ده روزه مهر گردون افسانه است‌افسون» اگر سید عبدالله رضا داده بودکه گوشه‌ای ازقالیچه بشیخ فضل‌الله برسدمخمصه‌ها کوتاه شده بود[1]

دراوقات جنجال وتیرگی احوال

روزی ظفرالسلطنه که‌حاکم تهران است، بمن گفت، دویست نفرمردمان کاری‌درشهردارم، میخواهم‌اطراف مجلس‌بگمارم. باتفاق بمیدان‌بهارستان رفتیم، او پیاده شد که ورانداز‌ی‌بکند، من بمجلس رفتم، بعضی‌اجزای خانواده در سنگرها اطراف مجلس بودند، منجمله یکی ازآدمهای من، صادق، در قراولخانهٔ‌گوشهٔ میدان، شب بمن گفت، هنگامیکه شما آمدید بمجلس رفتید یکی از مجاهدین گفت این مخبرالسلطنه بین‌مجلس‌ودولت تذبذب‌میکند، بیائید اورا بزنیم، یکی‌ازپسرهای صنیع‌الدوله هم‌درقراولخانه بوده، ازمجاهدین، دیگری گفت، اینطورنیست اوبی‌حربه میآید و میرود، دیگران از رجال باخدام مسلح، اگراین هم بدخیال بود تنها و بی‌حربه‌آمد وشد نمیکرد، خداپدر هردورا بیامرزد.

وقتی تقی‌زاده گفت، ماگاهی پیشنهاداتی میکنیم که شاه‌باید رد کند وامضا می‌کند، پس خیال نگاهداشتن مجلس را ندارد، بهیچوجه رفع سوءظن از طرفین میسر نشد. مطلب زیاد است اولا همه بخاطرم نمیآید، ثانیاً مشت نمونهٔ خرواراست.

من که درمتن بازی بودم، فراموش کرده‌ام خواننده لای کتاب را که‌برهم‌گذارد از خاطرش رفته است، دیگرآنکه عبارت حجم کتاب را زیاد میکند ودرموقع چاپ‌خرج بی‌جهت برمیدارد.

کابینهٔ هفتم ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

نظام‌السلطنه رئیس، مستوفی جنگ، مشیرالدوله خارجه، صنیع‌الدوله مالیه، مؤیدالسلطنه عدلیه، مخبرالسلطنه‌علوم واوقاف، صنیع‌الدوله‌فواید عامه، مؤتمن‌الملك‌تجارت.

دراین‌کابینه من بدواً وزیر عدلیه بودم و عدلیه[2] در مدرسهٔ نظام سابق که انتخابات‌مجلس هم اینجا شد، اما سید عبدالله‌عدلیه را مجری احکام خود میخواست، عندالواقع هم محاکم رسمی، محاضر علما بود ودر صدور احکام بینه مسکوك بی مدخلیت نبود وازقدیم گفته‌اند،

وارو‌سل‌حکیماولاتوصه و ذاك‌الحکیم هوالدرهم

رسم این بود که اشخاص طرف توجه وزیر عدلیه به تداعی میرسیدند، حکمی میکردند غالباً متکی باحکام صاحبان محضر (عالم وعامی) بامضای وزیر میرسید و باقتضای احوال مجری می‌شد یانمی‌شد.

عادتاً بمحضریکی ازعلماءکه محل نظر وزیرعدلیه بود ارجاع میگشت یا بحکم قرعه‌محضری معین می‌شد، مرضی‌الطرفین.من امضای وزیر عدلیه را دراحکام موقوف کردم، شش محکمهٔ‌ابتدائی ودومحکمهٔ استیناف ساختم، گفتم محکمه مستقل‌است، هرچه حکم کرد اجراء اجری کند. مسئول صحت وسقم حکم رئیس محکمه است، احکام بایددردفتروزارتی ثبت شود وهمه روزه ازاحکام‌صادره و باجراء رسیده صورت برای دفتر وزارتی فرستاده‌شود، هرماه ادارهٔ تفتیش صورتی ازاحکام‌صادر واجرای‌آنها بدفتر وزارت بدهد واگر تعویقی اتفاق افتاده جهت را ذکرکنند.

میرزا رضاخان نامی فرمان ریاست عدلیهٔ اصفهان صادرکرد بود، بارقعهٔ سفارشی از طرف سید عبدالله نزد من‌آورد، دورانداختم، بآقا نوشتم:«چمشها بازاست وباعمال مانگران، مردی‌اوباش

مقتدر نظام وصنیع حضرت را مقررشد، حاجب الدوله حبس نماید، ازجان ومال آنها را مطمئن کند مدت حبس ایشان زیاد از پنجروزنخواهد بود.

۱ـ در جواب شکایت سیدین ازمیرزاحسین نجل‌میرزا خلیل، محمدکاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی تلگراف رسید، چون نوری مخل‌آسایش ومفسد است تصرفش در امور حرام است.

۲ـ درکابینهٔ ناصرالملك مرا وزیرعدلیه نوشته‌اند، علاءالملك وزیرعدلیه بود.

را که درمجلس دربار بامشکوةالدوله گلاویز شده است ، درحضور مشیرالدوله ، میرزا نصرالله‌خان توی سرهم زده‌اند و فحاشی کرده‌اند ، پیشخدمت آنها را از مجلس بیرون کرده است ، اگر من امروز بریاست عدلیهٔ اصفهان بفرستم ، ازدعاوی مادر اصلاح امورمملکت مردم چه تصوری حاصل خواهند کرد. » سید با من ضدیت بل خصومت پیش گرفت .



رعایای املاك زنجان‌شاه از دست مباشر شکایت کردند، مباشر شاه را احضارکردم که‌جواب بگوید ، البته شاه خوشش نیامد .

سید ملایری ازیکی از محاکم عدلیه شاکی‌شد ، درآنوقت بواسطهٔ فقدان اجزا ، محاکم‌تمیز تشکیل نشده بود ، سه نفر نماینده از مجلس خواستم ، از قضات استیناف با ایشان همراه کردم مخبرالسلطان همشیره زاده را هم ازطرف خودم مفتش قراردادم، از سیدپرسیدم آنکه بتو ظلم‌کرده است درکدام محکمه است ، گفت درمحکمهٔ ششم . آن جماعت بامر سید رسیدگی کردند معلوم شد حق باسید است ،آن محکمه را ازعدلیه بیرون کردم .

نظام‌السلطنه محرمانه اظهار داشت که شاه مایل‌است شما وزارتخانهٔ دیگری را اختیار کنید، مهلت خواستم تامحاکم پابرجا شود ، علت این تقاضا احضار پیشکار شاه بود از زنجان برای جواب دادن به‌تظلم رعایا ورفتار یکسان من با شاه وبی‌نوا .

آنروز بتقلید اروپا وعدم تجربهٔ شخصی‌آن اساس را ترویج کردم ، امروز معتقد نیستم .در مکانیك هم اختراعی که اجزاش وخصوص پیچش کمتر باشدترجیح دارد. عدلیهٔ سه هنگامی؛ابتدائی واستیناف وتمیز جزاتلاف عمروتحریرات بی‌مصرف‌نتیجه ندارد و این مراتب‌را دیدیم سبب بهبودی نشد. قاضی باید عالم وعادل وبا ایمان باشد وازمجازات بترسد والا باهرترتیبی عدول ازحق‌میکنند، نحویون چنین‌کردند ، ماهم میکنیم همه جا صدق‌نمیکند .

رحیم‌خان چلبیانلو از رؤسای کشیکخانه درعدلیه محبوس بود، شاه‌مایل به‌آزادی او،مجلس که تقاضای حبس اورا کرده بود موافقت‌کرد آزاد شد، خواست کالسکه باچهاراسب برای من بفرستد رد کردم ، فراراً بآذربایجان رفت و درآنجا به‌سبب همان مراعات بکار من خورد . از گرفتاریهای این دوره ، قتل فریدون زردشتی بود وحبس جماعتی مظنون، درعدلیه مردم چیزهائی ازاوضاع فرنگ شنیده‌اند وآن ترتیبات را وحی منزل میدانند ومیخواهند بی‌تدارك وفرصت دراندك مدت، بمنزل‌آخر برسند .

۱۷ دی ، ۳ ذیحجه ، قتل فریدون دسیسه بود برای تولید اشکال نسبت بمادهٔ ۸ قانون‌اساسی وتولید جنجال، روزی بیست نفرازنمایندگان انجمن‌هابرسر من هجوم‌آوردند وایرادها کردند، عمده حبس مظنونین ومتهمین درعدلیه‌بود، گفتم چه‌کنم؟ گفتند موافق مرسوم میبایست به‌نظمیه‌بفرستید، گفتم مرسوم کجا ؟ گفتند فرنگ ، گفتم‌آن اسباب را دارید ؟ ماندند معطل گفتم بروید در نظمیه اگر جا هست من به‌نظمیه بفرستم .

تکیه برجای‌بزرگان‌نتوان زدبگزاف　　　مگرا سباب بزرگی همه آماده‌کنی

من ازترتیب عدلیه که فارغ شدم ، محاکم مرتب شد ، فرمان قضات را صادر کرده بدستشان دادم‌و به وزارت علوم، بعدها معارف وامروز فرهنگ رفتم ومؤیدالسلطنه بجای من‌آمد.

رقعهٔ نیرالملک :

«فدایت شوم ؛ اوقاتی که نواب عین‌الدوله وزیر بود درخانهٔ ایشان با نواب معتمدالخاقان‌آشنا گردید ، هرچه من میگفتم او نمی‌شنید وهرچه‌ایشان فرمایش میکردند ربطی بعالم من نداشت،حالا نیزگاهی بدیدن من می‌آید واظهار دوستی میکند ، دیشب کاغذی بمن نوشته نـاچار خدمت جناب اجل عالی ارسال میدارد که جوابی برای مطالب ایشان فکر نمائید تا باو بنویسد تاآسوده خاطر شود ، این بیچاره که قریب ده دوازده هزار تومان به عین‌الدوله داد شاید حکومتی بگیردوخودش را تمام کرده ، حالا جزومساکین وفقرا است وبرای نان شب معطل است ، اگر دراداره دیوانخانـه کاری باو رجوع خواهد شد که مواجبی به مناسبت بـرد صبرنماید والا در خیال‌کار دیگری باشد ، جز ثقل سامعه عیبی دیگرندارد ، مردی با اطلاع ازهرگونه اموری هست ، اگـرکم میشنود عوضش زیاد میگوید ، نمی‌دانم سررشته دار دیروز صورت بروات رابملاحظهٔ عالی رساندند وقبول‌فرمودند که زحمتی را متحمل شوند یا نه . اگرحالا این امرصورت نگیرد هرگز بجائی نخواهد رسید ، این خانه خرابه‌را هم باید فروخته عوض طلب بانك روس‌وخیاط وغیره داد.»

درمدت تصدی من چندی ضیاءالسلطان، بدعوائی وقیح مزاحم محکمه بود . مفتخرالسلطنه نوهٔ فتحعلی شاه در رشت به ضیاءالسلطان برای انجام کاری ندانسته وکالت مطلقه داده بوده است . مومی‌الیه خانم را بعقد خـودش در میآورد و خانم بازدواج کاشف‌السلطنه کـه درزراعت چای اهتمام داشت درآمده بود ، درعدلیه در کمال جدیت تعقیب میکرد ، سپردم که محل نگذارند، متأسفانه چنین عمل نـامشروعی را بشیخ عبدالنبی هم نسبت دادنـد . انشاءالله دروغ بوده‌است .

چواز قومی یکی‌بی دانشی کرد　　　نه که را منزلت ماند نه مه را
ندیدستی که گاوی در علفزار　　　بیالایـد همه گـاوان ده را

شرط دیانت طفره ازچنین وکالتی است ، مگراینکه حدود اختیار رابرزن روشن کنند والا دزدی است وحیزی .

بعد از من مؤیدالسلطنه‌وزیرعدلیه شد، با توقفهای متمادی‌درسفارتخانه‌های خارجه وخدمت تصورمیرفت ازعهده برآید ، متأسفانـه برنیامد . چون من اورا بجای خـودم پیشنهاد کـرده بودم حاجی میرزا یحیی بمن گفت ، خواستی خودترا جلوه بدهی .

والله خیر ، حسن ظنی داشتم ، دراوقات تصدی من یکی پانصد تومان میداد که‌کاراورا از محکمه‌ای که بدان رجوع بود به محکمهٔ دیگری رجوع کنم ، گفتم مـوقوف بـه‌آنکه معین کند از اجزای محکمهٔ مرجوع الیها کسی با او غرض دارد ودادن پانصد تومان لازم نیست ، پس ازاستعفا در هیئت حضور داشتم ، نظام‌السلطنه سرپاکتی را گشود ، برات پانصد تومان درآورد وگفت اینهم قلق امروز ما، به مؤیدالسلطنه گفت ، چه عیب داردکار او را بمحکمهٔ دیگر رجوع‌کنید .

انجمن اصناف

انجمن اصناف‌از انجمن های صالح است. روزی از علماء و وزراء دعوت کرده بودند ملك‌المتکلمین‌نطقی‌کرد ، معایبی از عدلیه برشمرد وهمه را در نتیجهٔ نرسیدن حقوق دانست.مؤیدالسلطنه خواست درآن زمینه وارد

جواب شود ، من سخن را از او گرفتم ، گفتم البته رسیدن حقوق منظم شرط حسن اداره است، بدبختانه دولت قادر به پرداخت حقوق در مرات معین نیست نباید اسباب تشویش اداره بشود . چنانکه در دورهٔ من حقوقی بـه اجـزاء نرسید و از قبل هم طلب داشتند و عـذر علاءالملك را خواسته بودند ، معهذا بترتیبات من تن در دادند و به درستی خدمت کردند . عیب اساسی عدلیه امر دیگری است ، در مدت تصدی آنچه برمن معلوم شد اشکال در احکام متضاد است، چه شرعی، چه عرفی ، ناسخ و منسوخ در دست عارض و معروض است و عدلیه در تشخیص مستأصل ، لازم است علماء ترتیبی بدهند که بین حق وباطل امتیازبشود، حق را مجری کنند وباطل را بسوزانند، سید عبدالله موقعی بدست آورده از مجلس برخاست وگفت حالا کار بجائی رسیده است که میگویند حکم خدا را باید سوزاند ، علماء در تبعیت او از مجلس رفتند . وزراء کانه فرار کردند، مجلس خلوت شد ، من ماندم با حاج میرزا یحیی و ملك‌المتکلمین ، قهوه خواستیم ، ظفرالسلطنه وزیر جنگ مرا در درشکهٔ خودش آورده بود ؛ پیغام داد که در بـازارچه معطلم ، من از صـرف قهوه محروم ماندم، شب صدرالعلما که در بازار آبروئی دارد، رؤسای اصناف را خواست که مخبرالسلطنه کفر گفته است ، باید بازار را بست و تبعید او را خواست ، گفتند فلانی احکام شرع وعرف وحق وباطل گفت . باطل حکم الهی نمی‌شود ، تیرها به سنگ خورد ، روزگار بدون زحمت آقایان اسباب بیرون رفتن مرا از تهران فراهم آورد .

برسم سابق که وزارتخانه‌ها ناهار داشتند و جنسی موقوف شده بود ، پول نـاهـاری بوزارت عدلیه میدادند . در زمان من چهار صد و کسری دادنـد ، دویست و چهل تومـانش بمن میرسید بمخبرالسلطان گفتم، بین اجزای مفلوك تقسیم کند ، ناهار من روزهائی که دیر میماندم، نان‌خشك با چای بود وموضوع متلك مؤیدالاسلام، مدیر روزنامهٔ وطن . تنها در وزارت عدلیه موفق بانجام وظیفه شدم ، در وزارتخانه‌های دیگر فرصتی بدست نیامد.

سفر اول آذربـایجان ربیع‌الاول ۱۳۲۶

فرمانفرما، از ایالت آذربـایجان استعفا کرد. در مجلس کمیسیون شد ، نظام‌السلطنه مرا همراه برد، ریاست مجلس با ممتازالدوله است. سه‌ماه به‌سه‌ماه‌عوض میشود، خاطرم نیست از وزراءکی همراه بود ، میدانم در کمیسیون تقی‌زاده تسبیح دست گرفت و اسامی اشخاص را میبرد و دانـه می‌انداخت، نیرالدوله، آصف‌الدوله ،عین‌الدوله‌وغیره بازاز سرمیگرفت در هیچکدام موافقت حاصل نمی‌شد . من عصبانی شدم به‌شوخی گفتم،حالاکه هیچکس نیست من میروم، تقی‌زاده روی عقیده به طبقهٔ سوم (بلی من از حیث عمارت و پارك طبقهٔ سوم بودم) دنبال حرف را گرفت و شوخی شوخی من آذربایجانی شدم ، از کمیسیون بحضورشاه رفتیم، نظام‌السلطنه تصور میکرد شاه قبول نکند، مایل بود من در تهران باشم ، شاه بدون تردید قبول فرمودند ، شایـد برای اینکه من در تهران نباشم ودر تبریز لطمه بخورم ، حرفی زده بودم و باری بگردنم افتاد ، من که جز یك ده سی چهل خانـواری اداره نکرده بـودم و جـز مدارس و پستخانه سابقـهٔ اداری نداشتم ، باید بآذربایجان بروم .امیر نظام را دیده بودم که از تبریز فرار کرد ، با خود گفتم « کنون کار پیش‌آمدت سخت باش.»

مصلحین خیر اندیشی مرا ترغیب میکردند که لقب امیر نظامی بخواهم ، چه امیر نظام در تبریز چوبی بزمین زده بود ، گفتم چرا من تکیه بچوب خودم نکنم ، من در تبریـز بودم کـه از تحریك محمد علی میرزا فرار کرد ، در همان مجلس دستخط صادر شد .

بلی! من هرگز خدمات کشوری یا لشگری عمده نداشتم . اما دستور مولی را بمالك اشتر ، وصایای نظام‌الملك و تجارب‌السلف را خوانده بودم .

به نظام‌السلطنه نوشتم ، اقل حقوقی که مجلس برای وزراء گاهی عنوان کرده است ماهی پانصد تومان است. از جنس پرجبرئیل‌هم پری دردستگاه من نیست ، یکسال است در وزارتخانه‌ها خدمت میکنم ، حقوق یکساله را بدهید تا خرجی راه کنم.

بعد از برای وزراء ماهی هزار
تومان مقرر شد[۱] و بودجه هم برای
آذربایجان هنوز تصویب نشده است .
عدم تجربه یا شوق بخدمت مرا از این
خیالات منصرف می‌داشت (جواب نظام۔
السلطنه را گراور کردم) نیرالدوله و
مصطفی قلیخان حاجب‌الدوله ، دامادش
که با من دوستی داشت به‌من می‌تنیدند
که شاه از نظام‌السلطنه دلخوش نیست .
بیا ریاست‌را قبول‌کن ومن میل نداشتم،
ازخدا میخواستم که ازآن وسوسه‌خلاص
شوم ، ریاست را برای آبادی‌مملکت
نمیدادند، برای‌خرابی‌اشخاص میدادند.
باخود گفتم‌دوماه یاسه‌ماه‌رئیس‌الوزرای
دروغی بودی ، بعد چه خواهی کرد .
زندگی‌من ازارث پدر تأمین‌نبود.

رقعهٔ جناب نیر الملك عمو :
«. . . .مذکورمیشودکه‌جناب‌عالی‌را برای
حکومت آذربایجان معین و مأمور
فرموده‌اند انشاءالله خیر است، ولی هر
کس سبب این مأموریت و زحمت شده
است نه از راه خیرخواهی و دوستی
بوده‌است با شدت بدذاتی‌وکثرت عداوت
اسباب‌چینی‌کرده است‌وچنان پنداشته‌اند
که اگر شماها را از یکدیگر جدا کنند
غلبه خواهند کرد ، ولی بیخبرند که
تقدیر دیگراست،خیالات بنده وخیالات
جنابان شماها تفاوت کلی دارد ، ولی
این‌خدمت‌را مخلص‌که‌دوست‌خانواده‌است
صلاح‌نمیدانست‌وصلاح‌نمیدانندجعفر قلی»

فرمایشات عمو صحیح است
لیکن خودشان‌میفرمایندکه تقدیر دیگر
است و انتخاب من مقدماتی نداشت که
محملی بردارد .

تقدیر من تصادف با مشکلات
بود ، اما از حل مشکل خوشم میآید ،
از خانه بوزارتخانه رفتن چند را پرت
امضا کردن و در مشکلات کناره گرفتن مرا قانع نمیکنند .
اگر چه نظام‌السلطنه بطوریکه نوشته است خفت حقوق در او بیش از مفارقت من تأثر

---

۱ ـ حق داشتم نقصان حقوق وزارتی را بخواهم ، نخواستم.

آورده‌است ، لیکن هیچ میل نداشت که من‌از تهران بروم . بقول او لسان‌الوزراء بودم ودر کارهای مجلس بواسطهٔ سابقهٔ گره گشائی‌که از من ساخته بود وازدیگران ساخته نبود . روزی سرناهار بودیم ، امیر بهادر با التهاب واردشد گفت الان را پرت‌آوردند که یکی بردرمجلس روی سکو رفت و فریاد کرد ایران جمهوری است و ظل‌السلطان رئیس جمهور ، شاه متغیراً باندرون‌رفت ونایب‌السلطنه را خواست (کامران میرزا) دیگرخود دانید، کسی‌راهی‌ننمود نظام‌السلطنه بمن‌نگاه‌کرد ، گفتم الان شاه دستخط بفرمایند ، ظل‌السلطان از شهر برود به نظرها مشکل آمد . از مجلس ملاحظه داشتند، گفتم با من ، دستخط صادر شد ، بمجلس بردم ، موافقت‌کردند، ظل‌السلطان بسعدآباد رفت واز آنجا بفرنگ .

ظل‌السلطان‌بواسطهٔ مکنت وکثرت‌خدام مردی کاری شده بود اما محل اعتماد نبود و طرفداران اواجیربودند ، لازم بود بگویم‌برای خاطر بد اخلاقی متمکن که هر روز وجهی به ماجراجوئی بدهد در مجلس آشوب بیندازند ، نمیشود مملکت را متزلزل داشت .

انتخاب من درانجمن تبریز مورد‌ایراد شده بوده است ، وکلای آذربایجان ایستادگی کرده ، انجمن‌را متقاعد کرده بودند. استعفای فرمانفرما ته ترازو بزمین زدن بوده است .

حرکت به آذربایجان هفته‌ای پس ازصدور دستخط ، متوکلا علی‌الله و معتمداً به مسلك خود از راه رشت و باکو با دو نفر از اجزای شخصی حرکت کردم . بشارت‌الدوله از اجزای پستخانه که میشناختم ، در تبریز بود، برای همدستی در نظر گرفتم. شش هزارتومان نصف حقوق یکسالهٔ وزارت را که بعد مجلس هزارتومان تصویب کرد، برای خرج سفر تقاضا کردم ، وصول شد ، خرج سفر نخواستم . از تجارب بعد معلوم شد که شرط احتیاط محفوظ نداشته بودم ، قدری غرور و قدری شور مرا هدایت میکرد و سبب بسی خسارات شد .

خارجه که بمملکت ما میآید نظارش مادی است ماوظیفه‌دار خدمت به مملکت خودمان هستیم.

ازبیرون دروازهٔ تهران هرکس از تبریز میآمد ، خبر خوش نمیداد . گفته میشد نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه ، اعضای انجمن طرفدار فرمانفرما هستند . من متوکلا اعتنا نکردم ، در قزوین

بازهمین نغمه گوشزد من شد . هیچگونه خبر ازآذربایجان ندارم ، درتفلیس معلوم شد که عدهٔ معتنابهی‌قشون روس درسرحد بیله‌سوار است واز شاهسون حساب کهنه مطالبه دارند . کاخانوسکی مدیر امور خارجهٔ قفقاز را ملاقات کردم ، بتوسط قنسول‌ما تقاضا کرده بود، یکماه مهلت خواستم، گفت از تهران قوائی بتوخواهد رسید ؟ گفتم خیر، گفت پس چه خواهی کرد ؟ گفتم توپخانه همراه دارم ، قدری در من نگاه کرد (نگاه کردن عالم اندرسفیه) بهر حال قول مهلت داد ، توپی‌که من همراه داشتم نخواستن (طمع نکردن) حربهٔ پدرم بود که درمقام سپهسالاربکار برده بودند . سیاسیون سرعرفان ندارند ، بعضی‌سخنان بگوششان باداست ، عرفان بافها هم گاهی بی‌گداربه‌آب‌میزنند،من درخودم حس تزلزل نمیکردم وهمین سبب امیدواری من بود ومیدانستم که جز خیرمردم چیزی نمیخواستم والبته اثری‌خواهد کرد[1] دیدنی هم ازجانشین قفقاز کردم و درظروف طلاچای صرف شد. بشارت‌الدوله که از پستخانه با من سابقه دارد ، با سردار همایون که از محترمین است به جلفا آمده‌اند وکالسکه آورده‌اند . روس‌ها در راه همه جا زنجیردارند .

درصوفیان، اجلال‌الملك رئیس‌نظمیهٔ تبریز ملاقات شد، تکلیف ورودخواست ،گفتم باحوال شهرآگاه نیستم ، گفت نایب‌الحکومه، نظام‌الدوله ،انجمن وتجار دربیرون شهر چادر زده‌اند صلاح این است که اول بچادر انجمن وارد شوید ، بعد بچادر نایب‌الحکومه،آخر بچادر تجار، گفتم شما جلو بروید ولدی‌الورود مرا بچادر انجمن هدایت کنید، چون‌بشهر رسیدم جماعتی ازچادری‌بیرون آمدند ، جز بصیرالسلطنه کسی را نمی‌شناسم ، اجلال‌الملك معرفی‌کرد بچادر رفتم ، بگمان آنکه چادر انجمن است ،چادرنظام‌الدوله بود، نزاکت اقتضا نداشت‌بگویم بنا غیرازاین بود واجلال‌الملك لدی‌الورود نامردی‌کرد. کسی‌آمد ودرگوش نظام‌الدوله چیزی گفت ، رنگش تغییرکرد ، معلوم شد انجمن قهرکرده است واعضاء رفته‌اند ، پس از قدری توقف وصرف چای بچادر تجار رفتم ومکثی شد وبه شهر حرکت کردیم ، به‌حاجی نظام‌الدوله گفتم یکسر میرویم به انجمن ، در انجمن جمعیت فوق‌العاده است آشفتگی هم احساس می‌شد پس از ورود من ، دیدم که خوش شدند . میرزا حسین واعظ یك مجلس روضه خواند ، قدری صحبت متفرقه به‌میان‌آمد، باتفاق حاجی نظام‌الدوله به‌عالی‌ـ قاپوآمدیم . بشارت‌الدوله را که میشناختم وبه احوال ولایت بصیر بود ، پیشکارکردم ، شغل شاغل بیله‌سوار است ودفع قشون روس یا رفع بهانه.

فرمانفرما از میاندوآب رفت و انجمنیها از نقشه منصرف شدند ، دوز اختلاف برچیده شد وقصهٔ چادر فراموش ،آشنایان به‌اوضاع لازم می‌دانستند دراهر اردوئی تشکیل شود .

سردار نصرت، رحیم خان چلبیانلورفیق عدلیه، درتبریز است. خواستم، گفتم دراهرتشکیل اردوئی باید داد ، برای تشویق قرارشد روزی درمنزل اوصرف ناهاری بشود ، درهمان هفتهٔ اول روزی به منزل اورفتم ، جلو تشکی که برای‌من درنظرگرفته بود سینی‌ئی نهاده بود درآن طاقه‌شالی شیروانی ومقداری سکهٔ زرد بود ، شیخ سلیم از علم داران مشروطه وسید هاشم نزدیك محلی که برای من‌معین بود نشسته‌بودند. من طرف دیگر نشستم صدر را به رفقا بازگذاردم، دور از سینی ، خادمی را خواستم گفتم موقعی است که باید همه قسم کمك به‌سردار بشود ، سینی را ببرتحویل صندوقدار سردار بده. شیخ سلیم ومیرهاشم معتقدبه تقسیم بودند ، گفتم دریك‌دست بیشترکارمیکنند. نظام‌الدوله رئیس قشون است از تهران بیست هزار تومان فرستادند ، پانزده هزار تومان به حاجی نظام الدوله دادم ، رحیم خان به اهررفت ، مهلت نزدیك شد .

ظاهراً شاهسونها در حدود دیمان بقول خودشان خاك روس ، یکدوکلبه ساخته بوده‌اندروس شش هزار قشون به سرحد میفرستند که‌آن کلبه ها را که تعبیر به‌قلعه می‌کنند از جا برکنند ضمناً دعاوی خسارت دارند .

۱ـ جای بسی افسوس است که مردم خیرخودشان را نمیخواهند وگول سخنان چرب ونرم رامیخورند ، وقتی به‌هوش میآیند که‌کار ازدست‌رفته است .

آخر اظهار نامهٔ سنارسکی مایورتیپ رایاد می‌کنم که بیشتر نمونهٔ اخلاق است . سند کتبی درانجام مقاصد از من میخواهد، «بموعد ساعت‌دوازده روزنهم ماه مای سنهٔ ۱۹۰۸ ، درصورت تأخیر یارد جواب کلاً یا جزأ خودم را قادر می‌دانم ازسرحد بگذرم . افواج روس املاك کوچیریان را جستجو کرده ، خواهند سوزاند وبدون ترحم زیرورو خواهند کرد . درنظرداشته باشیدکه بجزحکم جانشین اعلیحضرت امپراتور اعظم مقیم قفقاز دستور العملی قاطع نیست. سیم ماه‌مای ۱۹۰۸ سر - کردهٔ افواج دیمان مایورسنارسکی.» بااین‌اولتیماتوم روسهای بی‌حوصله، هرروزضرب‌الاجل‌میکنند، به تهران متوسل میشویم ، تلگراف نقل قول جواب میدهند .

تلگراف مشیرالدوله‌که بجای نظام‌السلطنه آمده‌است به این مضمون» ... درضمن رقعه‌شخص جناب وزیرمختار روس اینطور اشعار داشته‌اند که بنابه خواهش اعلیحضرت همایونی بجانشین قفقاز تکلیف شده است که‌اگر ممکن‌باشد اقدامات ژنرال اسکورسك را پانزده یابیست روز عقب بیندازند، این اظهار دوستی را میتوانیدبه شاه ومجلس اطلاع بدهید .این دلیل تازهٔ احساسات[1] دوستانه‌دولت روس‌را نسبت بدولت ایران،دراین موقع‌که دولت ایران‌دچارزحمات‌کلی است،اظهار نمائید. تلگراف شارژ دافربطرهم این خبر راتأکید میکند ، مشیرالدوله .» با این فرصت گمان میکنم بامذاکرات لازمه موجبات انتظام سرحد فراهم شود و نتیجهٔ مشورت باوزراء را بعد اطلاع میدهیم .

سنارسکی سرتیپ روس روبل میخواهد ، شاهسون نمایش سوار میدهد، کدام مذاکره، شور با وزراء چه حاصل خواهد داشت ، موعد سررفت ، دیگرجواب ازطهران نرسید ، در عوض ضرب-الاجل ۱۴ ساعته رسیده ، بصیرالسلطنه حاجی فرج آقا تبعهٔ روس را حاضر کرد ، به‌سند امضای من وضمانت انجمن پنجاه هزار منات مطالبهٔ روس را۲۴ساعته درتفلیس بپردازد. قریب صدو خرده‌ای هزار منات مأمور تسویه حساب وصول وایصال کرده است ، عجب است که‌دولت روس برای این‌مبلغ شش هزار قشون به سرحد میفرستد . شنیدم ازفرج آقا گله کرده بودند که‌کارگشائی را چرا کرده است ، خدا این دوستان را از ما بگیرد .

رقعهٔ مخبرالملك

تازهٔ تهران این است که عقلا مصلحت دانسته‌اند بین دولت وملت صلح بدهند ، درشب ۱۴ مرداد، درمجلس وانجمنهاچراغان مفصل شد .خیلی میل داریم هرساعت ازشمااطلاع داشته باشیم ، بدانیم در ولایت غربت‌یك نفر تنها با این مردم مفسد بی همه‌چیز چه‌میکنید . برای اینکه بدانم‌کاغذها میرسد نمره‌میگذارم. دیروز تا بحال صحبت استعفای نظام‌السلطنه است و احتمال میرود تا این ساعت استعفا داده باشد، من همهٔ خیالم پیش شما است ، که با این اوضاع درآذربایجان چه میکنید؛ ۱۵ربیع‌الثانی۱۳۲۶

ایت خلیل

اجلال‌الملك ، شادان مژده‌آورده‌که‌ایت خلیل را توقیف کردیم ، گفتم ایت خلیل کیست؛ قصه ها گفت از جسارتش به فرمانفرما و تعدیاتش به اهالی .

دربازدید حاج میرزاتقی هم که از نیمچه علمای معمر است از ایت خلیل سؤال کردم ، جواب نداد تا پیشخدمت که غلیان‌آورده بود بیرون رفت ، معلوم شد اندیشه داشت ، گفت‌بفتوای شرع اگر بیست وهفت بار ایت خلیل زنده شود ، سیاست رواست ، بیست وهفت خون کرده است . منجمله مادر خودش را بقتل رسانده است ، خلیل در نظمیه محبوس است ، از تمام محلات شهر برای او مشروب وشبچره میفرستادند ، ده هزار تومان بمن داده میشد که اور را رها کنم و خودم را گرفتار .

حال حکومت مشروطه است ، باید از راه عدلیه اقدام کرد. گفتم ازوراث مقتولین کسی‌در عدلیه اقامهٔ دعوی کند ، می‌آمدند ، ایت خلیل را در زنجیر که حاضر می‌کردند ، می‌گریختند

---

۱ ـ اگر احساسات دوستانه درکاربود ، این موقع میبایست شش هزار قشون بسرحد برای وصول ۱۵۰ هزار منات‌نفرستند .

بالجمله دفع شر او واجب بود ، میر غضب نداشتیم ، یکی از دوستان او حاضر شد ، شراب و عرق زیاد باو داد واوراخفه کرد، گفتم بچه مناسبت ، گفته شد شبی میهمان این دوست شده است و آخر شب ارادهٔ هتك ناموس اوکرده بوده است.

نعش اورا درمیدان انداختند ، تا مردم نیامدند، ندیدند ،نشناختند باور نمیکردند . چون مسلم شد ، همه به هم تبریك گفتند .

شش دانگ حواس من، مشغول امور ولایت است . غائلهٔ سرحد خاتمه‌پیدا

توپ بستن به‌مجلس ۹جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۶

کرده است ، شهر نظمی‌گرفته ، در اهر اردوداریم . جلوگیری‌ازشرارت ایلات میشود ، تلگراف تهران قطع شد ، قنسول روس مشغول تدارك انجمن اسلامی ، دو روز از تهران به‌کلی بی‌خبر ماندیم ، انجمن وتجار در تلگرافخانه جمع میشدند ، تلگرافات میکردند ، نه از مجلس ، نه‌ازدولت‌جواب نمی‌رسید .بانك انگلیس محرمانه خبرتوپ بستن مجلس را داد .



گراور توپ بستن به مجلس که در روزنامه‌های خارجه خیالی منتشرشد

آشوب بالا گرفت ، مقارن این حال انجمن اسلامی در دوچی عرض اندام کرد، میرزا حسن‌مجتهد ، رئیس انجمن است . میرهاشم مدیر ، میر هاشم را یکدوبار در مجلس دیده‌بودم و صحبت‌با او کرده‌بودم، مرد عاقلی بود و طرف با شیخ سلیم که خود را مشروطه میدانست وسید هاشم را ضد وبه‌قالیچه راه نمیداد،دراین اثنا تیری درب خانهٔ مجتهد انداخته شد ، گفتند به پای میرهاشم تصادف کرد ، بین دوچی و سرخاب از طرف استبداد خیابان ونوبراز طرف آزادی خواه ها ، جنگ در گرفت واسطهٔ انجمن اسلامی و تهران قنسول روس است . روزی وقت خواست و مرا ملاقات‌کردگفت شما تابع‌شاهید یا مجلس، گفتم از طرف دولت مشروطه ماموریت دارم ، گفت فهمیدم بدون خدا حافظی کانه ازمن فرارکرد.

رئیس تلگرافخانه ، این‌دستخط را به مخبرالسلطنه وانجمن ولایتی ارائه

تلگراف تهران

دارید مسبوق باشند که پاره‌ای شهرت‌های بی‌اصل مطلقاً صحت ندارد ، مجلس ملی درکمال نظم ، وکلا در تحت حمایت شخص ما مشغول کارخود هستند ودولت بامجلس به هیچوجه من الوجوه درمقام مناقشه و مخالفت نبوده ونیست ، فقط چون جلال‌الدوله بخیالات فاسده ، علاءالدوله وسردار منصور را با خود همدست کرده ، درصددآشوب و انقلاب بودند ،آنها را روانهٔ فرنگ‌کردیم . بعضی وعاظ وارباب جراید که از حدود قانون خودشان تجاوزکرده وقصدی جزالقای فتنه در مملکت ندارند و بدست بعضی انجمن‌های دارالخلافه ، مانع اجرای قوانین موضوعه و اسباب پریشانی حواس وزراء ووکلا شده‌اند ، جداً دولت تعیین حدودودفع شرآنها را از مجلس بتوسط وزراء قانوناًمطالبه میدارد . اگر برخلاف این مطالب اخباری بخارج نشرکنند، از نتیجهٔ اعمال‌آنها است که میخواهند یك مملکت را دستخوش هواوهوس وفدای اغراض

شخصی و طمع بی‌انتهای خود بکنند. رعایاکه فرزندان عزیز ما هستند، از مراحم وعواطف‌همایونی ما مطمئن بوده، به‌حرفهای واهی مفسدین گوش فرا ندارند؛ ۱۱ جمادی‌الثانی[1]

تلگراف دیگر؛ مخبرالسلطنه از تلگرافاتی که پی‌درپی از تبریز میرسد، چنین استنباط میشود که در جلوگیری مفسدین و اشرار از طرف شما کوتاهی میشود، اهمال و سوء این حرکات بالمآل نتیجه‌ای جز ندامت و پشیمانی از برای شما نخواهد داشت، بموجب این دستخط لوازم دفع شر اشرار و مفسدین را هرچه زودتر باحسن وجه تدارك نمائید و خاطر علمای اعلام و عموم اهالی را از حرکات وحشیانهٔ مفسدین ایمن داشته با تمام قوا در انتظام آذربایجان بکوشید وهرچه زودتر اقدامات خود را بعرض برسانید. محرکین ضارب جناب مستطاب آقا میرهاشم سلمه‌الله را دستگیر نمائید، اگر زودتر از حضرات علماء اعلام تلگراف رضا نامه نرسانید، منتظر اقدامات سریعه در گوشمال اشرار و مفسدین از طرف ذات مقدس شاهانه باشید؛ ۲۴ جمادی‌الاول، منتظر اقدامات شما سریعاً هستم.

بی‌نهایت مایهٔ تأسف است که در دنیا مسلك و مرامی در تساوی حقوق و تدارك آسایش عامه، مراعات اخلاق و مراقبت در کسب علم و تعالی‌به تمیزی اسلام نیست واعمال علمای‌بی‌تقوی این مسلك بی‌نظیر را از نظرها انداخته ودر طاق نسیانی نهاده است. من بمیرزا حسن چه بگویم‌که شخص اول روحانی است و شش دانگ، مستغرق هوای‌شیطانی.

جواب عرض شد:

«بخاکپای اقدس اعلای همایونی روحنا فداه، اینکه بعرض رسانده‌اند غلام در جلوگیری اشرار مسامحه می‌نماید، غلام درست ملتفت نیستم، اشرار کی هستند و جلوگیری باکدام اسباب باید کرد؛ محلهٔ دوچی و سرخاب مثل آنکه در زمستان جمع شده بودند، اجتماع کرده‌اند و سایر محلات برضد آنها بلند شده‌اند و سنگر بسته‌اند، تبعید چند نفر از انجمن ایالتی و غیره را می‑خواهند، این هم با حمایت اکثر محلات تبریز، از قوهٔ غلام خارج است؛ سه روز قبل هرطور بود مردم‌را متفرق کرد، طرف اسلامی متفرق نشدند، دیشب‌عرض کردم که محلات در ثانی جمع‌شده‌اند قورخانه هم در تصرف آنها است و همچو استعدادی نداریم که بتوانیم از تصرف آنها بیرون‌بیاوریم، سیصد نفر از فوج اقبال در شهر قراول‌است، آنهم باتفنگ شکسته، درصورتی که اکثر مردم تفنگ پنج‌تیر دارند. سیصد نفری هم که از فوج‌اقبال حاضر شده‌اند، تمکین درست ندارند، ضارب میرهاشم فرار نکرده است و اصرار داشته است مرا بکشید، در مقابل این اشخاص با چه وسیله میشود امنیت داد؛ اینکه فرمایش فرموده‌اند بعلماء امنیت بدهم، اگراین امنیت از طرف یك جماعتی‌بود، ممکن میشد، از طرف مجاهد از جان گذشته غلام خودم هم امنیت ندارد، استدعای عاجزانهٔ غلام این است که خانه‌زاد را تصدق بفرمائید، دور هم نیست در این بین‌ها تصدق بشود.»

مقدمهٔ توپ بستن بمجلس تقاضای دولت بوده است که بعضی‌ناطقین از شهر بروند، مجلس در مقابل میخواهد که امیر بهادر، شاپشال، موقرالسلطنه و امین‌الملك از کار خارج شوند در خانهٔ عضدالملك اجلاسی شود.»

سفیر روس هارتویك مداخله می‌کند که امیر بهادر حافظ شاه است. با سفیر انگلیس به وزارت خارجه رفته اندیشهٔ خود را خاطر نشان نمودند، انصاف این است که تقاضای طرفین حق بوده است.

تو هررنگی‌که خواهی‌جامه می‌پوش   که من آن قد رعنا می‌شناسم

---

۱ ـ پشت این تلگراف بی‌محل مهری است یا علی‌الاعلی باید از نویسندهٔ تلگراف کنایتی منظور باشد، این تلگراف را سیدهاشم در منزل مجتهد میخواند، در موقع خارج شدن از منزل مجتهد تیری حواله او میکنند، به پایش میخورد و چندان جراحتی وارد نمیآورد و آنقدرمختلف نقل کردند که حقیقت معلوم نشد.

در تلگراف دیگر امر شده بود پنج نفر ازاعضای انجمن ایالتی نظام‌الدوله ، بصیرالسلطنه کوزه کنانی ، و غیره را بگیرم تحویل انجمن اسلامی بدهم و این‌اشخاص درقنسولگری روس‌بودند، پس از خواندن این تلگراف سرم را بدو دست گرفتم و فکر کردم چه کنم، همه خطرات رابنظر آوردم، دیدم دنیا بدو رنگی نمی‌ارزد، نمیشود یك روز سفید بود، یك روزسیاه، استعفاکردم و اجازهٔ مسافرت بطرفی خواستم؛ اطراف مسأله را بنظر میآوردم، گرفتاری خانواده ،بیچارگی خودم، علی‌الله آنچه میشود بشود .

بوزارت داخله

«به هزار جان کندن دویست سوار و فوجی برای حرکت بارومی حاضر کردم. بواسطهٔ این گفتگوها، اهل شهر سرباز ملی درست کرده‌اند، سوار و فوج را از رفتن به‌اورومی مانعند ومیخواهند همراه خودشان به تهران بیاورند، میگویند از شیراز، همدان ورشت سربازملی حرکت کرده است، ما هم باید برویم. ملاحظه بفرمائیدبا این وضع سرحد وگرفتاری داخله چه اقتضا دارد که مقداری‌آشوب مصنوعاً فراهم شود، والله اینطور باشد هرگوشهٔ مملکت بدست یکی میرود. مگر تلگرافات ارومی را نمیخوانید، مگر شکایات را نمی‌شنوید، بااینکه در این چند روزه دستخط تلگرافی زیارت شد که مجلس مقدس در تحت حمایت ماست، تبعید چهار نفر مفسد لازمه‌اش تشکیل انجمن اسلامی در تبریز نیست. شما را بخدا نکنید ، والله پشیمان میشوید و سودی نخواهید داشت، این امتحانات را همه‌جا کرده‌اند ، سودی نبرده‌اند مملکت خراب میشود، باز دیگران طاقت داشتند، ما طاقت نداریم وانگهی موقع دعوای خانگی نیست، سوار شما از آن قبیل است که من صد نفر را مأمور نظم گرمرود کردم ، حاکم محل را چاپیدند، مگر همین صور را در تهران ندیدید، چه شده است که نه گوشها میشنود نه چشمها می‌بیند . فرضاً چهار نفر عوام چیزی میگویند یا کاری میکنند، بهانه را از دستشان بگیرید باری اگر اصلاح تهران ممکن است بکنید، منهم بتوانم از هیجان اینجا جلوگیری کنم و اگر ممکن نیست اجازه‌بفرمائید، من بطرفی فرار کنم، ننگ این افتضاح مرا نگیرد، والله مردن بهتر از این زندگی است، نمی‌بینید در روزنامجات خارج چه مینویسند ؟ وانگهی گور پدر خارجه کرده خودمان بچشم می‌بینیم. کاری بکنیدارومی از دست نرود، مفسد همیشه هست، هروقت‌خواستید بگیرید،من هزارها نشان‌میدهم؛ مهدیقلی۱۵ جمادی‌الثانی.»

تلگراف مشیرالسلطنه:

«خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای مخبرالسلطنه دام اقباله، تلگرافی که‌بجناب مستطاب اجل اکرم آقای مخبرالدوله، دام اقباله ، کرده بودید، دیدم. احضار جناب مستطاب‌عالی نه بمناسبت استعفای جناب عالی بوده و نه برای ایالت حضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده عین‌ـ الدوله ، بلکه رجوع شغل دیگری است که بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه برای جناب عالی معین فرموده‌اند . البته معجلا حرکت بفرمائید، بهیچوجه خودتان را معطل نکنید، مشیرالسلطنه.»

من عناوین را در تلگرافات غالب ترك میکنم ، در این تلگراف چون غلو شده است و خواسته‌اند مرا بقول نیرالملك عمو به چند افعل التفضیل فریب بدهند، یاد کردم، شغلی که برای من اعلیحضرت اقدس همایون در نظر دارند، فوقش بالای دار است وتحتش کنج زندان. خیر یاشر درتبریز بین محلات جنگ است و غوغای تفنگ. مشیرالسادات مذبذب، بین‌طرفین منزل دارد، هر وقت صدای تیر تعطیل میشود، از روی بام خانه یك تیر بطرف سرخاب میاندازد، یکی بطرف خیابان و حوزه را گرم میکند..

روز اول بشارت الدوله ، پیش بینی میکرد که من از تبریز حرکت کنم ، با اجلال الملك شور کردم، گفت رفتن شما اضمحلال مشروطه است. توقف را ترجیح دادم ، قورخانه را ملتی تصرف کرد.

پس‌از وقعهٔ میرهاشم گماشتهٔ مجتهد نزد من آمد واظهار اندیشناکی کرد. حاجی نظام‌الدوله

و مشیردفتررا نزد مجتهد فرستادم که قرار ملاقات ومذاکراتی بدهند . از آمدن بحکومت تحاشی کرد، حاضر شدم، عصر بمنزل او بروم، قبل از موعد به انجمن اسلامی رفت. شب شهرت کرد که درب منزل مجتهد بمبی انداخته‌اند، معلوم نشد راست‌بوده باشد. شنبه بانجمن جمع شدند که‌امنیت میخواهیم ، مشیر دفتر را فرستادم به انجمن که چرا با انجمن ایالتی طرف میشوید ، در منزل یکی از علما مجلس کنید تا در مصلحت صحبت شود ، در جواب حاجی سید حسن خسرو شاهی و آقا سید محمد آمدند که ما خود شما را طرف میدانیم و برای محاکمه در منزل قنسولها حاضریم ، پیداست که فرمایشات قنسول ژنرال روس از حلقوم جناب مجتهد بیرون می‌آید همان مجتهد که محمدعلی میرزای ولیعهد در تلگراف به‌مظفرالدین‌شاه میگوید: «مجتهد هزار خروارغله دارد، پنجاه خروار از او خواسته‌ایم، غوغا میکند.»

از غرض پرسیدم، معلوم شد هشت نفر از اهل شهر را باید تبعید کرد. بصیرالسلطنه وشیخ سلیم را از انجمن ایالتی، سایرین را از انجمن‌های دیگر. میرزا محمد علی‌خان ، شریف زاده ، علی موسیو و غیره، مطلب دیگر تغییر اجلال‌الملك از ریاست نظمیه. گفتم اما در حق خودم بحکم علما حاضرم، بمداخلهٔ قنسولها حاضرنیستم، خجل شدند، اما در باب تبعید آن چند نفر مهلتی بایست که تدبیر آن بشود . بغیر رئیس نظمیه که گفتم خودش مکرر استعفا کرده است ، چون در انتظام شهر ساعی است او را نگاه داشته‌ام . بطوریکه خدمت آقایان نوشته‌ام، عصر جمعه به نصیحت ، انجمن‌ها را از میدان و تلگرافخانه متفرق کردم . اجتماع آقایان سبب تجدید اجتماع آنها شد، نه من حاکم دو محلهٔ تبریزهستم ، نه‌آقایان مجتهد دو محله، وانگهی درمسؤلیت شریك هستیم، بهتر است در کمال بی‌طرفی بنشینم صلاح وقت را به بینم، و چارهٔ کار را بکنیم.

آه سعدی اثر کند درسنگ درتو ای‌سنگدل اثر نکند

با نظام‌الدوله ، عدل‌الملك وحاج مشیر دفتر مشورت کردم ، رفتن مرا بمنزلی بیطرف هم صلاح ندانستند ، حتی فهماندند که حضرات خوش خیال نیستند.

مدلول تلگرافات تهران و مذاکرات انجمن اسلامی پشت و روی یك نسخه است . دو سه روز اول در عالی‌قاپو ماندم، از دو طرف گلوله میبارد، یك فنجان قهوهٔ آخر هم در سرسائی که در باغ بود صرف شد، بمنزل میرزا اسحق‌خان کارگذار رفتم که در خیابان است ، پسر رحیم خان باعده‌ای سوار به تبریز آمد، خیابان میدان جنگ شد، به‌منزل حاج‌مشیر دفتر بنوبر انتقال کردم در حقیقت هانی بنده.

رستورانی در تبریز ترتیب داده بودم، اجزای ادارات در آن رستوران ناهار میخوردند . من پنج هزار، رؤساء دو ریال[1]، اجزای دیگر دو هزار و سی شاهی، فراش و غیره یك قران در حملهٔ اول رحیم خانیها رستوران را چاپیدند، از اقدامات ناهنجار آزادیخواهان برخلاف رأی من بتوپ بستن یکی از اشرار دوچی در خیابان بود، بقول شیلر شاعر آلمان در نوای زنگ

ز آتش و از باد و آب اندر خطر سخت‌تر دان چون بر آشوبد بشر

انجمن اسلامی ، باتفاق قنسول ژنرال روس پاخیتانف ، خیال اتلاف مرا داشتند و مرا در منزل حاج مشیر دفتر توقیف کرده بودند ، یعنی مشیر دفتر را مسؤل که من بطرفی نروم . پسر رحیم‌خان در خیابان و شجاع نظام بر نوبر مسلط شدند .

به شجاع نظام تکلیف کرده بودند بخانهٔ مشیر دفتر بریزد و مرا بکشند ، قبول‌نکرده بود. شنیدم رحیم‌خان هم به بیوك‌خان سفارشی کرده بوده است که به من‌آسیبی نرسانند. اخوی بزرك ، مخبرالدوله ، داخل حوزهٔ باغ شاه شد، وزیر تلگراف است، اخوی صنیع‌الدوله که آزادیخواه‌است، خانه نشین، مشیرالسلطنه، سنگ روی یخ، کسی هم در تبریز گوش بفرمایشات ایشان نمیدهد بامیر

---

۱ ـ قران را امروز ریال میگویند، بیست شاهی یك‌قران است، ریال یك قران وپنج شاهی بود، دو ریال باصطلاح امروز دو قران و نیم است.

بهادرتلگرافی کردم بکسان خود از اجزای‌کشیکخانه تلگرافی کرد که مرا سلامت به‌جلفا برساند. علی‌خان نامی‌برای اینکار حاضر شد .

به میرهاشم هم نوشتم من چهل روز مهمان شما بودم ، بقدری‌که توانستم بولایت شما خدمت کردم، کوفی‌که‌نیستید ازجان من‌چه میخواهید؟ شنیدم در انجمن‌با میرزاحسن نا مجتهدطرف‌شده‌بود بازگنه‌تزك .

اگرچه مراهمه قوی دل میدانند، لیکن طفره ازطبیعت ممکن نیست. شب خوابم‌نمی‌برد ، وسیله دردست نبود مگرسیگار ومن‌تاآن زمان سیگار نمیکشیدم، یك‌جعبه سیگار صامصون‌داشتم، یك‌جعبه سیگار برگ ، یکی صد عدد ، یکی‌پنجاه عدد، همه راکشیدم،خوابم برد. روز دیگرمعهود است بارفقا عکس بیندازیم ، صبح حال بدی داشتم ، تهوع سخت وسرسنگین در طاقچه نقل‌آلبالو بود ، شکر آنرا دورکردم و چندآلبالووصرف شد ، قدری آن حال را تسکین داد. عکس معهود انداخته شدکه‌گاه مرا به‌آن اوضاع یادآور میشود ، دوستان‌گفتند نمیشود از جان صرف نظر کرد .

هنوز تلگراف امیربهادر به علیخان نرسیده است . بعضی اعضای انجمن ایالتی به‌قنسول خانهٔ روس رفته بودند ، دوستان نصیحت میکردند من‌هم به‌قنسول‌خانه بروم گفتم به قنسولخانه روس نمیروم، وانگهی قنسول خودش دشمن من است ، قنسول امریکا درشهر نبود ، به قنسولگری فرانسه رفتم که ژران اداره میکرد ، خود را محتاج اجازهٔ ژنرال‌قنسول روس دانست ، اول شب رفت،برگشت، گفت قنسول روس اصولا مخالف است. شما سبب قطع نان من نشوید ، گویا تعلیم داشت‌که بدستور قنسول روس عمل کند ، شبانه بخانهٔ مشیر دفتر مراجعت کردم ، در راه مجاهدین مشایعت نمودند، چراغ فرا راه داشتند ومهربانی‌کردند . حقیقت رقت‌انگیز بود .

مکتوب‌اول‌مقتدرالدوله : «قربان‌حضورمبارکت شوم، تلگرافات تهران‌رازیارت‌کردم، چون حضرات‌حج‌الاسلام‌دامت برکاتهم باز امروز درخصوص‌نرفتن حضرت‌مستطاب‌اجل مذاکره مینمودند و مخصوصاً درمسألهٔ‌ایستادگی دارند، مستدعیم امروز را هم تأمل فرمائید، تا فردا انشاءالله اسباب حرکت وتشریف‌فرمائی حضرت اجل‌را فراهم‌میاورم، بسلامت تشریف می‌برید، زیاده‌عرضی‌نیست .

تلگرافات رانگاه‌داشتم که بحضرات‌آقایان ارائه بدهم ، تا ایرادی در تشریف‌فرمائی‌حضرت اجل نفرمایند . مقتدرالدوله .»

مقتدرالدوله شرحی بمن نوشته که به عالی‌قاپو بیائید، از اینجا بدرقه همراه‌کنم ، بروید . نوشتم ، میل‌دیدن عالی‌قاپو راندارم، اگرمانعی نیست ازهمین‌جا میروم .

علیخان وچند نفرسوار که از طرف امیربهادر معین شده بودند ، بخانهٔ مشیر دفتر نیامدند مستقیماً سرِ راه رفته بودند ، شهر تبریز صورتاً بدست انجمن اسلامی و معناً تحت اقتدار قنسول روس‌است . باقرخان پهلوان خیابان ، امان تحصیل‌کرده در خانه نشسته ، ستارخان بتوسط قنسول امان خواست ندادند ، باسیزده نفر درامیرخیز سنگردارد .

نزدیك غروب ازمنزل مشیر دفترحرکت کردم ، دو نفر سوار قزاق که‌همراه بودند نزدیك پل منجم‌رفتند ، وارد امیرخیز نشدند ، گرون برگ تاجر اطریشی بامن حرکت‌کرد، گفت من از دزد و دغل بانشانی‌که دارم میتوانم شمارا حفظ‌کنم . بطرف صوفیان می‌رویم و تاریك شده است ، در راه سواری‌جلوگرفت و اسم مرا برد . شاهزاده جلال‌الممالك که همراه‌است خواست تعمیه‌کند، گفتم بگو ، معلوم شد از سوارانی‌است که باید از من مشایعت کند . علی‌خان‌نامی است از اجزای کشیك‌خانه ، مأمور ازطرف امیربهادر جنگ .

سوارهاجلو به صوفیان[1] رفته‌اند ، نصف شب به صوفیان رسیدیم ، حاضری‌صرف‌شد، بطرف

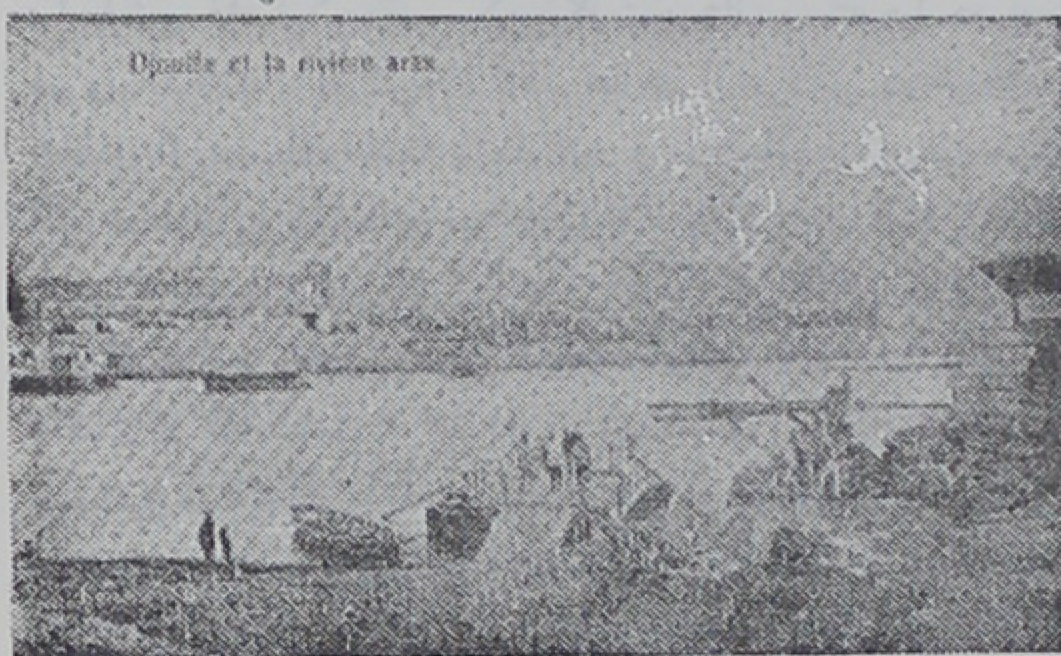
---

1 ــ چاپارخانه درصوفیان حیاط کوچکی است که اطاقی بزرگتر روبه مشرق دارد و دو اطاق روبه‌جنوب که وقتی سفیدکاری و تمیز بوده‌اند ، لیکن باید از طویله بآن منزل وارد شدباز از جاهای دیگر بهتر است .

←

مرند حرکت کردیم . سوارها خسته بودند، ماندند ، علیخان جلو درشکه نشست تا مرندآمد، قبل از آفتاب به مرند رسیدیم . شیرچای خوبی حاضر بود ، صرف شد ، علیخان هم آنجا ماند حرکت کردیم ، جمعی سواران موافق بر سر راه صف‌کشیده بودند ، با تأثر از هم‌گذشتیم ، در عرض راه دسته دسته مجاهد ، غالباً لخت ، بطرف تبریز میروند . در دهنهٔ دردیز توقفی‌شد ، تا اسب عوض کنند، مرغ پخته همراه داشتیم ، صرف شد ولذتی بخشید ، مغرب به جلفا رسیدیم ، عطاء السلطنهٔ شاهسون از طرف خودم حاکم بود . تلگرافی از مقتدرالدوله نشان داد که در توقیف من شده بود، گفت جسارت نمیکنم ، هرچه بفرمائید اطاعت میکنم ، تلگراف مشیرالسلطنه و امیربهادر را باو دادم، گفتم تا شب از مقتدرالدوله هم تلگراف خواهد رسید ، پل متحرکی که بود حاضرکردند، از ارس رد شدم . وسائل زندگی هم فراهم تر بود ،جلفای ایران خرابه است ، جلفای طرف روس‌هتل دارد، مغازه دارد، حتی تماشاخانه دارد، ولوماتوشکا باشد. پاسی‌ازشب‌گذشته ، تلگراف مقتدرالدوله هم رسید .

نصف شب از جلفا باراه‌آهن حرکت‌شد ، خیال من درخاك روسیه هم مشوب است واحتمال حوادثی میدهم ، اطراف نخجوان صاحب‌منصبی اجازهٔ ملاقات خواست ، دانستم خطری نیست و الا اجازه نمیخواست. با دومترجم مطلب خودش رااظهارکرد ، به تصور اینکه من والی آذربایجان بودم ، تقاضای‌نشان کرد. گفتم‌انشاءالله میفرستم ، چقدر انشاءالله‌مواعید راسهل میکند. اومترجمی داشت که روسی به ترکی میگفت . جلال‌الممالك فارسی‌میکرد .



ورود به تفلیس روزجمعه به‌قنسولخانه رفتم، ممتحن‌السلطنهٔ‌قنسول،کسالت‌داشت یانداشت‌رونشان‌نداد.بمنزل آرنلد رفتم‌که رئیس تذکره بود و از پستخانه اورامی‌شناختم . ناهاری‌صرف شد، شست‌وشوئی بعمل‌آمد ، یك دست‌لباس خریده شد، نصف‌شب‌حرکت‌کردم. ممتحن‌السلطنه، جماعتی از ایرانیان را بعنوان استبداد بحبس نظمیه انداخته بود ، کار وارونه شده‌است ، مشروطه مستبد است،انصافاً هیچکدام نمیدانند چه میخواهند ، تمام تقلید بیمورد است .

تمام مایهٔ من هزار تومان است ، چهار صدتومان به‌همراهان دادم‌که به‌تهران بروند ششصد تومان برای من ماند ، غروب چهارشنبه میبایست بسرحد اطریش برسم . صبح که بیدار شدم ، درنظرم مجسم‌شد که در سرحد مرا توقیف خواهندکرد . رفیق ناهاری در واگن داشتم گفت شما را امروز آشفته خاطر می‌بینم ، گفتم شب میگویم . نزدیك سرحد علی‌الرسم تذکرهٔ مسافرین را گرفتند ، در سرحد مأموری‌آمد و تذکرهٔ مسافرین را داد ، تذکرهٔ مرا نداد ، شهادت‌گفتم ، بر-گشت ، اسمی میخواند درست معلوم نمیشد ، نزدیك رفتم و اسم خودم را گفتم ، نگاهی به تذکره

→ درصوفیان بدیوار سالن چپرخانه ، رندی یادگاری نوشته بود ، مزاحی‌نموده بفرانسه.

Mess. les voyageurs qui ne sont pas satisfaits du service sont priès de s' adresser à la directrice.

مسافرینی‌که ازپذیرائی راضی‌نباشند ، لطف فرموده به مدیره رجوع نمایند .

دربعضی هتلهای فرنگ ، بالای درب منزل قاپوچی، این عبارت رانوشته‌اند .

کرد و بمن داد. گویا دنیارا به من دادند، چون مرغی‌که آزاد شود به ترن پروازکردم . بازنگرانم، سه زنگ معمول زده شد ، بالاخره سوت‌هم‌کشیده شد ، کانه صفیرمرغ بهشتی است ، ترن به‌جنبش آمد، نفسی بآسایش‌کشیدم . در سرحد وپدولوچیسك، لباس، زبان وعادات عوض شد. بحمدالله از خاك روسیه خارج شدم .

ورود بوینه

صبح دیگر در وینه از دریچهٔ هتل گرمانیا بجریان شعبهٔ دانوب نگاه میکنم وبخاطر میآورم:

برلب جوی نشین وگذر عمر ببین   این اشارت زجهان‌گذران مارابس

کارت پستی در وصف‌حال‌خوداز آن منظره‌به‌مخبرالملك‌نوشتم ، وینه‌است، عجب‌شهری‌است، رود دانوب است ، عجب منظری است ، مردم میآیند و میروند ، عجب مردمی ، بحال خودم فکر میکنم عجب حالی ، یاد تبریز میکنم ، عجب قیل وقالی ، به امنیت رسیدم ، عجب مجالی، فکر تهران میکنم ، چه سخت خیالی .

جواب‌مخبرالملك

«قربانت شوم ، تهران است،چه بدجائی است ، بعداز ظهر است، چه‌گرم است، هرکس درگوشه‌ای خزیده و خواب است . مخلص هم‌پناهنده باطاق شام‌خوری شده و مشغول صحبت با شماهستم . زحمتی‌که ازگرفتاری‌شما در تبریز بما واردآمد ، ازگرفتاریهای تهران وارد نیامد. چراکه‌اینجا هرچه بود ، میدیدیم و خبر داشتیم ، اما درتبریز نمیدانستیم چه‌خبراست و چه خواهد شد ، بعد ازعبور از سرحد هم‌بواسطهٔ نرسیدن‌خبر تلگرافی‌چندروزی بانتظار گذشت تاکارت پستال‌های روستف وپدولوچیسك باهم‌رسید وآسایش حاصل‌گردید . گویاکارت پستال رستفرا در پستخانه نگاه داشته بودند وبنظر مقامات‌عالیه هم رسانده‌اند ، بازکردن کاغذ ها هم ازهرکس درهرجا درکمال دقت برقرار است . چنانچه دیروز کاغذی از نصرالله‌خان رسیده بود و درکمال بی‌شرمی سرباز رساندند، بازهم خوب است که میرسانند، اگر ندهندکی مؤاخذه خواهدکرد ، پاکتی هم از وینه رسید و روحی تازه دراجسام افسرده دمید .

صورتی در زیر داشت ، آنچه در ظاهر بود امان از دول متمدنه ، امان از تربیت وسیو- یلیزاسیون ، خود پرستی و خودخواهی اروپا راگرفته، جای شکایت هم نیست « هرکسی آن درود عاقبت‌کار که کشت » امروز برای نوشتن جوابهای شما حاضر نبودم، چرا که مقدمات‌آنها موجود نیست و انشاءالله تا آخر هفته عریضهٔ دیگر در جواب مطالب عرض خواهد شد امروز این کاغذ را فقط برای این نوشتم‌که بدانید تعلیقهٔ شما رسیده است و اتفاقاً باز هم نشده بود . دوستان و متعلقان هم از بزرگ وکوچك ، الحمدلله همگی سلامت هستند و دعاگوی آن وجود محترمند . احتمال هم میرود اگر پولی پیدا بشود ، جناب صنیع‌الدوله و بنده هم خدمت شما برسیم وجوابهارا شفاهاً عرض کنم. انشاءالله تعالی .

همینقدر عرض‌میکنم‌که کار پول خیلی سخت است و تنگدستی عمومی حاصل و باین جهت قیمت اجناس هم خیلی تنزل دارد و باینواسطه نه مستأجر اجاره میدهد ، نه حاصل ملك فایده، خداوند عاقبت امور را خیرکند. مادام و موسیو اشتله را ازقول ما سلام برسانید، شاهزاده جلال‌- الممالك ، عبدالله‌خان پسر مرحوم‌منشی‌باشی و فضل‌الله تهرانند ولی محمدکالسکه‌چی گویا قزوین مانده است . هاشم‌هم آمده است ولی‌من اورا ندیده‌ام ، لزومی‌هم نداشته است . ازآقایان‌طلاب‌احوال پرس هستم ، بآنها نصیحت بفرمائید که تا ممکن است تحصیل‌کنند و وقت خودشان را بیمصرف نگذرانند ، خط و سواد فارسی‌که ندارند ، اقلا علوم آنجارا تکمیل کنند . بتاریخ ۱۰رجب مطابق ۱۸ اوت۱۹۰۸»

از وینه به‌برلن رفتم ، از آشنایان والتر پسردوم دیتریثی وفات کرده است ، خواهرش در برلن است، امان‌الله خان و عزت‌الله خان،پسران صنیع‌الدوله در برلن‌هستند. امان‌الله را درنوشاتل به‌پانسیونی سپرده‌اند ، درس میخواند . عزت در شارلتن‌بورك و در منزل اشتوله منزل دارد. چند روزی در منزل اشتوله بسر رفت ، چون جا تنگ بود در خارج اطاقی گرفتم . باز روزها در

منزل اشتوله برگذار میشد، دو دختر دارد، بسن ۱۴و۱۶ مدرسه میروند، بعداز ظهرها که درمنزلند صحبت ماگرم است ، مثل این است که در منزل خودم باشم . سی سال است که با خانوادهٔ دیتریشی آشنائی دارم و دخترش با من سمت خواهری دارد .

بتهران نوشتم ، بلکه اخوی مخبرالدوله کـه در این‌گیرودار دستش بعرب و عجم بند است هزار تومان حقوق مرا بدهد ، بحساب تلگرافخانه بیاورد ، جواب نرسید. روزی یك مارك بیشتر نداشتم و دختر دیتریشی قریب دوهزار تومان از بابت مخارج پسرهای صنیع‌الدوله طلبکار است، از از طرف دیگر خبر تاخت وتاز خانهٔ ظهیرالدوله‌و حبس و بندها را شنیده‌اند ، احتشام‌السلطنه هم چو انداخته است که بعضی‌ارامنه مأمورند اورا بکشند ، عزت‌الله‌خان که بسفارت‌رفته‌است، احوالاتی بپرسد ، ندبه‌ها کرده است . کنراد برادر همشیره هم نصیحت میکند که چه صرف اینها میکنی ؟ چه اعتبار دارد ؛ حق هم دارد ، رموزات همه نامساعد در نامساعد است .

در این اثنا ، رحیم‌آقای قزوینی ارمنی‌ئی را میفرستد به‌منزل آشنایـان ، وقت میخواهد مراملاقات کند ، نشانی منزل شب‌مرا باو میدهند ، حالا صبح‌بلند است، دخترهای اشتوله سراسیمه بمنزل من آمدند ، گفتند مادرمان ما را فرستاد و عذر خواست از اینکه نشانی منزل شما را داد چه‌شد ؛ گفتم شخصی‌آمد وقت ملاقات خواست ، گفتم فردا عصر بیاید ، همانجا رفتند ،این‌اندازه خاطرها در برلن‌هم پریشان بود . روز دیگر طرف‌عصر رحیم‌آقا آمد ، قصدش اجازهٔ من نسبت به ساختن ریسمان‌ریسی تبریز بود که امتیـازش با مـا است (در همهٔ ایران) و گفت از صنیع‌الدوله اجازه دارم ، گفتم کافی است ، در وقت رفتن تمجمجی میکرد ، گفتم چیست ؛ گفت غربت است ، دست به‌تهران نمی‌رسد ، اگر ضرورتی‌پیش بیاید ، من اینجا دستم باز است . گفتم فعلاً حـاجتی نیست ، رفت ودر این‌وقت من‌یك‌مارك بیشتر نداشتم .

مادام‌اشتوله اندیشناك وارد اطاق‌شد که چه‌بود ؛ گفتم،گفت مبادا از او چیزی بخواهی،من خودم حاضرم ، حقیقت زنی است بصفات مادرش ، حسن اخلاق آنها فراموش شدنی نیست . هر هفته دست‌در جیب من‌میکرد ،کیف‌مرا بیرون‌میآورد، مقداری پول‌طلا درآن میگذارد،مخبرالدوله بمن جواب نداد و این زن این قسم مهربانی میکرد . خوش گفت سعدی که «دوستان وفادار بهتر ازخویشند .»

رقعهٔ مخبرالملك
۱۴ محرم ۱۳۲۷
برابر ۶فوریه۱۹۰۹

«قربانت‌شوم ، پس از دوکاغذی که در ابتدای ورودبپاریس ازشما رسید، یکی بلاواسطه و دیگری بواسطه ، دیگر مدتی بود بزیارت مکتوبات نائل نگشته بودیم تا در هفته‌گذشته کارت‌پستالی رسید که حاکی ازگردش روزگار و بهبودی‌استقبال بودوقدری‌هم بی‌ملاحظه‌مرقوم رفته بود[1].معلوم است ، انسان هرچه هم مسبوق باوضاع این مملکت باشد ، وقتیکه در پاریس‌نشسته باشد ، از ناامنی وطن غفلت میکند . اما واقع این‌است‌که اوضاع‌عجیبی است‌و به‌تصور در نمی‌آید . هشت‌ماه است، یك‌شب راحت نخوابیده‌ایم ، یعنی تمام مملکت در عذاب است ، برای اینکه یکنفر وزیرمختار روس و یك شارژ دافرانگلیس اینطور مصلحت دیدند ، اگر تصویب آنها نبود، دولت جرأت اینکه مجلس را بتوپ ببندد نداشت ، چه اتفاق افتاده بود ، مملکت روبانتظام گذارده بود ، مجلس‌تازه میخواست کاری ازپیش‌ببرد، واضحتر عرض‌کنم ، آذربایجان را آنطور که خودتان بهترمیدانید، باکمك مجلس آرام کرده بودید، فارس‌هم بواسطهٔ ظل‌السلطان‌آرام گرفته‌بود، ازجای دیگری‌هم صدائی استماع نمیشد، وزیرمالیه که صنیع‌الدولهٔ بیچاره‌باشد، دو سه‌لایحه بمجلس داده بود که طرف توجه واقع شده بود ودولتین دیدند جواب حسابی‌ندارند، مجلس را بتوپ‌بستند ، بدست یك عده‌مردم نادان‌خودپسند ، این‌بیچاره‌ها هم بواسطهٔ جزئی مساعدتی که از طرف همسایه‌ها دیدند، باندازه‌ای تند رفتند که‌هم‌آن مساعدت ازآنها سلب شد وهم‌روی بازگشتن ندارند. ازطرفی

---

۱ ـ موقعی است‌که‌من‌سرداراسعد را محرك شدم باصفهان برود .

خودشان را گرفتار و مجبور بهمراهی و ازطرفی رانده می‌بینند ، ولی بروی بزرگواری نمی‌آورند و با اینکه کار شمال را هنوز تمام نکرده‌اند ، تدارك جنوب را می‌بینند[1] یعنی بازی‌میکنندوتقصیر را بگردن این‌وآن‌وارد می‌آورند . مثلاً مکرر گفته‌اند که اغتشاش آذربایجان ازشما است‌که‌قورخانهٔ آنجا را بمردم داده‌اید ، مثل اینکه میتوانسته‌اید ندهید و امروزها میگویند فلانی در پاریس هم ایرانی‌ها را جمع کرده و نمیگذارد آسوده باشند و قرار براین‌شده است‌که اگر از همه بگذرند از شما نگذرند . معلوم نیست چرا ؟ برای اینکه یك‌جماعتی دلشان‌خواسته است دزدی کنند و سلطنت محمدعلیشاه را متزلزل‌کنند ، هیچ‌معلوم نیست که شخص‌شاه از اوضاع مملکت کاملاً اطلاع دارد یا ندارد . احتمال‌کلی این است که بسیاری از مطالب را اطلاع نداشته باشد یا او را همچه مطمئن کرده‌اند که از هیچ اغتشاش ، تزلزل در عزم ملوکانه حاصل نمی‌شود . باز هم خداوند انصاف بدهد بمردم تربیت شدهٔ متمدن که آنچه بسر ما بیچاره‌های نادان میآید از آنها است ، بختیاری‌ها هم مظنون این‌است که‌متحرك بالاراده نباشند . باری‌چه‌بنویسم که بهتر از من‌میدانید، این مقدار هم‌از روی بی‌اختیاری نوشته‌شد و مقصود اصلی همان یك‌نکته بود که‌عجالتاً مقصرواقعی شما بقلم‌رفته‌اید، نمیدانم خودتان هم قبول‌دارید یا خیر. البته وزارت‌خارجهٔ سعدالدوله ، یعنی درواقع صدارت ایشان و خارج شدن مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك‌را اطلاع دارید . وزرای بزرگ مملکت فعلاازاینقرارند:

مشیرالسلطنه ، سعدالدوله ، قوام‌الدوله ، نظام‌الملك ، مهندس‌الممالك و اول آخر از همه حضرت سپهسالار که دنیائی‌خراب شد تا ایشان بآرزوی خودشان رسیدند . چون بهیچوجه اطمینان ندارم که در پستخانه با کاغذها چه‌میکنند ، این کاغذ را بتوسط مترجم سفارت آلمان میفرستم ، شما هم خوب است همین کار را بکنید ، کتاب‌هائی را که خواسته بودید یعنی جلدین مجمع‌الفصحاء و چهارجلداز فواید را باسم‌عزت‌الله‌خان فرستادم، انشاءالله‌رسیده‌است. ریاض‌العارفین‌را ازمیرزامحمود خواسته‌ام ، هنوز نفرستاده است ، گویا جلدهائی‌که برای او باقی‌مانده است ، یك‌جزوی باقی‌دارد، میخواهد چاپ‌بکند ، آنوقت‌بدهد، همین روزها خواهد فرستاد . نسخهٔ خودتان را مخصوصاًنفرستادم که برای خودتان‌بماند اشیاء دیگری‌که خواسته بودید ، عندالقدرت‌والاستطاعت فرستاده خواهدشد. چنانچه سابق هم عرض کرده‌ام مواجب نمیدهند ، قرض ممکن نمی‌شود ، مگر باگرو زیرسر که آنرا هم بقیمت نازل حساب میکنند و تومانی دویست‌دینار تنزیل میخواهند . فروش‌هم فقط به‌ثلث قیمت ممکن میشود . کار نان‌وآب هم لنگ است ، این است حال مردم ، الامعدودی دولت‌خواه‌ها که اطراف شاه‌را گرفته‌اند و در عین‌بی‌پولی وگرفتاری بروات‌هشتادهزارتومانی برای مطالبات‌دروغی صادر و وصول میکنند ، میرزا زین‌العابدین‌خان را همان اوقات‌که تازه حرکت کرده بودید ، اطلاع دادم که بیایند صفحه‌های تمام‌شدهٔ خود را دریافت‌دارند وپول برای اتمام بقیه بدهند. ایشان بعداز مذاکرات خارج از موضوع ابداً برای اینکار حاضر نشدند ، صراحتاً از صدتومان خودشان‌صرف‌نظر کردند که دیگرکسی بایشان کار نداشته‌باشد . صفحه‌های تمام شده را هم نخواستند، بنده هم لازم ندانستم بزور صفحه‌های اورا بدهم و سکوت اختیارکردم ولی‌خطوط ایشان را ردکردم وسندگرفتم[2] ازآرنولدوبده طومانیاس‌اطلاع ندارم، زیراکه حاج محمدتقی متجاوز ازیك ماه‌است باسایر متحصنین در سفارت‌عثمانی است وملاقات‌نشده،ظاهر این است پرداخته باشد والاچیزی اظهارمیکرد . درکاغذ آخر خودم شرحی از کسالت فضل‌الله‌خان نوشته بودم ، نمیدانم رسیدیاخیر ، برای‌آسایش خیال شما عکس در جمعهٔ ۲۹ ذیحجه انداخته و ارسال میشود .

---

۱ ـ سیدعبدالحسین‌لاری .

۲ ـ میرزا زین‌العابدین خان منشی سفارت انگلیس نسخ نویس است . قرآنی نوشته است که در اسلامبول به‌گراور چاپ شد . خواست در تهران تجدید کند ، بمن رجوع کرد ، صد تومان داده بود و مقداری از قرآن گراور شده بود ، نکول کرد و مبلغی خسارت بمن وارد آمد این هم کاسبی .

اهل خانواده الحمدلله همه سلامت هستند و بدعاگوئی مشغول . نمیدانم‌کی قسمت شده که باز بسلامتی ملاقاتی حاصل‌شود. جانهابلب‌آمده، زندگی‌تلخ شده،هیچکس تکلیف‌خودرانمیداندبرادر، برادر را نمی‌شناسد. کاغذی‌جناب‌حاج سیدنصرالله به‌بنده نوشته‌اند و چندفقره خواهش‌مختصرکرده‌اند که سابقاً هم‌اشاره شده بود ، کاغذ رالفاً فرستادم چون‌انجام دوفقرهٔ آن راجع بپاریس است ، اگر تا ورود این‌کاغذ ازآنجا حرکت‌کرده باشید ممکن است‌بتوسط دیگران‌انجام شود که‌میل ایشان حاصل شده باشد . خانم‌خانمها خیلی منتظر عکس نصرالله‌خان است ، حق هم دارد . برای‌امروز بس‌است، انشاءالله در کاغذ دیگر قدری هم از خواهش‌های خودم خواهم نوشت . باقی، ایام فراق کوتاه باد، موسیو و مادام اشتوله را سلام میرسانم . العبد ، مخبرالملک .»

در زمستان قصد ~~~پس‌کردم . برای امتحان از رحیم‌آقا هزارمارك خواستم ، هفتصدفرستاد در پاریس عده‌ای ایرانی موافق و مخالف جمعند، دکتر جلیل مرا جاسوس مخصوص محمد علیشاه معرفی میکند، سمت خودش را ظن‌بمن‌میبرد، کافر همه رابه‌کیش خود پندارد، در نحوخوانده‌بودم

مهما تکن عندامرء من خلیقه وان خالها تخفی علی‌الناس تعلم

شاخص میان ایرانیان ، علیقلی‌خان سرداراسعد است. گاهی‌به‌منزل او میروم ، سردمی‌است غالب اشخاص‌سرسفرهٔ او حاضر میشوند . عصرها به‌کافه دولاپه ، جنب‌اپرا می‌رود و باز جمعی دور او را گرفته‌اند . منزل من‌قابل‌آمدن‌کسی‌نیست ، از هتل‌های خیلی‌متوسط است ، اگر نخواهم‌بگویم بست . غالباً بیرون‌میرفتم که اگرکسی‌بیاید ، منزل نباشم .

در تهران مراوده با سردار نداشتم ، در پاریس رفیق‌شدیم . تا آنجا که روزی بمن‌گفت‌می‌خواهم با شما شوری‌بکنم ، موقع بدست نمی‌آمد . تاروزی خلوت اتفاق افتاد ، گفت ، میخواهم به لندن بروم با سرهاردینگ دوستی دارم ، بگویم‌مردم شمال ایران بروس و مردم جنوب بانگلیس متوجه بودند (وهستند) ما همانیم که بودیم ، دراین تغییرات نظرشما چیست؟ فهیم‌الدوله اخوی‌زاده حضور داشت ، گفتم حدوسطی هم‌دارد ، آنرا هم بپرسید و آن‌راجع بقسمی است که امروزمتوجه‌به خود ایرانند ، معلوم باشد در عین‌حال تکلیف‌دوستی با آن حدوسط چیست .

هاردینگ گفته بود دوستی‌آن‌جماعت با دوستی‌ما تباینی‌ندارد . سیاست ،سیاست‌ظل‌السلطان در پاریس است ، هر روزکه خبر پیشرفت ستارخان می‌رسد ، مشروطه‌طلب‌است هرروز که‌عین‌الدوله پیشرفتی میکند ،سلام‌می‌نشیند .همه‌خانه‌زادند ، تقی‌زاده بپاریس آمد، درکافه دولاپه اطاق مخصوص بخرج سرداراسعد اجارهٔ روزانه شد . جرگه میشد،که چه بایدکرد ناصرالملك را هم که در پاریس بود دعوت‌کردند ، نیامد ، دوسه‌جلسه نشستیم ، مطلبی‌نداشتیم ، تقی‌زاده بطرف تبریز رفت .

از ما و منی و چند و چونی حاصل نشود مگر زبونی

اخبار نهضت‌رشت واصفهان می‌رسد ، روزی به‌سردار اسعد گفتم ، من‌هم با شما صحبتی‌دارم. خلوت میسر نمیشد ، تا روزی در موقع حرکت‌به‌کافه دولاپه معتمدخاقان وغیره (امیرمجاهدومرتضی قلیخان) راگفت؛ اتومبیل دیگر بگیرند ، من واو تنها دریك‌اتومبیل نشستیم به‌شوفرگفتم،آهسته‌تر بران ، به‌سردارگفتم‌موقع نشستن در پاریس نیست ، بروید اصفهان و این نهضت را اداره کنید . گفت ازکجا نتیجه‌بدست‌بیاید ، گفتم تاریخ‌خوب میدانید همهٔ اشخاص بزرگ نمی‌دانستند آخر کارچه میشود ، اقدام‌کردند ،آنانکه نتیجه گرفتند مشهورشدند ، اگرکار پیشرفت‌نکرد برمیگردید،پاریس جائی‌نمیرود ، بازهم راحت‌خواهید بود ، اما اگرپیشرفت‌کرد ، سردار دیگری خواهید بود . گفت رفیق نداریم ، دیدی ناصرالملك را دعوت‌کردیم و نیامد ؟ گفتم‌کار را یکنفر میکند ، شما بروید اصفهان وقوت باشید ،من‌میروم تهران وصحبت میکنم . دراین‌ضمن رسیدیم به‌کافه دولاپه، رفقاجمع شدند .مصطفی‌قلی‌خان اخوی‌زاده بنا شد برود تحقیق‌کند، کشتی از مارسی برای محمره‌کی‌حرکت میکند ، من‌هم‌تلگرافی به‌صنیع‌الدوله نوشتم که اجازهٔ‌مرا بخواهد ، بتهران‌بروم . جواب تلگراف کردند «بایست ۲۳ فوریه» سرداراسعد حرکت‌کرد ،جواب‌صنیع‌الدوله‌رسید .

مکتوب صنیع‌الدوله

«فدایت شوم ، سه روز قبل تلگرافی از شما رسید و اجازهٔ مراجعت خواسته بودید ، خیلی اسباب حیرت شد که چه امیدواری سبب این استجازه شده است که دراین جا اثری از آن ظاهر نیست . بلی محل خدمت ماها اینجا است ولی نه در این ایام ، الساعه فقط خطر مستقیم موجود است ، زیرا که حضرات از روی شهوت و هوس گول مدعی را خورده‌اند ، اقدام بکاری کردند که مقدمهٔ فنای خودشان است و گمان میکردند فی‌الواقع در ظرف بیست و چهار ساعت رجعت به استبداد جاهلیت خواهند کرد . کیسه تهی ، لشگر دروغی ، مفتخور اطراف را گرفته ، گرسنه مانند گرگ‌ها حمله آورده ، ایجاد حال وحشت‌انگیزی کرده‌اند که احدی امنیت ندارد . هرچه از الواط و اشرار محلی و اطراف بوده به تفنگهای فرانسوی که آخر اسلحهٔ آنها است مسلح کرده، دور خودشان جمع کرده‌اند، از کجا که این اراذل و اوباش روزی این شهر را محل غارت خود قرار ندهند. باری موقع بس خطرناك است، جای تعجب هم نیست، موقع آخر بحران است، آنچه لازم‌تر است که شما در آنجا اقدام بکنید، رفتن به لندن وملاقات پروفسور برون است، پریروز پادشاه انگلستان در موقع افتتاح پارلمنت گفته است که ما نمیخواهیم در امور داخلی ایران مداخله کنیم .

ولی نظر به منافع تجارتی ما، شاید مقتضی باشدکه اقدامی بشود. یکی هم وزیر مختارسابق روس، هارتویك ملاقاتی باخبرنگار استاندار لندن کرده وآنچه‌دروغ میخواسته‌است گفته ونسبت‌ها باعضای مجلس شورای ایران داده.

برای جلوگیری از افکار انگلیس‌ها و جواب روسها این است که ایراد بمجلس و انجمنها نیست، روس‌ها میخواهند نقشهٔ دیرینهٔ خودشانرا اجرا کنند. مستقیماً بی‌حضور وزیری با شاه ملاقات میکنند ودراین اعمال محرك دولت بودند. اشخاصی‌که در بهارستان به شاه فحش می‌دادند پس از برهم خوردن مجلس جایزه گرفتند و سردار شدند. چرا دولت به هیچ انجمن شورش طلب حمله نکرد، مگر سه انجمن، پس‌انجمن‌های خود دولت بودند. بالاترین دلیل که ایران دراین‌دو سال رو بترقی‌و امنیت نهاد، افزودن‌دخل گمرك است. تجارت بهترین دلیل‌امنیت است. آن‌ساعت که آذربایجان بسعی شما و فارس بسعی ظل‌السلطان آرام شد، دیدند راه انگشت کردن درکار دارد، مسدود می‌شود، عجله در تخریب نمودند و کردند آنچه‌کردند. اما یك مسألهٔ دیگر است که من آنرا خیلی اهمیت میدهم در هدم این اساس و آن ازدیاد گمرك قند و چای است. من پیشنهاد کردم، شما در تهران بودید که این فقره بسفارت روس‌اظهار شد وبه تعلل گذشت تاآنکه مصلحت دیدم بمجلس اظهار شود ، پس از این روسها دیدند مجلس وملت این مطلب را بجان ودل‌پذیرفتند اگر بخواهند ضدیت کنند، طرف نفرت اهالی واقع میشوند و اگر قبول کنند، خلاف مقاصدشان است. این بود که به تخریب اساس مصمم شدند ، وزیر روس، شارژدافر انگلیس را که فطرتاً ضد شرقیان است، باخود همراه کرد ودست بکار زدند . پس از خرابی‌ها امروز مشغولند طرح تازه‌ای برای این مملکت میریزند و حال آنکه دست برداشتن از ممانعت ملت و عدم مداخله کافی است، تا ایرانیان بتوانند کار خودشانرا بسازند .

من لازم میدانم، بطور مستقیم باانجمن لندن مذاکره شود، بخصوص بتوسط شخص شما تاچه صلاح بدانید؛ مرتضی‌قلی ۲۷محرم ۱۳۲۷»

مخبرالملك در ذیل رقعه مینویسد : مطلب همین است که نوشته شده ، حرکت شما فعلا خیلی مشکل است ، مطمئن به اجازهٔدولت نمی‌شود شد ، وانگهی در بادکوبه ، انزلی و رشت احتمال‌میرود بشما تکالیفی بشود که رد وقبولش‌مشکل است .

ما در تزلزل هستیم ، کافی است . هر چه فشار از اطراف زیادتر می‌شود، دولت برسختی می‌افزاید، معلوم نیست چه تقدیر رفته که این کوری وکری پیدا شده‌است؛

ترسمش آن خفته درد امان کوه سیل خیز   خوابش از سر نگذرد تاآبش از سر بگذرد

ایام ملاقات نزدیك باد؛ محمدقلی

تقی‌زاده در لندن بود و مذاکرات میکرد، کاری که از من ساخته بود روانه کردن سردار اسعد بود به اصفهان که بحمدالله از آن نتیجه گرفته شد. نقشهٔ اصلاح بود، ریشهٔ فساد کنده شد. رقعهٔ صنیع‌الدوله را به معتمد خاقان و غیره نشان دادم، تصدیق کردند که حرکت موقع ندارد.

انجمن لندن یکی از مؤسسات سیاسی است و ابداً فایده بحال کسی ندارد، یقولون بافواههم مالیس فی‌قلوبهم. باموافقت دولت انگلیس مجلس را به‌توپ بسته‌اند. از انجمن لندن چه‌کار ساخته است.

به غمخوارگی جز سرانگشت من   نخارد کس اندر جهان پشت من

قید بیجا

دلپش در پاریس، رستورانی است، مخصوص تجار، ناهار و شامی میدهند تمیز و مشتمل برپنج غذا، بقیمت ثابت دو فرانك و نیم. من غالباً در آن رستوران غذا میخوردم، مصطفی قلی‌خان اخوی زاده، کریم خان عموزاده و ابوالحسن‌خان همشیره زاده، گاهی همراه بودند. اخوی زاده، معتقد بود که در دووال ناهاربخوریم، بهمین قیمت، گفتم چرا؛ گفت اینجا همه میدانند بچه قیمت ناهار خورده میشود، در دووال معلوم نیست، گفتم در نظر من غذای اینجا بهتراست و کی‌چه خیال میکندعلی‌السویه است.

دیگر در پاریس کاری نداشتم، کیسه هم خالی بود، به برلن برگشتم. در پاریس روزی به قبرستان پرلاشز رفتم سرقبر باقرخان مرحوم، پسرعمه، فاتحه خواندم و نمره گرفتم. قبور بسیاری از بزرگان آنجا هست، بعضی فوق‌العاده مزین، از اساتید، حجاریهای عالی بر سر قبور نصب است.

زدم تیشه یکروز برتل خاک   بگوش آمدم ناله‌ای دردناک

که زنهار اگر مردی آهسته تر   که‌چشم‌وبناگوش‌وموی‌است‌وسر

لازم است گاهی به‌قبرستان رفتن‌که مرگ‌فراموش نشود، بالجمله نمرهٔ‌قبرباقرخان راگرفتم.

مکتوب دیگر مخبرالملك

«قربانت‌شوم؛

هرچندفاصلهٔ کاغذ ها را زیاد میکنم، برای اینکه بتوانم تازه ای بنویسم ممکن‌نمی‌شود. اگر چه ناشیگری نباید کرد، امروز می‌توانم برای‌شما یك دستخط چاپ شده‌در جوف پاکت بگذارم که رئیس مطبعهٔ آن عبدالله قاجاراست‌ومنشی آن(شیخ نوری) ماشاءالله صد بیت



منظرهٔ پرلاشز

کتابت‌کرده، بدون اینکه یك سطر مطلب داشته باشد واشریعتاوامحمدا !! این‌دستخط نتیجهٔ یادآوری سفارت انگلیس است، از دستخط ۲۴ جمادی‌الاولی، همهٔ‌کارها خواهد شد، ولی بعدازخسارت جانی و مالی و آبروئی وتحکم اجانب واشرفا وااستقلالا!!!!! در تبریز هم‌بعد ازجنگی که درآخر شعبان واقع شد، معلوم و آشکارا شد که بزور کاری ازپیش‌نمیرود. حالا مشغولند بتوسط نمایندگان

خارجه گفتگوی شرایط اصلاح را میکنند (الهم اجعل عواقب امورناخیرا) امید است که ایام سختی گذشته باشد و بزودی تکالیف معین شود. بعد از کارتهای سویس کاغذی هم از برلن، در جواب دو عریضهٔ بنده رسید و مژدهٔ سلامتی آن سفر کرده را که صد قافله دل همراه اوست آورد، هرکجا هست خدایا بسلامت دارش، عریضهٔ سومی هم فرستاده شده است که البته رسیده است و جوابش را هم لطف کرده‌اند. گذشته از جنگ استبداد و مشروطیت خبری که در تهران است، بی‌پولی‌است، که‌بدترین دردها است. آن چیزیکه دارندگان آن هم در استبدادآسوده‌اند، هم در مشروطیت، یا وزارت منصب و حکومت مخیرند، دولتخواه وبا کفایت میشوند، یا بروزنامه نویس وناطق میدهند، ملت خواه و مشروطه میشوند. دیوان مواجب نمی‌دهد، مستأجر بازی در میآورد و اهل معامله گرو زیر سر میخواهند، یا اقلا تومانی یك عباسی تنزیل، جنس هم قیمت ندارد. این اظهار بی پولی از بابت این نیست که بنده واسطهٔ مخارج شما هستم. چرا که‌شما تا بحال بقدر مخارج خانه پول داشته‌اید وبرعکس باید باکمال خجالت اقرار کنم‌که ازپول شما بمصارف شخصی‌رسانده‌ام و باینواسطه امور شما هم منظم نبوده است. لیکن چه توان کرد که تقدیرچنین بود. بانك که در سایر مملکت ها اسباب زیادی ثروت و آسایش مردم است، در مملکت ما برعکس موجب خسارت و گرفتاری شده. برای جواهری که سابق بانك روس صد تومان در تومانی پنج پول میداد، امروز بیست و پنج تومان، باتنزل تومانی یك عباسی نمیدهد. پیداست که سایر پولدارها چه میکنند. اگر از تهران بشما پولی نرسد (وگمانم این است که نرسد زیرا که از آن وجود بزرگوار امید خیری نیست) خوب است، اگر ممکن بشود برای مخارج آنجا، همانجا قرض کنید، تا در موقع پرداخته شود. از جمله مخارجی که فوق‌العاده پیدا شده و شما خبر ندارید، دویست و کسری قیمت در و پنجره‌های منازل دخترهای خاندانی و اطفال صغار اوست که باضافهٔ تمام دارائی آنها بغارت رفت. دخترهای بیچاره از بیست‌وسوم جمادی الاولی باین طرف در منزل شما هستند و بچه‌های کوچك با رختی که تنشان بوده است، به منزل اقوام‌مادرشان رفته‌اند و تازه در این دو روزه بنده توانسته‌ام پولی بآنها بدهم که تدارك مختصر اسباب زندگی و لباس بکنند و بسیار متأسفم، از اینکه قدرت دادن عوض تمام دارائی آنها را نداشته‌ام، برادر مکرم هم ابداً در این عوالم نیستند، در صورتیکه در یك مجلس صد هزار تومان مساعده میدهند. باری درد دل بسیار است و حالت نوشتن کم، خوب است بعدها دیگر وقتی برای شما مأموریت پیدا میشود، من هم باشما باشم که در غیبت شما هیچوقت به من خوش نمی گذرد. والدهٔ نصرالله خان و خوانین، همچنین سایر اعضای فامیل از بزرگ و کوچك سلامت هستند و بدعاگوئی مشغول.

از واقعهٔ ویلهلم خیلی متألم شدیم، از قول بنده بخانم و کنراد و سایر بستگان آنها سلام فراوان برسانید. آقایان طلاب را مخلصم، جوانانی که ازطبقهٔ نوکر باب در فرنگ هستند، اگرجز نظام و رشتهٔ قوانین تحصیلی بکنند بیفایده است. ۱۱رمضان۱۳۲۶مطابق ۱۷اکتبر۱۹۰۸»

پدرم در صفحهٔ ۲۱ میفرماید، نظام شأنی ندارد، مشاق بسیار است، علوم دیگر تحصیل‌باید کرد. اخوی‌اینطور مینویسد، نمیدانم پیش رفته‌ایم یا پس.

دستخط چاپ شدهٔ ملوکانه از باغشاه

رؤسای ولایات، چون برای تهیهٔ ضروریات مملکت، در تدارك حوائج ملت، تنظیم وترتیب ادارهٔ دولتی شرط اول است وتاکنون دوائر دولت برروی‌اساس صحیحی‌مرتب نبوده واغتشاش‌ادارات، تولیدانواع مشکلات و هرج و مرج نموده، روز بروز سلاسل نظم و امنیت از هم گسیخته لهذا برای ترتیب و تنظیم ادارات دولتی، اصول مشروطیت را که در تأسیس، آسایش حال رعیت‌و ترتیب امورات دولت ومملکت، بهترین اساس است، از تاریخ امروز که ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۷ است به میمنت و سعادت، در مملکت ایران برقرار فرمودیم تا نمایندگان ملت و عقلای مملکت در حل و فصل مشکلات امور و تدوین قوانین، برحسب احتیاجات وطن عزیز و مقتضیات

وقت، بمیزان شرع مبین و مذهب اسلام (بدبخت اسلام) با اولیای دولت موافقت نموده، دراستحکام مبانی نظم و امنیت و معدلت و استحصال موجبات سلامت و سعادت مملکت، مساعی جمیله بکار برده، بعون‌الله تعالی، از میامن توجهات حضرت صاحب الامر عجل‌الله فرجه، بلایای جورو نفاق، بمزایای شور واتفاق مرتفع و بساط‌انقلاب‌و اختلاف، باساس عدل و رفاه مبدل گردد. علیهذامطابق نظامنامهٔ انتخابات که عنقریب‌منتشر خواهد شد، باید درغرهٔ رجب‌المرجب ۱۳۲۷ نمایندگان ملت، منتخب شده، هرچه زودتر در تهران حاضر شوند، انشاءالله در تهیهٔ اسباب ترقی وسعادت مملکت، ساعی و جاهد باشند. محمد علیشاه قاجار

مرا که عزلت عنقا گزیدمی همه عمر
چنان اسیر گرفتی که باز تیهو را

مکتوب دیگر مخبرالملک

شما که اهل کار و زحمت هستید، بمسافرت و گردش میگذرانید؛ بنده که همیشه طالب گردش بودم اسیر خانه شدم. چند روز است در تهران اوضاع غریبی‌است، هرساعت‌منتظر ورودبختیاری‌ومجاهد هستند، معلوم نیست چه خواهد شد آلمان دراروپا قدرت پیدا کرده،ایران بایدتمام بشود بواسطهٔ ترس‌انگلیس ازآلمان و همراه شدن با روس، آن همچشمی سابق از دست رفت، روسها هم موقع را مغتنم دانسته، بیش ازآنچه‌انگلیس در نظر داشت، مشغول اجرای مقاصد خودشان شده‌اند و ازقراری که‌امروز خبررسید، درمشهدمقداری‌خانه وبازار خراب کرده‌اند، برای اینکه مردم گفتند بنا بود بعد از ورود حاکم بروند.

متمدنین دنیاهم‌تماشا میکنند واین‌حرکات رامشروع و حق خود میدانند، بختیاریها از قم گذشته‌اند، قزوینیها هم میگویند حرکت کردند، چرچیل وبارنوسکی بقم رفته‌اند، تبریزی‌ها هم هنوزدست‌ازحکومت شما برنداشته‌اند، تلگرافی هم که شد برای این بود که از برای شما امنیت تصورنمیشد،بیش از این حال نوشتن ندارم. ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷محمد قلی

دراین مکتوب،کابینهٔ استبدادرا مرقوم داشته‌اند: سعدالدوله رئیس و وزیرخارجه،فرمانفرما داخله، مستوفی‌الممالك جنگ، مشیرالدوله عدلیه، مؤتمن‌الملك علوم، مهندس‌الممالك فواید، مخبرالدوله پست وتلگراف، صنیع‌الدوله دراین‌کابینه نیست،کاش مخبرالدوله هم نبود. حب‌الشئی یعمی‌ویصم.

کارت تقی‌زاده ۱۰ رمضان

دوست عزیز محترم مکرم من، بعد از تقدیم سلام خالصانه، امروز اول دفعه است که‌برآدرس جناب اجل‌عالی‌واقف گشته، بعرض این چندسطر برای‌امتحان‌صحت‌آدرس مبادرت وبتقدیم ادعیهٔ خالصانه، بردوام‌اقبال‌آن جناب و حسیات صمیمی خود جسارت ورزیدم و خیلی آرزومندم که آن ذات مکرم ثابت‌القول را که بر ذمهٔ آذربایجانیها حقی دارند، دوباره زیارت کنم. اگر چه به‌تملق تا بحال بکسی چیزی نگفته‌ام، باز برای تأکید عرض میکنم که راستی من بجناب عالی‌یك‌اخلاص فوق‌العاده که تا امروز بیکی ازرجال‌ایران، حتی بهترین آنها نرسانده‌ام دارم، وطن‌بدبخت من در اعماق‌قلب خود حس‌شکران شما را نگاه داشته و شما درآنجا صحت حدس و طرفداری مرا اثبات کردید. عرض مهمی که هست‌این‌است‌که متصل از تبریز مینویسند که‌هرطورهست مخبرالسلطنه را راضی کنید، به تبریز بفرستید بنده اوایل غیر ممکن تصور میکردم، حال چون بستوه‌آمده‌ام، بخودآن جناب اظهار میکنم که اگر صلاح بدانید بآن‌شهر تشریف ببریدوبیك‌فداکاری ثانیاً،آنجارا احیاء فرمائید.منتظر جوابم،مخلص شما وجان‌نثار ملت؛ حسن‌تقی‌زاده.

حضرت اشرفا ای طبیب جمله علت‌های ما تشنه میگوید که کوآب گوارا
آب هم گوید که کو آن‌آبخوار.

مراسلهٔ انجمن ایالتی تبریز، ۹شهرصیام۱۳۲۶

هنوز چشم حسرت و انتظار آذربایجان بوجود محمود حضرتعالی ودیدهٔ حق بین آن‌حکیم‌مهربان، بحال پریشان آذربایجان است که دراین‌یوم«یفرالمرء من‌اخیه»از فراسخ بعیده، عطف نظر بحال پرملال هموطنان فرموده، اگر بخواهیم گزارش حال و شرح معاملات اولیای دولت و

مأمورین خائن بدبخت را فصل به‌فصل عرض کنیم ، کتابی مبسوط خواهد شد

آن به که نپرسی تو و ما نیز نگوئیم کافسانهٔ این قصه بجز غصه نزاید

بعد از دو ماه تاخت وتاز ، رحیم خان وشجاع نظام که از هیچگونه بی‌ناموسی ابقا نکردند
در اواخرماه رجب ، شاهزادهٔ سالخورده ، عین‌الدوله وسپهدار تنکابنی باجمعی از کدخدایان طوایف
شاهسون ، وارد‌باغ صاحبدیوان شدند ، سیم شتربان را (محله) وصل کرده ، بنای چاپلوسی را با
اهالی محلات متحده و جماعت احرار گذاشتند که مقصود ما ازاین مأموریت ، فقط نشر رأفت
ملوکانه است وآسایش ملت ، دوسه مجلس هیئت مخصوص خدمتشان رفته ، طلبات ملت را مطابق
قانون اساسی بعرض رسانیدند و هیچ از صدمات وخسارات واردهٔ خود دم نزدند ، همه را به‌کوسه و
ریشخند گذرانیدند . انسانیتی نکردند ، سهل است ، آذوقه را بروی شهر بستند ، روزبروزبرعدهٔ
قشون افزودند ، سواران گرسنه را به تاراج بازار وغارت فرستادند که شاید جماعت تجاررا بستوه
آورده ، وسیلهٔ پلیتیکی بدست بیاورند ، نتوانستد، متجاوزاز بیست مرتبه سوارو سرباز را محکوم
به تیراندازی وزدوخوردنمودند ، در تمامی حملات مغلوب گشتند ، بالاخره پرده از روی افکارشان
برداشته شد. در ۲۶ شعبان با نهایت بی‌حجبی،اولتیماتوم دادندو۲۸همان‌ماه‌ازشش‌طرف‌شهررا بگلولهٔ
توپ ، گلوله‌ریز کرد . آخر یورش آورده ، دوازده ساعت تمام سخت جنگ کردند. پس‌از اتلاف
زیاد عقب نشستند . الحق خوب خدمتی بسلسلهٔ قاجاریه کردند ، اعتبار دولت شش هزار ساله را
بباد دادند. یك مملکت معظم مثل آذربایجان را بروز فلاکت انداختند، مگردست حکیمانهٔ امثال
حضرت عالی برسرکارآمده ،باآن عقل سلیم‌وعلم مملکت داری ، تعمیر این خرابیها بشود.اکنون
بعدازاین سرگذشتهای مهیب، دولت اندکی براه‌آمده ، نظرهمسایهٔ شمالی‌خیره‌و سیاست‌مملکت بجای
باریك کشیده ، همینکه اختیاری بدست‌آمد، استدعای تشریف فرمائی‌آن وجود مبارك را خواهیم
نمود . عجالتاً استدعائی‌که داریم‌این است که این خادمان ملت را از زیارت‌رقمه جات مطاعه محروم
نگذارند . انجمن ایالتی

مکتوب من بانجمن ایالتی

خدمت‌امنای‌محترم انجمن‌ایالتی‌دامت‌تأییداتهم‌مرقومهٔ‌محترم انجمن مقدس
شرف‌وصول‌بخشید بحمدالله‌نوربرظلمت‌وحق‌برباطل غالب است .عالم‌مدنیت
چشم توجه بطرف تبریز دوخته‌اند، برتعصب و غیرت اهالی تبریز آفرین
میگویند. دست‌خدا باشمااست‌یدالله‌فوق‌ایدیهم همت‌پایداری‌میخواهدآنراهم
به‌نیکوتروجهی‌فرمودند. این‌بنده‌را بآذربایجان دعوت‌فرموده‌اند، میترسم درخدمت‌دربمانم، آندفعه‌هم
اگر تهوری شد به پشت گرمی مجلس بود واعتمادی به کارها حاصل معهذا درهرموقع برعجزخود
واقف بود.چوگان این بنده استطاعت‌آن گوی ومیدان را ندارد، حسن‌ظن آقایان نباید سبب غرور
بنده بشود. از برای خدمات کوچکتر حاضرم وهرگز روگردان نیستم. سروجان رانتوان گفت که
مقداری هست، دراین ولایت هم بیکارنبوده ونیستم. درموقعی‌که عزیمت‌بآذربایجان راباآن سمت‌صلاح
دانستم بدون مضایقه‌داوطلب شدم وآمدم،امروز عزیمت خود رادرصورت موجوده صلاح حال‌نمیدانم
واگر عرایض صادقانهٔ مرا حمل برطفره بفرمایند درحق این‌بنده ظلم‌کرده‌اند.هرساعت که دانستم
ازبنده‌کاری ساخته است بسرمیآیم. سعادت ونیکبختی وطن عزیز را از درگاه احدیت مسئلت دارم.
اقداماتی درپاریس کرده‌ام خبرش بآقایان گرام خواهد رسید انشاءالله نصر وظفرباطالبان حق‌است و
اقدامات مخالفین لغ . ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۳۲۶ مهدی قلی

ذکر مکاتبات دیگر تطویل بلاطایل است .

علاءالدوله‌چند روز است به‌برلن‌آمده است ونامزد حکومت آذربایجان است وتصور میکند
من مدعی هستم. گفتم ابداً من دراین خیال‌نیستم البته بروید که‌آذربایجان‌بی حکومت ایرانی‌نماند
باقتضای امروز بهتر از شمانیست. بامن مرکزآن موافقت را نخواهد کرد ومیدانید که‌من طرف‌تنفر
هستم. باورنمیکرد. روزی‌احتشام‌السلطنه برادرش قرآن‌ازبازویش‌درآورد، سوگند یادکردم که من
کمال‌موافقت‌رادارم،ازانجمن سعادت‌اسلامبول اندیشناك‌بود، تلگراف کردم، آقای تربیت‌به‌برلن‌آمد،

صحبت کردیم ، شرحی هم با نجمن نوشتم ولزوم حرکت علاءالدوله را به تبریز خاطرنشان کردم .

نامهٔ انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول سلخ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ نمرهٔ ۳۵

... رقیمهٔ جوابیهٔ جنابعالی زیارت شد . درباب حکومت آقای علاءالدوله بآذربایجان درصورتیکه صلاح اینطور باشد ، جناب مستطاب عالی وجناب احتشام‌السلطنه ، اطمینان حاصل فرموده و در واقع تحت تأمینات و تضمینات جنابعالی ایشان حرکت فرمایند البته ملت هم جزاجرای قانون اساسی واستقرار مشروطیت وآسایش عموم مقصدی ندارند وهمراهی خواهند نمود. به تبریز هم هرچه لازم است ، نوشته خواهد شد .

ازقرار تلگراف اصفهان ، سرداراسعد با یك عده قشون روانهٔ تهران شدند ومسلم است که این اقدام برای محافظت شخص شاه واجرای قانون اساسی است واطمینان خاطر وکلای جدید، دراین‌صورت نباید هیچگونه سوءتفسیری دراین اقدام‌کرد واز هرنقطه کمال تشویق وهمراهی رابايد فراهم‌آورد . انجمن سعادت

شرحی هم در ترجیح حکومت علاءالدوله نسبت بدیگران به تبریز نوشتم ، علاءالدوله حرکت کرد که به تهران برود واز تهران بآذربایجان. غریب است که علاءالدوله هم طرف سوءظن دولت است هم ملت.

این برادرها مجسمهٔ تردیدند وتلون فکر ، پس ازچندی شنیده شد که بزخم بمب در منزل خودش درگذشته است ؛ ۹ذیحجهٔ ۱۳۲۹

مکتوب دیگر انجمن سعادت دراسلامبول، ۱۷ج۱۳۲۷/۱

انجمن سعادت پس ازمشاوره و مداقه بجهت پاره‌ای مذاکرات لازمه وجود جنابعالی را چند روزی در اسلامبول لازم میداند . این تشریف فرمائی بملاحظاتی لازم است مخفی باشد ، یعنی ازآنطرف غیراز حضرت عالی وازاین‌طرف غیرازمعدودی که باصلاحیت نامه ملاقات خواهند کرد احدی نداند. روزحرکت راتعیین‌واطلاع بدهید تامنزل‌درخارج شهرتعیین شود، البته هرچه زودتر حرکت فرمائید بهتر است ؛ انجمن سعادت ایران . آدرس ایران . فلان روز حرکت، اسلامبول بهار .

جواب

اینجانب مدتی در پاریس سعی کرد مجمعی از حاضرین جمع شوند ، در اتحاد مسلك مشورتی بشود و همه در یك طریق مشی کنند جمع شدیم سخنرانی کردیم ، نتیجه هیچ نگرفتیم ، آخر درشور دونفری باسردار اسعد ، طریق مشی اتحاذ کردیم که هردو بایران برویم . امید است انشاءالله نتیجه گرفته شود. تجربهٔ بنده این است که‌امربین ماهامحرمانه نمیماند ، خاصه هریك درنقطه‌ای هستیم و حرکت مخفیانه مقدورنیست ، کجا رفت دنبال سرشخص هست ، این اجتماع را در خاك عثمانی بی‌نتیجه بلکه مضر میدانم ، معهذا هرطور که صلاح باشد ، تابع خواهم بود. همچومیدانم‌که بعضی دیگرهم دعوت‌شده‌اند،چنانکه آقای‌محمدعلی‌خان‌بعرض خواهند رسانید. جناب آقای‌علاءالدوله‌برای حکومت آذربایجان معین شده‌اند وکمال تحاشی را دارند. اینجانب ایشان را متقاعد کرد ومأموریت جناب معظم را عین صلاح وقت میدانم ، یقین دارم که آقایان گرام هم دراین رأی همراهی خواهند فرمود .

البته پس از ورود علاءالدوله به تبریز و بروز نتایج ، مجلس‌را که لازم دانسته‌اند ، ممکن است ، در سویس فراهم‌آوریم یادر بلگراد وبوداپست . ۲۵ جمادی‌الثانی

رقعهٔ مخبرالملك ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ۱۹ مه ۱۹۰۹

قربانت شوم ، قریب دو ماه است که دیگر از شما کاغذ یا کارت پستالی نرسیده است و همچه معلوم میشود قهر فرموده‌اید . غریب این است که ازآقایان طلاب هم دیگرخبری نمیرسد ازهمه کمتر نصرالله خان‌که‌سابقاً منظماً به‌والده‌اش‌کاغذی مینوشت وحالادیگرنمینویسد وخیال اورا مشوش دارد. خوب‌است باوبفرمائید، ترتیب‌سابق را از دست ندهد ومادرش‌را بی

خبرنگذارد. اخبار تهران‌را که در روزنامه ها خوانده ومیدانند که بتاریخ ۱۴ و ۱۷ دودستخط برای افتتاح مجلس بقانون تازه که برای‌انتخابات نوشته‌میشود، مرحمت شده‌است . باضافه دستخطی‌در عفو عمومی، از مقصرین‌پلیتیکی. ولی افسوس که صدور این دستخطها وقتی بود که‌لایحهٔ دولتین‌بدربار فرستاده وقزاق روس باآرد وارد تبریز شده بود . تاکی این تحکم مرتفع و آن قزاق خارج شود ؛ آنچه دانستنش برای شما لازم است ، این است که تبریزیها اصرار زیادی در برقراری شمابحکومت آذربایجان دارند . ولی از اینجاآخر جوابی که بآنها داده شده این بود که غیراز مخبرالسلطنه‌هر کس را بخواهید ممکن است. مشروطه شده‌ایم ومیخواهیم اصلاح مملکت کنیم!! بعضی‌ها میگویند، اولیاء دولت نمیخواهند ، جمعی احتمال میدهند روسها مایل نیستند ، من متحیرم که اگر با این بی‌میلی باطنی ظاهراً مجبور شوند از اینکه‌قبول کنند ، با اوضاعی که الان درآنجا برپاست وژنرال روس که هرساعت بهانه میگیرد و مزاحمت میدهد ، چه‌کاری ازپیش میرود ونتیجه چه خواهد بود . احتمال کلی این است که همچه تکلیفی هم نکنند ، در هر حال شما مختارید که اگر میلی داشته باشید ، بخانهٔ خودتان مراجعت کنید ومنتظر خواستن نشوید . دولت‌مشروطهٔ ایران احتیاج بوجود امثال شما ندارد .

کابینهٔ مشروطه ومسؤل ما فعلاً از قرار ذیل است :

سعدالدوله وزیرخارجه ورئیس‌الوزراء ، فرمانفرماوزیر داخله ، مستوفی‌الممالک‌وزیرجنگ مشیرالدوله عدلیه ، مؤتمن‌الملک علوم ، مهندس‌الممالک فوائدعامه، مخبرالدوله پست و تلگراف.

اهل خانه‌ها وسردم ، همه سلامت ودعاگوهستند . مخبرالملک

هدایت قلی‌خان‌عموزاده، درتاریخ ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری مینویسد ...

مکتوب تهران

تقریباً میتوان‌گفت که جمیع ولایات از تحت قدرت دولت‌خارج است ،اما سیدعبدالحسین‌لاری ، درکمال قدرت‌درجنوب مشغول‌کار است . هم‌دولت مصروف‌پراکنده‌کردن‌مردم ازحضرت‌عبدالعظیم وسفارت،آنهم بدستیاری مفاخرالملک که چندی‌است نایب‌الحکومه‌شده است‌میباشد. در دوم شهرحال‌میرزامصطفی وسیدابوالقاسم و چندنفر دیگر راشبانه باگلوله وکارد میکشند خاکستروعقرب در مسجد برسرمردم میپاشند .

یك جعبه مار بدر سفارت عثمانی برده، بجان مردم میاندازند . همه روزه خبر فتح یکدو محله ازآذربایجان میرسد. باین حساب تبریز باید دویست محله داشته باشد . از قرار اخبار آخر کار آذوقه بر اهالی سخت شده است واحتمال تسلیم میدهند . امروز شنیدم حاجی علیقلی‌خان چند روز است وارد اصفهان شده ، مردم منتظرند ، دیگر چه نتیجه خواهد داد ، معلوم نیست . سه روز است سیم اصفهان از قم بآنطرف کار نمیکند . سالار مفخم که بتهران آمده بود ، بکاشان مراجعت کرد پانزده هزار تومان و یك شمشیر مرصع ، برای صمصام‌السلطنه حامل است . شمشیر مسلم نیست ، ۱۵ هزار تومان از وجه پوست است که بیکنفر تبعهٔ روسی داده‌اند و پنجساله را صد هزار تومان پیش گرفته‌اند. چیزی که سبب دلتنگی است ، رفتن جناب صنیع‌الدوله است بسفارت انگلیس . چندی بود که از اطراف در شب نامه تهدید به بریدن سر میشدند . ایشان اعتنا نمی‌کردند ، تاآنکه قضیهٔ حضرت عبدالعظیم‌واقع شد، باتفاق‌مخبرالملك وصدیق حضرت ومخبرالسلطان بسفارت رفتند ، تقاضای امنیت نمایند. شنیده شد که دولت میخواهد ایشان خارج شوند و از برای ایشان میسر نیست. هدایت‌قلی

از برلن بشاه عرض شد

هرکس هرچه بحضور مبارك عرض کند ، اسمش دولتخواهی است، باید ملاحظه بفرمایند کیست و علم و اطلاعش چیست ؟ بفکر مملکت است یا در بند استفادهٔ‌خویش؟ مصلحت شاه ، با مصلحت ملك و ملت ، تباین ندارد، کدام امر است که‌خیرمملکت باشد وخیر شاه نباشد؟ آنکه شاه را از ملت وملت را از شاه برنجاند، دولتخواه‌نیست. اگر خائن نباشد در اشتباه است . انضباط مالیه، صحت عدلیه، آسایش‌رعیت، رعایت مصالح‌مملکت در اعطای امتیازات،کدام یك خلاف ارادهٔ ملوکانه

است ؛ مجلس غیر از توجه ملوکانه بجریان امور تمنائی ندارد .
مصالح عمرو و زید غیر از این است . ازبی‌نظمی مالیه استفاده میکنند ، عدلیه را بی‌بند و بار میخواهند که رعیت را بچابند . رشوه میگیرند و امتیاز می‌دهند . اختلاف در منافع مردم درباری است که وجود مجلس را منافی منافع خود میدانند چاکر با آنکه راندهٔ درگاهم ، چون دولتخواه شاهم ، ازبرلن لازم دانستم به وظیفهٔ چاکری عرایض صادقانه را بعرض برسانم ، فدوی مهدی‌قلی .

به مشیرالسلطنه نوشته شد

اگر در ایران ، عنوان مشروطیت پیش نیامده بود ، دولت میبایست مشروطه از چوب بتراشد . تصور نفرمایند دوباره به حکومت جاهلیت برمیتوان‌گشت. گفته شده است ، مشروطیت در ایران زودبود ومقدمات چند میخواست،منکر نیستم. حال امری‌واقع شده‌است بزد و خورد بهتر نمی‌شود ،دولت‌بایدبمهربانی‌و تدبیر، باحسن‌نیت، مجلس‌رااداره کند.مجلس، هرگز تقاضائی‌برخلاف خیر مملکت نمیکند و خیر مملکت خیر شاه است . اگر خیر عمرو وزیدنیست نباشد . به‌تشدد غوغا خوابیدنی نیست واوضاع روز بروز پیچیده‌تر میشود و خدا داناست بکجا خواهد رسید .

بدان شاهی که با دست ولایت — اساس کفر را از بیخ بر کند
ورت زین‌نیست باور تا بیارم — زهرملت‌که خواهی‌سخت سوگند
گرم دهری‌همی خوانی بدیهور — ور از گبران همی دانی‌به پازند
ور اسرائیلیم دانی بیعقوب — وگر نصرانیم خوانی بفرزند
که‌این‌راهیکه زی‌مغرب گرائی — برآرد عاقبت سر از دماوند

چهار بیت اول ، از حسنقلی خان پسر امان‌الله‌خان ، والی کردستان است . شعر آخر را بدان ملحق کردم و از غرائب است که آخر کار شاه و ملت ، در اطراف دماوند خاتمه یافت .

مکتوب انجمن‌ایالتی ۱۳ذیقعدهٔ۱۳۲۶ از تبریز

تعلیقه‌ای که در ۲۷رمضان ازبرلن به یاد اعضای انجمن ایالتی ، یعنی ارادت کیشان صمیمی خود مرقوم واظهار غمگساری فرمودند ، برمراتب امیدواری این خادمان وطن افزود .

راستی خاتم فیروزهٔ بواسحقی — خوش‌درخشید ولی‌دولت‌مستعجل‌بود

اگر چه بادهای مخالف ، زمام این کشتی آفت رسیده را ، از کف کفایت آن کاپیتن عالم روشن‌ضمیر گرفته ، نگذاشت به ترمیم چرخهای شکستهٔ آن بپردازند ، با یك نظر سطحی می‌بینیم که عرض و طول آذربایجان ، قدم بقدم ، شهادت میدهد براینکه در آن مدت قلیل ، چه تعلیمات سعادت باقی گذارده و چه خدمات عمده را در اصلاح حال این مملکت در نظر داشتند . چنانکه سکنه و ملاحین غیرتمند ، همان نقشهٔ افکار عالمانه را پیشنهاد خود ساخته ، سفینهٔ مقصود را ، فی‌الجمله بمقصد رسانیده‌اند . فعلا همان نکات سیاسی‌را که‌متذکرشده‌اند، ازتأمین تجارت‌وحفظ حقوق‌خارجه و نظم طرق و شوراع تماماً فراهم‌است. احتیاج تبریزیان ، امروز فقط‌بوجود یك سرپرست‌مهربان است ، آنهم منحصر بشخص حضرتعالی است .
گمان‌نمیبریم که دراین موقع احتیاج وطن ، این دعوت خالصانه را قبول نفرموده، اهالی غیور تبریز را محروم و بی‌سرپرست بگذارند . واضحتر عرض کنیم ، آذربایجان ، امروز چشم یاری و خدمت از حضرت‌عالی دارد . همینقدر عرض مینمائیم که هرگاه از تشریف فرمائی دریغ فرمائید ، وجدان خود و خاك وطن را مغموم و مهموم خواهید فرمود . منتظر وصول خط جوابیه هستیم . انجمن آذربایجان

تقی‌زاده ، ازلندن شرحی بمن مینویسد ، اظهار عقیدت میکند ومیگوید ؛ تا شما درتهران بودید ، بما راست میگفتید ، شما که رفتید حقایق بما گفته نشد و شد آنچه شد . سخن در دروغ و راست نیست ، سخن در طرز فکر و استفاده از موقع است ، عمارت مجلل و دستگاه رنگین ، حسن تدبیر نمیاورد . کیفیتی طبیعی لازم است ، من در هر موقع باقتضای وقت استفاده میکردم

و از فرمایشات محمد علی میرزا ، بر مصلحت مجلس راه استفاده میجستم ، اینهم نیست . روز بروز دولت روس درمخالفت با مشروطه افزود، مشروطه را سنگ پیشرفت مقاصد خود میدانست. محمد علیشاه هم ، قادر نبود زیر بار قانون برود ، مطلق‌العنانی میخواست ، درباری‌ها هم تن در در نمیدادند که مقطوع الاختیار باشند و بکار خود مشغول. آتش را باد میزدند و مستمر انگشت فساد در کار داشتند ، اگر انصاف باید داد مجلس هم خالی از تندی نبود . من به میخ و نعل می‌زدم و بقسمی رشته را بهم می‌بستم ، نمیتوانم امیر بهادر را فی‌المثل ظالم و بد نفس بشمارم، لیکن رویهٔ زندگی پنجاه ساله وعلم واطلاع یا بی علمی وبی اطلاعی او وامثال او بامشی بطور مشروطیت، هیچ وجه جامع نداشت و نمیتوانستند خودشانرا برای مشی بمشروطیت حاضر کنند . صرف نظراز منافعی‌که‌ازاستبداد داشتند و دل کندن از آنها مشکل بود .

تلگراف وزارت داخله

از وزارت داخله ، تلگرافی در برلن بمن رسید که مستقیماً به تبریز بروم . نمیدانستم وزیر داخله کیست ، جواب ندادم . هفته‌ای گذشت ، تلگراف دیگر بامضای سردار اسعد وزیر داخله رسید ، با عهدی که در پاریس داشتیم ، جز تسلیم چاره نبود .

سفر خرج دارد و من هزار تومان بصاحبخانه مقروضم . در سر سفره همشیرهٔ برلنی مادام اشتوله گفت ؛ برای مسافرت چه لازم است ؟ گفتم دوازده هزار مارك ، بشوهرش گفت من در محاسبه، شش‌هزار مارك بیشتر از بانك نمیتوانم بخواهم، شش هزار هم توبخواه. قدری جمع وخرج کردند ، گفتم من همان بشش هزار مارك برگزار میکنم . مادام شش هزار مارك را رساند ، گفت پشت کارت خودت یادداشتی به من بده ، شرحی نوشتم با صد ده فرع رد کرد که این فرع قانونی نیست ، گفتم قانونی چقدر است ؟ گفت بخواهی صد هفت ؛ پته طلبی با صد هفت باو دادم .

احتشام السلطنه ، نمی‌دانم در این موقع چه خیال کرد که اظهار تنگدستی نمود و دو هزار و چهارصد مارك از من خواست و دادم . هزار تومان خرج سفر در وینه برای من رسید ، خانی شدم .

دعوی بر ظل‌السلطان

در پاریس ، روزی بدکتر اسماعیل‌خان (مرزبان) برخوردم ، در صحبت معلوم شد اراده دارد وکیل‌بگیرند و با ظل‌السلطان دعوی کند ومطالبهٔ طلبی که معاضدالسلطنه از او دارد . گفتم تأمل کن . ظل‌السلطان را ملاقات کردم ، گفتم حضرت اقدس والاکار بنده گیر است ، مساعدتی بفرمائید . روز دیگر هزارو پانصد فرانك‌به هتل‌فرستاد ومن سه‌هزار فرانك‌خواسته بودم. چنان میدانستم که طلب معاضدالسلطنه این مقدار است. پانصد فرانك به دکتردادم ، معاضدالسلطنه در لندن بود، دراین وقت دراسلامبول است،هزار فرانك را باو دادم. در عبور ازوینه ظل‌السلطان دروینه بود. شاهزاده‌را ملاقات کردم ، شبی‌هم مرا به وندیك برد ، گردشگاهی که لایق شاهزاده نبود. در موقع حرکت از وینه بشاهزاده نوشتم که آن تقاضا را من برای خودم نکردم ، برای رفع دردسر از حضرت والا بود ، عقیده دارم که بقیهٔ طلب معاضدالسلطنه را مرحمت بفرمائید . ظاهراً در باکو مخارجی بـرای شاهزاده کرده بوده است .

ملاقات با سفیر روس

در اسلامبول ، باصرار ارفع‌الدوله که سفیر است ، از سفیر روس‌ملاقاتی شد . در ضمن صحبت ، ارفع‌الدوله از قشون روس در تبریز بلفظ تصرف (اکوپاسیون) یاد کرد . من باو نگاهی کردم، سفیر روس ملتفت شد، گفت؛ عده‌ای نظامی‌که در تبریز داریم ، در تحت امرشما خواهندبود و سفارشی برای‌مأمورین سرحدات نوشت که هیچ‌مصرف‌نداشت. من‌درسفر هیچوقت اشیاء گمرکی با خودبرنمیدارم در ادسا مأمورگمرك ، آلمانی میدانست، پیش آمد ، در صحبت گشود. قدری ازخدمات لیاخوف گفت ضمناً گفت ، ماماموریت داریم هرباری را نگاه کنیم ،حتی بار اجزای مخصوص امپراتور را ، چون دیده شده است‌که استفادهٔ نامشروع میکنند . معدل‌الدوله از استامبول همراه من است، درکشتی

هم صحبت هستیم .

ساحل دریای سیاه ، از کریمه تا باطوم ، خرم و با صفا است . در سواحل نزدیك بنادر کوه کوه کیسهٔ گندم دیده میشود که باروپا حمل میکنند. یالتا از نقاط دیدنی است، اگر چه شب از آنجا گذشتم و شب گربه سمور است .

مختصر گردش هم کردیم . باطوم شباهت کلی به بیروت ویافا دارد ، در یافا و بیروت اشجار مرکبات است ، اینجا درختهای دیگر، چای کاری بسیار کرده‌اند .

تفلیس

در تفلیس ، تلگرافی به قنسول رسیده بود که مخبرالسلطنه را بگوئید، بتهران بیاید. گویابامضای مدیری. تلگراف بقدری خفیف بود که حمل بر اشتباه اسم کردیم ، همچو تلگرافی لازم بود بامضای سردار اسعدباشد. بهر حال من بطرف تبریز حرکت کردم .

موسیوآرنولد ، فریدالسلطنه هنوز در تفلیس است، در ملاقات بمن گفت ، جمعه شما بطرف فرنگ حرکت کردید ، سه شنبه از طرف نظمیهٔ شهر بسراغ شما آمدند که فلانی به کدام سمت رفت ؟ گفتم ، بطرف اروپا . اما کجا ، نمیدانم . من دیدم نگرانی من در روز چهارشنبه بی وجه نبوده است. پیدا بود که ممتحن‌السلطنه، خوش ذاتی کرده است، طلب مغفرتی برای پدر او کردم.

بشارت‌الدوله با کالسکه بجلفا آمده است . در جلفا نسبت بسابق که دیده بودم ، اندك آبادی پیدا شده است ، راه در دست روس است و زنجیرهائی در راه هست که مره بمره باید باجازه رد شد.ملتفت شدم که همه جا معطل میکنند، مثل اینکه قصد اهانتی دارند. انگارهٔ حرکت را قسمی گرفتم که قبل از آفتاب بشهر برسم . معهذا سردار ملی ، ستارخان، در اول امیر خیز حاضر شده بود و طاق نصرتی‌هم بسته بود . احوال پرسی گرمی کردم و رد شدم . ورود به تبریز ۳ شعبان ۱۳۲۷ است روز تولد حضرت خامس آل عبا صلوةالله علیه ، من در همهٔ مراحل زندگی دست توسل بدامان حقیقت حسین علیه‌السلام زده‌ام .

بتوجه اولیای حق ، بربسی مشکلات توفیق حل یافتم . انشاءالله تا زمان لبیك دعوت حق این عقیده در من ثابت خواهد بود . من براین هستم و آنان که سلالهٔ هوشند .

ستارخان‌وباقرخان درزدوخورد بادولت؛ یکی‌کدخدای‌امیرخیز ،یکی کدخدای خیابان اسمی در کرده‌اند وهریك اصحابی دارند، بجان مردم افتاده‌اند. یکی از بلوك غربی،یکی‌از بلوك‌شرقی، بحوالهٔ شخصی ، مالیات وصول میکنند. در شهر ، اصحابشان شب بخانهٔ متمکنین میروند و زحمت میدهند. عده‌ای گزاف ازاهالی،خانه در اطراف ژنرال قنسولگری روس اجاره کرده‌اند ومتحصنند اول وظیفه تدارك امنیت است ، در شهر عدلیه را بترتیبی که میدانستم ترتیب دادم . سردار فاتح برادر ممتازالدوله را رئیس کردم و تأکید نمودم که ملاحظهٔ مستبد ومشروطه طلب، در دادخواهی راه ندارد . باید مرحق را رعایت کرد وخودم مراقب شدم. کم کم تأمینی حاصل شد و متحصنین خانه‌های اطراف‌قنسولگری را رها کردند و از برای عامه اطمینانی پدید آمد .

لدی‌الورود ، برای تشریح حال مملکت و گسیختگی امور ، فرمانی از طرف کمیسیون جنگ در خوی ، باستحضار من رسید که عیناً گراور شد . مرکزیت که از دست رفت ، از هر سری صدائی در میآمد .

متأسفانه ، زندگی‌صرف مادی شده است . حقایق را خرافات میدانند و خرافات را حقایق. خداوند ، همه را براه صواب هدایت فرماید .

مستر باسکرویل [1] امریکائی ، باراده‌ای در دفاع تبریز وارد میدان گشت ، مقتول شد ، رحمت برهمت او .

روز سوم ورود ، تلگرافی از سردار اسعد رسید که سفارتین پا در یك کفش کرده‌اند که

1- Mr . H . C. Baskerville

شما در آذربایجان نباشید ، مشغول مذاکره هستم ، بدانید. جواب عرض کردم ، خدمت است ، هرجا باشد ، امر بفرمایند عازم تهران شوم . شنیده شد ، روس گفته بود ؛ مخبرالسلطنه را از تبریز بخواهید ، ما قشون خودمان را از تبریز میبریم . تقی‌زاده گفته بوده است پس وجود مخبرالسلطنه در تبریز اهمیت قشون روس را دارد . تلگرف کردم اگر این قول درست است ، مرا فوراً احضار بفرمائید که از احضار من ، فایده برده شده باشد .



مستر باسکرویل آمریکائی

به بهانهٔ رساندن آذوقه به‌تبریز، روس قشون آورده است و سه هزار نفر درباغ شمالند، هر روز ، بچه زیرعراده میرود یا چیزی از دکانها بر میدارند. چه بسیار امور که ظاهر دوستی است و در باطن دشمنی، سیاست است که برای کمك بخاکی وارد شوند و با هزار کلك دیگر بیرون نروند . سلطان محمدفاتح برای کمك به گالیپولی رفت .

رقعهٔ مخبرالملك ۱۱شعبان۲۷

پس ازورودبخاك ایران غیر از تلگراف جلفا ، خبر مستقیم از شما نداریم . با اوضاع حاضره ، انسان‌می‌خواهد هر ساعت بداند چه شد ، خداوند بخواهد که امور این مملکت اصلاح شود . اگر خودشان بخواهند ، چنانکه سد بزرگی از میان برداشته شد وکسی‌تصورنمیکرد. عجالتاً خواستم دو مطلب را گوشزد شما کرده باشم ، یکی راجع بکار مملکت ، یکی شخصی ، اما آنچه راجع بکار مملکت است ، این است که روسها راضی بحکومت شما در آذربایجان نیستند ، از اصرار تبریزی‌ها شد .

ازغرهٔ ربیع الثانی که لایحهٔ سفارتین دربرقراری مشروطیت بشاه سابق داده شد ، مجبوراً با ریاست نحس الدوله[1] مشروطهٔ دروغی داد ، هرروز ازتبریز استدعای حکومت شما را میکردند وجواب داده می‌شد ، غیر ازمخبرالسلطنه هرکس را بخواهید ، ممکن است ، تا عذر دولت سابق خواسته شد. ازروزیکه حکومت شما رسمی شد، روسها درهرموقع یاد آوری کردند که اصلاح امور آنجا، به یك نفرحاکم‌کاردان میشود ، یعنی دست نشانده وگاهی مثل بعلاء‌الدوله می‌زدند ،کاربجائی کشید که بشما تلگراف کردند که بیائید تهران ، تقی‌زاده وارد شد وهیئت دولت را منصرف کرد. درهریك از این دو اقدام، ملاحظاتی بود که بجای خودصحیح است. ملاحظه‌ای که درخواستن بود آن بود که باین مخالفت‌کاری از شما پیشرفت نکند، در نخواستن ، ملاحظه آن بود که سابقه نشود. گفتند سبب مخالفت ، توقف شما در آلمان بوده و گفتند چون شما را حریف میدانند ، بهانه بدست آنها نخواهید داد . بنده عقیده‌ام این است که هردو باشد ، اما مطلب دیگر که شخصی است

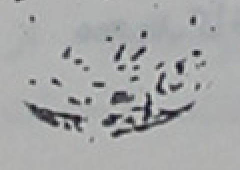
۱ـ نحس الدوله مقصود سعدالدوله است .

۲۲ شهر صفر المظفر
۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

چون در این موقع اختلاف و انقلاب کبیر ایران که هنگام خدمت و امتحان ابنای وطن است
تا هر که بمقتضای جوهر طبیعی خود از ممکن در تمشیت خدمت بوطن در ادای وظایف حقیقی خود
تمام عیار آشکار و در ایثار مال و بذل جان از ممکنات گوی سبقت برباید بر اولیای
این ملت غیور ایران و کارکنان این وطن مقدس که بمنزله جوهرشناس حقیقی ملت باشند
فرض و لازم است که چنین اشخاص با حمیت و غیور را به نشانات مخصوصه و درجات
ممتاز بین الاقران مفتخر و سرافراز دارند که موجب تشکر و حمیت
و اسباب تشویق سایرین گردد بناءً علیه جناب مجاهد حقیقی معتمد الملة محمد حسین خان
که از چند سال قبل بجان و مال در خدمت وطن و غزوات ملیه داد مردانگی
را داده و حقوق مادری وطن عزیز را بسزاواری ادا نموده بخصوص در بلوای
جلفا و خوی و اردوی اتراک و شاهسون که نهایت رشادت
بخرج داده و چندین فتوحات نمایان کرده لهذا در مقابل این خدمات شایان
از طرف اعضای محترم کمیسیون جنگ جناب معظم الیه بمنصب سرتیپی سرافراز و چند نفر
از مجاهدین سواره جزو جمع ایشان قرار داده شد که در تحت فرمان معظم الیه دائماً
مشغول خدمت باشند و نشان داده من بعد هم جناب سرتیپ در خدمات ملیه کمال امانت و درستی
را بخرج داده باید انتی عموم اهالی بشناسند ... حکم کمیسیون جنگ





که انسان باید درعین وطن پرستی ودرستی درمقابل زحمات خود ، بدنی و روحانی ، فکرزندگی و آسایش عیال خودش هم باشد . خدمت بمملکت ووطن ، منافات ندارد با اینکه انسان حق مشروع ومعقول خودش را هم بخواهد وقدری هم فکرآلودگیهای شخصی باشد ، اگرنمیدانید ، بدانید که من دراین‌مدت مبلغی برقرض شما افزوده‌ام ، یعنی آنچه گرو گذاردنی بود ، گرو گذارده‌ام و از این ساعت دیگر نمی‌دانم چه کنم . کار صحیح این است که شما حق مشروع خودتان را از ساعت اول معین کنید .

امور مملکت را تا این ساعت نمیشود گفت اصلاح شده است ، بی‌پولی ! ، اغراض ! مداخلهٔ خارجه ! آنوقت بتوسط محمد علیشاه میشد ، حالا بدست بارانوسکی ؛ اگر سری بتهران می‌زدید و از اینجا به آذربایجان میرفتید ، بهتر بود . جماعتی وجود شما را در تهران مفیدترمیدانند، یکی ازآنها هم بنده هستم ، حالا اینطور پیش آمده است ، انشاءالله خیر است . محمد قلی

متحدالمال که درتبریز ملاحظه‌شد، بعموم ولایت ۳ شعبان ۱۳۲۷

نظربراینکه بعد از اقدامات اخیره وفداکاری‌های ملی که بفضل خداوند، فتح وظفررا بدست حامیان وطن و فاتحین ملت سپرد و بتوجهات حضرت ولی‌عصر، عجل‌الله فرجه، حوزهٔ اسلام‌را از خطرات ومهالك نجات بخشید وخائنین ومفسدین‌راکه دشمن‌خانگی بودند، ازافعال‌خودنادم،یابه‌کیفراعمال خودرسانید، لازم بودبفوریتی‌هرچه‌تمامتر،روابطاموربطوردلخواه اتصال و انتظام یابد و زمام کلیات امور، بیك دست قوی که بتواند هرمانع و مشکلی را درسیر شاهراه ترقی حل ورفع نماید داده شود، درروز پنجشنبهٔ ۲۵ رجب مجلس عالی مرکب از علماء اعلام وعقلاء و کفات مملکت و رؤسای مجاهدین تشکیل یافته باتفاق آراء تصویب شد که اعضای کمیسیون فوق العاده ، هیئتی را از خود انتخاب نماید و این هیئت با یك حاکمیت کلی حقیقتاً دارای تمام قوای مملکت باشد وحل وعقد امور مملکت را تا انعقاد پارلمان برعهده بگیرد و در همان روز این هیئت انتخاب شد با عضویت حضرت سپهدار اعظم و حضرت سردار اسعد دامت شوکتهماکه اموروزارتخانه‌های ، جنگ وداخله نیزدرعهدهٔایشان است. هیئت مزبور ، بنام هیئت مدیره ، همه‌ـ روزه ، در عمارت شمس‌العماره تشکیل یافته و زمام مهمات مملکتی را احاطه و اداره نمایند . این نکته را نیزخاطرنشان مینمائیم که وظایف این‌هیئت رسیدگی به کلیات امور است . تظلمات یا امور راجع‌به‌ادارات‌نبایدبه‌هیئت‌رجوع‌شود، مطالب‌بایدبقانون‌مقرره‌بوزارتخانه‌ها فرستاده شود. هیئت‌مدیره

فحوای عمومی این بود که سپهسالاروسردار اسعد داخل‌کارنشوند وناظرباشند ، بعدها گفتند، سرداراسعد دراین‌عقیده بوده است ، سپهسالار موافقت نکرده است .

خبر تلگراف تهران

بعموم فرمانفرمایان ایالت وحکام‌ولایات ممالك محروسه، تلگراف شود ، چون اعلیحضرت محمد علی میرزا شاه سابق ایران که بعدازخلع وانفصال از مقام سلطنت ، برای تهیهٔ اسباب لوازم حرکت خود در تحت لواء دولتین روس و انگلیس متحصن ومتوقف ایران بود، درروز پنجشنهٔ ۲۳ شهرشعبان ۱۳۲۷ بنظارت دونمایندهٔ روس و انگلیس حرکت نموده و عنقریب ازسرحد ایران خارج خواهد شد لهذا ازطرف هیئت وزراء عظام ، بحکام ومأمورین دولتی اظهارمیشود که حرکت اعلیحضرت معظم الیه را بعموم علما عظام و اعیان و اهالی اعلام و ابلاغ نموده قاطبهٔ اهالی را بدعای بقای سلطنت جدید و مزید شوکت وحشمت اعلیحضرت اقدس شهریاری ، سلطان احمد شاه خلدالله ملکه و سلطانه ، رطب ـ اللسان دارند . هیئت وزرای عظام .

تلگراف سرکار حجت الاسلام آقای محمدکاظم خراسانی

ازقصر به تبریز

بسم‌الله الرحمن الرحیم ؛ انجمن محترم ایالتی ، جناب مستطاب اجل اکرم افخم ، آقای مخبرالسلطنه حکمران آذربایجان ، دام اقباله‌وتأییده، انشاءالله تعالی ورود مسعود عالی بمقر ایالت ، بمبارکی و میمنت ، مزید تأیید درقلع مبادی تفرق وتکمیل موجبات اتحادکلمه واعمال عفوعمومی

تمام طبقات ملتی از همدیگر و اغماض از سرگذشت گذشته مقرون و بشارت استقرار امنیت و انتظامات کامله وقطع بهانهٔ اجانب وحصول کمال اتفاق ملی وصفا والفت فیمابین آقایان علماء وسایر طبقات را بیمن مقدم وحسن نیت و کمال کفایت و درایت جناب مستطاب عالی ، عاجلا امیدوار و مخصوصاً چون جمله ازآشوب طلبان فتنه‌جو، باسم مجاهد در اردبیل وغیره ، خود سرانه تعرضات و تحمیلات خطیره نموده ، حرکت آنها موجب بدنامی سرداران ملت و مخل بانتظام مملکت و هدم آسایش مشروطیت و هدرشدن تمام زحمات است ، لهذا مراقبت کاملهٔ عاجله در این باب مترقب و لازم است کسانیکه خود را قشون ملت قلمداد مینمایند ، هرکدام از ابواب جمعی وزارت جلیلهٔ جنگ وریاست و حکم صاحب منصبان نظامی خارج و معاش مقرر ندارند از اصول مداخله و سلاح برداشتن درمملکت و اضافهٔ ملت که موجب اندراج در عنوان محارب است ، ممنوعشان فرموده ، آقایان علما وتجار اردبیل ، مثل جنابان آقای حاجی میرزا ابراهیم و حاجی میرزا محمد وغیرهم و سایر افراد ملت را از تحصیلات خود سرانهٔ آنها آسوده و مملکت را از افسادشان حفظ و ایادی غاصبانهٔ شاهسون‌ها را هم از املاك مسلمین رفع ، تعدیاتشان را جلوگیری خواهند فرمود انشاءالله تعالی ، محمدکاظم خراسانی . تاریخ ۱۱شوال ۱۳۲۷

صحبتهای سردم

در حوزه‌ای که داشتیم و همه قسم صحبت میشد ، غالباً بشیخ سیف‌الدین که حوزه گرم کن بود میگفتم که کار مملکت درسه مره اصلاح میشود ؛ عدلیه درچهل روز، مالیه دریکسال وتربیت یك طبقهٔ عامل کاردرسه سال ونظرمن بعملیات میرزا تقی خان امیر بود . در اوایل ورود من به تبریز صد قیانی شکایت کرد ، پولی به اسلامبولچی داده وملکی وثیقه دارم ، مدت منقضی شده است، نه پول مرا میدهد ، نه ملك را ومبلغ سی و یکهزار تومان بود . بمراغه تلگراف کردم ، ملك را بتصرف صد قیانی بدهند ، اسناد اوملاحظه شده بود. دراین اثنا اقبال السلطنه سیصد تومان ورودیه ازبرای من فرستاد حامل برادرزن اسلامبولچی بود ، گفتم وجه را بمریضخانهٔ تبریزبده، قبض برای من بیاور. باقبال السلطنه شرحی درامتنان نوشتم ونوشتم که آن وجه را بمریضخانه دادم که جنابعالی هم شریك صواب‌باشید. درضمن گفت آن ملك مراغه که امرشده است که به تصرف صدقیانی بدهند، متعلق بخواهر من است ، گفتم بهمشیره بگو، اگر مایل‌است دوتلگراف میکنم، یکی باسلامبول‌که شوهرت را به تبریز بفرستند ، یکی بمراغه که ملك را بتصرف شما بدهند . اما لدی‌الورود دست اسلامبولچی‌را میبرم که ملك شما را وثیقه داده است ، رفت دیگر نیامد . هفتهٔ بعد از زنجان کسی بمن نوشت الحمدلله که حکمی درمملکت دیدیم. من هم حمامی دارم که جبراً برده‌اند ، حکمش را بفرمائید ، عدلیه مرتب شده بود ، بعدلیه رجوع کردم وتسویه‌شد، چه عارض دیگر اظهاری نکرد . اگرحکم من در کرمان هم جاری بود ، بعد ازچهل روزشکایات میرسید . من با دوحربه کارکردم ، یکی نخواستن، یکی بحق حکم کردن .

اعلان

تلگرافی است که از مقام منیع ایالت جلیلهٔ کبرای آذربایجان ، دامت شوکته ، بعموم انجمنهای ولایتی مخابره شده و اینك محض اطلاع قاطبهٔ اهالی، عین تلگراف مزبور ذیلا از طرف حکومت جلیله وانجمن ولایتی ارومی اعلان میشود :

انجمن محترم ولایات ، بحمدالله زحمات ملت نتیجهٔ مطلوبه بخشید . اگر صرف جان ومال شد ، درعوض حقوق مشروعهٔ ملت ثابت وحق نظارت ملت ، در اجرای احکام الهی و قوانین مجلس شورای ملی‌شیدالله ارکانه برقرارگشت، حالا باید ذره‌ای از حدود قانونی تجاوزنشود. انجمن مشغول وظایف خود، حکومت مشغول تکالیف خود باشد وهریك دیگری را درانجام وظیفهٔ خود امدادکنند. غیر ازادارهٔ حکومت وانجمن ولایتی ، درحدود نظامنامهٔ خود ، هیچکس حق مداخله درامورندارد واگربکند ، باید مانع شد . قوای ملی که در این مدت آشوب مدافعهٔ حقوق ملت را کرده‌اند ، از فدائی ومجاهد ، باید امروزدرکمال اطاعت ، بدستورالعمل حکام رفتارنمایند وتمرد نکنند وزحمات

سابقهٔ خود را بهدرندهند . اکثرآنها کاسب یا زارعند ، باید بی کسب و زراعت خود بروند ، اگر معدودی بکار خدمات نظامی بخورند حکام موافق دستورالعملی که بآنها خواهد رسید ، ازوجود آن اشخاص استفاده خواهند کرد . البته کمال سعی را بکنند که روز بروز ، امور در تحت جریان قانونی بیاید. مخبرالسلطنه ۱۲ شعبان ۱۳۲۷

مسلم است بعدازملاحظهٔ این تلگراف‌هرکس بوظیفهٔ خود رفتارنموده، بارتکاب حرکات‌خلاف قانون ومداخله بامور حکومتی اقدام نخواهد نمود ودرصورت تخلف ، خود را مسؤل و مؤاخذایالت کبری وانجمن ایالتی خواهد دانست .

غوغای قراجه داغ

سخت خاری زیر دم رحیم خان چلبیانلو گذارده‌اند . تبریز را تهدید میکند ورقابت با بختیاری که کهرکم ازکبود نیست و پیداست که تحریك از روس است . بلایف به اهرمیرود ، دستورمیدهد، عکس او را در مجمع قراجه داغی‌ها برون درکتاب مشروطیت چاپ کرده است. محتاجیم که درسراب اردوئی تنظیم کنیم‌و چون سراب درشرق تبریز است و خیابان ازمحلات شرقی ، باقرخان سالار ملی داعیهٔ ریاست اردو دارد . از طرف دیگر افواج کاری آذربایجان طرف مراغه است‌و شجاع الدوله بر‌آنها مسلط.جمع شجاع‌الدوله که با تبریز‌جنگ‌کرده است وسالارملی بی‌سواد وشیربرفی دریك اردو، مشکلی لاینحل وچاره هم نیست .

فوج هفتم آذربایجان را خواستم، رئیس فوج گاوی بی‌عرضه ، چون دستش بدهنش میرسد خرجی کرده است ورئیس فوج شده است. اجلال الملك هم در آن محل ملکی دارد ومشتری فوج است.افواج این روال، پادارانهٔ لایقی دارند که محل استفادهٔ رئیس فوج است . میرزا هاشم خان ساعد لشگرهم، ازلشگرنویسان سابق وپیشکارشجاع‌السلطنه که هفت فوج در اداره داشته بوده‌است، درقشون آذربایجان سابقه‌ها دارد وخالی ازنظری نیست. در چنین موقعی که باید مصلحت مملکت را درنظرگرفت ، همه فکرخودشانند .

هشتصد نفرسرباز فوج حاضرشد ، لباس وتفنگ بآنها داده شد ، درمیدان حاضرشدند.گفتم بروند در باغ صاحبدیوان اردو بزنند . جیرهٔ آنها پرداخت شود ۲۴ رمضان است ، در ایوان شمس العماره نشسته‌ایم ، سالارملی ، ثقة الملك‌کارگذار، پیش منند . خبر آوردند که فوج حرکت نمیکنند ، گفتم چرا ؟ گفتند پول ذغال میخواهند . تابستان موقع این حرف نیست ، صاحب ـ منصبان فوج را خواستم ، هرچه پرسیدم گردن کج کردند. گفتم بروید ، لباس وتفنگ را تحویل بدهید گورتان را گم کنید . سالار ملی برخاست رفت . ثقة الملك زیر لب چیزی میگفت ، گفتم چیست ؟ گفت قل‌هوالله میخوانم ، بشما فوت میکنم . صدای سالار ملی بلند شد ، با ساعد لشگر پرخاش میکند ومیگوید الان میروم میدهم خانه‌ات را در خیابان خراب کنند . همهٔ‌کارها را باید گذارد فکرحفظ خانهٔ ساعد لشگر بود . این دیوانگی ازسالارملی برمیآمد .

نزدیك غروب ازارك (ذخره) سؤال کردم ، گفتند دودسته ازفوج لباس و تفنگ را دادند رفتند، یکدسته نمیدهد، میگویند هرجا امر شود میرویم وجیره نمیخواهیم. گفتم در شهر قراول باشند . رئیس نظمیه را خواستم سپردم سر راه بگیرد ، سربازان متمرد را توقیف کند ، ۲۵۰ نفرسرباز ۲۴ نفرارباب منصب توقیف شدند . فوج چهارم را که نزدیك شهر بود و سپرده بحاجی سالارلیقوانی‌خواستم ، حاضرشدند.

لیقوان ماهی قزل‌آلا دارد ، حاجی سالارقابی پر برای من فرستاد ردکردم . خودش آمد که رد ماهی برای‌چیست؟ مقداری ندارد. گفتم میگویند درانقلاب‌مساعده‌ای‌نوشته‌اید ونرسانیده‌اید و انجمن مقروض است ، تا اعانه را ندهی ماهی را قبول نمیکنم . رفت هزار و دویست تومان تعهدی را به نهصد تومان صلح کرد ، پرداخت و آمد . مـاهی را پذیرفتم ، لدی الورود حاجی نظام‌الدوله ، یك جفت قالیچه ، شش تخته مسند مخمل کاشی و بشقابی نبات برای من شبانه فرستاد . قالیچه‌ها ومسندها خیلی عالی بود ، بشارت‌الدوله‌کنار قالی را بالا زد، چشم‌مراگرفت،گفتم

زود بینداز . شرحی بحاج نظام‌الدوله در تشکر نوشتم که قالیچه‌ها ومخمل‌هارا فرستادم ، از من بیادگار باشد ، نبات بسلامتی‌جنابعالی صرف خواهدشد . هر روز از همه‌طرف در رهائی سربازان توسط میشود حتی از طرف انجمن. گفتم اگر مرا برای نظم مملکت خواسته‌اید ، رأی من این است والا مرخص میشوم. با دردسر بسیاری اردوئی سرهم شد، سالار ملی را روانهٔ سراب کردم. امیر حشمت هم چندسواری حاضرکرده است و جویای نام است، بسردار ملی ملحق‌شد، شجاع‌الدوله هم از مراغه مستقیماً روبسراب آورد . صورتاً سالار ملی رئیس است ، معناً شجاع‌الدوله معروف بکفایت. هزاروپانصدنفر ، پیاده و سوار و توپخانه درسراب تاهریس حاضر شد ، به نصیحت رحیم خان پرداختند و بگوش اوباد است . رؤسای ولایتی ، شجاع‌الدوله ، اقبال‌السلطنه ، رحیم خان و غیره ، همه نان بهم قرض میدهند . سالار ملی‌حریف نیست ، شجاع‌الدوله مذبذب است ، همه‌دست دولت را مدام در حنا میخواهند . این اردو مترسکی بود ، جلو رحیم خان و ایلات شاهسون ، از لاعلاجی تشکیل شد، لیکن مصرف‌نداشت .

تحقیقاتی بعمل‌آمد ، از نظامی‌های حبسی چهار صاحب منصب محرك‌تابعین بوده‌اند،آنها را از نظام خارج‌کردم ، بقیه را معاف . گفتندنمیرویم ؛ گفتم لباس وتفنگ بگیرند ، درشهرخدمت کنند . درحالی‌که‌رو به ارك میدویدند ، قنسول ژنرال روس میلر بآنها برخـورده بود ، از غلام قنسولخانه پرسیده بود ، اینهاکیستند؟ گفته بود ؛ قنسول میگوید با این مردم مطیع نمیتوانند مملکت را اداره‌کنند ؛ من‌آنجا نبودم بگویم شما نمیگذارید ، نظام درست میکنیم، اعلان‌جنگ باشما است ، کارخانه می‌سازیم، جنس مفت میدهید، آذوقهٔ شهر را بهانه میکنید ، قشون میآورید برنمی‌گردید، باخدمتگزاران مملکت مخالفید چندبرابر ممالك‌اروپا زمین دارید، چشم از خاك ما برنمی‌دارید .

زمستان‌شد، شجاع‌الدوله هنوزمشغول نصیحت برحیم‌خان است و اقدامی نمیکند . شاهسون مشکین و خلخال هم آرام نیستند ، با رحیم‌خان مکاتبه دارند . امیر ارشد ، حاجـی‌علی‌لو، تا دو فرسخی شهر آمده است .

دویست وپنجاه نفر قزاق ، بریاست محمد خان امیرتومان در تبریز داریم ، تابع روسند . حتی‌محمدخان ، برای اینکه با امیر ارشد مذاکره کند ، حاضر نشد ، اردبیل هم‌آرام نیست.

عزیمت سردار ملی باردبیل

سردار ملی داوطلب شد باردبیل برود ، میبایست قبول‌کرد که شهررا برهم نزنند . با عـده‌ای سوار رفت ، مرد غیرتمندی است، شجاع است، متأسفانه بیهوش است و جماعتی دور اورا گرفته‌اند و استفاده‌میکنند. غلط‌کاریها کرد ، عمران‌خان پسر حضرت قلی، کدخدای حاج خواجه‌لو نزد او آمده است . جوان عاقلی است لیکن‌باستارخان چه‌کند .در زدو خوردهای تبریز ،انجمن تجار ، اعیان شهر کارها را اداره میکردند ، او دلیرانه جنگ میکرد ، دفاع یك قسمت شهربعهدهٔ اوبود. دراین مسافرت اختیار دار است واختیار خودش را ندارد . کله خورده از اردبیل مراجعت کرد، لدی‌الورد باسیصد سوار غضب‌آلود وارد محل حکومت شد ، باطاق من‌آمد ، باصورت‌آماس کرده وچشمهای تابیده ، محمدخان نایب که از رجال کاری اوبود ، با اسلحه وارد اطاق شد، من نزدیك در نشسته بودم ، پهلوی من ایستاد، تعجب‌کردم ، بعد عذر خواست کـه احتیاط کردم حال سردار پرخاش میکند ، گفتم خودت اصرار کردی ، نصایح مرا نشنیدی ، آنچه خواستی دادم،دید حرف‌حسابی ندارد ، رفت . امیرخیزی وزیر او بود ، مردی است عاقل‌آنجا که عقل در رونداره، چه حاصل .

سفارشها باوکرده بودم ، سرش‌که‌گرم‌میشد ، مصاحت نمی‌فهمید . اطرافش هم مزاحم‌اهالی، کاری از او پیشرفت نکرد و ازاین تاریخ دردسر آذربایجان شد . من‌وانجمن ایالتی تجار همه روزه غائلهٔ تازه داشتیم . کسانش از اوحواله میگرفتند ، در دهات مالیات جمع می‌کردند ، شب بخانهٔ مردم میرفتند ، اموال می‌بردند ، ماهی پانصدتومان برای او برقـرارکردم ، کافـی‌نبود . میگفت

سپهسالار سالی شصت هزار تومان خرج میکند . نتوانستیم باو حالی کنیم که از مال خودش‌است، دولت باو نمیدهد . روس‌ها هم به او نظری خوش ندارند پی‌بهانه میگردند .

سانحهٔ دیگر

دراین‌اثنا، محمدنامی‌کدخدای امیرخیز ، منسوب به برادر ستارخان ، زنی را دنبال‌کرد ، زن بقصابخانه پناه‌برد، چون دستش‌کوتاه شد ومست بود، یاهشیار، طپانچه بروی‌آن زن رهاکرد وآن زن مقتول شد ، رعیت روس از اهل کوزه‌کنان بود ، اقوامش بدارالحکومه آمدند وخاك برسرکردند ، مردان ایشان نزد من‌آمدند ، گفتند بخاطر شما بقنسولگری نرفتیم ، مگر خودتان قصاص کنید . ضارب در نظمیه محبوس شده انجمن و تجار بامن در قصاص موافق‌شدند . سردار اصرار کرد اورا بمن بدهیدخودم قصاص‌میکنم، گفتم بایدقانونی‌باشد. معلوم‌بود بمجرد شکایت‌کسان‌زن، روسهامداخله‌خواهندکرد . بالجمله ، محمدخان ضارب قصاص‌شد.دوروز بعد شرحی ازطرف‌کسان محمدخان بمن نوشته بودند که بجای زن مرد را قصاص نمیکنند . محمد در موقع ارتکاب مست بوده است ، در حاشیهٔ مکتوب نوشتم ، انما جزاء‌الذین یسعون فی‌الارض فساداً بقیهٔ آیه‌هم بخاطرم نبود .

اردوی تهران

ورود اردوی‌تهران بآذربایجان، آبی روی آتش بود . امیر ارشد ، تادو فرسخی تبریز آمده، بیوك‌خان پسر رحیم‌خان هریس را گرفته . شجاع الدوله مشغول تریاك است . از سالار ملی‌هم کاری ساخته نیست ، اقبال‌السلطنه فلسفه می‌بافد ، سردار ملی در شهر مزاحم‌است. اردو مستقیماً بسراب رفت . سرداربهادر، پسر سرداراسعد ، با دویست‌نفر سوار بختیاری ، یفرم باپنجاه نفرمجاهد، رضاخان سرتیپ‌بادویست نفر قزاق، هازهٔ آلمانی باسه توپ مسلسل ، بهمه جهت ششصدنفر،بمجرد ورود بسرآب، بدون‌توجه و مراجعهٔ بشجاع‌الدوله مشغول جنگ شدند و به اهر رفتند و در هفته غائلهٔ رحیم خـان تمام شد، بروسیه فرارکرد .نزدیك‌پل‌خداآفرین عده‌ای‌روس ازسرحدتجاوزکردند واورا بطرف‌روس بردند، شجاع‌الدوله وسالارملی‌دنبال‌آنهابه‌اهر رفتند، رحیم‌خان صفری‌بودمثبت، کارکنان‌محلی‌صفری‌منفی[1]

پیغام‌قنسول‌انگلیس

دوماه بعداز ورودمن، قنسول انگلیس ، بتوسط استیونس از تجارپیغام کردکه‌قنسول سلام رساند و میگویند مابشما اطمینان نداریم .گفتم‌چرا؛ گفت شمارااطرفدار آلمان میدانیم . گفتم بقنسول سلام برسان ، بگومن از دیپلماسی این مقدار را دانسته‌ام که آلمان از ما وما از آلمان استفاده نداریم . اگر آنها بمـا نزدیك شوند ، برای این‌است‌که مارا بشمابفروشند ودر افریقا محلی را ببرند ، اما در تجارت‌عهدنامه داریم و شما تاجرید ، هروقت تقویتی ، جز آنچه معهود است ، من‌از تجارت آلمـان‌کردم ، اطلاع بدهید، رفت.

درایں اوقات ، کلین نامی به تبریز آمده ، صاحب منصب آلمانی درلباس‌کشوری‌است و میخواهد به اهر برود . گفتم در اهر جنگ است ودر راه خطر ، نمی‌توانم بشما تأمین بدهم ، اگر به مسئولیت خود میروید ، مختارید . قنسول انگلیس مستر اسمارت ، شرحی نوشت که صاحب منصب‌آلمانی صلاح نیست به‌اهر برود و اهمیت فوق‌العاده به این امرداد . گفتگوی خودم راباناو درجواب نوشتم و آن صاحب منصب بطرف ساوجبلاغ رفته بود . چند روز بعد باز استیونس آمد که قنسول سلام رساندندوگفتند ما بشما هیچ سوء ظن نداریم[2].

---

۱ ـ شجاع‌الدوله درحرکت بقدری تعلل‌کرد ، تا اردو وارد اهرشد ورحیم‌خان متواری .

۲ ـ از وزارت خارجه‌تلگراف رسیدکـه دولت آلمان نشان تـاج از درجهٔ اول برای شما فرستاده است، گفتم نفرستید ، ظاهراً بسفارت داده بودند که خودشان بفرستند ،گرون برگ تاجر اطریشی که نمایندگی‌هم داشت ، وقت خواست که نشان را بیاورد ، عذرآوردم که رمضان است . پس از رمضان آورد ،گرفتم ،گذاردم گوشه‌ای، این هم مزید سوء ظن قنسول‌انگلیس‌شد، تفصیل را به او گفتم وفهماندم که من به نشان نظری ندارم، بزرگ‌ترین نشانها را بمن‌بدهند نخواهم زد.

مکتوب سرداربهادر ازاهر، لیلهٔ ۲۶ محرم ۱۳۲۸

« مقام ... بحمدالله تعالی اردو خدمات خود را انجام داده ، بطرف اهر مراجعت نمود . جناب آقای حاجی علیرضاخان در پنج فرسخی قصبه رسیده در خدمت ایشان به اهر آمدیم. برای همه قسم اوامر حضرت اجل عالی حاضر هستند . از قصبهٔ کلیبر راپرت وقایع را بعرض رسانده بود ، یوم بیستم ، همینکه رحیم‌خان شکست خورده فراراً بطرف حسر تان رفت، شب درآنجا مانده ، صبح بیست‌ویکم یك عده روس بحسرتان آمده تمام اموال و دارائی رحیم خان را بازن وبچه برداشته ، از رود ارس عبور داده ، بروسیه بردند . جنابان رشیدالدوله و سعید ـ الممالك نوشته بودند ، الساعه که این راپرت را مینویسیم روی خاك نشسته[1] و بکلی اسباب زندگی خود را رحیم‌خان برده است ، چیزی باقی نگذارده ، جز ده بار فتوره و فاخسونیه مال‌التجاره‌که دریك قریهٔ دیگر بود . بحمدالله خدمت این اردو بپایان رسیده ، سواران همگی خسته هستند ، مرخص بفرمائید اردو حرکت نموده به‌تبریز بیاید ، با آن ارادت سابقه . کمال اشتیاق را بدرك فیض زیارت‌حضرت اجل دارد ،جناب مستطاب اجل موسیو یفرم‌خان بعرض بندگی تصدیع‌میدهند. جعفر قلی‌بختیاری، یفرم»

سردار بهادر ، برای اهرحکومت خواسته بود، میرزا هاشم‌خان‌که با ایل حاجی خواجـه‌لو خویشی داشت فرستادم، نوشت این تحفه چه بود ؟ نوشتم درتبریز عرض میکنم . روز ورود اردو به تبریز ، طبقات اهالی استقبال شایان کردند ، خودم در توپخانه منتظر شدم ، اردو بر سر راه بخانه‌ای فرود آمده ، علیرضاخان رانزد من فرستادند که به اردو استقبال نکردید و از این‌نظر تکدر حاصل کرده‌اند .

گفتم ، مهدیقلی پسر علیقلی درویش است ، از این‌نظر آنچه میکرد کم بود ، اما والی آذربایجان گمان نمیکنم قصوری کرده باشد ، عالی‌قاپوخانهٔ‌من‌نیست ، خانهٔ دولت است . درمیدان توپخانه حاضر شدم که محل‌انسب ، برای فرودآمدن اردو بود .برای پذیرائی مقدم اردو استقبال به‌طی مسافت نیست ، یکقدم یا پانصد قدم تفاوت ندارد . اردو میبایست بیرق دولت را درخانهٔ دولت فرود بیاورد. نظامی در محل نظامی رحل افکند. تصدیق‌کرد ، گفتم حالا بسمت مهدیقلی‌برخیز برویم ، درشکهٔ رئیس نظمیه حاضر بود ، باتفاق رفتیم ، سر سفره بودند .

این خود پسندی بیشتر از طرف یفرم بوده است که بیش از اندازه بخـود مینازد والحق رشیدهم‌هست. با هفت تیر واردسنگر شخص رحیم‌خان شده است و رحیم‌خان از ترس مسلسل‌فرار کرده است.پس از دوسه روز که‌دید وباز دید تمام شد ، بسردار بهادرگفتم مردم شهررا شناختید؟ کی را بجای ساعد لشگر به اهر میفرستادم که لایق‌تربود ؟ اذعان کرد که‌لایق‌تری ندیدم .نوبتی‌با سردار بهادر ، در گرفتاریهای خودم صحبت میکردم . گفتم شطرنج میدانید ؟ گفت قدری ، گفتم درشطرنج چند قسم مهره هست و بازی همه معلوم . دراین شطرنج‌خرهم مهره هست، بازی‌خررا من درست نمیدانم . باقرخان حضور داشت ، برخاست و رفت و من تصور نمیکردم تا این اندازه کنایه‌بفهمد. طرفه آنکه، بزبان آورد که مرا میگوید .

در سفر قبل ، ستارخان کدخدای امیرخیز و باقرخان کدخدای خیابان ، البته‌بمن معرفی شده بودند ، ولی من شناسائی باحوال‌آنها نداشتم . شهر تبریز در مقابل دولت مقاومت کرد. ستار خان بدلاوری معروف شد و دلاورهم بود . باقرخان‌بواسطهٔ وسعت محلهٔ خیابان اهمیتی حاصل‌کرده بود. در نظر من ، همان عظم کدخدائی را داشتند . ستارخان طبعاً مـرد شریفی بود ، باقرخان زحمتی چندان نمیدهد . ستارخان دعاوی بیشتر دارد و عادات بد ، اجزای اومزاحم اهل شهرند

۱ـ نشستن روی خاك تااندازه‌ای هم بسعی سیدکاظم ، از دستهٔ یفرم شد ، بختیاری هم‌حالش معلوم است ، ملامت هم ندارد، جنگ و چپاول لازم و ملزوم هم است ، بختیاری از روی عادت میچاپد ، ارمنی مطابق مرامنامه ،کدام مشروع است من نمیدانم ، تا اموال حرام باشد یاحلال.

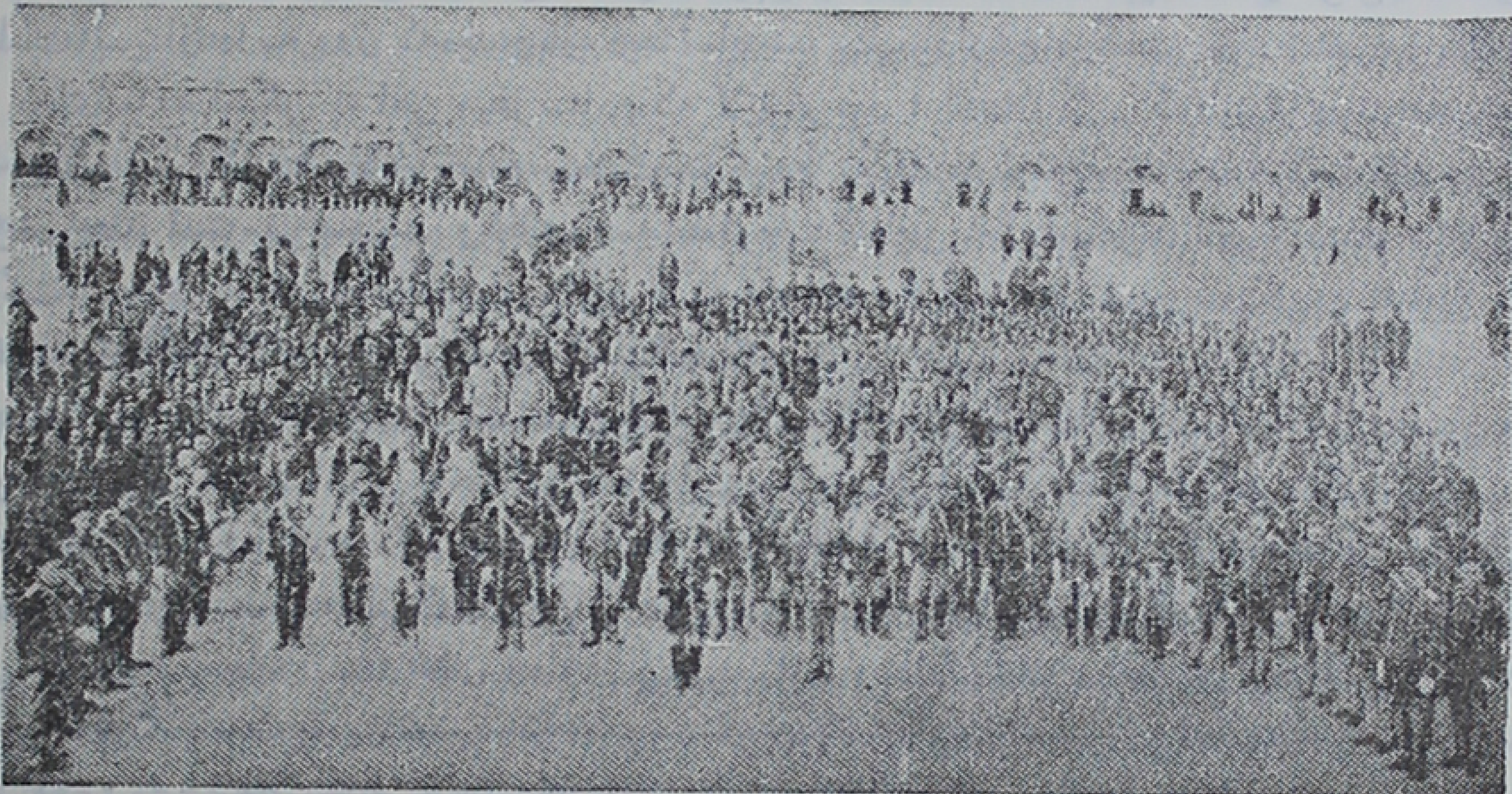
وآسایش باوجود این دوبزرگوار مشکل بنظر میآید . لازم بود آنهارا تا اردو درشهر است، روانهٔ تهران‌کنیم. مجلس شورای ملی ، انجمن‌و اردو ، به پند وتهدید، آخرآنها را راضی‌کردند که‌بطرف تهران حرکت‌کنند. ، ظاهراً در تهران هم از طرف سفارت بدولت ، در خواستن ستارخان بتهران تأکیدی میشده است . بسردار بهادر گفتم ، بسردار اسعد بنویس در تجلیل حضرات اندازه نگاه‌دارند و چون ستارخان را دوست میداشتم ، بسیار نصیحت‌کردم و راه نمودم .

اردو بطرف اردبیل حرکت کرد ، با آنچه دراهرگذشته بود ، رؤسای مشکین و خلخال از در اطاعت در آمدند . بعضی را اردو همراه خود بتهران برد ، غالب ومغلوب در قمار وجه‌جامع یافتند . سرکردگان پس ازچندی تفنن وتفرج درتهران، برگشتند ، از اول شریرتر

راپرت تلگرافی ۱۰ ربیع‌الاول ۲۸

دیروز از اردوی منصور ، اشرار را تاقره شیران تعاقب نموده ، لطف‌الله خان سرتیپ‌هم باسوارش ملحق به اردوگردید . نصرالله خان وامیرعشایر و حسینعلی‌خان فولادلو، در نزدیکی قره شیران ، کوهها و معابر را گرفته، بااردوطرف شدند . دعوای سختی‌شد ، رضاقلی‌خان‌که از رؤسای عمدهٔ فولادلو و از اشرار مشهور بود مقتول شد ، مابقی فرار کردند . نصرالله خان با امیرعشایر به خلخال رفته‌اند، حسینعلی خان بخانه اش فرارکرده، از اشرار پانزده‌نفر گلوله خورده‌اند ، از اردو پنج‌نفر ، بحمدالله‌بی‌صدمه هستند. آقاخان دلیکانلو،لطف‌الله‌سرتیپ‌را واسطه قرارداده، تسلیم شود . این فتوحات در عرض یکروز ، پشت اشرار را شکسته، این است روحیهٔ مـردم مملکت. سوار های ایلاتی همه دزدنـد، سرباز ها ازکار مانده و محل دخل صاحبمنصب .

پس از ورود من، نصف اردوی باغ شمال رفتند. سنارسکی رئیس آنها از من‌دیدن نکرده بودکه دیدن وظیفهٔ وارد است. پس از شش ماه برای سرکشی بقیه به‌تبریزآمد ازمن دیدن‌کرد،از نظمیهٔ تبریزتمجیدکرد. گفت باور نمیکردم دراین مدت‌کم، این اندازه بهبودی حاصل‌شود، معلوم شد، رئیس اردوی بیله سوار بوده است . سوار قوچه‌بك لو را برشادت و ورزیدگی می‌ستود، گفت دوهزار سوار جلو ما نمایش دادند و من دیدم اگر توپخانه نبود، شش هزار نفرات من حریف آنها نبودند .



نظمیهٔ تبریز به‌هیئت اجتماع

رقعهٔ مخبرالملك حکایت از اوضاع تهران ۸ صفر ۱۳۲۸

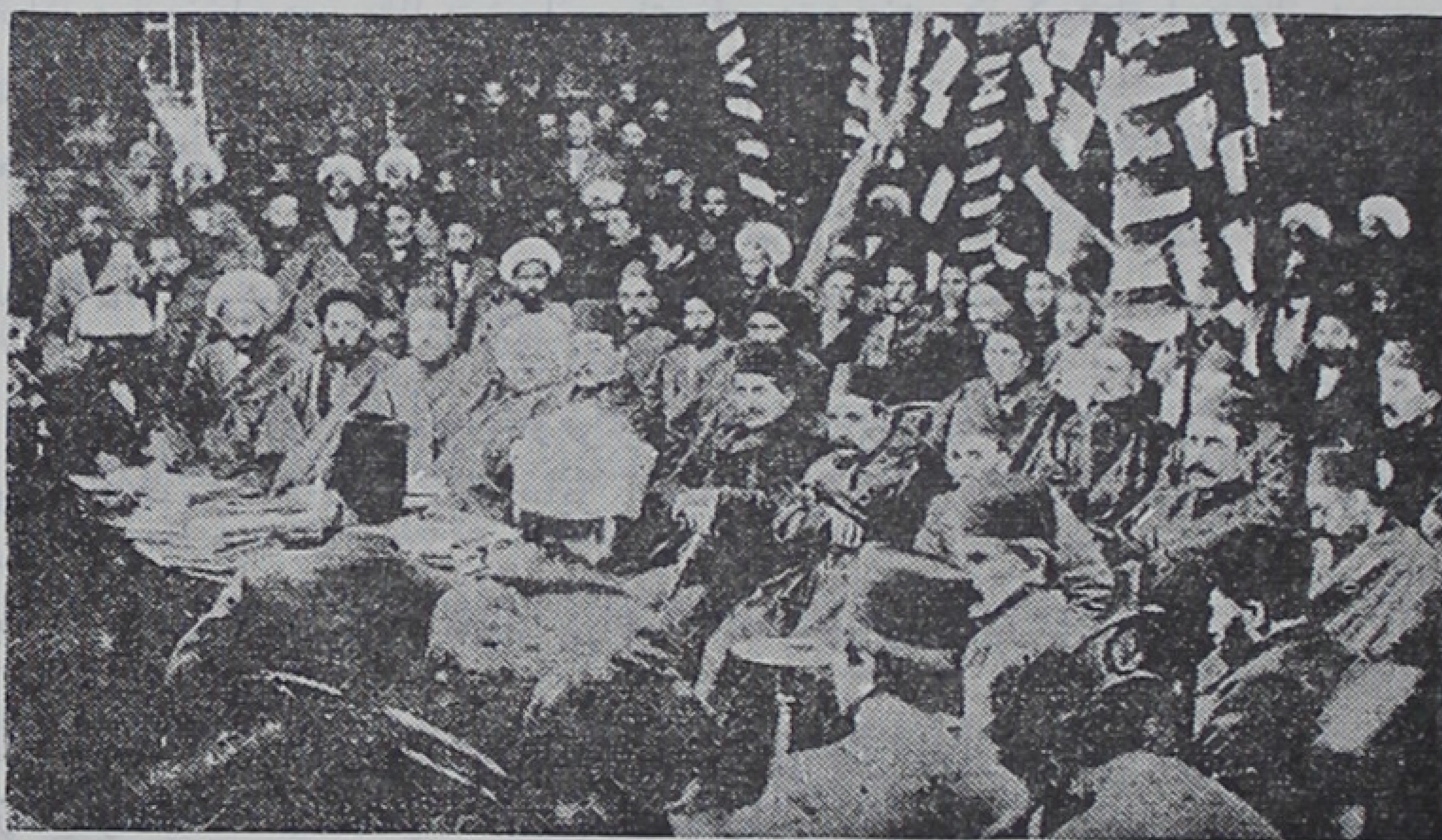
بمناسبت آرتیکلی‌که در روزنامهٔ ایران نو، در خصوص دروس چاپ‌شده، لازم بود شمارا مسبوق‌کنم . ارامنهٔ دروس ، امسال از اواخرسنبله ، بر خلاف انتظار درکمال جلادت تمام آب را بصحرا انداختند که آب مال دروس است و نباید فروخته شود یا بمصارف شخصی برسدباطمینان مجاهدین ارمنی که بتهران آمده‌اند . تا ما رفتیم بخود بجنبیم ومالکیت خودمانرا ثابت‌کنیم، مقدار زیادی از درختهای شهروشمیران خشکید . بعدکه ما مالکیت خودمانرا ثابت‌کردیم ، گفتند دارائی ما را بخرید ، میرویم ، دارائی آنها دوهزارتومان تخمین شد، پول را که گرفتند، ارامنهٔ شهر که به‌ییلاق بدروس میروند جنجالی کردند و رعایا سر جای خود ماندند . مداخلهٔ یفرم ومجاهدین ارمنی هم‌آشفتگی در افکار تولید نموده‌اند .

پس از این مکتوب مخبرالملك که اسفانگیز است ، رقعهٔ قنسول‌فرانسه مسرت‌آمیزبود.

رقعهٔ نیکلا قنسول فرانسه

قربانت‌گردم ، بمفاد کل حزب بمالدیهم فرحون ، هر طایفه از طریقهٔ خود دلشاد است . خودرا در جادهٔ مستقیم و سایرین را گمراه میداند وبسیار میشود کافر فرض مینمایند . این است که دوستدار نیز راضی شده‌ام با مسلمان ، مسلمان، بایهود، یهود، بامجوس مجوس، بالامذهب، لامذهب ، بابا مذهب ، با مذهب باشم ، تا کافرم نخوانند و از مجالست صاحبان طریقه بهره ببرم . این است که یکی از صاحبان دل (بهائی) مرا از خود میداند و مختصر تمنائی از دوستدار کرده است ، آن این است که عریضهٔ اورا‌تقدیم حضور حضرتعالی نمایم . اگر چه از وظیفهٔ دوستدار خارج بود ، ولی بملاحظهٔ اینکه مرااز خودشان بدانند وکافرم نخوانند ، مجبور شدم این مختصر تمنارا قبول‌کنم. لهذاعریضهٔ‌او را دوستانه تقدیم‌وتمنا دارم ،در صورت‌امکان مرحمتی‌مبذول‌فرمائید .

این نیکلابابی در تاریخ باب و فرقهٔ متفرعه نگاشته و چاپ کرده است . درپاریس بودم عباس‌افندی بپاریس‌آمده بود. بعضی‌ایرانیها ازاو دیدن کردند، من‌نرفتم. ازنیکلا که اورا دیده بود پرسیدم چه دیدی؟ گفت مردی بسیار عامی. ازآنچه‌نوشته‌ام پشیمانم . پروفسور برون‌هم همینطور مینویسد و اظهارپشیمانی میکند .



درجشن مدرسهٔ خیابان در تبریز ـ وسط مخبر السلطنه ـ دست راست ثقةالاسلام ـ دست چپ سردار بهادر ـ بصیرالسلطنه ـ یفرم با کلاه قفقازی سیاه روش بمجلس است کلاه سفید بردست او است

تلگراف وزارت داخله ۳۳۹، ۱۶ شعبان ۱۳۲۸

خاطر محترم مسبوق است که حکومت آقای محتشم‌السلطنه، طورغریبی شده است، دول روس و انگلیس و عثمانی، هرسه شکایات عمده دارند و تقریبا خلع ایشانرا خواستارند. بااین حال واضح است که باید فکری برای‌ارومی کرد. حضرت عالی چه‌صلاح میدانید، بنظربنده بصیرالسلطنه بد نیست، اگر چه ایشان را برای ساوجبلاغ معین فرموده‌اند. از ساوجبلاغ هم راپرت رسیده که مأمورین عثمانی ضعف حکومت را استنباط کرده، برای محافظت جان و مال اتباع خود امنیت میخواهند. توجه فوری دراین مسائل لازم‌است. **۱۵۹۷ وزیر داخله**

از طرز رفتار محتشم السلطنه در تبریز خوب نشنیدم بعضی معاشرت‌ها مناسب مقام اونبوده است لیکن از حکومت او در ارومی بدی نشنیدم.

شجاع الدوله، باعتبار مشی در حاشیهٔ اردو، خودش را از گناهان گذشته تطهیر کرده‌میداند و به تبریز آمده است ومنهم بمدلول ولاتقولو المن‌القی الیکم‌السلم لست‌بمؤمن، او را پذیرفتم. در شهر منزلی گرفت، نمیدانستم بین او وثقة‌الاسلام شکرابی است که نزدیك بود آتشی بیفروزد گفتند، ثقة‌الاسلام قصد کرده است، در مقابل خانه‌ای که‌منزل‌او است‌مجلس‌روضه‌ای دایر کند. مردم بریزند و آسیبی باو برسانند. چند روزی که در تبریز بود، نظمیه میبایست بمحافظت شجاع‌الدوله مراقب باشد، بحمدالله سانحه رخ نداد. آن نسبت‌هم به‌ثقة‌الاسلام مستبعد مینمود، لیکن احتیاط‌شرط بود، اگر میدانستم که چه خبیثی است، هرگز از او محافظت نمی‌کردم.

تفتیش قنسولگری روس در منزل ثقة‌الاسلام غرهٔ جمادی‌الاولی ۲۸

از اردوی روس، سربازی گم شد، بمنزل ثقه‌الاسلام میرود، مسلمان می شود، ختنه‌اش میکنند و در منزل ثقة‌الاسلام پنهان میشود، لیکن شبها بالای بام آواز میخوانند، در عبور و مرور شنیده میشود. بلایف، عضو نظامی قنسولگری با عده‌ای سالدات سر زده وارد منزل آقا میشوند، صاحبخانه غایب است، میخواهند برای تجسس به اندرون بروند، داد و فریاد از زنها بلند میشود، بلایف برمیگردد. روسها جداً سرباز را میخواهند که از در دیگر فرار کرده است. کاربتهران‌وپطرزبورغ‌میکشد. ثقة‌الاسلام تلگراف‌شکایت به‌امپراتور کرد، در نتیجه‌بلایف از ثقة‌الاسلام عذرخواست. مطالبهٔ سرباز بجای خود، چند روز گرفتار این سانحه بودیم تا سرباز پیدا و تسلیم شد و من این قضیه را دسیسه میدانم.

همین ثقة‌الاسلام‌را دردهم‌محرم ۱۳۳۰ بدار آویختند وجای بسی افسوس است، رحمة‌الله علیه

مؤسسهٔ خیریهٔ دارالتربیه

در تبریز، فقرا را از سر راهها جمع کرده بودند و در محلی مشغول کارهای مختلف میداشتند، درشهر کمتر اهل سؤال‌دیده میشد. دسترنج آنها را میفروختند، مصارف میکردند، مؤسسه مقروض شده بود. بتقاضای تجار قرار شد از مال فتوره و فرش که از شهر خارج میکنند، عدلی دو قران در گمرك گرفته شود و عاید مؤسسه گردد. از سایر امتعه عدلی یك‌قران مأخوذ گردید. برطبق این‌قرارداد اعلانی شد.

باید انصاف داد که مردم تبریز برای اقدامات مدنی حاضرترند.

این هم راپرتی است؛

سر نظمیهٔ باغمیشه راپرت میدهد؛ دیروز دو نفر سوار حاجی خواجه‌لو درمحلهٔ ششکلان از یکی زن خواسته‌اند، وعده میدهد، شب در باغی دو نفر مرد را چادر شب بسر کرده، عوض‌زن میبرند. راپرت بهمین جا ختم میشود.

میگویند اسکندر دوم مقدونی با سفرای ایران همین معامله را کرده است. تاریخ تجدید میشود، مگر آنکه آن زنان یونانی اسلحهٔ پنهان داشته‌اند و مهمان را کشته‌اند. هم‌از وقایع نادره است، عمل پسرهای ساعدالملك که زنهای خودشانرا طلاق دادند و بمبادله گرفتند و در نظرشان

قبحی نداشت.

جنجال عروسی یك عروس و دو داماد

حرمت‌الملوك ازکسان حاجی ایلخانی را از آقایان ساوجبلاغ، امین آقا پسر قادر آقا که همه از اشرارند خواسته است تزویج بکند، حاجی ایلخانی‌او را بعلی آقای مظفر لشکر، پسر عموی خود تزویج میکند، بنده باید مدتی اوقات صرف این کار بکنم. حرمت‌الملوك‌اموالی دارد و غوغا سر اموال است، مأموری از تبریز فرستاده شد که نزاع را خاتمه بدهد.

بتحریك امین آقا که بابا پیر آقای بی‌پیر منگورنسبت دارد، راه سلدوز را مسدودمیکنند، کاروان لخت میکنند، مزاحم عابرین میشوند.

مأموری که فرستاده بودم از اطراف سوار جمع میکند و دفع شر مینماید. مأمور من به تبریز مراجعت نکرد، بطرف تهران راهی شد، نهصد تومان برای من فرستاد، چون از این‌وجوه بی‌بهره هستم بمریضخانهٔ تبریز رسید، روزی نیست که عزا وعروسی دردسر تازه تولید نکند.

دو ولایت در آذربایجان کانون فساد است. ساوجبلاغ بتحریك عثمانی، اردبیل بتحریك و مداخلهٔ روس. طوایف شاهسون سر سپرده‌اند، طایفهٔ حاجی خواجه لو، طوق بندگی بطور دلخواه بگردن ننهاده است. ملکی در مشکین تیول حضرت قلی، کدخدای ایل است، آبدارباشی مظفرالدین شاه، فرمان به ملکیت صادر کرده است و به تبعهٔ روس فروخته، قنسولگری اجرای فرمان را میخواهد و جد دارد که حضرت قلی به تبریز حاضر شود. رؤسای طوایف هم هیچوقت به تبریز نمی‌آیند.[1]

عمران خان که به اردبیل نزد سردار ملی آمده بود، در مراجعت یکدو مراسله با من رد و بدل کرده بود، او را جوان عاقلی بجا آورده بودم و منصب داده بودم، باو نوشتم که پدرت را بفرست تبریز، فرستاد، مدتی در کار گذاری گفتگو کردند، آخر کار گذار آمد نزد من که قنسول ژنرال تقاضای توقیف‌حضرت قلی را دارد، میگوید فرار میکند،گفتم اورا توقیف نمیکنم. گفت من مجبورم استعفا بدهم، گفتم استعفا بده، تأملی کردم گفتم سر و ته معامله چیست؟ گفت پانزده هزار تومان، گفتم بتهران تلگراف میکنم اگر کار بآنجا کشید، پانزده هزار تومان را بدهند و اگر ندادند، خودم میدهم و حضرت قلی را توقیف نمیکنم. در این اثنا، عمران خان فوت کرد؛ حضرت‌قلی شبانه از تبریز رفت، از هریس نوشت خلف عهد کردم، از خبر فوت عمران دیوانه شدم، در مسألهٔ ملك، هر چه حکم بفرمائید اطاعت دارم. سر این معامله گذارده شد و دیگر روسها اظهاری نکردند، ندانستم چرا. نه دولت، نه من، پانزده هزار تومانی هم ندادیم. برای اولاد عمران چند قبای ترمه تدارك کردم، فرستادم و تسلیت گفتم و بعدها بکار من خورد.

آمدن پسرهای رحیم خان به قراجه داغ

روس‌ها پسرهای رحیم خان را آزادکردندکه ما فقط رحیم خان را در تحت نظر داریم. علمای اهرو بعضی تجار بعادت قدیم و عدم اعتماد به مسلك دولت تأمل‌دارند، خوانین شانه ازظرفیت خالی میکنند، فشنگی گرفتند واز خانه بیرون نیامدند. ساخلواهر هم برای مدافعه کافی نبود مجال تدارك از تبریز هم نمیشد اشرارمحل،دور پسران رحیم‌خان جمع شدند به اهرحمله‌آوردند. خرده خوانین منتظر چنین روزها هستند.

هر چه فکر کردم چاره ندیدم جز خواستن حضرت‌قلی. بتوسط حکومت تلگرافی باو کردم که می‌دانم شما برای خدمت دولت حاضرید و موقع بهتر از این بدست نمی‌آید. شب انجمن با انجمن ایالتی در حضوری آه وناله داشتند، منهم بودم، در جواب چاره جوئی تلگرافی کردم و

---

۱ ـ رایج بود که در معاملات هرجا اشکال پیش می‌آمد، پای تبعهٔ خارجه را بمیان می‌آوردند.

مواعیدی دادم. در اول تلگراف نوشتم نصرمن‌الله و فتح قریب. حواس بقدری مختل بود که فتح را برنصرمقدم نوشته‌بودم. امیدواری منحصراست باقدام‌حضرت‌قلی، روز دیگر مقارن‌ظهرحکومت تلگراف کرد که سنگرهای ما را گرفتند یکی باقی است که در دست‌عباسقلی‌خان نصرالحکماءپسر محمد تقی خان تجریشی است که باما قرابت حسبی‌دارند. من‌شهادت‌را خواندم، مغرب میرزاحسین خان سر رشته دار تلگراف خانه آمد، کاغذی در دستش است،گفتم چیست؟ گفت بد نیست تلگراف حکومت اهر بود مخبر باینکه حضرت‌قلی عصر با ششصد سواررسید پسرهای رحیم خان را تاراندند کدخداها در تلگرافخانه حاضرند، تلگراف‌مشروح و رنگینی بحضرت‌قلی‌نوشتم، تمجید و ترجیب کردم خلعت و انعام‌جایش خالی است. دوروز بعد حکومت تلگراف کرد اجازه خواست چهار هزار فشنگ در عوض فشنگهای بمصرف رسیده بحضرت قلی داده شود. بااجازهٔ مرخصی دادم.

پسرهای رحیم خان از در عجز در آمدند، اجازه دادم به اهر بیایند و بعضی املاك آنها را بخودشان باز گذاردم.

قانون اساسی خیلی خوب است ولی‌مملکت تدارك اساسی میخواهد.

حفظ قول، اقلا صدهزار تومان وعده‌ای نفوس بمملکت خدمت کرد و تاامروز مبالغ‌گزاف بمصرف رسیده و نفوسی تلف شده‌اند برای خلف قول نظام السلطنه که جعفر آقای شکاك را تأمین داد، قرآن مهر کرد، برای او فرستاد، چون به تبریز آمد او را در منزل حکومتی کشتند. سالها است که اسمعیل آقا پسرش در سرحد اسباب دردسر است و زحمت‌ها بدولت وارد آورده است.

گفتند نظام‌السلطنه در اطاق مجاور داده بود چالی کنده بودند که در موقع حمله به‌جعفر آقا برای حفظ خود در آن پنهان شود، کسان جعفرآقا هفده نفر از اجزای حکومت را میکشند و فرار میکنند.

مزاحمت رسومات

در جمادی الثانی ۱۳۲۷ استپان نامی ارمنی برای تأسیس رسومات به تبریز آمد، مردی بدقیافه بود، تقویت نظمیه میخواست، گفتم ده نفر مخصوص این خدمت کنند و بقیه مداخله دراین کار نکنند. با ارمنی‌ئی تبعهٔ عثمانی کشمکش پیدا شد و زد و خوردی واقع، روسها که پی بهانه میگردند، ارمنی را بباغ شمال برده، در مریضخانه خواباندند که تبعهٔ روس است و حال اینکه چنان صدمه‌ای باو وارد نیامده بود، ۲۱ نفر نظمیه را هم متفرق، گرفتار کردند. در یك هفته شش مکاتبه بین من و قنسول ژنرال مبادله شد نطق با من بود و زور باداو، هرروز بهانه میجویند که بمداخله بکشانند. یکی از مکاتبات را که میبایست قنسول را مجاب کرده باشد، بتهران تلگراف کردم. آن مراسله بمجلس رفته بود. شنیدم تقی‌زاده گفته بود، این مراسله را قاب کنند، در وزارت خارجه نصب که خوانده شود و سرمشق باشد.

مراسلهٔ قنسول و جواب خودم را یاد میکنم.

مورخهٔ ۹شهر جمادی‌الثانی۱۳۲۸

مراسلهٔ جنرال قنسولگری به‌ایالت جلیله

جناب مستطاب‌اجل‌کرم عالی دوستان استظهار، مشفق مکرم، محترما، از مضمون مرقومهٔ مورخهٔ ۹جمادی‌الاخره شمارهٔ ۲۵۰۱ آنجناب دوستان استظهاری استحضار حاصل و جواباً باکمال توقیر و احترام، زحمت‌افزا میشوم. خاطر مبارك آنجناب بخوبی مستحضر است از اینکه،تا حال بر حسب امر ایالتی، در موقع اتفاق هر امری از تبعهٔ روس، نظمیه‌هارا لازم است‌که تفصیل امر را بجنرال قنسولگری اطلاع بدهند که اقدامات لازمه بعمل آید و از روی قاعده و قانون، بطوراقتضای هرامری رفتار و تسویه‌شود و نظمیه‌ها خودشان مستقیماً نمیتوانند تبعهٔ روس رامحکوم یا دستگیر نمایند. بناء علیهذا، نهایت افسوس میخورم که این اتفاق غم انگیز خارج از وظیفهٔ

نظمیه‌ها شده . آنجناب دوستان استظهاری و دوستدار را بزحمت و دردسر انداخته‌اند و تفصیل ناگوار این اتفاق ، این است که سه روز قبل برین ، چندنفر از نظمیه‌ها بسر یکنفر تبعهٔ روس ، آقوب‌نام ، ریخته و او را دستگیرکرده ، کتک‌زنان وکشان‌کشان باداره‌ٔنظمیه برده‌اند، دوستدار بعد از اطلاع ازتفصیل امر ، مطلب‌را باتلفن بایالت جلیلهٔکبری اظهار نمودم که این‌تبعهٔ روس ماندنش درآنجابیفایده است وبعد از دوسه‌ساعت اصراردوستدار آقوب را درحالت مردن بجنرال قنسولگری آوردند و در آن‌حالت بهیچوجه ممکن نبود استنطاق شودکه کدام نظمیه‌ها اورا بآنحال‌انداخته‌اند بعد ازآن بتوسط جناب نایب اول‌جنرال‌قونسولگری ، مطلب را بآنجناب دوستان استظهاری پیغام داده و ضمناً خواهش نمودم مقرر فرمائید تا مدت بیست‌وچهارساعت نظمیه‌هائیکه مرتکب این‌امر بیقاعده شده‌اند ، آنها را در ایالت‌حاضر و با حضور نمایندهٔ جنرال قنسولگری استنطاق بشوند و تنبیه مجازات بعمل آید و تا اتمام مدت مزبور جواب مساعد صریحی بدوستدار نرسیده و جناب جلالتمآب اجل آقای ناظم‌الملك که ازطرف آن‌جناب‌مستطاب بدیدن دوستدار آمده‌بودند ، درجواب این خواهش دوستدار فرمودندکه همچوکاری امکان ندارد بشود . فردای آنروز دوستدار منشی‌دوم این‌جنرال قنسولگری را بخدمت آن‌جناب مستطاب فرستاده و خواهش دیروزی را تکرار کردم ، باز جواب مساعدی‌نرسید و پنج‌شش‌ساعت بعد ازآن مجبور شده تفصیل امر را رجوع‌برئیس‌اردوی قشون روسی که محافظت عموم ارتباع روس و تمام رعایای خارجه‌مقیم این‌شهر بعهدهٔ ایشان است نمودم و از طرف‌ایشان حکم شد از نظمیه‌های آن کوچه‌ها که این امر بیقاعده رو داده و درموقع اتفاق امر لابد از آنها در آنجا بوده و مرتکبین اصلی را میشناسند ، چند نفر گرفته شد که فعلاً مشغول استنطاق میباشند و بضمیر منیر آن‌جناب مستطاب دوستان استظهاری معلوم و واضح است، در صورتیکه‌ازطرف ایالت جلیله در این‌خصوص اقدامات لازمه بعمل میآمد ، ابداً احتیاجی‌باقدام قشون روسی نمی‌شد . اوقاتی که شهر تبریز محصوربود وحاکم‌وفرمانفرمائی دراینجا نبودیك‌همچو حرکت بی‌رویه از نظمیه و غیره ، نسبت به‌اتباع روس ورعایای خارجه روی نداده ، نهایت افسوس میخورم حالا این نظمیه‌هائیکه در تحت اطاعت و فرمانروائی آن‌جناب مستطاب دوستان‌استظهاری که از هرجهت کافی و قانوندان میباشند ، اینطور حرکات بروز نماید ، لهذا ، با کمال توقیر و احترام ، ازآن‌جناب‌دوستان استظهاری خواهش مینمایم که مقرر فرمایند ، مرتکبین این امر رادر کارگذاری خارجه یا در عالی‌قاپو حاضر نمایند که باحضور نمایندهٔ جنرال‌قنسولگری استنطاق بعمل آمده ، قرار تنبیه و مجازات آنها داده شود و هر روز و ساعتی را که رأی مبارك علاقه میگیرد باین‌امور رسیدگی شود ، معین فرموده ، بدوستدار اطلاع بدهید و شرحی را که در خصوص قزاق ایرانی مرقوم‌فرموده بودید ، جواباً باکمال توقیر و احترام اظهار میدارم که دیشب‌جناب محمدخان امیرتومان ، بجنرال‌قنسولگری تشریف آورده ، درآن باب مذاکره کردند. دوستدار تفصیل را با تلفن از اردو جویا شدم ، جواب دادند که اینکار اشتباهی شده وقزاق را مرخص کرده‌اند و خود دوستدار از جناب امیرتومان لازمهٔ عذرخواهی را بعمل آوردم این‌کار تمام و تسویه‌شد و قراولی که این‌کار راکرده بود ، بموجب‌قانون لازمهٔ ملامت باو شده موقع را مغتنم‌شمرده ، احترامات لایقه را بآن‌جناب دوستان استظهاری تجدید مینماید ، زیاده‌زحمتی ندارد .

۱۱ شهرجمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۸

مراسلهٔ ایالت جلیله بجنرال‌قنسولگری‌روس جناب فخامت اکتناه، دوستان استظهاری ، مشفق مکرم،محترما، مراسلهٔ جوابیهٔ آن‌جناب دوستان استظهاری ۲۹۷مورخهٔ ۹جمادی‌الاخره عصر دهم شهرحال عزوصول ارزانی داشت . اینکه مرقوم رفته است ، برحسب امر من در مواقع انفاقیه نسبت باتباع روس ، نظمیه‌ها را لازم است که تفصیل‌را بجنرال قنسولگری اطلاع بدهند، چون این‌امرخلاف قانون و رویه‌است ، ازطرف دوستدار چنین امری‌داده نشده است زیرا که نظمیه این حق‌را ندارد بایك جنرال‌قنسولگری طرف بشود . فقط مطالب باید از مجاری خودش جاری گردد و اینکه مرقوم فرموده‌اندکه نظمیه‌ها نمی‌توانند تبعهٔ روس‌رامحکوم

یا دستگیر نمایند ، در قسمت اول که محکوم‌کردن باشد حق است‌وحسابی ، هیچوقت‌هم واقع نشده است ، خاصه در اینموقع، اما قسمت دوم که دستگیرکردن باشد، نظمیهٔ هر مملکتی حق داردهر تبعه را در موارد جنحه و جنایت (فلاگران‌دلی) دستگیر نماید و این‌دوستدار خیلی تأسف دارم‌که در این‌موقعی‌که نظمیه بوظیفهٔ خود رفتار کرده است و ابداً تخطی از حدود و حقوق نکرده است ، بدون جهت این دردسر از برای آن‌جناب دوستان استظهاری و این دوستدار فراهم آمده است .
اینکه مرقوم فرموده‌اند دو سه روز قبل چند نفر نظمیه بسر یکنفر آقوب نام تبعهٔ روس ریخته الی‌آخر... مطلب اینطور نیست . اهل محل که‌ناظر قضیه‌بوده‌اند ، شهادت دادند و مطلب بطوری است که در مراسلهٔ ۲۵۰۱اظهار شده است . تلفن آنجناب دوستان استظهاری بدوستدار رسید چون این قضیه نزدیك قنسولگری واقع شده ، قبل از خبر تلفن آن جنرال قونسولگری ممکن نبود از راه دیگر بمن‌خبر رسیده باشد ، زیراکه میبایست از شعبه بمرکز و از مرکز بدوستدار اطلاع بدهند باری بمجرد رسیدن تلفن بمرکز سپردم که بر حسب ترتیب آن تبعه را توسط کارگذاری بآن محترم جنرال قنسولگری تسلیم کنند وهمینطور هم‌شد .

وقتی که تبعه را بکارگذاری آورده بودند ، گماشته جنرال قنسولگری هم آنجا بود. تسلیم او شد و اینکه مرقوم رفته است که درآن‌حال ممکن نبوده استنطاق شود ، اولاً بآن فوریت لازم هم نبوده وانگهی جناب دکترسرکیس راکه‌زحمت‌دادم باحشمت‌السلطنه برای‌عیادت‌آن‌تبعه‌فرستادم، هردو حالت آن‌تبعه را ساختگی تشخیص دادند و آن اندازه کسالت که اظهار میکرده است در او نبوده ، حتی‌شکستگی دندهٔاو را هم دکتر سرکیس منکر شده است و گفته است اگر بقول‌من‌اعتماد ندارید‌طبیب دیگر هم که ثالث باشد بیاورید. دکترهای دیگر همین استنباط راکرده‌اند واما پیغامی که جناب‌نایب آورد ، مشتمل برچهار فقره بود ؛ یکی اینکه یکنفر ازطرف دوستدار بآن جنرال قنسولگری آمد ، اظهارتأسف مرا ازوقعه تقدیم‌کند قبول‌کردم . دیگراینکه‌اگرآن‌تبعه تا یکساعت دیگر نمرد وزحمتی که باو وارد شده است مستلزم مخارج فوق‌العاده شد ، با اومساعدتی بشود.سوم آنکه یك نفر مأمور نظمیه ازآن‌تبعه عذرخواهی کند . چهارم‌آنکه‌در ظرف بیست و چهار ساعت نظمیه‌هائی که در این کار شرکت کرده‌اند با حضور نمایندگان جنرال قنسولگری تنبیه شود . جناب جلالت‌مآب ناظم‌الملك را همان ساعت فرستادم ، مخارج لازمه را هم در صورت ضرورت قبول کردم .

از برای انجام دوفقرهٔدیگر هم ، با اینکه تضییق مدت‌نوعی از بی‌لطفی بود ، بشرط‌محاکمه حاضر شدم و اینکه میفرمایند تا اتمام مدت مزبور جواب مساعد بآن‌جناب فخامت اکتناه دوستان استظهاری نرسیده است ، عرض میکنم که‌اولاً جواب رابجناب نایب دادم و دوفقره رابدون‌گفتگو قبول‌کردم و یك فقرهٔ آنرافوراً بعمل‌آوردم و دوفقره را موکول بمحاکمه نمودم . اینکه میفرمایند ناظم‌الملك ، ازطرف اینجانب گفته است که همچو کاری امکان ندارد ، از نظر حق‌گذار آن جناب دوستان استظهاری میپرسیم که آیا دوستدار هیچ امکان دارد که از محاکمه و مجازات مقصر تحاشی کنم ، یا بتوانم طفره بزنم .

اظهار جناب ناظم‌الملك هم راجع بسیاست بدون محاکمه بوده است . اما فردای آنروز قبل ازظهر منشی دوم آن جنرال قنسولگری آمد ، اظهارات آن جناب دوستان استظهاری را رساند . اینکه میفرمایند جواب‌مساعد نشنید ، کمال‌بی‌لطفی است . چه‌جوابی از این‌مساعدتر که نظرباحوال آقوب‌که می‌تواند استنطاق بدهد یاخیر ، گفتم اینکه خودم هنوز اطلاع نداده‌ام برای آن است که امروزظهر بنا است اطبا ملاحظهٔ احوال آقوب را بکنند ، منتظر بودم که‌نتیجهٔ تشخیص آنها بدست بیاید ، حالا که شما آمده‌اید، سلام برسانید، عرض کنید اگر همین امروز را میخواهند عصر چه در عمارت ایالتی ، چه درکارگذاری حاضرم. امروز نتوانید فردا بااینکه جمعه است مجلس‌فراهم میآورم. خواستیدهم برای روز شنبه بگذارید مختارید.اگر این جواب مکفی نبوده‌است، دوستدار متحیرم که دیگر جواب مکفی چیست و چه اقتضا داشته است که متوسل برئیس اردوشوند وآنهمه

اقدامات بکنندکه‌در مقابل هر امرخطیری‌هم‌باروابط دوستی بین دولتین با کمال مساعدت‌دوستدار، در مطالب حقهٔ اتباع دولت بهیهٔ روس‌باز منافات داشت . اما اینکه مرقوم رفته است که در صورت اقدام این جانب ابداً محتاج باقدامات قشون روس نمیشد ، جداً در مقام برائت ذمه برآمد . نظر حقگذار آن جناب دوستان استظهاری را بمذاکرات واقعه معطوف می‌سازم واگر منظور از اقدام مجازات و سیاست بی‌محاکمه است درمورد تقی‌اوف هم‌حضوراً اظهار داشتم که بدون محاکمه سیاست قانونی نمیکنم و خود آن‌جناب دوستان استظهاری هم‌قبول فرمودند . اما اینکه مرقوم رفته است در زمانی‌که شهر تبریز محصور بود و فرمانفرمائی در شهر نبود ، چنین‌اتفاقی‌نیفتاده بود ، حالا که دوستدار بامراتب قانوندانی متصدی امرهستم ، اینگونه حرکت خلاف رویه اتفاق افتاده است ، خیلی متشکرم‌از اینکه اعمال و حرکت اهالی‌این‌شهر و نظمیه را در زمان بلوا و محاصره بصحت تصدیق فرموده‌اند و از روزی‌هم که دوستدار آمده‌ام ، خارجه و داخله معتقدند که روز بروز حال این‌شهر بهتر شده است . حتی‌جناب‌موسیوسنارسکی در موقع ملاقات من‌بخصوص از اصلاحات‌نظمیه خیلی اظهار خوشوقتی کردند و اما در این‌قضیهٔ حادثه مجبور بتکرار هستم که نظمیه دراین مورد هم بوظیفهٔ خود رفتار کرده ، مطابق‌شرحی‌که در مراسلهٔ ۲۵۰۱ عرض شده‌است آقوب خودش سبب این فتنه بوده . در چنین موردی نظمیه حق‌گرفتن آشوبچی را دارد و مجرای تسلیم او هم توسط ادارهٔ مرکزی وکارگذاری بوده است و همینطور کرده‌اند ، اما در باب استنطاق و مجازات مقصرین که ایضاً اشاره فرموده‌اند ، در کارگذاری یا عالی‌قاپو حاضر وبا حضور نمایندهٔ جنرال قنسولگری استنطاق بعمل آمده مکافات شوند . اولاً دوستدار آقوب راسبب فتنه و حضورشرا لازم میداند . ثانیاً همه وقت قبلاً و بعداً از برای محاکمه عدل و درهرموقع و هرساعت حاضر بوده است‌وهست و باید آقوب‌را ازطرف آن محترم جنرال‌قنسولگری حاضرکنند . نظمیه را هم اداره حاضرکند . بقانون‌عدل محاکمه‌شود و همهٔ این وقایع بی‌رویه که اتفاق افتاده است در ضمن مورد رسیدگی‌گردد و قبل‌از این‌اقدام لازم است چنانکه ازتهران هم برطبق‌قرارداد باسفارت بهیهٔ روس‌تلگراف‌کرده‌اند و سواد آن لفاً ارسال شد ، نظمیه‌هائی را که بدون‌جهت ومن‌غیرحق اردوی‌نظامی روس‌گرفته است و با اظهار کمال‌بیگانگی از میان‌شهر بباغ شمال برده است واز روز جمعه ۹ در باغ محبوس‌کرده آزاد بشوند. اما درباب قزاق ایرانی‌بموجب راپرت‌جناب محمدخان‌امیر تومان‌مسأله‌آنطوریکه مرقوم فرموده‌اند تمام نیست و آن‌مطلب در نظر دوستدار تمام و تسویه‌نشده است و باکمال توقیر واحترام عرض میکنم که همان مسأله هم باید با حسن توجه آن جناب دوستان استظهاری در ضمن همین قضیه محاکمه و تسویه شود . موقع را مغتنم شمرده احترامات فایقه را تجدید مینمایم .

خدمت آقای‌رئیس‌الوزراء دامت‌شوکته

تلگراف‌حضوری ایالت بطهران ۱۰ مهرج۱۲، ۱۳۲۸

نتیجهٔ تمام مخابرات و مذاکرات این‌چند روزه و خللی‌که دراساس‌انتظام این مملکت افتاد، افتضاحی‌که بارآوردند، هتك احترام جناب‌ثقة‌الاسلام که خانهٔ ایشان‌حکم‌بست را دارد، گرفتن وکشیدن و بردن نظمیه‌سروپای برهنه ازمیان کوچه‌وبازار تماما این‌شدکه بنده باید جبران تقصیرات‌خود را بکنم . معلوم است‌تلگرافات بنده را با تعهدی که درثبوت‌کرده بودم ابداً ملاحظه و طرف دقت و توجه نفرمودند . آنچه را سفیر روس گفته است وحی منزل دانسته‌اند ازبرای سفیر روس هم اخذ خبراز قنسول اینجا است. هیچ ازثقة‌الملك سؤال نفرمودند فرار چرا کرد؛ هیچ ملاحظه نمیفرمایند مشاورالسلطان چرا کناره جوئی میکند؟ فرض بفرمائیدفرداکمیسیون مشترك شد، رسم مجالس رسمی اینجا این است قنسول می‌نشیند، تاجر باشی حرف می‌زند، اوتصدیق میکند، منشی قنسولگری مینویسد. آنوقت‌آن مطلب را میگذارند نزدکار گذار، میگویندامضاکن اگر امضا کرد ، فبها والا مساعدت نکرده است. در کمیسیون مشترك خواهند گفت فلان آدم‌مقصر است، بنده می‌بینم برعکس است ، حاکم کیست‌که بین این دو قول‌تشخیص بدهد. فرضاً بنده‌خواستم اغماض کنم وصلاح وقت را از جزئیات چشم بپوشم. آنوقت مورد طعن ولعن اهالی خواهم بود. تایك

مبانی و نظامنامه‌ای از برای این مذاکرات نوشته نشود ودستورالعمل، ابداً بکارمداخله نخواهم کرد و در قضیهٔ جناب ثقةالاسلام و نظمیه باید با نظارت سایر قنسولگریها رسیدگی شود ، عدم مساعدت من معلوم شود تا بعد هم بتوان کار کرد والا اگر یك سند امضانشود یا یك‌امری مجری، همین آش است همین کاسه ، اینکار از بنده ساخته نیست . تلگرافی‌هم بکار گذاری دیده شد ،کار- گذار شما کیست؟ چه کاره است که باو تلگراف کرده‌اید یا کدام احمق است که چنین مسئولیتی‌را بگردن بگیرد ، مستدعی هستم جواب کافی مرحمت فرمایند والا کارها معوق و بدتر خواهد شد . گویا وزراء همین قدر زحمت کشیده‌اند که لازم شده‌است بنده وثقةالاسلام برویم معذرت بخواهیم.از برای‌اینکه نمونه بدست‌آقایان بیاید،یك مثل‌را ذکرمیکنم‌که در اردبیل یك تبعهٔ روس یك‌کاروانسرا میخواست بخرد و مقارن شد با منع امضای اینگونه معاملات ، از برای مساعدت آن قباله را امضا کردم لیکن هر روز ده فقره باینطور هست، اولیای دولت راضی هستند و تصدیق دارند همه را امضا کنم آنوقت هم نظمیه خوب میشود هم قزاق فراری فراموش ، اشتباه نفرمائید این اظهارات بهانه است ، سخن درازدیار تصرفات است و بدست آوردن بهانهٔ مداخله . مهدیقلی

متأسفانه سپهسالار حکمفرما است، شش دانگ مرد روس است ، با خانوادهٔ ما بدبین، اگر روسها دست از سرمن بردارند او برنمی‌دارد . از بانك روس هم مبالغ گزاف با او مساعدت‌کرده‌اند و دستش زیر سنگ است . قنسول ژنرال روس شخصاً آدم بدی نبود ، به بصیرالسلطنه گفته بود نسبت بفلانی مساعدتی کرده‌ام و نمیگویم . این مقدار را هم اگر گفته شود تکذیب خواهم کرد ، نوبتی هم به بصیرالسلطنه پیغام داد که با ما پیچیدگی میکنی اگراز باغ شمال بیایند ترا بگیرند به سیبری ببرند چه میکنی؟ به بصیرالسلطنه گفتم بگو من ازعهدنامه تجاوز نمیکنم اما شماکه برخلاف عهود مداخله در کارهای داخلی ما میکنید نمیترسید که من شما را بآنطرف قافلانکوه تبعید کنم . بصیرالسلطنه گفته بود ، جواب داده بود که شوخی کردم ، از این شوخی‌ها هم رد و بدل میشد .

از تهران دستور رسید که به تقاضای قنسول ژنرل رفتار شود . هزار تومان دیهٔ گردن نشکستهٔ ارمنی تبعهٔ عثمانی‌را گرفتند واینکه ازطرف کارا گذار ، سعیدالسلطان عذر خواهی بشود .

تلفن باغ شمال

هر روز در راپرت نظمیه میخوانم که روسها مقرهٔ تلفن را از باغ شمال‌به پل آجی بدیوار خانه‌های مردم بالا و پائین میکوبند ، فکر کردم یعنی چه .

رئیس نظمیه را خواستم ، گفتم به خانه‌دارهای این راه سفارش‌کن حرف نزنند. آمد گفت خانه‌دارها بعضی میگویند که دیوار ما را خراب میکنند ، بعضی میگویند که‌از سر دیوار بحیاط مینگرند. گفتم بگو دیوار را من میفرستم تعمیر کنند وزنها چندی با چادر نماز در خانه حرکت کنند ، بهتر است از آنکه سر برهنه بیرون بروند . حس کردم که پی بهانه میگردند.

تیراندازی

شب ۱۷ جمادی الاولی ۲۸ برابر۲۶مه پس‌ازشام سیگار میکشیدم،صدای دو تیرآمد ، از مرکز نظمیه سؤال کردم گفتند در سرخاب بود ، معطل نشدم ، از مرکز سرخاب پرسیدم ، گفتند از کوچهٔ میرزا علی اکبرخان منشی ژنرال قنسولگری روس بود و دو شب است دو سالدات در خانهٔ او میخوابند ، از مرکز تکلیف خواسته‌ایم. گفتم ابداً نزدیك نروید واگر پستی نزدیك دارید عقب بکشید . درعمارت علاءالدوله قزاق بود ، فرستادم چهار قزاق و یك نایب آمدند ، بمحل فرستادم ببینند چه بوده ، سالدات‌ها هم بیرون آمده بودند ، قزاق میرسد، تحقیقات میکنند نانوا که دکانش باز بوده میگوید تیر آمد بدیوار دکان خورد و خاکش را نشان میدهند و میگویند از خانهٔ میرزا علی اکبرخان آمد .

روز دیگر مسأله تعقیب ومدلل شد که از خانهٔ منشی بوده ومعین کردند که سر تیغهٔ دیوار خانه هم اندك خرابی داشته .

۲۷ مه از قنسولگری مینویسند ؛ دیشب چند تیر تفنگ بخانهٔ میرزا علی اکبر خان منشی

ژنرال قنسولگری انداخته‌انـد ، من فوری چند قزاق بـرای حفظ خانـه فرستادم ، خواهش دارم اقدامات لازم برای حفظ صلح و آرامی درمحله‌ای‌که میرزا علی اکبرخان هست بعمل بیاورنـد . تمام مسئولیت بعهدهٔ شما خواهد بود ، اگر اتفاق سوئی بیفتد . احترامات فایقه را تجدید میکنم .

میلر مدیر قنسولگری روس

من شبهه ندارم که گسیل کردن چند قزاق در آن موقع برای گرفتن نظمیه‌ها بود ، اگـر نزدیك آمده بودند برخورد قزاق به قزاق ومعاینهٔ خاکی که از جای گلوله ریخته بود ، نقش را بر هم زد و من لازم ندانستم چیزی بنویسم .

دو روز بعد قنسول‌بدیدن من‌آمد، در ضمن گفت نظمیه بوظیفه عمل نمیکند، گفتم‌چطور؟ گفت در کوچهٔ میرزاعلی‌اکبر خان که تیراندازی شد ، نظمیه تفحص نکرد ، گفتم سفارش‌من بود نگاهی در من کرد و گفت چرا ؟ گفتم بیدار بودم ، صدای تیر را شنیدم ، تحقیق کردم ، معلوم شد در کوچهٔ منشی اول قنسولخانه بوده ولی گفته شد که دو شب است سالدات در خانهٔ او میخوابند من دیدم ممکن است آن سالداتها هم بیرون بیایند وتفحص کنند ، نظمیه هنوز آنطور نظامی‌نیست، قدغن کردم نظمیه نزدیك نرود ، قزاق فرستادم ، تحقیقات بعمل آوردنـد . دیگر هیچ نگفت و صحبت دیگر پیش آورد . من عملا به قنسول حالی کردم که تیرها از خانهٔ خود منشی بوده است لیکن به روی او نیاوردم .

راپرتهای قضیه جزء نوشتجات من ضبط است .

اگر رسومات هم تحت امربود آن اتفاق نمیافتاد. کتو گریخته را سفید مهربدستش میدهند و دنبال کار میفرستند که در باطن حافظ مصلحت ما نیست بلکه و ابداً وظیفه ندارد در امور شور کند و تبعهٔ ایران هم نیست .

یك دو هفتهٔ بعد ، دونفر قراجه‌داغی را از پشت دیوار باغ شمال گرفتند ، سبب برسیدم معلوم شد کنار دیوار ادرار میکردند ، دو نفر خانم روسی میگذرند و بآنها احترام نمیکنند و به ادرار خاتمه نمیدهند . مسأله قدری باریك است ، من هیچ نگفتم .

دو سه هفته گذشت ، میرزا علی اکبر خان آمد که قنسول سلام رساندند ، گفتند دو کلمه در شفاعت بنویسید ، آنها را رها کنند ، گفتم نمینویسم ، هفتهٔ بعد آمد که شفاهی توسط کنید ، گفتم‌نمیکنم، زور دارید هر کار میخواهید بکنید . رفت و دیگر زحمتی از باغ شمال دیده نشد ، آمد و شد نظامی را به بعد از نصف شب قرار دادند. آن صحبت با بصیرالسلطنه بعد از این قضایا بوده است .

غوغای قراجه‌داغ آرام گرفته است ، بهانه‌های تازه میجویند کـه تولید تشویش کنند و برای داد وستد چند نفراز اهالی را معین کردند. میلر ژنرال قنسول روس مرد سالمی است‌برخلاف پاخیتانف که مفسد بود .

مکتوب صنیع‌الدوله

فدایت شوم ، از گزارشات اینجا خواسته باشید امور آنطوری نیست که دلخواه وطن خواهان است و تمام درد در بی آدمی است . این مملکت تمام شدهٔ این عیب است. معین‌است در و دیوار در مملکت کار نمیکنـد باید مرد کار کند، وقتیکه مردم فاسد شدند و همه درفکر دخل واغراض شخصی،آنوقت مصالح‌نوعی از میان میرود و کار طوری میشود که شده است. روزی درمجلس عالی که دراینجا دایر بودعبارت سعدی‌رابیان‌کردم‌که‌میگوید: «به‌ده‌دینارم ازقید فرنگ‌خلاص‌کردی وبصددینارم بدام خودگرفتار[۱] .» در اسکالای پاریس هم عاقلی میگفت:

Autrefois nous vaions un cochon á nourir et maintenant une quantité

---

۱ ـ کنایه از استبداد و مشروطیت است .

که معنی آن بفارسی این است «سابقاً یك بدذات را میبایست متحمل باشیم و حالا جماعتی را »

از این تحقیقات فلسفی که بگذریم مطلب واجبی که داشتم و میخواستم بشما بنویسم این است که پس از داشتن آدم برای پیشرفت امور ناگزیر پول لازم است و این خاك بواسطهٔ بی‌فکری مردمش بیکحال فلاکتی افتاده است که تصور کردنی نیست ولی در هر حال باید اهالی همین خاك مخارج لازمهٔ مملکت داریرا بدهند و اینکه از تهران پول نظمیهٔ تبریز حواله شود بهیچ قانونی درست درنمیآید. موسیو یفرم مجاهد ارمنی که حال امین نظمیهٔ تهران است سی‌چهل روز است مالیاتی باندازهٔ بطری دهشاهی بر مشروبات گذارده است و از این راه کلیهٔ مخارج نظمیه از ژاندارم و پلیس وخرج اداره مع‌شیٔ‌زاید بیرون میآید. میخواستم متذکر شما بشوم که این مطلب را باید فوراً در آنجا تقلید کرده دایر نمائید.

پیداکردن ممر دخل، امروز کمال اهمیت را دارد و چون هر دخلی بشود عیناً صرف مردم میشود در واقع از یك جیب بیرون آمده بجیب دیگر او میرود و باز بهمان مردم میرسد و اسباب رواج بازار میشود. در هرحال این فقره در نظر من آنقدر مهم میآیدکه لازم دانستم شما را متذکر کرده و تأکید نمایم که بی‌درنك باین فقره اقدام نمائید که یکقسمت بزرگ ازگرفتاری محلی شما در آنجا باین شکل اصلاح میشود ۲۰ رمضان ۱۳۲۷

رسومات در تبریز گرفته میشد منتها بمالیه میرسید.

حکومت شما استبداد است یا مشروطه

فخرالسادات سرابی روزی از من سؤال کرد که این طرز حکومت تو مشروطه است یا استبداد؟ گفتم امر بین امرین و به استبداد نزدیکتر است. گفت میگویند حاکم مشروطه‌ای؟ گفتم راست میگویند، گفت چطور میشود حاکم مشروطه بود و به استبداد حکومت کرد؟ گفتم مردم حاضر نیستند ومشروطه نمی‌فهمند. من‌لابد هستم باستبداد حفظ نظم بکنم لیکن درضمن مردم را بسوی مشروطه سوق میدهم، حاکم مستبد شمارا از مشروطه منصرف میخواهد. سید مرد شریفی است درسراب مورد تعدی خوانین واقع شده است گفتم صبر باید کرد تا نظمی در کار بیاید. شنید عنایت‌السلطنه از خوانین سراب سر براه‌تر است او را نفوذی دادم وکار سید اصلاح شد. اسمعیل‌خان سرابی برادر او در تبریز بود، اوقاتی که من در منزل مشیر دفتر بودم، بیوك خان پسر رحیم خان و شجاع نظام برتبریز دست یافته بودند. خود وچندنفر ازکسان خود بصرافت طبع خویش برای حراست من مراقبت داشتند. متأسفانه دربلوا بطرف دولتی‌ها رفته بوده‌است وکشته شده است. مردی قابل‌استفاده بود، شبهه نیست که بداخلاقی مردم‌ازبداخلاقی دولت مااست، صحت‌درکار نمی‌بینند مراقب‌صحت‌نیستند.

آنچه از امور مملکتی یاد میشود ناله و اظهار دلتنگی است رقعهٔ ملك‌التجار شکستی به‌قطار میآورد.

رقعهٔ حاج کاظم ملك‌التجار

«تبریك عیدرا بشعر مسعود سعد از حضرت احدیت جل‌جلاله مسئلت میکنیم.

هرجا که روی و خیزی وباشی اقبال و ظفر ترا بود رهبر

از روزی که واردخاك آذربایجان شده‌اید همه روزه قاصد عریضه بوده‌ام، بفرمودهٔ فردوسی :

بتابنده خورشید و رخشنده ماه بروز سپید و به شام سیاه

که ما را همه دل پراز مهرتواست همه آرزو دیدن چهر تو است

حالا هم که با چشم خابگی ومرکب آبکی مشغول عرض عریضه شدم یك مشت سرخر تشریف آورده‌اند. بالجمله اوقاتی که تازه به تبریز وارد شده بودید میخواستم عرض کنم خوب است فرمودهٔ سعدی علیه‌الرحمه را بخاطر بگذرانید.

برون رفتم از ننگ ترکان که دیدم جهان درهم افتاد چون موی زنگی

واقعاً عقیدهٔ همه این بود که بعدها چشم همه روشن و ایران رشك‌گلشن خواهد شد حال

میبینم در گفتهٔ سعدی بتحریف قائل باید شد .

چو باز آمدم کشور آشفته دیدم   همه خلق بگرفته خوی پلنگی
طمع‌کرده گنجشك برصید شاهین   وزغ او فتاده بفکر نهنگی

آیا این‌ترتیب‌همان است که میخواستند؛ بقول پاره‌ای رنود،

وه چه خوش گفت‌آن جوان پنبه دوز   این چه اوضاعی‌است ای گیتی فروز

بدون ملاحظه جسارت میورزد از ساعتی که داو طلب رفتن به تبریز شده‌اید تا این ساعت هر حرکت زشتی که رخ نموده اعم از توپ بستن مجلس و قتل و نهب و بی عصمتی و بدعتهای مختلف هکذا آنچه من بعد بشود بدون استثناء بر شخص حضرتعالی است و قطع دارم که دریوم یقوم‌الحساب تمام‌این اعمال از حضرتعالی مؤاخذه خواهد شد.حتی تضییع حقوق این بنده وخسارات زیرا هرگاه از تهران خارج نشده بودید هیچ یك از این مقامات دست نمی‌داد و همانطور که در موارد عدیده براهنمائی در صدد اصلاح برآمده ازمخاطرات‌بزرگ جلوگیری کردید بازمیکردید. اما بخیال اینکه غوره و سرکه و خمر فرقی ندارند بدون مشورت احدی تشریف بردید و من‌الاتفاق از عصفور کار پلنگ و از ضفدع کار نهنگ برنیامد و شد آنچه شد .

تصدیقات که در پاریس از کهنه پیر خودتان فرموده بودید همه را شنیده ام و کمال تشکر را دارم لیکن چه حاصل که فریادرسی نیست. تا بتهران تشریف نیاورید کارها اصلاح نخواهد شد . غره شوال ۱۳۲۷ . زیاده تصدقت‌کاظم»

دیدم‌مرغی نشسته بربارهٔ طوس   در دست گرفته کلهٔ دقیانوس
با کله‌همی‌گفت‌که‌افسوس افسوس   کو غیرت و همت بدانش‌مأنوس

ملك‌التجار اینطور می‌داند آقا سید عبدالله اصناف را تحریك میکند بازار ببندند که مخبرالسلطنه از تهران برود. دریغ که من نمی توانم از چشمهٔ معروف بخورم و همرنگ جماعت بشوم[1] .

قتل آقا سید عبدالله شب۷رجب۱۳۲۸

شب عید شاه است تدارك ضیافت مفصلی دیده شده از قنسولها دعوت کرده‌ام. یك ساعت به غروب خبر قتل آقا سید عبدالله رسید.چه باید کرد در نظر خارجه عید شاه رسمیت دارد ، از برای خودمان قتل سید عبدالله اهمیت. باانجمن شور شد قرار شد موزیك و آتش بازی را موقوف کنیم .

دراین موقع صاحب منصبان روس را دعوت کرده‌ام که رسم محابائی بعمل آمده باشد و معلوم شود که مهمان هستند. خواهر میلر ژنرال قنسول روس در تبریز است، او را هم دعوت کرده‌ام. چون مجلس بی مجلس آرائی نتیجهٔ مطلوب را نمی‌داد، دستهٔ رامشگر ارمنی آرامش‌به افکار دادند. صاحب منصبان نشاطی کردند و پذیرائی هر چه بهتر از ایشان شد، از خشونت کاسته بر ملایمت افزودند. مأکول و مشروب بی اندازه صرف شد و خوشبختانه مهیا بود همه چیز بحد افراط .

چند روز بعد خبررسید میرزاعلی‌محمدخان‌همشیره‌زادهٔ تقی‌زاده‌را هم‌ترور کردند. نسبت‌قتل سید را به دموکرات داده بودند و قتل میرزا علی‌محمدخان را به‌اعتدالی . مقام تقی‌زاده در تهران متزلزل شده به تبریز آمد (۴ رمضان) انجمن باو خوش‌بین نبود بلکه اکثر تجار بدو سوء نظر داشتند.دعوتش کردم که در منزل من چند روزی بماند قبول‌نکرد. به نظمیه سپردم مراقب حال او باشد که‌سوء اتفاقی نیفتد. اندك اندك آن بد بینی‌اول مبدل شد و لطف بر خورد حاصل، اعتدا-

---

۱- یکی بشهری رسید مردمش گرفتار جنون بودند، تازه وارد سالم مستأصل، چاره جوئی کرد، گفتند از آب فلان چشمه بنوش همرنك جماعت خواهی شد .

لیون خودشان را بستار خان بسته‌اند ،ستارخان نمی‌تواند اطراف خود را اداره کند کار دولت با او بزد و خورد میکشد درباغ اتابك سنگری میشود (غرهٔ شعبان ۲۸) پاش گلوله میخورد دراین‌مورد شرحی بمن نوشته است و افسوس خورده است که نصایح شما را بسمع قبول اصغا نکردیم و حال چاره از دست رفته است . پسرش را به تبریز فرستاد، کالسکه فرستادم‌از راه‌او را نزد من‌آوردند. مهربانی کردم و با اکراه تمام روی اورا بوسیدم، چشمش مجروح بود دراین موقع میبایست‌مصلحت را بر قبول طبع مقدم‌داشت. مردم تبریز بستارخان علاقه‌دارند، حقیقت آن عادت بد این‌مردشریف محل تأسف‌است اگر ستار خان‌سواد داشت‌و آن‌گرفتاری رانداشت‌مردی‌بود که‌بکارمملکت میخورد.

محاکمه‌درعدلیه

میرزا هاشم خان حاکم اهر پس از اتمام کار رحیم خان دو هزار و نهصد تومان از فراشباشی‌رحیم خان‌مأخوذ داشته بود ،برای من فرستاد. دیدم ستم بر ستم پیشه عدل است و داد وجه را بجمع خودم آوردم در مقابل مخارج و دو صورت شش‌ماهه یکی بوزارت داخله فرستادم بخیال اینکه مشروطه‌ایم و وزارت داخله داریم، افسوس‌افسوس و یکی بانجمن ایالتی .

مو شکافها که هستند و میخواستند بمن خدشه گرفته باشند مطلع شدند چسبیدند که حاکم اهر باید احضار و محاکمه شود گفتم حال مقتضی نیست صبر بـایـد کرد . چندی بعد که اطراف اهر قراری گرفت حاکم راخواستم ، نسبت‌های گزاف می‌دادند، بی‌پا بود دو هزار و نهصد تومان در عدلیه مسلم شد . رحیم آقا سراسیمه نزد من آمد که چه خواهد شد ؟ گفتم هیچطور نخواهد شد . گفت حاکم اقرار کرده است که دو هزار و نهصد تومان برای شما فرستاده است، گفتم درست گفته‌است. گفت چه خواهید کرد؟گفتم کاری نخواهم کرد قدری او را سربسر گذاشتم آخر عصبانی شد. گفتم اندیشه نداشته باش بر خیز برو به انجمن و صورت حساب ششماهه را که فرستاده‌ام مـلاحظه کن.خوشوقت شد، رفت مـلاحظه کرد و دید دزد آمده است و چیزی نبرده، چون بازار حامی صحت عمل من بودنـد و بتصور اینکه من رشوه گرفته باشم آشفته شده بودند رفع شبهه شد . من عمداً ریسمان داده بودم که کار باینجا بکشد .

رقعهٔ ژنرال قنسول روس ۷ ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۲۸ تبریز

فدایت شوم،رقیمهٔ شریفهٔ آنجناب به ایادی احترام وصول ارزانی داشت. بنده ابدا خبر ازبیرون رفتن‌از شهر عده‌ای قشون دولت بهیه ندارد یقین می‌داند که‌هیچ جا ،از تبریز هنوز حرکت نکرده‌اند وبی‌اطلاع‌آن جناب حرکت نخواهند کرد احتمال میرود که برای مشق یا گردش رفته بودند. اگر واقعاً رفته‌اند از رئیس قشون سؤال نموده‌ام بـعد از رسـیدن جواب فوراً آن دوستدار را مطلع خواهم نمود. یکساعت‌دیگر پنج نفر قزاق خود این ژنرال قونسولگری مع مشهدی محمد غلام به نعمت آباد برای گرفتن دو نفر که از اردوی مافرار کردند خواهدرفت. زیاده چه زحمت، اقل اسکندر میلر

این مکاتبهٔ ژنرال قنسول در جواب استفسار من است از علت بیرون رفتن عده‌ای نظامی .

احضار حضرت‌قلی رئیس‌طایفهٔ حاجی خواجه لو

حضرت قلی آنطور که باید سرنسپرده بود، یکی از املاك‌خالصهٔ‌مشکین را تیول داشت. آبدار باشی مظفرالدین شاه فـرمان به ملکیت آن ده کرده بود و به تبعهٔ روس فروخته. از قنسولگری جدکردند که‌حضرت‌-قلی باید به تبریز حاضر شود. عمران خان پسرش که به اردبیـل نـزد سردار ملی آمده بود پس از مراجعت سردار یکدو مکاتبه با من کرده بود در اوجوهری دیده بودم باو نوشتم پدرت را بفرست تبریز، فـرستاد. در کارگـذاری مشغول مذاکره بودند، گفتند حضرت قلی فرار خواهد کرد باید توقیف شود. کارگذار نزد من‌آمد و اظهار کرد ، گفتم نمیکنم، گفت من‌مجبور میشوم استعفا کنم،گفتم بکن حضرت قلی‌حاضر است، جهتی‌در توقیف او نمی‌بینم و سبب تحاشی رؤسای طوایف از حضور در تبریزنمی‌شوم، کارگذار اصرار کـرد

گفتم سر و ته معامله چیست؟ گفت پانزده‌هزار تومان، گفتم به‌عین‌الدوله وزیر داخله تلگراف‌میکنم که شاید مصلحت مقتضی شود دولت باید این وجه را بدهد، آمدیم‌دولت قبول نکرد خودم می دهم مزرعه در تهران دارم و حضرت‌قلی را توقیف نمیکنم. عین‌الدوله جواب مساعد داد سخن قطع‌شد. برای حضوری در تلگرافخانه‌بودم، حضرت قلی را دیدم افسرده پشت بدیوار داده است، گفتم اگر چیزی شنیده‌ای اعتنا مکن راحت‌باش. چندروزبعد نظمیه‌راپرت‌دادکه حضرت‌قلی‌شبانه رفت‌فرداش از هریس مکتوب‌او رسید که خبر فوت پسرم عمران‌خان مرا دیوانه کرد و خلاف قول کردم. به موجب همین نوشته در باب دعوای تبعهٔ روس آنچه امر بفرمائید اطاعت می‌کنم.

خبر فوت عمران خان برای من رقت آورد، فوق العاده متأثر شدم، برای اولادش خلعت فرستادم و تسلیت گفتم در معامله گذارده شد دیگر نشنیدم و ندانستم چه شد.

اجارهٔ خالصه
ذیقعدهٔ ۲۸

انجمن‌ایالتی‌خالصهٔ‌آذربایجان‌را به‌اجلال‌الملك اجاره داد، معتمدالسلطنه امضاء کرد در یکصد و پنج هزار تومان نقد دو هزار و پانصد خروار غله، شرط آنکه منهوبهٔ شاهسون و اشغالی عثمانی هر چه تخمین شد کسر شود. به‌نظرمن صلاح نیامد، کتابچه رابرای امضاء نزد من آوردند گفتم مسئول مالیات معتمدالسلطنه است و ناظرانجمن، چه‌محتاج امضای من است. در بازار گفتند تا ایالت امضاء نکند ما این اجاره را قبول نداریم پس از یأس از امضای من دو هزار تومان به اجلال‌الملك دادند که فسخ کند آنهم لازم نبود و گفته‌اند:

ز میر غافله‌گه تغافلی شرطاست   که بی‌نصیب نمانند قاطعان طریق

معتقد نیستم لکن ضرورت پیش میآورد.

رئیس انجمن‌سیدالمحققین عموزادهٔ اجلال‌الملك است. معتمدالسلطنه مستبع سیدالمحققین استعفا کرد و بث‌الشکوی[1] بر علیه من چاپ کرد. من مجیرالملك پیشکار فرمانفرما را که در تبریزبود خواستم، سعدالسلطان مباشر خالصجات محمد علیشاه را با او همدست کردم، با بشارت‌الدوله پیشکار خودم قرارشد خالصجات را اجاره بدهند. مجیرالملك و سعدالسلطان رنگ استبداد دارند گفتم موقع آن است که این رنگ را از خود بشویند. خالصهجات را سوای محمد علیشاهی منهوبه یا اشغالی هشتاد و پنج هزار تومان نقد و نه هزار و پانصد خروار که دو هزار و پانصد خروارش در ارونق و انزاب بود اجاره با ضمانت باشخاص دادند. املاك منهوبه و اشغالی پانزده هزار تومان نقد و هزار خروار جنس تخمین می‌شد تا چه وصول شود. از این نه هزار وپانصد خروار غله دو هزار خروار در اطراف تبریز بود که خرواری چهارده تومان تسعیر می‌شد، در صورتیکه در چهار ایماق گندم خرواری چهار تومان بود. دراین موقع در بازار گفتند ماانجمن برای نظارت ایالت میخواستیم، حال ایالت نظارت انجمن‌میکند. امین‌التجار رئیس‌انجمن شد ورحیم آقای قزوینی بجای‌او انتخاب. رحیم‌آقای قزوینی از تجار مایه‌دار تبریز است و داماد حاجی‌مهدی کوزه کنانی ابوالمله و نافذ دربازار، کافی است حاجی مهدی کلاهش را بزمین بزند برای اینکه‌بازار تبریز بسته شود. مردی ساده‌است، اما رحیم آقا کافی‌وهوشیار، سالها دربرلن‌بوده و اوضاع رادیده. اجلال‌الملك را بحکومت ارومی‌فرستادم لیکن در تبریز انگشت دارد.

تشکیل عدلیه

در موقع ورودمن‌خانه‌هائی در جنب قنسولگری روس اجاره کرده بودند ومردم درآنها بست نشسته، ازعدلیه و عدالت اثری نیست. تهمت‌استبداد کافی است که بی‌محاباخانهٔ مردم را بچاپند. لدی‌الورودبرادرممتازالدوله را رئیس عدلیه‌کردم، محاکمی مرتب‌شد، هفته‌ای دو روز هم با چند نفر از اعضای انجمن بعدلیه

۱- جهت بث‌الشکوی را در روزنامه توضیح دادم، ثقةالاسلام ملامت کرد که میبایست اعتنا نکنی.
سعدی میگوید: «کلوخ‌انداز را پاداش سنك است» همه ثقةالاسلام نیستند و سخن اثر دارد.

میرفتم و اگر شکایتی بود رسیدگی‌می‌شد. مدعی‌ناحق، در عنوان مشروطه طلب دروغی،علیه معروف به استبداد می‌تاخت. سپردم درعدلیه دم ازمشروطه ومستبد نزنند، ازحق و حساب بگویند. بستیها متدرجاً از قنسولگری بیرون آمدند.

میرزا حسن مجتهد مانده ورانده در دهات خود میزیست، ستارخان معتقد بود که باید از آذربایجان برود برای یکی از املاك او مدعی تراشیده بودند. امام جمعه نوشتهٔ تبعیت از شهبندر عثمانی گرفته بود، مجتهد از این اقدام امتناع کرده بود، رئیس عدلیه را خواستم‌گفتم‌مبادامرعوب شوی و قافیه را ببازی، عدلیه نظر بمذهب و مسلك ندارد حق صرف را بنظر میآورد .در دعوای مجتهد باید بیطرفانه حکم شود .

از هر جهت حفظ مراتب را مراقب بودم و اعلان کردم که ایرانی جان و مال و مسکنش در امان است. حق با مجتهد بود و باو داده شد. شنیدم گفته بود اگر فلانی را می‌شناختم آن غلطرا نمیکردم. میتوانم بگویم که در مدت حکومت من حکمی در عدلیه بر خلاف حق صادر نشد، اما زحمت بسیار دیدم. میرزا آقای بلوری با پسر عموی خودش میرزا علی برسر ملکی نزاع داشتو حق با میرزا علی بود، از من رنجید و عضو انجمن است .

سیدالمحققین و اجلال‌الملك بر سر خالصه کدورت حاصل کردند میرزا اسمعیل نوبری از وکلای دورهٔ اول مجلس میخواهد اعتبارات سابق را داشته باشد و راه نمی‌یابد. راه استفادهٔ غیر مشروع مسدود است و مخالف و شاکی زبان بسته بسیار شده است. امیر حشمت رئیس نظمیه می‌خواهد هم رئیس نظمیه باشد هم فوج حاج علی‌لو با او باشد هم ریاست‌ایل. شنیده می‌شودکه بتوسط تقی‌زاده فرمانی هم صادر شده‌است، دیده نشد، گفتم در دو وزارت‌خانه نمی‌شودخدمت کرد یاریاست نظمیه و ایل یا فوج و سوار،او هم رنجید.

آقاخان شیطان آبادی

اول متمول ارومی است ، در کاروانسرای متعلق‌به او یکتومان رسومات ازکسی گرفته شده بود، متوسل به قنسول روس می‌شود . بتوسط سالدات روس یکتومان را پس میگیرند .یك‌فوج ارومی‌باا‌وست، یعنی سالی‌هفت هزار تومان پادارانهٔفوج را میگیرد و میخورد. فوج‌را از او گرفتم، از درجات‌خلعش کردم، فوج را بشهاب‌الدوله از همان خانواده دادم، بتهران‌راپرت‌کردم، این حرکت هم منافی‌سیاست روس بود، اما دراین موقع نمی‌توانستند سخنی بگویند .

سفیر روس هر روز تقاضای عزل مرا میکند، سپهسالارمجبور است مهلت‌بخواهد، اینراهم مدعیان میدانند شهاب‌الدوله را که به تبریز خواسته بودم فوج را باو بسپارم چیزی از او نخواسته بودم،باورنمیکرد، به بشارت‌الدوله گفته‌بود فلانی‌تقدیمی چه‌میخواهد؟ گفته بود اهل‌این‌حرفهانیست معهذا ازتهران تقدیمی خواسته بودند، پنجهزار تومان برای سپهسالار فرستاده بود، شهرت کرد و بملاحظهٔ مجلس مجبور شد بجمع بیاورد .آقاخان به تبریز آمد او را ملامت کردم بخراسان رفت .

جنجال علیه من

۲۸ ذیحجهٔ ۲۰

میرزا آقای بلوری، سیدالمحققین‌وامیر حشمت مشغول دسته بندی‌شدند، میرزا اسمعیل‌نوبری آتش افروز است، روزی به نایب نظمیه که مراقب خدمات من است گفتم میرزا اسمعیل و میرزا آقا را اطلاع بدهد مرا ملاقات کنند. حضرات باتفاق سیدالمحققین‌بانجمن رفتند و بست نشستند، روز دیگر آنچه صاحب لقب در تبریز بود در انجمن حاضر شدند غیر از بشارت‌الدوله‌وناظم‌الدوله که در کابینه بودند و ناظم‌الملك که رئیس کابینه بود.

تلگراف شکایت از من را رئیس عدلیه‌نوشت، سردار فاخر برادرممتازالدوله، ازهمه‌غریب شریك مشیر دفتر بود که بعنوان استبداد عذر او را از تبریز خواسته بودند و بسعی من برسر خانه و زندگیش آمد و محترم بود. از او پرسیده بودند تو چرا؟ گفته بود روزی نزد ایالت رفتم و مرا نپذیرفت و آن روزی بود که انجمن‌از من وقت خواسته بودکه در امور مالیاتی‌صحبت‌کنند، گفتند مشیر دفتر است از انجمن اجازه خواستم‌که وارد شود رضا ندادند گفتم تشریف داشته باشند

بعد خدمت ایشان میرسم . این است نمونهٔ اخلاق ما.

ازدحام منحصر بصاحبان لقب نبود و بسعی امیر حشمت ، کدخدایان شهر با نفرات رسمی و غیر رسمی در اطراف انجمن جمع میشوند، غالب مسلح و گاهی متجاوز ازهزارنفر.

تلگراف بتهران

مقام منیع مجلس شوری شیدالله ارکانه، کپیه هیئت محترم وزرای عظام دامت شوکتهم، روزنامهٔ ایران‌نو، اگر چه بواسطهٔحسیات وطن پرورانه حالت حالیهٔ آذربایجان و پیش‌آمد امور ممکت مشهود و نصب‌العین آن ذوات محترم است،ولی بجهت‌تذکار با کمال بی غرضی از عرض و اظهار حالت کنونی‌درعالم‌مملکت دوستی و وطنخواهی خودمانرا مجبور دیده با دلی دردمند وامیدی بس‌بلند عرضه میداریم؛ جنانچه همهٔ اهالی ایران خاصه حضرات عالی مسبوقند آذربایجان آنچه دراین چند سال دچار صدمات و خسارات‌بوده، زحمات‌دیده، خسارات‌کشیده،قربانی داده‌تابنعمت‌مشروطیت نایل آمده بعدازمشروطیت این مملکت با همهٔ بی اسبابی و نبودن حاکم رسمی بنوعی آرامی بسر برده، بعد از تعیین جناب مستطاب اجل آقای مخبرالسلطنه بایالت اینجااهالی در شوق انتظام‌امور و تکمیل نواقص وتشکیل ادارات رسمی،منتظر ورود ایشان بودیم ، با یك عالم وجد و سرور مقدم ایشانـرا خیلی گرامی داشتیم، بعد از ورودشان‌تا حال که شانزده ماه است اثری از کفایت و درایت ایشان ندیده‌ایم سهل است روز بروز از نظم مملکت کاست و بر عکس اختلاف افزود، ادارات غیر مرتب، قتل و غارت در اطراف نهایت شیوع را دارد ، ایالت جلیله وقتی را صرف رفاه عامه نکردند ، عوض اینکه قوانین مقرره را اجراء فرمایند خودشان مکرر نقض قوانین کرده‌اند.اگر عدلیه صحیح نیست از ایشان است ،اگر در نظمیه نقصی است از ایشان است، اگربلدیه نمی‌تواند بوظائف خوداقدام کنداز ایشان است، اکراد وشاهسون راازایشان جری‌نموده‌اند، آنچه فهمیده می‌شودفکر دیگری‌درسردارند، این است با کمال ضراعت عرضه میداریم هر چه زودتر چارهٔ این مملکت را بفرمائید، با باریکی موقع و حرکات خودسرانهٔ این شخص محترم نتیجه وخیم‌بنظرمیآید که‌بالمآل اسباب‌زحمت واشتغال اولیای دولت و ملت خواهد شد.

مگر در تهران یك نفر شخص صحیح و فعالی نیست برای ایالت اینجامعین و اعزام شود. مستدعی هستیم یك توجه وعطف نظرمخصوص بحال ضعفا وفقرای این مملکت بفرمائید والا لابدیم درتلگرافخانه متحصن، عرایض خودمانرابا وسایل‌شرعیه بقبولانیم. عبدالعلی‌طباطبائی، امیرحشمت دبیرالسلطنه، رحیم‌صدقیانی، میرزا آقای‌بلوری،رفیع‌الدوله،مشیرالسادات، عباسعلی‌نالهٔ ملت معاون‌دفتر،مدیر السلطنه،مستشارالممالك،مشیردفتر،سردارسطوت،ظهیرالممالك، وثوق‌حضرت. سالارمعزز مستشارالسلطنه،مرآت‌السلطنه، ناصرالممالك،قوام‌الایاله، سطوت‌السلطنه،فتوح‌الدوله، سعیدالسلطنه صدرالاشراف،مرتضی‌طباطبائی، امین‌دفتر،تمجیدالسلطنه،عضدالممالك، وثوق‌نظام،عدل‌الملك،مکرم‌السلطنه، صادق‌الملك،شرف‌الدوله، صفاءالملك، معین‌حضرت،باصرحضور،احتشام‌حضور،مشیرهمایون ارفع‌الملك، خازن‌لشگر،وثوق الممالك، ضیاءالسلطان،فتوح‌السلطنه، ساعدالسلطنه، مسعودالدوله.

درامثال آورده‌اند که یکی‌دروغ میگفت ودروغ پردازی داشت. روزی شلواری باوداد گفت امروز دروغ گنده خواهم گفت باید خوب بپردازی، شروع کرد به گفتن دروغ، دروغ‌پرداز شروع کرد به‌کندن شلوارکه این دروغ‌را خودت بپرداز.شکایت نباید ازاندازه‌وتناسب خارج شود، خودشاهد خود باشد که من دروغم.ده روزاین جنجال طول کشید، روزاول به عین‌الدوله تلگراف‌کردم‌حضرت والا اعتنا نفرمائید خودم جواب میدهم شاید درتهران هم این تلگراف مطلوب بعضی آقایان نبوده خصوص خود حضرت والا وسپهسالارکه‌بافتضاح ازتبریزرفته بودند. ازمجلس مطمئن بودم ازهیئت‌هم جوابی بحضرات داده نشد. البته هرروز را پرت وقایع ازطرف تلگرافخانه بتهران میرسید تدبیرمن بی اعتنائی شد، مشغول کار خودم بودم باغ عالی قاپو طروقه است مردم آزاد تردد میکنند منهم‌در اطاقی‌کارمیکنم که ازباغ دیده میشود حایل ندارد .

روزی است که بلدیه بعمارت ملکی انتقال میکند برای تشریفات منهم بآن‌عمارت رفته‌ام،

شهبندرعثمانی هم هست باید چند کلمه‌گفت، گفتم :

چو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم

جمالهای الهی خوب است قدری بفکر نظافت شهر و زندگی لایق جمال باشند و با بلدیه مساعدت‌کنند، همان قسم که درون خانه را می‌آرایند به بیرون خانه هم توجه داشته باشند الی آخر. موضوع نطق بتناسب محل معلوم است .

درشهرشهرت داده شد که‌ایالت بقنسولگری روس رفت. مردم که ازباغ‌تردد میکردند دیدند من‌سرجای خودم نشسته‌ام.

انجمن‌ایالتی درخیابان‌درمنزل‌ظفرالسلطنه است، ازعالی قاپومسافتی ندارد. محمد حسین‌خان قراجه داغی سردارعشایررفیق‌رحیم خان بود، با سردار بهادرجنگ‌کرده بود. پس ازفرار‌رحیم‌خان خودش را بسالار ملی بسته به تبریز آمده بود . سالارملی که عازم تهران شد خواست از طرف من تأمین داشته باشد، او را در باغ‌پذیرفتم.گفتم گمان‌کرده‌ای که چون گول رحیم‌خان‌را خورده‌ای از نوکری خارج شده‌ای؛ برعکس تو که در دوستی برای‌رحیم خان پای جان ایستادی در خدمات دولت پابرجاتر‌خواهی بود. مطمئن باش کمال اعتماد را بتودارم‌انشاءالله خدمات خوب خواهی کرد

روزی آمد نزد من گفت دویست نفردرشهردارم این جماعت را حریفند اجازه بفرمائید در اطراف عالی‌قاپوبگذارم گفتم‌خان الان میروی‌بمنزل وتا نخواهمت بدرخانه نمیآئی. بازدرشهرشهرت دادند که ایالت قراجه‌داغی‌ها را دور خودش گذارده مردم دیدند درعالی قاپو اطراف کسی نیست .

وکیل چاتمه های حکومتی را تحریك کردند، آمد نزد من‌که اجازه بدهید ازذخیره برای سرباز ها فشنگ بگیرم ، گفتم هیچ فشنگ دارند ؛ گفت بعضی دارند گفتم الان آن فشنگ‌ها را بگیر به ذخیره‌بده قبضی برای من بیاور. بازشهرت کرد که ایالت فشنگ بسربازهای عمارت داده است، مردم درعبوردیدندسربازاطراف من‌فشنگ‌ندارد. شهبندرعثمانی‌آمد که قنسولها نگرانند گفتم جای‌اندیشه‌نیست‌من‌تندی نخواهم کرد وآنهاقدرت مبادرت ندارند انجمن دربین‌است‌آسوده باشید .

شب ۲۸ ذیحجه انجمن وجمعی‌ازتجار آمدند بمنزل من که چه باید کرد ، تالار نایب السلطنه ازعهد عباس میرزا عرض وطولی دارد ایوان جلوآن ۲۴ ذرع طول و سه ذرع‌عرض دارد، پرشد از موزربند، قدری صحبت‌شد گفتم‌حرف‌حسابی‌چیست؟رشوه گرفته‌ام؟ حقی باطل کرده‌ام؟ ظلمی به‌کسی شده است؟ با بی پولی و قوه نقصی در کاراست؟ درسیاست کسرآورده‌ام؟ چه شده است؟ میرزا آقا گفت‌اینها نیست ملت شما را نمیخواهد اگر زوری دارید بگوئید، گفتم با صدماتی که در سفر اول دیده‌بودم مشتری ایالت آذربایجان نبودم، درتهران شغل‌من وزارت علوم وازبرای من راحت‌الحلقوم بود، ایالت آذربایجان کنگرنتراشیده است، انجمن بواسطهٔ تقی‌زاده ومستقیماً ازمن دعوت کرد بلکه گفته شدبرسر‌تقاضای‌حکومت تودوباره‌دست‌به‌تفنگ کردیم وعده‌ای جوانان ما کشته‌شدند، من‌مروت ندانستم شانه خالی کنم و راحت‌الحلقوم را برکنگرنتراشیده رحجان‌بدهم والا عاشق نبودم، شما را مردمان با شرف دانستم،یك مشت شرف که داشتم برکف اخلاص گذاشتم برای خدمت آمدم نه با توپ وتفنگ که‌حالا ازمن‌زورمیخواهید، همان شرف مرا بمن بدهید به‌منت‌میروم. حالی درمن‌پیدا شد که برخاستم،حضار هم‌برخاستند، یکنفر در تالار بفارسی گفت برخیزید ، اینها آب در گوش ما کرده‌اند، این همان مخبر السلطنه است که‌درغوغا قورخانه را بما داد.جمعیت رفتند میرزا آقا هم رفت انجمن و بعضی تجار نشستند . گفتند چه باید کرد ؛ گفتم این جمعیت به پشت گرمی انجمن جمع میشوند و من از انجمن احترام نگاه میدارم. وانگهی فراموش نکنید که هزار وپانصد نفر سرباز روس در باغ شمال است و هرروز پی بهانه میگردند یك تیر در تبریزخالی بشودمداخله خواهندکرد، من‌شب وروزبهزارباریك‌بینی‌نمی‌گذارم‌بهانه بدست بیاورند. همه‌را دیده‌اید، انجمن چرا اشرارا بخود راه‌میدهد؛درد میرزاآقا، امیرحشمت‌وسید المحققین را میدانید . من چه بگویم همهٔ سعی من این‌است که‌کار ازکله ببازو نکشد. انجمن رفت روز دیگر به‌محل سابق در ارمنستان جمع شدند. اثاثهٔ خودرا به آنجا خواستند، حال ارباب‌لقب ومحرکین شرارت درمنزل ظفرالسلطنه جمعند

اما متفرقه‌حاضر نشده‌اند قدری بین انجمن وحضرات صحبت می‌شود خواهش میکنند اعضاء به‌منزل ظفرالسلطنه بیایند، چون‌گفته بود ندآنجا باختیار ایالت است. بهرحال انجمن آمدند بهمین منزل و در نتیجهٔ مذاکرات محضری بسجل ثقة الاسلام نوشتند که آرام بنشینند ومنهم در گذرم. شب آن محضررا رحیم آقای قزوینی برای من آورد، گفتم نظر شخصی ندارم مصلحت ولایت شما را طالبم اما ازحالا میگویم این جماعت آرام نخواهند نشست ومن آنقدر صبر میکنم تا فساد همه براهالی وانجمن معلوم شود، درموقع آنچه مصلحت دانستم میکنم وشورنخواهم‌کرد. گفتند بی‌تحقیق چطور میشود؟ گفتم‌تحقیق برای‌کشف حقیقت است، بعداز آنکه‌برهمه فسادمسلم شد چه‌تحقیقی. قانع شدند آن محضر را هم ازاونگرفتم نزد اوماند.

در منزل مشیرالسادات شروع شد بروضه خوانی. دهه گذشت شد بیستم روضه برقراراست و ریزه خوانی منظورتا روز ۲۷ محرم.

روز ۲۷ محرم سه نفر از کدخدایان شهرمحمدخان خیابانی، محمدخان ششکلانی و داروغهٔ بازار بشارت‌الدوله را ملاقات کردند که ایالت چرا ساکت‌است، اینها درصدد شرارتند اگرشهر برهم بخورد روسها دخالت میکنند مادرکدخدانخواهیم‌بود گفتم بگوسه ازشب رفته بیایند. آمدند، آنها را خواستم احوالات‌راگفتند گفتم درشهرغیر ازنظمیه قوه‌ای‌نیست، آنروزکه میرزا اسمعیل نوبری را برای نصیحت خواستم تمرد کردید، گفتند ندانستیم حال آنچه‌بفرمائید اطاعت‌میکنیم. به محمدخان خیابانی گفتم فردا سرآفتاب مشیرالسادات را درخانهٔ خودش توقیف میکنی و تردد را منع، میرزا آقای ناله را درمرکز نظمیه.

به محمدخان ششکلانی گفتم امیرحشمت را سرآفتاب به عالی‌قاپو بیاوری. به داروغه گفتم صبح میروی منزل سید المحققین میگوئی برادرت دبیرالسلطنه در منزلش کانون فساد دارد تا سه مجلس دیگرهیچ‌نمیگویم مجلس چهارم میفرستم‌همه‌را دستگیرکنند. گفتند بنویس، نوشتم وبهریك دادم وقل هواللهی پشت سرآنها خواندم. صبح‌دیگرقبل از طلوع، صادق دراطاق مرا سخت میکوبد گفتم چیست؟ گفت امیرحشمت‌را آورده‌اند گفتم بسیارخوب، بازگفت امیرحشمت‌راآورده‌اند گفتم دانستم گفت نه تیرخورده است. در را بازکردم معلوم شد امیرحشمت دست به هفت تیر کرده است محمدخان پیش دستی، تیری به‌گردن‌اوخورده لیکن‌خطرندارد، فرستادم ارمنی‌ای‌بود جراح، آوردند زخم اورا بست توقیف‌شد. محمد خان خیابانی هم بدستورخودش عمل کرده دوساعت از روزبرآمده تلفنی‌ازسید المحققین‌رسیدکه شماگفته‌اید من ازشهربروم؟ گفتم نوشته‌ام، بخوانید ببینید چه‌نوشته‌ام. معهذاازشهربخسروشاه‌ملك خودش رفت بگمان اینکه بازار بسته خواهد شد ومردم جنبشی میکنند، نشد و نکردند. امیرحشمت درعالی‌قاپو توقیف شد، مشیرالسادات را بمراغه فرستادم، میرزاآقا ناله را به‌ارومی. امیرحشمت‌چندی بعد بخراسان رفت.

کاغذ های امیرحشمت را انجمن بدست آورد، کاغذهائی ازتهران بود منجمله سواد رمزهای من بوزارت داخله در نوشتجات امیرحشمت پیدا شد، رقعه‌ای‌هم از اجلال الملك بود بخط منشی وچند سطری بخط خودش.

قربانت شوم از کار هائی که زیر جلی میفرمائید بی‌اطلاع نیستم، بی‌پیر بخرابات میروی انشاءالله سعادت وعزت‌همراه جنابعالی‌خواهد بود. ازدرویشان غافل مباش جزا می‌بینی زیاده عرضی نیست. صادق طباطبائی

نمی‌دانم در ایران آنکه درویش نیست کیست، شریری بشریری الغای شرارت میکند و درویش است.

تلگراف رمز من به محتشم‌السلطنه

به محتشم السلطنه که وزیرخارجه است با رمزی که دراروحی با اوداشتم گفتم و سفارش کردم شخصاً کشف فرمایند. امیرحشمت را که توقیف کرده‌ام قطعاً درتدارك فساد بزرگ بوده است، گرجی وقفقازی با خود داشته، ازنوشتجات او با برادرش مشکوة درتهران، معلوم میشودکه آنجا

هم دستی‌داشته، ازانقلابی و پارتیهای دیگرهم احوالات به‌همدیگرمینوشته‌اند، سواد بعضی‌تلگرافات رمزمراهم دبیراسرار باوداده، برای امیرحشمت‌میفرستاد ودیگراطمینان‌ندارم رمزی بوزارت‌داخله عرض‌کنم. حضرتعالی این فقره‌را شخصاً باآقای‌نایب‌السلطنه عرض‌کنید تااقتضای رأی ایشان چه‌باشد.

ابداً مورد توجه نشد از اکسفرد هم چیزی نفهمیدیم.

با خود گفتم رفقا را نمیشناسی می‌شناسی، اوضاع رانمیدانی میدانی، توکه میتوانی درتهران در خانهٔخودت باشی و لامحاله وزارتی هم داشته باشی چرا خودترا باین مهالك گرفتار میکنی؛ میبینی که آنچه هم بزحمت میسازی خراب میکنند ونتیجه نمیدهد چه کنم.

ندانم مرا خود چه‌ا ندر دل است مگر قسمتم جمله با مشکل است

قنسول روس وقت خواست بدیدن من آمد بخصوص مقابل در ایستادم.

ازوسط تالارسرفرود آورد وچون‌به هم دست دادیم گفت این دیگرکودتا بود، گفتم ازکارهای معمول حکومتی است پیش می‌آید، درخدا حافظی بازجلودرایستادم تا وسط اطاق رو بمن داشت‌و میرفت وادب می‌کرد. امروز خودم را بتمام معنی حاکم دیدم، نیکلا قنسول فرانسه به‌بصیرالسلطنه گفته بود راپرتی ازفلانی به وزارت خارجه داده‌ام ونمیگویم، پنجاه سال دیگردر آرشیوفرانسه‌چاپ می‌شود، زما هرذره خاك افتاده جائی.

شهرو اطراف سکونتی حاصل کرد، روسها هم برنزاکت افزودند.

تلگراف صنیع‌الدوله

البته بحکم یری‌الحاضرمالا یری‌الغائب شمابهتر میدانید که مقتضی موقع چیست، ولی گاهی‌در گرمی کار ممکن است ترك اولائی بعمل بیاید. در خصوص تبعید سید المحققین خوب است امعان نظری بفرمائید، باعتقاد من اورا بشهرمراجعت دهید که موجب امیدواری علمای اینجا وجالب بعضی‌انظار خسته بشود بهتر است. مرتضی قلی.

درجواب عرض شد: من سید را تبعید نکرده‌ام در اثر نیات خود بخسروشاه رفته است، کسی مانع نیست که برگردند منتظرند تجار بازار ببندند باسلام و صلوات ایشانرا بشهر بیاورند و تجار این اقدام را نمیکنند. امام جمعه خوئی‌هم شرحی نوشته بودند تفصیل ما وقع خدمت ایشان عرض شد سه هفته گذشت ثقة الاسلام ایشانرا نصیحت کرد معاودت فرمودند. لفظ مشروطیت تغییری در اخلاق وروحیه اهالی نیاورده است، برای‌تأئید شرط نامهٔایلات مشکین قراجه‌داغ خلخال شقاقی را درحاشیهٔ قرآن یاد می‌کنم.

شرط نامهٔ ایلات مشکین

بسم‌الله الرحمن الرحیم بتاریخ نوزده شوال المکرم ۱۳۲۷ این بندگان درگاه رؤسای ایلات و عشایر ولایات خمسه باقتضای تکلیف مذهبی و وظیفهٔ شاه پرستی که برای اعادهٔ امنیت و سلطنت ایران و دفع شر مفسدین و قلع و قمع معاندین دین مبین و ترویج مذهب جعفری علیه آلاف التحیة و الثنا اتحاد و اتفاق کرده و بدواً در این ولایت اردبیل اقدامات کرده‌ایم، برای اصلاحات کلیه در آتیه و انجام این کار کلام الله ربانی را فیما بین خودمان شاهد قرار داده و شرایط میگذرانیم که باکمال مجاهدت از بدو اقدام تاختم و انجام مالا وجاناً تا آخرین قطرهٔ خون وحبهٔمال خودمان ساعی باشیم و حضرت اجل آقای سردار نصرت را برای خودمان سردار کل دانسته اجرای اوامر ایشانرا برخود لازم بدانیم. هرکس از این‌عهد تخلف کند و دست بچپاول بزند اورا از جرگهٔ رؤسا خارج کنیم،حق ایلیت و مذهب صحیح ندارد،این کلام‌الله مجید خانوادهٔ اورا برچینند. باید عموماً و متفقاً دارائی او را چاپیده خودش را مقتول و معدوم نمائیم.

سردارنصرت، امیرعشایر، سالاراسعد، سالارالسلطان، سالار نصرت، لطف‌الله خان سرتیپ، اقتدارنظام، اسعدالسلطنه، هزارخان، فاتح‌الممالك، سالارعشایر، سیف‌السلطان، صارم السلطان، سالار فیروز، رشیدالممالك، سالار دیوان، مستعان الملك، پدل خان، حسینقلی‌خان، عبادالله‌خان، ابوالفتح‌بك، قدرت‌خان، ماشاءالله‌خان، عزت‌الله‌خان، بدرخان،

محمدقلی‌خان ، محمدخان ، جوادخان ، انشاءالله‌خان ، نصرالله‌خان ، آقابیك ، فتح‌الله‌خان، محمد نصیرخان ، هاشم‌خان .

اصل مقصود چاپیدن است و بهانه بسیار

معلم ایـن جماعت بلایف عضو نظامی ژنرال قنسولگری است. آن روحیهٔ خوانین شهر ایـن روحیهٔ خوانین ایلات ساوجبلاغ هم بجای خود، دستهٔ دیگر هستند باخیالات دیگر یکجا روس‌محرك است یکجا عثمانی.

مکتوب اسلامبول

مهلتی بایست تا خون شیر شد   مدتی این مثنوی تأخیر شد

بلی‌حادثات‌زمان‌شیرحلال‌را برخلاف‌عادت طبیعت درمذاق این بنده بخون حرام‌تبدیل‌کرد. اگرمکاره وارده‌را درمدت اقامت تهران‌شرح دهم‌خاطرمبارك را ملالت‌خواهدبخشید اینکه اوامر مطاعه را نتوانستم اطاعت کرده مطلب معهود را دنبال نمایم باین ملاحظه بودکه‌دیدم حضرت صنیع‌الـدوله با اشخاص محـاط و محصورند که برخلاف حقیقت قدم می‌زنند و ایشـانرا بآنها عقیدتی راسخ است. صلاح در این دیدم که اعتبار و شرافت نیابت مقدسهٔ حضرتعالی و عزت نفس خـود را حفظ، مدتی صبرکنم تا دست حق از منویات بعضی‌از اشخاص پرده بردارد، صورت زشت قبیح منظرشان که در تحت ماسك ملت خواهی‌مستتر است ظاهر شود، معلوم شود که در زیر خرقه چـه زناری هست. چنانکه شد، آنهائیکه ملت و دولت بیچاره را دست‌آویز اجرای اغراض نفسانی خود کرده بـودند رسوا شده و میشوند. البته چنانکه بر حضرت‌عالی در ایـن وقایع اخیره ماهیت اشخاص که طرف اعتماد و وثوق بودند کشف شده حساً و عملا خلاف و خیانتشان ثابت شد معلوم است بـرحضرت آقای صنیع‌الدوله نیز محقق گشته است ولی افسوس وقتی مکاشفات حقیقت صورت گرفت که بنده دوباره از وطن آواره وسجاف بیابان‌ها شدم .

قبل از ورود بنده باسلامبول بعضی از مغرضین به بعضی‌از نقاط که خود حضرتعالی‌مسبوقند الغاء شبهه کرده شنیدم‌شرحی بحضرت‌عالی عرض کرده‌اند. جوابی که مرقوم فرموده بودید مسبوق شده‌ام الحق داد معنی نموده بودید. آنهائی که با لغائات ارباب غرض مشتبه بودند رفع شبهه نموده ملامت‌ها کردم، قرار شد جبران نمایند، البته عرض شده است آقای تقی‌زاده از راه وان و بایزید اسلامبول‌آمده‌اند . الحق در این عصر اختیارآن راه خاصه در زمستان باختیارفقط باعزم راسخ‌کار مثل این‌شخص است کسی دیگر نمیتواند با وجود این زحمت ومشقت که در اختیار این راه‌متحمل شده‌اند از عهده برآید، در نظر اهالی بی‌انصاف تقدیر نشده وقعی و اهمیتی پیدا نکرد، از امـور عادیه تصور کـردند و حال آنکه بنده میدانم چقدر زحمت کشیده‌اند تا اینجا خود را رسانده‌اند. محض اینکه‌پول ملت را بشمندفر روس‌ندهند،خیری به‌برادران عثمانی برسد، قبول زحمت‌کرده‌اند بدبختانه‌آنهاهم برخلاف‌انتظارازشرایط‌اخوت‌واتحادنکول قراربرسخت‌گیری ومعادات داده مقدم این شخص بزرگوار را گرامی نشمرده مثل سایر ابنای سبیل که هرروز باسلامبول در عدهٔ کثیره وارد و خارج میشوند کان لم یکن پنداشتند.

از قـراری کـه شنیدم در بعضی از محافل ومجالس مذاکره می‌شده است که پاره‌ای اشخاص باین خیال افتادند کـه باسلامبول آمده از قوت اجتماعیهٔ آنجا استفاده کـرده برخلاف حقیقت علیه ادارهٔ جلیلهٔحضرت مستطاب عالی سوق‌نفاد نمایند. لهذا لازم دیدم سکوت چندین ماههٔ خودرا شکسته عرض کنم که در اینجا همچو خبری نیست. باطل‌السحر موجود است سحر و جادوی بعضی در مزاج نیکخواهـان حقیقت بین که از زحمات و خدمات حضرت مستطاب‌عالی کاملا مستحضرند اینگـونه تسویلات اثـری نخواهد داشت. اینجا دل ضعیف وتن‌خسته میخرند، خاطر مبارك مطمئن باشد خبر تنکیل مفسدین که در اواخر اقدام فرموده‌اند در نظر اهالی حسن نتیجهٔ بسیار عـالـی بخشیده همه‌آفرین خوانند شاید در جریدهٔ شمس هم بنظر مبارك برسد. چاکر هم مدتی‌بود ناخوش بستری بودم امروز ها الحمدلله حالم فی‌الجمله بهتر است مشغول خدمات مرجوعه هستم ولی اطبا

اجازه خروج ازمنزل بواسطهٔ انقلاب هوا نداده‌اند ، همواره خدمات را بافرمایشات منقاد و منتظرم زیاده جسارت شد ۲۸ محرم ۱۳۲۹ علینقی

با حسن اخلاق فوق‌العاده و علم سرشار این عیب در صنیع‌الدوله هست که همه را خوب میداند و فریب روباه بازیها را میخورد در بسیاری از مواردفریب چاپلوسان را خورد و تا شناخته شدند چه خودی چه غریبه خسارتهای مالی‌وآبروئی‌کشید دوره‌هم امروز دوره‌ای شده است‌که‌شناختن مردم صعوبت دارد، موش و ببر و پلنگ وخرگوش در لباس مشروطیت درآمده‌اند و انسان گول حرف‌های چرب ونرم ایشانرا میخورد، گرگند درلباس میش و همه دربند منافع خویش وقلیل من عبادی‌الشکور عنوان‌ذاتیات راتغییر نمیدهد ازقدیم همینطوربوده‌است، خیلی‌ها هم همین‌ناله‌رادارند.

جبلی غرجستانی

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا — زین‌هردونام‌ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت وشد زیرکی سفه — شد دوستی عداوت وشد مردمی جفا
گشته‌است بازگونه همه رسمهای خلق — زین عالم نبهره و گردون بی‌حیا
مقدار آفتاب ندانند مردمان — تا نور او نگردد از چشمها جدا
مرد آن بود که دست ندارد زدوستی — لوبست الجبال لوانشقت السماء

صنیع‌الدوله رشوه نمیگیرد لهذا ندارد که بدهد،او در تلاش خیر مملکت است و همه قلاش‌و بفکر جیب خود، جای بسی نگرانی‌است .

تکلیف استعفاء

از صنیع‌الدوله با رمز داخله رمزی رسید که استعفا کنم. باخود گفتم صنیع‌الدوله‌فوق‌العاده‌مهربان‌است، سخنهائی‌میشنود اندیشه‌میکند. هفته‌ای جواب ندادم از تهران حضوری خواستند. با انجمن و بعضی تجار در تلگرافخانه حاضر شدیم،در طی‌مذاکرات سردار اسعد گفت جواب تلگراف صنیع‌الدوله را بدهید. استعفا نوشتم به هیرزا حسین‌خان دادم که محرمانه بگوید. تجار سر دستگاه گماشته داشتند مطلع شدند، تهران را به تلگرافات سخت‌که نمیگذارید مملکت چهار روزآرام بگیرد بازار تازه رونقی گرفته است تجارت به جریان افتاده است در همین مضامین تلگراف به مجلس و سفراء کردند سپهسالار حاشاکرد که فلانی‌استعفا می‌کند کی‌قبول خواهد کرد. تلگرافی دراستقلال من به‌ولایات نمود نگذاردم مخابره شود. من احتیاج به تقویت تهران نداشتم واین تلگراف کارمراسست‌می‌کرد. روزدیگر ذکریا تاجرباشی‌اسبق روس دربازارگفت روس مخالف فلانی‌نیست وزرای‌خودتان هستند .

در ضمن حضوری صنیع الدوله گفت هیچ از ما یادنمیکنی، گفتم و نمیدانستم که روزگار چه در سر دارد.

کی رفته‌ای ز دل که‌تمنا کنم‌ترا — کی‌رفته‌ای‌زدیده‌که‌پیداکنم ترا

آمدن رحیم‌خان به قراجه داغ

روس رحیم‌خان را آزاد کرد به قراجه داغ آمد و امان خواست و پسرهای او در اهر هستند وشرارتی نمیکنند. باو امان دادم به تبریز آمد در حیاط خواجه‌های مظفرالدین شاه مسکون شد. ترتیب پذیرائی او را دادم. پسرهفت ساله‌اش را همراه‌آورده است، اورا خواستم‌مهربانی کردم قلمدانی باو دادم و گماشتم مشغول تحصیل باشد. چندنفری از اجزای رحیم‌خان بااو هستند و اسلحه دارند.من متعرض نشدم که برای او یأس از امنیت حاصل نشود .

فاجعهٔ صنیع الدوله ۶صفر ۱۳۲۹

پیغمبر فرمود : « من بشرنی بخروج الصفر بشرته بدخول الجنة . »
هفته‌ای بود خیال صنیع‌الدوله و اینکه کسالتی سخت دارد مرا مشوش میداشت، من‌اراده کردم به محمد قلی‌خان اخوی تلگراف کنم، باز گفتم خواهند گفت فلان‌کس مالیخولیا پیدا کرده است. معلوم شد تزلزل قلب من بی‌سبب نبود.

۷ صفر قبل از ظهر تلگرافی ازسفیرآلمان رسید که شما و ایران را از واقعه‌ای که برای

خانوادهٔ شما رخ داده تسلیت میگویم. حاجی نظام‌الدوله پیش من بود بی‌اختیار اشك از چشم من جاری شد تعجب‌کرد. مطلب‌را گفتم و گفتم باید صنیع‌الدوله مرحوم شده باشدو میگریم. گفت‌شاید نیرالملك یا مخبرالدوله باشد، گفتم در فوت آنها ایران‌را تسلیت نمیگوید در نظر آنها که می‌فهمند در ایران منحصر به‌صنیع الدوله است[1]. خبر رسمی را ثقة‌الاسلام آورد بی‌تابی مرا که دید گفت تو در فوت اولاد خودت این بی‌تابی را نکردی گفتم او عوض دارد صنیع الدوله عوض ندارد.

گر فضل‌الله رفته است از دستم — نصرالله‌وفتح‌الله ولطف‌الله هستم
فقدان یکی برادر بی‌مانند — خون‌کرددل وپشت‌همی‌بشکستم

سه روز در تبریز فاتحه گذارده شد پس از خودم انجمن و تجار اصناف و ادارات را منع کردم.

تلگراف مخبر الملك
۸ صفر ۱۳۲۹

حضرت مخبرالسلطنه، افتخار خانواده، غمخوار وطن، برادر همهٔ‌ایرانیان، پدر همهٔ‌یتیمان، برادر عزیزمان رابدست دو نفر قفقازی کشتندوعنقریب از خاك ایران خارج خواهند کرد. در مملکتی که مجازات قاتل ممکن نیست و تمام مردم برخلاف مصلحت خودشان مشی میکنند عاقبت کسی که خدمت کند غیر از این نیست. بعد از او دلخوشی اعضای تمام خانواده از کبیر وصغیر و یتیم بآن وجودعزیز است. خوب است اگر ملاحظهٔ هیچکس‌را نمیکنید رعایت حال‌یتیمهارا بکنید که دیگر کسی از خیال شما آرام‌ندارد. استدعای تمام خانواده این است یا از ایران‌خارج‌شوید یا اگر ممکن است چندی هم در اصلاح امور خانواده‌ای که بکلی از هم‌گسیخته شده بامن‌بدبخت شرکت کنید العبد محمدقلی

مکتوب نیرالملك عمو

فدایت شوم پس از واقعهٔ هائلهٔ جانسوز آن مرحوم جنت مکان از افسردگی خاطر حالت تحریر و تقریر و رسومات چیز نویسی از میان رفت جز نوشتن مطالب عمده‌که عمده است، چیزی نیست وآن این است پس از اینکه زنهای خانه دیدندکه مردان جرأت بعضی حرفهارا ندارند بخیال افتادند که هرجائی گوش بحرف ایشان بدهند از دست روزنامه نویسان شاکی شوند زیرا که سبب‌قتل آن مرحوم ایشان شدند. حالا برای جنابعالی مضمون‌های بدذکر میکنند بخصوص روزنامه[2] که از رشت این روزها آورده‌اند شکایت بسیار از حکومت آذربایجان نموده‌اند. من برای سکوت ایشان بغیر زنها دوعریضه خدمت نایب‌السلطنه و وزیر کل که نصرالسلطنه است نوشتم که حامل هردو جناب شیخ‌سیف‌الدین باشد و جواب درستی بگیرد، باین مضمون که خانه وعیال و کسان خانواده‌ها مرد درستی ووارثی که رسیدگی بحال ایشان کنندندارند این یکی‌را هلاك روزنامه‌نویسان نکنید وباصحت وسلامتی وارد

---

۱ – تولد مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله در نیمهٔ شب یکشنبه نهم صفر سنهٔ ۱۲۷۳ در تهران بوده. در۶ صفر۱۳۲۹ از نتایج وجود او ایران را محروم کردند، ۵۶ سال در فکر وعمل‌بخدمت این آب و خاك بسربرد، از علم معادن و اقتصاد بهرهٔ کامل داشت، مکرر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی. صنیع‌الدوله بود که ازدولت فکر او امروز ایران راه‌آهن دارد.

۲ ـ روزنامه نمایندهٔ اطوار بشر است و بشر نیمی فرشته و نیمی جانور تا بکدام میل کند من دراین موضوع تلگراف ایزولسکی‌سفیر روس را در پاریس بوزیر امور خارجه سازانف یاد می‌کنم: شخصاً دو روزنامه مثل تان و ماتن را روبخودکرده‌ام لحن روزنامجات بطرف اطریش وترکیه است، علت‌عمده سرمایه است و خرج میکنند استنباط میکنم که پوان کاره منتظر است که ما هم بهمان وسایل دست بزنیم. در موقع قرضهٔ ۱۹۰۶ مبالغ مهم بروزنامه‌ها رسید بی‌موقع نیست که سیصد هزار فرانك برای کارهای فعلی اعتبار داده شود که بدست مأمورین مالیهٔ سفارت بمصرف برسد. پوان کاره وعده داد راه‌کار را بنماید۱۰ اکتبر ۱۹۱۳

تهران بفرمائید که ضامن همه چیز او کسان مأمور باشد.

این دوعریضه الان نزدجناب شیخ سیف‌الدین است، ایشان فرمودند که اولا باید فهمیدکه‌میل جناب ایشان در توقف است یاآمدن را صلاح میدانند، آنوقت عرایض داده شود لهذا این کاغذ را در کمال تعجیل مینویسد که جواب رااز تلگراف بدهید، با یك نشانه وعلامتی تا بدانیم رأی جناب‌عالی چه‌گونه است. اگربدانید که حالت‌کسان این خانواده‌چه سان است، باکمال تعجیل دواسبه تشریف‌فرما میشوید وجود عالی بسیار لازم است، درعرایض نوشته شد که پس ازورود بهیچ امری ازامورات جز امر خانواده مداخله وکاری قبول نخواهند کردآسوده خاطر باشند. جعفرقلی

قاتل صنیع‌الدوله بصورت دو نفر ارمنی بودند که برای اوکارمیکردند هر دوتبعهٔ روس. مخبرالسلطان که درمحاکمه در وزارت خارجه حاضر بوده است نقل کرد که در استنطاق معلوم‌شد تحریك از سپهسالار بوده و هفت تیر را در منزل اوسردار محیی بآن ارمنی‌ها داده است. سردار محیی کشته شد وسپهسالارانتحارکرد. صنیع‌الدوله دراین موقع وزیر مالیه بود، سردار محیی بیست هزار تومان از بابت نهضت بتهران میخواسته، سپهسالار موافقت داشته و صنیع‌الدوله در محظور بوده است.

درآن هفته که من نگران بودم درتهران صحبتها میشده است و بصنیع‌الدوله میگفته‌اند که استعفا کن واز خانه بیرون میا، اومنتظر ورود ناصرالملك برای نیابت سلطنت بوده است. چه‌میشود کرد که شدنی شدنی است آنچه بیشتر برای انسان تأسف و تحیر میآورد این است که بتواتر گفتند که ناصرالملك در رشت و قزوین گفته است که من چگونه بتهران بروم و حال‌آنکه صنیع‌الدوله آنجاست.

ورود ناصرالملك ۱۲صفر

در ملاقات اول که‌حاج محمد تقی شاهرودی حضورداشته، صحبت از قتل صنیع‌الدوله میشود ناصرالملك میگوید حالا خوب شد یا بد. این بود مردی که‌بوجود اوامیدواری اصلاحات داشتیم، تربیت‌شدهٔ اکسفرد، گفتند که درچلهٔ‌صنیع‌الدوله‌مردم‌تظاهری‌کردندونایب‌السلطنه انتقاد. بهاءالواعظین هنر خود میشمرد که با نظر بد نایب‌السلطنه روز چله به منبر رفته است و ازمحامد صنیع‌الدوله حرف زده است. تفو باد برچرخ گردون‌تفو.

توان شناخت بیکروز درشمایل مرد — که تاکجاش رسیده است پایگاه علوم
ولی زباطنش ایمن مباش و غره مشو — که خبث نفس نگردد بسالها معلوم

صنیع‌الدوله چند عیب داشت، شب و دروز در فکرآبادی مملکت بود وعلم داشت، اجنبی پرست نبود و به مال دنیا مباهات نمی‌کرد عمرش را صرف حرف های دروغ که اسمش سیاست و پلیتیك است نکرده بود. کارخانه دراین مملکت‌بتشویق‌واقدام صنیع‌الدوله دایرشد، راه‌آهن به نقشهٔ او کشیده، از دیگران اثری باقی نیست[1] دوشعرازفردوسی همیشه مکنون‌خاطر صنیع‌الدوله بود.

جهان یادگار است و ما رفتنی — ز مردم نماند جز از گفتنی
بنام نکو گر بمیرم رواست — مرا نام باید که تن مرگ راست

دراین موقع رحیم‌خان یکطرف وامیر حشمت در شمس العماره طرف دیگرتوقیفند. رحیم آقا صدقیانی و دو نفر دیگر از تجار وچهار نفراز کدخدایان شهر شب نزدمن آمدند که ازطرف شماخیال ما راحت‌نیست، خیال داریم‌همین‌جا بخوابیم، گفتم اثر خوشی نمیکند حافظ دیگری است. باصرار من رفتند و دو نفر از کدخدایان‌را درعمارت خواباندند. باصرار تجار اسلحه از رحیم‌خان وکسانش گرفته‌شد. امیرحشمت راروانهٔ خراسان کردم، مردم تبریز برحیم‌خان اعتماد ندارند وحق

---

۱ - اگر غلط نکنم چشم بد ناصرالملك هم نظر به پیشنهاد قندو چای بود برای خوش‌آمد ارباب اکسفرد هم بالاخره رقابت جاهل با عالم من علوم سیاسی را ولوضرور است علم نمیدانم، تعلیم فکری است.

هم دارند مار زخمی است منهم چه‌کنم باو امنیت دادم.

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما　　　برقصر ستمکاران تاخود چه‌رود خذلان

آنچه دیدیم نفوس ضاره امثال نصرالسلطنه محفوظتر میمانند و در جماعت محترم‌تر و مستفیدترند. رقعهٔ مخبرالملك بی‌لطفی نایب‌السلطنه وسپهسالار را نشان میدهد، آن ولیخان جنگلی این تربیت شدهٔ اکسفرد.

رقعهٔ مخبرالملك

قربانت شوم تعلیقهٔ مورخهٔ ۲۵ ربیع‌الاول باپاکت خوبی زیارت شد. ازفرط گرفتاری و دلتنگی با اینکه لازم بود جواب عرض شود تاامروز بعهدهٔ تعویق ماند. پاکت جوفرا چون‌عنوان غریبی‌داشت و ترتیبش هم مناسب نبود و بعلاوه در عدهٔ اولاد هم اشتباه شده بود بنده و دیگران صلاح ندانستیم بدهیم و بطوریکه در صفحهٔ مقابل ملاحظه میفرمائید عریضه خدمت والاحضرت ارسال شده و تا این ساعت هم اثری ظاهرنگشته است. اگر مطابق عریضهٔ بنده چیزی تلگرافاً یاکتباً مرقوم دارید البته خالی از اثری نخواهد بود. تلگرافی هم چند روز قبل در خصوص ماهانه مخابره‌شد که بی‌جواب مانده، حق هم باشما است چرا کەاز تهران و تهرانی‌ها بکلی بی‌خبر هستید و گمان میکنید که شاید ناظرها حالا هم بتوانند مثل سابق سیصد چهار صد تومان طلبکارباشند و نان‌وگوشتی راه بیندازند. خیر اینطور نیست یکشاهی سبزی‌را هم دیگر نسیه نمیدهند و تمام باید با پول نقد خریده شود، شاید هم خیال میکنیدکه دروس دارید، رزکان دارید، البته عایدی آنهاکفایت مخارج فوق‌العاده را میکند. اینهم باز ازبیخبری ازتهران وزندگی ماهااست معلوم‌است وقتی عدهٔ اولادصنیع‌الدوله را ندانید بقیهٔ‌امور هم از همین قرار است. وزارت مالیه حالیه ماهانهٔ حوت را هم هنوز با وجود مکاتبات و تأکیدات نرسانده. حال که اصلا دیگر میل‌ندارم بااین اشخاص طرف باشم، زیرا استطاعت راه بردن‌زندگی و دوندگی وصول ماهانه را هم در خودم نمی‌بینم. از سه کار یك کار را بکنید یا بیائید یا کارهای خودتان را بدیگری بسپارید و یا در اول هرماه دویست و پنجاه تومان نقد برای مخارج معمولی برسانید تا برسیم بعایدات و مخارج فوق‌العاده، شکل چهارم این است که عیال را هم بخواهید بآذربایجان تا مخارج دو جا نباشد. در صورتیکه شما سلطان آذربایجان هستید و بدون همراهی مرکز و همسایه می‌توانید کار کنید خوب است دیگر قطع علاقه از تهران بشود زیرا که احتیاج آذربایجان بوجود شما همیشه خواهد بود و همینطور که تا بحال هیچ فشاری‌کافی‌برای انفصال شما نبوده است شاید من‌بعد هم نباشد. خداوند عاقبت را خیر کند، جسارت کردم و امید عفو دارم، دیوانه شده‌ام و درخواب هم تصور همچه روزگاری را نمیکردم. چون وقت تنگ است و کاغذ به پست نخواهد رسید زیاده براین مزاحم نمیشوم. محمدقلی

مقام اقدس نایب السلطنت عظمی

امیدواری بازماندگان مرحوم شهید صنیع‌الدوله این بود که پس از وقوع این قضیه بپاس حقوق خدمتگزاری آن مظلوم از جانب اولیاء دولت و امنای ملت توجه در تمشیت و ترتیب زندگانی آنها بشود. ولی حالا که معضلات‌امورمملکتی‌سبب انصراف‌نظر حق شناس اولیاء امور ازاین نکته گردیده، تا این درجه تذکار را در پیشگاه مبارك لازم میشمارم که صنیع‌الدوله پس‌از پنجاه و شش سال عمر که چهل سالش را برای منافع این آب و خاك کوشش‌کرد، حالا که در کمال مظلومیت از دنیا رفته اگر تمام ملکش را بفروشند با قروضش که متجاوز از دویست هزار تومان است و تمام صرف اشاعهٔ صنایع در این مملکت‌شده تعادل نمیکند، چه رسد باینکه معیشت ۱۰ نفر اولاد او را تعهد نماید خاصه که دو اولاد ذکورش هم درفرنگ مشغول تحصیلند ومحتاج بیك معاش‌کافی مرتب. پس در این صورت اگر اولیاء و امناء ملت لازم میدانند توجهی فرمایند حقوق دیوانی او بطور اختصاص بدون‌کسر و نقصان با تصویب مجلس شورای ملی درحق او برقرار و مرتباً عاید دارند، که موجب تشویق سایر خدمتگزاران صدیق شده از هیچگونه فداکاری خودداری ننمایند، چنانچه آن بیگناه‌نکرد. ترتیب تقسیم مواجب دریادداشت جداگانه اینطور استدعا شده است؛ برای چهار

پسر نفری پانصد تومان و برای شش دختر نفری سیصد تومان که جمعاً میشود سه هزار وششصدتومان مواجب آن مظلوم بچه‌ها از مواجب مرحومه احترام‌السلطنه هم حقوقی دارند اگر این استدعای جزئی قبول شود آنوقت پسرها تقریباً هزار و دخترها پانصد خواهند داشت.

جواب جناب نیرالملك عمو و اخوی محمد قلی‌خان را در آن موقع سراسر تشویر باخاطر پریشان چه نوشتم خاطر ندارم هرچه نوشته باشم در نظر ایشان منطقی وموافق مصالح شخصی‌نبوده است. شرط علاقه این بود که بلاتأمل آذربایجان را رها کنم و به تهران بروم. میدانم که مدتی سربگریبان داشتم و در اختیار رأی نگران بودم، همان حالی که در موقع توپ بستن بمجلس و تکلیفاتی که بمن میشدداشتم و نوشته‌ام، پیه تمام مصیبت‌ها را که برای خودم و خانواده بنظر می‌آوردم بتن مالیدم آخر طرف ملت راگرفتم. حال هم بین دومشکل واقع شده‌ام فکر حال‌خانواده و آشفتگی کوچك وبزرگ، زن و مرد. جگر مرا در آتش میدارد از طرف دیگر در میان آتشی هستم که اگر شب و روز در اطفای آن غفلت بکنم شعله‌ور خواهد شد و خانواده‌ها خواهند سوخت و اگر من رها کنم و بروم آن آتش ناگزیر مشتعل خواهد شد چرا بتقصیر من بشود چند روز با خودم در جدال بودم نامه‌هائی که انجمن ایالتی آذربایجان بمن نوشته بود و نامه‌های انجمن سعادت اسلامبول را بخاطر میآوردم و توسل مردم تبریز را در نظر می‌گرفتم هیجانی را که در موقع استعفا از انجمن و تجار تبریز دیده بودم بحساب میگذاشتم‌آخر مصمم به توقف شدم. علاینه می‌دیدم که پس از من چه‌ها پیش خواهد آمد، صنیع‌الدوله عوض ندارد و از رفتن من به تهران برنخواهد گشت، مصیبت‌جبران‌ناپذیر اتفاق افتاده است‌واز وجود من در تهران‌آن فایده‌ای را که‌تصور می‌کنند برخاسته‌نیست، وجودمعطله خواهم شد، شهری یاخود مملکتی‌مرا موجد و نگاهدارآسایش خود میدانند و بامیدواری مرا خواسته‌اند شرط مروت نیست از خدمت آنها سر بپیچانم ولو مورد ملامت کسان خود بشوم یا هدف‌انتقاد مردم خودخواه. من بین دو آتش معطل بودم در یکی خودم میسوختم در یکی شهری آتش میگرفت سوختن خودم را ترجیح دادم میدانستم رقبا دست از من برنخواهند داشت ومن از این مخمصه خلاص نخواهم شد.

گفتم باختیار دست از خدمت نکشیده باشم و تا معذور نباشم پاداری کنم.

مهدی نرود بسختی از پیش　　　　با قید کجا رود گرفتار

نه مجلس نه‌نایب‌السلطنه نه رئیس‌الوزراء اظهار تأسفی نکردند وتسلیتی‌نگفتند. سوءقصد نسبت بصنیع‌الدوله هفته‌ای سرزبانها بوده است، چرا باید نظر مراقبتی از طرف نظمیه باونباشد،چه تصوربا‌ید کرد قاتلین اورا راه گذرگرفته است.

گوی را گفتندکای بیچاره سرگردان مباش　　　　گوی مسکین راچه تاوان‌است چوگان‌رابگوی

در تهران صحبت ازسوءقصد نسبت بمن می‌شود، نظمیه در مرند و خوی و میانه مراقب احوال است.

رقعهٔ حاج محمدتقی شاهرودی

اگر حال باطنی جناب مخبرالملك را بخواهید حال اغلب مردم که جگرهاشان ازدست‌کارهای مصادر امورخون‌است. فرقهٔ دموکرات‌بقدری که میتواند ازغلط‌کاری جلوگیری میکند. بنده مسلك بلد نیستم هرکس خیر خواه مردم باشد بااو همراهم ، فرقهٔ دموکرات فعلا لالحب علی بل‌لبغض معاویه‌خوب‌کار میکنند، البته درامورات دموکرات‌های واقعی لازم‌بوداظهار مرحمت‌بفرمائید وفرموده‌اند درتهران‌کار این فرقه مثل سیل پیش میرود. از بابت‌آقای تقی زاده البته هرقسم صلاح دانستید ازنوشتن‌کاغذی‌باو، او راخواستن به‌تبریزیاقسم دیگر رفتارخواهیدکرد اقل‌الحاج‌محمدتقی شاهرودی ۲۳ ربیع‌الثانی ۲۹ چه بگویم بهتر آن است که هیچ‌نگویم

حمل تنخواه بانك انگلیس

بانك انگلیس خبر داد که‌چهل ودوهزارتومان درمیانج‌داریم اگردرظرف ۲۴ساعت وسیلهٔ تأمین از طرف حکومت فراهم نشود از باغ شمال دسته‌ای تقاضا خواهیم کرد بروند وجه را بسلامت بیاورند ودستجات شاهسون در

گردش است، شغلی جز دزدی ندارند. از سوارهٔ گرمرود پنجاه نفر خواستم‌درمیانه حاضر شدندآن وجه را ازبیراهه‌به‌تبریز رساندندوبخیرگذشت. کانه بانك مارا درتنگنا انداخت که رسمیتی به‌نظامیان روس بدهد، می‌بایست وجه که درزنجان بوداطلاع بدهند، به منشی بانك گفتم چه مانعی داشتید که زودتر اطلاع بدهید.

شرارت یکانیها

یکانیها در اطراف مرند بشرارت معروفند و راه را نا امن‌کرده، با اینکه راه دست خود روسها است چهارشنبه قنسول درملاقات گفت اگر تا جمعه عده‌ای برای‌سرکوبی آنهانفرستیداز‌باغ‌شمال‌عده‌ای برای‌تنبیه آنها میروند، یك طرف بانك یك طرف روس با ضرب‌الاجل تقاضا دارند. بزحمت فوق‌العاده یك عراده توپ صد سرباز ودویست سوارراه انداختم، ظهر جمعه حرکت‌کردند دویست نفرقزاق ایرانی که در شهرداریم از برای خدمت حاضر نیستند، چهار صد تومان ازحقوق خودم داشتم بمصرف این‌کار رسید اگرنبود صورت نمیگرفت. نه توپ چرخ داشت نه اسبها قئیش شبانه میبایست تدارك شود. محمد حسین خان سردار عشایر اینجا بکارخورد دویست سوارحاضرکرد رفتند دونفراز انجمن ناظرعملیات‌شدند.

امان‌الله‌میرزا رئیس قشون

آذربایجان از سر و صدا افتاده است، مستأجرین خالصه وجه اجاره را پرداخته‌اند، نودو سه هزارتومان فاضل بودجه داریم، محل حقوق سه ماه اول سال. سه‌هزار پیاده و سوار است که خبر کرده‌ام سیزده نوروزسان بدهند. روز موعود بخارج شهر رفتم و سان دیده‌شد در همان حال‌غلامی از قنسولگری پاکتی‌برای‌من آورد که‌راپرت وضعیت را ببرد. دو ماه است که امان‌الله میرزا بسمت ریاست قشون به تبریز آمده است معروف شد که در تهران گفته است میروم و مخبرالسلطنه را از تبریز میپرانم.

انجمن اصرار داشتند که او را راه ندهم گفتم یاغی که نیست مأمور رسمی است بهر حال آمد و مشغول شد. با برادر شیخ سلیم دست یکی‌شدند ومشغول تحریك، دفع آنها برای من اشکال نداشت مگر اینکه خودم مایل به پریدن بودم.

دل چوپرگار بهرسودورانی میکرد — وندران‌دایره سرگشته‌و پابر جابود

از مراغه باید جنس برای آذوقهٔ شهر برسد شجاع‌الدوله که در موقع ورود من از ترس از اطاق تو بتو بیرون نیامد ته ترازو بزمین میزند واز حمل جنس جلوگیری میکند. بصیرالسلطنه از گاوگان راپرت میدهد که سپهسالار محرمانه بشجاع‌الدوله دستور العمل داده است که با من کج تابی کند. سالارالدوله بساو جبلاغ آمده است شرحی به او نصیحت نوشتم و تعهد کار او را کردم البته بگوشش باد بود، در آذربایجان میدان نداشت بطرف بانه رفت. تمام ایلات برای فتنه و شرارت حاضرند بسردار کل مکری دستور دادم که او را به تدبیری به تبریز بیاورد اما با دستوری که‌سالارالدوله دارد ونقشه‌ای که روی‌آن کار میکند و موافقت ایلات آشوب‌طلب چه میتواند بکند.

روزی با امان‌الله میرزاتنها بودیم، پاکتی آوردند، من پشت پاکت چند کلمه نوشتم، بردند بکابینه که‌جواب بنویسند. نمیدانم چرا باامان‌الله‌میرزا گفتم شاهزاده تصور میکنی‌حکومت‌آذربایجان اشکالی ندارد، پاکتی میآورند شخص چند کلمه پشت آن مینویسد میبرند کابینه جواب را حاضر میکنند واین کار در عهدهٔ هرکسی است اینطور نیست؟ روی این صندلی بادی میوزد که گردهٔ مراهم خسته کرده است آنکه بعد از من روی این صندلی بنشیند باد بجائیش خواهد انداخت که کلاهش را پیدانخواهد کرد؛ شقشقة هدرت.

اردبیل

پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل چند روزی اردبیل بی حکومت ماند. روس‌ها از لنکران توپ‌و قورخانه به محمد قلی‌خان‌آلاری‌داده‌اند که مزاحم اردبیل باشد و ترویج مسلك کند یعنی چپاول. شیخ علی‌اکبر حکم جهاد میدهد قرآن از یك طرف شمشیر از طرف دیگر حمایل می‌اندازد بمیدان میآید از

ایلات چند هزار نفر دور اردبیل اجتماع میکنند این پرده هم بر گذار می‌شود شاید صورتاً نمایشی بود لیکن سبب شد که روس سه هزار قوه به اردبیل بیاورند. انجمن‌نادان شرحی به قنسول روس مینویسد و تقاضای آوردن قوا می‌کند. در تبریز کسی که بتوان به اردبیل فرستاد نیست‌رشیدالملك که با روسها دم خور بود به اردبیل فرستادم.

قوهٔ خارجی نداریم قوای محلی همه بهم نان قرض میدهند و بپای دزدی یکدیگرند.

حکومت اردبیل در سابق چهار پنجهزار تومان تقدیمی ایالت داشته است من هزار تومان به رشیدالملك دادم و بواسطهٔ مداخلات روس باکراه رفت.

همهٔ طوایف در تهران گماشته دارند و به هوای تهران مشی میکنند. محمود خان خواجه از طایفه قوجه بك‌لو است که قوی ترین طوایف شاهسون است و طرف مغان سکنی دارند هر روز اخبار دروغ در تهران منتشر میکند و اخبار دروغ به طوایف میرساند و بر علیه حاکم تحریکات می‌نماید که رشیدالملك روس‌پرست است. هیچ نمیگویند با حضور سه هزار روس نمی‌شود مجاهد به اردبیل‌فرستاد. گوش مغرض را زیبق ریخته‌اند آخر کار رشیدالملك مقارن استعفای من با قوجه‌بك‌لو به زد و خورد کشید و البته تدبیر این نبود شکست خورد به اهر آمد.

نسخ مالیات نمك
۲ جمادی‌الثانی ۲۹

پس از آنکه روس و انگلیس مانع مالیات قند و شکر شدندصنیع‌الدوله مالیات نمك را پیشنهاد کرد و از مجلس گذشت. در آذربایجان با اینکه در سال اول اداره درست منظم نبود سیصد هزارتومان عایدی نمك تخمین میشد چون نمك متاع داخله بود عهدنامهٔ ترکمان چای در آن مداخله نداشت، سپهسالار را بمداخلت باز داشتند دراردبیل ومشکین نمك‌کم است از روسیه میآورند، در سراب انبار نمك داشتند.

ازغرایب مخالفت دموکرات بود، خبر نسخ قانون نمك[1] پس ازصنیع‌الدوله به‌تبریز رسید. تجار نزد من آمدند گفتم نفهمیده خطائی کرده‌اند تشریح کردم که هر یك نفری در روز طبعاً ۲۵ گرم نمك لازم دارد ده گرم‌طبیعتاً در مأکولات هست پانزده گرم در اغذیه صرف می‌شود پنج هزار و چهار صد گرم درسال، کدام دموکرات است که از شش قران در سال کمرش بشکند؛ فرض کنیم سه قران هم صرف دباغی دو جفت کفش دموکرات بشود می‌شود ۹قران. تجار خواستند تلگراف به مجلس کنند دیدم امری است گذشته و حاصل ندارد منع کردم

استعفاء

شیخ سلیم هر جا می‌نشیند میگوید اگر از مخبرالسلطنه دست بر داریم چطور برداریم، بر نداریم با مخالفت تهران چه کنیم؛ راست میگوید ولو کج میرود.

رحیم آقا را خواستم و خواهش کردم به استعفای من رضا بدهند چه مطلب همان است که شیخ سلیم میگوید. او را متقاعد کردم با تلگراف سردار اسعد روز سوم ورود من به‌تبریز دوسال دوام آوردم بس است تلگراف استعفا نوشتم و به تلگرافخانه فرستادم لازم بود عرق حکومت را از خود بشویم حمام رفتم پس از حمام سرایدار مرا بچای دعوت کرد گفتم تطهیر کرده دیگر بآن

---

[1] ـ در مکاتبات بین اخوی مرتضی قلی‌خان (صنیع‌الدوله) و پدرم صحبت راه‌آهن هست، میرزا حسین خان سپهسالار بارتشیلد قرار دادی بسته بود که سیمنس برلنی باو گفت سرنمی‌گیرد سنگ بزرگ است و نظر سیمنس به امتیاز دور و دراز بوده است. از میرزا حسین خان بستن آن قرار داد محل تعجب است اگر سرگرفته بود مملکت باختیار کمپانی میرفت مستبعد هم بودکه سر بگیرد فکر ایرانی میرود بجلب سرمایه داران خارجه و حال آنکه.

نخارید کس در جهان پشت من   بغم خوارگی جز سر انگشت من

صنیع‌الدوله اول کسی بود که رسالهٔ راه نجات را منتشر کرد و بعد پیشنهاد قند و چای را که راه آهن از سرمایهٔ داخلی ساخته شود، چون سر نگرفت پیشنهاد نمك کرد.

منزل نمی‌آیم، بمنزل نظام‌الدوله رفتم در راه از نظمیه راپرتی رسید که صادق را آوردند. به‌تبریز خبر رسیده بود که صادق نامی مأمور است مرا بکشد و حرکت کرده است نظمیه مراقب شد در ارونق او را گرفتند بشهر آوردند، گفتم بیاید در منزل حاجی نظام‌الدوله سه روز در منزل حاج نظام‌الدوله ماندم. روز دوم سردار عشایر از یکانات بر گشته نزد من‌آمد پاکتی باد کرده روی میز گذارد دانستم در آن چیزی هست، سرپاکت را باز کردم مکتوبی بود خواندم نوشته بود بطوریکه قول داده بودم رفتم خدمت را انجام دادم یك پیاله مس از مال کسی تصرف نکردم نمایندگان انجمن و حکومت هزار و پانصد منات از دهات گرفتند هفتصد و پنجاه‌منات بمن دادند برای‌اینکه کار شکنی‌نکنند گرفتم، در پاکت است این بود رفتار سرکردهٔ دویست نفر دزد. او را تمجید کردم و پاکت را بخودش دادم گفتم حلالت باشد طرز حکومت است که مردم رادزد میکنند. صادق هم‌آمد ملاقات شد گفتم اگر مأموری مهدیقلی را بکشی منم اگر ایالت آذربایجان را من نیستم، انکاری‌ابلغ من الاقرار کرد، این پرده هم گذشت.

بشارت‌الدوله حسابها را تسویه کرد دویست وچهل‌وتومان داشتم دویست وپنجاه تومان هم‌از رحیم‌آقا قرض‌کردم، از تهران مخبرالملك بمن نوشته بود از ایران خارج شو.

مکتوب نیرالملك عمو

خدمت ملت خوب‌است وبهترین خدمات امروز تربیت جوانان است ولی کدام‌ملت؟ کدام مردم! درچه‌مملکت؟ امروزبا این‌هرج ومرج و عداوت عمومی مردم و جسارتی‌که روزنامه چیان ملاها وهوچیان پیدا کرده‌اند من راضی نمیشوم جنابعالی را با این زحمات که مشاهده میکنم وبا این‌خطر وضررهائی‌که دارید گرفتار ببینم.

صلاح‌حال این است که اگر کارجنابعالی منحصر به تربیت عام باشد تمکین و قبول نمائید بشرط‌آنکه مداخله در مستمریات ملاها و منع روزنامه‌چیان نفرمائید. خطرروزنامه‌چی بیش ازهر-گونه خطری است، خداوند حفظ‌نماید، اصرار مردم را قبول نفرمائیدبدیهائی که الی حال اتفاق افتاده وخواهد افتاد و مجالس مختلف‌که دراین‌شهرترتیب داده‌اند تمام ناشی ازروزنامه‌چیان مغرض است احدی هم نمی‌تواند منع نماید آنچه من میخوانم ومی‌شنوم شب وروز مرتعشم و حفظ خداوند را برای‌شما از زبان وخیال این مردم میخواهم مردم دست از شماها بر نمیدارند، جز ترك ایشان آسایش نخواهید داشت من آنچه میدانم میگویم. جعفرقلی[1]

حقیقت امر همین‌است که نوشته‌اند وهمین خواهد بود. چه‌کنم حرف دگر یاد نداد استادم تقصیر بزرگ من همین است که پس از خدمات دیگر وسه‌سال حکومت آذربایجان نقدینهٔ من دویست وچهل تومان است، شعر انوری هم بدرد این مردم نمیخورد.

چندانکه مروت است‌در دادن ... درناستدن هزار چندان است

لاتزنی ولاتتصدق امروز تزنی و تتصدق شده است.

گفته می‌شود روزنامه‌نویس، ما روزنامه‌نویس نداریم روزنامه‌نویس آلت دست‌مغرض متمکن است هر دشمنی‌که میخواهند بزبان‌روزنامه انجام میدهند رشوه‌دادن‌روس را بروزنامه‌نویس‌درصفحهٔ ۲۲۲ گفته‌ام ماچه توقع داشته باشیم[2].

حق با عبارت گلستان است:

۱- این مرقومهٔ مرحوم عمو علیه‌الرحمه امضاء ندارد البته ملاحظه فرموده‌اند مبادا بدست غیری بیفتد.

۲- به‌پیشنهاد ایزولسکی صدهزارفرانك ازپطرزبورغ بپاریس فرستادند وباتصویب‌پوان کاره ازقرار ذیل تقسیم شد:

لالانترن La Lanterne ۴۲ هزار فرانك - لورور L'Aurore ۱۷ هزار فرانك ←

مرغ جائی رود که چینه بود نه بجائی رود که چی نبود . .

مسلك امروز بچاپ قدریش راهم بما بده‌است نه مادر وطن میشناسد نه پدر مملکت، من یك کلمهٔ پدرم را در تمام عمر وجههٔ نظر قراردادم و آن «نمیخواهم» است شبی‌ازگرفتاری خودشان در زمان میرزا حسین‌خان صدراعظم صحبت میفرمودند .

تلگرافخانه محل نظر مخصوص ناصرالدین شاه بودکه میخواست هر روز از همه جا خبر مستقیم داشته باشد، میرزاحسین‌خان طالب‌بود اخبار بتوسط‌اوبشاه‌برسد یا اقلا قبلا مطلع‌باشد، پدرم برحسب وظیفه اخبار را مستقیماً بعرض میرساند، میرزا محمودخان قمی فریب میرزا حسین خان را درریاست تلگرافخانه خورد و مغضوباً معزول شد، امین‌السلطان هم روی همین اصل با پدرم مخالف بود، فرمودند نه سال میرزاحسین‌خان باقدرت صدارت و داشتن اختیارات با من عداوت کرد چشم همهٔ ادارات سلطنتی : آبدارخانه، قهوه‌خانه، نظارت خواجه سرابلکه‌حرمسرا بدست‌اوبود من چکاره بودم فکر کردم دیدم یك حربه فقط برای من هست وآن «نخواستن» بود با این حربه فایق‌آمدم این‌کلمه همه‌جا و همه وقت درگوش‌من هم بود بحمدالله چنانکه در برمن چه‌گذشت گفته‌ام.

نه از رشوت مرا فلسی‌است‌در خوان نه از ذمه مرا خاری‌است برتن

من ظاهراً به تقاضای سفارت روس باطناً اسباب چینی سپهسالار تنك آمده از تبریز رفتم وشدآنچه شد. نیکلا قنسول فرانسه درپاریس بمن‌گفته بود که دولت اصرار دارد من به تبریزبروم میگویند دولت روس قصد دارد آذربایجان را تصرف‌کند تو چون بصیر در محل هستی بایدبه‌تبریز بروی و از اقدامات مقدماتی خبر بدهی. من با این اطلاع به تبریزآمدم با وجود من بهانه بدست آوردن مشکل بود مرا نخواستند و دولت نفهمید .

سپهسالار در بانك روس سفید مهر دارد هرچه میخواهد میدهند مطیع‌است و ریزش دستش زیاد است و الا یك همچو دیوانه‌ای را چه‌بریاست وزراء.

حکایت رسومات ، تیراندازی منزل میرزا علی اکبرخان ، تلفن باغ شمال، ازدحام برعلیه من، تحریکات محمودخان خواجه همه را نوشته‌ام.

حرکت از تبریز

سوم شعبان۲۷ من وارد تبریز شدم اواخر شعبان ۲۹ از تبریز رفتم‌قبل ازآفتاب حرکت‌کردم‌کسی‌خبردارنشد. با حاج‌نظام‌الدوله به‌پل‌آجی‌رفتیم بشارت‌الدوله وکاظم‌خان سرتیپ‌زاده سرپل منتظر بودند خداحافظی‌آخر بعمل آمد مرخص‌شدم وهمه را بانضمام خودم بخدا سپردم .

از تفلیس بشارت‌الدوله وکاظم‌خان روانهٔ تهران شدند من راه فرنگ را پیش گرفتم مقصد وینه است .

→ لونمان L'Evenement ۱۱ هزار فرانك لاکسیون L'Action ۹هزار فرانك

لافرانس La France ۱۱ « لورایل Le Rappel ۷ «

لوژیلباس Le Gil Blas ۲ « پاری‌ژورنال Paris journal

تان وماتن قبلا سرسپرده‌اند.

این حال روزنامه‌هائی است که سرمایهٔ ثابت دارند و مسلك معلوم‌درموقع قرضه بصرف‌مبلغ بخسی میلیاردها از کیسهٔ فرانسه رفت وجنگ بین‌الملل‌حادث شد که در دنبال آن آتش هنوز دود عالم راگرفته است .

من نمیدانم فرق سلطنت وجمهوری چیست در سلطنت چه‌غلطی کرده‌اند که در جمهوری نکرده اند درهرحال شهوات اغراض حرص وآز حکمفرماست باقی‌آنچه گفته میشود دروغ .

از اخبارکه درآن هم تحریف میشود که بگذریم غالب مقالات فساد انگیز است‌وفحشا آمیز خداوند ملل را از شر روزنامه حفظ‌کند وقلیل من‌عبادی‌الشکور .

گوکدامین شهر ازآنها خوش‌تراست گفت‌آن شهری‌که دروی دلبراست

از وینه به‌کارلسباد رفتم، دوهفته ماندم، اقراربگناه سبب آمرزش‌است، کسی‌نیست‌که ازلغزشی مصون مانده باشد ازهدایت جدمن است .

روز محشر که‌بپرسند زمن‌قاتل را دیده را نام برم اول وزان پس‌دل را

سرنوشت من گرفتاری بدو روزا بود هر دو غنچهٔ نو رسیده وگل نشگفتی یکی در عنفوان جوانی که بمعاشقه پلاطنی گذشت و بحمدالله دست از پا خطا نشدیکی در اواسط زندگی که متأسفانه مایهٔ‌غبطهٔ سالیان دراز شد در آلمانی مثل است که سن مانع سفاهت نیست مگر بشعر سعدی عذر بخواهم .

گل بخواهد چید بی‌شك باغبان ورنچیند خود فرو ریزد زبار

علاقه دوجانبه بود وگاهی‌میخواند :

Pflueck die Rosen Kuen.
Die dir im Wege bluehn.
Nimm nur Was dir bestimmt.
Weil sonst ein anderer nimmt.

همان مضمون شعر شیخ است بفتوای تمدن .

چون‌گلی بینی‌براهت هان دلیر روبچین و بهرهٔ خود زو بگیر

ورنچینی‌دیگری خواهدش‌چید پربریزدگل‌اگر زرد است‌و دیر



بلای اسکی

درکالسباد ته کیسه‌ای که‌بود بالا آمد به برلن رفتم با آشنایان قدیمی بسویس رفتیم . چندی درمحل انگادین که سابق هم آنجا را دیده بودم بخوشی گذشت و پس از ناخوشیهای تبریز لازم بود . زمان تعطیل بسر رسید میبایست دل از آن قطعهٔ بهشت سرشت برداشت. کنار دریاچهٔ کنستانس خبر رسید که سردار اسعد به سن موریس رفته است .

بر گشتم و یك ماهی با او بودم احیاءالملك و دبیرالملك با او هستند، سردار اسعد چشمش ضعیف شده است در سن موریس آب میخورد از رفتار نظام السلطنه در فارس رنجیده بفرنگ آمده است دبیرالملك برای سعی در معاودت او مأمور است .

انگادین از محال سویس بطرف ایتالیا و اطریش از بهترین نزهت‌گاه‌ها است دریاچه‌ها کوه‌برفی‌و مناظردلکش دارد و هوای خوش. قبلا که با رفقا به انگادین آمده بودیم روزی به توچال

رزج رفتیم دوساعت میبایست تا پای‌یخچال پیاده بالا رفت کلبه‌ای بود ماحضری بدست‌آوردیم وپس از آن‌کوه‌نوردی لذتی دارد ، پیر مردی از اهل تیرل بظاهر پریشان و بباطن مجموع با دخترش هم بآن حدود آمده در کلبه رفع خستگی میکردند از حال وارستگی او خوشم آمد طرح صحبت ریختم معلوم شد در ولایت آسیائی محقر دارد و باقتصاد میگذراند هرسال چند روز پیاده گردش میکند از وضع خود خرم و شادش دیدم لهذا یادش میکنم دیدم با تنگی بساط فراخی نشاط دارند .

ای قناعت توانگــرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست

یکی از تفرجهای مطبوع و مطلوب سویس تفرج کوههای برفیست . نوبتی از طرف گردنهٔ سن‌گتارد بژنو میرفتیم من و کنراد از پسران دیتریشی از یخچال سرچشمهٔ رود رن عبور کردیم و عکسی به یادگار انداختیم سه ساعت از روی یخ میگذشتیم و این پهنای یخچال بود .

دکتر که مراقب حال مرضی دربیمارخانه بود بجای از سرداراسعد دعوت کرد، رفتیم ازهر در صحبت شد گفت اول‌پائیز از اینجا بکور میروم که وطن من است‌اول زمستان برمیگردم گفتیم زمستان فصل این محل نیست گفت در موقع برف و یخ بوجود من احتیاج بیشتر است از امریکا انگلیس و آلمان و غیره جماعتی‌در زمستان باین‌سازمان میآیند برای سریدن (اسکی) از دامنه‌ها روی برف و اسپرت‌های دیگر سرو گردنها دست و پاها میشکنند وباید شکسته بندی کرد، الجنون فنون و متأسفانه مسری ، پول زیاد و عقل کم انسان را بکارها باز میدارد. موسم آب خوردن بسر آمد سردار بپاریس رفت من به برلن. از برای من چون خانهٔ خودم‌است قرار شد با سرداربایران بیائیم در وینه با سردار تلاقی شد و چند روز توقف، وینه شهری نظیف وآرام است .

اسپرت عنوانی است برای هرزگی، قدیم که زن و مرد مخلوط نمی‌شدند زورخانه‌بود وکافی، حال ورزش هم فال‌است هم تماشا بخصوص اسکی‌که لنگ‌ها بهوا میرود و موقع کمک کردن بخانمها وبغل‌کردن آنها بدست میآید، در مقابل شهوات خطرات سهل است سرو دست فدای شکم ....

زوریخ‌از شهرهای سویس دارالعلم است، در اصول تعلیم تجاربی اندوخته‌اند دکتر دفترچه داشت بمن داد شامل بسی‌اسالیب مجربه. بعضی مقالات آنرا در تهران ترجمه کــردم و در مجلهٔ تعلیم و تربیت بطبع رسید نظر اساسی در آن مقالات این است کــه محصلین را بلاطائلات معطل نکنند بهــر کس آنچه موافق ذوق او است بیاموزند .



روزی برای تفریح خاطرسردار اسعد قصد گردنه مالویاکه بطرف ایتالیا سرازیر میشود کردیم هتل و رستورانی مفصل دارد راه از درهٔ طولانی میگذرد همه جا از کنار دریاچه‌ها و بی‌نهایت‌با صفا است درسنهٔ۱۲۹۵باتفاق‌صنیع‌الدوله و خانوادهٔ دیتریشی به سن موریس برای آب خوردن آمده بودیم بــه محل آشنا بودم در سرگردنــه بــاتفاق سردار اسعد دکتر شیخ و دبیرالملک‌عکسی برداشته شد .

رقعهٔ مخبرالملک غرهٔ رمضان ۲۹ ـ ۱۲۶ و۹۱۱

قربانت شوم   مرقومه پنته‌رزین با سه کارت از سویس زیارت شد غیر از این در این مدت یعنی از حرکت بطرف فرنگ دوکارت از بین‌راه ویک‌کاغذ از وینه‌رسیده است که جواب پانزدهم ژوئیه باسم موسیو اشتوله عرض شد و کاغذ دیگری نرسیده که بی جواب مانــده بــاشد اینکه شما منبعد داخل کار نشوید باور نمیکنم زیرا که از شیوهٔ شما که شهرت پرستی و آزار بستگان است

خارج است و مشروطه طلبهای دزد و دروغگو هم همه وقت دیوانه‌هائی که همه چیز خودشان را بصرفهٔ آنها بدهند لازم دارند چنانچه در این روزها ازبختیاریها همچه شهرت داده شد که شمافارس خواهید رفت گویا برای اینکه مجبور باشید اغراض آنها را بیش از پیش در آن صفحات اجرا کنید. بعد از صنیع‌الدوله و حالی که از این مردم مشاهده شد معلوم وظاهرگشت که در این‌مملکت وطنخواه نیست وغیراز دزدی و وطن فروشی چیزی خریدار ندارد. باری چه عرض کنم که‌سایرین در چه کار بوده و هستند و ما درچه حالیم، سایرین در هر حال و بهر اسم بردند و جمع کردندما نبردیم وبیچاره شدیم، کاشکی یك‌خواب راحت ممکن می‌شد. از پانزدهم شعبان برای رفع پریشانی زنها و بچه‌ها آمده‌ایم قلهك من گمان میکردم مخبرالدوله بیرونی را بما که سه خانوار هستیم واگذار خواهد کرد و راضی نخواهد شد که برای روزی دو سه ساعت که بیرون هستند و در باغ می‌نشینند ما در زیر چادر توی خاك و جانور منزل کنیم. پانزده روز است که تعمیرچینه، خاك‌برداری و جارو میکنم هنوز فارغ نشده‌ام و پشیمانم که چرا از شهر حرکت کرده‌ام زیرا آنچه مینماید این زد و خوردها طولانی است و آسایش برما مردم حرام شده. فرضاً ایندفعه هم محمد علی میرزا و برادرانش را کشتند یا خارج کردند بعد چه خواهد شد همانطور که آندفعه نتوانستند مملکت را اداره‌کنند ایندفعه هم نخواهند توانست و محمد علی میرزاها خواهیم داشت. صنیع‌الدوله را که محمد علی میرزا بی‌غرض میدانست و نکشت مشروطه طلب‌ها کشتند، درمجلس شورای ملی آنچه تلگرافات‌راجع بقتل او رسید نخوانده گذاردند تلگرافات تسلیتی که از دربارها رسیده بود دولت بروزنامه‌ها نداد که چاپ کنند. یك ختم دولتی که برای هرفعله در این مملکت معمول است نگذاردند، از ولایات بعضی حکام اجازه خواسته بودند ختم بگذارند اجازه ندادند. عریضه که در خصوص مواجب بوالاحضرت عرض شد بی‌جواب ماند، محاکمهٔ قاتلها مستور ماند علاوه براین اولیای امور نسبت خیانت باو دادند! باری نمیدانم چه مینویسم و چرا مینویسم شاید اثر آفتابی است‌که روی چادر یك لائی افتاده و میخواهد کله را بجوش بیاورد. زندگی ما محتاج بیك اصلاح‌کلی‌است که ازعهدهٔ من‌به‌تنهائی خارج است، خانه خراب، معیشت تنگ، طلبکاربیشمار عایدی‌هیچ، همدرد کمیاب، دادرس مفقود. بشارت‌الدوله تهران‌است کاغذی هم نوشته بود که باکاغذ خودم فرستاده‌ام و البته تا بحال رسیده است ولی او قبل از آقایان وارد شد با یك رأس کاظم‌خان که نمیدانم از صادق چه خیر دیده بودید که این را برای ما فرستادید. مگر تهران کم خرج دارید که بدون فایده مفت خور جمع میکنید آنهم در این روزگار که از هیچکس نمیشود مطمئن بود خاصه از برادر زن کالسکه‌چی محمد علی میرزا. باری جسارت‌کردم انشاءالله خواهید بخشید عجالتاً دلخوشی‌این است که جای‌شما امن‌تر وبهتراست لااقل بعد از اینکه خیالها را دورانداخته خوابیدید بصدای سگ و تفنگ بیدار نمیشوید، درخانواده همه سلامت و دعاگوهستند. محمدقلی

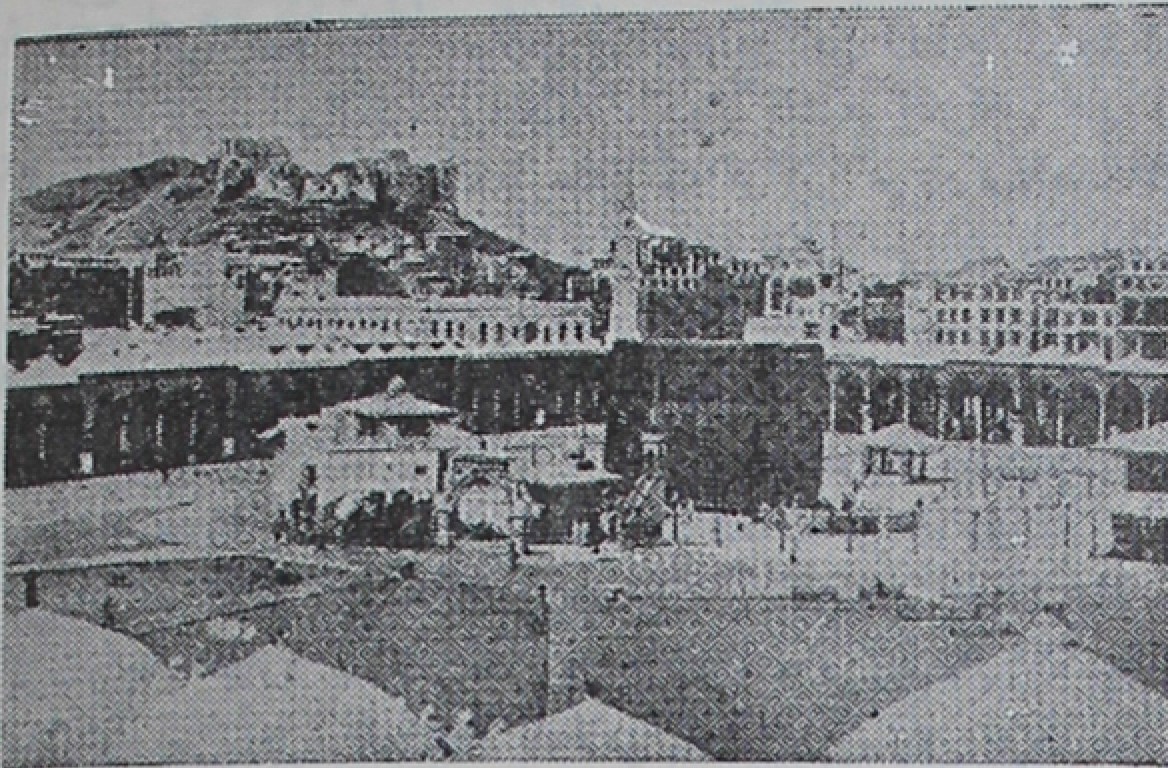
زمین چرخ میزند، روز وشب میآید ومیرود، سخت وسست میگذرد، انسان درجود خودش سیر میکند مشعوف یا مکدر از احساسات خویش‌هزار ناهموار دیده‌ایم وشنیده‌ایم تغییر در نیت ما راه ندارد در خیر وصلاح میکوشیم لعل‌الله یحدث بعدذلك امرا این رقعهٔ اخوی وصف حقیقت حال است. از عامهٔ کالانعام انتظاری نیست دراین موقع آقای ناصرالملك تربیت شدهٔ مدرسه اکسفرد نایب‌السلطنه تشریف دارند!

من بدبخت یا خوشبخت چه کنم پابند نیت خودم هستم بمردم روزگار **ای‌بسا آرزو که خاك شود** اعلی و ادنی امیدواری ندارم. درمکه استغاثه کرده‌ام وروی‌آن استغاثه خودم را به آب وآتش می‌زنم از عامه شکایت ندارم امان از خواص و زمامداران فاسد، خداوند هدایتشان‌کند.

استغاثهٔ خودم را در حرم در سفرنامه نوشته‌ام و اینجا تکرار می‌کنم.

کمندی میکشاند پای مشتاق — نمیدانم که منزل چند میل است

روزی مقارن مغرب بحرم رفتم اتفاق در مسجد هیچکس نبود در حجر اسمعیل روبروی



گراور حرم

ناودان طلا پشت بدست اندازی که هست (حطیم) دادم و فارغ‌البال مشغول مناجات شدم. تلقینات حاجی‌علی‌مطوف‌بدل‌من نچسبید وظایفی بود انجام دادم آنچه او گفت گفتم حالی برای من حاصل نشد و مجال‌هم نبود می‌بایست در ازدحام مراقب‌شانه بود که بطرف معین باشد.

باری در حجر اسمعیل گفتم خدایا باین درآمده‌ام چه بخواهم که لایق‌باشد، روزی‌مقرر است بیش از آنچه مقرر است نمیخواهم. عربی زبان من نیست میخواهم درد خود مرا فارسی بگویم بزبان حافظ که از من فصیح تر است.

ما بدین‌درنه پی حشمت‌وجاه آمده‌ایم　　از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

آبرو میرود ای ابر خطا پوش ببار　　که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

دراین‌زمینه تضرعی شد حالی که میخواستم دست داد در خواست کردم که ایران را که وطن ماست از خودمان ببینیم و بروم و انشاءالله مستجاب است. با این استغاثه من در هرموقع‌از خودم گذشته‌ام و هر جا آتش بوده است سعی در اطفاء آن کرده‌ام.

همه مردند ما هم میمیریم راه نجات صنیع‌الدوله و آنچه بقلم‌من در خدمت باین ملت مانده است مردنی نیست منت خدایرا که چنین است و بهره از روزگار همین.

من احوال خودم را بر وفق محفوظات و از خاطرنوشتم و بسیار مطالب است از ذهن دور میماند و مطلب دیگر بخاطر میرسد. در رجوع بنوشتجات بعضی حواشی در موارد خود یاد کردم و بعضی نوشتجات را لازم دانستم عیناً ملحق کنم. منجمله مکتوبات اخوی محمد قلی‌خان است که ضبط میشود حکایت از روزهای سخت است که بر ما گذشت و گذشت.

اگر چه اخوی نسبت قتل مرحوم را بمشروطه طلب‌داده است، اینطور نیست مشروطه طلب دشمن صنیع‌الدوله‌نمی‌شود، دزدان رشوه خواران کار کنان اجنبی در لباس مشروطه طلبند صنیع‌الدوله زنده است و مخالفین‌او مرده.

تاریخ هم سپهسالار را معرفی خواهد کرد هم صنیع‌الدوله را تا ناحق بر سر کار است حق پوشیده می‌شود. صنیع‌الدوله یك نفر ایرانی بود عالم باکثرعلوم، فاضل، صدیق و دوستدار وطن، در ایران قرینه نداشت و آثار او اگر نگذاشتند بزمان خودش صورت خارج حاصل کند آخر انجام بپذیرفت و فراموش‌شدنی نیست. من می‌بینم که مجسمهٔ صنیع‌الدوله را جلو گار راه آهن خواهند گذارد.

بحث در قسمت کیان

بیکار نباید نشست.

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آنرا در دلش انداختند

در اول جوانی که برای تحصیل به برلن رفته بودم شش ماه بمدرسه رفتم در تاریخ ایران در ضمن تاریخ یونان فقط نهضت گزرگسس[۱] را به آتن بسطی میدهند، همیشه بخاطر میرسید که گزرگسس که بوده‌است که اسم او بگوش ما نخورده چه تاریخ جلال‌الدین میرزا را خوانده‌بودم.

باز با خود گفتم چه شده است که هیچکس این اسم را بفرزند خود ننهاده در صورتی که ابراهیم اسحق یعقوب جمشید رستم و کاووس و غیره بسیار بوده است، حتی در اشکانیان وساسانیان این اسم نبوده.

در سفر دوم که از تبریز ببرلن رفتم کتاب اشپیگل در خط میخی بدستم آمد معلوم شد گزرگسس یا بفرانسه کسرسس یونانی را خشی‌آرشا بخط‌میخی خوانده‌اند. در ضمن مطالعهٔ‌فرهنگ منضم بکتاب‌معلوم شدکه شش لفظ درخطوط میخی آمده‌است که حرف اول آنها «خا» «وشین» است که x بجای آن میافتد و در گزرگسس بخط میخی تنها ایکس اول مکتوب است و ایکس دوم متروك آن شش لفظ امروز در فارسی معمول است. بحذف خا

خشب «شب» خشتر«شتر» خشناش«شناس» خشتر«شهر» خشی«شاه» (شه)

پس از تعمقی معلوم شد خشیئر بیای مجهول شیر درنده است که با یای مجهول است‌میخی خوانان از رسم‌الخط در نوشتن یای مجهول غفلت‌داشته‌اند. خشیئر خشه را خشی‌آرشا خوانده‌اند خشی را شاه گرفته‌اند و ارشاه را ندانسته‌اند چه معنی دارد و گفتیم که‌در خط میخی خای‌دوم‌افتاده است که در گسرگسس هست یا بتلفظ آن قیدی نبوده یا حکاك از قلم انداخته.

گوئیم که خط میخی بر دو قسم بوده است مفهوم الدلاله که هر شکلی دلالت بر معنی‌ئی داشته‌چون خط میخی که هزوارش میگفته‌اند و صوتی‌الدلاله که شکلی بر آوازی دال بوده‌است و معمول فارسیان.. کتیبه‌های ایران همه به‌هر دو خط است.

ظن غالب آنست که خطوط عبری و عربی و یونانی و لاتینی که همه صوتی الدلالتند ناشی از خط فینیقی باشند که حرکات نداشته است و بیشتر حروف متصل‌نوشته میشده‌اند.یونانیان‌حرکات را (زیر، زبر، پیش) جزء حروف سایره کردند و درخط کوفی‌این تتبع از ابواسود دئلی شدمگر اینکه حرکات را زیر و روی حروف گذارد بقرینه، حروف‌فینیقی بترتیب‌ابجد بوده‌است که ازنظم حروف یونانی و رومی پیداست.

رعایت متشابهات در خط کنونی خودمان ردیف ابجد را بر هم زده است.

abcd ابجد است klmn کلمن qrst قرشت از وضع q در مقابل قاف پیدا است که ق در اصوات یونانی بوده است.

الف در خط میخی چه همزه چه هاوی یك شکل داشته است الف همزه (ء) که خوانده‌ایم الف همزه را بجای الف بشناسیم بعدها پیدا شده است در وسط و آخر کلمات بکار میآید و بر الف واو و یا پایه میگیرد. الف آنجا که حرکت است‌هاوی است (لا) آنجا که متحرك یا ساکن همزه[۲].

۱- xerxes

۲- توضیحات قدما در مقام حروف خالی از اشتباهاتی نیست (میزان‌الصرف فصل اول).

واو و یا نیز در خط کوفی دو صوت داشته‌اند و دارند یا جامدند یا حرکت ، درخط میخی هر کدام علامت مخصوص داشته‌اند.

واو ویای حرکتی باز بردو قسم است معروف (رؤ، مؤ) و مجهول (بیئر، مؤبد) واو ویای مجهول درحقیقت همزهٔ ساکنند مسبوق به‌بؤی ازآواز ضمه وکسره‌واز قدیم‌این رسم‌الخط بوده‌است.

درحروف میخی که الف هاوی وهمزه یك صورت دارند یای مجهول را همچنان به یا ودنبال آن همزه مینوشته‌اند و مثل آن در کنده ها منحصر بشیر درنده است ش‌ی‌ار نوشته میشده است و درخطوط میخی خ‌ش‌ی‌ار است.

در خشی ارشا الف همزه علامت مجهول‌بودن یا است نه الف هاوی . (بلکه همزه ساکن ما قبل مکسور)و بااین ملاحظه میشود خشیئر شه پس‌ازحذف خاکه درزمان‌ساسانیان هم محذوف بوده است میشود شیرشه.

اصوات مرکب در همه السنهٔ آریائی بدو حرف نوشته می‌شوند یای مجهول در فرانسه به ei نگاشته میشود Pleine،reine اما (س) آخرکسرسس رسم یونانی است در اسامی .

همچنین است درآرتا کسرسس که اردشیرشه است ایکس که بجای خا و شین بوده امروزه در آلمانی و فرانسه بتلفظ معمول خودشان گفته میشود در خطوط میخی خا و شین است.

رکسانا Roxana زن اسکندر در تواریخ ما روشنك است اینجا هم x بجای شین افتاده است شاید رخشنك بوده است قرینه آنکه خا زیاد موردتوجه نبوده و سین و شین ملتبس میشده‌اند خشترپاوان است شهربان که یونانیان ساتراپ روایت کرده‌اند.

خشئیرشه بخط‌میخی [cuneiform] ا ش ر آ ی ش خ خ‌ش‌ی‌ار‌شا است الف وسط

دراین‌محل همزه (ء) است‌و ساکن‌و الف هاوی‌درآخرکلمهٔ الحاقی شین‌متحرك‌بوده‌است البته بکسر. نکتهٔ‌دیگرآنکه اگردرخشیئر خشاقسمت اول خشی‌بمعنی‌شاه می‌بودنظر بآنکه‌ئی حرف مخصوص‌دارد

میبایست بجای [cuneiform] یا [cuneiform] ئی باشد چنانکه در فرهنگ ضبط است و زدراکزر سرس مکسور است

در اردشیر آرتااکذرسس ارت‌خ‌ش ترا [cuneiform] اختلاف است

بحکم الکاتب حین‌الکتابت‌تبدیلات و ترك‌واقع شده‌استیا از قلم افتاده بقرینه ارت‌خشئیر شه‌است ارت به‌معنی غیور است اردشیر بخصوص مختلف نقش شده است وستر گارد Ardakh casda خوانده است بقاعده Xerxes ارتخشیئرخشه است تا بدل بدال شده است خاها محذوف میشود اردشیر شاه .

اردشیر را لنگ پریه ، ولینگتن ، وستر گارد وبنفی[1] مختلف خوانده‌اند، در تورات آهاسو ئروس است .

چون در خط میخی علامتی‌برای حرکات نبود برای رفع التقای ساکنین، میخی خوانان همه جا الف‌هاوی‌بجای‌حرکات‌الحاق‌کرده‌اند اعم ازفتحه‌وکسره وضمه ودرآخرکلمات‌الفی[2] زاید آورده‌اند.

۱ـ Westergard،Wellington،Longperier ،Benfey

۲ـ در موقع نوشتن گزارش من متوجه این نکته نبوده اسامی را بطوریکه قرائت کرده بودند نوشتم الفهای الحاقی بکتابت آمد .

غریب‌تر گاآوشا،گوش وچاشما، چشم است که درهر یك دو الف الحاق کرده‌اند اگر درچشم الف بجای فتحه تصور شود در گوش التقای ساکنین راه ندارد که حرکت با واو است (واومعروف) نبوکاد نصار، بخت النصر است و سالماناصار،سلم‌ناصر تاکابارا تاجور که در آن چهار الف الحاقی است،بخط میخی ت ك ب ر چهار حرف است شاید تا و با مفتوح

ر ب ك ت

جدول حروف میخی

آ ئی او

قبل از او قبل از ئی قبل از آ قبل از او قبل از ئی قبل از آ قبل از او قبل از ئی قبل از آ

? گ ? خ ? ک

? ژ — — — ? ? ث

د (۱) ت

ب ? ? ف پ

و م ن

ز ر ی

تر ه ش س

تر خش بوم داه

بعضی مرکبات هزوارش

بعضی حروف‌چنانکه از جدول ظاهر است بسه شکل بکتابت‌آمده‌اند،آنچه تشخیص داده‌اند یکی قبل از آ آمده است یکی قبل از او یکی قبل از ئی چه مصرف داشته‌اند معلوم نیست.

کابوس‌درخط میخی‌کبوجی‌ی است‌بفتح‌کاف میم‌ندارد ك ب و ج

ئی ی ء در ترجمهٔ حروف‌میخی «ئی»و «ی»پس‌و پیش افتاده است. ئی ی ج و ب ک

آشفتگی‌در سلسلهٔ‌کیان در سلسله پیشدادیان و کیان فارسیان نظربپادشاهانی داشته‌اند که‌ریاست مذهب با آنها بوده بقیه رابقلم نیاورده‌اند[۲] در فهرست بندهش یادکرده‌ام (گزارش) سلسلهٔ کیان دو رشته شده‌اند در هم فردوسی هم معطل مانده

۱ـ بجای این شکل th می‌نگارند و ثای مثلث گرفته‌اند و از برای ثا شکل دیگر موجود است، ظن‌میرود که‌شکل مقابل ثا چ باشد چه چ درجدول نیست و درفارسی بسیار است.

۲ـ در اوستا است که هرمزد نمیدانست که اهریمنی‌هست و فردوسی بدان اشاره میکند ←

است و گوید :

فسانه کهن بود و منشور بود	طبایع زپیوند او دور بود
نبودش به پیوند آن‌کس گمان	پراندیشه گشت این دل شادمان

دارا در کتیبه‌ای گوید من‌نهمین هستم و پنج‌نفر از پدران خود را ذکر میکند و هشت نفر را در تبار خود پادشاه میشمارد واین معمائی بودکه بفهرست هرودت حل شد. چنانکه درگزارش نوشته‌ام هرودت سلسله را دو رشته میکند عبارت دارا هم که ما پدر بر پدر پادشاه بودیم هر یك علیحده دو رشتگی را میرساند.

خبر فردوسی در اینکه کیخسرو سلطنت بلهراسب داد اینجا مأخذ پیدا می‌کند، دارا پیداست که در ذکر اسم کیخسرو اغماض و رقابت بخرج میدهد، نام فاتح توران‌را خفیف‌میبرد کوروئی[1] اینجا بود مسلماً در غیبت کابوس دوم دارا خروج کرده استو در کتیبه اغماض‌دراندیشه آنکه از رشتهٔ کیخسرو کسی مسلط شود و آن کتیبه‌ها را از بین ببرد سوگندها میدهد که دست بآن کتیبه‌ها نزنند.

از دروغ فوق‌العاده مذمت میکند یعنی آنچه گفته‌ام راست است.

در شجاعت و شهامت دارا شبهه نیست لیکن حق شکن هم بوده است بطوری که ذکر می - کند با شش تن از رجال ساخته است و گوماتا را کشته و این ابتدای خروج بوده است.

بروایت هرودت کیخسرو را ایرانیان پدرمیگفته‌اند دارا را سرور گفته، آن دادگربوده‌است این زور آور.

دارا [cuneiform] داریو ودارا را دارای واوش هم خوانده‌انـد و

این‌دارای وخش‌را بخاطرمی‌آورد[2] چون سیاوخش تبدیل و او معروف (او) بخا واقع شده‌است چون اوشك وخشك یا اوارزم بخوارزم در مقام نصب دارای وا اوم خوانده‌اندپس ریشهٔ کلمه‌دارای است.

در مسافرت اسامی تغییر لون میدهند اردشیر در کنعان آهاسوئروس میشود کیخسرو در فرانسه سیروس، ویلهلم از رود رن که‌میگذرد گیوم، تهران در روسیه تگران، دکه در هلند توکو مخزن در فرانسه ماگازن و غیره.

بعضی تبدیلات

تبدیل‌ها بهمزه؛ هرمزد ـ ارمزد ـ هرگز ـ ارگز، هخامنش ـ اکامنش، بروایت یونانیان اکمنس که اکمنید شده است و چون با روایت خودمان موافق است صحیح مینماید کاوا (کی) در اوستا بمعنی بزرك است.

عرب ها را همزه کرده است، هیپکرات، ابقراط از این جمله است هگمتان

[cuneiform] اکباتان تبدیل کاف بجیم تکبر، تا جبر.

که گذشت.

تبدیلات دیگر آغریرس، کیاکسارس ـ فیلیپوس، فیلقوس ـ ابن رشد آورئس حذف همزه‌در →

کیومرزازاین‌خودکی آگاه‌بود	که‌تخت‌شهی‌راجزاوشاه‌بود
بگیتی نبودش یکی دشمنا	جزاندر نهان دیو اهریمنا

۱ـ کورو مسلماً منحوت کیخسرو است که در عرب شایع بوده‌و هنوز میان کردهای‌خودمان هم شایع است چون سمیتکو منحوت اسمعیل آقاو نمو منحوت نعمت‌الله شهرو منحوت شهربانو

۲ ـ اینجا خا از وخش افتاده است.

اول کلمه نوشیروان ، سکندر ، شکم و غیره .

همزه در اول کلمه برای نفی بوده است اسنگین بمعنی سبك و انام بمعنی بی‌نام .

ترك حروف در کنده‌های میخی اتفاق افتاده است چون هدوکا بجای هندوکا .

در تشخیص اشخاص غالباً اشخاص اسم لقب کنیه وشهرت داشته‌اند چنانکه امروز دارند. طوس وزرین کفش یا زال ودستان درشاهنامه یکنفراست شعیب درتورات یسرو است همچنان تموچین و چنگیزخان یا باباخان و فتحعلی شاه در زمان خودمان علی‌اصغرخان امین‌السلطان واتابك یکنفراست کامران میرزاومستوفی‌الممالك را آقامیگفتند.

بردئی [1] رایونانیان سمردیس روایت‌کرده‌اند

وجه‌جامع‌بودن پسرکیخسرو است وکشته شدن بامر برادرش کابوس والاسمردیس هیچ شباهت به‌بردئی ندارد .

در فرهنگ‌سمر را فرشتهٔ آفتاب مینویسد دیس را مانند بعربی سمر ماهتاب است چه‌مانع دارد.که شهرت بردئی (برزو یا فریبرز) بوده باشد .

دارا در کتیبه میگوید پدرم گشتاسب در خراسان مغلوب شد من به ری رفتم او را نجات دادم درتواریخ ما این حکایت را باسفندیار نسبت میدهند اختلاف اسم با توافق حکایت مانع نیست که اسفندریار همان دارا باشد و نام این دارا پسر گشتاسب در شاهنامه نیست .

خشیئرخشا (شیر شاه) پسرداراست و در تواریخ ما پسر دارا بهمن است که او را اردشیر دراز دست هم گفته‌اند. یونانیان خبراز کشته شدن بهمن میدهند بدست رئیس‌کشیکخانهٔ خودش، در تواریخ ما خبر از کشته شدن اسفندیار بدست رستم، پسر و پدر ملتبس شده است.

بنابر تحقیق اپرت فرانسوی آستیاگس یا آستیارا بمعنی نیزه براست بدو زبان که در آن وقت رایج بوده است بروایت فردوسی تورانیان را نیزه بر شهرت بوده است آنجا که گوید :

خبر آمد از دشت هام آوران بسوی سواران نیزه بـران

در دنباله گوید افراسیاب قصد ایران کرد و در مراجعت رستم از هام آوران گوید :

کنون سوی ایران بپوید همی زتوران سپه رزم جوید همی

چه مانع داردکه افراسیاب آستیبار باشد وجهت ندارد که ما افراسیاب راآستیاگس بگوئیم.

کیخسرو در تنظیم دستجات لشگر سلاح دستهٔ پشنگ را زوبین مقرر میدارد .

چو سی‌و سه جنگی زتخم پشنگ که زوبین بدی‌سازشان‌روز جنگ

پشنگ اسم پسر افراسیاب است که درخدمت کیخسرو بوده است، جدش هم‌پشنگ‌نام‌داشته .

مادیامدراسومری‌دانسته‌اندبمعنی‌کشور، فردوسی‌ازشهرمهان‌صحبت‌میکندوشهرکشوربوده‌است.

گوئیم مه طایفه‌ای‌از آریائیان بوده‌اند (مه آبادیان) نواحی خراسان تا همدان و کرمانشاه را شهر مهان میگفتند.

در معجم ماه را بمعنی قصبه مینگارد همدان بصره اصفهان نهاوند وقم را ماه میگفتند .

هرودت گوید چون‌مده کلشی ازآتن بایران رفت مملکت را ماد گفتند وبنظر غریب مـی‌آید کلشی شاید ارتباطی با گلشائیان داشته باشد که در طوایف آریائی از ایشان اسمی هست .

---

۱ ـ دال و ذال در خط میخی هم یك شکل داشته است .

فرهنگ میخی

درکتیبه‌های میخی چهارصد لفظ‌بکار آمده است از آن جمله قریب هفتاد لفظ که عیناً امروز گفته میشود همین عده اسامی علم است. شاید بعضی دیگردر لهجهٔ لرمانده باشد عده‌ای هم عربی‌یا تورانی است آنچه بافارسی امروز توافق ندارد صرف اسم است که‌در ترکی وعربی معمول است. الفاظ باقیه رادر گزارش‌ایران باستان یاد کرده‌ام .

یا ونون که امروز برای نسبت است سابق هم بوده است سنگین (چون سنگ)بمعنی وزین غریب‌تر تبدیل صرفی است که ازکر (مصدر کردن) زمان حال‌کناوم می‌شده است یعنی رأی مصدر تبدیل به نون .

ترکیبات مانند بگ بخش (خدا بخش) هم پیتر (هم پدر)هم ماتر (هم مادر) شباهت‌کلی را در سازمان زبان نشان میدهد بگ برای خدا باید ترکی باشد .

تأسف

پس از مطالعهٔ عمیق در خط میخی و شاهنامه آنچه برمن معلوم شد و کبری و صغری را موافق دیدم در گزارش‌نگاشتم و بطبع رساندم. شنیدم گفته شد اگراین حرفها صحیح است چرافرنگیها نگفته‌اند.شرحی‌بمرآت وزیرفرهنگ نوشتم که از متخصصین را حاضر نمائید منهم حضور بهم میرسانم در کبری و صغری بحث کنیم، جواب نرسید درملاقات گفتم رفیق‌چرا جواب مراندادی؟ گفت آقایان خبیر گفتند این حرفها غلط است گفتم‌چه ضرر داشت‌بحث میکردیم یامجاب میشدم یامجاب میکردم میزان تشخیص صحیح وسقیم منطق است مطلب این نیست که چرا فرنگیها نگفته‌اند بلکه چرا من گفته‌ام .

یکی از دوستان گفت مطلب را نزد مستشرقی بفرست گفتم منطق مراکافی است مستشرقین جز از راه منطق بحقیقتی برنخورده‌اند .

اهل فضل تصور می‌کنند کیخسرو را سیروس گفتن و دارا را داریوش گفتن مزید فضیلت است یا کیان را هخامنشی.جای شکرش باقی است که ندانسته‌اند اردشیر درتورات‌آسوئروش آمده است والا اردشیر را هم آئوئروش میگفتند که فضیلتی بخرج داده باشند.

محل تأسف است که کلمات ناهنجاری را بجای کلمات هموار می‌آورند .

مقدمات این مقاله دربرلن تدارك شد بعدها در تهران تکمیل. پس از آنکه‌در گزارش‌ایران باستان شمه‌ای نگاشتم و گفته شد چرافرنگیها نگفتند درصدد تحقیق بیشتری برآمدم و جزوه‌ای بتاریخ افزودم که اینك یاد شد .

غوغای تغییر خط

اراستراتس از مردم یونان معبدیان را در افزوس آتش زد که یك از هفت بنای نامی زمان بود، گفتند بدذات این چه کاری بود؟ گفت برای آنکه شهرت کنم. در چاه زمزم هم‌حکایتی‌هست .

هوای تازه جوئی و هوس تقلید گاهی راه باختراع و اکتشافی نموده است گاهی مضرت بخشیده است .

مردان کم مایه بسطحیات میپردازند .

یکی از افکار ناهنجار در قرن اخیر فکر تغییر خط است .

اختراع خط یکی از بزرگترین تتبعات بشر است که افکار را از سر بدفتر آورد است و از سلف به خلف رسانده و اساساً برسه قسم است .

مفهوم‌الدلاله (هزوارش) چون خط چینی و نوعی از خط میخی بابلی که علامتی دلالت بر مفهوم دارد دیگر موضوع الدلاله چون خط مرغی [۱] که غالب اشکال اشیاء است در مکزیك هم

---

۱ ـ نوشته‌اند در بغداد یکی از درب مکتبی گذشت و فریاد برآورد که وادینا در مملکت اسلامی زبان مرغی میآموزند تفحص کردند معلوم شد امر حاضر از وقی‌یقی صرف میکرده‌اند،ق قیاقوقی‌قیاقین .

تداول داشته و از قراین اتصال افریقا بامریکا در قرون ماضیه است . سه دیگر خط صوتی‌الدلاله که امروز در آسیای غربی و اروپا شایع است و در اساس آنرا اختراع فینیقی‌ها میدانند همسایهٔ عرب و یونانی .

خط فینیقی برای حرکات زبر زیر و پیش علامتی نداشته از برای خط کوفی ابواسود دئلی اختراع کرد، یونانیان علاماتی برای حرکات ضمیمهٔ حروف کردند .

ترتیب حروف فینیقی برردیف ابجد بوده است که دریونانی و لاتینی ظاهرتراست d,c,b,a ابجد است n,m,l,k کلمن و f,s,r,q قرشت .

بحثی که میشود یکی اشکال آموختن است یکی اشکال املاء

اما در خصوص آموختن همه‌جا سال اول‌صرف‌خواندن و شناختن حروف میشود بیش ازاین هم‌لازم نیست‌وکودکان ما هم در سال‌اول خواندن فرامیگیرند .

هیچ‌خطی در نتیجه بهیجی خوانده نمیشود بلکه هیکل کلمات بنظر گرفته میشود در خط ما بواسطهٔ اتصالات حروف هیاکل کلمات ممتازتر است .

بنابر تجربه و آزمایش من زودتر بنتیجه میتوان رسید اگر مبتدی را پس از شناختن صور حروف هرچه بیشتر کلمه بیاموزند، مبتدی را متوجه نقطه بکنند[1] و اینکه دوایر و دنبالهٔ حروف قطع‌می‌شود بدواً کلمات مأنوس از نظر او بگذرانند و بتدریج و از روی‌نقشه کلمات‌غیرمأنوس درکار بیاورند و در هرحال حرکات را بجای‌خود بگذارند[2].

اطفال چهارماهه‌هیئت الفاظ را بصوت بگوش میسپارند آنچه‌طرف‌علاقه‌شان است‌زودتر،چون همه. در شش‌ماه‌دوم‌قرار برهیجی بگذارند وشناختن صور مختلفه حروف‌باید در کتب تدریسی‌البته حرکات را بجای خودگذارد نه‌بتدریج بضبط هیئت اصوات بچه زبان میآموزد بلکه صیغ‌فعلی‌میسازد که محل تعجب است، هیچ جهت ندارد که چشم ازگوش‌کسر بیاورد .

اما درخصوص‌املاء اشتباهی است عظیم که تصور شود بتغییر حروف تسهیلی در املاء خواهد شد، اگر حروف‌قریب‌الصوت را از بین ببرندمغلطه در زبان پیدا خواهدشدکه‌ریشه بکلی ازدست‌میرود و بهمین‌نظر در همهٔ زبانها برای اصوات علامات متعدد هست مثلا در فرانسه حروف ti,ss,s,c هم آوازند و بجای یکدیگر نمی‌شود نگاشت و باز c در مواردی چون ch و q کاف‌خوانده‌شوند .

ez,es,er,et,é یك صوت دارندوموردمخصوص همچنین‌ترکیبات دیگر، خوب‌بخواهی‌املای فرانسه مشکل‌تر از فارسی(بانضمام‌عربی) است .

اشخاصی‌که دوزبان بدانند که بیك خط نوشته میشود مثلا فرانسه و انگلیس خواهند دانست که در تلفظ‌حروف را بغیر آواز عادی‌خواندن خالی از اشکال نیست و شخص بچه اشکالاتی‌برمیخورد اشکالی که مرا ازتکمیل انگلیسی بازداشت .

مشکل‌تر از حروفی که خوانده می‌شود حروفی است کـه خوانده نمی‌شود و در انگلیسی بسیار است .

اگر خودنمائی یا اغراض دیگر درکار نباشد می‌شود گفت خط ما مزیت‌هائی دارد. اگر در موارد لازم حرکات را بگذاریم خطی کافی و وافی است اگر نگذاریم چنانچه معتاد است بواسطهٔ اتصال حروف چابك‌تر نگاشته می‌شود و کمتر جا میخواهد در واقع نـوعی خط تند نویسی است (استنوگرافی) .

ترك حرکات در موارد التباس گناه خط نیست تنبلی ما است و غالب معدودی از حرکات ضرورت پیدا میکند .

نمیدانم‌چرا یهودارمنی یونانی روسی زردشتی‌که باندازهٔ ما ادبیات ندارند(با ملاحظهٔ‌عربی)

---

۱ ـ سابق‌گفته می‌شد الف‌هیچی‌ندارد با یکی‌بزیردارد ضمناً تفریحی هم‌بود .

۲ ـ چشم‌به‌صورکلمات عادت‌می‌کند و کمك‌به املاء است .

بخیال‌تغییر خط نمی‌افتند. شعارملی امری است مقدس و ترکها در این‌امرخطا رفتند شاید افسوس نداشته باشند چه ادبیاتی ندارند و خطشان‌هم‌عاری از زیبائی بود.

عمرها بسر رفته است و ذوقها بکار برده شده است تا خط ما بدین‌صورت زیبا درآمده است وکرورها کتب‌علمی و تاریخی وادبی باین‌خطوط موجود است.[۱]

در تغییر خط باید من‌بعد دوخط بیاموزیم چه مستغنی ازکتب موجود نخواهیم شد، مستشرقین بیش ازخودمان، چه آنها به‌تألیفات امروزه احتیاج‌ندارند.



ورتهیم‌در برلن‌مغازه‌ای است‌بعرض وطول‌مشابه‌مغازه‌های پاریس، لوور وغیره درچهارطبقه‌که رطب و یابس درآن فروخته‌میشودازهرگونه، در مرتبهٔ آخر گنبدی است کروی شکل در آنجا عکس میاندازند عکسی بیادگار آن مسافرت‌که شایدمسافرت آخر باشد انداختم

این‌نکته را هم بگوئیم که عوام اروپائی ولو خط رابخواند نمی‌فهمد و دراملا بیش از عوام‌ما خطا میرود.

درنظر نگارنده عنوان تغییر خط خطائی سنگین بلکه ننگین است. تأسف من این‌است که‌در مدارس‌بحسن خط توجهی نمیشود و کارمندان ما باید همراه خودشان سیر کنند چه‌غالب خطشان‌خواندنی نیست.

خط چنان‌به زقلم راننده که بیاسایداز آن خواننده

در خط ما بواسطهٔ درهم رفتن مراکز ب ت ث ن ی گاهی قرائت مشکل میشود در خط لاتینی دندانهٔ i'u'm'n.

ازطرز خط خواسته‌اند پی‌باخلاق ببرند خط‌صاف‌و راست را دال برقوت عزم واستقامت رأی گرفته‌اند، خط سربالارا دال‌بر آرزو، خط سرازیررا دال‌برخستگی،معوج را دال برتزلزل اراده. من گمانم امضاء بیشتر دلالت بر حالات‌دارد، اقلابی‌مبالاتی‌وبی‌ادبی.

در خاتمه از رسالهٔ سیدمحمدعلی معلم در مدرسهٔ دکن‌که در موضوع‌تغییر خط نوشته است حکایتی، هندوئی پنبه‌زن (حلاج) روی‌عقیدهٔ تناسخی نزد برهمنی رفت‌گفت از زندگی‌به‌تنگ آمده‌ام‌مرا بکش‌که پادشاه‌برگردم، برهمن از دردسرهای پادشاهی‌شمه‌ای گفت، هندو تقاضا کرد وزیر برگردم، باز برهمن از اشکالات وزارت شرحی بیان کرد چون همهٔ مراتب‌مذکور شد، هندو گفت پس مرا بکش‌که پنبه‌زن برگردم.

پس از همهٔ فکرها و طرحها ما هم باید برگردیم بهمان خطی که داریم و ازخیالات اراستراتی دست بکشیم شاید در صفحه‌ای ده‌دوازده زیر و زبر لازم شود بگذاریم وپیش برویم.

ورود بتهران

در رشت قصه‌ها از غوغای تهران و سخت‌گیری روس میشنیدیم درحرکت عجله کردیم سردار اسعد بمنزل‌صمصام‌السلطنه وارد شد چیزی نگذشت چرچیل آمد صندلی خالی پهلوی‌من بود نشست احوال‌پرسیها ردوبدل‌شد

۱ــ در موقعی‌که هلاکو بغداد را فتح کرد یکی خبربه‌یاقوت نویسنده بردکه‌چه نشسته‌ای که بغداد را چاپیدند گفت‌که هیچ‌مگو که‌کافی نوشته‌ام که بعالمی میارزد چه‌رسد به‌بغداد تا میرعمـادو درویش چه بگویند.

بمن گفت در تبریزچه‌کرده بودی که سفیر روس ژنرال قنسول روس تلگراف کرد که با تومتارکه کند جواب داد نمیتوان، صحبت قنسول با بصیرالسلطنه بخاطرم آمد گفتم بوظیفه رفتارکرده‌بودم.

ورودما بتهران مقارن اولتیماتوم روس و غوغای یا مرگ یا استقلال است ذیحجهٔ (۱۳۲۹) که دستجاتی غالب شاگردان مدارس در معابر میگردند و یا مرگ یا استقلال فریاد میکنند.

غریب آنکه سردسته بهاءالواعظین است ومیگویند شبها در بازی دسته‌دسته اسکناس روس‌از بغلش درمی‌آید و مردم یا مرگ یا استقلال‌را یامرگ یا اسکناس کرده‌اند. جماعتی جوانان غیور از همه‌جا بی‌اطلاع با تصوراتی بی‌پا نزد سرداراسعد رفته تکلیف پرسیده بودند و بجواب اومتقاعدنشده ایشان را حواله بمن فرموده بودند آمدند و حرارت بسیار کردند گفتم در مقابل سرنیزه سرنیزه باید ونداریم.

ناسزائی را چو بینی بختیار عاقلان تسلیم کردند اختیار

روس ازطریق صواب پشت دروازهٔ تهران نیامده است که بحرف حساب برگردد، در مقابل زور باید گردن‌کج‌کرد درموقع برافراشت البته باین‌فلسفه‌متقاعد نشدند و رنجیده رفتند. روزگاری شده است‌که موافق‌ومخالف معلوم نیست در لباس‌میش‌گرگند با حضور مجلس قبول اولتیماتوم‌صلاح نبود آخرچاره دراین دیده شدکه مجلس استعفاکند واختیار بدولت بدهد دراطراف این‌رأی صحبت بسیارشد و راه‌بهتری بدست‌نیامد.

دراین‌موقع است‌که بنابرکتاب آبی‌سرادواردگری بوزیرمختار روس درپاریس میگویدکه‌ورود قشون بتهران گسیختن با ما است.

دراین‌اثنا امام‌جمعه‌خوئی‌ازمن‌دعوت‌کرد، رفتم، شیخ‌محمد خیابانی‌حضورداشت، صحبت‌بسیار شد، راهی‌میجستند که مجلس باقی باشد وصلاح‌نبود. مجلس استعفا داد وجواب‌را بعهدهٔ دولت‌گذارد وثوق‌الدوله وزیرخارجه است فرمولی‌تنظیم کرده است و درمنزل‌صمصام‌السلطنه قرار است بتصویب وزراء برسد. سردار اسعدبمن‌گفت توهم برو رفتم‌خوانده‌شد اشکال درمادهٔ دوم است‌که سلب‌اختیاردر خواستن‌مستشارخارجه میکند مگربتصویب سفارتین، دراین‌ماده بحث بیشترشد و براین‌صورت‌قرار گرفت که دولت در استخدام مستشاران ملاحظه خواهد کرد که منافی روابط دوستانه با دولتین‌نباشد من اظهار کرده بودم که هرقدر عبارت‌کش‌داشته‌باشد بهتر است‌لعل‌الله یحدث‌بعدذالك امراً، بسفارتین خبر رسیده، موشکی بود درپس‌منبر، گمان من بسپهسالار رفت سردار اسعد مرا خواست گفت تو دیگر در مجلس حاضر مشو در یادداشت‌نوشته‌ام سپهسالارکاتولیك‌تر ازپاپ است و وزیرجنگی‌مریخ طبع و زحل‌سرشت[1].

روزعاشورا خبر رسیدکه روسها شهرتبریزرا قبضه‌کرده‌اند (آرزوی پطرکبیر) ثقةالاسلام‌و و ده‌نفررا ازمعاریف بدارکشیده من‌جمله شیخ‌سلیم، صادق‌الملك، شریف‌زاده، حاجی‌علی دوافروش رحمةالله علیهم‌که همه از اشخاص برجسته‌بودند وصد هفتادراست میگفتند، شجاع‌الدوله که‌او راوالی کرده‌اندمرد بدنفسی است‌شکرآب ثقةالاسلام راباا‌و یاد کرده‌ام، امان‌الله‌میرزا نایب‌الایاله‌بقنسولگری انگلیس‌پناهنده می‌شود، باضرب‌الاجل ده روزه قبول میکنند، وزارت خارجه درپطرزبورغ مشغول مذاکره‌است مقارن‌انقضای ضرب‌الاجل اجازهٔ‌آزادی امان‌الله‌میرزامیرسد، قبل‌از رسیدن‌اطلاع‌بتبریز شاهزاده انتحارمیکند شاید در قنسولگری‌ازصحبت‌من و بادتند روی صندلی حکومت یادکرده‌باشد چه غفلت بوده است که نظمیه هم از سفارش من درخصوص مقرهٔ تلفن یادنکرده است. از جزئیات خبر ندارم لیکن آن‌فتنه برسرکوفتن‌مقره بدیوارخود نظمیه ومنع‌برخاسته است. رشیدالملك را هم چند روز قبل از واقعه توقیف‌کرده از اوهزار ودویست‌تومان‌نقد و حوالةصراف گرفته خواسته‌بودند اورا بداربزنندو اغوی ازمیرزااسمعیل نوبری‌بوده‌است، دسته‌ای‌قزاق‌ازباغ‌شمال‌بعمارت‌حکومتی آمده رشیدالملك‌را میبرند. این‌رشیدالملك‌را بجهت روس‌مشربی من‌باردبیل‌فرستاده‌بودم‌که‌بی‌حاکم‌نماند.

۱ـ مریخ مربی‌جنگ‌است وزحل‌ستارهٔ‌نحس.

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

این‌واقعه نشان میدهد که من‌سه‌سال چه‌زحمت داشته‌ام چه‌هرروز در صدد چنین اقدامی برای مداخله بودند، غوغای رسومات، جابجاکردن مقرهٔ تلفن، تیراندازی از خانهٔ‌میرزا علی‌اکبرخان، حمله به‌منزل‌ثقةالاسلام وغیره، شکر میکنم که درموقع موفق‌شدم بجلوگیری، دراین‌قضیه‌ژنرال‌قنسول‌روس همان میلر بوده است روسها بمقصودشان رسیدند نمیدانم‌سپهسالار چه‌صرفه برد.

من شب‌وروز در فکر مملکت خون میخوردم سپهسالار یگانه فکرش این بود که بانک‌روس بحوالهٔ او پول‌بدهدآخر برسر استرداد همان وجوه ازطرف دولت انتحار کرد الحمدلله علی‌السلامه.

مسافرت بفارس

فارس‌منقلب‌است، نظام‌السلطنه‌باصولت‌الدوله دست‌بهم داده‌اند باقوام‌الملک درافتاده بمیانجیگری قنسول انگلیس‌قرار شده‌است‌قوام‌الملک وبرادرش نصرالدوله‌بفرنگ‌بروند. دردشت‌ارژن‌کسان صولت‌الدوله‌برسر آنهامیریزند نصرالدوله مقتول میشود قوام‌الملک خودش را بقنسولگری انگلیس میرساند. برسراین‌قضیه سردار اسعد رنجیده بفرنگ رفته بود، رشتهٔ انتظام در فارس گسیخته، دولت‌نظام‌السلطنه را بعد از خرابی بصره معزول میکند با حمایت صولت‌الدوله از راه بهبهان از فارس خارج میشود در ازای این خدمت فرمان ملکیت محل شبانکاره را صادر میکند. هشتصدنفر سربازهندی‌بشیراز میآیند، دولت انگلیس هر روزه امنیت ولایت را تقاضا دارد سرادواردگری میگوید ما نمیخواهیم اقدام مستقیم در فارس‌بکنیم که‌بدست خودمان‌بهانه‌بروس‌داده‌باشیم، مسئلهٔ فارس‌اشتغال عمده‌ای‌است ودولت‌متحیر.

جواب‌سفارت بوزارت خارجه ۷ژوئیه ۱۹۱۲

آقای وزیر درجواب‌مکتوب‌خصوصی بتاریخ ۲شهرجاری که‌حضرت‌عالی‌در خصوص‌سربازخانه که‌دولت پادشاهی انگلیس لازم میداند در شیراز بسازد نوشته بودید، لازم بود هرچه زودتر بـاطلاع‌شما برسانم که من تعلیماتی ازدولت خودم بدست نیاوردم، اظهار عقیدهٔ ثابتی نمیتوانم بکنم معهذا موقع را مغتنم میدانم باطلاع‌آن‌حضرت میرسانم که بنابر اخبار اخیره که از شیراز رسیده روزبروز وضعیت بدترمیشود و عنقریب چنان نامطلوب خواهد شد که می‌ترسم دولت من مجبور بشوداقدامی بکند که چندان مطلوب نباشد مگر اینکه دولت ایران بدون فوت وقت اقدامی بکند کـه وضعیت بهتری در امور حاصل‌شود، محمدعلی‌خان اعتنا بحکومت‌ندارد راه شیراز و بوشهر بکلی‌مسدوداست قوام‌الملک تکلیف‌خواسته است دولت هیچ اظهار حیات ننموده.

بـا این جـریان منطقی نیست که دولت بریتانیا دست روی دست خود بگذارد و منتظـر بشود تا حکومت کی میلش بکشد که برسر پست‌خود برود، همچو میدانم که وظیفهٔ من‌است‌بجناب عالی بگویم که حکومت لندن وکلکته درکارند بی‌حوصله میشوند و می‌بینم که دست بسیاست‌مؤثری خواهند زد اگر دولت ایران نشان ندهد که در صدد چارهٔ عاجل است، چه دربدست‌آوردن‌مقصرین اسمارت چه در خاتمه دادن بشرارت محمدعلی‌خان .... والترتونلی

چهل روز است صحبت حکومت من بفارس برسر زبانها است، از طرف‌اولیای امور با من صحبتی نمیشود، دولت باز نظرش بعین‌الدوله‌ها است، بلی‌اهیکل و سبیل او را من‌ندارم زندگی من درویشی است زندگی او ملوکانه. سردار اسعد اصرار دارد من‌بفارس بروم آنهم نه برای اینکه‌بقول خودش امیدوار است فارس نوبت دیگر مملکت ایرانی بشود میگوید تو برو فکری برای خـودت بکن. محرمانه خواهر صولت‌الدوله را برای مرتضی‌خان پسر صمصام‌السلطنه میخواهد خیلی بگوش من گران آمد اما چه میگفتم.

از طرف دولت پس از یأس از عین‌الدوله که شصت هزارتومان مساعده میخواست وپنجهزار نفر قوه[1] بمن اظهاری شده بود و من در آتلیهٔ خودم مشغول گراور دندان اسب برای رکن‌الدولـه

۱ـ تصور میکنم تقاضای عین‌الدوله سنگ بزرگ بود میدانست که میسر نیست و تهـران امن تراست و وزارت بی‌زحمت‌تر

هستم. کلیشه بد میسازم، چشمم ضعیف شده است و خوردگی زیر خطوط را نمی‌بینم، اواخر ماه رجب ۱۳۳۰ است مقارن غروب گفتند وزیر مختار انگلیس برای ملاقات آمده است، دستها را که مرکبی بود شستم از اندرون بیرون آمدم سر تونلی با چرچیل منتظر نشسته‌اند دست سردی بمن دادند قدری عبوس دیدمش، من خودم را جمع کردم نشستیم گفت دولت من روی حکومت شما در آذربایجان تصور میکند که شما می‌توانید اعادهٔ نظم در فارس بکنید سفارت هم بهمین عقیده است[1].

ما نمیخواهیم در امور داخلهٔ ایران مداخله کرده باشیم شما را هم برای خدمات مملکت همیشه حاضر دیده‌ایم مرنارد هم میگوید وجه لازم را برای حرکت پرداخته است.

تونلی را در چین در سفارت انگلیس دیده بودم مرد خوش برخوردی بود لحن صحبت او بنظرم غریب آمد من هم خودم را گرفتم گفتم دولت‌خودم مرا مأمورفارس کرده است، بااستحضار از مشکلات خودم را برای این خدمت‌حاضر کرده‌ام ازحسن ظن دولت و سفارت بریتانیا خصوص آن فرمایش که نمیخواهید درکارهای داخلهٔ ما مداخله کنید امتنان دارم امااینکه مرنارد گفته‌است وجه لازم را رسانده‌ام خلاف است تازه تلگرافی بقوام‌الملك کرده است که از محل وجهی‌برساند، برسد یا نرسد نمیدانم.

مقرر است دولت دویست نفر سوار، دوتوپ شنیدر، دو مسلسل بمن بدهد و از اصفهان دو فوج همراه شوند.

سفیر انگلیس بمرنارد فشار آورد پنجهزار تومان در حداقل مخارج سفر را داد، هزار تومانش را شهاب‌الممالك که او را برای معاونت دعوت‌کرده بودم در تهران بقروض خود داد ماند چهار هزارتومان، من با چادر و دستگاه حرکت میکنم بفارس نمیشود باکیف وعصا رفت.

مرنارد در راه حرکت سنگ میانداخت، سه روز قبل از حرکت سالار لشکر را که برای امری بنزد مرنارد فرستاده بودم، بازگفته بود حالا فلانی‌خواهدرفت؟ گمان ندارم. من حرکت‌کردم بفارس رسیدم بعضی اصلاحات کرده بودم سالار لشگر را خواستم.

باز درموقعی که رفته بود کار مالیهٔ‌خودش را ببیند مرنارد گفته بود کدام فارس؟ چه مخبر-السلطنه؟ کجا میروید؟

مرنارد محرمانه بمن‌نوشته بود که علت مسامحه و تأخیر سفارت روس بود که مایل نیستند شما بفارس بروید هرچه فکر میکنم جهت را نمیفهمم مگراینکه از غیبت من از تبریز استفاده کردند شهر را باختیار خود آوردند میخواهند انگلیس ملجأ شود در فارس همان کار را بکنند و قرارداد ۱۹۰۷ اجرا شده باشد.

تلگراف حجةالاسلام آقای میرزا ابراهیم محلاتی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم خدمت آقای‌مخبرالسلطنه دامت‌شوکته، تلگراف مرحمت‌آمیز شرف وصول‌داد، از مژدهٔ فرمانفرمائی وجود مقدس باآن اخلاق حسنه که از آن وجود مبارك مسموع افتاده مقتضی است اهالی فارس را تبریك گفت، امید است از تفضلات الهی وبرکات حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه که این فرمانفرمائی تدارك واردات بر مملکت و ملت را کاملا بنماید. احقر ابراهیم شریف

دو هفته طول کشید دویست سوار مهیا نشد، بیست وچهارسوار هداوند حاضرشدند، اسبهای مفلوك بی‌زین ویراق، سوارهای ژولیده، رنگ پریده‌تفنك‌های شکسته، اتفاقاًبانك شاهنشاهی وجهی باصفهان میفرستاد من از موقع استفاده کردم چه صد نفر ژاندارم آن وجه را حمل میکردند روز ۲۵ شعبان قرار شد حرکت شود من بابن بابویه نقل کرده بودم، سفیر بسردار اسعد گفته بود

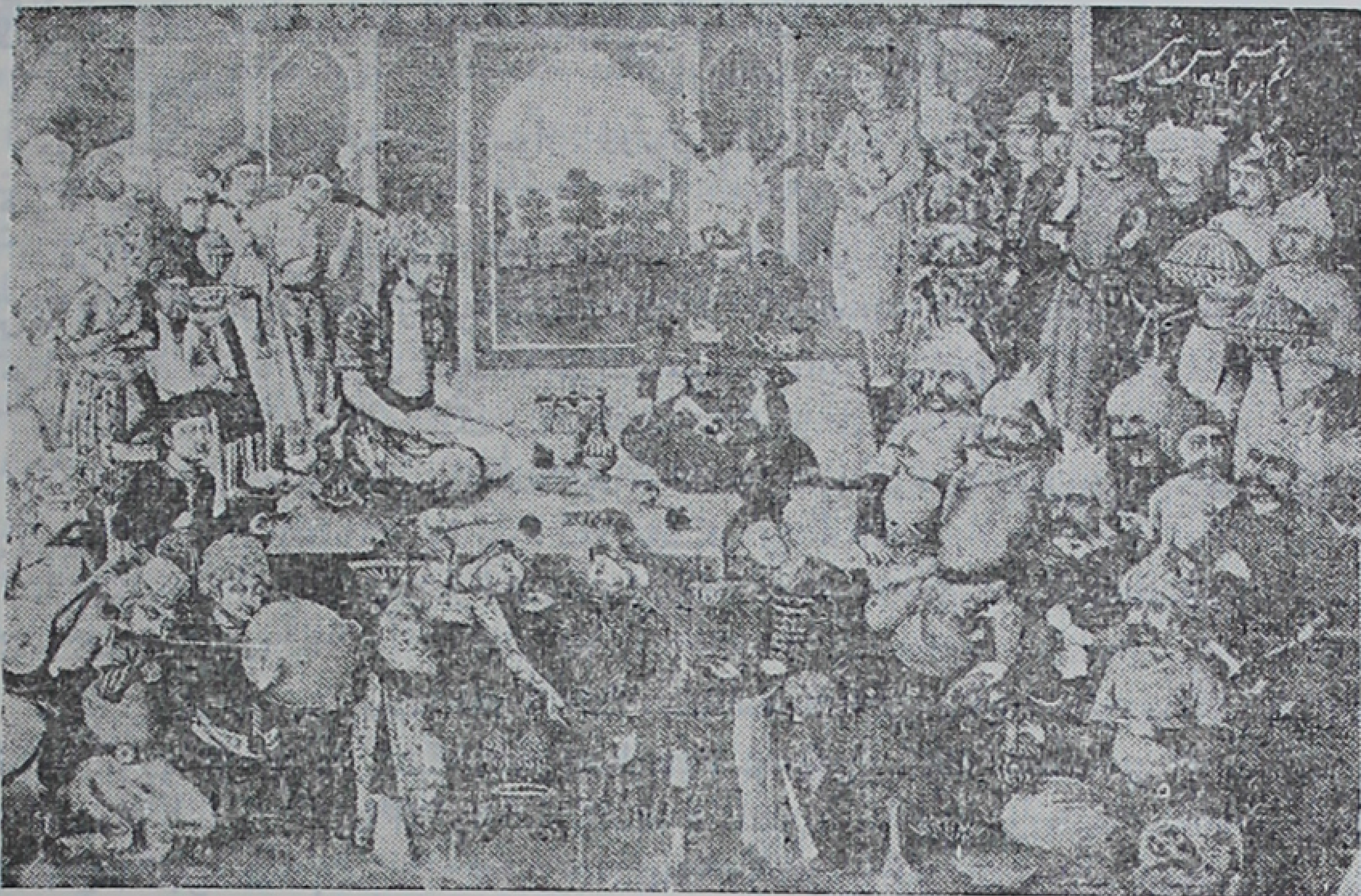
۱- کتاب آبی جلدششم صفحهٔ ۵۹۴شیپلی قنسول‌انگلیس درجواب سفارت از طرزحکومت من میگوید و اینکه اگرمن در تبریز بودم وقعهٔ عاشورا واقع نمیشد.

فلانی با ما خداحافظی‌نکرد، گفتم میکنم ۱۹ اوت ۱۹۱۲ رقعه‌ای ازتونلی بمن رسیدکه مایلم‌قبل‌از حرکت ملاقاتی بشود.

دو روز قبل از حرکت بقلهك رفتم خانمش را که از نجبای انگلیس است صدا کرد، آمد حاضر رفتن به لنك تنیس بود گفت خیلی انتظار داریم شما نظمی بفارس بدهید شوهرمن درزحمت است گفتم البته آنچه سعی دارم میکنم.

تونلی گفت میخواستم بشما بگویم که هروقت مقتضی بدانید وبمن تلگراف کنید سپاهیان ما از شیراز میروند این مطلب را بوزراء نگفته‌ام صحبت بهمین‌جا ختم شد.

دراصفهان روزی بجلفا رفتم و روزی به منارجنبان، جلفا شهر کی نظیف‌است خیابانی نسبتاً وسیع در میان آبادی است کلیسای کهنه هم کنار همین خیابان است مردم جلفا زن و مرد باهنرند و مشغول صنعتی . منارجنبان ایوانی است بطول هفت هشت ذرع قبر عمو عبدالله صوفی در این



مجلس پذیرائی شاه طهماسب اول از همایون پادشاه هند

ایوان است دو طرف ایوان دو برج است که پله دارد و می‌شود بالارفت و پنج متر از ایوان افزار دارد[1] یکی از برجها را که حرکت بدهند تمام عمارت و برج دیگر میجنبد، بهتر از آنکه دیده شد می‌بایست از این بنا نگاهداری بشود، علت جنبش بنادرست معلوم نیست، ظن غالب آن است که برجها باصل بنا مجاورت دارند بدون پیوستگی و اهتزاز از یکی بدیگر نقل میشود لرزش‌بمجاور خود انتقال می‌یابد، چنانکه درعبور کامیونهای سنگین عمارات اطراف می‌جنبد، دیوار آن دو برج باید تکیه بدیوار ایوان داشته باشد لرزش یك برج بواسطهٔ انتقال به برج دیگر سرایت کند بهر تقدیر ترتیب خاصی است وکمتر نظیر دارد نظیرش در راه خراسان هست.

اصفهان از آب زاینده رود مشروب میشود از قدیم نهرهائی درآورده‌اند که مادی‌میگویند

---

۱ ـ عمو عبدالله محمدبن محمود سقلانی فوتش در سنهٔ ۷۱۶ ماه ذیحجه .

و به تناسبی در کمال دقت آب را اسهام کرده‌اند بتمام شهر میرسد .
عمارات صفویه، مسجد شاه، مسجد ملالطف‌الله، پل‌خواجو، پل‌سی وسه دهنه آثاربازدیدکردنی شهراست و ابنیهٔ تاریخی. ما در باغ زرشکی و رای سی‌و سه چشمه منزل گرفته‌ایم .
گراهام قنسول انگلیس در اصفهان مرا ملاقات کرد ، گفت فرمانفرمای هند تصمیم داردکه اگر تا ۱۲ اکتبر والی فارس بمحل حکومت نرسیده باشد ۱۲ هزار نفر بفارس اعزام دارد و این قطعی است، حال بیست روزفرصت داریم. او رفت شهاب‌الممالك را خواستم گفتم من فردا حرکت میکنم‌گفت نمی‌شود گفتم چاره نیست میروم، شهاب‌الممالك و دریابیگی را در اصفهان گذاردم که فوج را حاضر کنند از عقب بیایند، قصد من این بود که قنسول حرکت مرا خبر بدهد، بخاطرم گذشت که شاید مسامحهٔ مرنارد بسفارش سفارت روس برای گذشتن موقع و آمدن آن عده بفارس بوده است .
صدنفر ژاندارم تهران مایل شدند تا آباده همراه من بیایند یحتمل باشارهٔ قنسول‌انگلیس در نمکزار یا ده نمك شب قنسول نزد من آمد و خبری آورد فراموش کرده‌ام که چه بود ریاد مهم نبود والا فراموش نمیشد .
یك هفته در شاهرضا ماندم مرنارد بالاخره هفت‌هزار تومان فرستاده بود و شهاب الممالك با یك نیم فوج رسید .
حکومت ۲۳ هزار تومان برای حرکت دادن دو فوج خواسته بودند، دراصفهان تحقیقات‌شد و هفت هزار تومان کافی بود و چهارصد نفر از فوج فریدن حاضر شده بودند . فوج چهار محال که روال بختیاری است راه نیفتاد، سرتیپ فوج با کالسکه‌ای حرکت میکند که چهار لالهٔ فنری در گوشه‌های آن است و برای موارد عروس کشی مناسب تر است گویا متعلق بحرمخانهٔ ظل‌السلطان بوده است .
فوج اسماً هزار نفر است غالب نان خانه بکسی سپرده میشود کمتر‌اتفاق میافتد که ۸۰۰ نفر جمع شوند پادارانهٔ غایبین را رئیس میخورد کاشف بعمل‌آمد که فوج نیمه بیشتر جمع نمیشود و ۷ هزار تومان کافی، سه هزار وپانصد بمصرف حرکت دادن یك فوج رسید سه هزاروپانصد تومان در شیراز بمالیه رد شد، بهرتقدیر قبل از موعد بخاك فارس رسیدم .
در قمشه علی‌خان نامی از اشرار معروف محل دستگیر و سیاست شد، دراول امر فتحی بود واثر خوش کرد ، خواهر ظل‌السلطان در شاهرضا عمارتی ساخته است بکار مسافرین میخورد، در صحن امامزاده چشمهٔ مختصری است که آبش بحوض جاری‌است ماهی بسیار دارد و بعضی آنها هم بزرگ و قابل تناولند . گفتند نظر کرده‌اند کسی نمیتواندآنها را بمصرف برساند تا نظرخدام‌چه باشد، کرامت‌دیگراین بود که جنب بقعه اطاقی است تاریك بی‌وسعت هم نیست ، هیکل استوانه‌ای از مس میان اطاق بود،گفتند حرام زاده نمیتواند آنرا بلند کند، تعجب کردم نزدیك رفتم دیدم کف آن حاشیه‌ای دارد و دیده نمیشود مگر بدقت ، اشخاصی که میروند آنرا بلند کنند بتصور اینکه سنگین خواهد بود ، نزدیك میایستند پا روی آن حاشیه میگذارند و نمیتوانند بلندکنند. وسیلهٔ مزاح خدام‌است واخذ و وجهی ازساده لوحان که حلال‌زاده بشوند ، ندانستم کدام حرام‌زاده این فکر را کرده است .
در مقصود بیك چند انگشتری فیروزه که همراه داشتم ، بصاحب منصبان سوئدی دادم و ژاندارم‌ها تا آباده همراه‌آمدند . درآباده قوام‌الملك حضوری خواسته بود ، به تلگرافخانه رفتم، در مراجعت دیدم زنی سرخاب سفیداب کرده وسمه و سورمه کشیده کنار کوچه ایستاده «کاین‌منم طاوس علیین شده» گفتند در این آبادی مردم همه سفیلیس دارند و مسافرین بدبخت را گرفتار میکنند ، دکتر مهدی خان صلحی که همراه است در هفته‌ای که آنجا بودم هر روز برسر مریض میرفت ، بسیار متأسف شدم . همراهان من غیر از شهاب و دریابیگی، اعتضاد الملك و دکتر کریم خانند که بسمت طبیب نظامی میآید. هردو عموزاده و دکتر مهدی خان معاون او است ،

بهاءالواعظین هم موی دماغ و محل تنفر من است . بهاءالواعظین در تهران بگوش من کشیده‌است که نسبت بتو قصد سوء هست و من مراقبم ، بآن بهانه دراصفهان‌سرزده بحمام آمد ، البته‌بالباس. باغ زرشگی نزدیك پل سی‌وسه چشمه باغ خوبی است ، عمارت مختصری دارد، کافی نبودمیبایست چادر زد. بهاءالواعظین بنظر محافظت در طبل چادر من‌میخوابد، نماز در چادر من میگزارد ، اما می‌بینم که خلوص نیت ندارد . قوام‌الملك در حضوری مطلبش این بود که در موقع عبور قشقائی از کنار شهر ، سردار احتشام که برای تصرف ایل باتفاق مدبرالسلطنه نوری بکشن رفته بودند ، سرو پای برهنه بشهر برگشته ، گفتم بد اتفاق افتاده است انشاء الله پس از ورود تدبیر آن میشود .

در مراجعت ناصرالممالك که رئیس کابینهٔ من است بمن‌نزدیك شد ، گفت یا خودتان‌ازاینجا بتهران معاودت نمائید یا بهاءالواعظین را مرخص کنید ، گفتم چرا ؟ گفت ظاهراً در اصفهان در مجلس قمار وجهی از گماشتهٔ شهاب قرض کرده دراینجاگماشته مطالبه کرد ، در چادر شما آنچه نباید گفته بشود گفته شدو از برای شما آبروئی باقی نمانده، بعلاوه از مجالس عرق‌خوری‌وعربدهٔ او در اصفهان شنیده بودم .

منزلی که امیرالملك حاکم آباده برای من معین کرده‌است باغچه‌ای است که در آن‌چادر زده‌اند و جای اجزاست و باغچهٔ دیگر عقب آن که عمارتی دارد برای من است . از شیراز هشتاد نفر ژاندارم بریاست صاحب‌منصبان سوئدی بآباده آمده‌اند ، ژاندارم تهران بر میگردد . بقراولان درب‌منزل، مخصوص سپردم که بهاءالواعظین را از ورودباین منزل مانع شوید ، شرحی بشهاب‌الممالك نوشتم که بهاءالواعظین نباید با اردو حرکت کند ، بخودش نوشتم که حرکت شما با من مناسب نیست بهانه بجوئید و معاودت کنید. شوخی میپنداشت یا بنوشتهٔ مرنارد اعتمادداشت قدری اشتلم کرد ، بخرج نرفت ، صدتومان هم باو خرجی دادم وامر کردم بامیرالملك‌بسپارندش بتهران برگردد . چون دید جدی است بنام و نشان اسبی را خواست، دادم، بهاءالواعظین‌به‌اصفهان رفت و هم صحبت بختیاری‌ها شد، بهمان کار هم میخورد لودگی کند بخندانند .

با گروهی که بخندند و بخندانند   چون کنم من نه بخندم نه بخندانم

بخرج مرتضی‌قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه ، موافق روایت، کتاب دادخواهی را در مطاعن من چاپ کرد و آنچه میتوانست بچاپ زد، گوش من عادت دارد ، در تبریز هم سیدالمحققین‌پس از قضیهٔ اجارهٔ خالصجات بث‌الشکوی را چاپ کرد ، جواب گفتم ، ثقة الاسلام گفت بهتر بود هیچ اعتنا نمیکردید، دراین نوبت بنصیحت ثقةالاسلام مرحوم رفتار شد ، نسخهٔ هردو را دارم ، روزگار حق را ازباطل تمیز خواهد داد . اسدی را است .

اگر چند پنهان کند مرد راز   پدید آردش روزگار دراز

اوحدی کرمانی

هستند در این جهان مکار   دیوان اعوذ گوی بسیار

در خان‌خوره نزدیك چادرهای ما چشمه‌ای‌بود، مغرب کبك زیاد برای آب خوردن برسر آن چشمه آمدند و بدست گرفته می‌شدند . آن شب کبك در اردو سبیل بود ، ما شکار افکن نبودیم اما بر جان آن کبکها آفت شدیم . در دامنهٔ تپه کاروانسرائی است سنگی ، خالی از سکنه و دزدگاه ، پیداست که مملکت پرستار ندارد ، سوارهای قوام‌الملك را اینجا لخت کرده بودند .

مشهد مرغاب سر راه‌است ، آثار باستانی دارد ، قبر کیخسرو و بعضی آثار آنجا هست‌و قریهٔ معروف قادرآباد منزل است . چند قریه است که‌معروف بمشهد مرغاب است ، مرغاب،مادر سلیمان، قادرآباد و چند محل دیگر ، مشهد ام‌البنی (مادر سلیمان) همان قبر کیخسرو است . چشمه‌ای دراین بلوك جاری است که‌آنرا مرغاب میگویند .

قوام‌الملك بتخت جمشید آمده است ، چادرمرا روی تخت زده بودند، قوام الملك که وارد

شدمن ازصندلی که منحصربفرد بود روی‌زمین نشستم‌که تفوقی نباشد وبدانند که من‌جاه‌طلب نیستم. ازقراری که شنیدم این معنی را حس کرده بود . یك روز اتراق شد، بتماشای نقش رستم رفتم که درسینهٔ کوه نقش‌است برج مانند. نزدیك نقش رستم بنائی مانده است‌معروف بکعبهٔ زردشت، ازطرز بنادرست معلوم نیست که چه بوده است . تخت جمشید بنائی معجب است که در مستی بتحریك مطربه‌ای بامراسکندرآتش زدند وخراب کردند. ستونهائی وجرزهائی باقی است وبرجرزها نقش‌ها است . نوشته‌اند که ازکتابخانهٔ تخت آنچه مفید میدانستند برای ارسطوفرستادند .

درحواشی‌صفه، ردیف های گل پنج برگ نقش است . بمناسبت حکایتی که در ژاپن شنیده بودم[1] وعلامت دولتی که گل داودی است ، باختلاف درجه شانزده پرتا پنج‌پر. یکی ازآن نقشها را که جدا شده بود بژاندارمها سپردم که بشیراز بیاورند ، در راه از دست رفت یا برای خودشان برداشتند .

ازآباده بشیرازدر دو محل تلگرافخانه هست ، یکی در ده بید یکی درسیوند . ده بید در



زمستان فوق‌العاده سرد است ، گفتند هروقت ملخ طلوع میکند بده بید که میرسند فاسد میشوند. تلگرافچی انگلیس‌عمارتی دارد ودرزمستان بکارمسافرین جا سنگین میخورد. چهار دیوار کلانی هم‌آنجا هست همه چینه که لای‌آن استخوان آدمی دیده شد، معروف است که یکی ازقصورهفتگانهٔ خسرو پرویزاست معروف بهفت گنبد، العهدة علی الراوی، بعمارت پادشاهی‌نمیماند ، آنهم درقرب تخت جمشید بآن عظمت ، یادی ازگنبد سیاه پوشان نظامی کردیم ورد شدیم . سیوند کناررودخانهٔ سیوند جای با صفائی است ، مردم این محل زبان مخصوصی دارند که ریشهٔ آن بدست نیامده است. تلگرافی ازسیورت[2] رئیس ژاندارم بانگلیسی رسید که ملتفت خودتان باشید. ژاندارمها فوق‌العاده مراقب حال من هستند، آن خبرسوءظن بود یا حقیقتی داشت ندانستم، مگر اینکه درزرقان قوام‌ـ الملك ، امیرالملك را نزد من فرستاد که ازشهرخبرهای خوب نمیرسد ، ترتیب ورود چه خواهد بود؟ گفتم باحوال شهرشما بصیرتی ندارم، هرچه قوام الملك صلاح میداند. پیغام کرد پس من جلو

۱ـ سفرنامه صفحهٔ ۱۰۲

۲- Sievert

میروم ورفت . در راه صاحب منصبان سوئدی که جلو آمده بودند مرا احاطه کردند، باحترام آنها سواره حرکت میشد ، بنظرم آمد که اینهم تدبیر بهاءالواعظین است ، جهت نداشت که برای من در ورود بشهر یا در راه خطری باشد ، دوست و دشمن نداشتم. بهرحال چهارم ذیقعدهٔ ۱۳۳۰ دو ـ بغروب مانده بشهر رسیدیم. قوام‌الملك بمنزل خودش رفته بود وبه‌ارك نیامد ، فوق‌العاده اندیشناك است ، از حال شهر چیزها میشنوم، گفتند دوروز قبل درتنگ‌الله اکبرقاطر اززیرپای رئیس‌نظمیه برده‌اند ، مغرب کسی قادرنیست ازخانه بیرون بیاید ، اگر بیرون آمد صاحب عبا نیست واز این قبیل بسیار شنیدم، حال شهر که این باشد حال بیرون چه خواهد بود .

نصف فارس میدان شرارت عرب است ، نصف دیگر عرصهٔ تطاول قشقائی. عسکرخان‌عرب (عسگرشاه) دم از استقلال میزند و اعتنا بقوام‌الملك ندارد . ژاندارمها در سیاخ‌نفهمیده باصولت‌ـ الدوله در افتاده شکست خورده توپ وتفنگ‌ازدست داده‌اند ، سیورت رئیس ژاندارم از شکم زخم برداشته است .

سپاهیان هندی از کاروانسرا جرأت بیرون آمدن ندارند ، باصطلاح شیرازیها آنها را کلب عباس میخوانند . قوام‌الملك از شهر نمیتواند بیرون برود یعنی میان ایلات خمسه که سپردهٔ باوست . درتهران حاجی‌آقا ، درشیراز بنان‌الشریعه از نقشهٔ من میپرسند ، گفتم من نقشه ندارم ، منتظرم به‌بینم مولی چه میکند . روزی عصبانی شدگفت پس بگوبمدد غیب‌کار می‌کنم گفتم‌هرکه غیر از این‌بگوید عقلش کم است، لیکن نقشه بدست آورده بودم. خوانده، شنیده و دیده‌ایم که چه‌کارها با فراهم بودن‌اسباب صورت نگرفته است و چه کارها بی‌اسباب انجام گرفته، اسبابش‌فراهم آمده است .

در مرودشت یکی ازکدخدایان املاك قوام‌الملك گوسفندی سرراه‌آورده بود ، گفتم نکشند کدخدا میآمد و چیزی میگفت ، سپردم کالسکه را آهسته برانند ، در ضمن گفت بین این دوتا را صلح بده ، دانستم که نقشه همین است .

نقشهٔ من درباطن رام‌کردن‌صولت‌الدوله ، تأمین خاطر قوام‌الملك، اصلاح بین آندووتشکیل قوهٔ محلی است . قوام‌الملك هروقت بحکومت میآید شصت هفتادنفر بیرون درهمراه داردومیرزا باقرخان همراه او است .

قشقائی چند طایفه‌اند ، شش‌بلوکی طرفدار سرداراحتشام‌است،کشگولی تابع محمد علی‌خان که در کازرون می‌نشینند ، بقیه مایل بصولت‌الدوله . صولت‌الدوله را بسه‌شرط تأمین ریاست ایل دادم، پرداختن‌بقایای مالیات ، گرفتن مقصرین اسمارت‌قنسول‌انگلیس، جلوگیری از شرارت‌ایل. راه بوشهربشیراز وشیرازباصفهان امن شد ونبودجزنیت من ورفتار مطابق دستورمولی به‌مالك‌اشتر.

اسمارت درتنگ شاپورمورد حملهٔاشرار ممسنی شده زخمی‌باووارد آمده بود پس از ورود من رفت واکونور بجای اوآمد ، درسفر دوم من به‌تبریز همین‌اسمارت قنسول انگلیس‌بود، صولت‌ـ الدوله برای من اسبی فرستاد، رد کردم که تا مقصرین اسمارت را نگیرد قبول نخواهم کرد .

سیصد نفرژاندارم که در شیرازند ازشهربیرون نمیروند . آنها را بین شیراز وکازرون تقسیم کردم ، در هرمحل ازاهالی پانزده نفر تفنگچی ضمیمهٔ ژاندارم کردم که حمایت محلی‌داشته‌باشند. سیورت رئیس آنها نزد من آمد که اطمینان ندارم میخواهم ژاندارمها را از راه جمع کنم ، گفتم اجازه نمیدهم ومسئولیت‌با من. ژاندارم باین‌ترتیب‌درراه بین شیرازو کازرون‌مسلط شد. قوام‌الملك بسروستان رفت، کاری از پیش نبرد، اما عرب‌هم آرام تر است . صد سوار بتوسط فاخرالسلطنه ازلشنی خواستم، بشهرآمدند ، سان دیدم، انعام دادم، رفتند و از شرارت کاستند ، سر کوهی که اسباب زحمت یزد تاخراسان است آرام گرفت ، آمدن لشنی بشهرچشم عرب و سرکوهی راباز کرد که نقشه دیگر است .

دراصفهان باآقا میرزا سیداحمد دولت‌آبادی وعدهٔ امنیت طرف‌شب عید داده بودم ، پس از چهل روز راه امن شد .

تلگراف تجار یزد

... اولا ورود موکب مسعود بمقر فرمانفرمائی فارس و امنیت حاصله ورفع شرارت سارقین فارس دراین مدت قلیل تشکرات صمیمانه‌از طرف خود و عموم اهالی یزد بعرض میرسانیم و امیدواریم در کلیهٔ سرکوبی و مجازات‌آنها، خصوص چند طایفهٔ چهارراهی ولشنی وبواناتی که اغلب از اتباع کهندل‌خان میباشند و استرداد اموال مسروقه فرو گذار نشود ، بلکه سالهای سال بآسودگی بدعاگوئی ذات اشرف مشغول باشیم. هیئت تجارخراسانچی

تلگراف علاءالسلطنه

نظر باینکه از مذاکرات محرمانهٔ سفارت انگلیس پاره‌ای استنباطها شده بود ، از سفارت لندن ومأمورهندوستان استعلام شد، بیم‌آن است که این سکوت و انتظار دولت انگلیس منجر بپاره‌ای پیشنهادات از طرف آنها بشود و دولت را مجبور بقبول آن بکنند . دو سال قبل دولت انگلیس پیشنهاد کرد که ژاندارم جنوب بتوسط صاحبمنصبان انگلیسی ، همان مقصدرا انجام بدهد ، حالا در صددند که اگر اقدامات دولت نتیجه ندهد، همان پیشنهاد را بکنند وزارت خارجهٔ انگلیس بسفیر ایران اظهارکرده است که ازوعدهٔ فرمانفرمای فارس یکماه بیشتر میگذرد و از اقداماتی که بنا بودبرای تنبیه مرتکبین واقعهٔ اسمارت بشود اثری بروزنکرد . نظربهیجان عامه وتشویق روسها ممکن است دولت انگلیس پیشنهاد خودرا تجدید کند ، معشئی زاید. وزارت خارجه ازنقشهٔ جناب‌عالی‌مستجضر نیست ، اگرچه در حضوری فرموده‌اند که قنسول از نقشه مستحضراست، منتظرم از نقشهٔ اقدامات بزودی تلگراف بفرمائید که ازاقداماتی که درنظردارند جلوگیری شود . محمد علی

جواب من به علاءالسلطنه ۴ صفر[1]

دولت انگلیس اهمیت بیشتربامنیت راه میدهد ، اقداماتی که شده است راجع براه است و تدارك که شد اشرار هم حساب میبرند و مقصرین اسمارت [2] هم گرفتار خواهند شد . مانع گرفتاری مقصرین اسمارت ، محمدعلی‌خان کشگولی‌است و ازصولت‌الدوله خواسته‌ام و شرط واگذاری ایل باو است .

با تجربیاتی که ازتبریزدارم نقشه بکی بدهم ؛ در تبریزتلگرافات رمزمرا از وزارت داخله برای امیرحشمت فرستادند .

بختیاری صمیمی ترین طوایف است ، فوج چهار محال را حاضر نکردند . لندن و کلکته ممکن است غفلت ازاوضاع ما کماهوحقها داشته باشند ، توقعات دولت محل تعجب است .

هنوز پس ازآنچه درفارس گذشته است موقع آن نرسیده که صولت‌الدوله و محمد علی خان کشگولی بجان هم بیفتند . قنسول انگلیس که نمایندهٔ آندولت است ، از پیشرفتی که شده است راضی وخشنود است و انشاءالله طوری نخواهد شد که اقدامات محتمله را صورت وقوع بدهند . با صحبتی که من با وزیرمختارانگلیس یا اوبامن کرده است و آنچه ازقنسول استنباط میشودصحبت وزیرمختارما درلندن ، یا مأموردرهند پروپای درستی ندارد .

(وزارت خارجه هم آن وزارتخانه نیست که من بتوانم مکنون خاطرخودمرا بگویم .)

---

۱ ـ عین همین مطالب را از زبان جنرال قنسول هندوستان بکار گزار میگویند ، راپرت یومیهٔ تلگرافخانه برای تنظیم موجبات نظم کافی است و سفارت از جریان امور واقف . منظور این است که تلگرافی را داشته باشند وعیناً بسفارت بفرستند .

۲ ـ بنده بمنزل نرسیده دولت انگلیس مقصرین اسمارت را میخواهد ، حق دارد ، تصور میکند که من قوهٔ کافی همراه دارم، فکرنمیکند که اول‌باید نظمی داد وقوه تدارك کرد بعدبه‌هرج و مرج خاتمه داد . دولت خودمان از من نقشه میخواهد در صورتیکه من اگر موقع مقتضی نقشه می‌بود ونقشه‌ای میداشتم ، نمیگفتم که مدعی روی نقشه با من مخالفت کند .

ایجاد دوفوج

اعیان‌وتجاررا خواستم، مجلسی کردیم گفتم حال ایلات را میدانید معقول نیست که اهل فارس منتظر باشند از آذربایجان فوجی بیاید املاك آنها را حفظ کند. معنی ندارد فارس ازخودش فوج نداشته باشد، فوج محلی شریك سود وزیان است ، فوج خارج برای خاطرفارس خودش را بمهلکه نمیاندازد ، چنانکه مکرر دیده‌اید، متقاعد شدند . قرارشد دوهزارنفر از املاك خودشان پادارکنند و درشهرحاضر شوند و تا من درفارس بودم هشتصد نفرحاضرشدند و این اقدام اثرکلی درامنیت ولایت کرد .

صولت‌الدوله منظم ازکنارشهر به ییلاق رفت وانضباط نیکودرایل داد . قوام‌الملك را با اردو بفسا فرستادم ، موفق شد عسگرخان را گرفت بشیراز فرستاد ، نه بزد وخورد . برای تسویه حساب عسگرخان در چادر او حاضرشده بود ، گفتگوشان گرم میشود قوام‌الملك خودش را روی عسگرخان میاندازد ، فراشباشی او اول جرأت نمی‌کند پیش بیاید آخرکمك میکنند وعسگرخان کند وزنجیر می‌شود . کسان او که درخارج بوده‌اند دست درمیآورند یك نفر از آنها تیرمیخورد ، با آن حال سه نفر را زخمی میکنند و میگریزد . این حسن اتفاق آرامشی در فارس آورد که انتظار نمیرفت، عسگرخان‌را بشیراز آوردند، رعب غریبی از او دردل مردم بود . چند روزحبس بود، سی هزار تومان میداد که او را تحت‌الحفظ بتهران بفرستم ، صمد آقا تاجر قفقازی واسطه بود ، گفتم کی ضامن است که اورا درراه ازدست مستحفظین نگیرند ومارزخم خورده‌سبب فساد کلی نشود و زهربهرطرف نریزد ؟ بعلاوه تهران را میشناسم دور او را میگیرند چندی بقمار میگذرد آخربا نشان وفرمان رها میکنند چنانکه درتبریزدیدم . حق با من بود که گفتم منتظرم ببینم مولی چه میکند، نیت که خیرعامه شد نه سود خویش، همان مددمولی است . میرزا احمد خان رئیس تلگرافخانه عقیده داشت که سی هزارتومان را باید گرفت و او را سیاست کرد ، گفتم نمیکنم سبب سلب اعتماد دیگران می‌شود و بی اعتباری قول خودم . او را سیاست کردند . مردم باورنمیکردند ، پس از اینکه یقین حاصل کردند بهم تبریك گفتند چون درموقع سیاست ایت‌خلیل درتبریز، گویا درفارس آبی روی آتش ریخته شد . عسگرخان با قبای زری درحبس بود ، او را که بمیدان میبردند دیدم ، چشمم را برهم گذاردم خاطرم آمد قول میرزا تقی آقا درتبریزکه گفت اگر ایت خلیل را بیست وهفت بارسیاست کنند وزنده شود بازباید سیاست کرد،ستم برستم پیشه عدل است وداد .

پس از دفع عسگرخان، عربی‌در حجرهٔ میرزا احمد خان لاری بمن دعا کرده بود ، گفته می‌شود بچه مناسبت ؟ میگوید برای دفع شرعسگرخان که ما را بدزدی وا میداشت و آنچه بدست میآوردیم میگرفت ، روی آمدن بشهررا نداشتیم ، حالا بشهرمیآئیم مثل اینکه من‌آمده‌ام باربرای یزد گرفته‌ام هزارتومان پیش کرایه دارم هزارتومان هم بعد خواهم داشت چه ازآن بهتر، خطرات دزدی را هم ندارم .

ملا قباد در اطراف آباده سرکردهٔ اشرار است . اورا بخدمت نوید دادم ، خلعت برای او فرستادم . تمکین صولت الدوله و خبر سیاست عسگرخان هم در او اثر کرده بود آرام گرفت . دویست و پنجاه بار پوست بره متعلق بصمد آقا را در آباده بردند ، بملا قباد نوشتم ردکردند، دو لنگه پوست روباه ازبین رفت.

ژاندارم و مأمورین مالیه باملاك عسگر خان رفتند . فاروق و آب انار دو ملك او را مالیه تقاص کرد ، اموال دیگرش را مقداری ژاندارم بتهران حمل کرد ، مقداری مالیه بشیراز آورد، تنباکوی بسیار،البسهٔ فراوان، من جمله خرقهٔ خزی متعلق به نصیر الملك . چون ادارات مستقل است من مداخله‌دراین قسمت نکردم ، آنچه معلوم شد از اموال چیزی بصاحبانش نرسید . چراغ‌روشن‌شده است، امنیت‌حاصل، حشرات سرازسوراخها بیرون میکنند . استاز بلژیکی‌بریاست مالیه‌آمده است ، میرزامصطفی‌خان اصفهانی‌بمعاونت او ، چون‌حکم از وزیر مالیه نداشت گفتم شما را باین سمت نمی‌شناسم ، سبب رنجش او شد ، تا ازتهران از وزیرمالیه تصدیق مأموریت او شد .

چه‌کنم حرف‌دگر یاد نداد استادم ، می‌بینم سربی‌صاحب میتراشم می‌بینم مخبرالسلطنه چه، حکومت فارس کجا، بگوش میرزامصطفی‌خان خوانده شده است . برای‌تخریب‌آمده است کارشکنی مرنارددر موقع حرکت،مکتوب‌خودش و اشاره به‌مضادت سفیر روس ، مأموریت بهاءالواعظین به‌تفتیش مالیه ، که بخاطردسته‌های اسکناس جلودسته‌های شهری فریاد یا مرگ‌یا استقلال میزده است ، درحالیکه روسها درینگی‌امام بودند ، همه در نظر است . بالاخره مأموریت مصطفی‌خان بمالیه همه برای این بود که فارس امنیت حاصل‌نکند و من‌باید تن واحد میداناری بکنم مگر مولی بداد من برسد ، با خداست .

میرزا مصطفی خان باظل‌السلطانیها ارتباطی دارد ، گفتند تعهدی کرده است اسباب فراهم بیاورد من بروم‌و صارم‌الدوله بفارس بیاید ، مثل تعهدی‌که امان‌الله‌میرزا در آمدن‌به‌تبریزکرده‌بود، اینجا هم پشت‌بند سفارت روس است .

سانحهٔ‌غیر مترقبه ۲۲ قوس ۱۳۳۱

دوماه پس‌از ورود من، راه کازرون نسبتاً امن است ،سینه سفید را برف گرفته است. ماژورکتلول از صاحب‌منصبان انگلیس سر اسپرتشان می‌جنبد هوس شکار کرده‌اند . قنسول انگلیس از من رأی خواست ، نظر باستقرار ژاندارم و تفنگچی در راه و آرامش دو ماهه که از بوشهر اسلحه بشیراز حمل‌شد ، دلیل منع نداشتم . با ۲۶نفر سوارهندی بطرف دشت ارژن‌حرکت کردند، صد نفر سربازهم‌در راه‌بود ، درخان‌زنیان‌قافله‌که مطمع اشرار بود ، با سربازها میگذرند .سوارهای هندی دچار اشرار می‌شوند .رابرت‌کتلول‌میگوید اکسفرد دست باسلحه‌میکند ، از اشرارپیش‌دستی میکنند، اکسفرد کشته میشود . مایهٔ بسی‌تأسف شد ، لیکن‌در قنسول‌و نظامیان هیجانی نیاوردچه اشرار یعنی سارقین بهوای قافله آمده‌بودند نه‌طرفیت مستقیم ، چون در وقعهٔ اسمارت هرچه‌بود در شیراز کدورتی مرئی‌نشد و تصدیق کردند که اکسفرد بیموقع تیری انداخته .

نطق‌لرد‌لامینگتن درلندن۲۹ژوئیه

لردلامینگتن امروز درمحضر .نجمن‌مرکزی آسیا شرحی ازمسافرت‌خود در ایران مذکور ساخت و گفت که آبروی انگلیس درجنوب‌لطمهٔ سخت خورده ، بواسطهٔ‌حمله‌ای‌که باسمارت شد و یك‌نفرصاحب‌منصب را کشتند و این‌توهین جبران نشده است . بواسطهٔ یاغیگری ایلات صاحب‌منصبان سوئدی هم بواسطهٔ بی‌ربطی از اوضاع مشرق نتوانستند کاری از پیش‌ببرند ، لازم است‌بجای آنها صاحب‌منصبان انگلیسی گذارده‌شود . کلنل‌هایت‌گفت‌که ما پانزده‌الی بیست‌هزار نفر کمترنمیتوانیم مأمور جنوب بکنیم ، به‌قنسول انگلیس‌گفتم کارشناس‌شما این‌مقدار قوه لازم‌میداند ، با سازمانی‌که ما هرگز نداریم‌من با سیصد نفرژاندارم و چهارصدسرباز بیش از آنچه کرده‌ام ، چه میکردم‌لابدم بمیخ‌به‌نعل مدارا کنم تا قوهٔ کافی‌تدارك شود .

عین‌الدوله جقهٔ چوبی را زده است و وزارت بخرج‌من میدهد . از جوابی‌که عرض‌شده است سؤال معلوم است ، «۱۱۲، هرچه فکر میکنم مطلبی را از نظر نینداخته‌ام مگر اینکه از نظر تهران‌سهوی شده باشد . آن‌قوه راکه میفرمائید بواسطهٔ تلگراف پی‌درپی جمع‌آوری فرموده‌اند ، آنچه راجع بصولت‌الدوله وحاج‌محمدکریم‌خان و محمدعلی‌خان است اسباب اغتشاش این سه‌نفرند ، دروغ‌میگویند . عمل‌قشقائی باید صورت‌تازه پیداکند و آن‌موقع هنوز نرسیده است . درنقشهٔ حاج محمدکریم‌خان و محمدعلی‌خان و علم‌کردن صولت‌السلطنه ازطرف بنده‌اقدامی‌نشده است‌وجز تقویت صولت‌الدوله امروزصلاح نیست .

تمشیت امورفارس منحصر بگرفتن مقصرین اسمارت نیست ، راه‌تجارت مسألهٔ عمده بود . گرفتن مقصرین اسمارت‌هم بیکفایتی یا عجزصولت‌الدوله است ، من‌درساختن قدرت دولت اهتمام دارم . میفرمایند درمقابل محمدعلی باید محمدعلی‌خانی تراشید ، روی این سیاست محمدعلی‌خانها پیدا شده‌اند ، باید اساسی‌ساخت که‌محمدعلی‌خانها سرجای‌خودشان بنشینند، محمدعلی‌خان دیگری بتراشم گرفتار دومحمدعلی‌خان خواهم بود الی آخر.»

بآقای ایلخانی حفظ‌الله

با وجود تأکیدات من و تعهدات جنابعالی مسئلهٔ مقصرین اسمارت هنوز انجام نیافته است ، گفتم نطق لردلامینگتن را برای شما بفرستند .لرد لامینگتن از موافقین با ایران است ، ببینندلو چه‌نطق کرده است اگر واقعاً از شما کاری ساخته است برای کی گذارده‌اید ؛ فشار دولت انگلیس دولت ایران را مجبور باقدامات دیگر خواهدکرد . اگر مقصرین اسمارت از کسان خود من‌بودند براحفظ مصالح مملکت که وطن خراب‌شدهٔ ماست ابداً در تنبیه و سیاست آنها خودداری نمیکردم ، البته زودتر بیائید و مقصرین را بگیرید و بفرستید و آبروئی حاصل نمائید . در صورتیکه هنوز مقصرین اسمارت را محمد علی‌خان بدست نداده ، توپی‌که برای تنبیه ممسنی فرستاده شده بود وشب در صحرا مانده ، باکمك اشرار از دست مستحفظین گرفته و برده‌است . اگرچه گلنگدن‌وقورخانه‌نداشت معهذا خلاف شیوهٔ نوکری است . اسم این‌را من چه بگذارم ؟ چطور بگویم محمد علی‌خان مطیع ایلخانی است و ایلخانی خدمتگزار دولت ، اگر واقعاً بی شرفی بجائی رسیده است که باید ازهندبیایند شماها را سرکوبی کنند ، منهم بخودم زحمت ندهم . نمیدانم چرا ما مردم اینقدر بی‌حس‌شده‌ایم ، این دفعهٔ آخر است که بشما مینویسم و اگر عاجلا نتیجه ندهد فکر دیگر خواهم کرد. مخبرالسلطنه

مقصرین را دونفر از اهل ممنسی آوردند ، مدتی‌در حبس‌بودند ، از قنسول‌برای آنها تأمین جانی‌خواستم ، چه قتلی نشده بود. قنسول بحبس‌آنها قناعت کرد ، از برای موعد عید ، ازپادشاه انگلیس تقاضای عفو کردم قبول شد و آن دو نفر را آزاد کردم و اسبی که صولت‌الدوله فرستاده بود قبول .

رفتن‌سپاهیان هندی
آمدن یالمارسن

اگرچه سفیرانگلیس بمن گفته بود که هر ساعت شما بمن تلگراف کنید سپاهیان ما میروند ، من‌عجله‌نکردم تا قنسول‌نزد من‌آمد ، گفت‌سپاهیان بهتراست‌بروند ، گفتم دوهفته‌صبرکنند . لازم میدانستم در راه احتیاطی بشود. دریابیگی‌رابتنگ‌ترکان‌فرستادم ، مسعودالممالك‌را بدالکی ،آنوقت اجازه‌دادم بروند . از تنگ‌ترکان بسلامت‌گذشتند دردالکی پیش‌بینی‌بکار خورد ؛ قطعه زراعت ارزن رابرای‌جای‌چادر سپاهیان‌تراشیده‌بودند، صاحب‌ارزن بصدا درمی‌آید ، مسعودالممالك میرسد قیمت ارزن را میدهد نزاع میخوابد وبخیرمیگذرد . یك تیرتفنگ کافی بود که فتنهٔ بزرگ راست کند و یکنفر از سپاهیان نماند .

آنچه شنیده‌ام وضعیت‌دره‌ماهور دردالکی فوق‌العاده برای دفاع مستعد است ، این‌همان‌محل است‌که کدخدای دالکی کریم‌خان فراری را ازفرار منع‌کرد وجمعیت‌محمدحسن خان‌بختیاری‌را از پا درآورد . وقتی‌به‌بوشهر رسیدند شکر کردم .

دراین‌موقع یالمارسن باعدهٔ‌پانصدنفری‌ژاندارم‌بشیرازآمد، سفیرفرانسه لوکنت ویکنفرآلمانی کاپیتن‌کلین باتفاق او همراه‌یالمارسن بشیرازآمده‌اند . معلوم‌شد آن‌آلمانی‌همان‌کلین است‌که‌به‌تبریز آمده بود . دوگلاس رئیس‌سپاهیان هندی وداع‌کرده بود اما هنوز نرفته بود ، یال مارسن از آباده بشیراز ژاندارم در راه‌گذارده است ،عدهٔ زیادی همراه‌ندارد . ازسفیر فرانسه دعوت‌کردم، مدعوین از شش ملت جمع بودند ، درسر سفره نطقی بمناسبت اتفاق افتاد بزبان فرانسه‌شکسته بسته‌گفتم[1]:

نطق بفرانسه

Jamais Karim Khan Zind surnommé Vakil ne s' était pas

---

۱ ــ من‌فرانسه را از کتاب آموخته‌ام نه‌بتکلم با اهل‌زبان چون‌آلمانی ، این‌است که کلمات را بجای خود آوردن مشکل است ، لهذاعذر میخواهم . فرق است که شخص زبانی را از راه چشم بیاموزد یا از راه‌گوش .

imaginé que dans ses salons peut-étre même dans sa salle à manger il y aurait une réunion de six nations amies occasionnée par l'aimable présence de notrevénérable hôte son Excellence Monsieur Lecomte ministre de France qui a daigné visiter Chiraz.

Notre estimable hôte a bien pu observer l'amabilité dont Je suis comblé par Monsieur le Majeure O'connor Consul d'Angleterre. C'est surtout par son appui moral que J éspere pouvoir achever ma tâche qui n, est pas des trop faciles.

Aussi Monsieur le Colonel Hyalmaarson avec ses compatriotes Zélés viennent me seconder le sabre en main et Monsieur le controleur Stas l, argent en poche. Encore faut-il citer notre estimé visiteur monsieur le capitaine Klein qui par sa présence complète la demi douzaine de nationalités

Je prends encore l' occasion pour exprimer mes recconnaissances pour des efforts que Monsieur le colonel Douglas a montré pour éviter l' apparence défavorable que le sejour d'un déta-



جلوس کریمخان مطابق تصویری که درقصر گلستان بود

chement armé pauvait éveiller dans le pays il nous quitte en ayant augmenté I' amitié déja exissante.

Je finis par Boir à la santé de notre honorable hôte qui fait le cœur de cette réunion son exellence Lecomte.

بفارسی: هرگز کریمخان زند معروف بوکیل بخاطرش خطور نمیکرد که در سالنهای او، شاید هم شامخوری اجتماعی از نمایندگان شش ملت دوست بشود که موجب آن دیدنی است که میهمان معظم ما جناب آقای لوکنت وزیر مختار فرانسه از شیراز میفرمایند. میهمان مکرم ما مشاهده فرمودند که من چه استفاضه از محبت آقای ماژراکونورقنسول انگلیس دارم، فقط بکمك

معنوی اوست‌که امیدوارم وظیفهٔ خودم را کـه ازسهل ترین نیت انجام بـدهم ، همچنان‌آقای کلنل یال مارسن با هموطنان ساعی خود شمشیر در دست وآقای استاز مدیر مالیه وجوهات در جیب مـرا یاری میکنند .

از میهمان محترم آقای کاپتین کلین یاد کنیم کـه حضور ایشان نیم دوجـین عدهٔ ملل را تکمیل می‌نماید .

موقع را مغتنم میشمارم‌که تشکرات خودم را از مساعی آقای کلنل دوگلاس درمنع‌احساسات ناگوار که لازمهٔ حضور دستهٔ نظامی مسلح است ، دراندیشهٔ ملتین اظهار بدارم، میروند درحالتی‌که بردوستی دیرینه ملتین‌افزوده‌اند در خاتمه مینوشتم بسلامتی میهمان محترم خودمان، یعنی قلب این اجتماع جناب‌آقای لوکنت .

تلگراف تهران وزیر مختار انگلیس روی را پرت قنسول انگلیس در بوشهر میگوید راه ازکازرون به بوشهر نا امن است ، یك نفر انگلیسی که اخیراً ازآن عبور کرده ، سوارهای صولت الدوله مستحفظ او بوده‌اند . عبور ومرور درآن خط وحشت انگیز است ، ایلات این حدود قصد دارنـد بـه ژانـدارمری حمله بکنند و عدهٔ ژاندارم کم است و اگر شکست بـه ژاندارمری وارد بیاید در اروپا اثر بدی خواهد کرد . عقیدهٔ وزیر مختار این است که یال مارسن در کازرون توقف کند تا دستهٔ دیگر ژاندارم برسد که پس از ورود دستهٔ‌آخر فوراً به‌محمدعلی‌خان حمله‌ببرند وبواسطهٔ فتح نظامی، نفوذ درولایات حاصل‌کنند.

چه باید کرد که تصور میشود ازپانصد یا هزار نفر بچه ننه ، همینقدر که سجاف قرمز دور قباشان بود ، در مقابل تفنگچی صحرائی‌آنهم درکوه کار ساخته است . اگر یك انگلیسی در راه سجاف قرمز بقبای مستحفظ نبیند وبترسد دلیل نا امنی است .

سفیر فرانسه مایل بود به تنگ ترکان برود ، برای تماشای دخمهٔ شاپور ، کسالت مانع شد، یالمارسن حرکت کرد. ازعین‌الدوله تلگراف رمزرسید که به یالمارسن بگوئید هرجا هست بماند تا دستهٔ سوم‌ژاندارم برسد ، گفتم یالمارسن الان دراطراف کازرون در چادر صولت‌الدوله میهمان‌است، خاطرجمع باشیدکه بسلامت میگذرد . اگر یالمارسن درمحلی توقف کند و بیم نشان بدهد، عذر ژاندارمری خواسته است . با محمدخان برازجانی بهم بسته‌ام ونمیتوانم بتهران حالی بکنم‌که سجاف گلی قبا کار نمیکند. یالمارسن‌بدون برخورد بزحمتی ببوشهر رسید ، دستهٔ سوم هم‌آمد .ازکازرون ببوشهر پست گذاردند ، تدبیر این بود که غضنفرالسلطنه ژاندارم را بقلعه راه داد ، بلی نظام لازم است وبی‌قشون کارها بی‌مایه، لیکن با صاحب منصبان سالخورده و مجرب و آشنا باوضاع محل، نه چند نفر شاگرد مدرسهٔ سوئدی‌زبان نفهم غیر آشنا باوضاع مملکت، با اختیاراتی که گوش به‌پندکسی هم ندهند وسرخود وارد معرکه شوند .

تلگراف برازجان تلگراف مرحمت آمیز مطاعهٔ مبارك‌الان زیـارت ، هروقت بیست هـزار تومان‌پول نقد وسیصد هزار فشنگ وسه هزارنفرطایفه که دارد ، بانضمام نیمه جان خود نیاز دین ودولت وملت نمود ، قابل تمجیداست والاخود را قابل تمجید نمیداند . غلام برازجانی

برازجان سر راه بوشهر مأمنی است ومحمدخان صاحب نفوذ ومتصرف . من باعتماد جلب او ژاندارم را در راه بوشهر استقرار دادم ، بامخالفت او دشوار وپرخسارت بود ، چنانکه دراوایل دریابیگی را بقلعه راه‌نداد. تلگراف وحشت‌آمیز عین‌الدوله را در موقع حرکت یال‌مارسن ببوشهر یاد کرده‌ام .

تلگراف دیگر غضنفرالسلطنه برج مقام‌در برازجان در تصرف ژاندارم است، حکومت بوشهر میخواهد بتصرف تفنگچی‌داده شود، غضنفرالسلطنه تکلیف میخواهد. بتهران‌گفتم از حکومت بوشهر بپرسند مصلحت این کار چیست ؟ بـه غضنفرالسلطنه جواب دادم که به تهران گفته‌ام. میگوید مقرر فرموده‌اند که عین‌عریضهٔ

غلام را باولیای امور مخابره فرموده‌اند تاچه جواب برسد . جسارتاً عرض میکند، کجا این بحران‌های پی‌درپی کابینه میگذارد که رسیدگی بامور ملت و مملکت بشود ، امروز وقت باقی نمانده که ملت بلاتکلیف باشد . چون امیدوار بجواب تهران نیستم ، گفتم از حکومت بنادر سؤال کنندتبدیل ژاندارم به تفنگچی چه مصلحت دارد وبه غضنفرالسلطنه گفتم برج باید در تصرف ژاندارم باشد . من با بسی ملاحظه ژاندارم را در راه بوشهر مستقر کرده‌ام ، حکومت بوشهر میخواهد بدین تدبیر تجدید قضیهٔ تنگک کند، وای برما .

رقیمهٔ آقای مستوفی رئیس‌الوزراء

فدایت شوم خدمات جنابعالی در انتظام و امنیت قلمرو ایالتی و آسایش اهالی فارس طوری خاطر هیئت دولت را جلب نموده که شایان هرگونه تجید و توصیف است ، چنانچه مراتب خدمتگزاری ودولتخواهی جنابعالی درپیشگاه معدلت اکتناه اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه معروض و مشهود افتاده، ارادهٔ سنیهٔ همایونی ارواحنا فداه چنین اقتضا فرموده که باعطای یك قطعه عکس مبارك که در موقع تاجگذاری برداشته شده و بدستخط مبارك موشح گردیده ، جنابعالی را قرین افتخار و اعزاز فرمودند . بانهایت مسرت قلبی این موهبت ملوکانه را بجنابعالی تبریك میگویم . حسن رئیس‌الوزراء

عکس را درموقع مراجعت درحسن آباد آقای قاسمخان آورد زیارت شد .

تلگراف سردار اسعد

تلگراف مبارك زیارت شد ، از ترتیبات فارس مرقوم فرموده بودند که صورتی پیدا کرده بی‌نهایت اسباب خوشوقتی گردید وذکر هرمجلس‌است، خصوصاً سفارت بهیهٔ دولت انگلیس که کمال رضایت را از انتظامات آن صفحه دارند . امید است بتوجهات حضرت اجل امنیت و نظم استقرار و استحکامی یافته ؛ بیشتر اسباب امیدواری داخله و خارجه بشود . علیقلی

درباب سفارشی که کرده بودند خدمتشان سربسته عرض شد :

بخت حافظ گر از این گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه بدست دگران خواهد بود

پیشکار صولت‌الدوله گفت امیر محتشم بختیاری هم خواستگار است و از من رأی خواست، گفتم اگر تقاضا را می‌پذیرد سردار اسعد مقدم است والا بکسان خودش بدهد ، اولی است . ایلات دست میاندازند که بمواصلت برقدرت بیفزایند و ضرر مملکت است .

رمز تهران

بعضی تبریزیها که از اول ضد اساس مشروطیت بودند با دولت مشروطه جنگ کردند(باید شجاع‌الدوله و امثال‌او منظور باشد) تلگرافی بهیئت دول کامل‌الوداد کرده‌اند برضدمقام نیابت سلطنت و دولت حاضره که بتهران رسیده است و ضمناً برای مقاصد آتیهٔ خودشان (البته تحریك روس است) جناب اسعدالدوله را خواسته‌اند . لازم است در تلگرافی بامضای علما و تجار و اعیان در اظهار نفرت از این قبیل اظهارات و بیزاری در تعظیم نایب‌السلطنه و امتنان ازهیئت حاضره تسریع فرمایند .

تلگراف تدارك و فرستاده شد موادش در نوشتجات من نیست .

حاجی احمدخان لاری ازتجار محترم روزی گفت حکومت شما مثل حکومت معتمدالدوله است که هفت سال حکومت فارس داشت و خوب حکومت‌کرد ، گفتم بایك‌فرق،گفت، چیست؟ گفتم در آن وقت دولت تفنگ داشت و ایلات چماق ، امروز دولت چماق دارد و ایلات تفنگ پنج تیر .

یکی از اشکالات فارس دعوی سید عبدالحسین لاری است که درلار علم استقلال بر قرار کرده ، تمبر پست وضع کرده است سال اول قوام‌الملك از سروستان تجاوز نتوانست ، سال دوم او را به‌لارستان فرستادم . درفسا موفق شد عسگرخان را گرفته بشهر فرستاد. سال‌سوم از فسا بلار رفت و شر سید عبدالحسین را کوتاه کرد . جماعتی از تجار لار و اعیان پول وقورخانه بسید عبدالحسین میرساندند ، مردمان غریبی هستیم . عبدالحسین بحدود قشقائی فرارکرد و دیگر از او

فسادی بظهور نرسید .



تعرف المجرمون بسیما

قیافه هم یعنی تباهکاران را بصورت آنها می‌توان شناخت قولی است قابل رد و قبول ، کلیت ندارد . محققین چیزهائی نوشته‌اند؛ افلاطون و ارسطو خواستند از شباهت‌انسان بجانوران پی باخلاق ببرند، داروین برآن‌است که تحولات تغییر صورت داده است، این تحولات در اخلاق تا چه اندازه مؤثر افتاده معلوم نیست . ظاهراً انسان از همهٔ حیوانات ارث برده است، این‌تحولات اعضاء را دلیل خوئی گرفته‌اند، گوش پهن را فی‌المثل نشانه حمق گرفته‌اند. ملا گوید: گوش خر بفروش و دیگر گوش‌خر. برنادت را بشیر، تالیران را بروباه و لتر را به بوزینه ، ربسپیر را بگفتار ، زنها را بگربه. ناپلئون اول را بسگ شکاری تشبیه کرده‌اند .

امزجه را در حالات مدخلیت داده‌اند . سودائی غالب آشفته است و تلون فکر دارد ، صفراوی بدبین میشود وغالب ظنین است و حال یأسش افزون ، بلغمی سست است و رخوت فکر دارد واز بلاهت خالی نیست ، دموی خوش بین است در نتیجه فعال. آنچه مسلم است حال مزاجی در مغز مؤثر است و اغذیه در سلامت مزاج. معده احتیاج‌خودش را بدماغ خبر میدهد .

سرخی صورت علامت شرم است، زردی علامت بیم و ترس . بشره آینهٔ حالات است ؛ فکر شدید چین بابرو می‌آورد، طرز حرکت و اختلاف قامت را هم در حالات و افعال مدخلیت‌داده‌اندو تصوری است چه بسیار اشتباه که درلباس می‌شود . بقول‌سعدی : خرارجل اطلس بپوشد خر است، انتخاب الوان و اشکال در سلیقه بی‌مدخلیت نیست .

مرد از پی لعل و زر نپوید — طفل است که سرخ و زرد جوید[۱]

سعدی راست

توان شناخت بیکروز در شمایل مرد — که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم

ولی زباطنش ایمن مباش و غره مشو — کـه خبث نفس نگـردد بسالها معلوم

زنی سه دخترش را نزد خانمی برد که یکی را برای مجالست انتخاب کند . خانم وسطی‌را انتخاب کرد، و گفت در فرودآمدن از کالسکه خواهر بزرگتر قدم غلط برداشت دومی قدم‌درست برداشت و سومی جستن کرد ، اولی چپ است و سومی بی‌پروا و ادب .

۱ ـ خاقانی

سعدی گوید :

زلوح روی کودك برتوان خواند   که بد یا نیك باشد در بزرگی
سرشت نیك و بد پنهان نماند   توان دانست ریحان از دو برگی

سن از حال صورت پیداست ، در علم فراست قدیماً جدیداً بسیار نوشته‌اند البته مأخذ معلوماتی نمیتواند باشد . اتقوا من فراست‌المؤمن انه ینظر بنورالله در حق روشن بینان صدقمی‌کند که درجهٔ سادهٔ آن خطور قلب است و اگر مورد التفات باشد در اکثر مردم سهمی است .

از ابن عباس روایت است که ان‌فی‌ذالك ایات للمتوسمین . متوسمین صاحبان علم فراستند. لاواتر صورت اشخاص را بحیوانات شباهت میداده ، بزمان ناصرالدین شاه احمد خان و محمد علی‌خانی را بگربه لقب داده بودند . گویند که هرچه ابرو بچشم نزدیکتر باشد شخص جدی و در فکر عمیق است . من در مریل عمق فکری ندیدم و در بد ذاتی و شیطنت بی نظیر بود .

تربیت ذات را تغییر نمیدهد .

سنائی گوید :

توعلم آموختی از حرص اینك ترس کاندر شب   چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

پاخلوسکی وزیر مختار روس در قصر خاقان چین بشقابی گرانبها را در جیب گذارد . یکی‌از لردهای انگلیس بالطبع دزدی را دوست میداشت ، در میهمانیها چیزی از منزل صاحبخانه کش میرفت . پیشکارش روز دیگر برای صاحبخانه میفرستاد . پدرم گفت هفتاد سال سعی کردم یکنفر پیدا کنم که راست بگوید پیدا نکردم . وزارت تلگراف دو هزار نفر تابین داشتند .

از وجنات صورت و حرکات اعضاء بعضی عبارات بمعنائی مخصوص شایع است .

گشاد پیشانی (صاحب اقبال) پیشانی کردن (لجاجت) .

چوآهن تاب آتش می‌نیارد   چرا باید که پیشانی کند موم

گره ابرو (غضب) چشم سفید (لجوج) چشم بزیر (باحیا) چشم مالیدن (عذر آوردن)کله‌شق (گردن‌کش)سرجنباندن، شانه بالا انداختن، دست برهم زدن ، دست بدست کردن ، پاکشیدن ، لب گزیدن ، گوش خاراندن ، خف کردن، سبیل سرابالا،ریش بلند .

یکی در کتاب خواند ریش بیش از قبضه دلیل حماقت است ، ریشش را قبضه کرد . جلو چراغ گرفت دستش سوخت رها کرد کوسه شد در حاشیهٔ کتاب نوشت بتجربه رسید .

خواستن مریل امریکائی یااجل معلق

مریل صاحب منصب جزئی است که شوستر برای دستهٔ ژاندارم مالیه خواسته بود و من نمی‌شناختم . از دو فوج جدید فارس عده‌ای حاضر شده‌اند، قنسول انگلیس گفت خوب است برای مشق وتربیت آنها مریل رابخواهید. امریکائی است وملاحظات سیاسی ندارد. خواستم ،نمیدانستم بلای جان من خواهد شد ، در ملاقات اول رؤیت او مرا مشمئز کرد. خواسته بودم و بکارش باز-داشتم، دریابیگی رئیس قشون است و از شاگردان پیاده نظام ، در دوره‌ای که من در دارالفنون ترجمهٔ اطاق پیاده میکردم ، بمعرفی من پدرم او را بمدرسهٔ تبریز فرستاد . کفایتی بخرج داد بعد بریاست کشتی پرسپولیس به بوشهررفت . از اوضاع جنوب آگاه است اما قدری بی‌حال شده است، بطوریکه من میخواهم نفوذ در کار ندارد و در هرصورت نفوذ صاحب منصب خارجه بیشتر است . بعضی ملاحظات ندارند و متأسفانه بعضی ملاحظات را دارند. از تهران گفتند مریل بی‌مصرف‌است. گفتم نفرستید ، با اهتمام چرچیل حرکت کرده بود ، تجاوز بسیار از حدود کرد و روز بروز از او حرکات عجیب و غریب بروز نمود . بخودش اجازهٔ دادن منصب داد، هرروز طرح لباس عوض میکند و کاشف بعمل آمد که اطلاعاتی ندارد لیکن از طرف قنسول ازاو تقویت فوق‌العاده میشود. روح هر اداره باکسی است که اختیار پول در دست‌او است،انگلیس مخارج‌ژاندارمری‌را تأمین کرده است . استاز رئیس مالیه مطیع قنسول است . خرج بدست مریل‌میشوددریابیگی صورتی بردیوار،

مریل دیوانه ، من متحیر بتهران گفتم مریل را بخواهید ، پس از مخابرات عدیده علاءالسلطنه تلگراف کرد ما نمی‌توانیم مریل را بخواهیم خودت میدانی .

چرچیل در تهران مانع است و من نمی‌فهمم علاقهٔ قنسول باین مرد دیوانه چیست. کارهای نظام در منزل صمدآقای تاجر قفقازی بحث میشود .

کوپال که در اسلامبول تحصیل کرده است و صاحب منصب غیوری است بمن می‌نویسد : بدبختی باندازه‌ای رسیده که بغیر از انتحار چارهٔ دیگری نیست ، این بنده محض وجود محترم بشیراز آمدم بلکه در ایران مانده‌ام ، از مرحمت حضرت اشرف ابداً احتیاج ندارم ومیتوانم ازراه دیگر معیشت خود را اداره کنم ، تمام کوشش‌چاکر نگهداشتن شرف نظام است . با کمال اسف بچشم حقیقت‌بین‌می‌بینم‌که تمام آمال چاکردرمعرض خطراست،آقای میرزا مصطفی‌خان معاون‌مالیه علناً در حضور صاحب منصبان رژیمان میگوید که از قنسول انگلیس بمن اجازه داده نشده است که حقوق رژیمان را بپردازم، تا رئیس فرنگی حاضر نشود، به به از یك مأمور دولت علیه ایران، خوشا بحال مادرمقدس وطن، پس معلوم می‌شود ما بایران خدمت نمیکنیم وریش مادر دست‌دیگران است . من بریاست حضرت اشرف کار میکنم ، از این تاریخ ببعد برای نگهداشتن شرف خود استعفا نموده بطرف اسلامبول حرکت خواهم‌کرد (ازرژیمان افواج ملی مراد است) . او را خواستم دلجوئی کردم و میدیدم آنچه میگویم اساس ندارد . هوا روشن شده است حشرات ازسوراخ بیرون آمده‌اند و مرکز نداریم ، دریغ از راه دور و رنج بسیار .

که بی‌بهره از آرزو مهدی است   که از روز شادیش بهره نی است

چهارده فصل در وظایف و حدود اختیارات دریابیگی اعلان کردم ودر روزنامه چاپ شدو مریل محدود. بدیهی است که کار فارس یك گوشه از کارهای مرکز است ، لیکن گوشه‌ای است که بیشتر طرف توجه انگلیس است و گوش مرنارد بدهن سفارت روس . من شب و روز خودم را نمیدانیم‌که این ولایت منظم باشد وازمرکز جزجواب مساعدچیزی‌نمیخواهم جواب نمیدهند. شرحی بمعین‌التجار تلگراف کردم .

جواب : تلگراف حضرت اشرف عالی را دادم که ممتازالدوله در هیئت جدی بخواند و انجام مطالب تلگراف را بخواهد. وزارت داخله گفته بودند تلگرافی نرسیده ، از تلگرافخانه جویا شدم گفتند رسیده . تحقیق کردم در ادارهٔ رمز پیدا شد ، وزراء بعضی رفته بودند قرار شد صبح شنبه در جلسهٔ اول بجواب‌آن تلگراف بپردازند. شنبه برای یاد آوری‌رفتم ، رئیس‌الوزراءکسالتی عارضشان شده تشریف نیاورده بودند ، وزیر امور خارجه هم کسالت داشت ، وزیر داخله هم‌هنوز معین نشده . بنده قدری اصرار کردم وضع حال کازرون و فارس را که این وضع اداره کردن مملکت نیست ، دو ماه است که از ایالت متصل تلگراف میرسد تکلیف میخواهد نه مطالب قبول میشود نه او احضار . قرار دادند دو بغروب بروند منزل رئیس‌الوزراء تکلیف آخری فارس را معین کنند .

البته نسبت بکازرون هم توجهی میفرمائید این بیچاره‌ها ازهرحیث تمام شدند . این‌عریضه تضییع وقت حضرت عالی است . خواستم از وضع‌مرکز مطلع باشید، همه حیران، پریشان، هیچکس نمیداند چه کند ، جان درقالب کسی باقی نمانده، تمام امر بسکوت است که دولت همسایه چنین و چنان خواهد کرد [1] این وزرائی که حاضر بودند تصدیق میکردند تا از شور چه در آید . محمد بوشهری .

اما قضیهٔ کازرون

فرنگیها تصور میکنند که مغزی دور لباس مشق به تاکتیك بقول مرحوم حاج بهاءالدوله

---

۱ ـ خارجه از ما اداره ونظم میخواهد ، خودمان نمیتوانیم بسازیم صفحهٔ (۲۴۴) . اولیای دولت بی‌کفایتی خودشانرا به پردهٔ مداخلهٔ خارجه می‌پوشانند .

ثانی ، کار ساخته است ، از تیك تاك ایلات خبر ندارند. بلی در فرنگ ده نفر سرباز جواب‌هزار نفر اهالی را میدهد ، فرق است بین آن اهالی و این اهالی . مردم ایلات از هفت سالگی سواری‌و تیراندازی آموخته‌اند، ده تیر سرباز و ژاندارم یکی به نشانه نمیخورد و از ده تیر مردم این ولایت یکی خطا نمیرود . یادداشت سفارت را یاد کردم ، پانصد نفر ژاندارم را اهمیتی میدهد و میخواهد محمد علی‌خان را مغلوب کند [۱] وزراهم خبر از جائی ندارند از خانه باداره رفته‌اند ، چند نامه فهمیده یا نفهمیده امضاء کرده‌اند، بخانه برگشته‌اند. آنچه سفیر یا یالمارسن بگوید تسلیم میشوند. من هرچه میخواهم گفته باشم،انگلیس ژاندارم را زیربال‌گرفته است‌که وجه مصارف را من‌میدهم، میخواهد اظهار حیاتی کرده باشد و ملتفت مقتضیات نیست .

روی آن نقشهٔ جاهلانه امر بژاندارم رسیده بوده است که بمحمد علی‌خان حمله ببرندضرب شستی بنمایند وزهره چشمی بگیرند ونامی حاصل کنند واطلاع مرا لازم ندانسته بودند، میدانستند که من موافقت نمیکنم و هنوز موقع را مناسب نمیدانم . من همه جا عده‌ای تفنگچی محلی یا ژاندارم همراه کرده بودم و باین تدبیر ژاندارم را در راه استقرار داده بودم . تفنگچی محلی‌راه و چاه را میداند ، دزدها را میشناسد وخودش از همان دزدها است . برای گرفتن اجرتی خدمت میکند و دستك دزد نمی‌شود . عده‌ای هم تفنگچی کازرونی با ژاندارم همراه بود . اصحاب محمد علی‌خان و اسباب دلخوشی او بود که جمعی از کسان او نوکرند وحقوقی میگیرند ، ساکت بودند. چندی بود از هیچ طرف سرو صدایی نبود ، شب ۲۱ اسفند ۳۲ دریابیگی از کازرون راپرت داد واقعهٔ ناگوار کازرون را باید حضوراً عرض کنم . تا الان که دو بغروب مانده از طرفین تیراندازی میشود ، فعلا ژاندارمها سخت محاصره‌اند ، به میانجیگری من‌باید تا فردا ترك تیراندازی باشد . من از هیچ جا خبر ندارم ، امر مستقیم تهران آتش برپا کرده است ، معلوم شد صاحب منصبان سوئدی تفنگچی‌ها را از راه‌های فرعی که راه‌های دزدان است برداشته‌اند، آنها هم در شهر جمع شده‌اند . ژاندارم خانهٔ محمد علی‌خان ناصر دیوان را محاصره میکنند . راپرت داشتم که دو نفر تفنگچی از کوچه میگذشته‌اند دونفر ژاندارم روی بامی پشت مزقل بوده‌اند. یکی میگوید بزنیم اینها را ، رفیقش میگوید مکن، تونمیتوانی و آنها از روزن مزقل ترا میزنند و چنین میشود . این است جنگ بچه ننه با جنگ مردم بیابانی . استاز رئیس‌مالیه، اوگلا رئیس ژاندارم، مریل امریکائی فضول نظام بامشورت اکونور قنسول انگلیس ، بدون رجوع بمن عده‌ای سرباز و ژاندارم با توپ به‌کازرون فرستادند وفرصت تحقیق بمن ندادند. قنسول میگوید مخارج ژاندارم راانگلیس میدهد . استاز حقوق از دولت ایران میگیرد و نوکر اجنبی است ، مالیه گوش است برای اطاعت قنسول ، اولیای دولت بین من و مأمورین خارجه مگس نقاله .

ناصر دیوان از شهر خارج میشود ، یکماه زد و خورد طول کشید ، تلفات بسیار دادند . ژاندارم مفتضح شد و کازرون چاپیده ، کاپیتن اولسن مقتول شد و دستها شق ماند .

بنده دلم خوش است که حاکم فارسم ، دریغ از زحمتهای روزها و بی‌خوابی شبها .

شنیدم صاحب منصبان سوئدی گفته بودند ما از سوئد به غربت نیامده‌ایم که بحقوق قناعت کنیم وآن جنگ را اگربامرتهران هم بوده است درجزء به خیال چپاول‌درانداختند.ازتلگرافخانه راپرت خواستم، رئیس میگوید کسی متحمل ناصر دیوان نیست ، برای کشته شدن دو نفرژاندارم هم از برج تعرض نکردند در بازار افتاده‌اند واشیاء غارت را جمع میکنند و هیچ صدائی نیست. ژاندارم‌ها پای برج را میکنند، دو نفرآنها را زدند . در چنین موقعی مبلغی طرح کرده ازمردم میخواهند، در تلگرافخانه جمع شده‌اند.

آخرناچار میشوند بتوسط دریابیگی به ناصردیوان امنیت بدهند بشهر بیاید تا اطراف‌آرام بگیرد .

---

۱ ـ نطق لردلامینگتن صفحهٔ ۲۵۱ .

اکونور ـ که به‌کازرون تشریف برده‌اند و آنچه میشود براهنمائی ایشان‌است‌تلگراف میکند: پس ازاهدای سلام امیدوارم ۲۳ فروردین به‌شیراز برگردم شرح وقایع را حضوری بگویم که بحسن تعلیمات خاتمهٔ رضایت بخش یافت . میخواستم هرگز این تلگراف‌را نکنند واین خاتمهٔ رضایت ـ بخش دست ندهد ، از برای بنده هیچ رضایت بخش نبود تعلیمات مرا میبایست قبل ازفسادرعایت کند .

میبایست جراحی به‌کازرون برود . غیراز کریم‌خان عموزاده کسی نبود ، نزد من‌آمد گفتم چه‌میکنی؟ گفت شرف نظامی برفتن است گفتم دست مولی همراه وقل هوالهی پشت سر اوخواندم. کریم خان هم عموزاده است هم خاله زاده حالا برمن چه میگذرد خدا دانا است ، در مراجعت‌گفت در راه تفنگچیان ناصردیوان برعابرین مشرف بودند لیکن تعرض نکردند . شکایت من بتهرا همه وقت این بوده است که ادارات سرخود بدون شورکارمیکنند و اگر فهمیده‌وصلاح بود چه بهتر ولیکن تمام خبط است .

ایرانی‌ها مغرض ، فرنگیها جاهل ، هرچه فریاد میکنم یا مرا بخواهید یا نظمی بکار بدهید، آن وزیرکه درمقابل مرنارد ویالمارسن وپشت بندآنها رأی بدهد کیست ؛ وزرای ما جز بله قربان‌سخنی بزبان نمیآورند ، امنیتی‌درفارس پیداشد که شعبان فراش‌من ازنیریز هزاروپانصدتومان بشهرآورد ومزاحمی در راه نداشت .

دستورالعمل مأمورین

۱ـ مخارج مأمور از قرار روزی یکتومان است که باید از کسیکه اورا بمأموریت‌برده است دریافت نماید واگر معلوم شود که مأمور غیرازحقوق معینه‌دراین‌تعرفه دیناری‌ازعارض و معروض گرفته‌است مورد مجازات‌سخت خواهد شد .

۲ـ مأمور مکلف است این تعرفهٔ خود را در محل مأموریت بحاکم و نایب وکدخدا و ریش سفید محل هرکدام که حاضر هستند ارائه نماید و همینطور هریك ازطرفین تقاضا کنند باید بدون تأخیر تعرفهٔ خود را نشان بدهد .

۳ـ درصورتیکه مأمور بخواهد بموجب حکم وظیفهٔ خود را انجام دهد وازطرف معروض یادیگری‌ممانعت شود ، مکلف است که مراتب را باطلاع وامضاء اشخاصی‌که ممکن‌است، راپرت‌کند که وسایل مجازات امتناع کننده از مفاد حکم فراهم وبمشارالیه ابلاغ شود .

۴ـ مأمور مکلف است که‌بموجب حکمی‌که دردست دارد رفتار نماید واگر بخواهد ازمضمون حکم تخطی نماید معروض نمیتواند این مطلب را علت سرپیچی خود قراردهد ولی‌باید اقدامات بی‌رویهٔ مأمور را نوشته بمهر معتبرین وریش سفیدان‌آنجا رسانیده وهمراه بیاورد که تحقیق شده‌و قرار مجازات مأمورداده شود .

۵ـ وجهی که ازبابت مخارج مأمور دریافت مینماید باید بموجب قبض باشد وکسیکه مأمور را خواسته است بدون قبض دیناری نبایدبدهد که بعد در موقع شکایت وجوه بدون قبض محسوب نمی‌شود .

راپرت مخبرالسلطان همشیره‌زاده

«درموقع جنك کازرون و کشته شدن ماژوراولسن بنده مخصوصاً ازجناب وزیر مختار دیدن کردم . ازجناب عالی خیلی شکایت دارد میفهماندکه آقای‌مخبرالسلطنه ضد اروپائی است درصورتی‌که خوب معلوم است که بی‌اروپائی نمی‌توانید ایران را اداره کنید . (مطلب خلاف این است اروپائی نمیگذارد ما خودمان را اداره کنیم ، ما وقتی ادارهٔ انگشت نما داشتیم که اروپائی سروپای برهنه درجنگلها میدوید) بنده چون وزیر متغیر بود سکوت کردم وضمناً باوگفتم‌آیا سفارت که از حکومت‌مخبرالسلطنه مأیوس است ترك دوستی خانوادهٔ مخبرالدوله را میکند ؛ دیدم فوراً وزیر کلمات خودش را تغییر داده وگفت از دوستی با این‌طایفه دولت انگلیس نمیتواند صرف نظربکند. دراین‌موقع من باسردی خدا حافظی کردم بیرون‌آمدم. روز دیگر وزیر مختار فرستادکه باز او را

ملاقات بکنم ، رفتم دیدم تعارف زیـاد میکند وگفت من سوء ظن دارم از قنسول خودم در شیراز، مجبورم ازشما بپرسم که‌آقای مخبرالسلطنه‌درخصوص‌قتل ماژراولسن عقیده‌اش چیست ؟ بنده‌شرحی بیان کردم از طرف جنابعالی که اولا خوب میدانید که ژاندارم ما عده‌اش کافی نیست کـه با ایلات مقاومت کند صحیح‌است‌یا خیر؟تصدیق کرد. ثانیاً یالمارسن باید بداند ژاندارمری‌نیست که راه‌بوشهر رابازکرد بلکه بی‌غرضی‌وبی‌طمعی‌مخبرالسلطنه است تصدیق کرد . گفتم آقای مخبرالسلطنه میگوید این فرنگی‌ها که رؤسای دوایر هستند من را یکنفرخارجی فرض میکنند بدون‌اطلاع من‌کارمیکنندآنهم خلاف صرفه وتدبیر. چون‌از تلگراف جنابعالی اطلاع داشتم‌مخالفت مالیه‌و ژاندارمری را ثابت کردم وبعد از صرف چای خدا حافظی کرده بیرون‌آمدم . یك هفته بعد مجدداً مراخواست‌وخواهش‌کردکه من‌میخواهم بروم بشکارترتیبات پلیتیکی مملکت بداست ، با وزیر مختار روس‌باید ده روزدرتهران‌نباشم. چون بنده میدانستم ازآنتیك خوشش می‌آید و سابقه به‌تپه داشتم گفتم برویم بخوار و مشغول حفریات بشویم ، قبول کرد . روز پنجم حمل رفتم بخوار، دراین ده شب درخواراین بیچاره وزیر مختار چه‌حرفها زدچه شکایتها از اولیای امور کرد و بالاخره شخص وزیر بمن‌گفت که تحقیقات خودم را درخصوص فـارس‌کامل‌کردم معلوم شدکه قنسول مادرشیراز رئیس فرنگیها شده ورفتار آنها نسبت‌با قای‌مخبرالسلطنه‌خیلی بداست‌ونفوذمخبرالسلطنه رامیخواهندکم‌بکنند درصورتیکه این خلاف پلیتیك ماست. ماباید روز بروز قدرت مخبرالسلطنه رازیاد بکنیم ودستورهای لازم دادم بقنسول کـه بـا خیالات مخبرالسلطنه‌همراهی بکنند ، مراجعت بتهران خزانه دار را هم میخواهم و مجبور بهمراهی میکنم .کاغذ سختی هم بیالمارسن نوشتم که اوهم‌رفتار ژاندامری را در شیرازتغییر بدهد که اطاعت ازایالت بکنند.این است اطلاعات‌چاکر. ناصرقلی»

تونلی مرد خیر خواهی بود لیکن اطلاعات کافی نداشت و البته رأی اروپائیها را ترجیح میداد .

در مذاکره‌با من‌تونلی‌گویدما نمیخواهیم‌مداخله درکارهای داخلی‌بکنیم ، تبعیدنصیرالملك، قضیهٔ‌کازرون ، جسارت مالیه ، غلط‌کاری ژاندارم همه براهنمائی قنسول است .

انتظام امورلار وبی‌انتظامی مرکز

درنتیجهٔ‌اقدامات سید عبدالحسین‌لاری‌آن ولایت ازاطاعت مرکز سرپیچی میکند، دربهار ۱۳۳۳ قوام‌الملك را بلار فرستادم، با اردوی‌کافی، نظمی درآن حدود پیدا شد ومالیات‌ها وصول ، نصیرالملك از اعیان شیرازاست واز مالیهٔ مملکت مستحضر، تااداره‌ٔمالیه اطلاعات‌کافی نداشت باومتوسل می‌شدند و از او شور میکردند ، مستغنی که شدند او را بی‌خبر بتقاضای میرزا مصطفی‌خان

(عقل‌استاز[1])، موافقت قنسول وبدست ژاندارم تبعید کردندومن حاکمم.

سیف‌الله خان شهاب ومسعودخان کیهان را که درپاریس درسشان تمام شده بود خواستم. رامبو نامی را فرانسوی وجهود، مریل[2] ناظرکرده بود ومیخواست آنها باسمت ماژوری‌که برای‌آنها خواسته بودم به رامبو باسمت‌کاپیتنی‌که سرخود باو داده بود سلام بدهند، روح‌الله نامی را ناظر قرارداده بود وگفته شد بهائی است ، درشهرصدا بلند شد ، گفتم مناسب نیست . تصدیق کرد رفت بردرجهٔاو افزود

هفده نفر مجاهد ازتهران خواست ، اسباب نگرانی‌اهالی خصوص قوام‌الملك شد ، بزحمتی عذرآنها را خواستم ، ده‌هزار تومان برای دولت تمام شد وبه تصدیق قنسول استازپرداخت .

دست لشگرنویس را که ازمرکز معین میشود از کار کوتاه کرد، مؤاخذه کردم، قنسول‌گفت دست مریل را باید باز گذارد . در هرمورد بتهران میگویم جواب نمیرسد ، مالیه وژاندارم هم باطاعت قنسولند . اینها همه لاطایل است می‌نویسم برای اینکه بخوانند واز این اشتباه دربیایندکه خارجه برای ما دل بسوزاند وایرادی هم به‌آنها نیست ، تقصیر ازخودمان است .

درهرموقع قنسول درخانهٔ صمدآقا تبعهٔ روس ادارات را جمع میکند و تصمیم یك غلط‌کاری میگیرند استاز ورئیس ژاندارم‌حاکمند مریل فراشباشی‌دربابیگی صفرکسی‌که‌گاه حرف حساب‌میزند سعدالسلطان‌کارگذاراست که‌آخربروزمن افتاد .

ازاقدامات‌خطرناك، اقدام ژاندارمری درشاه چراغ بود ؛ خانی مجنون‌بقنسول اطلاع میدهد که امشب شهر برهم خواهد خورد ، لازم نمیدانند بمن رجوع کنند ، بدستور قنسول شبانه صد نفر ژاندارم بشاه چراغ‌میفرستند، تیری ازدست ژاندارمی‌رهامیشود بژاندارم‌دیگر میخورد ودرمیگذرد، لازم بودآن تیرعمدی یاسهوی بضریح یایکی‌ازخدام مصادف شود ازبرای‌اینکه‌آشوب درشهربیفتد، او گلا را خواستم گفتم بچه دستور این اقدامات را میکنید؛ شرط کرد دیگر گوش بحرف این و آن ندهد .

مداخله درامرنان

قنسول انگلیس رؤسای ادارات را به‌منزل صمدآقا دعوت‌کرد ودر امر نان مشورت ، خواستندباین‌بهانه‌مردم را برمن بشورانند نتوانستندترتیب بهتری بدهند دراین ضمن غوغای‌کازرون ماده را ازشهر بخارج منصرف کرد که‌تفصیل آنرا نواشته‌ام . درآن موقع ازتهران جواب نرسید ، قنسول اصرار دارد مریل‌بسمت ریاست نظام به‌کازرون برود ، گفتم باید اوگلاسند کتبی بدهد که موافق است ومریل سند بدهدکه بمیل خود میرود، ازطرف مریل قنسول نوشت که مریل داوطلبانه میرود . رفتن عده‌ای بکازرون ابداً مصرف‌نداشت جز مخارج بسیارمالی وجانی.

استعفاء

ازبی‌ترتیبی تهران بتنگ‌آمده استعفا کردم وبباغ حیدرعلی خان نواب رفتم، «العجز آخر تدبیرالانسان» آنچه بتهران میگویم نفی واثبات جواب نمیرسد ، درهرموقع توضیحات میخواهند گفته میشود ومطلب مجهول میماند، عین‌الدوله رئیس‌الوزراء است اورا خوب میشناسم ، روزی درصحبت بی‌خیال‌گفتم خارجه بکسی نشان میدهد که خدمتی کرده باشد، فرمودند من‌ازآنها نیستم، گفتم حضرت والاشاهزاده‌اید واستثنا . شاهزاده بمن تلگراف می‌کند دراین سن و حال مقتضی نبود که من داخل‌کاربشوم (این اقتضا هیچوقت موجود نبود) برای خدمت داخل‌شدم(کاش نشده بود .)

تلگراف عین‌الدوله

تلگراف عین‌الدوله ازصاحبقرانیه؛ «راپرت تلگرافی حکایت میکند که جنابعالی بباغ نواب تشریف برده‌اید واین فقره ترلزل وهیجانی دراهالی تولید کرده‌مگرممکن‌است‌هیئت دولت راضی‌شوند یابگذارندکه جنابعالی ازکارفارس دست بکشید ویا سزاوار است که حضرت عالی مملکت راکه باآن همه زحمت وخون‌دل

1- Istas 2- Merrill

از آن ذلت باین حالت آورده‌اید واینطور منظم ساخته اینطور بسهولت از دست بدهید؛ اگرجواب مطالب حضرتعالی را هنوز نداده‌ام برای این است که در مواد آن با حضرات وزراء عظام مشغول مذاکره‌ام، میخواهم نتیجهٔ قطعی حاصل نموده اطلاع‌بدهم، راضی نشویدکه از کناره‌گیری حضرتعالی زحمت و اشکالی تولید بشود ، خوب است فوراً بشهر تشریف بیاورید ومردم را آسوده و امیدوار بفرمائید. سلطان عبدالمجید .»

جواب گفتم: «هر خیالی که در تهران دامنگیر من شد با فقدان اسباب و مخاطرات معلوم بفارس بیایم باز گریبان بنده را گرفته بشهر آورد و باز توضیحات می‌خواهند (خواستن توضیحات برای این است که تلگراف مرا برئیس مالیه یا ژاندارم بدهند وجواب آنها را بمن از خود رائی نداده باشند) تلگراف ۸۸ را عرض کردم جواب نرسید، هرقدر اختیارات من کمتر باشد راحت‌ترم مردم را بمراکز دیگر حواله میکنم، حال صلاح چیست موقوف برأی دولت است فقط باید رأی دولت را بدانم که برای من مسئولیتی نباشد، عادت این مردم است که بحکومت رجوع می‌کنند چنانکه خود حضرات والا قبوض‌شاهزادگان را نزد من فرستاده‌اید .

ما مستشار خارجه خواستیم، لازم است برای آنها مستشاران داخله قرار داد، تغییر رئیس ژاندارم قدری بهبودی درکار آورده است، علم تاکتیك دانستن غیر از تشخیص مصالح دادن است، نه ماه ریاضت کشیدم مملکت‌هرج‌ومرج را منظم کردم تا اختیار ورأی از بنده بود روز بروز پیش رفتیم، حال تصویبات بنده محل اعتنا نیست، کار بجائی کشیده است که یکنفر کفشدوز را که بتحویلدار تلگرافخانه جسارت کرده است تنبیه میکنند، از ژاندارمری مینویسند این‌کفشدوزاداره است میبایست در اداره حکومت شود اگر بااین اسلوب میشود ولایات ایرانرا منظم کرد از آقایان وزرا یکی بیاید بکند.

نمیدانم چه احتیاجی بوجود بنده هست، مالیه و ژاندارمری کافی است، اگر حاکم برای حفظ سیاست کلی است وقتی رأیش مقبول‌نباشد وجود معطله بلکه مخل است، معتقد باداره هستم اما منکر تفریطم، موسیو استاز با چهار نفر محاسب بدستور من مالیات فارس را جمع آوری می‌کنند، سی‌هزار تومان تفاوت از برای دولت حاصل میشود، بنده عرض نمیکنم ژاندارم لازم‌نیست، عرض میکنم ترتیبی لازم است که ماهی چهل هزار تومان مخارج نتیجهٔ خودش را ببخشد و ژاندارم از هم پاشیده نشود ، مشی برخلاف طبع مملکت آخر ندارد ، اینجا سوئد نیست ادارات مالیه وژاندارمری در تحت قوانین مبتنی برسوءظن باجزای دولت ساخته شده‌اند، دولتی‌اند در دل دولت و نتیجهٔ مطلوب را نخواهد داد، من مجبورم داد بزنم که گفته نشود چرا نگفتی، حرف دو کلمه است یا اختیار کار یا رخصت فرار، بپرسید، بسنجید اگر من یك کلمه برای نفع شخصی می‌گویم قبول نکنید، بلژیکی وسوئدی چه‌میدانند که طریق رفتار با قشقائی و عرب چیست، ملاحظه فرمودید که ژاندارم یك حرکت پوشیده از من کرد مفتضح شد، اگر این مطالب راست استچاره بفرمائید اگر نه از دروغ گویان نادان چه توقع دارید، دست از سر من بردارید.»

ایضاً بوزارت داخله ـ تهران ـ نمرهٔ ثبت ۳۴۸۴

«مقام امنع وزارت جلیلهٔ داخله دامت شوکته، نظر بمقتضیات وقت بنده باز روز سه شنبه بشهر آمده رفع تزلزل از اهالی کردم، بااینکه مطالب را بالاطراف و خیلی واضح عرض کرده‌ام و روز شنبه جواب مرحمت شده بود که در مجلس وزراء مذاکره و جواب کافی مرحمت خواهید فرمود، باز امروز توضیحات میخواهید، در قانون وزارت داخله مادهٔ ۳۹۶ و ۴۰۰ و ۴۲۱ حقوق وحدودی برای امثال بنده مقرر است، برطبق همان مواد قبل از حرکت نمرات ۸۰۵۶ و ۷۷۸۹ و ۷۷۸۸ و ۷۷۹۲ و ۲۰۸۱ در تعیین حدود بنده صادر شد و کابینه همه را تصویب کرد. اولاچنانکه در ۱۸ جمادی الثانی عرض کرده‌ام تکلیف خودمرا در باب احکام صادره باید بدانم ثانی آنکه اشخاصیکه امروز در این مملکت مصدر امور و صاحب استقلال هستند شایسته نیستند و اسباب اخلال امور و زحمت بنده هستند، همینقدر که امر شود تابع رأی بنده باشند رفع معایب کلیه و

و جزئیه میشود و اگر تصور میفرمائید که در مملکتی که هنوز مقام دولت کاملا ثابت نشده است ممکن است هرکسی کتابچه دست بگیرد و مشغول اقدامات مستقیم بشود، بنده را عرضی نیست همینقدر استدعای معافی خود را دارد و از ادای مراسم خدمتگزاری معذور است، بیش از این توضیحاتی ندارم بدهم.

سه ماه است ادارهٔ مالیه و مؤدیان تو سرهم میزنند. چند جوان بی‌تجربه و عده‌ای ژاندارم باطراف مأمورند ، مخارج گزاف میشود نتیجه این است که شکایت سید و ملا و تاجر و خوانین بآسمان رسیده است، این مردم را باید ساکت کرد تا ولایت آرامی داشته باشد، ادارهٔ مملکت‌چیز دیگر نیست، حتی قوام‌الملك در مرکز حکومت عرب‌بفریادآمده است، خرمنها نکوفته‌مانده، رعیت بعضی برای شکایت بشهر آمده‌اند بالاخره خودم نشستم ترتیبی‌دادم که با ملاحظهٔ چپاولهاومزاحمت ملخ دو ثلث مالیات وصول میشود، بی‌دردسر و بی‌هجوم اجزای ناشی بولایات و رنجاندن مردم ، اگر تصویب میفرمائید عمل شود. مهدیقلی»

در ۶ آوریل خزانه‌دار کل تلگراف میکند: «بحمدالله بحسن اداره و توجهات حضرتعالی روز بروز اوضاع فارس مقام اولیهٔ خود را در مملکت ایران درك مینماید، نظر به لیاقت استاز و اینکه مایل وصول مالیات هستید بهیئت وزرای عظام اظهار کردم که در اوایل نصف مالیات‌وصول خواهد شد حالا می‌بینم جنابعالی با بعضی احکام او موافقت ندارید...»

جواب دادم: «حالا که پیشرفت امور فارس را بحسن اهتمام من میدانید نصایح مرا گوش کنید، بجای نصف دو ثلث مالیات وصول خواهد شد گوش نکردند و پس از مخارج گزاف و تولید غوغا باز بنده ترتیبی دادم که بدون شکایت در اکثر نقاط تمام مالیات وصول خواهد شد، مطلب بسیار است گوش شنوا نیست وعیب درخودم است که شریك نمی‌شوم وآخر ندارد و فکر میکنم‌که زودتر خودم را خلاص کنم.»

باز بتهران گفته شد : «در باب مالیه قراری دادم وعرض‌کردم چون طریق دیگر بدست نیاوردند راهی را که نمودم رفتند رفع شکایات شد من شخصاً شکایتی نداشتم.

استاز محاسب خوبی است، همدست او میرزا مصطفی‌خان شده است و مصلحت دربین‌نیست، امروز موقع شمارهٔ گاو و گوسفند نیست ، برآشفتگی میافزاید مغز فکر او را گفته‌ام چون مداخله در اموری که نشود جواب حسابی داد لغو است ، عموماً گفته‌ام هرکس هر شکایتی دارد بمرکز رجوع کند.

بعضی احکام مریل بسمتی که قنسول برای او قائل شده است.

۱ ـ میرزا روح‌الله خان مترجم که درجهٔ نایب دومی داشت نظر بخدمات مستحسنه ازتاریخ اول برج ثور ۱۳۳۲ بدرجهٔ نایب اولی مرتقی گردید. رئیس کل تشکیلات و تعلیمات قشون‌فارس کلنل مریل.

۲ ـ نظر بخدمات شایان که لطف‌الله‌خان نایب اول توپخانه در جنگ کازرون باتوپ شنیدر نموده از اول برج جوزا بدرجهٔ سلطانی مفتخر و بسمت فرماندهی توپ ما گزیم مقرر گردید رئیس کل تشکیلات و تعلیمات قشون فارس کلنل‌مریل.

مسخره است این مطالب را نمیخواهم عرض کنم، ژاندارمری که در فارس بود چرا قبل از ورود من در راه کازرون نگذاردند؟ چرا مالیات وصول نمی‌شد؟ تصور میفرمائید اثر در ۲۴ سوار لختی هداوند بود؟ صحت عمل، درستی قول ، فقدان طمع، عمل بمصلحت بود، میتوانم عرض کنم که این معانی در ادارات دیگر نیست و بیش از این عرض نمیکنم. مهدیقلی»

مکرر از من مطلب میخواهند که جواب روزنامه‌های لندن را بدهند و من تصور نمیکنم در لندن خبری باشد، وزارت داخله میخواهد اظهار حیات کرده باشد، گفته شد: « تمام توجه‌لندن براه تجارت است و باز است، مالی در راه عیب نکرده است، کسی را لخت نکرده‌اند، شکایتی از طرفی نرسیده است، الساعه اردوی فسا بهارلورا که بطرف بندر عباس شرارت میکردند تنبیه‌نموده



عکسی که در کشن انداخته شد

از چپ براست: صولت‌السلطنه سعدالسلطان دکتر کریم‌خان قوام‌الملك اعتضادالملك مخبرالسلطنه سیف‌اللّه‌خان صولت‌الدوله شهاب‌الممالك مسعودخان مؤیدالملك سرداراحتشام ناظم‌السلطان

و آنجا آرامشی یافته ، عسکرخان عرب که عمدهٔ مایهٔ فساد بود سیاست شده است، از تجار یزد تلگراف تشکر دارم، راپرت هر روزه از تلگرافخانه عرض می‌شود ، ملتفت نیستم راپرتی که بدرد بخورد کدام است فعلا اینجا دردی نیست.»

تلگراف تونلی[1] سفیر انگلیس بتوسط اکونور[2] قنسول خودشان:

۱۳ اوت ۱۹۱۳ والتراتونلی سلام میرساند میگوید با تأسف بسیار شنیدم که جنابعالی استعفا داده‌اید وخیلی امیدوار است که دراین موقع که کاریرا بخوبی سامان داده‌اید رها نخواهید کرد. قنسول این جمله را از قول وزیر مختار اضافه میکند والترتونلی رفتار شما را بدقت مراقب بوده است و بیش ازآن خشنود است که شما خودتان از نتیجهٔ کار خودتان رضایت داشته باشید. نتیجهٔ حسن ادارهٔ شما مشهود است وموافقت همکاران شما امری است مهم، ادارهٔ ژاندارمری و مالیه اطمینان داده‌اند که بصمیمیت باشما کار بکنند.

میرزا مصطفی‌خان را خواستند موسس بجای او آمد و بسیار مرد معقولی است، ارمنی‌است و کاش مسلمان‌ها همه مثل او بودند، حال فوت کرده است انشاءالله بعقیدهٔ خودش آمرزیده است رئیس ژاندارم هم تغییر کرده .

ملاقات صولت‌الدوله

در بهار **۱۳۳۲** بنا شد صولت‌الدوله ملاقات شود، بشهر جرأت نمیکنند بیاید ، گفتم من بخارج شهر میآیم، درکشن ناهاری داد، باتفاق قوام‌الملك به‌کشن رفتیم. محل باصفائی است، باغ خوبی دارد متعلق بمیرزا باقرخان همه کارهٔ قوام‌الملك است، میان باغ تختی است، روی آن محل توقف ماست، اطراف محلی را در باغ درخت بسیار میکارند که سایه افکند و آنرا بنه‌گاه میگویند، دربنه‌گاه ناهارصرف شد، بعد از ناهار نشستیم که صحبتی بشود، گفتم معروف است افلیجی را نزد سلیمان آوردند گفت اگر سه نفر رازمگوی خودشانرا بزبان‌بیاورند فلج این مریض بهبودی حاصل‌میکند، آصف وبلقیس حاضر بودند سلیمان گفت من با این حشمت گاهی از دو نفر عارض و معروض اگر یکی سیبی

---

1 - Sir Walter townley 2 - O,Connor

بمن بدهد میل دارم‌حق بطرف اوباشد بلقیس گفت بااینکه مثل سلیمان شوهری دارم گاهی جوانی را که می‌بینم ، بخاطرم میرسد که خوب بود سلیمان این شکل‌باشد آصف گفت با اینکه مقام من محفوظ است وبرهمه تفوق دارم گاهی این فکر برای من میآید که خوب بود سلیمان باشم . فارس آن مریض است، اگر ما سه‌نفر راست‌بگوئیم وبصداقت دست‌بدست بدهیم، بلاشبهه فارس‌شفامییابد.
درباغ کشن میرزاحسن عکاس عکسی از جماعت انداخت که من کلیشه از آن ساختم و هرگز گمان نمیکردم که ایالت فارس و صولت‌الدوله و قوام‌الملک در یك لوله بروند که مقصود لولهٔ دوربین عکاسی است .

بهاردیگر بعین‌الدوله تلگراف کردم دستور بدهند درموقع عبور قشقائی ، ژاندارم شهر در پوزهٔ کشن مشقی بکنند که جلوه کرده باشند ، جواب نداد و این قصه سردراز دارد ، اگر بخواهم بکوتاهی بپردازم این تلگراف و تلگراف دیگر مرا عین‌الدوله به صولت‌الدوله فروخت بده هزار تومان و ده‌یابو و ده کیسه تنباکو که بروایت محاسب الممالك چهارهزارتومان و چهار یابو وچهار کیسه تنباکو رسیده بوده است بقیه را بتوسط محاسب الممالك که وزیر تلگراف بود مطالبه میفرمودند .

سید شرفه و نیم‌تاج بین صولت‌الدوله و عین‌الدوله واقعند هستند.

عزل‌مریل

غلط کاریهای مریل غیر قابل تحمل است ، از تهران علاءالسلطنه گفت‌از ما بر نمیآید او را بخواهیم ، خودت میدانی، تعجب کردم ، چهارده‌ماده در وظایف دریابیگی‌رئیس نظام نوشتم در روزنامه چاپ شد و اختیارات مریل بمشاقی محدود، صاحب منصب‌ها دانستند که اطاعت مریل نباید کرد ، قنسول انگلیس‌سخت رنجید تا آن درجه که بتهران رفت اسباب عزل مرا و ابقای مریل را فراهم بیاورد موفق نشد ، تصور میکنم‌راپرت رئیس بانك و رئیس تلگرافخانهٔ انگلیس بر خلاف فرمایشات قنسول بوده‌است، رئیس بانك روزی گفت در شهر های دیگر رئیس بوده‌ام ماهی نگذشت که چند روز بازار بسته نشود ، هشت ماه است در شیرازم و یکروز بازار بسته نبوده است و از کار نمانده‌ام .

رئیس تلگرافخانه از زمان پدرم‌در شیراز رئیس است وپدرم را میشناخت، گاهی‌صحبتهای دوستانه میکردیم، بمن میگفت از ما توقعی نداشته باشید خودتان باید کار کنید . مریل دستش از همه جا کوتاه شد قورخانه را آتش زد که مجاور عمارت وکیل بود، حرکت هوا درها ر از جا حرکت داد . پاره‌های نیم خرواری را از جرزهای قورخانه دویست ذرع و سیصد ذرع دورافکند، چند نفر باروت کوب پاره پاره شدند.

از سه بغروب تا چهار از شب رفته شراپنل‌ها که آتش بآنها میرسید بهوا میرفت سلب‌آسایش کرده بود، آن شب رامن‌بمنزل بهاءالسلطنه رفتم

من رنجش قنسول را باین درجه‌از عزل مریل نمیتوانستم توجیه کنم تا بعدها معلوم شد در جشن تاجگذاری واسموس صحبت سیاسی بمیان آورد و بی نزاکتی کرد و رئیس تلگرافخانهٔ انگلیس نزاکت بخرج داد و بسلامت کایزر جامی نوشید ، خوشبختانه من سر آن میز نبودم‌پس‌از جشن از خارجه‌ها دیدن کردم حتی مریل که ازکار خارجش کرده بودم، خانم مریل را دیدم،شنیده بودم قنسول غالب چای را در منزل مریل صرف میکند.

خانم را که‌دیدم درد قنسول در مفارقت مریل آشکار شد ، خانم بروروئی داشت وفوق‌العاده سرشار و خوش برخورد بود ، تنها صرف چای در محضر و صحبت خانم میارزید باینکه قنسول بتهران مسافرت کند که مریل را نگاه بدارد و قول ناپلئون معروف است که در هر فسادی ببینند زن در کجاش است.

رقعهٔ‌مخبرالملك

بتاریخ ۳۱ رجب در عریضه وعدهٔ تفصیل خانها را بعریضهٔ دیگری داده بودم ، ولی امروز مطلب واجب‌تری عرض می‌شود و آن‌حکایت‌حکومت شما در فارس است که کم کم دارد از آذربایجان بدتر میشود .انگلیسها

که در ابتدای ورود خیلی اظهار رضایت میکردند کم کم بنای شکایت را گذاردند ، بدواً به بهانهٔ عدم مساعدت شما با ادارات فرنگی و پس از شروع جنگ بعنوان آلمان دوستی باندازه‌ای که از قرار مذکور ملاقاتی با رئیس‌الوزراءها ووزیر خارجه‌ها واقع نمی‌شد و نمی‌شود مگر اینکه‌عزل‌شما را میخواهند آنکاری را که هیئت دولت با وجود ضعف کامل بهر ملاحظه که بوده تا امروز نکرده است و شاید نخواهد بکند بدون آنکه وسایل لازمه برای نگاهداشتن یك مخبرالسلطنه در فارس داشته باشد در صورتی که انگلیس همه قسم‌وسایل با صرف‌لیره که اثر مخصوص در وجودمسلمانهای وطن‌خواه دارد داشته و دارند . دلخوشی ما باین بود که شما صولت‌الدوله و قوام الملك را بجادهٔ خدمتگزاری بوطن آورده‌اید ، این اوقات شنیده می‌شود که هیچکدام موافقت معنوی نداشته‌اند و حال بمخالفت تظاهر میکنند اگر مخالفت آنها دروغ باشد ضدیت انگلیس کافی است و بااخلاق ما مردم توقف شما در فارس خیریتی نخواهد داشت.

میگویند که شما اسلحهٔ بیطرفی را هم از دست‌داده‌اید اخبار موحش است باندازه‌ای‌که‌دیشب بیموقع مزاحم شاهزاده رئیس‌الوزراء شدم ، ایشان باتمام انتشارات موافق نبوده قدری تسلی‌حاصل شد ، امروز در اول وقت مشغول این عریضه شدم کاررا تا آنجا باید دنبال کرد که پیشرفت و نتیجه داشته باشد.

با اینکه این کاغذ را در پاکت خواهم گذارد و سرشرا هم لاك خواهم کرد ، چون مطمئن از بازشدن نیستم ملاحظه کردم والا طور دیگری می‌نوشتم.[۱]

میرزا یحیی امام‌جمعه مردی است‌فاضل وکریم، سنی و مقامی داردو بظرافت روزگار میگذارد، برسم مألوف هر روز چیزی‌از برای من میفرستد، از الفبا، موش‌وگربه تا تفسیر صافی ، روزهای اول ماه نان و پنیر ، نوبتی هم یك دست‌رخت‌خواب (من اهل نبودم) درموقع حرکت از فارس همه راموافق‌کتابچه‌بمدرسهٔ منصوریه دادم.ورقه‌ای چاپ کردم ، بالای ورقه نوشتم ، الدال‌علی‌الخیر کفاعله.

در اوایل ورود روزی باتفاق امام جمعه سر قبر حافظ رفتیم ، فالی گرفت ، آمد : «ایدل غلام شاه جهان باش و شاه باش» لفظ شاه را امام بفال نیك گرفت ، مگر دلمان را بفال خوش کنیم.

در سال ملخ خوارگی من از بانك صد تومان قرانی نو میخواستم بفقراء که در باغ وکیل جمع می‌شدند میدادم بقیه نیاز آقای امام جمعه بود که غالباً مدتی از روز را در مصلی بسر می‌بردند و آن قرانی‌ها را به مستحقش میرساندند . در آن تنگی پنجاه هزار من گندم مشهد مرغاب ملك اولاد مرحوم صنیع‌الدوله‌باختیار من بود، روزی مقداری‌در شهر باکمی تنزل نرخ‌میفروختند وجلوگیری از غلا می‌شد ، در شهر اعانه جمع شد چند باب دکان دایر کردند که نان زندی از جو ارزان و ذرت بپزند برای فقراء ، در یکی از مراکز زنی خفه شد ، مقداری طلا همراه داشت‌از حلقهٔ انگشتری ودستبند و سینه‌ریز مسکوکات معلوم شد زن کدخدای محل است، اخلاق این‌مردم مانع اصلاح کارخودشان‌است.

از شدت دلتنگی روزی از کلام‌الله راه چاره خواستم، آمد: لاتطع‌الکافرین والمنافقین ودع اذاهم‌وتوکل علی‌الله.

مجتهد جامع‌الشرایط در شیراز میرزاابراهیم محلاتی است‌رحمة‌الله علیه، گفتندبدارالحکومه نیامده است با علاءالدوله آخر در مسجد وکیل ملاقاتی کرده است ، من بمنزل او رفتم اتفاق در

۱ـ آنچه من در تبریز و فارس کردم میبایست همین نتیجه را بدهد البته وزراء و رجال عالی مقام نمی‌توانند ببینند یکی میتواند مملکت آشفته را منظم کند بطوریکه بتصورشان نمیآید تونلی‌که وارد کاربود رفته‌است، مارلینگ(Marling)بجای اوآمده‌است هیچ سابقه ندارد چرچیل هم رفیق قنسول است قنسول هم ذلیل مریل.

همان موقع پاکتی از تهران رسید ، پسرش شیخ مرتضی خواند از بی عقیدتی من نوشته‌بودبمناسبت مصاحبت بهاءالواعظین که این مرد فاسق است بزنید برانید الی آخر و من در آباده این کار را کرده بودم، خنده در گرفت. شنیدم میرزا گفته بوده است من از رفتار فلانی خوشم میآید، اگرهم ریا است خوب ریائی است.

دو نوبت من صبح زود بمنزل اورفتم و او زودتر بیرون رفته بود، خبر کرد بحکومت آمد، مدتی صحبت دوستانه کردیم ، متأسفانه در آباده قتلی واقع شد و قاتل بهائی بود میرزا مایل‌بقصاص بود منهم قول داده بودم ، باصرار قنسول قرار هدیه شد و میرزا مکدر شد و حق داشت میبایست با اطلاع و اجازهٔ او باشد و من غفلت کرده بودم.

رقعهٔ عنایت‌السلطنهٔ سرابی

تصدق وجود مبارکت شوم انشاءالله سایهٔ مبارك بر سر عموم بندگان و دولت خواهان پاینده باد در اظهار لطف و آقائی و ذره پروری... از جانب سنی‌الجوانب بندگان حضرت مستطاب سیدنا الاجل الاعظم الامجد آقائی مجدالاشراف متولی باشی روحنا فداه مکرر اشاره باین چاکران فرموده‌اند موجب افتخار و اعتبار و تشکر گردید و مزید مرحمت آن وجود مقدس روحنا فداه شده اولاشکر این نعمت عظمی را این چاکران بایدبنماید که بندگان حضرت اشرف اعظم دامت عظمته در نظر اولیای دین مبین عظمی داشته و اقبال اخروی بیشتر ازعزت دنیوی دارند و بعد در زمان فرمانفرمائی آذربایجان هر گاه در جانفشانی قصوری از چاکران شده گذشت آنرا استدعا مینمایم زیرا این معرفت را دربارهٔ ملازمان حضور مبارك نداشته اگر چه با خلوص نیت خدمت نموده باشد هر گاه حیات باقی باشد بقیهٔ عمر را از درگاه حق تعالی توفیق جانفشانی مسئلت می‌نمایم. همینقدر استدعا و جسارت دارد نسبت‌باموزظاهری بندگان حضرت مستطاب سیدالاجل الاعظم الامجدآقا روحنا فداه بذل توجه فرمایند که ملوك روی زمین راحق تعالی‌این نعمت کرامت‌نفرموده که به بندگان حضرت اشرف اعظم دامت عظمته فرموده استدعای مخصوص دارد چاکران را متعلق بملازمان حضور مبارك تصور فرمایند و هر خدمتی که ازاین چاکران امکان دارد رجوع‌وسرافراز، حکم حکم مبارکست.

عنایت‌السلطنه از خوانین سراب آذربایجان نوشته است ، نسبتاً از خوانین دیگر سربراه تر بود معلوم میشود مرید متولی شاه چراغ است که مرد خوبی است ، برای نمونه عقاید و وسایلی‌که در مملکت هست و میشود از آنها استفاده کرد مینگارم.

حملهٔ ژاندارمری به‌من

سیورت رفت اوگلا بجای او آمد ، کاردان تر است و شاید دستور موافقت هم دارد لیکن دو صاحبمنصب جوان همراه اوست هر دو دیوانه .

در زمان سیورت دو کاکاسیاه که دل ارباب خود را خون کرده بودند و از نزد آنها بیرون آمده مستخدم ژاندارمری شده بودند یکی از آنها بسیورت حمله ور شده بود باصفهانش فرستاده بودند دیگری روز روشن سیدی را بقتل رساند ، نظمیه اورا توقیف کرد . دو قتل دیگر از طرف ژاندارمها واقع شده بودو زیر سبیلی گذرانده بودند مردم‌وحشتی داشتند در طلب قصاص ازدحامی در حکومت کردند که من مجبور شدم‌درب حیاط را ببندم بعدلیه رجوع کردم و حکم‌قصاص‌صادر شد . چیلاندر سوئدی آمد که کاکا را ببرد گفتم برو اوگلا رئیس کل را بگو بیاید مرا ملاقات کند ، رفت، دانستم که به ماست مالی خواهد گذراند و وهن حکومت است ، حکم عدلیه را امضا کردم و قصاص شد ، عصر اوگلا آمد که امر گذشته بود . روز دیگر طرف عصر صاحبمنصبان جوان‌سوئدی مرا محاصره کردند ، درهای حیاط را گرفتند، آمد و شد را منع کردند ، بی ادبانه وارد اطاق من شدند و بتعرض نعش کاکا را میخواهند و گفتند حکم‌رئیس است، گفتم رئیس‌مرئوس من است خودش بیاید ، باز جسارت کردند ، گفتم نعش کاکا در قبرستان است و رو گردانیدم و مشغول مذاکره که بود شدم ، قدری معطل شدند و رفتند.

کارگذار و رئیس تلگرافخانه شیبانی نزد منند ، گماشتهٔ ارباب جمشید مهمی داشت ، در گفتگوی آن بودیم، روز دیگر اوگلا با قنسول انگلیس نزد من آمدند، میدانستم مطلب چیست، باوگلا اول دست ندادم آخر گفتم باحترام قنسول دست می‌دهم ، نشستند وسبب رنجش را پرسیدند گفتم کاکائی سیدی را علی‌روس‌الاشهاد کشت عدلیه حکم‌صادرکرد ومن قصاص کردم حرکت دیروز ژاندارم چه بود و من حکایت کردم دیگرعنوان نکردند۔اوگلا بادب‌نظامی برخاست و عذر خواست که من اطلاع نداشتم رفتند .

شنیدم دسته‌ای از ژاندارم آذربایجانی گفته بودند امرمیکنید حاضر میشویم اما اگر حکم جسارتی بایالت بشود شما را خواهیم زد این است نتیجهٔ دادن اختیارات بغیر مستحق.

دو روز بعد در اخبار رویتر خواندم راپرت قضیه را خبر داده بود و گفته بود حق باایالت بوده است . این خبر مورد توجه تهرانیها نشد ، راپرت مفصل بتهران دادم ، عین‌الدوله وزیرداخله که سمت راوی بخود گرفته است تا سه ماه تلگرافات عدیده بمن کرد که یالمارسن[1] چنین میگوید یا چنان ، آخر گفتم راپرت قضیه را مشروحاً گفته‌ام ، کارگذار و رئیس تلگرافخانه‌حاضر بوده‌اند، خبر رویتر را خواندم ، حقیقت امر در لندن گفته شد ، اگر نمیتوانید جواب یالمارسن را بدهید مرا بخواهید جواب میدهم، کاکاکه برای قهوه‌پختن استخدام شده است نظامی نیست ، بالفرض‌نظامی باشد قصاص بحکم عدلیه است ، این را هم میگویم من در نتیجهٔ عذری که اوگلا در حضور قنسول انگلیس خواست از بی‌احترامی‌هائی که بشخص من شده بود گذشتم و تصور میکردم که‌دولت‌جبران بی‌احترامی بمقام ایالت را خواهد خواست.

روزگار عین‌الدوله ها را در مملکت زمامدار کرد که مملکت باین روز افتاد . مدتی است صولت‌الدوله سرکجتابی‌دارد، سیدشرفه در شهر ریزه خوانی میکند ، نیم‌تاج خانم که نمیدانم چند فن حریف است از تهران بقشقائی آمدو شد میکند ، چون در هرحال ازحکومت بیزارم متحمل نمیشوم، بعدها در تهران از محاسب‌الممالك که وزارت پست و تلگراف کرده است شنیدم که‌عین‌الدوله‌ها تلگراف رمز مرا دراینکه ژاندارم نمایشی بقشقائی بدهند و اینکه در آتیه باید ترتیب صحیحی بایلات داد بتوسط نیم‌تاج بصولت‌الدوله فروخته است بده هزار تومان و ده کیسه تنباکو و ده یابو . چهار هزار تومان ، چهار کیسه تنباکو و چهار یابو هم باو رسیده است بتوسط رئیس تلگرافخانهٔ شیراز مطالبهٔ باقی میشود . این حکایت را قبل یاد کرده‌ام[2] ، تکرارش ضرر ندارد ، قند مکررش خوب است .

آنچه حس کردم خودخواهان که در تهران نشسته‌اند متغیرند که هرجا میروم آبی روی کار میآید . سپهسالار در تبریز ، عین‌الدوله در شیراز کار شکنی میکنند ، مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد .

جنك بین‌المللی سر آمد علل رمضان ۱۳۳۲

من نهایت ملالت را دارم ، مقداری از اثاثه ، کتاب و غیره را بطهران فرستاده‌ام ، شنیدم در راه نایب حسین جلو گرفته و گفته بوده است به بارهای‌مخبرالسلطنه کاری ندارم لکن‌یکی‌از صندوقها را که سنگین است احتمال میدهم اسلحه باشد باز میکنم اگر اسلحه بود ضبط میکنم ، باز میکنند می‌بینند کتاب است رد میکند. بلی اسلحهٔ من کتاب بود ودچار جماعتی بی‌کتابم .

روز ۲۱ رمضان پس از نماز صبح قرآن تلاوت میکنم ، به‌نیت حرکت قرآن را گشودم ، آمد اتی امرالله فلاتستعجلوه این آیه بمن تکانی داد که دیگر خوابم نبرد دراطاق راه رفتم تا ظهر گذشت فرستادم‌کارگذار آمد گفتم رفیق خبری ازقرآن دارم وباید امر مهمی واقع شده باشد دوروز بعد خبر جنگ بشیراز رسیدزاد فی‌الطنبور نغمهٔ آخر.

1– Hjalmarson

۲ـ بصفحهٔ ۲۶۶ مراجعه شود .

در عبور قشقائی از پوزهٔ کشن قنسول انگلیس از صولت‌الدوله ملاقات میکند، در ملاقات اخیر صولت‌الدوله بقنسول گفته بود برسر اختلافاتی اتفاق میافتد که سری می‌شکنند یا ندرتاً قتلی واقع می‌شود ما را وحشی میخوانید و در این جنگ هر روز هزارها نفوس تلف میشوند تمدن و تربیت است.

واسموس نامی آلمانی که بطرف تنگستان میآمده است، به‌تعلیم انگلیس حیدرخان حیات‌داودی کدخدای بندرریك اورا توقیف کرد، موفق بفرار شد، بشبانکاره و برازجان آمد، صاحبمنصبی انگلیسی او را تعقیب کرده بود، از من تکلیف خواستند گفتم او را تحت‌الحفظ بشیراز آوردند تعهد کرد از شهر بیرون نرود ورفت. در این اثنا قنسول آلمان را در بوشهر گماشتگان انگلیس گرفتند به‌هند بردند. شب ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳

بی‌طرفی را نه‌تنها شکستند، خرد کردند. از قنسول آلمان و واسموس هیچ‌کارساخته‌نبود روی مردم را باز کردند ودست مرا بستند.

در این حیص‌و بیص ووسترف آلمانی هم بشیراز آمد وسمت قنسولگری داشت.

مردم ایران بعداز قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس به‌انگلیس هم نظر خوشی نداشتندو از برای مساعدت به‌آلمان حاضر بودند، تنفر از روس و انگلیس و توجه بآلمان معنی داشت یا نداشت عمومی بود. دولت‌اعلان بی‌طرفی کرده است، مردم تنگستان پس از گرفتار شدن‌قنسول آلمان شب ۱۸ حوت علناً با سیاست‌ورفتار انگلیس اظهار مضادت میکردند، دور کردن واسموس بدون زدو خورد کلی از تنگستان میسر نبود و انگلیس متوقع. مشفقانه بقنسول انگلیس گفتم قنسول آلمان را برگردانیداین هیجان‌بخوابد نکردند، آلمان هم روزبروز پیشرفت میکند ومردم برمضادت میافزایند، واسموس اعجوبه‌ای بود، از تنگستان تلگراف بی‌سیم دروغی به‌برلن‌میکرد و جواب میگرفت اهالی هم فریب میخوردند، در شعبده دستی داشت.

در این هنگام انگلیس بوشهر را قبضه کرد روی تمبر پست ما چاپ کردند: «بوشهر در تصرف انگلیس[1]» قنسول بمن گفت نظامی‌های ما دراین امر خبط کرده‌اند زیرا بوشهر رادرجنوب خاك انگلیس میدانستند حال دیر یا زود باید قشون ما از بوشهر برود و ثابت خواهد شدکه بوشهر متعلق بایران است.

اعلان در بوشهر

دولت بهیهٔ انگلیس اوامر صادر فرموده‌اند که قوای دولت بهیه که حال در بوشهر است فوراً شهر و جزیرهٔ بوشهر را تصرف کند و حکومت بوشهر را بعهده گرفته گمرکخانه را در ضبط بیاورد. این اقدام‌برخلاف میل‌ایشان بجهت مهاجمهٔ تأسف‌انگیز طوایف بربوشهر است که درضمن دو صاحب منصب و سه نفر سپاهی کشته شده‌اند. این وضعیت را دولت انگلیس نمیتواند تحمل کند و لازم میداند اقداماتی‌را که برای مصالح خود واجب میداند بعمل آورد و مداومت بدهدتا دولت ایران تنبیه کامل‌ازمقصرین بعمل بیاورد وسایر مطالب انگلیس را اجابت کند. هیچ اقدام خصمانه برخلاف مأمورین و اهالی بوشهرنمی‌شود. تریور حاکم از جانب حکومت نظامی‌انگلیس ۱۹ اسفند ۳۳

تمام اقدامات دولت انگلیس دراطراف بوشهر ضرورت نداشت و مردم را حرکات خودشان مخالف کرد و ترسی بیجا سبب شد.

واسموس که در شیرازاست مینویسد دیروز کاکاسیاه گماشتهٔ غلامعلی‌خان‌از باغبان‌قنسولگری عرض و طول منزل را تحقیق کرده است.

ووسترف مینویسد که‌دوتیر به‌باغچهٔ قنسولگری‌انداختند و یکی از کلاه باغبان گذشته‌است. مردم شیراز توجهی بقنسول آلمان دارند، قنسول انگلیس هم عده‌ای‌تفنگچی‌ازاملاك غلامعلی‌خان نواب دور خودش جمع کرده است.

1- Bushire under British ocupation

تونلی هم احضارشده مارلینگ بجای‌او بتهران آمده‌که سابقه بامور ندارد ومرد بی‌ملاحظه وتندی‌است چرچیل هم رفیق اکونور. اکونور دیوانهٔ عشق با ضدیتی که دارد بهانه هم بدست‌او آمده است و برضد من تلگراف وحشت‌آمیز از شیراز بسفارت میکند و مرا بملاحظهٔ اینکه تحصیلات من در برلن شده است طرفدار آلمان بقلم میدهد ، چرچیل هم در تهران دروغ پرداز است، من میان دوسنك گرفتار ، بیطرفی را حفظ میکنم، طرفین ازمن ظرفیت متوقعند، انگلیس‌به‌تجاوزات نظامی ، آلمان بقوت توجه ملی . در تنگستان جنگ تیر و تفنك دایر است ، در شهر نزاع نام و ننگ.

سیدحسن حبل‌المتین نزد من آمد که ملت از شما یك خواهش دارد ، گفتم چیست؟ گفت چشم برهم بگذارید ما قنسول‌انگلیس‌را عوض قنسول آلمان بگیریم به‌تنگستان ببریم. گفتم‌قنسول درامان دولت است ومن وظیفه‌دار حفظ او.

دست غیب آمد که ما در مجلس صلح صندلی میخواهیم ، در اصفهان و کرمان قنسول‌روس وانگلیس را بیرون کرده‌اند ما هیچ کار نکردیم ، گفتم بی‌قاعده کرده‌اند راه داشتن صندلی این نیست و عاقبت کار را کسی نمیداند . فاخرالسلطنه را فرستادند همان تقاضا را داشتند و گفته شد ژاندارم هم با مردم‌همراه است، گفتم این عمل باحیات من منافات دارد و مجبورم درب‌قنسولگری بایستم مرا باید کشت و وارد شد، او هم رفت .

پیداست که سوئدیها که‌با موافقت انگلیس‌آمده‌اند مخارج‌آنها از مساعدهٔ انگلیس‌پرداخت میشود طرفدار آلمانند واین امرهم براشکالات من افزوده است .

اوگلا احضار شد ورئیس که بنابود بیاید نیامد، در خداحافظی یك تخته قالیچهٔ کردستانی اعلا باوگلا دادم ودر آن وقت پانصد ششصد تومان میارزید .

شیخ‌جعفر محلاتی قصد عزیمت به‌تنگستان کرد، بمیرزا ابراهیم پیغام کردم نصیحت کنید شیخ منصرف شود، جواب داد خودتان مستقیم اقدام‌کنید ، رئیس کابینه را نزد او فرستادم که‌این حرکت صلاح نیست فکر مراجعت را هم بفرمائید ، گوش نداد .

۱۴ شوال غلامعلی‌خان ویس‌قنسول می‌نویسد ازقرار مسموع‌مجاهدین از برای بوشهرحرکت میکنند و از جلو قنسولگری میگذرند ، هرطور صلاح میدانید تدارکی ببینید که سوء اتفاقی نیفتد . . .

رئیس نظمیه را خواستم و گفتم جمعیت را از راه کنار شهر هدایت کند که چند هزار نفر بودند، خودم در موقع حرکت بباغ امام‌جمعه به‌بیرون شهر رفتم که مشرف بقنسولخانه است که‌اگر جمعیت بطرف قنسولخانه بیاید شخصاً جلو بروم ، میدیدم که از کنار شهر رفتند و بیشتر مشایع بودند وقلیلی مسافر .

یادداشت دیگر غلامعلی‌خان

البته اجتماع‌دیروز مسجد حاجی میرزا محمدحزب دموکرات‌راشنیده‌اید، از حزب دموکرات قریب دوهزار نفر در مسجد جمع شده‌اند ومردم را بقتل وغارت خارجه دعوت کرده‌اند ، اگر جلوگیری نشود ممکن است حرکت زشت اصفهان را از آنجا سرمشق قرار بدهند، البته خود حضرت عالی بصیرید که چگونه باید جلوگیری کرد که این شورش غلیظ نشود .

ولی این یادداشت امضا ندارد، شاید نظر باینکه ازقضیهٔ اصفهان حکایت میکند یا اینکه اصلا اصلی نداشت و واهمه بود. در هرموقع من اطمینان میدهم‌که سوء اتفاقی‌نخواهد افتاد ومن‌مراقبم. اما از صحبت ونطق جلوگیری‌نمیشودکردو صلاح هم نیست ، مردم بهمین نطقها تشفی خاطرحاصل میکنند کار از حرف بعمل نمیکشد.

باز غلامعلی‌خان مینویسد: «نتیجهٔ مذاکرات شفاهی دیروز را خدمت جناب قنسول عرض کردم ، در جواب میفرمایند چنانکه دیروز خودم هم مذاکره کردم حضرت اشرف فرمانفرمای فارس هستید و بالطبع مسئول‌این مملکت ، حالا هرقسم که صلاح میدانید محافظت اتباع خارجه

و ارامنه را که در شهر هستند خواهید فرمود و هر پیشنهادی که دارید از طرف قنسولگری قبول میشود .

کاپیتن پوست هم گویا تادوروز دیگر وارد میشود و ریاست کل گویا با او باشد. (از مغز چه دیدیم که از پوست ببینیم) بهرجهت توضیحاً عرض میشود که تمام نظر قنسول و اتباع خارجه بشخص حضرتعالی است قنسول عصرها در اتومبیل تنها حرکت میکند خود فدوی‌هم با یك سوار. غلامعلی.»

در جواب گفتم اگر فشار نظامی‌را در تنکستان تقلیل بدهند البته اثر کلی دارد امادرشهر اطمینان داشته باشید که اگر تحریکی قولاً وفعلاً از طرف اتباع خارجه نشود هیچ اتفاقی‌نخواهد افتاد ، من شب و روز مراقب هستم ، خودتان میگوئید که در اصفهان چه‌ها شد یك ماه گذشته است و در شیراز کسی دست از پا خطا نکرد ، من جلو عملیات را گرفته‌ام جلو حرف را نمی‌توانم بگیرم .

از روزی که من دریابیگی را برای ریاست قشون اختیار کردم ، موقرالدوله که با وزارت خارجه روابط دارد بوحشت افتاد ، در تهران با مأموریت دریابیگی مخالفت شد رفع کردم، وثوق‌الدوله ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ تلگراف میکند که حاکم بنادر میگوید هزار تومان زایرخضراکرامیه می‌خواست (در حجاز اسمش خاوه است) که مادام کنستانس را رها کند دریابیگی رأی او را زده است که من خودم به‌بوشهر میآیم و دوهزار تومان بشما خواهم داد، جواب دادم دریابیگی ازطرف من امیدواری ندارد اگر امیدواری داشته‌باشد ازطرف قنسولگری است .

تلگراف من بتهران

وزارت جلیلهٔ داخله. نسخه وزارت خارجه، در مقابل نصایح مستمر که بمردم می‌شود یك حرف‌دارند که جواب ندارد و آن این است که دراین موقع ایران چه استفاده‌خواهد داشت اگر بطوریکه مشهود است آلمان پیش ببرد با عدم شروط روس و انکلیس هرقدر ضعیف شوند مارا بسند واز طرف دیگر حمایتی نداریم و اگر روس وانگلیس‌فایق‌آمدند باز نسبت بما چه عهدی دربین است ؛ بالاخره‌با این‌پلیتیك از برای ایران جز خسران نخواهد بود ، واقعاً اگر دولت اطمینانی دارد و ترتیبی در کار است ، خوب است مردم بدانند . این نکته هم لازم است عرض شود که اگر بورود سرکار ولیعهد روسهاباز در تبریز بمانند، جلوگیری ازهیجان مشکلتر است ۶ جمادی الاول ۱۳۳۳

تنها سید جعفر مزارعی علیه من تلگراف دروغی نمیکند ، غلامعلی‌خان نواب هم‌محرمانه با رئیس تلگرافخانه شاهزاده مبشرالسلطان که بجای شیبانی آمده است در کاراست.

رقعهٔ غلامعلی‌خان[۱]

قربانت شوم سلامتی وجود حضرت والارا خواهان است امشب‌ساعت دو از شب در منزل شهری خواهش دارم بقدر نیمساعت تشریف‌بیاورید مطالبی است خیلی لازم،باید بحضرت والا عرض کنم، در ضمن‌هم‌خدمتی بحضرت والا کرده باید حضوراً عرض کنم. منتظرم انشاءالله تشریف بیاورید شاید ندامت برای خودتان حاصل نشود. زیاده قربانت غلامعلی .

رقعهٔ دیگر ـ از بابت حضرت اشرف که مرقوم رفته‌بود البته خود حضرت والا بهتر ملتفت خواهید بود که در این مورد ساز وآوازه شایسته نیست که عرض حضور مبارك‌ایشان بشود چنانکه بخواهید عرض نمائید منتهای بی‌لطفی است ، مخلص تصور کردم که دوستانه بادوست خود مکاتبه کرده‌ام حالا معلوم میشود که حضرت والا میخواهید رسمیت باین فقره بدهید بهرجهت ساعت دو ازشب رفته منتظرم .

۱ـ این رقعه روی کاغذ رسمی بتاریخ دوشنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۳ است .

جواب‌مبشرالسلطان[1]

قربانت شوم شبم بزیارت دستخط‌مطاع روز روشن‌گردید ، سلامت‌وجود مبارك را شکر نمودم ، تلگراف تهران هم اطاعت شد ، خبری از طرفی نیست هر ساعت اطلاعی برسد تصدیع حضور مبارك میدهم خاطرمبارك راحت باشد .زیاده تصدقت‌مبشرالسطان

سواد راپرت، شاهزاده مبشرالسلطان رئیس تلگرافخانهٔ فارس برای غلامعلی خان که بخط خود معزی‌الیه ملاحظه شد دیروز هم را پرتی تقریباً بمضمون ذیل مخابره شد :

بواسطهٔ نا امنی راهها جنس بشهر نمیآورند ، نان درکمال بدی وگرانی ، اطراف بی‌اندازه مغشوش وهرروز دسته دسته غارت شدگان بشهرمیآیند ، سواد مطابق اصل است .

دروغهائی‌که قنسول‌بسفارت مخابره میکندکافی نیست رئیس تلگرافخانهٔ خودمان هم راپرت دروغ بتهران میگوید ، من با دیدن اصل این راپرت بروی خود نیاوردم ، فرضاً بتهران‌میگفتم میفرستادند بسفارت انگلیس هرچه سفارت میگفت بمن جواب‌میدادند .

ایضاًسواد کاغذ مبشرالسلطان بغلا معلی‌خان :«قربـانت شوم اولا ازبابت نقد خواستن قیمت تلگراف خیلی عذر میخواهم وبشهادت شاهزاده مظهرالدوله که حاضرند تقصیر ازهمقطاری است‌که به‌بنده اظهار ننموده والا اینقدرها درتحویلخانه‌آبرودارم ، راستی خیلی عذرمیخواهم، ثانیاً پس‌از رفتن همقطاری‌دوفقره روزنامه‌جزوروزنامجات پیداکردم که ملاحظه‌اش تصورکردم برای‌حضرتعالی لازم‌باشدپاکت کرده بودم بفرستم که‌همقطاری‌آمد باهمین عریضه‌ارسال داشت ، چون این‌روزنامجات باید به‌ترتیب جای خودگذارده شود، مستدعم زودتراعاده فرمائید .آقای فاتح زاده هم الان‌رفتند راه بروند ، برای خواب بنده منزل بیابند ، هرگاه فردا ساعت‌چهار بغروب بیرون نرفته بودند و منزل بودند تلفن میکنم سرافراز فرمائید ، جزئیات هم امشب تا فردا تحقیق و عرض میشود .
زیاده تصدقت مبشرالسلطان

نامهٔ کاکس بالیوز انگلیس به‌شیخ محمد حسین تنگستانی

جناب مستطاب علام فهام شیخ محمد حسین زیدت افاضاته چون‌یقین‌دارم که رعیت صادق ایران هستید مقتضی میدانم که حقایقی را که شاید نزد خودتان هم باشد بـآن دوستدار اطلاع بـدهم . دولت انگلیس از سابق دوست صادق ایران بوده ودراشکالاتی که ایران داشته مساعدت نموده ، دولت‌آلمان‌وعثمانی سعی‌دارند که‌بی‌طرفی ایران را پایمال نمایند ،معلوم شد که قنسـول‌آلمان دربوشهرسعی داردکه اهالی تنگستان را تحریك بحمله به بوشهر نماید ، لازم شد که از بوشهردفع شود ، از اوراق موجود معلوم شد که سفیرآلمان بدستیاری مأمورین سوئدی ژاندامری بدون اطلاع دولت ایران امراء واعیان جنوب را میخواهد برانگیزاند بمخاصمه بادولت انگلیس که هیچ قصد غیر ازدوستی با خودتان ندارد ، نه تنها خودتانرا دچارمصیبت خواهید کرد بلکه ثلث دولت خود را نیز مال‌المصالحه قرارخواهید داد ... کاکس بالیوز انگلیس‌مقیم‌بوشهر .»

جواب ۴جمادی‌الاولی۳۳

جناب مسترکاکس بالیوز انگلیس مقیم بوشهر،تلگراف شما رسید،اگر چه باصداقت درتابعیت دولت علیهٔ ایران حق مخابرهٔ مستقیم باشما که نمایندهٔ اجنبی هستید نداشتم کما اینکه مخابرهٔ شماهم میبایست بتوسط حکومت‌جلیله‌باشد، ولی بملاحظهٔ ضرورت وقت بجواب‌مبادرت مینماید. در این موقع که دولت جلیلهٔ ایران مسلك بی طرفی اختیار نموده ، ملت نیز باوصف معلوم بودن احساساتش ، متابعت‌دولت‌را کرده است ، دست ازپاخطا ننموده . اگـر بـدیدهٔ انصاف ملاحظه شود دولت انگلیس و روس این‌بی‌طرفی را محترم نشمرده ومداخلات دولت متبوعهٔ شما وروس درخلیج

---

[1] ـ درریاست وزرای من‌سرداراسعد جعفر قلی‌خان این مبشرالسلطان راخواست معاون‌کند، ازمن احوال پرسید که درفارس رفتار اوچه بود ؟ گفتم مثل همهٔ مأمورین، توضیحات بیشترندادم، چه گذرعارف وعامی همه‌بردارافتد ،آنکه مبشراللسطان نیست کیست؟

فارس ونقاط شمالی ایران شاهد صدق باین مطلب است. اینکه آلمانیها درخیال فریب دادن عشایر ایران هستند مطلبی است که تاکنون برهان قوی برصحتش بدست نیامده وبر فرض صحت مشترک الورود بوده بلکه شما این طریقهٔ غیرمرضیه را به آنها آموختید وکمال اسف را دارم که بدون مراعات نزاکت مستخدمین ژاندارمری رامتهم به بعضی حرکات کرده وحال آنکه بخوبی مستحضر هستید که تاکنون حرکتی که منافی بیطرفی باشد از آنها بروز ننموده. اما اینکه دولت خودرا فرماندهٔ بزرگ مسلمانان یاد نموده‌اند خیرخواهانه اعلام مینماید که شایستهٔ دانش و بینش شما نبوده واین عبارت احساسات دینی مسلمانان را جریحه‌دار مینماید.

... ملت ایران را عقیده این است که صدمات وارده ازشمال بتصدیق دولت انگلیس بوده، هتك احترام ارض اقدس خراسان وسکوت دولت متبوعهٔ شما این عقیده‌را تأکیدنمود. بخوبی میدانید که ملت ایران بعدازمتابعت دیانت، دوستدار دولت واستقلال خود بوده وکمال احتراز را ازمخالفت بادولت خود دارد ولی درعین حال همینکه ازناحیهٔ مقدسهٔ شریعت حکمی وامری صادر گردید مال وجان در راه انفاذش صرف میکنند، بواسطهٔ خلف قول وهجوم به‌بصره بود که علمای عراق با شما مخالف شدند.

اینجانب بملاحظهٔ وقت تاکنون توانسته‌ام جلوگیری ازهیجان مخالفت آمیز نمایم ولی باکمال اسف بشما اطلاع میدهم که عملیات اخیر شما درخلیج فارس وناصری ومحمره وبردن قنسول آلمان که بکلی مخالف بی‌طرفی ایران بود، بیشترافکاررا بهیجان آورده است. برشما است که ترك مهاجمه بکنید وبه ارجاع قنسول آلمان روابط را محفوظ بدارید. اگر عملیات جنگجویانهٔ شما دوام پیدا کردجلوگیری ازملت ممتنع گردد، ملامت ومسئولیت راجع بشما استکه ازخط بیطرفی تخطی نمودید واینجانب را هیچ ملامت ومسئولیتی نیست لقداعذرمن انذرخادم الشریعه. محمد حسین برازجانی.»

نهایت همراهی را من باقوام الملك کردم[1]، اوهم خدماتی کرد، ازآلودگی بیرون آمد، بر ایلات خمسه مسلط شد، برحسب خوی موروث نمی‌دانم چه بسردار اسعدنوشته است که بمن مینویسند:

«۱۲ رمضان ۳۳ قربانت گردم پس از تقدیم ارادت صیمانه چندی قبل عریضه‌ای عرض کردم اینك هم عرض میکنم، ازاول ورود خودتان بفارس الطاف مخصوص که دربارهٔ جناب مستطاب آقای قوام الملك مبذول فرمودند درانتظام فارس بایك نوع اتحاد واتفاقکه بی‌نهایت اسباب امیدواری بنده‌بلکه‌هر وطن‌دوستی وایران خواهی راازاقدامات شایستهٔ تمجیدخودتان فراهم داشتید سزاواراین بودآن رویهٔ پسندیده را استدامه داده وسیله بدست اشخاص مغرض ندهند. مدتی است می‌شنوم کدورتی فیمابین حضرت عالی وقوام الملك حاصل شده ونمی‌دانم چه شده‌است که ایشان را گله‌مند فرموده‌اید لازم شد دراین موقع خواهش نمایم هرکدورت ودلتنگی هم درمیان بوده است مرتفع نمائید... علی‌قلی»

موقعی که من بشیراز رسیدم قوام الملك هشتاد هزار تومان قرض داشت وازشهر قدم بیرون نمی‌توانست گذاشت روزی که من ازشیراز حرکت کردم مبلغی اندوخته وبرابواب جمعی خود مسلط بود. بلی من خودم درفکراستفادهٔ مادی نبودم حتی دارائی موروث ازدستم رفت اما درحدی مانع استفادهٔ امثال قوام الملك هاهم نبودم تامصلحت ازدست نرود واختیاراهون الضررین محفوظ مانده باشد. نظر مرا درکارآقایان نداشتند، من برای جیب کارنمیکردم وآقایان همه توجهشان بجیب بود ومنافعشان جیب.

از سردار اسعد که مسلك مرا میداند و از اخلاق رفقا بی‌اطلاع نیست، توقع این سفارش را نداشتم.

منحصر بقوام الملك نیست، صولت الدوله هم که برای اوازدولت شمشیرخواستم دمی علم‌کرده است وشمشیررا بروی‌خودم‌میکشد وشرح‌کشاف بمیرزاابراهیم مینویسدکه‌فلانی انگلوفیل‌است و و و.

1ـ از فاخرالسلطنه سوار خواستم بشهر آمدند، سرکوه را بحیدر علی خان نواب سپردم و حکومت نیریز را به‌منصورالسلطنهٔ عرب دادم به اناولاغیری قوام الملك برخورد.

چه‌باید کرد ، طبیعت هروقت باشد ذات خودش را نشان می‌دهد ، قوام‌الملك و صولت‌الدوله بو برده‌اند که دولت انگلیس با من کج‌تابی میکند . قوام‌الملك کبادهٔ فارس مداری میکشد، همان حکایت شاهزاده امان‌الله میرزا است تصور میکند که بعد ازمن فعال‌مایشاء می‌شود . می‌شنوم قوام وصولت‌الدوله طرح اتحاد جدیدی هم‌ریخته‌اند و شاید بلکه حتماً قنسول هم محرك آنها است و هرچه بهروسیله بسردار اسعد خاطرنشان کرده پیش‌بندی‌نقشه مخالفت است که درنظر دارند برای‌من هم علی‌السویه است، خیال ماندن ندارم، تسلیم سیاست غیرهم نمی‌شوم ، اما افسوس میخورم که آنچه رشته‌ام چله خواهد شد و انگلیس هم‌پشیمان اما چه‌سود .

در حبل‌المتین خواندم مخبرالسلطنه هرجامیرود انتظامی حاصل میشوداوکه رفت انتظام برهم‌میخورد و اتفاقاً همینطور هم هست و هرچه فکر میکنم طریقی بدست نمیآورم که انتظام بعد از من باقی بماند . مرضی در من‌هست‌که در دیگری نیست .

استقراض

پول‌هم نداریم ، انگلیس جلو مساعده بژاندارم را گرفت ، ده‌هزار تومان از تجار قرض شد، غلامعلی‌خان نزد من آمدکه قنسول سلام‌رساندندگفتند دویست‌هزار تومان‌در بانك موجود است بحوالهٔ شخصی‌شما پرداخت‌میشود گفتگو با تهران هم لازم نیست ، من‌هم‌عصبانی بودم هم داخل در دادو ستد نقدی نمیخواستم بشوم هم میدانستم که عنقریب مرخص خواهم‌شد و اگر پولی از بانك بگیرم نمیتوانم بیطرف‌بمانم .

گفتم مرده‌شوی پول‌شما را ببرد وقتیکه بکار میخورد مضایقه میکنید حال‌که باید در لجن ریخت مساعدت میکنید، من‌نمیگیرم و داخل این‌کار نمشوم، رفت . ازگرفتن آن وجه مردم بمن ظنین میشدند و حفظ بی‌طرفی ممکن نبود ، ضمناً باو نصیحت‌کردم که شما در شهر مقامی دارید ، با اکثر خانواده‌ها محرمیت دارید ، مردم شما را از خودشان میدانند ، در این‌موقع آشفتگی چه‌حاجت بعنوان ویس قنسولی دارید ؛ گفت زندگی یکروز بنام بهتر از سالها به‌ننگ است و من ندانستم ننگش در کجا است . حیدرعلی‌خان و برادرش‌غلامعلی‌خان بضاعتی دارند و معیشت خوب میکنند و محترمند، بین‌من‌و این‌دوبرادرخلطه‌پیداشده است بل‌محبتی، افسوس میخورم که عامه از ایشان آزرده شده‌اند نمیدانم حب منصب چه‌بلائی است که‌چشم و گوش انسان را می‌بندد .

در این‌موقع باید ازحرفهای‌مهیج احتراز کرد ، علی‌دلواری از رؤسای تنگستان کشته‌شد. کل‌مشیری در شیراز محلی است که اوباش شهر غالباً آنجا سردم دارند و سر راه غلامعلی‌خان‌است در عبور میگوید علی دلواری‌هم بدرك واصل‌شد ، هیچ موقع این‌حرف نبود، یکی از جماعت‌دنبال او برمیخیزد او را میزند و به آن‌تیر وفات یافت و خیلی مایهٔ تأسف‌شد خداش‌بیامرزد .

تلگراف وزارت‌خارجه

امروز یادداشتی از سفارت‌انگلیس رسیده است‌که عیناً درج‌میشود، حال دلایل حتمیه در دست است که اظهارات قنسول‌انگلیس در شیراز صحیح بوده است که فرمانفرمای فارس مرکز تفوهات خصمانه نسبت بمصالح انگلیس در آن ایالت است، فرمانفرما خود را رئیس فرقهٔ دموکرات طرفدار آلمان و مناقشات برضدانگلیس قرارداده این‌اواخر خودرا باین‌فرقه ملحق‌کرده‌اند، رؤسای فرقهٔ مزبور همه ازدوستان ومخصوصان فرمانفرما هستند و از قرارمعلوم برحسب تحریك ایشان کار میکنند، معزی‌الیه و واسموس سعی دارند اشخاص راکه برضد خیالات آنها هستند بطرف خودآورده آنها را مرعوب کنند ، حال هیچ شکی باقی نمانده که احضار فرمانفرما اسباب اطمینان و وضع عمومی خوب‌خواهد شد . این‌مسئله را در هیئت‌وزراء طرح خواهم‌نمود . جناب مستطاب‌عالی‌دلایلی را که برضد این اظهارات است با عقیدهٔ خودتان فوراً تلگراف‌کنید .

جواب

وزارت‌جلیلهٔ خارجه ۱۹۸ دلایل حتمیهٔ سفارت را ندانستم چیست، ظنیات را تکذیب‌میکنم، اگر مقصود مذاکرات مردم است و مقالات روزنامه ، آنچه از محمره و بوشهر تلگراف کردند و در روزنامه های تهران و اصفهان نوشته شد صد یك آن در شیراز گفته نشده است . اینکه دلیل از بنده خواسته‌اند دلیل

با مدعی است ، اینکه افکار آشفته است و مردم مکدر و آزرده ، کجا است که اینطور نیست ، قنسول انگلیس مغرض است ، یکسال است جعلیات نسبت بمن بتهران میگوید حتی بتهران مسافرت‌کرد که‌مرا معزول کند و مریل را برقرار . کلاغ ازآسمان بپرد برای من‌تقصیری میتراشد و خاطر سفارت را مشوب میکند ، اگر جلو افکار مردم را می‌شود گرفت چرا در تهران نمیگیرند ، البته در محلی که حادثه رخ‌میدهد اثرش بیشتر است . قصهٔ جوالدوز است و سوزن ومن بوده‌ام که تا حال از حوادث جلوگیری کرده‌ام ، پریروز با او مذاکرات مفصل‌کردم .

گفتم وقایعی در بوشهر رخداد و در مردم طبعاً هیجانی حاصل شد ، زیاد دنبال بکنید بدتر می‌شود، بحال خود بگذارید زودتر فراموش می‌شود ، با عقیدهٔ من‌موافق شد و رفت در تمام سنهٔ گذشته بنده همه روزه در طی مذاکرات در تأمین معزی‌الیه و عدم وقوع حوادث اطمینان داده‌ام و نوشته بودم مشروط براینکه قشون به‌بوشهر نیاورند که‌اسباب تجدید تحریک بشود ، روز قبل‌راپرت رسید که عده‌ای در بوشهرپیاده کرده‌اند ، شب‌قنسول رئیس بانك و رئیس تلگرافخانه میهمان من بودند قنسول اظهار داشت که محتمل است قراولان بوشهر عوض شوند و باز در جواب سؤال من همین را مینویسد .

یکسال است که من همه‌روزه استعفا میدهم الساعه آرزوی من‌خلاصی از این محبس است و اراده دارم بی‌اجازه شرفیاب شوم، احتیاط میکنم رشته‌پاره شود و بمن‌ایرادی باشد گناه من چیست که دموکرات نظر به‌لیره و ستارهٔ هندندارد، آنها که خودشان را میفروشند قلیلند و جرأت‌نمایش ندارندکسی محتاج بجلب آنها نیست از دموکرات غیر اظهار تنفر چه‌عملی ناشی شده است که مورد ایراد باشد اگر من با دموکرات که‌قوت ملی دارد مدارانکنم و مرا از خودشان ندانند وگوش‌بحرف ندهند با این‌آشفتگی افکاربچه‌وسیله میتوانم جلوی‌جوشش رابگیرم. حاجی‌علی‌آقا و پسراوکه‌رؤسای دموکراتند از من‌دل خوشی‌ندارند تلگراف‌برضد مرا امضاء کرده بودند منتها نصایح‌مرا درآرامش که خیر مملکت است می‌پذیرند و اگرمن بیطرفی صرف را نگیرم مورد سوءظن واقع‌میشوم.دیگر هیچ‌کار از من ساخته نیست ، بلی! آن‌چندنفریکه آن‌تلگرافات جعلی را برضد من کرده بودند وضعیت رادیده حال بطرف‌من میآیند ، میشود احتمال‌داد که در آن‌تلگرافات هم‌انگشتی‌بوده است.

از اینگونه اقدامات‌که احتمال داده‌اند در فارس واقع نخواهد شد من‌مراقب مصالح خودمان هستم، آلمان‌یا انگلیس یا روس مصالحشان‌هرچه باشد بمن‌ربطی ندارد و درحدود عهودمشی‌میکنم، بنظر من اقدامات خودشان باآتشی‌که در دنیا روشن‌شده است و احکامی‌که حجج اسلام میکنند مضر بحال خودشان است .

تلگراف دیگر وزیر امور خارجه

غرهٔ جمادی‌الاول۱۳۳۳ ، این دوسه‌روزه یادداشت وسواد بعضی‌تلگرافاتی که مأمورین انگلیسی به‌سفارت خودکرده‌اند از سفارت انگلیس بوزارت خارجه رسیده‌است‌که‌اطلاع جنابعالی ازنکات عمدهٔ آن واجب است :

۱ - وزیر مختار در یادداشت رسمی خود مینویسد میان اسباب واسموس جعبه‌ای مشتمل برهزار ورقهٔ‌تهیج آمیزبالسنهٔ سینی و اردو وسنجابی‌وهندی و انگلیسی بوده است‌که اهالی‌مختلفه هندوستان را بشوراند و ضمناً تصریح‌کرده‌اند شخصی که چنین مأموریتی داشته درخاك یك‌مملکت بیطرف مثل یك‌سرباز مصلح جزءخصم شمرده میشود .

۲ - در رقعهٔ دوستانه بآقای معین‌الوزراء وزیرمختار نوشته است که واسموس ابتدا بادارهٔ ژاندارمری و بعد بخانه‌ای در خارج‌شهر که سابق‌سکنی داشته منزل‌کرده ، دوساعت بعد ازورود او در کالسکه‌ای که مخصوصاً برای او فرستاده بودند سوار و بدیدن حاکم‌رفت . تلگرافاتی از شیراز رسیده است‌که خبر میدهند کاپیتان ارتانگرین‌علناً درعرض‌راه وطنخواهان ایرانی را برضدانگلیس دعوت و بناصردیوان و امین‌مالیه اظهار داشته است که دراین‌مقصود شرکت جویند . تحقیق نموده است چند عده تفنگچی میتوانند برای‌جنگ با انگلیس تهیه نمایند و علناً گفته است ماژوراکونور قنسول‌انگلیس‌استاز را وادار نموده است که بژاندارمری‌پول‌ندهد ، این‌رفتار ناچار میکند که‌برای

احضار سوئدیها ازفارس تقاضائی‌بشود . تلگراف دیگر خبر میدهد که نقشهٔ واسموس این‌بوده است که بقنسولگری حمله نموده قنسول را دستگیر نماید ، ماژوراکونور بـاندازه‌ای مخاطره را حتمی میداند که اجازه‌خواسته است تمام نوشتجات مرموزه و محرمانهٔ خود را آتش‌زند و میگوید که‌هیچ اشتباهی در رفتار سوئدیهانیست‌و محقق است‌که با واسموس همراه و مساعد هستند ونیز فرمانفرمای فارس هم با آلمانها متحد میباشد لهذا اعتبار اطمینانات دولت‌ایران محل تردید و هرگاه امرقطعی دراین‌مقدمات صادرنشود ایران مجبورخواهد شد که باروس وانگلیس‌داخل جنگ شود وتلگرافات دیگری است‌که مدلل میدارد که در ورود مقداری اسلحه و مهمات که در ژانویهٔ گذشته به‌بوشهر و محمره رسیده‌آلمان‌ها شرکت ودخالت داشته واین‌اسلحه ظاهراً برای‌ایران واردشده‌قسمتی رابرای سوئدی‌ها بشیرازحمل‌کرده‌وقسمت دیگرهنوزدرمحمره است وسوئدیهاشمارا فریب‌داده اسباب خرابی ایران خواهند شد مگر خودتان بخواهید ما را بازیچه قرار داده اسباب خرابی ایران را تهیـه کنید .

۳ ـ تلگرافات ۱۲ مارس قنسول شیراز است که خبر میدهد واسموس وارد کازرون شده مشغول تحریك مردم است. اگر ازطرف دولت اقدام نشود اقدامات محلی من بیفایده است بـایستی حکم بایالت فارس بشود که از هیجان جلوگیری کنند و نیز بتلگرافخانه‌ها قدغن شود تلگرافـات جعلی را قبول‌ننمایند ، تلگراف دیگر قنسول شیراز حاکی است‌که اهالی کازرون در تحت ریاست شیخ‌همـدانی ملای ژاندارمری بخانهٔ مجتهدین رفته و کاغذهائی در اعلان جهاد ارائه داده میرزا حسن‌برادر حبل‌المتین‌هم از بوشهر به‌کازرون آمده‌مجالس‌مخفی میکنند، علمای برازجان‌تلگرافهای مفصلی بعلمای کازرون نموده‌اند که بـآنهـا ملحق شوند . خوب است دولت ایران حکم کند کـه تلگرافخانه اینگونه تلگرافات را قبول ننمـاید و بحاکم و علما دستور داده شود از ایـن حرکت جلوگیری نمایند .

۴ ـ درضمن‌تلگرافی از بصره خبر میدهند واسموس علماء و اهالی‌بهبهان را بجهاد دعوت میکرده‌و این مسئله که ازروی کاغذآلمانها بدست آورده‌ایم معلوم شده است . اینست خلاصهٔ‌اظهار و اطلاعات که توسط سفارت انگلیس رسیده است .

اولا نسبت‌هائی که‌بصاحب منصب سوئدی می‌دهند در اینجا باکفیل ادارهٔ ژاندارمری‌مذاکره شد او اظهار بی‌اطلاعی و تقریباً انکار میکند لازم است جنابعالی تحقیقات لازمه نموده صحت وسقم این نسبتها را معلوم و درصورت صحت جداً جلوگیری فرمائید .

ثانیاً آن قسمتی که راجع بخود واسموس اظهار میدارند آیا صحیح است‌یاخیر .

منتظراطلاعات حضرت مستطاب‌عالی هستم و درهرصورت باید ساعی بود که مبادا در شیراز تحریکاتی که منجر باغتشاش و هیجان اهالی برضد بیطرفی شود بظهور برسد و باهرقوه وقدرتی که دارید از اغتشاش جلوگیری فرمائید بطوریکه این سوء تفاهم از قنسول انگلیس خارج و نیزطوری بشود که سوءظن آنها از صاحبمنصب سوئدی برطرف‌شود . معاون‌الدوله

پاسخ تلگراف

نمره۳۱۶۰،مورخهٔ ۵جمادی‌الاول۱۳۳۳ ، اینکه دراشیاء واسموس‌نوشتجاتی بشش زبان اردو وغیره یافته‌اند بنده اطلاعی ندارم اماآنچه در خصوص ورود واسموس نوشته‌اند پس ازآنکه واسموس وارد برازجان شد ویکنفر کاپیتان‌انگلیسی بتعاقب اواز بندرریگ به برازجان‌آمده بود ، ژاندارمهـا واسموس رادر تحت حفظ خودشان برحسب تکلیف بشیراز آوردند طبیعتاً وروداو بژاندارمری شد. نظر بحفظ نزاکت یکنفر صاحب منصب نظمیه را فرستادم باحوالپرسی ، بادرشکه‌کرایه رفته بود، واسموس در خواست ملاقات کرده بود، منهم وقت دادم ، باهمان درشکهٔ کرایه نزد من‌آمد وشرح مسافرت خود را گفت وگمان میکرد که من میتوانم اشیاء اورا از انگلیس‌ها بخواهم. گفتم این مذاکـره باید در تهـران بشود و رفت . پریروز هم‌آمدکه نتیجه را بفهمد گفتم هنوز اطلاعی ندارم ضمناً اطلاع دادکه یك مقدار از اسباب اورسیده ، روز ورود خواسته بود دوروز در منزل ژاندارمها بماند مخصوصاً باو گفته بودند

باسوءظنی که انگلیسها از خیالات شمادارند نمی‌توانیم قبول کنیم وهمانشب بمنزلی که پارسال در موقع آمدن بشیراز آنجا منزل‌کرده بود رفت.

درباب‌مذاکرات کاپیتان ارتانگرین ازپراویتس[1] سؤال کردم چیزی نمیدانست. ناصردیوان قطعاً و سایرین یقیناً اقدامی برضد دولت انگلیس نخواهندکرد.

تلگرافچی انگلیسی که یکنفرارمنی است و مکردیچ نام دارد و درکازرون از شیطانهااست که همیشه حکومت کازرون وژاندارمها و ناصردیوان در این سال اخیر تغییر اورا خواسته‌اند ومن ابداً براپورتهای او اعتماد ندارم، معهذا تحقیق می‌کنم. امروزهم به‌پراویتس تأکید کردم قدغن کند ژاندارمها ابداً از این اظهارات نکنند و خودم‌هم‌بناصر دیوان و خوانین دشتی و دشستان‌قبل از زیارت تلگراف اخطارکردم که‌در اسکات مردم سعی‌کنند. چون قنسول انگلیس امروز صبح نزد من آمده و همین اظهارات راکرد ، اورا مطمئن‌کردم که این مطالب صحت ندارد. برعکس میان مردم شهر این زمزمه است که واسموس خوب است بشهر بیاید و در شهر منزل کند. مبادا او را هم مثل قنسول بوشهر بی‌خبر ببرند ، ملاحظه بفرمائید افکار چقدر مشوش است.

درهرحال خاطراولیای دولت آسوده باشدکه درفارس از اینگونه اقدامات‌که احتمال‌داده‌اند نخواهد شد.

امادر اینکه تمام مردم اعلی درجه افسردگی را از قضیهٔ بوشهر و بندر ریگ دارند ،هیچ شبهه‌ای نداشته باشید. اگر افکار این‌مردم محل ملاحظه است، شرط عقل‌اصلاح این افکار است. درضمن این مذاکرات امروز با قنسول انگلیس‌گفتم که ابداً احتمال‌حدوث حادثه‌ورفتاری‌نمی‌دهم، در بوشهرهم صلاح نیست قشون پیاده نمایند زیرا که ممکن‌است پیاده‌کردن قشون تازه باندازه‌ای اسباب تحریك بشود که اختیار از دست اولیای امور برود. مسئلهٔ سوزاندن اوراق قنسولگری را نمی‌فهمم لابد درقنسولگری چیزی‌که موهم اخلال بی‌طرفی یا روابط دوستی با ایران باشد نخواهد بود. اما درباب اتحاد ، من باآن خیالات مکرر در تبریز وشیراز بحضرات «انگلیسها» گفته‌ام که ایرانی و طرفدار مصالح ملت هستم ، آلمان و انگلیس وروس را نمی‌شناسم و اگر روزی بنا باشد مجبور شوم‌برخلاف ملیت خود رفتار کنم کناره خواهم جست. در اینصورت چطور ممکن است من بدون تعلیمات در کاری اقدام کنم که ضررش از شمال تاجنوب ایران را خواهدگرفت. در نظرمن اقدامات خودانگلیس دراین موقع که آتش دنیا راگرفته و احکام‌حجج‌اسلام‌همه‌جامنتشر است،زودتر مردم جاهل ایران‌را تهییج خواهد نمود. درچنین موقع که بعضی اوراق بزبان اردووغیره‌رامخل‌بی‌طرفی بدانند و فریادکنند تعجب نیست. بنده از مردم وطنخواه‌گرمسیر خیلی ممنونم که در این موقع بداد وفریاد قناعت کرده‌اند ، خود انگلیس از هرکس ازحال مردم گرمسیر بهترآگاه است‌و می‌داند که آنها در دفاع‌وطن خود از دولت خارج واهمه ندارند پس در اینصورت نباید کاری‌کرد که به رگ تعصب این طوایف بربخورد. اما درباب اسلحه‌که به بوشهر ومحمره وارد شده است ، بنده همینقدر میدانم که‌پارسال ژاندارمها مقداری اسلحه به شیرازآورده‌اند البته اولیای دولت‌بهتر میدانند و اگر تحقیقاتی هست باید ازگمرك‌کرد ، از خیالات‌سوئدیهاهم بنده هیچ اطلاعی ندارم. در مسألهٔ قدغن به تلگرافخانه اختیار با اولیای دولت است اما من اینطور جلوگیری‌ها را بد میدانم بالاخره مردم از اظهار باقدام دست خواهند زد و ازتظلم به تمرد خواهند پرداخت معهذا عرضی نمی‌کنم. ارائهٔ احکام جهاد بتوسط واسموس در کازرون باز از سیاست‌های تلگرافچی آنجاست زیرا که این احکام عالمگیر است والان دوسه‌ماه است که نقل سرهربازار است. عمده اینست که از مردم تحریك فکری نشود، حرف‌در دهان زیادزده میشودجلوگیری از تلگرافات‌چه مصرف خواهدداشت، قاصد و مکتوب را چه خواهیم‌کرد؟ بعقیدهٔ بنده جلوحرف را نبایدگرفت که اقلا مردم بحرف‌خالی خوش بشوند و بغض نکنند. سیدحسن حبل‌المتین هم مثل سایرین یکنفر از افراد است و درنظر

1- Pravitz

بنده اهمیتی ندارد و فعلا هم بشیرازآمده‌است و بتهران عازم است در مذاکرات امروز با پراویتس رئیس ژاندارمری که اورا برای نصیحت و دلالت خواسته بودم‌از هرحیث احتمالات قنسول‌انگلیس را منکر شد. چیزی که معلوم شد آن بود که بتعلیم مرکز ارجاع قنسول آلمان و استرداد اشیاء واسموس را از قنسول انگلیس در شیراز و بوشهر خواسته‌است ، گفتم بشما چه ربطی داشت ! گفت تعلیمات تهران این را هم اخطارکرده‌است که اگر بخواهند اقدام مخالف بی‌طرفی بکنند جلوگیری خواهندکرد.

چیزی‌که دراین مذاکرات مضحك است لفط بیطرفی است. مهدیقلی‌مخبرالسلطنه

تلگراف وزیرمختار انگلیس مارلینك بارمز وزارت داخله ۷رجب۳۳-۱۸مه ۹۱۵

جناب‌مخبرالسلطنه‌حاکم فارس ، معلوم شد جنابعالی راسه‌سال‌پیش بسمت حکومت فارس معین‌کردند ونظر به تأکیدات سردار اسعد کل مساعدت را وزیر انگلیس باشماکرده است . دولت انگلیس برای موفق‌شدن شما بمأموریت خودتان پول داده است ، مدتی همهٔ‌کارها خوب میگذشت،در این چندماه اخیرشما پلیتیك خودتان را بکلی تغییر داده‌اید و خیلی محل‌تعجب‌است اگرسفارت انگلیس‌مجبورشود مناسبات‌هواخواهانهٔ‌خودش را نسبت بشما تغییر بدهد من‌نصیحت می‌کنم بجنابعالی که حفظ‌کنید سعی در بیطرفی را کـه آنچه میدانم میل اولیای امور هم برآن است . مکرر بشما تعلیمات داده‌شده‌است من مبادرت می‌کنم در توصیهٔ این مقصد که نه فقط صلاح دولت من است‌بلکه صلاح دولت ایران و شخصی خودتان است‌و لازم است بیطرفی عادلانه اختیار نمائید و پلیتیك حالیه‌خود را تعقیب ننمائید انتها.

در رقعهٔ علیحده‌قنسول می‌نویسد: من‌فراموش‌کردم درضمن تبلیغ سفارش وزیرمختاربگویم که موسیومارلینگك این اظهارات‌رااز نظرحضرت والاعین‌الدوله رئیس الوزراء گذرانده‌است وتصویب فرموده‌اند (غلط فرموده‌اند).

حضرت والا لال بودندکه بفرمایند بی‌طرفی‌را فلانی بهتراز این‌چگونه حفظ‌کند در صورتی که هرروز تحریکی ازطرف شما میشود.

جواب بقنسول انگلیس

درجواب پیغام وزیرانگلیس خواهش دارم بتهران شرح ذیل‌را بگوئید[1] افتخار داشتم پیغام جنابعالی‌را بتوسط ماژورا کونو ردریابم ، من می‌توانم بگویم که هرکس‌از قبول من خدمت فارس را در آن موقع که اشکالات غیرقابل انکار بود خشنودی‌حاصل نمودو من‌اشکالاتی‌را رفع کردم که‌فوق تصور بود . اما درباب حفظ‌بی‌طرفی، باز عقیدهٔ من این است که درکمال‌صحت بی‌طرفی رارعایت کرده‌ام . اگرجنابعالی بتوانید معین نمائیدکه در یك مورد غفلت‌شده‌است دور نیست بتوانم از عهدهٔ صحبت برایم. رسم من اطاعت ازامردولت‌خودم است ومطمئن‌هستم‌که درهرموقع بمقتضیات‌اقدامات من بجا بوده است خصوص درچنین موقعی که چندان امور درجریان حسابی‌نیست .(انتها)

سؤال وجواب را بتهران‌گفتم بوزارت داخله (مگس‌نقاله)

متمنی‌هستم این مشروحه را از نظر ریاست وزراء بگذرانید و ازطرف من مستدعی شوید بفرمایندکه تصویب حضرت معظم وتصدیق بآن اظهارات وزیر انگلیس ازچه نظربوده است ؛ تمام گفتگو درسرکشمکش حضرات است باآلمانی‌ها ، تلگراف رمز ۲۳را ملاحظه فرمایند آیا از آن بی‌طرف‌تر می‌شودکه مطالب را اظهار کرده‌ام ؛ اگر معنی بیطرفی این‌است که مردم رامجبورکنم‌در دفاع حقوق خودشان حرف هم نزنند ، از بنده ساخته نیست واگرممکن‌است چرا هیئت دولت در تهران نمی‌کنند ؛ جواب حضرت ریاست وزراء را به بنده ابلاغ بفرمائید. مهدیقلی

۱ـ شایسته بود بتوسط وزارت داخله جواب بدهم ، کدام وزارت داخله ؟!! شیخ سیف‌الدین شاهزاده‌ای بود درلباس آخوندی شغلش این بود هرجا برود و نقل‌اقوال‌کند . پدرم اسم اورامکس نقاله گذارده بود ، وزرای ما بین سفرا وعمال‌خودشان‌شیخ‌سیف‌الدینند.

میدانستم که جوابی نخواهد رسید و نرسید. تفوباد براین بساط دغا.

بوزارت داخله ۴ جمادی الاولی ۳۳

اینکه واسموس میخواهد قنسول انگلیس را بگیرد واهمه‌ای است که قنسول را برداشته‌است، باکدام قوه، بنده چه‌کاره‌ام[1]، برعکس مردم اصرار دارند واسموس از خارج شهر بشهر بیاید. در فارس از اینگونه‌اقدامات نخواهد شد، البته افسردگی ازقضایای بوشهر زیاد است و تبعید قنسول آلمان برگ غیرتها برخورده است. اما درباب مناسبات من با مردم دموکرات یا غیر دموکرات طبیعی است اگر من با مردم روابط خوش نداشته باشم جلو افکار را باچه قوه بگیرم؛ بعقیدهٔ من انگشت بیموقع در کار میشود و مضرت دارد و تظلم را به‌ثمردمیکشاند. اما ازخیالات سوئدی ها بنده هیچ اطلاعی ندارم سروکار آنها باتهران است، اینجا چیزی هنوز بروز نکرده است.

از سیدحسن حبل‌المتین کاری ساخته نیست، نفری از افراد است و فعلا عازم تهران، بنده خیال ماندن در فارس را ندارم، خواه موافق کسی‌باشم‌خواه مخالف. از نیت من‌شکایت میشود،نیت من‌راکی‌میداند؛ عمل‌شرط است، اعمال خلاف رویهٔ دیگران علی‌رؤس‌الاشهاد است. پراویتس را امروز خواستم‌مذاکره کردم، معلوم شد بدستور مرکز ارجاع قنسول‌آلمان و استردادامول‌واسموس را خواسته‌اند وگفته‌اند که اگر بخواهند تجاوزات‌دیگر بکنند جلوگیری خواهند کرد، صحت‌وسقم را از مرکز تحقیق‌بفرمائید.

از تهران تعلیمات رسیده‌است دسته‌ای از ژاندارم به برازجان برود، رئیس ژاندارم که آشنا باوضاع تنگستان است صلاح نمیداند و حق هم با اوست، صلاح راه و ژاندارم نیست وارد زد-وخورد بشود.

من می‌دانم سربی‌صاحب میتراشم اما چه‌کنم کار دگر یاد نداد استادم.

نصرالدوله مدعی قوام است

استاز رفته است،موسس بجای اوآمده، مردی سلامت‌جو وآشنا باحوال مملکت، مزاحمتی نمی‌دهد، نمی‌دانم چرا او بدون اطلاع من وتهران بدون تأمل پیشنهاد نصرالدوله راقبول‌کرده‌آیا این‌هم‌دسیسه‌ای بود برای عذر قوام در مخالفت بامن؟ حال قوام در لار است و در شرف مراجعت.

پس از امضای تهران موسس بمن اطلاع داد، معلوم شد پسرقوام باتفاق مدبر السلطنهٔنوری ابواب‌جمعی پدرش را چهل هزار علاوه قبول‌کرده‌استو هیچ فکر نکرده‌اند این‌عمل سبب‌اغتشاش کلی میشود.

قوام مردی است بی‌حقیقت ،باشد، درفارس‌باوضعیت‌حاضر از اوکار ساخته‌است. تابع‌انگلیس است، باشد، همه قوامند.

بموسس‌خان‌نوشتم که دست‌بابوابجمعی قوام نمی‌شود زد، سی‌چهل‌هزار تومان به‌آن نمیارزد که کانون فسادتازه‌ای درمملکت ایجاد شود، مصالح بزرگترهست که بایدرعایت شود. قبل‌از ورود قوام میرزا باقرخان نزد من‌آمد که قوام بیست‌وپنج‌هزار تومان در اردوکشی مطالب است ،پنجهزار تومان بشمامیدهد که حساب را تصدیق‌کنید. گفتم عجب‌است که بمن چنین اظهاری میکنندپنجهزار تومان را ازمطالبه کم‌کنند.

قوام وارد شد، قضیهٔ ابواب‌جمعی راشنیده‌بود وازمن رنجیده، چند روزی بتلخی گذشت، معلوم‌شد باوگفته بودند مابتحریك فلانی این پیشنهاد راکردیم ،کدورت باقی بود تا گماشتهٔ او در مالیه نوشتهٔ مرا بموسس‌خان دیده باو گفته بود معهذا در نتیجهٔ تشویقات قنسول سرسنگین است و منهم هیچ نمیگویم. روزی میرزا باقرخان‌گفت ما ازشما خجالت میکشیم گفتم جهت ندارد من از

۱- در تلگراف دیگرگفته‌ام که اگربی‌طرفی این‌است که واسموس را بگیرم تحویل بدهم بگوئید تابکنم.

کسی توقع وانتظاری ندارم .

چون که‌گله باز گردد در ورود　　پس‌فتدآن بزکه‌پیش‌آهنگ بود

دمل

در اثر غفلتی فقراتی از مقدمهٔ مسافرت به فارس از قلم افتاده بود اینجا یاد میشود .

قوام‌الملك ، صولت‌الدوله‌رامعزول‌کرده‌ایل قشقائی را به برادر او سرداراحتشام داده است، تلگراف بمن میکند نظر به بعضی اشتهارات که مفسدین داده‌اند تلگراف ذیل را بمن مخابره فرمائیدکه تا فردا! قبل ازظهر بمن برسد برای‌سردار احتشام ایلخانی روانه دارم.

با اردو و استعداد زیاد بحضرت عبدالعظیم نقل مکان کرده عنقریب بفارس خواهم آمد . خلاصه ایل‌رانظم بدهید ودرگرفتاری صولت‌الدوله‌اهتمام‌کنیدالی‌آخر . جواب دادم تادر محل‌حاضر نشوم‌واوضاع را ندانم مداخله‌نمیکنم .

قبل ازرسیدن من صولت‌الدوله خـواهد دانست استعداد من‌چیست واعتنا بـآن تلگـراف نخواهدکرد .

خلاصهٔ تلگراف جناب حاجی میرزا یحیی امام‌جمعه را چون اسمی از پدرم برده است یاد میکنم:ازشیراز بتهران خدمت ... با کمال اخلاص عرض میدارم فرمانفرمائی حضرت اشرف‌فرج بعداز شدت ویسر بعدازعسراست، دوثلث‌فارس بل ایران‌ازخوان احسان علیین آشیان‌آقای مخبر- الـدوله عطرالله روحـه بهره‌مند بـودیم .زنـده است کسی که درتبارش باشد خلفی بیادگارش علی- الحساب یك جلد قرآن بسیار اعلی حاضر بودتقدیم شد انشاءالله وسیلـهٔ فتح مبین و نصرت قـریب است ... یحیی امام‌جمعه

حاجی آقاوکیل فارس از روزیکه صحبت رفتن من بفارس است هرروز میآید شرح کشاف صحبت‌میکند وازنقشهٔ من میپرسد. صرف نظر ازآنکه در بوستان خوانده‌ام:

اگر جز تو داندکه رأی توچیست　　بران رأی و دانش بباید گریست

ندیده نسنجیده چه‌نقشه خواهم داشت واگر هم‌نقشه میداشتم نمیگفتم.

بهاءالواعظین بعنوان اینکه درجلهٔ مرحوم صنیع الدوله بمنبر رفته ونطق کرده و دیگران ازناصرالملك ملاحظه داشته‌اند خودش رابمن چسبانده به‌ابن بابویه آمد وجد میکندکه بامن‌بفارس بیاید و من نظر بآنچه شنیده بودم که اسکناس زیاد با او دیده بودند ملاحظه داشتم . بخیال بودم در موقع حرکت عذر اورا بخواهم، روزقبل ازحرکت آمد ونوشته‌ای از مرنارد[1] ارائه داد که اورا مفتش مخفی‌مالیه قرارداده است . باملاحظهٔ مکتوب مرناردکه سفیر روس مایل بمسافرت شمانیست برسوء ظن من افزوده شد . اما بانوشتهٔ مرنارد نمیشد فعلا اقدامی کرد میشدحدس‌زد که مرناردا‌و را بسفارش سفارت روس‌معین‌کرده است .

خبری‌که از فارس‌دارم خبراسمارت قنسول انگلیس‌است که‌بتونلی میگوید پنجاه‌نفرسواری که‌قوام‌الملك جلو حاکم فرستاده بود ، بویر احمدی درخان خوره خلع سلاح‌کرد .

۲۵شعبان ازابن بابویه حرکت کردیم ، درراه تـازه‌ای نداشتیم ، مگـر اینکه در علی آباد یکی راعقرب زده بود آمونیاك برای او فرستاده شد . در موقع حرکت خواستم دریاچهٔ ساوه را از نزدیك‌دیده باشم ، اطراف دریاچه تفرج گاههای زمستانی خوب میشود ایجاد کرد منتها مردم ما این ذوق راندارند ، جمعیت ازجاده حرکت‌کرده‌بودند . من بایك جلوداركه همراه داشتم از کنار دریاچه میان بربطرف منظریه رفتم ، در اطراف دریاچه شنیده بودم‌که‌گاهی زمین‌سست است وشخص فرومیرود، احتیاط‌کردم، ازهرجاکه‌سنگ‌نمایان‌بود میگذشتم، آخر ازهضبه‌ای‌بالارفتم آنطرف‌منظریه پیدا بود . قریب دو ساعت تند وکند راه بود ، نزدیك غروب بمنزل رسیدم ، کنار آبادی منزل گرفته بودند وتخت‌های خواب را بیرون چادر زده بودند ، آب پاشیده بودند، سرشب حاجتی پیدا

1-Mornard

شد ، بمحلی‌که بود رفتم ، بهوای چراغ جانورها سرازسوراخ درآوردند ،سوسك زردی از نظر من گذشت دنبالش هیکل سیاهی ، دقت کردم عقربی کلان بود ، متوجه شدم دیدم از هر روزن عقربی سر بدر می‌آورد ، بعجله برخاستم رفتم ،جمع‌آوری‌لباس را بیرون انجام دادم ، درهرحال منظرهٔ هولناکی بود .

هست درختهائیکه در نمکزار نشوونما میکند ، اطراف دریاچه‌رامیشود آبادکرد. ازخارجه وقتی مشتری شدند ، اما صلاح نبود دردل مملکت ریشه‌کنند و داخله آنکه دولت‌است‌دراین‌فکر-هانیست و آنچه ملت‌است‌این ذوق راندارد.

درقم دو روز توقف‌شد، امین‌السلطان اتابك اعظم منازل خوبی درقم‌دارد،کاشان باختیارنایب حسین است تصمیم‌گرفتیم ازراه دلیجان برویم

دراصفهان۱۵ روزمعطل‌شدم‌که‌فوج حاضرشودنشدومرناردهم وجه لازم‌را نفرستاد. عوض‌اینکه در اعزام فوج اهتمام بشود از دریابیگی که او را برای نظام همراه میبرم شنیدم که سردار ظفر حاکم‌اصفهان‌وشاهزاده‌صارم‌الدوله‌پسرظل‌السلطان بی‌میل نیستندکه‌تو‌بهای ماراازدست‌مابگیرندوخبر محتمل صدق‌وکذب است .

احضار

روز ۳ ذیقعدهٔ ۳۳ دوساعت بغروب مانده تهران حضوری خواسته بود ، باتهاق قوام‌الملك به‌تلگرافخانه رفتم ،چهارم ذیقعدهٔ ۳۰ دوساعت‌بغروب مانده‌وارد شیراز شده‌بودم.

پس از تعارفات،آقای مستوفی‌گفت شما را برای‌خدمت دیگر در تهران لازم دارم ،کارها را بهرکس‌صلاح‌می‌دانیدبسپرید، گفتم‌آقای‌قوام‌الملك ازلاربرگشته‌اند حاضرند وازایشان‌بهترکیست؛ حس‌کردم‌که شانه‌های من‌سبك‌شد و راحتی درحال‌خود می‌بینم بمنزل‌آمدم .

چند روز قبل این مژده را شمس العلمای گرکانی بمن داده بود وخودم منتظر بودم و خواستار .

مژدهٔ وصل میدهد گردش آسمان مرا چند روز است میشنوم در کابینهٔ جدید وزارت عدلیه بنام‌مبارك نامزد شده‌معلوم‌است‌حال‌چیست بلکه‌عموم اشخاص بی‌غرض وبا اطلاع قلباً و لساناً بعدلیه خیلی امیدوار شدند ولی‌بدون استثناء گفتندحیات عدلیه و ممات فارس دراین‌انتخاب مندرج است.

در موقع تنگی نان صفحهٔ ۲۶۷ درجواب ریزه خوانی های مدعی اعلانی چاپ شد.

پس از استعفا ، چند روزی به‌باغ جهان نمانقل مکان شد که فعلا متعلق به میرزا محمد باقرخان پیشکارقوام‌است، عمارتی دارد دو رواشجارش غالب انار است ، روزی برای‌استحمام به‌باغ ارم رفتم که متعلق‌به ابوالقاسم‌خان نصیرالملك‌است ، شوریده رابرای‌صحبت دعوت‌کرده بود،ساعتی پس‌ازاستحمام فارغ ازقیل‌وقال به‌صحبت حال‌گذشت، میدیدم‌که آنچه‌درسه‌سال‌رشته بودم حله خواهد شد. درموقع‌وداع‌نصیرالملك دیوان شوریده‌را بخط میرزاعلینقی خوشنویس هدیه‌کردوتحفه‌ای‌است.

در اطراف شیراز باغات خوب متعدد است ، منجمله باغ گلشن (عفیف آباد) متعلق به نصرالدوله که غالباً بآنجا میرفتم ، باغات شخصی همه‌آباد است ، باغ تخت که دولتی است خراب، دردامنهٔ کوه واقع شده است، بدواً بنائی بوده است آبادکردهٔ اتابك قراجه سلقری (۴۸۰) و تخت قراجه‌اش میگفته‌اند آقامحمدخان تجدیدبنائی میکند وتخت قاجارش می‌نامند. محمدشاه طبقات و حوضی کلان برآن میافزاید، در همهٔ طبقات حوضها بافواره بوده وآثاری پیداست، حوض پای‌کوه نود ذرع طول شصت وپنج ذرع عرض داشته. مختصرعمارتی‌که باقی بود بتصرف ژاندارم داده شد[1] .

۱- فرصت‌الدوله از ادبای ذی‌شأن شیراز کتابی با ارزش بنام آثار عجم در جغرافیای فارس وآثار تاریخی نوشته است وابنیهٔ جدید وقدیم را ذکر کرده است . آنچه در شهر برسایربناها مزیت معماری دارد بازار وکیل وبینهٔ حمام وکیل است که از حیث تناسب قابل تمجید است وهشت‌ستون در آن کار رفته که گفتند سنك آنرا از دور جای آورده وتراش آن بقواعد هندسی ممتاز است .

اعلان

دو فقره در شهر شایع است که هر دو را محتاج تشریح می‌بینم یک فقره مسئله گندم است همه کس میداند که امسال شهر روزی
هشت الی نه هزار من گندم خوراک دارد و هر زحمتی بوده است روزی دو سه هزار من گاهی کمتر گاهی بیشتر از گندمهائیکه
پنهان کرده اند بدست آورده و سه قران بنانوای سنگکی داده شده است باین شرط که شش الی هشت هزار من هم خودشان
از آنچه داشته اند و آنچه تحصیل کرده اند بهر قیمت که بوده است ضمیمه کنند و نان را در دو قران و دو عباسی بفروشند. — از قراریکه شنیده
میشود مردم و متأسفانه بعضی از خواص که جا داشت اینقدر نفهمند که در گندم سه هزار و دستهائی میشود و ما از این قیمت داده
سوار و تخلف سیاست هم کرده بعضی حرفها زده اند و شبهه‌ها میدهند و قیاس بنفس میکنند البته اشخاصی که دودی در امتحان طبیعت
ماتوی حاصل کرده است تصور نمیکنند که کسی هم باشد که از دزدی خاصه از ارزاق مردم خاصه در چنین سالی مدهش باید از آن
حلال و دیانت بداند و از گوشت سگ حرام تر. — بهر حال بموجب این اعلان بعموم اهالی اخطار میشود که هر کس تواند تعیین
کند که ما شاهی که من معین کرده ام بکیشهائی در داد و ستد گندم که از گندم دار در منه قران خریده و بخبار در همان قیمت
داده شده است برده اند من پنجاه تومان بآن کسی که این خیانت را بمن کشف کند انعام میدهم و هر شاهی که خیانت
شده باشد صد دینار عوض میگیرم و برای اعانه شهر میدهم و الا حیف است که بحرفهای سفیه و وسوسه‌های غرض مآب
زحمات مردم را ضایع کنند و خاطر مردم را مشوش و مرا ملجاء به تنبیه یاوه گو و مزخرف سرا نمایند. — قبلاً باداره بلدیه توجه
کرده مفتش مخفی بگذارند و اگر مطلبی کشف کردند اطلاع بدهند که از آن اداره که سی نفر از اهالی شهر مطلع از همه جا هستند که
کشف مطلب بشود و ما از خواهش میکنم که آنچه وقت هست کنند و دست دزد و متقلب را بگیرند تا من مجلس کنم و نتیجه آنرا
باز باطلاع عموم برسانم. —

یکی دیگر مسئله اعانه از برای کمک فقرا است که شنیده میشود فقط بیست الی صد هزار تومان اعانه کرده اند که نقدا جمع آوری
شده باشد کاش اینقدر هم پیش مردم مینمودند که مقدار این مبلغ را میدادند بلی پنجاه است با طهران در مذاکره هستم که امر بدهند
مالیه ارباب کنتی که از بوشهر با گرمسیرات حمل شود چهار دواری دو تومان در کرایه مساعدت کنند که گندم در سی تومان
بلکه بیست و نه و بیست و هشت از گرمسیرات تدارک شود و تخمین کرده ایم که اگر ده هزار خروار تا سر خرمن وارد شود
مساعدت دولت بیست هزار تومان خواهد بود ولکن هنوز دولت این اجازه را داده است. یک خروار هم حمل شده
و از بابت سودیان چیزهائی مجلس کرده ام و صورتی نوشتند که اگر حاکمان سابق اهمیت بکنند وجه بهبود به ده هزار تومان میشود و از آن جمله جناب
نصرالدوله پانصد تومان و حسام السلطان دویست تومان بانک کمپانی آورده اند جناب نصیرالملک و بهاء السلطنه
و حاجی مسعودالدوله تقبل کرده اند پانصد تومان، دویست تومان و ششصد تومان بعهده میدانم که خواهند داد این میشود ششصد
تومان نقد و همچنین ششصد تومان نسیه تقبه باد هوا تا امروز جز رقعه گریه و زاری چیزی ندیده ایم مگر اینکه بروز فراش حضرتی عاید شود
امنیت مانند بیست و سی چهل و صد هزار تومان اعانه که باختلاف گفته میشود لازم بود به همه بدانند (ایالت فارس)

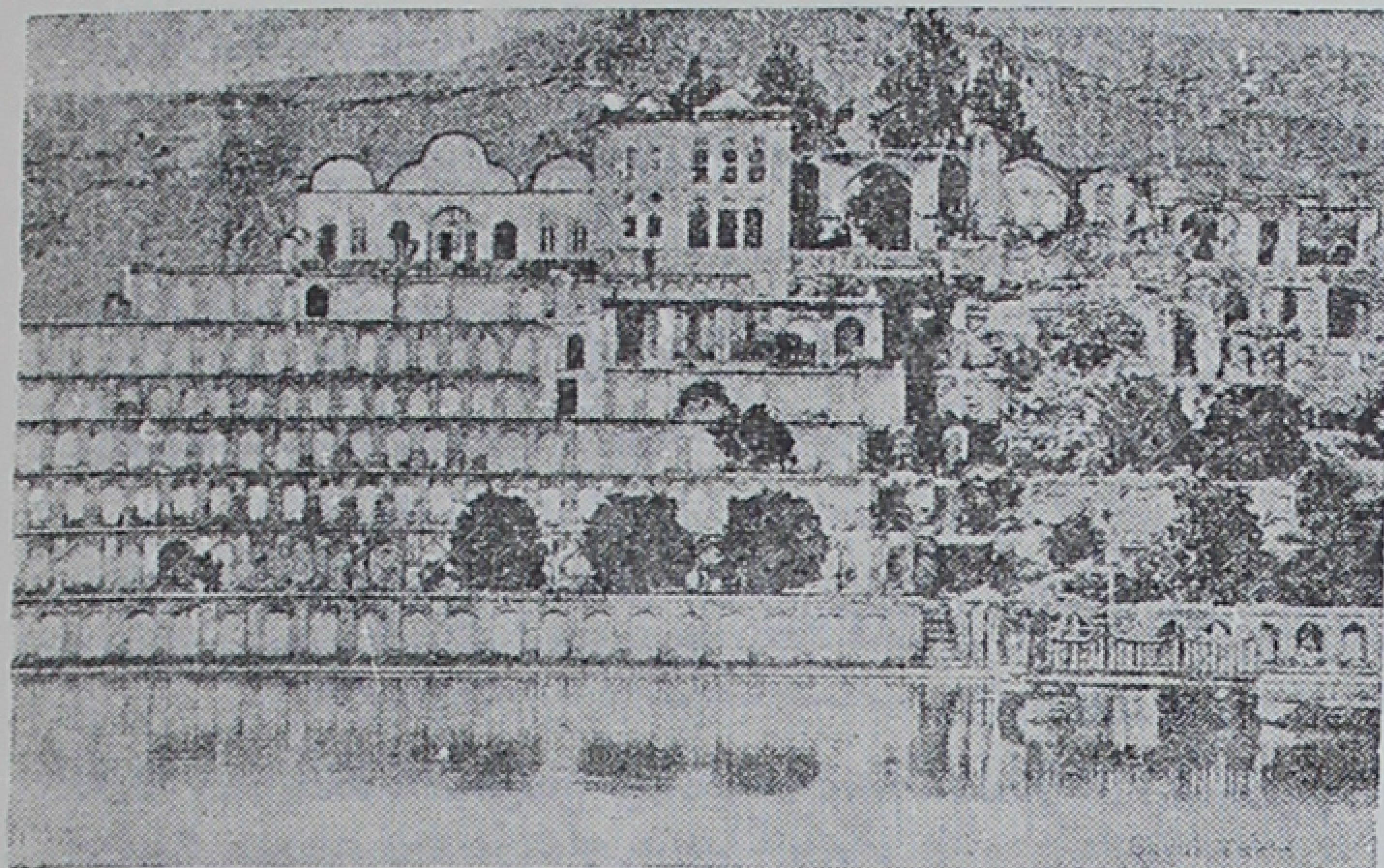
مخبرالسلطنه

(مطبعه ایالتی)

تسلیت لدواللموت وابنواللخراب تسلیت ناراضی است و خوش کردن‌دل بعبارتی نظامی گوید :

ز باغی که پیشینگان کاشتند — پس آیندگان میوه برداشتند
چو ازبهرما کشته‌شدچندچیز — ز بهر کسان ما بکاریم نیز

چه باید کرد که ناکسان کشته‌ها را از بین میبرند باز باید کاشت و ازتناسل وتوالدچاره‌نیست ولوموت ناگزیر است .



دور نمای باغ تخت در موقع آبادی

شوریده ادیب وشاعر معروف شیراز در کلام منظوم ید طولائی دارد ، با اینکه از هفت سالگی نابینا شده است کنایات لطیف در کار میآورد . گویدآسمان زردی مغرب بخاطرم است ، قصیده‌ای برای‌من‌فرستاده بودمطلع آن یاد میشود .

آمدند آن دو لعبت نورس — عید از پیش و فرودین از پس
چند بیتی از جواب

باز نوروز آمد و بهوس — از چپ و راست میدود هرکس
حاصل سال رفته چیست ترا — نگر آخر یکی نظر واپس
گردش روزگار تکرار است — آنچه صدبار دیدی آخر بس
بگذر از گنج تا رهی از مار — نشوی خوار گر نجوئی خس
مهدی از سختی عمل مهراس — لطف مولی بود ترا محرس
از غم روزگار لا تحزن — وز در کردگار لا تیئس
آنچه دانی بگوی بی‌پرده — گر چه نتوان بحق کشید نفس

در موقع دیگر در شکایت از صارم السلطان اشعاری فرستاد منهم جوابی گفتم نسخهٔ هردو از دست رفت از جواب خودم چند شعر برای ناصح‌الممالك فرستاده بودم پس از مراجعت از او گرفتم .

من‌نیم آصف‌و باملك سلیمان چه کنم — چارهٔ دیو صفت‌مردم نادان چه کنم
قوم گوساله پرستند ید بیضا کو — بی عصا کروفر موسی عمران چه کنم
عیسی ازمردم نادان بفراسخ بگریخت — من‌کجا چارهٔ این حمق فراوان چه کنم
آسمان‌دوروزمین‌سخت‌وجهان‌پر آشوب — چکشم برسرومن برسرسندان چه کنم
موج‌سخت‌است‌وهوامنقلب وکشتی‌سست — دامن نوح نگیرم غم طوفان چه کنم
من‌که‌درکشمکش‌دهر اسیرم‌چون گوی — گربهرسوی نیندازم چوگان چه کنم
مهدیا رشته زهرسوی گسسته است مرا — دست‌حاجت نبرم درگه سبحان چه کنم

در موقعی هم قطعه‌ای برای من فرستاده است یاد میشود چون‌خط میرزا علینقی بود گراور کردم برای من گلستانی هم نوشته است .

هو

مجبر السلطنه ای که آثارت برگذشته است از این نه طارم

دیدم آن دستخط را که بُدَد تیر احسنت زد از چرخ دوم

غمزداتر رقمی از صد گنج مست کن تر سخنی از صد خم

کی به نثر تو رسد نظم رهی نکهت عود ندارد هیزم

ذره بی تاب بود با خورشید قطره بی آب بود با قلزم

مثلی خوب زدی دفتر را شیر بی یال و سر و اشکم و دم

مردمی رام شدند از تو بفارس که دو صد ره بترند از کژدم

توسن و سخت و هرون چون انعام همه در معنی آیه بل هم

آری از کلک و بنان تو به پر تیر و شمشیر کند مرحله گم

باری این ناحیه اقلیم جمست نه عراقست و نه کاشان و نه قم

پیک فکرت کسلد اینجا پی رخش رستم فکند اینجا سم

تا که باقی بود است افلاک تا که دائر نظام است انجم

با دوام تو بواد این اقلیم
با نظام تو زبند این انجم

کار بیکاری

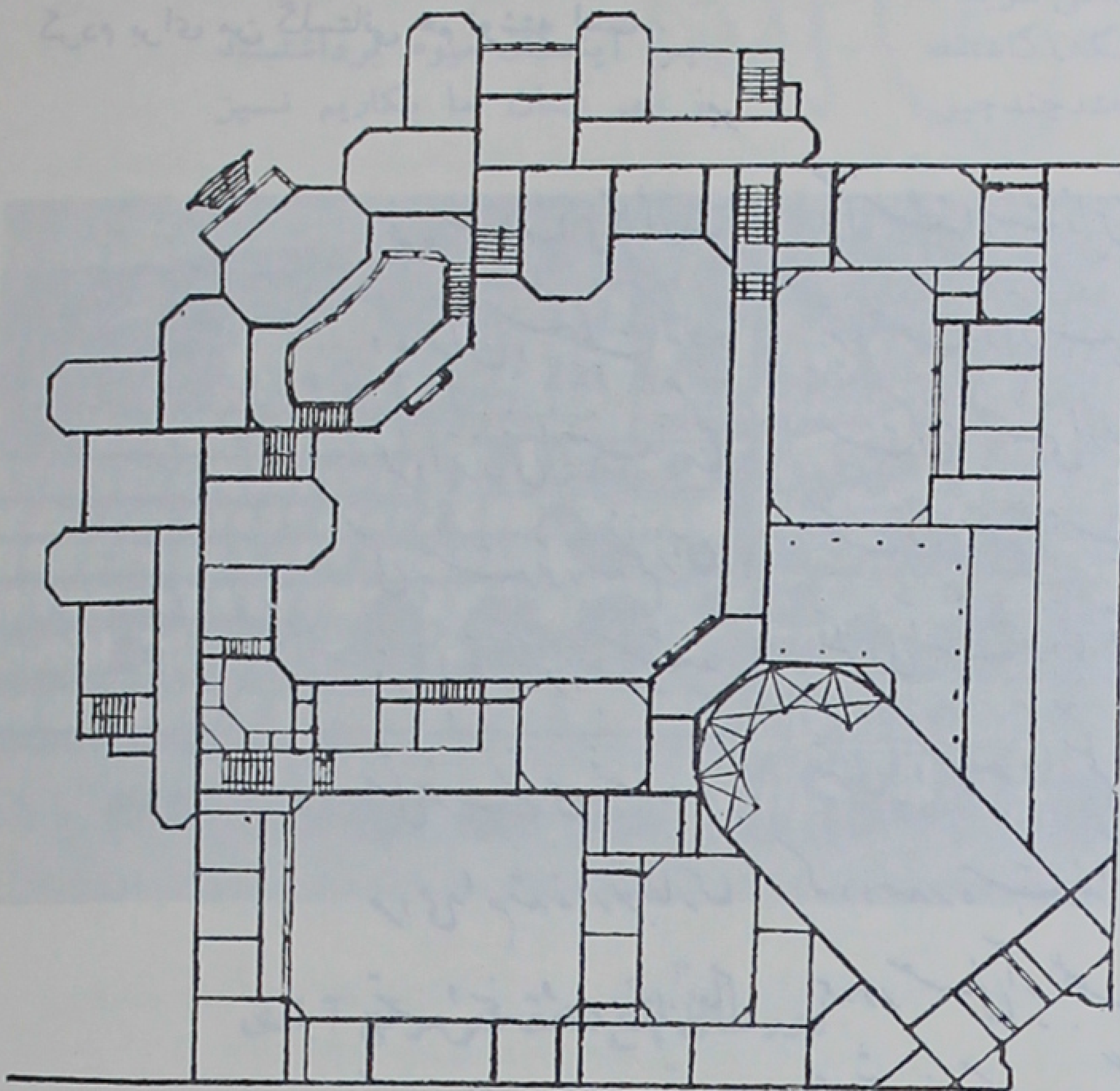
در سورمق منزلی که گرفته بودند عمارتی میان باغچه بود به نقشه‌ای که معروف به‌کلاه فرنگی است ، وسط فضائی واطراف اطاقها. آن نقشه‌مرا بخیال رسم طرحی انداخت ، اندك‌اندك حواشی برآن افزوده شد، البته از حدود قدرت من بیرون رفت چون از آن نقشه خوشم آمد گراور کردم بماند حالا که اندرونی بیرونی شده است واصطبل گاراژ بسیار ازحواشی را می‌شود کاست .

یکی از کسبه بتحریك یابموجب بداخلاقی خودش بی‌حوصله شد برای مختصر طلبی که از ناظر من داشت ، بالای بام بیموقع اذانی هم میگفت و این عالم هم سیر شد . امام جمعه نوشت که از ولات اسبق شال داشتم ، اسب داشتم، انگشتری داشتم .نوشتم :

چندانکه مروت است در دادن   در ناستدن هزار چندان است

خودش روزی برای من نقل کرده بود که یحیی خان مشیر الدوله کاغذی از بغلش در آورد بمن داد عوضی بود و ازرئیس قراسوران سروستان که نوشته بود باری را زدیم و بقچهٔ شالی هم در آن هست کاغذرا باو پس دادم که باید اشتباه شده باشد ، من ازاین گونه شال‌ها نداشتم.

منتظم الحکماء که باکریم خان بشیراز آمده بود با من برمیگردد ، دوستان باو گفته بودند همراه فلانی مرو برای او خطر است ممکن است بتو هم آسیبی برسد ، گفته بود میروم هرچه میشود بشود.



نقشهٔ طرح عمارت بقلم خودم

در شیراز روزنامه نبود فرصت‌الدوله را گفتم روزنامه‌ای دایر نمود ، در آمد ، نمره‌های اول را خودم نوشتم ، آیه‌ای از قرآن و اشاره‌ای بوظایف روزی فرصت الدوله گفت مطلبی نداریم چه‌بنویسم؟ گفتم دربازار وکیل گوشه‌ای بنشین ببین مردم چه میگویند از صحبت آنهامقاله و موضوع بدست بیاور. نمرهٔ اول روزنامه که هفتگی‌بود به‌سه شنبه پانزدهم جمادی‌الاولی ۱۳۳۱ افتاد.

علیقلی‌خان رئیس ژاندارم همراه من آمد و اهتمام در محافظت همانقدر می‌شد که کرد. بمصلحتی قرار شد چندسوار هم قوام‌الملك همراه کند وخود مصلحت دانست که چند سواری هم از صولت‌الدوله همراه باشد بعبارت دیگر چند عرب وچند قشقائی پنجشنبه ۱۹ ذیقعدهٔ ۳۳ ازشیراز حرکت شد .

دکتر کریم‌خان که‌مطبش‌رونق‌گرفته بوددر شیرازماند، اعتضادالملك عموزادهٔ‌منتظم‌الحکماء وکوپال با من مصاحب شدند ونعم‌المصاحب .

مراقبت ژاندارم از روی تعصب و محبت بود از روی وظیفه بعشر آنهم مکلف نبودند ، سوارها را در آباده خلعت و انعام دادم مرخص کردم ، علیقلی‌خان تا امین‌آباد خاك اصفهان با من آمد . روی هم‌را بوسیدیم جوان غیرتمند لایقی بود ، در غوغای شیراز بعد از من کشته شد ، خداوند رحمتش کند   غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۳۳

من با مال شخصی حرکت میکنم و مختصر بنه همراه دارم اثاثه هرچه بود علیحده فرستاده بودم.

منازل بین راه

زرقان، کنارهٔ سیوند ، علی‌آباد ،در قادرآباد ملك اولاد صنیع‌الدوله‌یك شب خستگی در کردم ، حاجی‌آباد ، ده بید ، خان خوره جای کبکها خالی بود ، سورمق، آباده، شور جستان ، ایزد خواست از دور خیلی

نمایش دارد وازنزدیك جای کثیفی است. امین آباد، مقصودبك، شاهرضا ، مهیار، درمهیار کاروانسرای عباسی بنای مفصلی ومحل تفرج صفویه بوده آثار باغی دارد وچهارخیابانی بی‌درخت باقی است، من تا نیمهٔ باغ رفتم خسته شدم. قلعه شور، اصفهان ۴ ذیحجه.

سردار اشجع بختیاری حاکم است بجای سردار ظفر آمده است ، پذیرائی فرمودند . برای طفره از ملاقات نایب‌حسین کاشی از راه عراق حرکت شد ، نجف آباد ظاهراً متعلق بسردار اشجع بود، گماشتهٔ او ناهاری تدارك کرده بود بسیار عالی رنگین وهمهٔ غذاها مأکول و ممتاز ، آنچه بخصوص بخاطرم مانده کوکوی سبزی بسیارممتاز بود . هرچه در نجف‌آباد خوش گذشت درتیران بد گذشت .

در آبادی اطاقی بود گفتند بهتر منزل است ، درو پنجره نداشت و در اطراف رف کند و چیده بود، مجبور شدیم شب رادرطویله بگذرانیم ،آب وجاروئی کردند ، اما بوبه‌آب وجاروبیرون نمیرود بهرحال این شب هم گذشت .

از سرشب تاسحر بودند در بزم بدن پشه‌ها سازنده کك بازنده بنده چنگ زن

تندرون منزل سوم است، دامنهٔ خونسار درهٔ تنگی است‌لیکن بسیار باصفا است ، در منزل یکی از تجار منزل کردیم عمارت خوبی داشت و قدری گز تازه برای من فرستاد . گلپایگان دو روز محل توقف بود ، مردمش هنرمند خصوص در نجاری ومنبت ، امامزاده‌ای دارد رفتیم ببینیم صحن بزرگی داشت وبقعه ، چیزی که بنظر خیلی غریب بود طاق مقصوره بود درست بر عکس مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان که‌آنجا طاق‌را قسمی روی فضای مربع بر گردانیده‌اند که فصل مشترك بنظر نمی‌آید واینجا قسمی که شخص تصور میکند طاق روی هواست و پایه ندارد در مراجعت خادمی پیش آمد که آفتابه‌ای اینجا بود ؟ گفتم آفتابه در جیب نمی‌گنجد اگر دست کسی است بگیر. کمره، سلطان‌آباد شهر تمیزی‌است خیابانهای شطرنجی نسبتاً گشاد دارد مخبرهمایون همشیره‌زاده در آنجا است ومنزلی داردوشب اتراق شد وخوش گذشت .کیسه ته‌کشیده‌بود صدوپنجاه تومان قرض کردم ۱۵ ذیحجه‌ابراهیم‌آباد ، دستجرد، قم تهران الحمدالله علی‌السلامة.

نظام السلطنه بفارس رفت از راه بهبهان که قبلا صولت الدوله را ملاقات کرده باشد با او ساخت ، قوام‌الملك و نصرالدوله را گرفت . بسعی قنسول انگلیس قرارشد بفرنگ‌بروند ، در راه برحسب مواعده کسان صولت‌الدوله برسرآنهاریختند (منزل اول) نصرالدوله کشته شد قوام الملك فرار کرد و خودش را بقنسولگری رساند . فارس آشوب شد ، نظام‌السلطنه معزول، در ازای این خدمات شبانکاره ، زیرراه ، دشتی وخشت را برد که بلوکی است . بنده فارس را امن کردم و اگر آن امنیت بهم خورد تقصیر و خبط از طرف مأموران انگلیس بود . من چه نتیجه بردم ، برگشتم خانه نشین شدم ، از مجلس رسمی جوابم کردند ، مختصر مزرعه‌ای در شهریار داشتم فروختم ، بلی در حسن‌آباد رقعهٔ آقای مستوفی‌الممالك را زیارت کردم که در شیراز بمن رسیده بود.

بتاریخ ۲۰ برج عقرب۱۳۳۲ نمرهٔ ۱۳۰۴

فدایت شوم ، خدمات جنابعالی درانتظام و امنیت قلمرو ایالتی وآسایش اهالی‌فارس طوری خاطرهیئت‌دولت را جلب نموده‌که شایان هرگونه تمجید وتوصیف است. چنانچه مراتب‌خدمتگزاری و دولتخواهی جنابعالی دربیشگاه معدلت اکتناه اعلیحضرت اقدس همایونی‌ارواحنا فداه معروض و مشهود افتاده و ارادهٔ‌سنیهٔ همایونی ارواحنا فداه چنین اقتضا فرمود که باعطای یك قطعه عکس مبارك که در موقع تاجگذاری برداشته شد و بدستخط جهان مطاع مبارك موشح گردیده ، جنابعالی را قرین اعزاز و افتخار فرمایند و چون بعد از تاجگذاری ، اول موهبتی است که از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه محض استظهار وامیدواری‌بجنابعالی شده تا کنون شامل حال احدی از رجال محترم نشده است با نهایت مسرت قلبی اینموهبت ملوکانه را بجنابعالی تبریك میگویم و جناب آقای میرزا قاسمخان را که ازاعزه و محترمین اهالی

شیراز است حامل آن قرار داده ومخصوصاً توجه قلبی جنابعالی را نسبت بمعزی الیه‌جلب مینمایم.
ریاست وزراء .

عکس شاه را یك منزلی شهر میرزا قاسم‌خان‌برای من آورد، البته انتظاری‌هم‌داشت، بیخبر ازکیسهٔ من .

تهران!! چه تهرانی ! روسها درینگ امامند (ینی امام) ، شاه مردد در اقامت و حرکت بطرف جنوب، مردم شهر متزلزل، آقای‌مستوفی‌الممالك‌رئیس‌الوزراء متحیر، سپهسالار میداندار، جمعی ازطبقات شهرباتفاق ژاندارم مهاجر.

شاه درصاحبقرانیه است، روز ورودبهیئت وزرای غمزده رفتم ، برملالت‌من‌افزود، روز بعد بصاحبقرانیه رفتم ، اول سؤالی که شاه از من‌کردند این بودکه مارلینگ را دیده‌ای؟ عرض کردم الان بحضورمبارك شرفیاب شدم وبا مارلینگ‌کاری ندارم.

آقای مستوفی بتوسط شهاب‌الدوله پیغام کردند که‌درشهرنمان ، بحسن‌آباد رفتم تا چه پیش بیاید دوشب‌درحسن‌آباد ماندم، منم‌ویك نفرنوکرودرشکه‌چی.

صاحبمنصبان ژاندارم جنجالی داشتند ودرهمه‌چیزافراطی میکردند، نظمی هم‌درکارشان‌نبود میزمشروب وتنقلاب وکباب همه قسم دایرداشتند.

روز سوم سواره بشهر مراجعت کردم ، درشکه بنهٔ منحصر در حسن‌آباد است ، بدرب خانه رفتم ، شاه لباس سفر در بر چکمه به پا مترصد حرکت است ، جماعتی مشوق، جماعتی مانع ، مستوفی ساکت ، طرفداران حرکت اقوی . سپهسالار و صمصام السلطنه یکی بـه سفارت روس رفت یکی به سفارت انگلیس ، آن شمالی این جنوبی تأمین گرفتند که روس بتهران نیاید شاه ماندنی شد .

سفارتین درجلسات ممتد با مستوفی مذاکره دارند که ایران رفیق متفقین شود ، بی‌اعلان بیطرفی را نقض کند ، مستوفی درمقابل تعهدی میطلبد که حال ایران و رفتارهمسایگان با آن چه خواهدبود، جواب سکوت محض‌است.

مستوفی استعفاکرد ، فرمانفرما رئیس الوزراء شد . من درخانه نشستم و دررا بروی خود بستم، دولت برخلاف انتظار هزارتومان خرج سفر مراجعت برای من فرستاده بود ، برات تهران گرفته بودم ، عجالتاً عرادهٔ کوچکی راه است . صحبت مهاجرت شاه درسربعضی معتقدین هست و محرك عمده سفیرعثمانی است، کاظم پاشا حتی روزی ازمن ملاقات‌کردکه بحرکت تشویق‌کنم‌گفتم‌نه از من ساخته است نه معتقدم.

مهذب‌الدوله و شیخ یوسف وکلای فارس مراجعت میکنند ، آشنائی داشتیم خواستم‌ناهاری با هم خورده باشیم برای روز دوشنبه دعوت کردم ، بعد بخیالم گذشت ممکن است براین ملاقات محملی قرار بدهند ، بفرمانفرما نوشتم اگر مانعی دارد عذر بخواهم، نوشت البته عذر بخواهید و دوشنبه ناهاررا با من صرف کنید[1] ، عذرخواستم ، دوشنبه بدولتسرای شاهزاده رفتم ناهاری صرف شد . بعد ازناهار شاهزاده رقعه‌ای بمن داد که از سفارت انگلیس بود ، وزیر مختار نوشته بود فلانی کمیته‌ای تشکیل کرده که شاه را حرکت بدهد ورفیق من (سفیر روس) هم‌باین عقیده است ، گفتم درچنین کمیته‌ای باید رئیس شما باشید ، ناظمش وزیردربار، من هم پادو. حال اگر حضرت والا رئیس آن کمیته هستید ، من هم پادوم . فرمودند چه عیب دارد سفری بخراسان بروید گفتم چه عیب دارد که مرا درب منزل خودم مرحـوم بکنند و اشرار راه متهم نشوند ؟ شاهزاده سلیمان میرزا از قوائم مهاجرت از قم نوشت که برای ریاست آن جماعت ، ملحق به کمیتهٔ دفاع ملی بشوم.

---

۱ ـ نوشته بودم جز صحبت ادبـی نخواهم کـرد ، نـوشتند دوشنبه بیائید صحبت بی ادبی بکنیم .

نامهٔ کمیتهٔ دفاع ملی ۱۴ محرم ۱۳۳۴

خدمت ذیرأفت حضرت مستطاب اجل اکرم‌عالی آقای حاج‌مخبرالسلطنه دام اقباله ، ازاوضاع ناگواری که درپیش است هیچ امیدی نیست درآتیه ایام بهتری داشته باشیم و از این مساهله و امرار وقت اخذ نتیجه بنمائیم پس لازم است هرقدر ممکن میشود و می‌توان پیش بینی نمود تهیه برای آتیهٔ این مملکت و بقای استقلال آن کرد و آنچه پس از تعمق زیاد بخاطر این هیئت میرسد جلب اشخاص مهم کافی وطن پرست است که میتوان از وجود آنها استفاده کرده و با افکار صائب آنان این کشتی طوفانی را بساحل نجات رسانید و یگانه امید بشخص حضرت مستطاب اجل عالی است که می‌توان در نهایت امیدواری و اطمینان استرحام کرده تمنی نمائیم و عرضه بداریم :

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید تا مکرلطف شما پیش‌نهد گامی چند

هرگاه حضرت مستطاب اشرف عالی هم ازاوضاع حاضره نظریات این هیئت را تصدیق‌دارید البته توقف در مرکز را مفید نخواهید دانست و صفحات جنوب را برای رسیدن به مقصود اولی خواهید دانست. مدت وقتی است دراین نقاط تهیاتی دیده وزحمتی‌کشیده و قوائی تحصیل‌شده است فقط بواسطهٔ نداشتن رئیس و سرپرستی نتوانسته‌اند حرکتی نمایند و این چند روزه هم که این هیئت در قم مشغول کار بوده‌ایم اقداماتی شده و یقین دارم اگر قبول این لطف و مساعدت را فرموده ومقتضی بدانید جواب امید بخشی از اعزام موکب‌شریف بدهید این‌هیئت و آن جماعت را بنوید تشریف فرمائی امیدوار کرده منتظر دستور واوامر باشیم. مهرکمیتهٔ دفاع ملی

جواب

نوشتم مضایقه نبود وازبرای هرگونه خدمت ملی‌ومملکتی حاضرم لیکن دراین نهضت چون باید مایه از اجنبی خواست و شخصاً استطاعت ندارم اگربنده را معذوردارید کمال لطف است. آن نهضت‌بی‌اساس بود و سبب اضمحلال ژاندارم شد. مقدارهنگفت اثاثه و قورخانه واسلحهٔ دولت ازمیان رفت ومهاجرین‌دست از پا درازترمراجعت کردند. درکرمانشاه نظام‌السلطنه‌گربه‌ها رقصاند و لیره‌ها از آلمانی‌ها گرفتند و قائدین آخرسرازاسلامبول درآوردند ومدتی درآن حدود به بطالت گذراندند، درکرمانشاه تشکیل کابینه داده بودند مدرس وزیرمعارف بوده.

تألیف مجمع‌الادوار

اخوی دریکی ازمرقومه‌های خود نسبت شهرت‌پرستی بمن میدهد، گاهی فکرمیکنم‌شایدراست باشد ومن برعیب خودم‌بینانیستم واین عیب تنهادر من‌نیست، غالب ازمعایب خود غفلت دارند . بارها فکر میکنم که اگر ابن خصلت هم درمن هست بخیرجماعت صرف کرده‌ام. ممکن است درتألیف مجمع‌الادوارهم فکر شهرت‌پرستی مشوق بوده است آن هم با ساز ونواز یا سوزوگداز . بهرحال در اوایل مائهٔ سیصد مرحوم علی‌خان ناظم‌العلوم پسرعمه رسالهٔ ادوار عبدالمؤمن ارموی را نزد من آوردکه شاید سر از آن‌در بیاورم چون عربی بود و من درآن اوقات نزد میرزا ابوالقاسم قندهاری‌معروف بجناب عربی میخواندم .

ادواررسالهٔ مختصری است، شرح وبسطی ندارد، غالب درنتیجه مؤلف بجداول قناعت کرده است چیزی نفهمیدم، لیکن‌معلوم بود بی‌چیزی نیست، آن‌نسخه را رونویس‌کردم وگاهی‌نظری در آن میافکندم ، مختصری‌هم به‌نت فرنگی آشنابودم.

درمدرسهٔ ناصری سراغ نسخه‌ای درموسیقی دادند، شرح ادواربود، استنساخ‌شد، بازنسخه‌ای ازدرةالتاج محمود شیرازی بدست آمد ، مقاصدالالحان عبدالقادر حافظ مراغه‌ای ضمیمه شد ، از مطالعهٔ آن نسخ مطلب بدست آمد ، باب موسیقی فیزیك را هم در تحت نظر در آوردم بالجمله سه دفتر مرتب شد مجمع الادوارش نام نهادم ، بابی در نسب و حدود نغمات و تناسب ملایمت و منافرت، بابی درادوار قدیم وجدید، بابی در تحقیق هفت دستگاه که اساتید متأخر تنظیم‌کرده‌اند .

در سنوات ۱۳۳۴ الی ۳۹ از منتظم‌الحکماء که از اساتید عملی فن است خواهش کردم

هفته‌ای دو شب بمنزل من بیاید و این مدت پنج سال طول کشید درنتیجه هفت دستگاه شایع را بنوت در آوردم ودراطراف آنها دقت‌ها کردم وکشفیات دارم . درنتیجهٔ سوء استفاده موسیقی را در ادوار متمادی درهمه جا لعب‌ولهو می‌پنداشتند و فن بازیگران میدانستند . اواخر بموسیقی مقامی دادند ونزد عقلا همواره مقام ثابت داشته است. سقراط دراواخر عمر بموسیقی توجه داشته است ، بوعلی سینا درشأن موسیقی گوید هذالعلم ابن‌المرء حکیمی که ورد زبانش بودکه هذالمرء ابن‌العلم بقول‌ملا :

برجستن‌وپا کوفتن‌وچرخ زدن بازی باشد سماع چیزدگرباشد

صاحب طبع سلیم باید فرق بگذارد بین آواز مسیح یا مزامیر داود و رنگ شیطان ، از هر کیفیتی می‌شود استفاده خوب و بد کرد ، در جای خود آنچه سزاوار این تحقیق است نگاشته‌ام ، در عین حال متوجه رنگهای سیاسی هم‌هستم، سیاست سازی است بس ناگوك نغماتش نفرت‌انگیز بسته نگارش دلفکار زیروبمش ناهموار .



مرحوم منتظم‌الحکماء (مهدی‌صلحی)

تنافر بجائی رسید که فرمانفرما هم استعفا داد۱۷صفر ۳۴ روزی بملاقات فرمانفرما رفتم ، بیرون باغ خود خیمه‌ها برپاکرده است وعازم‌فارس‌است، دول همجوار دوست مشفق که استقلال وتمامیت ایران‌راطالبند بـه آب و تاب روی کاغذ هم می‌آوردند امضای تسلیم ایران را به تقسیمی کـه کرده‌انـد می‌خواهند یعنی سند بندگی و فرمانبرداری ، از فرمانفرما سبب استعفا پرسیدم گفت من برای هرکاری حاضرم لیکن امضائی از من‌میخواستند که‌دیدم نوهٔ نایب‌السلطنه(عباس میرزا) خوب نیست این امضاء را بکند در دلم گفتم بازهم خوب است که فرمانفرما از این امضاء استنکاف میکند چه در مواری برای هراقدامی بمیل حضرات حاضربوده است.

از جزئیات کار فارس اطلاع ندارم بکلی قطع مکاتبه کردم که سبب گرفتاری کسی نشود چه من بسیگار برگ‌عادت‌داشتم، درتهران نبود،بمیرزا باقرخان تلگراف کردم،معدل‌سیگاری‌برای‌من میخرید از آن سیگار چند جعبه برای من بفـرستید ، شنیدم آن تلگـراف را رمزی دانسته‌اند و مدتی مزاحم معزی الیه بوده‌اند.

اهل شهر و ژاندارمها پس از من طرف میشوند، خانهٔ قوام‌الملك چاپیده میشود ، قنسول انگلیس گرفتار ، دفاترش بدست ووسترف قنسول آلمان میافتد و آنچه مایهٔ تـأسف مـن شد قتل علیقلی‌خان صاحب‌منصب ژاندارم‌بود. البته جوانی کرده بوده‌است اما چه‌کند انسان‌حساس غیرتمند، وقتی روزگار را درنظر سیاه می‌بینند وناحساب می‌شنود .

اجمالا شنیده شد که پس از من وجوهات و قورخانه را بقوام‌الملك دادند که به لار فرار کرده بود، اردوئی تدارك کند بشیراز بیاید، در راه گفتند بتحریك پسرش کشته میشود یا بروایت دیگر از اسب زمین میخورد و در میگذرد.

به فرمانفرما ماهی سی‌هزار تومان دادند بفارس رفت وپلیس جنوب آرزوی دیرینهٔ انگلیس تشکیل شد.

سپهسالار ولی خان تنکابنی روی کار آمد مدتی کشمکش برسر امضای تقاضاهای زشت بلکه قبیح در بین بود، آخر پیشنهاد دولتین را امضا کرد در هلالین تصویب مجلس آتیه را گنجاندند ونمرهٔ غلط بورقه گذاردند که بعد در موقع استشهاد به‌آن ورقه‌نمره در دفاتر وزارت خارجه‌مطلب دیگر درآمد. این هنر را هم از سپهسالار دیدم و انتظار نمیرفت، چه‌مردی بی‌باك بی‌محابا وبرای هرتهور وتجاوزی حاضر، مبلغ هنگفتی هم به بانك روس مقروض است.

در کابینهٔ سپهسالار شب میهمانی عید شاه من دعوت داشتم، قبلا بمنزل میرزا احمد خان اتابکی هم سفر مکه رفتم، صارم الدوله خواست چیزی بگوید وخود داری کرد، من حس کردم که میخواهد مرا از حضور در آن مجلس منصرف کند، وزیر خارجه است، می‌بایست این مجلس‌را هم دیده باشیم‌دیدیم. مارلنیگ وزیرمختار انگلیس‌وارد شد، گفته بوده است فلانی درمجلس باشد من نمی‌مانم، ظاهراً بتوسط سفیر روس او را ملایم کرده بودند که بعد از شام میگویند فلانی برود و چنین شد بعد از شام صارم‌الدوله بمن اشاره کرد ومن هم مجلس را به مارلینگ‌ها باز گذاردم آن شب در تاریخ وجدان خودم روز روشن است.

به تلافی آن شب، فرقهٔ دموکرات مرا بریاست کمیته دعوت کردند، من‌هم به‌منت پذیرفتم، اگرچه سردار اسعد گفت دیگر بعقل‌شما معتقد نیستم، حق‌هم با او است، عقل دراین‌مملکت موافقت با تقاضاهای ناحساب خارجه است برای استفادات نامشروع ومن سرداراسعد را از بهترین اشخاص این مملکت میدانم وپس از حرکت از پاریس وطن‌پرست وصدیق.

پس از کشف نمرهٔ غلط سپهسالار هم عذرش خواسته شد.

جنگ بین‌الملل ۱۹۱۴-۱۹۱۸

شاید بعضی حواشی بیش‌از شرح احوال من جلب توجه خوانندگان‌گرامی را بکند، فرانسه آلزاس و لرن را پس میخواهد، میلیاردها قرض داده است که روسیه خودسازی کند، انگلیس نگران هند است و از راه آهن آناطولی (آسیای صغیر) که اسلامبول را بخلیج فارس متصل میکند و آلمان برای راه نزدیك با کامرون در افریقا می‌سازد در اندیشه، روسیه در دوربین آرزو چشم به بسفر و داردانل دوخته بخلیج فارس‌هم بی‌نظر نیست، ایتالیا حسرت‌ساووآ[۱] و نیس[۲] را میخورد.

پطر کبیر در وصیتی که باسم او معروف است گوید آنکه تجارت هند را در دست داشته باشد حاکم سیاست عالم است، راه رسیدن بمقصود را تفتین و نمامی میداند بین انگلیس و پروس برضد سوئد، انداختن نفاق بین اتریش و ترکیه، اظهار دوستی با انگلیس‌که مانع ازدیادقوهٔ بحری ما نشوند، ایجاد هرج ومرج در لهستان، برای رسیدن بخلیج فارس باید در ایران جنگ خانگی در انداخت که فرصت خودسازی نداشته باشند، از راه مذهب ایجاد اختلاف نموده، باید زیر بغل اتریش باد انداخت که بهوای شاهنشاهی از ما کمك بخواهند اسباب ضعف طرفین‌را فراهم بیاوریم. ایلات غارتگر بسیار داریم بجان ایتالیا، فرانسه واسپانی میاندازیم، اسیر بسیاربرای آبادی‌ازسیبری می‌آوریم، سیاست روسیه دور این مقاصد چرخ میزند.

بازی خود دیده‌ای شطرنج باز   بازی خصمت ببین پهن و دراز

مقدمات

پس‌ازخاتمهٔ جنگ وهرج‌ومرج روسیه، اسناد وزارت‌خارجهٔ روسیه بدست آلمانیها افتاد بعضی اسرار را فاش کردند.

۱- Savoie   ۲- Nice

چون‌پرده ز روی‌کارها بردارند معلوم شود که در چه‌کاریم همه

راپرت سازانف سفیر روس درپاریس به ایزولسکی وزیر خارجه

عمدهٔ‌صحبت‌من‌باسرادواردگری در کارایران‌بودگفت‌اوضاع‌ایران درهم‌برهم است شخص مهمی می‌خواهد که رشته را سربهم بیاورد گفتم وظیفهٔ‌ماست که آن شخص مهم را پیدا کنیم گفت از برای انگلیس غیر ممکن است که بمعاودت محمد علی میرزا تن در بدهد گفتم از ناصرالملك هم کاری ساخته نیست شاید سعدالدوله انسب باشد بدواً گفت مرد بی‌ملاحظه‌ای است بعد راضی شد[1] رمز تهران صفحهٔ ۲۵۵ . در باب راه آهن گفت روسیه امتیاز تا اصفهان را بخواهد ما از اصفهان تا محمره بدون الزام باقدام برای بستن راه آلمان.

پوان‌کاره از معاهدات روسیه باصقلابیان نگران است‌روزنامه‌ها پی‌برده‌اند که روسیه‌دوروئی میکند باید خودمان بگوئیم والا انگلیس درصمیمیت ما تردید خواهد کرد.

درحل قضایای بالکان صربستان راه بدریا میخواهد ایتالیا و اتریش مخالفند انگلیس‌موافق فرانسه‌تابع روس.

ایتالیا با آلمان معاهدهٔ اتفاق دارد با فرانسه عهد بی‌طرفی(۱۹۰۲) با روس پیمان علیحده که مایهٔ نگرانی فرانسه است.

خوب است متن قرار داد ایتالیا را به پوان‌کاره بگوئیم تا او هم قرار داد خودش را بروز بدهد سازانف اجازه میدهد[2].

اینروسکی بوزیر خارجه روس ۱۰ اکتبر ۱۹۰۳

بی‌مایه فطیر است

دو روزنامهٔ ماتن وتان را روبه خود کرده‌ام، از طرف‌آلمان و ترکیه و اتریش سر کیسه را شل کرده‌اند، استنباط می‌کنم پوان‌کاره بی‌میل‌نیست ما هم دستی بجیب بکنیم، در موقع قرضهٔ ۱۹۰۶ مبالغی بروزنامجات داده شد، ۳۰۰ هزار فرانك برای کارهای فعلی اعتبار لازم است.

پوان‌کاره ۳۰۰ هزار فرانك را کم میداند، معتقداست رادیکال را زودتر ساکت کنیم‌لافرانس و اونمان مقدمند چه با پارلمان ارتباط دارند ۱۳ روز دیگر موقع انتخاب رئیس جمهوری است نگرانی است که شاید پوان‌کاره تغییر کند.

صد هزار فرانك مقدمتاً تقسیم شد (صفحهٔ۲۲۷) همه‌ازدستهٔ رادیکال‌سوسیالیست(آزادیخواه دوآتشه) و روزنامه در سیاست رکن رابع است.

ترکیه از آلمان صاحبمنصبی ارشد خواسته است لیمان ساندرس وارد شده است، معهوداست در اسلامبول تیپی ترتیب بدهد، کك بشلوارها افتاده، سفیر فرانسه پیشنهاد میکند روسیه از باب عالی رخصت عبور يك کشتی جنگی بخواهد، کشتی وارد بغاز بشود وبیرون نرود سفیر روس‌معتقد است کشتی سرزده وارد شود (که جنگ زودتر در بگیرد)

دومرك وزیر امور خارجه فرانسه از رئیس جمهوری رأی می‌خواهد می‌گوید کانبن که از برلن برگشته می‌گوید یاگو اطمینان داد که مسئله دوستانه حل خواهد شد سخن در آن است که تیپ دور از اسلامبول باشد که در موقعی نمایندگان دول زیر لوای آلمان نروند.

آمدن نیکلای دوم به پاریس‌۱۸۹۶ـ مسافرت فلیکسفور بروسیه ۱۸۹۸ ـ رفتن لوبه‌بروسیه ۱۹۰۲، آمدن ادوارد هفتم به برلن ۱۹۱۰ـ استقلال شیخ کویت درخلیج ۱۹۱۳ ـ ممانعت عثمانی از عبور دادن راه‌آهن حجاز از عقبه ۱۹۰۶ـ همه مقدمات جنگ است وپای بهانه لنگ.

گفته میشد ایران بین دوحریف حرکت مذبوحی می‌کند، قرارداد ۱۹۰۷ این قاعده رابرهم

۱ـ سرآشوب اجزای وزارت خارجهٔ (نواب) برعلیه سعدالدوله.

۲ـ اینجاست که موسو لینی گوید پرونده‌های وزارت خارجه شرم‌آور است.

زد بقول جلال‌الممالك :

از صلح میان گربه وموش ویران گردد دکان بقال

دول قویه ملل ضعیفه را بحمایت خود نوید میدهند نیست مگر برای دوشیدن آنها و بهانهٔ مداخله ـ ممالك اتریش، بالکان، عراق، یمن وحجاز بریسمان‌استقلال یوغ عبودیت می‌کشند. انگلیس حامی ضعفا است تا ایرلند، بوئر ومصر چه بگویند.

روسیه حامی‌اوکرانیان اتریش است‌اوکران از او بیزار، عثمانی مرد علیلی بود می‌بایست به جراحی دملهای او را قطع کرد از عثمانی علل باتریش سرایت کرد نوبت قطاعی باو رسید.

Europe can not be reconstituted without the dismemberment of Austria

اروپا بدون قطع اعضای اتریش نمی‌تواند ازنو ساخته شود

از بهانه‌ها یکی کثرت جمعیت است به نسبت خاك، جمعیت آلمـان سالی ۸۰۰ هزار نفر میافزاید، آلمان در اروپا مساوی فرانسه خاك دارد وعشر روسیه و بین ربع وثلث اروپا درخارج، رشد مردم فرانسه ۶۰۰ هزار نفر است وبیش از تمام اروپا درخارج‌خاك دارد، رشد مردم انگلیس نصف آلمان است و بیش‌از کل اروپا در خارج خاك دارد ۱

نوویه‌ورمیا فریاد میکند که روسیه درقبای تنگ آنهم بی‌آستین نمی‌گنجد، قبای بی‌آستین آلمان از همه تنگ‌تر است می‌خواهد از طرف خلیج فارس‌آستینی در کند، کامرون مستملك‌آلمان در نظر انگلیس مشتی است که از آستین درآمده، آلمان حاضر شد با فـرانسه در مشرق افـریقا مبادله کند نقشه‌هم کشیده شده بود.

انگلیس و فرانسه نوید بسفر بروس داده‌اند، سفیر بلژیك در برلن از بی‌طرفی انگلیس‌در امر عثمانی خبر میدهد که دست روس باز است.

باز ارمنستان را با بندر الکساندرت بچشم روس کشیده‌اند، زمامداران کنار نوا امیدمشاهدهٔ آن نواحی را با دوربین از فراز کوهستان کارپات بخود میدهند، روسیه عجله در ساختـن راه آهن ماکو دارد و قصد کشیدن راه‌آهن از حیدرآباد بندر دریاچهٔ ارومی به سلیمانیه.

روسیه و فرانسه معهود است در ۱۲ روز یـك میلیون و ۳۰۰ هزار نفر مرد جنگی وارد میدان کنند. روسیه نوید میدهد در ۱۸ روز بقدری قوه به بروس بریزد که شش لشگر آلمان را درهم بشکنند.

نوزادگان بالکان چشم می‌مالند و ننه‌شان را می‌خواهند بیسمارك گفته بـود قبر اروپـا در بالکان است.

بهانهٔ دیگر قومیت و نژاد است (ایردنتا) مسأله روی کاغذ سهل می‌آید

قومیت و تبار درعمل لاینحل است.

مقتضیات در ادوار تاریخی اقوام را جابجا کرده است، دیدیم اقوام‌ناجور پا به‌پا جنگیدند، اشتراك مصالح، ملل رنگارنگ را هم‌آهنگ می‌کند. مردم امریکا همه مهاجرند واز مواطن خود یاد نمیکنند افراد در بند زندگیند.

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

بالجمله‌در نقشهٔ هاری جنستن‌ارمنستان تا الکساندرت برنگ روس‌است بین‌النهرین برنگ انگلیس، شامات برنگ فرانسه، فلسطین بی‌رنك (برای یهود) مستملکات آلمان در افریقا سفید و

۱ـ اروپا ده میلیون کیلومترمربع وسعت دارد، از چین کم می‌آورد در کانادا می‌گنجد با برزیل یا استرالیا یا متحابه امریکا مساوی است.

بی‌اسم، کلاهها قبل از وقت دوخته شده بود و قباها بریده.[۱]

میتروفانف نوشت که راه اسلامبول از برلن است اول باید چارهٔ آلمان را کرد.

بالا رفتن پرده

ولیعهد اتریش فرانسوا فردیناند پسر شارل لوئی برادر یوسف دوم را در سرآیوو[۲] و کرسی بسنی که اتریش در ۱۹۰۹ دست روی آن گذارده بود و صربستان مغصوب میدانست کشتند، به تحریك روس[۳] دانسته شد، قاتل دو نفر افسر صربی بودند اتریش محاکمهٔ مقصرین را با نظارت خود خواست و تهدید بجنگ کرد، صربستان برای تسویه حاضر شد، روسیه نگذاشت.

کلمانسو گفت مردم از تربیت چه‌خواهند گفت !!

ادوارد گری گفت افکار عمومی تجویز نخواهد کرد برای قضیهٔ صربستان جنگ بشود[۴] !!!

تزار بحکومت صربستان تلگراف کرد که امر را بر او مشکل نکنند سعی ما این است که خون ریخته نشود می‌بایست مداخله ننمود و قضیهٔ سرآیووچه اشکال برای روسیه تولید می‌کرد ؟

زروی یار خواهم ضد شرقی، معمائی است که در نتیجهٔ چندین تصحیف و تحریف بوسه می‌شود مشکل‌تر از آن معمیات سیاسی است یقولون با فواهم مالیس فی‌قلوبهم.

بین امپراتور آلمان و روس مخابرات شد آن گفت با من‌کمك کن که با دوستی یوسف اسباب مصالحت فراهم کنم این گفت کدورت روسیه را فرا گرفته زود باشد که اختیار از دست من بیرون برود (منطق ندارد).

شئون سفیر آلمان بحکومت فرانسه اظهار داشت خوب است مسأله بین اتریش و صربستان حل شود مداخله سبب بدبختی خواهد شد.

تجهیز روسیه مستلزم تجهیز آلمان بود، سفیر آلمان ازوزارت خارجهٔ فرانسه استعلام کرد که مسلك فرانسه چه خواهد بود؟ گفتند امر تجهیز دیشب صادر شده است.

بخلاف ارادهٔ زمامداران عاقل بی‌غرض آتش جدال بالا گرفت و اخگرها از زیر خاکستر بیرون آمد دود روی کره را بلکه همه را سیاه کرد.

در مشرق هیندنبورگ در حملهٔ اول صدهزار روس را اسیر کرد، مکنزن هر جا روسها در اتریش پیشرفت کردند عقب نشاند. در مغرب، آلمان پشت دروازهٔ پاریس رسید، روسیه بر هم خورد نیکلا کنار رفت لنین و تروتسکی از پیروان کارل‌مارکس زمامدار شدند و ازامریکا که وارد جنگ شده بود پیشنهاد صلح خواستند.

آلمان در برست لیتوسك باحکومت موقتی روس وارد مذاکره‌شد.

چهارده مادهٔ ویلسن

نسخ معاهدات سری ! ـ شکستن سدهای اقتصادی ؟ ـ آزادی مطلق در دریاهای بین‌المللی ـ تحدیداسلحه ـ حفظ حقوق عامه در مستملکات !!ـ تخلیهٔ اراضی روس و شناختن او در جامعه بطوریکه خودش میخواهد[۵]

۱ـ خندهٔ قباسوخته معروف است لیکن آنتانت کوردیال Entente cordiale (اتفاق دوستانه) دلکاسه ۱۹۰۴ واونیون ساکره union Sacrée (اتحاد مقدس) باز برای فرانسه گران تمام شد.

۲ـ Serayevo

۳ ـ روس و اتریش هردو نظر به بالکان دارند.

۴ـ دراین موقع‌است‌که‌سرادواردگری گفت اندیشه ازریشهٔ آلمان‌بجای خودچماق‌راهم نمی‌شود بدست خرس داد و باز گفت اتریش قسمتی از صربستان را اشغال کند تا اصلاح صورت گیرد روس و فرانسه قبول نکردند چون در سرادوارد گری جدیت نمیدیدند.

۵ ـ ویلسن گول لفظ آزادی را خورده تصور کرده است لنین و تروتسکی واشینگتن‌اند.

تخلیهٔ خاك بلژیك و آباد کردن آن ـ تخلیهٔ خاك فرانسه و آلزاس ولرن ـ تعیین حدود ایتالیا بتناسب قومیت ایردنتا[1] رومانی صرب و قراطاق تخلیه و آباد شود ـ به صربستان راه بدریا داده شود ـ به ملت اتریش راه نشو و نما داده شود (مضحك است) ـ نسبت به مللی که در تحت یوغ عثمانیند وسایل حیات داده شود ـ داردانل برای کشتی‌های کل دول مفتوح باشد در تحت نظارت بین‌المللی ـ دولت مستقل لهستان ایجاد شود باو راه دریا داده شود :

این پیشنهاد داد می‌زند که در پاریس تنظیم شده‌ام ودر لندن اصلاح ، آتش‌افروز و هیزم‌کش صاحب حقوقند ، مدافع کلاهش پس معرکه ، خاك مفسد را باید تخلیه و آباد کرد ، صحبت از مستملکات آلمان نیست . مضحك‌تر حاشیهٔ این فصول است .

ما عظمت آلمانرا منکر نیستیم و رقابت با او نداریم (الحمدلله) در این پیشنهاد چیزی که مضر بحال او باشد (بینی و بین‌الله) ما با اورفتار خصمانه نداریم ، اگراو حاضر شود با دول صلح‌جو (فرانسه و روسیه) موافقت کند[2].

این پیشنهاد خیرخواهانه و عادلانه وقتی بآلمان رسید که قشون آلمان پشت دروازهٔ پاریس بود ودر جواب‌هوفمان که دستورمذاکره با تروتسکی می‌خواست‌لودندورف گفت با تروتسکی‌مذاکره نمی‌کنند امر می‌کنند .

طرفه آنکه فرانسه از فصول نسخ معاهدات سری و تقلیل نظام در حدود نظم داخلی ، باز-داشتن راه زندگی برای آلمان راضی نیست . موسولینی فریاد دارد که ویلسن میبایست تعادل در دریا را پیشنهاد کند .

خاتمهٔ جنگ

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند ، لوئی دوکرك‌گوید سبب اختلافات ازنظر معاش گرسنگی است ، از روی احساسات حسد و طمع و باز در نتیجهٔ پیش‌آمدهای غیبی.

Le monde moderne se croit soustrait â I'influence des forces mystiques, jamais pourtant I' humanité n'y fut plus asservie

La raison ne gouverne nul part .

مردم امروزه تصور میکنند از تحت قوای مرموز خارج شده‌اند در صورتی که بشر هرگز مسخرتر نبوده عقل هیچجا حاکم نیست .

آشوب روسیه در آلمان سرایت‌کرد ماجراجویان از بندر کیل رو به برلن آوردند و اسمش آزادیخواهی است در نظام تزلزل افتاد،گیوم دوم به هلند پناهنده شد .

در هفتهٔ آخر اخبار پوبلیك نیوزکه بتهران میرسید این‌بود که آلمان منظماً عقب می‌نشیند ومیدان را خالی می‌کند ، متفقین جرأت اشغال میدان نمی‌کنند که مبادا این هم تدبیری باشد .

صورتاً جنگ تمام شد ، همه گفتند صلح ورسای توطئهٔ جنگ دیگری است ، یکی گفت ارث را بی‌حضور وارث تقسیم کردند .

ایردنتا ، پان اسلاویسم ، پان ژرمانیسم ، اورتاکی ، پان تارکی ، نازیسم ، فاشیسم و بلشویسم[3] همه موضوعات جدید است برای اختلاف، حقیقت دعوای‌حیدری ونعمتی است برسر لحاف

---

۱ ـ در قاعدهٔ ایردنتا irredenta ساووآو نیس‌بایتالیا میرسید آیا فرانسه راضی میشد ولرن بآلمان و بسیار جاهای دیگر در همین حکم می آمد .

۲ ـ مهاجم صلح جو شد مدافع جنگ طلب «خدایا زین معما پرده بردار»

۳ ـ ایردنتا جلب هم تبار و نژاد است زیر یك لوا ، نازیسم و فاشیسم دو طریق بر اساس جمعیت قومیت، اتارکی قناعت به بضاعت خود است لازمهٔ آن سد گمرك ، پان‌تارکی بازگذاردن در بر تجارت خودی و بیگانه و استفاده از بضاعت دیگران.

ملانصرالدین ، چه صورت درخاتمهٔ جنگ پیدا میشد بهتربود ، نمیدانم. اگرجنگ نمی‌شدعاقلانه‌تر بود . ما که بی‌طرفی اعلان‌کردیم ، کسی‌که باما طرف‌نشد ، خواجه حافظ شیرازی‌بود. از هرطرف بما حمله آوردند و آنچه مقدور بود خسارت رساندند . می‌شود گفت‌که نقض عهدنامهٔ ترکمان‌چای جبران آنهمه خسارت را می‌ارزید .

اختیار گمرك بدست آمد، دراقتصادیات راه باز باشد ،کاپیتولاسیون از بین رفت در تدبیر مصالح دست‌باز داریم، انشاءالله پیش‌پای‌خودمانرا ببینیم و پشت زانوی غفلت ننشینیم و کار رابآنجا نکشانیم که پشت‌گوش را باید خارید ،

موضوعی که امروز محل توجه است و حلش‌دشوار نزاع داخلی‌است بین‌اقلیت بی‌انصاف واکثریت غیرقانع برسر استفاده ازنعمای مادی ،اسمش نزاع بین دمـوکرات و محتکر البته یکی‌باید ازحرص بکاهد دیگری سر قناعت پیش‌بیاورد ، قناعت‌اضطراری است‌کاستن حرص دشوار کاری مگر اینکه دولت حدودی بسزا درکار بیاورد وهرگروه‌با هم کنار بیایندانشاءالله، می‌گویند مساوات باید گفت مؤاسات .

واردین در میدان فلسفه‌ها بافته‌اند و تواریخی حق بجانب ساخته کیلن نـویسندهٔ سوئدی تا درجه‌ای بیطرفانه رساله‌ای نوشته است ، اسباب و اغراض را باز نموده ، حق و ناحق را در تحت حساب آورده ، منصفانه انتقادی کرده است، بیشتر توجه من بدان رساله است . فلسفهٔ جنگ‌لوبن را هم دیده‌ام ، در لحن سخن مرد حکیم نیست و تا حقایق گفته نشود معایب رفع نخواهد شد .

در جنگ بین‌الملل ۱۹۱۴ اتریش مـورد حمله شد ، روس و فرانسه آتش را باد زدند ، انگلیس صرفهٔ خودش را رعایت کرد ، ایتالیا تـذبذب بخرج داد آلمانرا مجبور بمداخله کردند و اگر تسویهٔ اختلاف رابدو باز گذارده بودند جنگ نمی‌شد .



شکنجهٔ آلمان

در روزنامهٔ آلمانی گـراوری چاپ کردندمشعربه‌آنکه‌متفقین‌آلمان را در شکنجه گذارده‌که اقرار به‌گناه خود بنماید .

درخاتمهٔ‌جنگ دو **شمه‌ای‌ازاحوالات** مسلك‌جدید(البته بابسی سابقه)پیش آمـد ، نـازی و بلشویکی ،یکی‌بریاست موسولینی در ایتالیا یکی بریاست لنین در روسیه. همه داد میزنند آزادی‌وجزگرفتاری چیزی نمی‌بینم .

موسولینی

مارگریتا سارفاتی شرح حالی از موسولینی نـوشته است کـه بنظر موسولینی‌رسیدوبر آن‌شخصاً دیباچه‌ای نگاشته چیزی از آن یـاد میکنیم .

سرگذشت‌موسولینی ازعجائب روزگاراست، ازاجداد موسولینی‌یکی با مـوصل داد و ستد داشته حـدس میزنندکه موسولینی ازموصلی پیداشده است ، پدرش آهنگری میکرده و به نـاسیونـالیسم مایل

بوده، درپنجسالگی مادرش‌بخواندن توراتش‌باز میدارد (قدری‌زوداست)گوید‌بچهٔ‌آرامی‌نبودم ،مکرر باسرشکسته‌بخانه می‌آمدم، مرد اخلاقی آن است که احوال خودش‌را مطابق واقع بنگارد واین‌گونه ترجمه اصل اخلاق است ، تشخیص زشت و زیبای امروز با منقدین فرداست ، وی از آهنگری به اتومبیل‌رانی‌راغب میشود، به هواپیمائی میپردازد که میدان عملیاتش بیشتر است(روح بزرگ).

مکرر حبس وتبعید شده است وقتی درسویس کارش به‌آجرکشی کشیده ۳ر۹ر۹۰۶ بدوستی مینویسد از آجرکشی اعصابم درد گرفت ، روز سوم اجرتم را خواستم که ساعتی ۳۲ سانتیم بود و مدت کار ده ساعت ، کارفرما با پرخاش ۲۰ لیر (ایتالیائی) بسوی من پرتاب کرد ، دراوشی شب ساز بود از پشت درگوش میدادم ، مرد و زنی بیرون آمدند ، خانم نگاهی خفت آمیز بمن کرد ، این حرکات است که حس‌رقابت را میجنباند .

وقتی با انجلیکا بالابانف آشنا میشود که به سر کارل مارکس قسم‌میخورده موسولینی رادر انقلاب سست بجا میآورده همدیگر را ترك میکنند .

بالابانف ، لنین و ترتسکی را از ایتالیا بیرون کردند، امپراطور آلمان ترن مخصوص به‌آنها داد که بروسیه بروند ، نمیدانست چه بروز آلمان میآورند . بالابانف کارش بالا گرفت از پشت سماور تا آنجا که ملکهٔ روسیه شد آخر طردش کردند که ضد انقلاب است، وای به وقتی که بگندد نمك.

موسولینی بخطورات قلب معتقد بوده است گوید‌آنچه بدلم میگذشت کمتر راه بخطامینمود در مسلك، طرفدارماکیاول‌است (استبداد) که فردریك کبیر برورد نوشته است .[1]

وقتی در پارلمان گفته است‌با فضل خداوند میتوان در کارها موفق شد در عمل دست‌بدست پاپ داد .

گوید فاشیسم نه اصول انجیل است نه اوتوپی[2] موروس وتولستوی .

از کلمات او است: سالها فریاد کردیم آشوب، حال باید فریاد کرد آرامش. توده ، سنگ راه است و آلت فساد . حاکمیت ملت شوخی‌ئی است خطرناك ، رفراندوم خوب‌است برای تعیین جای پایهٔ چراغ . در مسائل دقیق خیلی باید پشت گوش را خاراند تا بجماعت رجوع کرد؛ به توسعهٔ مملکت پرداختن بی حاصل‌است باید برفاهیت پرداخت (تاحبشی چه بگوید) .

جای دیگر گوید ۵۰۰ هزار تفنگ بهتر که پنج میلیون رأی . روی کرسی یکجا بیشتر نیست و همه آن یکجا را میخواهند ، بدعوی آبادی خرابی میکنند ، باید خرابه را آباد کرد ، فرق را برنگ لباس ذکر میکنند.

سیه جامگان (آنارشیست)[3] کبودپوشان (سوسیالیست) سرخ پوشان (جمهوری طلب)خاکی پیراهنان (آزادیخواه).

هوسهامان سیاه است‌و کبود و سرخ وخاکی   خدا خواهد مگر روزی شود اسپید و پاکی.

گوید قانون اساسی دامنی برای دختر بچه است بکارزن عاقله نمیخورد ، پارلمان سوژه‌داغی است باید برید انداخت دور (من گمانم قانون انتخاب غلط است).

بخانمی انگلیسی گفت اگر زنها دلربا نیفتند عصبانی میشوند گفت با این عقیده حنای‌شما در انگلیس رنگ نخواهد گرفت جواب‌داد اولا من بانگلیس نمیآیم وانگهی تصور نمیکنم‌همهٔ‌خانمها در انگلیس سیاست باف باشند و فضولی کنند.

۱ـ مارگریتاسارفاتی گوید پهلوانی در خون خود نغلطید سرباز گمنام بجای او نهادند کلمانسو و لوید جرج مدیر بودند جنگ صورت دفاع ازپشت سنگر پیدا کرد .

۲ـ اوتوپی دستور موروس از رجال ها نری هشتم است (افکار امم صفحهٔ ۱۷۴)

۳ـ صباحیان وصلهٔ سیاه داشته‌اند.

موسولینی برای ملاقات‌پوان کاره‌و کرزن به لوزان رفته بود ،در ملاقات‌رئیس نظمیه اشاره به پل کرده گفت زیر همین پل نظمیه مرا توقیف کرد گفت در زندگی پیش میآید.

بلشویك ها به او نسبت محافظه کاری دادند گوید بلی محافظه کار هستم فقط نان قوت انسان نیست آزادی افرادی و آزادی روحانی هم لازم است و هیچ قوه ایندو آزادی را نمی‌ـ تواند از بین ببرد.

پس از مطالعۀ اسناد وزارت خارجه گفت بی ناموسی دول قبل از جنگ شرم آور است (و بعد از جنگ).

گوید مایۀ انقلاب نعمت دنیا است تا بدست انقلابچی نیامده است ، انقلاب چوب دادن بدست خرس است و پس گرفتن مشکل.

گوید بلشویسم صورت اکمل کاپیتالیسم است ، دموکراسی اروپا را بسرحد فنا میرساند فاشیست بپای خود جافی بود بپای موسولینی ایستاد (بدست دیگران از بین خواهد رفت).

قوت انگلیس از آن است که گروه بهن مداخله در سیاست نمیکنند.

نزاع پیر و جوان روی اشتباه در موضوع است یکی مدیر است یکی فعال و هر دو محل احتیاج ، اشعار از کیست نمیدانم مناسب مقام می‌آورم ، هفتصد سال قبل گفته شده است.

برهای‌های گرم و دم سرد ما مخند	طفلی‌و سرد وگرم جهانرا ندیده‌ای
از سر ّکار بی‌خبری عیب ما مکن	ماغرقه گشته‌ایم وتو دریا ندیده‌ای
الفاظ دلفریب دلت را ربوده است	این اول است آخر غوغا ندیده‌ای
جانا سراب را تو گمان میبری بآب	ما دیده‌ایم و تو اینها ندیده‌ای

آزادی را موسولینی بنظم ، حسن اداره و رعایت مراتب ترجمه میکند گوید سیاست باف بیش از اندازه داریم ، مملکت ثقل کرده ، باید از جوانان مرد کار ساخت ، ادارۀ مملکت‌هرچند پله داشته باشد پلۀ آخر جای رئیس عدلیه است بالعدل قامت‌السموات والارض.

هر جا که قومی بر سر قومی بریزند باید هر دو طرف را سیاست نمود (این عقیدۀ پدرم بود) و همۀ ملل اروپا مستحق سیاستند .

از ایتالیا ممنوع شده وقتی با دست خالی بفرانسه‌رفت برای خانم حاکم سن ژولین فال‌کشید راست آمد سورش‌راه‌افتاد .

در کنگرۀ میلان (۱۹۱۰) موسولینی در معارضه با پاپ نطقی غرا بر ضد پارلمانتاریسم کرده است و تعجب کرده است که چرا همانجا سنگسارش نکرده‌اند (سنگ حاضر نبوده است).

گوید دولت را نباید متزلزل کرد دولت بی تزلزل میخواهد .

موسولینی توسعۀ خاك نمیخواهد اما به تیرل قناعت ندارد ساووآونیس را هم میخواهد از ویلسن شاکی است که مغلوب چاپلوسی ادوارد گری و زمینه سازی پیر گرگ کلمانسو شد (ساو آ ونیس را به ایتالیا نداد).

سیاست لنین را سیاست سرمایه داری میداند ، گوید آرزوی او است که مکنت عالم در کرملین جمع شود . موسولینی به کثرت افراد حزب قائل نیست که چه فایده از جسم بزرگ و روح‌کوچك.

از کلمات او است که صندلی دسته‌دار و کفش راحت مخرب مرد است.

گوید جنگ پاتیل ذوب مقاصد است (آخر السیاسةالحرب) امپریالیسم اخلاقی هم ممکن است ، زندگی یك سلسله وظیفه است که باید انجام داد و چند پیاله شربت ناگوار که باید سر کشید .

حسن نیت برنگ لباس نیست پیراهن سرخ بهر تن میرود.

تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش	که من آن قد زیبا می‌شناسم

در وصف اوضاع گوید شرف را در طاق نسیان نهاده بودند دولت یا از ترس یا بی غیرتی

بدماگوژی پرداخته امتیاز بود که بسوسیالیست میدادند کار بجائی کشید که فراریهای جنگ هم سرخط شرافت و شجاعت میافتند.

گوید تربیت و اقتصاد در مائهٔ نوزده راه طبیعی و منطقی نپیمود خود سرانه نمو کرد (رشد زیاد مایهٔ جوانمرگی است) در روسیه بدیکتاتوری اقتصاد مستحیل شد و طولی‌نخواهدکشید که اینهم از بازیهای مندرسه محسوب خواهد شد.

در زمان قدرت‌موسولینی روزنامهٔ هیرارش را دایر کرد گفت تند نویسها نمیتوانند آرام بنویسند دولتی که قوای مبقیه را مورد استفاده قرار ندهد درانتحار خود میکوشد.

پلیتیك عالم در اقیانوس‌ها پهن است و من وقتم صرف آنکه کجا دو نفر توی سرهم زدند، همهٔ دول کوچکند، من گمانم دولت دیانت از همه بزرگتر است، کشتی عیسی هر قدر ضعیف باشد بمنزل خواهد رسید.

قدرت ملت باید در قدرت دولت مستحیل گردد، دو دولت در یك ملك خرابی‌بارمیآورد، همهٔ انقلابات خاتمه میابد مگر نزاع نالایق با لایق، اشکال در آن است که بدست ماجراجو باید آرامش تدارك کرد.

موسولینی چون کاوه احترام سلطنت را حفظ و انتظام و آرامش را در ایتالیا ایجاد نمود ایرادی که باو میشود گرفت حمله به حبشه است خصوص که در کلمات خود گوید بفکر توسعهٔ مملکت نباید بود باید بآبادی پرداخت.

از کلمات موسولینی که به‌میخ و نعل میزند من نتوانستم مسلك او را بدست بیاورم‌مجربات قدیم را با منویات جدید آمیخته معجونی سازگار بطبایع ساخته.

هر وقت بی مبالاتی، تن‌پروری و تبذیر دست بالا را گرفته زمامداری **انقلاب‌کبیر فرانسه۱۸۹۲** لایق بر زمامداری نالایق غلبه کرده است یا مردم از دور ظالم‌پریشان شده و دور عادلی گردآمده‌اند چون در قضیهٔ کاوه[1].

تاریخ نشان میدهد که برای گریز از هرج و مرج، ملل دست در دامن مقتدر عادلی زده‌اند سلطنت و امارت پیش آمده است. از زیاده روی حکومت انقلاب تولید شده است و باز از هرج و مرج انقلاب کار بسلطنت کشیده است.

قضایای زمان شارل اول (۱۶۴۹ مسیحی) مرکوز اذهان بود منتسکیو پیشنهاد تفکیك قوای مجریه، مقننه، قضائیه میکرد، امری که اساس آئین اسلام است.

لوئی ۱۴ از بوربنیان قدرت و حشمتی پیدا کرد تا آنجا که گفت اناولا غیری (دولت

۱- در اوایل مشروطیت شبی از نایب‌السلطنه کامران میرزا وقت خواستم، درد پاداشت، در اندرون پذیرفت، درد سرش دادم گفتم آقا تا باغ امیریه آباد نشده‌بود هر روز در اطراف آن‌گردش میفرمودید که هر چیز بجای خود بیفتد اینك که باغ و عمارت پرداخته است شاید سال و ماه به گوشه و کنار آن تشریف نمیبرید. مجلس سازمانی است که هنوز پرداخته نشده است باید توجه بفرمائید تا نقائص اصلاح شود، بنده هر چه عرض کنم شاید بفرمائید بفرنگ رفته‌ای افکارت آشفته شده است، از گلستان عرض میکنم که گوید، برای یکی از ملوك شاهنامه میخواندند در زوال دولت ضحاك و عهد فریدون، وزیر از ملك پرسید که فریدون گنج و ملك وحشم نداشت چگونه ملك برومقرر شد؟ گفت خلقی بتعصب بروی گرد آمدند وزیر گفت ای ملك چون گرد آمدن خلق موجب‌پادشاهی است تو چرا خلق را پریشان میکنی؟ هر چه از مجلس دوری‌بفرمائید مردم را از دور خود پریشان میکنید.

منم[1]) منقدین از شعرا و سخنوران در دربار او سوری میچرانده و مدایحی میسرودند عشوهٔ منت‌اسپان[2] و غمزهٔ من تنن[3] انتظام را به تفریح انداخت باز سور بر جا بود و سورنا خاموش .

لوئی ۱۵ مقهور مادام پمپادور[4] از امور دور ماند ، خزانه تهی گشت ، سورچیان محروم ماندند ، در پاریس جمع شدند و حوزهٔ انتقاد را گرم کردند .

مملکت بی سامان ، قرض فراوان ، دردها بیدرمان، نوبت به‌لوئی ۱۶ رسید به ملکه‌ماری آنتوانت گفت ما جوانیم سلطنت نمی‌توانیم.

در باری و روحانی مغرور ، در خوشگذرانی جسور ، زه کردن آن کمان مقدور لوئی ۱۶ نبود ، تورگو از مصارف کاست ، روحانی و درباری بمخالفت برخاستند و عذرش را خواستند نکر چاره را در احضار نمایندگان دید که ۱۷۵ سال بود از ایشان کسی یاد نمی‌نمود ، در تالار بال ورسای گرد آمدند ، ضربی گرفتند که همه از رقص باز ماندند ، دولت پول میخواست ملت حساب ، آب ایشان بیك جوی نرفت، پادشاه بمجلس آمد، طرح قانون اساسی‌ئی سست پیشنهاد کرد چون روحانیون و اشراف از شرکت در جلسات با طبقهٔ سوم (تـوده) امتناع کـردند اختلاف افتاد ، امر به تفرقه شد .

نمایندگان توده پا سفت کردند ، میرابو از نجبا که با بعض روحانیون و اشراف ساخته بود و بطرف ملیون آمده بود فریاد کرد: «به ارادهٔ ملت آمده‌ایم و به سر نیزه مگر بیرون برویم» در نتیجه در پاریس جمع شده خود را مجلس ملی خواندند ، پادشاه بروحانی و اشراف تکلیف مشارکت کرد مخالفت کردند ، کار بتصرف باستیل کشید، عزل نکر و تجهیز قوا خلق را عصبانی کرد. لافایت رئیس گارد که از همکاری واشنگتن بر گشته بود دل با جمهوری داشت سست آمد ، دزد و جانی ضمیمهٔ توده گشت ، مجلس ملی آسامبله ناسیونال صورت قانونگذاری کنستیتوانت بخـود گرفت ، مقننه مجریه و قضائیه تفکیك یافت .

فتح باستیل را جشنی گرفتند ، پادشاه و ملکه فرزندش در آغوش. با عامه شرکت کردند با شادی همداستان شدند.

گمان میرفت که اختلاف بر طرف و آرامش حاصل شده باشد ، مجلس مؤسسان کار خود را انجام یافته دانسته منحل شد ، رژیم سلطنت و استقرار مجلس عادی برقرار گشت (مقننه) تـا آنجا آنچه شد صلاح ملك و ملت بود .

مجلس مقننه ساختند ، ناطقین و سیاست بافها مجال یافتند ، دستجات مخالف و موافق پیدا شد ، اغراض در کار آمد ، میرابو که میانه را میگرفت در گذشت ، در حال نزع گفت رفقا برمن زاری نکنید بر فرانسه بگریید که عفونت مزاج بهلاکتش خواهد کشانید ، مرکزیت از دست رفت، پادشاه قصد فرار کرد گرفتار شد ، بای ولافایت او را از معرکه بیرون میبرند ، مردم عزل پادشاه را خواستند ، کار بزد و خورد کشید ، پادشاه را متهم به توسل بخارجه کردند ، از اطراف علم مخالف با رژیم جدید بر افراشته بودند ، مردم رو به‌توئیلری آوردند پادشاه از مدافعه خودداری کرد که خون ریخته نشود[5].

پادشاه به مجلس پناه برد توقیفش کردند ، مجلس قانونگذار را هم نخـواستند ، مجلس

1- L,Etat' C,est moi!

۲-Montespan ۳- Maintenon ۴- Pompadour

۵- تن مورخ معروف گوید لوئی قادر بر دفاع بود حس ترحم اورا مانع شد. باز گوید قتل عده‌ای ماجراجو بحفظ نظم می‌ارزید بواسطهٔ سستی پادشاه قصر دولتی چپاول و خراب شد . دستهٔ سویس کشیکچیان قصر مقتول شدند و صد هزاران خون ریخته، نه برای مصلحت بل ازپی شهرت و آرزوی ریاست.

کنوانسیون (اتفاق) دایر و نفاق کردند ، هرج و مرج ریشه گرفت، اختیار هر روز با دسته‌ای‌شد اینجا است که شیلر گوید:

ز درنده افزون بود در خطر چو آشفت و بالید بر خود بشر

تند رو ، معتدل، مرتجع، همه بی ریاست . قبای درد وطن در برو هوای اناولاغیری‌در-بر، دستجات ژاکوبن ، ژیرندن ، منتانیار و غیره پیدا شد . گروهی مخالف مذهب شدند ، کنوانسیون حکم میرزا بنویس حاصل کرد میبایست موافق با جماعات رأی بدهد.

رأی مجلس مؤسسان‌را به ابقای سلطنت ملغا کردند که کهر کم از کبود نیست (اول‌اخلال بقانون اساسی) پادشاه و ملکه را بقتل رساندند فیلیپ دورلئان از منسوبان لوئی هم به قتل او رأی داد .

رؤسای دستجات هر کدام قوت میگرفتند به قلع و قمع دستهٔ دیگر میپرداختند بازوی جلاد از کار افتاد ، گیوتین ساختند (تبر خود کار).

لوئی‌برکرسی شهادت گفت: خدا کند خون بیگناه من دامنگیر فرانسه نشود ، بیم انقلاب میرفت ، فریاد بلند کردند که عامه کلمات او را نشوند .

در عنوان سلامت ملی ، محکمهٔ هول و هراس ساختند که در مملکت ابوالهولی شد و امنیت برای کسی نماند حتی برای وکلا مصونیت ، بای رئیس مجلس مؤسسان هم سر به گیوتین سپرد .

زنی از اهل ژیرند، شارلت کردی، بپاریس آمدما را که بقتل ژیرندنها کمر بسته‌بودبکشت و در استنطاق گفت یکی را کشتم تا هزاران نفس سلامت بماند.

لاووآزیه معلم شیمی را کشتند گفته شد این عالم است گفتند ما عالم نمیخواهیم.

دست تنگی کار را بمصادره کشاند اینجا است که ملت سر میخورد و توبمیری برنمیدارد.

دانتن ، ربسپیر ، هبرت و غیره از سران ماجراجو همه بپای گیوتین خرامیدند و خیر ندیدند .

پیشوایان کلان انقلاب در وطن خواهی همه عالیجناب
جملگی‌رفتندزیر گیوتین زانکه خاری بودآن درراه‌این

مردمی که پای نطق آنها کف میزدند در موقع قتل هلهله کردند.

گر عوض گشته است خون این بشر من ندارم زان عوض گشتن خبر

آنچه دیدیم ، خواندیم و شنیدیم خبر خواه نبودند و «النادر کالمعدوم»

آخر اعتدالیون بکمك جوانان طلائی Jeunesse doreé حکومت هول و هراس را بر هم زدند مجلس واحد را دو مجلس کردند مجلس عام (۵۰۰ نفر) و مجلس خاص (۲۵۰ نفر) پنج نفر مدیر اجراء قرار دادند ایندوره نامش دیرکتوارشد.

ناپلئون که در ایتالیا فتوحات کرده بود بر گشت ، دیرکتوار از بیم خود نهضت بمصر را پیش آورد (۱۷۹۸) در غیبت ناپلئون سلطنت طلب‌ها قوت گرفتندخزانه هم خالی شده بود عامه‌را از هرج و مرج خسته ناپلئون بعجله بپاریس آمد پیشنهادنسخ اساسنامهٔ انقلاب کرد ، لوئی‌بناپارت برادر ناپلئون رئیس مجلس ۵۰۰ نفره است ، کار در مجلس بزد و خورد کشید ناپلئون را با شرکت دو نفر دیگر سمت کنسولی موقت دادند میخ سه سره (نوامبر ۱۷۹۹) جمهوری جا خالی کرد .

استقرار مذهب کاتولیك و اتفاق با پاپ پی هفتم آرامش آورد ، بالاخره ناپلئون بتصویب پاپ تاج امپراتوری بر سر نهاد ، مجلس سنا همدوش مجلس ملی تشکیل شد، باز همان شد که بود .

در نتیجهٔ خرابی‌ها ، غارتها ، کشتارها ، سه لفظ ماند، «آزادی ، مساوات، برادری»بقول شیلر آلمانی تو خالی (صفحهٔ ۱۳) که تا امروز عنوان آشوب و ماجراجوئی است.

آنچه بتجربه مسلم است ملت روی دو پایه ارتقاء میجوید و بآسایش میگذراند دیانت و دیکتاتوری ، مانع قانونی . تاریخ را بگشائیدو بخوانید قوی‌ترین عمال در زندگی عادت و ایمان است آن قانون بهتر است که موافق عادات و ایمان باشد.

درجستجوی راه‌سلامت برای کریم‌خان‌بازی آوردند، گفت برای چیست ؟ گفتند شکار میکند، گفت رها کن سی خود بگیرد ، سی خود بخورد.

بشر در بدو پیدایش . سی خود میگرفته ، سی خود میخورده ، اطراف چشمه‌ها بسر میبرده ، از تسخیر حیوانات اهلی حشم پیدا شده است ، احتیاج بچوپان افتاده، تقویت چوپان در حفظ حشم از دست برد همسایه ریاست پدیدآورده ، در نزاع از عاقلی انصاف‌خواسته‌اند حکومت پدید گشته .

اندك اندك دست بزراعت زده منازل ساخته‌اند و پا بمیدان تمدن گذارده مکاسب پیدا شده است، مردم را چهار گروه کرده‌اند هر گروه بر وفق سلیقه و در خور حاجت و لیاقت دنبال‌کاری راگرفته‌اند.

سخت و سست ، رغد و رفاه نسبت بآب و زمین رقابت آورده بین قبایل نزاع افتاده در تدارك دفاع لشگری امتیاز یافته .

میگویند وقت طلاست ، میگوئیم فکر طلا است ، فکر افراد ذکی هر روز استفاده از ودایع طبیعی نموده اکتشاف و اختراعی کرده‌اند اختلاف ثروت پیدا شده است.

پیش آمدهای بیرون از اختیار راه بتوجه به‌غیب نموده و هزاران سال است راه تعالی می‌سپارد و بدیانتی سرفرود آورده روزگار گذرانده است.

شاکی و راضی همه‌وقت بوده، کاهل بی‌لیاقت برساعی لایق رشك برده است.

ظلم همه وقت منفور و عدل مطلوب بوده ، چون زمامداران بظلم پرداخته‌اند آشوبی پدید آمده (کاوه) غرور، نخوت، حرص، خود خواهی و جاه طلبی از یکطرف ، بیچارگی، بینوائی و تنگدستی از طرف دیگر موضوع رقابت، حسد، بغض و بدبینی گشته بین طبقات اختلاف افتاده ، انوری که ناله دارد بساط شبش راه نبوده. (صفحهٔ ۲۴)

حافظ گوید :

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا   غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

همه سعی در بدست آوردن جام عدل است و جز پیمانهٔ ظلم بدست نیامده است.

سعدی علت را نیکو گفته: خواهندهٔ مغربی در صف بزازان حلب همیگفت و همی‌رفت که ای خداوندان نعمت اگر شما را انصاف بودی و ما راقناعت، رسم کدیه از جهان بر افتادی، قناعت اضطراری است باید توانگران را بانصاف باز داشت قرآن گوید:

و فی‌اموالهم حق للسائل والمحروم و باز خذ من اموالهم الصدقه

همه را سنك آرزو در ترازو است و سهم‌ها به نسبت فکر و قوت بازو.

چون کریستف کلمب از ینگی دنیا برگشت ، برسرسفره‌ای سخن از عظمت آن اکتشاف میرفت ، حضار همه جویای نام، گفتند اگر ما رفته بودیم ما اکتشاف کرده بودیم ، سر سفره تخم مرغ آوردند ، کریستف کلمب گفت کی می‌تواند تخم را از کله بدارد ؟ سعی بیهوده کردند، نشد، گفتند خودت بدار ، تخم را بر میززد و ایستاد ، گفتند ما هم میتوانستیم ، گفت میخواستید بکنید ، محال عقل است که خرد مندان بمیرند و بی خردان جای ایشان گیرند .

گفتیم فکر طلا است ، حکایت سیمنس را نوشته‌ام (صفحهٔ ۱۶) سربازی در جنگ‌بین‌الملل یك دست باخته بود از اختراع فندك انتفاع کلی برد و کارخانه‌ها از فکر او استفاده میکنند ، موسولینی هم گفت جنگی که تمامی ندارد جنگ‌نالایق بالایق است.

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ   قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

ملل عالم هر یك بمذهبی سر فرو داشتند و زندگی میکردند ، یونانیان مذهب پابرجائی

نداشتند ، مظاهری در آسمان تصور میکردند مشغول زد و بند و جفت و کلکهای زمینی ، به‌یاد آنها جشنها میگرفتند ، ورزش و گرو بندی مینمودند ، افلاطون دستوری نوشته پسند نیفتاد ، سولون[1] دستوری بدست داد مطبوع واقع شدو دموکراسی ازآنجا ریشه گرفت (افکار امم صفحهٔ۱۶۹) اشکال همچنان در انصاف توانگر و قناعت درویش است یا پیدا کردن جام عدل ودیه برساقی سیاست‌است.

باز شدن راه دریا

امریکا کشف شد و راه افریقا و آسیا مفتوح ، ثروت بسیار نصیب اروپا گشت ، مصالح خام از هر جا آوردند پخته کردند و به اطراف بردند ، در مکانیك پیشرفت شد ، کارخانه‌ها ساخته ، زور آوردند بتجارت ، همان وقت ژان ژاك روسو گفت برگردید روی زندگی طبیعی ، و لتر او را دست انداخت که ژان میخواهد از نو روی چهار پا راه برویم.

بازوی کار همه جا از کار افتاد ،دستگاههای بافندگی دراصفهان کاشان‌یزد و کرمان‌خوابید کارگر و کارفرما در کارخانجات روبرو شدند ، اختلاف زندگی رشك آورد .

شکاف بین طبقات روز بروز وسیع تر شد ، چهل سال قبل ما از خودمان مخمل ، زری ، صوف ، خارا ، دارائی ، تافته ، اطلس ، الیجه داشتیم؛ چیت، ماهوت، متقال و چلوار ازفرنگ می‌آوردند .

امروز که درداخله پارچه پنبه‌ای ، پشمی ، ابریشمی تدارك می‌شود البته ضرر کارخانجات خارجه‌است .

نکس بازار دیرگاهی است که محسوس شده است ، در مائهٔ اخیر در چارهٔ کار قلمفرسائیها کردند و راهها نمودند ، کارل مارکس علت را در سرمایهٔ هنگفت دید کتابی در سرمایه نگاشت و تقلیل سرمایه خواست، نظرها متوجه سرمایه داران شد و اشتباه بود ، نمی‌بایست زندگی را آنقدر روی صادرات ببرند ، طبیعی بود که بازار نکس خواهد کرد و فریاد بیکار بلند خواهد شد .

سرمایه کلان یا اندك ، بازار فروش مهم است .

بر عکس امروز با سرمایهٔ قلیل رقابت در تجارت میسر نیست حتی بقال و علاف بدون سرمایهٔ کافی رونق نکسب خود نمی‌توانند داد.

اشتباه دیگر آنکه گفتند ثروت ثمرهٔ دسترنج کارگر است . در تولید ثروت اول فکر و علم است بعد سرمایه که اگر نباشد فکر عاطل میماند .فکر و علم و سرمایه که موجود شدافزار لازم است که بفکر و علم تدارك شود . چون اینهمه حاضر شدو کارفرمائی مدیر بر سر کار بود حاجت ببازوی کارگر می‌افتد پس کارگر در مرحلهٔ چهارم و پنجم مؤثر است .

ماتریالیسم

همهٔ درد آنجا است که زندگی اروپا رفته‌است روی صادرات ، ثلث اهالی در کارخانجات امرار معاش میکنند وبرسربازار هرروز جنگ‌است، تو مفروش من بفروشم.

ملل عالم در عقیدت بدیانتی توکل و توسل داشتند ، زحمت دنیا را برای نعمت اخری متحمل می‌شدند و تشفی می‌یافتند . حکمای غافل بتصور استقصای طبیعت‌که برق وبخار را بکار انداخته‌ایم (وکاش بعضی اختراعات نشده‌بود) ازحقیقت منصرف شدند وطریق ماده پیمودند از روحیات بی‌خبر از خدا روبطلا آوردند . زندگی رفت روی استفاده ازنعمو تعیشات دنبوی‌ودرتفنن و تجمل اسراف روا داشتند ، روزبروز بررشك افزود .

در انقلاب‌کبیر فرانسه‌که اول سخن ازحساب میرفت آخر به اضطراب‌کشید که اگر مداخلهٔ ناپلئون نبود همان پیش‌بینی میرابو می‌شد که دروقت نزع‌گفت رفقا برمن نگریید برفرانسه زاری

1-Solon

کنیدکه درعفونت افکار بهلاکت‌خواهدرسید.[۱]

از آن انقلاب سه لفظ دلربا بقول شیلر توخالی ، باقی‌ماند **آزادی ، مساوات، برادری.**

آزادی تاآنجا رواست‌که مزاحم‌آزادی دیگری نباشد ، مساوات درعالم نیست حتی درحدود معروف است که یکی لطمه بدیگری زد دعوت بقاضی‌برد ، برمعروض پنج درهم جریمه‌واردآمد، ده درهم نزد قاضی‌نهاد وکشیده‌ای بروی او نواخت گفت پنج‌درهم عارض را بده وپنج درهم هم‌خود بردار همه‌کشیده‌ها یك ارزش ندارد.

اما برادری در تقسیم ارث معلوم میشود وقتی‌گفته‌ام :

گر برادر بود رفیق هلا | او رفیقی ترا خدا داد است
ورنه او دشمنی است مادر زاد | کزویت‌شکوه است وفریاد است

برادری، آزادی و مساوات بهانه است برای فریب ساده لوحان ، گل کردن آب و گرفتن ماهی‌حکایت خربرفت وخربرفت‌است درمثنوی اگردرآن رقص خرازدست‌رفت دراین‌رقص آسایش ازگیتی رخت‌بست .

بجای آن سه‌لفظ گوئیم**عدالت ،مواسات ،لیاقت**

درسنه ۱۸۴۸ هیاهوی آزادی درآلمان بلندشد ، فردریك گیوم‌چهارم برلن را ترك کرد آزادی ازشهرکه کانون هرزه گرد است بدهات نفوذ نموده دعات آزادی بجان رعیت افتادند آخر رعایا دست به بیل و پارو آزادی‌راجاروکردندوگفتند باید اول بدانیم که‌هستیم آنگاه بدانیم آزادیم یا نیستیم ، پادشاه را به برلن بازگردانیدند ونظم و آسایش برقرارشد.

کارل‌مارکس که بآلمان آمده‌بود بپاریس برگشت معروف است‌گفت میگوئیم حکومت‌کارگر وای بوقتی‌که حکومت بدست‌کارگر بیفتد شاید ازتجربهٔ آن انقلاب گفته‌است.

طلوع بلشویکی (کمونیستی)

درنتیجهٔ جنگ بین الملل ۱۹۱۴ رشتهٔ انتظام در روسیه گسیخت لنین و تروتسکی ازخستگی وآزردگی سپاهی استفاده کرده حکومت بلشویکی سازکردند، حقدو حسد و بغض حکفرما شد ، عامه بجان اشراف‌افتادند وکردند آنچه کردند . میگویند روسیه بهشتی است ، اساس آن است که هیچکس مالك هیچ‌چیز نباشد محصول مملکت در بیت‌المال جمع شود مایحتاج همه را دولت مهیا کند ؛ منزل، خورش ، لباس ،کالا ، افزارکار وغیره (آزادی افرادی و عقیده ملحوظ نیست).

اگر بشود بدست عمال از مردمی‌که میشناسیم اسهام را بصحت و عدالت رساند شاید بتوان زندگی بهشتی را تصدیق‌کرد .

اگر اسهام بتناسب لیاقت وهنرنباشد هنرمندشاکی خواهد بود واگر باشد بی‌هنر ، بازرقابت باقی است‌و امتیازناگزیر.

افراد ناس در فکر وعمل تاچه‌اندازه آزادی دارند نمی‌دانیم ،کسی زحمت فکر وتتبع‌بیش از وظیفه بخود میدهد یانمیدهد معلوم نیست.

ماهاز اینها میگذریم وتصورمیکنیم که زندگی در تحت این مرام زندگی بهشتی است ، درب بهشت چرا برما بسته است ؛ کیست‌که زندگی بهشتی را طالب نباشد ؛ تا این ساعت مرام‌کمونیستی عروس پس پرده است ، زشت است یا زیبا نمی دانیم ، در بسته است و از پشت در تطمیع دیگران میکنند .

استادعلی نجار برای من کار میکرد دراوایل‌امر روزی بفرزندان من گفته بود کی بشودکه بلشویکها بتهران بیایند گفته بودند وقتیکه آمدند چه خواهد شد ؛ گفته بود شنیده‌ام روزی یك

---

[۱] ـ آرزومندان انقلاب خونین دستی از دور بر آتش دارند ، طمطراق فرانسوی های خود پسند را در لاف از آن انقلاب به نقد میگیرند و از نتایج غفلت دارند نتیجه این است که می‌بینیم .

امپریال به آدم می‌دهند . این‌همه امپریال ازکجا میآید وچرا میدهند وکی این فکر را در خاطر استادعلی تزریق‌کرده است‌معلوم نیست.

هرچه می‌شود درعنوان دموکراسی است ، زردوکبود وسرخ همه کوس اناولاغیری میکوبند ودم ازآزادی می‌زنند معلوم نیست آزادی چه‌رنگ‌است.

بادعوی آزادی بهررنگ که باشد تجهیز جنگ چه‌معنی دارد ، مبالغ هنگفت ازبیت‌المال را صرف تجهیز آزادی‌کشی چراباید کرد .

گرمرام‌تو به استی بی نفاق　　　این به استدلال باید نی چماق

تا امر جماعت بگذرد بایدیکی بسازدیکی‌بفروشد یکی‌بخرد.

یکی ازآشنایان روزی بمن‌گفت این بساط سربخاری‌چیست ؟ گفتم اجرت کوه کن، سنگ‌تراش ، زرگر ، مسگر ،منبت‌کار ، سازنده ، فروشنده. برای‌اینکه نقد زاید من از مصارف بدست ایشان بیاید خریدم ، حب‌زینت مایهٔ رواج بازاراست .

بساکلمات رنگین‌اثرات سنگین‌بخشیده .

ازخم پندار خود مستی چنانك　　　کس ندیده مست از خم شراب

حرص

حکایت زن کدخدا و نان زندی را در شیراز نوشته ام وقتی در روزنامه خواندم‌که‌درآمریکا مالداری‌اعلان‌کردکه‌فلان روزفلان‌ساعت درب‌خزانه من باز است هرکس میتواند داخل شود و هرچه میتواند ببرد ، بیست دقیقه مجال دارد ، مردم بخزینه روآوردند و بهمه‌جهت بیش‌از چند صدتومان نتوانستندبدرببرند، زیاد برداشتند جیب‌ها پاره شد ، درهم طپیدند ، زمین خوردند آنچه برداشته بودند از دست‌دادند. نعمت بقدری‌هست‌که امرهمه بگذرد اگر حرص بگذارد وقناعت بکارآید .

بازگشت بسوی‌حق

پس‌ازجنگ ۱۹۳۶ وتحمل‌مصیبتها بادبزخمها خورده‌است‌ندای **اعتَصموا بحبلِ‌الله وَلاتفرقواْ** بلند است زمامداران یکدل‌ویکزبان توسلْ بدیانت میجویند در نطق رئیس جمهوری متحابهٔ امریکا و وزیرخارجهٔ انگلیس میشنویم‌که باید بسوی خدا برگشت مرامها جز فتنه و آشوب‌نتیجه نداد همه‌ازرنگهائی‌که‌انگیختند وطرحهائی که ریختند پشیمانند ودرجاده سرگردان .

بجدوجهد چو کاری نمیرود از پیش　　　بکردگار رها کرده به مصالح خویش

انشاءالله ملل‌بحد بلوغ رسیده‌اند بلوغی‌که سعدی درگلستان‌گوید : جمعی ازحکما سخن‌در بلوغ میراندند و علامات ظاهررابرمی شمردند یکی‌گفت‌اینها نیست ، بالغ آن است که دربند رضای حق بیشتر باشد تادربند هوای نفس ، اینك‌گروهی کمرمجاهده درطریق تحصیل رضای حق‌بسته‌در کونشسته هدایت براه‌حق میکنند .

انجمن‌کو در سویس

ازهمهٔ ممالك اروپا سوای روسیه و باز از آسیا وافریقا وامریکا واستراليا تاکنون ۵۴ نماینده درکوحاضرشده‌اند ، مرامشان برگشت بسوی‌حق‌است و تذکیهٔ اخلاق‌بر ماتریالیسم[1] که لب لیبرالیسم ، سوسیالیسم و کمونیسم است نفرین میکنند که‌ریشهٔ آسایش را از بیخ برخواهدکند.

مرام این انجمن سعی در تهذیب اخلاق است و هزار ها مردم تعهد پیروی از این مـرام کرده‌اند.

درمرام عدل و انصاف باید توپ وتفنگ درکارنباشد ، سابق‌جهانگیری باسلحه می‌شد امروز تزریق شکایت در ذهن عامه میکنند واستفاده ازفریب از بینوایان که مستمندان را بر می انگیزند متمکنین را برمیاندازند ، بساط مهیا را بتصرف درمیآورند چندروزی ازذخیرهٔ موجود استفاده‌می

---

۱ ــ عقیده به مادیت عالم و تلاش ازپی مادیات وغفلت ازروحیات .

نمایند ، زندگی‌گروهی آنهم دوره‌گردان شهربهشت می‌شود ، ذخیره‌که ازدست رفت به بیچارگی می‌افزاید دست‌خالی ودهان بازمیمانند ، درها را می‌بندند که کسی نداند. در انجمن کو میخواهند از این‌طریق برگردند وخوشی را ازطریق اخلاقی‌حاصل‌کنند انشاءالله.

مردمی‌که‌درکوبمغزمرام‌برخورده‌اند متعهدند که‌درقوم خود مرام را ترویج کنند از عناد رو بگردانند وبه رشاد روبیاورند.

این همان نداست که محمدبن عبدالله هزار و سیصد و هفتاد و هشت سال قبل بگوش بشر در داد :

قل یا اهل‌الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الانعبدالاالله و لا نشرك به شیئاً ولا نتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من‌دون‌الله

بگوای اهل کتاب بیائید موافقت نمائید به کلمه‌ای که بین ما و شما فرق ندارد آنکه نپرستیم مگر خدا را و شریك از برای او قرار ندهیم و بعض خودمان را به رب نگیریم سوای خدا .

لیس البران تولوا وجوهکم قبل‌المشرق والمغرب ولکن البر من امن بالله‌والیوم الآخروالملائکة‌والکتاب والنبیین و اتی‌المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین و ابن‌السبیل والسائلین وفی‌الرقاب واقام‌الصلوة و اتی‌الذکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی‌البأساء والضراء و حین البأس اولئك‌الذین صدقوا و اولئك هم‌المتقون

خوبی آن نیست که رو بطرف مشرق و مغرب کنید بلکه خوبی ایمان بخداست و روزآخر و ملائکه و کتاب و پیمبران و بدهیدمال را بدوستی او بخویشان و یتیمان و مساکین وراهگذاران و درخواست کنندگان ودرآزادی‌بندگان وبرپا بداریدنماز را و بپردازید زکوة را و وفا کنید بعهد چون‌عهدکردیدوصبرکنندگان در رنجوری وشداید (دفاع) ایشانند که‌راست‌گویندوایشانندپرهیزکار.

باقتضای امروز باید افراد یا دولت از طریق تشکیلات و مؤسسات ادای وظیفه نمایند ، ره همین است مرد باش و برو .

نماز را من در افکار امم کتابچهٔ یاد داشت گفته‌ام که چند نوبت در روز شخص را بوظیفه تذکر می‌دهد .

در رعایت دنیاو آخرت .

و ابتغ فیما اتاك‌الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من‌الدنیا و احسن کما احسن الله الیك و لاتبغ‌الفساد فی‌الارض ان‌الله لایحب المفسدین.

بجوی در آنچه داد خدا ترا سرای آخرت را و فراموش مکن بهرهٔ خودت را از دنیا و نیکوئی کن چنانکه نیکوئی کرد خدا با تو و مجوی فساد را در زمین خدا دوست ندارد فساد- انگیزان را .

در حدود آزادی و مواسات و برادری .

الناس مسلطون علی اموالهم و علی‌انفسهم آدمیزاده بر مال و جان خود اختیار دارد.

انما المؤمنون اخوة گرویدگان برادرند .

لایؤمن احد کم حتی یحب لاخیه‌المؤمن ما یحب لنفسه ایمان نیاورده است احدی از شما مگر آنکه آنچه از برای خود میخواهد از برای برادر مؤمنش بخواهد .

ان‌اکرمکم‌عندالله‌اتقیکم گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین‌شما است.

الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و اذا غضبواهم یغفرون آنانکه دوری جویند از گناهان بزرگ و کار های زشت و چون خشم کردند درگذرند .

ان‌الله‌لایحب کل مختال فخور خدا دوست نمیداردفریب دهندگان بخود بالنده را.

درمنع‌احتکارکه امروز موضوع بحث کلی است :

انماالذین یکنزون الذهب والفضه و لا ینفقونهمافی سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم
و همانا آنانکه انبار میکنند طلا و نقره را و نمی‌دهند در راه خدا (بمنفعت عامه) نوید بده ایشان را بعذاب دردناك .
درحدود آزادی‌زبان،
کنتم خیر امةاخرجت‌للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله
شما بهترین امتید از میان مردم بخوبی دعوت میکنید و از بدی منع و بخدا ایمان‌دارید.
کلو واشربواولاتسرفوا بخورید بیاشامید و اسراف مکنید .
هرون عمارتی مجلل‌ساخت درملاقات از حضرت موسی‌بن جعفر(ع) پرسید چگونه می‌بینی؟ فرمودند اگر از مال خودت ساخته‌ای اسراف است و اگر از مال غیر حرام .
ما انجمن کو را تبریك میگوئیم خداوند توفیق بدهد که‌بر صراط مستقیم مشی‌کنیم .
به مناسبت قول دنی سورا معلم دیانات مدرسهٔ لندن را در تاریخ دیانات یاد می‌کنیم .

در مصاف‌دین دراین‌عصرجدید حربهٔ اسلام بدهد بس نوید
سادگی امر و اتقان اصول اکمل از ادیان دیگر در فصول
خالی از حشو و زوایدکان‌مخل در مسیحیت و بودائی ممل
با امور زندگی آمیخته نی در آن طرح جدائی ریخته
با طبایع سازگار و رایگان خالی از تحمیل و آداب‌گران
مسلمین را در تعالی دست هست باتجدد رشته بتوانند بست

انجمن کو قدمی‌است بسوی بلوغ نهاده بدان معنی که سعدی گوید : جمعی از حکماء در بلوغ سخن میراندند که چیست و علامات ظاهر آنرا برمیشمردند یکی گفت بلوغ آنست که دربند رضای حق بیشتر باشی تا در بند هوای نفس .
در روانشناسی تشخیص داده اند که در دورهٔ بلوغ پردهٔ مشاعر ضخامت می‌یابد و استطاعت فکر می‌افزاید . بلوغ انقلابی است در مزاج جوانان و در این دوره است‌که مزاج در غلیان است و بسته بطرز زندگی اخلاق بسوی خوبی یا بدی میرود تا تربیت و محیط پرورش چه باشد .
تاسن ۱۶ و ۱۷ تصورات کسبی است ، هرچه بشنوند حمل بر صحت میکنند و سعی دارند از اطوار کملین تقلید کنند ، پسرها بیشتر بقلم و دوات میل می‌کنند دخترها بمقراض و سوزن. در ضمن تکامل تصرف در معقول برای مرد و زن پیدا میشود ، داخل در صحبتهای بیرون از حوزهٔ استطاعت خود می‌شوند غالب ایراد به بزرگتران میگیرند .
در دورهٔ بلوغ مربی و آموزگاران جوانان را مراقبت مخصوص باید . از رفتار و گفتار جوانان افکار و ذوق آنها در آتیه بدست می‌آید .

ز لوح روی کودك می‌توان خواند که بد یا نیك باشد در بزرگی

فساد اخلاق خصوص جنحه و جنایت در دورهٔ بلوغ ریشه می‌بندد ، در این مرحله محیط زندگی اثر کلی دارد ، آمیزش مسری است بیشتر در طبقه ای که دنبال تحصیلات عالی نمیروند.
تکمیل بلوغ باختلاف نژاد در پسر از ۱۲ سالگی است تا۱۶ ودردختر از ۹ سالگی الی ۱۴ و این بلوغ صوری است .
از لوازم تربیت منع اصطکاك پسر و دختر است در دورهٔ بلوغ ، عقلای اسبق گفتند:

پسرراکه ازده‌فزون‌شد سنین ز نا محرمان‌گو فروتر نشین

تعقیب‌موضوع

برگشتن بسوی حق برای مردم‌اروپا خصوص آنها که خود رامنورالفکر می‌دانند مشکل‌تر است تا مردم مشرق زمین . چه ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم و وارد سنگلاخ ماتریالیسم نشده ایم .
در اروپا دو سنگ بزرگ در راه است یکی برگشت براه خدا شناسی با انحراف در قرون متمادی ، باز این سهل است مشکلترحل سد طبقات است که در اصول خلقت است و جبلی طبایع

و لازمهٔ اختلاف استطاعت و لیاقت و ما دو صف برشماریم .
یك صف دانا ، ساعی ، زیرك ، سخی ، مخترع ، دلاور ، کاردان ، فهیم ، غیور ، قانع ، مهربان ولیاقتهای دیگر .
صف دیگر جاهل ، تنبل ، مبذر ، لاابالی ، بی‌عار ، هرزه‌گرد ، بیکاره ، دزد ، چاقوکش بی‌غیرت ، غدار و فاقد لیاقت .
بین این دو صف افتراق کلی است « عالمی از نو بباید ساخت و ز نو آدمی » **وکل حزب بما لدیهم فرهون.**
بلی بین زرد و سیاه و سفید میشود ائتلاف ایجاد کرد و از صنف ثانی رعایت اگر قناعت در کار باشد و امروز بهانهٔ نزاع همین افتراق‌اخلاق و استطاعات است و تقاضای فوق لیاقت‌بطوری که درکو از همه جا جمع شده اند و در اتحاد مسلك نواگرند .



سرود حاضرین درکو در خاتمه نمایش راه مستقیم

وقتی‌گفته‌ام ،

با اینهمه اختلاف صورت	از یك گهرند خلق عالم
گرزرد وسیاه وگرسفیدند	پیوستگی همه مسلم
نیکو نگرید یکدگر را	چون جمله برادرید باهم

به انتشار اخلاق می‌شود از تحذیر کاست آیا محبس ها از بین خواهد رفت ؛ یا پلیس لازم نخواهد بود ؛
مشکل دیگر آنکه از فکرو عمل یك نفر هزارها منتفع میشوند خودش‌چرا نشود واگر نشود چرا بخود زحمت بدهد .
تقسیم کار ها که لازمهٔ تمدن است چگونه خواهد شد ؛ در جماعت ، عطار و کناس هردولازم است یکی بپای خود میرود یکی را باید دست گرفت ویدعلیا به ید سفلی نماند . آیا همه کارگرها میتوانند مدیر کارخانه باشند اگر بودند کارگر که خواهد بود . از زینت و زخرف صرفنظر کنیم نصف‌کارگر بیکار خواهد ماند . البته زیر و بالاهای بی جهت را باید از بین برد اسراف وتبذیر را منع‌کرد . قبل از همه باید تجهیزات جنگی را از میان برد ، محتکر ناحق ادارهٔ نظام است بقصد نبرد از مایه‌ایکه بمصرف تجهیزات میرسد چه اندازه بر بهبودی احوال می‌شود افزود . اگرحرص جهانگیری از سر زمامداران ملل بیرون برود مجال برای تجهیزات اخلاقی بدست می‌آید .

امید است که ملل بدان درجه از اخلاق برسندکه فریب زمامداران را نخورند ، خواهدشد ؟ من نمی‌دانم !

در خاتمه گوئیم پس از جمع و خرج اگر نظم و حساب در کار باشد مرام کریم‌خان سالم‌تر است . رهاکردن که هرکس‌سی‌خودش بگیرد و سی‌خودش‌بخورد دزدی و رشاء را منع بایدکرد‌حلال و حرام را ترویج .

رحم‌الله معشرالماضین که بمردی‌قدم سپردندی

راحت نفس بندگان خدا راحت‌نفس‌خودشمردندی

روسیه بر هم خورد ، آلمان تسلیم‌شد، انگلیس‌کوس اناولاغیری‌نواخت،

کابینهٔ وثوق‌الدوله شوال ۱۳۳۴

روزی بملاقات وثوق‌الدوله رفتم لدی‌الورود گفتم:

یا سخنی میرود اندر رضا برسر خشم است هنوزآن حریف

گفتند برسرخشم است .

از دبیرالملك شنیده بودم که هنوز تبعید مرا میخواهند ، وثوق‌الدوله بر خلاف عین‌الدوله گفته بوده است یك نکته ایراد بفلانی مسجل کنید چه مضایقه . در طی صحبت ، وثوق‌الدوله از اشکالات شرحی گفت گفتم تا ممکن است باید به لیت و لعل گذراند آنجا که چاره نماند کناره گرفت، لعل‌الله یحدث بعد ذالك امرا .

هزار تومان خرج سفر معاودت از شیراز تمام شده است ، بوثوقالد له گفتم بموجب اسناد پنجهزار تومان از دولت مطالبه دارم اگر برسد مصرفش تعقیب مجمع الادواراست گفت محتاج مذاکره است و در هیئت نمی‌شود اسم شما را برد گفتم سه هزار تومانش تصویب هیئت از سابق دارد گفت بفرستید . تصویبنامه‌ها را فرستادم ، دو هزار تومان قوام‌السلطنه که وزیر مالیه است آورد بمن داد، دم ودود راه افتاد و به تکمیل سه گاه پرداختم.

حضیضی هست باهر اصل واوجی چو دریاکش بود قعری و موجی

کم‌کم لحن اخبار عوض شد ، در رویتر خوانده میشود که آلمانیها عقب میروند بنظمی‌که محل تعجب است و این را هم حمل بر تدبیر میکنند . اندك اندك مطلب کشف شد گروهی از نظامیان شیوهٔ روس پیش گرفتند ، در پروس آشوب انداختند ، امپراتور به هلند پناهنده شد و شد آنچه شد . آوازهٔ انگلیس فضا را پر کرد و وثوق‌الدوله را مستسبع ، قرار داد ۱۹۱۹ امضا ، یعنی قیمومت انگلیس بر ایران ، بفارسی : « از بوی‌هریسه درتنور افتادیم .» کمیته‌ای درتهران وجود دارد باسم کمیتهٔ مجازات ، کمیتهٔ کشف شده در کابینهٔ دوم وثوق‌الدوله مجازات شدند،اعضای کمیته ، میرزا ابراهیم خان منشی زاده ، اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده، محمد نظر خان مشکوة‌الممالك این سه نفر شدند کمیتهٔ مرکزی و دست گذارده بودند به‌ترور بازی.

بعضی‌اعضاءدیگر:کریم‌دواتگر (قاتل‌میرزااسمعیل‌خان‌رئیس‌غله) میرزاعلی‌اکبرارداقی‌عمادالکتاب خوش نویس، بهادرالسلطنهٔ کرد . کریم بامر کمیتهٔ مرکزی بدست رشیدالسلطان از رفقای خودش کشته شد. قتل دیگرقتل متین‌السلطنه‌بود مدیرعصرجدید ، حسین‌خان لله ازگروندگان میرزاحسن را کشت، احسان‌الله خان در این قتل شریك بوده است ، بهادرالسلطنه کشف راز میکند ، در این اثنا منتخب‌الدوله را ترور کردند که تقاضای بهادرالسلطنه را رد کرده بود ، قصد قتل بهادر را کردند او هم نظمیه را از کار آگاه کرد ، اعضای کمیته دستگیر شدند سوم‌شوال ۱۳۳۵ .احمدخان صفا را هم یاران کمیته ترور کرده بودند ، صمصام‌السلطنه ایشانرا آزاد کرده بود، در کابینهٔوثوق‌الدوله در ثانی توقیف شدند رشیدالسلطان و حسین‌لله را بدار زدند ، منشی زاده و ابوالفتح زاده را در راه سمنان کشتند . نقشهٔ صباحی است در عنوان آزادیخواهی ، آن قرارداد چون طپانچه میرزا رضا صدا کرد یکی در گوش آزادیخواه یکی در گوش مستبد .

آنچه را روس و انگلیس میخواستند انگلیس تنها گرفت ، لقمه‌ای قابل هضم نبود ، وقتی رویتر امتیاز راه آهن را از میرزا حسین خان گرفت در برلن با سیمنس در اجرای آن صحبت

کرده بود گفته بود این قرار داد غیرقابل اجراست زیاد گرفته‌ای به مثل فارسی سنگ بزرگ‌نشانهٔ نزدن‌است. قرار داد میرزا حسین خان با رویتر کمتر از قرار داد ۱۹۱۹ در نتیجه نبود، باندازه‌ای شور بود که دولت انگلیس از آن حمایت نکرد و نقش برآب شد و بی‌صدا گذشت.

درتان شرحی از مضادت قرار داد ۱۹۱۹ با معاهدهٔ ورسای منتشر شد حتی در منچستر گاردین نغمه را مخالف خواندند که بتفصیل درتاریخ ایران نوشته‌ام احمد شاه که بآن قرار داد صحه نگذارده بود و محبوبیتی حاصل کرده بود به اروپا رفت ، در آن اوقات از کمیتهٔ دموکرات هاوارت قنسول انگلیس نماینده دعوت کرد؛ سیدتدین و جلیل‌الملک از او ملاقات کردند گفته بود سبب مخالفت شما با ما و هوا خواهی آلمان چیست ؛ جلیل الملک مثلی زده بود که هرگاه طفلی را در اطاقی که پدر و عمویش حاضرند عمو بزند طفل بپدر پناه ببرد ، او هم طفل را بزند دراین حال فراش پستی نامه‌ای آورده باشد و آن طفل بفراش پست پناه ببرد چه گناه‌کرده‌است ؟روس آن عمواست ، شما آن پدر ، آلمان فراش پست ، برما چه بحث است .

مردم از سلوك مجلس صلح پاریس با نمایندگان ما از امریکا ناراضی شدند از طرف‌سفارت امریکا نامهٔ ذیل بدولت رسید ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹

«جریدهٔ رعد درمقالهٔ اساسی‌مورخهٔ ۱۹ اوت‌از رفتارنمایندگان امریکادرمجلس صلح‌سوءتعبیر نموده برای رفع اشتباه عین‌ابلاغیه‌ای‌که از واشنگتن رسیده منتشر می‌گردد؛ سفارت امریکا تهران، حکومت امریکا بشما تعلیم می‌دهد که در نزد اولیاء امور ایران و جمیع علاقمندان جداً تکذیب کنید که حکومت اتازونی از مساعدت بایران مضایقه نموده‌است .

نمایندگانی که ازطرف حکومت اتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشتندمکرر صادقانه سعی نمودند که نمایندگان ایران در کنفرانس صلح وسیله و موقعی برای اظهار مطالب‌خود بدست آورده و مسألهٔ ایران مطرح مذاکره شود .

هیئت اعزامیهٔ امریکا تعجب داشت که از هیچ طرف دیگر مساعدت باین مساعی خیرخواهانهٔ آنها نمیشد و لیکن اکنون انتشار این قرار داد ایران و انگلیس تا درجه‌ای علت عدم موفقیت مأمورین اتازونی را در شنواندن مطالب‌نمایندگان ایران آشکار میسازد و بنظر میرساند که‌حکومت ایران مساعدت تأثیر بخشی با نمایندگان خود در پاریس ننموده است.

دولت اتازونی معاهدهٔ جدید ایران را با انگلستان با تعجب تلقی مینماید زیرا معاهدهٔ مزبور معلوم میدارد که ایران دیگر مایل بمساعدت و کمك امریکا نیست و حال آنکه‌نمایندگان ایران درپاریس صریحاً و لزوماً مساعدت و امداد امریکارا خواستارشده بودند. سفارت امریکا.»

در رشت و آذربایجان بر ضد قرار داد قیام کردند ، سید تدین را برشت فرستادم با میرزا کوچك خان صحبت کند که جنگ خانگی‌چه فایده بحال قرار داد میکند ، خسارت خودمان‌است، پرتست باید کرد واز دول دیگر حمایت خواست ، نتیجه نداد . چون منظور همه ریاست بود نه مصلحت مملکت.

رفته رفته ساز کمیته ناکوك شد، رفقا شکسته‌میخوانند و موره‌ای در کار آورده‌اند،صدرائی که عضو عامل است رأی به تشکیل کمیته در کمیته‌میدهد که مطالب محرمانه را بشود عنوان‌کرد. دیدم هوا پس است و سر نوای دیگر دارند گفتم اسلم در این هنگامه انحلال است تا هوا روشن شود از خدا خواستند من کنار رفتم کمیتهٔ دیگر ساختند و اعتبار نامه به نصرت‌الدوله دادند شد دموکرات هفت جوش ، دنبال احمد شاه بفرنگ رفت ، اول خبر رسید که احمد شاه در لندن از امضای قرار داد تحاشی دارد برای همین مقصود او را برده بودند.

بعداً شنیده شده بسعی نصرت‌الدوله وناصرالملك در میهمانی بلدیه امضا کرده است،نصرت‌الدوله اصرار داشته است که در جواب نطق‌پادشاه انگلیس درمفهوم موافقت فرمایشی بکند امتناع کرده است حتی ناصرالملك پیشنهاد کرده است که سر بسته شاه در موقع اظهار دوستی اسمی از معاهدات ببرد و شاه قبول نکرده است ، ناصرالملك عرض کرده است بضرر خودتان تمام خواهد

شد . این متانت رأی شاه سبب بوده است که دولت فرانسه در مراجعت شاه بپاریس با اینکه نا-
شناس تشریف فرما شده بودند تجلیل فوق‌العاده نمود.

روزنامهٔ تان در آن موقع نوشت پادشاه ایران مملکت خودش را به چند فلس فروخت با آنچه شنیدیم و پذیرائی فرانسه وفق نمیدهد مگر اینکه نصرت‌الدوله و ناصرالملک عباراتی در نطق شاه گنجانده باشند که در ترجمه بانگلیسی مفهوم قبول را رسانده باشد ، در تهران هم شهرت دادند البته خبر خبر رویتر بود.

رفتار انگلیس را با احمد شاه مؤید قول ناصرالملک و دلیل عدم امضای احمد شاه باید دانست.

معلوم شد مجرد حضور شاه را در آن میهمانی حمل بر موافقت کرده‌اند ، نصرت‌الدوله‌شد ذوالریاستین ، دموکرات خالص و وزیر دولتخواه . آشوب رشت بالا میگیرد ، تبریز هم ریزه خوانی می کند ، اهالی شهر هم به پچ و پچ افتاده‌اند ، احمد شاه مراجعت کرد محبوبیت را اندکی باخته ، وثوق‌الدوله طرف تنفرکناررفت، مشیرالدوله روی کار آمد. مستوفی‌الممالک‌ومؤتمن-الملك در این کابینه هستند . مستوفی‌الممالك وزیر مشاور است.

کابینهٔ مشیرالدوله
۱۵ شوال ۳۸

در این‌کابینه من وزیر مالیه‌بودم بر طبق قرار داد ۱۹۱۹ ژنرال‌دیکسن از اردوی انگلیس برای نظام حاضر شده است آرمیتاژ اسمیت برای مالیه .

در نظام دست بکار زده است ، برای متخصص مالی میرزا عیسی خان که در فترت مدیر بود دفتری تنظیم کرده‌اند فردای ورود من بمالیه معهود است آرمیتاژاسمیت بدفتر بیاید گفتم در دفتر را بستند و تصدیق دارم که آرمیتاژ اسمیت کارآگاه تر از شوستر بود یا از میلیسپو که بعد آمد کاش ما او را باختیار خودمان خواسته بودیم.

دخانیات را بمیرزاآقای‌نفتی‌سپرده‌بودند آنچه کرده بود بنفع خود و ضرر اداره ، وی از هوچی‌های نمره اول است او را کنار کردم.

تبعید در این‌دوره وجههٔ ملی باشخاص میدهد ،میرزا آقای نفتی را عین الدوله بکلات‌تبعید کرده بود و قبلا ارفع‌الدوله از اسلامبول ، به تبریز آمده آزادیخواه دو آتشه بقلم رفت بوکالت انتخابش کردند پس از منازعهٔ میرزا جعفر زنجانی که از طرف کمیتهٔ اجتماعیون عامیون به خوی آمده مردم را بجنگ با اقبال‌السلطنه بر انگیخته جمعی را بکشتن داده بود (۴ شعبان) ، برای اصلاح‌بخوی رفته بود چون آب از آسیا افتاده بود متوجه ماکو میشود و از اقبال‌السلطنه وخوی مزد شست میگیرد، در تهران هم چندی نقشش گرفته بود و در عنوان آزادیخواهی خدمت به‌جیب خود میکرد .

موسس خان‌را که ازشیراز می‌شناختم امین وصدیق بجا آورده بودم بجای اوگذاردم‌در مالیه رسم بود امین مالیه بهرجا میفرستادند مفتش‌همراه اورا بانتخاب خودش تعیین میکردندودربوستان خوانده‌ایم:

دو همکار دیرینهٔ هم قلم — نباید فرستاد یکجا بهم
چه‌دانی‌که‌دمسازگردندویار — یکی‌دزدگرددیکی‌پرده‌دار

در چین شنیده بودم که از مؤسسات کنفوتسه یکی ادارهٔ تفتیشی است مقتدر و نافذ بر همهٔ تشکیلات .

پدر جد خاقان اخیر بلا وارث درمیگذرد، مقدم خوانین حرم او باتفاق یکی از امرا زنی را که آبستن بوده است و پسر می‌آورد خود و پسرش را تلف می‌کند و از اولاد آن امیر تازه مولودی را جا می زنند هیجده ساله می‌شود و نوبت تقلد میرسد .

چینی و ژاپنی عقیده‌ای نسبت باموات خود دارند در هر خانه تذکر گاهی برای رفتگان خانه هست، در دستگاه سلطنتی قصری .



کمیتهٔ انقلاب ایران





خاقان قبل ازتقلد امر باید در آن قصر تشریفاتی بعمل بیاورد فردا نوبت انجام آن تشریفات است امروز مفتشی وقت می‌خواهد وبعرض میرساندکه برحسب وظیفه باید مطلبی را خاطرنشان نماید میگوید درسلطنت شما حرفی نیست اما تشریفات نیاکانی را نمی‌توانید بعمل بیاورید اگرمراهم میکشید بوظیفه مجبورم عرض کنم که شما ازخانوادهٔ خوانین نیستید.

همیشه آرزوی من این بود که در ایران چنان اداره‌ای‌داشته باشیم، درهیأت‌پیشنهاد کردم‌که‌این‌گونه تفتیش مصرف ندارد خوب است ازبهترین اشخاص که داریم ادارهٔ تفتیشی بسازیم و درتحت امر هیأت دولت باشد. مشیرالدوله بلحن نامرغوبی رد کرد، آقای مستوفی که وزیر مشاور بودند تعجب کردند و من یخ کردم، شاید آن‌تلخی برای ترشی من بود درردآرمیتاژ اسمیت. شغل‌شاغل این کابینه مسألهٔ متجاسرین رشت‌و متقائمین تبریز است.

قزاق در رشت با میرزا کوچك خان که رسماً اعلان جمهوری کرده است وتمبر پست چاپ‌کرده است می‌جنگد، تبریزهمان‌خیال‌را دارد ولی نمیگوید.

در رشت اهالی با میرزا کوچك همداستانند و جماعتی از اهل باکو همراه . در تبریز خیابانی بـا چند نفری اصحاب ، مردم را به ترورمرعوب کرده است ، از تهران وجوه می‌خواهد و منکر اعزام حکومت است ، بیست هزار تومان برای او فرستاده شد و همین او را جرأت داد و اهالی را متأمل کرد. سلیمان میرزا و سید کمره‌ای هرروز بهیأت می‌آیند و مستوفی را بحرف میگیرنـد و دو ساعت در تقویت خیابانی صحبت می‌کنند.

براوین قنسول روس در خوی باعتبار خبر روزنامه خودش را نمایندهٔ روس میداند البته شناخته نشد. کالامینف نامی بمازندران‌آمده نسخه‌ای از قراردادی مشتمل بر۱۶ ماده به تهران فرستادلیکن معلوم نیست چه‌کاره است.

مشیرالدوله ، مشاورالممالك را از اسلامبول بمسکو میفرستد و در مقابل ۱۶ ماده پیشنهاد روس ۲۶ ماده تنظیم کرده نزد اومیفرستد، مشاور قرارداد را با کمیسر وزارت خارجه روس امضا میکند مسأله لوث‌میماند[1].

۱ـ ووسترف قنسول آلمان که دفاترقنسول‌انگلیس‌را همراه برده بودکتابی بعنوان کشف تلبیس چاپ‌کرده بود، نسخهٔ‌آن بسفارت فرانسه رسید، عضو نظامی سفارت‌آن کتاب را که درآن‌از عدم همراهی من‌باآلمانی‌ها درشیراز ذکری شده بود بسفارت انگلیس‌بردکه شما چه‌می‌گوئید این‌مرد چه می‌گوید جواب نداشت.

تلگراف حشمت‌الدوله بخیابانی ازباغ به‌تبریز

خدمت آقای حاج‌سیدالمحققین دامت برکاته، بنده بواسطهٔ کثرت امورات مهمه همه روزه در تلگرافخانهٔ باغ حاضر و همینکه تلگراف محترم مقارن غروب وصول‌شدجواب اطلاع دادم که برای اصغای مطالب‌حاضرم. در هر حال مفاد تلگراف حضرتعالی را به اطلاع آقایان وزراء رساندم میفرمایند ازبدو تشکیل کابینهٔ حاضره ازتوجه باموروآسایش اهالی آن ایالت مضایقه نشده‌ونهایت علاقمندی ابراز گردیده و بقدری که درحدود امکان است فروگذاری نیست. درهر موردکه حوائج آنجا ازطرف دولت استعلام ووسایل لازمه استفسارشده فقط درباب تنخواه اظهار حاجت فرموده‌اید که برای تهیهٔ آن هم اقدام شده و بیست‌هزارتومان عجالتاً تصویب و قرار شد ازطرف وزارت مالیه برات شود ولیکن تصدیق میفرمائید که با این وجوهات قلیل در مقابل این مصارف کثیره که همه روزه هم بواسطهٔ ظهور حوادث تازه محل خرج آن زیادتر می‌شود وفا نخواهد کرد و تنخواه عمده را باید از خارج استقراضاً تهیه وایصال داشت. برای اعضای کابینهٔ حاضره هم تدارک این قبیل وجوهات بطوریکه متضمن شرایط غیر مناسب و مضر به استقلال نباشد چندان کار آسانی‌نیست.

مسأله مدتی تا انجامش فاصله پیدا میکند وطن‌پرستان حقیقی نباید ازاین نکته غافل شده ونسبت به‌این کابینه وشخص بنده نسبت تسامح بدهند. درهرحال برای تکمیل و تهیهٔ قوا در نتیجهٔ مساعی مقام محترم ریاست جلیلهٔ وزراء وجهی تدارك شده که انشاءالله‌این هفته قرار وصول آن داده و برای مصارف لازمهٔ آن ایالت هم بمرور ارسال و تخصیص داده میشود. آقای حاج مخبرالسلطنه هم که سابقه و روابطشان با افراد آقایان ملیون آنجا معلوم است بسمت ایالت نامزد شده‌اند انشاءالله تا آخر هفته حرکت میفرمایند. امید است با معاضدت دولت و ملت که امروز هر دو حکم واحد دارند، از مشکلات و مخاطرات بتفضل خداوند جلوگیری شود. ابوالفتح طباطبائی.

صحبت غیر رسمی از حرکت من به‌آذربایجان هست ولی رسماً مذاکره نمیشود، کسی هم نیست. محمد حسن میرزا ولیعهد را به افتضاح از تبریز بیرون کرده‌اند، عین‌الدوله و سپهسالار راهم عذرخواسته‌اند، در تهران سهل‌است کلاه را کج‌گذاردن و باد زیربغل‌انداختن.

از خیابانی تلگرافی رسید خطاب‌بوثوق‌السلطنه که فلانی اگر می‌آید تنهابیاید، آذربایجان را آزادی‌ستان‌کرده‌اند و دستهٔ قشون ملی تشکیل داده‌اند.

خیابانی در یکد و مراسله مراهم‌مسلك محترم خطاب میکند، در مراسله‌ای‌از اوضاع و اشخاص شکایت میکند و میگوید باز دراین دوره امیدواری با مثال وجود محترم حضرت عالی‌است بلکه با یك نوع تدابیر علمی و عملی نقشه‌ای در اصلاح این امور پاشیده بکشند که خیر عموم ناس درآن باشد و از قراری که شنیده‌ام کابینه بحمدالله تشکیل شده و یك وزارتخانه بوجود مبارك مزین شده.

امیدوارم‌آنچه منظور نظرخیرخواهان دولت وملت است‌بتوجه حضرت اشرف عالی‌بعمل‌بیاید محمدخیابانی.

مکتوب دیگر خیابانی ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۶

هم مسلك محترم معظم، دستخط مبارك زیارت، از تفقد و یادآوری آن وجود مقدس مفتخراً تشکرات خود را تقدیم می‌دارم، نسبت بآقای اعتضادالملك البته لازمهٔ هم مسلکی منظور و معمول خواهد شد، امیدوارم ازحسن‌نیت ایالت جلیله و مساعدت و همراهی آقای معزی‌الیه کارها بروفق مرام انجام‌پذیرد وبمناسبت ورود حضرات هیجان‌اهالی‌باندازه‌ای‌سکونت یافته‌ویك‌حالت انتظاری حاصل آمده و افکارعامه باین نکته قانع شده‌که باید مدتی را مهلت‌داد تا ایالت بتواند با فراغت بال وآسودگی خاطر ازاحتیاجات محلی اطلاع بهم‌رسانده و اسباب کاررا کاملا بدست گرفته و دارا باشد.

فرازهای حکیمانه و مطابق واقع رقعهٔ شریفه حرفاً بحرف با عقیده و خط مشی اینجانب موافق و تا توانسته‌ام سعی و کوششم را صرف در تقویم اعوجاج افکار و تحویل خطوط حرکات بر روی محور استقامت و سلامت نموده‌ام ولی اوضاع مرکز که آن هم‌مسلك محترم صد بار بهتر از ما بصیرت دارند یك قسم سوء ظنی در مردم تولید نموده و از تأثیر تبلیغات و تحریکات تنبهی در عوام حاصل شده که اسکات و اطفاء آنرا جز اقدام باصلاحات اساسی تدبیر دیگری نخواهد نمود.

مخصوصاً تعلل درامرانتخابات را مستند بدربار مینمایند و این باعث حصول تنفر وانزجار از شخص‌شاه می‌شود و امثال این مواد چندهم می‌شمرند کیست که بتواند جلو احساسات را بگیرد تا رشتهٔ کاربکلی ازدست ارباب معاقله و محاکمه بیرون نرفته چاره باید اندیشید. خودبهتر می‌دانید که اگر مقدرات مملکت باختیار مردم بی‌اراده بیفتد نه سرخواهد ماند و نه دستار با دعای وجود مقدس ختم‌کلام میکنیم. محمدخیابانی.

دولت درامرآذربایجان مردد است، من‌باحوال روحیهٔ تبریز آشنا بودم‌وقیام رابازی‌میدانستم وتصورمخالفت‌نمی‌کردم درهیأت گفتم آذربایجان‌را به‌مفت‌نمیشود ازدست‌داد ولوکاربجنگ درقافلان‌کوه بکشد، من‌حاضرم باآذربایجان بروم، درجلسهٔ شنبه ششم ذیحجه تصمیم گرفته شد من‌سه‌شنبه نهم حرکت‌کردم.

درنتیجهٔ خانه‌نشینی پنج‌هزارتومان به تومانیانس مقروضم، سپهسالار حسابش‌باکرام الکاتبین است. به عین‌الدوله پنجهزار تومان می‌دادند بمشیرالدوله نوشتم چون حضرت اشرف والانیستم و نمی‌خواهم بیش ازاین مقروض بشوم سه‌هزارتومان بیشتر تقاضا ندارم. نصیحت اخوی هم درگوشم بود که خدمت بجای‌خود، بفکرزندگی هم باید بود. فقط منتظم‌الحکماء را برای رمز همراه‌برداشتم، ملکزاده و میرزا اسدالله پسرامام جمعهٔ‌خوئی خودشان را بمن‌بستند ورسمیتی ندارند، پسرامام‌جمعه برای سرکشی با ملاك پدرش درخوی میآید یعنی اینطور میگوید.

خیابانی بوثوق‌السلطنه تلگراف‌کرده بود فلانی تنها بیاید من هم تنهارفتم، درزنجان‌یکروز توقف شد، ساعدالسلطنه نایب‌الایاله تلگراف کرد در زنجان توقف بفرمائید مذاکراتی بشود گفتم مصمم حرکتم هرمذاکره‌ای هست درباسمنج میکنم، در میانه نماندم ناهاری در منزل بهاءالسلطان صرف شد بعد ازناهار بصومعه رفتم، قبلا به‌بهاءالسلطان تلگراف کرده بودم عده‌ای سوار در میانه حاضرکرده بود.

جواب بهاءالسلطان

مقام منیع فرمانفرمای‌کل روحنا فداه تلگراف نمره ۷و۸ زیارت‌گردید بابت سوارکه مقررشده بود دیشب ارشدالسلطان را خود با ۲۵ نفر سوار دولتی باستقبال موکب مبارك فرستادم، در سرچم یا آقمزار بین راه شرفیاب خواهند شد، سوارخوانین هم احضار شده امروزشاید برسند، حسب‌الامر ترتیب میدهد که درراه‌ها حاضر باشند، جمعیت خلخالی وسالار مظفرپس از اقدامات این دوسه‌روزهٔ فدوی واستماع ورود موکب مبارك ازدورامیر مؤتمن متفرق شدند وامنیت برقراراست، امروزصبح برای اصلاح، فدوی حرکت به ماهی آباد کرده در وسط راه استماع تفرقهٔ سوار نموده برای انجام اوامر مبارك میانج مراجعت نموده ۴سنبله نمرهٔ ۹۰ فدوی بهاءالسلطان.

آخرشب درصومعه ازحشمت‌الدوله تلگرافی رمزرسید که درمیانج توقف‌بفرمائید راپرتهائی رسیده است لازم‌است مذاکراتی بشود جواب‌دادم ازمیانج‌گذشته‌ام مراجعت به میانج‌درحکم برگشتن بتهران است وصلاح‌نیست.

به نایب الایاله تلگراف کرده بودم امروز که سه شنبه نهم شهر جاری است برحسب تصمیم هیأت معظم دولت حرکت کردم چون اجزاء و سوار همراه ندارم و بطور خیلی ساده می‌آیم لازم است به قراسوران خط راه قدغن نمائید مواظب انتظام راه بوده و اگر صلاح بدانید عده‌ای‌سوار هم به‌میانج اعزام‌دارید که‌در ورود اینجانب درآنجا حاضرباشند ۹ ذیحجه. مهدیقلی

همه جا در راه خرمنها نکوفته مانده وگله‌ها در حصارمحصورند و رعایا از ترس شاهسون تفنگ بدست در برجها نشسته‌اند این است احوال آزادی ستان که آزادیخواهان برای نجات آن دامن بکمر زده قیام فرموده‌اند ، بقعودهم معتقد نیستند و از تهران وجوه متوقعند معلوم نیست برای آزاد بودن ، ایران به چند جمهوری باید تقسیم شود، گیلان وآذربایجان پیشقدمند همهٔ امیدواری قیام بعمیدالسلطان تالش است که خلخال را آتش زده است. عمیدالسلطان که در ۲۲ سال قبل در تبریز دم توپش گذاردند یا حضرت عباس گفت و آسیبی باو نرسید چه پنجهزار تومان بولیعهد و امیر نظام رسیده بود.

در تیکمه‌داش بدسته‌ای شاهسون برخوردیم ، آنها سی‌سوار بودند و من هفتاد سوار همراه داشتم بریاست دونفر از خوانین گرمرود، کار به تیرو تفنگ کشید اسبی از ما و اسبی از آنها تلف شد ، گلوله‌ای پیش پای من بزمین آمد شاهسونها رد شدند و ما گذشتیم در جانگور دچار تیراندازی رعایا شدیم که ما را شاهسون تصور میکردند درشکه‌ها را جلو انداختیم تیراندازی موقوف شد .

۱۸ ذیحجه منزل ما باسمنج است ، ساعدالسلطنه به باسمنج آمده اهالی از استقبال ممنوع بوده‌اند از املاك حاجی فرج آقا برنج و روغن دست و پا شده ناهاری مهیا کرده بودند ، ناهار صرف شد ، بحاجی ساعدالسلطنه گفتم تکلیف چیست ؟ بزنجان چه میخواستید بگوئید؟ گفت باید با شیخ محمد مذاکره کرد ، عصرها در عالی‌قاپو مجلسی دارد گفتم بگو حاضرم به آن جلسه بیایم بگوئیم بشنویم، تلفن کرد جواب آمد که تصمیم ما غیر از این است گفتم به عمارت علاءالدوله یا بلدیه که خالی است می‌آیم باز گفتند تصمیم غیر از این است . این بود پذیرائی از هم‌مسلك محترم.

از قزاقخانه تلفن رسید، اجازه خواستند عده‌ای جلو بفرستند منع کردم ، سوارهای سرابی را مرخص کردم ، قیمت يك اسب که تلف شده بود باانعامی بآنها دادم ، یکساعت بغروب حرکت کردم، شب وارد منزل ساعدالسلطنه شدم کسی ملتفت نشد .

معهود بود پس از ورود، خیابانی کسی بفرستد حرف بزنیم ، دوروز گذشت نفرستاد ، روز دوم ناظم‌الدوله بدیدن من آمد ، از سفر قبل سابقه داشتیم گفتم رفیق چه فن ؟ شانه بالا انداخت مطلب معلوم شد .

روز سوم بادامچی وسیدالمحققین آمدند صحبت طولانی شد نتیجه آنکه قیام نقشه داردگفتنی نیست شما بتهران برگردیدو پیغامات را ببرید . شب بمنزل سید رفتم و صحبت طولانی‌تر شدیدم مرغ يك پا دارد و دنده عوض نمیشود گفتم منهم یکی باتفاق کار میکنیم برای تهران محظوری در مساعدت نخواهد بود کانه بادیوار صحبت میکنم .

گفتم قیام برعلیه قرارداد ۱۹۱۹ بود، وثوق‌الدوله که آن قرار داد را امضا کرداز بین رفت فقط پرتست لازم است واستعانت از دول دیگر ، مخالفت هم باقرارداد کرده‌اند جنك خانگی مایهٔ خانه خرابی است، حدودایران محترم است تاجامعیت دارد، اجزای کابینه را میشناسید همه‌مردمان وطن پرستند باحوال‌منهم سابقه دارید، جواب همهٔ حرفها مرام نگفتنی است : «برین عقل و دانش بباید گریست» مأیوساً بمنزل آمدم، بیرون شهر آن بود که دیدیم شهرهم در کار است ازحیث‌نان به مضیقه افتد، چهار نفر از تجار بمراغه رفته‌اند که برای شهر جنس تدارك کنند عدل‌الدوله‌ربیع آقا مانع است که اگراو خیابانی است من بیابانیم، دست‌خالی برگشته‌اند مردم شهر را نمیگذارندخارج شوند واگر میشوند باید دوقران بدهند .

مشتیچ رئیس قزاق بدیدن من آمد اظهار کرد که قیام پروپائی ندارد ، عدهٔ فوج ملی فعله‌اند، لباس بیخود بآنها پوشانده‌اند ، اگرژاندارم با قیام همراهی کند که آنرا هم احتمال‌نمیدهم در چهار ساعت والا درچهل دقیقه بساطشان برچیده است، مترجمش پسر علاءالملك بود سردار مکرم که منسوب باسیدالمحققین است .

گفتم برای جنگ نیامده‌ام، مشغول نصیحتم، علماء وقنسول‌ها دیدن میکنند اعیان ممنوعند، پسرهای بصیرالسلطنه را گرفته‌اند به‌نظمیه برده بودند در بازدید علماء و قنسولها شش سوار قزاق همراه من است. مردم از حضورمن درتبریز آگاه شدند، در عبوراز چشم کسبه پیداست که استغاثه دارند ، ازدر ژاندارمری که میگذرم بوقی میزنند شیپور ندارند، رئیس ژاندارم بدیدن من نیامد ولی به‌پیغام اظهار انقیاد کرد .

قنسول انگلیس در ملاقات گفت از ما چه برمیآید ؟ گفتم نصیحت ، همچنین‌قنسول‌امریکا. پس از ملاحظهٔ کتاب ووسترف ، انگلیس روی موافقت نشان میدهد ، قنسول‌انگلیس وقت ملاقات خواسته خیابانی بقنسولگری میرود صحبت میکند میگوید اگر ده‌هزار نفر هم از تهران بیایند جواب میگویم ، قنسول گفته بود یك‌ملاقات بافلانی بکنید، میگوید زبان‌آور است‌مرامجاب میکند ، قنسول امریکا پیغام داد خیابانی بتهران یاغی است .

قصد من از نصیحت قنسولها این بود که شاهدی در بین باشداگر کار دنباله پیدا کردنگویند تهوری شد یا 'تمام حجت نشد .

مجاهدین ستارخانی پیغام کردند که ما حاضریم گفتم من حاضر نستم نمیخواستم جنگ بحوباره بیفتد نصایح علماء اصلا مورد نداشت خیابانی قدغن کرده است در دهه تعزیه داری نشود حرفها شنیدم لیکن چون محتمل صدق وکذب بود یك ط بر آنها میگذارم و میگذرم . مشتیج در ثانی آمد نزد من نقشهٔ سابق را تکرار کرد میدانستم از طهران دستور دارد بفرمان من باشد این نوبت مترجم او ظفرالدوله است پسر سردار مؤید که باقیامیها ارتباط ندارد ونصایح هم کامل شده بود گفتم اطراف کاررا باید درست دید نمیخواهم زد و خورد بسیار بشود و تلفات واقع گردد شما به‌عالی‌قاپو رفتید قیامیها مرا در ششکلان گرفتند ، قصهٔ ول کن تاول کنم میشود . تصور میکردم تشکیلاتی دارند قرارشد روز یکشنبه که معمولا دعوت چای دارد من هم بقزاقخانه بروم یکشنبه ۲۳ طرف صبح سیدالمحققین مرا ملاقات کرد که خیابانی میگوید نشسته‌ای اینجا که چه ؟ گفتم منتظرم شما ازخر شیطان پائین بیائید گفت تصمیم ما تغییر ناپذیر است گفتم من سر خود نیامده‌ام که سر خود بروم باید با تهران صحبت کنم گفت تلگراف سانسور است گفتم اگر دروغ گفتم مخابره نکنند گفت حضوری بخواهید گفتم فردا دو شنبه تعطیل است برای سه شنبه حضوری میخواهم .

به‌سید گفتم فرضاً من رفتنی شدم امنیت من درراه چیست ؟ گفت سوار همراه میکنیم‌گفتم بسوار شما اعتماد ندارم گفت قزاق همراه ببرید گفتم این حرف حسابی است. ساعدالسلطنه کسالت دارد گفتم رئیس قزاق دعوت کرده گفت همه بدعوت او میروند دو ساعت بغروب مانده باتفاق هدایت‌قلی‌خان پسر عمو که برای تقسیم اعانه به اروهی آمده بود و در تبریز است و فرزندی لطف‌الله که همراه است بقزاقخانه رفتیم ، جمعی بودند کم‌کم رفتند نصف شب شد خبر رسید که ژاندارمها بنابر مواعده از شهر رفتند که مال‌التجاره از باسمنج بیاورند قزاقها را هم باین بهانه نگاه داشته بودند .

رئیس قزاق کسان برسر راه خیابانی گماشته بود که او را به قزاقخانه بیاورند منع کردم که سوء اتفاقی نیفتد معلوم شد خیابانی امشب بر خلاف عادت با جمعی آمده است و مأمورین احتیاط کرده بودند .

می‌بایست تصمیم گرفت، بازاز رئیس پرسیدم که بعمل خودتان اعتماد دارید که کار دنباله پیدا نکند؟ اطمینان داد ، حکمی هم برای سوارهای مراغه خواست، دادم ، شامی حاضر شده بود صرف شد تختخواب یکی بود بمن رسید رفقا را گفتیم روی تخت‌های سالن شب را باید گذراندکی خوابش برد من قدری با لباس در رختخواب غلطیدم تا سپیده دمید. درها روسی است هیچ منفذ ندارد وصدا نمیرسددررا باز کردم صدای تیر میآمد، گاهی کمتر گاهی بیشتر، سرآفتاب‌ظفرالدوله خبر داد که مرکز نظمیه، عالی‌قاپو و مرکز تلفن بتصرف ماست درشکهٔ قزاق باشی را حاضر

کردند با دوازده سوار نیزه بدست از طرف ارمنستان به عالی‌قاپو حرکت شد کسبه در راه از خانه‌ها بیرون می‌آمدند ماشاءالله و ساق اسون میگفتند رسیدم درب نظمیه صاحب منصبان جمع بودند از آنها دلجوئی شد، چه گفته میشد که ژاندارم ونظمیه با خیابانیندو نبودند موافقت صوری بوده است.

ادارهٔ نظمیه وصل به عالی‌قاپواست، در عالی‌قاپو هیچکس دیده نشد، چهار انگشت خاک روی فرشها است، پرده‌ها را کنده‌اند. فرصت نکرده‌اند ببرند، صدای تیر که شب بلند شده بود ناظم‌الدوله گفته بود واویلا که شش‌ماه این صدااز گوش ما بیرون نخواهد رفت من خودم‌هم تصورنمیکردم کار باین خفت باشد. معلوم نیست چه غفلتی خیابانی را گرفته بود حب‌الشئ یعمی ویصم ثقةالاسلام به‌خیابانی گفته بود چه می‌کنی؟ نمی‌بینی در همسایگی چه‌خبر است؟ گفته‌بودمیخواهم همرنگ بشویم که آهنگ ما نکنند، زهی اشتباه که اصل مقصود عباست بهر رنگ که باشد.



تمبر آزادی ستان که باستعمال نکشید

به منزل ساعدالسلطنه تلفن کردم که اصحاب بیایند غیر از ساعدالسلطنه و منتظم کسی نبود اول کسی که آمد بهاءالسلطان بود که بعد از من بشهر آمده است گفتم برو خیابانی را پیدا کن بگو من باز حاضرم با شما کار بکنم میل دارید بیائید پیش من، میل ندارید در خانه باشید ودر راباز بگذارید گفت بنویس نوشتم رفت نزدیك ظهر آمد که خیابانی را نجستم وخانهٔ او را اهل محل تا درو پنجره چاپیده بودند گفتم باز سعی کن نوشتهٔ مرا به‌خیابانی برسان موفق نشد، در عدم تعرض به‌خیابانی سفارش وتأکید کرده بودم.

اگر مردم خودشان خیابانی را از شهر بیرون‌نکردند واشرار دور او را بجای خود ننشاندند برای حفظ اصول بودو مخابرات دولت با خیابانی در انتظار آن که حکومتی بیاید و اصلاح مفاسد ورفع تروربازی بشود.



تمبر لار که استعمال هم شد

چه فرق‌است‌بین سید عبدالحسین لاری یاخیابانی بامیرزاکوچك که خود سر مملکت‌را از مرکز مجزی می‌خواهند. چرا باید پهلوان آزادی فرارکند و در زیرزمین خانه پنهان شود.

من که مکرر درمکرر گفته بودم که با هم کارکنیم اگرمنظور اصلاح امور بود قزاق شهررا نظامی کرد و مراقب است اجتماعی در نقطه ای نشود غالب قزاقها اهل تبریزند و در خانه‌ها لباس قزاقی پیدا میشود، متفرقه در لباس قزاقی بخانه ها میرفتند و مزاحم بودند. دسته‌ای قزاق مأمور بازار شدند دوساعتی گذشت ازمنزل سیدالمحققین و ناظم‌الدوله تلفن کردند که جماعتی برای‌چپاول ازدحام کردند، قزاق فرستادم منازل آنها را حفظ کردند، امیرخیز بمرکز دوراست زحمتی به امیرخیزی وارد آمد.

در نتیجهٔ نطقها و بدگوئی‌ها به‌شاه، قزاق که شاه‌پرست تربیت شده است عداوت مخصوص با قیامی‌ها دارند اهالی‌هم ازنظر مذهبی، حقیقت معلوم نشد این‌مرد چه‌میخواست وبا کدام اسباب‌این تصمیم بی‌معنی را گرفته بود[1].

۱ـ جنون انواع دارد دراخبار خارجه خوانده شد که محسن نامی از اجزای شاه سابق در پاریس از خبرچینی گذران میکرده بواسطهٔ انتفای موضوع وخالی ماندن کیسه محبوبه‌اش از او بیزاری میجوید، دوساعت بعداز ظهر باتفاق هم به‌باغ سن‌ژرمن میروند برتختی می‌نشینند کارشان به←

من که به‌قزاقخانه رفتم درائر صحبت صبح،سیدالمحققین به‌خیابانی گفته‌بودفلانی‌رفت‌بگذار برویم اورا بیاوریم پول که نداریم (وعقل) گفته بود بگذار برود.

تاظهر بازارها بازشدو هرکس‌دنبال کارخود رفت، ماهم مشغول وظایف شدیم، من به تهران چیزی نگفتم تلگرافخانه راپرت داده‌بود، بصیرالسلطنه که بعد از تهران آمد گفت نزدمشیرالدوله بودم گفتم از تبریزچه خبر دارند گفت تلگرافی رسیده است امامن هنوز باور نمیکنم. حق داشت باور نکند چه درطهران تصور میشد این قیام‌هم مثل قیام‌اسبق پشت‌بند ملی‌دارد واگر من میدیدم که صدنفر برای دفاع حاضرنددرآن اقدام دست‌نگاه میداشتم. روزدیگر نزدیك ظهر ازطرف‌نظمیه همهمه شنیده‌شد، صدای کف زدن، قیه وفریاد. گفتم چیست؟ گفتند نعش خیابانی را آورده‌اند مردم جمع شده‌اند دست میزنند هیاهو میکنند ومیخواهند دور بازار بگردانند فوق‌العاده متأسف شدم گفتم ببرند درسید حمزه محترماً دفن کنند دوسه ناسزا هم باین جماعت کوفی گفتم تا دو روز قبل پای نطق او دست میزدند و مردی را شیفته کردند امروز پای‌نعش او دست میزنند رحم الله امرءاً عرف قدره ولا تجاوز عن حده اجازهٔ فاتحه خواستند اجازه دادم و منتظرم ببینم چه شده است.

ظهر راپرت واقعه رسید، معلوم شد دختربچه‌ای به‌پست سه‌نفر قزاق میگوید خیابانی در فلان‌خانه در زیرزمین است، قزاقها کسب تکلیف نکرده وارد خانه میشوند، بین حیاط وزیر زمین چند تیررد‌وبدل میشود تیری بدست یکنفر قزاق میخوردتیری‌هم بپای خیابانی وتیری‌هم به‌سرش. گفتند تیرسرش را خودش زده‌است مؤید این‌قول نوشته‌ای ازبغلش درآمد[1] که چون نخواستم‌تسلیم بشوم انتحار کردم، این بود آزادیخواهی مخبرالسلطنه. نفهمیدم با عقیده به آزادیخواهی من‌آن رفتار چه‌بود وآزادی چیست؟

یك‌تفنگ سه‌تیر داشته‌است ویك هفت‌تیر و از غرایب است که تیری‌چنان به سینهٔ‌تفنگ سه تیر مصادف شده بوده است که لوله‌را فروبرده بود وعجب است.

اگر تجزیهٔ مملکت آزادیخواهی است بنده آزادیخواه نیستم. آزادیخواهی‌من‌همینقدربودکه باسمت حکومت قزاق را از استقبال منع‌کردم ده روز در منزل ساعدالسلطنه نشستم نصیحت‌کردم‌و قسمی به‌آن جنجال خاتمه دادم که تلفاتی نشد. بازکسی‌که به‌کسان اورسید من‌بودم.

حکایتی بنظرم آمد، پدرم در بدوامر در دارالفنون خدمت می‌کرده‌است و از اصحاب‌اعتضاد-السلطنه وزیرعلوم بوده است، وزیر علوم بیرون دروازهٔ گمرك دهی داشته است ،خانی‌آباد، گاهی بآن ده می‌رفته است، راه پدرم ازکنار خندقهای کوره‌پزخانه بوده‌است، می‌فرمودند یکطرف‌چاله بود که خاك‌آنرا برداشته بودند، یك‌طرف‌دیوار، اسبی‌داشتم رموك ازسایهٔ خودش بدیوار رم می‌کردو طرف چاله می‌رفت و زحمتی داشتم که اسب را در نتیجهٔ رم از سایهٔ خودش از افتادن در چاله حفظ کنم.

فکر انسان سایهٔ اواست و بسیار مردم از نهیب فکرخودشان درچاله افتاده‌اند. لفظ‌آزادی مفتاحی شده است که تاهراندازه شر وفساد را درتحت این لفظ جایز میدانندوعوام کالانعام هم‌کور-

---

→ تلخی میکشد محسن ازطپانچه دوتیر به‌محبوبه میزند معزی‌الیهافرار میکند و در راه می‌افتدمحسن تیری هم به‌کلهٔ بی‌مغز خود میزند در میگذرد زن را به مریضخانه میبرند و معالجه میشود مارس ۱۹۱۱ عشقها مختلف است.

۱- عین نوشته: «رفقا خدا حافظ، چون تنها ماندم وتصمیم‌نموده‌بودم که دستگیرنشوم‌خودم راکشتم، بعداز این سست نشوید، مرام را تعقیب کنید، از بازماندگان من غفلت نکنید، کسی را ندارم تمام دارائی مرا بغارت بردند، این بود آزادیخواهی مخبر السلطنه ۲۲ سنبله محمد-خیابانی.» هیچ تصور نمی‌کردم اهل محل، خانهٔ خیابانی‌را بچاپند بلکه رئیس قزاق اندیشه داشت که در محلی سنگری مرتب‌گردد و به‌همین لحاظ شهر را نظامی‌کرد.

کورانه فریب آن لفظ رامیخورد .
نمی‌دانم در من‌چه مرض است که درهرموقع خودم را به‌زحمت‌و خطرمی‌اندازم. آقای‌وزیر مالیه درخانه‌ات نشسته ای‌مدعی‌حکومت‌آذربایجان چرامیشوی وخودت را به مخمصه‌می‌اندازی؛ شعر فردوسی را یاد می‌کنم ولواینکه حمل‌بر دعوی بی‌جا بشود .

که آوارهٔ دشت غم رستم است　　　که از روز شادیش بهره‌کم‌است

طرفدار مجهول مطلق نبودم آنچه سعی‌بودکردم چه در نصیحت‌چه در حفظ خیابانی باقضا چه میشود کرد[1].

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید　　　قضا همی بردش تا بسوی‌دانه و دام

اینکه ازتهران‌حضوری نخواستم‌برای آن‌بود که تهران قیام را پروپا میداد و من نمیتوانستم وضعیت را آزاد بگویم .

در تیکمه داش هیچ نمانده بود خودم هدف گلوله بشوم ، بمن نخورد پهلوی من خورد .
منزل خیابانی‌را دادم تعمیرکردند ، اثاثه برای‌اولادش تدارک‌کردم ، حقوق برای اولادش خواستم، شش‌هزار تومان از هر محل نزد ناظم‌الدوله جمع شده بود به اولادش دادم ، جعبهٔ عیالش راگماشتهٔ خودش که مسبوق بود از زیر خاك درآورده بود بدست نظمیه آمده بود ردکردم.
هشت‌هزارتومان باسم خیابانی از عوارض قراردادی درگمرگ جمع شده‌بودکه جزء عایدات رسمی نبود رئیس گمرگ از من تکلیف خواست گفتم داد به دارالتربیه که مقروض بودند

در تشریفات هفته و سال او مساعدت‌کردم ، در سال او تمام اجزای ادارات حاضرشدند،در تهران سید کمره‌ای برای او ختم گذارد .

صمصام‌السلطنه ها و مستشارالدوله ها بختم رفتند، برای ارادت به‌خیابانی‌نبود برای تظاهر بود و دماگوژی ، مستشارالدوله آذربایجانی بود صمصام‌السلطنه رئیس بختیاری که مکرر ریاست دولت داشته هم می‌رود به ختم ، نظمیه مانع می‌شود درکوچه می‌نشیند اقلیت مجلس و فتنه‌جویان شهر حامی قیام بودند، مشیرالدوله در محظور واقع شد و من در دادن‌گزارش واقعه به تهران‌غفلت کرده بودم .

وثوق‌الدوله و مشیرالدوله هر دواسمشان حسن است ، ملك‌الشعراء بهار در ترجیع بندی میفرمایند :

کشت‌آن‌حسن از بهروطن‌گردوسه کاشی　　　کشت‌این‌حسن‌احراروطن راچو مواشی

نظرها مختلف است .

نظر به بی‌خبری از کیفیات حادثه و نظر بشکرانه از سهم نازشست قرار داد ۱۹۱۹ طغیان قلم آقای ملك مغتفر است در تجاوز از نعم‌الخلفان به اسلاف تالله باشی قافیه‌را باخته‌اند . تاریخ نه قضایای مرو را فراموش میکند نه ۱۹۱۹ را، نه قطع عضو فاسد را .نه‌سید عبدالحسین لاری را کسی سربرید نه خیابانی را، آن به قشقائی فرار کرد این درلجاج انتحار.

تلگراف‌مشیرالدوله

ایالت جلیله،تلگراف جناب مستطاب عالی بعرض پیشگاه اقدس ملوکانه روحناه فداه رسید موجب مسرت وخرسندی خاطر مهر مظاهر گردید، برای تکمیل مرحمت نشان قدس با حمایل مخصوص آن حضرت عالی اعطا فرمودند ، تبریکات صمیمانهٔ خود را زحمت میدهد ۲۳ سنبله ۵۴۲۶ مشیرالدوله ریاست - وزراء.

در جواب کشف تشکرکردم و رمزاً عرض‌کردم مقرر بفرمائید نشان را نفرستند یك‌نفرهم

---

[1] ـ کفایت و دل شخصی که میخواست آذربایجان مدار باشداین بودکه بدون جهت درزیر- زمین پنهان بشود .

در دولت بی‌نشان باشد .

بصیرالسلطنه که از تهران آمد گفت شاه‌نشان اقدس مرحمت کرده بودند مشیرالدوله قدس پیشنهاد کرد گفتم من که نخواستم قدس واقدس تفاوتی ندارد . جد من ناظم دارالفنون بود، عمو پدرم وزیر علوم ، خودم هم چندنوبت وزیر علوم بودم‌خدمتی که من بمعارف‌کردم کمترکسی‌کرده است ، نشان طلای علمی نسبتاً شأنی‌دارد و سیاسی نیست هرگز نه من خواستم نه دولت بخیال‌افتاد که زحمات مرا باظهار خشنودی ترمیمی‌کند .

مردم شهراز تاجر و اشراف اصراری دارند که چند نفر از سران قیام درشهر نباشند، من ضرورتی نمیدیدم ، در اثر اصرار و ابرام گفتم باختیار خودشان روزی چند بطرفی بروند ، بادامچی ،امیرخیزی وفیوضات چندی به قراجه‌داغ رفتند .

ظاهراً باشتباه خودشان مقر بودند وآن خاتمه‌را طبیعی میدانستند لیکن نفس سرکش در دلشان وسوسه داشت و تولید زحمت بسیارکردند .

دکتر بهرامی شرحی بمن نوشته بود که اگر از کیفیات مستحضر باشد کنفرانسی‌بدهدنوشتم اظهارات روزنامهٔ وطن از روی مدارك و عقیده‌نیست که به منطق متقاعد شود، « برسیه دل‌چه‌سود خواندن وعظ .»

یاوه‌گوئی امروز قیمتی دارد ، میگیرند میگویند یا میگویند که بگیرند من درهیچ‌موقع اشخاص را بر مملکت ترجیح نداده‌ام.

آیا هیچ دولتی خصوص دولت صالحه که طرف قبول‌عامه باشد میتواند یك‌گوشهٔ مملکت را بی پرستار بگذارد ، سیاست داخله اجازه بدهد سیاست خارجه اجازه نمی‌دهد .

مطلق دعوی آزادی شتر گاوپلنگ وطن‌پرستی نیست ، حفظ استقلال و تمـامیت مملکت است « هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست .»

سردار ملی حقوق‌ثابت داشت بر خلاف محمدخیابانی وقتی حرف حساب بگوشش‌فرو نرفت دولت جز آنچه کرد چه میکرد ؟

من اسم مملکت را برگردانیدن ، قشون ملی ساختن ، حکومت نخواستن ، جلو تلگراف وپست راگر فتن وعراقی را از کارها دور نمودن در موقع‌آرامش‌مملکت یاغیگری میدانم. نصیحت، راهنمائی و اظهار همکاری بقدری که ممکن بود کردم. در هرموقع گفتند مرامی داریم آسمانی و نگفتنی ، جز تجزیهٔ مملکت چه میتوانست باشد . آنهم با بیزاری اهالی .

وظیفهٔ وطن خواهی و حفظ استقلال مملکت بمن‌اجازه نمیداد که‌آذربایجان را تسلیم‌افکار بی‌بنیان چندنفرخودخواه‌بکنم وحامل پیغامات‌آنها بمرکزبشوم‌برای اینکه درشهر زد وخوردنشود و اشکالات سیاسی پیش نیاید بقزاقخانه‌رفتم و بابسی احتیاط‌شبانه فرستادم عالی‌قاپو را متصرف‌شدند بقسمی که آب از آب نجنبید . شرحی بخیابانی نوشتم که باز حاضرم با شما کار بکنم متأسفانه از خانه بیرون رفته بود . خانهٔ اورا چاپیده بودند . نوشته بودم پنهان نشود ، پنهان شد ، در نتیجه آن سوء قضا اتفاق افتاد و بنا بر نوشتهٔ خودش از صد نود ونه احتمال است که انتحار کرده باشد خداوندش رحمت‌کناد .

در ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۹ مستشارالدوله می‌نویسد اینکه پس از اصرار زیاد وزارت داخلـه را قبول کردم می‌دانستم‌که اگر در این اواخر کاری از روی بی‌غرضی و جد و جهـد نشود حـالت منتظرهٔ دیگران که در تقسیم دنیا عجله‌دارند انجام‌خواهد شد و تصور می‌کردم که این حس لااقل در افکار خواص اثری بخشیده و قوای مستحسن آنان اقلا با این‌کابینه همراهی خواهدکرد . بعداز آنکه بدبختانه این‌بار وزر ووبال را بدوش گرفتم دیدم تصور باطل کرده‌ام و عـدهٔ آنان که درد وطن را بر اغراض وامراض ترجیح میدهند خیلی محدود است افسوس که همان محدودهم دست بهم ندادند و الا کارها بهتر می‌شد . در این سفرکه نوزده ماه طول‌کشید روزی نبود که بحادثه گرفتار نباشیم . خاتمه

قیامیها درشهر، اسماعیل‌آقا درسرحد، ترك ، بلشویك، کرد ، اطراف راگرفته هرروز نغمهٔ تازه داشتیم عقل و پول وقوه هم جاش‌خالی است . یکی‌برای ریاست یکی‌برای دزدی یکی‌بانگشت ترك یکی بخیال کردستان مستقل هر روز غوغائی تولید میشود . امیر ارشد حاجی علی‌لوهوس ریاست نظام دردیگ آرزو میپزد، قیامیها خار زیر دمش می‌گذارند ، هر روز بطرزی‌جست‌وخیز میکند آرام را از شهر برداشته‌است هرچه برادرش سردار عشایر آرام است او آشفته است ، در تهران هم‌آدم دارد. برادر امیر حشمت درکلیبر کانون فسادی شده است .

پسراقبال السلطنه عروسی‌کرده‌است برای او قمه فرستادم، اسمعیل‌آقا شمشیر میخواهد که بروی خودمان بکشد ، بقدری خیالات مشوش و امور درهم وبرهم است که تشریح نمی‌توانم .

ترکها در سرحد اردوئی دارند و با ارمنستان درجنگند ، بلشویك در نخجوان موی دماغ است، هنگامه‌جو در شهر بسیار .

قبل از ورود من قریب هزار وپانصد نفر از اطراف نخجوان بخوی آمده‌اندبعضی‌ازآنهادر صحرا با علف زندگی میکنند و از طرف حکومت قیامی توجهی در حال آنها نشده بود ، نمیشد نشست و نگاه‌کرد ، کلب علی‌خان نخجوانی را که صاحب منصب لایقی واز خودشان است بآن‌حدود فرستادم، نصف جمعیت گاو وگوسفندی داشتند آنها را دراطراف مرند سکنی دادند با نفری روزی هفت سیرگندم‌و جو، آنها که هیچ نداشتند به تبریزشان آوردند ، پرستاری‌کردند ، بدیدن‌آنها رفتم چندنفری چهره‌شان سبز شده بود تلف شدند قریب هفتصد نفر بودند برای ایشان میبایست فکری کرد . زمستان درپیش است و درشهراسباب پذیرائی آنها مهیانیست، قرار شد به بلـوك خانمرود بروند بآنها گاو برای شیر داده شود و مقداری گندم وجو ،الحق مردم بلوك از ارباب و رعیت‌همت کردند وکمك عمده بحکومت .

چند نفر آزادیخواه بین آنها بودند به جل وپوست جماعت افتادند و تحریك میکنند که‌ما از شهر نمیرویم ، نصیحت سود ندارد ، آن چندنفر را گرفتند و تهدیدکردند آرام شدند وبمحل‌هائی که معین شده بود رفتند و زمستان را برگذارکردند و بهار بوطن‌خودشان انتقال‌یافتند

در بهار ترکها اردوباد راگرفتند ، هزار و دویست نفر ارمنی بقراجه داغ‌ریختنداسلحه‌شان را امیر ارشد که سر راه است وقوتی داردگرفت ، سروکیسه هم‌کرد ، به تبریز آمدند شکم‌گرسنه‌شان را اهل تبریز باید پرکنند .

من نمی‌دانم این اشکالات‌گوناگون را قیام با مخالفت باتهران و نارضامندی اهالی با وجود عدل‌الدوله‌ها در ولایات بچه وسیله رفع میکرد ، من هم وسیلهٔ زیاد نداشتم مگر رایگانی اهالی .

رقاصهائی هم داریم که رنگ بلشویکی بطبعشان پسندآمده است بی‌میل نیستند گوشه‌اش را بگیرند، در ترکیب بندی ساخته‌ام .

ساز مساواتیان نغمهٔ بس دلکش است	زمزمهٔ اشتراك‌نیز نوائی‌خوش‌است
زیروبم‌این‌سروش‌گرچه‌خوش‌آیدبگوش	طرزغم‌انگیز آن‌پردهٔ‌عاشق‌کش‌است
عقده گشا کی شود هیچ ترا این نفیر	مایهٔ‌آن‌بس‌حزین درنی‌آن‌آتش‌است
سازش نا کوك بین زخمه تنافر فزا	گوش‌ربابت‌رفیق مستحق مالش‌است
طبع بشر را یکی شیر قوی پنجه‌دان	زنگله‌برگردنش‌بستن‌بس‌موحش‌است

طبع نه افعی‌است کو بشود رام تو
یا بعزایم نهد مهـر بخط دام تـو

ببروپلنگ‌است‌وگرگ‌طبع‌بشردرمرام	قومی‌چون‌گاووخر قوم‌دگرچون‌هوام
صورت انسان اگـر مشتبهت ساخته	ازسرببر وگرگ باز بگیرآن‌لگام
گول سخن‌را مخورهرچه‌ترا آن‌حریف	نطق‌کند آتشین از پـی معنی خام
دام ز الفاظ خوش مینهدت هوش دار	قصد ورا درنگر تا به نیفتی بدام
گر ز میان هزار یك تن پیدا کنی	کوبصفت آدمی‌است‌دان‌که‌رسیدی بکام

پس بگذر از هزاررو تویکی رابجوی مطلب توحاصل است چونکه رسیدی بدوی

این ترجیع ۱۲۶۰ بیت است و ۲۱۰ بند است تا آنجاکه گفته‌ام از مشغولیات زمان بیکاری است خوب یا بدگفته شده است بقول سعدی :

شنیدم که در روز امید و بیم بدان را به نیکان ببخشد کریم

تو هم گر بدی بینیم در سخن بخلق جهان آفرین کار کن

سیاست های مختلف متضاد در مملکت ساری است باصطلاح عامه دست میزنی پا میرود پا میزنی دست .

بواسطهٔ شیوع عربی در قرون متمادی کنایات شیرین فارسی نامرغوب شده است و من آوردن آنهارا ابلغ بلکه افصح میدانم .

تشکر ازمیرزا صادق آقا

در موقعیکه ارامنه‌اردوباد به‌تبریز ریختند هیچ وسیله برای راه‌انداختن آنها نبود ، ارامنه نمایش دادند مبلغی جمع شد کفاف نمیداد . من هم بقدری که مقدور بودکمک‌کرده‌بودم . میرزاصادق‌آقا[1] بمنبر رفت موعظه کرد از وظائف مسلمانی‌گفت، قریب هزار و دویست تومان جمع شد این فکر و اقدام در نظرمن جلوه‌ای‌کرد بااینکه کناره‌گیر بود و ازحکام هم دیدن نمیکرد وقت‌خواستم بمنزل او رفتم تشکر و تمجیدکردم .

ابتدای آمدوشد بلشویکی

جنگ ترکها با ایروان راه نخجوان را به باکو بسته است ، حکومت نخجوان اجازه خواست ازطرف پل خداآفرین کسانی به باکو بفرستد اجازه دادم ، نریمانف رقعهٔ تشکری برای من فرستاد . بعداً اجازه خواستند به تبریز بیایند ، حال در تبریزروز بروز زمزمهٔ بلشویکی بالا میگیرد، اجازه دادم، سبب وحشت سیدالمحققین هاشد ،من‌می‌دانستم جنس دو پا جنس دوپا است ازهردنده‌که برخیزد سرانجام گوهر پدیدآورد وآمدن آنها به‌تبریز همهمه‌راخواباند.

قنسول ما در نخجوان‌کیابیائی است شیرینی و آجیل داردکه در نخجوان بدست نمی‌آمد ، ارباب مناصب شبهادرمنزل اوجمع می‌شوند وچرچری میکردند ، قنسول محل توجه بود. حکومت نخجوان اصراری در بی دینی دارد و حال‌آنکه مسلمان است ، پیله‌کرده بودکه دختر عالم محل‌در مجلس حضرات برقصد (مغز دموکراسی) بالاخره آن‌عالم متوسل بقنسول می‌شود واو این غائله را میخواباند. باری آمدند، قنسول هم‌همراه است ، درراه پذیرائی شد ، عمارت علاءالدوله رادرجنب عالی قاپو آراسته‌کردم ، شیرینی آجیل شربت دربساط گذاردند ، بخصوص‌قدری تجمل‌شد آمدند هفت نفر بودند ، رئیس رفقم (حاکم) نمایندهٔ روس ؛ نمایندهٔ عثمانی و چهار نفر دیگر ، نخجوان کبادهٔ استقلال میکشد ، روس و عثمانی هردو آنجا نظر دارند ، شب عرق‌خواستند ،میهماندار نزد من آمد گفتم بدست می‌آید ؟ گفت در ارمنستان هست گفتم حاضر کنید سپرده بودم سر شام دوغ و شربت بگذارند مشروب خواستند گفتم فراهم کنید هفت نفر هم نظامی با آنهاست .

روز دیگر تخته خواستند حاضرکردند ، میهماندار آمد که مردم میخواهند از میهمانان دیدن‌کنند گفتم البته بکنند . دسته‌دسته از هر طبقه ، بیشتر خرده‌پای بازاری آمدند دیدند که مشغول خوردن مشروبندو قماردائم ، سرخوردندو همهمهٔ‌بلشویکی‌درتبریز خوابید، آوازدهل‌شنیدن از دور خوش است اگر لنین مسلمان بود اساس بلشویکی را بهتر از این مینهاد . آزادی،مساوات برادری آن قسم‌که در اسلام مقرر است قابل دوام است‌افسوس که‌مسلمانان راه‌کج رفتند و به‌فحوای قرآن عمل نکردند .

---

۱ ـ این مرد خداشناس مسلمان راخدانشناسان دردورهٔ پهلوی از تبریز تبعیدکردند و در دهات قم مرحوم شد رحمت‌الله علیه .

شنیدم اصول اسلامی را برای لنین گفته بودند گفته بود اینجا برای ماميدان‌نیست.

آقایان چند واگن شلتوك پوسیده ، روده و مس‌وقفی همراه داشتند که بفروشند ، روده مشتری داشت خریدند پنجاه تومان هم صرف‌کرد ، چون با اجازهٔ من بود پنجاه تومان را نزد من آوردند گفتم ببخشید در عوض روده‌گندم گرفتند مقداری هم مجانی بآنها دادم ، شلتوك را هم برای آنها آب‌کردند، مسها راسپردم نخرند چه‌وقف بود ، ارمنی بدذاتی‌گفته بود از ایالت می‌ترسم والا میخریدم بهرحال واگن مس‌رابرگرداندند .

هفته‌ای درتبریزماندند نودتومان خریدکرده بودند بقنسول‌گفتم از طرف من بدهد ، برای خداحافظی بعمارت علاءالدوله رفتم، بسربازها هم‌نفری پنج تومان‌گفته بودم داده بودند ، پیشفنگی برای من‌زدند کانه لنینم . بسلامت رفتند و آوازهٔ‌بلشویکی را با خودبردند باز هم آوازدهل‌شنیدن ازدور خوش است .

نامهٔ نریمانف

بحضور . . حضرت اشرف آقای مخبر السلطنه ایالت آذربایجان ایران دام اقباله ، بعد از ادای مراسم‌تحیه‌و سلام از الطاف بیکران و مساعدت فراوان آن حضرت اشرف و قنسول ایران درنخجوان آقای‌وثوق‌الممالك در حق مأمورین‌ما در نخجوان الخاصه در خصوص عبور مأمور مخصوص یوسف ضیا طالب اف از داخلهٔ ایران بآذربایجان‌بارقابت و معاونت آقای نصرت نظام تشکرات خودرا تقدیم داشته ازحسن نیات آن خادم عالم انسانیت ومأمورین خوش طینت ایران دوستی این دو دولت علیتین با کمال صمیمیت بیش از پیش بحصول خواهد پیوست و تأیید و سعادت فقرای هردو مملکت را امید داشته ضمناً قبول احترامات فایقه را متوقع میباشم رئیس حکومت جمهوری شوروی سوسیالیست آذربایجان نریمانف.

اسمعیل‌آقا

اسمعیل آقا پسر جعفر آقاست‌که نظام السلطنه قرآن برای اوفرستاداو را تأمین داد به تبریز آمد و بخدعه کشته شد و در آن سوء تدبیر هفت نفر از عملجات حکومتی بدست کسان جعفر آقا هلاك شدند . قرآن را نزد عبدالحمید بردند ودرنتیجه فتنهٔ شیخ عبدالله‌پیش آمد ، ازهمان وقت شکاك درصداقت اولیای امور شك داشته هیچوقت درخدمت صمیمی نشدند . اقبال‌السلطنه ازاین اختلاف استفاده میکرد و ماکو کانه حکومتی جداگانه محسوب‌میشد، ازترس‌روس‌وترك‌بایران اظهار بستگی‌میکردکه‌ضعیف‌تر بود . هوس هجوم به‌نخجوان بدل مردم تبریز آمده بود ، هم سیخی زده می‌شد تقاضا داشتدکه‌من اقدام بتصرف نخجوان بکنم ، مطالعهٔ آخرکارکردم دیدم ممکن‌است در نتیجه قسمت دیگری هم از آذربایجان ازدست برود محرکین را بهر زبان ازاین‌هوس‌انداختم .

قطورراکه درکمیسیون سرحدی بایران واگذارکرده بودند ودرکنگرهٔ برلن تصدیق‌شده بود دولت عثمانی قبول نداشت ، اسمعیل‌آقا این‌میانه به تذبذب میگذراند .

دولت ترك جدید و حکومت باکو هرکدام بسیاستی از او تقویت میکردند واو بهمه اظهار صداقت میکرد ودروغ میگفت . باانگلیس هم روابط داشت ، سیدطه وزیرومشاور او برای قنسول انگلیس‌گونی‌گونی توتون می‌فرستاد .

ترکها چهار توپ مسلسل دوتوپ‌صحرائی و هفتصدنفر عسکر و صاحب‌منصب تحصیل‌کرده در آلمان باختیار او گذارده بودند ، توپهای او دورتر از توپهای ما میزد ، چهار توپ سنگین که روسها جا گذارده بودند بقزوین برده شد برای دفع میرزا کوچك خان . در انقلاب روس اسلحه و قورخانه و ملزومات از همه‌قسم بسیار درتبریز و شرفخانه مانده بود که مقدار کثیری از آنها را مردم برده بودند ، خصوص میرزا اسمعیل نوبری ، از خانهٔ بادامچی توپ در آمد البته باابساط قیام حفظ آن اموال متعسر بود و بار آهن‌آلات و غیره بمقادیر معتنابه بجا مانده بود و دو کشتی روی دریاچهٔ ارومی.

ازحیدر آباد طرف سلیمانیه‌طرح‌راه آهن در اوقات جنگ ریخته‌بودند، بااسمعیل‌آقا[1] دو نوبت زدوخوردشد.

تلگراف «ایالت جلیلهٔ آذربایجان، خاطر محترم‌البته مسبوق است‌که‌حکومت‌آقای محتشم‌السلطنه طورغریبی شده و دول روس‌و انگلیس و ترک‌هرسه‌شکایات دارند و تقریباً خلع ایشانرا خواستارند. با اینحال واضح است که باید فکری برای ارومیه‌کرد، حضرتعالی چه‌صلاح می‌دانید؟ کی را برای‌آنجا درنظرگرفته‌اید؟ بنظر بنده بصیرالسلطنه بدنیست گرچه در تلگرافات سابق جناب مستطابعالی ایشان را برای ساوجبلاغ نامزدفرموده‌اید بهرحال عقیدهٔ خودتان را عاجلا درباب ارومیه و ساوجبلاغ اظهار فرمائید.

از ساوجبلاغ هم راپرت رسیده که مأمورین عثمانی ضعف و بی استعدادی حکومت محلیه رااستناد نموده برای محافظت‌جان ومال اتباع‌خودامنیت میخواهند نمی دانیم این ظهورات بالمآل بکجا منتهی خواهدشدعلی‌ای حال توجه فوری در این مسائل لازم است. تلگرافات حضرتعالی را برای بیست هزار تومان وزارت جنگ دیده به بنده هم که مکرر فرموده‌اید همـان روز چهاردهم مطرح مجلس وزراء امیدوارم بقدریکه حقوق‌وطن خواهی و اظهار ارادتم بحضرتعالی است که مبلغ تنخواهی ازگمرك حواله‌کنند که بتوانید عاجلا استعدادی به ارومی و ساوجبلاغ بفـرستید. ۱۵۹۷ وزیر خارجه.»

گفتند اسمعیل آقا قصد دست برد بطرف ارومی دارد، تدارك قوه بزحمت زیـاد دیده شد رئیس ظفرالدوله بود و مـوسم زمستان، نقشه را غلـط کشیده بود و بی محابا دست بکـار زد شکست‌خورد.

از ساوجبلاغ فریاد میکنند آقایان همه خائن دروغگـو گفتند ما خودمان دفـاع میکنیم از تبریز برای نمایش عده‌ای نظامی بفرستید که قوهٔ رسمی باشد. ملکزاده را فرستادم هم آقایان تخلف کردند هم او بی‌اندازه غافل نشست ووهن بزرگ واقع شد، خودش را هم اسمعیل آقا اسیر کرده بقطور برد. اقبال السلطنه حرکت اسمعیل آقا را تکذیب میکند که من اینجا هستم او کجا میرود بطوریکه امر برمن مشتبه شد معهذا به‌ملکزاده تلگراف کردم که‌هوشیار باشد سیم را اکراد خائن پاره‌کرده بودند و تلگراف باونرسید درهرحال نهایت‌غفلت راکـرده بود و اسمعیل آقاغفلتاً او وجمعیتش‌را محاصره‌کرد واگربااین اندازه بی‌مبالاتی نکرده بودمیتوانست بمیاندوآب عقب‌بکشد فریب اکرادرا خورده بود. متأسفانه در این دوره مرد کار تربیت نشده است، احمد خان سرتیپ مرندی که از قدماست همه‌جابیشتر بکارخورد.

ترکها ارامنه را شکست‌فاحش دادند شهرت کرد که بتبریزخواهند آمد،

پیشرفت ترك در ایروان بانك انگلیس از تبریز رفت، میسیون امریکائی جا خالی نمود، آنچـه خارجه در تبریز بود فرار کردند حتی رئیس بلژیکی گمرك، قنسول انگلیس مال‌کرایه کرده بود که درموقع ضرورت تبریزرا ترك‌کند، قنسول فرانسه گفته‌بودهر وقت ترکها بصوفیان رسیدند من به باسمنج‌میروم، اسمعیل‌خان رئیس قزاق ازمـن‌تکلیف خـواست گفتم چه تکلیفی؟گفت عقب نشینی گفتم‌ازمن تکلیف جلورفتن بخواهید. مشیرالدوله تلگراف می‌کند خوب‌است ملزومات نظامی را از تبریز عقب ببریم جواب دادم‌کجاببریم؟ و این‌حرکت، عسس بیا مرابگیراست، اگر بناشد آذربایجان برود این ملزومات هم‌روش‌وانگهی پنجاه‌هزار تومان‌خرج‌دارد.

میرزا آقای فرشچی تیمچهٔ خودش را به مفت فروخت و بطـرف عتبات رفت قدغن کردم نگذارندکسی از شهرخارج شود.

ازسه کابینه تکلیف خواسته بودم‌که‌رویهٔ سیاست باروس و ترك‌چیست؟گفتندخودت میدانی.

---

[1] ـ اسامی بطرزی‌که عرب منحوت‌میگوید بین اکراد شیوع‌دارد مثلانعمت‌الله رانمو، اسمعیل آقارا سمیتقومیگویند.

بارؤسای ترك در ایگدر وبایزید بتوسط اقبال السلطنه مکاتبه‌کردم ، برزمینهٔ دوستی در روزنامه شرحی هم ازتشکرات رؤسا از برادری ایرانی وهمدستی در جنگها خوانده بودم و موضوع مکاتبه قرار دادم . بهرحال خبر بمن رسید که مکتوب‌من‌تا مجلس (آنقره) رفته بود نتیجه آنکه‌ازطرف ترکها زحمتی بما وارد نیامد وآن‌وحشتها بیمورد بود . ازسرکردگان ولایتی‌کسی که بصداقت کار میکرد و با قوای شخصی نوبتی هم‌تاآخر ساوجبلاغ پیش‌رفت ربیع آقای پسر حاجی کبیر آقابود.

رقعهٔ دعوت اسمعیل آقا ازطرف قیامی‌ها بدست آمد ، تفوباد بر این جماعت تفو، در قضیهٔ لاهوتی وبردن من بژاندارمری ازدست رفت .

بوزارت داخله حضوراً مخابره شد

اگر خاطر شریف باشد روزیکه من قبول کردم بآذربایجان بیایم عبارت بنده این بود که مرا تسفیه نمیکنید حالا که ترتیبات را ملاحظه میکنم از سفیه هم سفیه‌تر بوده‌ام وقتی که دولت‌بین امور فوری و امور عادی فرق نگذارد قبول مسئولیت سفاهت است . باز عرض میکنم چند نفرمردم‌کاری بآذربایجان بفرستید و کار نظام را هم راه بیندازید امروز بهتر از فردا است .

آمدن‌لاهوتی به‌تبریز

لاهوتی از صاحب منصبان‌ژاندارم است که خطائی‌کرده به اسلامبول‌فراری شده بود سر از ساوجبلاغ درآوردو به‌تبریز آمد و در منزل من‌پناهنده شد و قطعه‌ای برای من فرستاد .

۱۰ صفر ۱۳۴۰

بنام مقدس بندگان حضرت اشرف حقیقت وطن‌پرستی‌آقای حاج مخبرالسلطنه دامت‌شوکته در نتیجهٔ مسافرت از اسلامبول عرض شد :

سر اندر کف برای خدمت یارآمدم اینجا — کنم تا شکوه از بیداد اغیار آمدم اینجا
گسستم ازجهان دل را و با مهر توپیوستم — نوازش کن مرا چون من بزنهار آمدم اینجا
ستم‌کرده‌است بامن‌چرخ‌دون ای‌دادگرداور — دهی تا کیفر چرخ ستمکار آمدم اینجا
فلك بشکسته پا وکنده بال وبسته منقارم — کنی تا چارهٔ این درد بسیار آمدم اینجا
شنیدم عزم‌خونخواهی زبدخواه وطن‌داری — کنم تا خون خود درراهت ایثار آمدم اینجا
ز کید دشمنان در بارهٔ ایران خبر گشتم — کنم تا بندگانت را خبردار آمدم اینجا
دراین‌خدمت خطرهابوددرراهم ولیکن‌من — نترسیدم‌زبند و محبس و دار آمدم اینجا
مرا درسینه گوهرها است ازگنجینهٔ دانش — ترا دیدم به‌گنج خود خریدار آمدم اینجا
برای خدمتت پیمان محکم با خدا بستم — بگیر ای نامور دستم که پادار آمدم اینجا
مرا ازذات تو جز ذات تو نبود تمنائی — نه از بهر جلال و منصب و کار آمدم اینجا
بلاهوتی محقق شد که اول مرد ایرانی — نه از روی هوا با هوش و بیدار آمدم اینجا

غلام‌خانه زاد منتظر وقت برای عرض‌حال، لاهوتی.

شعرها بدنیست‌زبان‌را هر طوربگردانندمی گردد .

در ادارهٔ ژاندارمری زمان یالمارسن حکم اعدام‌لاهوتی صادر شده بوده‌است، کل یوم هوفی شأن،با علمی که با حکام بی رویهٔ ژاندارمری دارم چندان پایه و مایه‌ای بآن حکم ندادم ، لاهوتی را به‌لندبرگ[1] سوئدی که اخیراً به تبریز آمده بود سپردم و گفتم کارفرمانی باو رجوع نکنید کار مباشرتی باو بدهند .

آمدن‌دستهٔ‌ژاندارم به تبریز

پس از ناله‌ها و فریادها که با نافذین محلی نمی‌شود کار کرد یعنی قوای ایلاتی که بهم نان قرض میدهند و حکومت را ضعیف میخواهند ، هزار و پانصد ژاندارم بریاست لند برگ سوئدی به تبریز آمد . به میهمانان ازراه رسیده نفری یك‌تومان‌انعام دادم ، دوهفته درتبریز بودند بشرفخانه

---

۱ - Lundberg

مأمور شدند ، بخوی رفتند که جا و منزل فراهم‌تر بود .
مشیرالدوله کنار رفت قوام‌السلطنه رئیس شد .
در عقرب ۹۹ مشیرالدوله استعفا کرد باید تصور کرد که ازمقدمات کودتا بو برده بوده است ظاهراً عقب نشینی قوای دولتی را از رشت بآقا بابا و قطع اقساط ۳۵۰ هزار تومان را از طرف انگلیس هم گفتند . مردم رشت بعجله بتهران می‌آیند ، هم گفته شد که انگلیس تقاضا دارد قزاق در تحت فرمان صاحب منصبان انگلیس بیاید ،

جنگ تسوج

امیر ارشد از ریاست نظام مأیوس بولایت رفت ، میرزا علی هیئت را بتهران فرستاده است ، باید از اودلجوئی کرد ،شمشیری برای اوخواستم از درجهٔ دوم فرستادند و از طرف رئیس‌الوزراء به امیرالامرائی مخاطب شد . قوام‌السلطنه که‌بجای مشیرالدوله آمده‌است درحضوری اصرار کرد که او را مقابل اسمعیل‌آقا بفرستم ، در رشادتش حرفی نیست ولی بدسر است وآشوب طلب، چون برادرش حاضر بود اگرچه آلمان‌ها مثلی دارند در نسبت میگویند فلان بامن دشمن‌تر ازبرادر است ولی‌باز ملاحظه میکردم. خواستم بکنایه رأی او را رد کنم ، ابرام کرد ، قبول کردم ، او را خواستم ، مشغول تدارك شد ، سردار عشایر برادر بزرگتراست وعاقل‌تر لیکن ازامیر ارشد احتیاط میکند .
سه‌هزار نفر سواره و پیاده در شرفخانه حاضر شدند ، هزار و پانصد هم ژاندارم در خوی است . شنیدم سوارهای امیر ارشد بعضی با او همراه نیستند و این در جنگ عیبی بزرگ است . بشرفخانه رفتم ، باو نصیحت کردم که از بین سوار هزاری را که طرف اطمینان است اختیار کند بقیه سیاهی لشکر باشند . حسین‌خان ویار را برای تنظیم تلفن و کلب علی‌خان را برای رعایت دقایق تاکتیکی به او سپردم .
سر کردگان ما بسیاهی لشگر معتقدند بیشتر برای گرفتن حقوق وخوردن، نصیحت مرا که از میان جمعیت هزار نفر انتخاب کند که محل اعتماد باشند گوش نکرد و شاید همان مخالفین‌ا و را بقتل رساندند
می‌بایست لندبرگ را با امیر ارشد موافق کرد ، بوجهی موافق شدند ، اقبال‌السلطنه باید ببازی گرفته شود او هم متابعت از امیر ارشد یالندبرگ نمیکند لیکن وجودش لازم است که از معیت ایل جلالی ماکو جلوگیری کند ، پسرش را با عده‌ای فرستاد دور دورصفی بستند امیرارشد قلب را دارد لندبرگ بازو را که تپه ساراست و از برای عملیات توپخانه است.
فردا ۲۸ قوس ۱۳۰۰ جنگ خواهد شد من در تبریز بودم کسالت داشتم نزدیك غروب بنظرم آمد که جلو دریچهٔ اطاق لوحهٔ سرخ فرو افتاد، روی آن لوحه بقلم شش دانگ نوشته بود امیر ارشد ، از برای من خیال پیدا شد گفتم علی‌الله.
مطابق نقشه روز دیگر جنگ شد ، دو بغروب خبر قتل امیر ارشد رسید ، درحقیقت فتح با مابود لیکن نتیجه‌گرفته نشد ، بمجرد افتادن امیرارشد سوار قراجه‌داغی روبولایت‌آورد بطوریکه نعش امیر ارشد بزمین ماند ، کلب علی خان نعش را جمع آوری کرده بود . قتل امیر ارشد پس از فرار اکراد اتفاق افتاد بطوری که شبهه شد در اینکه از کسان خودش تیری به او زده باشند .
لندبرگ راپرت داد که مستمر می‌بایست محل‌مسلسل راتغییر بدهند ، هرنقطه را که‌اختیار میکردند تیر سوم توپ آن نقطه را میگرفته است و این ثابت‌کرد که صاحب منصب ترك بااسمعیل آقا بوده‌است، کرد این نصرف را ندارد .
اینکه میگویم اکراد شکست خورده از میدان فرار کردند صرفنظر از راپرت ماکو بدلیل این است که سه روز بعداز جنگ در صحرای تسوج قاطری بدست آمد با خورجین و در خورجین چهل تومان پول بود .
پس از کشته شدن امیر ارشد و فرار سوار قراجه داغی تعاقب دشمن ممکن نبود چه قوه

منحصر بود به ژاندارم پیاده که بشرفخانه آمدند .
با اینکه وجه کافی بامیر ارشد داده شده بود قریب ده هزار تومان از شبستر و اطراف‌اخذ کرده بود .
سردار عشایر به تسوج رفت ، نعش برادرش را به تبریز آورد ، مردم مشایعت سردی‌کردند و گفته شد دفع شر امیرارشد بصد هزار تومان مخارج اردو می‌ارزید . این شد نتیجهٔ کار چاق کنی میرزا علی هیئت و اصرار بیجای قوام‌السلطنه .

کابینهٔ سپهدار

تهران چه خبر است نمیدانم، من هیچوقت خبرنگار نداشتم ، همینقدر میدانم که قوام‌السلطنه هم رفت وسپهدار بجای اوآمد . دلو حاجی میرزا آقاسی‌است، سیاست برهم زدن آش است که جا بیفتد آب می‌اندازد . من از طرف دموکراتها بنمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده بودم و مجلس در شرف دایر شدن‌است . سپهدار اعظم تلگراف میکند و از من قبول یارد وکالت را میخواهد گفتم وکالت سمتی‌نیست که‌من رد کنم حاضرم شرفیاب شوم ۲ قوس.
لرد کرزن از کابینهٔ مشیرالدوله انتقاد و از کابینهٔ سپهدار تمجید میکند . درمجلس اعیان میگوید انگلیس ایران را از شر آلمان نجات داده است . حکایت سعدی است درخندق طرابلس. شاید آن تمجید راجع ببرداشتن استارسلسکی و سپردن قزاق بسردار همایون است یاآنکه کابینهٔ سپهدار لازم بودکه کودتا بی‌صدا انجام بگیرد.[1]

دستخط احمد شاه

حکام ولایات ، در نتیجهٔ غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های‌گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نمود ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت ثابتی متأثر ساخته بود مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجباب سعادت مملکت را فراهم کند به بحرانهای متوالی خاتمه بدهیم . بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خود را متوجه معزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست ورزائی انتخاب و اختیارات تامه‌برای‌انجام وظایف خدمت وریاست وزراء به‌معزی‌الیه مرحمت فرمودیم.شهر جمادی‌الاول۱۳۳۹

مـورتواند کـه سلیمان شود
همت اگر سلسله جنبان شود

دو روز بعد بیان نامه‌ای از میرزا سید ضیاءالدین رسید . در بیان نامـه دو مطلب مهم بود یکی الغای قرار داد ۱۹۱۹ دیگر امضای عهد نامهٔ شوروی ، از لحن بیانیه پیداست کـه بزلف یار بر میخورد .
بادامچی و سیدالمحققین نرد من آمدند و من در منزل حاج ساعدالسلطنه بـودم التهابـی دارند که نقشه نقشهٔ انگلیس است و نباید ساکت ماند . گفتم نقشه از هرجا باشد با کجای بیان نامه میشود مخالفت کرد سوای مسائل رایج . میگوید قرار داد ۱۹۱۹ را لغو میکنم و معاهدهٔ شوروی راامضاء ، باید فرصت داد اگر ایرادی بدست‌آمد گفت ، اگر در هرمورد بتصوری تولید اشکال‌بشود هیچوقت کاری صورت‌نخواهد گرفت ومستمر مملکت در بحران خواهد بود. با قرارداد ۱۹۱۹باید مخالفت کرد با کابینهٔ مشیرالدوله باید مخالفت کرد با کابینهٔ حاضره باید مخالفت کرد باکی باید موافقت کرد ؟

---

۱ ـ در کابینهٔ سپهدار نسخه‌ای از معاهدهٔ روس بتهران میرسد، ۶ قوس مجلس از طبقات ترتیب میدهند شاه مجلس را افتتاح میکند و منظور معلوم نمیشود و در ثانی مجلس میکنند وسر بسته از تکلیف روابط با روس‌صحبت میشود مدرس‌میگوید اظهار رأی منوط باستحضار ازمذاکرات است توضیحاتی‌داده نمیشود. در این حیص وبیص نصرالملك و فهیم‌الدوله چه فهمیده بوده‌اند کـه استعفا میکنند . بهرحال پیشنهاد روس زیرزانو میماند . دراین موقع سفارت اتباع را دعوت‌بترك ایران میکند و بانك اعلان که مردم مطالبات خودشانرا بیایند بگیرند .

من تبریک نگفته بودم ، از میرزا سید ضیاءتلگرافی رسید که ازهمه‌جا بمن تبریک‌گفته‌اند از شما تلگرافی ندیدم . جواب دادم منتظر بودم خبری از جناب مستطاب عالی برسد که قبول تحمل این وظیفهٔ سنگین را فرموده‌اید یا خیر اینک تبریک عرض میکنمو موفقیت حضرت عالی‌را در اجرای نیات مقدسه که عین آمال وطن خواهان است آرزو دارم «کور چه خواهد مگر دو دیدهٔ روشن»مهدیقلی

در شهر سخن میرفت که در بیان نامه ذکری از افتتاح مجلس نیست رمزاً تلگراف کردم که مقتضی است بافتتاح مجلس اشاره‌ای بشود . امضای میرزا سید ضیاءالدین رئیس دولت است و در تلگرافات رضاخان سردار سپه عبارات امبرانهٔ «ما امر میکنیم». سردار رفعت تلگراف اول که رسید دو دستی توی سر خودش زد، باخیالات اکرادوساختن کردستان‌مستقل ، آرزوهای‌اسمعیل‌آقا و شرارت شاهسون ، هزار و پانصد نفر ژاندارم و عدهٔ کمی قزاق کفایت انتظام معنوی آذربایجان را نمیکند . از رئیس دولت قوه خواستم گفت نمیتوانیم قوه بفرستیم پول هر قدر میخواهید بگوئید و قوه خودتان تدارك کنید ، صد هزار تومان خواستم و درچهار قسط در سر موعد رسید . دردورهٔ میرزا سید ضیاءالدین جواب تلگرافات فوری میرسید و جواب مطابق سؤال و با منطق بود .

موجبات وکیفیات‌کودتای سوم اسفند هنوز روشن نیست آنچه پیداست هیجانی درکارهاپدید آمده وانضباطی دیده می‌شود .

تلگراف رئیس دولت ۴ جمادی ۱۳۰۰ شمسی - از تبریك حضرتعالی تشکر دارم متمنی است صمیمانه احساسات بنده را دراین موقع که امید دارم در آغاز خوشبختی ملت ایران باشد به جهت سعادت و فیروزی ذات عالی و خانوادهٔ محترم خود قبول فرمائید . سیدضیاءالدین‌طباطبائی

تقدیمی‌من

برئیس دولت تلگراف کردم سه هزار تومان حقوق که تقاضا کرده بودم نظر بخانه نشینی وآلودگی در نتیجه آن بود ، قروض را داده‌ام ، ازاول سال هزار تومان ازسه هزارتومان را تقدیم دولت میکنم درعوض دویست تومان برای اجزای کابینهٔ تبریز تصویب بفرمائید که تفاوتی بحال اجزا داده شود درمورد نصرالله و فتح‌الله بنده زادگان که وزارت خارجه و مالیه که از کار معاف داشته‌اند توجهی بفرمائید . دویست تومان قبول شد نصرالله و فتح‌الله را خواسته بودند و تفقد بوعدهٔ محبت کرده بودند .

تلگراف رئیس دولت

حضرت‌ایالت جلیله،تلگراف ۱۴۴۳۲ واصل گردید این مسأله فوق‌العاده اسباب مسرت بنده است که اولین شخصی که دعوت بنده را در اقتصاد و صرفه جوئی استقبال و نخست از منافع خود کف نفس نمود حضرتعالی هستید بدیهی است اینگونه مشاهدات پیوسته برحسن عقیدت و ارادت بنده می‌افزاید . راجع به افزایش بودجهٔ ایالتی بوزارت مالیه دستور داده شد. درخصوص آقای میرزا نصرالله خان هم آنچه تحقیق کرده‌ام استحقاق هرنوع ترفیع مقام را دارند و البته مضایقه نخواهد شد لیکن در موضوع بودجهٔ معارف بنده این افزایش را مفید نمیدانم و معتقدم که بودجهٔ معارف باید بیش از اینهاتوسعه حاصل نماید . بوسیلهٔ ایجاد تا کسی‌که‌برمردم گران نباشد میشود توسعهٔ کاملی ببودجهٔ معارف داد از عقیدهٔ خودتان مطلعم فرمائید انشاءالله یادگاری از حضرتعالی در آذربایجان بماند. ۳ جمادی ۱۶سیدضیاءالدین‌طباطبائی.

تلگراف وزارت خارجه ۱ثور۱۳۰۰

ازقراریکه خبر رسید درضمن فصول منعقده بین روس و ملیون عثمانی درمسکو یکی از شروط این است که اگر حکومت آنقره بخواهد ماکورا تصرف‌کند روسها مخالفت نکنند باید مراقب افکار اقبال‌السلطنه بودبنظر من راپرت بی‌پا میآید و دست باین نغمه نباید زد ودرصلح گلستان‌ماکو را مختار کردند که از دول روس و ایران و عثمانی بهر طرف بخواهد برود و خوانین ماکو بایران روآوردند وناصرالدین شاه همیشه رعایت این نکته میکرد .

خلاصهٔ تلگراف ۱۹ ورقی جمله‌های جالب‌نظر

بستن دکاکین روز جمعه و تزیین بشاخه‌های سبز، موقوف کردن مشروبات سرسفره و گذاردن دوغ و شربت بجای آن ، آوردن مستشار ازانگلیس برای مالیه از امریکا برای فلاحت برای تشکیلات عدلیه از فرانسه برای ژاندارم ازسوئد ، مذاکرهٔ مناسبات تجارتی باآلمان، تأسف ازعدم‌حضور نمایندهٔ شوروی، اظهار برادری با ملت افغان وعثمانی وخواستاری برای ترقیات‌جمهوری‌های جوان قفقاز در این موقع بخصوص (وهر موقع دیگر) تعظیم شعائر اسلام اس‌اساس‌سیاست ایران است . متحد المآلی از تهران رسید در تبدیل عـوارض بلدیه . عـوارض بلدیه

تبدیل عوارض بلدیه (شهرداری)

نسبت بهر محل حکمی دارد اگرچه حافظ از خلاف آمد عادت کام می‌جوید ، ترك عادت موجب مرض است ، بدستور جدید تفاوتی بدست‌نمی‌آید و اجرای آن به اشکالات بر میخورد کیفیات را بتهران گفتم جواب آمد که به معتاد محل عمل کند .

متارکه باروس

حکمی‌رسید که باب داد و ستد با شوروی را مسدود کنیم گفتم اولا باچه قوه ، سرحـدات ما مستحفظ ندارد وانگهی گندم از اقبـال‌السلطنه در خرواری پنجاه و چهار تومان میخریدند نمیداد، پیغام کردند میآئیم میبریم . درسیاست باشوروی صلاح در درباز است ، تفصیل را بتهران گفتم جواب آمد بمصلحت رفتار کنید . درسیاست کلیه تکلیف خواستم برأی خودم موکول شد ، با این رویه میشود کارکرد و شخص درفکر درنمیماند .

۱۲ ثور تلگرافی از رئیس دولت رسید ، خدمت جنـاب مستطاب اجـل اکـرم آقـای حاجی مخبرالسلطنه والی آذربایجان دامت شوکته ، حالا که نصف شب است درمیان کارها تجسس میکنم از طرف حضرت عالی هیچ نوع تلگراف گفت و پرس بنظر نمیآمد ، احتمال میدهم کارهـا جریان بهتری داشته و بهمین سبب از شعف ومسرت مذاکرات محرومم فرمودید، خواهش میکنم هرموقع که موجبی و بهانه‌ای برای تبـادل مخابره دربین نیست لااقل از سلامت مزاج محترم که بیشتر اسباب خوشنودی است مستحضرم فرمائید . انشاءالله درکمال سلامت و استقامت هستید و در کارها نهایت موفقیت را حاصل فرموده‌اید . مترصد مژدهٔ سلامت وجود محترم عالی میباشیم شب ۱۱ ثور سیدضیاءالدین‌طباطبائی.

درمعنی و قصد از این تلگراف مدتی فکر کردم دیدم باید سستی در کار پیدا شده بـاشد چون ازکیفیات اطلاعی نداشتم راه باقدامی نجستم .

اقدام رئیس دولت را در توقیف جماعتی از رجال نمی‌توانم مـلامت کنم آقایانند که این مملکت را به این روز انداخته‌اند و دنباله راهم رها نمیکنند .

سعدالدوله ، عین‌الدوله ، سپهسالار ، فرمانفرما ، نصرت‌الدوله ، محتشم‌السلطنه ، سیدحسن مدرس ، مشارالسلطنه ، قوام‌السلطنه ، حشمت‌الدوله ، امین‌الضرب ، مشارالدوله ، امیرنظام ،وثوق‌ـالسلطنه و ممتازالدوله .

شیخ حسین یزدی ، مجدالدوله و جمعی دیگرپنهان شدند .

قوام‌السلطنه را درمشهد کلنل محمد تقی خان تحت‌الحفظ بتهران میفرستد بماموریت‌فاطمی

۳ شوال ۳۹

سوای مستوفی‌الممالك ، مشیرالدوله ، مؤتمن‌الملك ، صمصام‌السلطنه و از دربار صاحب ـ اختیار و مغرور میرزا باقی صاحبان القاب توقیف شدند . از بعضی آقایان چیزی میخواستند همه سرکیسه را سفت گرفتند مگر امیر نظام که گفتند ۲۵ هزار تومان داد ورهاشد . آرام نمی‌نشینند و عادت هم برچنین اقدامات جاری نیست .

تلگرافی از رضاخان سردار سپه به اسماعیل خان رئیس قزاق (امیرفضلی) رسیده بود که مراهم مثل قوام‌السلطنه بتهران بفرستد وحال‌آنکه درمشورت رئیس دولت به او گفته بودکه فلانی

را مورد هیچ گونه ایراد نمی‌توان قرار داد . اسماعیل خان در جواب گفته بود ممکن است اما آذربایجان‌برهم می‌خورد . اینطورهم نبود دراین مملکت هیچ فکری اساس ندارد‌وهیچ‌خدمتی‌قدر.

دستخط ۵ جوزا ۱۳۰۰ شمسی

نظر بمصالح مملکتی میرزا سید ضیاءالدین را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیأت هستیم باید کمال مراقبت را در حفظ انتظام بعمل بیاورید مطالب مهمه را مستقیماً بعرض برسانید .

دولت ثابت ساختن چه بود این انفصال چیست ؛ میرزاسیدضیاء رفت و فرصت نشد نتیجهٔ کلی از افکار او گرفته شود . آنچه از دور دیده شد مردی صاحب حزم و جاهد درخیر مملکت بود و درعزل اوهم ابداً مصالح مملکت ملحوظ نبود .

قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء

کار های مملکت تعجب آور است ، گرفتن و بستن چه بود ، بلافاصله ریاست وزراء چیست ؛ باز ازتهران گفته شد در را روی شورویِ‌ببندید گفتم قاپوچی می‌خواهد نداریم ، بغلها برای استقبال بلشویکی بازاست، من به‌دادن گندم برنج وکشمش‌از تجاوزبه آستارا جلوگیری میکنم که « سخنش تلخ‌نخواهی دهنش شیرین کن.»

زدوخورد در رشت ادامه دارد ، روسها دوهزار نفر رسماً برشت آورده‌اند و صراحتاً فشار می‌آورند که انگلیس از ایران برود .

میرزا علی هیأت در تهران و میرزا محسن آقای‌قراجه داغی درتبریز برای‌امیرارشد کار میکردند ، امیر ارشد بحکم « کهرکم از کبود نیست » نقشهٔ کودتا درس داشت و شاید اصرار قوام‌السلطنه به اردو کشی او بهمین نظر بوده است و مسلماً اگر کشته نمی‌شد دیوانگی میکرد و سبب دردسر می‌شد .

در این گیر و دار میرزا محسن آقا وجمعی برعلیه من تلگراف بتهران کردند به عنوان سوسیال‌دمکرات. بتهران گفتم محسن‌آقا سوسیال دمکرات را نمی‌فهمد چیست ، من حالیش‌می‌کنم اندیشه نداشته باشید .کابینهٔ قوام‌السلطنه دو نوبت ترمیم‌شد و مرمت برنداشت از بین رفت.

کابینهٔ مشیرالدوله ۳ بهمن ۱۳۰۰ مطابق۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۴۰

از وقتیکه مشروطه شده‌ایم کابینه‌ها با ماه و هفته عوض میشود ، چون اشخاص نو نداریم در معدودی دورمیزنند ، دلوحاجی‌میرزا آقاسی است. مشیرالدوله ومستوفی‌الممالك افراد برجسته‌ای‌هستندلیکن با‌نهاهم‌فرصت نمی‌دهند که کارها را نتیجه بدهند آنچه از اوضاع پیداست اختیارات با سردار سپه وزیر جنگ است .

قنسولگری‌روس

بالاندین نامی بسمت قنسولگری به تبریزآمده ، تجارتخانه‌ای هم بعنوان سانترا‌سایوز باز کرده‌اند ، ازوزارت خارجه‌گفتند نبایدقنسول رابرسمیت شناخت حرفی بود از حلقومی ، من لاعلاج اورا من غیررسم شناختم ، گندم میخواستند و میبایست داد .

یکی از اجزاء که آلمانی میدانست بمن گفت ما خیال ترویج نداریم آذوقه میخواهیم و اگر اینجاهم زیرو رو شود آذوقه تحصیلش برای ما مشکل‌تر میشود . نوبتی بمرند رفته بود وشب در واگن خفته . حبیب‌الله خان سرتیپ مرندی نصف شب میرود او را بیدار میکند ، میگوید من هزار وپانصد نفر حاضر دارم ، چه دستور میفرمائید ؛ گفته بوده است ما دستوری نداریم دستور از ایالت خودتان بخواهید . این است روحیهٔ مردم . من متحیرم دجال چرا ظهور نمیکند یا همین‌هاکه می‌بینیم دجالند.

به بالاندین گفتم آمدن دوهزار نظامی شما چه بود ؛ گفت بر ما معلوم شده است و حس کرده‌ایم که می‌خواهند مجلس را افتتاح کنند ، قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء و معاهدهٔ مارا لغونمایند، ماهم آن دسته را برشت فرستادیم ، بیانیهٔ سید ضیاء و محبتهای شما بود که ما از رشت رفتیم . بیان‌اورا بتهران گفتم .

در افتتاح رسمی قنسولگری کسالت داشتم معهذا حاضر شدم . بروسی و ارمنی و گرجی نطق‌ها شد ، بلشویك به نطق و بافتن حقایق خالی از حقیقت عشقی دارد ، آخر من نطقی حاضر کرده بودم دادم بمیرزا محمد علی‌خان تربیت‌خواند ، آنکه فارسی میدانست فهمید و آنکه نمی‌دانست به تقلید دست بسیار زدند .

نسخهٔ آنرا ندارم ، دو نکتهٔ اساسی درنطق گنجانده بودم ، یکی آنکه هرچند رژیم اسبق روسیه ستم پیشه و بداندیشه بود رژیم کنونی روس خواهان آسایش و طرفدار عدالت است . هرروزه از اثر نسیم یگانگی از چم و خم درفش گلگونش ازهار آزادی و مساوات چهرهٔ مواسات برمی‌افروزد . دیگر آنکه سزاوار تقدیر است که لنین دراسالیب سیاست مدن آخر پرده را از روی افکار برداشت وبرملل آشکار شد که بشر بآن اندازه که جولان هوا وهوس است ، حاضربرای‌تجاوز از حد عادی نیست‌وآسایش نوع درمخاوات است نه درمساوات .

بهرحال‌پردهٔ آخر بالا رفته است تا چه از زیرپرده درآید . امروز که من خاطرات خودم را بدفتر میآورم ، استالین بر خطاهای گذشته تأسف میخورد و درخط جبران است . می‌شنویم و العهدة علی‌الراوی آنچه مسلم است عنوان بلشویکی را را رها کرده‌اند و عنوان جماهیر شوروی سوسیالیستی را اختیار .

نظام‌متحدالشکل

لندبرگ سوئدی احضارشد و فرمانی رسید که ژاندارم و قزاق باید در تحت یك فرم دربیاید و چون سردار سپه صاحب منصب قزاق و رؤسای کل هم دراین ترتیب قزاقند ، ژاندارمها آزرده خاطر شدند و درشرفخانه هستند . پولادین رئیس آنها شد ، اسماعیل خان وسردار رفعت در تبریزند . سردار رفعت خیال ماندن ندارد . اسماعیل خان در واقع رئیس است ، دوهزار تومان به پولادین داده شد به شرفخانه ببرد و به ژاندارم تقسیم کند گفتند پانصد تومان آن درشهر بمصرف عیاشی رسید بقیه‌را پولادین بشرفخانه برد .

ژاندارم سه برج طلب دارد ، پانزده روز ازآخر بژاندارم حقوق دادند گفتند ازاول باید محسوب شود ، باز دوماه ونیم طلبکار باشیم وشاید قدری تلخی کرده بودند .

بطوری که بعداً کشف شد قیامیها ازمن که مأیوس شدند با لاهوتی داخل‌مذاکره شده‌بودند، درمقابل کودتای تهران کودتائی کرده باشند ، حتی‌اسماعیل‌آقا را دعوت کرده بودند که‌نوشته‌شان بدست آمد لاهوتی در این تصور بوده است که لدی‌الورود در تبریز پنجاه هزار نفرهوا خواه و فدوی خواهند داشت .

احمد خان پولادین صاحب منصبان ژاندارم را میخواهد و پرخاش میکند میگوید اگرمن برجماعتی فاحشه ریاست میداشتم شرافتمندانه‌تر بود تا ریاست برشما .

افراد برسر حقوق آزرده ، صاحب منصب مورد سخط شده دست بیکی میکنند پولادین و حاکم شرفخانه را که برادر ساعدالسلطنه بود با رئیس تلگرافخانه توقیف میکنند ، سیم تلگراف و تلفن را قطع وشبانه رو به تبریز میآورند .

خبر به تبریز رسید ، حال حبیب‌الله خان با جمعیتی از طرف کردستان بمیاندوآب آمده است که اکراد را بجای خود بنشاند ، قزاق تبریزهم بمیاند وآب رفته است ، معدودی که درشهرند جدید ونوآموزند ، خالوقربان که با ششصد نفر لر بکمك اردو در دفع متجاسرین رشت بتهران آمده مایهٔ دردسر تهران شده بودند باذربایجانشان طرد کرده‌اند قوهٔ منحصر بفردند ، اسمعیل خان آنها را به پل آجی‌جلو لاهوتی فرستاد دوتوپ همراه داشتند .

امری فوق‌العاده است که ژاندارم یك شبه از شرفخانه به تبریز آمد که چهارده فرسخ‌مسافت است ونیم ذرع برف روی زمین ، خالو قربان بدون درنگ بآنها ملحق شد .

اسمعیل‌خان نزد من‌آمد که بقزاقخانه بروم گفتم مرکز را نباید خالی کرد بحبیب‌الله خان تلگراف کرده بودم به تبریز بیاید ، تا از تهران کسب اجازه کرد شش روز طول کشید ۱۲ دلو

لاهوتی وارد تبریز شد قیامیها دور اورا گرفتند . عزل من و نصب اجلال‌الملك را خواستند که در ارومی است و به تبریز آمد .

من درعمارت علاءالدوله هستم ، روز اول تورج میرزا از صاحب منصبان لایق ژاندارمری نزد من آمد نصیحت بسیار کردم سود نداد ، دو روز لاهوتیان از محل امامزاده حمزه بقزاقخانه توپ انداختند و یك گلوله در دیوار عمارت نشست ، قزاقخانه سنگر بسته است خالو قربانیان درشهر متفرق منتظر موقعی برای چاپیدن ، لاهوتی انتظار پنجاه هزار نفر مردم تبریز را میکشد که قیامی‌ها وعده داده‌اند .

اعلان لاهوتی

خدمت عموم برادران آزادیخواه‌اعلان می‌شود ، برادران ! حالا که می‌خواهید شرافت آزادیخواهی و ناموس مجاهدت و مردی خود را بعالم ثابت کنید بدانید که غارت و مردم آزاری و تعدی به بیطرفان و اصناف متعدی را ازهرشرافتی‌محروم میکند ومتعدی بی شرافت باید اعدام شود بزرگترین وسیلهٔ پیشرفت دیسپلین است . رئیس ژاندارمری لاهوتی

یك هفته درعمارت علاءالدوله محصور قیامی‌ها بودم وهرلحظه مترصد که برسرمن بریزند. شبی سیدالمحققین ، تربیت و فیوضات بمنزل من آمدند شام صرف شد ، بعد از شام باز نشسته‌اند ، سرتیپ‌زاده که از طرف قیامی‌ها رئیس نظمیه شده است وارد شدگفت فلان وفلان را اطراف‌عمارت گذارده‌ام و خطری نخواهد بود ، حضرات گفتند ما نگرانی داشتیم و میخواستیم شب را بمانیم با این ترتیب حاجتی نیست . بسرتیپ زاده گفتم حافظ من شما نیستید این لوحه است ، لوحه روی میز من‌بود بخط عباسقلی قاجار وذبیح‌السلطنه و توکل‌علی‌الله ففروالی‌الله برآن نوشته، حاجی ساعد-



السلطنه گفت وقتی من دیدم میرهاشم و امثال او از اشرار اطراف شمارا گرفته‌اند برای حضرات پیغام فرستادم‌معلوم شد روز جماعتی درمسجد مجتهد ازدحام کرده بودند که برویم بچه‌های‌خیابانی را بیاوریم بریزیم بعمارت ، عیال خیابانی بچه‌ها را پنهان کرده بودوگفته بود اگر اصرار کنید من بمسجد میآیم و میگویم قاتل کیست ،بفلانی چه ربط‌دارد ،اگر از خودمن بپرسند میگویم بادامچی که نگذاشت اصلاح بشود .

روز دیگر لاهوتی برادر تنکابنی را بمنزل من فرستاد که‌مرا بژاندارمری ببرد، بامنتظم-الحکماء رفتم، صورت اسارت بود، برادر تنکابنی پهلوی من‌نشست مرا دربالاخانهٔ مشرف به خیابان جا دادند و قراول برگماشتند. ساعد السلطنه، منتظم ومحمدخان منشی مخصوص من‌با من‌هستند.

امروز بنا است که مجاهدین شهر در میدان توپخانه حاضر شوند، میدان قرب ژاندارمری است، دویست سیصد نفر تماشاچی جمع شده بودند و متفرق شدند باد بزخم لاهوتی خورد.

محمد خان آدم مرا شورای اشرار خواستند، پیغام کردند که اگر یك تیر از طرف قزاق بما خالی شود شما وصد نفر را که گرفتار کرده‌ایم میکشیم، گفتم بگو از من در این‌محل چه‌کاری ساخته است؛ جواب‌آورد که تلگراف بتهران کنید من هم تلگرافی مرتجلا نوشته دادم،

تلگراف بتهران مقام ریاست وزراء این شرح را از ژاندارمری عرض میکنم امری واقع شده است باید عقلا اصلاح کنند شهر تبریز میدان‌جنگ نشودبقزاقخانه گفته شود اقدام نکنند که آتش خاموش شدنی نیست بنده هم در معرض تلف هستم انشاءالله با حسن توجهات اولیای دولت مسأله حسن خاتمه پیدا خواهد کرد موقع عفو و اغماز نسبت باهالی یك شهر ۱۷ دلو مخبرالسلطنه.

حاجی ساعد السلطنه تعجب کرد که در عبارت تلگراف ترك نبود، چه غالباً درنوشتجات‌من ترك حروف‌هست. حاجی ساعدالسلطنه مبهوت‌است، منتظم‌الحکماء مشوش، من متفکر، محمدخان تب کرده بمنزل خود رفت در این حال درویشی از خیابان میگذشت ومیخواند من‌هم بهمان لحن خواندم و اتفاقاً حنجره مساعدتی کرد.

از خارجی هزار بیکجو نمیخرند گو کوه تا بکوه منافق سپاه باش

حالا نزدیك غروب است آمدند که بتلگرافخانه بروم رفتم، در این اثنا صدای چند تیر آمد متفرق شدند، منهم بژاندارمری برگشتم، بعضی ژاندارمها اطراف مرا دارند برادر تنکابنی به منتظم گفته بود اینکه بجسارت در درشکه پهلوی فلانی نشستم احتیاط از اشرار بود، سرشب‌منتظم لاهوتی را ملاقات کرده گفته بود این بود معنی آن شعر که:

برای خدمتت پیمان محکم با خدا بستم بگیر ای نامور دستم که پادار آمدم اینجا

سران معرکه بمنازل خود رفتند، لاهوتی فرستاد مرا نزد خودش بردند، سرشب نزد من آمد، گفت: «من‌جنایتی کرده‌ام وآخر کارمن دار است، شما را اگر باین وضع بژاندارمری آوردم برای محافظت بود، در ارك امنیت نداشتید خواستم تا هستم جنایت دو نشده باشد، اگرما مغلوب شدیم اتومبیل حاضر است و اختیار با خودتان.» شب دیگر لاهوتی، اجلال الملك وسرتیپ زاده نزد من آمدند که ریاست جمهوری قبول کنید شما را روی سر به عالی‌قاپو میبریم و پنجاه هزار نفر برای مدافعه حاضرند (همان پنجاه هزار نفر که برای کمك لاهوتی حاضر بودند) گفتم من در ایران با وضع حاضر بجمهوری معتقد نیستم کسی را پیدا کنید که معتقد باشد.

خواستند که شرحی بقزاقخانه بنویسم نوشتم. وقتی در برلن آشوب شد، سرتیپی که مأمور اسکات بود بی‌حوصله شده امر بآتش داد، نفرات اطاعت نکردند، او را خواستند و سرتیپ دیگر و فوج دیگر گماشتند، وی فوج را بحال ستون در چهار راهی که بود بازداشت. آمد وشد موقوف گشت، شب شد مردم متفرق شدند.

محترم‌ترین چیزی‌که داشتم کتاب مجمع‌الادوار درموسیقی‌از تألیفات خودم بودآنرا بتربیت سپردم که اگر ازمیان رفتم بوراث برساند.

روز ۱۹ دلو قوای میاندوآب به تبریز رسید، ظفرالدوله مقدم بود، از گردنهٔ سردرود چند تیر در جواب لاهوتیان بشهر انداخت آسیبی نرساند، اسمعیل خان قدغن کرد که توپ بشهر نیندازند از طرفین خاموش شدند.

روز بیستم جنگ شد، اول صبح تورج میرزا زخم برداشت بمریضخانه آوردندش تا نزدیك غروب مبادلهٔ تیر می‌شد گاهی هم گلوله ببالاخانه که منزل من بود می‌آمد، بقهوه‌خانه که مواجه نبود پناه بردیم.

دوبند از ترجیع بندی را که یاد کرده‌ام من در این روز یعنی بیستم دلو در ژاندارمری ساختم که راجع بهمان واقعه است دوبیتش این است:

آتش لاهوتیان فتنهٔ ناسوت شد	حزب تجدد بزد بار دگر سخت نیش
من‌عجبم‌زانکه‌این‌قوم‌چرااز‌عناد	مصلحت قوم را دست ندارد زریش

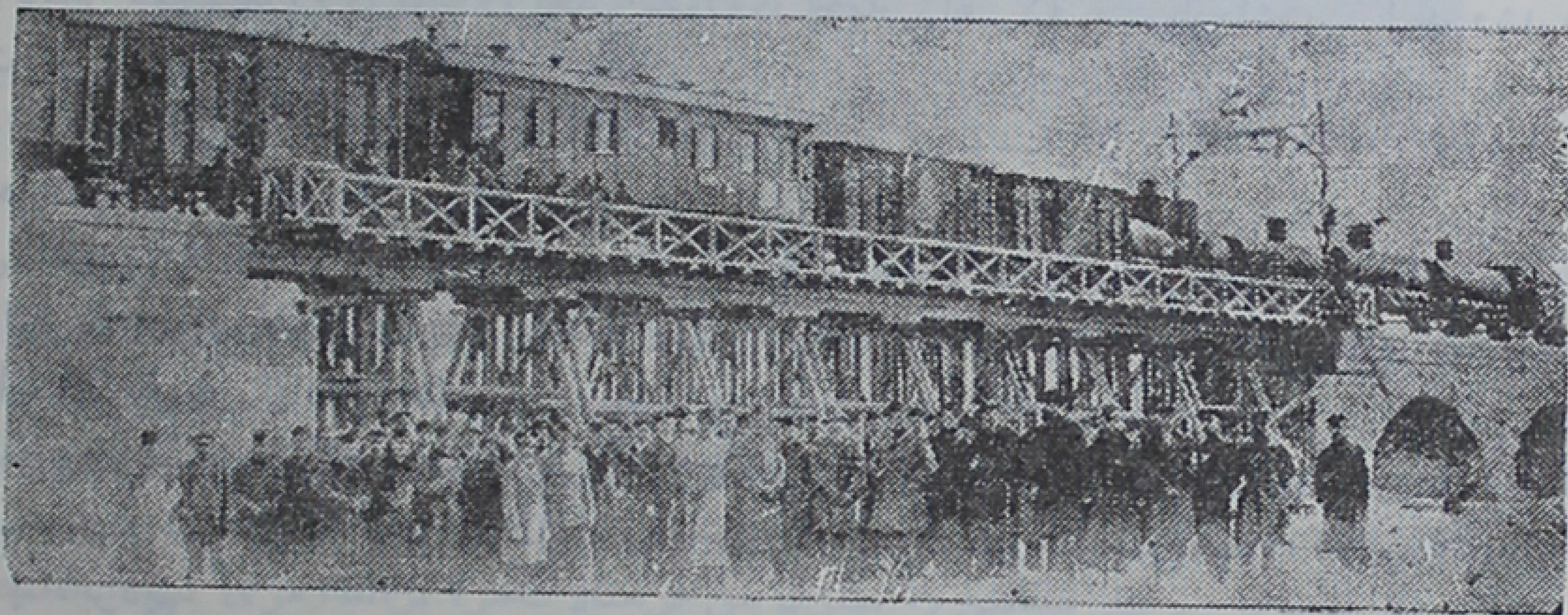
اجلال‌الملك هیچ برو نیاورد، نایب الحکومه بود وموظف بحفظ من، یکنفرازارباب مناصب را لاهوتی مراقب حال من کرد، از شاگردان مدرسهٔ علمیه درآمد واظهار ارادتی کرد. ژاندارمها نزدیك غروب بعجز خود پی‌برده مصمم گریز شدند ، لاهوتی پیغام کرد تا من هستم هرجا میروید بروید، خودش با سیصد ژاندارم بطرف جلفا عازم شد. من از ژاندارمری بیرون‌آمدم صاحبمنصب مراقب حال من همراه است، درشکه‌ای میگذشت چند نفر درآن بودند آنها را پیاده کرد سوار شدیم وبسرخاب بمنزل اجلال‌الملك رفتیم. عده‌ای ژاندارم با دوتوپ از کنار خانهٔ او میگذشتند ، بادامچی ، حاجی میرزا علی نقی ، سیدالمحققین ، امیر خیزی، فیوضات ، معتمد التجار خدمت حضرت نایب‌الایاله بودند که من وارد شدم، چشمها گشاد شد، تعجب کردند و از وقایع حتی عبور توپ از کنار عمارت خبر نداشتند. نشستم، حال جماعت بغایت پریشانست گفتند حال تکلیف ما چیست؟ گفتم دست من فعلا بحبیب‌الله خان و اسمعیل‌خان نمیرسد بهتراین‌است که امشب بخانه‌های خودتان نروید ، سیاه‌تر از رنگ روی رنگرزان فساد رنگی هرگز ندیده بودم ، همه رفتند سید‌المحققین ماند .

تورج میرزا گفته بود مرا هرجا فلانی هست ببرید اورا بمنزل اجلال‌الملك آوردندباحوال‌پرسی او رفتم احوال پرسیدم.

آخرشب اسمعیل‌خان و شیبانی بمنزل اجلال‌الملك آمدند ، امنیت جانی تورج میرزا را قول گرفتم.

سیدالمحققین با من یکجا خوابید، البته در رختخواب مختلف ، امشب هم بسرآمد ، صبح دیگر مشغول صرف چای بودیم از بازار پشت سرهم شاکی می‌آمد.

خالو قربانیها موقع بدست‌آورده‌بودند، اجلال‌الملك خودش‌را گم کرده‌است گفتم برخیزید به‌عالی‌قاپو برویم ، حرکت ما در شهر اسباب تسلیت است وانگهی باید فکرمردم بود ، رفتیم . در این اثنا اسمعیل‌خان پیدا شد گفتیم وشنیدیم، قرار شد اسمعیل‌خان سواره در بازار گردش کند و از غارت جلوگیری نماید، کرد و مفید بود . اکثراً آنچه تاراج شده از جمله از مغازهٔ شوروی استرداد نمود. من بعمارت علاءالدوله رفتم و بتدارك حرکت پرداختم اسمعیل‌خان و شیبانی اصرار داشتند بمانم گفتم‌سفاهت تا همینجا بس‌است، ۲۶ دلو از راه جلفا حرکت‌کردم، قیامی‌ها باسمعیل‌خان گفته بودند فلانی از این راه برود بلشکویکها را می‌آورد، معزی الیه هم بمن گفت، قدری خندیدم منتظم‌الحکماء ومحمدخان منشی همراه منند .



امیر فضلی- مخبرالسلطنه-قنسول انگلیس-امان‌الله میرزا

روز چهارشنبه ۱۲ دلو معهود بود پل آجی راه‌آهن را افتتاح کنم ، در بهار آب چهار چشمهٔ آنرا برده بود وترسکینسکی مهندس روس که رئیس راه است و از زمان روسها مانده است با مصالحی از آهن وچوب که در شرفخانه داشتیم بطرز خوبی تعمیر کرده بود و همان روز لاهوتی به تبریز آمد وافتتاح معوق ماند.

رئیس راه خواهش کرد در موقع حرکت بجلفا آن تشریفات بعمل آید.

هزار تومان از مالیه چك بانك گرفتم، موسس‌خان رئیس مالیه است و اشکالات غیرمنطقی نمی‌کند.

قنسول انگلیس وفرانسه در گار بودند تعجب کردم ، چه مشایعت حاکم معزول رسم نیست گفتم شاید رئیس راه دعوت کرده است.

موقع حرکت رسید ترسکینسکی در گوش من گفت قنسولها خودشان آمده‌اند دعوت کنید سرپل بیایند،دعوت کردم.

عملجات راه واگنی را بیرق بندی کرده‌اند و روی پل‌آورده تا رد نشود حرکت ممکن نیست، هوا قدری سرد است وباد میوزد.

هدایت‌خان پسر آصف الدوله معاون رئیس راه است ، نطقی مفصل خنك‌تر از هوای دلو برخواند، معطل شدیم، می‌بایست جوابی داد گفتم من و ترسکینسکی دو مهندس بودیم برای دو ساختمان، مهندس راه با مصالح سربراه سروکار داشت، هرجا پایه نهاد ایستاد ، پیچ ومهره بجای خود قرار گرفتند، پلی آراسته انجام یافت، ساختمان بروفق نقشه بعمل آمد . مصالح من سربهوا بودند، هرعضو را بهرکاری گماشتم استقرار نیافت و قرار نگرفت ، این بود که او بمقصود نایل شد ومن نتیجه‌ای که میخواستم نگرفتم. یکهزار تومان را تقدیم مهندسین کردم و از پل گذشتیم‌بندی که سر راه بسته بود مقراض شد.

طرف دیگر پل چادری برپا کرده بودند ، چای و شیرینی حاضر بود، فنجانی چای صرف شد، رسم وداع بعمل آمد، مرخص شدم، ظهور محبت صمیمی حاضرین رقتی آورد . ترن حرکت کرد و با چشم پراز اشك از هم جدا شدیم.

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران   کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

قنسول فرانسه بمن محبتی پیدا کرده بود و در مدت اقامتش در تبریز در اعیاد سال نو بهم تبریك میگفتیم، در صحبت با رفقا مرا پدر میگفت. رئیس راه از بعضی قطعات راه نگران بود، همراه آمد، شب حرکت نکرد وسپرده بود آهسته برانند، دو روز در راه بودیم.

مأمورین شوروی هم بمن مودت داشتند، یکنفر از اجزای سانتراسایوز با من‌آمد، درجلفا واگن مخصوص خودشان را برای من حاضر کردند که در راه از هر زحمتی در امان باشم چه آن واگن رسمی بود وکسی بدون اجازه وارد آن نمیتوانست شد.

شب را در عمارت گمرك بسربردیم، محمدعلی‌خان رئیس‌گمرك ازشیبانیهای بسیار مؤدب و معقول است پذیرائی خوب کرد ، چند مرغ پخته نان ومیوه حاضر کرده بود که همراه داشتیم تا تفلیس مستغنی بودیم. واگن تجارتی واگن باری بوده است که آنرا دو قسمت کرده دیوار آنرا پارچه‌های اعلی کشیده بودند وکل لوازم آسایش درآن موجود بود . ایستگاه نخجوان از آبادی مسافتی دارد، قنسول مادر نخجوان به‌گار آمده بود گفت معاون نظمیهٔ نخجوان میخواهد شما را ملاقات کند، اجازه دادم ، دیدم او را میشناسم، یکنفر هم همراه او بود، شروع کرد به بیان فلسفهٔ آشوب که «تا پریشان نشود کار بسامان نرسد» (پریشانی را دیدم سامان را ندیدیم) من ساکتم ، معاون نظمیه گفت مرا می‌شناسی؟ گفتم بنظرم آشنا میآئی گفت من یکی از آن شانزده نفرم که به تبریز آمدیم کمیتهٔ بلشویکی بسازیم گرفتار شدیم، چند روز در نظمیه بودیم ، شما دونفر را خواستید ونصایحی کردید وما پذیرفتیم و در تبریز از شما محبت دیدیم، حال اینجامعاون‌نظمیه‌ام، لاهوتی وکسانش را درشهر در قهوه خانه‌ای کرده‌ایم ومأموری برآنها گماشته اطراف واگن هم‌آدم

گذارده‌ام. الان میروم وتا دوساعت دیگر شمارا راه می‌اندازم که بسلامت از اینجا بروید به‌رفیقش گفت برخیز اینجا جای این حرفها نیست رفت وپس از دوساعت ترن ما راه افتاد. ممتازالدوله که رسمی بود در اینجا دو روز معطل شد.

بلی! شانزده نفر از مردم خوی، اردبیل و سراب به تبریز آمدند از تهران بمن‌گفته‌بودند که دعات شوروی اعتبارنامه روی پارچه به‌آستر شلوار دوخته دارند وهمینطور بودقضیه کشف‌شد، چند روزی حضرات در نظمیه بودند، نزدیك نوروز بود، به‌بصیرالسلطنه گفتم ازآنها ملاقات کرد و دو نفر زبان فهمشان‌را دعوت به ملاقات‌من، آمدند، یکی همان عبارت تا پریشان نشودکار بسامان نرسد را عنوان کرد.

رفیقش گفت ما صنیع‌الدوله را می‌شناختیم شمارا هم میشناسیم، خیر-خواه مملکت بودید و هستید، حرف‌مابااین‌اوضاع است، رشوه، دزدی، تضییع حقوق ، بی‌ترتیبی ، نقص تشکیلات تا کی؟ گفتم‌همهٔ این حرفها صحیح است و من‌همراهم، درست‌ملاحظه کنید اگرخودمان میتوانیم چاره کنیم من‌جلو می‌افتم و اگر نمیتوانیم دعوت اجنبی‌جز خرابی چه‌نتیجه دارد؟ تصدیق‌کردندموافق شدیم گفتم‌چرا باید من شما را توقیف کنم. آزاد باشید ، کارهم بشما رجوع میکنم ، خواستید خرجی میدهم به قفقاز برگردید، چندی در تبریز بودند و رفتند عکس آنهارا دارم.



صف اول وسط سلام‌الله مددزاده - دست چپ‌علی‌اکبرجعفر، دست راست ابراهیم‌صادق، مونس اسمعیل

صف دوم : ابوالقاسم علی ، محمدنقی شیخ رضا ، سیف‌الله غلامحسین، کریم‌الله عیوض ، غلامحسن ، رحیم علی، سید محمد میرهاشم.

صف سوم : محمدعلی هادی، کربلائی حسین محمود، میرزا علی نقی حسن، عباس فرخ، غفار رحیم.

ایروان نقداً حکومتی مستقل است ، شنیده شد قصد پذیرائی از من‌دارند ، خبر راست یا دروغ من‌به‌ایروان‌نرفتم چون کالسکه خصوصی بود از ترن باز کردند . ایروان سر راه تفلیس‌نیست شعبه‌ای از راه جدا میشود به‌ایروان میرود .

در منزل‌سردوراه ماندم ، ترن‌رفت و برگشت ، حرکت‌کردم ،از وزرای ایروان‌به‌تفلیس‌می-رفتند، میوه‌درقفقازیه بواسطهٔ انقلابات یافت نمیشود ، من‌سیب‌خوب‌همراه داشتم بتوسط منتظم‌قدری سیب برای آنها فرستادم و احوالپرسی‌کردم آنها هم‌قدری کنسرو برای من‌فرستادند .

ممتازالدوله برای تسویه‌حسابهای تسویه‌نشدنی از زمان‌جنگ مأمور تفلیس است ، ازتبریز گذشت، چند هفته در تبریز از او و اصحابش پذیرائی‌کرده بودم در هتل اوریان (مشرق) منزل‌باو داده‌اند و میهمان حکومت است. تفلیس‌پایتخت گرجستان فعلاً دولتی علیحده است . نزد او رفتم اطاقی هم بمن دادند . دوازده‌روز در تفلیس توقف‌کردم، خستگی‌تبریز فی‌الجمله از رگ‌وریشهٔ‌بدن

من بیرون رفت، حال دماغی آرامش یافت . هتل‌اوریان را مکرر دیده بودم، اول هتل تفلیس بود از هرجهت آراسته و تمیز و مرتب، حال در نهایت بی‌نظمی‌است، کثیف ، مبلها شکسته ، رومیزیها پاره، بعضی متعلق به‌هتل‌های دیگر، روی‌میز اطاق‌من رومیزی هتل لندن، چراغ نامنظم،مجاری آب مسدود، مستراح را آب‌برداشته بود و هفته‌ای‌گذشت‌کسی به‌مرمت نپرداخت .

وزیرخارجه‌باصطلاح هفته‌ای یك‌شب‌به‌سرکشی‌میآمد ، مقداری‌مشروب‌میخورد قماری‌میکرد ومیرفت گفتند به‌پول ماهاهی‌سه‌تومان مقرری‌دارد و شبی‌پنج‌تومان قمار میکرد . تومان بپول‌روسیه صد هزار روبل کاغذ است .

از طرف شوروی مأموری درگرجستان‌است از ممتازالدوله خواهش کرده بود او را ملاقات‌کنم رفتم، آلمانی حرف میزد اما حرفی که حرف باشد از او نشنیدم . محتاج عینك‌بودم با فریدالسلطنه از اجزای قنسولگری خودمان به منزل دکتری رفتیم نمره معین‌کرد، از ویزیت(حق‌العلاج) دکتر پرسیدم‌امتناع‌نمود، تعجب کردم‌گفت تصور کرده‌اید که ما از محبتهای شما در تبریز نسبت به‌اهالی‌قفقاز بی خبر بوده‌ایم قدر ندانسته‌ایم که حالا برای مختصر خدمتی اجرت بخواهیم ؟ چون جوابی نداشتم‌آدرس‌اوراخواستم.



وسط ممتازالدوله دست راست مخبرالسلطنه، ترجمان‌السلطان جلایر، دست‌چپ ساعدالسلطنه، اعتصام‌السلطنهٔ قدیمی.
صف‌دوم از راست‌بچپ حاجی‌مهدی مقدم ، ممتازهمایون مقدم، سردار فاتح ، منتظم‌الحکماء

چندروز بعد از ورود من دکان‌زرگری‌ئی‌در تفلیس بازشد، نقره و طلاو جواهرمیفروختند ، خیلی تعجب کردیم چه داشتن آن‌اشیاء ممنوع بود ، معلوم‌شد دامی است هرکس هرچه‌میخرد باید آدرس خودش را دردفتری بنویسد شب‌میروند استرداد میکنند، آن‌مغازه چندروز بیشتر بازنبود. صاحب‌خانه‌ای مرد که خانهٔ‌پنج‌طبقه داشت و فقط یك‌اطاق باو داده بودند در بقیه‌رنجبرسکنی کرده بود ، نعش او دوروز در کوچه‌ماند . گفتند مردم را در زیرزمین‌حبس میکنند آب در زیر زمین میبندند و بسیار نسقهای عجیب و غریب که ازوحشت‌آنرو افتاده است . عشق‌به‌کتاب مرا مکرربه‌کتابفروشی سر راه برد و دوصندوق کتاب دور من‌جمع شد، درتهران پشیمان شدم قدری دیربود.

امنیت ولایت وآزادی بقدری بود که‌در هرواگن دوسالدات کشیك‌میکشیدند، من غالب‌درب اطاق خودم‌را می‌بستم میرزا ابراهیم‌خان از اجزای قنسولگری بامن میآمد ، در حقیقت زبان‌قافله بود ، باوگفته‌بودند فلانی‌چرادر اطاقش را میبندد و هواگرم است وگرم‌هم‌بود ،اگرچه اول‌بهاراست ازچه احتیاط میکند ما اینجا هستیم . تودلم‌گفتم از خودتان‌معلوم شد آن‌سالدات‌ها گرسنه‌اند، شام و ناهاری بآنها نرسیده است ، نان و پنیر خوب‌همراه داشتیم گفتم بآنها دادند و چای‌از برای آنها خواستند شش‌دانگ رفیق شدیم دیدند که‌من ازتاوارش هاتاوارش‌ترم .

در باکوسراغ هتل‌کردیم، پیشتر دوسه‌هتل‌خوب داشت ازبین‌رفته بود، عمارتی‌را تازه‌بصورت هتل درمی‌آوردند تمام نبود، چند اطاقی‌مهیا شده بود نامنظم درهم‌وبرهم، فوق‌العاده کثیف . آقای ساعدقنسول باکو خبر شده‌بود به‌هتل‌آمد و مرا به‌منزل خود برد دو روزیکه در باکو بودیم منتظم برای شام‌وناهار به‌قنسولگری می‌آمد نهایت مهربانی را ازساعد دیدم . رئیس حزب باکو قاسم‌نامی بدیدن آمد قدری‌صحبت‌کرد گفت ما بشما ایرادی نداریم خیابانی با دولت‌طرف شد جنگ‌کردکشته شد اما در قضیهٔ میرزاکوچك‌خان بحث داریم پس ازقتل چرا سر اورا بریدند[1] و عکس انداختند ؛ محمدتقی‌خان در زدوخورد کشته‌شد چرا بی‌احترامی به‌جنازهٔ اوکردند ؛ گفتم‌با خیابانی جنگ نشد برای اینکه‌جنگ‌نشود شبانه‌فرستادم عالی‌قاپور را تصرف کردند خیابانی‌پنهان‌شد و درنتیجه مصادفه زخمی‌شد و انتحار کرد .

دیدم این‌مردم بیش از آنچه گمان میشود از همه‌جا مطلعند و موشکاف ، مرا در تفلیس از مزاحمت اجزای گمرك در باکو ترسانیده بودند ، در موقع‌سواری‌به‌کشتی یکی را به‌معاونت رئیس گمرك معرفی کردند خوش‌باشی‌گفت و صندوقهای ما راکه غیرازکتاب چیزی‌نداشتیم به‌کشتی‌فرستاد اجرتی‌هم مطالبه نشد . کشتی به‌انزلی میرود کشتی‌کوچکی است و بسیارکثیف دو اطاق برای‌مسافر دارد یکی تنگ‌وتاریك و بدهوا یکی روشنتر یا کمتر تاریك و کمتر ناتمیز که بعضی‌صاحب‌منصبان مأمور لنکران گرفته‌اند . متحیربودیم که چه‌کنیم ، جوانی خوشرو و مهربان پیدا شد گفت قدری صبر کنید من جای سالم بشما میدهم ، در این اطاق حصبه‌ای بوده است، رفت وبرگشت ما رابرد، بالای سطحهٔ منزل‌خودش را بماداد ،برای من‌ومنتظم کافی بود سایر اجزا درسالن کشتی‌بسربردند. شکر نعمت میکردم که دویست‌نفر سالدات‌ریختند روی‌سطحه، کثیف ، بدبو و غالب‌مست.منتظریم کشتی حرکت‌کند و هوا آن‌بوهای بد را ببرد ، شب‌تا سحر از غوغای آنها و صفیر استفراغ خواب درستی نکردیم ، بی‌وحشت از این همسایگان افسار گسیخته نبودیم . امشب هم‌گذشت ، صبح شد آفتاب برآمد به‌لنکران رسیدیم میهمانان محترم پیاده شدند نفسی‌کشیدیم که بحمدالله بخیرگذشت سطحه را شست‌وشوئی دادند و نظافتی‌شد . منتظم به‌گردش رفته من‌تنها هستم صاحب منزل که بر ناخداست جوانی‌را آوردو درغرفه‌کرد در را بست‌و رفت . آن‌جوان نشست کفشش را کند،جورابش را درآورد من‌فکریم که چه‌میکند ، بسته‌ای از جورابش درکرد گویا دوتومان دوهزاری‌پول‌مابود. و کفشش را پاکرد کفش و جوراب دیگرش را درآورد بسته‌ای دیگر ازکف‌پا بیرون آورد بسته‌ها را درکشو میز گذارد و رفت . گفتم این‌امنیت و آزادی را خدا از شما بگیرد.در آستارا مأمورین گمرك به‌کشتی آمدند همهمه شد .

از تجار رشتی دونفر روی کشتی بودند و در غرفهٔ ناخدا منزل داشتند بسته‌ای که ندانستم چیست بمن‌دادند که این‌بسته درخدمت‌شما باشد با خیلی اکراه پذیرفتم و کناری گذاردم .

مأمورین‌گمرك کار خودشانرا انجام دادند یکنفر در منزل مرا بازکرد پس ازسلام گفت من مأمور گمرکم مسلمان بود و فارسی‌میدانست گفتم بفرمائید مأموریت خودتان را بعمل بیاورید

۱ـدر روزنامهٔ پراودا وایزوستیاشرحی درمذمت‌نظام‌راجع به‌سرمیرزا کوچك‌خان نوشته شده بوده است . جواد قدیمی اعتصام‌السلطنه چای به‌مخبرین روزنامه داده توضیحاتی میدهد که بریدن سر میرزا کوچك ربطی به نظامی نداشته مردم جنگلی که نعش او را شناخته بودند این کار را کرده بودند که سر میرزا را بیاورند و انعام بگیرند . روزنامه نویسان خبر قبل‌را تکذیب‌میکنند راپرت بوزیر جنگ میرسد شرحی به مشارالسلطنه قدیمی پدر اعتصام‌السلطنه در اظهار امتنان می‌نویسد .

۱۳۱۴ تاریخ ۱۹ برج دلو ۳۴۰ فدایت شوم مرقومهٔ شریفه بضمیمهٔ سواد مراسلهٔ آقای اعتصام السلطنه زیب وصول داد و احساسات ایشان واقدامی که درموردمخلص نموده‌اند موجب‌مزید امتنان گردید . رضا مهر وزارت جنگ .

گفت فقط برای‌سلام آمدم و تشکر از محبتهای شما .چون همیشه‌از آستارای ما چیزی میخواستند و من اجازه میدادم و مضایقه نمیکردم و درآستارای ما همه‌چیزبود و درطرف روسیه هیچ نبود. در انزلی یاور روح‌الله خان که مرا از شیراز میشناخت دوشب به‌اصرار درغازیان مرا نگاه داشت و پذیرائی کرد .

تلگرافی به‌حاج‌ساعدالسلطنه کردم ، خدمت‌هم محبس محترم حاجی‌ساعدالسلطنه، به‌سلامت به‌انزلی رسیدیم سلام مرا به‌رفقا برسانید مهدیقلی .

در رشت‌گوشهٔ سبزه‌میدان هتلی‌بود اطاقی‌گرفتیم بدهم نبود اما از هتلهای‌نمره‌اول پاریس و برلن گران‌تر و بواسطهٔ قلت مشتری نمیتواند غیر از این‌باشد. ایرانی هنوز عادت به‌هتل‌ندارد‌غالباً به‌منازل شخصی متوسل میشوند یاآشنایان از مسافر پذیرائی‌میکنند . نایب‌الحکومه بحکومت‌دعوت کرد عذر آوردم مخالف این رسم بودم که مسافر مزاحم حکومت باشد . صدیق اعلم مدیر مدرسهٔ متوسطهٔ رشت است خواهش‌کرد‌به‌مدرسه رفتم آراسته‌ومنظم بود . محمدصفی‌خان‌ناظم‌العلوم‌عمه‌زاده معاون وزارت فواید عامه برشت آمده بود دعوت کرد، شب دوم‌توقف را به‌مرکز راه رفتم شاه‌قلی‌میرزا از شاهزادگان‌بهمن‌میرزائی مدیر است پذیرائی‌خوبی‌کرد قالیچهٔ‌کار هریس به‌یادگار باو دادم. روز دیگر بنای حرکت داشتیم حکومت که در راه بود رسید وبرای ناهار ما را نگاه داشت حرکت قدری دیرتر باتفاق محمد صفی‌خان شد. دو بغروب مانده به ملاعلی رسیدیم در راه برف گرفته هوا بشدت سرد است و اتومبیل من که کرایه است هردم رو میرود. گاهی پنچر میشود گاهی‌دربرف وا میماند بهرزحمت پاسی از شب گذشته بقزوین رسیدیم . عمارت ادارهٔ راه از ابنیهٔ روسها است همه‌قسم‌لوازم آسایش مهیا، اطاقها گرم سفره‌چیده ما زحمت سرما کشیده فرج بعد ازشدت بود. روز دیگر صبح زود حرکت شد مگر مقارن غروب بتهران برسیم یا اقلا به مهرآباد، کسالت اتومبیل مانع شد .

اخوی مخبرالملك با بعضی منسوبان و آشنایان به‌مهرآباد آمده بوده‌اند مأیوساً معاودت میکنند در چهار راه حسن‌آباد ازآنها گذشتیم وبرسلامت شکر کردیم ۱۳۰۰/۱۲/۲۰

هفته‌ای به دید و بازدید دوستان گذشت به مجلس رفتم و احتمال خنکیها از طرف اقلیت برحرارت میدادم. سلیمان میرزا طرفدار انقلاب مخالفت کرد، کاسه وکوزه برسرآزادیخواه بدبخت شکسته شد. دعوی آنکه من آزادی را کشته‌ام وحجت آنکه خیابانی در مجلس روی صندلی‌نشسته بود. درآن اوقات صندلی در مجلس نبود ، سعدالدوله وحاجی محمد اسمعیل مغازه هم در مجلس جلوس میکردند. مطلق حضور در مجلس دلالت برخوبی وبدی اخلاق ندارد قرارداد ۱۹۱۹پرتست میخواست وتشبثات سیاسی. اعلان جمهوری در رشت وآشوب انداختن در مملکت وجنگ خانگی چارهٔ آن کار نبود یا علم مخالفت در تبریز بلند کردن.

لوازم اجرای قرارداد در تهران حاضر شده بود ، دیکسن در نظام بعمل پرداخته دفتر آرمیتاژ اسمیت را من بستم، بلوای رشت یا غوغای تبریز از اجرای قرارداد جلوگیری‌نمیتوانست کرد، اگر انقلابات سیاسی روسیه واقع نشده وعهدنامهٔ ترکمان‌چای فسخ وقرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس خنثی نمانده بود.

رشت وتبریز گول قفقازیه را خوردند که پاره پاره شده بود و هرشهری دعوی استقلال داشت و بجمهوریهای گورزا دل خوش میکردند. باری سلیمان میرزا رطب ویابس دراطراف‌آزادی سخنوری کرد چنانکه عادت منفی باف است. من در جواب وقایع را چنانکه پیش آمده بود گفتم وبشمه‌ای از خدمات خودم که آزادیخواهی را بعمل معتقدم نه بحرف اشاره کردم. آن عبارت که اگر من به عصای استبداد انتخابات دوره اول را انجام نداده بودم، شاید حالا حالاها مجلس‌نمیشد، میدانی بدست شاهزاده داد که فلانی از استبداد می‌گوید ولی گوئی نتوانست بزند چه من حقیقتی راگفته بودم وهمه می‌دانستند . پس از صحبت طولانی شاهزاده و جواب‌های دور و دراز من که جزوه‌ای شده است وحیف کاغذ که صرف آن لاطایلات شود وسواد آنرا از مجلس گرفته‌ام، مدرس

به تریبون رفت گفت محمدتقی‌خان ومیرزا کوچك‌خان هم وطن پرست و آزادیخواه بودند اما حدی هم درکار باید قائل شد من دوکس به تبریز فرستادم ببینم خیابانی چه می‌گویدگفت من حاضرنیستم با عراقی کار کنم واین همان جواب بود که خیابانی به قنسول انگلیس و امریکا داده بود.

رأی گرفته شد شش نفر به مخالفت ورقهٔ آبی / نداخته بودند سلیمان میرزا ، محمد ولی میرزا، سیدیعقوب، ملك‌الشعراء و دو نفر دیگر.

سلیمان میرزا مسلم، محمد ولی میرزا با خیابانی و حسین فشنگچی از یك صندوق انتخاب درآمده بودند، ملك‌الشعراء را ندانستم چه بازداشته بود. در کمیتهٔ دموکرات رفیق بودیم و حکم تبعید او را که از طرف احمدشاه تقاضا شده بود من برگرداندم سید یعقوب برادرش را که شریك مطبعهٔ محرمانه در شیراز بود من از شهر خارج کرده بودم. من در دفاع گفته‌ام که مطلب دیگر هم دارم ونمی‌گویم وآن حمله به قنسول آلمان ووسترف[1] بود و کشته شدن قنسول و درشهر می‌گفتند که پنجاه هزار تومان[2] از برای آن اقدام داده شده بوده است نه ربط بقرارداد ۱۹۱۹ داشت نه مقتضی سیاست بی‌طرفی بود خیابانی که در دورهٔ سوم وکیل بود همهٔ معلوماتش صحبت با میرزا ابوطالب مدیر روزنامهٔ ملانصرالدین بود که در سفر دوم من به آذربایجان مرا به شکل میمونی در روزنامه کشید که افسارش دست انجمن ایالتی است. از یك طرف مجلس می‌خواهند و از دست دیگر موافقت با انجمن ایالتی را مسخره می‌کنند. در سفر سوم فراراً به تبریز آمده بود گفتند پریشان است صد تومان برای او فرستادم.

شرح ملاقات خودم را با خیابانی درمنزل امام جمعه خوئی نوشته‌ام که اصرار به‌بقای‌مجلس داشت و درآن وقت حقوق وکلا ماهی هفتاد تومان بود[3].

این میمون غیر از میمون جناب داروین است چون قدح خودم را یاد کرده‌ام، بث‌الشکوای سیدالمحققین، دادخواهی بهاء الواعظین، کاریکاتور ملانصرالدین، ذکرمدحی چندان قباحت ندارد ازجناب وحید دستگردی قطعه‌ای بمن رسیده است اظهار محبتی کرده‌اند و ارمغانی فرستاده‌اند.

یاد یاران یار را میمون بود.

قطعه

مخبرالسلطنه ای میر عدالت اوژن — حارث مرز کیان حافظ ناموس وطن

داور داد و دهش بانی کاخ عرفان — رهبر علم و ادب روح هنرجان سخن

فاش میگویم و وجدان توام پاك‌گواه — کز همه نامه نگاران کنون تنها من

مدح بد نام نگفتم پی کسب زر وسیم — نگشودم هم در قدح نکونام دهن

بن هبنق را در علم نخواندم بقراط — یا فلاطون را از فرط جهالت کودن

راهبر را به کسی واننمودم گمراه — کاوه را باز نگفتم به فریدون دشمن

بهمین تقصیر ای‌میر خردمند کبیر — اندرین دوره بزرگان بدانش دشمن

سفله طبعان حقیقت‌کش باطل پرور — نابکاران دغل پیشهٔ افتاده فکن

سعد و ممتاز فرومایه و فرمانفرما — که همه قائد قومند و بزرگان زمن

ارمغانرا همه یکساله چنان بلعیدند — کاژدها آدمیان را و پلنگان شادن

وقت‌آن‌است‌که ایخواجهٔ گردون‌بنده — گر پسندیده وصدق‌است‌همین‌عرضهٔ‌من

ارمغان را نگری با نظر فیض قبول

بگذرانی سرشعر وادب ازچرخ کهن

۱ـ قنسول شیرازکه بعد بتبریز رفت وکشته شد.

۲ـ بیست هزار تومان قبلا مسلم است که از ثقه شنیده‌ام.

۳ـ آنچه بفکر من می‌رسد قیامیون منتظر بودند راه باکو باز شود و بساط رشت در تبریز رسماً آغاز .

دستور حکام

سعی در رفع اختلافات که بین ساکنین محل است تا نقارها مبدل به‌الفت شود اشخاصی را که مهیج فتنه وفسادند بدواً نصیحت بعد توبیخ و آخر تبعید باید کرد با استقرار دولت قانونی و صالح بعنوان دروغی هرکس علمی بلند کند آشوب‌طلب است و دفعش واجب . افـراد ملت بـایـد امروز سعی کند درامنیت و مشروطه‌خواهی این است، در وصول و ایصال اصل وفرع مالیات کمال اهتمام را مبذول باید داشت بین مالك و رعیت اجحاف نشود.

تمام امور تداعی را به عدلیه رجوع باید کرد تا تشکیل عدلیه سه‌نفر از اعیان بی‌غرض سه نفر از تجار بنشینند و روزی سه‌ساعت بعرایض رسیدگی کنند راپرت کارهاشان را به‌تبریز‌بفرستند یك منشی ویك‌نفر ثبات‌اجیر کنند که حقوق بآنها داده‌شود احکام دیوانخانهٔ تبریز را واجب‌الاطاعه بشمارند، در نظمیه اهتمام مخصوص باید داشت همچنان به امنیه و در تنظیف شهر بکوشند دستور‌العمل را از ادارهٔ تبریز بخواهند.

مخارج نظمیه را باید اهالی شهر بدهند در تبریـز از مستغلات یك عشر گـرفته می‌شود و اگر کفاف نکرد از خانه‌ها ذرعی یکشاهی گرفته شود البته اشخاصی که میخواهند شب درخانهٔ خود راحت بخوابند باید متحمل مخارج بشوند مالیات برای کارهای دیگر است.

با اهل تسنن باکمال مهربانی و برادری سلوك شود از موجبات تنفر جلوگیری کنند.

هرهفته گزارش محل را به عبارت مختصر و مفید به مرکز‌بفـرستند در تلگرافات کلمات زاید نگنجانند القاب زیاد نگویند ایالت جلیله کافی است همهٔ تشریفات در لفظ ایـالت جمع است محل ساخلو را هرهفته سرکشی کنند و مواظب بـاشند جیره و علیـق و حقـوق نفرات صحیحاً برسد.

عشور که در عدلیه وغیره دریافت میشود باید تحویل مالیه داد، صورت به مرکز فرستاد، از برای احکام وثبت عرایض باید تمبر مقرر بکاربرده شود، پست در هرخاکی که سرقت‌شد اماکن اطراف راه مکلفند دزد را بدست بدهند، نظمیه باید وار دین را بشنـاسد، مزاحمت بی‌مورد ندهد،در آنچه تصریح نشده است از تبریز دستور بخواهند هریك از مأمورین باید خودش را مسؤل حسن جریان امور قلمرو خود بداند و در همه‌کار یاور یکدیگر باشند.

شرحی که بعنوان حیدرعمواغلی به‌رشت نوشته شد ۲۵ سرطان ۱۳۰۰ شمسی

برادران عزیز ایرانی پانزده سال است بین ایرانیان وطنخواه و ایرانیان وطن‌خوار جنگ است و همیشه بازیگـر دیگری بـوده است و ما دیر ملتفت شده‌ایم، گویا وقت تنبه رسیده است، این خیال انقلاب که بسرما انداخته‌اند مفتاح آرزوهای خودشان است، درمیان ضررها نفعی هـم که میسر بود نبرده‌ایم، زد و خورد خانگی جز خانه خـرابی و صرف هستی مملکت برسر چند حرف نابهنگام نتیجه ندارد ، اخلاق مردم ما، وضع معاش، موقعیت مملکت، استطاعت انقلاب فرانسه را ندارد، بالفرض که‌آن‌انقلاب‌را بصرفهٔ مملکت تصور کنیم. البته آگاهان از سیاست ملتفت میشوند چه میگویم ، در این جنگ بین دولت و ملت قوای مادی ومعنوی مملکت که مصارف لازم دارد در میانه تلف میشود و میدان تجری روز بروز دست بداندیش می‌افتد ودرآخر نتیجه را دیگری میبرد. چرا عنوانی اختیار نکنیم‌که همهٔ برادران بتوانند صمیمی دست موافقت بهم بدهند؛ ملت، دولت ، مجلس در یـك خط مشی کنند ؛ عایدات مملکت صرف خرابی نشود وحال آنکه میشود صرف آبادی کـرد . ما امنیت میخواهیم کـه بهانه بدست مدعی ندهیم، معارف میخواهیم که از این مذلت جهل بیرون بیائیم ، قیـام گیلان در ابتدا عنوانی داشت مورد تقدیر بود، چه شد که امروز طرف تنفر است ، آن روز برخلاف حق شکنی بود امروز منطق ندارد . باید آن چیزها را خواست که خواستنی است وهمهٔ‌عقلا همداستانند،حیف است سرمایهٔ مادی ومعنوی مملکت بهوای آرزوهای غیر عملی صرف خرابی بشود.

جواب حیدر عمو اغلی

حضرت اشرف ، تصور نمی‌کنم اشخاصی کـه مدت مدید یگانه آمال و آرزویشان در استخلاص وطن مقدس از گرگان داخلی و خارجی بوده فراموشم شده باشند، خصوصاً اشخاصی‌که مثل آن حضرت اشرف‌ومرحوم صنیع‌الدوله که اسمشان صفحات تاریخ ایران را مزین نموده از مد نظر محوشده باشد، اوضاع‌سیاسی امروزهٔ دنیا چنانچه حضرت اشرف بهتر از من میدانید بما نشان‌میدهد که امروز تا دیرنیست بایستی بهمـه نوع فداکاری‌حاضرشده واستقلال ایران راتأمین نمائیم، ازآن جائی کـه بـدون تشکیلات منظم سیاسی و قشونی غیر ممکن است کـه باین آمال وآرزوی مقدس نائل آمد، بایستی‌اقداماتی نمود. چیزی که بنظر من میرسد این‌است وامروزه وظیفهٔ هریکی از ماها است کـه جلو گیری بکنیم . از مداخلهٔ اجانب بکارهای ایـران‌خصوصاًجداً بـایستی بر علیه دستجات دزد که بـدستیاری تـرکها امـروزه حمله میکننند بـه بعضی نقاط ایران قیام کرد این است که خواهشمندم تا رشتهٔ‌کار از دست‌نرفته ودر عـوض نتیجهٔ صحیح هرج ومرج‌پیش نیامده خیـالات خودتان را در این باب کـه آرزوی مقدسی است مرقوم فرمایند.

سلام و ادعیهٔ خالصانهٔ بنده راقبول فرمائید حیدر عمو اوغلی ۲۵ ماه ۱۹۲۱ باکو.

حضرت والا مدّ ظله العالی ...

فطرت پاک و همت عالی و رأی ثابت و حب عدالت جز در ذات شریف آن حضرت

در کجا جستجو نمایم افکار در میان نفوس مستعده و احزاب ...

دسته داده مخالفه نموده‌اند و عموماً عظام قلم بدست گرفته مستعد و ایستاده‌اند

ازین وقت بهتر میوقت نیامده و نخواهد آمد اگر اطلاع فرمایند

تفصیل آن عرض خواهد شد سعادت چشم براه ایستاده است

اگر این فرصت فوت شود ندامت و پشیمانی زیاده از آنست که

تصور شود دیگر الحضرة والاه مختارند وظیفه اخلاص را بجای آوردم

والسلام علی حضرتکم العلیه

جمال الدین الحسینی

حاشیه

من خیالات‌خودم رادر مکتوب‌خودگفتم‌بقول‌موسولینی‌میخواهم‌بدست‌ماجراجوایجادنظم‌بکنیم. راضی وناراضی همه وقت در عالم بوده است، اشخاصی که از منافع خود دور مانده‌اند دست بریزه‌خوانی می‌گذارند ، معـروف است خـرده بینی انگشت ایراد بکارها می‌نهاد امیر وقت او را خواست و بیست چوب زد،

گفت این از برای چه بود انتقادات من از نظر امیر بیش از این تنبیه می‌خواست گفت این مقدار برای تنبه بود که چرا باید آنقدر نادان باشی که تصور کنی ما این امور را در نظر نداریم تو مقتضیات‌را نمیدانی. بلی! جریان امور تمشیت معاش جمهور هیچوقت در حد اعتدال مقدور نبوده است و بیش از مقتضیات معقول هرب و هوس حرص وآز مدخلیت داشته است و هروقت کار به آشوب میکشیده . قدیم‌ترین‌سابقه در ایران‌بلوای‌کاوه است‌منتها همه کاوه نیستندکه بحدی بایستند کاوه عدالت میخواست اینان ریاست وعبا ومتأسفانه علمهای‌کاوه که امروز برپا می‌کنند مسلک‌مزدک ازچم وخم‌پرده‌اش ظهور می‌کند و خونخوارگی بروز . میرزاحسین‌خان در شکایت از اوضاع زمان به پدرم‌گفته بود تا روی این قالیچه پانگذاری نمی‌دانی مطلب چیست ، گروهی حفظ منافع خود میکنند وگروهی‌تلاش دررسیدن‌بدان‌منافع، جنگ مستمراست. در این دوره عنوان مبارزهٔ استبداد وآزادی است . حد استبداد و آزادی کجاهست ؛ هنوز در نقشهٔ سیاست معین نشده است ، حد معقول قانونی است بمصلحت عامه و امروز بیشتر نظر به مادیات است و علت خرابی‌ها همین نظر است. قانون خودمان اوفی به منظور است قانونی است از روی ایمان مانع احتکار و موجبات تبذیر وفساد اخلاق اگر اجرای آنرا خواسته بودیم بی‌مخمصه به مقصود رسیده بودیم ، سوء نیت از راه مستقیممان منحرف کرد بدون رعایت زمان ومکان صرف راه تقلید پیمودیم و دیدیم آنچه دیدیم .

در نوشتجات نواب محمدعلی رکنی نوهٔ مرحوم‌مغفور محمد تقی میرزای رکن‌الدوله‌مکتوبی ازسیدجمال‌الدین اسدآبادی بدست‌آمد آینهٔ افکار آقایان‌است‌که میخواهند دنیارا گلشن‌کنند گلخن کرده‌اندو قابل‌ضبط.

این آدرس را روی پاکت بنویسید تا بمن برسد

24. Portland Road

Notting Hill. W.

London



جمال‌الدین اسدآبادی

احزاب ، علما و اعتبار تحلیف همه‌راشناخته‌ایم . از نگاه هرکس‌چیزهادرك میکنیم.

این رند پارسا را ما خوب می شناسیم　　　این‌خرقه‌وعبارا ماخوب می‌شناسیم.

احوال‌سیدجمال‌الدین اسدآبادی

ولادت سیدجمال‌الدین[۱] معروف به‌افغان درسنهٔ ۱۸۳۹ بوده، پس‌ازتحصیل مقدمات به هند رفته سالی بماند عزیمت حج‌کرد (۱۸۵۷) به‌افغانستان برگشت ، بزمان امیر دوست محمد خان از رجال سیاسی شد ، در فتح هرات ملازم امیر بودکه بمرد، پسرش شیرعلی‌خان درهرات جلوس‌نمود (۱۸۶۴) قصد بند وحبس برادران‌کرد هریك به محل‌حکومت خود فرارکردند . محمد اعظم که سید طرفدار او بود درکابل حکم فرما شد و سید وزیر پسران جوان خود

۱ـ مأخوذاز تعلیم القرائت ابراهیم زیدان جزء خامس

را حکومت داد . حاکم قندهار قشون بر سر عم خود شیر علی کشید ، منهزم شد ، شیر علی به قند هار آمد ، محمد اعظم کنار شد ، سید در کابل بماند، بدون آنکه مورد سوء ظن امیرشود!! باز بهند رفت ماهی بماند عزیمت مصر کرد ، عضو مجلس معارف شد ، با شیخ‌الاسلام رقابت نمود در سنهٔ ۱۸۷۱ مدیر دارالفنون از او نطقی در صنایع خواست به منبر رفت و خاطر مستمعین را بخود جلب کرد ، علماء انگشت ایراد به کلمات او نهادند شیخ الاسلام تبعید او را خواست از آستانه برای او مقرری معین شد به تحریر مقالات پرداخت که در دفع اجانب ناگزیر ازانقلاب است (اجنبی ترین اجانب خود انقلاب است) گلادستون بفریاد آمد .

در مصر محفل فراماسون تشکیل داده بود (فراموش خانه) که عدهٔ آنها به سیصد میرسید از مصر عذرش را خواستند بهند رفت (۱۸۷۹)و رساله‌ای‌در مذهب دهریون نوشت به پاریس آمد به شیخ محمد عبده ازرفقا برخورد .

در مصر جمعیتی‌بنام عروة‌الوثقی بود بدعوت دوستش جریدهٔ عروة الوثقی‌را نوشتن گرفت در اوصاف عالم اسلامی که ۱۸ نمره از آن منتشر شد . سه سال در پاریس بماند مقالات می‌نوشت و در فلسفه با اهل علم مباحثه داشت . ناصرالدین شاهش به تهران بخواند (تلگرافاً) از هر طبقه باو اقبال کردند، سخنانش سبب‌سوءظن شاه شدبه مسکورفت، ازآنجا به پطروگرادوپاریس ، در مونیخ بشاه برخورد ، ملاقات کرد ، دعوت به ایران شد ، آمد ، مأمور نوشتن قوانین شد صحبتهایش شاه را ظنین کرد به حضرت عبدالعظیم پناه جست و سخن از اصلاح ایران می‌کرد از آنجا تحت نظر بحدود عثمانیش انتقال دادند . چندی در مصر بماند به لندن رفت پس به آستانه آمد (۱۸۹۲) بمرض سرطان زبان درگذشت (۱۸۹۷)

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
زبان بریده بکنجی نشسته صم و بکم

سید جمال هیکلی جالب و نطقی جاذب داشته است تلاش بی اندازه می‌کرده است بمقامی برسد و مثل همهٔ آقایان از طبع بشر غفلتی داشته و نا صواب را صواب میپنداشته بالفرض در مصر انقلاب میشد مصر به‌روز بدتری می‌افتادظاهراً سید از اتحاد اسلام سخن می‌گفت . نادر با همهٔ قدرتی که داشت اتحاد اسلام را عنوان نموده و بجائی نرسید اتحاد و اتفاق دو کلمهٔ بد بختند. در هر صورت انقلاب راه این‌کار نبود خصوصاً با اغراض‌نفسانی که از زیرعناوین رحمانی‌گوشهٔ ابرو می‌نماید و چشمك می‌زنند . این اشخاص را من به‌ستارهٔ دنباله دار تشبیه کرده ام خوش محضرند و مشئوم‌الاثر غرض گل کردن آب و گرفتن ماهی است عنوان اتحاد اسلام هم برای خدمتی بود به عبدالحمید دشمن ناصرالدین شاه .

نمونه‌ای ازصمیمیت آزادیخواهان و ایمان بمرام

در جزء نوشتجات امیرحشمت نیساری مکتوبی در آمد که برادرش‌محمد علی قراجه داغی برای او فرستاده بود در موقع فراموش شد اینجا یاد میشود . (صفحهٔ ۲۱۷)

حالا مملکت قانونی است ، ممکن نیست فقط با مهر سرتیپ ... حکم صادر شود، ناچارباید عروس ماژورامضاءکند ، فاطمه بی‌دندان ثبت‌کند، محترم شیرازی صحه بگذارد .

کارها با مجلس است ، وزراء صورت ظاهری دارند . پارلمان دوپارتی است انقلابیون و اعتدالیون ، رئیس انقلابیون بیچاره تقی زاده است وحکیم‌الملك و نواب ، رئیس‌اعتدالیون‌بیچاره مستشارالدوله که بر ضد همدیگر درزدو خوردند .

معاضدالسلطنه ، حاجی میرزا رضاخان ، حاجی میرزاآقا ، حاجی سید نصرالله و معزالملك جزء اعتدالیونند و اکثریت دارند . تقی زاده و رفقای او پس افتاده‌اند ، ستار خان و باقر خان مشغول دید و بازدیدند ، معروف است به عتبات خواهند رفت .

ستارخان در قزوین از حضرت عالی خیلی بد می‌گفت ، عمواوغلی دفاع کرده است که اگر در تهران پشت سر امیر حشمت بد بگوئی میان ما برهم میخورد .

خاطر عالی از طرف تهران آسوده باشد ، بامخبرالسلطنه راه بروید خودتان را نزدیک به تقی زاده قلم داد نکنید، هر قدر بتوانید با مستشارالدوله و معاضدالسلطنه مکاتبه کنید و گرم بگیرید و دلتنگی از تقی زاده بفرمائید ، تقی‌زاده و مساوات فکر خودشانند .

با ثقة‌الاسلام تبریزی نزدیک باشید در اینجا نفوذ زیاد دارد ، مخبرالسلطنه از حضرتعالی بد می‌نویسد او رادست‌خود نگاه دارید (وای بر مخبرالسلطنه) چون مخبرالسلطنه بسیار آدم عنود کله‌مستبدی است (به‌ساز همه‌کس نمی‌رقصد) می‌ترسم مخبرالسلطنه بخاطر شما استعفا بدهد (زهی اشتباه).

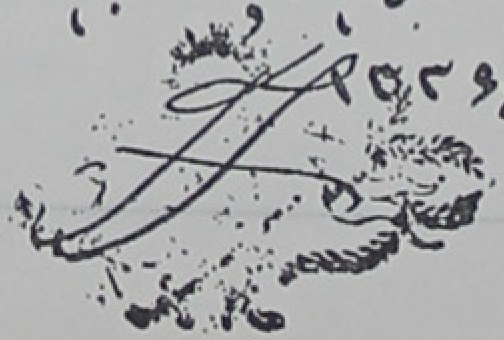
مخبرالسلطنه بد یا خوب از هرکس نمی‌نویسد ، به مسلکهای دروغی معتقد نیست، بمقتضای زمان و مکان در مصلحت جماعت کار می‌کند .

در مجلات و سالنامه ها که کابینه ها را یادکرده اند منجمله کابینهٔ ناصرالملک مرا وزیر

نمره ۸۵

[illegible]

بآقایان مخبرالسلطنه مؤتمن الملک مستوفی الممالک
مشیرالدوله
اخیراً خبر منتشر موثقی که بانی کمیته وسیله نصرة الدوله
در مقابل چند نفر تعهد کرده که جهة اعدام هر نفری
چهار هزار تومان بدهد دو هزار تومانش هم نزد آنها فرستاده
که واسطه اختلاف [illegible] از چند نفر [illegible] داشته‌اند
چون این کمیته مؤلف اعمال است کشف اسامی آنها
محال است [illegible] اقدامات این شاهزاده را
برضد وطن [illegible] و [illegible]
مجامع [illegible] که دولت بهیه آگاه [illegible] متذکر گردیده
[illegible] برای دفع بهانه [illegible]
هنوز در صدد اجرای [illegible] خائنین [illegible]
که مبادا اقدامات دولت [illegible] و اسباب تشریف
[illegible] گردد مگر اینکه [illegible] منتظر
شود ۸ ربیع الثانی ۱۳۲۹



عدلیه دانسته‌اندهمچنین در کابینهٔ عین‌الدوله . اما در کابینهٔ عین‌الدوله من‌هیچوقت داخل نبودم، در کابینهٔ نظام‌السلطنه‌وزارت عدلیه داشتم که‌بوزارتخانه‌اساس‌دادم و باز در کابینهٔ چهارم مستوفی‌الممالك (۱۳۳۶) که بدواً وزارت عدلیه داشتم‌و در این وقت مستشار فرانسوی‌داشتیم جریان رانپسندیده بوزارت داخله رفتم و از آن دوره یادگاری دارم که اینك گراور میشود متحدالمالی است ازطرف کمیتهٔ دموکرات موافق با راپرت نظمیه (دورهٔ وستاهل[۱])

هم از یادگار های ادواری‌که دیدیم یکی چاپ « بوشهر زیر تصرف‌انگلیس » بود (صفحهٔ ۲۷۰) در بوشهر یکی «السلطان محمد علیشاه قاجار» روی تمبر احمدشاهی درکردستان.

Bushire
under British
Ocupation





آنچه در اطراف مائهٔ نوزدهم که مائهٔ بیستم نتیجهٔ آن‌است گفته شود در کارت پستی مجسم کرده‌اند. سیکل بفرانسه بمعنی مائه است و نام روزنامه‌ای در پاریس البته نظر اخلاقی است و راجع به اوضاع خودشان در نتیجهٔ افکار ناسخته .



۱- Vestedahl

دورهٔ اخیر

شاه نعمت‌الله

درسال غریص هرکه باشد بیند ملك و ملك و دولت و دین برگردد

غریص بحساب ابجد ۱۳۰۰ است چون تاریخ را شمسی بگیریم ·

Title Mantakhab-ul-Lughát-i-Sháhi jahání
Author
Accession No. 26402
Call No. 891.503 K, 41 M

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تهران

مشیرالدوله رئیس‌الوزراءاست، شاه و ولیعهد[1] در فرنگ، سردارسپه پهلوان کودتا صاحب نفوذ و قدرت، انگلیس که ایران را پنبه‌دار بین روسیه و هند می‌خواهد ، طرفدار حکومتی که نفوذ متجاسرین رشت را جلوبگیرد ضمناً مایل به‌جا افتادن قرار داد ۱۹۱۹ است.

در کابینه ، سردار سپه وزیر جنگ است، حکیم الملك وزیر امور خارجه، نیرالملك وزیر علوم ، مدیرالملك کفیل مالیه ، سردار معظم تیمور تاش وزیر عدلیه ، اعتلاءالسلطنه وزیرپست و تلگراف ، ادیب‌السلطنه حسن سمیعی وزیر فواید عامه ،برنامه برنامۀ کابینۀ اسبق

کیسه خالی ، ادارات نامنظم ، افکار پریشان ، وزیر جنگ فعال مایشاء و مقید به رساندن حقوق نظامی ، دست روی مالیات غیر مستقیم و عایدات خالصه گذارد ، بعضی روزنامجات ازتخلف از قوانین (اسم بی رسم) به فریاد آمده ، روزنامۀ حقیقت نسبت اختلاس به ارباب مناصب (سردار اعتماد) می‌دهد . طوفان به حکومت نظامی مستمر در شهر متعرض است که دشمن را باید ترساند نه دوست را . ساعی در روزنامه می نویسد ؛ دندان خورد می‌کنند و سر می‌شکنند . وزیر جنگ توقیف روزنامۀ حقیقت را میخواهد ، مشیرالدوله معتقد است که تعرض نا حساب را باید بجواب حسابی رد نمود ، مردم از وضعیت و جریان ناراضی ، کشمکش ساری است ، اوضاع اشبه به گود زورخانه.

شاه ۴ دلو بفرنك تشریف برده‌اند، بهانه کسالت مزاج است و در حقیقت طفره‌از مشاهدۀ منظره لعل‌الله یحدث بعد ذالك امرا.

بعضی روزنامه‌نگاران در سفارت روس متحصن میشوند (۱۸ حوت ۱۳۰۰) سعی تیمور تاش متحصنین را در سفارت متقاعد نمی‌کند.

روتشتین سفیر روس پا در میان می‌گذارد بلکه حکومت نظامی ملغا شود و از تضییقات کاسته ، انگشتی در محلۀ یهود بین مسلمان و کلیمی بر سر هیچ‌وپوچ نزاع می‌افکنند ،سر و دستی شکسته میشود (۲۰ حمل ۱۳۰۱) بهانۀ بقای حکومت نظامی می‌گردد.

سردار سپه شخصاً به سفارت‌روس‌میرود ۱۹ شعبان ۱۳۰۱ وعده‌ها می‌دهد که عملی نشده آخر در درخت متحصنین کرم تولید می‌کنند به مقداری نقد و مواعید نسیه که حرارت را به برودت مبدل می‌سازد و باز در مقابل شاکی محضری در بازار مشعر بررضایت از خدمات سردار سپه شامل ۲۵۶ امضاء غالب مجهول الحال تدارك می‌شود که لکۀ شکایت به‌آب رضایت شسته شود.

۱- کابینۀ مشیرالدوله۲ دلو ۱۳۰۰ برابر ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۴۰ تشکیل شده است مدتی برسرعضویت مدیرالملك ونیرالملك درمجلس خصوصی‌بحث بوده است که این دو نفر درکابینۀ سیاه سیدضیاء بوده‌اند، آخر مشیرالدوله می‌گوید یکی‌از این دونفر طرف علاقۀ همسایۀ جنوبی است نیر-الملك عموزاده البته نبوده است.

انواع تدابیر از طرفین برای خسته کردن همدیگر بکار میرود، از طرف دولت از طریق حمایت قانون از طرف مقابل توسل به جنجال.

ضیاءالواعظین از روضه خوانان شیرازی ' در قرب مجلس ، قرائت خانهٔ جمهوری بر پا کرده است، دست به ریزه خوانی گذارده ، موافق و مخالف جمعند ، کارشان از مذاکره به‌مضاربه می‌کشد، هیئتی به مجلس رومی‌آورند ، در بسته می‌شود ، آزادیخواهان دو آتشه ، فرزندان ملت شش هزار ساله تهدید به التجاء به سفارت روس می‌کنند، برای جلو گیری از این نیت‌میهن‌پرستانه در باز میشود و عربده آغاز ، صمیمیتی در کار نیست منظور پشکل داخل موبز کردن است.

ما هم هستیم!

از تظاهرات زشت یکی هم بالا رفتن سید نصرالله نامی بود بالای درختی در عدلیه و در آوردن گربهٔ مرده‌ای از خورجین و افکندن در صحن و نوحهٔ کثافت خواندن و شهرت یافتن به شجر الواعظین.

هر کس بطریقی‌جهت قرب تو جوید گر خود بتوسل به یکی گربهٔ مرده

حتی برای توهین مقام سلطنت و تکمیل مرام شیطنت گفتند شاه مقداری از جواهرات خزانه را همراه برده است، رسیدگی شد، دروغ بود، کی خجالت بکشد ؟ و باز گفتند شاه درفرنك کلاه اجنبی برسر گذارده که در آن زمان عاری بود و مخالف شعار.

ارباب کیخسرو نغمهٔ فروش گندم و ذغال میسراید ، جماعتی در مجلس تحصن جسته‌اندکه واقانونا (۲۹ حمل ۱۳۰۱) از طرف مؤتمن الملك برادر مشیرالدوله و رئیس مجلس از ایشان پذیرائی نیکو میشود ، شاید از این نظر که به متحصنین سفارت بفهمانند که مرکز توسل ملت مجلس است.

انگشتی در نظمیه تحریکی نموده دست از کار کشیدند، مشیرالدوله ۲۵ هزار تومان میدهد که فتنه بخوابد میبایست قبلا داده شده باشد.

مجلس به میخ و نعل میزند و در این موارد کج دار و مریز دوای درد نیست ، استخوان را باید ازلای زخم در آورد ، یارومی روم شد یا زنگی زنگ ، البته مسافرت شاه و ولیعهدصلاح نبود این قسم موارد استقامت آقا محمد خان را می‌خواهد در شب شبیخون لطفعلی‌خان و ازجوانان ۲۴ ساله کمتر ساخته است.

میبایست با مطالعهٔ اوضاع و سیاست، پس از میر زا سیدضیاء ریاست رابه سردارسپه‌داده‌باشند طبعاً شاخصی در نظام پیدا می‌شد.

گوشهٔ پرده بالا رفت ، از طرف سردار سپه به مشیرالدوله که از جنجال خسته نمیشد پیغام رسید که اگر جلوگیری از روز نامه نکنی می‌گویم درب هیئت را ببندند یا به روایتی به هیئت راحت ندهند.

کمیسیون دوازده نفری که مشیرالدوله برای همکاری از مجلس خواسته بود ازسردارتوضیح خواستند (۲۹ حمل۱۳۰۱) وزیر جنگ می‌گوید پیغام‌این نبود بلکه‌اگراز روزنامه جلوگیری‌نشود ما را به هیئت هم راه نخواهند داد وافزود برای اجرای تصمیمات مجلس حاضرم، رفع این بحران را بکنید (مرا بریاست بخواهید.)

هم از قضایای بی سابقهٔ این دوره حد زدن عزیز کاشی و امیرزاده خانم بود[1] به پا فشاری حاجی آقا جمال اصفهانی کهشب ۹ رجب ۱۳۴۰ ، ۱۸حوت۱۳۰۰ دو نفر از اجزای سفارت‌انگلیس

۱ـ رباعی مهستی بی مورد نیست با مختصر تصحیفی.

شه تبره نمود سروسیمین تن را زین واقعه دل بسوخت‌مرد وزن‌را

افسوس که‌در تبره بخواهدسودن پائی که دو شاخ بود صد گردن‌را

شنیدم عزیز آواز خواب دارد و صحبی مطلوب.

در خانۀ عزیز بوده‌اند ، امیرزاده هم بوده است (اسمارت وبریجمن) صورتاً تقویت و معناً خلاف شرع ، چه بی اجازه وارد خانۀ غیر شدن جایز نیست، بگویند برگرد باید برگشت آیۀ قرآن‌است، حضور مرد و زن در یك منزل خلافی را ثابت نمی‌کند در چنین موردی بود که عمرگفت کل‌افقه من‌عمر حتی المخدرات فی‌الحجال.

در حبیب‌السیر است که چنگیزیان ذبح را ممنوع میداشتند ، میبایست سینۀ گوسفند را بشکافند ، مسلمانی درب خانه را بسته گوسفندی را ذبح می‌کرد، مغولی از بام دید آستینش را گرفته نزد قاآن برد، فرمود این مرد خلاف نکرده است چه درب خانه را بسته ترا چه میرسیدکه از بام جاسوسی کنی؛ بجای آن مسلمان جاسوس را بیاسا رساندند.

معلوم نیست در قضیۀ عزیز زهره در چه برج بوده که نحوست زحل دامن گیر سنبله (دو پیکر) شده است ، گفتند موشك را هاوارت دوانده چه در توطئۀ مجلس که خود هم دعوت داشته و طفره زده است چه در سعایت و غمازی و لیس باول قارورۀ کسرت فی‌الاسلام ، ظاهراً آندو نفر با نقشه همراه نبوده‌اند و هاوارت خواسته باشد آنها رادور کند .

مشیرالدوله طبعاً مرد جنجال نیست و میدان دست هوچی افتاده است و تقویت میشود ، مجلس هم متزلزل است ، مشیرالدوله تلگرافاً استعفا می‌کند ، شاه به مجلس رجوع، اظهار اعتماد به مشیرالدوله می‌کنند ، بسعی مجلس نرم میشود ، لفظ را با عمل نمی‌بیند تردید می‌کند، بحران ۲۷ روز دوام می‌یابد ، در این ضمن از شاه به سردار سپه تلگرافی در حفظ نظم میرسد ، رؤسای ادارات را خواسته تأکید در مراقبت می‌نماید ، مقرر میشود راپرتها را مستقیماً نزد او بفرستند ضمناً اقتدارالدوله را از مازندران عذر خواسته، نظامی بجای او می‌گذارد مشیرالدوله جدا کناره می‌جوید ۲ جوزا ۱۳۰۱ .

مصلحت منظور نیست ، طبیعت مشروطه و اساس نمایندگان تولید دستجات می‌کند و می‌خواهند غلبه کنند از سه کلمه که گفته می‌شود دو کلمه‌اش اتحاد و اتفاق است به لفظ و نفاق بمعنی .

کابینۀ قوام‌السلطنه ۲۶ جوزا ۱۳۰۱

در کابینۀ اول‌قوام[1] نظری بوده است که عده‌ای نظامی از فرانسه‌استخدام شوند ، سردار سپه به نکته بر خورده پیشنهاد انضمام قزاق به ژاندارم می‌کند که تربیت سوئدی دارند و مخارج صاحب‌منصبان فرانسوی تحمیل بودجه نمی‌شود درعوض‌بنا میشود ازنظام‌عده‌ای شاگرد به‌فرنگ‌بفرستند.

در کابینۀ قوام سردار سپه وزیر جنگ است (البته) محتشم‌السلطنه ، فهیم‌الملك ، وحیدالملك ، مشارالسلطنه ، عمیدالسلطنه، منصورالملك وزارت معارف، مالیه، پست وتلگراف ، دادگستری، فوایدعامه ،داخله، وزارت‌خارجه بعهدۀ رئیس‌الوزراست مواد مهم بروگرام قانون‌هیئت منصفه،فرستادن شاگرد به فرنگ ازطرف وزارت جنگ ، استخدام مستشار امریکائی برای مالیه.

بحث در قرار داد نفت شمال، جریان جریان جاهلیت ، کابینه الغای حکومت نظامی را میخواهد وزیر جنگ درتبریز هم بر قرار می‌کند، محمد حسن میرزا ولیعهد ۱۷ جوزا وارد شده است ،

در بهار ۱۳۰۱دست بخلع‌اسلحۀ ایلات گذارده‌اند ، مقدم دفع شر اسمعیل آقای شکاك‌است، نظامیان موفق شدند چهریق را از تصرف اسمعیل آقا در آورند خودش بخاك ترکیه فرار کرد ۲۰اسد ۱۳۰۱

۱ـ من در مجلس بودم ، داخل و خارج‌اکثریت، مدرس جداً طرفدار قوام‌السلطنه بود و من تعجب می‌کردم ، من مستوفی را در این موقع انسب می‌دانستم از نظر احترام شخصی و آزرم جوئی ، از نیت مدرس اطلاع نداشتم غافل از آنکه حسابی بینشان هست که بعدها معلوم شد و برضررشان تمام.

مراجعت از آذربایجان من از سردار دیدن نکردم چراغعلی‌خان را فرستاد گفتم‌منزل من سر راه سردار است به‌قصر، ممکن بود سر راه کارتی فرستاده باشد حال که مایلند خدمتشان‌خواهم رسید، رفتم و بازدید آمدند شنیدم از وضع منزل من تعجب کرده بودند.

دولتی را که نباشد غماز آسیب زوال   بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است

نطق معتمدالتجار

معتمدالتجار وکیل آذربایجان در ۱۲ میزان ۱۳۰۱ حکومت نظامی و مداخله‌درمالیه‌را عنوان کرده گفت دشمنان‌آزادی بزور نقشهٔ خودشانرا توسعه می‌دهند روزی میرسد که مشروطیت بر باد خواهد رفت.

استعفا و تظاهر وزیر جنگ ۱۵ میزان

افسران در وزارت جنگ جمع شدند، وزیر جنگ اظهار داشت حالا که نظام تشکیلاتی حاصل کرده و خدماتی به ظهور رسانیده اجانب بزبان مخالفین اعتراضات میکنند، بحضور اعلیحضرت استعفای‌خودم‌راخواهم گفت. آواز افسران بلند شد، خیر، هر گز، کجا، ممکن نیست، ما از شما دست بردار نیستیم. جلسه‌ای هم ازاهل منبر ترتیب یافت وصحبتها اعاده شدحکومت‌نظامی برداشته شد اغتشاش در شهر بالا گرفت از اطراف به مجلس و ولیعهد در رد استعفای وزیر جنگ تلگراف رسید، زبان آزاد فوق‌العاده بچاپ زد که کناره گیری وزیر جنگ به باد رفتن‌ایران‌است[۱] ولیعهد با حضور قوام به وزیر جنگ نصیحت کردند به مجلس برود و بقوانین تمکین نماید روز ۱۵ میزان ۱۳۰۱ دستجات نظامی از سوار و پیاده و توپخانه از درب مجلس عبور کردند یا برای اینکه مجلس ثمرهٔ خدمات سردار را ببینند یا برای آنکه هان خبردار

نطق وزیر جنگ

وزیر جنگ در ۲۴ میزان ۱۳۰۱ در پشت تریبون مجلس گفت یکی از نمایندگان اظهاراتی کرده است، آنچه شخصی است صرف نظر می‌کنم. آنچه راجع بعموم است حکومت نظامی عنقریب ملغی میشود، مداخلهٔ وزارت جنگ در مالیه از امروز موقوف است.

امتیاز نفت

استاندارد اویل پیشنهادی داده بود، سینکلر شرایط بهتر پیش آورد، فتفته میان نمایندگان و روزنامه نویسان افتاد، همه از نمد کلاه می‌خواهند، بین شرایط این و آن جمع کرده و به‌مجلس آوردند (قوس) بتصویب رسید، فریاد مسکوبلند شد که در جوار روسیه بدون موافقت روسیه اجرای امتیاز نفت صورت پذیر نیست.

قوام در مجلس اظهار داشت کمپانی یکصد هزار سهم کمیسیون داده است تقدیم مجلس می‌شود، لوچه‌ها آویزان شد (روغن ریخته نذر امامزاده).

مراجعت‌احمد شاه

بواسطهٔ دعوت پادشاه اسپانی حرکت شاه بتأخیر افتاد، خبر حرکت بطرف ایران که رسید وزیر جنگ به بوشهر رفت، ۲۵ قوس موکب همایون وارد تهران شد، گفته شد که در راه وزیر جنگ پهلوی شوفر می‌نشسته، من دیرتر شرفیاب شدم، سبب پرسیدند، عرض کردم حالا هم برای تبریک آمده‌ام، فرمودند چه تبریکی؛ عرض کردم شنیده‌ام اراده فرموده‌اید به کارها توجه بیشتر بفرمائید، در

۱ـ می‌گویند روزنامه رکن چهارم مشروطیت است، آنچه دیدیم رکن اول انتشار اغراض است و بیخ مصلحت را مقراض دو روئی می‌کند، سه ضربه میزند، اگر مصلحتی بگویند چون با غرض آمیخته است بر مرض می‌افزاید، این را هم باید گفت رفتار زمامداران شتر گاو پلنگ است لابد تلون افکار می‌آورد و قلیل من عبادی الشکور.

روزنامه جای منبر را گرفته است، بر منبر از وظایف و اخلاق صحبت می‌شد، روزنامه وارد اغراض و شخصیات میشود، یکی از عمال مهم صلح و حفظ اخلاق و نشر وظائف روزنامهٔ با تقوی است، به تمام معنی هزل وجد امروز در هم رفته است.

باغ قدم میزدند ، فرمودند به اطاق بروم دستور چای هم بیکی از همگنان دادند ، نشستیم تا تشریف آوردند ، دنبالهٔ صحبت را گرفتم فرمودند من که اختیاری ندارم عرض کردم کل اختیار را دارید هیچ قانونی مخالفتی با اقدام به صلاح مملکت نمی‌کند امر بمعروف و نهی از منکر وظیفهٔ هر مسلمان است فقط تشخیص معروف و منکر باید داد آنرا هم قانون تشخیص داده است.

بسیار گفتم و کمترائر دیدم احمد شاه بقول خودش برای سلطنت ساخته نشده بود شنیده ام که ناصر الملك از سازگاری ملت مأیوسش کرده گفته بوده است فکری برای خودت بکن.

کنفرانس لوزان

در مسئلهٔ بغازات در لوزان انجمن شد ، پطرس نامی مدعی وکالت از طرف کلدانیان صحبت از استقلال کرد و حد را بدریاچهٔ ارومیه رساند. در مجلس اعتراض شد که چرا نماینده از ما نبوده است که دفاع کند ، گفته شد داشتیم عذر آوردند که بحث با ایران تماس ندارد پس از استماع صحبت پطرس در مراکز مربوطه پرتست کردیم یکی از تدابیر دول معظمه ساختن حکومتهای پوشالی است که زیر پر خود بگیرند یاجماعتی را رو به‌خود بکنند و بتحریك وسیلهٔ تزلزل حکومتی قرار بدهند ، شناختن قیمومت انگلیس بر عراق در حالی که نمایندگان عراق در تهران‌به هر جا پرتست می‌کردند ایرادی دیگر شد و قوام‌السلطنه استعفا کرد با استاندارد اویل صحبت از دو میلیون استقراض شده بود عمر کابینه و فانکرد که به اخذ دو میلیون دولار استقراض از استاندارد اویل نایل شود .

کابینهٔ مستوفی الممالك ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۴۱

مطابق ۲۵ دلو ۱۳۰۱ بالاستحقاق سردارسپه‌وزارت جنگ دارد ذکاءالملك ممتازالملك، محتشم‌السلطنه، نصرالملك، اتابکی، ادیب‌السلطنه ومخبر السلطنه: خارجه ، عدلیه ، معارف، مالیه، پست و تلگراف ، کفالت داخله، فواید عامه، نصرالملك در کشمکش با میلیسپو استعفا کرد بهاءالملك بجای او آمد .

روابط با شوروی بر سر تجارت تاریك‌است ، در کابینهٔ قوام بجای باریك کشیده در کابینهٔ مشیرالدوله طرح مذاکرات ریخته، درکابینهٔ حاضر قرار التیامی داده شد ، بنا شد چهار ماه‌مقررات ۱۹۲۱ جاری باشد ، تقی‌زاده از برلن به مسکو آمده است بعضی تجار هم از تهران به مسکو رفته‌اند ، جنس شوروی باصطلاح بیکت است ، در مسکو گفته شد کابینهٔ قوام تا آنجا که ممکن‌بود روابط را تاریك کرد، کابینهٔ مستوفی روشن، تجار در تهران جرگه‌ای دارند رحیم آقای قزوینی تعزیه گردان است و با سردار سپه دم خور.

دستخط ریاست مستوفی ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۴۱ برابر ۱۰ دلو ۱۳۰۱ صادر شد ، بواسطهٔ مخالفت مدرس که برضرر خودش طرفدار قوام‌السلطنه است کابینه ۱۱ رجب در مجلس معرفی شد در اوقات فترت وزراء بمرور معین شدند.

اشکال عمده در قرارداد تجارتی بر سر مادهٔ ترانزیت بود که روسیه به‌مال‌التجارهٔ ایران‌که به‌خارج برود ترانزیت میدهد برای صدور به‌ایران از خارجه نمی‌دهد.

در موقع بحث از برنامهٔ کابینه ، مدرس مخالفت خودش را آشکار کرد ، خلاصهٔ نطق مدرس با اشعار به کسالت : « . . . آقا شخص خوبی است و وطن خواه ، اما شخص خوب لازم هم نیست سائس خوب باشد ، من معتقد بهیچ یك از رجال سیاسی شما نیستم و کسی را سراغ ندارم که‌از خودم بهتر باشد.»

پروگرام رئیس حالیه در دورهٔ سوم ۲۳ ماده بود ۱۵ ماده لوایح اولش مجلس سنا که‌مایهٔ تلخی شد اما سنا مثل حالا در مکه است دیگر تشکیل ژاندارمری که بسعی من و سلیمان میرزا ریشه‌اش کنده شد (اشاره به نهضت).

در اطاق تنفس در جواب متعرضین که چرامخالفت می‌کنی گفته است مستوفی شمشیرجواهر

نشانی است‌که برای روزهای سلام بکار می‌آید قوام‌السلطنه شمشیر برندهٔ فولادی است که برای‌روز رزم خوب است.

نطق تدین را هم یاد می‌کنیم با اشاره به بسط کلام با وجود کسالت.

فکر دیکتاتوری آقای مدرس را اهل شهر می‌دانند ، آقای مدرس با دولتی موافقند که مطیع فکر ایشان باشد و این فکر وقتی‌عملی می‌شود که خودشان رئیس باشند نتیجه‌انحلال‌مجلس و تشکیل کابینه در کرمانشاه میشود (اشاره به نهضت)

در منبر و تریبون اثری است که بسط نطق می‌آورد ، پاورقی هم لازم ندارد ، لاطایل‌بسیار گفته میشود ، حرف حسابی دو کلمه است آقایانی که مایل به قصه خوانی هستند صورت مذاکرات مجلس را بخوانند.

در اطاق تنفس کار از مشاجره به مضاربه هم می‌کشد که رئیس در جلسهٔ ۱۵ حوت ۱۳۰۱ یاد می‌کند.

قوام‌السلطنه موقع را مناسب دانسته شرحی از خدمات خودش گفت در مقام حسن طلب شعری از حافظ یاد نمود.

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد ناز پرورده تنعم نبرد راه بدوست

بالجمله پس‌ازنطقها وکشمکش‌ها از ۸۸ نفرعدهٔ حاضر ۶۲ رأی بمستوفی داده شد.



سران مهاجرت در کرمانشاه جمع شدند بریاست نظام‌السلطنه پسر برهان الدوله برادرزادهٔ حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه حاکم محل دولتی ساختند و در تحت تعلیمات افسران آلمانی مشغول تجهیز شدند ، نادلنی نامی بسمت سفارت آلمان ملحق شد ، اعتماد کلی به پشت‌بندی ترک است ، مقداری نقره به سکهٔ ایران آورده بودند کفایت نمی‌کرد ، قیمت مارك را به تومان روی اسکناس آلمانی چاپ کرده رواج دادند[1] کابینه ساختند :

نظام‌السلطنه والاحضرت رئیس‌دولت، مدرس وزیر عدلیه، محمدعلی خان مافی‌وزیرخارجه، ادیب‌السلطنهٔ سمیعی‌وزیر داخله، فرزین وزیر مالیه، حاجی‌عزالممالك وزیر فواید، قاسم‌خان وزیر

۱ـ صحبت من با استیونس صفحهٔ ۱۹۸، جواب من به سلیمان میرزا ۲۸۹ نتیجه‌ای که از این مهاجرت برده شد از هم پاشیدن ژاندارم و تفریط اسلحه‌و قورخانه بود ، آلمان پس‌از جنگ با ما چه رفتار می‌کرد مسئله است، ترکها خوش خیال نبودند ، هامر از اعضای سفارت آلمان که باقی مانده بود در اواخر جنگ تلگرافی آورد و با حال افسرده بمن ارائه داد خبری بود ازبرلن که ما بحکم اضطرار دست ترکیه را نسبت به آذربایجان باز گذاردیم.

بغم خوارگی جز سر انگشت من نخارید کس در جهان پشت من

پست « آنچه‌کردیم غلط آنچه نکردیم غلط » من هیچوقت با این‌بازیها همراه نبودم، مستبدم .
وستداهل سوئدی که برای نظمیه استخدام شده‌است به انتظام‌اداره پرداخت ، مؤسسهٔ‌پاستور دایرگشت .

در این کابینه من پهلوی سردار می‌نشستم روزی بمن گفت : اگر شما فتنهٔ آذربایجان را نخوابانده بودید کار ما در رشت دشوار بود بلی توپهای سنگین و قورخانهٔ بسیار از تبریز به قزوین فرستاده شد، باز اظهار داشتندکه درگرفتاری‌شمادرتبریز مشیرالدوله نگران بود، گفتم درمصلحت مملکت ملاحظهٔ افراد نمی‌شود کرد، تصدیق‌کرد، در دلم گفتم خودت هم یکی از افرادی.

کشمکش‌باشاه در مجلس چهارم یکصد هزار تومان نقد و سه‌هزار خروار غله ازبودجهٔ دربار زده بودند ، یگانه توجه شاه به‌برگشت آن‌کسر است ، نقدش به‌آبروی‌مستوفی درمجلس برگشت ، شاه جنس را هم میخواهد ومستوفی از تجدید پیشنهاد استنکاف دارد ، حاضرشد قیمت جنس را از اعتبار دولت بدهد ، شاه را قانع نکرد ،اعزازالسلطنه موی دماغ مستوفی‌است.

وزیرجنگ جدی دارد که امنیه باختیار اوبرود ،مستوفی تأمل دارد ، مغز سیاست این‌دو امراست ، یکی برگشت غلهٔ شاه ، یکی واگذاردن امنیه به وزارت جنگ بلکه نظمیه هم ...

کمپانی نفت جنوب مشتری‌نفت‌خانه است،قراردادی در وزارت فواید عامه با مداخلهٔ‌محتشم‌السلطنه در تحت نظر مستوفی تنظیم شد به مجلس بردیم ، مدرس‌گفت این اول‌بار است که سیاست داخله بر سیاست خارجه فایق آمده است، از این نقطه نظرکه نفت‌خانه قسمتی‌به ایران و قسمتی به عراق افتاده است و در قرار داد شرط شده بود که اختلاف را کمپانی رفع‌کند و تعلق نفتخانه کلابه ایران از طرف انگلیس تصدیق شده بود ، مدرس طرفدار است ، نصرت‌الدوله و داور از کارکنان وزیر جنگ مخالف : مدعیان مایل نیستند کار مهمی دراین کابینه بگذرد ، کشمکش مسلسل‌است چه نظر از برای مدرس پیدا شد ندانستم (یا میشود حدس زد) که از مخالفت باکابینه باز ننشست و درصدد تشکیل اکثریت برآمد ، خواستند به تظاهر کابینه را بموجب مادهٔ ۶۷ متمم قانون اساسی مستعفی کنند بوقلمونان کرسی‌نشین از صبح تا شام اکثریت می‌ساختند وباز از هم می‌پاشیدند[1] علت استیضاح مدرس را تمایل‌مستوفی به‌روس گفتند .

مدرس پس از یأس از عملی‌شدن مادهٔ ۶۷ با اکثریتی که شکسته بسته تدارک‌کرده‌بود دست به‌استیضاح زد ، ۱۹ جوزاورقهٔ استیضاح راتقدیم مجلس‌کرد.

مدرس طلاقت لسان دارد و در نطق قادر بر اختلاط موضوع است، پس از ذکری از انقلاب دول و توسل به‌کابینهٔ سیاه یاسفید یا همه رنگی‌واینکه نمیخواستیم آثاری از همسایهٔ‌ما در مملکت بماند (انگلیس) و بازصحبت با صدراعظم‌عثمانی و تشخیص مسلمان درجنگ به ختنه که مایهٔ‌ضحک شد و اینکه از رژیم قدیم روس در زحمت بودیم (مثل‌رژیم جدید) واینکه در مقابل رویهٔ‌نامعلوم همسایه باید بیدار بود بالاخره متکی برقولی‌که انگلیس گفته‌است نمایندهٔ روس باید ازایران‌برود ومن نمی‌دانم‌کی‌بآن قول ترتیب اثر داده است و به‌کدام نماینده این تکلیف‌شده است ، نسبت‌قصور به‌کابینه می‌دهد و در نتیجه اقدام به استیضاح‌کرده است . من از این فرمایشات مدرکی بدستم نیامد گناه فهم من‌است این گناه آقا نیست.

سلیمان میرزا درعنوان موافق شرح‌کشافی گفت، البته همه خارج از موضوع چه موضوع محدود نبود، قوام‌السلطنه یادداشتی‌برای رئیس فرستاده بود که خوانده شود مشعر براینکه‌سلیمان

---

۱ ـ درفوق‌العادهٔ‌کوشش : برهان‌الدوله اظهار اعتماد می‌کند ، میرزاعبدالوهاب تردید ، بیان‌الملك از مخالفت عدول می‌کند، غضنفرخان به فراکسیون آزاد برگشته موافقت می نماید ، میرزا ابراهیم‌قمی ولسان‌الملك امضای خود شانرا مسترد می‌دارند ، سرا نجام آقا سید ضیاء رامرد میدان معرفی‌می‌کند.

میرزا اسم ازکنفرانس لوزان برد توضیح بدهند که من قصورکرده‌ام یا ادای وظیفه نصرت‌الدوله اصرار دارد که داخل رأی بشوند جلسه به‌شش ساعت بعدازظهر قرارگرفت.

نطق وزیر خارجه ذکاءالملک شرحی در اصول گفت و گوشها آماده شنیدن فروع است، ایرادات را که پایهٔ درستی نداشت منطقی جواب گفت، راجع به مادهٔ ۶۷ گفت لازمهٔ رعایت آن ماده اکثریت طبیعی است درمتن مجلس نه اکثریت متزلزل و ترتیب محضر درحواشی.

نطق مستوفی مقدمه‌ای فرمودند، ازچندی باین طرف مشتری زیاد برای صحت عمل و اجرای قانون و پاك دامنی نمی‌بینم، هیچوقت برای رسیدن به مقام تلاش نکرده‌ام، خوشوقتم که در این موقع آقای مدرس بیش از قصور نسبتی به کابینه نداد و با اطمینان می‌گویم که کابینه اندك قصوری هم در وظیفه نکرده است... مطالب روشن شد وضعیات امروز طوری است که مداخلهٔ امثال من پیشرفت ندارد اشخاصی می‌خواهند که آجیلها بخورند[1] و آجیلها بدهند، ایام غیبت مجلس هم ایام بره‌کشی است معدهٔ من ضعیف است، برای حفظ احترام اکثریت میروم و استعفای خودم را خدمت اعلیحضرت می‌دهم (۲۲ جوزا ۱۳۰۲) و ازمجلس خارج شدند، وزراء تبعیت کردیم مگر وزیر جنگ که بی‌رقم قوشچی‌باشی است و تابع مقررات نیست. فریاد تماشاچی از داخل و خارج مجلس بلندشد، مرده‌باد مدرس، زنده‌باد مستوفی، رئیس مجلس امر به توقیف تماشاچیان داد تا پس از بازرسی محرکین مجازات یابند، مردم را قوای نظامی متفرق کرد، پس ازخارج شدن وزراء از مجلس وزیرجنگ نزد کرسی ریاست رفته میپرسدکه من‌هم‌بروم؟ رئیس باختیار خودش می‌گذارد و روزنامه‌هائی نسبت بگیر وببند را درصحن بهارستان بدستوررئیس می‌نویسند، در جلسهٔ ۲۳ جوزا آن اخبار را تکذیب می‌نماید.

تدین بعداً نطقی ایرادکرده و بعضی اشارات آقای مستوفی‌الممالك را مباین طرزسخن عادی ایشان‌که همیشه باظرافت بوده‌است‌دانستند. باید فراموش نکرد که ایرادات بی‌مورد، مردبی‌آلایش خدمتگزار را عصبانی‌می‌کند، مطالعهٔ تاریخ‌آن زمان ثابت می‌کند که آن استیضاح خلاف مصلحت بود و بر مضرت افزود.

نطق قوام‌السلطنه معلوم است ومی‌دانیم که مشیرالدوله بجای‌آقا خواهد آمد، معلوم‌نیست قوام‌السلطنه چرا اشارات مستوفی‌را بخود متوجه‌کرد وحال آنکه قوام دست به ادبیات دارد و مثل «دست بچوب که‌کردی گربهٔ مظنون فرار می‌کند» را میداند. خلاصهٔ نطق برائت از آجیل خوردن است تصدیق باید کرد که اشارات‌مستوفی از نزاکت دور بود، آجیل خورها را همه می‌شناسند و باز باید تصدیق کرد که فحوای این نطق ازپادورکردن فکر ریاست از خود است و از دست پیش‌کشیدن ضمناً فرمودند قصد نداشتم ورقهٔ‌آبی بدهم حال ورقهٔ آبی‌را تقدیم مقام ریاست می‌کنم. پس از استعفا تقدیم ورقهٔ‌آبی خنك تراز اصرار نصرت‌الدوله به‌گرفتن‌رأی بود. رئیس گفت بااراده‌ٔ استعفا رأی مورد ندارد و مجلس راختم‌کرد. بعدها از محمد حسن میرزا شنیدم که احمدشاه در قبول استعفای مستوفی از سفیر انگلیس سؤال

۱ـ دهقان بختیاری‌گفت:

آخر بـرخ حیات آزادی مـا — دست ستم مخالفـان سیلـی زد
تابهره‌برد خویشتن ازبره کشی — این لطمه‌بما وکیل آجیلی زد

عشقی سرود: مستوفی از آن نطق که‌چون توپ صداکرد — مشت‌همه‌واکرد.

فرخی مدیرطوفان نوشت:

ای زاغ به‌باغ نقل مجلس شده‌ای — ای بوقلمون مگر مدرس شده‌ای

تقـریظ و تنقیدات را اعتباری نیست مضامین بکر قـابـل ضبط است ادبیات هـم در نامه سهمی‌دارد.

کرده بود ، جواب می‌دهد غیررسم‌عقیدهٔمن این‌بود، که‌کابینه‌را به‌جلب اشخاص مبرز دیگرسنگین می‌کردند .

وزیرجنگ منتظر دستخط ریاست است ، شاه عذر آوردکه امور نظام مختل می‌شود و این اشتباه بود ، امر دولت دلوحاجی‌میرزا آقاسی‌است مگر اینکه ازآن دلوآب درمملکت می‌افزود، این دلو روز بروز از آبرو می‌کاهد ، ریاست بین دوسه‌نفر دور میزند، تغییرمستمر فقط نتیجه ای که می‌دهد اینست که فرصت تعقیب نقشه بدست نمی‌آید ، تا گفتند بسم‌الله می‌گویند الحمدلله ومنع سردار سپه از رسیدن بآرزو به تحریکات او می‌افزاید ، روزگار مقتضیات را ایجاد کرده‌است .

وزراء درجرگهٔ محدود باسامی مختلف انتخاب شدند، کابینه صورتی‌است محلل، به‌قول‌آن لرکه‌لرزانك برای اوتجویز کرده بودندگفت « هنی این خودش را نمی تواند نگاه بدارد مرا چطور نگاه خواهدداشت.»

وقایع عمدهٔ ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱

تصویب عهدنامهٔ شوروی	۲۳قوس ۱۳۰۰	کبریت‌سازی تبریز	۱۵جدی ۱۳۰۰
الغای امتیاز خوشتاریا	۲۳قوس «	کنفرانس لوزان	۲۷جدی «
قبول عضویت جامعه	۹جدی «	تحویل بندرگاه انزلی	«
تحدیدمأموریت خارجه‌به‌پنج‌سال	۱۶حمل ۱۳۰۱	دایرشدن‌مؤسسهٔ پاستور	۱۳۰۱
اختیارات‌میلیسپو درمالیه	۴ اسد «	تصویب نفت‌استاندارد	۱۹ عقرب «
هیئت‌منصفهٔ موقتی	۱۰ قوس «		

کابینهٔ مشیرالدوله ۲۶ جوزا ۱۳۰۲ اول‌ذیقعدهٔ ۱۳۴۱[1]

سردارسپه جنگ، مصدق‌السلطنه خارجه ، محمد علی فروغی ذکاءالملك مالیه، ابراهیم‌حکیم‌الملك عدلیه،حسن‌خان حکیم‌الدوله‌فرهنگ،مصطفی قلی‌فهیم‌الدوله پست وتلگراف، علاءالسلطنه‌کفالت داخله،احمدخان‌عدل‌الملك‌کفیل فوایدعامه.

سردارسپه دو روز تمارض کرد ، ظاهراً به نصیحت دوستان ۲۸جوزا بوزارت جنگ آمد . شاه جنس مقطوع را میخواهد، کابینه در روزهای اول در مجلس طرف ملاحظه است به پیشنهاد مشیرالدوله برقرارشد ، تقاضای وزارت جنگ راجع بمداخله در امنیه و نظمیه مستمراست و تنها وزارت جنگ مستقر.

تلگراف رسید که دومیلیون دلار حاضر است اما کمپانی شرکت انگلیس را لازم میداند مشیرالدوله رد کرد ، در ثانی علاء خبر داد که از شرکت انگلیس صرف نظرشد ، وجه رسید ، سفارت انگلیس یادداشتی فرستاد که قبول وجه قبول شرکت انگلیس است (رودستی) مشیرالدوله وجه را توقیف کرد و پیشنهاد را پس فرستاد ، از امریکا شرکت انگلیس را تکذیب کردند و جه بجریان افتاد .

مهاجرت حجج اسلام ۱۰سرطان ۱۳۰۲ برابربا ۲۰ذیقعدهٔ ۱۳۴۱

حکومت عراق از ترس آنکه اکثریت نصیب شیعه شود و در اثر سیاستهای پیچیده برخلاف عقل و مصلحت ، هجرت آن ذوات محترم‌را به عنف پیش آورد ، از طرف شاه دستخطهای اکید به سرحد و سایر جاها باشد .

همه جا احترامات فایقه بعمل آمد ، در اطراف قم ساکن شدند ،شیعه آزرده ، دولت عراق پشیمان ، نمایندگان فیصل به تهران آمده‌اند که حجج را عودت بدهند وجود علمای شیعه برای عراق سرمایهٔ اقتصادی است از هرطبقه به‌قم‌می‌آیند و آقایان‌را زیارت می‌کنند ، شوری در سرها است وغوغائی‌درکشور.

۱ـ دستخط ۲۸شوال ۱۳۴۱ صادرشده است .

توقع باجایابی‌جا

دو دسته نظامی قزاق وژاندارم درمملکت بسعی صاحبمنصبان خارجه و توجه روس و انکلیس خواهی نخواهی تربیت شده، دولت کم وبیش از چریك و ایلات مستغنی است، هر دوقوه در دست سردار سپه است، قدرتی در خود می‌بیند و از اطراف آواز نابغه هم بگوش او میخورد منتظر است از طرف شناخته ونشناخته مورد تعظیم و تکریم باشد، هنوز آن کیفیت در او پیدا نشده است، در این زمینه هم خود نمائیهائی بظهور رسید، نمونه را یك دوفقره یاد میشود در ذکر وقایع زشت و زیبا هردوموقع دارد. شهیدزاده نابینا بود درصحن عدلیه درگوشه‌ای نشسته سردار براو برگذشت برنخاست، مورد ضرب وشتم سردار شد، آوازه در شهرپیچید. قضیهٔ دیگر نهیب به‌حسین خان و یاربود در قلهك که تکریم لازم را بجا نیاورده بود، سردارکه بجهتی پیاده شده بود باونزدیك‌شده گفته بود «چه‌بی ادبی! میخواهی با این چوب چشمهای زاغت را بیرون بیاورم؟» و از این قبیل مواردی مذکور شد، جاداشت باین مصراع عذر بخواهد «تو بزرگی و در آئینه کوچك ننمائی» این ویار از اصحاب من است و شرح آشنائی اورانوشته‌ام، شهرت بین‌قوم سابقهٔ خانوادگی میخواهد، پسر عباسقلی داداش را از طایفهٔ پالانی شاید در سوادکوه بشناسند، در تهران مقدماتی بیشتر میخواهد و طول‌مدت، شاید عباسقلی در زمرهٔ نواب فراشخانه سابقهٔ شناسائی داشته است.

بهرحال سردار درقضایای گیلان‌وآذربایجان [1] هنری نموده و گوی سبقت از همگنان‌خود ربوده و در خود معنی

ان‌الفتی من یقول هاان ذا — لیس الفتی من یقول‌کان ابی

احساس می‌کند هنوز آن موقع نرسیده است که در تبار او شمشیر بن شمشیربن شمشیر گفته شود، این است حریف ایدل تا بادنپیمائی، طرفداران او برهان قاطع دارند و مخالفین‌تارعنکبوت می‌تنند. گفتند رمالی در طالع او نقش سلطنت دیده بوده‌است خانهٔ‌احمدشاه چنانکه رستم‌فیروزان به برادرش نوشت و درطالع یزدگرددیده بود بحکم صلاب ازپادشاهی تهی است. رمل یاصلاب‌کف‌بینی یا مشاهده درکاسهٔ آب [2] ماخذ دارد یا ندارد مصادفاتی بلاشبهه اندیشه می‌آورد. کف بینی به ژوزفین دختر دهقانی در فرانسه مژده داد و ملکهٔ فرانسه شد زن ناپلئون اول. محمدولی میرزا پسر فتحعلیشاه ازمغیبات‌خبر می‌داده است من‌جمله انقراض دودمان قاجاریه را به‌مظفرالدینشاه. شاید اگر ما ادارهٔ تفتیش کنفوتسی می‌داشتیم همان اخطار را به محمد علی میرزا می‌کردندسفرنامه صفحهٔ ۸۶.

باری‌مخالفت‌مدرس باسردارو توطئه‌ای‌که‌بدست‌قوام‌السلطنه دیده بود و کشف‌شدخیال سردار را روز بروز بالابرد، کشید بآنجا که‌کشید، درکابینهٔ سیدضیاءالدین نقشه مظنون بوده احمدشاه موافقت نکرده است.

سانحهٔ‌غیرمترقبه

در ضمن استنطاق چند نفر ترور توطئه کمیتهٔ‌تروری به قصد سردارسپه کشف میشود معلوم میشود سردار انتصار،منتخب‌السلطان و مکرم‌السلطان مداخله‌داشته‌اند، هرسه‌جلب و توقیف میشوند. در استنطاق توطئه‌دامن‌گیر قوام‌السلطنه میشود به وزارت جنگ احضارو توقیف میگردد ۲۷صفر ۱۳۴۲ در نتیجه التجای عیال‌قوام‌السلطنه وارجاع امرازطرف شاه به هیئت وزراء سردار سپه در جلسهٔ ۲۵میزان امتثال امر شاه نموده مقرر می‌شود قوام‌السلطنه ازایران برود [3]. وزیر جنگ دستور می‌دهد دوسیهٔ امر را انتشار ندهند که شبهه‌ای باقی‌نماند.

۱ـ فتوحات آذربایجان وفتح قلعهٔ چهریق‌سبب‌شد مصدق‌السلطنه ازحکومت‌کناره گیرد، نظام تمکین ازحکومتها نمی‌کند.

۲ـ حکایت کاسهٔ‌آب‌را در افکار امم نوشته‌ام.

۳ـ من حالا میفهمم که سر اصرار قوام السلطنه در تشکیل اردو بریاست امیرارشد مرد←

گفته شد منتخب‌السلطان تدارك ترور سردار سپه را دیده بوده است ، از قوام‌السلطنه امر کتبی میخواهد بطفره می‌گذراند سبب تردید وی شده است ، می‌فرستد یوسف ارمنی و فیروزنامی که نامزد اجراء بوده اند و درب مجلس مستعد از عمل منع می‌کند.

اگرچه احمد شاه با این نقشه موافق نبوده این سوء تدبیر دامن گیر او میشود .

ظاهراً در کابینهٔ میرزا سید ضیاءالدین هم این نقشه در نظر بوده است ، احمد شاه اجازه نمی دهد و این را من از یکی از وزراء آن کابینه شنیدم .

معروف شد که شیخ‌الاسلام ملایری ولیعهد را ملاقات نموده از طرف مدرس عنوان مطلب می‌کند می‌گویدشاه در پاریس‌بمن گفت این پیشنهاد بمن‌شدگفتم جدم صاحب داعیه راازبین‌برداشت از او امامزاده ساختند من نمیخواهم امامزادهٔ دیگری درست بکنم .

هم از فرمایشات احمد شاه است که باو گفته بودند حزبی بسازد گفته بود مردم ایران همه حزب منند دسته‌ای را بخودم نسبت بدهم‌معنی‌ندارد.

معهود بود سرکار ولیعهد به تبریز تشریف ببرند ، نقل مکان هم شده بود ، برای تکریم علماء بقم تشریف‌فرما شدند ، در این اثناء نارنجکی هم مجاور اطاق شاه منفجر شد ، در مجلس طرفداران وزیر جنگ قوت گرفته اند و از تمایل بریاست اوزمزمه ای هست .

خالصی زاده‌که به حجاز تبعید شده بود به سعی دولت و مداخلهٔ انگلیس از طریق بوشهربه ایران آمد مردی است پرشور و گاهی بی نمك ، درزی علما و کمالی دارد برنگ محیط درآمد .

رتشتین سفیر روس عوض شده است شومیاتسکی بجای او آمده است ۱۷ سرطان ۱۳۲۰ میبایست به بحران پی در پی خاتمه داد وقع‌القوس فی‌ید باریها پس از کابینهٔ میرزا سید ضیاء می‌بایست این امر صورت گرفته باشد بسیار از اشکالات پیش نمی‌آمد .

کابینهٔ سردارسپه[1] ۵ عقرب ۱۳۰۲

ذکاءالملك وزیر امور خارجه، سلیمان میرزا فرهنگ، مدبرالملك دارائی، معاضدالسلطنه داد گستری، خدایار خان پست و تلگراف، عزالممالك فواید عامه،میرزا قاسم‌خان صور داخله (کفیل) عدل‌الملك معاون ریاست وزراء .

۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ هشتم عقرب ۱۳۰۲ شاه برای ملاقات آقایان حجج به قم تشریف فرماشدند،۹عقرب سفراء بحضور آمدند ،۱۰ عقرب رژهٔ نظامی در میدان‌برگذارشد.

سفر سوم احمدشاه

خاطر شاه آشفته است ، جسته جسته صحبت های ناگوار هم بگوش‌مبارك میرسد ، مایلند هرچه زودتراز تهران بروند ، بی‌کسالت مزاج‌هم‌نیستند، در خارج شهر چادری بر افراشته اند شاه را در آن خیمه دیدم که یأس از سیماشان ظاهر بود، وزراء و درباریان دور شاه حلقه زده من دور ایستاده بودم فرمودند چرا کنار ایستاده‌ای؟ عرض‌کردم‌شرفیابم، تشریفات شایستهٔ مقام نبود ، حضار دو دل ، سردار بخود مشتغل، منظری ملالت افزا بود، وسایل موجود شد، حرکت فرمودند . سردار سپه رئیس الوزراء معهود است تا سرحد شاه را مشایعت نماید .

در کار گلاب‌و گل‌حکم ازلی این‌بود　　　کان شاهد بازاری این پرده‌نشین باشد

سردار سپه رونقی در نظام داده، نفوذ دولت در اطراف کشور افزوده ، مردم از کابینه‌های متزلزل و افکار آشفته و فقدان نقشه بتنگ آمده ، آرزوها در دل انباشته ، سردار را مردکار می‌بینند و بدو امیدوارند. نغمه هائی هم از بدومشروطیت در اذهان رسوخ یافته، پیش آمدها در

→بی باك پر آرزو چه بوده است و عامه که همیشه از بطون احوال آگاه‌ترند چرا گفتند کشته شدن امیر ارشد بصد هزار تومان خرج می‌ارزید ، رابطهٔ اسراررا به رفقای خود محرمانه میرساند و کل امر جاوزالاثنین شاع.

۱ ـ مقارن این احوال خبر الغای‌خلافت، آرزوی گلادستون به‌تهران رسید .

آلمان وایتالیا نقل مجالس است ، سوء تدبیر قوام به تشویق مدرس در فکر سردار سوء ظن‌نسبت به‌شاه تولید نموده ، احمد شاه هم مزاجاً علیل‌و عنایتش بامور قلیل، هردم راه‌فرنگ پیش‌میگیرد و سر خویش موجبات تغییر مسیر از هر جهت‌فراهم، جماعتی نغمهٔ جمهوری می‌نوازند که بگوش اکثریت سنگین می‌آید دو دستگی ظاهر قائدان طرفین ما هر غوغا بـر پا است ، شب آبستن است تا چه زاید سحر .

خلاصهٔ بیانیهٔ رئیس‌الوزراء ۲۱ عقرب ۱۳۰۲

دو اصل سبب انحطاط است، اختلال امنیت، تشتت آراء،امنیت بحمدالله فراهم است از چندین سال به این طرف توسل بخارجه جسته میشود اگر چاره نشود قومیت جامعه دچار ارتعاش‌خواهد بود . ملل متمدن تن باین مذلت نمی‌دهند، که توسل‌به غیر خودشان‌بجویند . ایرانی باید قائم‌بالذات باشد مستقل‌الفکر و مستقیم‌الاراده ، شـرافت ملی خود را بالاتر ازآن بشمارد که بـه ننگ تشبثات آلوده‌کند، اشخاص متانت ملی را از دست داده توسل بمبادی خارجی‌را وسیلهٔ ارتزاق وپیشرفت مقاصد قرارداده اند . بلاشبهه باید به‌اموری که افنای ملیت و قومیت را تهدید میکند خاتمه داده شود ،در حفظروابط‌حسنه بادول کاملةالوداد تأکید می‌شود !»

بیانیه اساسی است تا چه درجه از گفتار به رفتار آید در موقع تذکار خواهم داد .

در سفر دوم که من از برلن به تبریز آمدم محترمین و متمکنین شهر دراطراف قنسول‌خانهٔ روس منازل کرایه کرده بودند و زیست جسته ، غوغای آزادیخواه و مستبد یا نزاع بر سر عبا بر پا بود از من هم چون وقتی ریاست بکمیتهٔ دموکرات می‌کردم اندیشناك بودند غافل‌ازاینکه من آزادی را برای بردن عبا یا قبا پی نمی‌کردم عدل و خیر عامه را می‌خواستم در هرموقع قدر شربت را باقتضای مزاج مملکت نگاه می‌داشتم، عدلیه دایرکردم و سپردم در عدلیه از آزادی و استبداد سخن نرود حق و عدل معتبر شمر ده شـود اندك اندك بستیان عمل را بصحت تلقی کرده به‌منازل خود دعوت‌کردند و آرامی در شهر حاصل شد .

بلی ! تشبث به اجنبی اقبح اعمال است‌و خلاف شرع‌و عرف، الذین یتخذون‌الکافرین‌اولیاء من دون‌الله ایبتغون عندهم‌العزة فان‌العزة‌لله جمیعاً [۱] آنانکه کافران را دوست گـرفتند نـه خدا را آیا می‌جویند عزت را نزد ایشان همانا عزت‌کلاً خدایر است . چه خوش بخت می‌بودیم ما اگـر به اصول و فروغ قرآن عمل می‌کردیم افسوس‌که خود خواهان و خود پرستان به‌انگشت اغراض افکار را ناهموار کردند و آسوده راگرفتار .

سابق‌صرف بقوت شمشیر بریاستی میرسیدند حال مقدمهٔ آشوبی فراهم می‌کنند و آب رابگل می‌آلایند تا صید مقصود کنند انماالاختلاف فی‌الشبکات امر که گذشت آب ها بکرد اول‌است .

هر کسی بمنظوری سنگ جمهوری بسینه می‌زند، صدرالسلطنه در صحن مجلس ارجـوزهٔ جمهوری میخواند و آن رژیم را راه نجات می‌شمارد ، انجمن معارف در منزل ممتازالملك فلسفهٔ جمهوری بقالب می‌ریزند ، عارف در کرانهٔ هتل نغمهٔ دلنواز جمهوری می‌نوازد و آن رژیم‌راعقده‌گشا بنوا می‌اندازد حتی زنها به غمزات دلربا ازآزادی می‌لافند و گیس جمهوری می‌بافند بعنوان موسولینی اسلام یا رئیس‌الوزرای‌ایران‌از بمبئی مقاله میرسد، جمعی با جامعهٔ سرخ خون‌بدیدهٔ‌خلق می‌کنند ، جمهوری ترکیه از بین‌رفتن خانوادهٔ سلطنت درترکیه آلمان و اطریش‌بریش گرفته می‌شود غافل از مقدمات و نتیجه که اینك روی‌کره مشهوداست . در این میانه عشقی که نغمهٔ مخالف‌میسرود در نتیجهٔ ترکیب بند «دریـغ ازراه دور و رنج بسیار » در منزل خود مقتول شد.محمد فراش‌اخوی قاتل را باکارد خونین دستگیرکرد در نظمیه که همچنان بتصرف وزارت جنگ آمده وعذروستداهل خواسته شده بود توقیف شد که خلاف وظیفه‌کرده‌ای تراچه بگرفتن قاتل . در رسیدن‌بمقصد مقدس

---

۱ ـ سورهٔ نساء آیهٔ۱۳۸

جمهوری قتل ، غارت ، بی‌ناموسی همه مشروع بین‌الملل است .

تسخیر ماکو و چهریق

تعقیب اسمعیل آقا سمیتقو که کانون فساد اکراد است ادامه دارد وخلع اسلحه از اصول مهمهٔ برنامه است چه در شمال چه در جنوب. طهماسبی حاکم آذربایجان موفق شد اقبال‌السلطنه راکه اجدادی در ماکو ریشه بسته‌اند از طایفهٔ شکاك و مردی است بعدت دراقلیت وبثروت در اکثریت،بدوستی فریب داده‌بتبریز بیاورد و بساط او را بروبد. در تبریز از مکنت اقبال‌السلطنه نقداً و جنساً حکایتها شنیده بودم در مسافرتهای ناصرالدین شاه در خاك روسیه از شاه استقبال می‌کرده است این‌فتح صندوقخانهٔ وزارت جنگ راآباد کرد[1]. فتح چهریق بدست امان‌الله میرزای جهانبانی پس از فرار سمیتقو



کریمخان وکیل، اول آزادیخواه حقیقی

(اسمعیل آقا) بخاك ترکیه بر رونق و ابهت وزارت جنگ افزود و رجزها خوانده شد ، صحبت

---

۱ ـ مدرس خواست راجع باموال اقبال‌السلطنه استیضاح کند جنجال داخل و خارج مجلس مجال نداد و کسی نپرسید خزاین ماکو کو.

ماکورا از میان برد .در صلح گلستان درامر ماکو بین روس ، عثمانی و ایران بخوانین شکاک اختیار داده شد بهر طرف مایلند ملحق شوند الحاق بایران را مایل شدند از این نظر اقبال‌السلطنه طرف رعایت و ملاحظهٔ قاجاریه بود .

اگر اقبال‌السلطنه به تبریز آمد برای آوازهٔ دروغی مشروطیت بود و الا از ماکو بخاک روسیه مسافتی نیست و مناسبات او بسیار بود .

تلگراف ولایات در بیزاری از قاجاریه

سر دار سپه مسافرتی را به تبریز لازم دانسته در مراجعت طهماسبی را همراه بتهران آورد و حکومت شهر را بدو محول داشت . از اطراف پیوسته تلگرافات انزجار از قاجاریه میرسد و انتشار نمی‌یابد تا ازتبریز تلگراف شکایت رسید . رئیس‌الوزراء ناچار بر خلاف میل باطنی اجازهٔ انتشار داد و روزنامه ها از شکایت انبوه شد در این اثناء ظلمی هم بکریم‌خان شد که استخوان‌او را علی رغم آقا محمد خان از زیر پلهٔ تخت مرمر در آوردندکه در بارگاهی سزاوار دفن کنند.

مجلس پنجم

۲۲ دلو ۱۳۰۲ مجلس بتوسط محمد حسن‌میرزا افتتاح شد،برسر تصویب اعتبار نامه‌ها غبارها بر هوا رفت کشمکش‌ها و مبارزه بین‌جمهوری‌طلب ومخالفین ساری و جاری‌است. در ورود محمد فاتح باسلامبول ینی چریها که وارد ایاصوفی شدند در موقعی بود که علماء بحث داشتند که میخ به ناسوت عیسی خورد یا به لاهوت، ترک‌ها رسیدند و بحث را خاتمه دادند.

مدرس برای جلب خاطر سردارسپه در تصویب ریاست کل قوا برای رضاخان با شرط آنکه بدون تصویب مجلس از او سلب نتود شرکت نمود، برای رضاخان تحصیل‌حاصل‌بود، فقط‌غیررسمی رسمی‌شد این‌اختیاردرواقع خلع سلطنت‌از قاجار بود، مدرس تصور میکند باین مساعدت دل‌سردار را بدست‌آورده است و راه مراجعت احمدشاه را برگشوده باز دریغ از راه دور و رنج بسیار.

سردار سپه هم بقبول نصرت‌الدوله و قوام‌الدوله درکابینه مدرس را گرم کرد.

دعوت احمد شاه

دسته‌ای از مجلسی‌ها طالب مراجعت احمد شاه بوده تلگرافی هم در این معنی به پاریس فرستادند ، تلگرافی هم از شاه برئیس الوزراء رسید بعزیمت خودشان اخبار کردند، رئیس الوزراء جواب سردی عرض‌کرد مشعر بر اینکه از کدام بندر تشریف فرما خواهند شدکه موجبات امنیت‌را فراهم کنند. با اخباری که از اوضاع تهران البته بگوش شاه رسیده بوده است این خوش‌باش مشوق او بحرکت نمی‌شد و مسکوت ماند. شاید آن دعوت هم مقدمه‌ای بود برای این جواب باندازه‌ای نیم‌کاسه‌زیر کاسه‌ها هست که هیچ امری را ساده تلقی نمی‌توان کرد.

استعفای مؤتمن‌الملك

در بهمن ۱۳۰۲ مؤتمن‌الملك رئیس مجلس استعفا داد، به مستوفی‌رجوع شد شفاهی و کتبی رد کرد ریاست برعهدهٔ تدین نایب رئیس اول قرار گرفت و هوالمطلوب .

صحبت جمهوری در مجلس

مرامی که محل توجه دسته‌ای در مرکز و ولایات است و مورد بحث «جمهوری» می‌بایست بالاخره بمجلس بیاید، سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشد از گذشتن اعتبارنامه‌های موافقین جلوگیری میکند .

برسر گذشتن اعتبارنامهٔ وکلای ولایات که با نظر رئیس الوزراء انتخاب شده‌اند کشمکش سخت ومجادله جاری است، طرفین عصبانی، درتنفس بین مدرس‌وبهرامی باز مشاجره اتفاق افتاد، کار به مشت رسید، بهرامی احیاء السلطنه سیلی‌ای بگوش مدرس خوابانید، در شهر هیجانی شدید پدید آمد و تنفر از مخالفین مدرس حاصل شد.

از این سیلی ولایت پرصدا شد دکاکین بسته وغوغا بپا شد

بستن بازار ۲۹ حوت ۱۳۰۳

نشانی علاقهٔ کلی بامری همیشه بستن بازار بوده است، باصطلاح امروز اعتصاب عمومی. میدانداران معرکه بسلامت و رضایت موفق بانجام این امر مهم نشدند، درگاهی رئیس نظمیه به بازارآمد، تیری‌چندرها کردند، مردم خواستند بمسجد بریزند درب مسجد را بستند ، خالصی زاده در چهارسوق عبا گسترده به نماز ایستاد، ممانعت شد، جماعت رو بمجلس آوردند ، هیاهو در گرفت، تدین سراسیمه بیرون‌آمده به ضرب وشتم خالصی پرداخت، کدورتی برکدورتهای اهالی افزود .

نقشهٔ اختیار یکی از شاهزادگان

گفته شد مدرس برای موافقت با سردارسپه سه شرط درمیان آورده بوده است، انحلال مجلس پنجم ، تجدید انتخاب با قید حق تغییر در قانون اساسی، اختیار یکی از شاهزادگان با نیابت سردارسپه . من از بساط حتی‌الامکان دوری میجویم و از مذاکراتی که میشود نفرت دارم و در عاقبت کار تأمل، احتشام‌السلطنه به منزل من‌آمد و دعوت بمنزل مشیرالدوله‌کرد، رفتیم‌حاج‌میرزا یحیی دولت‌آبادی و مصدق‌السلطنه بودند صحبت رفت روی اختیاریکی‌از شاهزادگان وقراربمجلس دیگر در منزل مصدق‌السلطنه شد، در این جلسه تصمیم گرفته شد که بمنزل رئیس الوزراء برویم ومطلب را عنوان کنیم و درآمدبا من باشد، رفتیم من در لباس کنایه عنوانی کردم‌که سردار بسخن درآید مشیرالدوله تصریح کرد سردار هیچ نگفت، چه بگوید طرفدارانش درمجلس‌قوت گرفته‌اند وجاده هموار می‌نماید التمرینانع والناطور غیر مانع مجلس بتلخی گذشت.

سقاخانهٔ گذر شیخ هادی و سانحهٔ آب‌بردار

در محلهٔ شیخ‌هادی‌بغتةً سقاخانه‌ای از زمین روئید و بزودی محل توجه عامه شد و مایهٔ تأمل منتظرین حوادث جدید که زیر این کاسه چه نیم‌کاسه‌ای خواهد بود، شغل‌شاغل زایرین سقاخانه بدگوئی به بهائی‌ها است، کدام دسته بهائی‌اند موقوف به تفسیر خودشان است، همه منتظرند که از این سقاخانه چه دسته‌گلی بآب‌داده خواهد شد، نظمیه که مانع اجتماعات است چرا در این مورد ساکت مانده چون درضمن عملیات در ترویج شعار اسلام اهتمامی می‌شود سکوت نظمیه را حمل براین معنی میکنند، در هرحال شب‌آبستن است تا چه زاید سحر!

سخنی هم در شهر پهن شد که بهائیها خواسته‌اند سقاخانه را مسموم کنند من‌الاتفاقات بعد از ظهر ۲۷ سرطان که جمعی تشنهٔ مرادومنشاء فساد اطراف سقاخانه را دارند ماژورایمبری‌قنسول امریکا باتفاق بالوین سیمور هم امریکائی بتماشای سقاخانه وجوشش اهالی می‌آیند ، شاید بقصد و منظور تزئین سفرنامه که محل توجه اروپائیها است که اینگونه امور را خوش بنظر می‌آرند می‌خواهند عکس بردارند، در ممانعت از طرف مردم معلوم نیست چرا برخلاف عادت و اخلاق کار بزد وخورد میکشد وآن دونفر زخمی میشوند. نظمیه آنها را در درشکه افکنده بمرکز میرساند آنچه غریب‌تر و اندیشه‌آور است حملهٔ جماعت است در مرکز نظمیه و ادامهٔ آزار ایشان بحدی که ایمبری در میگذرد.

مصادفهٔ این واقعه با صحبت نفت شمال ارتباط داشته یا نداشته رشتهٔ احتمالاتی بدست داد والمعنی فی‌بطن‌الشاعر. در هرحال عقباتی از این عمل ناهنجار محسوس نشد ، دسیسه ، دروغ ، تهمت، پشت‌هم اندازی ، پاپوش سازی در این دوره باندازه‌ای است که شخص باید دوچشم هم قرض کند و اطراف را مراقب باشد وآنچه میشنود در بقعهٔ امکان بگذارد.

شده بر بدی دست دیوان دراز   ز نیکی نبودی سخن جز براز

پردهٔ آخر که بالا نرفت

نقشه این است که روز اول حمل ۱۳۰۴ توپ نوروز به‌تبریك جمهوری غرش کند. چهارشنبهٔ ۵شعبان ۱۳۰۳ احتشام السلطنه مرا ملاقات کرد گفت معهود است مشارالملك را ملاقات کنیم و من از این عهد اطلاعی نداشتم . سرشب آقای مستوفی بمنزل من تشریف آوردند در اطراف جمهوری صحبت شد نتوانستیم رأیی اتخاذ کنیم . فرمودند بااینکه من موقع و احتمال‌انتخاب دارم

اگر آزادمیبود، من بجمهوری معتقد نیستم. فرمودند سفیرانگلیس هم‌رأی بجمهوری‌ندارد وبا جمع قوادریك دسته مخالفت کرده بوده‌است . حضور در منزل مشارالملك‌را مناسب ندانسته مایل بودند ملاقات در منزل من بشود و بمنزل مشارالملك تشریف نیاوردند.

صبح پنجشنبه احتشام‌السلطنه درشکه فرستاد با اینکه خودم را عضو علی‌البدل میدانستم رفتم، معین‌الدوله ، ثقةالملك، مدبر الدوله، نصیرالدوله بودند وثوق‌السلطنه آمد و تجاهل‌ازموضوع کرد. گفته شد موضوع معلوم است از همه‌جا تلگراف‌رسیده است وملت جمهوری میخواهد ملتی‌که از هزارنفر پنج نفر نمی‌دانند جمهوری چیست؟ حضار ساکتند، من گفتم جمهوری بجای خوداصلی است، سردارسپه هم خدمات شایان کرده است، شاید بسلطنت[1] او بشود رأی داد اما جمهوری با طبع مملکت نمی‌سازد وجنگ بجوباره می‌افتد. طغیان قراجه داغی وشاهسون‌را در رقابت بابختیاری درموقع کودتای برضد محمدعلی شاه دیده بودم که منجر بجنگ و آمدن سردار بهادر ویفرم به آذربایجان شد در صورتی که پدر را برداشته و پسر را بجای او نشانده بودند وکاری برخلاف‌عادت مملکت نشده بود و باز در جمهوری هرچند سال در مملکت غوغا خواهد بود وکشمکش‌ها خواهد شد مردم مارا با مردم فرانسه و تاریخ اروپا تفاوتها است « بگوش عشق موافق نیاید این گفتار. » وثوق‌السلطنه مرا تصدیق کرد گفته شد تصمیم گرفته شده است.

مشارالملك خواست اظهار فضیلتی کرده باشد گفت در دایرةالمعارف مسائل‌ضبط‌است‌ضحك در گرفت. قرار شد روز دیگر عده‌ای بیشتر دعوت‌شوند، محتشم‌السلطنه‌و مستشارالدوله.

مجلس دیگر بروز یکشنبه قرار گرفت منظور ترتیب جلسات است و اشاعهٔ موافقت حضار ملك‌التجار (حاجی قاسم) میگفت با هرکس‌طرف هستید حق یا باطل درمجالس‌عنوان کنید،عنوان حق بجانب برمردم مشتبه میشود.

صبح چهارشنبه احتشام‌السلطنه و برادرش معین الدوله بمنزل من آمدند که یمین الدوله را ملاقات کنیم ولیعهد را از نقشه مسبوق کند وبحضرت معظم نصیحت که باغ گلستان را ترك کنند. گفته شد کجا بروند؟ و وسیلهٔ زندگیشان چه خواهد بود؟ احتشام السلطنه گفت نویدها داده‌اند، حقیقت مجلس حزن‌آور بود. احتشام السلطنه دوستی است یا دستور، مرا برخلاف سلیقه باین مجالس میکشد میروم خودم بدم می‌آید، نروم دیگران بدشان می‌آید وبی‌خطری نیست بالاخره فرضاً یکی واجب‌القتل باشد میرغضبی از هرکس برنمی‌آید.

جواب ولیعهد این شد که صندلی‌ای را که ملت به برادرم و او بمن سپرده تا ملت از من نگیرد رها نمی‌کنم.

گفته شد روزچهارشنبه میتینگی داده خواهد شد، جمعیت بمنزل سردار سپه خواهند رفت

۱ـ جادهٔ سلطنت را هموار نمی‌دانستم، جمهوری عنوانی است که بغلط هواخواه دارد. مشارالسلطنه، حکیم‌الملك، نصرالملك ، فهیم‌الملك... نامزد شدند عده به ۲۵ نفر رسید و جلسه عصر جمعه معین گردید، من باز رأی خودم را اظهار کردم اکثر حضار موافقت داشتند مستشارـ الدوله که پهلوی من نشسته بود گفت ملت از تو میرنجد خواهند گفت فلانی برخلاف آزادی است گفتم برخلاف علم وعقیده رأی نمی‌دهم لازمهٔ آزادی جمهوری نیست درهررژیمی مخالفت‌با قانون خلاف آزادی است۲ .نصرالملك‌گفت ما چه عنوان داریم آیا برای‌ما پنج سیر وزن‌قائل‌هستند؟ گفته شد خیر! « خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدوجو. »

۲ـ من در رعایت خیر وشر قوم تفاوتی در سلطنت و جمهوری ندیدم ، دقت درتاریخ چهل سال اخیر وجنگهای پی‌درپی لازم است تا برهمه روشن شود که در هررژیم اختیار بدست یکنفر میافتد ملت را بگلشن یا گلخنی میکشاند خواه شاه باشد خواه رئیس جمهوری و مؤثرتر از هردو رئیس‌الوزراء است .

و او را با سلام وصلوات به گلستان خواهند آورد، روز جمعه هم سلام رسمی خواهد بود، شمایل حضرت حجت (ع) را بالای کرسی ریاست جمهوری نصب خواهند کرد[۱] صلاح ولیعهد ترك گلستان است.

کرنا آواز خود در داده است طبل‌وبوق وسورنا آماده است

باحتشام‌السلطنه گفتم تو از رجال قاجاری این میدانداری سزاوار تو نیست‌کاری خواهدشد کنار باشیم بهتر است گفت قاجاریه را چنان مأیوس کرده‌اند که غالب رضا برضا داده‌اند.

عصر یکشنبه باز در منزل مشارالملك اجلاس شد، سعدالدوله، فرمانفرما ، سپهسالار هم هستند عده بچهل نفر رسیده است و چلهٔ جمهوری منعقد است. فرمانفرما از تلفن گفته بود اگر سخن جز روی جمهوری است من نخواهم‌آمد، سپهسالار درمجلس گفت روزی از این‌بهتر نمیشود ما حاضریم، مسجد باید رفت برویم، مجلس باید رفت برویم ، همه فکر کلاهند که از این نمد بسرشان بیاید و آمد اما سرشان را خورد. سعدالدوله گفت من برای فردا دعوتی کرده‌ام تصمیم‌را فردا خواهیم گرفت سپهسالار برآشفت که برای مجلس دیگر حاضر نیستم ، فهیم‌الملك گفت از همین‌جا باید بمنزل سردارسپه رفت و اظهار موافقت کرد. مشارالملك ازتلفن اطلاع داد، رفتیم از نطق مشار الملك وفهیم‌الملك برمی‌آمد که محضری هم تدارك شده باید امضا کرد ، سعدالدوله سپهسالار و فرمانفرما جملاتی در موافقت گفتند در این ضمن ملکزاده وارد شد نطق مفصلی‌ایراد کرد و پایش را از سلطنت بالاتر گذارد و مقام نبوت برای سردارسپه قائل‌شد من‌درمطالعهٔ‌احوال تعجب میکنم و دم نمیزنم متفکرم که چه خواهد شد اجرت خودمان را هم گرفتیم.

نطق رئیس‌الوزراء ملت اراده بقبول جمهوری کرده است، ولایات تعطیل است و مردم شب عید از کار بازار مانده‌اند، مسئله بطوری مهم شده است که جلوگیری ممکن نیست (مگر بیك کلمه نمیخواهم[۲]) ناچار باملت موافق هستم (بیچاره) جمهوری هم آرزوی ملل متمدنه است !! (متأسفانه) هرکس را میخواهید رئیس کنید (نطق نادر درصحرای مغان) منتها حالا که مرا خواسته‌اند چندی متصدی خواهم شد تا کار برشتهٔ انتظام درآید و چند دفعه تکرار کرد که‌آنچه میگویم قسمتی دوستانه است قسمتی رسمی‌درخاتمه فرمودند آقایان حاضر هم بوظیفه عمل کرده‌اند بلکه قدری دیر جنبیده‌اند!!!

محضر را هم آوردند مهر کردیم ومرخص شدیم من از قرآن تفأل کرده بودم ومی‌دانستم که جمهوری سر نمیگیرد.

با احتشام‌السلطنه هم‌پالکی هستیم در راه گفت مثل ما مثل آن دهقان است‌که مادیان‌خودش را برد فحل بکشد پنجهزار هم داد فحل راه را عوضی‌رفت دهقان با تأسف برمیگشت آشنائی‌رسید گفت اگور باشد گفت من‌پنجهزار و مادیانم یك کو.. قرض داشتیم رفتیم دادیم‌آمدیم‌آن قدردانی رئیس‌الوزراء این هم تسلیت احتشام‌السلطنه رفیق بنده.

ملاقات‌ولیعهد مذاکرات یمین‌الدوله بی‌نتیجه مانده‌صبح دوشنبه احتشام‌السلطنه بامعین‌الدوله بمنزل من آمدند بگلستان رفتیم صاحب اختیار وزیر خلوت و مغرور میرزا رئیس درخانه هم هستند خدمت ولیعهد باید رسید همه خودباخته و سپر انداخته.

این گلستان نه‌همان است که من‌دیدم‌پار چه فتاداست که امسال دگرگون شده‌کار

احتشام‌السلطنه مأمور است بولیعهد تکلیف ترك گلستان کند که امروز شمشیر دیگر در کار است، گفته شد به باغ سردار محتشم نقل مکان فرمایند، فرمودند پس میگوئید من‌دست‌حرم احمد شاه را بگیرم و بصحرا بروم؟ مغرور میرزا گفت تکلیف‌اندرون بامن است من‌که بسرگرفتن‌جمهوری

۱ـ هرکس درپس پرده پشت هم‌اندازد دوزباز ماهری است.

۲ـ تلگراف امپراتور روس درجواب امپراطور آلمان صفحهٔ ۲۹۴

معتقد نبودم سلطنت را بازی می‌دانستم اشاره در انکار ولیعهد کردم .

احتشام السلطنه گفت در این مواقع باید دل‌بدریا زداگر اتومبیل نبود باید درشکه‌کرایه‌ای گرفت ، حال رقت برای ولیعهد دست داد ، فرمودند مرگ از برای من بهتر است بریزند مرا بکشند، انصافاً آبرومندتر می‌شد رفتار کرد، این عمل متأسفانه لکه‌ای است در تاریخ این عصر برپیشانی ملت و دولت چه مانع داشتند موافقین سردارسپه در مجلس‌که ترتیب بهتری باینکاربدهند وهرروز از زیر عدل مظفر عبور میکنند.

ولیعهد فرمودند چند نفر از مجلس میخواهم ، عرض شد چون بیم توهین میرود عجله بفرمائید تلفن شد سه بعد از ظهر وعدهٔ شرفیابی دادند سید تدین ، شیخ العراقین زاده ، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی آمده بودند ولیعهد در ضمن فرموده بودند امنیت هم ندارم ، مستوفی ، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك راهم خواست صحبت کرده بودند سه ساعت از شب گذشته جواب مجلس رسید که حرکت نفرمایند تا مسئله در مجلس حل شود ، سردار سپه را هم مسئول امنیت قراردادند .

روز ۲۱ مارس که ۲۸ حوت است روز افتتاح کنفرانس روس و انگلیس در لندن است میخواهند اعلان جمهوری ایران صورت گرفته باشد و دو روز داریم به نوروز.

در مجلس سعدالدوله ناطق ناصرالسلطنه بوده است و رأی ریاست سردارسپه مادام‌العمر .

تنگ کلاغ پر

روز چهار شنبه ازصبح درشهر هیاهو برپا شد، اکثریت مصنوع جمهوری میخواهد ، عمال انگلیس مخالفند ، عمال روس موافق ، من صبح از خانه بیرون رفتم احتشام‌السلطنه سراغ من آمده بوده است وسفارش نموده که بگلستان بروم ، چه گلستان که از خارستان دلگیر تر است ، بعد از ظهر وزیر دربار تلفن کرده بوده، گفته‌بودند در منزلم ،لابد رفتم دو سه‌نفر سرایدار و چند نفر سرباز حیران دیدم.وزیر دربار سر بگریبان پای درختی نشسته فضای باغ را هم و غم فرا گرفته احتشام‌السلطنه ومعین‌الدوله در آلاچیقند . احضار شدیم جماعتی از ورامین دعوت شده‌اند و شهرت دارد که بگلستان حمله خواهند آورد ،همان جماعت که از زمان محمد علیشاه بشهر خواسته شده بودند که‌بمجلس‌بریزند، ولیعهد ما چند نفر را خواسته است‌از ما چه ساخته‌است در حضور ولیعهد بودیم که‌هیاهوی‌هولناکی در خارج باغ بلند شد و چند تیر تفنگ هم شنیده شد ولیعهد اندیشناك شد عرض‌کردیم اینهانمایش است حدی برای تحطی‌قائل خواهند بود سفارش مجلس را رعایت خواهند نمود. فرمودند با این احوال بشمازحمتی ندارم، عرض کردیم در باغ خواهیم بود. هیاهو آرام گرفت و تیراندازی‌موقوف شد گفتند در قورخانه که نزدیك عمارت است مشق می‌کردند چون از باغ بیرون آمدیم دسته‌ای از جوانان با علم حرکت میکردند و مرده باد تدین فریاد،میتینگ هم کارش بافتضاح کشیده بود بر عکس جمعی کثیر اطراف مجلس را گرفته‌اند در میدان بهارستان راه نیست علم جمهوری راهمه جا پاره میکنند.

مجلس حاضر برای رأی است مخالفین چاره را منحصر به نارسائی عده دیده به بهانهٔ عید بقم و اطراف مسافرت کردند امر موکول به دوم حمل ۱۳۰۴ گشت.

از آزادی سخنها سر زبان‌ها است ، امیدواریها به مجلس که مظهر رأی ملت است ، در شهرهای دیگر چه خبر است کسی نمی‌داند ، حکام نظمیه، ادارات ، همه بفرمان رئیس‌الوزراست تلگرافات ازطرف کیست نمی‌دانیم، آنچه مشهود است از صد نفر در تهران نود نفر مخالف تغییر اساسی است .وجوه‌وکلا: مدرس، مشیرالدوله،مستوفی، مؤتمن‌الملك، مصدق،میرزا هاشم‌هائری‌زاده، کازرونی، زعیم، علائی‌و دولت آبادی مخالفند.

جمعی ضعفای مجلس و چند نفری که مرعوب شده‌اند یا به‌انتظاری محبوبیت طالبندمظهر ارادهٔ ملی محسوب میشوند . این است بازی رژیمها در دورهٔ تمدن ! فاعتبروایا اولی الالباب .

در دورهٔ قدرت اتریش مترنیخ در مقابل سفراء سرفرود می‌آورد از جهت پرسیدند گفت تا

سرنیزه‌هارا پشت‌سر من ببینند.

قانون ۲۲ شهریور ماه۱۳۰۴

ماده اول ـ مجلس شورای ملی بدولت اجازه مـی‌دهد که عمارات و باغات و قنوات سلطنت آباد و اقدسیه و منضمات آنرا به ملکیت‌شخص والا حضرت محـمد حسن میرزا ولیعهد واگذار و انتقال دهد .
ماده دوم ـ باستثنای حقابه که از برای عمارات سلطنتی از آن قنوات ثابت باشد
ماده سوم ـ وزارت مالیه مکلف است از مطالبات معوقهٔ والا حضرت ولیعهد که جمعاً بـالغ به هشتاد و هشت هزار و نهصد و نود و شش تومان است مبلغ بیست هزار تومان آنرا نقداًبپردازد و بقیه را ضبط نماید.

رحیم آقای قزوینی رفیق من در مدرسهٔ نظام خیمه‌ها بر پا کرده ودیگها بار نهاده ازدحامی راه‌انداخته است، بعضی افسران تبریك ولایت عهد به محمد رضای پهلوی می‌گویند.

صحبت‌های احتشام السلطنه با ولیعهد و تکلیف نقل مکان به بـاغ سردار محتشم با ایـن قانون چگونه راست می‌آید بـرای من مجهول است ، این انـدازه بی انصافی حیرت آوراست.

روز ۲۸ اوت خواهی نخواهی اجزای وزارت خانه‌ها و در بار را بسلام سردار بردندهردسته لایحه‌ای در موافقت حاضر کرده برخواندند و اعلان بپذیرائی روز عید شد .

روز عید جمعی از اهل بازار برای‌ملاقات و تبریك‌نزدولیعهد رفتند که‌اگر کارمندان‌ممنوع از شرفیابی هستند ما بجای آنها آمدیم.

دوم حمل ۱۳۰۳

روزی است که باید مجلس رژیم جمهوری را تصویب کند ،ازدحام‌طبقات مختلف در صحن مجلس و بیرون باغ فوق‌العاده است ، موافقین بوحشت افتادند ، سردار سپه را به مجلس دعوت کردند ، عده‌ای نظامی ارمنی و مسلمان اطراف مجلس را دارنـد ، چهار و نیم بعد از ظهر سردار سپه به مجلس آمد در حـالی که سرتیپ خدا یار خان ، سرتیپ مرتضی خان ، سرهنگ محمد درگاهی اطـراف او را دارنـد ، عده‌ای هم سوار همراه است ، از میان دو صف نظامی عبور می‌کنند، فریاد مرده باد جمهوری‌بلند است ، شیخ مهدی سلطان در سرسرا روی پله حرف می‌زند ، سردار سپه‌لدی‌الورود با چوب‌دستی شیخ مهدی را سخت نواخته امر کرد او را از پله فرود آوردند . در این اثنا کلـوخـی بـه پشت گردن سردارخورد ، حکم شد مردم را بزنند ، بعضی مردانه پیش آمدند و از بعضی نظامیان‌سلاح آنها را گرفتند ، زد و خورد در گرفت ، سر و گردن‌ها شکست ، زخمی را از دو طرف زیـاد گفتند، مقتول معلوم نشد ، مگر خر حاجی آقاجمال اصفهانی.

مؤتمن‌الملك از جا حرکت نمود ، در سرسرا به سردار بر میخورد ، پرخاش می‌کند که‌بچه قاعده مردم را در خانهٔ امن خودشان با حربهٔ خودشان میزنی؟ می‌گوید رئیس دولتم انتظام با من است . رئیس میگوید در محوطهٔ مجلس انتظام با تو نیست و از کجا رئیس دولتی ، الان تکلیف ترا معلوم می‌کنم. امر می‌دهد زنگ بزنند و به اطاق خود میرود وکلای موافق متوسل به مشیرالدوله می‌شوند معظم له تصدیق رئیس می‌کند و سردار را به اطاق رئیس میبرد عذر خواهی می‌کند . رئیس می‌گوید از من چه عذر میخواهی از نمایندگان و علماء عذر بخواه ، سردار به اطاق دیگر رفته از علماء عذر میخواهد روبوسی میشود و مذاکراتی در میان می‌آید سردار می ـ گوید حالا که ملت موافق نیست[1] من از جمهوری صرف نظر کردم ولی آقایان باید تکلیفی برای من معین کنند با احمد شاه نمی‌توانم کار کنم گفتند فعلا دستور بدهید اشخاصی‌را که‌توقیف‌کرده‌اند آزاد کنند . هاوارد قنسول انگلیس که در صحن مجلس حاضر بوده است سرراه به منزل‌صاحب‌

۱ـ تا حال گفته می‌شد ملت جمهوری میخواهـد، ملت نه این آزادی رامیخواهد نه این دموکراسی را .

اختیار می‌آید ، تشنه است آب میخواهد و می‌گوید جمهوری هم به آب گوزید. سه ماده تدارک شده بود خلع قاجاریه، اختیار رژیم جمهوری ، ریاست سردار سپه .

بین علماء و دولت عراق التیامی شده است و معهوداست معاودت بنمایند،

رفتن سردار بقم

سردارسپه‌هم برای تودیع هم برای بدست‌آوردن موقع بیانیه بقم رفت ، در مراجعت اعلامیه‌ای منتشرکرد خلاصه آنکه جلوگیری از افکار ملت وظیفهٔ دولت نیست (شتر گربه) .. چون یگانه مرام من از اولین روز حفظ عظمت اسلام‌واستقلال ایران بوده است و چون افکار متشتت شده است و ممکن است منجر به فساد شود در موقع تودیع علماء مقتضی دانستم که توصیه کنم عنوان جمهوری را موقوف نمایند و سعی دربرداشتن مانع‌ترقی کنند (احمد شاه) و در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و حکومت ملی با من معاضدت نمایند (وقایع روز دوم حمل مدخلیتی در امر نداشتند.)

در ملاقات هیئت چهل نفره در منزلش ملت خواب و خوراکش بخاطر جمهوری قطع شده بود امیدواریها به حکومت ملی است و متأسفانه ملت را بهر ضربی می‌توان برقص داشت.

تلگراف علماء خطاب بعموم

مقارن این احوال خطاب به طبقات تلگرافی از علماء رسید نظر بمواعید رئیس الوزراء در تشیید اسلام و منع از افکار خام از او قدر دانی بشود . ابوالحسن موسوی‌اصفهانی ، محمدحسین غروی‌نائینی، عبدالکریم حائری .

رفتن رئیس الوزراء به بومهن

خبرمخالفت اهالی با جمهوری به پاریس رسید، احمد شاه رئیس‌الوزراء را معزول کرده از مجلس رأی خواست، سردار سپه معترضاً به بومهن رفت ، شفق یاد از اردشیر بابکان نموده سخن از نادر شاه میراند ، از رونق نظام شمه‌ای یاد کرده کناره گیری رئیس الوزراء را مقدمهٔ زوال ایران میشمرد ، از سر لشکرها بعادت مألوف تلگرافات تهدید آمیز به مجلس رسید ، وجهای ملت مرعوب شده مقتضی دانستند سردار سپه را استمالت نموده بشهربیاورند ، چون حرکت‌رئیس‌الوزراء استعفامانندی بود مستلزم تجدید رأی اعتماد بکابینه شد ، شاید هم برای بدست آوردن میزان اکثریت،سلیمان میرزا از هیئت خارج شد مستشارالدوله بجای اوآمد، عزالممالک به‌نظام‌الدین حکمت تبدیل یافت ، امیر اقتدار محمود انصاری جای خدایارخان را گرفت و کابینه ۵۲ رأی اعتماد حاصل کرد .

پس از وقایع دوم حمل تصور میرفت که سکونتی در افکار رخنه کرده باشد ، فکر ترمیم ماجرا بسر وکلا می‌آید کنکاش میکنند در نتیجه مصدق‌السلطنه مأمورشد در این زمینه باولیعهد صحبت‌کند، پس از گله گزاریها قرار میشود مصدق سردار را با ولیعهد ملاقات بدهد، شب دیگر موعد این ملاقات بود ملاقات صورت میگیرد ، پس از مقدمات مصدق اجازه‌خواسته ولیعهدوسردار را تنها می‌گذارد که هر چه میخواهد دل تنگشان بگویند و بشنوند پس از این ملاقات مدتی به مسالمت می‌گذرد حتی فکر باز گشت شاه محتمل الاجرا می‌نماید ، شنیده شد احمد شاه قصد آمدن می‌کند و منصرف میشود در خارجه چه پیش‌آمد کرده است و چه تکلیفی باو شده‌است خدا می‌داند و آنکس که کرده است کشمکش‌ها و زمینه‌سازیها در قلع مادهٔ اختلاف منجر به‌نیشتر ۹ آبان شد لارادلقضاءالله.

نهم‌آبان مجلس رأی به انقراض قاجاریه داد و دعوت مجلس مؤسسان .

۹ آبان

نه خود سریر سلیمان‌به‌باد رفتی و بس که هر کجا که سریری است میرود برباد

در این روز عده‌ای از خوانین رو به مجلس آوردند باحتیاط آنکه شاید مسلمانان شانه خالی کنند ، جمعی ارمنی مأمور بودند زن‌ها را متفرق کردند ، گروهی را به نظمیه جلب ، فخرالدوله عمهٔ احمد شاه از ظل‌السلطان توسط می‌کرد ، قائم‌مقام حاضر بود عرض کرد ارحم من‌راس ماله رجاء و سلاحهه‌النساء و امر همین جا گذشت.

مدرس در موقع رأی از مجلس خارج شد و گفت اگر صد بار رأی بدهید خلاف قانون اساسی است . میرزا حسین‌خان علاء، تقی زاده، دکتر مصدق با تصدیق‌خدمات سردار سپه مختصر نطقی مشعر برتعدی بقانون و تخلف از صلاح کرده خارج‌شدند . مصدق قرآنی هم از بغل درآورده سوگند خورد که در آنچه گفتم جز صلاح مملکت نظری نداشتم . دولت آبادی گفت اگر این آقا شاه شود و قانونی باشد دیگر از وجود او نمی‌توان بر خور دار شد (بقول و کلا صحیح است).

شب دهم آبان عبدالله خان طهماسبی رئیس گارد احمدشاه ، سرتیپ مرتضی خان و دونفر دیگر از افسران، محمد حسن میرزا را از قصر گلستان‌حرکت داده بسرحد عراق رساندند و عصر نهم بعضی افسران بقصر رفته درها رامهر و موم کردند قانون ۲۲ شهریور ۱۳۰۴ نسیا منسیاشد .

روز بعد حرم را بطرزی ناشایسته از اندرون بیرون کردند ، محمد علیشاه که در حمایت روس رفته بود سالی یکصد هزار تومان باو مرسوم دادند، مدرس بعد ها در موقعی گفت می‌بایست داد و از احمد شاه زحمتی بایران وارد نیامده بود .

قرض‌است‌فعلهای‌بدت‌پیش روزگار   در هرکدام عصر که حواهد اداکند

محمد حسن میرزا و حرم او این روزگار را دو نوبت دیدند ، خیابانی هم او را بافتضاح‌از آذربایجان عذر خواسته بود .

روزگار است آنکه گه عزت‌دهد گه خوار دارد   چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

از طرف‌داور، شیروانی، یاسائی، عبدالحسین صدر، ملك‌التجار آشتیانی و ۱۱ نفر دیگر ۸ آبان ۱۳۰۴ تصویب موارد ذیل پیشنهاد شده بود : انقراض سلسلهٔ قاجاریه ، واگذاری حکومت موقت به سردار سپه، دادن اختیار به مجلس ششم در تعیین تکلیف قطعی باحق نظر در مواد۳۵ و ۳۶و۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی که بمجلس مؤسسان شناخته شوند. چون حوصله نبود جماعتی بسمت مؤسسان دعوت شدند که فی‌التأخیر آفات آنچه شد خیر بود یا نبود غیب نمی شد دانست، جوجه را آخرپائیزمی‌شمارند.

۱۷ آبان مجلس پنجاه هزار تومان‌اعتبار برای مصارف انتخاب مؤسسان تصویب کرد .

۱۵ آذر مجلس مؤسسان فراهم آمد در تکیهٔ دولت جمع شدند و وظیفهٔ خود را انجام دادند [1] وآن الغای‌مواد چهار گانهٔ متمم قانون اساسی بود و استقرارچهار مادهٔ جدید بنام پهلوی. میرزا صادق خان بریاست انتخاب شد .

خطبهٔ سلام جلوس ۲۵ حمل در تخت مرمررا محمد حسن خان ادیب پسرمحمد حسین‌خان ادیب‌الدوله ناظم دارالفنون که‌صدای رسا دارد برخواند تاج‌گذاری به‌اردیبهشت ۱۳۰۵ موکول گشت قاجاریه از بین رفتند و کریم خان‌گور بگور افتاد مدت سلطنت قاجاریه یك صد و پنجاه و یکسال شد (۱۱۹۳ ـ ۱۳۴۴) میرزا نصرالله خان‌صدر اعظم که به فراموش کاری معروف بود تاج را وارونه

---

۱ ـ تکیهٔ دولت فضائی محصور و مدور سکوی میان آن راکه صحنهٔ تعزیه بود آرایش داده جلسات مؤسسان روی آن سکو تشکیل میشد ، روز افتتاح مجلس با حضور رضا خان من‌در کناری ایستاده بودم و تماشای احوال می‌کردم‌امید و یأس در فکرحاضرین از رخساره ها پیدابود، خوش بین و بد بین مبادلهٔ نظر می‌کند محلی که من ایستاده بودم کنار طاقنمائی بود که در اوقات تعزیه کامران میرزا می‌بست و شاید در این محل مکرر رضاخان قراول ایستاده بود، منظرهٔ روی سکو عجیب بنظر می آمد و فکر می‌کردم سربازی و لو بکفایت بدرجهٔ وزارت جنگ رسیده است با سیاست پیچیدهٔ همسایگان چه خواهد کرد و باز بخاطر می‌گذشت که عسی‌ان‌تکرهوشیئاً و هوخیرلکم .

آنچه خواندیم و شنیدیم و دیدیم سه چیز در این‌عالم‌کار می‌کند نمایش جاذب، دستهٔ‌مجذوب و روز روز سرکیسه را شل کنی نور علی نور، باقی حرف است و در هرحال منافع منظور .

بسر محمد علیشاه گذارد و همان روز بفال بد گرفته شد از همان روز این‌روز پیش بینی میشد.

بعضی‌مقررات این‌دوره

۱۳۰۳

مؤسسهٔ دفع‌آفات حیوانی	۱۶ جدی	واگذاری کل‌قوا به‌رضاخان	۲۵ دلو
سازمان قبرفردوسی	۱۵حوت		

۱۳۰۴

تغییر اسامی بروج	۱۱ فروردین	الغای القاب	۱۵اردیبهشت
انحصار قند و چای	۹ خرداد	تغییرمقیاس	۱۰ خرداد
سجل احوال	۱۴ خرداد	نظام اجباری(وظیفه)	۱۶ خرداد
هواپیمائی یونکرس	۹ آبان	قانون ساختن‌راه آهن	۱۷آبان
رأی بانقراض دورهٔ قاجاریه	۲۱ آبان	اعتبار مخارج مؤسسان	۲۰ بهمن
اعتبار جشن جلوس	۲۰ بهمن		

کابینهٔ ذکاءالملک

رضا خان رئیس‌الوزراء پس از سه سال کشمکش و توسلات گوناگون و خستگی اهالی از اوضاع بوقلمون تخت سلطنت را تصرف کرد و تاج‌گذاری به ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ محول گشت؛ ذکاءالملک مأمور تشکیل کابینه شد، آرزوها در سینه ها انباشته و نهال امیددر دلها کاشته، انتظارمیرود درخت آمال ازهار افکار سی ساله را ببار بیاورد، مانع عمده معاهدهٔ ترکمان چای بود که مفقود و مقتضی موجوداست. چلوار بافی و شماعی‌ازمؤسسات اول سلطنت ناصرالدین شاه چرا خوابید، آنهمه صحبت ازراه‌آهن چرا دم بتو شد، پیشنهاد صنیع‌الدوله به قند و چای چرا سر نگرفت، کارخانهٔ قند سازی کهریزك چرا از کارماند، ریسمان ریسی صنیع‌الدوله چرا چله شدهمهٔ این چراها یك جواب دارد زیرا عهدنامهٔ ترکمان چای دست اقدامِمان را بسته بود. جنگ بین‌الملل ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ برای ایران ضرر بسیار داشت الغای عهدنامهٔ ترکمان‌چای جبران‌همه بود.

بکار امروز تخم نیکنامی   که روزی بدروی والله‌اعلم

کابینهٔ ذکاءالملک ۲۸آذر ۱۳۰۴

ذکاءالملک رئیس، عدل‌الملك داخله، مشارالملك خارجه، امیرطهماسبی جنگ، عمادالسلطنه عدلیه، سرداراسعد پست وتلگراف، داور فواید و تجارت، مشاراعظم کفیل علوم و اوقاف. از این تاریخ رای رأی پهلوی است وزراء رافعی بین وزارت خانه و شاه. نقیر وقطمیر باید بعرض شاه برسد و آنچه امر شد اطاعت میشود.

زیارت‌حضرت‌حسین علیه‌السلام‌در رؤیا

در اوایل خرداد ۱۳۳۵ قمری وضع من بجائی کشیده بود که عزم‌داشتم ناشناخت بطرفی بروم بمناسبت فراشی تکیه در اقامهٔ تعزیه داری پدرم خودم‌را مجازدانستم که دست‌توسل بدامان‌حضرت‌حسین روحی‌فداه افکنم، شکایت کردم و عنایت طلبیدم، شب حضرت را بخواب دیدم یکی در خدمتشان بود در جامهٔ عربی و مولوی سفید، حضرت عمامهٔ ظریف سبز بر سرداشتند آنکه مصاحب حضرت بود گفت حضرت حسینند می‌فرمایند درست میشود. روز دیگر مستوفی به‌منزل‌من تشریف آوردند بین من و مستوفی معهود بود تا مجلس باز نشود کابینه قبول‌نخواهند فرمود، معلوم شد در کمیسیون مدینه مدرس باصطلاح‌خودشان قبول کابینه را بگردنشان گذارده است مرابوزارت خارجه نوید دادند مدرس با ورود من‌به‌کابینه مخالف شد سلیقه است.

چند روز مباحثه طول کشید از میرزا احمد خان اتابکی شنیدم که علت تأخیر چیست؟ کار بآنجاکشیده بوده است که مستوفی فرموده اند فلانی نباشد من‌هم نیستم، قرار برفواید عامه‌میگیرد ومن‌هم راضی بودم چه ساختمان من باوزارت خارجه نمی‌سازد چشم بچشم باید دروغ شنید و دروغ گفت و برو نیاورد برای من‌مشکل است.

کابینهٔ آقای مستوفی‌الممالک ۱۶ خرداد ۱۳۰۵

فروغی وزیر جنگ، تقی زاده خارجه، وثوق‌الدوله مالیه، بدر معارف، اتابکی پست و تلگراف، منصورالملک کفیل داخله، منصورالسلطنه کفیل عدلیه، داخله بارئیس‌الوزراء است،فواید عامه با حقیر. تقی‌زاده مستعفی شد و مأمور ادارهٔ غرفهٔ ایران در نمایشگاه فیلادلفی و مشاورالممالک بجای‌او از مسکو احضار شد.

خلاصهٔ پروگرام فروش خالصه و از نتیجهٔ آن تأسیس بانک فلاحتی، تأسیس بانک ملی شعبهٔ رهنی، تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن، اجرای نقشهٔ راه آهن، همه آرزوهای دیرینه، توجه مخصوص بتدوین و اجرای قوانین (مقدمهٔ نسخ کاپیتولاسیون) تعمیم ثبت اسناد، تأسیس شورای دولتی‌پس از تصویب مجلس[1]. تیمورتاش وزیر دربار ماست و رافع بین شاه وهیئت ونافذ در هرکار، طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه، روزی در هیئت فرمودند قول تیمورتاش قول من است.

انتخابات در جریان است، منتظرالوکاله فرصت‌مستوفی‌را تنگ کرده است،زید میرود عمرو می‌آید، عمرومیرود بکرو دولت نباید در انتخابات دخالت کند، درملایر اتفاق افتاد که درازدحام چند زن تلف شدند، شاه عازم ملایر شد ۲۱ جوزا.

هر جا آثار اندك بی‌نظمی ظاهر شود شاه بشخصه بدان صوب عزیمت می‌فرمایند. از خراسان راپرتهائی رسیده بود، سبب سوء ظن به‌جان محمدخان[2] شد، شاه عزیمت خراسان فرمود، میلیسپو از پرداخت مخارج سفر خود داری‌می‌کند، مستوفی بتوسط جم یکصد هزار تومان از بانك شاهی قرض‌کرد شاه تشریف بردند جان محمد خان را مغضوباً بتهران روانه کردند و از کارخارج، مسافرت از ۳ــ۲۴ مرداد طول‌کشید.

مقارن مسافرت شاه شوسهٔ مازندران باتمام رسیده بود مقرر شد مستوفی‌افتتاح کند، درتنگهٔ عباس آباد صورت گرفت ۱۹ مرداد، دنبالهٔ مسافرت‌بساری، اشرف واستراباد کشید، درخواجه‌نفس سابقاً مرکز شرارت مدرسه دایر بود در کمال انتظام ۱۵ مرداد بتهران مراجعت شد ۲۴ شاه تشریف آوردند.

درساری مؤسسهٔ دفع آفات دایر بود سرم می‌ساختند رعایا از استفاده تحاشی داشتند بین ساری و بندرگز درصحرا لش گاو فراوان دیده شد.

در شرفیابی اول پس از آنکه آقای مستوفی‌گزارش مسافرت را بیان کردند من گفتم باین اساس معتقد نبودم اما پس از دیدن صحرا ..... سخن من تمام نشده فرمودندحالا ایمان‌آوردی؟ عرض کردم بلی!

نطق شاه‌درمجلس ششم ۱۹ تیر ۱۳۰۵

باکمال مسرت اولین مجلس زمان سلطنت خود را به توفیق و عنایات سبحانی‌افتتاح‌مینمایم. امیدواری کامل داریم که سلطنت ماکه ارادهٔ آزاد ملت محبوب ما بوده تاریخ خوشبختی وسعادت مملکت ما را تجدید و نمایندگان ملت در تأمین سعادت و تهیهٔ وسیلهٔ آسایش عموم باجرای‌نیات خیریهٔ ما توفیق خواهند یافت.

مجلس افتتاح یافته، بایستی پروگرام دولت بتصویب برسد، پنجم مهرماه با هشتاد رأی به تصویب رسید سوای آنچه قبلاگفته شد توسعهٔ امور تجارت و رفع اشکالات موجوده (ترانزیت)تقدیم

---

۱ ـ بطوریکه بعد ها دیده شد شور با طبع شاه سازگار نمی‌افتاد.

۲ ـ از هرگونه تجاوز به جان محمد خان نسبت می‌دادند و خالی از صحت نبوده منجمله بعنوان تدارك تحفه برای شاه مردم را سر و کیسه می‌کرده است، صحبتی از کودتا هم‌میرفته است. در میامی‌که پیشواز‌آمده بوده است امر میشود سردوشی‌اورا بکنند خودش می‌کند و دور می‌اندازد، او و رفقایش را عازم تهران می‌کنند وخارج از کار مدتی هم توقیف بودجهانبانی بجای اومنصوب می‌گردد. طایفهٔ علاءالدوله غالباً ناراحتند.

لوایح در اصلاح مالیه ، اهتمام در ترقی زراعت خصوص پنبه و ابریشم ، توسعهٔ قوای امنیه اتخاذ وسایل برای تفتیش سواحل ، در رأس همه حفظ حسن روابط با دول متحابه پس‌از الغای عهدنامهٔ ترکمان‌چای ، کاملة الوداد ازبین رفت امتیازی نماند که کامل یاناقص باشد .

ترمیمی هم درکابینه شد: انصاری خارجه ، وثوق‌الدوله عدلیه ، اسفندیاری مالیه ، علامیر (احتشام‌السلطنه) داخله بقیه بجای خود .

میلیسپو اهتمامی در جمع آوری بقایا می‌کند و مطالبهٔ قروض به بانك استقراضی اسبق ، سپهسالار ولی‌خان مبالغ هنگفت از بابت مالیات وقرض به بانك مقروض است مردی که هرگز نه قائل بدادن مالیات بوده است نه پرداخت قروض سیاسی به بانك در این کشمکش انتحار کرد . درخدمت آقای مستوفی به سعدآباد میرفتیم بین زرگنده وتجریش بجنازهٔ او که بی‌خبرحرکت‌داده بودند برخوردیم و پیاده شدیم و تا امامزاده مشایعت کردیم دارائی اورا بیست میلیون وپانصدهزار ریال تخمین کردند .

تیرخوردن مدرس

هفتم آبان ۱۳۰۶ درکوچهٔ سرداری مدرس مورد حمله واقع شده زخمی بدو وارد می‌آید، در این‌حال‌امام‌جمعهٔ خوئی میرسد، مردم جمع میشوند پاسبانان او رابه نظمیه میبرند ازآنجا بمریضخانهٔ دولتی، ازخطرجان‌بدر برد واز میدان در نرفت .

حکایاتی از سوء قصد مدرس نسبت به پهلوی‌شایع است ورابطه ضایع.

روابط تجارتی

باشوروی روشن نیست ، تجارغوغا دارند ، موعد معامله طبق ۱۹۲۱سر- رسیده است ، مشاورالممالك مأمور مسکو شد . من نمیدانستم مشاور- الممالك زن روسی دارد ، روزی بمناسبتی درهیئت گفتم اشخاصی‌را که زن فرنگی اختیار می‌کنند باید چوب زد ، مستوفی درمن نگاهی کرد و من سرم را پائین انداختم طوری شده است که انسان هرچه بگوید بجائی برمیخورد .

پیشنهاد راه آهن

اول‌اسفند ۱۳۰۵من پیشنهادراه‌آهن‌را به مجلس‌بردم، من‌الغرائب‌مصدق‌- السلطنه مخالف شد که درعوض قند سازی باید دایرکرد ، راه‌آهن‌منافع مادی مستقیم ندارد گفتم از راه آهن منافع مادی مستقیم منظور نیست منافع غیرمستقیم راه‌آهن بسیار است، نظمیه یانظام هم منافع مادی ندارند ضروری مصالح‌مملکتند قندهم بجای خود تدارك خواهد شد و اثبات شیٔ نفی ماعدا نمیکند.

مکتوبی از یکی از آشنایان

سوم اسفند مکتوبی ازیکی از آشنایان رسید یاد میکنم:.....

در دل‌دوست بهرشیوه رهی‌باید کرد طاعت از دست نیاید گنهی بایدکرد

امروزکه درجراید فرمایشات عالی‌را راجع براه‌آهن که درمجلس‌فرمودید خواندم بسی خرسند گردیدم برای اینکه خودم را بخاطر ... آورده‌باشم قطعه‌ای را که دراین خصوص گفته‌ام ذیلا بعرض میرسانم ، محمدعلی

در فرنگ از بی‌خری محتاج راه آهنند ما که خر داریم کی محتاج راه آهنیم
دشمنان راه آهن دوستداران خرند دوستداران خر و با راه آهن دشمنیم
راه آهن ریشهٔ خر برکند از مملکت هرکه خواهد راه آهن ریشه‌اش‌را برکنیم
تا جناب اشتر و عالی مقام خر بود کی روا باشد که ما از راه آهن دم زنیم

سردار همایون هم شرحی به من نوشت و یاد از رسالهٔ راه نجات مرحوم صنیع‌الدوله کردو مصادفهٔ پیشنهاد راه آهن بتوسط من .

کودکستان شاپور

دارائی عزیزخان خواجه بموجب وصیت باختیار شاه آمد ، علامیر (وزیر داخله) درمصرف آن پیشنهاداتی کرد مطبوع نیفتاد ولو عملی شد، شاه خانهٔ عزیزخان را محل کودکستانی‌قراردادند (دارالایتام شاپور) ۲۱ بهمن ۱۳۰۵یکصد نفر اطفال یتیم جمع‌آوری شدند ، املاك محل مخارج قرار گرفت.

شاه مایل ترمیمی درکابینه است ، مجلس استیضاح مانندی اعلام کرد ۲۵ بهمن، استیضاح روی ازدحام کارمندان است برای اضافه حقوق، داورعدلیه ، تدین معارف ، فاطمی داخله ، فیروز مالیه وارد کابینه شدند .

قصد از این ترمیم خارج شدن وثوق و علامیر بود و وارد شدن داور و نصرت‌الدوله ضمناً بیرون آمدن تدین از مجلس که مؤتمن الملك بجای او آمد .

ریاست من در تمیز

سوم اردیبهشت ۱۳۰۶ مستوفی مرا خواست رفتم ، داور درخدمتشان بود فرمودند داور برای رونق عدلیه شخص آبرومندی برای تمیز میخواهد، بمشیرالدوله و مؤتمن الملك که بیکارند رجوع کرده است نپذیرفته‌اند، طالب‌است که شما قبول کنید . داور گفت اگرفلانی‌هم قبول نکند من استعفا میکنم گفتم خواستن من و فرمایشات آقا دلیل موافقت است ، حاجت داور هم معلوم ، درنظر منهم خدمت است بهرعنوان ، تاشاه چه بفرمایند .روز دیگر ۴ اردیبهشت سلام است، درسلام خصوصی شاه فرمودند امروز برای مملکت عدلیه مهم‌تر از فواید عامه است روز پنجم اردیبهشت من به‌تمیز رفتم.

حکایت ــ در ریاست تمیز من ترخانی‌داشتم و خدمت شاه میرسیدم ، روزی صحبت پیش آمد ، قصهٔ غوغای لاهوتی در تبریز مطرح شد ، در یکی از شبها که من در ژاندارمری بودم اجلال‌الملك ، لاهوتی و سرتیپ‌زاده نزد من آمدند که بیا ریاست جمهوری را قبول کن ترا روی طبق بسر به‌عالی‌قاپو میبریم گفتم درحال حالیه ایران بجمهوری معتقد نیستم کسی را پیدا کنید که معتقد باشد ضحکی شد .

الغای کاپیتو لاسیون

با الغای عهدنامهٔ ترکمان‌چای یوغها از گردن ایران برداشته شد ، منجمله کاپیتولاسیون که نظارت خارجه است درمحاکمه‌هائی که یکطرف تبعهٔ خارجه باشد ، میبایست اعلان شود که در ضمن عقد سکوت ادامه نیابد وسابقه نشود . دول دوایراد کردند یکی آنکه قانون مجازات‌مدون‌ندارید دیگر آنکه محابس شما وضعیتی موافق باحفظ صحت ندارد.

داور قانون مجازات برطبق اصول مرتب کرد و چاپ شد ضمناً در قصر محبس بنا نهاده شد .

کاپیتولاسیون دوضرر اساسی داشت یکی آنکه مخل استقلال دادخواهی بود دیگر وسیلهٔ تمسك اهالی درمعاملات به تبعهٔ خارجه یا شرکت با اتباع خارجه ، چنانکه درقضیهٔ دریاچهٔ ارومی (رضائیه) و در توقیف املاك شعاع‌السلطنه بتوسط شوستر دیدیم و ضررهارا کشیدم.

کنترات‌میلیسپو

کنترات میلیسپو سرآمده است و شاه مایل به تجدید نیست ، مجلس و عامه خواهانند ، مستوفی مردد ، بحث جاری است ، مستوفی علی‌الظاهر موافق نیست ، مداخلهٔ تیمورتاش هم نامطبوع است ، فرمایش شاه هم باینکه قول تیمورتاش‌قول‌من است‌میرساند که سخنهائی‌دربین ساری است .

استعفای مستوفی ۱۲ خرداد ۱۳۰۶

سعی تیمورتاش درتغییر تصمیم مستوفی مفید نیفتاد ، ۱۵ خرداد دیرگاه به منزل من آمد که مستوفی دراستعفا مجد است ، شاه نظرش بتواست، اظهارعجز کردم اصرارکردکه طفره مناسب‌نیست، من ازکماهی جریانات پس‌ازرفتن‌به تمیز آگاه نبودم، آن شب را مهلت خواستم، صبح دیگر به سعدآباد رفتم خدمت مستوفی رسیدم و تفصیل را گفتم ، فرمودند محالست قبول کنم از من گذشته است توباشی بهتر است .

در پشت وروی‌کارغور کردم وبابعض‌دوستان شور ، غالب راعقیده بمضمون‌این‌شعربود:خلاف رأی سلطان رأی جستن .

خصوص‌با مزاج پهلوی که طبعاً دیکتاتور است ، معتمداً به نویدی که حضرت‌حسین‌علیه‌التحیةوالسلام در رؤیا بمن داده بودند دنده بقضا در دادم .

بعضی جریانات این دوره

تاج گذاری	۴ اردیبهشت ۱۳۰۵	افتتاح بی‌سیم	۶ اردیبهشت ۱۳۰۵
انتحار سپهسالار	۲۷ تیرماه «	افتتاح راه مازندران	۱۹ مرداد «
تنظیم امرخراسان	۳ « «	مجروح شدن مدرس	۷آبان «
موسسهٔ رهنی	۱۰ آبان «	اصلاح عدلیه	۲۰ بهمن «
تصویب راه آهن	۴ اسفند «		
بانك ملی	۱۴اردیبهشت۱۳۰۶	الغای قضاوت قنسولها	۱۹ اردیبهشت۱۳۰۶
خاتمهٔ خدمت میلیسپو	اول خرداد «		

بموجب دستخط محمد شاه، قلهك محل ییلاق سفارت انگلیس مقرر شده بوده است،سفارت دستخط را بدلخواه تفسیر کرده سکونت را مالکیت پنداشته قلهك را خاك انگلیس محسوب میداشتند ، دولت درقلهك تصرفی نداشت ، اهالی قلهك تحت‌الحمایهٔ انگلیس بودند.

سفارت روس بفتوای کهرکم ازکبود نیست زرگنده راخاك روس میدانست ومرکزبستی‌شده بود و پناهگاه صالح و طالح ، از نتایج الغای عهدنامهٔ ترکمان چای این کیفیت از زرگنده سلب‌شد درقلهك همچنان باقی‌بود، اهالی‌این دوقریه کانه رعیت ایران نبودند پس‌ازمذاکرات بسیار انگلیس هم قلهك را باز گذارد.

کابینهٔ من
۱۶ خرداد ۱۳۰۶

داور عدلیه ، فیروز مالیه ، تدین معارف ، اسعد جنگ ، مشاورخارجه ادیب‌السلطنه داخله ، صوربست و تلگراف ، هدایت فوایدعامه.

روابط تجارتی با شوروی هنوزحال اعتدال بخود نگرفته، مشاوردرمسکو است ، پاکروان کفالت خارجه دارد ، فروغی مأمورجامعهٔ ملل‌است

درهفته سه‌روزهیئت تشکیل می‌شود ، شنبه وچهارشنبه درددربارباحضورشاه دوشنبه‌درعمارت بادگیر ازعمارات کنارگلستان.

کلنگ اول راه‌آهن

پولند امریکائی بدلالت میلیسپو برای تدارك نقشهٔ خط‌آهن استخدام شده است، چند نفرمهندس و کارمند زیردست او کار میکنند ، باو گفتم مهندسین را به چه اعتبارمی‌پذیرید ، دیپلم‌تحصیلات آنقدر مناطنیست؟ گفت ما به‌تصدیق نامهٔ مؤسسات‌که درآنها کارکرده‌اندنگاه می‌کنیم.

خط سیرراه‌آهن را ازبندر گزتا تهران تشخیص دادند وکلنگ اول در تهران بیرون دروازهٔ محمدیه در۲۳ مهر۱۳۰۶ بدست‌شاه زده‌شد،دراین‌موقع‌من‌وزارت‌فوایدراباریاست‌وزراءداشتم وکلنگ نقره‌ای را که تدارك شده بود در بادوطوفان که اتفاقاً آنروز برخاست بدست شاه‌دادم وپس از زدن کلنگ شاه‌دست قدردانی بمن دادند.

جشن شایان بود، وزراء ، سفراء،اعیان، اشراف، تجاروطبقات خلق جمع بودند، خیمه‌ها بمراتب برپاولوازم پذیرائی بجا ، بادی سرکرده‌که اوضاع راسخت برهم زد درهمان غوغای‌هواکلنگ اول زده شد.

پیشنهاد قند وچای

ازاوایل سلطنت ناصرالدین شاه یکی از آرزوها ساختن راه‌آهن بود که شریان ترقی اقتصادیات است ، همیشه نقشه این بوده است که بسرمایهٔ اجنبی این کارصورت بگیرد و همواره رقابت سیاست مانع بوده تا آنکه مرحوم صنیع‌الدوله پیشنهاد قند وچای را بمجلس داد، روس وانگلیس مخالفت کردند و عهدنامهٔ ترکمان‌چای را بهانه که قند متاع خارجی‌وتحمیل عوارض‌جدید مخالف صدپنج مقید در عهدنامه، صنیع‌الدوله نمك را عنوان کرد و تصویب شد ، سپهسالار مدیون بانك رهنی حق داشت مخالفت کند، تعجب از دموکرات نادان است که علم وارنجبرا را برافراشتند سخن دموکرات‌ها این بود که مالیات نمك‌باری است بردوش فقرا وحال‌آنکه‌تحمیلی است به‌کیسهٔ اغنیاکه برنج بیشتر میخورند به رنجبربیش ازسالی ده‌ریال تحمیل نمیشودوفی‌الحال‌هم نمك‌را مفت نمیخورند.

بطوریکه من قبلا نوشته‌ام من در تبریزکیفیت را برای تجار شکافتم خواستند باتهران وارد مذاکره شوند مجلس قانون‌را نقض کرده بود وفرصت ازدست‌رفته.

نوبتی بعضی آشنایان‌صحبت از گذاردن مجسمهٔ صنیع‌الدوله‌جلو ایستگاه‌راه‌آهن‌کردند گفتم هرچه راه‌آهن درایران ساخته شود مجسمهٔ ذهنی صنیع‌الدوله و افتخار خانواده است خلاف شرع هم نیست.

کنترات میلیسپو

مذاکرات با میلیسپو جاری است نصرت‌الدوله میخواهد باطوار جاهلیت میلیسپو را خسته کند.

بشاه عرض‌کردم این‌رویه خوب نیست باید اورا بعلتی موجه ازکار خارج کرد، به‌تیمورتاش امرشد باتفاق من بدون ثالثی با میلیسپو صحبت شود، سه روز مذاکره کردیم همهٔ شرایط اورا پذیرفتیم ماند مسئلهٔ طریق حل اختلافاتی که احیاناً رئیس مالیه با وزیرمالیه پیدا کند گفتیم حکمیت رئیس دولت‌قبول نکرد گفتیم حکمیت رئیس دولت و رئیس مجلس بازراضی نشد گفتیم رئیس دولت رئیس مجلس رئیس تمیز تغییری در رأی او نیاورد و مداخلهٔ حکمی خارجی را لازم میدانست‌از سه نفر یك‌نفر همیشه در اقلیت است و مداخلهٔ خارجی راه نفوذسیاست را باز میکند و مداخلهٔ اجنبی در حکمیت بین وزیری و کارمندی دون شئونات بود لابد قبول نکردیم.

مطلب را چنانکه گذشته بود من در مجلس بیان کردم حامیان رئیس مالیه هم مجبور بتصدیق شدند و الغای کنترات میلیسپو تصویب شد. صحبت رفت روی قائم‌مقام او، مدرس گفت خود فلانی، مخالفی پیدا نشد، من امیدوار بودم شاه نپذیرد به‌بهتر وجهی تلقی فرمودند، ۵مرداد مجلس بریاست مالیهٔ من با اختیارات قانونی ۴ اسد ۱۳۰۱ رأی داد و این‌رأی با مهلتهای متفاوت سه‌نوبت تجدید شد ۲۵مهر۲۴ مرداد ۲۳فروردین ۱۳۰۷

موقوفهٔ مشیرالسلطنه

قریه‌ای را درشهریار مشیرالسلطنه وقف جوانان عزب طایفهٔ نخاوله در اطراف‌مدینه‌کرده است انصافاً نخاله فکری است چراغی که بخانه‌رواست بمسجد حرام است. صدراعظم‌وقت، بعدها رئیس‌الوزراء واینك‌نخست‌وزیر را متولی قرار داده است کی؟ کی؛ کجا کسی این عایدات را بآنجا میرساند، من امر را باختیار حایری رئیس اوقاف گذاردم که بی‌روابط نیستند وبناشد بتوسط شیخ‌العراقین زادهٔ حایری ساکن قم بموقوف علیهم عاید گردد اگر احیاناً جوانان عزب نخاوله با جوانان غیر عزب قم مبادله شده باشد علم ندارم گاه فکرمیکردم چه‌کیفیتی سبب این اختیارشده‌است.

طی مشاجره باشوروی

برسرنرخ منات(روبل)تطبیق صادر ووارد و استفاده ازشیلات وتشریفات مبادلات تجارتی از کابینهٔ قوام‌السلطنه مشاجره ساری بود تا در ماه مهر که رشتهٔ دوستی بعهود ومقاولات بین‌مشاورالممالك وچیچرین بسته شد، بیانات را کوسکی را دراینکه ایران تحت نفوذ انگلیس است کاراخان تکذیب کرد که اگر چنین بود قراردادهای اخیر بامضا نمیرسیدآن قراردادها درتهران بین‌من ودافتیان ۱۰بهمن بامضاء رسید ویادگاری مبادله شد.

من تاریخ امضاء را روی سینی نقره‌ای دادم حك کردند و با ملزومات سیگار کار شیراز برای دافتیان فرستادم او جزوکشی باروکشی ازنقره که نقشی از مناظرشمال روس‌بود(نواحی یخ وخرس) از برای من فرستاد پس‌ازآنکه برخورد بحك تاریخ روی سینی، برخواست جزوکش را داد تا تاریخ راروی‌آن حك کردند.

غوغای قم

نوبت اجرای نظام اجباری‌رسید، حاجی‌آقا نورالله فشارکی، سیدالعراقین وجماعتی ازعلماء اصفهان و غیره درقم اجتماع کردند، تیمورتاش سعی دارد کار را شخصاً بانجام برساند. بلی ! در مذاکرات با سفارتخانه‌ها زبردست است‌اما زبان علماء را نمی‌داند، شیخ علی نامی رافع است، دررسالت بمیل مستمع‌عباراتی

می‌سازد و استفاداتی میکنند غائله بطول انجامید.

از اطراف تلگرافات مستقیم بشاه میرسد وگاهی ازتیمورتاش و نصرت‌الدوله که بازیگر این حوزه‌اند شکایت می‌شود تیمورتاش در هیئت عنوان کرد که صلاح نیست مردم شاه را طرف قرار دهند کسی باید در میانه هدف شود و خودش این وجهه را نداشت. من متحدالمآلی بولایات تلگراف کردم که منتشرکنند مشعربراینکه مخابرهٔ مستقیم بحضور شاه خلاف ترتیب است و روی سخن با من.

تیمورتاش بمن گفت باشاه ملاقاتی بکنید، رفتم، دراثر تلگرافات شکایت ازتیمورتاش و نصرت‌الدوله شاه حد وسط را گرفته فرمودند دیگر حاجتی به‌نصرت‌الدوله نداریم چه‌عیب دارد ازخدمت معاف باشد؛ عرض کردم در اینموقع صلاح نیست معارضین جری میشوند فرمودند هر چه عقلت میرسد بکن.

اندك اندك من حس‌کردم که مسئله با اقدامات تیمورتاش ومشورت داور ونصرت‌الدوله تمام نمی‌شود و بمنهم مداخله نمیدهند من از آن زمره نیستم که خودم را داخل‌کنم که ما سه تارا کجا میبرند، ازطرف دیگرمسئولیتی هم نسبت بمصالح مملکت دارم. سرخود شرحی بقم نوشتم نه‌از آن قبیل که ملل اجنبی (متمدن یا مترقی) چنین‌وچنان کردند بلکه باعتماد احکام اسلام آیه را حجت قراردادم واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و رباط‌الخیل ترهبون به‌عدوالله وعدوکم و بازالاسلام تحت‌سیوف‌الرجال اگر شب دزدی بخانه بیاید جوانان خانه‌را میرسد که دفاع کنند یا پیر مردان را، مملکت خانهٔ ملت است و دفاع کار مردان وامانده نیست و باز درحکم جهاد عموم مسلمانان شریکند.

مکتوب علماء ازقم

مقام... ریاست وزراء ... با وجود بودن داوطلب زایدبرکفایت ازشهری ودهاتی و بیکار، نبایدکارگران را بیکار کرد و بجهت تمرین افکار بفنون قشونی تعلیم اجباری مناسب‌ترازنظام اجباری‌است مستدعی‌است برای‌رفع نگرانی‌عموم درالغای نظام اجباری اقدام سریع‌بفرمائیدکه عموم داعیان بدعای دولت ابد مدت... محمدبن محسن، شیخ‌نورالله‌نخعی هیئت علمیهٔ اصفهان.

جواب عرض شد

بحاج آقا نورالله: بعرض عالی میرساند آنچه از داخل و خارج استنباط می‌شود معاندین طرحی ریخته‌اند که عملیات دولت را در خیر مملکت خنثی‌کنند یا اینکه خاطر روحانیان محترم را ازدولت مکدر و هر دو خلاف مصلحت است. پافشاری دولت خدا نخواسته لجاج‌نیست شدت احتیاج بانتظام و استقلال دولت اسلامی است سابق هم عرض شده بود فروع مسئله قابل بحث است و این بحث با بعد مسافت غیر ممکن. آقایان چه‌مانع دارندکه بتهران تشریف بیاورندبگوئیم وبشنویم از برای دولت اشکال‌ندارد که بازار اصفهان یا شیراز را بیك اعلان بگشایند. رعایت مقام روحانیت الزام میکند مسئله بمذاکره ختم شود تقاضای عوام که آقایان حجج اسلام را در فشار گذارده درست مخالف استقلال مملکت و استحکام مبانی اسلام است آن‌ذوات محترم نبایستی برای تسلی عامی چندکه بعضی‌غافل‌و برخی معلم‌اند با چنین امری که یگانه‌وسیلهٔ حفظ شهامت ملی‌است موافقت‌بفرمائید.

ملاحظه بفرمائید امروزحال مملکت درپرتو عنایت الهی وکفایت ظل‌اللهی چه‌مقام‌حشمتی نسبت بسابق بخود گرفته است بهترآن است یکدونفرازمعتمدین بتهران تشریف‌بیاورندوبمذاکرات لازم رفع اشکالات بشود.

شرحی بآقاسید نورالدین بشیراز

تلگراف محترمْ واصل، تشکردارم که خدمات من در شیراز منظور نظر آقایان گرام هست ملاحظه فرمودند که پس از ورود بشیراز و پس از مطالعهٔ احوال چارهٔ انتظام ولایت را منحصر بایجاد افواج محلی دیده و عقلاومتنفذین ولایت براملاك خود عده‌ای سرباز نوشتند و پادارکردند و چه اثرهاکرد من نباید آیهٔ قرآن کریم را درتدارك قوه برای‌دفع اعداءالله بیاد جناب‌عالی بیاورم.

سابق رسمی معمول شده بود برای نظام ازجوانان بنیچه میگرفتنداما اخیراً واماندگان دهات حاضر میشدند و به هیچ دردِ نمی‌خوردند این غوغا که امروز برپا است از طرف اهالی شهرها است و در نتیجه ضجه وناله‌ٔ زنان شهری و هیچ بخاطر نمی‌آورند که مادران دهات هم فرزندان خود را دوست می‌دارند. بعقیدهٔ من حیف است با ترتیبی مخالفت بشود که لازمهٔ آبروی دولت وملت است...

آنچه بیشتر سبب شد که من دست باقدام بزنم این بود که تیمورتاش را در صدد اقدامات مضر دیدم، در مجلسی که من بودم و تیمورتاش و داور و حبیب‌الله‌خان شیبانی ، تیمورتاش صحبت از توپ‌بستن بقم کرد من گفتم گمان نمی‌کنم شاه باین امر رضا بدهد حبیب‌الله خان خدا پدرش‌را بیامرزد گفت نه این است که بمن امرخواهد شد، هرگز باینکار اقدام نخواهم کرد.

شریعتمدار وبحرالعلوم رشتی برای مذاکره بقم رفته مراجعت کرده بودند و می‌بایست شرفیاب شوند و من نمی‌دانستم،تیمورتاش مریض بود باحوال‌پرسی رفته بودم گفت حضرات از قم برگشته‌اند در این ساعت موقع‌شرفیابی است تو برو مبادا رأی شاه‌را متزلزل کنندآمدم‌شریعتمدار وبحرالعلوم شرفیاب بودند کاغذ حسابی هم حاضر نبود چند کلمه روی قطعه کاغذی نوشتم مجلل برد بشاه داد، احضار شدم، وارد شدم صحبت از رجوع ثانوی بمجلس بود، شاه را نرم دیدم‌رجوع دال برسستی عزیمت بود و تزلزل در مجلس میآورد سخن را گرفتم گفتم نظام اجباری اسم غلطی است خدمت نظام وظیفهٔ هرجوانی است ومصلحت مملکت و من مسئول. تغییری در امر داده نمی‌شود مگر اینکه شاه مسئولیت را از من سلب بفرمایند سخن قطع شد وحضرات رفتند.

شاه نمیدانم چرا دست انداخت زیر بازوی من ومرا باطاق دیگر برد وگفت آنچه عقلت میرسد بکن ومن آنچه عقلم میرسید کرده بودم.

علماء جوابی بمکتوب نتوانستند بدهند در مقابل آن مکتوب چه بگویند . شریعتمدار اصفهانی را پسر آقا نجفی بحضرت عبدالعظیم فرستادند ظاهراً آقا میخواهد به عتبات مشرف شود مطلب معلوم‌است نزاکت‌مقتضی بوداز او دیدنی‌بشود باتفاق تیمورتاش‌وظهیرالاسلام بدیدن‌شریعتمدار رفتیم و او را دعوت بآمدن بتهران و شرفیابی کردیم، روز دیگر آمد، چون ازپا مینالید ومنزل من مردانه در بالاخانه بود او را در اندرون پذیرفتم. از دربار خبری نرسید بآقا برخورد خواست برود گفتم بی‌حوصله نشوید کوکو وشامی خوب داشتیم میل کردند و تمجید فرمودند بعد از ظهر احضار شدند تشریف بردند بشاه عرض کرده بود چرا رئیس‌الوزراء را با این تقریر بقم‌نمیفرستید غائله را خاتمه بدهد، روز دیگر شاه مرا خواستند فرمودند چه عیب دارد شما بقم بروید گفتم هیچ عیبی ندارد تقاضا کردم تیمورتاش همراه باشد آمدم منزل به تیمورتاش نوشتم اتومبیل من بسته است اتومبیل شما باز (آنکه دیده بودم) خوب‌است باهم‌باشیم وبنه‌را دراتومبیل دیگربگذاریم جوابی داد که عیناً درج میشود :

قربانت شوم اتومبیل بنده یعنی اتومبیلی را که بسفر خواهم برد اتومبیل رنو اعلیحضرت است که دریچه باز است اما پرده دارد حالا هرطور صلاح باشداقدام‌بفرمائید. اما درباب‌اصل‌مطلب که الان خود بنده میخواستم با تلفن حضور حضرتعالی عرض کنم به بنده بعضی اطلاعات رسیده‌که شاید مسافرت ما با موفقیت تمام نشود آیا بهتر نمیدانید که همین امشب بوسیلهٔ هرکس که مقتضی باشد (مثلا آقای ظهیرالاسلام) اتمام حجت قطعی با شریعتمدار بفرمائید والا خیلی اسباب سرشکستگی خواهد شد قصد بنده تذکر بود. تیمورتاش

نوشتم مطمئن باشید میرویم موفقیت هم حاصل می‌شود فرق است بین تمسک به‌تمدن اروپائی وتمسک بقرآن خصوص در مقابل اشخاصی که غیر از قرآن مفری ندارند باتفاق امام‌جمعه وظهیر-الاسلام رفتیم حضرات می‌دانستند که سخنشان سست است وحجت من قوی بهانه لازم بود که از قم بروند صلح شد باینکه مقام علمای خمسه درمجلس محفوظ باشد که مدرس یکی از ایشان شد. اتفاق کامل مجال نداد که چهار نفر دیگر معین شوند.

سیدالعراقین مرا ملاقات کرد گفت از نفرین خلق نمیترسی ؟ گفتم نظام را من خیر امت

میدانم آنچه را خیر میدانم میکنم ولو همه نفرین کنند و آنچه را خیر نمیدانم نمیکنم ولو همه دعا کنند .

دراین اوقات روزی شاه بمن فرمودند از عراق تلگراف کرده‌اند و اجازه خواستند دونفر را بفرستند مذاکره کنند، چطور است؟ عرض کردم البته روابط مستحکم باشد خوب است درضمن گفتم گلادستون معروف قرآن را در دست گرفت و گفت تا این کتاب درمشرق زمین است ما به آرزوی خود نخواهیم رسید (وقتی بشر بآرزوی خود میرسد که صمیمانه و از روی عقیده باین کتاب عمل کند) اضافه کردم که این کتاب امروز در دست شما است حال روزی است که میشنویم مسلمانان را این فکر بخاطر نشسته است که ایران مرکز اسلام باشد چه از دول اسلامی ایران است که بنفس خود قائم است.

صحبت از فرستادن شاگرد بفرنگ در راه قم پیش‌آمد و در مراجعت تیمورتاش بشاه‌عرض کرد وپسندیده شد.

بشر در هر پیش‌آمدی ذوقاً بی‌علت میگردد آنهم علتی محسوس، از اینجاآفتاب پرستی، ستاره پرستی، هیاکل پرستی پیدا شد موسی هم در کوه طور آتش دید محمد بیگانه ذات‌علت‌العلل راه نمود که بمشاهده درنمی‌آید بت وبتخانه وآتش و آتشکده را منسوخ کرد و مرامی‌آورد که مرامهای دیگر جزئی از آن است وقرآن هرگز منسوخ نخواهد شد و روزی میرسدکه یگانه‌صراط مستقیم باشد .

فوت امیر لشگر طهماسبی

وی در موقع ریاست وزرای پهلوی حکومت آذربایجان داشت مورد سوءظن شد پهلوی بآذربایجان رفت او را همراه خود بتهران آورد مدتی حاکم نظامی تهران بود که یاد کردم ، چندی وزارت فواید عامه داشت (۱۱ آبان ۱۳۰۶) برای سرکشی راه بلرستان رفت در اطراف خرم‌آباد به‌تیر غیب کشته شد فروردین ۱۳۰۷ ازطرف دوست یا دشمن هردو گفته شد. دربروجرد وتهران ختم گذارده شد در بروجرد شاه که درآن حدود بودند بفاتحه‌رفتند درتهران علماء بفاتحه نیامدند وخبطی بود بالای خبطها.

در غوغای قم دعوتی کردم که در منزل من با حضور تیمورتاش صحبتی بشود و در اصلاح عائلهٔ قم شرکتی داشته باشند، امام جمعهٔ تهران وظهیرالاسلام آمدند، تیمورتاش هم حاضر شد، امام جمعهٔ خوئی ومیرزا سید محمد بهبهانی نیامدند، بعدها سؤال کردم چرا خودتان را دور می‌گیرید ضرر باساس میزنید؟ گفتند حاجی‌آقا جمال استنکاف کرد ، روز بروز از عظم علماء کاست پیغمبر بخانهٔ یهودی تشریف میبردند که دلها را باسلام رایگان کنند بالفرض ما ظلمه، بایدازظلمه بمصلحت جلب خاطر کرد.

با الغای کاپیتولاسیون میبایست انضباطی در محاکم داده شود ، محاضر شرعی را دستوری معین شد با منظور آقایان وفق نداد کدورت حاصل شد، بساط سید محمودهای حیاط‌شاهی ومیرزا احمدهای قمی می‌بایست برچیده شود.

از صحبت‌های من با شاه یکی این بود که دیانت هم در مملکت اساس اداری میخواهد ، صحبت رفت روی‌آنکه شاخص که باشد، نتوانستم کسی را اسم ببرم فقط نتیجه‌ای گرفته‌شدتخصیص مدرسهٔ سپهسالار بود بمدرسهٔ معقول ومنقول آنهم مدیر لایقی پیدا نکرد . بقول حاجی علی‌اکبر دهدشتی قحط الرجال آبلیمو است . اسلام مرامی است ابدی ، لیکن در هروقت اشخاصی لازم است که آن مرام را بقالبی متناسب بریزند و برگ و سازهای نالایق را دور بیفکنند (احادیث یا بارتنی[1]).

علماء نمیخواهند قبول کنند که موقع تطهیر لوکوموتیو گذشته و در سیم تلگراف جن

---

[1] ـ افکار امم چاپ دوم صفحهٔ ۱۳۹

خبرگزار نیست، شاه هم از منافع دیانت غفلت دارند، مغرضین هم لاطایلات در عنوان دیانت بگوش خلق میکنند، مدافعی هم در بساط نیست، حقایق روی منبر گفته نمی‌شود، طبایع هم طالب لهوولعب است، تفاوت معظمی که بین مذهب کاتولیك و اسلام است تشخیص نمیدهند.

اشخاصی که چند کلمه طوطی‌واری فرانسه یا انگلیسی آموخته‌اند و اطلاعات سطحی اندوخته شکایت طبیعیون فرنگ را از اصول کاتولیکی بحساب اسلام برمینگارند درصورتیکه مرام اسلام آرزوی دانشمندان است، در هیچ مرحله از مراحل سیاسی و اخلاقی کوتاه نمی‌آید سخن در اخلاق و احکام است والا در آیهٔ ۵ در سورهٔ آل عمران قرآن بنظر اشخاصی بدگمان ناطق است گفتنی را در افکار امم گفته‌ام.

پادشاه افغانستان

پادشاه افغان امان‌الله خان به تقلید کمال پاشا دست به تجدد اروپائی زده است آنهم آنچه بسلیقهٔ اراذل و دوره گردان بولوار پسندیده است و بمراحل دور از اموری که مایهٔ تعالی قوم است. برای خودنمائی که منم که کلاه خود را عوض کرده‌ام در اروپا چرخی زده حال از راه ایران بوطن‌خود مراجعت میکند وهرجا کتابچه‌ای شامل نقشی چند از دو سه عمارت کوتاه و بلند باین و آن میدهد: «این منم طاووس علین شده»

۱۹ خرداد ۱۳۰۷ وارد ایران شد ملکه و بعضی رجال همراه او است، پذیرائی شایان از او شد. چون هنوز در ایران مرسوم‌نیست که زنان در مجلس مردان جلوه کنند، ملکه درمجالس رسمی حاضرنمیشود، در صاحبقرانیه که محل سکنای ایشان معین شده بود بنام او دعوتی شد رجال مملکت مدعو بودند در موقع آتش‌بازی من وشیرمحمدخان[1] رئیس مجلس افغان (جرگه) تنها بودیم از اوضاع خودشان اظهار دلتنگی کرد واز عاقبت‌کار امان‌الله‌خان نگران بود وبسرنوشت حبیب‌الله‌خان مثل زد.

شبهای فرمانیه

تیمورتاش گفت خوب است مجالس‌محدود داشته‌باشیم، مذاکراتی‌خصوصی درمیان بیاوریم، تابستان بود، قرار شد در فرمانیه ملك نصرت‌الدوله ملاقات‌هائی بشود، چند نوبت حاضر شدیم امر مهمی مذکور نشد. تیمور-تاش است، نصرت‌الدوله، حبیب‌الله خان شیبانی ومن شبی‌صحبت رفت روی کشف حجاب، حبیب‌الله خان از محسنات کشف گفت مثلا هرگاه از منسوبان انسان یکی هرزه باشد (بعبارت دیگر) دانسته میشود، باخودم گفتم بهتر آن است که دانسته نشود، اگر از رفع حجاب گشودن رواست روبند مدتی است متروك است وشرعاً هم مانعی ندارد امر بگشوده بودن صورت در نماز و درطواف‌مسلم است وازآیهٔ ۵۲ سورهٔ احزاب برمی‌آید، منظور چیزهای دیگر است وفساد اخلاق، من‌وارد‌صحبت نشدم و روی خوش نشان ندادم آن جلسات موقوف شد.

ملتفت بودم که در داخل و از خارج به‌گوش‌ها کشیده می‌شود ومشتری خصوصی درجرگه-های مخصوص می‌افزاید مطلوب جوانان هم هست ومتأسفانه بساط قمار و رقص وشراب را پایهٔ‌تمدن

۱- در بهمن ۱۳۰۹ که بسفارت ایران آمد بمن گفت که آن صحبت سبب نجات من شد در بلوای بچه سقا خواسته بودند او را بکشند که رئیس جرگه بودی و با بی‌دیانتی موافقت نمودی اشاره بصحبت با من کرده بوده است وتقاضای سؤال از من.

در مراجعت مردم برسر تغییر کفش وکلاه و کج کردن راه بدو شوریدند مردی معروف به بچه‌سقا از کدورت عامه استفاده کرده برکابل مسلط شد، امان‌الله خان بقندهار رفت تجهیز کرد مغلوب شد روبه هند آورد و در ایتالیا سکنی گزید. عنایت‌الله خان برادرش سه روزی بجای او نشست وبرخاست بتهران‌آمد، محمد نادرخان به بچه‌سقا فائق آمد طولی نکشید در گذشت محمد-ظاهرخان پادشاه شد بطوری که شنیده‌ام تمدن را در افغانستان پس از امتحان اینك بمعنی‌گرفته‌اند و از صورت بریده‌اند وبراصول شرع مشی میکنند و از تمدن بولواری صرف‌نظر کرده‌اند.

میدانند از برلن مجلهٔ فرنگستان میرسید و رقص بیست ساعتی خانم ترك در نتیجهٔ تمدن جلوه داده می‌شود و از بدبختی ایرانی که باین مقام تعالی نرسیده است ناله می‌کنند.

زند دخت فارسی در تبریك نامهٔ نوروز شکل زردشت بچاپ میزند من هرچه می‌خواهم بین اعلامیه‌های پهلوی را پس از مراجعت از قم و موافقتش در ادارهٔ دیانت و این پیش آمدها جمع‌کنم رشتهٔ فکر پاره‌تر میشود.

عریضهٔ خصوصی

یك رشته از عرایض مهم‌چاکر را فقط بحضور مبارك میتوانم عرض کنم و آن این است که نه فقط باید توجه دولت برشتهٔ تعلیمات عرفی باشد بلکه تعلیمات اخلاقی بهمان درجه از اهمیت است دیانت ستون اخلاق ملت است، دیانت پلیس مخفی است، رابطهٔ معنوی بین افراد قوم است، محرك تعصب حس برادری ویاوری، تسکین خاطر درماندگان وتسلیت بیچارگان. در همهٔ شهرهای اروپا عدهٔ نظمیه بمراتب بیش از تهران است و امنیت تهران را ندارند، پاریس که باشتباه معروف بکانون آزادی، مساوات و برادری است شبی نیست که یکدوقتل درآن واقع نشود، مشرق زمین در سایهٔ دیانت که هنوز در توده هست سازش، قناعت، صبرو بردباریش بیشتر است. اسلام خوشبختانه برخلاف سایر ادیان قاعده‌ای که مانع ترقی و تعالی باشد ندارد، نهایت تشویق را در کسب علم در استفادات اقتصادی از راه تجارت و مضاربه‌کرده‌است، در مراحل معاش و زندگی بهترین راه را نموده‌است، به منع از شرب وقمار واحتکار راه بسیار مفاسد را بسته است، قوم را بکسب وکار تحریص کرده است، از تبذیر ومخارج بیهوده منع کرده و در استفاده ازاموال اغنیا وصرف در حاجات عموم تأکید بلیغ نمودند. قاعدهٔ حلال وحرام اگراستوار داشته شود، صحت عمل ودرستی در معاملات بیش از آنچه تصور میرود حاصل خواهد شد، بسیار از شکایات که امروز مایهٔ اعتصاب و انقلاب استازبین‌میرود، امر بمعروف ونهی از منکر افراد خلق را ناظر درحفظ قانون و اجتناب از خطاکاری ساخته همه کمك به پیشرفت مقاصد ومصالح جامعه‌اند.

در اروپا سعی‌ها کردند قمار وشراب را محدود کنند نتوانستند ومسلمانان باختیار اجتناب دارند. ملاحظه فرمودند که اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها که در روزهای آشفته صادر فرمودند چه نتایج مطلوب داد، نظام وظیفه دویست سال است در اروپا معمول شده، در جواب علماء که بقم آمده بودند یك آیهٔ قرآنی کافی بود که ایشان را مجاب کند، لنین دریکی از نطقهای خود میگوید تا مشرق زمین علاقه بدیانت دارد مرام ما پیشرفت نمی‌کند، قاعدهٔ حلال و حرام بزرگترین سد است درمقابل چپاول. موسولینی برای جلوگیری از هرج ومرج با پاپ صلح کرد و ما بحمدالله بتوجه ملوکانه با علمای خودمان جنگی نداریم، چاکر می‌بینم که این جنگ را میخواهند تولید کنند و وظیفهٔ دولتخواهی این بود که بعرض برسانم، دیانت مرامی است که خاصیت طبع بشر پیش آورده است مرامهای امروز خیالات عمرو و زید است

قاجاریه به ترویج اشخاصی نالایق که اراجیف بالای منبر گفتند پایهٔ دیانت‌را سست کردند، بتوجهات ملوکانه انشاءالله بطوری که همه وقت فرموده‌اند مستحکم خواهد شد فدوی مهدیقلی

سرحد ایران و شوروی ـ تلگراف مشاورالممالك

«حضرت‌اشرف ریاست وزراء، در باب اختلافات سرحدی‌راجع به فیروزه وحصار ونیم‌دایرهٔ عباس‌آباد در۱۲۰ تقاضای شوروی‌را بعرض رسانده‌ام. در باب مغان میخواهند بهرام‌تپه طرف شوروی و تازه کند طرف ایران بماند باین ترتیب نسبت بخط سرحدی موافق عهدنامهٔ ترکمان‌چای وحفظ خط سرحدی ۱۹۱۴ کیلومتر مربع اراضی ایران طرف شوروی میماند. درباب خط سرحدی اترك می‌خواهند خط سرحدی موافق قرارداد ۱۸۸۱ و پرتو کل‌های ۱۸۸۶ معین شود بدین‌ترتیب خلیج حسینقلی طرف شوروی خواهدماند منتظر جواب است ۱۲۵علیقلی»

در مسئلهٔ سرحد آذربایجان و خراسان مذاکرات بسیار شد که اسناد آن در وزارت خارجه ضبط است، طرف خراسان بزمان ناصرالدین‌شاه محمد صادق‌خان سرتیپ توپخانه مأمور تعیین خط

سرحدی بوده و ارفع‌الدوله مترجم پرتوکل ۱۸۸۶ راجع بآن تشخیص است دانسته یا ندانسته نهر موسی خانی را که برای آوردن آب بصحرا بوده است با اترک جا زده‌اند واترک مسافتی ازاین‌نهر بطرف شمال است و وارد خلیج حسینقلی چندین فرسخ مربع خاك ایران از دست رفته است.

اما طرف آذربایجان حدی که در عهدنامهٔ گلستان معین شده است امتداد رود ارس است‌تا آنجا که رود مزبور سیر دارد اختلاف درجهت بقیهٔ خط است نسبت به پیچ‌وخم رود، خطی‌که عملی شده است در امتداد جریان کلی است سر از بیله سوار در می‌آورد خطی‌که روس مدعی است‌بجهت خم آخر بطرف آستارا سیر میکند ومقداری مهم اراضی بطرف شوروی می‌افتد.

اما فیروزه در سرحد خراسان محلی است مهم و آباد که بزمان ناصرالدین شاه بخواهش امپراتور روس بروسیه واگذار شد در عوض حصار که خرابه‌ای است کم‌آب و بد هوا بایران تعلق گرفت . در عهدنامهٔ اخیر که شوروی عهدنامهٔ‌ترکمان‌چای را لغو کرد متصرفات دولت امپراتوری را بایران برگرداند من جمله فیروزه است باسم ، لیکن از فیروزه دست برنداشتند و اختلافی است مستحدث مزید بر اختلافات اسبق، گمان نمیرود این اختلافات رفع شود مگر درمورد دادن امتیازی بشوروی.

غوغای تریاك

منع مخدرات مدتی است در جامعه مورد بحث‌است و ازبین مخدرات منع زراعت تریاك، کمیسیونی بریاست دلانو آمریکائی قبلا بایران فرستاده شده بود . راپرتی تقدیم جامعه کرده بود، فروغی که در اروپا بود بنمایندگی اول معرفی شد که از منافع ایران دفاع کند ، علاء ومکرماك که از اعوان میلیسپو مانده بود نیزمأمورشدند، اصولا با مدلول راپرت موافقت نمودند اظهار داشتند که زراعت تریاك یکی از منابع مهم اقتصادی کشور است و تبدیل‌آن بزراعت دیگر فرصت میخواهد وآزادی کامل در تعرفهٔ گمرك ومهلت و فرصت که غالباً فراموشی میآورد چنانکه‌آورد. این عنوان جامعه هم موضوعی بود برای صحبت و برگذار کردن اوقات مثل بسیار از عناوین دیگر.

جامعه بصورت ملی و در معنی دولتی است و وسیلهٔ پیشرفت مقاصد ذی‌نفوذ روز بروز از عظم آن کاسته شد مثل مجلس صلح لاهه.

اکشتراند رئیس شعبهٔ مخدرات جامعه که در اواخر سنهٔ ۱۳۱۰ بتهران‌آمد منافع تریاك و اشکال تدارك‌نازل منزله‌ای‌برای آنرا تصدیق کرد، قرارشد بتدریج این‌زراعت بزراعت دیگرتبدیل شود و از صدور قاچاق جلوگیری، چه صدور دو هزار صندوق بقاچاق از برای نام ایران خوب نیست دولت بجای آنکه در اکثر صدورحد بگذارد مقدار اقل صدور را بامتصدیان ۵۵۰۰صندوق قرارداد کرده است و برهرصندوق صد لیره مالیات بسته که در صورت صحت عمل سالی ۵۵۰ هزار لیره درآمد میتواند داشته باشد.

کار صحیح آن است که ژاپن کرده است در سفارت خود درچین مأمور مخصوصی دارد که مراقب معاملات تریاك است ومانع صدور بژاپن.

تریاکی که بچین میرود بتوسط عمال نظامی به خرده‌فروش داده میشود وازعایدات‌آن‌مخارج اردوها پرداخته.

اختلاف با ترکیه

اختلافی در حدود آذربایجان با ترکیه از سابق دربین است ، در شهریور ۱۳۰۶ امین باشی محمدشکربك درسرحد مورد حمله واقع شده‌عساکری مقتول و اموالی منهوب میگردد، مأمورین سرحدی ایران ازاو پذیرائی میکنند شبهه در تبعیت مرتکبین میشود و در آنکارا شکرآبی حاصل ، فروغی از جامعه مأمور آنکارا شد و سوء تفاهم مرتفع.

هم در این‌سال در عراق تضییقاتی نسبت باتباع ایران ظهور کرد ، در مجلس قانونی‌درمنع مسافرت بعراق تصویب شد البته منع عامه از زیارت خالي از اشکال نبود.

در این اثنا از بغداد راپرتی رسید از اقدام طایفهٔ بهره در هند که اسمعیلی‌اند وعدهٔ آنها به هفتصدهزار نفر میرسد در اماکن متبرکه منازلی مهیا دارند و مأمورینی موظف که زوار طایفه را جمع‌آوری میکنند ومرکزشان در کراچی است نذوراتی که جمع میشود بکراچی میفرستند و مخارج از آنجا حواله میشود و بزوار مستحق میرسد این راپرت مقارن منع ما اثر خوشی نکرد و زیرسبیلی منع فراموش گشت.

صحبت بحرین

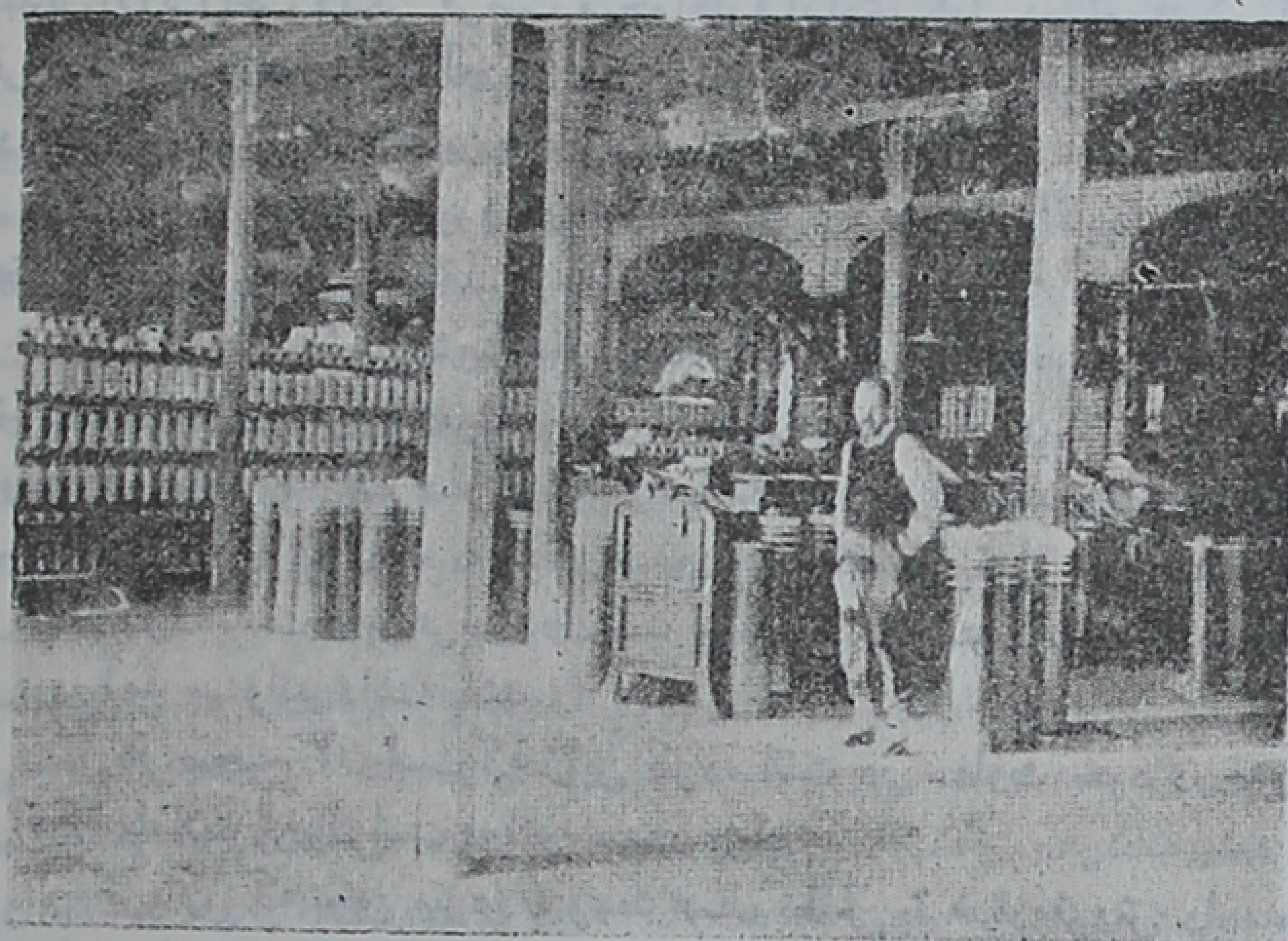
برای اینکه بکلی در فراموشی نرود و در تحت عنوان مرور زمان نیاید مذاکراتی در حقوق ایران به بحرین بعمل‌آمد که در حکومت حسنعلی میرزا بحرین جزء فارس اداره میشده است ، انگلیس شروع بمداخله میکند بین حسنعلی میرزا وکاپیتن پروس قراری داده میشود که تا ایران وسائل ایجاد امنیت در خلیج ندارد امنیت با انگلیس باشد امر قاچاق هم در خلیج مهم است ، دولت سفارش شش کشتی مسلح در ایتالیا داد اسفند ۱۳۰۷ .

راپرت نظمیهٔ بنادر ۱۳۰۷ ـ اهالی بنادر که بضرورت میخواهند به‌بحرین بروند باید بتوسط بستگان خود از حکومت محل جواز تحصیل کنند و اگر پاس انگلیس نداشته باشند از پیاده شدن آنها ممانعت و پرتست در این باب مستمر است.

دعوت بکارخانهٔ ریسمان ریسی

کارخانهٔ ریسمان‌ریسی صنیع‌الدوله مدتی بود بعللی اهم همه عهدنامهٔ ترکمان‌چای خوابیده بود دراین دوره بیست هزارتومان‌از دولت بتصویب مجلس استقراض شد و کارخانه راه افتاد شاه را برای تماشا بکارخانه دعوت کردم فال شد خوشش‌آمد، کارخانه‌ای برای شاهی‌سفارش دادند و حسین‌خان رفیق شاهسون مراکه مدیر کارخانه بود جلب فرمودند.

روزی در هیئت فرمودند حسین‌خان شما را میخواهم برای ادارهٔ کارخانه شاهی بگیرم‌غیر تسلیم‌و رضا چاره‌ای‌نبود فرمودند چه باو میدهید گفتم‌بین من وحسین‌خان قاعده‌ای نیست ، مخارج خودش را ازعایدات بر-میدارد اما مهندسی است که اگر بخواهند ازخارج بیاورند بهزار تومان هم میسر نخواهد بودومعلوم نیست علم‌و درستی‌حسین خان را داشته باشد بهر حال حسین‌خان درادارهٔ دربار رفت وماهی پانصدتومان باو داده شد.



کارخانه ریسمان‌ریسی صنیع‌الدوله، حسین‌خان‌در لباس‌کار

تغییر لباس

ظاهراً قصد از تغییر لباس ازبین بردن لباس اهل علم است که بسیاری مردم عادی دربردارند و وسیلهٔ اخاذی‌است ولباس فقرکه بهانهٔ ولگردی وگدائی همه قسم لباس بلند کوتاه بی‌دامن با دامن در مملکت باسامی مختلف متداول است بهرحال و هرقصد پیشنهادی بمجلس شد و لباس متحدالشکل بتصویب رسید ۶دی ۱۳۰۷ و برسرعمامه زدوخوردها شد مقرر گشت امتحان درکار بیاید وزراء کمرچین‌را مبدل

به کت کرده بودند شاه خودش لباس قزاقی داشت من چندی خودداری کردم تا روزی شاه درهیئت یقهٔ مرا گرفت، فرمودند بدهم برایت یك دست کت وشلوار بدوزند؟ عرض‌کردم حال‌که میل‌مبارك است خودم تدارك میکنم برای جلسهٔ دیگر حاضر کردم.

کلاه پهلوی از یکطرف لبه داشت، در نظمیه کاسکت برسر گذاشتند و در آن موقع گفته شد زیرکلاه را باید عوض کرد وکاری مشکل است. تغییر کلاه نظمیه بـه کاسکت انگلیسی قدری افکار را مشوب کرد اول کسی که در این باب اظهار نگرانی کردآقاسید محمد بهبهانی بود.

در این اوقات روزی بشاه عرض کـردم تمدنی کـه آوازه‌اش عالمگیر است دو تمدن است یکی تظاهرات در بولوارها، یکی تمدن ناشی از لابراتوارها. تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابراتوارها و کتابخانه‌ها است. گمان کردم باین عرض من تـوجهی فـرموده‌اند آثاری که بیشتر ظاهر شد تمدن بولوارهـا بود کـه بکار لاله‌زار میخورد و مردم بی‌بند و بار خواستار بودند.

منع فروش مشروبات

در دورهٔ ناصرالدین‌شاه مشروب فروشی آشکار در تهران نبود در دورهٔ مظفرالدین شاه احیاناً بخاطرخارجه وارمنی که بسیار شده‌بودندمشروبات خارجی فروخته میشد در این دوره دکاکین مشروب فـروشی رو به تزاید گذارده اخیراً تداول یافته بود، حضرات علماء اظهاری کرده‌بودند، شاه دستخطی خطاب بمن صادر فرموده امام جمعهٔ تهران در ولنجك دعوتی کرد، امام جمعه خوئی و میرزا سید محمد هم بودند، دستخط را بمن دادند جزء نوشتجات ضبط کردم چه میدیدیم سفارش به نظمیه اثری نخواهد داشت سفارشات مستقیم مؤثرتر است.

در ریاست مالیه نصرت‌الدوله رسومات را در قم دایر کرد، نوشتم درقم اقلا رسمیت بخرید وفروش مشروبات ندهید اثری نکرد کانه در اشاعهٔ مشروبات عمدی است.

غوغای قشقائی

با اینکه خلع اسلحه شده است ایلات بی‌سلاح نیستند با همهٔ اهتمامات نه خیال شرارت از سر ایلات بیرون‌رفته نه هوای استفاده از دل نظامیان. اینان پیچیدگی میکنند آنان طغیان، علی‌خان برادر صولت الدوله علم فساد برپا کرده بهارلو و ایلات خمسه شریك معرکه شده‌اند، درلارهم زادخان سرنافرمانی برداشته شیرازرا محاصره کرده‌اند، شیبانی وصولت‌الدوله که هم رئیس ایل‌قشقائی است، هم نمایندهٔ مجلس، مأمور فارس شدند تدبیر شیبانی این شد که با طیاره اعلان عفو عمومی در اطراف پرتاب کند.

دراین اثنا بختیاری هم در اطراف اصفهان جنجالی کرده ومجالی بدست‌آورده آرازه در-انداخته‌اند که ایران جمهوری است و مستوفی‌الممالك رئیس جمهوری، سردار اسعد مأمور اصفهان شد اول شب بود نگران برای خدا حافظی آمد کنار پوش که محل تشکیل هیئت است‌مرا ملاقات کرد سخت متوحش بود گفتم اندیشه بخود راه ندهید خطری نیست. تیمورتاش آمد اشاره‌ای کرد کناری رفتیم گفت خبری رسیده است که تسمه از پشت مـن کشیده گفتم عـاقبت خیر است ابـداً وحشت نداشته باشید روز دیگر به سعدآباد رفتم تیمورتـاش گفت شاه سخت نگـران است ملاقاتی بکن بعمارت سنگی رفتم در ایوان غربی عمارت سنگی نشسته بودند پیدا بود کـه خـالی از ملالی نیستند متفرقه صحبت کردم عرض کردم اعلیحضرت نباید از قضایای فارس و اصفهان نگران‌باشند تا اول ربیع‌الاول آرامش برقرار خواهد شد بی‌تأثیری نبود لیکن بنظر تعجب درمن نگریستند، اتفاق روز اول مرداد، هم فارس هم اصفهان آرام گرفته بود شاه بهیئت تشریف‌آوردند درحالی‌که دست‌آریا در دستشان بود فرمودند این درقضایای فارس‌خدمت کرده‌است یك‌درجه بررتبهٔاو افزوده شود مطابق قانون جاری مجال نداشت بمجلس پیشنهاد شد و یك رتبه دربـارهٔ او بتصویب رسید از رتبه ۷ به۸ارتقاء یافت.

صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان را که حاکم فارس بود مغضوباً باطیاره بتهران‌آوردند درضمن از شاه شنیدم که فرمودند نمیکشمش و این درموقعی بود که مزددست وثوق‌الدوله وصارم‌الدوله و

نصرت‌الدوله‌در بستن قرارداد ۱۹۱۹ استرداد میسد.

افتتاح شوسهٔ خرم‌آباد ۷ آبان ۱۳۰۷

هرسال دو نوبت اسب‌دوانی میشود بهار در تهران و پائیز در صحرا. در ورامین چمنهائی است اختصاص به ایلخی داده شده و اسب تربیت می‌کنند در اسب‌دوانی پائیز ۱۳۰۷ قبلا شاه به گنبدقابوس تشریف بردند هنوز دوسال نیست که من ریاست وزراء دارم بنظرها گران آمده بود شنیدم در شهر گفته بودند مریض هم نمیشود. درراه گنبد صدمهٔ فوق‌العاده بمن‌واردآمد، ترکمن‌ها در کنار جاده چالهائی کنده‌اند برای‌چه‌ندانستم، کامیونی‌جلو اتومبیل بود و گرد بسیار میکرد من و اعتمادالدوله و فرزندی نصرالله‌خان در اتومبیل هستیم شوفر اجازه خواست از راه خارج بشود و از کامیون جلو بیفتد من گفتم چه خیالی‌است آهسته میرویم. دفعهٔ دیگر اجازه خواست اعتمادالدوله گفت چه عیب دارد، اجازه دادم گرد بطوری است که زمین پیدا نیست اتفاق چالی در راه بود چرخ زیرپای من درچال فرو رفت‌من دست راستم‌را سیخ روی‌صندلی تکیه داده بودم تکانی خورد که نفس در سینهٔ من حبس شد اعتمادالدوله وحشت‌کرد لحظه‌ای‌گذشت نفس کشیدم درد کمی درپشت وبازو احساس میکنم باین حال رفتیم، اطراف گنبد سکوئی بود نتوانستم از سکو بالا بروم شب بزحمت در لباس بسررفت روز دیگر مرخصی گرفتم بشهر آمدم باید دستم را افقی نگاه بدارم بالجمله سه‌ماه بستری شدم و درد بازو قسمی بود که میبایست دست بدست کیسهٔ نمك داغ کرده روی بازو بگذارند در نتیجه سه انگشت من مئوف مانده وهنوز پس‌از بیست سال بازوی من مستمر درد کمی دارد این همه ناله درمقدمه برای این بود که هفتم‌آبان شاه برای افتتاح راه شوسهٔ خرم آباد به دزفول تشریف بردند وزراء و معاریف در رکاب بودند و من محروم مانده در بستر نالانم.

بعضی مقررات

۱۳۰۶		۱۳۰۷	
انحلال کارگزاریها	۱۵ تیر	شروع‌راه‌آهن‌توسط‌آلمانیهادرشمال	۳۰فروردین
قضیه حسن شکربك	۳۰ شهریور	شروع آمریکائیها در جنوب	۳۰ «
امضای قراردادها در مسکو	۸مهر	اعزام محصلین به اروپا	اول‌خرداد
رفتن کشتی جنگی شوروی از انزلی	۹مهر	ورود پادشاه افغان	۱۶ خرداد
کلنگ اول‌راه‌آهن	۲۳مهر	آوردن آب کرج بتهران	۳۰ مرداد
امضای عهدنامه‌ها با شوروی درتهران	۱۰بهمن	افتتاح بانك ملی	۷ آبان
فوت عین‌الدوله	۱۰آبان	افتتاح مجلس هفتم	اول‌آذر
فوت ناصرالملك	۴دی	دستگیرشدن دوست محمدبلوچ	۲۶ بهمن
ثبت اجباری	۲۱ بهمن	سفارش کشتی در ایتالیا	۱۹ اسفند
		انحصار دخانیات	۲۶ اسفند

نطق شاه درموقع شرفیابی‌شاگردان اعزامی به اروپا

شاگردان امنیه که برای تحصیل روانه شدند لباس یك فرم داشتندشمارا هم در لباس متحدالشکل می‌بینیم، اینکه شما را ازیك مملکت پادشاهی به یك مملکت جمهوری میفرستم برای این است که حس وطن پرستی فرانسویان را سرمشق خود قرار بدهید، حب وطن را از آنها بیاموزید وبا این ذخیره بمملکت خود برگردید ومشغول خدمت شوید، امیدوارم اولاد من با دو ذخیرهٔ مهم یکی حب وطن و وظیفه شناسی ، دیگر تکمیل علوم که برای آن انتخاب شده‌اید به ایران برگردید ،آقای علاء که‌طرف اعتمادمن است از برای سرپرستی شما معین شده است.

از حس وطن‌پرستی فرانسوی نتیجهٔ خوب بدست نیامد بعدها مقرر شد شاگردان را بممالك

مختلف گسیل دارند. پاریس مرکز خوبی برای کسب اخلاق خصوصاً در جوانی نیست، ملاحظات سیاسی ایران را بفرانسه از بدایت مراوده علاقمند کرده است و شکوه سلطنت ناپلئون اول از دورهٔ قاجاریه توجه ایران را بفرانسه معطوف کرده.

معرفی هیئت در مجلس هفتم فیروز مالیه، داور عدلیه، اعتماد معارف، شیبانی فوایدعامه، صور پست و تلگراف، اسعد جنگ، پاکروان کفیل خارجه و ادیب السلطنه داخله.

خلاصهٔ پرگرام شرح آنچه شده است وآنچه در کار شدن است روابط خارجی رضایت بخش است بعضی مسائل معلقه بحسن نیت طرفین قابل حل است.

تدارک تراورس ضبط ممسنی در بدو ساختمان راه آهن صحبت بسیار شد که تراورس چوبی باشد یا آهنی، حاجی معین کمر همت بست که تراورس چوبی تدارک کند، شاه به مازندران تشریف بردند و از کار حاجی خشنود نشدند. دستگاه تراورس‌سازی لنگ شد سهل است امر بتوقیف ممسنی فرمودند من عرض کردم موقع ضبط حاصل است اگر اجازه باشد ممسنی در دست معین التجار باشد حاصل تفریط نشود اجازه دادند ابلاغ بوزارت داخله کردم منصورالملك که کفالت داشت چه عرض کرده بود که مرا بعجله خواستند و منصورالملك در حضور بود، نسبت بتوقیف ممسنی تعرض فرمودند عرض کردم اجازه فرمودید، فرمودند من اینطور نگفتم، عرض کردم من اینطور فهمیدم، اینطور فرمودند و اینطور فهمیدم مکرر شد، عرض کردم توقیف ضرر دارد مقطوعاً تصرف بایدکرد اطاعت میشود باینجا مصالحه شد ولی قدری عصبانی بودند لازم ندانستم بمنصورالملك بگویم اگر نظری داشتی میخواستی بمن بگوئی و خاطر شاه را مکدر ننمائی.

۲۴ اسفند ۱۳۰۷ ایلات نزدیکتر بمرکز: بختیاری، قشقائی و شاهسون تادرجه‌ای تحت تمکین آمده اند. عربستان هم پس از کوتاه شدن دست خزعل که در تحت حمایت پادشاه انگلیس در تهران است تابع وزارت داخله است.

تصفیهٔ بلوچستان در جریان است، دوست محمدخان که سرکشی میکرد و بتهران آمده تحت نظر بود موفق بفرار شد درثانی به بند افتاد و از بند حیات جست (۲۶ دی ۱۳۰۷).

روز عید شاه شرفیاب بودیم از تمشیت کار بلوچستان صحبت میفرمودند نظری بگلهای باغچه که چندان رونقی نداشت افکندند فرمودند من توجهی به گلکاری ندارم در باغ من گل مرغوبی نیست گفتم گلستان شاه اطراف کشور است و هر روز گلهای امنیت در اطراف میروید و ریشهٔ خار از ساحت مملکت کنده میشود چه گلستانی است ازاین بهتر، در این موقع بود که فرمودند شیرخواره بودم که مرا مادرم بتهران می‌آورد در راه از حیات من مأیوس شدند دائیم خواسته بود مرا بخاك بسپارد مادرم راضی نمیشد که هنوز امیدی هست در بغل خودم تمام کند.

در این اوقات اسمعیل آقاهم که فتنهٔ آذربایجان بود و بترکیه فرار کرده بود تأمین خواسته برگشته بتیر غیب مقتول شد.

توقیف وزیر مالیه ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ روضه خوانی که در وزارت جنگ پهلوی در قزاقخانه میشد از اول سلطنت در تکیهٔ دولت میشود فقط روزها است و نه بآن طمطراق که در زمان ناصرالدین شاه میشد.

پس از اتمام مجلس جلوی درتکیه طرف باغ قدری مکث میشد روزی فرمودند بسیدالشهداء خیلی ارادت دارم اما این اندازه گریه و زاری چه لزومی دارد؟ فروغی گفت میشود کم کرد.

۱۸ خرداد (۱۰ محرم) باز درب تکیه جمع بودیم آلبومهائی مشتمل بر عکسهائی از راه آهن جنوب رسیده بود شاه سینه بسینهٔ نصرت الدوله با بشاشت عکسها را نشان میدادند و شرحی میفرمودند برحسب معمول تشریف بردند و ما بطرف درب شمس العماره راهی شدیم جلوی پلهٔ عمارت بادگیر اقسری از نظمیه جلو آمد و نصرت الدوله راجلب کرد تیمور تاش هم بی‌خبر بود متحیر ماندیم

راست گفته‌اند که خندهٔ سلاطین نمودن دندان شیر است. علت رنجش شاه از نصرت‌الدوله باین غلظت معلوم نشد حدس من این شد که باید ارتباط باصارم‌الدوله و قضایای فارس داشته باشد. از خواص پهلوی است که فکر او از وجنات او ظاهر نمی‌شود با اینکه خالی از عصبانیت نیست گاهی در چشم او حالی پیدا می‌شد کا نه‌حدقه تجسمی‌حاصل می‌کرد و دور می‌زد من یك نوبت این طرز نگاه را ازاو دیده بودم در صورتیکه مقتضائی هم نبود.

چندی نصرت‌الدوله در نظمیه توقیف بود آقای مستوفی وساطت کرد من بعرض رساندم فرمودند راه قانونی پیدا کنند، داور بموجب مادهٔ ۵۵ قانون مجازات پیشنهاد کرد در خانهٔ خودش توقیف باشد به وردآورد ملك خودش رفت.

در محاکمه پس از اخبارداوربه مجلس ۲۶ اسفندو ۱۲فروردین ۱۳۰۹ محکوم‌به‌محرومیت از حقوق مدنی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان غرامت سه برابر ۱۹۳۶ تومان مأخوذی از حاجی علی آقا شد. داورنیرالملك را که پس از من ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بودکه، نصرت‌الدوله باید محکوم شود والا همه محکومیم.

در این دوره سیره‌اینست حتی برای وکلاء مصونیت نیست ظاهراً حکمی که شده بودمکفی نبود نیرالملك هم محکوم به استعفا شد و سید نصرالله تقوی صاحب قصیدهٔ غرا که در هجواحمدشاه گفته بود رئیس تمیز شد. (قافیهٔ پالان)

پس از نصرت‌الدوله شاه بمالیه تشریف آوردند و مالیه‌را بمن سپردند تاوزیر معین شودبعداً مشارالملك متکفل‌شد.

در این‌سال در قوچان زلزلهٔ عظیمی شد و دره‌ای در زمین دهان بازکرد اعانه برای کمك‌به زلزله زدگان جمع شد، هشتصد تومان دادم.

تفتیش مستقل

در تابستان ۱۳۰۸ روزهای دوشنبه هیئت در منزل من در دروس منعقد می‌شد، عمارت مناسبی نداشتم در چادر و سایهٔ درخت می‌نشستیم، در یکی از جلسات اول تیمورتاش گفت فرمایش شده است تدبیری اتخاذ شود که کارمندان[1] بی‌سر رشته وقوفی از وظایف‌حاصل کنند و از اختلاسات جلو گیری شود،فرزین که در این وقت وزارت مالیه دارد پیشنهاد ساختن حزب کرد، اعتمادالدوله وزیر معارف معتقد به مدرسه بود، اسم حزب پیش پهلوی نمیشود برد روزی در هیئت فرمودند هر مملکتی رژیمی دارد رژیم ما یك نفره است مدرسه هم فرصتی میخواهد من گفتم بنظر من تشکیل هیئت تفتیشی باید دادکه در مرکز و ولایات سیرکنند هم وظیفه بیاموزند هم برفتارکارمندان نگاه کنند.

باید ازبین‌کارمندان آگاه کاردان وصحیح‌العمل اگر پنج نفر داریم آن پنج نفراگر ده نفر داریم آن ده نفر را انتخاب کرد دستور و اختیار داد به تربیت کارمندان ناشی مبادرت کنند. تیمور تاش بعرض رساند تصویب شد. هیئتی نه چنانکه منظور من بود در تحت نظر تیمور تاش و داور مرتب شد و به اطراف فرستادند و از احوال آنها من بی‌اطلاع بودم و آنچه از دور و نزدیك شنیدم برای من رضایت‌بخش نبود.

یدالله‌خان پسر غلامرضا خان سردار پشت کوه امان‌خواست بعرض رساندم و بنظرم غریب می‌آمد چه سپهبد قرآن مهرکرده بود تأمین‌داده بود سران‌الوار نزد او آمده بودند و همه را بدار زدند بهرحال دستخطی صادر شد ۱۷ شهریور ۱۳۰۸ دستخط را با قرآنی بمهرخودم بتوسط سید حسین کلیددار که رافع بود به بغداد فرستادم که غلامرضا خان و فرزندش به تهران بیایند خوب‌شد

---

[1] ــ در اول مشروطیت بترویج حوزه های حزبی اشخاص بیسواد در ادارات راه‌یافته اند. هرکس فقط نوشتن ارقام هندسی را یاد داشت محاسب شد بلبشوئی در ادارات است که آن سر آن پیدا نیست برداشتن این جماعت هم از روی صندلی‌های اشغالی سهل نیست دولت دچار محذور مانده است.

نیامدند و الامن پیش وجدان خودم شرمنده می‌شدم .

میسیون حجاز مرداد ۱۳۰۸

پس از جنگ بین‌الملل، عبدالعزیز بن‌سعود وهابی در نجد و حجاز لوای استقلال بر افراشت . شیخ‌ابوالفضل پسر شیخ‌عبدالعزیز باتفاق‌شیخ محمد رؤف و سعید افندی برای معرفی گردش در اروپا نمودند و از روسیه به ایران آمدند ، پذیرائی‌و تجلیل بسزا از ایشان‌شد ، در عمارت ابیض در گلستان منزل برای ایشان معین شد، منجمله شبی در دروس‌پذیرانی شدند .

شیخ عبدالفضل فرزند دوم سلطان عبدالعزیز نایب‌السلطنه است وضمناً وزیر خارجه ، در نتیجهٔ این مسافرت دولت نجد و حجاز شناخته شد .

واحدطلا بهمن ۱۳۰۸

در اول سلطنت ناصرالدین شاه می‌بایست اشرفی را ده شاهی صرف داد نقره‌گرفت در این وقت لیره را بانك شش تومان تسعیر می‌کند در بازار دوازده و سیزده‌تومان است‌بهر حال در وزارت‌مشارالملك‌از اول رمضان تاآخر شبهادر وزارت مالیه اجلاس داشتیم و صحبت از رواج طلامیشد، عیار و وزن سکه های‌طلا معین شد و از تصویب مجلس گذشت . در نطق افتتاحیهٔ مجلس هشتم، شاه استقرار واحد طلا را اعلان فرمودند از حبشه استخبار کردند که ایران روی چه اصل میخواهد طلا را رواج بدهد، استفاده‌ای که‌من‌کردم آن بودکه در سلام نوروز گفتم بحمدالله دوره دورهٔ قند و شکر است‌وکار ها سکه برزر و کسی‌که به لطف کلام برخورد شاهزادهٔ افسر بود، بلی ! باتوازن صادر و وارد میشود پایهٔ پول‌را برطلانهاد، اگرهوسك بگذارد .

نتیجهٔ عملی مذاکرات یکماهه‌تغییراسم قران شد بریال‌که اسپانیولی است و از پرتقالیها در جنوب ایران مانده بود معادل یك‌قران وربع. قهر و آشتی مشارالملك و تیمور تاش را هم‌دیدیم و میانجیگری‌کردیم .

سهم بندی در تجارت

دراواخر هرسال شغل شاغل هیئت تشخیص صادرات و واردات و جبران کسر بودجه بود که می‌بایست بهروسیله تدارك‌کرد بلکه مازادی‌پیش‌بینی نمود از طریق مالیات مستقیم یا غیر مستقیم مجال نمانده.

در ممالك‌دیگرکسربودجه از طریق استقراض میشود و تحمیل فرع بربودجه برسم‌استهلاك، هنوز آن اعتبار برای ما نیست نه در داخله نه در خارجه، در داخله نرخ گزاف است و اطمینان مفقود ، در خارجه پای سیاست در پیش می آید و وثیقه میخواهند این است که همه ساله دست روی شعبه‌ای ازشعب تجارتی گذارده میشود و انحصارات جدید ایجاد میگردد منجمله انحصار تجارت خارجی و فروش اجازه بتجار .

اسکناس بانك

با تأسیس بانك ملی می‌بایست اختیار چاپ اسکناس و انتشار آن بدست دولت بیاید پس از مذاکرات طولانی امتیاز بانك شاهنشاهی برای انتشار اسکناس‌به۲۵۰هزارلیره‌بازخریدشددرعوض بانك شاهنشاهی اجازهٔ‌معاملات رهنی محدود یافت بانك ملی اسکناس جدید چاپ‌کرد .ششم‌مرداد۱۳۰۹

اشیاء عتیقه شهریور ۱۳۰۹

در لندن نمایشی از اشیاء عتیقهٔ هر مملکت داده میشود ، ایران درآن نمایش شرکت کرد، ۲۷۰ قلم از بدایع صنعتی ازخزانه و غیره بلندن فرستاده شد که‌با طیارهٔ یونکرس به بوشهر و از آنجا باکشتی بـه لندن فرستاده شد خوشبختانه نه طیاره پرت شد نه کشتی غرق .

ازلندن آن اشیاء را به پاریس بردند واز پاریس به موزهٔ‌ارمیتاژ در پطرزبورگ (لنین‌گراد) و من‌العجائب‌بتهران برگشت .

استقراض‌دولت‌شوروی

در فروروین ۱۳۰۹ دولت یکصد هزار لیره بدولت روس بوعدهٔ چهل و پنج‌روزه‌قرض‌داد، چندبارتجدیدشدتادر۱۲فروردین‌و۱۷اردیبهشت‌و۲۶ تیر ۱۳۱۰ تسویه شد .

دولت روس قرض به‌انگلیس داشت‌موعدرسیده بود وکسرداشتند درخواست‌کردند ومساعدت شد، همان دولت ایران که عاقبت برای ۲۰ هزار لیره دست بدامان خارجه میشد ، تفاوت عمده از ازبرکت نفت بود و حسن ادارهٔ این دوره ، ترس‌وتزلزل دولت‌های‌سابق مانع بود که کمبودمخارج مملکت را از ملت بخواهند .

یازدهمین مجمع عمومی‌بین‌المللی ۱۸شهریور ۱۳۰۹

افتتاح مجلس ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۰ ، در این دوره هشت رئیس الوزراء ۲۳وزیرامورخارجه شرکت داشته‌اند نشستند وگفتندوبرخاستند ،مذاکره درخلع سلاح‌و دستگیری از اقلیتها (دول‌ضعیفه) تشکیل کمیسیونی‌برای ائتلاف اروپا به پیشنهاد وزیر امور خارجهٔ فرانسه بریان، خود او مأمور شد کمیسیون‌را تشکیل بدهد یقولون بافواههم مالیس فی‌قلوبهم.

تقلیل مواد مخدره (باستثنای الکلیات) تعاون مالی ،ازهمه بامزه‌ترمطالعه درمعاملهٔشرقیان بازنان که بمراتب درمعنی بهتر از غربیان است و این مطالعه در اروپا ضرورت بیشتر دارد که زن را حیوانی بارکش ساخته‌اند و به فعلگی باز داشته‌اند آنهم بنصف اجرت که نصف دیگرش را باید به تلاش شبانه تدارک‌کنند ، صحبتها هفتم دی بآخر رسید و از نتیجه‌کسی‌چیزی نشنید.

دلواپسی اروپائی نسبت بحال‌زن از آن روست که در مشرق‌زمین ازصحبت زن درمجالس‌و رقص محرومند .

مسافرت بلوچستان ۱۳۰۹

مسافرت شاه درچهارجهت مملکت امری است عادی، مکرر بهر طرف تشریف برده‌اند و اوضاع را از نزدیك مشاهده فرموده‌اند این مسافرتها در تزئین ظاهر هرجا اثر کلی داشته است . مسافرت بلوچستان پس از تمشیت آن سامان از راه خراسان و قاینات اهمیت مخصوصی دربرداشت چه بلوچستان تقریباً از تحت نفوذ دولت بیرون بود .

پس از مراجعت مکرر اظهار تأسف ازفقر و فلاکت مردم آن سامان میفرمودند و به تأسف میگذشت ، سابق در این موارد یکدوسه سال معافیت از مالیات داده میشد.

وقایع این‌دوره

۱۳۰۷

ثبت املاك	۱۱مهر	نصب مجسمه در محمره	۳۰ مهر
اجتماع قشقائی	آبان و دی	افتتاح‌راه‌آهن‌جنوب	۱۶ دی
توحید لباس	۶ دی	اختیار واحد ریال	۲۷بهمن

۱۳۰۸

زلزله قوچان	۱۲ اردیبهشت	توقیف وزیر مالیه	۱۷خرداد
سیل تبریز	۱۰تیر	ورودعنایت‌الله‌خان	۲مرداد
میسیون حجاز	۱۹ مرداد	افتتاح جامعه فروغی	۸شهریور

۱۳۰۹

استقراض شوروی	فروردین	الغای امتیاز اسکناس	۶خرداد
بانك‌فلاحتی	۹شهریور	حفظ آثارعتیقه	۱۲آبان
انحصار دخانیات	۱۳ آبان	واگذاری تلگرافخانهٔ انگلیس	۱۱اسفند
انحصار تجارت خارجه	۱۲ اسفند		

نطق شاه در افتتاح مجلس‌هشتم ۲۵آذر ۱۳۰۹

خوشوقتم از اینکه آنچه در مجلس قبل گفتم انجام گرفت، آرزو داریم دورهٔ هشتم بدورهٔاقتصاد معروف شود ، استقرار واحدطلا وحفظ ذخیرهٔ بزرگ مشوق اصلاحات اقتصادی بشود .

تهذیب اخلاق عمومی و تحکیم ایمان و تقوی در جامعه باید مورد توجه خاص بشود !! جلوگیری از اسراف و تبذیر چه در معیشت

ملی چه در عوائد دولت (در جامعهٔ ملل سخن از حفظ اخلاق و منع لغویات رفته بود ما نیز هم بد نیستیم.)

معرفی کابینه ۴ بهمن ۱۳۰۹

فروغی خارجه ، داور عدلیه، تقی‌زاده مالیه، اسعد جنگ، اعتمادمعارف صور پست‌وتلگراف، منصورطرق، سمیعی اقتصاد ملی.

بازدیدخزانه

گفته شدخزانه[1] دست خورده‌است، دیبا مظنون بود ، شاه‌را خبرکردندو سر به خزانه زدند ، سراغ تاج نادری راگرفتند ، خالی از تغیری هم نبودند ، درصندوق اول نبود ، صندوقدار دست وپایش راگم کرد ، چند صندوق وارسی‌شد ، فقدان نمره و ثبت این عیب را دارد بالاخره‌تاج درآمد درقفسه‌ای که‌بودنهاده شد، شاه در قفسه را قفل‌زد کلید را روی قفسه انداخت در موقع بیرون‌رفتن بمن اشاره فرمودند که تا آخرباش ، استنباط‌کردم که ستارهٔ تیمورتاش در افول است، دیبا چند روز بعد به کرمانشاه تبعید شد و دیگر از او خبری ندارم .

ازفراشهای هیئت یکی‌یك‌تخته‌ازقالی‌های اندرون ناصرالدین‌شاه‌را خریده بود ، ده ذرع در پنج ذرع ، ظاهراً کسی مشتری نشده‌بود، اعتماد دربار گفت برای چادر بکار میخورد شما بخرید هشتادتومان خریده بود من صدو ده تومان رعایةً باو دادم و در اطاق من افتاده است امروز از طبقهٔ متوسط هم کسی آن قالی را در اطاقش نمی‌اندازد نخاله است وباصطلاح خرسك . شاید روز نوی ذرعی پانزده‌ریال خریده‌اند امروز اسرافی در فرش ادارات میشود که درعمارت شخصی‌ناصر-الدین شاه نمیشد و بعضی مخارج ضروری طرف توجه نیست . اثاثیهٔ وزارت خارجه را در برلن دیده‌ام به نهایت ساده است ، قالیهای عمارت امپراتور آلمان در پوتسدام جنس متوسطی است که مایهٔ تعجب من‌شد . هرون عمارتی مجلل ساخته بود در ملاقات‌به حضرت موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام گفت چطور می‌بینی ؟ فرمودند اگر از مال خودت ساخته‌ای اسراف است و اگر ازمال غیر، حرام است .

ساختمانهائی‌که امروز میشود دربنیان‌ضروری است و در سازمان تفریط ، محلی‌که درمالیهٔ مملکت داریم مفیدتر بمصرف میتوان رساند جنجالی است که صدا بصدا نمیرسد.

تقسیم‌فواید عامه به‌سه‌ادارهٔ مستقل

تجارت بعهدهٔ عبدالله یاسائی است، فلاحت بعهدهٔ علی‌اکبر خان‌حکیمی ، صناعت بعهدهٔ سید مهدی‌خان‌فرخ.

بلدیه و طرق مورد اهتمام مخصوص است ، در توسعهٔ محلهٔ کاخ‌توجه فوق‌العاده است‌ابنیهٔ‌جدید وقصور عدیده‌ساخته میشود،سنگلاخی امروز محله‌ای است.

عزیمت‌ولیعهد به سویس ۱۶ خرداد ۱۳۱۰

شاه توجه مخصوص به تربیت ولیعهد بمقتضای دورهٔ زمان دارند ، علی علیه‌السلام فرمود فرزندان خود را بآداب زمان تربیت کنید که آنها دورهٔ دیگری خواهند داشت‌و آن روی‌اخلاق ، عادات وتقوی‌است‌خصوص عادات که در تغییر است و متأسفانه روی دربهتری ندارد.

والاحضرت عازم سویسند ، تا رشت در رکاب اعلیحضرت خواهند بود که از راه خلخال عازم تبریزند ، از رشت تیمورتاش در خدمتشان‌خواهند بود، مؤدب‌الدوله ملازم دائم است .

میبایست برای تودیع به‌سعدآباد بروم ، قرآنی بازوبندی خط آقا صادق اصفهانی وبوستانی

۱- درب خزانه مهر وموم است بمهر رئیس‌دولت ، وزیر دربار ، خزانه دار و مستوفی خزانه . در حراج انبارهای گلستان زیرو بالاهائی‌شد و اشیائی حراج شدکه قابل نگاهداری بود در اقدام باین‌عمل با من‌شوری‌نشد. دیبا دستی در قمار داشته است، از مجلل ۲۵ هزار تومان‌می-برد ، مجلل در این موقع سکته‌کرد ، شاه امر فرمودند آن برد را به‌ورثه ردکرد .

بخط خوش و همان قطع همراه بردم و تقدیم‌کردم ، تیمورتاش قرآن را گرفت به افسری که ملازم بود داد و شرط ادب نسبت بقرآن بجا نیاورد خیلی متأسف شدم بلکه پشیمان ، نمیدانم آن قرآن که نزد من بسیار عزیز بود بدست کی افتاد.

من به نیت خود خواستم آن قرآن همراه ولیعهد باشد و بحمدالله آن سفر بسلامتی برگذار شد.

اختلاس در بانک‌ملی

حسینقلی‌خان نواب تخلفاتی در بانک کشف‌کرده بعرض رساند، معلوم‌شد معاملاتی بدون وثیقهٔ کافی شده وخساراتی وارد آمده است ، لیندن‌بلات رئیس بانک زیاد مقید به رعایت نظرات هیئت نظارت نبوده است وشاید متکی به تیمور تاش، درهرحال اختلاساتی مسلم‌شد .

لیندن بلات بخیال گریز می‌افتد به بهانهٔ مرض ومعالجه با اجازه مسافرت میکند فوگل نایب‌رئیس‌چاره‌را درفرارمی‌بیند ، شاه شخصاً به بانک رفته و طلای وثیقه رابازدید میفرمایند نقصی نداشته است .

فوگل بغتةً مفقودالاثر میشود ، آیرم در گاراژها معلوم‌میکند که دندانسازی آلمانی‌بدعوتی به بغداد رفته است تفحص میکنند هیچ جا اورا در اتومبیل نمی‌یابند بعدها کاشف بعمل آمد که در صندوق پشت اتوموبیل پنهان بوده است باین تدبیر از سرحد میگذرد دربغداد معطل‌نشده به‌بیروت میرود حال ۷۰نفر آلمانی دربانک مستخدمند .

دولت ، فوگل را از حکومت شام میخواهد وی ناچار انتحار میکند.

این واقعه از برای آلمان نهایت اهمیت را داشت عدهٔ کثیری متخصصین‌آلمانی درادارات ما کار میکنند بطوریکه میشود گفت سیاست آلمان در ایران رو بـه غلبه دارد و بانک ملی قلب اقتصاد است .

لیندن بلات از راه قانونی ملجاءشده با وکیل مدافعی بتهران آمد به۱۸ ماه‌حبس و ۷۰۰۰ لیره و ۴۶ هزار ریال محکوم شد (۶۳هزارتومان)

جرم لیندن بلات با ۱۸ماه حبس چه تناسب دارد من نمی‌دانم،۱۵ یا ۲۰ عقود جاری‌تری هستند کدام ترازو ۱۸ را به سنجش درآورده‌است ، این است که قوانین مجازات پاورقی‌ندارد.

سفیر آلمـان را دیدم کـه از رئیس بانک شاهنشاهی امتنان داشت که در این قضیه کرم‌کشی نکرد .

تقی زاده در مجلس قضایارا عنوان‌کرد ضمناً گفت از غلط کاری دونفر حکومت بـراخلاق ملت آلمان نمیشود کرد ، متأسفانه حکومت بـر اخلاق بشر بطور کلی نمیشود کرد و قلیل من عبادی الشکور .

در همان جلسه کنترات یکنفر آلمانی برای مالیه بتصویب رسید .

دولت باز یکنفر آلمانی‌را بتوسط سفارت خودمان دربرلن بریاست بانک اجیرکرد، هرست نامی معین شد.

شهرت هم‌کرد که خانم تیمورتاش لیره را دربازار سفید میخریده و دربازار سیاه میفروخته من درصحت خبر تردید کردم رندی گفت غیراز این‌باشد این مخارج‌گزاف ازکجا میشود.

حادثهٔ غیرمترقبه

در روزنامهٔ مصور مونیخ شرحی با نقش و نگار درعنوان‌قیصر بی نام‌و نشان منتشرشد نگارنده لئوماتیاس ومضمون آنکه پهلوی راتبارمعروفی نیست درریاست‌قراولان سفارت آلمان ازگراف‌کواك ضربتی خورده‌است.

سران سلسله تبارشان جوهرذاتی است بقول‌ناصرخسرو:

گردگران راشرف به‌آل وتباراست من شرف و افتخار آل وتبارم

از وزارت خارجه به سفیرآلمان که تازه‌وارد شده است اخطار میشود و از عقبات آن اظهار نگرانی .

در اطراف مسئله قلمفرسائی خالی از حقیقت هم چنانکه شیوه مغرض است شده بود ، از سفارت برلن برحسب وظیفه نسخه‌ای بتهران فرستاده شد ، خاطر پهلوی را بی‌اندازه آزرده‌کرددر تغیر متخصصین آلمانی را از قورخانه جواب گفت و از وزارت خارجه آلمان تقاضای جبران شد .

در آلمان به اخبار روزنامجات درجهٔ دوم و سوم اعتنائی نیست ، سوابق تاریخی هم دردست است . افسری رنجیده شرحی در مذمت فردریك کبیر نگاشته مقابل دربچـه دفتر را بدیوار نصب کرد فردریك‌دید و مردم ازدحام‌کرده میخواندند ، گماشته‌ای رافرستاد خبر بیاورد، رفت برگشت و جرأت نمیکند مضامین ورقه‌را بگوید ، فردریك میگوید هرچه هست بگو، میگوید، میفرمایـد برو ورقه‌رابکن زیرتر نصیب‌کن که خلق درخواندنش زحمت نداشته باشند .

لیث صفار یا سبکتکین هم از خانواده نبودند، نادر پسر پوستین دوزی بود ، ناپلئون کی بود؛ روزنامهٔ کلادراداج بیسمارك را سری بی‌مو میکشید و از برای او سه شاخ میگذارد بهرحـال بازی آزادی این سرشکستن‌ها را دارد .

دولت آلمان را قانون در این موارد دست بسته است ، دولت سفارت خـودش را از برلن احضار کرد و امور را بدولت ایتالیا باز گذارد، دولت‌آلمان هم سفارت خودش‌را از تهران‌خواست ببرد که روابط یکطرفی نمیشود، دولت با این تهدید فقط فرزین ومستشار سفارت را احضار نمود عنوان سفارت محفوظ ماند و مداخلهٔ ایتالیا موقوف شد و این مذاکرات سبب تعویق شرفیابی سفیر آلمان ویپرت‌فن بلوشر که ۲۷ روز معوق ماندگردید.

مقارن این احوال روزنامهٔ پیکار در برلن هم از اوضاع بد می‌نوشت و مزیـد بـرعلت شد علوی مدیر روزنامه را از برلن تبعید کردند، فرخی هم که شوری در سردارد جای او را گـرفت ونهضت را منتشر کرد تیمورتاش که از سفر مشایعت ولیعهد مراجعت کرده بـود بسفارت آلمان گوشزد کرد که احتمال بستن درب مدرسهٔ آلمانی میرود وطلاب ایرانی از بران بجای دیگرانتقال خواهند یافت، آلمان کانون ترویج کمونیستی شده است فرخی مرد ناراحتی است.

در این اثنا کابینهٔ برلن تغییری کرد که رعایت دموکراسی خشك نمی‌کرد فرخی‌را ازآلمان عذر خواستند به ایران آمد و مورد مزاحمتی نشد. سفیرآلمان گفت‌اگر فرخی مستحق عفواست، روزنامه‌نگار آلمانی مستحق‌تر است.

درنتیجهٔ مذاکرات، دولت آلمان روی حواشی خالی از حقیقت مقاله ، روزنامهٔ مصورمونیخ را شش ماه از انتشار ممنوع میکند .

سفیر آلمان پس از ۲۷ روز معطلی بار می‌یابد، شاه قـدری از تغییرات در ایـران صحبت میفرمایند، سفیر هم از وسعت خیابانها وعمارات جدید تمجید میکند، در ضمن شاه میفرمایند من دوستی آلمان را محترم میشمارم باید نگذارد درآن اخلال پیدا شود، سفیر هـم به توجه مخصوص هیندنبورگ به ایران اشاره میکند، رسیده بود قضائی ولی‌بخیر گذشت.

منجمله شاه از سابقهٔ سفیر در ایران میپرسد، میگوید در کرمانشاه نماینده بودم میفرمـاید اوقات ناهمواری بود، آن اوقات ایران ضعیف بود (حالا قـوی است) سفیر میگوید شهر بطوری تغییر کرده است که من نشناختم از شولن بورگ سفیر اسبق تمجید میفرمایند.

تأسیس مدرسهٔ‌آلمانی درسنهٔ ۱۹۰۶ شد، مدرسه اهمیت کلی دارد و باب نفوذ علمی است.در این مواقع برای رعایت قانـون روابط دو دولت را نمیشود برهم زد پس از جنگ بین‌الملل مدرسهٔ آلمانی بمدرسهٔ حرفه و صنعت مبدل شد و ازانفع مدارس بـود بریاست دکتر اشترونگ . مدارس دیگر مؤسسات بیگانه در باطن قصد تخریب دیانت ما را داشتندکه بردیانت خودشان‌مزیات دارد.

رقعهٔ ارفع الدوله
۲۵ تیرماه ۱۳۱۰

فدایت شوم، چون مراتب الطاف و عنـایات حضرت اشرف اعظم دامت عظمته را نسبت بخود باعلی درجه میدانم دونمره از روزنامهٔ مصوراینجا را که حاوی شرح‌جشن پنجاه سالهٔ خدمات سیاسی بنده‌است تقدیم‌محضر انور مینمایم . در نتیجهٔ این جشن بتمام دنیا ثابت شد که در سال ۱۹۲۳

مسیحی ایران با یك رأی منفرد در مقابل انگلیس جامعهٔ ملل را از زوال نجات داد و هرقدر که از آن تاریخ تا کنون و از این تاریخ به بعد در جامعهٔ ملل در منع جنگ وخونریزی‌واصلاح ذات البین و سایر اقدامات انسانیت پرورانه بعمل آمده وخواهد آمد جامعهٔ ملل‌وعالم انسانیت‌باید مرهون منت ایران باشند. جناب سراریك درومند رئیس دارالانشای جامعه و جناب دکتر اریك نمایندهٔ اول فنلاندکه ژنرال قنسول استکهلم از قول او در نطق خود میگوید که بنده جامعهٔ ملل را از زوال نجات دادم هردو بعد از مطالعهٔ این روزنامه‌ها رسماً به بنده تبریك گفتند و مندرجات روزنامه را تصدیق کردند. اینك سوادمراسلات معزی‌الیهما را برای استحضارخاطرمبارك تقدیم مینمایدزیاده ایام عظمت مستدام باد، رضا.

مکتوب جناب پرنس ارفع را عیناً به یاد خدمات برجستهٔ ایشان یاد میکنم که‌مزید رسایلی باشد که خودشان انتشار داده‌اند. متأسفانه برحمت ایزدی پیوسته‌اند و رستاخیزها را بعدازخودشان ندیدند، جامعهٔ ملل ازبین رفت و تمدن آتشی افروخت که دودش قرنها از چشم انسانیت بیرون نخواهد رفت مگر طوفان نوحی این طغیان‌تربیت را از خاطر ملل محو کند و این‌مایهٔ کثافت‌را از زمین بشوید باز دریاها ملوث خواهد شد. (۱۵ اسفند ۲۵).

در فرانسه روزنامه‌ای چاپ میشود باسم مائه (سیکل) رندی ورقی ازآن روزنامه‌را بمصرف معین رسانیده وبموقع کنایتی به مائهٔ حاضر بفکرش رسیده است که گراور شد صفحهٔ ۳۴۶

مبادلهٔ عکس

فروغی که از جامعهٔ ملل مأمور آنکارا شده بود عکس شاه‌را حامل بود، در دی ماه ۱۳۱۰ خدمات خود را در تسویهٔ قضایای سرحدی انجام‌داده مراجعت نمود، توفیق پاشا وزیر خارجهٔ ترکیه در معیت او بتهران آمد وعکس غازی را برای پهلوی آورد، چند روزی که در تهران بود در عمارت سردار اسعد از او پذیرائی شد.

در ملاقات باو گفتم در این قرن چهار نفر گوی از میدان شهامت بردند، موسولینی،غازی پهلوی و هیتلر. امید است سیاست قرار بگیرد[1]

کارخانهٔ قند سازی ۱۳۱۰

فروغی در وزارت فواید عامه فاتح را به اروپا فرستاد که در اطراف کارخانجات افزار سازی مطالعه بعمل بیاورد و با رسم تجارت امروزه ضرورتی نداشت وسبب تأخیر شد و شرحی از دفتر مخصوص بمن‌نوشته شد که علت تأخیر خرید کارخانه چیست؟ شما که درامرقند عقیده‌اظهار کرده بودید ومن پیشنهادی بعرض رسانده بودم. باری بهرجهت جوابی دادم وزراء مستقیماً با شاه مذاکراتی میکنند فقط راپرتی به هیئت می‌آوردند که بعرض رساندیم تصویب فرمودند من پس از رفتن فاتح از مسافرت و قصد او مطلع شدم و از دادن توضیحات خودداری دارم، توجه شاهانه از تجار تشویقی کرده کارخانهٔ کهریزك را دایر کردند.

با ترتیبی که در فرنگ هست سفارش کارخانه مأمور مخصوص نمیخواهد، نمیدانم چه‌منظور بود. بصیری لازم است که بداند چه سفارش بدهد. ریسمان ریسی را مرحوم صنیع‌الدوله بسفارش کتبی خواست، در افتتاح کارخانهٔ کرج از طرف وزارتخانه خطابه‌ای تدارك شده بود و در مقدمه شرح مبسوطی در تمجید از پیشرفتها. شاه متغیر شدند که تظاهر میکنید و خطابه خوانده نشد و این خود تظاهری فوق تظاهر است. نمایندهٔ کمپانی اشکودا در تهران با من داخل مذاکره شد و بتوسط او کارخانهٔ کرج خریداری بدون آنکه مأموری مخصوص باروپا برود. پس‌از اتمام قرارداد پیغام کرد علی‌الرسم کارخانه صد سه حق‌العمل میدهد گفتم از قیمت کسر کن بشاه عرض کردم و نمیدانم آن صد سه به کی رسید چون تمرکزی در کار نیست.

بعقیدهٔ من میبایست در ایران قند از نیشکر ساخته شود آنهم در مازندران و خوزستان،

۱ـ از این چهارنفر یکتن سربسلامت بگور برد که همان غازی بود.

فرصتی می‌خواست. چغندر را نزدیکتر بکار دانستند گرفتن قند از چغندر مازندران عملی نشد و در سایر نقاط کم آبی وزحمت بعمل آوردن چغندر سبب گرانی قند شد. در اروپا زراعتها دیمی‌است. نیشکر از زمان میرزا تقی‌خان در مازندران باقی و خودرو است. کارخانهٔ مازندران را آخر بورامین انتقال دادند فعلا در ورامین ، کرج، کهریزك وکنار بند امیر در فارس کارخانه‌های قند دایر است وحاجت مملکت را نمیدهد باز باید تدارك نیشکر کرد .

احضار نصرالملك از بغداد

پاکروان محرمانه بمن گفت شاه بتغیر فرمودند کمال هدایت را از بغداد بخواه ، در دهۀ عاشورا بود گفتم چندروز تأمل کن با تیمورتاش صحبت کردم گفت من چیزی بعرض نمیرسانم تعجب کردم که چیست . در موقعی که شاه از تکیه مراجعت میفرمودند عرض کردم همچو معلوم است که خاطر مبارك از کمال هدایت رنجیده است؟ فرمودند بلی وبلی آب برداری بود . عرض کردم کمال هدایت از مستخدمین تربیت شده است، سکوتی فرمودند پس‌از لحظه‌ای فرمودندبرای خاطر شما سه ماه دیگر باشد. به‌نصرالملك نوشتم دربغدادنشسته‌ای وهیچ‌نمیگوئی مأمورین‌خارجه باید سعی کنند اخباری ازآن قبیل که در روزنامه‌ها نیست بدست بیاورند، راپرت بدهند. راپرتی فرستاد شخصاً بشاه دادم و التیامی شد .

در این اثنا از لندن تلگرافی رسید، وزارت خارجه ملاقات نصرالملك را با کمیسر عالی حکایت و اظهارات وزیرمختار خودشان را تأیید نموده میگوید اگر این میسیون برای رفع‌اختلاف است و تحبیب جای نگرانی است که باین رویه مقاصد دولتین حاصل شود نمرهٔ ۱۱۰

البته نصرالملك تمکین صرف نداشته است، اخوی زادگان من‌نصرالملك حسنعلی خان و فهیم‌الدوله مصطفی قلی‌خان بمن بی‌لطفند و دانسته شده است. این قضیه را برای آن نمی‌نویسم که بدانند من در حفظ‌الغیب کوتاهی نمیکنم ، نه دربارهٔ آنها، در حق‌هیچکس . همچنین حفظ الغیب فهیم‌الدوله را در مأموریت سویس کرده‌ام و پاکروان واردمسئله بوده است بفضل‌خداوند ازهیچکس در هیچ مورد سعایت نکرده‌ام در غزلی گفته‌ام وشاید اغراق نباشد.

محبت همه‌کس را بدل گرفتم من   محبت من بیدل بهیچ دل‌ننشست

مسافرت ملك‌فیصل اردیبهشت۱۳۱۱

سوم اردیبهشت ملك فیصل بتهران وارد شد در قصر ابیض از اوپذیرائی بعمل آمد، نوری پاشارئیس‌الوزراء ، رئیس تشریفات وآجودان مخصوص ملازمند، مدیر مطبوعات نیز همراه است. دربازدید مجلس‌ملی پهلوی با وی مصاحبت کرد، در طی مجالس بعضی مسائل جاری بخوشی فیصل یافت مجالس آراسته به‌تجلیل پادشاه ترتیب یافت منجمله در عمارت بلدیه.

مقارن این احوال تاگور شاعر معروف هندوستان بمصاحبت دین شاه بتهران آمد ، از او دریکی از عمارات مجلس نیکو پذیرائی شد وارباب کیخسرو پذیرا بود، درکلیسای‌آمریکائی‌دوشنبه ۲۲ اردیبهشت با دین شاه ملاقات اتفاق افتاد، معروف بود خیال توطن در ایران دارد ، در ملاقات خصوصی مکدرش دیدم، از تشویق در قبول آداب اروپائی و از اوضاع عدالت مأیوس بود.

فیصل تا ۱۵ شهریور در تهران مورد تجلیل وتکریم بود او را مردی آراسته بجا آوردم خانم تاگور همراه او بود لیکن‌آفتابی نمیشد.

فوت مستوفی ۶شهریور ۱۳۱۱

در زمان فتحعلیشاه مرکز سیاسی تبریز بود سفراء در تبریز می‌زیستند بهمین جهت هم بیشتر اعضای وزارت خارجه آذربایجانی بودند. حکایت میهمانی وتعرض قائم مقام وخدمتگزاری میرزا حسن پدر میرزا یوسف را محمدشاه نوبتی برای ناصرالدینشاه میخوانند، میرزا یوسف‌که درآن وقت بیکار بوده است احضار وبشغل خود منصوب میشود. باری همان احترام‌را ناصرالدین‌شاه برای میرزا حسن هم منظور میداشت دوازده ساله بودکه میرزا یوسف مرحوم‌شد جبهٔ مروارید خلعت یافت وبه منصب پدر مفتخر شد، میرزا هدایت وزیر دفتر از او پیشکاری میکرد . خطاب

شاه به میرزا یوسف «آقا» همان خطاب میرزا حسن تعلق گرفت.

در اواسط سن سالی چند در پاریس بسرمیبردند، شنیدم هرروز ده دوازده نفر از ایرانیها که درپاریس بودند برسر سفرهٔ آقا حاضر میشدند که به دولت هنگفت میرزا یوسف‌در این مسافرت شکست افتاد. در سفر دوم مظفرالدینشاه که من در برلن برای کار عکاسی و گراور توقف کرده بودم روزی باتفاق آقا و احتشام‌السلطنه گردش میکردیم ومدتی بود مستوفی در فرنگ بودند، احتشام‌السلطنه «در بتو میگویم دیوار تو گوش کن» بمن گفت چه آمده‌ای واینجا بیخود معطلی باید رفت در مملکت کار کرد (خودش باین اعتقاد نبود) گفتم یك برادر من وزیر تلگراف است یك برادرم داماد مظفرالدینشاه عموی من وزیر علوم است برای من مقام و مجالی نیست، آقای مستوفی که یگانه فرزند مستوفی‌الممالك مرحومند باید بتهران تشریف بیاورند که مصدرکارهای مهم خواهند بود من هم گوشه‌اش را بگیرم. چندی بعد آقا بتهران تشریف آوردند و همیشه مورد توسل دولت وملت، بودند، مکرر رئیس‌الوزراء شدند از درستی و وطن پرستی ایشان استفاده میشد و در معنی شاخص ملت محسوب میشدند. وقتی پهلوی به صاحب اختیار غلامحسین غفاری گفته‌بود به رفیقت بگو این اندازه بملت تکیه مکن،ملتی درکار نیست.حقیقت جای تأسف است‌که همینطور است بستگی در مردم ما نیست، افرادند.

مختصر بگویم میرزا حسن مستوفی رحمت‌الله علیه مردی بود رؤف، مهربان، در دوستی ثابت و از دشمنی روگردان، بدی می‌دید خوبی میکرد، مناعت داشت، تکبرنداشت گفتندکم اراده است، اراده و ثبات رأیی که اودر جنگ بین‌الملل در مقابل سفارتین بظهور رساند در قوهٔ هیچیك از رجال قوم نبود چون در خواهش به پیمانه قائل نیستند به بهانه ایراد می‌گیرند. چون ملت نمی‌دانند چه می‌خواهند متصدیان امور هم نمی‌دانند چه کنند بی‌راه میروند به‌منزل نمی‌رسند بچپ و راست می‌زنند.

آقای مستوفی تکسر قلبی داشتند، شاید حفظ‌صحت لازم‌را نمی‌فرمودند، روز ششم‌شهریور در امامزاده قاسم میهمان سردار فاخر بودند،بدون مقدمه از صندلی افتادند و داعیهٔ حق را لبیك اجابت گفتند، جنازه را به اختیاریه که محل توقفشان بود آوردند و از اختیاریه بمشایعت خاص وعام به ونك ملك خودشان بردند و در جوار پدر بزرگوار بخاك سپردند رحمت‌الله‌علیه از اختیاریه تا ونك مشایعین مسلمان بودیم در ونك دستجات ارامنه با علم پیش‌آمدند وجلو افتادند.

الغای امتیاز دارسی
۶ آذر ۱۳۱۱

بطوریکه قبلا اشاره شد چندی‌است شاه به تیمورتاش خوب‌نگاه نمیکند، روزی در افسردگی در هیئت این ابیات را برخواند [1] و از فردوسی می‌دانست.

یکی ابلهی شبچراغی بجست — که‌با وی بدی‌عقدپروین‌درست
فزون‌تر زماه وزخورشید بود — سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت‌آن ابله کور دل — بجانش بدی جان‌خر متصل
چنین شبچراغی که‌نایدبدست — شنیدم که برگردن خر ببست
من آن شبچراغ سحرگاهیم — که‌روشن‌کن از ماه تا ماهیم
ولیکن مرا بخت ابله شعار — ببستست بر گردن روزگار

گفتند که درغرور یا از حواس دور از او تراوش کرده باشد که:

رستم یلی بود درسیستان — منش کرده‌ام رستم‌داستان

۱ـ در مقدمهٔ فردوسی چاپ امیربهادر، ادیب الممالك من‌الغرائب این‌اشعار را بنام‌فردوسی نگاشته در شاهنامه نیست وبکلام فردوسی نمی‌ماند. در تذکرهٔ محمد طاهرنصرآبادی باسم‌ملازمانی یزدی ضبط است که دیوان خواجه را مصدرگفتار قرارداده است نزد شاه عباس برد که خواجه را جواب گفته‌ام فرمودند جواب خدا را چه میدهی؟

لیکن مطلب این نیست.
در قضیهٔ طوفان نوح آورده‌اند که خر عقب مانده بود هراسان می‌آمد که به کشتی نوح برسد درحالی‌که نوح میخواست در را ببندد فریاد کرد بیا بیا دنیا بی‌تو صفائی‌ندارد گوینده‌گوش خر بخاری گرفت دراز شد.
بسعی تیمورتاش در ۱۳۱۰ انحصار تجارت تریاك به امین‌التجار اصفهانی داده شد و گفته میشد که خر کریم را نعل کرده است.
در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰، ۲۰۰هزار لیره شده‌است در صورتی‌که ۷۰۰ و ۸۰۰ هزار تا یك میلیون بود تیمورتاش بلندن رفت که درضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند نتیجه بدست نیامد درمراجعت چند روزی در مسکو معطل شد معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است اسمی هم‌از پاکروان برده شد پس از مراجعت تیمورتاش، کدمن[1] رئیس‌کل نفت (درکارهای ایران) بتهران آمد در هرموقع که بتهران می‌آید تیمورتاش از او میهمانی میکند این نوبت چون نوبتهای دیگر منهم بودم و بعد از شام نمی‌ماندم دو روز بعد در ملاقات، شاه از من پرسید رئیس نفت چه صحبت می‌کرد؟ عرض کردم قبل از شام فرصت‌صحبت نیست وبعداز شام من نبودم.
شاه دوسیهٔ نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیئت آورد، شاه تشریف آوردند ومتغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؛ گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می‌سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی‌بخاری وفرمودند نمیروید تا امتیاز نفت را لغو کنید. تشریف بردند، نشستیم و امتیاز را لغو کردیم، وزیرخارجه به جکمن مدیر مقیم اخطار کرد، از سفارت اعتراض آمد، تیمورتاش جوابی لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد.
نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست لهذا امتیاز را ملغی کردیم و برای قرارداد بهتری از مذاکره مضایقه نیست جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.
چند روز بعد تیمورتاش توقیف شد من در صحبت تمجید وزیر آلمان را بعرض رساندم فرمودند تو که با تیمورتاش هم‌عقیده نبودی؛ عرض کردم حالا هم نیستم اما حقایق را باید بعرض برسانم ضمناً گفتم گیوم دوم که به بیسمارك کم لطف شد گفت برسر ملك خود برود.
از لندن خبر رسید که در تایمز یا روزنامهٔ دیگر نوشته بودند کیف کاغذ تیمورتاش بدست آمد و کشف شد که بست وبندی با شوروی داشته است، راست یا دروغ معلوم نشد و من از شاه چیزی نشنیدم. مطالب رایج در این دوره محرمانه است تا چه رسد بمطلبی که یك‌سرش در لندن است ویك سرش در مسکو. سوءظن همه قسم شد آنچه مقرون بصحت بود تیمورتاش قصدش از صحبتهای مسکو ترساندن انگلیس بوده است. در کار نفت تفسیرات دیگر کردند، مصارف‌انگلیس را اهل خبره ۴۲ میلیون لیره دیده بودند و کمپانی آلمانی‌حاضر بود بدهد اگر تغییر کلی‌مسیرمیبود امتیاز نفت برای آلمان صد میلیون ارزش داشت.
کار تیمورتاش بمحاکمه کشید، صحبت از مبالغ گزاف میرفت روز۲۳ اسفند مقبل وکیل‌او نزد من‌آمد که تخفیفی از شاه تقاضا کنم، روز ۲۴ اسفند تولد شاه و افتتاح مجلس است پس از برگذار شدن تشریفات مجلس شرفیاب شدم عرض کردم عنقریب اولاد تیمورتاش متوسل بخاکپای مبارك خواهند شد و امر خواهند فرمود برای آنها فکری بشود زمینه‌ای که محکمه برداشت‌کرده است گزاف است فرمودند خیال کردم برای تبریك آمده‌ای؛ عرض کردم زمین و آسمان تبریك می‌گویند، فرمودند رجوع بعدلیه کرده‌ام هرچه حکم کنند.
در این اثنا کاراخان بتهران‌آمد، تسویهٔ بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش

1- Cadman

نشانه، مزید برسوءظن شد.

ظاهراً شاه‌از سفیر افغانستان پرسیده بودند که‌سفراء در قضیهٔ‌الغای امتیاز نفت‌چه‌میگویند؛ تصور نمیکنند که من در فسخ قرارداد محق باشم؟ سفیر میگوید منتظر نتیجه هستند میفرمایند حاضرم کار باانگلیس به‌اسلحه بکشد ولو جانم در خطر باشد.

در هوش، فراست، پشتکار ، مجلس‌آرائی، چاره‌جوئی، نکته‌سنجی تیمورتاش انگشت‌ایراد نمیتوان گذاشت. بی‌پروائی، بآب‌زنی، هوس‌رانی هم بافراط داشت خشونتش بیش از ملاطفت بود و اواخر بی غروری نمینمود دچار بعض عادات هم بود که گاه آنهمه معلومات را در پرده می‌افکند ، چه بحث بر کسی در حالی که نداند چه میگوید و چه میکند ، در گیلان اتوموبیل بر میگردد جمعی‌بی گناه بدار آویخته میشوند انما الخمر والمیسر رجس من عمل‌الشیطان وای‌آنکه تریاك هم ضمیمه بشود.

دعوتهای رسمی را که سفراء در یك شب از من و تیمورتاش می‌کردند بدو شب‌قرار دادند. شبی من و بعضی از وزراء و شبی تیمور تاش و بعضی (فیروز،داور) البته با حضور من دعوت زن ایرانی در سفارت ممکن نبود و هنوز رفع‌حجاب نشده بود من‌بعداز شنیدن این قصه کم کم به‌بهانهٔ کسالت دعوت‌ها راعذر می‌خواستم.

بخار نفت از دیرگاه درباکو و اردبیل تراوشی کرد چنانکه در آن حدود شعلهٔ آتش مستمر بود و آتش‌پرستی در ایران از آنجا پیدا شد.

در شوشتر نفت سیال از زمین می‌جوشید ، در کرکوك شعلهٔ کبود رنگ‌دراثر انفجارنفت‌دائم بود ، تکمیل مکانیك و افزار وسیله بدست داد که نفت را از اعماق زمین بیرون بکشند از اکناف کره چشم بروی نفت باز است و دستها دراز ، ایران‌هم باید چشم بمالد که این یگانه سرمایهٔ‌طبیعی را برایگان از دست ندهد . سیاح‌معروف سون هدن می‌نویسد ایران از هر جهت بی‌بهره است‌مگر از جهت صحرای بی‌آب و علف ، نمیدانست زیر این صحرا انبار طلا خوابیده است.

در سنهٔ ۱۲۷۹ (۱۹۰۱) دارسی‌نامی به‌خیال افتاد در قصر شیرین مته بزمین نهد، قراردادی با دولت بست شصت ساله که از منافع حاصله ۲۰۰ هزار سهم بدولت بدهد و صد ۱۶ از لب‌عایدات و ۲۰ هزار لیره نقد.

در قصر شیرین به نتیجه نرسیدند با شرکت نفت بر ما شریك شد ، مته را درمسجد سلیمان بکار انداختند در عین یأس به رگی بر خورده چشمها که از سنگینی خرج بیهوده سیاهی میرفت بروی شاهد مقصود روشن شد در ۱۲۸۷ (۱۹۰۹) کمپانی موفق شد مؤسسه را تکمیل نماید.

بمرور دولت انگلیس از اسهام کمپانی خریداری نموده اینك سهم شیر میبرد و درحفظ‌آن تپش قلب دارد.

در جنگ بین‌المللی اول کلین[1] از افسران آلمان موفق شد خسارتی به مجرای نفتی که بدریا میرود وارد بیاورد نه آنقدر که خسارت مؤثر به‌کشتی‌رانی انگلیس وارد بشود .

معرفی رجال ما در سفارتخانه‌ها

سالمان پتروسکی سفیر روس گوید تیمورتاش فعال و سیاسی است تازن‌و ورق چه بروز او بیاورد ، فروغی مرد نظر است و در عمل‌سست، داور هوشیار است اما فاقد اسلوب.

سفیر آلمان بر آن است که فروغی دانشمند است و در عمل نرم ، نقی‌زاده را روح بزرگ در قالب کوچك میداند ، منصورالملك را گوید تودار است و شناخته نمیشود داور را گوید در فن خود ماهر است و در معاشرت سرد، صور خوش برخورد است و شوخ، سردار

۱ــ این کلین همان است که‌بتبریز آمد ومیخواست دنبال اردو به اهر برود و بازدرحکومت من در فارس باتفاق سفیر فرانسه لوکنت بشیراز آمد.

اسعد اهل صحبت است و شکار و از نظام بی اطلاع ، تیمور تاش مجلس‌آراست و حوزه گـرم کن و در سیاست چاره‌جو.

در سفارتخانه‌ها صحبت از بلبل هم میشده است گفتم بلبل کیست ؛ معلوم شد بواسطهٔدوستی تیمور تاش بادیبا او را در میهمانیها دعوت می‌کنند و بلبل اسمی بوده استکه تیمورتاش به زن دیبا نهاده بوده است و بهمین مناسبت میهمانی رسمی را بدو شب قرار داده بودند .

بهرحال تا تیمورتاش بود چرخ‌دولت و مجلس بآرامی می‌چرخید در تمام دوره‌ها ازخراسان وکیل میشد ، وزارت فواید عامه و عدلیه میکرد و از برای وزارت دربار این دوره ساخته‌شده بود، شاید شاه از بازیگران در دورهٔ تغییرات اساسی نگران است و از بعضی رو گردان ، خوش نداشت کسی زیاد رشد کند حتی اگر حکام قبول عامه می‌یافتند بولایات سرکشی میکردند اوضاع رامطالعه فرموده و مدعی را بتهران میآوردند.

در کار تیمورتاش چون نصرت‌الدوله حاجت به رجوع بمجلس نبود وزیـر دربار خارج از حوزهٔ کارمندان رسمی است. برای محاکمهٔ وزراء تصویب مجلس لازم است.

در این دوره از وکلائی چند سلب مصونیت شد ؛ جواد امامی ، اسمعیل عراقی، اعتصام‌زاده و رضای رفیع کسی اسم شاه برزبان می‌آورد یقه‌اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود وگاهی هر محمل که میخواستند بآن می‌بستند و راه دخلی برای مأمورین بود.

شده بربدی دست دیوان دراز زنیکی نبودی سخن جز براز

کار بجائی کشیده که شاه طالب ایمان بخودش است وکلمهٔ خدا شاه میهن شاهد مدعا،بالجمله تیمورتاش در محکمه به اخذ ۱۷۱۲ لیره از حاجی امین و باز ۲۰۰ هزار ریال محکوم شد سه‌سال حبس و محرومیت‌از حقـوق اجتماعی . (تناسب نداشت)

روزی شاه به حبس میروند ، مختصر وسایل آسایش و نظافت که بـرای او مهیا بود امـر میکنند بیرون بریزند ، باری آفتاب حیات او بهر وسیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش شد کسان او را خبر کردنـد ، جنازه را بدون هر تشریفـاتی به امامزاده عبدالله برده بخاك سپردند خداوندش بیامرزد .

جهانا چه‌بی‌مهر و بدخو جهانی که با کس نسازی و برکس‌نپائی

چراغ برق تهران

در تابستان ۱۳۱۰ تیمورتاش باتفاق داور و حسین خان ویار آشنای من درقلهك با نمایندهٔ کمپانی بلژیکی نشستند وقرار دادی برای چراغ‌برق تهران تنظیم کردند ، سر شبی تیمورتاش قرار داد را آورد به هیئت که نخوانده پاراف شود که بعرض رسیده تصویب فرموده‌اند (فورمول رایج) مسئله قدری بی رویه بنظر آمد ، بداور گفتم من که نمیدانم در این قرار داد چه نوشته شده است ، شما میدانید باید اول‌شما پاراف کنید بعد من به اعتماد بشما پاراف خواهم کرد و چنین کردیم ، پس از توقیف تیمورتـاش کمپانی آمد که وسایل فراهم شده است ، فروغی وزیر خارجه امتیاز نامه را آورد کـه امضا شود خوانده شد چند فصل آنرا من نپسندیدم سلب اختیار دولت در امور کمپانی وصد بیست ازاجزای کار بلژیکی باشند که مجال برای ایرانی بریاستی نمی‌ماند، قیمت برق به‌اختیار کمپانی و حکومت در اختلافات با خودش گفتم من امضا نمی‌کنم ولو استعفا کنم ، داور شیراز بود و شاه مازندران‌هر دو آمدند ، به داور امساك خودم را در موقع پاراف یاد آور شدم ، داور عنوان استعفای‌مراشنیده بود گفت در امری که رئیس استعفا بدهد وزراء چگونه امضا خواهند کرد و فروغی گفت بـعـرض رسانده‌ام فرمودند خودم می‌آیم به هیئت میگویم چه باید کرد ، دیدم فروغی لابد بنفـع کمـپانی صحبت کرده است و من در هیئت باید محاجه کنم ،صبح چهار شنبه شرفیاب شدم،فرمودندچیست؟ عرض کردم شرفیاب شدم شاید فرمایشی باشد ، با قدری تشدد فرمودند من عرضی ندارم گفتم من عرض دارم، فرمودند چیست ؛ گفتم امتیازی که برای برق تهران تدارك شده است چند فصل مضر دارد ، وزراء خواستند امضا شود گفته‌ام اگر این قرار داد را باید امضا کرد من پای شاه را می-

بوسم ومرخص می‌شوم، فرمودند می‌آیم در هیئت میگویم چه باید کرد،خوب‌شد مرا مسبوق‌کردی، به هیئت تشریف آوردند فرمودند این مسئله کار بلدیه است به آنجا رجوع کنید به بلدیه رجوع‌شد و سر نگرفت.

نشان عراق

فیصل پس از مراجعت بتوسط نمایندهٔ خودمان در عراق نشان رافدین‌از درجهٔ اول برای من فرستاد ، تشکر نوشتم ، نشان را گوشه‌ای گذاردم و الان‌که‌این سطوررا می‌نگارم نمیدانم کجا است ، من در عمرم یك‌دفعه نشان زده‌ام آنهم نشانی که نداشتم ، در سفر اول آذربایجان در سلام به اصرار نظام الدوله که بی نشان نمیشود در سلام ایستاد ، نشان خودش را آورد و به سینهٔ من زد و همین یك دفعه بود . بعضی علاقهٔ مخصوص به نشان دارند ، صحبت خودم رابا عین‌الدوله نوشته‌ام، امیر بهادر بواسطهٔمسافرتهای مظفرالدین شاه بـه فرنگ نشان بسیار داشت گاهی که طرف سینه کفایت نمیکرد کار بروی دامن میکشید .

بلی! من یك شب رسمی نشان زده‌ام و جبهٔ جگرکی از پارچهٔ نزدیك به جانی خانی در بـر کرده‌ام و آن شبی بود که امان‌الله خان میهمان پهلوی بود ، پس از تشریف آوردن امان‌الله‌خان‌یك بقچه جبه و نشان آوردند و بیرون چادر به وزراء دادند . جبه‌ها را پوشیدیم و نشانها را زدیم، آن جبه را یکی از من گرفت که ربدوشامبر کند نشانش لابد گوشه‌ای افتاده است ، اسمش چیست و از چه درجه است نمیدانم، جبه خیلی بود اما وطنی بود و کار افغان و من باستعمال اشیاء وطنی علاقهٔ کلی دارم البته کار ایران.

افتتاح مجلس نهم نطق شاه ۱۱ اسفند

در نطق این دوره اشاره بتوسعهٔ آبادی فرمودند و از این نظر اقدام به تقسیم اراضی خالصه‌بین رعایا ، لهذا امرشد لوایح‌مربوط بمجلس‌پیشنهاد شود ، ضمناً اظهار امیدواری به حسن نتیجه‌در ترتیب کار نفت فرمودند و باز تأکید در تهذیب اخلاق عمومی و ترویج صفات و طنپرستی، در این زمینه بود که اشخاصی مأمور شدند در مرکزوولایات برای عامه نطق کنند وافکار راپرورانند در عنوان خدا شاه میهن ، اس اساس اخلاق و دیانت‌وتقوی از قلم افتاد . در خاتمهٔ دورهٔ هشتم۲۴ دی ۱۳۱۰ دادگر رئیس مجلس پس از اظهار خدمتگزاریها گفت اگرخداوند بما توفیقی عنایت‌کند بار دیگر وسیلهٔ اصلاحات باشم... در خاتمه اشاره به تسریع انتخابات نمود من هم از مساعدتهای مجلس اظهار خشنودی کردم.

در اسب دوانی صحرا کاشف بعمل آمد که گفتارهای آنروز مطبوع خاطر ملوکانه نبوده‌است از شرکت در اصلاحات دم زدن و دو منشاء برای پیشرفت قائل شدن نزدیك به‌کفر است.

در اسب دوانی دادگر مخاطب بخطابات سخریه آمیزشد و فرمودند بلی! مساعدتهای‌مجلس رونقی بامور داد، در انتخابات تسریع میشود و شما هم رئیس خواهید بود معلوم بود که تصدیق من هم بجا نبوده است.

در خاتمهٔ دورهٔ نهم نطقها شد ، اورنگ آخر از همه صحبت کرد گفت دست و چشم باید با هم کارکنند، دولت دست است ومجلس چشم ،من می‌بایست علی‌الرسم چیزی بگویم صحبت‌اسب‌ـ دوانی در گوشم بود گفتم آری دست و چشم باید با هم کار کنند لیکن کله‌ای هم میخواهد که عمل دست و چشم را در تناسب بیندازد ، دولت از مساعدت مجلس خشنود است لیکن پیشنهادی هم نشد که قابل بحث باشد. صدای این نطق ساده در روزنامهٔ چهره‌نمای مصر بتهران برگشت، ضمناً عکس جد من رضاقلی‌خان را که مأمور تربیت ولیعهد مظفرالدین میرزا بـود در گروبی کـه از مظفرالدینشاه و اصحاب موجود است بطبع رسانده بود ، یقین دارم که اینهم اگر بعرض رسیده باشد مطلوب نیفتاده است چنانکه پشت تقویمی ندانسته بدون اطلاع من شکل مرا گذارده بودند ومورد ایراد شد .

معرفی آخر ۳۰ فروردین ۱۳۱۲

فروغی خارجه، تقی‌زاده مالیه، داور عدلیه ، اسعد جنگ، منصور طرق، زرین کفش کفیل داخله ، صور پست و تلگراف ، یحیی خان قره‌گزلو معارف، یاسائی تجارت و فرخ صناعت .

کاخ

عمارت شاه در تهران موسوم به کاخ است ، صحرای جلالیه چول ، امر شد بانك برای آباد شدن محله وجوهات با تسهیلی باشخاص بدهد، در اندك زمانی محلهٔ جدید کنار شهر تولید شد و معروف بمحلهٔ کاخ چنانکه امر بر شهرداری در تدارك چراغ و آب دشوار شده است، چراغ به توسعهٔ کارخانه سهل است تدارك آب به اشکال سخت برخورده .

معافیت یاسائی از خدمت

در صادر و وارد شوروی تفاوتی حاصل شده بود و سبب تغیر پهلوی ، امر شد بحساب صادر و وارد شوروی رسیدگی شود ، کمیسیونی مقرر شد رسیدگی کردند بصرفهٔ یاسائی نشد بیشتر هم اختلاف در قند بود و نبردن برنج، قدری هم بیش از قرارداد قند آورده بودند که برنج را بوعده خواهیم برد و نبـرده بودند در حالی که خود پهلوی برنج بسیار دارد، در موقعی که امر برسیدگی شد من بصرفهٔ یاسائی شرحی عرض کردم مفید نیفتاد.

مکتوب بدفتر مخصوص

ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی نمرهٔ ۱۱۵ مـورخهٔ ۲۱ر۱ر۱۲ زیارت سواد صورت نهائی که رئیس تجارت بعرض رسانده برای من هم فرستاده است، بر حسب امر مطاع ملوکانه بحساب صادر و وارد رسیدگی دقیق خواهد شد، در این موقع لازم است بعرض برساند که ایجاد قانون تجارت برای جلوگیری از واردات شوروی بود و قرار داد تجارتی بهمین نظر بسته شد.

سابقاً واردات از روسیه ده دوازده میلیون بیش از صادرات آنها از ایران بود اگر امـروز سه‌چهار میلیون تفاوت هست بیشتر بواسطهٔ نبردن برنج است که مانده است نقص قرارداد تجارتی درطرز محاسبه و مهلتی‌است که دارند . در سر این فصل دو سه ماه کشمکش شد قبول دادن‌تصدیق صدور نکردند در مذاکرات آتیه باید این عیب رفع شود اگر بواسطهٔ بد حسابی عیب دیگری پیدا نشود سوء نیت هر قـرار داد خوبی را بد میکند تکلیف با اشخاصی که در بند حفظ عهـد نیستند مشکل‌است.

معما!

به تشویق میلیسپو رئیس مالیه پولند امریکائی استخدام شد ، طرح اول راه آهن را ریخت نظر شاه دیگر شد ، ساختمان راه بشرکت فـیلیـپ هلنسمان ، یولیوس برگر و سیمنس کمپانی‌های آلمانی راجع گشت ، شمال را خودشان برداشتند و بملاحظات تجارتی بولن امریکائی را در کار شریك کرده جنوب را باو واگذاردند و امانی مشغول کار شدند ، ساختمان شمال ولو قدری گران ، از هر جهت ممتـاز افتاد ، ساختمان جنوب رضایت بخش نشد ، سیل غیر محتملی صدمهٔ کلی وارد آورد ، امریکائیها از کار خارج شدند در صورتی که ساختمان آلمانی‌ها در نهایت خوبی بود قسمتهای دیـگر مکـرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانی‌ها از هر جهت رجحان دارد، چندی کار بدست مهندسین‌داخله ادامه یافت تعهد آلمانیها سر رسید حتی از ژاپن مهندس خواسته شد، در شمال بکمك مهندسین سوئدی در جنوب بکمك کارل امریکائی از مهندسین شرکت، در این اثنا نمایندهٔ شرکت دانمارکی کامپساکس باتفاق یکی‌ازکارگزاران ترك که با فروغی آشنا بود بتهران آمد ، این شرکت دانمارکی در ترکیه عملیات رضایت‌بخشی کرده است بسعی فروغی ساختمان راه‌آهن باین شرکت وا گذار شد در وزارت منصور.

شرکت شش میلیون لیره بالمقاطعه برای اداره و تدارك افزار کار خواست سوای مـخارج ساختمان ، شرکتی آلمانی پنج میلیون پیشنهاد کرد ، من در عیئت مذاکره کردم وزارت راه یك میلیون کاست در ثانی آلمانی‌ها چهار میلیون و نیم پیشنهاد دادند بشاه عرض کردم منصورالملك

حاضر بود گفت در پنج میلیون قرار داد با کامپساکس امضا شده است شاه که اعتنا بامضای فلك ندارد فرمود حالا که امضا کرده‌ای باشد . در صورتی که ساختمان آلمانیها در نهایت خوبی بود و قسمتهای دیگر مکرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانی ها از هر جهت رجحان دارد . من تعجب کردم شاه که جزئیات را در اقتصاد ملاحظه دارد ، چطور از نیم میلیون لیره‌اغماض می فرمایند و حال آنکه قرار داد مقطوعاً بتصویب هیئت نرسیده بود . از اول ۱۳۱۲ ساختمان بعهدهٔ کامپساکس قرار گرفت و عملیات بمناقصه انجام میشد ، مصالح راه خریداری از داخله یا خارجه .

استخراج آهن

در بدو امر معهود بود معدن آهنی دایر شود از کروپ مهندسین برای کشف معدن تشخیص استطاعت و ساختمان کارخانه استخدام شد. تشخیص یافت که معدن دوشان تپه از قرار روزی پانزده تن آهن که مصرف‌شود سه سال آهن کافی میدهد . معدن دیگر طرف دامغان پانزده سال و معدن حوالی انارك یزد سیصد سال مصرف روی کره را. بعذر تعطیل ساختمان راه در انتظار آهن خودمان صحبت تدارك آهن خاموش شد و حال آنکه اگر آهن خودمان به اول کار نمیرسید به اواسط و آخر میرسید و کمتر از راه چالوس خرج داشت بعلاوه آهن از ضروریات اولیهٔ اقتصاد است کرایه‌ای که بآهن داده شد از ریل و تراورس بیش از خرج استخراج آهن بود چرا؟ ندانستم.

در تعقیب راه شمال و جنوب بطرف خراسان و آذربایجان شروع بساختن راه شدوهمچنان کل آهن از خارجه تدارك میشود و از استخراج آهن صحبت نیست.

جنگ بین‌المللی ثانی فعلاً در کارها تعطیل انداخته باید منتظر روزگار بهتری شد که‌جهل را تیغ در دست و عقل را خار در پا نباشد.

نورحماده درتهران

فکر مردم اروپا نسبت بزناشوئی یا حال زن در مشرق خصوص ترکیه و ایران مشتبه است صورتاً اوضاع خودشان را مصدر قرار میدهند و مرام و قصد، تزلزل اسلام است و تعقیب سیاست دیرینه . در باطن‌میسیونهای مذهبی همه جا برای تولید اختلاف و نفاق است بمصداق **من تشبه بقوم فهو منهم** همه راهمرنگ خود میخواهند تا آنجا که مفید باستفادات خودشان باشد حوصله‌ها تنگ است که رخنهٔ مستقیم در اندرون زندگی ما ندارند. خانمها در سفارتخانه‌ها آزاد مراوده نمیکنند بچاپلوسی و دست بوسی از آنها کسب اطلاع مشکل است ، در ترکیه مقصود حاصل شده است نوبت ایران است ما هنوز از آثار تمدن منتفع نشده‌ایم و گل تربیت نچیده‌ایم . در سنهٔ ۱۳۱۰ مجلس اعزام کمیسیونی ازطرف جامعهٔ ملل را برای منع تجاوزات[1] بحقوق زن در مشرق تصویب کرد بدون آنکه اجازهٔرد داشته باشد . اشخاصی که بزنی اروپائی آشنا باشند و اقوال عقلا را خوانده باشند خوب میدانند که در اروپا جنایت نسبت بزن بیشتر است و راه استفاده شهوت‌رانان گشاده‌تر .

در سنهٔ ۱۳۱۲ نور حماده نمایندهٔ کنگرهٔ نسوان شرق باتفاق نمایندگانی از هند مصر وشام بایران آمدند ، کنگره تشکیل کردند مقرراتی مسلم داشتند و تصدیق کردند که مقام زن‌در اسلام محفوظ تر است و شکایات ابتر.

در فقرهٔ هفتم ازتصمیمات، طلاق را مطابق امر شرع روا داشتند و جریان عادی اروپا را مستحسن نشمردند.

در فقرهٔ دهم رأی خانمها آن شد که قاعدهٔ زواج را بطوری که رسم ایران است رواج بدهند.

در فقرهٔ شانزدهم صرف مسکرات و صرف مخدرات حتی کشیدن سیگار را ممنوع دانستند .

۱ـ مردها هم لازم است از حقوق خود دفاع کنند چه تجاوزات دو طرفی است.

درفقرهٔ هفدهم نصیحت بقبول آداب خوب اروپا و ردآنچه برهوی وهوس است نمودند.
در تاریخ ۸ فروردین مکتوبی از نور حماده با نسخه‌ای از مقررات بمن رسید.
متأسفانه خانمها پردهٔ کنگره را دریدند و سراسیمه درمیدان هوی وهوس دویدند مسکری نماند که نخوردند ومنکری نماند که نکردند.

نفس اژدهاست او کی مرده است   از غم بی‌آلتی افسرده است

نامهٔ نورحماده
۸ فروردین ۱۳۲۷

اعرض لمعالیکم حیث انه من القوانین الازمه [1] فی المؤتمرات النسائیه بان تقدم مقررات کل مؤتمر [2] للحکومة اللتی عقد المؤتمر فی عاصمتها [3] اولا ومن ثم تماد وتقدم لبقیةالدول فی‌غیرممالك فبناء علیه ارفع‌مقررات المؤتمر الشرقی النسائی الی مجلس الوزراءراجیة بان تنظروا ومجلس البرلمان الکریم فی تنفیذها فی‌الوقت المناسب لحالة النساء فی بلادکم الموقره و ذلك تحت ظل مولانا الشاه المعظم و رعایة الحکومةالموقره هذا وفی‌الختام‌اقبلوا فائق احتراماتی. رئیسةالمؤتمر النسائی الشرقی نورحمادة

امر به استعفا
۲۱شهریور ۱۳۱۲

من حس کردم که آخر پرگرام ده ساله بجاهائی میکشد و دنباله هائی دارد که با عقاید من نمی‌سازد، در اواسط شهریور با سردار اسعد که تا درجه‌ای جای تیمورتاش را گرفته در استعفا شور کردم ، هم خودم هم مردم و هم شاید شاه از دوام ریاست من خسته شده بودیم . گفت شاید مخالف نظر شاه باشد صدمه خواهی خورد اگر نظری باشد لابد من مطلع خواهم بود. دوسه نوبت شاه در جلسه اسم از حقوقی که میگیرند برده بودند شاید نظرشان به امساك من بود در دویدن در کارها و اینکه من قدری در حاشیه مشی میکردم.

شب ۲۱ شهریور خواب دیدم کسی پهلوی من کانه از زمین سبز شد او را می‌شناختم و نمی‌شناختم گفت مرا میشناسی؟گفتم درست بجا نمی‌آورم گفت من رفیق قدیمی هستم‌آمدم احوالی از تو بپرسم، سر و وضعش را متوسط دیدم از خواب بیدار شدم، با خود گفتم نوبت برگشتن بوضع اسبق است، شب ناچار روز میشود و روزشب، نزدیك غروب شاه مرا خواست ، رفتم، از دور فرمودند خبرخوشی برایت ندارم، عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش است ، اظهار نارضامندی از دو سه‌نفر از وزراء کردند و فرمودند همه استعفا بدهید این تکلیف استعفا خیلی بخوشی بود عرض کردم اجازه میفرمائید صبح استعفا عرض میکنیم، فرمودند همین‌حالا، تو هم هر کاری‌بخواهی میدهم داخله یاخارجه، عرض کردم هیچ‌کار نمی‌خواهم استدعائی ندارم مگر اجازهٔ گاهی شرفیابی ، در ضمن فرمودند **متأسفانه‌ای** هم گفته بودی ؛ هیچ بخاطرم نیامد بکجا برمیخورد اما بموقع بود که گفتم ممکن است در خدمات قصوری شده باشد اما در صمیمیت قصور نکرده‌ام تا تیمورتاش بود فرمودید قول تیمورتاش قول‌من است بعداز تیمورتاش هروزیری‌هرمطلبی بهیئت آورد گفت بعرض رسیده تصویب شده است. مجلس بخوشی ومهربانی‌گذشت، آمدم زرگنده منزل سردار اسعد گفتم رفیق تازه چیست؟ چیزی نداشت تفصیل را گفتم تلفن کردیم‌وزراءآمدند سوای فروغی که در تجریش بود وصبح ملاقات مفصل با شاه کرده‌بود ومظنون‌بود که نظر باو است بمنزل او رفتیم صور استعفا نامه را نوشت گذاردیم ومرخص شدیم.

من می‌دانستم که برسر بطئی پیشرفت ساختمان عمارت پستخانه از صور دلتنگند ازتقی‌زاده بدوجهت دلتنگ بودند یکی آنکه تقی‌زاده فرمایشی که می‌شد اگر محتاج بود به مجلس میبرد و قانونی می‌کرد دیگر آنکه مبلغی از ارز نفت موقتاً بمصرف خرید طلا زده بود. نوبتی در موقع شرفیابی وکلا اشاره کرده بودند که تقی‌زاده در هر وزارت‌خانه دزدی گذارده‌است‌مقصود محاسبین بود که از طرف مالیه در وزارتخانه‌ها مأمور بودند ومطلوب نبود.

۱ـ پذیرفته   ۲ـ کنگره(جرگه)   ۳ـ پایتخت

شب فکر میکردم **متأسفانه** بکجا برمیخورد، خاطرم آمد که در اوایل روزی بشاه‌گفته‌بودم که متأسفانه قوه وقدرت بعضی کارها برای من نمانده است، فرموده بودند ما از شما صمیمیت می‌خواهیم، دیدم جواب را درست داده‌ام از همان ساعت که بمنزل آمدم شروع به‌نوشتن هیئتی کردم، از زمین منصرف و بآسمان مشغول، دوره‌های سخت برمن گذشت بحمدالله همه با حسن عاقبت.

حسنعلی‌خان وزیری شاگرد کمال‌الملك از نقاشان نمرهٔ اول است، درمنزل من بود صحبت کردیم شام خوردیم من به‌اطاق خودم بکتابخانه آمدم و کتب هیئت‌را جمع‌آوری کردم‌صبح باتفاق بشهر رفتیم گفتم میروم نوشتجات شخصی را بیاورم و گوشهٔ دروس مشغول فکر خودم باشم گفت دیشب چیزی نگفتید گفتم چه میگفتم راحت شدم و برای خودم زندگی میکنم ومسئولیتی ندارم.

تابستان را حسنعلی خان در دروس با من بود گفت روزی نشسته بودید و کتابی در دست داشتید مطالعه می‌کردید وضعیتی خوش بود در نظر گرفتم بآن پز شکل شما را بسازم بوضعی که خواست مرا نشاند کتابی در دست گرفتم ومشغول مطالعه شدم در آن حال شکل مرا کشید هرکس می‌بیند تمجید میکند. یکدو تصویر هم از دورنمای استخر و عمارت سادهٔ دروس کشیده است که یادگار آن اوقات است.

ارادهٔ رفتن به آمریکا داشت مقدماتش را من فراهم کرده بودم و بمقصود خود رسید پس از مراجعت در گلاب دره انزوا اختیار کرده است و در وزارت فرهنگ مشغولیاتی در رشتهٔ خود دارد من گاهی از او یاد میکنم و او از من یاد نمی‌کند البته گلاب دره کجا و دروس کجا، به یادگارهای او در دروس خوشم.

از **۱۳۱۲** قمری که وارد خلوت ناصرالدین شاه شدم تا **۲۱** شهریور **۱۳۱۲** شمسی‌با خدمات قبلی در دارالفنون پنجاه و سه‌سال مشغول خدمات مملکت بودم وسابقه خدمت قانونی طبق‌مقررات این دوره نداشتم یا بواسطهٔ غفلت تدارك نشده بود. مشاغل من در این دوره وزارت بود و ایالت که بحساب رتبه نمی‌آید.

داور را خواستم گفتم رفیق همر معاش من لنگ است چهار هزار تومان هم قرض دارم‌گفت گمان میکردم پس‌اندازی داشته باشید گفتم اگر حقوق رئیس الوزراء زیادتر است تکالیفی هم دارد والا رئیس‌الوزراء نه بیشتر میخورد نه می‌پوشد دویست‌وپنجاه تومان ازمقرری مرا مرتباً به شاگرد مدرسه وبعضی مستحقین میرسانند مسافر و زایر و اعانه بکنار و بعضی را داور میدانست.

صورتی از خدمات خودم نزد رئیس الوزراء فرستادم فروغی از اول همراه بود در ریاست مدرسهٔ علمیهٔ من سمت معلمی داشت همان صورت را داور مصدر قرارداده برپایهٔ حقوق تمیز ماهی سیصد ونود وهشت تومان تقاعد از برای من در مجلس تصویب شد.

از وزرائی که در این دوره برکار خود سوار بودند و جدی عمل کردند تقی‌زاده بود وداور که رعایت قانون وحسن جریان اداره را باحسن وجه میکردند.

در دورهٔ پهلوی هیچکس اختیار نداشت تمام امور می‌بایست بعرض برسد و بآنچه فرمایش میرود رفتار کنند و تا درجه‌ای اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد، برنامه و دستور برف‌انبارشده است و بسیار اتفاق می‌افتد که تعقیب دستور بسیار افکار رامیکشد کارمندان باینکه کار را بدستور موافقت داده‌اند قانع میشوند و رجال صاحب اراده پیدا نمیشود.

تا محمدخان درگاهی رئیس نظمیه بود راپرت یومیه برای من می‌فرستاد و جواب میدادم وقتی گفت دستورات شما غالب موافق دستور دربار بود. پس از وی کوپال هم راپرت یومیه برای من می‌فرستاد بعد از او موقوف شد مسئولین باید از امور بی‌خبر باشند.

یکی از مسائلی که من به پهلوی خاطرنشان کردم این بود که عمال دولت درمسئولیت‌خود اختیار ندارند مسئولیت بی‌حدی اختیار معنی ندارد وبسیار اموراست که پیش‌بینی‌آن مقدورنیست باید مأمور با مسئولیت صحت ومصلحت اختیارعمل برای‌خود داشته باشد مانندی تصدیق فرمودند لیکن ترتیب اثری دیده نشد.

وقایع ومقررات این دوره

۱۳۱۰

مسافرت ولیعهد برای تحصیل	۱۴شهریور	حرکت داور وعلاء برای دفاع‌نفت	۱۰دی
جلسهٔ آخر مجلس	۲۴ دی	امضای‌قرارداد سرحدی با ترکیه	۲۴بهمن

۱۳۱۱

رواج ریال	اول فروردین	ورود فیصل پادشاه عراق	۳ اردیبهشت
ورود میسیون حجاز	۸ تیرماه	فوت مستوفی الممالك	۶ شهریور
الغای امتیاز دارسی	۶ آذر	محاکمهٔ تیمورتاش	۲۵ اسفند

۱۳۱۲

امتیاز جدید نفت	۷خرداد	بانك سهامی فلاحت	۲۱خرداد
استعفای‌من	۲۱ شهریور	فوت امیر فیصل	۱۷ شهریور

کابینهٔ فروغی ۲۰شهریور۱۳۱۲

اسعد جنگ ، داور مالیه ، منصور طرق ، جم داخله ، صدر الاشراف عدلیه ، دولتشاهی پست و تلگراف ، کاظمی خارجه ، حکمت کفیل معارف، بهمن‌تجارت وبیات‌صناعت وبرگرام برگرام‌هدایت دردورهٔ هفتم.

توقیف سردار اسعد

۲۶ آبان ۱۳۱۲ شاه برای اسب‌دوانی پائین ببابل رفتند سردار اسعد همراه است و قوام‌الملك مصاحب‌او، شبها تا مدتی درخدمت‌شاه بصحبت میگذرانند، هفتهٔ بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید در حالی که شب تا دیروقت با شاه ومورد مهربانی بوده‌اند ، مثل بمب درشهر ترکید روز بروز اعتماد میکاهد، قوام‌الملك موفق میشود شرفیاب گردد و با حال گریه عرض کند که با سردار اسعد ارتباطی‌ندارد چون او را مورد التفات شاه دیده است خود را باو بسته ، مرخص میشود، سردار اسعد را به قصر آوردند دهم آذر از محمدتقی‌خان بردار سردار اسعد که نمایندهٔ ملت بود سلب مصونیت‌شدهمچنین قوام‌الملك ومحمدتقی‌خان را به قصر فرستادند ۱۳فروردین ۱۳۱۳، معروف‌شد که اسعد فوت کرده است کار بمحاکمه نکشید گفته شد که محرمانه اسلحه‌ای به بختیاری وارد شده بوده است بعدها در ملاقات از شاه‌شنیدم[1] «بلی! میخواهند محمد حسن میرزا را بیاورند، شهوترانی که از این بیشتر نمیشود!» بیش‌از این‌چیزی نفرمودند ومعلوم بود صحبت از سردار اسعد است .

سینه‌زن‌های پای علم جمهوری و تغییر سلطنت یکی یکی پاداش خدمت می‌یابند ، نصرت‌الدوله ، تیمورتاش، سردار اسعد و تدین، از برای هیچکس امنیت نیست. بلی! رؤسای ایلات و بعضی اشرار قلع وقمع شدند، کم وبیش نظامی‌ها جای ایشان را گرفتند، ذخایر در یك مرکز جمع شد اما امنیت بهیچوجه حاصل نشد ، عدلیه آلت تدارك پروندهٔ جنایت است.

از سال هفتم وهشتم سلطنت پهلوی امیدها به یأس مبدل شد ، نظم‌کلی در امور ، دایر شدن کارخانه، ساختمان راه‌آهن و گشاد کردن خیابانها جلوه‌ای کرد و اموری بود شدنی ، پایهٔ عدالت متزلزل شد وتمام محسنات باین عیب نمی‌ارزد.

حرکت شاه به‌ترکیه ۱۲ خرداد ۱۳۱۳

برای تحکیم دوستی شاید هم دعوتی درکار بوده ، شاه عزیمت بترکیه فرمودند ، کاظمی وزیر امور خارجه ، سمیعی رئیس تشریفات ، شکوه رئیس دفتر مخصوص وعده‌ای از افسران ارشد همراهند خسروبك سفیر کبیر ترکیه نیز بملتزمین رکاب ملحق شد.

۱ــ بحکم عادت بعضی‌عصرها به‌دربارمیرفتم، نوبتی‌اتفاق افتاد که شاه در حیاط جلوی‌عمارت راه میرفتند فقط سمیعی حضور داشت، مقارن رسیدن من آن عبارت را میفرمودند.
من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که باو دادند تردید دارم فرمایش شاه را تا درجه‌ای سیاست میدانم و از برای سرداراسعد طلب آمرزش میکنم.

خطسیر تبریز، خوی، ماکو، بایزید،ایگدر، قارص ، ارز روم، طرابوزان،سامسون وآنکارا است سفیرکبیر ایران به ماکو آمده همراه شد، ۲۶ خرداد با تجلیلات شایستهٔ وداد ورود به آنکارا اتفاق افتاد، غازی و ارکان دولت در گار مقدم میهمانان محترم را استقبال کردند شامها و ناهارها با تشریفات مخصوص برگذار شد ونطقهای رسمی ایراد.

روز ۳۰ خرداد درعمارت وزارت خارجه با حضور وزرای خارجهٔ طرفین شاه و کمال پاشا مصاحبه واقع شد وتوافق نظر حاصل ، سپس به سیاست ازمیر و بغاز پرداخته در اسلامبول درقصر دلمه باغچه نزول اجلال فرمودند.

شاه در نطق خودشان میفرمایند بواسطهٔ برداشتن خرافات مذهبی[1] درمـدت سلطنت من امیدوارم که هردوملت بعد از این باهم بایك روح صمیمت متقابل دست در دست داده منازل سعادت و ترقی‌را طی خواهند کرد.

جشن باشکوهی روی بسفر تنظیم یافت و شادمانیها شد ۱۷ تیرماه مراسم تودیع بعمل آمـد ۱۸ مرداد ورود به تبریز واقع شد .

این مسافرت وکیفیت مجالس شاه را درخط تأسی صرف انداخت وتشبه به اروپائی.

اگر خرافات را به مذهبی وصف نکرده بودند بهتر بود درمذهب اسلام خرافات نیست اگر چیزی‌هم داخل شده است بضرورت ازمذاهب دیگراست .

نطق‌شاه در موقع شرفیابی وکلا

دادگر عرض میکنند ایران درترقی ازترکیه پیش است ... شاه سخن او را قطع کرده میفرمایند من ترکیه را دیدم (درچهار دیـوار زینت و صفای طبیعی بساط خودنمائی) شما میخواهید باین اظهار نگذاریدایران جلوبرود ... کوشش من اینست که ایرانرا درطریق ترقی و قبول تمدن جدید وارد کنم (وای برتمدن) آیا مردم حاضر نیستند خود را برای زندگی جدید حاضر نمایند (رقص، قمار، شراب و فحشاء) تا این اندازه هم که پیشرفتی نصیب ایران شده نتیجهٔ اعمال زور و قدرت من است(ازعدلیه پیداست) وهمینکه این زور ازمیان رفت پیشرفت بهر نقطه‌ای که‌رسیده باشد متوقف خواهد ماند (رژیم یکنفره غیر از این نتیجه ندارد) ازاین تاریخ آنچه شد حالا ومالا اسباب امیدواری نبود .

جشن هزارهٔ فردوسی ۲۰مهر ۱۳۱۳

درفرنگ عادتی است که‌پنجاه‌سالگی و خصوص هفتاد وپنج سالگی را در خانواده‌ها جشن میگیرند و روز تولد را عیدی بجا میآورند، روز تولد فرزندان نشاطی‌برپا میکنند این رسم است که داعی به جشن‌های صدساله ازفوت بزرگان شده است . درسنهٔ ۱۳۱۳ ازفوت فردوسی هزار سالمی- گذرد و دراروپا یکدو جشن ازاین قبیل گرفته شد بعضی را بفکر جشن بنـام فردوسی انداخت و فردوسی ازشعرای پارسی‌برازنده‌این مقام هست ونام اودر همهٔ ممالك معروف و ستوده است‌تحریك این فکر بیشتر ازطرف تقی‌زاده شد وشاه‌هم ازآنرو که پهلوی بروزکرده و تجدید دورهٔ باستانی‌را وجههٔ نظردارد به اقدام دراین اثر شوقی ظاهر نمود .

درحوت ۱۳۱۲ مجلس دولت را دعوت کرد که مخارج بنای مقبرهٔ فردوسی را در بودجـه بگنجاند شروع بساختمان شد و تدارك جشن همه‌جا شهرت یافت ازهردیارمستشرقین معروف برای شرکت درجشن حاضر شدند و از ایشان پذیرائی شایان بعمل آمد نوبت آن شد تخمی که فردوسی کاشته بود بثمر رسد چنانکه خود پیش بینی کرده است .

از این پس نمیرم کـه من زنده‌ام که تخم سخن را پـراکنده‌ام

---

۱ ـ اگر منظور از سخنهای بین سنی و شیعه است هنر ناصرالدین شاه بود اما دراین دوره ندانستم کدام خرافات ازمیان رفت فقط دیدیم که فحشاء قویاً بمیان آمد .

هدایت جدالی

گوهری کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند تا نپنداری که کس از جملهٔ انسی نشاند
اول از بالای کرسی برزمین آمدسخن اودگربارش به بالا برد وبرکرسی نشاند
وزارت فرهنگ مدالی بیادگار آن جشن سکه کرد و منتشر نمود یکی هم بمن رسید گزارش جشنها وخطابه‌ها و مقالات تاریخی که دراین موقع ایراد شده بود در دی ماه ۱۳۱۳ بطبع درآمد درمراجعت شاه فرمودند هدایت خوب ازعهده برآمد و مقصودشان مصطفی‌قلی کمال هدایت بود اخوی زاده گفتم او سالها رئیس تشریفات وزارت خارجه بود در پذیرائی خارجه ورزش دارد .

اتحاد بین‌المجالس

اتحاد بین‌المجالس یا مجلس‌المجالس دست وپای بیهوده‌ایست برای فریب ورزش‌کاران گود زورخانهٔ سیاست وهمه ملتفتند ، درموقع انعقاد عهدنامهٔ حکمیت بین امریکای شمالی (متحابه) وفرانسه و انگلیس درپاریس‌عنوان یافت ، برای تأمین صلح عمومی ایجاد شد (۱۸۸۸) درسال بعد اولین بارکنفرانس مزبور درپاریس باحضور ۹۶نفر نمایندگان مجالس ممالك اروپا وامریکا تشکیل شد ، در ۱۹۲۱ درسوئد جمع شدند درمدت جنگ تعطیل شد وقصد اساس تأمین صلح بود .

در دورهٔ هفتم تقنینیه (۱۳۰۹) مجلس ایران عضویت آن مجلس را قبول‌کرد(ماهم‌هستیم) در مجمع ۱۳۱۳ که دراسلامبول تشکیل میشد شرکت کردیم نشستند وگفتند و برخاستند تا گربهٔ میومیوکن دریك سهم است و قاطر لگد زن دریك سهم ، صلح برقرار نخواهد شد و جوامع سر بی‌صاحب میتراشند .

رفع حجب یاحجاب سوقات آنکارا

مجالس نشاط لولیدن مرد و زن دربساط انبساط می‌آورد و نفس راانتعاش میدهد لیکن شب شراب نیرزد به بامداد خمار ، معروف است جوجه را آخرپائیز میشمرند فکرتشبه‌به اروپائی از آنجا بسرپهلوی‌آمد ، صورت بلی آراسته است وبیشتر معایب که امروز گریبانگیر ملل است ازطرز زندگی برخاسته ، درشرق فقط زنها درچادر نبودند زندگی اعیانی تادرجه‌ای درپرده بود تجملات‌در برزن و بازار ظهور نداشت وکمتر تحریك به رشك و رقابت میکرد ، کمال پاشا اگر سرباز خوبی بود و پیشرفتی کرد بیشتر درائر اصطکاك سیاسات بود تقلید اروپائی بصورت خوش مینماید بمعنی دشواراست و معنی بکار تقلید بولوار دلفریب است تأسی به لابراتوار کار مرد اریب، ترقی اروپا در افزار سازی است نه دراسکی و فوتبال بازی .

بلی ! پوشیدن رو طبیعی نیست حتی پوشیدن لباس طبیعی نیست تمدن آورده است چه بسیار مردم امرور هم برهنه میگردند آنها را وحشی میخوانیم . زنهای ما به نیمهٔ راه وحشت رسیدند.

چادر و چاقچور و روبند شرعی نبود حجابی که درشرع وارد است خود داری ازتظاهر و جلب نظراست ، درمکه و مدینه روبند نیست نصف صورت باز است باجامهٔ بلندعبا وچادر پرده‌ای بود برسرصد عیب نهان .

چادر و مشکو رسم ایرانیان بود و ازآنجا ریشه داشت درشاهنامه در سه جا ذکر چادر شده است یکی در رفتن کردیه به ایوان بهرام چوبین یکی درملاقات شیرین و شیرویه و باز در تکلیف کاوس‌به سیاوش که به مشکوبرود که سبب هلاکت‌اوشد. حفاظ فخر نجبا بوده است وما مدعی تجدید دورهٔ پهلوانی هستیم . درتخت جمشید یا نقش‌های بیستون صورت زن نیست .

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده تنم آفتاب

درچین تا چهل سال قبل که مسافرتی اتفاق افتاد زن در معابر دیده نشد مگر در محفه یا پرده اندرونی و بیرونی داشتند بشر درهر کار افراط و تفریط دارد **کل شیئی جاوزحده انعکس الی ضده .**

قرنی است که زمزمهٔ بی‌حجابی ساری است درشمارهٔ ۳۰۰ از سال سی و ششم حبل‌المتین

ترجمه از ترکی.

گل با همه پرده پوشی خود
بی پرده عیان شود بگلزار
این چیست گرفته‌ای به پیکر
وین چیست نهاده‌ای برخسار
از پیکر خویش پرده برگیر
وز صورت خود نقاب بر دار
آن پرده که پرده دار خلقت
پیچیده ترا در آن به حکمت
آن چادر زر نگار تقوی است
آن پردهٔ عفت است و عصمت
امداد نما به زندگانی
بنمای بکار مرد شرکت
این خانه که گشته است بنیاد
از سعی دو تن بگردد آباد
این رنج برد پی معیشت
و آن سعی کند که این زید شاد
پاینده بماند آن سرائی
کز مهر کنند این دو آباد

ترجیع‌بند پنجاه و چهار بیت است همه متناقص خیالی میآید و گفته‌می‌شود معایب بنظر میرسد فکر برمیگردد دروگشودن مستلزم تخطی ازعفت است باید به تشکیل خانواده گریززد به تقوی اشاره نمود ترك پرده در فکر بسحق‌هم بوده است.

بدامه گر برسی گو که پرده ازسر گیر
جمال قورمه بمانی تو تا به کی پنهان

صرف نظر ازمراتب دیگر دوام عبا و چادر روی اقتصاد بود هر که هرچه دربر داشت‌مستور بود.

لازمهٔ امداد به زندگانی اگر رفع حجاب باشد رفع حجب و حیا زندگانی را خراب کرد درارو پا عفت و ناموس را فدای تجارت کرده‌اند زن را مضطر میخواهند که اجرت کمتر بدهند باید نصف گذران راشب به زحمت بدست بیاورند تا آخر عمر صاحب زندگی نمیشوند.



امداد نما به زندگانی بنمای بکارمرد شرکت



امداد نما به زندگانی بنمای بکارمرد شرکت

زنان بدرفتار درشهر هستند و بوئی ازنقشه برده بودند در درشکه هاباروی باز حرکت می-

کردند ، روزی بشاه عرض کردم اگر باید روگیری موقوف شود برگرام میخواهند که آبرومند و مقرون بعفت باشد ، محمدخان درگاهی حاضر بود او را خواندند و فرمودند فلانی چنین میگوید خودم هم دیده‌ام البته منع کنید جلو بگیرید قصد من آن بود گـل بجائی نرسد که پیلان بلغزند وقتی گفته‌ام .

مردم پارسای در پاریس — طشتش اکثر ز بام می‌افتد
پخت وپز چون‌همی توان آسان — سهل در فکر خام می‌افتد
چون بود دام در رهش بی‌شك — مرغ زیرك بدام می‌افتد

در سنوات ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ ملکه ترویج دکلته میکرد و منع چادر نماز ، عیال من که به‌اندرون میرفت و چادر نماز داشت مورد ایراد میشدآخر ترك رفتن نمود .

اواخر ریاست من ، در جلسه‌ای از جلسات هیئت که اسهام صادر و وارد محدود میشد تیمور تاش کلاه زنانه را داخل امتعهٔ مجازکرد .

گفتم چه حاجت ؛ گفت لازم‌میشودگوشهٔ پردهٔ پرگرام ده ساله بالا رفت قصد من ازپرگرامی که بشاه عرض‌کردم این بود که بجای چادر روپوش نجیب و محترمی بر قرار شـود کـه زینت زن جز صورت و کفین پوشیده باشد چنانکه در مکه دیده بودم و در شرع‌مقرر است بالجمله امر صادر شدکه از اول فروردین ۱۳۱۴ مردها کلاه فرنگی (لگنی) بر سر بگذارند و زنها چادر را ترك کنند. کلاه اجنبی ملیت را از بین برد و برداشتن چادر عفت را، پردهٔ حجاب باقی بود زنها لباس بلند پوشیدند و رو سری بر افکندند و این حجاب شرعی بـود . پلیس دستور یافت روسری را از سر زنها بکشد روسری‌ها پاره شد و اگر ارزش داشت تصاحب، مدتی زد و خورد بین پلیس و زنها دوام داشت بسیار زنها را شنیدم که از خانه بیرون‌نیـامدند امر شد مبرزین مـحل مجالس ترتیب بدهند زن و مرد محل را دعوت کنندکه اختلاط عادی شود، وثوق‌الدوله از پیش قدمها بود درکافهٔ بلدیه شب نشینی مرتب شد منهم دعوت داشتم نوشتم خانمـی مجلس‌آرا ندارم و تنها آمدن خلاف نزاکت است .

تعجب در میدانداری محتشم‌السلطنه رئیس مجلس و آخوند اعیان بود بیرون از حدوظیفه البته بی‌اجبار نبود حتی نظمیه بمن‌اطلاع دادکه در گوشهٔ دروس چنان مجلسی فراهم‌کنم خوشبختانه رعایای دروس ارمنی‌اند و چند پیرزن که باچادرو روی‌نیمه باز آمدند .

آنچه اجباری بود بجای‌خود،مردان بی‌ناموس ومتملقان چاپلوس زنهای خودشان رابمجالس رقص بردند وبه الدنگها سپردند .

میرزا ابوطالب صاحب حمام پاك را که در ارك پیائی است از نـظمیه خواستند که در حوزهٔ خود مجلس آشتی‌کنانی ترتیب بدهد برخاست و براه افتاد گفتند کجا ؛گفت قصر،میدانم‌که من‌این خلاف اخلاق را نخواهم کردو محکوم بحبس خواهم شدنگفته خودم میروم .

در خیابان لاله زار پلیس متعرض مردی شد که کلاه پهلوی بر سر داشت کـلاه را روی زمین انداخت لگد مال کرد و دیگر کلاه برسر نگذارد ، هستند مردان با غیرت .

در ملاقات روزی شاه‌کلاه مرا برداشت وگفت حالا این چطوراست؛گفتم‌فی‌الجمله از آفتاب و باران حفظ میکند اما آن کلاه‌که داشتیم اسمش بهتر بود . آشفته چـند قدمی حرکت فرمودند گفتند آخر من میخواهم همرنگ‌شویم که‌مارا مسخره‌نکنند گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته‌اند در دلم گفتم‌زیر کلاه است‌که مسخره میکنندو تقلید های بی‌حکمت .

در باطن چه بود که محترمین از پیکره در رفتند و چون مرغ از قفس جسته خود را بدرو دیوار زدند و از آنچه خواسته شده بود پیش افتادند[1].

---

۱ ـ نمیدانم عزیز کاشی وامیر زاده خانم‌به‌این بساط چه خواهندگفت و چه‌گناه داشتند. شاه ملکه و شاهدختهابدانشسرای‌تهران تشریف برده‌اند دوشیزگان‌آراسته حاضر وجوانان‌پیراسته ناظر.

عقد صورت را بزیر پستان و روی ناف رساندند کفین را به بالای‌بازو و زیر بغل و ساق پارا تا کفل جای شکرش باقی است که سر تاپا برهنه در کوچه آمدن را در پاریس و برلن پلیس منع کرده بود و الا در حرارت تقلید بانوان ما مستعد تقلید بودند و آنچه در پرده داشتند مینمودند اگرچه برنگ لباسهای تنگ اینك هم پیداست .

معاشرتها امروز مخل آسایش مضر اقتصاد و مخرب اخلاق است و داعی بفحشای عمومی کاین منم طاوس علیین‌شده .

در خراسان بر سر بی‌حجابی غوغائی شد که به تحصن در اطراف بقعهٔ متبرکه کشید واز استعمال حربهٔ آتشین مضایقه نشد جمعی مقتول شدند اسدی متولی باشی بر سر آن کار بر دار رفت و فروغی‌که رئیس‌الوزراء و با او منسوب بود شاید در نتیجهٔ توسطی معزول شد ۱۳ آذر ۱۳۱۴ جم بجای او آمد .

معروف شد در قضایا به پسرش نوشته است :

در کف شیر نر خونخواره‌ای — غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

و بدست‌آمده است.

شاه نعمت‌الله در قصیده‌ای گوید :

در سال غریص هرکه باشد بیند — ملك‌و ملك وملت و دین بر گردد

غریص بحساب ابجد ۱۳۰۰ است و بسنوات شمسی با این دوره راست می‌آید ملك سیاست است ملك پاد شاه برگشتن دین ممنوع شدن از تقوی و زوال ملیت به تغییر کلاه که **من تشبه بقوم فهومنهم** داروین گفت حیوانات حس قباحت ندارند والانسان حیوان ناطق .

سنگ بنای دانشکدهٔ پزشکی

۱۵ بهمن شاه برای بازدید عمارت جراحی و نهادن سنگ بنای‌دانشکدهٔ پزشکی که در اراضی جلالیه بنا میشود تشریف بردند وزراء و امراء حاضر شدند، لدی‌الورود شاه از منظرهٔ عمارت جراحی‌که ساده و برنگ سیمان بود خوششان نیامد در مذمت آن تغیر فرموند حواسها پرت شد خشت طلائی تدارك شده‌بود درهمان حال تغیر گرفتند در چالی‌که کنده شده بود نهادند هیچکس چیزی نگفت من دیدم خیلی خنك شد نزدیك رفتم شاه با اینکه آهنگ حرکت کرده بود مکث کرد گفتم یك کلنگ در جنوب بزمین زدند آبادی پیکر کشور بود این خشت در شمال شهر آبادی روح کشور است . قصد من راه آهن بود در جنوب و اساس صحت در شمال و همینقدر مجال شد .

۱۷ دی ۱۳۱۴ توقیع تمدن

۱۷ دی روز ورود بصحنهٔ تمدن است عرصهٔ‌مملکت را آوازهٔ تمدن وترقی فراگرفته است .

نطق اعلیحضرت

مسرورم که‌می‌بینم خانمها در نتیجهٔ معرفت بوضعیت خودآشنائی‌یافته‌اند، نصف قوای مملکت بیکار بود و بحساب نیامد اینك داخل جماعت شده است [۱].

در هیچ جای دنیا زن بقدر ایران‌کار نمیکرد و نمیکنند در شهرها و قراء زن علاوه بر کار خانه داری بزرگترین کمك را باقتصاد مملکت میکنند ، قالی گلیم جاجیم غالب از زیر دست زن بیرون میآید یا دختر ها . صفحهٔ ۴۰۶

همه حرف در تهران است، در تهران هم زن های خانه دار و کدبانو در فرصت خیاطی ، گلدوزی و بافندگی می‌کنند سوای‌شوهرداری و تربیت اطفال، اگر تمدن امروز صحنهٔ سینما،تآتر، قهوه خانه ، گردش لاله‌زار و اسلامبول فرصت بدهد.

خانه‌داری در جماعت اهم کارها است از معدودی هرزه‌گرد ولاابالی که بگذریم .

---

۱ ـ با آنکه مشغول خانه داری بودند بعرصهٔ ولنگاری‌قدم نهادند .

زنده‌بودیم دیدیم معرفت خانمها بوضعیت خودشان چه ثمر بخشید اوضاع را بعضی‌نویسندگان عفیف نوشته اند که در میان مردم بوده دیده‌اند. من‌که در کناری هستم واز هزار یك موضوع را میشنوم بحال این زندگی و عواقب آن تأسف میخورم، لعل‌الله یحدث بعد ذلك امرا.

قبیح ترین زندگی پاریس، مرکز فواحش، امروز مصدر زندگی تهران شده است البته بشهر های دیگر به نسبت اسباب بی سرایت نمانده هجوم مردم ولایات بتهران و تنگ شدن عرصه براهالی روی همین ولنگاریها است.

آنچه بآزمایش رسیده است زنهائیکه از خانه‌داری باز مانده باشند ، در اجتماع پرستاری را شایسته‌تر از مردند، همچنان در خدمات خیریه ندرتاً بوده‌اند زنانی که از مرد کم نیاورده‌اند (صفحهٔ ۳۰و۱۲۹) آنچه در تعدیل صادر و وارد رشته بودیم به حملهٔ کفش و کلاه چله شد پولمان را میخواستیم طلا کنیم هبا شد. بالجمله نطق هاکردند و قصاید سرودند و ریشهٔ عصمت و عفت را درویدند یکی‌گفت:

گهر تا حجاب صدف را گشود — جهان را ز رخ گوهر آگین نمود

صدف های بی‌حجاب را در روزنامه ها دیدیم غالب خزف‌بودند.

حیدری وکیل مجلس گفت: «زمردان جهان بالائی‌ای‌زن» وحال‌آنکه عادتاً زنند وبگیس گرفتند.

هم شعر سعدی را مثل آوردند:

چو در بسته باشد چه داندکسی — که گوهر فروش است یا پیله ور

آرزوها برآمد و پوشیدنیها از پرده درآمد[1]

و هم سعدی راست:

هرکجا چشمه ای بود شیرین — مردم و مرغ و مور گرد آیند

و مراست:

هان ز اغیار بپوشان رخ‌زیبا زنهار — نرسد میوه درآن‌باغ که‌دیوارش‌نیست

برای اینکه مجبور نشوم خلاف وجدان تصدیقی بکنم من بآن مجلس نرفتم میدانستم لجام که برداشته شد سر انجام چه‌خواهد بودن.

در فضایل تمدن بولواری مراقصیده‌ای است چند بیت یاد میشود:

مردم عفت شعار در سنواتی هزار — کرده بدند استوار عفت پیر و جوان
پردهٔ عصمت نگر خورده زهرسوی‌چاك — چاك‌نه‌زان سان بود کش همه بخیه توان
این روش زندگی لازمه‌اش این بود — هرجا زایشگهی هرجا کودکستان
آتش شهوت ربود آب ز چشم گروه — باد هوس کرد گردبست همی چشممان
از همه علم و هنر تحفهٔ ما رقص شد — رقصی وشرب وقمار هست‌کنون رایگان
مالش بامیکروفن از نك پا تا ذقن — سحق بدن بر بدن سینه و ناف و میان
چادر اگر خود نبود لازمهٔ زندگی — لازمه همچون نبود کشف تو تا بیخ ران
تا که بوضعیت خویش شد آگاه زن — رامسر و سینما شد مقر خانمان
مدرسه‌ای کان فزود مدرسهٔ رقص بود — مشغلهٔ خانگی شرب و قمار کلان
گویم من آنچه آن گفت بباید همی — گرچه بگوئی‌مگر مرتجع‌است این‌فلان
گرچه تجدد بود اینکه بدیدیم ما — من ز تجدد بری باشم و لعنت بر آن

شبی درمیهمانی‌آتاتورك کلاه سفیرمصررا شوخی جدی برداشت، سفیر مجلس را ترك گفته واقعه را بقاهره اعلام کرد، دستور آمد آنکارا را ترك کند، کمال از بیکمالی خود عذر خواست

۱- در هفتاد سال پیش در مرند موقع مراجعت از فرنگ همین‌محظور را از تلگرافچی محل شنیدم،که زنی‌را تعقیب می‌کنی ده سیاه درمی‌آید (صفحهٔ ۳۰)

التیام شد .

پیش آهنگی نه سنگری بدست آوردکه شکست بدان وارد توان آورد.

شرح آن مجلس (۱۷دی ۱۳۱۴) و ارجوزه ها که خوانده شد از کیسهٔ فتوت ارفع‌الدوله بطبع رسید.



دروازه دولت که مونومانی بود طرف توجه داخله وخارجه

اوج دیکتاتوری دیکتاتوری‌اول نرمی دارد و آخرسختی و طبیعی است. نطق شاه رادر مراجعت‌از قم صفحهٔ ۳۶۸ همچنین نطق افتتاحیه مجلس‌هشتم‌را نوشته‌ام، همهٔ‌گناه را بشاه نسبت نمیتوان داد قدری غرور که لازمهٔ قدرت است و دوچندان ملق چاپلوسان احوالات را پیش می‌آورد.

من‌نمی‌دانم‌عدل‌مظفر را بامر شاه‌ازبالای درب‌مجلس برداشتند یابرای‌ملق، درخرابی‌سید نصر-الدین استقامت خیابان دلیل بود وآن دلیل علیل برخرابی‌دروازه‌ها، بعضی اروپائیان افسوس خوردند آثاری بود ازطرز معماری وخوش‌تناسب افتاده‌بود.



باب‌همایون

در ضمن‌تغییر بنا نام ناصرالدین‌شاه جزو سردر باب‌همایون ازبین رفت، درکتبهٔ‌مسجد سپهسالارهم‌به‌ملق تحریف شد از دورهٔ دوازدهم انتخابات فرمانی شدسید-یعقوب در ملاقات در راه شمیران به‌چه میکنی، دعاگو هستم، چه‌عیب دارد وکیل‌باشی، وارد مجلس شد (کن فیکون.)

تغییر اسامی بعضی بلاد وبنادر بی حکمت نبود بی‌مناسبت تغییر بندرعباس‌بود و بهمین جهت نما سید. دزداب زاهدان شد خبیص‌شهداد .

انزلی پهلوی ، علی‌آبادشاهی ، حبیب آباد نوشهر، بارفروش بابل،اشرف بهشهر، استراباد گرگان، ارومی رضائیه، سلماس شاپور ، قمشه شهرضا ، محمره خرمشهر ، سلطان‌آباد اراك ، فهرج ایرانشهر ، تون فردوس[1]

مقبره جدمن درخیابان‌اسلامبول واقع است‌سر در مختصری دارد . بلدیه اهتمامی داشت که خراب کنم دو اسکافه بسازم مهلت‌خواستم منجر شد بشهریور ۱۳۲۰ مرده وزنده باید در ایران اسم‌ازکسی‌برده نشود ایران را در فرنگ پارس میگویند تقاضا شد ایران

۱- جز تشویش جغرافیا و تاریخ این نوی‌ها چه لزوم داشته است تون بافردوس یا خبیص‌با←

بگویند باز موجه بود.
چون همه‌چیز باید تغییرکند ،خان، بك‌ومیرزا موقوف‌شد شاید هم نظر بشاهزاده بود که به اجزای خانوادهٔ سلطنت اسبق میگفتند.

فرهنگستان اردیبهشت ۱۳۱۴

بدواً در فرانسه وبعداً در ممالك دیگر تأسیس آکادمی‌شد، برای تلخیص زبان و تکمیل اصطلاحات‌یا قبول الفاظ جاری برسمیت‌درکتب لغت،ماهم فرهنگستان ساختیم اما برای تخریب ریشهٔ زبان ، آکادمی هیچ مخالف باکلمات لاتینی‌و یونانی که در السنهٔ اروپائی تداول دارد نشد که دروضع اصطلاحات کمکی فوق‌العاده است همان کیفیت را بلکه بمراتب بیشتروبهتر عربی دارد درفارسی، لغت عرب اختصاصاتی دارد که درهیچ زبانی نیست زبانی است به پیمانه که هر معنی‌را بقالب الفاظ میتوان ریخت و عندالحاجت ریشهٔ آنرا درلغت بازیافت.

فضلای‌گذشته الفاظ عربی رابلهجهٔ فارسی‌گنجانده‌اند حتی فردوسی مجبور بوده است‌کلمات عربی درکار بیاورد باو ایراد کردند که در ملك گفت احسن فلك گفت زه ، ملك فلك و احسن عربی است ، جواب داد من‌نگفتم ملك وفلك‌گفته‌اند.

این فکر که بواسطهٔ اسلام ایران تحت‌الشعاع عرب واقع شده است باید رخنه باسلام کردو ترك لغات عربی راگفت فرهنگستان را لون دیگر داد ، هیچیك از ادیان در پاریس ولندن ظهور نکرده است سرتاسر اروپا قلیلی یهودند و قاطبه عیسوی و تحت‌الشعاع‌کنعان نیستند.

مرد باید که‌گیرد اندرگوش گرنوشته‌است پند بر دیوار

با این تشویش‌خیال تدریس شرعیات و قرآن در مدارس ممنوع شد ، اعتمادالدوله یحیی قره‌گزلو برسر این کار استعفا کرد ، در ورزشگاه آتش زردشت را دیدیم.

تکلیف منع قرائت قرآن در هیئت بزبان نیامد ، تیمورتاش محرمانه به یحیی خان توصیه کرده بود ، حکمت از نصایح قرآن وکلمات حضرت امیرع دفتری مرتب کرد و همان‌را احیاناً می خواندند یا نمیخواندندمقرر بود درمدارس‌شرعیات گفته میشد و اقامهٔ نماز میکردند که‌اساس‌تربیت است وحفظ مصلحت موقوف شد.

فرهنگستان هیئتی‌بود مرکب از چند نفر از اعضای ناجور غالب بیسواد میرزا اسمعیل‌خانی داشتیم مجلس آرا و با رجال آشنا ، مربای قاآنی وگاهی‌تلخ ، گفته بودند اگر سنگ جهنم‌بریشت بمالی سفید نمیشود مالیده بود صورتش سیاه شده بود و ریشش سفید ، مدعی ادب بود و درمواقعی بی‌ادبی مینمود ، کسی را گیر میآورد مغلقاتی از اوسئوال میکرد کلمات دوراز ذهن مثلاازمعنی حیص‌وبیص میپرسید غالب نمیدانستند مقدماتی بودبرای اینکه بگوید سوادآقا در صورت من‌است سواد آقایان هم درصورت میرزا اسمعیل‌خان است.

فروغی که اهل ادب بود و بر السنهٔ خارجه‌واقف ، رساله‌ای در انتقاد چاپ‌کرد و ازریاست استعفا، امربود که بجای کلمات عربی فارسی بیاورند و در میدان لغت درفارسی بینهایت تنگ‌است وپای تتبع‌لنگ . آنجا که لفظ هم داشتیم از آن غفلت‌داشتند مثلا سجل را نام ونشان گفتنداسباب سخریه شد شناسنامه کردند و حال‌آنکه پروز لغت است ، فردوسی‌گوید:

بگفتا که من دخت‌گرسیوزم بشاه آفریدون رسد پروزم

من ایرادکردم گفتند شناسنامه بعرض رسیده است وتصویب فرموده‌اند دیگرجای‌سخن‌نبود بعضی اختیارات فرهنگستان حقیقت مفتضح بود و درشهر مسخره میشد ، ادبا متأسف، هزارگونه سخن برزبان و لب خاموش مرکباتی بدترکیب بقالب زده‌اند وشافع نموده.

→شهداد چه مناسبت دارد من نمیدانم‌آنچه بنظر میرسید همه نوی‌ها در تجدد زمینه بود برای‌تصرف درعقاید وتغییرکلاه.

پیمان سعدآباد ۹ مهر ۱۳۱۴

اجتماع سیاسیون درمحلی سابقهٔ بسیاردارد میبایست ما این‌مرحله را هم گذرانده باشیم وزرای خارجهٔ ترکیه افغانستان و ایران در سعد آباد جلسه‌ای تشکیل دادند و پیمانی در اتحاد سه دولت منعقد شد ، وحدت نظر درسیاست عمومی و حمایت متقابله ، البته اینگونه معاهدات چشم رقیب را می‌گشاید و غالباً دیر نمی‌پاید ، ظن غالب این است که این اجتماع از صحبت پهلوی و غازی ریشه بسته باشد ، نمیدانم منافع خیالیش بیشتراست یا مضرات فعلی یا آنکه نحویون چنین کردند ماهم چنین میکنیم. شاه درنطق‌خود درمجلس یازدهم گفت‌پیمان سعدآباد درمشرق بی‌سابقه بود و دراین هنگام که امور عالم مشوش است مدد بزرگ به بقای صلح خواهد بود موقع امتحان هم بزودی بدست آمد اینگونه پیمان در مشرق تظاهر مشت است در مقابل سندان ، پیمانهای خیلی قوی‌تر نتیجه نداد درمیدان سیاست امروزه «آن ذره که درحساب نایدمائیم» وبهترکه بقول سعدی رفتارکنیم:

سعدی افتاده‌ای است آزاده   کس نیاید بجنگ افتاده

درتوکیو سفیرانگلیس به‌اتابك گفت روزی که عهد صلح و جنك بین‌انگلیس‌وژاپن امضا شد درلندن تظاهرکردند و درتوکیو برونیاوردند و مادراثرپیمان بی‌اساس رجز خوانی کردیم . متانت حکومت دوهزارساله[1] برحکومت هفتصدساله چربید تا چه‌رسدبحکومت ده ساله.

توسط ازرهنما ورفقا

رهنما، تجدد برادرش، بهرامی رئیس اسبق دفتر مخصوص و دشتی بعللی که نمیدانم توقیف بودند ، با رهنما خصوصیتی داشتم چند ماه‌هم معاون من بود ، روزی بخیال من رسید توسطی بکنم ، در شرفیابی عرض‌کردم روی سیاه وموی سفید تکلیفی می‌آورد و اشخاص بی‌انتظاری نیستند رهنما ودشتی و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است استدعای عفو دارند ، بعادتی که شاه دارد و راه میرود در خیابانی که بود رفتند وبرگشتند و دوسه‌مرتبه این‌رفت وآمد واقع شدآخرفرمودند آنهارا بخشیدم بروند بولایت خودشان ومنظور رهنما و تجدد بود که توطناً عراقیند، بهرامی و دشتی‌هم بناشد از تهران بروند ، عرض‌کردم اجازه هست امرملوکانه را بنظمیه ابلاغ‌کنم ؟ فرمودندبلی، ابلاغ کردم وامررسمی هم صادر شد، رهنما وتجدد بعراق رفتند بهرامی ودشتی به‌بروجرد وبهبهان . در مورد بهرامی فرمودند نمی‌کشمش در۲۸ خردادیاشهریور ۱۳۱۴ رهنما ازبغداد شرحی درتشکربمن‌نوشت ومنهم اززبان خودم‌امتنان دارم که همیشه بخیرگردیده است.

محرومیت‌ازملاقات

متأسفانه همه وقت گفتن مصلحت منجربعافیت نمیشود ، هفته‌ای پس از امربه‌ترك چادر بدانشکده‌که دراراضی من بیرون دروازه دولت ساخته شده است دعوت شدم ، ادیب‌السلطنه که حال‌رئیس درباراست ، حکمت وزیرمعارف ، تربیت ازنمایندگان مجلس وبعضی دیگربودند معلوم شد وزارت معارف‌قطعهٔ دیگری ازاراضی مرا طالب است ومقصود تخفیف قیمت‌است، دراین موقع ادیب‌السلطنه قدری پنبه‌دار بکار برد و از سوابق خانواده به معارف صحبت شد منهم که اصلا در معامله سختی ندارم به‌تقاضا رضا دادم ، البته دراین روزها صحبت ازکشف حجاب که نقل مجالس است درمیان می‌آید گفتم چادر عادتی بود خوب یابد ترکش بجائی برنمیخورد و خانمها درتابستان بی‌شکایت نبودند و ترکش عادت خواهد شد اما شب تا صبح درقهوه‌خانه رقصیدن رفع حجاب نیست رفع‌حجب است ومن امروزعصر که شرفیاب خواهم شد بعرض میرسانم، عصر رفتم گفته شد شاه سوار شده‌اند، در حرکت بسرزمین، ادیب السلطنهٔ سمیعی بمن اشاره‌ای کرده بود که این حرفها را چرا میزنی ؛ ومن تصور نمیکردم که رقص هم جزء پرگرام است پس از آن تاریخ مکرر بدربار رفتم و ملاقات میسر نشد کوتاه

۱ـ دول‌آسیا دوهزارسال است تاریخ تمدن دارند اروپای شمالی‌هفتصد سال.

انداختم ، نوبتی ادیب‌السلطنه گفت کمتر بدربار میآئی؟ گفتم حس کرده‌ام که نباید بیایم گفت من حس نکرده‌ام گفتم من حس کرده‌ام .

خیلی فکر کردم که چه موجب بوده است؟ صحبت کلاه، توسط از رهنما یا احتیاط از توسطهای دیگر. چه طرز صحبت من قسمی بود که شاه را میربود باز صحبت ملامت از رقص و فحشاء یا آنکه بمن سفارش فرموده بودند به‌انجمنی که در حمایت جامعه تشکیل میشد بروم و من اساساً و خصوصاً بجامعه‌ای که محتاج بحمایت ما باشد معتقد نبودم و نرفتم .

جائی که عقاب پر بریزد از پشهٔ لاغری چه خیزد

اصولا تجربیات و علاقه به‌پندیات دیرینه کهنه پرستی بود و تقلید صرف از اصول بولواری خلاف مسلك من .

در ختنه سوران ولیعهد شاه شامی به‌وزراء داده بودند و در آن موقع من عرض کرده بودم انشاءالله پلو عروسی را خواهیم خورد ، با حافظهٔ سرشاری که دارند گفتم شاید آن صحبت را بخاطر بیاورند ، در ایام عروسی شرحی بدفتر مخصوص نوشتم و وقت شرفیابی خواستم جواب آمد که فرصت شاه کم است اگر مطلبی باشد بنویسم.

نوشتم درموقع استعفا یگانه استدعای من اجازهٔ گاهی شرفیابی بود و در موقعی که تقاعد من از مجلس گذشت نوید مراحم دیگر هم فرموده بودند[1] مدتی است از سعادت شرفیابی محروم است و از مراحم دیگر مهجور ، خواستم عرض کنم اگر گناهی رفته است قلم عفو بر آن بکشند ، جواب نیامد . در یکی از شبهای جشن عروسی شکوه الملك گفت عریضهٔ شما را بعرض رساندم فرمودند بشما بگویم آسوده باشید چیزی نیست بنده هم آسوده بودم آسوده‌تر شدم ، الیأس احدی‌الراحتین ، درمجالس جشن ، شاه برای اواخر شب (سوپه) بمجلس تشریف میآوردند و من تا آنوقت نمی‌ماندم ، قائم مقام‌الملك ظاهراً شبی اسمی از من برده بود فرموده بودند ندیدم.

عروسی ولیعهد

جم برای تمهید مقدمات در۱۴ خرداد عازم مصر شد . پنجم اسفند ولیعهد باتفاق اسفندیاری رئیس مجلس ، کاظمی وزیر خارجه ، سفیر مصر و جمعی کشوری و لشکری از راه عراق و سوریه بقاهره تشریف بردند ، در کاخ ضیافه نزول اجلال فرمودند ، روز ۲۴ اسفند که مولود پهلوی است رسم عقد بعمل آمد ، پس از برگذار شدن ضیافتها منجمله اطعام شش هزار نفر از اهالی بخرج حکومت مصر روز ۱۳ فروردین[2] ولیعهد باتفاق ملکهٔ نازلی والدهٔ فاروق و فوزیه عروس پهلوی و شاهزاده خانمها فائزه و فائقه خواهرهای عروس از راه دریا باکشتی مخصوص (محمدعلی) عازم بندرشاهپور شدند ، ملکهٔ پهلوی و شاهدخت‌ها در بندر شاهپور میهمانان محترم را استقبال کردند ، ۲۴ فروردین ۱۳۱۸ مسافرین وارد بندر شدند، یکشنبه ۲۶ به‌ایستگاه تهران نزول اجلال فرمودند اعلیحضرت پهلوی در عمارت ایستگاه میهمانان را بملاطفت پذیرا شدند .

در رقعهٔ دعوت چاپی بامرکب اکلیل برای شب ۴ اردیبهشت تصریح شده بود که لباس خانمها باید برنگ سفید ودکلته باشد بی آستین، در شب اول اردیبهشت برنگ بازو با آستین قید شده بود، من بنده از آن استفاده نکردم چه میبایست فراك پوشید .

۱ـ دردورهٔ نهم تقنینیه استدعا کرده بودم فرزندی نصرالله نمایندگی داشته باشد لطف شاه بقدری بود که مأمور مخصوص از وزارت داخله بمحلات رفت و آن امر را انجام داد پس از فوت ناکام نسبت به‌فتح‌الله آن تقاضا را کردم و پذیرفته نشد.

۲ـ مناسب این بود که روز ۱۴ حرکت میفرمودند، اگرچه پدرم به ۱۳ معتقد نبود و میفرمودند که سیزدهٔ عیدی بدرب خانه رفتم مورد محبت ناصرالدین‌شاه واقع شدم و قمه‌ای بمن لطف شد که آن قمه حال درضبط من است .

شاگردان مدارس پسرودختر کنار خیابان صفوف آراسته دسته‌گلها نثارکردند.
از اکثر دربارها نمایندگان مخصوص برای تبریك بتهران‌آمده‌اند.
به‌فشارنظمیه درشهروبیرون دیوارهای کاهگلی سفید شد ، درگذرها طاقهای مجلل ازطرف اهالی (تجارواصناف) بسته شد، بانك ملی آئین‌بندی بسزائی رواداشت ، بنمایشات پیش آهنگان وورزشکاران پسرودختر طمطراقی بعمل آمد ، ارامنه و کلیمی‌ها تقدیمی‌های شایان تدارك کردند که همه در موزه گذارده شد ، قسمی ادای تکلیف بود و قسمی شاید تکلف ، ۴ اردیبهشت رسم عروسی در قصر مرمر از عمارات شاه بعمل‌آمد ، انشاءالله مبارك باشد ، میهمانیهای مجلل در دربار و باشگاهها داده شد ، خوانین همه بهره‌وراز حقوق اجتماعی بمد آخر پاریس در مجالس جلوه‌گر شدند ، درباشگاه وزارت خارجه خانمی را یا بانوئی را دیدم که تا زیر ناف برهنه بود گویا یاد ازمد حوا نموده بود ، خانم سبزهٔ تند ، صورتش ناموزون ، اندام بی‌تناسب ، اشبه بزاغ درخرام کبك «کاین منم طاوس علیین شده» مدتی در آن هیکل مدروس و جلوهٔ منحوس بحیرت نگریستم یاللعجب کجائیم وچه می‌بینیم ، این بود معرفت بانوان بوضعیت خود که شاه درنطق ۱۷ دی فرمودند.

نفس اژدهاست اوکی مرده است   ازغم بی آلتی افسرده است

یادم آمد عروسی جعفر برمکی ، دیدم او در مائهٔ سوم بود و در آن وقت پاریس شاید ده کوره بود و مادر مائهٔ بیستم هستیم ، درضیافات بعدهٔ میهمان کتلت در طبق میگذارند پاریس مرکز رسومات است و تجاوز از رسومات خلاف، عمل بوظیفه تقلید و امروز ادای وظیفه سخت ملحوظ است.
تا دیروزشنیده و دیده بودیم که درشادیها خلعتها می‌دادند وبخشش‌هامیکردند وهدیهٔ دلمه رواجی‌داشت، شعراء وخطباء به‌نوائی میرسیدند، همهٔ‌آن رسوم امروز درحکم‌تبذیر و کهنه پرستی متروك، شنیده شد که نوبتی ولیعهد بمدرسه میروند پانصد تومان انعام میفرمایند مورد ملامت میشوند که بذل مال چه‌معنی دارد توباید بگیری‌نه‌آنکه بدهی .
ملکهٔ نازلی مراقب نمازاست ، روز اول صبح که بر میخیزند ملزومات حاضر نبوده است تکدری حاصل میشود . از تشریفات این جشن ملوکانه تبدیل سفارت طرفین بسفارت کبری شد و سفید چشمه را بـرای چشم روشنی از منازل راه‌آهن فوزیه نامیدند ، همچنان هنگی را بنام عروس محترم .
۱۵ اردیبهشت ملکهٔ نازلی وشاهزادگان مصری تهران را وداع گفتند ، شنیدم زیادخشنود نبوده‌اند البته برخورد عادی تازه چرخ با محترمین ورزیده مطبوع نمی‌افتد.
اصل ۳۷ متمم قانون اساسی راجع بمادر ولیعهد که باید ایرانی الاصل باشد بمادهٔ ۹۷۶ قانون مدنی تفسیرشد (۱۴آبان ۱۳۱۷)وفرمان ایرانی بودن فوزیه صادرگشت ، دردورهٔکیان‌زمانی مصرجزء متصرفات ایران بوده‌است.

متارکه با فرانسه
۱۸ دی ۱۳۱۷

روزنامجات پاریس نسبت بمقام سلطنت دست به اطالهٔ زبان نهادند ، از طرف حکومت ایران شکایت شد ، دولت منتظر بود روزنامجات تنبیه شوند ، قانون فرانسه اجازه نمیداد ، کار بخواستن تلامید ایرانی از پاریس کشید، نظمیهٔ پاریس آن قدرت را ندارد که به امردولت روزنامه توقیف کند یا روزنامه‌نویس رازندانی، دول سایره برای‌بستن زبان روزنامه‌نویس‌درسفارت خودشان بودجهٔ مخصوصی دارند (صفحهٔ ۲۲۷) وگفته‌اند:

وارسل رسولا ولا توصه   وذاك‌الرسول هوالدرهم

البته‌اطالهٔ لسان هم بی‌مایه‌ای ازطرفی نبوده ، روزنامه محرکی‌داشته، بهرحال دولت‌فرانسه قانونی از مجلس گذراند که از زبان درازی نسبت به مقامات خارجی بتواند جلوگیری کند و

التیامی شد.[1]

جم که از قاهره برگشت صحبت از رأفت پادشاه مصر و ملاطفت با عموم کرد که با ادنا رعیت مهربانی میفرمایند ، چیزی نگذشت که پهلوی پیرمردی را از رعایا در راه سعدآباد به اتومبیل خود دعوت کرده به‌تجربش که مقصد پیرمرد بود رساند ، درموقع تودیع صد تومان هم باو انعام کرد، پیرمرد تضرع نمودکه صدتومان را نمیخواهم امربفرمائید پسر مرا که کمك من‌است از خدمت نظام معاف بدارند فرموده بودند این صد تومان را ببربآن فلان‌فلان شده‌ها بده پسرت را معاف میکنند.

باهمهٔ قدرت ومراقبت پهلوی حال ادارات این بودوخودش میفرمود.

حکومت سلیمانی یا داودی

یهودی‌ای سیصد تومان گم کرده بود مسلمانی پیدا ، بقوت ایمان برد بشهربانی داد یهودی برای اینکه مشتلقی ندهد گفت پول‌من پانصدتومان بود کشمکش شد شاه طرفین را خواست بحضوررفتند به‌یهودی فرمودند چه گم کرده‌ای؟ گفت پانصد تومان، بمسلمان‌گفت چه پیدا کرده‌ای؟ گفت سیصد تومـــان ، فرمودند این سیصد تومـان مـال تو پانصد تومان یهودی هم هـر وقت پیدا شد برود بگیرد.

برای افسران اضافه حقوق پیشنهاد کردند پهلوی رد کرد که اگرحقوقشان کم است هرشب درسینما چه میخواهند؛ سینماها با صفوف‌بانوان سینه‌چاك نه‌آنقدرجالب دلشدگان هلاك است که از کفش وکلاه برای دیداراز‌آن ستارگان نوظهورخودداری‌کرد.

هرکه شیرینی فروشد مشتری‌بروی بجوشد ‌ ‌ ‌ ‌ یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد

لامارتین شاعرمعروف فرانسه‌گوید برای تخریب اخلاق بشر بساطی از صحنهٔ تآتر مضرتر وضع نشده است.

ای سلیم آب زهرچشمه‌ببند ‌ ‌ ‌ ‌ که چو پرشد شتروباربرد

محاکمات مالیه

درعدلیه هرچه باشد رعایت حقوق بیشترمیشود و ازشقوق زورکمترگفته لازم‌آمدکه‌امور مالی‌در محکمهٔ مخصوص موضوع از دادگستری محاکمه شود، یك فقره را که‌درآن‌واردم یاد میکنم . اقبال‌الدوله بیست هزار تومان ازدولت طلب داشته به‌تبانی فته‌طلبی ببانك میدهد(غلط) وسندی ازبانك‌میگیرد که آن‌فته‌ـ طلب بلاوجه است‌آن‌وجه وصول‌نمیشود اقبال‌الدوله مرحوم میشود فته‌طلب دربانك روس می‌ماند و باطل‌نامه درنوشتجات اقبال‌الدوله .

روسیه برهم خورد عهد نامهٔ جدید پیش‌آمد ، بانك رهنی روس بدولت قرار گرفت پس از سالها مقرر شدمطالبات بانك روس‌را جمع‌آوری نموده بانك رهنی دایرشود ضمناً معهود است که بدهی بانك را وقعی ننهند وبستان را شدیداً مطالبه‌کنند.

از محاکمات مالیه بنای مطالبه از غلامحسین خان غفاری برادر اقبال الدولـه گذاردند و فرع بندی کردند سیصد هزار تومان بر عهدهٔ او وارد آوردند در صورتی کـه مدت اقتضای آن مبلغ را نداشت بنا بر ساختن حساب گزاف است که بهر جا صلح شود مبلغی معتنابه بدست بیاید البته وکیل مدافع بنسبت سیصد هزار تومان حق‌الوکالهٔ گزاف میخواهد.

پس از رسیدگیها و مراجعه‌به اسناد و دفاتر بانك محقق شد که آن‌مطالبه‌مورد نداردصاحب اختیار غلامحسین غفاری را به چهار هزار تومان محکوم کردند آنچه داد خواهی کردبجائی‌نرسید که محکمه نمیتواند دولت را محکوم کند منطق هم غلط زیرا محکومیت دولت در کار نبودمطالبه

۱ــ درآلمان هم این‌غوغا را داشتیم.

بغیرحق بود.[۱]

ریاست وزرای منصورالملك

در جاهلیت معمول بود امیر و دبیر مورد سخط واقع میشدند ، بعد از مدتی خلعتی از طرف شاه بآنها داده میشد و حکم آب توبه داشت که گناه را میشوید ، در مشروطه قوام‌السلطنه را دیدیم که از محبس به کرسی نخست وزیری جلوس کرد ، سایر وزراء و عمال در محاکم عدلیه برائت حاصل میکنند و پاك میشوند، نه اتهامات پایه‌دارد نه تبرئه‌ها مایه.

منصورالملك در وزارت طرق مورد سوء ظن شد ، پرونده‌ای برای او تنظیم یافت دوایراد بدو وارد آوردند یکی‌که‌از کامپساکس پانزده هزار لیره گرفته است، بعقیدهٔ من اگر راست باشد کم گرفته است چه باحترام امضای او کامپساکس پانصد هزار لیره نفع برد ، اتهام به شهادت یکنفر بود بدعوی میانجیگیری ، دیگر آنکه کار خانهٔ ابریشم ضعف آنچه بر آورد شده بود تمام شدگفته شد بر آورد اول ناقص بود میبایست تکمیل شود و با تصویب هیئت دولت بوده است کار به تمیز کشید تمیز ادلهٔ اتهام را کافی ندانسته به برائت منصورالملك حکم داد درنتیجهٔ این محاکمه رضا-قلی‌خان هدایت پسر عمو از ریاست تمیز معاف شد ، منصور مغضوب بود تا آنکه بریاست وزراء منصوب شد ، در گلستان خوانده‌ایم که بآواز خوش کودکان و محبت پادشاهان اعتماد نباید کردکه آن به‌خوابی و این به‌خیالی مبدل شود از این معمیات بسیار پیش میآید.

متین دفتری که پس از جم ریاست یافت روی سیاست خارجه، ظاهراً روابط با سفارت‌آلمان بحکم سابقهٔ‌انشاء در آن سفارت معاف شد برای ریاست عظمی‌نمانده ودر این دوره حاجت‌به‌استیضاح نیست تو برو تو بیا است .

عروسی شمس و اشرف پهلوی

تجدد بر هم‌زن همهٔ رسوم و آداب است ، عروسی فرمایشی هم یکی از آن جمله است‌در کابینهٔ جم معروف شدعکس عده‌ای ازجوانان رابه‌شاهدختها عرضه دادند تا که قبول افتد و که در نظر آید پسر جم و پسر قوام شیرازی پسند افتادند ، چه حاجت بعکس بود من نمیدانم ، جم و قوام هر دو در قلهك می‌نشینند و عصرها محل گردش آنها و شاهدختها در صحرای دروس بودهمدیگر را خوب میشناختند قوام پس از قضیهٔ اسعد مورد لطف مخصوص واقع شده در مسافرتها ملازم خدمت است بهر حال مجلس عقد بیمزه‌ای منعقد شد ، با اینکه من متارکه داشتم بموجب دعوت در مجلس حاضر شدم یکطرف تالار شاه ایستاده بودند و قدری فاصله وزرای سابق ولاحق طرف دیگر ، ملکه و شاهدختها روی‌کرسی نشسته بودند ساکت وصامت ، دامادهاعبوس زیر دست‌عروسها ایستاده در حال خود متفکر مینمودند نه شیرینی نه میوه‌ای در بساط بود ، لحظه‌ای گذشت امام جمعه خوئی و میرزا سید محمدبهبهانی وارد شدند نزدیك شاه رفتند و ظاهراً تبریك گفتند، عقد در خارج بعمل آمده بود ، علماء رفتند و حضار متفرق شدند ، صاحب اختیار از جم که حاضر بود سراغ دلمه گرفت او هم دو پهلوی از کیف در آورد یکی بصاحب اختیار داد یکی بمن،روی-هم‌رفته مجلس خنکی بودو بعد خنکیهای بیشتری بروز داد بلکه به برودت کشید پسر قوام از اول ناراضی بود پسر جم را نمیدانم ، شنیده بودم که دامادهای ناصرالدین شاه میبایست از پائین پای عروس در رختخواب بخزند در این موقع از رسم رختخواب اطلاعی‌ندارم لیکن در اتوموبیل دامادها میبایست پهلوی شوفر قرار بگیرند تا پهلوی بود مماشاتی از طرفین میشد پس از پهلوی کار بتفریق کشید.

حتی فوزیه هم بطور قهر بقاهره رفت ، بهیچ وسیله مراجعت ایشان تا حال که ۱۳۲۷است میسر نشده است، اشرف پهلوی احمد شفیق را در مسافرتهای بمصر پسندیده بشوهری پذیرفته‌است وی از محترمین است ، شمس چند سال در اروپا و امریکا بسیاحت گذراند ، والاحضرت اشرف

۱ـ قضیهٔ سعدالدوله را نوشته‌ام.

ریاست سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دارند و والاحضرت شمس پهلوی ریاست شیروخورشید سرخ و در این دو خدمت نامی نیکو تحصیل‌نموده مورد توجه ملتند. گاهی شنیده میشود که‌مداخله در امور اداری می‌کنند انشاءالله دروغ است.

تریاک‌خوردن داور

از رجال این دوره داور به بصیرت در قوانین اروپا منزلتی کسب کرده بود، اخلاقاً هم از سایرین مزیت داشت، در وزارت عدلیه اختیاراتی از مجلس گرفت و اصلاحاتی کرد و یکدوره قانون بدفتر آورد، اواخر هم وزارت مالیه داشت، به تقرب مفتخر بود، از او تظاهر بزندقه ندیدیم و به عفت قائل بود.

بعضی مالیاتها که بضرورت شاید هم به اجبار بمجلس میبرد و میگذراند دلخوری در جماعتی تولید کرده بود، تنظیم محاضر که لازمهٔ تنسیق عدلیه بود علماء را از او رنجانده میداشت.

جای تأسف است که جریان عدالت بهتر نشد، در بهمن **۱۳۱۸** بدون مقدمه شنیده شد که داور تریاک خورده است و در گذشته.

گفتند از ادارهٔ تریاک نمونهٔ انواع خواسته با خود بمنزل‌برده سر شب اطفال خودرانوازش بسیار کرده به‌عیالش گفته که کار بسیار دارم شما بخوابید من مشغول کار خواهم شد تا تمام‌شود، خلوتی بدست آورده تریاك را بسیار نرم کرده و خورده است.

شهرت کرد که شاه در حد تهدید دو روز قبل پرخاش باو کرده بوده است و باز گفتندکه شاه فرموده بوده است که من که باو ایرادی نگرفته بودم.

آنچه ظاهرشد جنازهٔ او را بمسجدناصری آورده بودند و اسباب‌تجلیل فراهم، ناگاه‌دستوری میرسد، مشایعت و تجلیل موقوف می‌شود، مشایعین به سر چشمه رسیده بودند سفراء که برای مشایعت آمده بودند میروند و سایرین متفرق میشوند جنازه را بطور تخفیف حرکت میدهند.

این واقعه وواقعهٔ افسری که بمحکومیت خودقطع حاصل کرده در یأس سرهنگ‌خلعتبری را که حاکم قضیه بوده درب دادگاه نظامی هدف تیر تقاص نموده تیری هم بخودش زد که بی برکت بود بمریضخانه‌اش بردند بهبودی یافت برائت ذمه حاصل کرد و بجرم جسارت تیر باران‌شد ولی تیر باران کردن مردم را دسته دسته بسوء ظن و بدون تحقیق عمیق تخفیف داد و در شهر چون بمبی اثر نمود.

باز جنگ بین‌الملل

پس از جنگ بین‌الملل **۱۹۱۴** ترجیع بندی ساخته بودم بند اولش را یاد میکنم.

باز چه نیرنگ زد حقه گر، روز گار　　طرح دگر در فکند نقش دگر زد بکار
منظره‌ای هولناك پرده ز رخ برکشید　　معنی آن درد و غم صورت آن اضطرار
فتنه‌جهانگیرشد مشرق ومغرب گرفت　　بسته ز هر سو نگر بر همه راه فرار
برگ‌نشاط و طرب سوخت ازاین‌تندباد　　شاخهٔ خرم نماند گشت خزان نو بهار
ورد زبان همه‌بمب‌وتفنگ است و توپ　　آتش کین شعله ور گاز حسد در بخار
گر تو بگوئی که این باز چه بیدادی است
طرفه جوابی دهند کز پی آزادی است

پس از جنگ **۱۹۱۴** سه عنوان جدید برای اجرای اغراض قدیم روی کار آمد در روسیه بلشویکی در ایتالیا فاشیسم در آلمان نازی و مشغول بازی شدند هر سه مسلک در حدود خود قوت گرفت **عبارا تناشتی‌وحسنك واحد.**

آلمان کامرون را میخواهد که در جنگ پیش ازتصرف اودر آوردند مردمش درافزایشند میدان نشو و نما ندارند، تجهیزات زیاد میکند، در مقدمه دست به بعضی قطعات اتریش و چك‌اسلواکی نهاد، لهستان را با روسیه تقسیم کرد که دالان دانزیك را متصرف شود و آن ظلم را

جبران نماید، روی سخن او با انگلیس است و موضوع اختلاف کامرون . ملاقات چمبرلن دربرلن نتیجهٔ مطلوب نداد شاید در خط موافقتی بود منجر به کناره گیری شد ، چرچیل روی کار آمد با مخالفت بسیار کار بجنگ کشید ، آخرالدوا ، الکی حریف را غافلگیر کرد و لازمهٔ تجهیزات بسیار قهراً همین است، دست بیچاره چون بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست، در دو ماه اول حملات بهت‌آور کرد، فرانسه سپرانداخت، انگلیس عده‌ای که‌بفرانسه آورده بود بعجله‌بیرون برد تکلیف‌صلح‌برادرانه کردند‌در‌مفهوم‌غالب ومغلوب‌پذیرفته‌نشد. انگلیس‌دست بدامان امریکازد‌چاره را در توسل بروس دیدند و با وجود عهد اتحاد با آلمان ، روسیه را حاضر جنگ کردند محتاج کمك‌اسلحه ، قورخانه‌وآذوقه‌بود. راه‌رساندن ملزومات بدو‌منحصر بایران و راه آهن خلیج به‌خزر یگانه وسیله ، پر جنگ ایران را گرفت بیطرفی بخرج نرفت عهد شکنی اصل اصول بین‌-الملل است .

در بهانهٔ ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد اخراج‌آلمانیهارا از ایران‌خواستند که در مردم‌نفوذی‌دارند[1] دولت اطمینان داد که از عملیات جلوگیری خواهد کرد و بعضی از اتباع آلمان را عذر خواستند مفید نشد . سفیر انگلیس و روس یادداشتی حضوراً برئیس‌الوزراء که منصورالملك است دادند و تهدید باقدامات نظامی کردند و اصل قصد تصرف راه‌آهن بود و در عین حال در شمال روس و در جنوب انگلیس از طرف عراق نظامی از سرحد ایران تجاوز داده بودند.

بر پهلوی امرگران نمود، منصور که پیشنهاد شوری کرده بود مورد خطاب و عتاب شد ، فروغی بجای او آمد ، دراین حال امر بدفاع داده شده بود البته حفظ آبرو و مقام لازم است اما اهون ضررین را نیز رعایت ضرورت داشت[2].

نه هر که دارد شمشیر حرب باید کرد نه هرکه دارد تریاق زهر باید خورد

راه میخواستند میباید داد ، شاید بافتضاح اخراج‌سفرای آلمان و ایتالیا نمیکشید چنانکه سوئد باآلمان‌راه داده بود وسابقه میشد پیشرفت آلمان در اندك مدت چشمها را گرفته است.فروغی صبح ۹ شهریور در مجلس ماجرا را اجمالاً گفت و به‌بردباری دعوت نمود و بمذاکرات امیدواری داد و گفت بعضی بی جهت از شهر میروند واین سبب آشفتگی افکار است و باز از حرص مردم‌در تدارك آذوقه که بجای یك من دو من نان میخرند و جای نگرانی است.

در ملاقات بکوپال گفتم چه میکنید ؟ گفت متحیرم برای یك شب هم آذوقهٔ سفر نداریم ، نمایش کفش و کلاه و رژه در بساط آراسته دیگر است و تدارك میدان‌جنگ دیگر . هواپیماهای روس در نواحی شمال تهران منجمله دروس جلوه گر شدند و بمبی چند رها کردند ، سلطنت‌آباد که محل کارخانهٔ اسلحه سازی است و میدان فرودگاه قلعه مرغی بخصوص در مد نظر است.اعلانات در هوا از طرف روس منتشر شد که ما را با ملت‌ایران اختلافی نیست ، وحشت مردم زیادشددست و پاها در هم رفت اختلاف با دولت یا با ملت بمب وحشت میآورد در مجلس گفته شد دولت در پیروی نیات صلح طلبانهٔ اعلیحضرت دستور خود داری نظامیان را از مدافعه صادر نمود و البته‌در سرحدات زد و خورد شده بود و تلفاتی دست داده در شهر اعلان حکومت نظامی شد که اقلا از استفادهٔ اشرار از بازار آشفته جلوگیری شود.

هشتم شهریور سفیرین هر یك یادداشتی حضوراً به نخست وزیر و وزیر خارجه‌دادندمشتمل برفصولی چند :

۱ـ دولت انگلیس و شوروی هیچ نقشه‌ای بر علیه استقلال ایران‌و تمامیت ارضی‌آن ندارند (عبارتی است که در هر موقع گفته و نوشته میشودو ابداً اعتبار ندارد) مجبور شدند اقدامات‌نظامی بعمل بیاورند چه دولت ایران توجهی بپیشنهاد دوستانهٔ ایشان نکرد و این اقدامات بر علیه دولت

۱ـ صحبت جلیل‌الملك با هاوارت رانوشته‌ام صفحهٔ ۳۱۰

۲ـ نطق شاه در مجلس پس از معاهدهٔ سعد آباد.

ایران نبوده بلکه بر علیه اقدامات ممکنهٔ آلمانیها بوده چنانکه دولت ایران حاضر برای اشتراك مساعی باشد علتی برای ادامهٔ خصومت نخواهد بود.

۲ــ دولت پادشاهی انگلیس و دولت شوروی خواستار بعضی ضمانتها هستند حالا که دولت مایل بانجام تقاضاهای عادلهٔ آنها میباشد:

الف ــ دولت ایران باید امر نماید قشون ایران بدون مقاومت از خط خانقین تا بندردیلم عقب نشینی کند.

در شمال خراسان ،مازندران، گیلان، آذربایجان وکردستان تاحدودقزوین‌را از قشون خالی کنند و در تحت اشغال بگذارند[1].

روس اطمینان میدهد که بر علیه ملت ایران قصدی نداریم و هیچوقت از دولت‌سخن‌بمیان نمیآورد و حاضر است در خاتمهٔجنگ روی مرز قرار داد ۱۹۲۱ مشی کند.

ب ــ اخراج آلمانیها و تسلیم صورت در یك هفته به سفارتین.

ج ــ منع ورود آلمانی به ایران.

د ــ تسهیل عبور و مرور و حمل لوازم جنگی چه روی زمین چه از هوا.

۳ــ در مقابل دولتین موافقت مینمایند:

الف ــ حقوق مربوطه به نفت و غیره ایران را کماقی‌السابق بپردازند.

ب ــ وسایل‌و لوازم اقتصاد مورد حاجت را فراهم‌کنند.

ج ــ پیشروی نیروی خود را متوقف سازند و بمحض اینکه وضعیت نظامی اجازه‌بدهدقشون خود را از خاك ایران خارج نمایند.

د ــ علاوه بر این دولت ایران بیطرفی خود را ادامه و هیچگونه عملی که بر خلاف منافع انگلیس یا شوروی باشد در این مبارزه که در اثر تجاوز آلمان بر آنها تحمیل شده ننماید،شوروی وعده میدهد حق امتیاز شیلات را بپردازد، تقاضای امتیاز نفت خوریان‌را دارد، درموضوع نفت خوریان گفته شد در عهد نامهٔ سابقه نیست و اگر مذاکراتی بوده مشمول امرار وقت است معهذا دولت حاضر است موافق مقتضیات در موقع داخل مذاکره بشود ، در طی مذاکرات لاحق دولتین قبول کردند که در نقاط اشغالی حکومت ایران عده‌ای برای حفظ نظم متوقف داشته باشد.

انگلیس قبول کرد پس از جنگ خسارات حقهٔ ایرانیها را بپردازد.

روس گفت جنگ و بمباران مادامی دوام داشت که ارتش ایران مقاومت‌میکرد و باتکلیف اخراج آلمانیها از ایران مقاومت.

حفظ مقام دولت مستقل مقتضی مقاومت بود اگر بسوئد هم تکلیفاتی از این قبیل شده بود کار به زد و خورد میکشید که بحیثیت دولت لطمه وارد نیاید.

هم از تکالیف ناروا و حق شکنی شرم آور آن بود که بیرون رفتن نمایندگان آلمان‌وبعضی مستخدمین رئیسه را در تحت نظر مأمورین خودشان صورت دادند و این تقاضا نسبت بنمایندگان ایتالیا مجارورومانی نیز بعمل آمد، زور زور زور.

در موقعی که فروغی شرح قرار داد با دولتین را در مجلس میداد محمد علی روشن از تماشاچیان حمله آورده دیوانه وار سنگی کلان بطرف او پرتاب کرد خوشبختانه‌مصادف‌نشد.

نیمی از اشارهٔ دولتین نیمی باقتضای افکاراستعفای پهلوی پیش آمد ، روسیه اساساً منکر سلطنت است انگلیس هم پهلوی را مایل بآلمان بجا آورده است ودنبالهٔ کار دراز است، اولی‌دارد

۱ــ مازندران بملاحظهٔ راه‌آهن، آذربایجان‌وکردستان‌بملاحظهٔ نقشه احتمالی ترکیه،خراسان گیلان و قزوین نبود مگر بخیال تصرف از طرف شوروی . عدل و انصاف تصرف خط راه بود و اگر ملاحظه از ترکیه داشتند ممکن بود در سرحد قفقاز و عراق قوه داشته باشند.

و وسطی وآخری. از تکرار شوروی درانتشارات که ما با ملت ایران مخالفت نداریم بوئی‌استشمام میشد[1] در هر موقع روس بفکر ترویج مرام است.

استعفای پهلوی

نظر باینکه من همهٔ قوای خود را در این چند ساله مصروف امورکشور کرده‌ام ناتوان شده‌ام ، حس میکنم که اینك وقت آن رسیده است که‌یك قوهٔ جوانتری بکارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد واسباب سعادت و رفاهیت ملت را فراهم بیاورد . بنابراین امور سلطنت را بولیعید و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم . از امروز که۲۵ شهریور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری‌ولشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید بسلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت بمن‌می-کردند نسبت بایشان منظور دارند کاخ مرمر تهران ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ رضا شاه.

طبیعت عوض نمیشود باید گفت که آشفتگی اوضاع و پاشیدگی امور فکر تغییری‌دراذهان آورده بود و سردار سپه هنرهای نظامی نموده میبایست دورهٔ بیست ساله پیش بیاید وکارها نظمی بگیرد در استعفا نامه هم لحن دیکتاتوری بر ملا است . لفظ باید در این نامه نمیگنجد بهتراین بود میفرمودند امیدوارم ولیعهد بتواند بمراقبت در نظم مملکت و تدارك رفاهیت عامه توجه ملت را بخود جلب نماید . در اثنای مذاکرات پس از تنظیم قرار داد روزی فروغی بمنزل من آمد در صحبت از قرار داد سؤال کرد گفتم نظر به پیش‌آمد غیر از آنچه دست و پا کرده‌اید چه می-توانستید بکنید.

حقیقت این است که باز رقابت بین انگلیس و روس بجان ما رسید و انگلیس است که در قراردادقاعدهٔ ترك ایران راپس از جنگ بر جا نهاده و از طرف امریکا تأیید شد.

۱ـ مدتی بوده است که از اطراف به انگلیس اظهار میشده است که پهلوی را شما بر ما مسلط کردید و نیمهٔ آخر برگرام ده ساله راه باین شکایت میداد و سخنهائی میرفت و محرمانه مذاکراتی در بین میشده است شبها اتومبیل سفارت آلمان درب سرای ولیعهد دیده شده بود .

بعضی وقایع اتفاقیه

رویداد	تاریخ	رویداد	تاریخ
۱۳۱۳			
جشن فردوسی	۲۲اردیبهشت	مسافرت شاه بترکیه	۱۲ خرداد
مصاحبه باغازی	۲۰ خرداد	شرکت درمجمع عمومی اسلامبول	۲مهر
ولیعهد سوئددرتهران	۲۰ آبان	سنك‌دانشکدهٔپزشکی	۱۵ بهمن
۱۳۱۴			
کشف حجاب	اول‌فروردین	تأسیس‌فرهنگستان	۱۴اردیبهشت
کلاه تمام لگنی	اول‌خرداد	حل‌اختلاف سرحدی‌باعراق	مرداد
نمایش عتیقیات دراروپا	شهریور	کابینهٔ جم	۳آذر
۱۳۱۵			
مراجعت ولیعهد ازسویس	۱۷ اردیبهشت	استعفای ادوارد هشتم	۱۱ آبان
فوت داور	بهمن		
۱۳۱۶			
نصب مجسمه درایستگاه راه‌آهن	۱۵ خرداد	ختم مناقشهٔسرحدعراق	اواسط‌تیر
مجسمهٔ بهارستان	۲۰ شهریور	سنك‌کارخانهٔ‌آهن	۲۲مهر
فروش‌خالصهٔ تهران	۲۰ آبان		
۱۳۱۷			
پیمان‌سعدآباد	۴ تیر	اتصال‌راه‌آهن‌جنوب	۴ شهریور
ایرانی بودن‌فوزیه	۱۴ آبان	فوت‌کمال‌پاشا	۱۹آبان
حرکت‌ولیعهدبمصر	۵اسفند	مراسم‌عقد فوزیه	۲۴ اسفند
تبعیت‌فوزیه	۸آذر		
۱۳۱۸			
عروسی ولیعهد	۹ اردیبهشت	کابینهٔ متین‌دفتری	۲۰آبان
سرشماری تهران(۵۴۰هزار)	۱۰اسفند	نصب مجسمهٔ میدان‌سپه	۲۵اسفند
۱۳۱۹			
کابینهٔ علی‌منصور	۴تیر	تولد شهناز دختروليعهد	۵ آبان
۱۳۲۰			
طرح‌فروش موقوفات	۱۳اردیبهشت	ورود قشون روس و انگلیس	۳ شهریور
کابینهٔ فروغی	۵شهریور	حکومت نظامی	۸ شهریور
استعفای پهلوی	۲۵شهریور		

Title Mantakhab-ul-Lughát-i-
Author Sháhi jahání.
Accession No. 26402
Call No. 891.503 K, 41 M

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

سلطنت محمد رضا شاه

Title Mantakhab-ul-Lughát-i-Sháhi jahání.

Author

Accession No. 26402

Call No. 891.503 K, 41 M

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
	١٤٠٥	١	
	٢٤٠١	١	
	2073		

صبح روز ۲۵ شهریور اعلیحضرت محمد رضا شاه بر سر سلطنت مستقر شدند و فروغی[1] بادامهٔ خدمت مفتخر گشت . عصر روز ۲۶ شهریور شاه جوانبخت بمجلس تشریف فرما شده رسم تحلیف بجا آوردند .

پهلوی‌دارائی خودرا از جنس ونقد باعلیحضرت محمد رضا شاه هبه کرد که بمصارف‌مفیدهٔ مملکت صرف شود ، کارخانجات خصوصی بدولت تعلق گرفت ، شاه جوان الحق‌داد داد وبخشش‌را داد ، قاآن ثانیش باید خواند.

در نطق سلام نوروز فرمودند معروف است صد سال باین سالها چـون مخاطب ملت است می‌گویم هزار سال باین سالها ، توفیق باریتعالی سعادت ملت را یار باد، باید کار کرد و کارآنگاه نتیجه‌ای ببار می‌آورد که بصحت‌و صمیمیت باشد ، اتفاق‌وسیلهٔ نجات‌است ، میهن پرستی‌جزرعایت مصالح نوع نیست این بود فهوای فرمایشات ملولانه .

شاه ماضی عنایت مخصوص‌بکار داشت و مراقبت تمام‌به‌صرفه جوئی .

توجهات ملوکانه هم از بدو امر بتدارك بیمارستان ، بذل ده میلیون ریال باشخاص بینـوا در سراسر کشور ، توجه بمبارزه بامالاریا ، تقسیم جوایز باهل فن که بدیعی مفید در کار آورند، تأسیس آسایشگاهها در ولایات خصوص در زمستان و در هر دو مورد بذل مال فرمودند.

گردل و دست بحروکان باشد　　　　دل ودست خدایگان باشد

روز ششم‌مهر شاه ماضی باتفاق‌مادر شاهپورها (دختر مجلل)و فرزندان: علیرضا، عبدالرضا، حمید رضا ، شمس و فاطمه و فریدون جم شوهر شمس از بندر عباس بطرف‌بمبئی حرکت کردند قصد سکنی در پرو غرب امریکا بود ، سیاست بد بینی راه را سوی جزیره موریس پیش آورد که جزیره‌ای پرت و بدهواست ، تاج را بتقلید ناپلئون‌از دست امام جمعهٔ خوئی گرفتند و خود بـر سر نهادند عاقبت کارشان هم شبیه بعاقبت ناپلئون شد او را به سنت هلن‌بردند ایشان را بموریس، الهی عاقبت محمود گردان .

جماعتی از محبوسین سیاسی آزاد شدند بعضی مأمورین‌نظمیه مورد تعقیب ،تعلیمات‌نظامی از برنامهٔ متوسطه و پیش آهنگی از برنامهٔ دبستانها حذف شد ، مادهٔ واحدهٔ ۲۵ دلو ۱۳۰۳راجع بریاست کل قوا لغو و ژاندارمری از نظام مجزی.

۱۰ مرداد ۱۳۲۱ جماعتی غالب از اعضای نظمیه از طرف قوای انگلیس باحتمال سابقهٔ هوا خواهی آلمان توقیف و روانهٔ عراق شدندمنجمله متین دفتری که سابقهٔ وزارت و ریاست‌کابینه داشت . مشهور شد که طرفداران آلمان اجرتی هم داشته‌اند چون بنقد نمی‌شد پرداخت تقسیم‌جنس در کار بوده است . در کوههای اطراف اصفهان آلمانها تلگراف بی سیم داشته‌اند و زاهدی‌فرمانده

۱ـ قابل توجه است که فروغی در بدایت و نهایت دست اندر کار بود هم در تاجگذاری‌هم در موقع استعفا و سوگواری

نظامی محل رابط بوده است ، به بهانهٔ شکار بکوه میرفته ومخابره‌میشده دستگاه جاسوسی‌انگلیس کشف میکنند . در موقعی که زاهدی بکوه رفته بوده است از طرف انگلیس مأمورینی بمنزل او رفته از زیر تختخواب صندوقی بیرون می‌آورند که در آن اسنادی بوده است می‌برند و زاهدی را نیز در مراجعت گرفته به بغداد انتقال میدهند. در خیال کودتا و چپاول شهر هم بوده است ، اخوی زاده مصطفی‌قلی‌خان که استاندار بود زیر بار نمیرود ، امان از این اخلاق .

دولت ومجلس سر بگریبان ناظر پیش‌آمدند و منتظرفرمان ، ملت گرفتارتنگی وگرانی نرخها ، درغلا گندم شد خرواری چهارصد الی ششصد تومان ، پول روزبروزتنزل میکند درجنگ پیش اگرضرر داشتیم‌مبالغ گزاف طلا از روسیه انگلیس و ترکیه بایران آمد این نوبت نرخ بلیره از قرارسیزده تومان بستند دولت را مجبور بچاپ کاغذ کردند وخریدهای خودشانرا بپول مملکت برگذار کردند و گفتند درمقابل طلا ذخیره کرده آخرسر قرض خودمانرا میپردازیم مقداری هم طلا ببانك رسأندند مبالغ گزاف طلبکارماندیم که روسیه درمقابل تا امروزکه دهم فروردین۱۳۲۷ است کراوغلی میخواند و امریکاجنس میپردازد غالب بیمصرف ، هنوز نرخها بالا است مردم در زحمت ونگرانی در پیش‌بینی درهرغوغا وجنگی جماعتی به نوا میرسند (تازه بدوران رسیده) و چندین برابر از اهالی بینوا میشوندومستعد بلوا.

کنفرانس سه دولت

چرچیل میداندارهنگامه ، هرروز درمحلی جرگه‌ای میسازد وقراردادی میپردازد ، گاه روی دریا گاه روی زمین و اگرمیسربود روی هوا ، در اتلانتیك و افریقا مکررملاقات بین چرچیل و روزولت اتفاق افتاد نوبتی هم درمصر چانکایچك رئیس جمهوری چین شرکت کرد . استالین زمامدار شوروی بجاهای دور ــ دست نمیرود ، در اوایل آذر۱۳۲۲ کنفرانسی درتهران واقع شد ، استالین،روزولت و چرچیل در تهران انجمنی کردند ۵ـ۸ آذر.

چرچیل درسفر پیش ازشاه دیدن کرده بود ، روزولت از کمرعاجز است وحرکت برای او دشوار، استالین بدیدن شاه آمد واظهارمودت کرد

اعلیحضرت برای بازدید استالین و دیدن روزولت و چرچیل بسفارت روس تشریف بردند ایران اعلان جنگ بموافقت متفقین نمود.

اعلامیهٔ دول ثلاثه
اول دسامبر ۱۹۴۳

خلاصه ـ دول ثلاثه کمکهای ایران را خصوص در قسمت تسهیل حمل و نقل مهمات اذعـان میکنند موافقت دارند در مقابل مشکلات اقتصادی خاص که برای ایران فراهم آورده‌اند کمك اقتصادی خود را تاحدامکان بدولت ایران ادامه بدهند .

راجع بدورهٔ بعد ازجنگ دول ثلاثه موافقت دارند که هرنوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران بدان مواجه بـاشد از طرف کنفرانسها یا مجامع بین المللی کـه بـرای مطالعهٔ مسائل اقتصادی بین المللی تشکیل شود بـا مسائل اقتصادی سایر ملل متحده مـورد توجه کامل قرار بدهند .

دول ثلاثه درحفظ حاکمیت و تمامیت ارضی ایران اتفاق نظر دارند و در بـرقراری صلح بین الملل طبق منشور اتلانتیك که مورد قبول چهار دولت است استظهار وینستون چرچیل ژ. د. استالین فرانکلین روزولت .

منشور اتلانتیك

منشور اتلانتیك[1] اساس عهود تالیه است که بین روزولت وچرچیل ۱۴ـ اوت ۱۹۴۰منعقد گردید[2].

۱ــ معاهدات روی زمین پا در هوا است چه عجب اگرمعاهده روی دریا نقش برآب شود .

۲ــ چه حوب بود که روی آب آتش جدال را بآب ترحم براهالی زمین مینشاندند و طرح صلحی میریختند سنگ تجارت سبوی سلامتی را شکست

روی کشتی پرنس اف ولز طرح کشی درمیدان قهروآشتی ریخته شد برهشت فصل :
عدم طمع بخاك یکدیگر.
مخالفت با تغییرات درحدود که با موافقت آزاد ملل مربوطه نباشد.
شناختن حق ملل در انتخاب حکومت خود.
تسهیل امرتجارت ملل خواه غالب خواه مغلوب وکمك اقتصادی.
برانداختن ظلم (نازی).
اقامهٔ صلحی که همه برخوردار باشند.
آزادی مراوده دردریاها.
خلع سلاح مللی که ممکن است دست به تعدی بیازند (تشخیص متعددی را کی بدهد).
اگر این هشت در بروی ملل گشوده میشد دنیا بهشتی میگشت متأسفانه بالا رفتیم آب بود پائین آمدیم دوغ بود قصهٔ ما دروغ بود، میرسیم ومی‌بینیم چه میگفتند وچه کردند.

بزرگی سراسر بگفتارنیست دوصد گفته چون نیم کردارنیست

فرمان اعلان جنگ

بناببیشنهاددولت برطبق اصل‌پنجاه ویکم قانون‌اساسی ازتاریخ۱۷شهریور ۱۳۲۲ حالت جنگ را بین کشورخودمان وآلمان مقررواعلام میداریم.

مدلول پیمان اتحاد

برای مزید استفاده از مقررات منشور اتلانتیك که دول متحدهٔ امریکا و انگلیس برآن توافق کرده‌اند و دولت شوروی نیز در سپتامبر آن سال اصل مزبوررا تأیید کرده است و دولت شاهنشاهی هم تمایل خود را بآن اصل ابراز مینماید، بین ایران و دولتین انگلیس و شوروی پیمان اتحاد بسته شد ۶ بهمن ۱۳۲۰ مشتمل بر۹ فصل وسه ضمیمه ازطرف ایران علی‌سهیلی وزیرامورخارجه، ازطرف انگلیس سرریدر ویلیام بولارد وزیرمختارونمایندهٔ فوق‌العاده انگلیس، ازطرف جماهیرشوروی آقای آندره آندرویچ اسمیرنف سفیرکبیر فوق‌العاده شوروی.

نمایندگان فوق بموجب اختیارات ثابته موافقت کردند:

۱ـ تعهد مشترك ومنفرد در حفظ حاکمیت وتمامیت ایران.
۲ـ انعقاد پیمان فیمابین.
۳ـ تعهد مشترك ومنفرد دردفاع ایران ازحملهٔ آلمان یا دولت دیگر.
اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوندباتمام وسایل غیرازقوای نظامی با دول متحده‌همکاری کنند و بدول متحده حق غیر محدود در استفاده ازوسایل میدهند: خاك، آب، راه رودخانه، بنادر، میدان تلفن وتلگراف ومساعدت درفراهم آوردن مصالح وکارگر.
حوائج ضروری ایران منظورخواهد بود.
۴ـ حضورقوای نظامی دول درخاك ایران اشغال نظامی نخواهد بود و بازتنظیم قراردادهای مخصوص برای معاملات وطریق واگذاری ابنیهٔ متحدین پس از جنگ بایران و حدود مصونیتها که قوای دول متحده ازآن برخوردارخواهند بود.
۵ـ بردن قوای خود پس از اتمام جنگ با آلمان وشرکای او در منتها شش ماه بعد و اگر زودترصلح شد بدون درنگ پس ازصلح.
۶ـ دول متحد با کشور دیگر قراری در بین نخواهند آورد که از جهتی بحال ایران مضر باشد وبرخلاف این‌پیمان‌پیمانی‌نخواهندبست، درامور مربوط بایران باایران شورخواهند نمود.
اعلیحضرت هم درروابط خود با کشورهای دیگر روابط دوستی ای منافی این پیمان اختیار نخواهند کرد.
۷ـ تعهد سعی دررفع اشکالات که درنتیجهٔ جنگ حاضر پیش بیاید.
۸ـ دوام این پیمان تا موقع بیرون بردن قوای متحدین از ایران خواهد بود.
۹ـ این پیمان برای طرفین الزام آور است.

ضمیمهٔ اول ودوم تأیید فصول عهدنامه است وضمیمهٔ سوم راجع بعدم‌تقاضا از ایران بشرکت در مخارج نظامیان متحدین .

در صورت سقوط این پیمان قبل ازصلح فصل نهم ضمیمهٔ اول بقوت خود باقی خواهد بود و آن تعهد دولت انگلیس است که درهیچ کنفرانس برضرر ایران تصویبی نکند وراجع‌به امورایران قبلا شورکند .

انعقاد این عهدنامه ۶ بهمن ۱۳۲۰ بتصویب مجلس رسید .

انگلیس در حسن نیت رفیقش ظنین است تعهداتی برخود تحمیل میکند حق حاکمیت و و تمامیت استقلال ایران بصرفهٔ او است ، همه سنگ در راه تجاوز مدعی میگذاردچه خوب گفته است هرکه گفته :

تفرقت غنمی فقلت لها رب سلط علیها الذئب و الضبعا

تلگراف شاه بروزولت

از آنجا که میدانیم جنابعالی با کمال توجه ناظر جریان وقایع در ایران میباشید خوشحالم که باطلاع جنابعالی برسانم که دولت ما با توجه به‌اصل منشور اتلانتیك که با آن کمال موافقت را داریم پیمان اتحاد با دولت انگلیس و دولت جماهیر شوروی بستیم ، بامضا کردن این سند ما اتکای خود را بحسن نیت و دوستی دیرین که بین کشورهای متحد امریکا وما وجود دارد ابرازمیداریم واطمینان داریم که رویهٔ دیرین جنابعالی نسبت بمبادی اصلی این پیمان اجرای تعهداتی را که در این پیمان مندرج است تضمین میکند وبرای کشوروملت ما آیندهٔ درخشانی درسایهٔ صلح و آرامش درداخل مرزهای کشور ایجاد میکند . محمد رضا پهلوی .

جواب روزولت

تلگراف اعلیحضرت را مشعر براینکه دولت ایران پیمان اتحاد با دولت انگلیس و دولت جماهیرشوروی سوسیالیستی بسته است دریافت داشتم ، این پیمان را مطالعه کرده و خیلی خوشوقتم که می‌بینم درضمن شرایط آن تعهد دول متفقه درمحترم شمردن تمامیت ارضی ، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران و همچنان تعهدات چندی‌ازطرف اعلیحضرت که درخوردوستی باستانی که بین مملکت ما ازسالیان درازموجود بوده ومیباشد دایر برهمکاری با متفقین در مبارزهٔ آنها برعلیه متجاوزین ظالم که سعی دارند حق بقای دول آزاد را انکار کنند منظورگشته است. آرزوی من این است که عقد این پیمان ترقی مسالمت آمیزایران را تقویت کرده وسعادت ملت اعلیحضرت را تأمین نماید . فرانکلین روزولت.

دورهٔ واویلا

آشوب درتمام ذرات عالم است ، روی کره میسوزد ، خشك وتر، مرد و زن ، در تهـران قشون روس یکطـرف قشون انگلیس یکطرف قشون امریکا بین‌این دو، سی‌چهل هزار نفر لهستانی غالب با دست خالی وارد تهران شدند وسربارزحمتهای‌دیگر، اضطراب‌بجائی‌رسیدکه یاران فراموش کردند عشق ،روزنامجات رنگارنگ در انتقاد دورهٔ پهلوی هماهنگ ، میـدان بدست آورده ضرب شست مینمـایند . در دورهٔ پهلوی زبان انتقاد وفحاشی خاموش بود دلها تنگ نام وننگ فراموش شد ، ورثهٔ مقتولین در قصردعوی قصاص دارند ، اجزای شهربانی مورد تعقیب ، مختاری زندانی شد ، زشت و زیبا درهم آمیخته ، اغراض بقالب ریخته ، درمحاکم غوغا است ، دولت خسته ، رشته گسسته .

آلمان بقفقازنزدیك شد اضطراب افزود، سخنی ازجبههٔ قفقازمیرود، روزبروزعدهٔانگلیس وامریکا می‌افزاید آذوقه میکاهد ، آخر تدبیر دولت تشکیل وزارت خواربار شد مزید برعلت گشت وتدین مورد تهمت وتعقیب .

دورهٔ چهاردهم تقنینیه دایرشد ۶ اسفند ۱۳۲۲ غوغای اعتبارنامه برسایر غوغاها اضافه ، شرح جنجال وقیل وقال درمجلس از صحبت ما بیرون است همینقدر گوئیم که لحنها بیغاره است و حضور قشون اجنبی یگانه چارهٔ پتیاره .معروف است در جهنم ماری است که از او پناه به عقرب میبرند،اگرفتنه جویان ساکتند از بیم نیروی اجنبی است ، میلیسپو کـه برای مالیه استخدام شده

بود وارد شد ، اختیارات نا محدود برای او بتصویب رسید ، قانون مالیات بردرآمد و اختیار ضبط مازاد محصول از مصرف مالك برقرار گشت ۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ ، از حیث نان سکونتی حاصل شد انتظار بهبودی به طفیل رئیس مالیه که امریکائی است فوق آن است که وضعیت اجازه بدهد .

میلیسپو هم اختیارات خودرا ازحد تجاوزداده تصرف درامووری میکند که محتاج تصویب مجلس است ، روزنامه‌ها انتقاد میکنند وفریاد میزنند ، این داد وبیداد هم از حد اعتدال بیرون است، برسرتغییررئیس بانك‌کشمکش بین‌رئیس مالیه ورئیس بانك‌ملی دایراست ازمقالات درروزنامه کاربانتشاررسالات کشیده است .

آلمان که ازاستالین گراد پیش‌آمده بود در اواخر سنهٔ ماضی و هذه‌السنه (۱۳۲۲) عقب می‌نشیند ، درجبههٔ دوم مقداری از خاك فرانسه بتصرف متفقین آمده است به‌ایتالیا نفوذ کرده‌اند نگرانی تخفیف یافته احیاناً مال‌التجاره وارد میشود در وسایل حمل ونقل هم گشایش حاصل شده است . کابینهٔ ساعدهم پس‌ازتزلزلی ثباتی یافته امید بهبودی میرود .گندم که در سنهٔ گذشته به‌پانصد ششصد تومان رسیده بود (۳۰۰ کیلو) به صد و پنجاه و کمتر داد وستد میشود ، برنج‌که تاهزار تومان خرواری رسید اینك سیصد وچهارصد داد وستد میشود قند که یکمن (۳ کیلو) پنجاه تومان (۵۰۰ریال) بفروش میرفت حال بیست‌تومان ارزش دارد قیمت پارچه تنزل نموده‌است تاروزگار چه باز پیش‌آورد .

یکماه است جنگ راکداست ، دراین اوقات که ثلث‌آخرمهراست (۱۳۲۳) چرچیل به‌مسکو رفته است ، روسیه شکایت ازنرسیدن ملزومات کافی میکند .

برسرنفت‌آتش روشن است متفقین درازای زحماتی که بایران وارد آورده‌اند وبعبارتی که شایع‌شد ایران را پل‌پیروزی میشناسند چشم به‌یگانه منبع دست به‌نقدکشوردوخته‌اند . روسیه‌مصرتر است ، مذاکراتی هم‌شده‌است ، مجلس این‌صحبت رابه‌خاتمهٔ قطعی‌جنگ موکول داشت ، انگلیس و امریکابه‌تأمل تن‌دردادند ، روسیه به‌تهدید پرداخت ، حزب توده که برانگیختهٔ اواست‌حمله‌بمجلس میاورد ، در روزنامجات خود بقبول تقاضای روسیه دعوت میکند ، نفت‌های روی زمین رو به‌اطفا است برسرنفتهای زیرزمین‌آتش برپااست .

درکابینهٔ ساعد صحبتی رفته‌بود ، نمایندهٔ شوروی‌کافتارادزه معاون وزیرخارجه برای گرفتن نتیجه بتهران‌آمد ، برخورد بمنع مجلس ، منجربقطع روابط شد ساعد کناررفت .

کی کابینه بسازد ؛ دو هفته سخن ازمصدق میرفت، مدعی پابرجای میرزاسیدضیاء،درمجلس بقای بروکالت را شرط کرد و نزاکت را از حقوق ریاست وزراء صرف نظر ، صورت نگرفت گفتند اختیار او برای آن بود که از مجلس بیرون برود آنکه میتواند استیضاح کند چرا خود را مورد استیضاح قرار بدهد درتاریخ ۴آذر ۱۳۲۳ رأی اعتماد به مرتضی قلی بیات داده شد که از خویشان مصدق است . به‌پیشنهاد مصدق قانون مجازاتی برای وزیر و سفیری تصویب شد که صحبت از امتیاز نفت بمیان آورد دولت اجازه بطرح نقشه در طریق استخراج و احیاناً فروش نفت یافت (۱۱ آذر)

دروغ یاراست تبعید میرزاسیدضیاء طباطبائی‌هم بتقاضای شوروی درالسنه جاری‌است مخالفت با سیدضیاء روی‌ضدیت جدی باحزب توده‌است که درسایهٔ حمایت پرچم داس وپتك کارمیکند یکی‌از نسق‌های جاهلیت گذاردن خزوکی بود زیرکلاه متهم که اقرارکند، سیاست قوی‌نسبت بضعیف امروز درحکم‌آن خزوك است .

چرچیل درمراجعت درمسکو در پارلمان نسبتی را که باو میدادند خود اظهار کرد که هرروزچون مستمندان (پیرزنان) بدرخانهٔ این وآن میروم در این‌موقع خاتمهٔ جنگ را به‌بعدازبهار نوید میدهد .

میلیپسو را فکردیکتاتوری بسر آمده است ، حضور قشون امریکا بادی بدماغ اواندا‌خته

مدعی است که پیشنهاد تعلیمات عمومی چرابدون استحضار او بمجلس داده شده است شاید این ایراد بیجاهم نباشد چه تنظیم بودجه بعهدهٔ اواست لیکن تعطیل حقوق افسران که رئیس بانك ملی باید باختیارمن باشدآب برداراست ، ظاهراً منظورنصب یکنفرامریکائی وشاید مآرب دیگردرکاراست، من از مستشار خارجهٔ سرخود خیر ندیدم اگر بعضی خسارت اقتصادی بما نزدند خسارت سیاسی وارد آوردند .

غوغای شوسترراباسفارت روس من دربرلن در روزنامه خواندم مادام دیتریشی تمجید کرد و عبارتش نسبت بشوسترمرد تمام‌بود ، من که ازاوضاع خودمان اطلاع داشتم‌دیدم که‌آخرخوبی‌ندارد وکارمرد تمام‌ناتمام خواهدماند .

درنتیجهٔ تقاضای بیمورد،اختیارات میلیپسولغوشد،درجواب گله‌مندها سفارت‌گفت خودتان‌او راآوردید دولت امریکا مداخله‌ای نداشت .

میلیپسورا ازسفرسابق خوب میشناسم یك‌دنده‌است وبد کله .

آسمان هم براحوال ما میگرید ، بیست روزاست مستمربرف وباران داریم معهذا با خرابی بسیار درخانه‌ها می‌خندیم و دلخوش میکنیم که سال دیگرآب داریم ، دراین‌سنه کم‌آبی باندازه‌ای بودکه زنهای اهل محل دروازهٔ شاه عبدالعظیم اجتماعی کردند و اخبار بآتش نمودند از شهرداری کامیونهای‌پرآب بمحل‌آمد ازآتش‌پرسیدند زنهاگفتند خودمان‌آتش‌گرفته بودیم وباظرفهائی‌که‌همراه داشتندآب‌کامیونهارا بردند وحال‌آنکه درآن‌محله همهٔ خانه‌ها چاه‌آب داشتند .

کارها بطوری گره خورده‌است که قمهٔ اسکندرمیخواهدکه‌شکافته شود (گره‌گردن).

جمعه ۲۳/۲/۱۰ جشن‌سرسال انجمن سه‌نفره‌است ، دراین‌روزبودکه روزولت دراثر اظهارات شاه درمقررات بین‌خودشان نقطه‌روی حفظ استقلال‌ایران گذارد .

روزنامه‌ها تند و کند از بیرون بردن قشون از شهر صحبت میکنند در شهر ثلث عابرین اجنبی‌اند ، روس امریکائی هندی با افسران انگلیس ، روسها در مدت جنگ کمترمزاحم بودند، امریکائی‌ها اجازهٔ آزادی بیشتری بخود میدادند و دستشان در خرج باز بود و نرخها را در شهر بالا بردند .

درشمال ایران نقشهٔ دیگری درکاراست ، روزنامهٔ رهبر زمزمه میکند که شمال ایران حریم روسیه است ، خداوند این‌آزادیخواهان وطن‌پرست دوآتشه راهدایت فرماید.

چرچیل نطق مفصلی درپارلمان ایراد نمودخلاصه‌آنکه نظر ماآن است که هرقومی بفهوای اکثریت‌خود (ازآن حرفهااست) دررفاه باشد اکثریت هم‌یکی ازآن دلخوشیها است که بسی دردسر تولید کرده است .

روزولت درآمال امریکا گوید تجربه برما معلوم کرد که آرامش و سعادت ما موقوف بملل دور دست است باید ما خودمان را عضوی از سازمان کلی بدانیم و آن رعایت دوستی است برای تحصیل دوستی اگر ملل عملا با ما طریق دوستی بپیمایند متوقع دوستی ما باشند ! مخاطب کیست ؟ من‌نیستم !

تامحورسیاست روی مرکز تجارت‌وتمدن روی‌اصل صادرات‌است ، لغزش متبادر است، آلمان خراب‌شد روی پیش‌دستی در صنعت وتجارت .

استملاك منازل دیگران بهرمذهب غصب است وحرام ، اما چون این لقمهٔ حرام را همه خورده‌اند آلمان ملامت ندارد اگر مطالبهٔ سهم خود را میکرد اضطرار اورا ناچار از تهور نمود . نکته سنجان گفته‌اند جنگ را آنکس سبب بوده است که پیش‌آورده است نه آنکه پیش‌قدمی‌کرده است وبازآن تهوررا تصدیق‌نمی‌توان کرد .

سرانجام کارپهلوی

پهلوی ازمردانی بود که میشود به انگشت شمرد اگر از اشراف مملکت نبود ومعلومات ادبی نداشت تهور و کفایت او از یکطرف و خالی بودن مملکت از اشخاص با حزم و عزم از طرف دیگر او را بمقام

شامخ رسانید .

بالای سرش زهوشمندی　　میتافت ستارهٔ بلندی

هنر اول رضا خان خواستن عذر کلرژه بود سرهنگ جدید روس از حزب بلشویك . از نارضامندی صاحب منصبان دیگر استفاده کرده قراولان مرکز قزاقخانه را از فوج خود گذارده بتهدید استعفای کلرژه را گرفت، استارسلسکی بجای او رئیس شد در این مقدمه هاوارت درقزاقخانه سبز میشود .

در موقعی که بنابر قرارداد ۱۹۱۹ میبایست مدیر انگلیسی دست روی نظام بگذارد در پیش بینی رضا خان بتوسط حسین‌خان هنگ آفرین معلم موزیك قزاق از حشمت‌الدوله وزیرجنگ تقاضا میکند که در موقع تحویل قزاقخانه بژنرال دیکسن انگلیسی او را برای اینکار معین کنند قبل از آنکه هنگ آفرین فرصت صحبت با حشمت‌الدوله بیابد به اشارهٔ دیگران مأمور اردوی قزوین میشود .

دورهٔ زندگی پهلوی آئینهٔ عبرت است از سربازی بسرداری ، ازسرداری بسلطنت تاپیش آمد حادثهٔ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

چنین است رسم سرای فریب　　نگیرند عبرت و امر غریب

پهلوی رفت ، لجام از سریاوه سرایان برداشته شد ، فحش وفحشا متن وحاشیهٔ روزنامه‌هارا فراگرفت نه‌عرض ماند نه‌ناموس بزرگترایرادی که به‌پهلوی میگیرند منع ازهرزه درائی‌است‌ومااینرا ازهنرهای اومیدانیم ولوقدری زیاده‌روی شده باشد .

زبان بریده بکنجی نشسته ، صم‌بکم　　به ازکسی که نباشد زبانش اندرحکم

درمیدان فساد اخلاق تاختنی کردند که مشکل بتوان میدان رااازفجایع پرداخت .

تاریخچه

کریم‌خان سرسلسلهٔ زندیه پادشاهی رئوف ومهربان در عین حال با جربزه بود پس از او خوانین زندیه بجان هم افتادند و بیم هرج و مرج میرفت .

آقا محمدخان سرسلسلهٔ قاجاریه مردی مدبر و مدیر بود اطراف مملکت را جمع آوری کرد ، ایراد وارد به‌آقامحمدخان قتل وغارت درگرجستان بود که سبب ازدست رفتن قفقاز شد .

ملکم درتاریخ خودمینویسد ازحاجی ابراهیم‌خان ازشجاعت‌آقامحمدخان پرسیدم‌گفت کله‌اش نگذارد‌کارببازوبکشد .

ازکلمات خود خان‌است که اگرشاه عباس سلطان میشد، نادرلشکرکش ، من وزیر، عالم را مسخرمیکردیم البته تصورصحیحی ازعالم‌نداشته‌است .

در دوره‌ای که ما دیدیم در پروس این مقارنه دست داد گیوم اول، بیسمارك و مولتکه از پروس دولت آلمان بدان عظمت راساختند.

اگرآقا محمدخان گفته بود درآن اجتماع مملکت راآباد و اهالی را خرم و شاد میکردیم بعقل نزدیکتربود .

درزمان فتحعلیشاه ایران روابط بیشتری باممالك غرب پیداکرد ازروسیه وانگلیس سفراء بایران‌آمده بودند ناپلئون اول که راه به‌هند میخواست باب مراوده باایران گشود دررقابت‌همسایه‌ها جنگ باروس‌پیش آمداگرایران استطاعت زمان نادر را داشت‌رنجش‌قفقازی وحریف تازه رامیبایست درمیزان گذاشت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در مشورت از وسعت خاك وعدهٔ نفوس و میزان درآمد پرسید ؟ گفتند ، گفت شما باعده وسرمایهٔ خودتان چگونه وارد جنگ باروس میشوید ؟ نشنیدندجنگیدند و نتیجه را دیدند [1] بزرگترین خسارتی که درآن جنگ به مملکت وارد آمد عهد نامهٔ

۱ـ سفرنامهٔ مکه صفحهٔ ۱۱۸

ترکمان چای بود .

دورهٔ محمدشاه دورهٔ فترت بود ودرهرقدم عهدنامهٔ ترکمان‌چای سدراه ، بازمعلمین‌فرانسوی خواستند وفکراصلاح داشتنداگرچه‌گفته شد :

نگذاشت بملك شاه حاجی درمی — شد صرف قنات و توپ هربیش وکمی

نه مزرع دوست را از آن آب نمی — نه خایهٔ خصم را از آن توپ غمی

بازحاجی به‌تناسب زمان ومیدان وسائل درآبادی وتدارکات قوه میکوشید و باقتضای زمان همانقدرکه میکردند میتوانستند .

دردورهٔ ناصرالدین شاه چشم وگوشها بازترشده بود، دراول‌سلطنت به‌بینائی میرزاتقی‌خان‌در هررشته دست‌بکارگذارده‌شد،دسیسهٔ رجال‌مملکت دست‌آن‌مردکافی‌را کوتاه کرد،دوره‌دورهٔ جاهلیت شد ،آخرتدبیرناصرالدین‌شاه جلب سفراء ازهرمملکت بودکه شاهد رفتار همسایه‌ها باشند ودرتجدد قدرشربت نگاه میداشت .

مظفرالدین شاه خوش‌نیت بود وبی‌قدرت ، میخواست ونمیتوانست ، باقتضای دوره وتقاضای زمانه بافتتاح مدارس‌جدید رغبتی پیداشد وپیش‌آمد راه به‌تشکیل مجلس برگشود چنانکه درمقدمه فوایدالترجمان گفته‌ام ازاودویادگار ابدی ماند .

بروی حلق دودربرگشود شاه سعید — چنانکه بود هماره بخاطرش مضمر

در معارف تا جهل ها کند درمان — در عدالت تا از ستم کشد کیفر

محمدعلیشاه‌ذکاء ودهاداشت ، صاحب‌قلم‌بود وقادربرعمل ، رقابت برادران [1] اورا دردامن روس افکند وحریف راعبوس میداشت باعادات جاهلیت وارد میدان مشروطیت شد نه‌یراوگوارا بود نه مدعیان درخط مدارا ودرگلستان خواندیم[2] .

اگر از هردو جانب جاهلانند — اگر زنجیر باشد بگسلانند

احمد شاه معصوم بود، بقول خودش برای سلطنت ساخته‌نشده بود و دوره‌ای بود پرمصیبت همسایگان مستمر اشکالها می‌تراشیدند اجرای قرار داد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ مجال فکر به رجال دولت نمی‌داد .

فرج بعداز شدت

در نتیجهٔ جنگ بین‌الملل ۱۹۱۴- ۱۹۱۸ روسیه تزاری از هم پاشید ، رژیم جدید روی کار آوردند ، در تخریب رژیم اسبق و اعلان آزادی مطلق عهدنامهٔ ترکمان‌چای‌را لغو کردندکه از مظالم حکومت امپراتوری است، راه عمل از هرجهت برای ایران بازشد و موقع پرواز.متأسفانه ببهانهٔ قرارداد ۱۹۱۹ رشت وتبریز علم مخالفت با مرکز برافراشتند تخم اختلاف کاشتند انگلیس در انتظار عملی شدن‌قرار-داد نیروی نظامی در همدان و قزوین برقرار می‌داشت و روسیه برقابت آتش رشت را باد میزدکار بکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کشید[3] .

میرزا سید ضیاءالدین رئیس دولت شد، در بیانیه گفت قرارداد ۱۹۱۹ را لغو میکنم و قرارداد ۱۹۲۱ را استقبال، تخته را از زیر پای او کشیدند با پشت بند نظام میدان بدست پهلوان کودتا افتاد، سوء تدبیر وقصد تدمیر او روز بروز خیال او را بالا برد حریفی در مقابل نبود و با آنچه پیش‌آمد منجر بزوال سلطنت قاجار شد.

۱- صحبت ازولایت عهد نصرت‌السلطنه میرفت .

۲- پس‌ازرفتن شاه بمجلس‌وسوگند یادکردن که انتظارآرامش وسازش میرفت بمپ‌رضاخان شجاع لشگرچه بود وچه‌جهت داشت که شاه عصبانی ومأیوس نشود . رضاخان شجاع‌لشگر پس‌ازآن عمل بخاك ترکیه متواری‌شد دردورهٔ قیام به‌تبریزآمد وپس ازقیام بالاهوتی بروسیه‌رفت.درآن‌موقع حیدرعمواوغلی محاکمه میشد .

۳- تاریخ تجدید میشود عمل موسولینی سرمشق شد.

دورهٔ پهلوی

دورهٔ پهلوی را من سه قسمت میکنم :

قسمت اول

از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۱۵ آذر ۱۳۰۴ ، هشت ماه چند فوج و عده‌ای سواردور تبریزراگرفتند، مردم شهردردفاع فایق آمدند، عده‌ای قزاق در یکشب بتهران مستولی شدند و آب از آب نجنبید این بود تفاوت خواب با بیدار و نتیجهٔ زمامداری سپهدار .

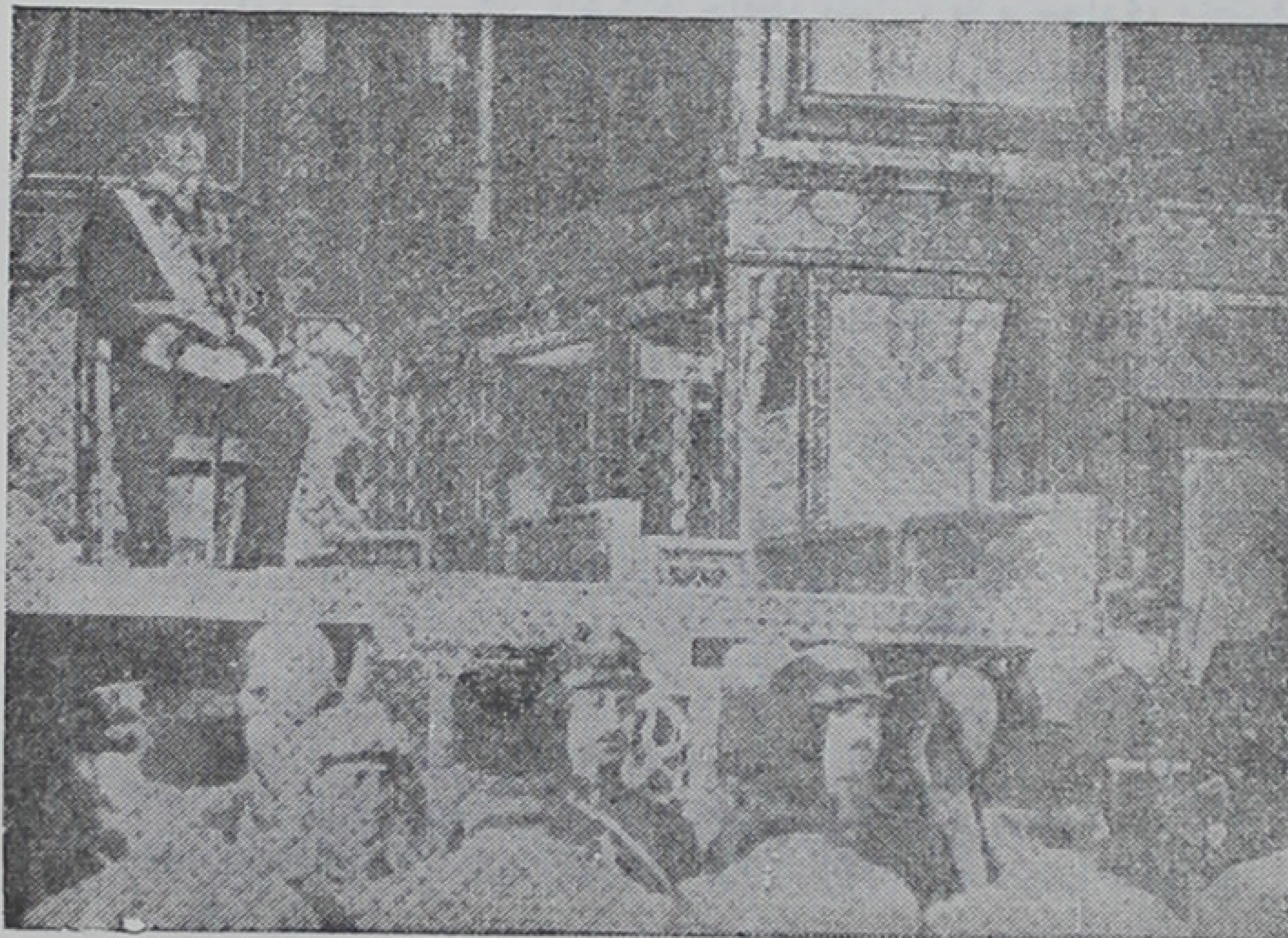
رضاخان بقول خودش در قزوین نهایت آرزویش وزارت جنگ بوده، بالاستحاق سردارسپه است، مردم از اوضاع دلتنگ، از احمدشاه مأیوس ، سردار را مرد کار دیده دور او گرد آمدند تدابیر معکوس وتملق چاپلوس روز بروز هوای سردار را بالا برد ، احمدشاه هم بی عنایت باوضاع، هردم مملکت را وداع میگوید التمر یانع و الناطور غیرمانع .

نظام، نظمیه و امنیه در فرمان سردار است ، کرسی ریاست وزراء هم‌تفویض او شد، بالطبع حکام ولایات هم در تحت نفوذ او درآمدند، جمهوری را آقایان منورالفکر اقرب بعمل میدانند با اینکه ابعد بمصلحت است دور علم جمهوری آتش‌افروزی کردند آخرنقش برآب شد رنگ‌سلطنت ریختند، روز ۱۵ آذر از قوه بفعل آمد وقع القوس فی ید باری‌ها.

در دورهٔ ریاست وزراء هیجانی در ادارات وجریانی در امور پیدا شده بود همه امید بخش اگر برداشت بآداب جاهلیت بود فرو داشت جبرانی نمود.

قسمت دوم

در این دوره که دورهٔ اول‌سلطنت است رعایت‌افکار وعنایت بشعار میشد، اشاره بحسن اخلاق میرفت، بحضرت‌عبدالعظیم‌تشریف میبردند. انعامات میدادند. طایفه‌ای از متجددین خواستند پهلوی را بخود نسبت بدهنددر مدرسهٔ تربیت را بست و طویله کرد، مجلس مقامی داشت و ملت احترامی، تأسیسات مفید بسیار شد ، بساختن راه‌آهن توفیق یافتیم اقتصادیات نمو لایق کرد ، قوانین ازمجلس‌گذشت، عایدات دولت روز بروز افزود، شهرها بخیابانهای وسیع وعمارات مجلل مزین گشت ، دولت که همیشه دستش برای مختصر مبلغی دراز بودصدهزار لیره بدولت شوروی مساعدت میتواند کرد . برنامهٔ دهساله‌در نظر گرفته شد ، اساس برنامه‌آوردن نویها بجای معمولات و آداب کهنه است‌وياداز دورهٔ‌پهلوانی لباس متحدالشکل،قران ریال شد ، من کیلو، ذرع متر، دینار یك برده برارزش افزود (وسودی نبود) بنائی، نجاری،خاتم‌-



سلام تخت مرمر

کاری رونق گرفت گلهای آرزوهای سی‌ساله در بستان کشور رخ برنمود تاآنجا که شگفت‌آور بود که در چند شعر در مقدمهٔ ایران باستان گفته‌ام:

شادزی ای مرز ایران شادزی — کز زیان‌رستی و شد هنگام‌سود
دست نیرومند کت بد آرزو — ز آستین پهلوی رخ بر نمود
رخنهٔ بیگانگان هرروزه کاست — فرهی ایران زمین هردم فزود
مرستمگر را بهرجا دست‌بست — مستمندانرا زبند او پا گشود
آبروئی در به میهن شد پدید — کانچنان اندر گمان کس نبود

قسمت سوم

یکی از تدابیر دول مغرب این است که ملل مشرق را بقبول آداب و رسوم زندگی پرطمطراق خود آلوده کنند و تحت شعاع خود بیاورند. از اطراف ورود ترکیه را به تمدن بولواری بگوشها کشیدند[1] ماراهم‌آلودهٔ زندگی پرتکلف کردند، تك خویش را فراموش کردیم و از برای آوردن نویهای اواخر برنامه می‌بایست زهره چشمی از مردم گرفته شده باشد. آن فرمایش که هرمملکتی رژیمی دارد رژیم ما یکنفره است[2] بتمام معنی جلوه‌گر شد، عامه‌مغلوب، مجلس مرعوب، ناطقین ندای تثلیث‌درسرتاسر مملکت درانداختند: خداشاه میهن؛ دیانت که اساس اخلاق است از قلم افتاد اوامر منسوخ ماند، نواهی رواج یافت، مشتریان فواحش میدان یافتند و مردانه تاختند از جمله نویهـا آتش زردشت سر از کنار ورزشگاه درآورد موج آزادی در استخر رامسر اوج گرفت.

ما از دورهٔ باستان و پهلوانی یاد میکنیم کلاهی کـه داشتیم در تخت جمشید نقش برحجر است وصورت زن در هیچیك از آثار باستانی ما نیست این نویها سوغات مسافرت ترکیه بود وسبب نفرت عقلاء شد اگر بمذاق عده‌ای شهوت‌پرست شیرین‌آمد آخر مزه‌اش تلخ است.

جای تأسف است پهلوی اهرمی بود که مملکت را تکان داد و رو به تعالی برد آرزوهای دیرینه را عملی کرد اگر لباس سوء اخلاق در کار نیامده بود میشد بگـوئیم دورهٔ پهلوی دورهٔ الماس بود.

پهلوی هوش سرشار داشت و حافظهٔ بسیار، با بی‌سوادی متصرف در عبارات بـود و ملتفت اشارات، نکته سنج ومتین آهنج غیظ را فرو بردن می‌توانست وهرچیز را بجای خودنهادن‌میدانست عزم سنگین داشت و ارادهٔ آهنین درکارها بنیان میخواست ومراقب فرجام بود.

چون هرچه خواست کرد و پیشرفت نمود توازن در سیاست را هم از دست داد آلمانیها در کارها نفوذ کلی یافته بودند و افکار را بسوی خود تافته.

شاید تصور شود پهلوی قساوت قلب داشت اینطور نیست عبدالله میرزا پسر ایرج میرزا در شعبهٔ رمز ارتش کشف اسرار کرده بود، درحکومت نظامی محکوم به اعدام شد، پدرش در مجلس بود از او توسط کردند، امر شد راه قانونی پیدا کنند، ماده‌ای که خاطرم نیست از قانـون در-آوردند وشرحی نوشته شد، من نزد پهلوی بردم نهایت لطف را نسبت‌بآن جوان داشتند و درضمن مذاکره در چشمشان‌اشك دیدم. اعدام مبدل بحبس ابد شد.

خاتمه

جنگ بین‌الملل ۱۹۳۹ در گرفت انگلیس امریکا و شوروی دراضطرار از ایـران راه خواستند غروری شد و کار باستعفای پهلـوی کشید و ترك میهن.

در اصفهان به صارم‌الدوله گفته بودند تاآن پیرمرد بود گاهی چیزی میگفت و مرا آگاه میکرد در یزد به جم گفته بودند از قول من به محمد رضا بگو شهر یزد دچار کم‌آبی است‌فکری

۱ـ خلافت، آرزوی گلادستون، را ازبین بردند.

۲ـ لوئی چهاردهم گفت دولت منم، امیرتیمور گفت دنیا گنجایش دو پادشاه‌ندارد‌جغرافیا نمی‌دانست.

برای آب یزد بکن خودشان به یزد تشریف برده بودند سزاوار بود همانوقت توجهی میفرمودند چه مصارف بیهوده در تهران و چالوس شد.

در موقع ترک خاك وطن و رفتن بکشتی محن حال سوگواری برای شاه و همراهان دست‌میدهد جم از کشتی برمیگردد مسافرین دیده بساحل دوخته بخاطرمیگذرانند.

کای ناخدا بهرخدا کشتی ما آهسته ران   تا یك زمان گریان شوم برربع واتلال‌وطن

کشتی[1] نسبتاً محقر بوده است، از همه‌جا بیخبر، روزهائی ملالت‌اثر بسر میرود فقط دریا اضطرابی بر اضطرابها نمی افزوده پس از چهار روز دورنمای بمبئی نمایان میشود مسافرین لباس عوض کرده بشوقی پروبال می‌گشایند که از قفس کشتی خلاص خواهند شد برخلاف انتظار کشتی چرخی زده دورتر از بندر لنگر می‌اندازد دلها بشور می‌افتد که نقشه را خلاف منظور می‌بینند قایقی از بندر عده‌ای سرباز بکشتی میآورد با بنه و خواربار، سه‌نفر انگلیسی وارد کشتی میشوند نزد شاه‌میآیند، اسکرین‌نام از طرف لردلین‌لیتگو نایب‌السلطنهٔ هند میگوید درسیملانایب‌السلطنه دستور میهمانداری جنابعالی را بمن داد باید پنجروز در این کشتی بمانید تا کشتی اقیانوس نورد برسد شما را به جزیرهٔ موریس ببرد که محل اقامت خواهدبود، شاه فرموده بودند مگرمن زندانیم بمن گفتند در خارج هرکجا بخواهم می‌توانم بروم اقلا این پنجروز بگذارید درخشکی سرکنم، جواب این اظهارات تلگراف میکنم بوده است[2].

رفتار سلطان صلاح‌الدین ایوبی را با ریشارد شیردل پادشاه انگلیس بایدبا این‌سلوك‌سنجید و اخلاق اسلامی مشرق زمین را با اخلاق مسیحی مغرب زمین قیاس نمود یا رفتار الب ارسلان را با رومانوس قیصر روم‌شرقی (اسلامبول).

رومانوس در جنگ اسیر الب ارسلان شد او را روی تخت پهلوی خود پذیرفت در ضمن صحبت گفت اگر تو برمن دست یافته بودی چه میکردی؟ گفت بند از بندت جدا میکردم. الب‌ارسلان گفت این است دستور مسیح بشما؟ من‌ترا بعزت روانهٔ سرجا ومنزلت میکنم[3].

فرضاً باحتیاط عمل ناپلئون، پهلوی را میترسیدندآزاد بگذارند مبادا سراز بوشهردربیاورد چه مانع داشت در هند یا جای خوش هواتری در تحت نظر نگاه میداشتند؟

شمس پهلوی گوید درمقابل جبر جز صبر چاره نبود کردیم، نام جزیرهٔ‌موریس‌را در رمان پل‌ویرژینی خوانده بودم، صحنه‌های حزن‌انگیز آن داستان‌را بخاطر داشتم نمیدانستم سرنوشت روزی ما را بدان جزیره میبرد اجازه خواستیم همینقدر بشهر برویم تدارکی برای زندگی روی آن جزیره‌ببینیم اجازه ندادند. بتوسط خودشان لوازمی تدارك شد. مستخدمین ما اسم جزیرهٔ موریس‌را که شنیدند و روزگار مارا دیدند اجازهٔ بازگشت خواستند اجازه ندادند. اعلیحضرت ما را به برد باری نصیحت میفرمودند.



الب ارسلان   رومانوس

۱- از خاطرات شمس پهلوی.
۲- اینها را میشنویم حال محمدحسن میرزا را دیدیم.
۳- تاریخ کوروین آلمانی چاپ دوم صفحهٔ ۵۶۳

کجا آن بزرگی و آن دستگاه   کجا آن همه تخت وفر وکلاه
دریغ افسر و تخت زرین عاج   همان یاره وطوق و زرینه تاج

شکایت پی‌درپی انگلیس را موافق میکند بدوربان تشریف ببرند هشت شبانه روز دریا طی میشود بدوربان میرسند دو ماه میگذرد توقف در دوربان مطبوعشان نبوده به‌یوهانسبورگ تشریف میبرند بدواً در هتل لنگهام و بعداً درمنازل خصوصی زندگی خانواده‌ای اختیار میکنند و بمطالعهٔ تواریخ ایران وقت میگذرانند. در چهارم مرداد ۱۳۲۳ جهان فانی را بدرود گفت.

شرمنده از آنیم که در روز مکافات   اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

غالباً به پهلوی سه‌ایراد میگیرند یکی آنکه جلوقلم یاوگوئی را گرفت درزمان او روزنامه‌ها آنچه میشد می‌نوشتند تهمت فحش و فحشاء ممنوع بود انتقاد کمتر میسر بعد از او دیدیم که کار روزنامجات بانتشار الفیه و شلفیه کشید آبرو برای هیچکس باقی نماند و این است آزادی که آن را می‌خواهند.

دیگر نسبت طمع باو دادند مردی بود مقتصد ملکها می‌خرید و آباد میکرد در مقابل کارخانه‌ها دایر کرد و بضرر مملکت تمام نشد. بلی! واقع شد که گاهی صاحب ملك را مجبور بفروش میکرد. روزی در صحبت فرمودند من‌خرج زیادی ندارم حقوقی که بمن‌میرسد صرف بنائی میکنم.



پهلوی با اصحاب بر سر ناهار در یوهانسبورگ وسط رضاشاه‌دست‌راست‌شمس‌پهلوی ـ عبدالرضا ـ حمید رضادست چپ‌شاهپور غلامرضا ـ احمد رضا ـ محمود رضا ـ فاطمه

ایراددیگر بعضی سیاست‌هاست شایدبتواندبگوید که‌آرامش‌مملکت تقاضا میکرد حقیقت را نمیدانیم چون اقداماتی می‌شد وجهت‌آشکار نبود وگفته‌اند، پادشاهان از پی يك مصلحت صدخون کنند.

ایرادی‌که می‌توان گرفت یکی آنست که عنایتی که در اوایل بدیانت وحسن اخلاق داشت اواخر متزلزل شد بارفع حجاب حجب هم از بین رفت کار بساختن رامسر کشید[۱].

ملك الکلامی را قطعه‌ای است :

روزی دو سگ کنار خیابان ناصری   بودند در جماع و همی گفت بدرگی
دردا و حسرتا که در ایران هنوز ما   آزاد نیستیم به اندازهٔ سگی

۱ـ هرغلطی درگوشه‌ای ازدنیا کردند ماهم باید بکنیم وباقتضای فکر تجدد دولت چشم برهم میگذاشت . قرمساقی در کنار خیابان شاه استخری ساخت موسوم به رامسر ولوند هائی پیدا شدند که بشیوهٔ ملل‌مترقی ناموس خود را در معرض استفادهٔ دیوثان بگذارند از آزادی همین را درنظر گرفته‌ایم .

مترقیان شهر در رامسر تخم تمدن را آزادنه کاشتند تاچه برداشت کنند .
دیگر آنکه بواسطهٔ رژیم «انا ولاغیری» رجال در دورهٔ او تربیت نشد، نمیخواست کسی‌در مملکت جلوه‌گر شود بقول خودش من که رفتم آنچه کرده‌ام از بین‌میرود صفحهٔ ۴۰۴ وزراء وکار-کنان صاحب اراده نبودند گوش بفرمان داشتند شخصیت از بین رفت و امنیت قضائی متزلزل شدو باز میشود گفت مخارج بیهوده میشد و مخارج انفع مورد عنایت نمیشد (معدن آهن، سد کارون) پس از وی زبان بسته‌ها افسار گسیخته گرفتار مرض‌و غرض ناسزاها سرودند و ناسپاسیها کردند تاآنجا که باز گفته شد کاش دستی از غیب برون آید وکاری بکند .
در زمان پهلوی اگر عنان حیا گسیخته شد در محافل بود، رامسر هم حصار داشت، درروز-نامجات ومجلات به اکناف مملکت منتشر نمیشد .
آن دست غیب که اینك آرزو میشود دست محمدرضا شاه است که به‌درایت از پدرکم‌نیست وبعلم و حلم بیش است مادهٔ واحدهٔ ۲۵ دلو ۱۳۰۳ امروز بجا است وبیجا لغو شد تحمل سنوات‌اول سلطنت با یاوه سرائیهای مردم برملعنت کاری مردی سالخورده و مجرب بود بمتانت برگذار فرمودند امروز در دل ملت مقامی بشوکت دارند و محبوبیتی بعزت ورجای واثق‌است که آستین برافشانند وآشفتگی را بنشانند بعون‌الله تعالی .

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر — کز دیو و ددملولم و انسانم آرزوست
گو خـواه چاره‌ای ز محمد رضا شاه — گورفته‌جان ز کشور وهان‌جانم آرزوست
ازهرج‌ومرج خودبستوه آمده‌است‌خلق — زین‌هرج‌ومرج خسته وپایانم آرزوست
مشغول خویش‌مجلس وسردرگمندخلق — سامان بکس نمانده و سامانم آرزوست
بسکه‌غرض‌مرض‌بفزوده‌است‌هان بملك — بیمار گشته کشور و درمانم آرزوست
گفتم که مهدیا چه بود چاره بازگفت — در چاره هان دیانت و ایمانم آرزوست
کج کرده‌اند راه و به بیراهه میروند — دنبال ملحدند و مسلمانم آرزوست

جنگ چه شد

خبر ۱۲ بهمن ۱۳۲۳ تجهیز کامل امریکاست ، مسئلهٔ ژاپن در پیش ، در مشرق اقصی آتش جدال برپا ، در شرق نزدیك (بین خودمان) در مجلس وکابینه‌زدو خورد برپا، صحبت از تغییر کابینهٔ بیات است که‌منجر به ۲۸ر۱ر۱۳۲۸ شد وحکیمی بجای او آمد .
در شاهزاده عبدالعظیم اجتماعی است عنوان سال‌دکتر ارانی یکی از ۵۳ نفر که بعلت‌توطئهٔ انقلاب در حبس قصر فوت کرده است ضمناً کارگرهای کارخانه‌ها اضافه حقوق میخواهند هرکه‌نقش خویش می‌بینند در آب .
از طرف انجمن‌زردشتیان درهند مجسمه‌ای از فردوسی فرستاده‌اند ۱۰ بهمن ۱۳۲۳ درمیدان فردوسی نصب شد، ارباب رستم گیو نماینده است، مجسمه کوچك است و میدان بزرگ مناسب بود جلوی درب دانشگاهی نصب شود .
آرداشس ارمنی در مجلس عربده دارد که منشور اتلانتیك کاغذ پاره‌ای است هرجامعارض باشد نقشهٔ نقشهٔ شوروی است .
دشتی میگوید اینکه حق نمایندگی به‌ارمنی وکلیمی‌داده شد برای بردن رنگ بودااما این‌دو طایفه دلشان باما نیست (دردل خودمان هم حرف است).
مصدق میگوید ملتی که بحد رشد رسیده باشد مستشار خارجی نمیخواهد (در موضوع‌حرف است) نظر به‌میلیسپو است و درمالیه خدمتی که کرد جمع آوری جنس ورساندن نان‌بود امنای خواربار نتوانستند واین در نتیجهٔ اختیار بود .
بمستشار حاجت داریم نه با اختیارات دیکتاتوری بلکه برای دستورات اداری، ما هنوزاندر خم‌یك کوچه‌ایم، کارکنان ما در علم و عمل ورزش ندارند کنتراتی هم نیستند که نتوان هرروز از کار بی‌اختیارشان کرد ونگذارد کاری را بپایان برسانند وفی‌الجمله اختیار لازمهٔ کار است.

کنفرانس سه‌نفری در ادسا

در دههٔ آخر بهمن ۱۳۲۳ روزولت، استالین وچرچیل در ادسا ملاقات کردند غرض آنکه بر سر ممالك اشغالی چه بیاورند ، طیارهٔ حامل چند نفر اعوان چرچیل در دریای سیاه بآب افتاد .

مصر بآلمان و ژاپن اعلان جنگ میکند (قدری دیر است) ماهر پاشا رئیس الوزراء مقتول شد میگویند دکترشاخت برای مذاکرهٔ صلحی بسویس رفته است (دیراست)

۲۳ فوریه ترکیه هم به آلمان و ژاپن اعلان جنگ کرد ، سکوت و تماشا منطقی‌تر بود

دکتر مصدق ۱۳ اسفند پیشنهاد کرد که مجلس پروندهٔ تدین را ۱۵ روز باختیار ایشان بگذارد پیشنهاد رد شد در نتیجه دکتر عصبانی شده گفت مجلس دزدگاه است و بیرون رفت (طرفدار بیات است) .

روز ۱۵ اسفند طلاب دانشگاه او را روی دست بمجلس بردند شکل کار و هیاهو سبب‌اندیشهٔ پاسبانان مجلس شده چند تیری بهوا انداختند بلای جان رضای خواجه‌نوری شد که در ایوان منزل خود بود وفارغ از این تاروپود .

مجلس چهاردهم گود زورخانه است، مصدق و میرزا سیدضیاء پهلوان ، هرروز در مجلس رعد وبرق است در کابینه زلزله و درمحیط طوفان، حلقه[1] گرد میآمد ، توده بهن میشود نمایشات مستمر است ، بیرقها با نقش چکش وداس در اهتزاز است ، پرتقال فروشها بآرزوی چپاول‌درسوز وگداز، عامه پریشان، خواص سربگریبان ، سخنی که در بین نیست سامان ایران است.

آشوب غریبی در آذربایجان برپا است، جای پهلوی خالی است که به‌نهیبی مجلس را رام‌و بمشتی بلواچی راآرام کند، متأسفانه هنوز محتاج مشتیم تا بوده چنین بوده وتاهست چنین‌است.

۵ تیر ۱۳۲۴ مصدق در نطق گفت چهارسال از دورهٔ مشروطهٔ سوم میگذرد مجلس برای بهبود حال ملت ومملکت چه کرده است ؛ نه دولتی مستقل روی کار آمد نه‌اصل مکافات‌ومجازات رعایت شد نه‌قانون انتخابات اصلاح، نه هزینهٔ زندگی قراری گرفت (منظور از مشروطه‌سوم دورهٔ پس از پهلوی است) و حال آنکه در دورهٔ پهلوی فقط دولت مستقل داشتیم و هزینهٔ زندگی هم خللی نداشت ، اقتصادیات رونق گرفت . بلی! مجلس گود زورخانه نبود و تو لنگ کابینه نمیکردند .

بفروغی ایراد شد که چرا مجلس ۱۳ را ملغی نکرد و انتخابات فرمایشی را ابقا نمود (با این قانون انتخابات هر مجلسی فرمایشی است) باز فرمایش دولت بر فرمایش ثروتمندان وآشوب‌طلبان مزیت دارد که آن انتظام مملکت میخواهد[2] واینان نمیدانند چه میخواهند .

کار اختلاس بجائی کشیده که ۱۰۹ میلیون اختلاس و سرقت هزار عدل قماش را اهمیت نمیدهند (در دورهٔ پهلوی اینگونه معاملات کمتر میشد) چندین‌اعلام جرم در کمیسیون‌دادگستری زیر زانو مانده .

مخارجی که در موقع انتخاب میشودو نقص قانون انتخاب است برای بدربردن عدلهای‌قماش است در برمن چه گذشت (خلاصهٔ احوال خودم) گفته‌ام :

شك نبود زانکه اختلاس رواج است شبهه هنوزم بود به شرکت رندان
در مثل استی‌که دیگ گوید بادیگ روت سیاه و سپایه گردد خندان

۱ـ حلقه حزب میرزا سید ضیاءالدین است .

۲ـ در آلمان وقتی قیل وقال دموکراتها بسیار شد دولت یکی از فحول دموکرات را وزیر مالیه کرد که حساسترین وزارتخانه‌ها است، چندی گذشت آرزوها صورت نبست رفقا بوزیر مالیه ایرادات کردند گفت بسیار فرق است از تختهٔ نطق حوزه تا صندلی وزارت، آنچه آنجا گفته‌میشود آرزو است اینجا پای مصلحت در کار میآید و آرزوها خام است . قصهٔ ۲۰ چوب را نوشته‌ام صفحهٔ ۳۴۲.

ما رجال نداریم در ممالك باصطلاح راقیه هم باین درد مبتلا هستند پس از بیسمارك کنت بولو بجای او آمد من در برلن بودم در روزنامجات نوشتند بولو مردی که میخواهیم نیست چه کنیم بهتری نداریم. ما کجا و آلمان کجا درد اینجا است که اگر اشخاصی هم داریم اختلاس چی کنار میکنند شرافت وعزت نفس از بین رفته است .

اوضاع باندازه‌ای درهم و برهم است که قلم سر میشکند با آشفتگی اوضاع عالم چیزی که درکار نیست مصالح مملکت است، اراده ونسق با پهلوی ایران را وداع گفت. دهان روزنامه‌نویس چاك ندارد ومجلس از تولید هرج و مرج باك. پارتی بازیهای مجلس فرصت بکابینه نمیدهد که پشت ـ گوشش را بخاراند یا جلوی پایش را ببیند با کیف و بی‌کیف دوازده وزیر در کابینه است هردسته بلکه هر نفر از وکلاء در هیئت وزیری طرفدار میخواهد که راه معاملات و جا انداختن رفقایش در اداره باز باشد .

از ۱۸ر۱۲ر۱۳۲۰ تا ۲۹ر۹ر۱۳۲۴ ده کابینه عوض شد :

سهیلی	۱۸ر۱۲ر۱۳۲۰	حکیمی	۲۳ر۲ر۱۳۲۴
قوام	۱۸ر۵ر۱۳۲۱	بیات	۴ر۹ر۱۳۲۳
سهیلی	۱۸ر۱۱ر۱۳۲۱	صدر	۱۶ر۳ر۱۳۲۴
سهیلی	۲۳ر۹ر۱۳۲۲	حکیمی	۵ر۸ر۱۳۲۴
ساعد	۸ر۱ر۱۳۲۳		

انصافاً کابینه‌ها هم با یك‌مشت دماگوژی ودوئیت محافظه‌کاری به شیوهٔ موش موشه آسه بیا آسه برو که گربه شاخت نزند حرکت مذبوح میکنند وقت‌به‌مباحثه در فروع میگذرد عزم‌وحزمی در کار نیست .

مجلس چهاردهم چه خوب بوظیفه رفتار کرده است که صحبت از تمدید دورهٔ‌مجلس میشود مصدق گفت وکیل حق ندارد بردورهٔ اختیارات‌خود بیفزاید بیش از آنچه موکلین باو حق داده‌اند، مطلب منطقی است لیکن من تصور نمیکنم موکلین دراین فکرها بوده‌باشند حتی متوجه‌بوده باشند که قصد از مجلس است و وظیفهٔ نماینده کدام است.

در مملکت ما رأی‌عمومی و پنهان‌معنی ندارد اگر ما نمایندگانی میخواهیم که‌وکیل‌موکلین باشند ووظیفه شناس باید انتخاب طبقاتی باشد وآشکار، با اوضاع امروزه وتشتت افکار در هیچ جا انتخاب عمومی وپنهان خیر جماعت و ملت نیست اگر کفر گفتم استغفرالله‌العظیم .

کوچ نیروی بیگانه نوبت رسیده است که‌نیروهای بیگانه دست از سر ما بردارند وبعهدبسته رفتار کنند ، شوروی در تلاش است که به پاداش زحمات و خسارات ما ناز شصتی هم بگیرد ، بقول خودشان ایران پل پیروزی بود و از پل نمیخواهند بگذرند ، کشمکش مسلسل است ، امتیاز نفت ما به‌الصلح .

در کابینهٔ ساعد دم ازمساعدتی زده شد کافتارادزه هم بتهران آمد که وارد مذاکرات شود مجلس شانه خالی کرد ومنجر باستعفای ساعد شد .

در این موقع مصدق آن پیشنهاد را کرد و از مجلس گذشت که وزراء یا نمایندگان ما در دربارها حق‌ندارندوارد مذاکرات قراردادی در باب نفت بشوند ومجازاتی مقرر شد. درکابینهٔ‌دوم حکیمی از تعلل شوروی در ترك ایران کار به‌شکایت بسازمان‌ملل متحد کشید .

خلاصهٔ تلگراف پیشگاه اعلیحضرت همایونی ، رئیس مجلس، رئیس دولت ، روزنامهٔ ایران ما

ماجراجویان تبریز کنگرهٔ ملی آذربایجان‌از ۲۶ الی ۳۰ آبان ۱۳۲۴ در شهر تبریز‌تشکیل یافته در چهارمین‌جلسهٔ خود باتفاق آراء تصمیم گرفت بحکومت‌مرکزی ایران و دول معظمهٔ دموکرات جهان‌امریکا، انگلیس، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه وچین مراجعه نموده درخواستهای مشروع و قانونی خود را که رؤس آن در موارد زیر قید شده است

اعلام نماید :

۱ـ مردم آذربایجان دارای ملیت، زبان وآداب ورسوم وخصوصیاتی هستند که بایشان حق میدهد مانند تمام‌ملل‌عالم بامراعات استقلال وتمامیت ایران طبق منشوراتلانتیک[1] درتعیین‌سرنوشت خود مختارباشند.

۲ـ نظر به علاقه وروابط فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی که ملت آذربایجان با مردم سایر ولایات وایالات ایران دارد ونظر بفداکاریهای بی‌شمار که در ایجاد ایران کنونی بخرج داده (برعلیه محمدعلیشاه‌جنگیده‌اند) برای‌حفظ استقلال وتمامیت آن بهیچوجه حاضرنیست تقاضاهای‌مشروع‌خود را روی اساس تجزیهٔ‌آن قراربدهد وبمرزهای‌آن خلل وارد بیاورد.

۳ ـ ملت آذربایجان خواهان رژیم دموکراسی است (دموکراسی چیست هنوز تحدید نشده است)

۴ ـ ملت‌آذربایجان بافرستادن نمایندگان خود بمجلس شورای‌ملی و ادای مالیات عادلانـه شرکت خواهدکرد.

۵ ـ ملت‌آذربایجان حق‌داردبرای امورملی وداخلی‌خود بامراعات تمامیت ایران حکومت ملی تشکیل‌بدهد وآذربایجان راطبق اصول دموکراسی اداره نماید.

۶ـ ملت‌آذربایجان میخواهد حکومت خودمختاری تشکیل‌بدهد مجلس‌ملی وداخلی خود را انتخاب‌مینماید ولازم‌میداند حکومت داخلی‌ملی خودرا ازمیان نمایندگان مجلس خود انتخاب نماید (خلاف دموکراسی‌است)

۷ـ ملت‌آذربایجان بزبان ملی‌خود علاقه‌دارد .

۸ـ کنگرهٔ ملی خودرا مجلس مؤسسان نامیده هیئتی عبارت از سی و نه نفر انتخاب نموده و بآنها اختیار داده است برای عملی‌کردن منظور تدابیر لازمه را اتخاذ نمایند حاضر برای برادر کشی نیست (مگرآنهائیرا که کشته‌اند) ولی اگر دولت مرکزی بخواهد حق مشروع او را بزور ازبین ببرد ازحقوق خود دفاع خواهد نمود . پیشه‌وری،رفیعی،دکترجاوید،قیامی،شبستری،جودت ، مکرم،ترابی، بی‌ریا وغیره .

پس‌ازاین اعلامیه‌بیات بعنوان‌حکومت عازم‌تبریزشد۷ آذر ۱۳۲۴

حکیمی درخطابهٔ خود در مجلس نظر به پذیرائی که از بیات در تبریز شده است اظهار خوش‌بینی میکند .

آفرین بر نظرپاك خطاپوشش باد منجمله میفرمایند قصد دارم باتفاق آقای وزیر خارجه قریباً به مسکو عزیمت کنم من خود یکی از فرزندان آذربایجان هستم وکاملا براحساسات ایران‌ـ دوستی‌برادران آذربایجانی واقف، آنکه‌آذربایجانی‌است هرگزبرخلاف قانون اساسی وتمامیت ایران اقدام نمیکنند .

خبرتبریز صبح چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شهـر تبریز بتوسط نیروهای اطراف محاصره میشود ، مجلس ملی آذربایجان مفتوح وآقای شبستری‌بریاست مجلس انتخاب میشود وجعفرپیشه‌وری رهبرفرقهٔ دموگرات بسمت نخست

---

۱ ـ کنگـره ، دکـلاراسیـون ، دمـوکراسی و آنچه از لاطـایلات مضـر در مجلس کنوانسیون پاریس گفته شد و علت غائی خرابیهای فعلی است مرکوز اذهـان مشوش شده در هـر موقع مؤید افکار خود قرار میدهند اگر معنی الفاظ را بپرسی‌نمیدانند، منشور اتلانتیك هم از آن حرفها است .

وزیری ، آقای بیات پس از ملاحظهٔ این احوال بتهران معاودت کرد[۱].

از اقدامات اولیهٔ محلی موافقت سرتیپ درخشانی فرمانده لشگر آذربایجان باقرارداد ذیل بود باجعفر پیشه‌وری:

۱- هیچیك از افراد پادگان نباید تادستور ثانوی از سربازخانه خارج شود .

۲- کلیهٔ تسلیحات باید درانباری جمع آوری شود .

۳- هریك ازافسران مایل باشند میتوانند بموطن خود بروند.

۴- هریك ازافسران بخواهند درارتش ملی آذربایجان خدمت نمایند پس ازانجام مراسم تحلیف بخدمت پذیرفته خواهندشد.

روزجمعه ۲۳ آذرعده‌ای که برای تقویت پادگان آذربایجان درشریف آباد قزوین معطل بودند پس ازوصول خبرتسلیم پادگان تبریز بتهران عودت نمودند.

رأی عجیب

دکتر مصدق راجع بخود مختاری آذربایجان اظهار داشت من نمی‌گویم مملکت‌ما مثل‌کشور سویس یاایالات‌متحدهٔ‌امریکااست ولی این‌امرمستلزم رفراندوم است وقانون اساسی ما اجازهٔ تشکیل چنین دولتی را نمیدهد اگر ملت رأی داد که مملکت ما هم مثل سویس و ایالات‌متحدهٔ‌امریکا فدرالی باشدآنوقت تشکیل دولت آذربایجان مانعی ندارد ، من مخالف با دولت فدرال نیستم ولی هرتغییری که در قانون اساسی ماوارد شود بایدبارفراندوم باشد.

آنروزکه سویس یاامریکا رژیم فدرالی [۲] قبول کردند خودشان حاکم بودند و معنی فدرال ار می‌فهمیدند .

اوقاتی‌که دربرلن بودم انجمن‌بلدی‌شارلتن‌بورگ آرزو میکرد جزء انجمن‌شهری برلن باشد و برلن قبول نمیکرد . چه عایدات شهری شارلتن بورگ کافی نبود نوبت دیگر که به برلن رفتم شارلتن‌بورگ بقدری آباد شده بود که برلن میخواست شریك‌انجمن شارلتن‌بورگ‌باشد .

دوم دی‌ماه وزیردارائی لایحه‌ای برای ایجاد بانك صنعتی واوایحی برای تقسیم‌خالصجات، تأمین زندگی کارمندان دولت وتفکیك کارمندان درست از نادرست تقدیم مجلس کرد. بانك صنعتی بجا ، تأمین زندگی‌کارمندان لازم‌است ، خداکند مجلسی نصیبمان بشودکه باتفکیك درست ازنادرست موافقت‌کند،مجلس‌کنونی‌آن مجلس‌نیست بهمین‌جهت لایحه‌زیرزانورفت واین‌لایحه بهترین‌لوایح‌بود که بمجلس‌پیشنهادشد. این‌پیشنهادنشان میدهدکه‌کابینهٔ حکیمی‌میخواست بدردکاربرسد مجلس نمی-

---

۱- شفق دروصف آذبایجان از اشعارعبدالرحیم طالب‌اف دوشعر خواند :

گردهم شرح من ازجوروفساد وطنم سوزد ازآتش دل نامه و برلب سخنم

بخدائی که برافراشته این‌چرخ‌کبود شرمم ازگفتهٔ خودآید و از خویشتنم

۲- رژیم فدرالی دلالت به اتفاق حقیقی ندارد بلکه نوعی نفاق سبب بوده است ، در اتفاق کامل تجزیهٔ مملکت مصلحتی ندارد دیدیم که در رفراندوم سارشاهد ازانگلیس ضرورت پیداکرد . اگر ماجراجویان آذربایجان میدانستند که بی ناظر اجرای این امر میسر است دنبال میکردند (کجائیم و چه میگوئیم) اشاره‌ای هم بلزوم انجمنهای ایالتی و ولایتی کرده بودند در نتیجه دولت بهمه جا دستور لازم را فرستاد انشاءالله بر اشکالات نخواهد افزود . من در دو سفر به تبریز با انجمن‌کارکرده‌ام و اشکالات را میدانم شاید پس از تجارب چند ساله ملت آماده تر شده باشد همچنین حکام . همان اغراض که در مجلس شورای ملی سبب کشمکش میشود درانجمنها هم عامل‌است .

در انقلاب فرانسه هم از طرف روزنامه نگاران این اظهار شد ، بارز در مجلس کنوانسیون گفت این پیشنهاد خیر رعیت نیست آسوده را بزحمت انداختن است کنوانسیون بمالکیت رأی داد .

خواست وبغرضی‌کج تابی‌میکرد.
اما ازتقسیم خالصجات مکررصحبت شده‌است ، بتقلید، نفهمیده وبرای‌دماگوژی . بلی ! در چین ازدوهزار وچهارصدسال قبل زمین ملك‌آسمان است و مالك پسر آسمان که خاقان باشد بهر نفری مقداری زمین میدهند که زراعت کنند . مالیات عبارت از اجارهٔ زمین است جز زارع کسی حق داشتن زمین را نداشته است نباید فراموش‌کرد که درچین محتاج قنات‌نیستند.
غوغای تقسیم اراضی اروپا در ایران موضوع ندارد ، در اروپا زراعت دیمی است و در موارد ضروری زمین از رودخانه مشروب میشود . نکتهٔ دیگر آنکه حاصل راتمام مالك و ارباب میبرد برعیت اجرت میدهند ، رعیت اجرت خودش را باگنبدهای خرمن [۱] قیاس میکند و مغبون میداند مخارج را بنظر نمیآورد . در ایران از دیرگاه رسم تقسیم بوده است غالباً حاصل پنج‌قسمت میشود به نسبت آب ، خاك ، کارگر ، گاو و بذر ، سه قسمت رعیت میبرد (گاو ، کارگر ، بذر) دو قسمت ارباب (آب و خاك) مالیات ، روفتن قنات ، تعمیرات ده با مالك است عندالواقع مالك یك سهم میبرد ، در دست خرده مالك ده خراب میشود ما می‌بینیم املاك مشترك بین دو مالك در نتیجهٔ اختلافات خراب شده است. درکشمکش بین مالك مختلف قنات ازآب می‌افتد و قلعه خراب میشود اینکه برعیت نباید تعدی بشود صحیح است چاره تقسیم ملك بین خرده پا نیست تعدیلات دیگراست .
درمملکتی که ایلات دارد و هرروز مشغله راست میشود ، رادمنش مدعی است که مصارف نظام بهتر است صرف آبادی بشود ، نظام یا امنیه نباشد آبادیها هم خراب خواهد شد ، مااز‌اخلاق خودمان غافلیم نطق برای خودنمائی میکنیم که چیز تازه‌ای گفته باشیم ولو بی منطق . غوغای آذربایجان را در نتیجهٔ سوء اعمال عمال دولت دانست گمان میکند ماجراجویان سنگ ملت بسینه میزنند لاوالله بهانه‌ای است برای رسیدن بنوائی . صحبت از نهضت دموکراسی میشود (بدبخت دموکراسی که معلوم نیست درتحت این لفظ چه نظرات است شدنی است یانشدنی) جز دماگوژی حرفی نمیشنوم ودماگوژی‌است‌که رشته‌هاراپاره‌کرده‌است وهمه‌ازبستنش عاجزند.
۱۹ دی‌ماه در مجلس صحبت از کمیسیون سه جانبه پیش آمد که نمایندگان امریکا و انگلیس و ایران در امور مملکت مداخله کنند البته معایب بسیار داشت و قبول آن بمحسناتش نمی‌ارزید .
نهم دی تهرانچی ورقهٔ استیضاح تقدیم مجلس کرد ایراد بسیار است با اوضاع حاضره غالباً غیر وارد ، عمده غوغای آذربایجان است و رفع آن در حیز قدرت دولت ایران نیست اما بهانه است .

خلاصهٔ نطق حکیمی درمجلس

قدری از اتحاد و اتفاق و توجه به اشکالات صحبت فرموده ازپیش‌آمدها درنتیجهٔ جنگ تذکاردادند و اینکه درسیاست خارجه دولت کل سعی را کرده است که بادول صلحدوست خصوص امریکا و انگلیس و شوروی بهترین روابط را حفظ‌کند نهایت اهتمام‌شده‌است‌که شالودهٔ روابط‌باشوروی برپایهٔ محکمی‌برقرارشود متأسفانه دراین‌راه‌چنانکه امیدوار‌بودیم تاکنون‌مقصودحاصل نگردیده باز ازفقدان اتحاد واتفاق(وبرخوردبدرد) شکایت‌کرده‌اندبحران‌دراین‌موقع مصلحت نیست‌وباخاتمه‌دادن به‌بحران هرچه ازدستم‌برآید حاضرم .
آنچه نظربه‌رفع اشکالات میسر بود بامسکو مذاکره‌کردم جوابی نرسید ، میدانید که در کنفرانس وزیران خارجهٔ سه‌دولت که در مسکو هم تشکیل شد ما بآن کنفرانس توسل جستیم ازطرف امریکا وانگلیس اظهار شد که با رضایت ایران کمیسیونی بتهران بیاید مقررات عهد نامهٔ

۱ـ ابوعبدالله معاویة‌بن یسار وزیرمهدی عباسی رسم‌مقاسمه را برقرارکرد ، میشودگفت قدما دموکرات‌تربودند بهمین‌جهت هم‌آتش‌فساد از مغرب برخاست .

سه‌جانبه و اعلامیهٔ معروف سران سه‌دولت راکاملادرمدنظربگیرند وموجبات خارج شدن‌نیروی‌خارجه را پیش ازدوم مارس ۱۹۴۶ که رسماً تعهدکرده‌اند ازایران‌فراهم بیاورندکه دست دولت درعملیات واصلاحات بازشود . دولت قبول کرد مشروط برآنکه کمیسیون برای مدت قلیلی باشد هرگاه بااین نظریه موافقت شده بود ، فورا به‌اطلاع مجلس میرساندیم تا کنون جوابی نرسیده است . پس از یأس از نتیجهٔ این مذاکرات و تکمیل مراتب رعایت نزاکت به نمایندگی ایران در مجمع ملل متحد دستور دادیم که موضوع ایران را درنمایندگی طرح‌کنند ونظربلیاقت ثابته‌آقای تقی‌زاده را بریاست مجمع نصب نمودیم .

یادداشت نمایندگی ایران ۲۹ دی ماه

چون دولت شوروی بوسیلهٔ مأمورین و نیروهای مسلح خود در امور و شئون داخلی کشور ایران مداخله نموده و اکنون در ایران وضعیتی بوجود آورده که ممکن است موجب اختلال وضع عمومی و بین‌المللی شود بموجب مادهٔ ۳۴ اساسنامهٔ ملل متحد دولت ایران بارها مجاهدت نمود با دولت شوروی ازراه مستقیم وارد مذاکره شود ولی این مجاهدت نتیجه نبخشید لذا هیئت نمایندگی‌ایران درسازمان ملل‌متحد ازجانب‌خوداحترامات فائقه‌راتقدیم وتقاضامینماید بموجب مادهٔ ۳۵ اساسنامه حل‌وفصل این‌شکایت مورددقت شورای‌امنیت قرارگیردتااین‌شورا بتواندراه مناسبی‌پیدا کند وتوصیه‌نماید.

استیضاح

قرارومدارها داده شده است ، دورهٔ مجلس در شرف انجام است ، بقول مرحوم مستوفی هنگام بهره کشی است ، حق و ناحق باید استیضاح کرد .

آقای تهرانچی درجلسهٔ ۲۹ دی‌ماه سخن‌ازاستیضاح راند،مصدق‌گفت ممکن‌است استیضاح‌را خودایشان قبول‌کنند،فرهودی ورقهٔ‌استیضاح راتقدیم مجلس‌کرد.

چون معلوم بود مقصود و مقصد چیست ، عصریکشنبه ۳۰ دیماه‌آقای حکیمی‌استعفای‌خود را بحضورهمایونی تقدیم و من تأسف خوردم ، حکیمی زیاد فعال و خود نما نیست لکن حسن نیت دارد و جز در مصلحت مملکت قدم‌نمیگذارد. ازپیشنهاد وزیر مالیه پیداست که حکیمی جداً درصدد اصلاحات اساسی بوده است وبرای مردم فریبی‌کارنمیکرده است چه‌بایدکردکه میدان دست هوچی‌است .

اواخر دی ۱۳۲۴ آقامیرزا سیدضیاءالدین نزدمن‌آمد که داخل‌کارشوم ، سپس امیر جنگ برادر جعفرقلی‌خان سرداراسعد وبازروحی و طاهری ازوکلای مجلس اعادهٔ مطلب نمودند . گفتم یازده سال است که ازکار برکنارم ، مردمی‌که روی‌کارآمده‌اند نمیشناسم ، وضع مجلس وروزنامه‌ها مشوق‌نیست ، بقول‌مرحوم مستوفی می‌بینم که امثال من مشتری ندارند ، نمیدانم از من چه کار ساخته است ؟ گفتند همینقدر میخواهیم که خانهٔ ما را درحالی که خوابیم نفروشند گفتم این مقدار از من ساخته است رفتند و بحمدالله برنگشتند ، شنیدم سفارت شوروی مخالف بوده است . در مسافرت من بشیراز هم مخالف بودند در روزنامه خواندم که فلانی پیر است . بلی ! قدرت زورخانه ندارم .

کابینهٔ قوام

۶ بهمن ۱۳۲۴ بین‌پیرنیا وقوام قرعه کشیده شد ۵۱ رأی به حسن پیرنیا افتاد و ۵۲ رأی به قوام با نیم رأی علاوه هم نوبتی اسفندیاری ریاست مجلس یافت .

۲۸ بهمن قوام وزرای خودش را در مجلس معرفی کرد ضمناً اظهار داشت رفع اشکالات مقدم بربرنامه‌است معهوداست من فرداصبح بطرف مسکوراه‌هوا پیش بگیرم .

صبح ۲۹باطیارهٔ مخصوص‌که ازمسکورسیده‌بود باهمراهان‌حرکت‌نمودند فیروزمدیررعدامروز که‌بمعاونت سیاسی‌نخست‌وزیرمنصوب شده‌است همراه‌است.

چه‌انتظارشوروی‌داشت، چه‌امیدواری قوام، موقوف به‌موقع مراجعت بایدنمود.

در همان روزهای اول تلگراف مودت آمیز از طرف رئیس‌الوزراء به نیویورك ، لندن ، مسکو و پاریس شد مشعر به اعلان زمامداری و دوستی و یگانگی وهمکاری، تلگرافی هم به تقی‌زاده شد که با نمایندهٔ شوروی در سازمان ملل متحد وارد مذاکرات خصوصی بشود .

۲۱ بهمن اعلامیه‌ای پس از شرح و بسطی از علاقه به دموکراسی وتوسل بمنشور ملل‌متحد منتشر شد ، ضمناً اخبار باینکه مقررات حکومت نظامی در بارهٔ احزاب و اجتماعات از تاریخ ۲۳ بهمن موقوف است مگر در قسمت راجع بروزنامه تا اعلامیهٔ ثانیه . بکسی اجازه داده نمیشود که مخل آرامش اقدامی بنماید .

در لندن

تقی زاده در سیاست ورزیده ، دستوری که رسیده بود بموجب مادهٔ ۳۵ اساسنامه باستحضارمقامات مربوطه رسانده ضمناً اظهارداشت که مذاکرات خصوصی‌نباید سبب‌سلب توجه شورای‌امنیت ازقضیهٔ ایران‌بشود وقبول‌شد.

۱۵ بهمن مذاکرات خصوصی شروع شد و بجائی نکشید.

مراجعت نخست وزیر

۱۹اسفندطیارهٔ شوروی هیئت مسافرین‌را وارد تهران‌کرد، آروزمندهای نتیجه‌بفرودگاه‌روآوردند، معلوم شدنتیجه موقوف‌بآمدن‌سفیرشوروی‌است. اگر نتیجه‌ای برای‌این مسافرت تصورشود، همان مبادرت درقصد اصلاح است. عکس‌العمل پیش آمدن مذاکرات در موضوع نفت شد و طبیعی بود.

۲۱ اسفند مجلس چهاردهم خاتمه یافت ، اول خبر توقیف میرزا سید ضیاءالـدین بود ، گفته شد بتقاضای شوروی بوده نظر بمخالفت جدی جماعت حلقه با حزب توده و هم گفته شد بـه تلافی ۳ اسفند ۱۲۹۹ ، فیروز در جواب نمایندگان روزنامه گفت معزی الیه برضد امنیت اقـدام می‌کرد ، جف‌القلم .

هم از نوادر اتفاقات در این اوقات قتل احمد کسروی بود معروف بزندقه و کفر بدست دو برادر مشهور به امامی از اهل اصفهان، قاتلین زخمی ودستگیر شده فحوای عمومی مانع ازسیاست آنها شد .

ورود سادچیکف

۶ فروردین ماه ۱۳۲۵ سفیر شوروی وارد شد ، یك‌مشت طرفداری و غمخواری واظهار دوستی ملت در بغل ، از کرج وشاهرود نیروی‌شوروی دست به پا کشیدن گذارد .

کنفرانس سانفرانسیسکو

در اردیبهشت ۱۳۲۵ (۲۵ آوریل) کنفرانس افتتاح شد ، انتظام وزیر خارجه ، عدل وزیر دادگستری، سیاسی وزیر مشاور ، تقی‌زاده ازلندن و آهی از مسکو مامور شدند استعفاکردند ، کاظمی ، صالح و دکترقاسم غنی بجای ایشان رفتند ، وظیفهٔ کنفرانس تهیهٔ اساسی نافذ است که بتوان اتخاذ رأی و اجراءکرد برخلاف جامعهٔ اسبق این امور برعهدهٔ شورای امنیت قرارگرفت . قوای مسلح دول متحد درتحت امر این شورا گذارده شد ، ایران در کمیتهٔ اجرائیه عضویت یافت ، در تالار کنفرانس نمایندهٔ شوروی بآواز بلندگفت که باید دندان جهانگیری و مداخله در کار ممالك کنده شود . **یقولون بافواههم‌مالیس‌فی‌قلوبهم**[1]

شروع مذاکرات در شورای امنیت

گرومیکو نمایندهٔ شوروی در شورای امنیت گفت نیروی شوروی در تخلیهٔ ایران اقدام نمود و مناسب است شکایت ایران از ثبت شوراخارج شود ، قضیه بمذاکرات خصوصی انجام خواهد یافت ، شوروی نیروی خودش را از ایران خواهد برد مگر اینکه تازه‌ای اتفاق بیفتد .

برنز وزیرامور خارجهٔ امریکا گفت کیفیات مذاکرات خصوصی باید باستحضار شورا برسد ، انگلیس موافق شد و گفت ما مطابق قرارداد ۱۹۴۲ نیروی خودمانرا از ایران بیرون بردیم بدون

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۷

شرطی ، شوروی شرط پیش آمد می‌کند پیشنهاد گرومیکو رد شد .

نمایندهٔ مصر و استرالیا لازم دانستند نظر دولت ایران گرفته شود ، نمایندهٔ چین (رئیس شورا) مذاکرات را به جلسهٔ دیگر خواست موکول کند ، امریکا و انگلیس مخالف شدند ، جلسه به عصر قرار گرفت ، نمایندهٔ امریکا گفت باید بنمایندهٔ ایران اجازه داده شود که عقیدهٔ خود را دراین جلسه اظهار بدارد والا سازمان ملل درکودکی خواهد مرد ، نمایندهٔ مصر گفت دول‌کوچك میل دارند از طرف دول بزرگ مورد احترام قرار گیرند رأی بورود علاء در جلسه گرفته شد .

علاء در جلسهٔ عصر حاضر شده گفت هیچگونه قرار دادی محرمانه یا غیر محرمانه در بین نیست ، دولت شوروی پیشنهادی بدولت ایران کرده است که با حاکمیت و استقلال کاملا مخالف است و آن پیشنهاد از این قرار است ، بابقای شکایت در ثبت موافقت شد ، گرومیکو متعرضاً از مجلس بیرون رفت و ما انتظار داریم قضیه بین خودمان حل شود !!

تقاضاهای شوروی

۱ ـ آنکه نیروی شوروی در بعضی نواحی ایران علی‌الدوام بماند .

۲ ـ حکومت خود مختاری آذربایجان شناخته شود .

۳ ـ شوروی حاضر میشود از تقاضای نفت شمال (خوریان) صرف نظر کند بشرط آنکه شرکتی بین ایران و شوروی ایجاد شود که ایران در آن شرکت ۴۹ سهم داشته باشد و شوروی ۵۱ سهم (اکثریت) ۱۶ فروردین ۱۳۲۵

ذیل

۱ ـ شوروی از تاریخ ۱۳۲۵/۱/۴ در ظرف یکماه‌ونیم نیروی خودش‌را از ایران ببرد .

۲ ـ قرار داد شرکت نفت در ظرف هفت ماه بتصویب مجلس رسانده شود .

۳ ـ راجع به آذربایجان ترتیب سلامت آمیزی با روح خیر خواهی اتخاذ شود . (جای انگشت)

۴ ـ نواحی غربی‌آذربایجان از میدان عملیات شوروی خارج باشد بشرط‌آنکه با غیرشوروی مستقلا یا با شرکت ایران قراردادی بسته نشود .

سرمایهٔ ایران همان اراضی نفت خیز است مخارج کلا بعهدهٔ شوروی است .

امضاء رئیس‌دولت وسادچیکف

در تعقیب این نتیجه ، تلگرافی نخست وزیر به استالین میکند وتلگرافی استالین به‌نخست وزیر آن اظهار خوشوقتی از نتیجه ، این تشکر از حسن اهتمام .

بر سر صحبت قرار داد نفت کابینهٔ ساعد مستعفی شد و مصدق‌آن ماده را از مجلس‌گذراند تزلزل کابینهٔ حکیم‌الملك هم در اثر شکایت بسازمان ملل متحد بود .

دولت این قرار داد پرفساد را وقعی نهاده بیرون رفتن نمایندهٔ شوروی را از شورای‌امنیت در نظر نگرفته خواست شکایت را استرداد کند ، قدری آب بردار است .

مقدمتاً چند نفر بعنوان بازرس به تبریز فرستاد ، راپرت رسید که شش شهر را بازرسی کردیم و آثار از نیروی شوروی ندیدیم .

دوشنبه ۲۶ فروردین به علاء دستور فرستاده شد که قضیه را از ثبت خارج کنند .

جلسهٔ شورای امنیت اول‌خرداد ۲۵

علاء به جلسه دعوت شد ، نمایندهٔ شوروی حاضر نشد ، نامهٔ علاء را مطرح کردند ، نمایندهٔ امریکا گفت در آذربایجان بیش از شش شهراست قضیه در ثبت بماند تا مطلب روشن شود .

نمایندهٔ لهستان گفت شکایت و رضایت هر دو از یك منبع است شکایت پذیرفته شد باید رضایت هم پذیرفته شود .

علاء را خواستند گفت نامهٔ دولت را قطعی تصور نمی‌کنم اکنون در آذربایجان یك ارتش از شورشیان یاغی تجهیز شده است که در تحت نظارت شوروی است و مانع ورود قوای دولتی . به

پیشنهاد نمایندهٔ هلند بنا شد شکایت برای مدت قلیلی (۱۵ روز) در دستور بماند.
در سی‌و ششمین جلسهٔ شورای امنیت به اصرار نمایندهٔ شوروی باز قضیهٔ ایران مطرح شد، با موافقت هشت رأی دردستور ماند، نمایندهٔ شوروی گفت این خلاف منشور است دیگر درمجلس حاضر نخواهم شد.
نمایندهٔ لهستان در طرفداری ازشوروی، خواستن بعضی توضیحات را از علاء لازم دانست، در جلسهٔ عصر علاء حاضر شد و نمایندهٔ شوروی حاضر نشد.
سؤال ـ آیا به سفیر ایران دستور رسیده است که با تأخیر مذاکرات تا ۱۵ آوریل مخالفت نماید؟
جواب ـ بر حسب وظیفه بدستوراتی که رسیده بود مکلف بودم رفتار کنم.
سؤال دیگر ـ مسافرت قوام به مسکو برای نوشیدن ودکا و حضور در جشنها بود؟
جواب ـ هدف قوام مذاکره در بارهٔ ترك مداخلهٔ شوروی در امور داخلی ایران بود. بلی! پذیرائی کامل از ایشان شد ولی آقای قوام بمنظور خود موفق نشد[1].

معافیت علاء

هشتم خرداد علاء از نمایندگی ایران در سازمان ملل معاف شد، انصاف باید داد که اگر اقدامات تقی‌زاده و علاء نبود شوروی باین آسانی‌نیروی خودش را از ایران خارج نمیکرد و قوام سربی‌صاحب میتراشید.

قوام بی‌آشنائی بسیاست نیست می‌شود گفت از هول هریسه در تنور افتاد، منهم بجای او بودم سعی میکردم‌کار بدست خودم تمام شود اما از اصرار شوروی در خارج کردن شکایت ازدستور در حسن نیت مدعی تردید میکردم.
در نیمهٔ اول اردیبهشت ۱۳۲۵ پس از ۲۵ سال خون عشقی، قاتل او را گرفت، معروف‌شد در قهوه‌خانه از کیفیت آن جنایت رجز خوانی می‌کرده است جرزی خراب میشود و از میان چند نفر او را زیر می‌گیرد چه حسابی است نمیدانیم و گفته‌اند.

قرض است فعلهای بدت پیش روزگار در هر کدام عصر که خواهد ادا کند

اعلان تخلیه

۲۳ مه ماه سادچیکف رسماً اعلان کردکه قشون شوروی از ایران بیرون رفت دولت میبایست معطل نشده اقدام جدی در کار آذربایجان بنماید اعزام حکومت و قوای کافی با روح خیر خواهی منافات نداشت.
میبایست موضوع بحث بدست روزنامه نگار و متجسس اخبار داده شود،

در داخله

۲۰ فروردین تصویبنامه در منع کشت خشخاش صادر شد که یکی از مسائل غامض بلکه مراست، در زمان پهلوی با وجودمداخلهٔ جامعهٔملل صورت نگرفت، البته جلوگیری ازصرف تریاك از انفع والزم کارها است لکن بیش‌از یك تصویب‌نامه مقدمات دارد، در این مسئله معارضهٔ سود و زیان قوی است.

تصویبنامهٔ دیگر لوله کشی آب بود به‌عرض و طولی که باین زودیها میسر نخواهد شد سنك بزرگ برداشته شد و سنك بزرگ کمرشکن‌است، مکرر تدارك آب سالم برای شهر مطرح مذاکره شده است، دست به‌نقدترین پیشنهادات این بود که از آبهای سالم برای خوراك به طرز مناسب به محلات لوله میکشند تا اهالی از شیر آب خوراکی بردارند چنانکه در محلهٔ سنگلج عملی شد.
باز تصویبنامه‌ای صادر شد در تقاضای سهم از نفت بحرین. بلی! بروفق سوابق تاریخی بحرین بایران تعلق دارد دزد دریائی (پیرات) همه‌جا بود و در خلیج هنوز هست دولت ایران قادر

---

۱ ـ در کنفرانس برلن تصمیم گرفته شده بودکه نیروی دول سرموعد از ایران خارج شوند نمایندهٔ شوروی در تالار سانفرانسیسکو بآواز بلند گفت تجاوز باستقلال ملل و تمامیت ارضی آنها باید از میان برود.

بدفع سارقین نبود در زمان حکومت حسنعلی میرزا در فارس قراردادی با انگلیس منعقد شد که تا دولت ایران وسیله برای حفظ امنیت در خلیج ندارد این مهم بعهدهٔ انگلیس باشد . تا سی سال قبل آثار علاقهٔ بحرین بایران بود ، سعی انگلیس و یأس مشایخ آن مو را هم پاره کرد و البته حق را نباید فراموش کرد **لعل الله یحدث بعد ذالك امرا** [۱].

در سنوات ۱۳۱۱ و ۱۳۱۳ راپرت از بحرین داشتم که حکومت سکهٔ ایران را جمع میکنند، اسناد مالکیت را از بین میبرد ، مدرسهٔ ایرانی رامی‌بندد ، قبوض مالیاتی را از دست شیوخ میگیرد. کلاه پهلوی را موقوف میکند ، بعدها خودمان هم موقوف کردیم .

کشمکش باتبریز

در تبریز بچه دولتی کمونیستی تشکیل شده در حمایت شوروی شوری دادند ، از مرکز همه‌چیز میخواهند جز حکومت ، دولت نزاکت بخرج داده با ایشان داخل مذاکره شد بریش گرفته اند و مایهٔ تشویش شده‌اند مدتی وقت بضرر مال و جان و ناموس اهالی تلف شد .

حق این بود که همان ۲۳ ماه مه که سادچیکف رسماً خبر تخلیه را داد اتمام حجت شده اقدام مجد بعمل آمده باشد و با روح خیرخواهی منافات نداشت .

۸ اردیبهشت هیئتی بریاست جعفر پیشه‌وری بتهران آمد ، فیروز مأمور پذیرائی شد .

دولت نسبت بآذربایجان در طریق موافقت هفت ماده پیشنهاد نمود مبتنی بر اصول قانون اساسی نسبت به انجمنهای ایالتی و ولایتی .

۱ ـ رؤسای فرهنگ ، بهداری ، شهربانی ، دادگستری و دارائی از طرف انجمن ایالتی و ولایتی انتخاب شده احکام رسمی آن از طرف دولت صادر می شود (دادگستری و دارائی قابل بحث است)

۲ ـ تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود، فرماندهان نظامی و ژاندارمری از طرف دولت منصوب خواهند شد .

۳ ـ زبان رسمی فارسی است ، دفاتر کار های محلی بفارسی و آذربایجانی (زبان تازه) تنظیم میشود ، تدریس در پنج کلاس ابتدائی به ترکی خواهد بود (کافی است برای اینکه فارسی یاد نگیرند).

۴ ـ نسبت بآبادی شهرها و اصلاح فرهنگ و بهداری وغیره دولت سهم آذربایجان را از بودجه درنظر خواهد گرفت (این مصارف محلی است)

۵ ـ فعالیت سازمانهای دموکراسی مانند سایر نقاط کشور آزاد است.(معنی ندارد)

۶ ـ نسبت بکارکنان دموکراسی آذربایجان در گذشته تضییقاتی بعمل نخواهد آمد. (مگر کارکنان دموکراسی عیبی درکارشان است.)

۷ ـ با افزایش عدهٔ نمایندگان آذربایجان به تناسب موافقت حاصل است .

هیئت نمایندگی آذربایجان باین‌مواد رضایت نداده صبح روز دوشنبه۲۳ اردیبهشت ازتهران رفتند، و این بهترین موقع بود که دولت بوظیفهٔ حقهٔ خود رفتار کند . دولت اعلامیهٔ دنباله داری در افسوس بر خنثی‌ماندن زحمت ۱۵ روزه‌منتشر کرد که اگر چه‌هنوز توافق کلی حاصل نشده است ولی با نمایندگان آذربایجان تماس حاصل شد بقسمی که از افکار یکدیگر مستحضر شدیم سپس‌روی سخن رابه عناصر ارتجاع ونمایندگان تحمیلی نموده‌چند «اینها هستند» درعبارت‌آورده‌اند.

اینها هستند که روابط با شوروی را تیره تر کردند. (اگر پای شورای امنیت درمیان نبود تیره‌تر میشد)

اینها هستند که روی نیات پلید اعتبارنامهٔ پیشه‌وری را رد نمودند تخم کینه و نفاق‌کاشتند.

اینها هستند که در مجلس چهاردهم یك قدم برای آسایش مردم‌برنداشتند و جز جمع مال

۱ـ سورة الطلاق آیهٔ ۱

هدفی اختیار نکردند.
اینها هستند که متوسل بسفارتخانه‌ها شدند. (مثل آنهائی که بعدآمدند)
اینها هستند که امروز در مقابل تاریخ مسئول شناخته میشوند.
اینها هستند که دولتهای ناصالح را روی کار آوردند و میخواهند در انتخابات آینده باز میدان بدست بیاورند (آنچه دیدیم مجلس پانزدهم بهتر نشد) وکابینهٔ حاضر را هم همان ها روی کار آوردند.

شامها صرف شد، خوش باش‌ها سروده نطق‌های سرسفره پرداخته اخبار رادیو منظماً منتشر میگشت. نطق آقای فیروز در لحن پیروزی: امشب از تبریز مهد جنبشهای بزرگ آزادیخواهان برای هم‌وطنان صحبت میکنم پس از استفاده از لفظ آزادی و ارتجاع و بسط نسبت سوءسیاست بدولتهای اسبق و ستایش قوام که دوستون روزنامه را گرفته‌است ذکر موافقت بین دو دولت میکنند و اصلاحات مواد هفتگانه ابلاغیهٔ ۲ر۲ر۱۳۲۵ که مورد توافق شده است.

هیئت اعزامی به تبریز بریاست فیروز

در مادهٔ اول افزوده شد که رئیس دارائی نیز به پیشنهاد انجمن و تصویب دولت تعیین خواهدشد.
در مادهٔ دوم قرار شد وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن پیشنهادکند انتخاب نماید (باز اختیار از دست دولت بیرون است)
در مادهٔ سوم مجلس ملی بجای انجمن شناخته میشود موکول بتصویب مجلس (اساساً انجمن بتصویب رسیده است) مقصود چیست معلوم نیست.
مادهٔ ۴ ـ قوای محلی جزء ارتش ایران محسوب میشود کمیسیونی از نمایندگان دولت آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی در محل راه حل آنرا جهت تصویب هرچه زودتر پیشنهاد خواهد کرد.
مادهٔ ۵ ـ بیست و پنج درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج عمومی بمرکز فرستاده می‌شود.
مادهٔ ۶ ـ در ساختمان راه‌آهن از میانه به‌تبریز تسریع خواهد شد.
مادهٔ ۷ ـ فدائیان به‌ژاندارم تبدیل خواهند شد[1] نمایندگان‌دولت آقای قوام‌السلطنه وانجمن ایالتی ترتیب کار را معین خواهند کرد.
مادهٔ ۸ ـ خالصجات بتصویب مجلس بین دهاقین تقسیم خواهد شد (از غلطهای صواب نما است).
مادهٔ ۹ ـ دولت قبول میکند قانون انتخابات جدیدی که شامل نسوان هم باشد بمجلس پیشنهاد نماید. (واویلا)
در قرارداد موافقت شده است که تدریس تا کلاس پنجم به‌ترکی یا کردی باشد (کافی‌است برای آنکه نه‌ترک نه‌کردفارسی نیاموزد.)
تبریز ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ مظفر فیروز-پیشه‌وری
پیشه‌وری در نطق خود ملت ما میسراید و از مجلس ملی سخن میراند نتیجه آنکه ایران منقسم شد بدولت آقای قوام و دولت آقای پیشه‌وری.
در تبصره عواید تلگراف، گمرك، راه‌آهن و کشتیرانی متعلق بدولت مرکزی است و مخارج برعهدهٔ او.

---

[1] ـ نخست وزیر اصراردارد شاه رسمیت افسران قوای‌محلی را امضاء بفرمایند، میفرمایند حاضرم از سلطنت کناره بگیرم اقدام برخلاف مصلحت مملکت نمیکنم.

بیست وپنجم خرداد هیئت اعزامی باتفاق سلام‌الله جاوید بتهران آمدند.
هشت میلیون ریال برای اصلاح شهرستانها (با مصارف دیگر) در اختیار انجمن آذربایجان گذارده شد.
آقای دکتر سلام‌الله جاوید[1] به استانداری آذربایجان انتخاب شد نام ژاندارمری مبدل به نگهبان.

تشکیل حزب دموکرات

حزب در زندگی مفید بوده یا مضر امریست قابل بحث تا مرام حزب وایمان نفرات بمرام چه‌باشد، فعلااساس حکومت‌ملی روی سازمان حزبی است باید نتیجه را دید.
شب ۹ تیر نخست وزیر تشکیل حزب دموکرات را اعلان کرد، دسته ای گرد آمدند در مقابل توده و بصورت همرنگ‌آشوبیان تبریز سخن از دموکرات ایران و دموکرات تبریز میرود و شاید منظور همین التباس بود.
۲۹ تیر قوام را به رهبری حزب اختیار کردند این لقب اول به کرمول داده شد (لرد پروتکتور).
اخیراً هیتلر خودش را رهبرنامید (فورر) فعلا بمارسیده است، قوام در تهران وپیشه‌وری در تبریز، اثری که دیدیم گرانی‌خواربار بود برای چرچر دموکرات.
گفتیم شاید انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس بهتر شود بدتر شد.

اعتصاب درمراکز نفت

حزب توده تشکیلات عریض و طویلی پیدا کرده‌است و بهمهٔ ولایات‌دست انداخته کارگران را بیشتر و رعایا راکمترجلب کرده است‌پس ازپهلوی جماعتی که در حبس او بودند آزاد شدند و دست گذاردند به‌فریب کارگر و عمله البته با نویدهای دلفریب هزارها مجذوب گرد مراکز خود جمع آوردند و در تهران نمایشهای عجیب دادند تا ده‌هزار نفر، شنیدم با علم داس و چکش دورشهر گردیدند.
منجمله درسنهٔ ۱۳۲۱ دکتر یزدی و دکتر احتشام بدروس آمدند که ما طبیبیم سرتاسر هفته در مطب‌های خود از مردم حق طبابت میگیریم میخواهیم در دروس مرکزی ترتیب بدهیم و فقراء را مجانی معالجه کنیم و منزلی به اجاره خواستند، من متأمل شدم و گفتم تجریش مرکز است وانسب، اصرار کردند باغچه‌ای بود بایشان اجاره‌دادم و دروکالتنامه نوشتم برای تنظیم‌مطب، چون باغچه‌باختیار ایشان درآمد بالای‌درب لوحهٔ حزب توده زدند معلوم شد بقصد کارگران‌قورخانه و ضرابخانه این محل را انتخاب کرده‌اند، روزهای جمعه درباغچه ازدحامی میشد، روزماه‌رمضان نزدیك مغرب بدرب قورخانه رفته که در سلطنت آباد است سخنوری آغاز کردند ضمناً سیگار هم میکشیدند یکی از کارگرها گفت ما زبان روزه کار کرده‌ایم حال میخواهیم برویم نماز کنیم اینها آمده‌اند این حرفها را میزنند و سیگار هم میکشند بیائید برویم.
بیکی از باغبانهای دروس که باو گفته بودند تو باین جمعیت‌چرا داخل شدی گفته بوداینها مردمان خوبی هستند میگویند در قرآن است که ایران جزء روسیه است.
مرامهائی که پیدا شده است همه روی فکر آسایش عمومی است و آسایش درحدی ممکن است و از حد که گذشت اسباب زحمت است و خیر شر میشود چه راهنمایان و پیش قدمان به‌اغراض شخصی از حد تجاوز میکنند و مرام را وسیلهٔ رسیدن بمقام قرار میدهند و بیش از آنچه در حیز قدرت است نوید میدهند (نان دوگز قد و کباب یك وجب پهنا) دموکراسی متجاوز از دوهزارسال

۱- این‌دکتر سلام‌الله جاوید همان سلام‌الله مددزاده‌است یکی‌از شانزده نفری‌که برای‌ترویج کمونیستی به تبریز آمده بودند، مدد را جاوید کردن سهل است اما دکتری معلوم نیست از کجا بدست‌آمده است صفحهٔ ۳۳۶.

است که سر زبانها است چون از حد نصاب تجاوز کرده‌اند بیشرفت نکرده است اسم جدید پیش آورده اند . بلی ! تعدیل لازم است لیکن در این تعدیل ناگزیر است از انصاف جماعتی و قناعت جماعتی تند و کند در زندگی نباشد زندگی اداره نمیشود . مرام دمکراسی و زاده‌های آن سوسیالیستی وکمونیستی در نیت ایجاد اعتدال قابل تمجید است ، چون بدا داره میشود مایهٔ تزلزل زندگی شده است، بقول موسولینی نزاع لایق ونالایق تمامی ندارد. قدری ازمطلب دور افتادیم برویم سرمطلب، شیوهٔ کمونیستی‌کشیدن بدبختی و بی‌بهرگی است بچشم اشخاص که‌باید‌کارهای‌تعلیمی‌بکنند و بهرهٔ معلم را ندارند وفریب میخورند چنانکه دراصفهان کارگران دست ازکارکشیدند سودی ندیدند سربکار خود فرود آوردند . همان تحریك در مرکز نفت سبب اعتصاب کلی شد کارگران‌بی‌اجرت ماندند و دست از اعتصاب کشیدند نتیجه آنکه جمعی دراین‌میانه تلف شدند وطبیعی‌است‌که از فساد همیشه فسادد یگر میزاید .

یکشنبه ۲۳ تیر کارگران تمام‌ادارات نفت اعتصاب کردند ودست‌بفسادزدند فیروزدرمحل حاضر شد حکومت‌نظامی برقرارکرد نظم درکارآمد.

دیلی نیوز خبر داد که پس از نظامی کردن و برقرارکردن نظم در نتیجهٔ مجازات تاجری بدون محاکمه بین‌اعراب وجمعیت توده نزاع برپا شد ۱۷ نفر مقتول و ۱۵۰ نفرمجروح‌شدندومقداری اموال (لحاف ملانصرالدین) تلف شد معلوم شد اعتصاب‌جهتی‌جز تحریك‌سیاسی‌نداشت محل تأسف است که جماعتی برادران خودرا به‌تزریقات مضر براه فسادبیاورند برای‌اغراض‌ورقابتهای بیگانه .

روز ۲۶ تیر درسمنان آشوب برپاگشت بین‌توده‌ومخالفین‌وبازعده‌ای‌مجروح‌شدندوکاربحکومت‌نظامی کشیدگفته شد درعبور سیدابوالقاسم‌کاشانی‌که‌قصدمشهدداشته آن فساد راایجادکرده است‌سیدتوقیف‌شد. سیدخودش‌را ازپیشوایان مسلمانی میداند و دین‌اسلام مغز دموکراسی است باعتدال ومخالف فساد، سید تودرترویج مرام‌خودت باش.

مسافرت اشرف پهلوی به مسکو ۷ تیر

والاحضرت اشرف پهلوی از طرف شیروخورشید سرخ دعوت بمسکوشدند (دعوت سیاسی) یکی از همشیره‌زادگان من در خدمتشان بود معلوم‌شد اوایل پذیرائی‌آزاد وکامل میکرده‌اند تاشبی‌که دراپرابوده‌است دیروقت بیرون میآیند مردم بیرون اپرا ازدحام‌فوق‌العاده‌کرده‌بودند ودسته‌گل‌زیر بغل داشته نثارمیکنند ازآن‌به‌بعد میهمانان‌رابمحافل عمومی‌نمیبرند .

انجمن صلح پاریس

ایران حق تقاضای شرکت در مجامع بین‌المللی داشت میبایست قبول شود .

در جلسه ۲۶ مرداد ویشینسکی نمایندهٔ شوروی شرحی از مساعدتهای ایران دراوقات جنگ بیان‌نموده اظهارداشت ایران‌یکی‌ازاجزای ملل‌متحداست.

درسال ۱۹۴۳ شوروی ، انگلیس وامریکا متعهدشده‌اندکه ایران را به‌کنفرانس صلح دعوت نمایند. نمایندهٔ چین وامریکا موافق شدند باتفاق‌آراء تصویب‌شدازطرف ایران سپهبدی وزیرمشاور بعضویت مأمورشد.

در اول نطق پس از تشکر از مولوتف رئیس انجمن و ویشینسکی نمایندهٔ شوروی و نمایندهٔ چین و امریکا و دولت‌فرانسه که میزبان است در ضمن فصل ۶ منشوراتلانتیك رایادآور شد که‌گوید صلحی‌سزاست که هر ملت‌به‌ایمنی‌درحدود خودزندگی‌کند بدون‌هراس وتزلزل[1] .

۱ـ اشکال اینجااست‌که‌پیمانه‌رفته‌است روی‌دموکراسی وحدوددموکراسی معلوم‌نشده‌است. یکی ازکنفرانس‌های لازم آن‌است‌که‌بنشینندوحدی ازبرای‌دموکراسی‌معین‌کنندکه بزرگترین‌مایهٔ‌صلح‌خواهد بود وسلوك‌طبقات‌باهم درتحت‌قانون‌خواهدآمد امروز دموکراسی‌تمکین به‌رأی صاحب زوراست واین قلچماقی‌است. مصلحت بیرنگ‌است رنگ سوسیالیسم، کمونیسم، فاشیسم ونازیسم‌است‌که نمیگذاردزندگی قراری‌گیرد.

توقیف ۲۷ مرداد دکتر طاهری ، حسام دولت آبادی ، شیخ حسین لنکرانی و لنکرانیهای دیگر توقیف شدند علت توقیف معلوم نشد مادهٔ ۵ حکومت نظامی .

آزادی زنجان صبح روز چهارشنبه ۳۰ مرداد شبستری رئیس انجمن تبریز (مجلس ملی) جاوید استاندار آذربایجان وارد تهران شدند در جزء شرایط دست کشیدن از خمسه بود . هیئتی از طرف دولت وتبریزیان بزنجان رفتند مقصود انجام نگرفت .

تحریکات توده‌را در اصفهان گفتیم، فیروز عازم اصفهان شد ، لدی‌الورود جهانشاه صمصام و برادرش امیر بهمن بختیاری توقیف شدند وحکومت نظامی برقرار، مرتضی قلی‌خان بختیاری نیز توقیف وروانهٔ تهران‌شد، درمراجعت آقای فیروزتحریکات جنوب رابه‌بیگانگان نسبت‌میدهد وهیچ از شمال اسم نمیبرد .

استعفا شب پنجشنبه ۱۰ مرداد کابینه استعفا کرد ، عصر دهم کابینهٔ جدید معرفی شد سه نفر از سران توده وارد کابینه شدند ایرج اسکندری پیشه و هنر ، فریدون کشاورزفرهنگ ، دکتریزدی بهداری وحزب‌توده سمت رسمیت پیداکرد .

درهرموقع اعلامیه ناگزیر است وموضوع علل قبول مسئولیت خدمتگزاری بملت ، حفظ استقلال وتمامیت ایران،ترویج اصول دموکراسی، وحدت‌ملی،رفاه عمومی،هم‌آهنگی باعناصرمترقی واحزاب‌آزادیخواه ، این‌کلمات راچهل‌سال‌است میشنویم وعملااثری نمی‌بینیم درهرموقع ازتمامیت واستقلال ایران صحبت میشودکانه شك‌داریم .

ناصرالدین‌شاه هم این‌لفظ رابزبان‌آورد امابلحن دیگر، بمیرزاحسین خان نوشت از سفارتین بپرس مگرمامستقل نیستیم چرادرکارهای مامداخله میکنند؟

واردکردن وزرای جدید درکابینه مخالف این‌اظهارات‌است ، فتنهٔ اصفهان ، سمنان وآبادان نتیجهٔ اعمال همین‌اشخاص‌بود، آذربایجان بجای خود .

درنتیجهٔ اعمال‌همین جماعت ازهند پادگانی به‌بصره‌آمد، درراديودهلی‌گفته شدکه نیروی هند برای حمایت منافع انگلیس درهندوستان درجنوب ایران به بصره‌آمد .

بعض تواریخ

۱۳۲۰

شکایت دولتین ازنفوذ آلمانی	۲۸ تیر	تجاوزازمرزشمال‌وجنوب	۳ شهریور
بمباران‌تهران‌ازطرف شوروی	۵و۶ شهریور	استعفای پهلوی	۲۵شهریور
سوگندمحمدرضا شاه	عصر ۲۶شهریور	عفومقصرین سیاسی	۲۷ شهریور
قانون رد املاك ضبطی	۶آبان	الغای‌قانون فروش موقوفات	۸ آبان
ختم مجلس‌دوازدهم	۹ آبان	افتتاح‌مجلس‌سیزدهم	۲۲آبان
انجمن‌سران سه‌دولت درتهران	۵ آذر	تصویب‌پیمان‌سه‌دولت	۲۴ آذر
حوالهٔسنگ بفروغی‌درمجلس	۵ بهمن	نسخ‌قانون‌ریاست کل‌قوا	۱۷اسفند
کابینهٔ‌سهیلی	۱۱اسفند	وزارت دربارفروغی	۱۱اسفند

۱۳۲۱

قطع روابط باژاپن	۳ اردیبهشت	شرکت‌درقانون‌وام‌واجاره	۱۲ اردیبهشت
قطع نرخ‌لیره به۱۳۰ریال	۵ خرداد	عنوان‌محاکمهٔ‌متهمین‌شهربانی	۳ مرداد
کابینهٔ قوام‌پس‌ازسهیلی	۱۸ مرداد	ویندل‌ویلکی‌درتهران	۳۱ مرداد
تصویب‌استخدام‌میلیسپو	۱۷مرداد	اعلان‌جنگ‌باآلمان	۱۶شهریور

فوت فروغی	۶ آذر	شکایت دانشجویان، استفادهٔ آشوب طلبان و حمله به مجلس	۱۷ آذر
محاکمهٔ متهمین شهربانی راجع به قتل تیمورتاش، سردار اسعد و مدرس	۱۱ آذر	تأسیس وزارت کار	اول بهمن
استعفای قوام	۲۴ بهمن	کابینهٔ سهیلی	۲۸ بهمن
سقوط طیارهٔ حامل افسران بمصر	۲۸ دی		
		۱۳۲۲	
ولیعهد یونان در تهران	۳ خرداد	اغتشاش فارس	۲۲ تیر
انحلال وزارت خواربار	۲۳ تیر	مراجعت میرزا سید ضیاءالدین	۷ مهر
انتخابات مجلس چهاردهم	اول آبان	مالیات بر درآمد	۱۹ آبان
		۱۳۲۳	
کابینهٔ ساعد	۶ فروردین	جشن سرسال انجمن سه نفره	۱۰ اردیبهشت
کابینهٔ حکیمی	۱۳ خرداد	فوت اعلیحضرت پهلوی	۴ مرداد
شرکت در منشور ملل	۱۳ شهریور		
کابینهٔ مرتضی بیات	۳ آذر	منع مذاکره در امتیاز نفت	۱۱ آذر
الغای اختیارات میلیسپو	۱۸ دی	نصب مجسمهٔ فردوسی	۱۰ بهمن
ردبندر شاهپور	۳۰ بهمن	فوت اسفندیاری	۶ اسفند
اعلان جنگ به ژاپن	۱۰ اسفند	اعزام نمایندگان به سانفرانسیسکو	۲۷ اسفند
		۱۳۲۴	
فوت روزولت و ریاست ترومن	۲۵ فروردین	اعلام ترومن بخاتمهٔ جنگ در نتیجهٔ بمب اتم هیروشیما و ناکازاکی	۱۸ اردیبهشت
کابینهٔ حکیمی پس از بیات	۲۳ اردیبهشت	زلزله در گرمسار سمنان	۲۲ اردیبهشت
کابینهٔ صدر	۲۳ خرداد	حرکت فوزیه بمصر	۳۰ خرداد
تسلیم بلاشرط ژاپن	۲۴ مرداد	فساد افسران در خراسان	۲۸ مرداد
زدوخورد توده در ساری	اول شهریور	موافقت با منشور ملل متحد	۱۳ شهریور
نمایندگان کنگرهٔ امریکا در تهران	۲۰ شهریور	استعفای صدر	۲۹ شهریور
ترک تهران از طرف شوروی	۲۹ شهریور	کابینهٔ حکیمی	۱۲ آبان
فساد اکراد بارزانی	۲۶ آبان	دکلاراسیون تبریز	۳۰ آبان
حرکت بیات به تبریز	۷ آذر	مراجعت	۲۲ آذر
		تقسیم خالصه	۲ دی
خاتمهٔ کنفرانس مسکو	۵ دی	ردکمیسیون سه جانبه	۲۰ دی
تشکیل مجمع سازمان ملل متحد	۲۰ دی	شکایت بمجمع راجع به تخلیهٔ ایران	۲۵ دی
شکایت به سازمان ملل متحد	۲۹ دی		
استعفای حکیمی	۳۰ دی	رأی به قوام	۶ بهمن
ردلایحهٔ تمدید مجلس	۲۳ بهمن	عزیمت قوام به مسکو	۲۵ بهمن
مراجعت قوام با دست خالی	۱۹ اسفند	خاتمهٔ دورهٔ مجلس چهاردهم	۲۱ اسفند

نمایشهای کارناوال دومجلس ازکارناوال ساخته شده بود در موقع فراموش شد درجزء بازیهای امروز بمناسبت محل پیدا کرد.

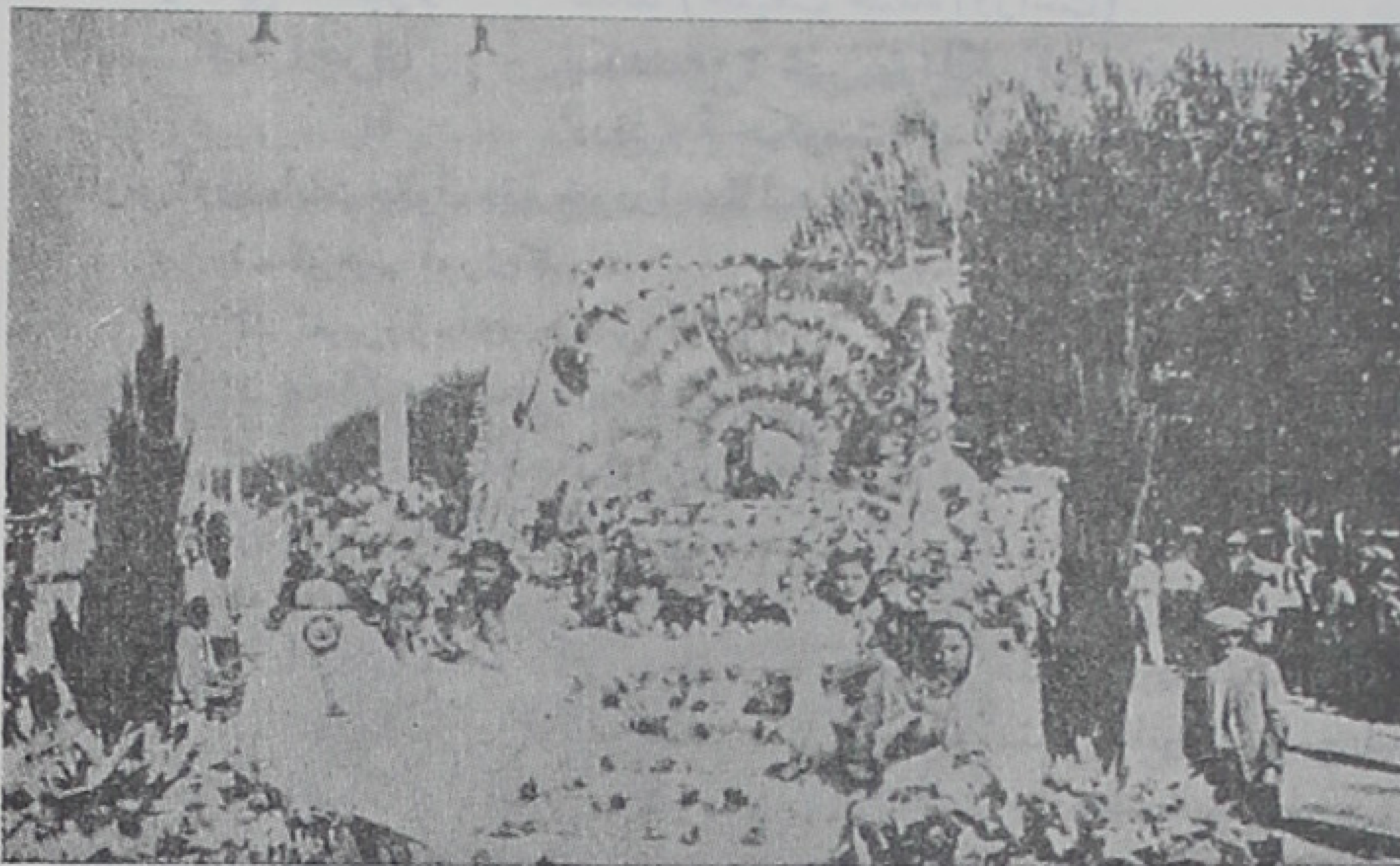
پهلوی مرد هزل نبود بالهوولعب موافقت نداشت، ازولگردی ومعرکه گیری منع فرمود، تشویق ازجدیت وکار مینمود، پنجاه وچهارروز تعطیل را به بیست ودوروز تخفیف داد. در

اثروسوسهٔ بوالهوسان‌درعنوان رسومات ممالك متمدن ومترقی‌اجازه به‌تنظیم‌کارناوال دادسبك‌وخنك دیده ازتجدید منع کرد.

قبطیان بنام ایزیس رب‌النوع زراعت (گندم) فینقیان بنام آدونیس مظهر جمال جشنهای ملی داشتند آن رسم به یونان و روم رسید وکاربرسوائی کشید . دریونان بنام دیونیزس ودرروم‌بنام باخوس رب‌شراب وشاهدجشنی برپامیکردند وبمدلول‌شعریغما پردهٔ حیارامیدریدند ؛

یکی درتغنی یکی درسماع یکی درتجرع یکی درجماع

جشنهای با کانتی همچنان در قرون وسطی گرفته‌میشد رسوائی‌بجائی کشید که‌پاپ بفریادآمد. بعدهاکارناوال(عیدگوشت) تداول بـافت و کلوخ اندازانی بـود . قبـل از اوقات پرهیز کاتولیك ها که نزد ایشان چهل روز گـوشت خـوردن ممنوع است گـاوی را آرایـش میکردند وبا تجلیل و تشریفات بمسلخ میبردند. (شترقربانی‌خودمان)



قسمتی از کارناوال خودمان

امروز کارنـاوال مقدمهٔ اوقـات پرهیز رژهٔ جنس لطیف است بـابسی تجمل ، ارابـه هـا تزئین میکنند روی‌آنها درمیان گل‌وریاحین بانوان‌آراسته و بهفت قلم پیراسته طناز بحال عشوه و نـازغمـزه میفروشند ودل میربـایند ازموضوعات‌شعر یغمااثری نیست سعدی راست ؛

بتماشای‌میوه راضی شو ای که دست‌نمیرسدبرشاخ

در پـاریس تنظیم کارنـاوال بامصارف‌گزاف وظیفهٔ اصناف است‌وبحکم سابقه صنف قصاب مقدم (گوشت‌گوشت است‌مأکول یامکحول) زیبا ترین بانوئی که گوی حسن را از میدان جمال برده بـاشد از جرگهٔ قصابان ملکهٔ اجتماع است اصحاب اوباز گرو بردگان حسن شمایلند، هر صنف محفلی مخصوص دارد که بترتیب و ردیف در سیر میآیند ، در مراکز شهر جلوه گر گشته تا بحضور رئیس جمهور میروند ملکهٔ



قسمت دیگر ازکارناوال خودمان

زیبائی هدیه‌ای میگیرد وبوسی میدهد ونمایش‌خاتمه‌می‌یابد پرهیز بهانه‌است وکلوخ‌اندازان نشانه.

در تهران چنین جشنی بیموقع تنظیم‌یافت ، چرخی‌زدند وبحضور پهلوی رفتند مطلوب نیفتاد وممنوع شد، نه‌هر تقلید هرجاخوش بیفتد، بجای طنازی وجمال تکلف وملال ازچهرهٔ حاشیه نشینان محافل کارناوال پیدابود ونقص تناسب هویدا .

سروی بلب‌جوئی‌گوینده‌خوش‌باشد   آنانکه ندیدستند سروی بلب بامی

زادفی‌الطنبور نغمة اخری

سلوك با تبریز بادبدماغ مستعدین‌انداخت، خوانین قشقائی علمدار دموکراسی شدند (حقیقت خنده‌آوراست).

یکشنبه ۲۰ شهر یور تلگرافی ازشیراز رسید.

درنتیجهٔ حکومت ۲۰ ساله که همه‌توجه بنواحی‌دیگر شد یأس کلی برای‌مردم فارس آورده‌است حقوق حقهٔ خودرا مطالبه دارند واین‌تقاضاها نصب‌العین تمام ایلات واهالی فارس‌است:

۱ـ ترمیم فوری کابینه.
۲ـ تغییر رؤسای حساس ارتش.
۳ـ محاکمه ومجازات عمال ناصالح دورهٔ دیکتاتوری.
۴ـ واگذاری کارهای فارس ازلشگری وکشوری بخود اهالی .
۵ـ تشکیل انجمنهای ملی .
۶ـ تجدیدنظر در تعداد نمایندگان مجلس .
۷ـ اعطای مبلغ کافی برای‌اصلاح امورفرهنگی وبهداشت وطرق وشوارع .
۸ـ تجدیدنظر درقوانین مضر ومتناقض که منافی قانون اساسی است .
۹ـ اتصال راه‌آهن مرکز بشیراز واسفالت جاده‌های اصلی .

محمدناصر ، ملك منصور ، محمدحسین‌قشقائی

وقتی‌که کلماتی‌بیموقع وبدون حاجت سرزبان مردم افتاد وحدودآنرا ندانستند وازسرمایهٔ خودغفلت داشتند دولت‌هم همان‌کلمات‌را وسیلهٔ رواج خود دانست اینگونه تلگرافات‌مستبعدنیست.

سوم مهر ۱۳۲۵ نیك پی معاون اداری نخست وزیر ، سردار فاخر استاندار کرمان وبعضی دیگر بطرف شیراز پرواز نمودند تلگرافی هم بعبارات چاپی معمول بسران قشقائی شد .

از بوشهر هم فریاد بلند است که اشرار (متجاسرین) دور شهر را گرفته‌اند .

روز سه شنبه ۹ مهر عشایر متجاسر بر بوشهر دست یافتند واصول دموکراسی کشتن‌خراب کردن و اصل اصول چاپیدن کاملا مجری شد .

کازرون هم از چشمهٔ دموکراسی بی بهره از خون دل خوردن نماند پادگان محل بقدری که فشنگ ووسیله داشت پایداری کرد تا از پادر آمد کمك زمینی مقدور نبود کمك هوائی‌درمان نشد.

سرلشگر زاهدی که در چاره جوئی بتهران آمده بود ۲۱ مهر معاودت نمود بلکه بلطف و قهر آتش را خاموش کند در نتیجه تلگراف از محمد ناصر رسید تیمسار سر لشگر زاهدی و امیر همایون فرمایشات را در قبول مستدعیات اهالی فارس ابلاغ نمودند دستور پراکندگی نفرات‌را دادم تقصیر افتاد بگردن افراد ناصالح که می‌خواستند با تبلیغات سوء خود لباس دیگری بنهضت فارس بپوشانند و مقداری عبارات متناقض ، من ندانستم در ایران صالح کیست .

استعفا

وزرای‌توده‌ای مطیع امر نخست وزیر نیستند که ماخود مسئولیم ودر کار خود مختار . ۲۵ مهر آقای نخست وزیر استعفا نمودند در ثانی مأمور تشکیل کابینه شدند نتیجه بیرون رفتن وزرای‌توده‌ای‌از کابینه شدفیروزوزیر کارمأموردربارشوروی‌است.

رحلت رهبر حقیقی رحمت‌الله علیه

روز دوشنبه ۱۳ آبان آیت‌الله‌آقا سید ابوالحسن اصفهانی پیشوای شیعه جهان فانی را بدورد گفت وبرحمت ایزدی پیوست در نجف اشرف‌بخاك سپرده شد از کاظمین تا نجف دوازده کیلومتر مسلمین جنازه را بدوش اخلاص کشیدند، ابرسوگواری افق اقالیم شیعه را فرو گرفت، بزرگواری

اخلاقی آن مرد با خدا جالب همهٔ فرق بود ، اهل سنت وجماعت هم در تعزیت شرکت کردند بلکه ملل سایره .

در همهٔ ولایات ادارات تعطیل و مجالس تعزیت برپا شد و این تعظیم و تکریم یکماه دایر بود ، مردم از این مجلس بآن مجلس رهسپار بودند، در مجلس ترحیم در مسجد شاه اعلیحضرت همایونی برای ختم مجلس تشریف فرما شدند.

سمیعی رئیس دربار از طرف شاه و محمدرضا آیت‌الله زاده عازم عراق شدند که در تشریفات هفتهٔ آیت‌الله فقید شرکت کنند .

زندگی آیت‌الله اصفهانی باخلاق زنده جاویدانی بعسرت می‌گذشته است پس از رسیدن بمقام شامخ ریاست و مرجعیت با اینکه کرورها وجوه خیریه از خمس و غیره که بدست آن مرد بزرگ بتمام معنی میرسید بشیوهٔ مقتدایان اول اسلام در اعلی درجهٔ قناعت زیست می‌کرده‌اند در میان شیعه و سنی و ملل دیگر مورد اعتماد و تکریم بوده‌اند .

در مقام تسلیم بمقدرات الهی در موقع قتل فرزند برومندشان مقام رضا و نیروی صبری ظاهر ساختند که در قاطبهٔ مسلمین حیرت آور است رحمة‌الله علیه .



مرحوم جنت مکان آیت الله آقای سید ابو الحسن اصفهانی

حکایتی از اورنگ شنیدم که دلیل بر نهایت برخورد بحقیقت دیانت دارد گفت سیدی از تلامیذ آن مرد سعادتمند مورد بی لطفی شد کارش بمنتها درجهٔ پریشانی کشید، من درخدمت آن مرحوم آبروئی داشتم وقتی عرض کردم بیچارگی فلان طلبه بی‌اندازه شده است فرمودند این بدبخت‌دست از فضولی برنمیدارد ، همیشه از فسق مردم صحبت می‌کند ، آخر خداوند فسق فساق را بهتر از من و تو می داند بلائی برآنها نمیفرستد تراچه میرسدکه جاسوسی‌کنی و از فسق مردم خبر بدهی و از کجا برصحت خبر آگهی داری ، تعهد کردم او را ملامت و نصیحت کنم اظهار لطف فرمودند .

در احوال او خواندم که مقارن قتل پسرش حاجتمندی از آن مرد بزرگ تقاضائی میکند آن حادثه واقع می‌شود سر بگریبان یأس فرو می‌برد روز در جنجال مشایعت او را می بینند می‌خوانند و تقاضای او را از بغل در آورده می‌دهند که در آن حال‌هم ازادای وظیفه غفلت نداشته‌اند .

تمام تدابیر سیاسی درمقابل هیاهوی توده بی‌اثر ماند بلکه تقویت کرد وبرجسارت ایشان افزود . دراوقات عزاداری عامه بحوزهٔ توده‌ای‌ها که رفتند صوراجنبی را جای شمایل مولی دیدند هجومی غریب شد آن‌صور را کندند و دریدند و توده‌ای را کافر خواندند عوامی که‌فریب خورده بودند هوشیار شده از توده رو گردان شدند در تهران و تجریش حوزه‌های توده پریشان شد .

تقسیم نشان

رؤسای شعب، کارخانه‌های اسلحه سازی وقسمتهای راه آهن در اوقات جنگ مراقبتهائی در حسن جریان کرده بودند در سفارت شوروی دهم مهر ضیافتی شد و یاد از کنفرانس تهران در تالار سفارت و اتفاق‌دولت ایران با اساس قرار داد سه گانهٔ ۱۹۴۲ نمودند و بافسران و عمال ساعی نشان داده شد.

به سرلشکر شفائی که در مسافرت اشرف پهلوی عازم مسکو شده بود یك قبضه شمشیرقاب طلا از طرف ارتش سرخ اعطا شد (قاب طلا موافق مسلك نبود).

توجه ملوکانه بامر آذربایجان

شنیده می‌شد که ارادهٔ ملوکانه توجه جدی است در کار آذربایجان و نخست وزیر موافق نیست، پس از اعلان سادچیکف به تخلیه، حق‌این بود با اتمام حجتهای قانونی اولتیماتومی به مفسدین تبریز داده شود و درصورت عدم تمکین اقدامی که‌آخر شد اول‌شده باشد نه‌ایلچی به‌تبریز بفرستند نه ایلچی بخواهند و بپذیرند که عناوین خارج از مصلحت درکار نیاید دولت من ودولت تو بزبان نیامده باشد.

۲۸ آبان ۱۳۲۵ غفلتاً آقای نخست‌وزیر برای هواخوری بملك خودشان درگیلان‌مسافرت کردند محل تعجب شد که چه موقع هوا خوری است.

ازطرف دیگر معلوم شداعلیحضرت جداً امربااقدامات نظامی بطرف زنجان صادر فرموده‌اند و شخصاً برای ملاحظهٔ میدان عملیات بدان صوب تشریف برده‌اند. به اندك نهیبی اشرار در زنجان فرار کردند امر زنجان تسویه شد.

۱۹ آذر ۱۳۲۵ قوای دولتی متوجه میانه شد ۲۰ آذر میانه بتصرف قوا در آمد جاوید تلگرافات عاجزانه می‌کند همان جاویدی که راضی‌نمی‌شد برای مقدمات انتخاب قوای تأمینیه به تبریز اعزام شود غافل از آنکه سرو کار با رهبر حقیقی مملکت است که جز آسایش عامه و رفاه رعیت و استقلال مملکت خیالی ندارد و با دعوی حفظ تمامیت ایران وارد مذاکرهٔ تجزیهٔ آذربایجان نمیشود.

آقای نخست وزیر پس از یکهفته هوا خوری بتهران مراجعت کردند در شهر گفتند که آن مسافرت از یأس از پیشرفت نظامیان بوده است خواسته بودند پس از عجز نظامیان برگردندو بگویند من نبودم حرکتی متهورانه شده است و بدست تدبیر دریدگی را رفو فرمایند رفوئی که کرده بودند درید.

نظامیان‌که به میانه رسیدند اهالی‌تبریز‌به نیروی خود حوزهٔ اشرارا (درماسك دموکراسی) متلاشی کرده انتظام شهر را در دست گرفته بودند هریك از سران حوزه بطرفی فرار کردند وپیدا شد که از حرکت مسکو تا آخر هفتهٔ هوا خوری آنچه فساد شد زیر سر رهبر دموکرات بد اندیشه بود و تیشه بریشهٔ استقلال ایران.

تلگراف اعلیحضرت به سرهنگ هاشمی

سرهنگ هاشمی فرمانده نیروی نظامی‌ازخدمات‌کلیه افسران‌وگروهبانان و افراد با شهامت رضایت خود را بدین وسیله اعلام می‌دارم خدمات افسران همواره منظور نظر و مورد تحسین و تقدیر بوده است و خواهد بود وشما راکه فرماندهی نیروی نظامی‌را عهده دار هستید بدرجهٔ‌سرتیپی قرین افتخار مینمایم محمد رضا شاه پهلوی.

غروب جمعه ۲۲ آذر ۱۳۲۵ نیروی دولتی با هلهله و شادی بی‌نظیر وارد تبریز میشود.

گزارش سرتیپ‌هاشمی

از رادیو تبریز ستاد ارتش، برای اطاعت امر ملوکانه که هرچه زودتر خودم را به تبریز برسانم و موجبات آسایش اهالی را فراهم آورم بنده با چند ارابهٔ جنگی‌وزره پوش پنج بعد ازظهر وارد تبریز شدم احساسات اهالی در تاریخ نظیر ندارد کاش روزنامه نگاران بودند و می دیدند (کدام‌هاشان)

مهاجرین در چند نقطهٔ شهر عماراتی را اشغال کرده مزاحم مردم می‌باشند دستور دادم عمارات اشغالی را محاصره کرده پیشنهاد تسلیم کنند در صورت استقامت آنها را سرکوب کنند. زنده باد اعلیحضرت‌همایونی پاینده باد ایران.

چند نفر از سران آشوب با قریب یکصد کامیون محمولات از مرز ایران خارج شدند (به بهشت دموکراسی) یك کامیون اشیاء متعلق به غلام یحیی در موقع فرار از میانه بدست آمد با حضور کمیسیون و رئیس بانك بازدید شد دویست هزار تومان پولی که از یك بانك میانه برداشته بودند بدست آمد.

پیشه وری و مهندس آذری و کاویانی و غلام یحیی توانستند از مرز خارج شوند.

آستارا پس از چند ساعت جنگ تصرف شد (در این جنگ یکی از کسان من نصرالله شکرابی که ادای وظیفهٔ نظامی میکردنشان رشادت گرفت) متجاسرین‌هنگام فرار غارت‌ها کردند و خانه‌ها آتش زدند (قربان دموکراسی)

والاحضرت اشرف پهلوی برای دلجوئی به زنجان و میانه حرکت کردند.

۲۵ آذر دکتر جاوید و شبستری را تحت‌الحفظ بتهران آورده بشهربانی سپردند.

۲۳ نفر ازافسران ارتش‌که فریب اشرار را خورده بودند بجرم قیام مسلح برضد ارتش‌پس از محاکمه اعدام شدند.

محمود ذوالفقاری از خوانین زنجان که تمکین از اشرار نکرده بود و در حمله به زنجان‌پا بپای‌نظامیان جنگیده خود وکسانش به اخذ نشان‌ها ازدرجات مختلف نایل گشتند همدوش دستجات ارتش روز اول دی ماه در میدان سپه از جلو تمثال همایونی رژه دادند.

اعلامیهٔ حزب توده ۱۵ دی ماه

رفقای عزیز، برحسب تصمیم متخذه ازطرف کمیتهٔ سابق هیئت‌اجرائیهٔ موقتی برای اصلاحات لازم با اختیارات‌کامل انتخاب شده اعلام میکند. هیئت اجرائیهٔ موقت روش گذشتهٔ حزب را انتقاد کرده با آشکار کردن خبط و خطاهای گذشته راه آینده را روشن خواهد کرد. اعلامیه ده ماده است سخن از آزادی، دموکراسی: وطن پرستی، چه‌سود از نگاشتن دروغ.

انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس

در دورهٔ انتخابات همه از مداخله فریاد می‌کنند و امان وزارت داخله‌را می‌برند برای مداخله قرار داد نفت با شوروی را باید از تاریخ قرارداد منتها در هفت ماه بمجلس برد.

فرمان انتخابات صادر شد و شکایات متبادر در جای خود نوشته‌ام که منکرین مداخلهٔ دولت چه بروز مستوفی می‌آوردند[1].

ازدحام دانشجویان

صبح روز یکشنبه ۱۵ دی قریب هزار نفر از تلامید دانشگاه در عنوان شکایت از ترتیب انتخابات راه دربار پیش گرفتند پاسبانان ممانعت می - کنند کار بزد وخورد میکشد چند نفر از تلامید و چند نفر از پاسبانان زخمی میشوند[2] بعضی دانشجویان متفرقاً خود را بدربار می‌رسانند نمایندگانی بحضور اعلیحضرت پذیرفته می‌شوند می‌فرمایند بدولت دستور میدهم کسانی که بدانشجویان اهانت کرده‌اند تعقیب شوند.

ایرادات[3]

نخستین ایراد بفروغی است که چراپس از واقعهٔ۲۵شهریور۱۳۲۰مجلس را بر هم زد، باید از آقایان پرسید قشون اجنبی وارد مرزایران شده است، شاه مستعفی است، بمب در اطراف مملکت میترکد حتی در اطراف دروس همسایهٔ قورخانه، دم بدم دولت با مجلس کار دارد باید با دول قرار داد بست چه موقع انحلال مجلس است براین عقل و دانش بباید گریست.

---

۱ - صفحهٔ ۳۷۱ ۲- سفرنامه صفحهٔ ۱۰۷ ۳- گفتند انشای مصدق است.

بمجالس دورهٔ پهلوی ایراد داریم که فرمایشی بود. قربان آن دوره، باز کارهائی بنفع مملکت شد، دوره‌های بعد چه کردند؟ با این قانون انتخابات در این مملکت و این مردم هرگز صاحب مجلس نخواهیم شد. اگر مجلس باید بمناسبت احوال مملکت برای خیر مملکت کار بکند جزدر دورهٔ اول در هیچ دوره وکلا وکیل موکلین نبودند و هر دوره از دورهٔ قبل‌بدتر شد. در دورهٔ پهلوی اقلا پهلوی که زمامدار بود وکلا را می‌شناخت و وکلا موکل خودشانرا، ولو بگوئیم پهلوی‌خودش بود. کامیون‌کامیون گوسفند نمی‌آوردند که رأی درصندوق بیفکنند. بعقیدهٔ من باید وکلا را نه تنها موکلین خاص بشناسند بلکه همهٔ اهالی بشناسند طرز انتخاب نمایندگان‌سنا بمراتب بهتر از طرز انتخاب نمایندگان مجلس بود.

میگویند باید تشکیل احزاب داد و وکلا از طرف احزاب انتخاب شوند. وکلای احزاب وکلای چند نفر اعضای کمیته خواهند بود ومقید به افکارآنها، نتیجه همین‌آشوب می‌شود که‌امروز برپاست هر حزبی که پیش افتاد میخواهد بردیگران ریاست کند، از کجا که مصلحت عامه باشد، نماینده باید عاقل، با فکر و اراده‌ای آزاد باشد.

صحبت از برگزیدگان ملت میشود، ثبت الارض ثم‌النقش ما نسبت بحکومت ملی حکم‌کوری را داریم که غریب بشهری ناشناخته وارد شده باشد که نه راه و چاه رابداند نه رسوم وآداب راچه میگوئیم و چه میخواهیم خودمان هم نمی‌دانیم، مللی که هزاران سال است در حکومت ملی بحث میکنند و هنوز بمقصود نرسیده‌اند ما را کجا می‌برند، آنچه ما میجوئیم داشتیم از دست دادیم، عوض آنکه در رفع نقائص بکوشیم همان مقاصد را در تحت الفاظ نا آشنا خواستیم و درمانده‌ایم، عندالواقع دیگران هم درمانده‌اند.

آنروز ملت معنی مجلس و حاجت به نماینده را فهمیده است که انتخابات خرج برندارد و وکلای مستغنی تحمیلی بر بیت‌المال نداشته باشند چنانکه در دورهٔ اول چنین بود.

نه هرراهی که رفته‌اند می‌شود گفت راه بمقصد بوده است، بیراهه در عالم بسیار است، وکلا که پس از انتخاب که کار از کار گذشته است همه آنها را خواهند شناخت چرا قبل ازانتخاب که چون و چرا ممکن است نباید شناخت، وکلا نمایندهٔ تمام ملتند نه آنهائی که رأی می‌دهند.

در طرز انتخاب فعلی وکلا برای تدارك موکل حرف میزنند ولو مضر در عمل باشد روی آرزوی جاهلانه.

تعمیه است که اشخاص را من غیر حق یا بضرر مصلحت بمجلس میآورد چند بار باید تجربه کرد و عبرت نگرفت.

انتخاب علنی مانع تشکیل حزب نیست مردم خارج از حزب شیفته و فریفته نمیشوند.

چه ضرر دارد که عده‌ای از میان همهٔ طبقات معروف بصحت، دیانت و وطن پرستی از طرف کمیسیونی نامزد بشوند چند برابر حد نصاب و وکلا از میان ایشان بقرعه انتخاب شوندا‌قلا این فایده اخلاقی را دارد که جماعتی علاقه به پاکدامنی، درستی و وطن پرستی پیدا میکنند و وکلاء کمتر گماشتهٔ اجنبی خواهند بود.

منظور از مجلس حفظ مصالح مشترك است نه مصالح خاصه یا یکدسته آنهم بآرزوهای غیر میسر و تقاضاهای از عمل دور این است راه سلامت.

من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیرو خواه ملال

اینکه دیگران چنین کردند ما هم چنین کنیم گوئیم دیگران هم اشتباه کردند و نتیجه‌اش رامی‌برند.

از ملل مترقی صحبت می‌کنیم اگر ملل بحد ترقی رسیده بودند جنگ نمیشد، ساختن افزار دال بر ترقی اخلاق نیست از حیث اخلاق ملل شرقی مترقی‌ترند چه سه هزار سال است راه تکامل می‌پویند و ملل غربی هفتصد سال، حتی غلو در افزار روزگار کنونی را پیش آورده است رشد زیاد سبب جوانمرگی است.

۲۲دی جماعتی شاکی از انتخابات درکاخ همایونی متحصن شدند ، امام جمعهٔ تهران،دکتر مصدق ، متین دفتری ، فرخ وعده‌ای دیگر منجر به نطق نخست وزیر در رادیو شد پس از بسط‌کلام درچه بود و چه شد امروز که خطرات مرتفع شده اشخاصی که در خبایا مخفی بودند قانونگذار و عدالت خواه شدند ، دورهٔ عوام فریبی گذشته (در همین نطق تأمل است) ملت حکومت خواهدکرد آنکه این همه اشکالات را تصفیه کرده (؟) راه غلط نمی‌پیماید .در خاتمه‌اظهار اکراه می‌کنند از اینکه خودشان انتخاب شوند (حسن طلب صنعتی است) مصادفتاً انتخاب شدند .

پیغام شاه به متحصنین

آقای سمیعی فرمایش شاه را به متحصنین میرسانند که رسیدگی به امر انتخابات وظیفهٔ دولت است اعلیحضرت همایونی هیچگونه اقدامی نخواهند کرد .

صبح پنجشبه۲۶ دی ازدربارخارج شدند اشخاص‌قانوندان‌چرا باید در چنین امری بشاه‌رجوع کنند (قانون اساسی).

افتتاح دورهٔ پانزدهم تقنینیه

با همهٔ شکایات‌انتخاباتی شد ، البته اکثریت خصوص درتهران با دموکرات در تحت نظر رهبر کل است . در شهریور ۱۳۲۶ مجلس حاضر کار شد اول صحبت در مجلس تقدیر خدمات حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) بود که در چند دوره ریاست مجلس داشت و بصحت و صداقت و تا درجهٔ قدرت برگذار کرده بود و مورد تصدیق شد .

اعتماد به‌کابینهٔ احمد قوام

در افتتاح هرمجلس باید تجدید اعتماد بکابینه بشود ، برنامهٔ کابینهٔ احمد قوام ۱۲ مهرماه ۱۳۲۶ تصویب شد شامل مواد ذیل :

۱ ـ حفظ روابط متقابله با دول .
۲ ـ در اقتصاد انحصار تجارت خارجه و حمایت صنایع داخله .
۳ ـ طرح قانون کار .
۴ ـ افزودن صد ۱۵ برسهم زارع .
۵ ـ برنامهٔ هفت ساله که لوایح آن تدارك شود .
۶ ـ اصلاحات ادارات و تقلیل مستخدمین .
۷ ـ اصلاح قانون شهرداری .
۸ ـ ایجاد ۴۰۰ خانه برای رفاه مستخدمین .
۹ ـ رفع نواقص قوانین .
۱۰ ـ تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی .

۱۵فروردین ۱۳۲۶ قرارداد نفت ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ لغو شد .

۵ آذر پرداخت حقوق واضافات وکمك هزینه‌ها طبق پرداخت مهرماه ۱۳۲۶ با تبصره‌باین که این اجازه مؤید تصویب نامه‌های صادر در زمان فترت نخواهد بود تصویب شد .

تزلزل کابینه

قاعدهٔ طبیعی است که **الانسان لیطغی ان راه استغنی**[۱] در گرمی کارها غالباً منم‌هائی زده میشود وایراداتی‌بدیگران گرفته مردم موشکافند و از لای پردهٔ الفاظ حقایق را بخاطرمی‌گیرند . زمزمهٔ نارضامندی درمجلس و حوزه‌های خارج ساری است جریان قضایای آذربایجان ساده نبود[۲] نخست وزیر بامطالعهٔ اوضاع

---

۱ ـ سورة العلق آیه‌های ۶و۷

۲ـ صحبتهای ناموافق درمجلس می‌شد حتی یکی از وکلای آذربایجان در مجلس باحضور نخست‌وزیر درامر آذربایجان‌نسبت خیانت باو داد، غریب است‌که مردم مداخلهٔ دولت‌را درانتخابات، ساختن زمینه برای ابقای کابینه می‌دانند و غالب کابینه‌ها پس‌ازدایر شدن مجلس سقوط‌کرده است .

رأی اعتماد خواست از ۱۱۲ نفر عدهٔ حاضر ۴۶ نفر رأی مثبت دادند کافی نبود
پس از طرح برنامه کابینهٔ حکیمی ۷۶ رأی حاصل کرد .

کابینهٔ حکیمی برنامه‌هاچاپی‌است‌مواعیدی‌است که‌غالباً‌سال وماه فرصت میخواهدتاصورت
بگیرددربرنامهٔ‌حکیمی‌ماده‌ای‌که‌تازگی‌دارد حذف اعتبارات‌تجملی است !!!

وزرا ده نفر معرفی شدند، پست وزیر کشاورزی و خارجه فعلا خالی است .
در ضمن اجازهٔ پرداخت حقوق سه‌ماههٔ‌آخرسال درتبصرهٔ یکم ازپرداخت هزینه‌های تجملی منع شد از قبیل اتومبیل و هزینهٔ مسافرتها و توقفهای بیمصرف اشخاص در خارجه (که تحمیلی هنگفت بربودجهٔ مملکت است[1])
مسافرت به‌امریکا و لندن وپاریس امری عادی شده است حتی بعضی خانمها بآن ولایات‌برای زائیدن‌میروند .

ای چه خوش گفت آن حکیم برده‌ای سرهمان چانه که باده خورده‌ای

در تبصرهٔ دیگر (۳) امر به بازرسی بتصویب‌نامه‌های‌دولت اسبق و پیشنهاد آنچه قابل‌اجرا است شده است، ۵ اسفند رأی اعتماد داده شد .
۱۷ بهمن‌تصویب شد درحدود ده‌میلیون دلار اسلحه درمقابل مطالبات از امریکا خریداری شود . رأی‌اعتماد به حکیمی در نتیجهٔ استیضاح آشتیانی زاده ، شریعت زادهٔ امینی و اسکندری تجدید شد و رأی به‌الحاق ایران بسازمان بهداشت بین‌المللی داده شد .

۱۳۲۵

رویداد	تاریخ
توصیف میرزا سید ضیاءالدین	اول فروردین
گرومیکو در شورای امنیت تخلیهٔ ایران	۶ فروردین
بحث درشورای امنیت	۲۶ فروردین
زندانی شدن دشتی‌امامی و سالار سعید	۳۱ اردیبهشت
اخبار سادچیکف به ترک نیروی شوروی ایران را	۴ خرداد
حرکت فیروز به تبریز	۲۱ خرداد
انجمن فرهنگی‌ایران وشوروی	۴ تیر
تشکیل‌حزب دموکرات	۹ تیر
تقاضای شرکت در کمیسیون صلح‌با آلمان	۱۶ تیر
غوغای سمنان	۲۶ تیر
تجدیدعنوان‌جناب‌اشرف‌برای‌قوام	۳ مرداد
اعلان لوله‌کشی	۱۶ مرداد

رویداد	تاریخ
ورود سادچیکف	۶ فروردین
طرح‌قرارداد نفت	۱۶ فروردین
حرکت‌بازرسان‌به‌تبریز	۲۱ اردیبهشت
کنفرانس سانفرانسیسکو	اردیبهشت
جلسهٔ شورای امنیت در کار آذربایجان	اول خرداد
معاف شدن علاء از نمایندگی در سازمان ملل	۸ خرداد
بازگشت باتفاق سلام‌الله	۲۵ خرداد
حرکت اشرف پهلوی به مسکو	۷ تیر
تعقیب مورخ‌الدوله	۱۵ تیر
اعتصاب کارگران نفت	۲۳ تیر
رهبری قوام‌به‌حزب دموکرات	۲۹ تیر
منع نظامی از دخول‌به‌حزب	۵ مرداد
ورودوزرای توده‌ای‌به‌هیئت	۱۰ مرداد

---

۱ ـ بردن سرمایهٔ‌مملکت بخارجه وتفنن که امروز رواجی دارد ازطرف اشخاص هم‌سزاوار است منع شود مگر بضرورت طبی با خیلی دقت اگر این هم باب مداخلی نشود برای دادن جواز .

رویداد	تاریخ
زندانی‌شدن دکترطاهری	۲۷ مرداد
غوغای‌شیراز	۲۰ مرداد
مأموریت انتظام بسازمان‌ملل	۲۱شهریور
فرمان انتخابات	۱۴ مهر
فوت آیت‌الله اصفهانی	۱۴ آبان
منع نمایش بیرون حوزه	۲۵ آبان
ورود قوا به‌تبریز	آبان
شرفیابی ۱۴۰ نفر از سران ایلات آذربایجان بحضور همایونی	۱۰ بهمن
شرکت درصندوق بین‌المللی	۶ اسفند
افزون صد پانزده برسهم رعایا	۹ مرداد
غوغای اصفهان	مرداد
کلنگ اول ۴۰۰ خانه	۷ شهریور
غلبه براشرار بوشهر	۹ مهر
استعفای قوام خروج وزرای توده‌ای ازهیئت	۲۵مهر
هواخوری نخست‌وزیر	۲۱ آبان
توجه قوا بطرف زنجان	۲۸ آبان
اعتذار توده‌از غلطهای گذشته	۱۵ دی
تقاضای شرکت‌درانجمن‌صلح‌آلمان	۱۰ بهمن
تبدیل کارمندان اجیر به رسمی	۱۴ آبان

۱۳۲۶

رویداد	تاریخ
اعلیحضرت در مجلس ترحیم شهدای کردستان	۳۰ فروردین
افتتاح مجلس‌پانزدهم	۲۵ تیر
خبرخاتمهٔ‌امپراطوری در هندوستان	۲۳ مرداد
اعلام جرم نسبت بقوام	۱۵ شهریور
ورودتقی زاده بتهران	۲۱ مهر
رژهٔ‌ارتش‌به‌شادی خاتمهٔ غائلهٔ‌آذربایجان	۲۱ آذر
حضور کابینهٔ حکیمی درمجلس	۶ دی
اعتراض شوروی به موافقت‌نامهٔ با آمریکا	۱۰ بهمن
تشریف فرمائی‌به‌تبریز	۲ خرداد
فوت‌مؤتمن‌الملك حسین پیرنیا	۹شهریور
ورود هشت‌نفراعضای‌کنگره‌درتهران	۳ مهر
رد مقاولهٔ قرارداد نفت	۲۹مهر
تمایل به‌نخست وزیری حکمت رئیس مجلس	۲۲ آذر
قتل‌گاندی پیشوای‌معروف	۹ بهمن
تصویب خرید ده‌میلیون دلاراسلحه	۲۷ بهمن
تبرئهٔ سهیلی	۲ اسفند

نطق اعلیحضرت شب نوروز۱۳۲۷

فرمایشات ملوکانه حکم لقمانی و نصایح انوشیروانیست متأسفانه گوش شنوا در ما نیست .
فساد چرخ نبینیم و نشنویم همه که چشمها همه‌کوراست وگوشها همه‌کر
فرمایشات‌از رادیو : اکنون شش‌سال است بمناسبت این عید باملت عزیز خود سخن میگویم و حقایق را موافق شئون و مطابق تمدن کنونی گوشزد میکنم‌لیکن عدم توجه طبقات مؤثر باین حقایق موجبات ملالت خاطر مرا فراهم می‌سازد ... در ضمن فرمایشات اشاره به سختی زندگی طبقه ای از مردم فرموده‌اند ..[۱] کشوری شایستهٔ این جشن و سرور است که افرادی از قوم فاقد لباس و غذا نباشند در ضمن تشویق می‌فرمایند که ثروتمندان قوم به تأسیس مؤسسات‌ثروت‌خیزمجال کار برای مستمندان‌ایجادکنند وقانونی برای اجرای‌این امرتدارك شود .
رأفت ملوکانه درهرموقع شامل حال بینوایان شده است بذل همینقدر میشود که میفرمایند

---

۱ ـ وفی‌اموالهم حق للسائل والمحروم از آیات قرآن است و از برای اشخاصی که‌سرکیسه را سخت کرده‌انـد خذ من امـوالهم الصدقـه وارد، حبس ذهب و فضه ممنوع و احتکار حرام این است . مرام دیرینهٔ ما که از همه وقت بیشتر امروز تعقیب آن ضرورت اساسی دارد . منع اسراف و تبذیر را نیز باید بخاطر آورد تمدن امروزه بلای مبرم بشر است در افزار می‌نگریم‌و از افکار غفلت داریم .

میلیون میلیون برای مصارف خیریه اعطاء فرموده اند که قاآن ها حاتمها و معن‌ها از شرم سر به پیش افکنده اند و شخصاً سازمان شاهنشاهی را برای دستگیری به بینوایان تأسیس فرموده‌اند.

در روزهای اول این سال مسافرتی بکرمان و زاهدان و بیرجند فرمودند و در مراجعت روز نهم فروردین ۱۲۵ پارچه املاك و عمارات منجمله مریضخانهٔ هزار تختخوابی را که ازعایدات رقبات حضرت رضاسلام‌الله علیه ابتیاع و ایجاد شده‌بود برای مزید اعتبار وقف فرمودند[1] انشاءالله مایهٔ مزید عمر و شوکت ذات ملوکانه خواهد بود.

صاحبال ثروت آنقدر بی‌همت و غیرت نیستند، اطمینان واعتبار متزلزل است، پایهٔ‌عدالت سست، یادداشت پدرم را برای ناصرالدین شاه صفحهٔ ۸۰ یاد میکنم امروز کارهای اساسی سرمایهٔ کلی میخواهد بصورت شرکت صورت تواند بست و اعتماد نیست. موسولینی گفت هرچند پله برای سیاست قائل شویم پلهٔ آخرجای رئیس عدلیه است. (اگرمصونیت نالایق بگذارد)

۱۸ خرداد ۱۳۲۷ کابینه سقوط کرد و برنامه ناتمام ماند (چه میخواهیم نمیدانیم) منظور آوردن هژیر است گفته شد بعض والاحضرت‌ها مداخله داشته‌اند (مجلس نمی گذارد کابینه ها قراری گیرند).

کابینهٔ هژیر
۸تیر ۱۳۲۷

یکی از مدارس سیاسی ماسفارتخانه است در خدمات انشاء و ترجمه، جم در سفارت فرانسه، متین‌دفتری درسفارت آلمان وهژیر درسفارت‌روس. در تغییر کابینه رفتن حکیمی و آمدن هژیر برله و علیه از طرف عامه تظاهراتی در میدان بهارستان شد باندازه‌ای که سبب اندیشهٔ رئیس مجلس گشت، در جلسه از اوضاع شکایت نمود و به شهربانی اخطار کرد که‌در اوقات مجلس رسمی‌از تظاهرات ممانعت شود. ۱۰ خرداد کار بچندساعت بستن‌بازار کشید و۲۷ خرداد کار بزدوخورد باپاسبانها و ازطرفین‌نفراتی زخمی شدند گفته شد تحریك ازسید ابوالقاسم کاشانی بوده و بفال نیك گرفته نشد.

برنامهٔ هژیر سنگین و رنگین است نمك اصلاح بسیار دارد اگر فلفل استیضاح بگذارد.

وزراء از جرگهٔ محدود انتخاب شدند روزهای اول گرم میگیرند سلسلهٔ همتی می جنبانند اندك اندك بادمه‌های زنجیر موانع ظاهرمیشود وهرباد مه بزلف یاری برمیخورد چه‌عجب‌اگرکابینه‌ها از سعی خود برخوردار نمیشدند.

بالجمه ریزه خوانی در اطراف این کابینه در اوراق و محافل بسیار شد، از آزادی لیره (نرخ بانك) گفتند ذخیرهٔ لایق بدست آمد ۱۷ بهمن ۱۳۲۷ محمد ساعد در مجلس اکثریت یافت.

هژیر تصویبنامه‌ای صادرکرده بودکه در اماکن‌مقدس مشهد قم و حضرت عبدالعظیم(شهرری) تدارك و فروش مسکرات (نوشابه) ممنوع باشد، مایهٔ سخریهٔ نوشابه نوشان شد اگر چه با پیشرفتی که در تمدن کرده‌ایم و مترقی شده‌ایم این منع قابل اجراء نیست‌لیکن چه در اماکن مقدسه چه در اماکن متنجسه سبیل بودن مسکرات از حرمت که بگذریم بلاشبهه صد درصد مایهٔ‌فساد اخلاق‌وداعی به‌جنحه و جنایات است. تصور میکنند مسکر راکه نوشابه گفتیم حرمتش برداشته میشود.

تمجیدی که از هژیر میتوان کرد همین منع است و باز منع کارمندان ادارات دولتی از اشتغال بوظایف دیگر منجمله شرکت درمؤسسات روزنامه و مجلات، کار باستیضاح کشید و صحبت از اختناق آزادی که بلای جان بشر و علت‌هرشر است. مادامی‌که ملل محتاج قانونند آزادی‌معنی

---

۱ ـ خوب است از این به بعد منافع رقبات حضرتی صرف ایجاد منابع کار بشود چه در خراسان چه در نواحی دیگر هرجا مصلحت و حاجت ایجاب نماید و شاید بهترین مصرف کمك بایجاد سدکارون باشد ولو بقرض و استهلاك که هم منافع بسیار میاورد هم منبع کار میشود.

ندارد ورفع یوغ بیگانه از مملکت آزادی است یا رهائی از گرفتاری .
هژیر گفت حاضرم کناره بجویم وتصویب نامه را لغونخواهم کرد این پاداری و پاداری حکیمی در امر نجم که نوشته ام قابل تمجید است .

سهولت مراوده

امروز که زحمت مسافرت روی زمین و مرارت مسافرت روی آب از بین رفته است از امور عادی محسوب میشود ، یکروز راه را درچند دقیقه طی میتوان کرد خیلی میبایست پشت گوش راخاراند تا شخص تصمیم مسافرت بلندن را بگیرد. مسافرت والاحضرت نایب السلطنه وولیعهد عراق بتهران حکایت چندساعت بیشتر نبود این ملاقاتهای دوستانه طبیعی است که حس مودت را جنبشی میدهد .

والاحضرت در ضمن پذیرائی ها به مجلس موزه و مؤسسات دیگر وسفری بمازندران تشریف بردند بزیارت بقعهٔ متبرکهٔ حضرت رضا (ع) هم موفق گشتند سوم تیر مراجعت فرمودند .

عزیمت اعلیحضرت به لندن

برای ۲۷ تیر اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس ژرژ ششم بلندن دعوت شده اند درنزاکت بین المللی قبول فرموده اند . روز ۲۲ تیر نمایندگان مجلس را خواسته ارادهٔ ملوکانه را اظهار داشتند ، اشاره بملاقاتهای اوقات جنگ نمودند منجمله اجتماعی که در تهران شد بمنافع اینگونه ملاقاتها اشاره فرمودند حتی اینگونه دید وبازدیدها را ازطرف مجلسین برای مزید آشنائی بی مناسبت ندانستند و توضیحاتی فرمودند که این ملاقات هیچگونه جنبهٔ سیاسی دربرندارد (مگر آنچه بآن بچسبانند) .

بهانهٔ دعوت جشن چهاردهمین المپیاد است درلندن. المپ کوهستانی است در یونان محل اجتماع ارباب انواع به افتخار ژوپیتر رب النوع قدرت جشنها را در دامنهٔ آن کوه ترتیب میدادند برای نمایشات پهلوانی و زور آزمائی همچنان چابکی و زبردستی از هر دیار هنرمندان در آن جشن ها حاضر می شدند و گروه بندی میکردند ، در اروپا هرچند گاه در محلی چنین جشن ها برپا میکنند[1] .

اما درالمپیاد خودمان سخن از جرایمی است که بآقای قوام نسبت داده شده است و درتعقیب یا عدم تعقیب، مجلس باید رأی بدهد. مجلس بمنع تعقیب رأی داد فریاد روزنامه نگاران بلند شد . اعلامیه ای از طرف جامعهٔ روزنامه نگاران منتشر شد که قضات از همکاران قوام بوده اند و آن برائت با وجود اعتراف صریح خودشان در پیشگاه مجلس و یك سلسله اسناد و مدارك غیر قابل تردید اعتبار ندارد .

سابق هرکه مورد بی لطفی پادشاه میشد چندی راندهٔ درگاه بود وروزگارش سیاه، در موارد خاص طرفداران توسط می کردند خلعتی باو داده میشد و حکم آب توبه داشت گناه را می شست .
حال احتیاج به تحمیل بخزانه و تدارك خلعت نیست بهمت رفقا و صرف دراهم معدود غالباً در موارد صحت اتهام هم کسب برائت میسر است (باران رحمت خمینه[2] میبارید)
محمود جم وزیر دربار و بعضی دیگر از رجال کشوری و لشکری در رکابند .

شورای عالی

هیئتی مرکب از اعضای ذیل برای ادارهٔ رؤس مسائل مقرر شد .
شاهپورعلیرضا ، شاهپور غلامرضا ،شاهپورعبدالرضا ، هژیرنخست وزیر، حکمت رئیس مجلس ، ابراهیم حکیمی ، سید محمد صادق طباطبائی ،

---

۱ ـ المپ کوهستانی است در یونان که به تجلیل ارباب انواع در دامنهٔ آن جشنها برای ورزش و نمایشات پهلوانی ترتیب میدادند (المپیاد) و این رسم در اروپا مانده است واز هر دیار پهلوانان بمحل جشن رو میآورند و هنرنمائی میکنند از تهران هم عده ای مدعی پهلوانی و زور- آزمائی متوجه لندن شدند .

۲ ـ بروزن کمینه باران تند بی وقت غیر موسم را گویند

سپهبد امیراحمدی وزیرجنگ و سمیعی رئیس دربار.

۲۹ تیر اعلیحضرت با تجلیل و تکریم تمام بلندن ورود فرمودند پس از انجام جشنها دهم مرداد بدعوت رئیس جمهوری بپاریس تشریف بردند در تعقیب مسافرت به‌نیس و سویس و رم نیز تشریف فرما شدند.

صبح پنجشنبه ۴ شهریور باطیارهٔ سلطنتی انگلیس حرکت فرموده عصرجمعه در فرودگاه مهرآباد نزول اجلال اتفاق داد.

در هر موقع فرمایشات مفید میفرمایند از نطق این موقع کلمهٔ شاهانه را یاد باید کرد تحول باید از بالا شروع شود اگر نه از پائین شروع خواهد شد مگر مخاطبین پنبهٔ غفلت از گوش خودپرستی بیرون کنند.

اری تحت‌الرماد ومیض‌نار ویوشك ان‌یکون لهاضرام

کابینهٔ ساعد

برنامهٔ اقلام معهود، وزراء از حوزهٔ معدود، زمین در چرخ، روز و شب، اصلاح قانون مطبوعات ۱۲ اسفند مورد بحث.

دراین دوره انتخابات نمایندگان سنا انجام یافت. مدرس گفت‌سنا درمکه است آن سنا تلخ است انشاءالله این سنا شیرین خواهد بود.

فرمان انتخابات دورهٔ ۱۶ تقنینیه ۱۹ اسفند صادر شد.

بواسطهٔ تعطیل مجلس کابینه دوامی یافت و قوامی نگرفت نفوذ دولت قریب به صفر رسیده است.

محمد فاتح که وارد اسلامبول شد دسته‌ای از گندآوران وارد مسجد ایاصوفی شدند جمعی از کشیشان مشغول بحث بودند که میخها به ناسوت عیسی برخورده است یا به لاهوت، گندآوران بحث را خاتمه داد.

چون صحبت اختلاس نقل مجالس است و پیشنهاد وزیر دادگستری دردورهٔ حکیمی درنظر اوراق چاپی منتشر شد که کارمندان مشاغل گذشتهٔ خود را درآن‌اوراق یاد کنند و معلوم دارند در ورود بخدمت در چه‌حال از نعمت بوده‌اند اگر چه لازم نیست حقایق روی کاغذ بیاید باز این فکر متبادر بذهن بود که شاید تدبیری است برای شناختن صالح و طالح اقدامی که امروز مورد توجه است جز صرف مقداری کاغذ و نهادن در گوشه‌ای نتیجه‌ای دیده نشد.

۲۸ آبان بین اعلیحضرت محمدرضا شاه و ملکهٔ فوزیه تفریق اتفاق افتاد ناسازگاری آب و هوای ایران مانع مراجعت فوزیه شد. ضمناً خبر رسید که اعلیحضرت فاروق هم ملکهٔ فریده را طلاق داده‌اند برای تسلی فوزیه بوده یا آب و هوای قاهره بایشان نمیساخته‌معلوم نشد.

برودتهای زمین بجای خود خنکی آسمان هم علتی برای شکایت شد، در زمستان ۱۳۲۷ برف و یخبندان فوق‌العاده‌داشتیم سرمای تهران از۱۶ درجه زیرصفر گذشت. بسیاری ازاسفالتهای خیابانها خراب شد این موضوع هم مایهٔ انتقاد گشت. راست است شهرداری وسایل کافی برای این موارد ندارد لیکن برای‌جلوگیری از یخبندان گمان نمیکنم وسیله باشد. در بعضی منازل آب خوراکی بدست نمی‌آمد برف را آب می‌کردند انتقاد هم از حد اعتدال که گذشت بی اثر می‌افتد.

غوغای نفت

نفت زیر زمین آتشی افروخته است که روی زمین تروخشك میسوزد، جنجال و قیل وقال مستمر است، مجلس ۱۵ به جدال برسر نفت‌گذشت، فعلا سخن در نفت روی زمین است و بحث بر سر نفت جنوب جاری شد.

در بهمن ۱۳۲۷ مباحثه اوج گرفت تجدید قرارداد دارسی امواج انتقاد پیش‌آورد، آقای تقی‌زاده مورد حملات شدید شد در دفاع گفتند شیوهٔ من هو و جنجال نیست بعضی دوستان هم اشاره کردند که جواب نگویم برای رفع بعضی شبهات از طرف اشخاص نا آشنا بموضوع حقایقی را

اظهار میدارم[1] .

مسائل تاریخی باید همیشه بازمان و مکان و احوال‌مقارن‌آن سنجیده شود. وقایع تاریخی را که در زمان خاص وقوع یافته با موازین امروز محاکمه نمیتوان‌کرد ضمناً اشاره به زشت و زیبای آندوره نموده گفتندبا همهٔ صفات خوب، شخص بحکم طبیعت خالی از نقص نیست تاریخ نیك و بد را بدفتر میآورد در مقابل خوبی بسیار ، زشتی کم مغتفر است .

در نسخ قرارداد دارسی اسمی از تمدید مدت برده نشده بود ، مذاکره مدتی طول کشید منجر به رجوع بجامعهٔ ملل شد ، در نتیجه قراردادی نسبتاً بهتر از قرار داد اسبق تنظیم یافت ، بغتتاً صحبت تمدید پیش‌آمد، پاداری نظار سبب یا فشاری طرف شد وتهدید به قطع مذاکرت.شاه بهر ملاحظه تن در داد و البته در مقابل ارادهٔ اوکسی قدرت تفوه نداشت ، همان اجبار که برای نمایندگان بود که‌سبب دادن ورقهٔ سفید درمجلس شد الغای امتیازات بی مطالعه‌و ازروی عصبانیت[2] اتفاق‌افتاد و برگشتن‌ممکن نبود، شاه هم‌باطناً پشیمان‌شدوگفت‌ماکه سی‌سال برگذشتگان برای‌اینکار لعنت کردیم پنجاه سال دیگر مورد لعنت مردم شدیم قبل از اقدام میبایست شورها شده‌باشد .

در جلسهٔ ۷ بهمن‌که تقی زاده در جواب‌اسکندری‌معلوم الحال‌این توضیحات را دادرحیمیان گفت با بیانات جناب‌آقای تقی زاده این قرار داد لغو است ، صحیح است هم‌گفته شد .

بلی! نسبت به قرار دادهای جدیدکه دراطراف بسته شده است سهم حقهٔ ما بما نمیرسدحق شکایت داریم و غبن و غرر حقی است مسلم باید جدال راکنار گذارد و روی حق و حساب سهم‌خود را خواست .کمپانی نفت جنوب عندالواقع اداره‌ای دولتی است و شأن دولت انگلیس نیست‌که‌پشت ماسك کمپانی حق مارا ندهد، دولت قوی شوکت انگلیس‌نبایدازکیسهٔ محقرما استفادهٔ نا حق‌بنماید.

درکلیه با نظراتی‌که امروز متوجه نفت است یگانه چاره تشکیل شرکتهای داخلی بسرمایهٔ داخلی است و متخصص خارجی تا خودمان نداریم . نمیتوانم‌بگویم‌که مردم ما ملتفت منافع اینکار نیستند یا در داخله سرمایه نیست‌اعتبار قضائی و امنیت اداری نداریم بنای دادگستری به عدالت و امنیت بر قرار شود سرمایه‌های خارجی هم بطیب‌خاطر چون سیل بمملکت رو خواهدآورد رشوه و دزدی است‌که مانع رسیدن بآرزوها است .

دریدن یقه

در موقع اولتیماتوم روس شاگردان مدارس با علم یا مرگ یا استقلال دور شهر گشتند در این‌موقع هم دانشجویان در میدان بهارستان‌میتینگ دادند و الغای نفت جنوب و انحلال بانك شاهنشاهی را خواستند .

تعصب به‌کنار، آنروز که قرار داد دارسی بسته شد نفت اهمیت امروز را نداشت ونمونه‌ای در دست نبود ، اقدام دارسی تیری در تاریکی بود و در مقام انصاف بایدگفت که‌آن قرار داد از بهترین قرار دادهای زمان ، بعقیدهٔ امروز جاهلیت ، بود منتها ما بواسطهٔ غفلت ازتربیت محاسب مناسب غفلت کردیم ونتوانستیم استیفای حق خودمان را مطابق همان قراردادکرده باشیم مفتشین ما صورتی بودند بر دیوار لندن ، امروزسهم خودمان را مطابق با قرار دادهای متشابه می سنجیم و فریاد می‌کشیم و مغبون هم هستیم .

موضوع بحث در مسئلهٔ نفت جنوب مذاکره با کمپانی است و تشخیص منابع حقهٔ دولت که تقاضا دارد سهم ایران به تناسب اسهام سایر شرکاء کمپانی یا مطابق موازین قرار داد های سایره دربحرین‌وغیره پرداخت شود ، لایحهٔ پیشنهادی دولت در نتیجهٔ مذاکرات باکمپانی مجلس را قانع ننموده مردود ماند و دورهٔ مجلس خاتمه یافت .

۱ـ تقی‌زاده. فروغی ، داور وعلاء مأمور تنظیم قرار داد جدیدبودندمن سمت نخست‌وزیری داشتم لیکن ازمذاکره برکنار بودم خوشبختانه بمن اظهاری نشد. دردوره‌ای که برای رجال مجال رأی نیست بهترکناره‌گیری است.

۲ـ شاید تغیرنسبت به تیمورتاش هم ممد عصبانیت بود و سخنهای‌جامعهٔ ملل را درطرفداری ملل‌ضعیفه به نقدگرفته بودند .

سانحهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

سه ساعت بعد از ظهر ۱۵ بهمن برحسب معمول سنواتی اعلیحضرت برای حضور در جشن سالیانه بدانشگاه تشریف فرما شدند شخصی از جرگهٔ مخبرین وروزنامه نگاران از پشت دوربین عکاسی چند تیر بطرف اعلیحضرت رهاکرد سه تیر بکلاه مصادفه نمود یك تیر بلب وگونهٔ راست و تیری بکتف چپ[1] خراشی داد .

جانی موسوم به ناصر فخرآرائی از روزنامهٔ پرچم اسلام کارت خبر نگاری داشته به تیر صفاری و لطمات گارد مخصوص از پا درآمد که راه به اسراری نمود .

چون پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کارند نود

دراین اثنا سرتیپ عیسی هدایت پسر هدایت قلی هدایت عموزاده بر من وارد شد و آن خبر وحشت اثر را اظهارکرد ، بهت مرا گرفت ، چیزی نگذشت که از رادیو بشارت سلامت وجود مبارك رسید شکر خدا بجاآوردم، دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست .

هیچ تزلزل بخاطر مبارك راه نیافته بوده است با دستمال خون لب را جلوگیری فرموده بمریضخانهٔ یوسف آباد تشریف میبرند جراحان زحم را بخیه میکنند .

در شهر و ولایات جشنها بر پاکردند ، نذورات دادند، فریاد خدابا ماست همه جا بلندشد ، این واقعه ایمانی بود که خلق روی دل بسوی خدا کنندو زندقه را رها .

تدبیرکند بنده و تقدیر نداند تدبیر به تقدیر الهی بنماند

در جلسهٔ ۱۶ بهمن شورای ملی دکتر اقبال و وزیرکشور انتساب آن عمل اهریمنی را بـه حزب توده باطلاع نمایندگان رسانید و انحلال حزب توده را درتمام کشور اعلام نمود ، حایری زاده استیضاح خود را استرداد نمود، مجلس پشتیبانی دولت را از الزم وظایف شمرد .

در جلسهٔ ۱۷ بهمن مجلس اقدامات دولت را تحسین و تقدیر نمود ، استیضاح اسکندری را که ازمفسدین واجنبی پرست بودتوقیف کردعلیه ما علیه فرار بر قراراختیارکرده رو به امریکاآورد.

چون نسبت به بعضی روزنامه‌ها من خوش بین نیستم وگاهی مورد انتقاد قرار داده ام اسامی مدیران که در این موقع مقصر شمرده شدند و مستحق مجازات نام میبرم .

نوبخت مدیر سیاست ما (که مرده شوی ببرد) بشارت مدیر صدای وطن (کـه وطن از او بیزار است) محمود دژکام ناشر روزنامهٔ رگبار ، جهانگیر بهروزنویسندهٔ قیام ایران، سیدمحمدباقر حجازی ناشر روزنامهٔ وظیفه ، همه وظیفه خوراجنبی . رأفت ملوکانه این جماعت را که از دو سال تا پنج سال محکوم به حبس بودند عفو فرمود **الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس**[2] جای انکار نیست اما ستم برستم پیشه عدل است و داد .

فکر تشکیل سنا

در موقع تشرف نمایندگان فراکسیونها برای تشکراز سلامت ذات ملوکانه اعلیحضرت ۱۵ اسفند شرحی از نقائص اصول مشروطیت ایران بیان فرمودند ولازم دانستند چون در همهٔ ممالك باستقرار سنا استحکامی در اساس ایجاد شود .

در انقلاب فرانسه پس ازآنکه مجلس مؤسسان قانون اساسی را تنظیم کرد از طرف لوئی ۱۶ بامضاء رسید . درکنوانسیون که بدست ماجراجویان قوم افتاد تا یك مجلس داشتند هرج و مرج و قتل و غارت حکمفرما بود آخر بسعی اعتدالیون و جوانان طلا (ژونس دوره) دو مجلس اختیار کردند باز آشفتگی اوضاع مشت ناپلئون را درکارآورد .

واشینگتن هم که اساسنامهٔ حکومت متحابه راترتیب میداد بدومجلس قائل شدگفتند چه حاجت

۱ـ رسمی شده است که اعلیحضرت در جشنهای اداری تشریف فرما میشوند تفقد ومهربانی میفرمایند، جای تشکراست، خوب بود از طرف عموم استدعا شود که غالباً نایبی بفرستند برداشتن عکس هم دراین دوره مرضی شده است که مداوا میخواهد .

۲ ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۳۴

است‌گفت چای در فنجان داغ است لب را میسوزاند باید در نعلبکی ریخت‌که قابل تناول بشود.

گوئیم بایك مجلس اکثریت حاصل نمیشود رأی مجلس در نتیجهٔ یك رأی است در مقابل رأی دولت، درمعارضه بین دو رأی اکثریت حاصل نیست رأی سومی لازم است که درتأیید یکی‌از آن دو رأی کیفیت اکثریت ببخشد[1].

دیکتاتوری دیکتاتوری است خواه از طرف مجریه خواه از طرف مقننه خواه در رژیم سلطنت خواه در رژیم جمهوری.

۱۳۲۷

توقیف ۱۲۵ پارچه‌املاك ملوکانه	فروردین	تمایل به هژیر اجتماع در میدان	۲۳ خرداد
محکومیت جاوید وشبستری	خرداد	حرکت شاه بلندن	۲۶ تیر
مراجعت اعلیحضرت	۱۹ مرداد	عفومجرمین آذربایجان	۲۶ مرداد
رأی اعتماد به هژیر	۶ شهریور	فوت محمدعلی جناح	۲۰ شهریور
کابینهٔ ساعد	۲۵ آبان	تفریق بین شاه وفوزیه	۲۸ آبان
هدیهٔ ابن‌سعود	۲۰ آذر	سوءقصد نسبت بذات ملوکانه	۱۵ بهمن
تصویب برنامهٔ هفت ساله	۲۶ بهمن	منع تعقیب قوام	۲۰ بهمن
تصویب مجلس سنا	۸ اسفند	محاکمهٔ سران توده	۱۱ اسفند

منع اطالهٔ لسان نسبت به خانوادهٔ سلطنت ۱۲ اسفند

افتتاح مجلس مؤسسان اول اردیبهشت ۱۳۲۸

نطق ملوکانه، بنام خداوند متعال لازم میدانم آقایان را بمسؤلیتی که در برابر خدا دارند متوجه سازم تا براصول مقدس ولایتغیر دین مبین‌اسلام به انجام این خدمت ملی قیام نمایند.

از وضعیت دادگستری در عمارت دادگستری اظهار تأسف میفرمایند که دغدغهٔ خاطر ماست منجمله سعادت را هم‌آهنگی با ملل متمدن مترقی میدانند[2].

جز شخص شاه که همت وتوجهشان بآبادی عدالت و رفاهیت مملکت وملت است غمخواری نمی‌بینم آنچه به اختیارات ملوکانه است بیدریغ بذل میفرمایند وازنصیحت نکته‌ای‌نگفته نمیگذارند بیشتر میگفتند چوب‌تر حال گوئیم چوب قانون.

در اطراف برنامهٔ هفت ساله

امور مملکت یك سلسله وظایفی است که باید بمرور زمان ودرحد امکان بجا آورد الاهم‌فالا هم در هفت سال اول چه باید کرد که در هفت سال بعد نباید، عقد هفت چه حکمت دارد معلوم نیست. بهرحال گفته شده است وشاید قصد هفت سال مجال برای کابینه باشد. برنامهٔ هفت ساله بتصویب مجلس هم رسیده است، دو سال است مشغول اجرای برنامه هستیم ادارات عریض وطویل هم ساخته شده است منتظر نتیجه‌ایم و چشم براه مساعدت همسایه.

بغم‌خوارگی جز سرانگشت من نخاریدکس در جهان پشت من

---

۱ ــ در اول مشروطیت تصورات مشوب و آشوبی بود روی سوء ظن به محمد علیشاه و اولیای دولت، قوانین بنظرمصلحت وموافق احوال مملکت نوشته نشد کانه دولت وملت دومدعیند متعارض یکدیگر و بسی‌علت ازاین فکرناشی شد جوانهاهم نقش روبسپیر و دانتن‌بازی میکردند.

۲ ـ البته نظر ملوکانه به جنبهٔ علم و صنعت است متأسفانه ذهن مردم ما به جنبهٔ نقش و نگار زندگی مغرب زمین متوجه است. یقه و گل یقه را بانضمام تقلیدهای دیگر همه صوری و زشت بلکه مضر و داعی بفساد اخلاق برای استفاده از ازهار تمدن و ترقی کافی دانسته‌اند. آتشی که امروز در عالم مشتعل است و همه از اطفای آن درمانده‌اند در نتیجهٔ عملیات و اساس فکری این تمدن و ترقی است (ماتریالیسم) که منجر بطرقه شده است نوبت ارتجاع است و **العود احمد** احتراز از ارتجاع بموقع هم استبداد است. گریز بهنگام ستوده‌تراست از پاداری بدفرجام.

شرط اول برنامه باید جلوگیری از افراط و تفریط باشد، صحت عمل و درستی حساب و رعایت مراتب اهمیت، چارهٔ اساسی در کندن ریشهٔ اختلاس است.

بنای سیاست اقتصاد ما باید روی شالودهٔ زراعت باشد، بهر وسیله باید از آبهای مملکت استفاده کرد، در مرحلهٔ اولی باید به بستن سد کارون اقدام کرد که قطعه‌ای از کشور آباد میشود و هزاران مرد بیکار در کار.

شرط دیگر نرخ پول است که به تعادل صادر و وارد اصلاح میشود، بسیار از اجناس را باید ازورود منع‌کرد: پارچه‌های گران، مأکولات و تنقلات، ملزومات بزك، جنس خرازی. آنروز که صادر و وارد ما در تعادل بیفتد علت ندارد که پول ما با دول دیگر برابری نکند میگویند کار نیست البته وقتی که کفش و کلاه و جوراب و سایر ملزومات از خارج بیاید پول میشکند و کار کم میشود، روغن و پنیر و کره هم کم کم از خارج میاید نوبت برنج و گندم هم خواهدرسید. امیدواری همه در انتظار اجرای برنامه پیدا شدن کار و پائین آمدن هزینهٔ زندگی است. هزینهٔ زندگی امروزجز حرص مالکین وطمع مختلسین همچنین تعدی فروشنده جهت ندارد اینجااست که یك قسمت ازاظهارات سوسیالیست مایه‌میگیرداجناس داخله خصوص خواربار روی اجناس خارجه گران شد اجناس خارجه درقیمت تنزل بین کرده‌است خوار بار چرا پائین نمیآید جهت قهوه، رستوران، سینما، هتل زندگی خیابان اسلامبول است که جز ضررمادی ومعنوی ندارد وموجبات رشك راهم فراهم میآدرد.

سدهای کوچك بحال ملاك محل نافع بوده وسعت مهمی بمیدان کار نمیدهد وحق این است خودشان بسازند. سد کارون بسته شود صرف‌نظر از منافع مادی هنگفت میدان کسب معاش هزاران بیکار بدست میآید. در مرحلهٔ ثانی استخراج ذغال سنگ است و تدارك ذغال بقیمت ارزان. محال نیست که روزی بحادثه‌ای چاههای نفت بخوابد تمام دستگاهها میخوابد کسب کارو زندگی مختل خواهد شد.

کارخانه در حدود حاجات مبرم داخله مفید تواند بود آنهم نه بدست دولت و توسعهٔ اداره بلکه بدست ثروتمندان مملکت که تشویق شوند از بانکها وقتی بایشان کمك شود که مسلم باشددر خیابان اسلامبول بمصرف نخواهد رسید.

امید نتیجه بسیار از برنامه بطوری که شروع شده‌است نمیرود، بعناوین مختلف جز خرج‌تراشی و جا انداختن رفقا اثر بینی ظاهر نیست.

اعلیحضرت ملك عبدالله در تهران ۶ مرداد ۱۳۲۸

ششم مرداد اعلیحضرت ملك عبدالله پادشاه کشور هاشمی اردن بتهران تشریف‌فرما شدند، اساس این‌مسافرت تشیید مبانی‌دوستی و روابط‌تجارتی و سیاسی بین‌المللی بود بر پایهٔ صلح عمومی و بهم بستگی ملل اسلامی که سزاوار است با اختلاف عناوین برپایهٔ یگانگی مشی کنند که ندای همه لااله‌الاالله است و پر گرام قرآن مجید.

تشریف‌فرمائی اعلیحضرت به امریکا ۲۴ آبان ۱۳۲۸

بدعوت‌ترومن رئیس‌جمهوری امریکا تصمیم مسافرت بدان صوب‌فرمودند، مسافرت بلندن و امریکا را جواب اجتماع سران دول ثلاثه باید دانست‌که در تهران جمع شدند، روزولت، چرچیل و استالین. جای بسی تأسف است که شوروی در را بروی مراودات بسته است و روی هم‌آهنگی نشان نمیدهد و نزدیکترین همسایهٔ با شهامت ماست و دوستی او را مغتنم می‌شماریم. اختلاف‌عقیده‌بسیاراست **وکل حزب بما لدیهم فرحون**[1] نباید سبب جدائی بشود درهر موقع تأکید شده است که باید ملل را آزاد گذارد که بطرز خود زندگی را بیارایند!!

هواپیمای شخصی ترومن بتهران آمده است ومعهود است روز ۲۵ آبان در واشینگتن تشریف داشته باشند مدت مسافرت ۴۰ روز خواهد بود.

برادران گرامی شاه، ساعد نخست وزیر، حکیمی و سید محمد صادق طباطبائی در غیبت

۱- سورة‌المؤمنون آیهٔ ۵۳

ذات ملوکانه بعنوان شورای سلطنتی معین شدند.

ساعت هشت صبح ۲۴ آبان عزیمت فرمودند، نمایندگان دول، وزراء ونمایندگان مجلس و اعیان شهر در مهرآباد جمع بودند بنده هم افتخار حضور داشتم[1].

اعلیحضرت همایونی در نطق وداعیه سفارش بهمکاری و مراقبت کامل در امور فرمودند و نطق ملوکانه را باین عبارت خاتمه دادند: «خدای حافظ ایران و یار ویاور شما خواهد بود.»

رئیس جمهور باتفاق اعیان و انصار در فرودگاه واشینگتن برای پذیرائی مقدم شاهانه منتظر است، بسلامت‌بمقصد رسیدندو به بشاشت‌و محبت فوق العاده و آوازبلند خیرمقدم‌شنیدند.

افتخار داریم که پادشاه ما از تمام رموز سیاست آگاه است بفنون و علوم آشنا در خلبانی دیپلم دارند ودر انواع اسپرت مقام تقدم

در این مسافرت از ایران معرفی بسزا شد و همه‌جا پرچم ایران برپا بمناسبت هر مقام فرمایشات آراسته و خوش فرجام فرمودند گاهی به انگلیسی سخن راندند.



لدی الورود شهردار واشینگتن کلید شهر را تقدیم کرد شرح مسافرت ملوکانه را کتابی کرده‌اند مصورکه بطبع رسیده است، میهمانیها، بازدید مدارس، مریضخانه (تفقدبامرضی) رژه‌های زمینی دریائی و هوائی، تلطفات مخصوص بمحصلین ایرانی گذاردن گل بر آرامگاه واشینگتن و مزار سرباز گمنام.

در ضمن فرمایشات اظهار اشتیاق میفرمایند که شاید حضرت رئیس جمهوری موقعی بیابند

---

۱ ـ فرمایش رفت که امریکا را دیده‌ای؟ عرض کردم در مسافرت تشرف بمکهٔ معظمه دیده‌ام، امریکائی درتلاش معاش و ثروت نسبت به‌اروپائی مورچهٔ سواری است چیزی که قبل ازهمه چیز در امریکا جالب نظر است عظمت عمارات است که سربآسمان‌کشیده‌اند وجنب‌وجوش بی‌اندازه، از زیر پا وبالای سرترن راه‌آهن میگذرد بطوری که وحشت‌آور است.

هتلی که در نیویورك گرفته بودیم طبقهٔ هشتمش طبقهٔ اول هتل بود هفت طبقه زیر تجارتخانه و انبار.

ایران را بحضور خود شادان کنند وحاجات مملکت ما را از نـزدیك مشاهده فرمایند که بکمك مادی ومعنوی دوستان نیازمند استو منتظر که از ازهارصلح عمومی درمقابل زحمات دورهٔ جنگ بهره‌ای بسزا داشته باشد.

بازدید زندگی معتاد در امریکا

در چند روزهٔ توقف غیررسمی، اعلیحضرت مایل شدند زنـدگی عادی و متوسط امریکائی را هم دیده باشند، ارادهٔ ملوکانه‌را با میهماندار درمیان آوردند معزی الیه به یکی از آشنایان تلفن کرد که شب را برای صرف شام با دوستی بمنزل او خـواهد آمد، چون وارد شدند صاحب خانه اعلیحضرت را که دید مشوش شد که اوضاع لایق پذیرائی شاه نیست فرمودند همین را می‌خواستم مهربانی شاهانه اهل‌خانه را از نگرانی درآورد.

نهم دی در پایان مسافرت فرمایشات ملوکانه را رادیـو بتهران رساند، شرحی در تحسین پیشرفت علم و صنعت در امریکا فـرمودند، در خاتمه اظهار داشتند هدف ما به طوری که مکرر گفته‌ام تأمین امنیت، تکمیل بهداشت و فرهنگ و تدارك حد اقل مایحتاج زندگی برای کلیهٔ افراد است.

در مخاطبات و داعیه بین اعلیحضرت و حضرت رئیس جمهوری در تأیید مذاکـرات اسبق سخن از امیدواری به بهبود احوال در میان آمد، رئیس جمهوری [1] وعـده می‌دهد که در حدود موافقت کنگره بر وفق اصل ۴ ترومن برای مساعدت همراه است عین مخاطبات در واشینگتن چاپ شد.

ما همراهی مادی و معنوی از امریکا منتظریم در گوش ما میکشند که تا ادارات ما پایه و مایه حاصل نکند و امنیت کامل پیدا نشود برای مساعدتها حاضر نیستند، پشتیبـانی منشور ملل معنیش تجهیزات است که هیچ مناسب حال ما نیست.

یکساعت و سه ربع بعداز ظهر روز دوشنبه ۱۲ دی ماه اعلیحضرت پـای اجلال در فرودگاه مهرآباد نهادند اهالی شادیها نمودند از جمله فرمایشات ورودیه اشاره به تدارك کار اتحاد کلمه و مبارزه با مفاسد اخلاق بود که تنها راه موفقیت است. مشکل‌ترین کارها امروز مبارزه با مفاسد اخلاقی است که روز بروز تأیید میشود وطبع اهالی را تسخیر میکند.

نقشهٔ مارشال ۵ ژوئن ۱۹۴۷

قرینهٔ منشور اتلانتیك نقشهٔ مارشال، دول اروپا باید در اعـادهٔ اوضاع پیش از جنگ مجدانه و صمیمانه بکوشند دولت و ملت امریکا با ایشان همکاری خواهد نمود با این وضعیت هیچکس نمی‌تواند آرزوی صلح و امنیت داشته باشد. هدف سیاسی ما مبارزه با گرسنگی، استیصال و هرج ومرج است.

هدف دیگر ما ایجاد یك وضعیت اجتماعی است که در آن هر کشوری بتواند آزادانه نشو و نما کند.

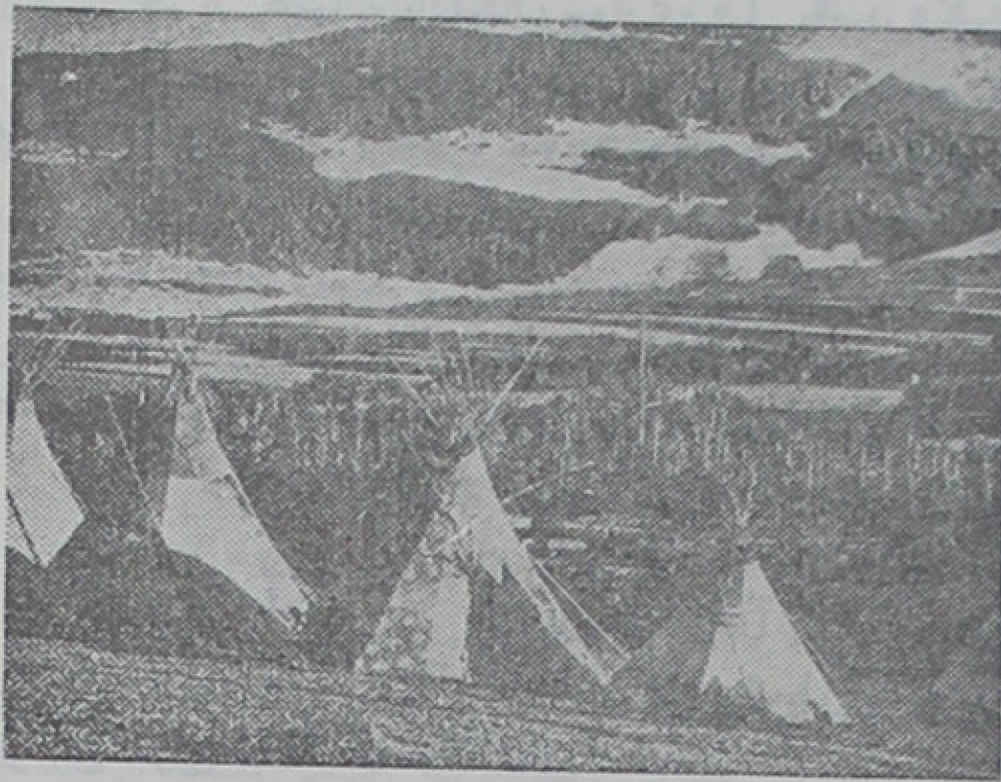
بازآمد آن مغنی باچنگ سازکرده   دروازهٔ بلا را بر خلق باز کرده
خودکشته‌عاشقانرا درخونشان‌نشسته   وانگاه برجنازه یك‌یك نمازکرده

۱ــ حضرت رئیس جمهوری حاضرند بعضی کمکهای نظامی را کـه برای ایران لازم باشد بنمایند که ایران بتواند بمنظور پشتیبانی از اصول منشور ملل تدابیر مؤثره اتخاذ نماید مقدمتاً ده میلیون دلار اسلحه خریداری شده است چه درد ما را دوا میکند من‌نمیدانم، خدا کند مزید بردردها نشود؛ با حال ما شعر سعدی بهتر میسازد.

سعدی افتاده‌ای است آزاده   کس نیاید به جنگ افتاده

قوم سیاه‌پا

قومی معروف به سیاه پا در امریکا بطرز و آب دیرین خود زندگی میکنند و بتکلفات تمدن دل ننهاده‌اند همچنان در چادر بسر میبرند ، فیوج خودمان .



اعتراض

روسیه مدعی است‌که‌موافقت نامهٔ۱۹۴۷ بین ایران و امریکا مخالف عهدنامهٔ ۱۹۲۱ است که با روسیهٔ شوروی بسته شد، در آن عهدنامه فصلی است که در ایران کانون مخالفتی ازطرف دولت ثالثی‌ایجاد نشود آن فصل مانع نیست‌که دولت‌ایران از دولت ثالثی کمك مالی بخواهد یا متخصصین کشوری و نظامی اجیر کند ، دولت ایران باید برای حفظامنیت داخله تجهیزاتی داشته باشد و امروز دولتی‌که میتواند بما کمکهای لازم بکند دولت امریکا است .دولت شوروی پریروز بود که‌رفیق صمیمی امریکا بود و فعلا هم داخل در سازمان ملل متحد است . ایران‌قرارداد ۱۹۴۷ را با دولت دوست شوروی در میان آورده است و تصور نمی‌کند بین شوروی و امریکا موجبات دشمنی فراهم بیاید در مشی عادی موضوع اصطکاکی متصور نیست اگر اختلاف مسلك هست شوروی موافقت در منشور اتلانتیك کرده است که دست هرملتی را باز می‌گذارد که بطرز خود، خود را بسازد و در هرموقع شوروی مخالف جهانگیری ومزاحمت ملل بوده است . شوروی همسایهٔ محترم ما است و بدوستی او از هرجهت حاجت مندیم جای بسی تأسف است که این صحبتها مانع شده است والا درجواب انجمن سه‌نفره درتهران پادشاه‌ما میبایست اول به بازدید ژنرالیسیم استالین رفته باشند چه کنیم که در بروی ما بسته است.

تشریف‌فرمائی به‌پاکستان

نه تنها دعوت بل موجباتی چند: هم زبانی، هم کیشی ، همسایگی، سابقهٔ تاریخی و تجدید استقلال دولت اسلامی پاکستان مؤید شد که اعلیحضرت محمدرضاشاه تصمیم فرمودند با ملت‌و دولت اسلامی پاکستان از نزدیك آشنا شوند وبرروابط‌چندگانه که بین دولتین حاصل است سجل خلوص ویگانگی بنهد .

صبح روز یکشنبه دهم اسفند عزیمت و یکساعت بعد از ظهر بکراچی نزول اجلال‌فرمودند هواپیما که در فرودگاه بچشم آمد فریاد الله‌اکبر از هزاران مشتاق برآمد اگر مسبوق بودند که اعلیحضرت طیاره را شخصاً اداره میفرمایند ندای ماشاءالله هم بلند میشد .

آواز الله‌اکبر را از رادیو شنیدیم بانگی فرحبخش بود بجای تق‌تق دست .

از هواپیماها که درهوا جولان داشتند گل‌واوراق خیرمقدم فرو ریخت .

محمد رضا شاه والا گهر شهنشاه ایران پر جاه و فر

حضرت نظام الدین فرمانفرمای کل پاکستان تبریك ورود گفتند و علاقهٔ فراوان مردم پاکستان‌را به‌تشیید مبانی روابط برادرانه با ایران به‌بیان آوردند .

در جواب فرمایش شد که دعوت پاکستان را از صمیم قلب پذیرفتم تا با حضور خود درمیان برادران هم کیش ترجمان بهترین احساسات برادران ایرانی بوده باشم .

نطق نظام‌الدین برسر میز شام ، ما پاکستانیها اعتقاد داریم که ممالك اسلامی در عالم یك مأموریت واحد دارند و آن این است که پیام دین مبین اسلام را که اساسش صلح و فلسفه‌اش هم‌آهنگی از نظر مادی و معنوی است بتمام جهان برسانند دنیا را از ترس وبیقراری که‌سراسر آنرا

گرفته است برهانند (شرط عمل است واز عمل هنوز دوریم)

این مطلب کاملا بتحقیق رسید که لاقیدی بمعنویات سبب تزیید بربریت در عصر جدید گردیده است و همان است که مدنیت را به‌انحلال (بلکه زوال) تهدید میکند [۱].

هم از تفننات پاکستان سواری فیل بقصد شکار شیر بود که درامریکا موقع نداشت.

نخست قدم سعی‌در آسایش عامه است پیغمبر فرمود **الفقریهدی الی‌الکفر** (وهم گفته‌اند **من‌تشبه بقوم فهو منهم** تا صورت محفوظ نماند معنی محفوظ نمیماند.)

شرح جشنهای رنگین و صحبتهای نمکین ،شادیها وخوشباشها از رادیو شنیده شد و از دور شریك شادیها بودیم .

علامهٔ اقبال مردی صاحب کمال و حال است که در مقام ملای‌رومیش میدانند درجواب‌نطق حکمران کل سند شاه در ضمن فرمایشات به‌شعری از وی اشاره فرمودند ؛

وحدت افکار وکردار آفرین تا شوی اندر جهان صاحب نگین

از تشریفات پاکستان این یکی را در برنامهٔ لندن وامریکا نداشتیم.

رژهٔ بانوان کتاب شعر توقاآنی اربه جوی درافتد زآب‌یکدوقدم بیشتر رودبه‌روانی

نمیدانم این رژه‌با آیهٔ قرآن چگونه‌راست میآید **وقرن فی بیوتکن‌ولا تبرجن تبرج الجاهلیت الاولی**[۲].



زن‌درپشت صفوف برای پرستاری وارد میدان شده استو نخست‌بار درروسیه بی‌بند و بار در محاربه شرکت کرده است رانندهٔ طیاره‌ای که بمب بسلطنت آباد انداخت زن بود. از کشیدن زن زیراسلحه‌بوی صلح نمی‌آید[۳] وچون تعمیم یافت برقوت نمی‌افزاید (بلکه ضعف می‌آورد) فقط در آتیه تدارك زایشگاه وکودکستان در اردوها لازم می‌آید[۴] باز خوب استکه اقلا لباس نظامی زنان پاکستان‌زینت

۱ـ کلمهٔ جامع امروز فریاد برگردیم بسوی‌خداست . این فریاد را از واشینگتن، لندن واز بالای هوای آزاد سویس (کو) و اینك از کراچی می‌شنویم خداوند توفیق ارزانی دارد که از دل فریاد کنیم و از دل قبول بلکه این راه کج که در قرون اخیر پیموده‌اند به استقامت بپیوندد انشاءالله درد را شناخته‌ایم درمان را یافته‌ایم میگوئیم و همان معایب را به تقلید پی‌میکنیم(سفر مکه صفحهٔ ۱۳۱)

خلق‌را تقلیدشان برباد داد ای دو صد لعنت بر این تقلیدباد

۲ ـ سورة الاخراب آیهٔ ۳۳

۳ـ جنك تروا برسر ناموس شد .

۴ـ من نمیدانم در اردو چه اثر خواهد داشت یا هم در میدان مشق چون گفته شود خانم فرمانده زائیمان دارند و۱۵ روز از حضور ممنوعند .

شرعی‌را مگر موی سر[1] پوشانده است. رژهٔ دخترهای خودمان (دوشیزگان) کنار خیابانها در تشریفات میهانان محترم یا میدان جلالیه در لباس قباحت عاری از حکمت و مقدمهٔ فضاحت است زندگی خانوادگی باین طریق معدوم خواهد شد چه صرفه خواهیم برد معلوم‌نیست.

تشویق زبان فارسی

سه هزار روپیه برای طبع کتب فارسی در پاکستان بذل فرمودند که مستمر همه‌ساله لطف فرمایند.

خبر مهم

چند روز پس از مراجعت اعلیحضرت خبر رسید که حکومت هند صد هفتاد وپنج از ثروت نظام دکن را ضبط کرده است از منقول‌وغیرمنقول در حقیقت ثروت مرده‌ای را بنفع عموم زنده کرده‌اند. نظام دکن‌سوای قصور و جواهر، نقدینهٔ (طلا) هنگفت داشته و در انبارها انباشته نه شخصاً استفاده میکرده است نه دست به‌بخشش میگشاده با همهٔ دستگاه رنگین گذران مسکینی میکرده است.

ایناننـد که پیغمبر فرمود **خذمنهم الصدقه** آنکه باختیار ندهد باید از اوگرفت.

آنکس که‌بدینارودرم‌خیر نیندوخت　　سر عاقبت اندرسردینار ودرم‌کرد
خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا　　باخلق‌کرم‌کن چوخدابا‌توکرم‌کرد

عید نوروز ۱۳۲۹ را دیدیم دو ماه ونیم هم هست که وارد ۱۹۵۰ شده‌ایم یك نیمه‌از مائه‌ای که در آن هستیم گذشت، آشفتگی، اضطراب و بیچارگی بجائی رسیده که قلم اینجا رسید و سر بشکست.

۱۳۲۸

نطق شاهانه	اول اردیبهشت	عبور پادشاه افغان برای معالجه	۶ فروردین
افتتاح مجلس مؤسسان	اول اردیبهشت	تصویب آئین نامهٔ سنا	۱۴ اردیبهشت
خاتمهٔ مجلس مؤسسان	۲۰ اردیبهشت	لیاقت‌علی‌خان در تهران	۲۴ اردیبهشت
حکم دادگاه نسبت بسران توده	۲۸ اردیبهشت	برگشت املاك دولتی به اعلیحضرت	۱۵ خرداد
شروع ساختمان مقبرهٔ بوعلی	۱۷ خرداد	نایب السلطنهٔ عراق در تهران	۲۴خرداد
فرمان انتخابات سنا	۲۵ خرداد	فرمان‌انتخابات مجلس‌سنا	۲۶خرداد
عنوان کبیری برای پهلوی	۳۱ خرداد	مسافرت‌نایب‌السلطنهٔ عراق‌بخراسان	اول‌تیر
نیك پی دراثر اختلاس زندانی شد	۱۶ تیر	قرار دادنفت در مجلس	۲۸ تیر
خاتمهٔ دورهٔ پانزدهم‌مجلس	۶ مرداد	ورودملك عبدالله	۶ مرداد
فکرتأسیس‌شرکت برای استخراج نفت	مرداد	خبر تنزل‌نرخ لیره	۲۷ شهریور
تقاضای تابعیت آقاخان	۱۷ مهر	تحصن دکتر مصدق بدربار	۲۲ مهر
روضه خوانی در مسجد سپهسالار	۷آبان	قتل هژیر در مسجد	۱۳ آبان
تبعید دکتر مصدق	آبان	حکومت نظامی در شهر وحومه	۱۳ آبان
عبور پادشاه افغانستان	۱۷ آبان	ابطال انتخابات تهران	۱۹ آبان
ورود هواپیمای رئیس جمهور امریکا	۲۱ آبان	عزیمت ملوکانه بامریکا	صبح ۲۴ آبان
ورود به واشینگتن	۲۵ آبان	خاتمهٔ برنامهٔ رسمی‌پذیرائی در امریکا	۱۵ آذر
رژهٔ روز آزادی آذربایجان	۲۱ آذر	فرم جدید نظام	۹ دی
مراجعت اعلیحضرت از امریکا	۱۲ دی	استعفای ساعد	۲۱ دی
افتتاح مجلس شانزدهم‌ومجلس سنا	۲۰بهمن		

مجلس سنا تشکیل شده بیست روز در گردش عید تعطیل کرده‌اند سالی که نکوست از بهارش پیداست. بخاطرم رسید که در برلن بودم بولو نخست وزیر آلمان شب به‌اپرا رفته بود در روزنامه نوشتند معلوم میشود امور مملکت آلمان بقدری مرتب است که بولو مجال رفتن

---

[1] ۱ـ بصورت ظاهر هم اگر کلاه ساده برسر میداشتند بهتر بود.

به اپرا دارد.

امروز روزی است که سنا و مجلس شب و روز در تنظیم مملکت و ترمیم خرابی ها سر از پا نشناسد.

من نمیدانم بین فرمایشات شاه در هرموقع و این بی‌علاقگی را چگونه جمع کنم خصوصاًکه در این موقع سخن از تغییر کابینه هم میرود و شنیده شد که علی منصور مأمور ساختن کابینه شده است یاعلی !!

هشتاد سال بآرزو روزگار گذراندیم انتظار روز بهتر کشیدیم و هرروز را از روز دیگر بدتر دیدیم شمه‌ای از آنچه دیدیم نگاشتیم گذاشتیم و گذشتیم وباین غزل ختم میکنیم.

محرمی گر ز هوا خواهی میهن دم زد — دست غیر آمد وبر سینهٔ آن‌محرم زد
شیوهٔ رند سیاسی چه بود در مسلك — شیوه آن است که باید همه‌رابرهم‌زد
رهزنی شیوهٔ ابلیس بد از روزالست — مار خوش‌نقش برانگیخت ره آدم زد
بر زبان لاف هوا خواهی آسایش خلق — تیشه بر ریشهٔ آسایشمان محکم زد
نقش انگشتریت فتنه و ظلم و آشوب — نتوان لاف سلیمانی از این خاتم زد
خرمن عاشق ومعشوق‌بیکباره بسوخت — اندرین آتش بیداد که بر عالم زد
مهدیا آن بت عیار بصد عشوه و ناز — رهزنی بود زبردست و رهت کم کم‌زد

بسمه تعالی

بدعوت و ترغیب جناب آقای محمود سرشار من سه نوبت در کانون هدایت افکار که بمدیریت جناب معظم‌له مرتب است صحبت کردم شمه‌ای از آن جمله را یاد می‌کنم. بامزیداتی و شاید مکرراتی

عنوان این بوده‌است که در این آشوب افکار راه عافیت چیست؟

علت آشفتگی را باید دید تا چاره بدست بیاید . بنظر من علت آشفتگی چهار اشتباه است ،

اشتباه اول آنکه در غرور برخورد به بعضی قوای طبیعی، بخار، الکتریسته و غیره وسیر در آفاق و انفس مستغرق درصورت تصور کردند عقلها زیاد شده است لاوالله حرص‌ها زیاد شده‌است.

هگل که در حل معمیات سبعه گوید عقلها زیاد شده است آخر اقرار می‌کند که بیش از آناکسیماندر نفهمیده‌ایم که گفت‌حقیقت وجود هیله‌است (هیولی[1]). هیولی آن چیز است که‌صورت بدان قائم است ما جز صورت کیفیتی درك نمی‌کنیم .

ابوشکور بلخی (۳۳۶) گفت:

تا بجائی رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

امام فخر رازی (۶۰۶) گوید ،

هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلومم شد که هیچ معلوم نشد

دراین تیهو بهو ای افکار خواستند تازه‌ای بگویند مذاهب چون علف هرزه از زمین افکار شیفته روئیدن گرفت مبداء و معاد را طبیعت گرفتند از خدا رو به طلا آوردند توکل و توسل را از دست دادند خواستند عالم را که براسپریتوآلیسم[2] بنیان دارد و امور غیبی در آن مدخلیت تام صرف روی مادیات ماتریالیسم[3] بسازند منورالفکرهای تاریك بین جز مادی ندیدند ودر میدان نفسانیات دویدند.

و قالوا ماهی‌الاحیاتناالدنیانموت و نحیا و ما یهلکنا الاالدهرو مالهم بذالك من علم انهم الا یظنون[4]

و گفتند نیست مگر زندگی دنیائی میمیریم وزنده می‌شویم و نمی میرانند ما را مگردهرو علمی برین ندارند نیست الاتصوری که می‌کنند .

در سازمان زندگی روی ماتریالیسم و استفاده از نعم مادی طریقه‌ها پیش آوردند همه خودپرستی‌که بسوسیالیسم‌کمونیسم‌آنارشیسم و فروع‌چند اندیویدوآلیسم[5] کلکتیویسم[6] سندیکالیسم[7]حتی هدنیسم[8] وغیره کشید .

---

۱ ـ افکار امم صفحه۲۳۳ ۲ـروحانیت ۳ـ مادیت ۴ـسورةالجاثیه آیهٔ ۲۳

۵ ـ انفرادی ۶ ـ دسته‌جمعی ۷ ـ تضمنی‌انتصاری ۸ ـ ول‌انگاری (هرزگی)

حافظ :

کام‌بخشی دوران عمر درعوض دارد   جهدکن که ازعشرت کام خویش‌بستانی

و مراست

هـر کـه آمـد عمارتی نو ساخت   رنگ برزد بـه زیـورش پـرداخت
چـون مـوافـق نبـود بـا حکمت   اولش برد بـود و آخـر باخت

پس از خرابیهای جبران ناپذیر امروز از هرگوشه فریاد بلند است که **العوداحمد** برگردیم روی مرام الهی (صفحهٔ ۳۰۵) روی رضایت وقناعت توکل وتوسل مردمی ویاوری.

افکار امم چاپ دوم در سنهٔ ۱۳۲۵ بطبع رسیده بود در تابستان ۱۳۲۸ اول نمره از مجلهٔ تجهیز اخلاقی براساس مرام الهی که از طرف انجمن کودر سویس چاپ میشود بدست من رسید دیدم همان راه رارفتن میخواهند که من در افکار تعقیب‌وترغیب کرده‌ام .

واعتصموا بحبل الله جمیعاًو لاتفرقوا[1] حبل اسلام‌اقوی‌است وقصد من‌ازاسلام روح اسلام است **لیس‌البر ان‌تو لوا وجوهکم‌قبل‌المشرق‌والمغرب ولیکن البر من امن‌بالله‌والیوم‌الاخر والملائکةوالکتاب‌والنبیین وآتی‌المال‌علی‌حبه‌ذوی القربی والیتامی والمساکین‌وابن‌السبیل والسائلین‌وفی‌الرقاب واقام‌الصلوة واتی‌الزکوة‌والموفون‌بعهدهم‌اذاعاهدوا و الصابرین‌فی البأساء والضراء وحین الباس اولئك الذین صدقواواولئك هم‌المتقون**[2].

خوبی آن نیست که رو به طرف مشرق یامغرب کنید خوبی ایمان بخداست و روز آخر و ملائکه و کتاب وپیغمبران وآنکه بدوستی‌او مال را بدهند به خویشان و یتیمان و بینوایان وراه‌گذران و سائلان وآزاد کردن بندگان، گذاردن نماز ،دادن زکوة و وفای به عهد چون عهد کرده باشند وصبر کردن درسختیها وشداید ودر شدت ایشانند که راست‌گفتند وایشانند پرهیزکار. اینست حقیقت دموکراسی از طریق مقتضیات‌امروزه.

اشتباه دوم در غفلت از طبع و اخلاق بشر ناراضی هائی از وضیعت خود گـوشه‌ای نشسته بشری به طبع خـود تصور نموده وروی آرزوهای خود دستـوری برای زندگی ومعـاش آن بشرخیالی نوشتند، قبل از همه‌افلاطون، هیچ بخاطر نیاوردند که این آقای بشرکه بصورت چهار رنگ است سیاه سفید سرخ و زرد به سیرت‌صد رنك است که آنها را در دو صف میشود قرار داد.

اقلیت : عاقل، عادل، فعال، قانع، بذال، زیرك، دلبر. سخی، رفیق، امین، مصلح و و و.

اکثریت : کاهل، جاهل، تنبل، ظالم، حریص، لئیم، مسرف، تن‌پرور، ابله، دزد، طـرار، چاقوکش، قمارباز، عرق‌خور، تریاك‌کش و و و .

در بهار ۱۳۲۸ جمعی جوانان خواستند از کوه دمـاوند بالا بروند اکثر در اوایل واماندند چند نفری بدرجات بالا رفتند کسی نزدیك قله نرسید این است استطاعت بدنی ما .ازصد شاگـرد کـه بـه مـدرسه میروند در تحت یك اسلوب درس میخوانند ندرت دارد که یکی نمرهٔ ۲۰ بگیرد عده‌ای باصطلاح رفوزه می‌شوند این است استعداد دماغی ما.

حکمت بالغه این‌طور خواسته است‌که اگر اختلاف طباع نبود امور اجتماعی راست نمی‌آمد در قوم هم عطار لازم است هم کناس.

اگر بشر همه لقمان‌وسلیمان بودند حکومت‌لازم نبود اموراعالم هم تمشیت نمیافت اختلافات عین حکمت است، تقسیم کار در تلاش روزی.

سعدی در بـوستان گـوید در قحطی دوستی را دیدم که از او براستخوان پوستی مانده بـود گفتم: «ترا هست بط را زطوفان چه‌باك» گفت:

من از بی نوائی نیم روی زرد   غم بی نوایان رخم زرد کرد

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۳   ۲ ـ سورة البقره آیهٔ ۱۷۷ .

باز گوید آتش به بغداد افتاد.

یکی‌شکرکرد اندرآن‌حال زود — که دکان ما را زیانی نبود

اگر در صد پنج نفر از قسم اولند نود و پنج نفر از قسم دیگرند.

حکایت - بزمان بهرام قوم فیوج شکایت کردند فردوسی از زبان ایشان گوید.

به آواز رامشگران می خورند — چو مامردمان‌را به‌کس نشمرند

بهرام به هر یك گاوی وخری داد که زراعت کنند.

بهر یك یکی گاو داد و خری — ز لوری همی ساخت برزگری

سر سال بهرام پژمرده و دلتنگشان دید.

بدوگفت شاه این نه کار تو بود — پراکندن تخم و کشت و درود

بخر باید اکنون بنه بر نهید — بسازید رود و بریشم تفید

بعض طوایف هم از طبع مدنی بوده‌اند بعضی در وحشت مانده بعضی در اصطکاك با تمدن ازبین‌رفته‌اند دربحبوحهٔ تمدن طایفهٔ پاسیاه درامریکا هنوز به‌دأب خودچادر نشینند صفحهٔ ۴۷۱ .

جماعتی بربری رانده از افغانستان به تهران آمدند در شهر ویلان بودند پدرم امر کرد آنها را به بالابان بردم که تیول ما بود مقداری پارچه تهیه کردم که آنها را بپوشانم چون درمحل حاضر شدند و دیدند که باید به زراعت بپردازند فرار کردند.ملا گوید؛

هر کسی را بهر کاری ساختند — میل آن را دردلش انداختند

روز آفتابی در برلن کم است و چون به تعطیل بیفتد غنیمت است مردم شهر به تفرج‌گاههای بیرون هجوم می‌آورند از صبح تا عصر به محلی میروندو برای شام همه میخواهند برگردند ادارهٔ راه آهنها در این روزها ترن مخصوص زیاد می‌کند بطوری که مزاحم ترنهای رسمی نباشد . در یکی از تفرجگاههای دور از شهر جماعتی جمع شده بودند در موقع مراجعت در ایستگاه معطل شدند دماغها تروکله‌ها خشك دست به عربده گذاردند، در دهات خط راه حفاظت ندارد مردم روی خط آهن ازدحام داشتند مستحفظ ایستگاه فریادکرد که از خط بیرون شویدموقع ترن چیزی است که اینجا نگاه نمیدارد دشنامش دادند التماس کرد سخط گفتن آغاز کردند در اضطرار خواست فانوس سرخی که داشت و ایما به خطر است ببرد جلو ایستگاه بیاویزد گفتند خیال فرار دارد بر سرش ریختند و فانوس را شکستند بیچاره با حال آزرده دوید و فریاد کرد شوفر نشنید و همچنان می آمد هیاهو شنید بخار را خواباند و لیکن‌دیر بود هفتصد نفر زیر ترن رفتند و زخمی و تلف شدند این است روحیهٔ جماعت .

اشتباه سوم

خوشی را در مال دنیا دانستند و گفتند ثروت زادهٔ بازوی کار است. انسان سه سرمایه با خود می‌آورد فکر ، اراده و استطاعت . فکر برای پیدا کردن راه، اراده برای‌عمل کردن فکر واستطاعت برای انجام واین سه سرمایه در هر فردی به کمال نیت درجات دارد چنانکه گفتیم.

شرح حال سیمنس را در صفحهٔ ۱۶ یاد کرده‌ام فکر با کمك علم از سیمنس بود سرمایه و افزار از هالسکه بازوی کار از کارگران پس‌مولد ثروت در مرحلهٔ اولی علم است سپس فکر آنگاه سرمایه که تدارك افزار کنند آخر بازوی کار در مرحلهٔ پنجم .

زمان بجای‌سرمایه[1]

حاجی محمد حسن کمپانی در بدوامر فکرش بآنجا میرسد که خرازی بفروشد سرمایه نداشت برطبقی که به گردن‌می آویخته است و دور می‌گشته به مداومت و قناعت اندك سرمایه بدست می‌آورد مشغول تجارت می‌شود کارش بدانجا کشید که اول ثروتمند شد .

راکفلر در امریکابدوش نفت بدرب خانه‌هامیبرد وپیمانه پیمانه‌میفروخت به‌مداومت وفکررسا

---

1 ــ افکارامم صحفهٔ۱۸۸

آخر پادشاه نفت شد (صفحهٔ ۱۲۱)
حوصله قناعت و مداومت هم از سرمایه‌ها است.

مرامهای قدیم

موسی بیشتر نظـر به دنیا داشت (افکار امم صفحهٔ ۶۶) در مصر زنـان بنی اسرائیل را گفت طلا و نقره از زنان قبطی عاریه کنند برداشتند و فرار کردند.

بودا صرف بعالم دیگر متوجه بود واز دنیا بیزار، ظهور بشر و گرفتاری به این شور وشر را مجازات اعمال اسبق می‌دانست بعقیدهٔ خودمان تخلف آدم از فرمان. بقول حافظ:

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود — آدم آورددر این دیرخراب آبادم

گوید باید روح را به ریاضات اخلاقی و کف نفس منـزه کرد تا سزاوار عود بعالم نیروانـا شویم (افکار امم صفحهٔ ۱۲)

گناه را ده رقم شمرده است:
سه رقم راجع به بدن: قتل، دزدی وزنا.
چهار رقم راجع به‌زبان: دروغ، تهمت، غیبت و استهزاء.
سه رقم راجع به دل: طمع، خدعه‌و حسد.

عیسی ترویج تورات می‌کرد به مهربانی محبت وقناعت نصیحت گوید اگر کسی مدعی‌قبای تو شد عبات را هم بده(ندهد میبرند).
اندیشه مدارید کـه چه خورید چه آشامید و چه پوشید مرغان نه میکارند نه میدروند نـه ذخیره می‌کنند پدر آسمان شما آنها را می‌پرورد.

محمد (ص) میانه را گرفت (امربین امرین) **وابتغ فیما اتاك‌الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك مـن الدنیا و احسن کما احسن الله الیك ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین**[1].
دریاب از آنچه خدا بتو داد سرای آخرت را فراموش مکن بهرهٔ خود را از دنیا و نیکی کن چنانکه خدا با تو نیکی کرد و مجوی فساد را در روی‌زمین[2].

دستور افلاطون

افلاطون تجدید ثروت خواست وآنکه کارمند دولت نه دارائی داشته باشد نه تشکیل خانواده بدهد برای حفظ نسل در سال جشنها بیارایند مـرد و زن از ۲۰ ساله الی ۵۰ سـاله هرکه بهم بپردازند اطفال را آنچه ضعیف باشد تلف کنند قوی را بپرورانند[3].
کی می‌داند که ضعیف قوی نشود و قوی ضعیف، زراعت منحصراً شغل بندگان باشد (قبول عبودیت) تجارت کار غرباء که بیست سال بیشتر حق زیست در هلاد ندارند.
بقول خودش مگر گروهی از ذوات لاهوتی (ایده) بزمین بیایند وآن دستور را عملی کنند ذوات ناسوتی آن دستور را نپسندیدند و قبول نیافت.
مرام مجنون را هم بقول سعدی یاد کنیم:

مجنون عشق‌را دگر امروز حالت است — کاسلام دین لیلی و باقی ضلالت است

ندای آزادی

در حکمت روز بـروز برخوردی میشد پاپ جداً ممانعت میکرد در سنهٔ ۱۱۹۸ اینوسانت سوم تدریس حکمت را در دارالفنـون پاریس منع کـرد گالیله که گفت زمین متحرك است دچار شکنجه شد معروف است کـه در حین توبه آهسته می‌گفت و به پا اشاره می‌کرد که تو متحرکی.
کوپرنیك که آفتاب را بجـای زمین نهاده گفت زمین دور آفتاب می‌گردد لرزه بکرسی پاپ

---

۱ ـ سورة القصص آیهٔ ۷۷ ۲ ـ قول دنی سورا صفحهٔ ۳۰۷ ۳ ـ مرد و زن از ۱۴ سالگی و گاهی زودتر بالغ می‌شوند.

افتاد. اسلام تشویق می‌کند در حدیث است. **طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة** پی‌جوئی علم واجب است برهر مسلمانی مرد و زن وباز **اطلبوا العلم ولو بالصین** بجوئید علم را اگر چه در چین **سیروا فی الارض وانظروا کیف بدأ الخلق**[1] بگردید درزمین و ببینید چگونه تازه آورد آفرینش را(راه همهٔ اکتشافات).

اصول مذهب کاتولیك که بنام عیسی ساخته‌اندباپیشرفتی که‌در علم‌می‌شد نمی‌ساخت (تثلیث) اگر چه هاتف گوید،

سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند

اوکاریستی که نان و شراب گوشت و خون عیسی است و صرف نان و شراب در اعیاد باین نیت (منع مانی از شراب گواهی است که عیسی شراب نمیخورده است)

برداشتن استخوان میت (مقدسین) بجای حرز خرید ثواب و فروش گناه که آخر به طرح و اجبار کشید و سبب پرتست لوتر شد و بسیار آداب سخیف دیگر اهل علم وفضل را به فریاد آورد و از قید رسومات کاتولیکی آزادی خواستند جهال این آزادی را به مذهب چسباندند که‌در ملاهی و مناهی دست باز داشته باشند. صائب تبریزی گوید،

لاف‌آزادی در این بستان‌مزن زیراکه من همچو سرو آزادگان را پای در گل یافتم

در انقلاب فرانسه منکر الوهیت شدند ناپلئون که پاپ را مقهور کرده بود گفتند اصولا این اساس را از میان بردار گفت بهتری ندارم بجای آن بگذارم این بشر بدون مذهبی متکی به غیب اداره نمی‌شود.

باز از علل تزلزل کرسی پاپ مداخلهٔ کلی در اجراء بود و دعوی خلافت‌و انا و لاغیری. اینجا هم قرآن رعایت حدود ثلثه را کرده است . **یا ایها الذین آمنو اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم**[2] اطاعت کنیدخدا رسول و فرمانداران خودتان را خدا قانونگزار رسول قاضی صاحب امر مجری (افکار ۱۵ و ۱۷۲)

حکومت

حکومت همه وقت و هرجا بحکم طبیعت بصور مختلف از سه عضو تشکیل می‌شده است علمای روحانی که راه می‌نموده‌اند (قانون)،گروهی که بقانون حکومت می کردند (قضات) و گروهی که اجرا می‌کرده‌اند و نظم را برقرار می‌داشته‌اند (امنیه) هر وقت این سه عامل بوظیفه عمل کرده‌اند امور قوم به‌انتظام بوده رو به تعالی نهاده‌اند والانظم مختل شده کار به هرج و مرج کشیده است قدرتی از نو روی‌کار آمده است و انتظام را برقرار کرده است.

خوی جهان‌گیری صاحبان اقتدار وهوس اقتدار یافتن آرزومندان برکنار سبب تحولات و انقلابات بوده است و هست در هر دوره به وسایلی وتشویقاتی.

انقلابات صد نود رشك و رقابت بر سر ثروت و مکنت بوده است، صاحبان قدرت و عدت به نهیب تیغ خواسته‌اند به مکنت و ثروت برسند، آرزومندان مستمند به فریب بی‌نوایان که هم تدبیری است قاطع به تحریك حس رقابت و تولید نفاق و عداوت از راه سخنوری و نوحه گری پیشوایان به نوائی میرسند و کلاه مستمندان پس معرکه می‌ماند.

ولاتتمنوا مافضل‌الله به بعضکم علی بعض[3] آرزو مکنید آنچه را که خدا بدان برتری داد بعض شما را بربعضی ایمان را متزلزل کردند و طبقات را از بین بردن خواستند و ما دوصف برشمردیم و طبقات امری است طبیعی و ناگزیر،قوم را سری باید که در تمشیت مصالح مشترك و حفظ نظم و امنیت بکوشد جماعت را میرسد که رفع نقائص و تعدی را بخواهند و تن به ظلم در ندهند و این مقصود سابق بتوسط روحانیون انجام می‌گرفت حال بتوسط مجلس شورای ملی و عیب

---

۱ ـ سورة العنکبوت آیهٔ ۱۹ ۲ ـ سورة النساء آیهٔ ۵۹
۳ ـ سورة النساء آیهٔ ۳۲

در اخلاق عامه و تشتت منافع است متأسفانه یکی از ظلم منتفع است یکی از عدل یکی نظم میخواهد یکی بازار آشفته .

در مقابل دستور لیکورك در اسپارت که آشفته تر از دستور افلاطون بوده و سرمشق مزدکی ، سولون حکیم (۶۴۰ ـ ۵۵۸ قم [۱])از هفت دانشمند زمان دستوری برای مردم آتن نگاشت وقوم را درديدن مصلحت جمهورشرکت داد .

ظهوردموکراسی

پریکلس (۴۵۹قم) آن دستوررامجری کرد (دمس به‌یونانی مردم است)
غلام و بنده حقوق آزادگان یافتند ، مردان ۲۰ ساله حق رأی داشتند ، خدمت لشگری دوسال برقرار شد ، مردم بنسبت پرداخت مالیات به چهار طبقه منقسم شدند ، اخلاق معتبر گشت، غربا ازحقوق بومیان محروم ماندند نه چنان بود که خواص تحت الشعاع عوام واقع شوند مراتب را محفوظ داشتند .

آتن یا خود یونان شهری محقر و ولایتی محدود بود ، نه مملکتی بوسعت ممالك امروز ، نه‌این جمعیت متشتت، نه‌این سیاست پیچیدهٔ گره درگره ، نه‌این تجارت‌عالم‌گیر ، نه‌این‌اندازه موجبات حسد و رقابت .

برای گنجاندن آن دموکراسی به‌وضعیت کنونی مجلسین ملی وسنا رابرقرارکردند که‌اززمان رومیان سابقه‌دارد تاامورباشورکارآگاهان ملت جریان یابد.

تجاوز اهل حل وعقد ازحدود اعتدال بلوای کبیر فرانسه راپیش‌آورد ودردورهٔ هرج ومرج آوازآزادی مساوات وبرادری بلندشد وروی این‌سه‌حرف توخالی حرفهای تازه غالب غیر قابل‌اجرا وبیرون ازحدوداعتدال پیدا شد.

دموکراسی کشید به سوسیالیسم وکمونیسم [۲] ومذهب رفت روی ماتریالیسم (ماده پرستی) پیغمبر فرمود : **اخوف ما اخاف علی امتی ان یکثر لهم المال فتحا سدون و تقاتلون** بیمناك ترین اندیشه کـه برای امت خود دارم این است که مال ایشان زیاد شود حسد ببرند و قتال کنند .

درروایت است که پیغمبرص فرمود : هرآینه خواهدآمد برای مردم زمانی‌که سالم نمی‌ماند برای دین داری دیـن‌او مگرآنکه فرار کند از کوهی به کوهی یا از سوراخی به سوراخی چون روباه با بچه‌هاش .

حدوددموکراسی‌مدلول **لایؤمن احدکم حتی یحب لاخیه المؤمن مایحب لنفسه** است‌یعنی ایمان‌نیاورده‌است‌هیچ‌یك از شمامگراینکه‌بخواهد ازبرادرمؤمنش آنچه‌را که‌برای خودش‌میخواهدودر حدیث‌است **من اصبح لایهتم‌بامور المسلمین فلیس بمسلم** آنکه‌صبح برخیزد و در فکر اهتمام در امور مسلمین نباشد مسلم نیست رفتن دنبال حرفه و هنری که طرف حاجت است همـان اهتمام اسـت .

مقصود و مقصد درحدود معقول ومیسر قابل ستایش است اغراض کوری وکری آورده است طریق‌لیکورگ [۳] دستور افلاطون ،اوتوپی [۴] موروس [۵] ، اتلانتیس[۶] بیکن[۷] ، آفتاب [۸] کامپانلا [۹] ،

۱ـ قبل ازمسیح

۲ـ کمون هرچیزی است‌که جماعتی‌درآن شرکت داشته‌باشند اصطلاحاًاشتراك مردم‌حوزه‌ای است درتمشیت امورخودشان طریقه‌ای که دربلوای فرانسه‌کانون ظهورفساد روی‌کارآمدکمون بلدیه‌را میگفتند افکارصفحهٔ ۱۶۸ و۳۸۵

۳- Lycurgue ۴- Utopie
۵- Morus ۶- Atlantis
۷- Bacon ۸-Cité du soleil ۹-Campanella

استبداد ماکیاول درهم رفته است وافکار در این گرداب سرگردان‌است.
امروزمجالس دراقطارعالم دایراست وسعی دارند مفهوم‌معقولی برای دموکراسی‌بدست‌بیاورند مگرازطریق فساد برگشته بصراط مستقیم حق وعدالت برسند.

اشتباه چهارم

غفلت دارند از اینکه ثروتی که امروز در فرنگ جمع شده است ثمرهٔ بازو وکار نیست از دولت افزار است که یك چرخ کار هزار بازو میکند و در اقطارکره هرجا بازوی کار را از کار انداخت ملل غافل بتدریج بیدار شدند تهیه چرخ کردند وهرجا مقداری ازحاجات خودشان‌راخود تدارك می‌کنند بازارفروش اروپا روزبروزکاسد میشود فریاد کارگرازآنرو بلند است و ازاطراف شاخه و برگی برآن بسته‌اند.
بالفرض چنانکه میخواهند وتصورمی‌کنند بهبودی حاصل میشود اموالی که امروز دردست مردم زبردست‌است تقسیم‌کردند [1] چه‌خواهدشد بقول سعدی:

اگرگنجی کنی برعامیان بخش رسد هر بینوائی را برنجی

درشصت سال قبل آقا محمد جوادی بود بزاز خانمها به بازارنمی‌رفتند بزازی را به خانه‌ها می‌آوردند ازصدتوپ‌قماش هشتاد توپش ولایتی‌بود مخمل‌کاشان، زری‌اصفهان، شال‌کرمان، تافتهٔ یزد الیجه، قدك، صوف، دارائی تاچیت بروجردی، همهٔ اینها از بین رفت منسوجات خارجه جای آنها را گرفت و عده‌ای از مردم مابیکارشدند امروزورق‌درکاراست برمیگردد خواه درفرنگ سرمایه‌بدست اشخاص باشد خواه دست‌جماعات وکاری که ازاشخاص صاحب شامه ساخته‌است ازجماعت بااختلافات سلق وافکار ساخته نیست.
ممالك اروپا بعضی نان کم دارند بعضی زیاد آنانکه کم دارند باید ازصادرت وواردات‌جبران کنند نان انگلیس را زلاند جدید میدهد اگر برادری حقیقتی دارد باید آنانکه نان بکفایت دارند صادرات را به آنانکه کم دارند باز گذارند نه درحرص صادرات رعیت را درفشار بگذارند وتجهیز جنگ‌ببینند.

برلبت صلح و در دلت جنگ‌است پای این صلح تا ابد لنگ است

جنگ دموکراتها را دیدیم بوئی از صلح نمی شنویم دموکرات یا سوسیالیست را چه به‌تجهیز، پس دروغ می‌گوئیم و چراغ دروغ را فروغ نیست همه برادرند و مهیای برادرکشی و در ته دل جهانگیری.

کلنا فی الوجود نقصد صیداً انما الاختلاف فی‌الشبکات

جنجال آقایان سوسیالیست و کمونیست

منکر نیستیم که سر سفرهٔ طبیعت، نبات، حیوان، خصوص ناطق را سهمی است متأسفانه‌طبیعت جابر است اگر نبات و حیوان هم زبان‌داشتند فریاد شکایتشان بلندبود. گیاه‌های خرد درسایهٔ درختهای تنومند ناله می‌کردند که‌این جابران منع آفتاب از ما میکنند. مرال وغزال زبان شکایت می‌گشودند که پلنگ و گرگ بچه‌حق مارامی‌درند بقول لره‌زوردار بی‌زوررا خورد. شأن انسان ایجاد اعتدال است نه‌برهم زدن طبیعت. انسان که‌خودش رااشرف میداند گرفتاراخلاق واستطاعت خودش‌است همه‌را آرزودردل وپای لیاقت درگل ومحال عقل است‌که خردمندان بمیرند وبی‌خردان جای‌ایشان‌گیرند.

تأسی به‌یونانیان اسبق

بالجمله در تعقیب اقوال سابقین طرح هائی ریخته اند مگر آنکه زشت و زیبا را آمیخته‌اند بیختنی باید تا صحیح از سقیم وحق از باطل جدا شود.
لوئی بلان [2] درفرانسه ولاسال [3] درآلمان پیشرو صاحبان افکار انقلابیند.

۱- مامنکرثروتهائی‌هستیم که ازراه غیرمشروع بدست‌آمده باشد.

۲- Blanc ۳- Lassalle

به‌مذهب بی‌عنایتند و خود را از پیروان سن سیمون (ازمنسوبان عیسی) می‌دانند.
کابه [۱] (۱۸۰۰ بم[۲]) بر اصول اوتوپی موروس دستوری نوشت معروف به مسافرت ایکاری[۳]
ویتلینگ[۴] معتقداست که‌قوم دراختیار سه نفر فیلسوف اداره شود (سفسطه باف‌ها پوست ازسر آن فیلسوفهاخواهندکند).
پس از جنگ ۱۹۱۴ در ایتالیا فاشیسم و در آلمان نازیسم دو طریق اداره بر اصول (ایردانتا) هم نژادی روی کار آمد در روسیه بلشویسم (کمونیسم) که اوضاع را زیر و رو میخواهد.
کمونیست برآن است که وضعیت اسبق راباید خراب کرد ودنیاراروی اصل‌مساوات‌آبادنمود خرابی رادیدیم آبادی راپنهان می‌کنندازکیفیات‌آن مطلع‌نیستیم‌می‌گویند بهشتی‌ساخته‌ایم ودرب‌بهشت راسخت بسته‌اند.

تو برآنستی طریقی جسته‌ای	گرد ظلم از روی ملت شسته‌ای
عاشقم من برچنین فکر عمیق	لیك باید در عمل دید ای‌رفیق

آنچه می‌شنویم ودرسفارت شوروی می‌بینیم زندگی اعیان‌شوروی دوروداردد.

زاهدان‌کاین‌جلوه‌درمحراب ومنبرمیکنند	چون بخلوت میروند آنکار دیگر میکنند

چرا سفارت بدأب سوسیالیستی جلوه نمی‌کندکه دیگران هم اقتباس کنندورسوم دیگران را مرعی میدارند وتجمل راروانمیدانیم.اپرای مسکوبخرج کی اداره میشود؟برای تفنن‌کی؛کشاورزان یاکارگران سیاه‌چالهای معادن چه‌استفاده دارند.
همه ازدیکتاتوری شکایت‌دارند وجزدیکتاتوری نه‌درکاراست نه‌بکار، آنچه می‌بینیم سلطنتی جمهوری‌کمونیستی همه‌دیکتاتوری‌است یك‌نفرسرجماعت‌را می‌پیچاند.
بین کارل‌مارکس[۵] وباکونین[۶] برسردیکتاتوری اختلاف افتادکه اودیکتاتوری میخواست‌واین منکربود (لوئی۱۴هم جزدیکتاتوری نمیخواست).
درهایدپارك لندن‌قدم‌میزدم دوکرسی بفاصله‌نهاده‌بود ودوکس بالای‌آنها نطق میکردند نطق هردودراین‌بودکه‌آن رفیق دروغ میگوید وهردو راست می‌گفتند.
درهمهٔ مسالك قصداین‌است که درحدامکان همه‌دررفاه باشندحدرفاه کجااست محل‌نزاع‌است.
طفلی پشیزی گم کرده‌بود زاری می‌کردکسی پشیزی بدوداد بیشترگریستن‌گرفت پرسیدندیگرچرا می‌گریی؟گفت‌اگرپشیزم راگم‌نکرده‌بودم حال دوپشیزداشتم.

گرعوض‌گشته‌است‌طبع این‌بشر	من ندارم زین‌عوض گشتن‌خبر

افرادیون طرفداراندیویدوآلیسمند که میشودآنها را اعتدالی‌گفت به‌دست باز افراد معتقدند کریم‌خان‌زندگفت رهاکن خودش بگیردخودش‌بخورد. فقط رفع موانع رامیخواهند، خدمت‌نظام‌تکلف مدرسه وگمرك رامخل آزادی افرادی‌می‌دانند وهردوتادرجه‌ای ضرورت دارد.دولت‌های‌سوسیالیستی بیش‌ازهمه‌وقت درتجهیز می‌کوشند.
افرادیون (سوسیالیست و کمونیست) به چند گروه منقسمند و بین ایشان در مسائل ذیل اختلاف است.

تسهیم منافع به‌نسبت لیاقت وکاردانی.
ردوقبول مذهب ونکاح یانکاح اختیاری.
ارث‌کلیه ممنوع باشد مطلقاً یاازوسایل‌کار.
مداخله وعدم مداخله دولت دراجتماعات حرفتی.
ازبین‌بردن مالکیت کلا یابعضاً.

1- Cabet
۲ـ بعد از مسیح
3- le Voyage en icarie 4- Weitling 5- Karl Marx 6- Bakunin

اینکه کاردرمقابل اجرت باشد یاتسهیم محصول.
تمرکزیاتفرق سانترالی یافدرالی (گروه‌های مستقل)
کارل‌ماکس کتابی بعنوان سرمایه‌روی آن اصل که ثروت مولد ازبازوی کاراست نوشت(اشتباه دوم) میگویندکه بهتربدرد برخورده‌است. انگلس[1] شاگرداومتممی نگاشت وفلفل مرام‌را افزودفلفل سرخ مزیدکرد[2] لنین وتروتسکی ازپیروان کارل را از ایتالیا بیرون کردند (صفحهٔ۲۹۷) گیوم دوم ترن مخصوص باختیارآنها گذارد بـه‌روسیه‌رفتند چون‌شکست بروس افتاد استفاده نموده عنان دولت رابدست آوردند وبه‌اجرای مرام‌پرداختندتالنین‌حیات‌داشت‌درب برمراوده بازبود پس‌ازاوبین‌تروتسکی واستالین اختلاف افتاد.

تروتسکی معتـقد بودتـرتیبی در کار داده شود آبرومند از هرجا بیایند ببینند اقتبـاس کنند او را از روسیه عذر خواستند وترتیبی اختیـار کردند که در پرده نگاهداشته از پشت پرده به ترغب وتطمیع ملل را دعوت میکنند نفاق وشقاق روز بروز بالا می‌گیرد و صحبت ازبمب اتمی می‌رود وهمه مدعیند که دموکراتیم. خدا سولون حکیم‌را بیامرزد که این‌تخم‌لغ را در دهنها شکست ملل طبقاتی بین‌خود اختیارکرده بودند وشکایت‌های امروزرا نداشتند وپیروان اورا انصاف بدهد که درحدود اعتدال بمانند.

فوریه[3] به‌فالانستر[4] معتقد بود، حوزه‌های مرکب از۳۰۰الی۴۰۰خانوارکه باشتراک‌معیشت کنند (طبخ مشترک) اتحادسلیقه وپسند میخواهد ودربشرنیست.

بلان معتقد است که حوزه‌های اجتماعی به ارادهٔ جماعت اداره شود بدون مداخلهٔ دولت (عملی نیست) رأیی هم هست که حوزه های اجتماعی را بدواً دولت تشکیل بدهد بتدریج سر خود بگذارد.

لاسال تقسیم منافع را دون عدالت‌میداند، سرمایه برای تأسیس مؤسسات از دولت میخواهد معلوم‌نیست دولت دراصول سوسیالیستی چه‌مفهوم دارد.

درپارلمان کارگران پس از انقلاب ۱۸۴۸ در عمارت لوکزامبورگ در دورهٔ حکومت موقت بریاست بلان قرارشد وزارت پیشرفت (پروگره) تشکیل‌گردد تدارك کار ببیند راه‌آهن و معادن را برای دولت بخرند بیمه را دراداره‌ٔ دولتی تمرکزبدهند بانك فرانسه را دولتی‌کنند وبااین سرمایه شرکتهای صنعتی وفلاحتی تشکیل بدهند.

نظرهمه دررعایت کارگر کارخانه‌ها بود، شاگردان‌تعمیم‌دادند وتجاوزکردند.

مجمع بین‌المللی کارگران

در انترناسیونال ۱۸۷۱ کار به تشتت و افتراق کشید کابه و ویتلینـگ گمان داشتند که با مؤسسات سوسیالیستی افراد زندگی بهشتی خواهنـد داشت با بف[5] و اون[6] گفتند کمونیستی زندگی مادی ناهمواری فراهم خواهد آورد ملت درروحیات روبانحطاط خواهد گـذارد (زندگی تن‌پروری تنهانیست).

بابف واون معتقد بودند پایهٔ زندگی برفلاحت باشد (ژان‌ژاك‌روسو) افزاربقدر حاجت مبرم درکارداشت شهرهای بزرگ‌را باید ازبین‌برد که‌کانون فساد وامراضند معیشت رابابد ساده‌کردتاتعمیم میسرگردد. (حرفهاحسابی‌است)

بلی! منشاء دزدی، حیزی، هرزه‌گردی وکل مفاسد شهر بزرگ است حالا که شهررا نمیشود کوچك‌کرد باید هرزه‌گرد را متفرق‌کرد وراه فحشارابست.

تظاهرات زندگیست که رشك می‌آورد دیوژن (دیوجانس) طفلی را دید که از مشت خود

۱- Engels

۲- ماکیاول کتابی در استبداد نوشت که فردریك کبیر بران رو نوشته است.

۳- Fourier ۴- Phalanstère ۵- Babeuf ۶- Owen

آب میخورد لاوك بند زدهٔ خودش را دور انداخت که زیادی است ، نه دیوژن باید بودنه قارون. خیرالامور اوسطها .

در هیچجا ندیدیم منعی ازشرب و قمار درکارباشدکه دوپایهٔ فساد اخلاقند **یاایها الذین آمنوا انما الخمروالمیسروالانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون**[۱]

بگوهماناشراب وقماروبت‌هاوگروبندی پلیداست وکاراهرمن، دوری‌بجوئید ازآن‌مگررستگار شوید . اینجا است که پای تقوی لنگ است و بین گروه جنگ . **یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما**[۲] میپرسند از توازخمر و قماربگو در آندو گناهی بزرگ است و منافعی برای مردم ، گناه آنها بزرگتر از نفعشان است، بلی‌اطبعاً در شراب بجای خود فایده‌ای هست لیکن نه در خیابانها و علی‌شهود الانظار و بیش‌از اندازه .

با قول بابف میشود زندگی معقولی ایجاد کرد که‌نسبتاً روی ایاقت، همه سهمی‌ببرند وسایل و نعمت دنیا باندازه‌ای هست که هیچکس بی‌قوت و لباس و مسکن نماند شهر بزرگ از بین برود بیشتر مفاسد رفع میشود منتها عملی نیست .

مخالفت بامذهب برای‌قبولاندن اراجیف‌است واخلال به‌نکاح‌برای از بین‌بردن‌علاقهٔ‌خانوادگی ودر اخلال به‌نکاح سیویلیزاسیون سیفیلیزاسیون خواهد شد مگر اینکه بانوان و خواتین محترم هفته‌ای دونوبت راه مریضخانه پیش گیرند و خویش را در معرض بازرسی قرار بدهند .

حکمت در نکاح حفظ صحت و تشکیل خانواده بود که پایهٔ تمدن است غالب حیوانات جفت جفت زندگی می‌کنند و خالی از رقابت نیستند ، رقابت طبیعی حیوانات است منتها

جانور دربند آب و رنگ نیست   برسر این‌آب و رنگش جنگ‌نیست

تئودور روزولت برای‌زنی که بیست فرزندآورده بود وظیفه مقرر کرد، رئیس انجمن‌نسوان شکایت نمود مگر زن برای زائیدن است .

چون نظر در تولید است پولیگامی را بر پولیاندری ترجیح داده‌اند در اسلام به مونوگامی تأکید شده است .

ایمان حافظ تقوی است زلیخا پرده بر بت کشید یوسف متنبه شد .

عدم مداخلهٔ دولت معنی ندارد اجرائی ناگزیر است و دولت جز آن نیست .

مالکیت‌وارث نباشد سرمایه جمع نمیشود، خرید وفروش از بین می‌رود، اصراف را بایدمنع کرد حکومت شوروی که فئودالی است باز حکومت مرکزی دارد همچنین امریکا و سویس .

انتظام امور این عالم میسر نیست مگر آنکه یکنفر در رأس اجراء واقع شود تمام آبادیها و متأسفانه خرابی‌ها را یکنفران کرده‌اند همچنین تمام انکشافات و اختراعات را .

درد اینجا است که در مقابل شجاعت و بیشتر زبان آوری خصوص دلسوزی و غمخواری گروه مستسبع تسلیم افکار آن یکنفر می‌شوند به آبادی و خرابی میکشد سنجش و منطق‌کمتر در کار است غوغائی که امروز برپا است نتیجهٔ افکار یکنفران خودخواه است . جاه‌طلب حریص و غافل از عاقبت امور در حرارت پندار و غافل از انعکاس افکار گفتند و کردند و امروزگرفتار این اضطرارند که امنیت و آسایش‌از جهان برداشته شده است. عقلای مؤیدمصالح عمومی را برای خودنمائی وجلب خاطرگروهی نگفتند . **وما ینطق عن‌الهوی ان هو الا وحی یوحی**[۳] ونمیگوید از روی‌هوای‌نفس، نیست‌مگروحی که الهام میشود**ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی‌القربی و ینهی عن‌الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون**[۴] خدا امر میکند بعدل ونیکوکاری و دست گیری نزدیکان و نهی میکند از کار زشت و ناروا و دشمنی و بدخواهی پند میدهد شما را باشد که پند بگیرید .

۱ـ سورة‌المائده آیهٔ ۹۰   ۲ـ سورة‌البقره آیهٔ ۲۱۹   ۳ـ سورة‌النجم آیه‌های ۳ و۴

۴ ـ سورة‌النحل آیهٔ ۹۰

طایفه‌ای هم از سوسیالیست‌ها بحد وسط قائلند دولت را برقرار میخواهند شرکت جماعت‌را در اجراء رد میکنند افراد را مختار ومسئول اعمال خودمیدانند تعدیل میخواهند ، آزادی‌حرفه، کمك بدرمانده و تسهیم عادلانه برآنند که بدون مداخلهٔدولت کار به‌هرج ومرج میکشد وضرر ضعفا است مالکیت را روا میدارند .

بچه‌ها قبول دارند که کاربزرگان ازایشان ساخته‌نیست و بچه‌های ریشدار(اگرچه‌میتراشند) این تنبه را نسبت به بزرگان بالاستعداد حاصل نکرده‌اند .

غوغا برسر خواستن است و آسایش در نخواستن ، رفاهیت به‌بضاعت نیست به رضایت است و رضایت فرع قناعت است .مراست،

بیشی طلبی مایهٔ صد رنج بـود — در کنج قناعت است اگرگنج بود

خرسند بزی و در قناعت دل نه — خوش باش که گرده نبود پنج بود

اما تسهیم به‌نسبت هم از کارهای دشوار است فرضاً یکی را نان و گوشتی و لباس و اطاقـی به‌کفاف دادند . یکی را نظر بهنر مزیدی روا داشتند البته در حـد کفاف دون تجمل و گزاف باز در تسهیم به‌نسبت لیاقت اسهام مختلف میشود و رقابت و رشك باقی است هیچکس به بی‌لیاقتی خود معترف نیست‌و بمشخص لیاقت معترض خواهد بود همان آش است و همان کاسه.

گر ازبسیط زمین عقل منعدم گردد — گمان بخود نبرد هیچکس که نادانم

همهٔ سخن از کارگر است ، طبقات دیگر را باید بخاك سیاه نشاند درنتیجه می‌بینیم که‌حال کارگر بدتر شده است . فراموش میکنند که هنراز افزار بود و کاربینان.

هرچه بدهند باید بخورد هرچه بدهند باید بپوشد سلیقه و اختیار هم نداشته باشد . بااجبار بهشت جهنم میشود[1].

گوئی تجمل چه‌لزومی دارد گویم تجمل نباشد نصف کارگر بی‌کار میماند .

اشیاء سر بخاری

نوشته‌ام که روزی یکی از آشنایان درشیوهٔ دماگوژی بمن گفت این‌اشیاء سربخاری چیست ؟ گفتم اجرت یك سلسله کارگر از معدن کار ، زرگر، نجار ، میناکار ، قالب گیر و غیره من وجهی زاید برمصرف معاش بدستم آمد این اشیاء را خریدم و آن سلسله باجرت رسیدند اگر خریدار نباشد برای چـه بسازند و اگر نسازند چه بکنند .

حب زینت سرکیسهٔ ثروتمند را میگشاید و باحصاء مسلم است که مال را یکی میانـدوزد و یکی نگاه میدارد یکی پراکنده میکند .کمتر مالی از پشت سوم‌بچهارم رسیده است، چه‌شده‌است ؟ ببهای تجملات و تفننات رفته است و بین جماعت منتشر شده است بقول فردوسی جهان را چه‌سازی که خود ساخته است . روی این مصلحت در قرآن منع نشده است **قل من حرم زینت الله التی اخرج لعباده والطیبات من‌الرزق**[2] بگو که‌حرام کرده است زینتی‌راکه خدابرای بندگانش‌برآورده است و خوردنی‌های نیکو را و باز برای آنکه در زینت اسراف نشود و تجمل را اعتبار ندهند امر است که در مساجد زینت رااز‌خود بردارند **یابنی‌آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد**[3] ای فرزندان آدم زینت را در مساجد از خود بردارید .

سهم و اقبال

در هیئتی خواندم که چرا قوهٔ جاذبه‌بفکر کپلر نرسید گوئی سهم نیوتن بود همچنان جیمزوات و قوهٔ بخار یا گالیله و حرکت زمین ، این گونه برخوردها از انواع الهام است و این پیش‌آمدها است کـه در همهٔ زبانها در لغت رفته‌است ، سهم ، اقبال ، بخت حتی ادبار و بزبان شرع قضاوقدر . ملتی نیست که دراقبال

---

۱ ـ حریری صاحب مقامات‌عادت داشت مو از ریشش می‌کند حاکم بصره منع کرده بود روزی لطیفه‌ای گفت وظیفه برای او مقرر گشت گفت اگر لطف میفرمائید اختیارپشم را به‌خودم‌بگذارید .

۲ ـ سورة‌الاعراف آیهٔ ۳۲ ۳ـ سورة‌الاعراف آیهٔ ۳۱

وادبار لغت نداشته‌باشد هرروز می‌بینیم برای یکی می‌آید‌برای‌یکی نمی‌آید و روی این‌تجربه‌گفته‌اند:

چو آید بموئی توانی کشید　　چو برگشت زنجیر ها بگسلد

بسیار کارها با تدارك مقدمات صورت نمی‌گیرد و بر عکس کارهائی بدون تدارك انجام می‌گیرد .

خواهی گفت اینها اوهام است شاید ،لیکن این اوهام هست و خواهد بود و در زندگی مؤثر است .

بسیار مردم یك دست نداشته‌اند یکی‌فندك را می‌سازد و ثروتی بهم می‌زند، بچه حق‌بایدآن ثروت را از او گرفت .

پولاد کروپ و داروی بایر را دیگران نمی‌توانند بسازند جنس آلمانی رونق بازارش‌بیشتر است ثروت می‌آورد و دررشك ورقابت آلمانی را باید از پا در آورد ، دموکرات و سوسیالیست و حامی کارگر هم‌هستیم .

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور　　کوشش بی‌فایده است وسمه برابروی‌کور

یك کارخانه کشتیش غرق می‌شود کارگرش بی‌پا، کارخانهٔ دیگر آتش می‌گیرد کی باید تاوان بدهد .

شمال از جانب بغداد خیزد　　گناه مردم شط العرب چیست

در بخت آزمائی صدنفر میبازند یکنفر میبرد از او باید گرفت چرا ؟

تنبل و کاهل درمی‌ماند گناه ساعی وعامل چیست؟ بلی! مورد ترحمند سورهٔ توبه آیهٔ ۶۰

تریاك‌و الکل‌گروهی را بی‌نوا می‌کند چرا منع نمی‌شود .

آتش، طوفان، سیل وزلزله آثار ماتریلند و بلای جان ماتریالیست. سوانح را کدام‌مرام می‌تواند جلوگیری کنددر دنیابطرز دنیا باید زندگی کرد یگانه چاره منع اسراف[۱] است ودستگیری درمانده و مالیاتهای تصاعدی .

در قصص یونانی است (افکار امم صفحهٔ ۴۳) که دختر ولکان را برای پرومت فرستادند . حقهٔ سربسته‌ای همراه داشت در گشودن درب حقه خود داری می‌کرد برادرش گشود اسقام و آلام بیرون ریخت زود درب حقه را بست آرزو در حقه بماند .

تصور نباید کرد که ما خودمان را اداره می‌کنیم ما خودمان را به‌پیش‌آمد می‌گنجانیم و در عجز بشری یگانه تشفی انتظار پیش آمد است. حافظ گوید :

ازخلاف‌آمد عادت بطلب‌کام که من　　کسب‌جمعیت از آن زلف‌پریشان‌کردم

و مراست :

جفت‌وطاقی هست اندر این رواق　　گاه می‌آری تو جفت و گاه طاق

هیچ کس سر در نیاورد و نگفت　　تا چه باشد مایهٔ این طاق و جفت

ملت نمی‌تواند ادارهٔ سیاست کند سیاست باید ملی باشد. بسیارند مردمی که خیر خودشان را نمی‌دانند قیم می‌خواهند وآن قیم دولت عادل است .

ضرورت است که افراد را سری باشد[۱]　　و گرنه ملك نگیرد بهیچ وجه نظام

بشرط آنکه بداند سر اکابر ملك　　که بی‌وجود رعیت سری است بی‌اندام

می‌گویند مساوات لیکن‌لفظی است برای دلخوشی ، بازسعدی راست :

آنکه با خود برابرش کردی　　زود باشد که برتری جوید

تا طلا قبلهٔ اهل دنیا است ماده‌پرستی برجاست .

در جنگ بین‌الملل اخیر ۱۹۳۹ بربریتهای اسبق فراموش شد انگلیس و ایتالیا سلطنتی امریکا وفرانسه وآلمان جمهوری ، روسیه سوسیالیستی شوروی همه صاحب مجالس ملی و مدعی

۱ـ حکایت عمارت هرون را قبلا درصفحهٔ ۳۰۷ نوشته‌ام .　　۲ـ سعدی

دموکراسی و طرفدار آسایش خلق ، علمداران تمدن وتربیت روی بخت النصر و چنگیز خان را سفید کردند . قرآن میگوید **ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی‌الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة والله عزیز حکیم**[۱] سزاوار نیست پیغمبر را که اسیر بخواهد تا آنکه خون بریزد روی زمین، شما متاع دنیا را میخواهید و خدا آخرت را میخواهد وخدا غالب و دانا است.

تجارت آلمان راکه موضوع رقابت بود ازبین بردیدحال چه میخواهید و این تجهیزات برای چیست ؟چرا آسایش ضعفا را بهانه کرده‌اید و حرص دنیاگیری را از دل بیرون نمی‌کنید دروغ میگوئید و اوضاع را آشفته میخواهید.

مایه و بهانهٔ امروز غبن کارگر است باید کارگر را درحساب واردکرد تا خودش‌را به‌اضعاف مغبون نداند.

چه بایدکرد

موضوع این بود که در این آشوب افکار راه عافیت چیست بغیر از سیر در راه خرد نیست و خرد اختیار اهون الضررین است که **لن تنالوا کل الميل** بکل سود نخواهید رسید . **اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا**[۲] در حد معقول و قابل اجرا آنچه میخواهند قرآن بدست داده و من مرام اسلام را در افکار امم بشرح باز نموده‌ام برای مؤمن عمل باین مرام خیر دنیا وآخرت دارد برای غیر مؤمن خیردنیا.

چون جنجالها و قیل وقالها بر سر ثروت ومال دنیا است چیزی از مرام را یاد میکنم در **الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم**ازنظر دیگر**والذین یکنزون الذهب والفضه ولاینفقونها فی‌سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم** [۳] آنانکه طلا ونقره را انبار میکنند و نمیدهند آنها را در راه خدا مژده بده ایشان را به عذاب دردناك. امروز چه عذابی است از حملهٔ کمونیست مهیب‌تر.

حافظ‌راست :

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پربلا کند

وآن جام عدل هنوز بدست نیامده است.

طلا، نقره ، الماس، یاقوت و نفایس دیگر در دنیا موجود است واز استخراج آنها گذران میکنند .در کمونیستی آنها را چه باید کرد و در دست کی‌باشد خرید و فروش آنها نباشد نصف بازار بلکه بیشتر میخوابد.

چنداصل دیگرازمرام

وفی اموالهم حق للسائل والمحروم[۴] در اموال ایشان حقی برای سائل و محروم است و اگر ندادند **خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها** [۵] بگیر از اموال ایشان صدقه وپاکشان کن. **انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب و الغارمین وفی سبیل‌الله وابن‌السبیل فریضة من‌الله والله علیم‌حکیم** [۶].

همانا صدقات از برای بی‌نوایان و درماندگان و جمع کنندگان صدقات و آنانکه دلهاشان بدست آورده شده و برای آزاد کردن بنده و قرض دادن بحاجتمندان در راه خدا و راه گذاران محتاج فریضه‌ای است از جانب خدا وخدا با خبر و دانا است.

یك طبقه در جماعت لابد عاجز از تلاش است درآیه‌رعایت همه شده است.

وباز در تأکید گوید **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون** [۷] به خیر نخواهید رسید

۱ـ سورةالانفال آیهٔ ۶۷ ۲ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۳ ۳ـ سورة التوبه آیهٔ۳۴
۴ـ سورة الذاریات آیهٔ۱۹ ۵ـ سورةالتوبه آیهٔ ۱۰۳ ۶ـ سورةالتوبه‌آیهٔ ۶۰
۷ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۹۲

مکرآنکه انفاق کنید از آنچه دوست میدارید .
در اقوال عمرو وزید همه‌اش صحبت‌از کارگر است از عاجز و درمانده وآواره یاد نمیشود **لیس للانسان الا ما سعی** [۱] بهرهٔ انسان بقدر سعی او است **و من احیاارضاً میة**ً **فهی له** آنکه زمینی بایر را احیا کند همانا از او است **والکاسب حبیب‌الله** آنکه دنبال کسبی برود دوست خدا است. **یا ایهاالذین آمنوالاتأکلو الربی اضعافاً مضاعفة** [۲] ای آنانکه ایمان آورده‌اید نخورید سود را گزاف در گزاف.

ازصدبند مخبری[۳]

گوئی این حرص چیست در دل پیروجوان	زاده این حرص‌دان آنچه نوت در جهان
مال پراکنده بد حرص ورا جمع کرد	گر نبدآن حرصمان جمع نمی‌گشت آن
مال پراکنده را فایده چندان نبود	جمع چو شد مالها فایده‌ها شد عیان
فی‌المثل آیا عسل هیچ فراهم شدی	گرنبدی نحل را حرص ذخیره بجان
گر تو زروی مرام نحل پریشان کنی	هیچ نیابی دگر از عسل او نشان

پس بگذار آن عسل نحل بیارد بده
زاید آنرا بگیر بی عسلان‌را بده

گرمگس بی‌هنر سخت حسد میبرد	کاین بچه‌حق‌درجهان نحل‌عسل میخورد
او ز فرومایگی هرچه زند کف‌بسر	از سر بی‌دانشی پردهٔ خود میدرد
نحل بجهد وهنر جمع کند انگبین	تا به کواره از آن زادهٔ خود پرورد
هرگزمسکین مگس‌نحل‌نخواهد شدن	بیهده در اشتباه هر طرفی میبرد
مرد هنرمند را بهرهٔ دیگر بود	آنکه هنر نیستش کس به‌کسش‌نشمرد

آنکه‌هنرنیستش‌هرچه کندروی‌سفت
جای هنرمند را می‌نتواند گرفت

بی دیانت زندگی روح ندارد. علیل، مریض‌و درمانده تشفی ندارند از منافع توسل‌محرومند **الذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام** [۴] آنانکه کافر شدند بهره‌ور میشوند و می‌خورند چنانکه حیوانات میخورند، زندگی آنها حیوانی است.
لنین‌از م. سلطان گالیف طریق نفوذ در اهل دیانات خصوص مسلمین را خواست گفت در مبارزه با اسلام احتیاط باید کرد که‌اگر نبازیم باشکالات سخت برخواهیم خورد اسلام ازبین دیانات شامل اصول اخلاق سیاست‌واقتصاد است درهمهٔ حاجات زندگی دستور دارد(افکار امم صفحهٔ ۳۰۰) **یا ایهاالذین آمنوا لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکرالله و من یفعل ذالک فاولئك هم الخاسرون** [۵] ای آنانکه ایمان آورده‌اید از راه در نبرد نه اموال و فرزندان شما را ازیاد خدا وآنکه چنین کرد گزند و زیان خواهند دید.
راه مردم بی دیانت بن‌بست است از چپ و راست میروند و راه نمیجویند چون گاوعصاری در مرحلهٔ اولی این است راه عافیت و جز این نیست. **اعتصموابحبل‌الله ولا تفرقوا** [۶].
در مرحلهٔ ثانی‌شناختن حدآزادی است و مفهوم دمکراسی. **کنتم خیرامة اخرجت للناس**

۱ـ سورهٔ النجم آیهٔ ۳۹ ۲ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۳۰
۳ـ اموالی که از دزدی و رشاء و گرانفروشی و سبك سنگینی بدست‌آمده حرام است و طرف بحث ما نیست.
۴ـسورهٔ محمد آیهٔ ۱۲ ۵ـ سورةالمنافقون آیهٔ ۹
۶ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۳

تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر وتومنون بالله[1] شما بهترین مردمید که خدا از میان خلق برآورد بخوبی میخوانید و از بدی باز میدارید و به‌خدا ایمان دارید این است حد آزادی نه شرب و قمار ورشاء و غیبت و تهمت و فحشاء **والذین‌هم‌عن‌اللغو معرضون**[2] آنانکه‌از هرزگی دوری میجویندکه خاری است‌در چشم‌مغرضین ومتقی مرتجع‌میشود . **الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم** مردم اختیار جان و مالشان را دارند . **یرید الله بکم‌الیسر ولا یرید بکم العسر**[3] .

خدا آسانی برای شما میخواهد نه دشواری، تکلف در اسلام نیست از عبادات‌روزه و حج فرع استطاعت است از هر جهت‌نمازوظیفه‌ای‌است‌مفیدشامل نظافت، طهارت، مراقبت دراوقات، تنبه بوظایف و ورزش. در افکارامم‌آنرا دفتر یادداشت گفته‌ام **اقم‌الصلوة ان‌الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر**[4] برپابدار نماز را که نماز از زشتیها و بدیهاباز میدارد (دنی‌سورا صفحهٔ ۳۰۷)

ومن یتق‌الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من‌حیث لایحتسب[5] آنکه رضای خدا را بخواهد راه باو باز میشود و روزی اورا میرساند بطوری که پیش‌بینی نکرده‌است[6] . تقوی‌آن نیست که نماز نافله بخوانی یاروزهٔ غیرواجب بگیری تقوی‌آن است که‌اوامر ونواهی‌را محترم‌بشماری ودربندرضای خدابیشترباشی تادربندهوای نفس، بزحمت‌تلاش روزی‌بکنی بعفت‌برگذار، نسبت بخلق‌یارشاطرباشی نه بارخاطر وبفضل خداوندامید ببندی که امیدواری‌کل نشاط است ودریأس روح درانحطاط تاآنجا که ممکن‌است‌منجربمرگ شود .

درتشخیص مراتب **ان اکرمکم عندالله اتقیکم**[7] محترم‌تر ازشماپرهیزکارترتان است‌مفاخر دنیوی وطمطراق معیشت رااحترام‌نیست .

گوئی‌ضامن‌اجرای این‌مرام کیست؛ گویم‌آنکه ضامن‌اجرای مرام‌تواست در هرمرام سری‌لازم است وقوت‌اجراء .

آنکه با خود برابرش کردی   زود باشد که برتری جوید

ولولادفع‌الناس بعضهم به‌بعض لفسدت‌الارض[8] اگردفع خدا نبودمردم‌را برخی به‌برخی زمین تباه‌میشد. سعدی راست :

ضرورت‌است که‌آحادرا سری باشد   وگرنه ملك نگیرد بهیچ گونه نظام
بشرط آنکه بداند سر اکابر ملك   که بی‌وجود رعیت‌سری‌است‌بی‌اندام

اساس مرامهای‌جدید دستورافلاطون‌است که ارسطوبعض ردکرد ومردم هم‌نپسندیدند وما هیچ دلیل‌نداریم‌که‌اقوال عمروزید رابراقوال‌حکماء وعقلای‌خودمان‌ترجیح بدهیم‌خصوص‌که اقوال قدمای ماسالهابخوشی امررابرگذارکرده‌است‌واقوال‌متأخرین نفاق‌ودشمنی منجربفساد تولیدکرده‌است‌واوضاع امروزنتیجهٔ‌آن اقوال است .

مادامی که مارفقا رانصیحت میکنیم بجائی نخواهیم رسید . **اتأمرون‌الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم‌تتلون‌الکتاب افلاتعقلون**[9] آیا امر میکنید مردم را به نیکی و خودتان رافراموش میکنید مگرکتاب را نمیخوانید و تعقل نمیکنید زهی سعادت که هرروز خودمان بخودمان بگوئیم رفیق خوب باش نسبت بهمه نیك بین باشیم . دشمنی ، عداوت ، بدخواهی ، خودپسندی ، بغض ،

۱ـ سورة آل‌عمران آیهٔ ۱۱۰   ۲ـ سورة‌المؤمنون آیهٔ ۳
۳ـ سورة البقره‌آیهٔ ۱۸۵   ۴- سورة العنکبوت آیهٔ ۴۵
۵ـ سورة الطلاق آیه‌های ۲و۳
۶ـ من بسیار اوقات بعسرت و تنگی گذرانده‌ام امروز راحتم و موجبات آنرا تصورنمی - کردم فروش مزرعهٔ خود را در شهریار ضرر میدانستم پس از سی سال سبب گشایش زندگی‌من‌شد.
۷ـ سورة‌الحجرات آیهٔ ۱۳   ۸ـ سورة‌البقره آیهٔ ۲۵۱
۹ـ سورة‌البقره آیهٔ ۴۴

کینه وحرص را لعنت کنیم. دوستی ، مروت ، پاکدامنی ، مهربانی ، محبت ، دستگیری بمال و انتصار را وجهۀنظر قراربدهیم. شخص، گروه، جماعت نشناسیم وفردی باشیم نیکخواه‌افراد، غنی نیتش دستگیری باشد ودرویش نیتش قناعت، دورنیست‌زندگی‌روبه‌صلاح برود ازدسته‌بندی،افتراق، دودستگی وتفرقه خیرنخواهیم برد «آنچه‌گفتند غلط آنچه کردند غلط»قول‌کافی‌نیست بایدعملاضعیف ببیندکه قوی درفکراواست چنانکه مثل‌است اره باشیم نه‌تیشه نه‌رنده .

یك **انشاءالله** قوت باراده میدهد و **استغفرالله** بسی فتنه وفساد را مینشاند ، ادعیه درحکم سوگژسیون‌است (تلقین‌بنفس)

آندرآس در موقع عبور زهره از جلوآفتاب بسمت مترجمی با گروهی که بفارس آمده بودند برای ملاحظه بایران آمده بود در زبان فارسی مطالعه داشت در برلن خواهش ملاقات از من کرد ، غرض آنکه در فارسی حرف تعریف چیست ؟ گفتم مطلق یا ودرفارس او (یارو)در ضمن صحبت تمجیدی از مردم سادۀ ایران نمود گفت بهرده که رفتم صحبت‌کدخدا مرا گرفت ودر دهات خودمان صحبت کدخدا برای من ملالت‌آوراست درایران صحبت پیرمردان عرفانی بود و در فرنگ صرف روی مادیات چه سود بردم چه‌زیان کردم (اسپریتوآلیسم و ماتریالیسم) درایران افکار متوجه مواعظ منبری‌است‌درفرنگ متوجه نطقهای هوس پروری‌آن رضایت وقناعت‌این‌شکایت وبرائت میاورد .

هگل مینویسد در اسلامبول بمسجدی رفتم سادگی وسکوت مرا بحال خوش‌آورد درکلیسای خودمان عربدۀ ناقوس والوان نقش ونگارمجال‌حال نمیدهد.

پیرلتی میگوید در اسلامبول شب دریچه را باز میگذارم که فریاد روح افزای اذان را سحر بشنوم .

بهمنیار بوعلی سینا را تشویق به دعوت میکرد شبی از شبهای زمستان حکیم تشنه شد از بهمنیار آب خواست و گفت کاسه یخ بسته است گفت بیرون درب آب جاری است بهمنیار عذرآورد در این حال آواز اذان بلند شد شیخ گفت مرا بدعوت میخوانی و ازدو قدم برای من بر داشتن مضایقه داری پیغمبرچهار صد سال قبل دعوت کرد مؤذن در این سرما بالای منار به ادای وظیفه میپردازد .

اصولی از مرام اسلام را یاد کردیم تا معلوم شود حقیقت دموکراسی و سوسیالیستی عملی قابل اجرا چیست، حبس فکر ، منع اراده و سلب آزادی افرادی نیست مجال استفادۀ مشروع‌به همه داده شده است و هیچ طبقه به‌مراتب محروم نمانده است . تاریخ نشان می‌دهد که تا این مرام به نیمه مجری بوده بشر بچه مقام از تعالی و تربیت رسید امروز هم‌انقلابی اگر لازم است‌درتجدد باید برگشت بمسلمانی که اصولی قابل قبول هر صاحب وجدانی است.

فوریه، لاسال، کارل‌مارکس، باکونین‌و بابف ممکن است خوش نیت بوده باشند خالی ازهوا و هوس نبوده‌اند و بدور مرام ماتریالیسم تنیده‌اند کم و بیش حسدورشك داشته‌اند اشتباهات اربعه را کرده‌اند **الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل**[1] آنانکه بخل میکنند و مردم را به‌بخل میخوانند .

منشاء دموکراسی را گفتیم سوسیالیستی در روم از اختلاف حقوق پیدا شد مهاجرین حقوق متوطنین را نداشتند بین فریقتن کار به زد و خورد کشید سنا هر طبقه را حقوق و حدودی مقرر داشت .

درد اینجا است که هیچکس برای خود حدی قائل‌نیست، لیاقت ،وسایل،پیش‌آمد فراموش میشود در کدام مردم است که به وجود آهنگر نجار کفاش نانوا قصاب و و و حاجت نباشد یکی

۱ـ سورةالنساء آیهٔ ۳۷.

در سیاه چال معادن کار نکند و یکی سر میز دفتر باد بزن برقی کنارش نباشد.
همه بهمه محتاجند و همه را در مئونه و نشاط سهم است شاگرد و استاد ناگزیر است.

هیچکس از پیش خود چیزی نشد   هیچ آهن خنجر تیزی نشد
هیچ حلوائی نشد استاد کار   تا که شاگرد شکر ریزی نشد

اسراف و طمطراق است که رشك می‌آورد. دیانت جلب محبت میکند در ساختمان تلگراف‌خانه رو بمیدان توبخانه (حالا سپه) مراقبت داشتم، ماه رمضان بود، روزی برای نماز به مسجد مروی رفته بودم روز دیگر که تلگرافخانه رفتم طاهر نامی‌بود فراشباشی از دور که مرا دید صلواة فرستاد نزدیك شدم معلوم شد برای این است که روز قبل مرا در مسجد دیده است اگر رفتن به مسجد زحمتی باشد این ثمر را دارد.

وجه جامع ملت وجه جامع میخواهد مادیون وطن را اعتبار کرده‌اند واین در مقابل دشمن خارجی مؤثر باشد جماعت برای حفظ مال و ناموس اتحاد کنند برای کسب مال از وطن میگذرند.

سعدی راست:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح   نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

و حافظ گوید:

دیار و یار مردم را مقید میکند لیکن   چه جای فارس کاین محنت جهان یکسر نمیارزد

مردم امریکا بومی امریکا نیستند برای کسب معاش از اقطار عالم آنجا جمع شده‌اند بسیار از ایشان آلمانیند در جنگ بین‌الملل ۱۹۱۴ اول مبالغ گزاف کمك برای آلمان فرستادند آخر با آلمان وارد جنگ شدند و نبود مگر روی منافع مادی.

در داخله در کلی دیانت وجه جامع است و خصوصی منافع مشترك که داعی شرکت در امور عامه است. وطن هم زبانی و هم عقیدتی است و عادت.

بی‌هنرانند و فرومایگان   مایهٔ آشوب و فتن در جهان

دولت در صحبت من منجمله سخن رفت روی شکایات از دولت گفتم همه از دولت شکایت دارند هیئتی از ما مردم است اگر بد است ما بدیم خوب بشویم تا دولت هم خوب شود. **ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم**[1] خدا تغییر نمیدهد احوال قوم را تا اطوار خودشان را تغییر ندهند.

وقتی دزدی، بی‌موالاتی، بی‌عفتی، دویدن دنبال نفسانیات و سستی در دیانت شایع شد بدولت هم سرایت میکند، ما پاکدامن باشیم و پاکدامنی بخواهیم دولت هم پاکدامن میشود «تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز.»

حکومت ایران هزار و سیصد سال است مشروطه است حکومتی مشروطه بحفظ اوامر و نواهی شرع، امروز مجلس بجای حاکم شرع آمده است، روزنامه بجای منبر و مایهٔ خرابی. این است که این دو عضو بوظیفه عمل نمیکنند طمع و غرض نمیگذارد اگر گروهی فرشته هم از آسمان بیایند و تشکیل دولت بدهند دولت قهراً همرنگ جماعت خواهد شد.

مملکت آرامش و تعالی حاصل نمیکند مگر بقدرت و عدالت. قدرت را باید بدولت داد و عدالت را خواست.

عدالت بی قدرت هبا است   و قدرت بی‌عدالت بلا است

اقتصاد **نعمتان مجهولتان الصحت والامان** حتی صحت بی امنیت نمیشود و امنیت قسمتی از صحت است و پایهٔ اقتصاد و اقتصاد تدبیر بدست آوردن مال و صرف آن در تنظیم حوائج در حد ضرورت. **لاتأکلو اموالکم**

۱ـ سورة‌الرعد آیهٔ ۱۱

بینکم بالباطل[1] به بیهوده اموالتان را صرف نکنید .

هرون عمارتی مزین ساخته بود در ملاقات حضرت موسی بن جعفر[2] گفت این را چگونه می‌بینی؛ فرمودند اگر از مال خود ساخته‌ای اسراف و اگر از مال غیر حرام . رعایت حلال‌وحرام در زندگی اصلی بس مهم است .

عمارات مجلل را میشود در ردیف زینت آورد و اگراز مال حلال باشد وسیلهٔانتشار ثروت دانست .

اما بخت‌آزمائیها را قسیم **خذمنهم‌الصدقة** آنجا که نظر به‌رفع حاجتی از حاجات باشد و بر صرفهٔ فقراء .

بلای تقلید

تمدن و تربیت در مشرق سابقه دارد در مغرب در اکتشافات علمی و صنعتی پیش افتادند در اخلاق هنوز بمقام مشرقیان نرسیده‌اند بلکه در مائهٔ اخیر که مذهب اهل حل و عقد ماتریالیسم شد عقب رفتند تمدن بولواری بر تمدن لابراتواری غلبه کرد و آن تمدن ناچیز بما سرایت. تمدن را بصورت گرفتیم کلاهمان را عوض کردیم که رنگ تمدن بخود بدهیم در حوزهٔ خواص ملیت ما از دست رفت در مقابل هنرهای لابراتواری بی سیم رادیو هواپیما مستسبع‌شدیم، رقص قمار شرب تظاهر بفواحش‌را ترقی دانستیم افکار بی پای ماتریالیسم را بخود راه دادیم که امروز از بیداد آن همه جا غوغابپااست و فریاد بلند . دور سر خود چرخ میزنیم و نمیدانیم چه کنیم یکی از مراحل رسیدن براه عاقبت برگشتن ازاین راه غوایت است که **العوداحمد** و ما هنوز اندرخم یك کوچه‌ایم .

ما زندگی‌ای داشتیم ساده، آرام، بی‌دغدغه،خالی از بغض و تکلفات مزاحم ، یك اطاق‌برای زندگی کافی بود در آن زیست میکردیم، میخوابیدیم، غذا میخوردیم ، امروز اطاق خواب معطل، تخت‌خواب اطاق ناهار خوری معطل ، بساط تغذیه اطاق دفتر اطاق سالن حتی اطاق قمار لازم شده است برای تدارك بهمین نسبت بحرص و دزدی افزوده .

سابق یك اطاق یا دو اطاق برای زندگی یك خانواده کافی‌بود اطاقها طاقچه داشت بجای‌میز و قفسه رف داشت که کالای پس دستی را بالای رف میگذاردند (صندوقخانه) رختخواب را کنار دیوار،امروز تختخواب میزصندلی نیمکت قفسه جا تنگ کن منزل لازم است، همهٔ این تکلفات زندگی را دشوار کرده است رشك و حسادت را بسیار و تلاش روزی را مشکل.

طمطراقی اگر بود در منازل مستور بود امروز در سینما، هتلها، رستورانها ، قهوه‌خانه‌ها و شیرینی فروشی‌ها مکشوف و بر ملا است همه سبب رشك ، حسد ، رقابت و بد ترازهمه تخریب زندگی خانواده و ترویج فحشا . لازم نیست کمونیست ها بر سر نکاح بخود زحمت بدهند این طرز زندگی روز بروز بالا تر خواهد رفت دزدی رشوه و حیزی دست بالا را خواهد گرفت.

خانقاهها هر جا دایر بود زندگی وارستگان برای قوم‌سرمشق استفادهٔ اخلاقی، از حرص و دویدن دنبال دنیا منصرف میشدند و تسلی میافتند حال‌آنهمه از دست رفته است همت مقصور در استفاده از شهوات و نفسانیات است«جهد کن که از عشرت کام خویش بستانی» از شعر دیگر حافظ و امثال آن یاد نمیشود ،

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق‌پذیرد آزاد است

تا سی چهل سال قبلا باصطلاح دموکرات‌نبودیم اما زندگی دموکرات داشتیم، اعیان‌واشراف در مساجد در روضه خوانیها با عامه اصطکاك داشتند ، دستگیری میکردند ، خرجها می‌دادند ، درب خانه‌ها باز بود ، سفره‌ها پهن، خانه‌ای نبود که در آن وسیلهٔ پذیرائی ده الی بیست نفر از هر جهت فراهم نباشد حتی رختخواب. خدمه از مرد و زن بحد خود قانع و راضی بودند فاضل ناهار در بار را در سبزه میدان میفروختند کمتر خانه‌ای بود که چهار پنج نفر را از مرد و

1ــ سورة‌البقره آیهٔ ۱۸۸ ۲ـ بهلول را هم گفته‌اند .

زن جمع‌آوری نکند تا صد و دویست هم میرسید .

وزارتخانه‌ها سفرهٔ عام داشتند خلطه و آمیزش زیاد بود همه خرسند بودند از گوشه و کنار حرفهای تاره را نفهمیده بگوش مردم میکشیدند و مورد اعتنا نبود . عنوان مجلس که پیدا شد سخن‌های سخیف و افکار کثیف در عنوان آزادی بی پیکر برسر زبانها افتاد بتقلید تمدن بولواری و تفنن در بیعاری رشتهٔ زندگی سادهٔ خودمان‌از دست رفت وپا بدایرهٔ تجدد گذاردیم آن دموکراسی حقیقی فراموش شد و فساد اخلاق بالا گرفت درب خانه‌ها بسته شد ، علاقه‌ها گسسته،شکایات‌پیوسته. روز بروز بر تکلفات زندگی افزود و از تعیشات عمومی کاست . بین طبقات افتراق افتاد و ازهر طرف تزریق نفاق شد کارخانه اگر داشتیم بازار ارسی‌دوزها بودبازهم **العوداحمد** .

والذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به‌ان یوصل و یفسدون فی‌الارض اولئك لهم اللعنه ولهم سوءالدار[1] آنانکه میشکنند پیمان خدا را پس‌از پیوستن و میبرند رشتهٔ رسیدن به امرالله را و فساد میکنند در زمین لعنت او برایشان و برای ایشان بدی سرای دیگر خواهد بود (در همین سرا می‌بینیم) وقت آن است که بگویم، اما از دل ، **اهدنا الصراط‌المستقیم** [2].

حکایت ما حکایت آن مکتبدار شد که شاگردان روی مواعده گفتند جناب میرزا خدا بد ندهد مگر کسالت دارید؛امر بر جناب میرزا مشتبه شد بر خاست و از پی معالجه رفت . مرض را در ذهن ما تزریق کردند و مشتبه شده‌ایم تا رفع اشتباه نکنیم صحت نخواهیم یافت . مرض در ممالك سایره، آزادی و مساوات دروغی است در ولایت ماتعقیب تمدن و ترقی بولواری و تکلفات مضر .

نکاح که‌دراسلام‌موردتأکیدبسیاراست رو به‌تقلیل است **ان‌یکونوا فقراء یغنهم‌الله‌من‌فضله**[3] اگر ارتباط مرد و زن را بشود در تحت قانون آورد بهترین قوانین چه‌در آمیختن‌چه در گسیختن قانون اسلام است (افکار امم صفحهٔ ۱۸۸) در میان مترقیان روز بروز در کاستن است .

بواسطهٔ رفع حجاب ، در حقیقت حجب و قبول رسوم ناباب و تقلید هرزه گردان پاریس تکلف در لباس بجائی کشیده که عایدات مشروع و حلال هشتاد در صد وفابه ایفای مد نمیکندلباس صبح لباس ظهر لباس عصر لباس شب کفش‌و جوراب و کلاه همرنگ دامن .

مد چیست زعادت تو هر چه وارو — در کاستن موی ز طرف ابرو
تغییر برش بجامه و کفش و کلاه — رنگ غلط لب و سرانگشت ومو

سابق وسمه میکشیدند سرانگشتان را حنا می‌بستند چون پولی بخارج نمیرفت وحشیگری بود حال که مبلغی گزاف به بهای ماتیك میرود نشانهٔ ترقی و تمدن است .

خلق را تقلید شان بر باد داد — ای دو صد لعنت‌براین تقلید باد

بگوئیم مدهم وسیلهٔ انتشار ثروت است ، در صورتی خواهد بود که از متاع داخله باشد نه از جنس خارجه و منحصر به ثروتمندان نه بلای جان بی‌ثروتان بشود و مزید رشك.

ازدحام زن در ادارات بر ضرر خانواده است مگر زنهای جا افتاده در بهداری و فرهنگ که مقتضی حفظ عفت و تجزیه مدارس دختر و پسر است.

مردها از بیکاری فریاد دارند زنها هم وظیفهٔ خود را از دست داده پا در کفش مردها میکنند یکی از جنگهای آتیه جنگ زن و مرد خواهد بود زن بهتراست به‌وظیفهٔ خود بپردازد . حرص بصادرات زنها را در خارجه بکار کشید ما آن حاجت را نداریم صرف تقلید است با فکر شیطنت .

۱ـ سورةالرعد آیهٔ ۲۵ — ۲ـ سورهٔ فاتحةالکتاب آیهٔ ۶

۳ـ سورةالنور آیهٔ ۳۲

برنامهٔ مدارس ما صحیح نیست هنوز یك مدرسه با تمام ملزومات نداریم

اما مدرسه و مدرسه زیاد میکنیم و افاده چی ناقص می‌سازیم از هر طبقه در مدارس قبول می‌کنیم ویك‌رقم‌تدریس . ادارات‌ما روز بروز پر میشود ازاجزائی که طرف حاجت نیستند . چند سال است که مدرسهٔ فلاحت داریم یکنفر که بحقیقت فلاحت بداند تربیت نشده است اگر هم ندرتاً یکی چیزی آموخته‌است بآبادی ملك پدرش نپرداخته . شاگرد مدرسهٔ فلاحت باید از اولاد ملاك باشد دنبال فلاحت برود نه دنبال بازرسی فلان اداره و اگر از رعیت زاده‌ها هم یکی بمدرسه می‌آید برای تعقیب‌شغل پدرش نیست در اداره‌ای صندلی میخواهد. در ممالك سایره محصلین قانون وارد خدمت دولت می شوند از شعب دیگر موقوف به حاجت است .

ممالك مترقی برای هر حرفه ، نجاری ، آهنگری ، خانه داری ، آشپزی ، خیاطی و غیره مدرسه دارند مدرسه دستگاه کارمند سازی است نه مردمی که چهار کلمه از اینجا و آنجا یاد گرفته معطل بمانند مزاحم باشند . مدرسه در دهات بطرزی که برنامه مرتب است سبب‌خواهدشد که رعیت و زارع از دست برود همه در شهر بریزند و از دولت کار بخواهند مختصر بودجه ای که داریم باید صرف مدارس‌شهری مفید بشود در مرحلهٔ اولی طب ، مکانیك ، مهندسی ، حساب و کارهائی که مشتری داشته باشندو پی کارخارج و آزاد بروند .

امروز از مدارس لازم مدرسهٔ معلم سازی مهم است معلم نداریم مدرسه میسازیم خصوص در حساب و ریاضی و از همین جهت جوانان ما از ریاضی گریزانند .

بجای مدرسه در دهات‌بدستیاری شاگردان مدرسهٔ فلاحت فرمهای فلاحتی ترتیب بدهند که نمونه باشد فعلا بمراتب بهتر است . میدانم مرا تخطئه میکنند لیك نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند در دهات همان مکتبخانه‌های سادهٔ قدیم کافی است . دستگاه نمیخواهد .

سر دفتر برنامهٔ مدارس ما باید دیانت باشد آنهم در تحت نظر مردمان متدین روشن‌فکر که حقیقت دیانت و حکمت آن را بیاموزند نه قناعت بسطحیات کنند و به متشابهات بپردازند .

یکی از کسان من که لیسانس گرفته است میپرسدکه حضرت فاطمه(ع) چه نسبت باحضرت حسین (ع) داشت تف بر این معارف .

مدرسه باید مربی اخلاق باشد حتی جوانان فاسدالاخلاق را خالی به پیشانی بنهد .

مولوی گوید :

تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم ناکس را بدست

دزدهای مدرسه دیده بکمك فنون علمی دزدی میکنند .

دو طایفه امروز در جامعه مشتری مدارس ناقص هستند وقانع به خواندن بدون استطاعت امتیاز صحیح از سقیم روزنامه نویس برای ازدیاد مشتری و اهل فساد برای انتشار افکار ناهنجار و تولید وسوسه در افکار .

مدرسه باید کارآگاهان سر بزیر بسازد نه مفسدان سر بهوا . نیجهٔ آلمانی هم اگر خوش خیال بود عاقبت اندیش نبود . این را هم بگویم عالم بهر فنی بیش از حاجت،وجودمعطله خواهد بود .

دیانت ما نکته‌ای از تربیت اخلاقی سیاسی و اقتصادی فرو گذار نکرده است ، راستی ، درستی ، مردم دوستی، میانه روی،دستگیری ، کسب روزی از راه حلال ، آموختن علم، سیاحت در آفاق و احتراز از فساد ،عناد،تبذیر ، اسراف و مناهی .

فایده ای که از توسعهٔ مدارس برده ایم این است که جمعی را از رشتهٔ خود منصرف کرده‌ایم چند کلمهٔ ناقص آموخته‌اند و بار بودجهٔ مملکت شده‌اند بدون هیچ نتیجه یا رفع حاجتی همه حریص در تلاش کسب ثروت نه ایمان دارند ونه وجدان نه بحدی قناعت . نه‌وقوف

کافی بشغل خود[1].

مراقبت در اخلاق در مدرسه امری است مهم یك بداخلاق جماعتی را بداخلاق میکند اخلاق فاسد مسری تر از اخلاق نیك است[2].

ندیدستی که گاوی در علفزار بیالاید همه گاوان ده را

کارمند وظیفهٔ دولت این است که زندگی را ببرد روی سادگی بی آلایشی، مامقلد علی (ع) هستیم ما را چه به طمطراق تبذیر واسراف تا کارمندان تأسی کنندحسد، رقابت ورشك کم شود. حتی الامکان به بیت المال کمتر زحمت بدهند **اوحی الی داود انك نعم العبد لولا تأکل من بیت المال** وحی شد به داود که تو بندهٔ خوبی هستی اگر از بیت المال نمیخوردی.

کارمندان دولت باید افتخار بخدمت مملکت داشته باشند و خدمت مملکت باید مقام احترامی داشته باشد مکنت وثروت در آن مدخلیت نداشته باشد و اگر ثروتمندی لیاقت خدمت به دولت و ملت را داشته باشدبخزانهٔ مملکت تحمیلی نکند نه خدمت را برای تحصیل ثروت بخواهدکمانحن فیه. در عین حال باید کارمند در معیشت آسایش داشته باشد و رعایت عائلهٔ اوبشود که از تشکیل خانواده طفره نرود چنانکه درنظام برای هرفرزند مبلغی بر حقوق کارمند می افزایند در ممالك سایره سفراء را از ارکان ثروتمند اختیار می کنند که بیشتر از بودجه حفظ آبروبکنند وما...

درحال کنونی جا دارد دولت بین کارمندان باسواد وخط و بی سوادان باخطوط لایقرء امتیازی بگذارد ماشین تحریر خط را از بین برده است آنجاکه بماشین نتوانسته اند متوسل شوند باید ازرمل سررشته داشت تا بتوان خطوط را خواند.

خط چنان به زقلم رانند‌ه که بیاساید از آن خوانند‌ه

اردشیر به مبلغی محتاج شد تاجری تقبل کرد بشرط آنکه پسر اورا کار دولتی بدهنداردشیر نپذیرفت که کارمند دولت باید بشغل خود مفتخرباشد خرید وفروش نمی شود وثروت درآن معتبرنیست.

نه فقط وظیفهٔ دولت است که باقتصاد زندگی کند ثروتمندان را هم بایداز اسراف و خودنمائی منع کرد ثروت در راه تدارك ثروت صرف شود تا مردم مملکت مستفیض شوند و بی کار نمانند.

منع کسب ثروت ضررجماعت است ثروت هرچه بیشتر بهتر لیکن باید از راه حلال کسب و بحاجات مبرم جماعت صرف شود به تجمل و تعیشات نامشروع منابع ثروت مملکت را ضایع نکنند به اباطیل بیگانه بهدر ندهند ثروت در بانکها جمع شود و بمصرف توسعهٔ تجارت و تولید منابع ثروت برسد ثروتمندان نباشند بانك نخواهد بود. مدارس، مساجد، حمام، پل، کاروانسراو آبادیهای دیگر را در مملکت ثروتمندان کرده اند.

طبع ایرانی تجمل پسندوخودنما است مرد آخربین مبارك بنده است **کلوا واشربوا ولاتسرفوا**[3].

تجار ما هم از پیکر در رفته اند سابق معروف بود نان بشیشه میمالیدند و تجار معتبر به

۱ـ قسمت عمدهٔ توجه بهورزش است خصوص دخترها درلباسهای مخصوص که محوقباحت می کند و حس حیارامیکاهد باز لعنت به تقلید نمی دانم مسابقهٔ دخترها در دویدن کجای تربیت است.

۲ـ در رساله ای خواندم که جوانان را باید در ترغیب نکاح راه و رسم عشق بازی آموخت قدما بر آن بودند که جوانان را باید در طریق تقوی به اهمیت تشکیل خانواده که پایهٔ تمدن است آگاهی داد و وظیفهٔ وجدانی آموخت آب ورنگ را مدخلیت نداد نام وننگ را در نظر گرفت نه ظهور شکوفه جلوهٔ گل و نوای بلبل همه برای تولید مثل وبقای نوع است. لمؤلفه

طبیعت همه ازپی زایش است جهانرا ز زایش خودآرایش است

نکاح اجباری شاید اهمیتش کمتر از تعلیمات اجباری نباشد.

۳ـ سورة الاعراف آیهٔ ۳۱

قاطری‌قناعت داشتند امروز میز شام و ناهارشان از هرکس رنگین تر است تختخوابشان مزین‌ترو اتومبیل نمرهٔ اول را سال‌بسال عوض میکنند رقابتی‌شده که مردم خانه ملك و کالا را میفروشند و اتومبیل میخرندکه ازگردشگاهها استفاده‌کنند همهٔ معایب برمیگردد روی‌زندگی‌طمطراقی وانصراف از تقوی ،تقلید معیشتی‌که‌امروز جهان را مستأصل‌کرده است .

در زمان ناصرالدین‌شاه تا اواخر درشکه منحصر بودبه دربار و چندنفر از اعیان، سایـرین حق سواری درشکه نداشتند پدرم اواخر درشکه داشت اما اخوان‌اجازهٔ سواری نداشتیم مسافات‌دور را با اسب طی می‌کردیم ازعلماء اول‌کسی که درشکه سوار شد مرحوم سیدعبدالله بهبهانی بود و باز سالها علماء مرکبشان قاطر بود .

حال در خیابان ردیف اتومبیل ایستاده راه برعبور و مرور مسدود است تصور میکنیم‌پیش رفته‌ایم . بلی ! حاجت بوسائل نقلیه افزوده‌لیکن باید عمومی باشد وسایل عمومی را باید تمیز و مرتب کردکه مجبور به تدارك خصوصی نباشیم و باین اندازه سرمایهٔ مملکت را بخارج نفرستیم. معایب بسیار است همه میگویند و مینویسند و بگوشها باد است [۱].

فساد چرخ نبینیم‌و نشنویم همی   که چشمها همه کور است و گوشها همه‌کر

مجلس‌شورای‌ملی

مردم یونان مردمی بودند مهاجـر بطرز ایلات رئیس بـر خود اختیار میکردند وگردن بفرمان او می‌نهادند ، شجاعت وطلاقت لسان مردی را روی کارمیآورد ، سابقهٔ سلطنت وخانواده چون ممالك باستانی نداشتند چنانکه‌گفتیم سولون حکیم دستوری داد و پریکلس بموقع اجراءگذاشت ملت را شریك حکومت کرد از آنجا دموکراسی پیداشد . مردم آتن معدودی بودند همرنگ و همسر نه تباین بسیار در زندگی بود نه پیچ بی‌شمار در سیاست . روزبروز حاجات متشتت شد و سیاست گـره برداشت ملل امروزه آن گونه مداخله در امور مقدورشان نیست مجلسی‌که برقرار کردند شرکت جامعه در آن میسر نیست جمعی از مبرزین هر طبقه باید انتخاب شوند و ناظر اعمال هیئت اجرائیه باشند با اوضاع‌امروزه‌نمیتوان‌در سیاست تنها رفت، پیش‌آمدهاوسیاستهای متضاد چون‌سیل‌ملل را بـا خـود میبرد اگر حکومت ملی بود جنگ نمیشد .

ماهم روی پیش‌آمد مجلس ساختیم و بواسطهٔ عدم آشنائی باین اساس تکی را اختیار کردیم که قالب قدم مانبود پس ازچهل سال هنوز ملت تصور صحیح ازحکومت مجلسی و حکومت‌شورائی ندارد.. نمایندگانمان هم .

دیانت ما امر بشورمیکند **وشاورهم فی‌الامر**[۲] یا **امرهم شوری بینهم**[۳] وارد است شورای ما باشور آیه فقط در لفظ مشترك است .

ما شکایت داشتیم از استبداد دولت باطرز انتخابات ونبودن ثالثی در میان،گرفتاراستبداد غیرمسئول شدیم دولت هرچه بود در انتظام امنیت و آسایش مسئول بود مجلس درکارها بـه‌سوداها

---

۱ ــ در کابینهٔ من محمد علیمیرزا خاقانی رماز بود در رشوه‌ای شرکت داشت و از رؤیتش بدم می‌آمد اورا از خدمت معاف‌کردم آقای سید ابوالقاسم کاشانی مکرر توسط کرد عذرآوردم. حامدی پسراعتماد دربار راکه از اعضای‌کابینه بود در حوزهٔ جاسوسی شوروی دعوت کردند و ماهی دویست تومان باو میدادند به آیرم رئیس نظمیه اطلاع داد قرار شد چندی برود و اجرت را بگیرد و باو اطلاع بدهدمنجمله‌گفته بودند از پستخانه تلگرافخانه و وزارت خارجه مستحضریم ازگنجهٔ اسناد هیئت بی‌خبریم و آن‌گنجه باختیار هدایت قلی هدایت (اعتضادالملك) پسرعمو بود، در نتیجه ۲۳ نفرگرفتار شدند و پس از استنطاق پنج نفر تیر باران منجمله خاقانی . پس از من درکابینهٔ فروغی هدایت بر سرشغل خودریاست‌کابینه بود درکابینهٔ جم دیگری را بجای اوآوردند!!! خیلی تعجب‌کردم تعجب هم نداشت او همرنگ نبود .

۲ـ سورهٔ آل عمران‌آیهٔ ۱۵۹   ۳ـ سورة الشوری آیهٔ ۳۸

انگشت میکند و مسؤلیت هم ندارد باغراض شخصی و انگشت غیر هردم ترلزل در دستگاه دولت می اندازد و امور نزدیك به هرج ومرج است .

دولتهائی که میآیند روی سازش‌هائی است، سیاه و سفیدکه در عمل عهود مورد اجرا پیدا نمیکند منجربه تغییرمیشود، صلاح ولیاقت مناط نیست، وزرا هرقدر توانا باشند فرصتی میخواهند تا اشتباهات خودشانرا اصلاح کنند .

عندالواقع بیشتر وکلای ما موکل ندارند و علت در طرز انتخاب است که امروز همه جا مضر اضطراری است و در مملکت ما مضر اختیاری .

حکمت مجلس شورای در مصالح مملکت بود در این مملکت وسیلهٔ رسیدن‌بمقام واستفاده از منابع دولتی یا ملتی است مصلحت درکارنیست وگاهی حرفهای حسابی زیر زانو می‌رود، دولت اکثریت را میباید برای چند روزی ریاست ، اکثریت بادولت همراه است‌برای استفاده ازهرقبیل: جا انداختن دوستان ، تلافی با مخالفان و بردن منابع دولتی ارزان .

می‌گویند ارادهٔ ملت ، ملت آرزوش امنیت و آسایش است که میدانداران‌باید تدارك کنند و همهٔ اشتباهات را باسم ملت اینان‌کرده‌اند ناحق میگوئیم ناحق میجوئیم ازحق چه‌انتظار داریم.

دولت های‌باصطلاح دموکرات اقلاحق انتقادبسیاست پژوهان میدهند اینك درعنوان‌مساوات طرزی هم‌به شیوهٔ دورهٔ فراعنه شایع است‌که از بطون‌قصورعالی امر صادر میگردد و مردم‌میبایست تعبداً به نان و آبی ساخته گنبدهای هرمان را برپاکنند مردم قبط دو فرقه بودند قومی زباندار قومی زبان بسته .

وزیر مختار آذربایجان قفقار پس از آنکه باکو بتصرف شوروی رفت عزیمت ترکیه کرد روزی نزد من آمد و دوساعت صحبت‌کرد ومن‌گوش‌دادم‌آخر گفت شما باری از دل من نمی‌توانید بردارید اما متشکرم‌که‌به صحبت من‌گوش دادید و آنچه در سینه داشتم‌گفتم و این از برای من تشفی‌ای بود وای بحال مردمی که‌نتوانند درد دل خودشان را اظهار بکنند .

پزشکان سیاسی درددیاگنستیك (تشخیص مرض) همه‌وقت‌اشتباه‌کرده‌اند وهیچگاه قدرشربت نکاه نداشته‌اند این است که مزاج ملل روبصحت نمیگذارد افراط است و تفریط .

طبع حکومت شورائی تشکیل احزاب پیش آورد ،حیدری‌و نعمتی رسمیت یافت ، اختلاف رفت روی بهره از سفرهٔ صنعت و نسبت استفاده جنگ طبقاتی درانداختند صدق رسول‌الله صل **لایؤمن احدکم حتی یحب‌لاخیه‌المؤمن مایحب‌لنفسه** ایمان‌نیاورده‌اید هیچیك (یا امنیت‌ندارید) مگر آنکه بخواهید برای برادر مؤمن خودتان آنچه را برای خود میخواهید وقت است که رو به حزب‌الله‌بیاوریم **ان‌حزب‌الله‌هم‌الغالبون**[1] ازتجمل‌باید‌کاست‌ورضای‌مستمندان‌راباید‌خواست‌وبرشیطان نعس‌لعنت‌فرستاد **ان‌الشیطان‌لکم‌عدو فاتخذوه‌عدواً انما یدعوحزبه لیکونو من‌اصحاب السعیر**[2].

به شهادت تاریخ دسته بندیها و تشکیل احزاب[3] و تلاش در بدست‌آوردن حکومت جزنفاق وشقاق نتیجه نداد پایهٔ زندگی را برصنعت وتدارك‌معاش را از راه صادرات‌خواستند و این‌درتعقیب اشتباهات چهارگانه اشتباه پنجم است . اروپا صادرکن امریکا صادرکن ، آسیا در تدارك ، مگر عقب‌ماندگان افریقا وجزایردریا چه اندازه استطاعت خرید دارند آنجاهم دست بکار خواهندگذارد باید در صادرات‌که درآتیه‌مبادلهٔ اجناس خواهد بوداندازه و انگاره بدست آورد و بیشتر به‌زراعت برداخت و مهاجرت بی‌توپ وتفنگ .

جنجال در اطراف قانون‌اساسی

در اطراف تغییری در قانون اساسی بسیار گفتند و روی اقوال عمرو و زید مصلحت را خلاف مصلحت شمردند قانون اساسی البته محترم است خصوص قانون اساسی‌ماکه پایهٔ براسلام‌دارد در اساس تغییر پذیر نخواهد

۱- سورة‌المائده آیهٔ ۵۶ ۲- سورهٔ فاطر آیهٔ ۶

۳- آخرنتیجهٔ دسته‌بندیهای حزبی، سیاست موسولینی،لنین وهیتلربود همه‌افراط وتفریط.

بود به اقتضای وقت در قرآن هم بدا حاصل شده است (در فروعات)بقره آیهٔ ۱۰۰ آنچه از آیات برگردانیم یافروگذاریم‌می‌آوریم بهتری یا مثل‌آنرا.

فصل‌مکتوب حفظ‌مصلحت نیست‌فحوای عام وخاص نگاه دار مصلحت است دیدیم‌که‌بساط باغ شاه‌جلوگیری ازاعادهٔ‌مصلحت‌نکرد ودیدیم که‌خستگی‌ازهرج ومرج وتدارك امنیت و پیشرفت اموردر نتیجهٔ‌دیکتاتوری بیش‌و مجلس‌را برسر‌تسلیم‌آورد .

تمام اصطلاحات شایعه در معنی لغوی نه مفید است نه مضر در عمل مفید و مضر میشود تا نیت چه باشد و عمل چه . اجرای عدالت باید خواست واز تقاضا فرونشست عدالت بی‌دیکتاتوری عاطل است و دیکتاتوری بی‌عدالت باطل. انحلال مجلس توأماً باصدور فرمان انتخابات راه‌ضررش مسدود است شاه مملکت قانونی باملت بیدار بر خلاف‌مصلحت مملکت و ملت عملی نمی‌کند چه‌بر ضرر خودش‌است پس نگرانی‌نیست و **کل یوم هو فی‌شأن.**[1]

مطبوعات‌و روزنامه

روزنامه [2] میبایست جای منبر راگرفته باشد . منبر بمداخلهٔ مردم بی‌سواد خاصیت خودرااز دست داده بود روزنامه بدتر شد چون علف‌صحرا هر روز از زمین افکار میروید عدهٔ روزنامه و مجله‌از حد احصاء بیرون رفته است قلیلی وقـایع را مینویسند بعضی معایب‌را باقدری‌فلفل‌می‌نگارند. اکثراً ازکیسهٔ‌صاحبان اغراض اداره می‌شوندمجلات غالب شعر است درعنوان ادبیات بعض روزنامه‌ها دلال‌فحشاء و وسیلهٔ تقـاضابوده عنوانـی به تهدید میکنند مگر نیازی برسد واغماضی بشود .

خواجه اسفندیار می دانی — که برنجمز چرخ روئین تن[3]
خرد زال را بپرسیدم — حالتم‌راچه‌حیلت‌است‌وچه‌فن
گفت افراسیاب دهر شوی — گربدست‌آوری‌ززر دوسه من
گرفرستی تو ئی فریدونم — ور نه آنگـه نعوذ بالله من

روزنامه‌های ما مطلب ندارند چون فحشاء ، غیبت ، تهمت و رذالت بیشتر مشتری دارد موضوع بحث است نمی‌دانم مردم روزنامه ها را خراب کرده‌اند یا روزنامه‌ها مردم را در هر حال روزنامه بیش ازحاجت داریم .

گاهی بامرکب‌سیاه گاهی مرکب سرخ بعضی‌مغربی بعضی‌مشرقی ، جنبهٔ مضر بعض مطبوعات میچربد . اگر مقالات مفیدهم میآورند مضرغلبه دارد نفسانیات وشهوت آمیزی معقول را از بین میبرد طبع ملت را به‌رذائل فحشاء و بی‌قباحتی جلب‌کرده‌اند .

یك طرف صحبت از ورزش است و تقویت اعصاب طـرف دیگر صحبت از عشق ورزی و تضعیف اعصاب‌پیشتر شاهنامه میخواندند حالا...[4]

یکی در پاریس هر روز تفحص میکردکی مرده است وطبیبش‌که بوده‌است ، اطبارا فکری میبایست کرد ، قرار گذاردند او را بوظیفه‌ای از این اعلان منصرف کنند.

۱ـ سورة الرحمن آیهٔ ۲۹

۲ ـ لایپزیك از شهرهای آلمان‌اختصاصی به چاپخانه‌دارد معروف است‌که از بارگاه قدس به ملائکهٔ‌کروبی خطاب رسید سیاستی برای شیطان معین‌کنند . شدیدتر سیاستی‌که به‌فکر مقربان ملاء اعلی رسیداین بودکه شیطان آب دریاهارا بیرون بریزدیا ریگ بیابانها را بر شمارد . خطاب‌رسید کافی نیست آنچه کتاب درلایپزیك چاپ میشود یکبار بخواند اگرمجله و روزنامه‌را بحساب‌بیاوریم تهران به نسبت‌کم از لایپزیك نیست هروقت مطلب‌کم می‌آورند یادی از شعراء می‌کنند هنوزیك مجلهٔ علمی نداریم . در ممالك سایره در هر رشته مجلهٔ مخصوص دارند جدی و فکاهی از هم جـدا است« گروهی این‌گروهی آن پسندند .»

۳ـ از انوری است.

۴ ـ گفته مـی‌شود روز نـامه رکن چهارم سیاست است و بالاترین وسیلهٔ ثبات چهـار پایه است نمی‌دانـم سیاست ما روی چهـار پایه چراثبات نمی‌یابد. (صندوق عدالت صفحهٔ ۱۰۳)

در سیاست خارجه

قلم اینجا رسید و سر بشکست مگر بخدا پناه ببریم قبل از مشروطیت و الغای عهدنامهٔ ترکمانچای اساس در سیاست رعایت دول کاملة‌الوداد بود و کاملة‌الوداد روی مدلول عهدنامهٔ ترکمان‌چای که از هر جهت خصوصاً اقتصاد دست ما را بسته بود در نامجات به کلمات دوستان استظهار انامل مودت و خاطر حق گزار برگذار میشد از طرف ما به تصریح عجز و از طرف مقابل ریشخند پس از مشروطه آن عبارات مبدل بعمل متقابله شد من حقیری و در برابر توکبیری.

مترنیخ صدر اعظم اطریش در مقابل نمایندگان خارجه سر فرود میآورد گفتند شأن مقام شما نیست گفت میخواهم سر نیزه ها را پشت سر من ببینند بنای سیاست بر زور است چارهٔ ما اصلاح احوال خودمان است و تا بتوانند سنگ در راه می‌اندازند.

بلی! پس از جنگ اخیر صحبت از منشور اتلانتیك و منشور دول متحد و سازمان ملل میرود متأسفانه بین مشترکین در آن پیمانها اتفاق نیست و بوی صلحی نمیآید آشوب در تمامی ذرات عالم است تا خدا چه خواهد «مگر آن شهاب ثاقب مددی کند سها را[1]» روی مرز مروت و مدارا مشی بایدکرد و بهانهٔ خشونت بدست نباید داد.

گیوم اول به گیوم دوم همان وصیت راکرد که نظام‌الملك به پسرش، آن در معضلات سلطنت این در اشکالات و خطرات وزارت هردو از شغل خویش مذمت کردند که باید دروغ گفت خدعه کرد و مظالم برگردن گرفت.

بازهم چه بایدکرد

قل ما اسئلکم علیه من اجر الامن شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا[2] بگو اجرا از شما نمیخواهم مگر هرکه میخواهد بگیرد راهی بسوی رب خود.

قصد من از دیانت روح دیانت است و روح همهٔ دیانات خوبی، مهربانی و دستگیری است. اسلام جامع است با مزیداتی و تشخیص کیفیات. از برای حفظ روح باید بدن را سالم نگاه داشت صورت را از دست نداد رنج های بدنی راحت روح میبخشند.

بشر مریض است گرفتار لرزه و تشنج، دوای لرزه گنه‌گنه است و گنه‌گنه تلخ. دیانت تلخی‌ها را بقند آلوده میکند و آرامش روح میدهد تا آنجاکه شکایتها برضایت میکشد که ورای آن هیچ نعمت نیست.

آدمیزاده طرفه معجونی است — از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این شود کم از این — ورکند میل آن شود به از آن

حیوان عیشش بخور و خواب است فرشته بمقامات روحانی و تا روح آرامش نداشته باشد شخص آسایش ندارد مغربیها عرفان را از دست داده اند.

و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب[3] آنکه بزرگ شمارد دستورات خدارا همانا از پاکی دل است.

خصایل بشر بعضی غریزی و طبیعی است بعضی کسبی، غریزی احساسات است و اخلاق کسبی صنعت و علم و اخلاق مسری است بد یا خوب، به تربیت و مراقبت میشود از بد کاست و برخوب افزود در مدارس و محافل باید مراقبت تام داشت و اخلاق و آداب را از موضوعات مهم شمرد به نظافت، نزاکت، ادب، اقتصاد و نگذراندن وقت به بطالت نظر داشت. **ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم**[4] تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

چند کلمه در انترناسیونالیسم

که قصد ادارهٔ امور بین‌المللی است. سابق امور مشترك تحت قواعدی مقبول ملل منظور بود چون تلگراف، پست، روابط، مراوده، تجارت و مسافرت امروز کار کشیده است به مداخله در شخصیات، تحریك طبقات نسبت بهمدیگر، بعنوان حمایت دموکرات بر ضد سرمایه دار

---

۱ ـ سیاست ترکیبی پیداکرده است که باید گفت مرده‌شوی ترکیبش را ببرد.

۲ ـ سورة‌الفرقان آیهٔ ۵۷ — ۳ ـ سورة‌الحج آیهٔ ۳۲ — ۴ ـ سورة‌الرعد آیهٔ ۱۱

یا بی‌بضاعت در مقابل ثروتمند و جمع حاصل مساعی ملت در دست دولت و صرف آن به ادارهٔ زمامداران بیشتر برای رفاه خود و تبلیغات ، تجهیزات و جهانگشائی بصورت خیر خواهی. ملت طرف شور است اماحق نفس کشیدن ندارد (فضولی موقوف) دموکراسی معنیش این بود که همه رأی داشته‌باشند، سوسیالیسم برگشت روی آن اصل که هیچکس رأی نداشته باشد دیکتاتوری در اشد استبداد و خفه کردن‌عامه، منکر نمیشودشدکه زمره‌ای از اصول مبوب حق است و اختلاف مسکین و غنی بیرون از حداعتدال ، متمکن از ادای حق مستمندان خودداری‌کرد تیشه را بقصد قطع ریشه برداشتند بغض‌وکینه جلوه‌گرشد . رعایت اخلاق ،عادات، مشرب وعقاید در این تعدیل نمی‌کنند و این معنی است که در را بر صلح بسته است زندگی و معیشت کل فرق از قطبین‌تا خط استوا بر یك منوال به سلیقه و دستور یك مرکز محال است و کوشش بی فایده‌البته من بپوشم من بخورم من برقصم تو تماشاکن طریق‌نیست باهم بپوشیم باهم بخوریم و بی‌جا نرقصیم راه صلح است **لاضررولاضرار** .

در مملکت ما عده‌ای عاجزند آنها را باید باندازه جمع آوری‌کرد و بکاری باز داشت امر بر میگردد به زارع و کاسب .

اما زارع در مملکت ما شکایت ندارد و تزریقاتی که کردند مؤثر نیفتاد چه مزدور نیست محصول تسهیم میشود روی اسهام‌تن، بذر ، افزار (گاو گاو آهن) خاك ، آب . تن‌وبذر و افزاربا رعیت است وسه سهم میبرد آب‌و خاك‌با مالك و دو سهم‌میبرد. تعمیر ابنیه ، تنقیهٔ قنات وپرداخت مالیات با ارباب است اراضی ملك قرا پشك است یعنی زمینی که‌در قرعه به هر رعیتی افتادموروثاً باختیار او و اعقاب او است و اگر تجدید پشك بشود با رضایت است . رعیت میداند محصول‌چیست و به او چه میرسد و ارباب (صاحب آب و خاك) چه میبرد و این قاعده ای است که از هفتصد سال قبل گذارده اند .

کاسب بر دو قسم است زمره‌ای به جمع و خرج خود کسب می‌کنند (کسب فرادی) ایشان روی بازار متاع خود حساب کار خود را می‌کنند .

زمره‌ای در کارخانه هاکارگرند اگر شکایتی است راجع‌باین جماعت است اینجا هم بایدقاعدهٔ تسهیم بر قرار شود و صاحب سهم اینجا سرمایه ، افزار ، مخترع (طراح) ، مدیر ، کارگر است نسبتی باید با ملاحظهٔ حوادث در کار آورد و از پنج سهم بفراخور حال هریك سهم‌ببرند البته‌این تسهیم به سادگی تسهیم در زراعت نیست تدارك مصالح میخواهد و زحمت پیدا کردن بازار . کارگر باید وارد حساب باشد تاخودش را در نسبت مغبون نداند و خواهد دانست که عرضه و تقاضا و گردش بازار اجرتها را محدود می‌کند ، اجناس در رقابتها ارزش فروششان محدود است بازبیکار و بیمار سهم دارند رؤسا باید از اسراف بکاهند و زندگی‌مشروع و به تقوی بنمایند و این‌اصول‌چنانکه حلاجی‌کردیم همه در احکام قرآنی ملحوظ است مع شیئی زاید .

سالها دل طلب جام جم از مامیکرد   آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

با یکی از رفقا در برلن به مغازه‌ای رفتیم میخواست زیر پیراهنی گشباف بخرد فروشنده چند رقم آورد به قماش‌مختلف نپسندید و بهتر میخواست گفت روزی‌یك نفر امریکائی بحجره آمد جوراب خواست همه رقم آوردم و قانع نشد بهتر میخواست من هم از همان رقم آخر آوردم و قیمت را دو برابر گفتم راضی‌شد حدی برای بهتر باید قائل شد .

تن آدمی شریف است بجان آدمیت   نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آنچه امروز می‌گویند و میخواهند سه چهار قرن‌پیش عنوان و تعقیب شده بود هیچیك از شهر های بزرگ آباد نمی‌شدکه حال از نظر می‌اندازند و اختراعات و مکاشفات صورت نمی‌بست چه اندازهٔ ذوق شخصی و استقامت افراد در رسیدن به مقصود صرف شده و ثروت بکار رفته است‌تا تمدن امروزه حاصل شده است مسلکهای جدید بلاشبهه به انحطاط خواهدکشانید .

در خانه های ساخته منزل‌گرفتن وکالای موجود را تقسیم کردن‌سهل‌است آبادکردن مشکل .

وقتی مردم را روی حرفه چهار طبقه کردند سولن حکیم ادای مالیات را مأخذ قرار داد آنکه برای مملکت بیشتر ثمر داشت برتر شمرده میشد. آنچه بگویند بشنو و باور مکن که در جماعت از طبقات گزیر باشد چون چنین است باید معیشت را مرتب نهاد و از اسراف در زندگی در حدودی منع کرد که ثروت به باطل صرف نشود و همه به نسبت مستفید باشند [1] در کمونیستی هم طبقات محفوظ است.

صلح

اگر پیل زوری و گر تیز جنگ به نزدیك من صلح بهتر که جنگ

جنگ در ابتدا با چوب بود وسنگ ، شمشیر ومنجنیق و کشکنجیر هم بمرور در کار آمد یونانیان آتش راهم بمیدان آوردند در شاهنامه هم داریم :

یکی آتشین دیگ انداختند زمین از نریمان بپرداختند

هانیبال بوته به شاخ گاو و گوسفند بست آتش زد و رها کرد رومیان جادوئی پنداشته فرار کردند.

چون بشر پا به میدان ترقی وتعالی گذارد توپ وتفنگ پیداشد اینك که تمدن درفوق ترقی و تعالی است (دموکرات بی غل‌وغش) کار به گاز مختنق وبمب اتم کشیده است . در مقابل انسانیت استعمال گاز خفه‌کن را منع‌کردند وبجای آن بمب اتم بکار میبرند که در یك لحظه شهر یرا زیر و رو می‌کند و تا مسافات بسیار اختناق می‌آورد . درحمایت آزادی از هیچگونه ویران کردن آتش‌زدن وگروه‌گروه مردم بی‌طرف را فانی کردن خود داری ندارند همه بخاطر دموکراسی که تازه پی آن می‌گردند که پایهٔ ادارهٔ امور است به مصلحت نسبی عامه . قدما برآن بودند بقول سعدی :

چو شمشیر پیکار برداشتی نگهدار پنهان ره آشتی

این دقیقه در این دورهٔ تمدن از مد افتاده است بتصور کندن ریشهٔ فساد ریشه‌های افسد می‌نشانند.

علی علیه السلام میفرماید **لاخیر فیمن لایألف و لا یؤلف** خیر درکسی نیست که نه‌دوستی بکند نه دوستی بپذیرد . در جنگ اخیر عنوان صلح شد ونپذیرفتند .

تا مناسبات روی امر و اطاعت است بعبارت‌دیگر جبر امید توافق بالاراده نیست‌یکطرف غلول است باید‌مناسبات برود روی‌همکاری ومفهوم معاضدت‌ویاری‌تاکارها بصلاح بیفتد اختلافات سر لحاف ملانصرالدین است باید لحاف را بعدالت تقسیم‌کرد تا نزاع برطرف شود متأسفانه امروز همهٔ صحبت روی صنعت است و ابتلای‌کارگر . این اختلاف چنانکه گفته‌ام از غرور و غلو در صنعت پیدا شده است و روز بروز در تزاید است طرحهائی که ریخته میشود موقتی است ترکت‌الری‌فی‌الری مردآخربین مبارك بنده‌ای است. قول ژان ژاك روسو را یادکرده‌ام افکار امم صفحهٔ ۱۷۵ همان روز میبایست‌فکر امروز راکرد و امروزفکر فردا را ، عمر ملت دراز است شاهین ترازوی‌صادرات روز بروز بر تزلزل میافزاید وعرصهٔ بازار تنگ میشود .

---

۱ ـ از پنج عامل مولد ثروت ولو بدرجات مؤثر باشند همه را در منافع سهیم باید دانست و هیچیك از عوامل را نمی‌شود از سهم خود محروم گذارد در حکم امروز بخار و برق اهمیت مخصوص دارند و در شمار عمال پنجگانه نمیآیند محرکند و سبب رونق فوق‌العاده و علیحده‌سهمی دارندکه‌در آن مؤسس و بازوی‌کار شریك خواهند بود و امروز رعایت سهم کارگر نمیشود کارفرما و کارگر نباید روی مفهوم آمر و مأمور سلوك کنند بلکه روی مفهوم مقدم و معاضد بنا بر محبت و همکاری باشد .مراست:

مردم بجهان چنین گرفتار نبود در راه معاش اینهمه خار نبود

گر خلق بخوردند غم یکدیگر خالی‌بجهان کسی‌زغمخوارنبود

اتم را منفجر کردیم نوبت عقدهٔ حرص وحسداست[1]

امناء و عقلای بانام نشستند و عهد بستندکه‌به اراضی غیر، نظر نداشته باشندوهرقومی را بحال خودبگذارندکه بدأب وذاکان خرد خود را اداره کند اگر دروغ بود چراگفتند و نوشتند اگر راست بود چرا بوی صلح نمی‌آید . نیست مگر حرص جهانگیری‌اینجاهم تعلیم قرآنی فایق است و حاکی از نیات **ماکان لنبی ان یکون له اسری‌حتی‌یثخن فی الارض تریدون عرض‌الدنیا والله یریدو الاخرة والله عزیزحکیم**[2] پیغمبر را سزاوار نیست‌که چشم‌به اسیر (مال) داشته باشد تاخون بریزد در زمین ، شما متاع دنیا را میخواهید و خدا آخرت‌را میخواهد و خدا غالب و داناست.

سعدیابسیار گفتن وقت ضایع کردن است وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم[3]

خاتمهٔ‌کتاب وحسن‌مآب

خطرات‌دوران رابسرآوردم زیروبالا بسیار دیدم زشت وزیبا بسیارشنیدم شکر خدا راموفق شدم لابلای خدمات موظف هم وطنان را یاد گارهائی ادبی بدفتر بیاورم و اگرگاهی‌بی‌ادبی شده است و قلم سرکشی‌کرده‌است عذر میخواهم و عذر عندکرام‌الناس مقبول هیچگاه فرصت را از دست نداده‌اموددر قصیده‌ای‌گفته‌ام:

نیست زوال درجهان جزبزمان واین‌بدان سودکنی تو یا زیان فرصت توا‌ست اسیری

جدمن رضاقلی‌خان هدایت‌گوشهٔ خلوص را بر مسند جلوس ترجیح میداد اوقات راهمه به قدم‌و قلم درخدمت به‌علم و ادب برگذارکرد پدرم‌اساس‌تلگراف رابرقرار.

تلگرافخانه معبر اسرار بود و مطمح انظار به حسن اداره‌که در آن دوره نظیر نداشت با توجهی‌که ناصرالدینشاه بدین اداره داشت مقام اعتمادی بسزا حاصل‌کرده بودکه هیچیك از ملازمان را نبود ،

این بنده در عنفوان جوانی بخدمات شخصی وی بسر بردم شب‌ها بمصاحبت اومفتخر بودم و از فرمایشات او مستفید می‌شدم شبی فرمودند میرزا حسین خان صدر اعظم تلگرافخانه را وسیلهٔ تأیید کار خود میخواست و من در محظور بودم بامن پیچیدگی می‌کرد تا آنجاکه سفارت روس رابه شکایت از جریان ادارهٔ تلگراف برانگیخت وطرح سعایت ریخت شکایت را مستقیماً تقدیم شاه‌کرده بود پشت پاکت که نزد من ضبط است دستخط شده است‌این عرایض بایدبا اطلاع مخبرالدوله‌بعرض برسد . جواب پدرم هم که نزد من موجود است دندان شکن بود نه‌از آن گونه که بتوان به سفارت گفت مکتوبی ازمیرزا حسین‌خان دارم که از پدرم خواهش میکند، ازسفارت روس ملاقاتی بنمایند و ایشان نپذیرفته‌اند که‌لون تصدیق بخود نگیرد .

منجمله‌دراین موقع فرمودندنه سال دچار دسیسه های‌صدارت بودم ودر آن اضطراب‌نگران.

۱ـ جنگ مستمراست وهمه درجنگ ، دشمن‌کیست وموضوع چیست؟

سابق موضوع تصرف‌کوه ، دره ، رودخانه و ضمناً بردن بضاعت همسایه بود امروز عنوان آزادی است که مفهوم صحیح‌آن محرز نیست، هرکس‌بسلیقهٔ خود تفسیر میکند و تا مفهوم‌معقولی برای دموکراسی مسلم ندارند جنگ تمام نمیشود ،

چون نیتها سلطه و توسعهٔ میدان نفوذ و استفاده است برای تحدید مفهوم دموکراسی حاضر نمیشوند و الا حرف حسابی دوکلمه است و هیچ صاحب شعوری ازحرف حساب رو گردان نیست بحساب نمیخواهندگردن بنهند رنجبر بهانهٔ قوی است ومحتکرهدف مطلوب . دنیاسیری داشت و مردم بعادت مشی‌میکردند قوهٔبخار وبرق آن رشته را گسیخت انتفاعات بطفیل بخار وبرق ازتعادل بیرون رفت عنوان حصول تعادل است وغرش تعدی و تجاوز این است توافق حاصل نمیشود (تو مچاپ که من بچاپم) بقول موسولینی مال دنیا تا بدست دموکرات نیامده است حرام است.

۲ـ سورهٔ‌الانفال آیهٔ ۶۷ ۳ـ مصرف وقت چیست‌لابد می‌گذرد به صحبت ما جدبهتر.

اوهمهٔ اسباب را برای آزار من داشت من چه داشتم . فکرکردم دیدم من یك وسیله بیشتر ندارم و آن «نخواستن» است وبا حربهٔ نخواستن موفق شدم .
این کلمهٔ نخواستن در دورهٔ زندگی مرکوز ذهن من بود اگر به مشکلات معضل برخوردم و بر خوردار شدم که رخت آبرومندی از ورطهٔ خطر بدر ببرم به طفیل این کلمه بود در «بر من چه گذشت» گفته‌ام :

نه ازرشوت مرافلسی است در خوان   نه ازذمهٔ مرا خاری است برتن

اینك درگوشهٔ دروس بخاطر جمع زندگی ساده‌ای دارم هنوز قوت قلمم هست و از دست نمیگذارم پس از فروش بضاعت موروث خانهٔ شهر و مزرعهٔ شهریار سه‌دانگ دروس به ملکیت من درآمد دودانگ‌ونیم آنرا حبس اولاد ذکور و موقوف بربعض امور خیریه‌کردم نیم‌دانگ رابااختیار خویش گذاردم اخیراً اراضی آن نیم دانك را فروختم وبعض عمارات ساختم که اجارهٔ آنهاکمك به ادارهٔ زندگی من می‌کند در بدوامر ازاین مبادله دلتنگ بودم اینك می‌بینم مصداق **من یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من‌حیث لایحتسب**[1] بوده است .
بحکم پیش‌آمد طرحی‌ریخته شد که از هوائی اراضی‌دروس علاوه بر منافع مزروع‌انتفاعی برده شده باشد این فکر برای من آمده بود که به اجاره ازهوائی آب و خاك استفاده به‌مصلحت عام بشود سرمایه میخواست وموجود نبود . آقایان احمد روستا وکاظم امامی باتفاق آقای حسینقلی کمال هدایت نزد من آمده عنوان‌کردند با معزی‌الیهم قرار دادی در بین‌گذارده شد که آن اراضی را بمدت طولانی باشخاص اجاره بدهیم عایدات تخمینی‌معامله‌بنظرم لقمه‌ای ناهموار وهضم آن‌دشوار آمدمگر سروشم‌بگوش هوش برخواند که هان فراموش مکن‌که به **لاتأکلو اموالکم بینکم بالباطل**[2] دلالت کرده وصحبت از **وفی اموالهم حق‌معلوم للسائل والمحروم**[3].
قرار شد سالی دوازده هزار تومان (۱۲۰۰۰۰ ریال) سهم منافع آب وخاك به موقوف علیهم برسد بقیهٔ مال‌الاجاره بمصرف ساختمان‌مریضخانهٔ ۵۰ تختخوابی که ۲۵ تختخواب مجانی باشد ، مسجدی باندازه و حمامی به طرح تازه برسد و بعدها نگاهداری‌شود [4].
شکرکردم که واعظ‌غیر متعظ نبوده‌ام آقایان امامی و روستا آن استطاعت را نداشتند امامی خارج شد اندیشه بودکه آن نیت انجام نپذیرد دست توفیق و دلالت آقای ابوالفتوح علوی نعم‌الرفیق آقای غلامعلی چیت‌ساز را که شخص باشرافت و مؤید به سعادت است به مساعدت بر انگیخت همت انجام این امر نمودند اینك از مراتب سه‌گانهٔ مریضخانه به بهتر اسلوب ومصالح مرغوب دو مرتبه انجام یافته است امید است انشاءالله ختام آنرا بچشم‌ظاهر بنگرم و تشکر توفیق را بزبان بجا آورم و انشاءالله حاجتمندان برخوردار شده از بانی یادی خواهند نمود بتاریخ ۲۱ ماه مهر ۱۳۲۹

کس نماند دیر در این کهنه دیر   خیر بادت گرکنی یادم بخیر

۱ـ سورة‌الطلاق آیه‌های ۲و۳   ۲ـ سورة‌البقره آیهٔ ۱۸۸   ۳ـ سورة‌الذاریات آیهٔ ۱۹

۴ـ در هشتاد سال قبل شمال منازل‌ماکه حال سفارت ترکیه و آلمان است صحرا بود پدرم زمینی خرید و رضاقلی‌خان هدایت را درآنجا دفن‌کردند و تکیه ساختند ودر موقع توسعهٔ خیابانها قسمتی از آن بخیابان افتاد بقیه را من‌آبادکردم و مخصوص درمانگاهی شدکه دایر است و اهالی مستفید . حال آن بنا کنار خیابان اسلامبول افتاده است منافعی که از مغازه‌های کنارخیابان عاید می‌شود مطابق وقف نامه به بهداری وشیرو خورشید سرخ میرسد .

در وضع اعراب (حرکات)

حروف مطلقاً بآواز موضوعی خود خوانده میشوند ساکن ومتحرك. سخن در «الف» «واو» و «یا» است که مختلف بتلفظ میآیند.

الف بردو قسم است همزه و حاوی، حمزه از حروف است حاوی قسیم حرکات (لا)

الف چه همزه باشد چه حاوی در اول کلمه بصورت الف(ا) نگاشته‌شود حاوی را **مدی** بر سر میگذارند (آ) یا الفی‌خنجری‌دربر (ا') در وسط کلمه همزه‌بصورت مخصوص نوشته(ء) و روی«الف» «واو» و«یا» نهاده می‌شودبسته‌به آنکه‌ماقبل آن‌مفتوح مضموم‌یا مکسورباشد: شأن،مؤید، بئر، لؤلؤ، لئالی. باشدکه همزه خود متحرك بود: سؤنه،مؤید، تأمل، مؤثر. ضم‌میم اینجا اثری درآواز ندارد و همزه مفتوح است . الف حاوی اشباع فتحه است . .

واو در تلفظ سه‌حال‌دارد به‌آوازموضوعی (روان،داور) متحرکا وساکن .

اگر ماقبل آن مضموم باشد اشباع‌ضمه است رو، مو، دود و این واو را معروف گویند واگر خود حرکت باشد بجای ضمه است دو، تو، لوکوموتیو .

آنجا که ماقبل واو مضموم باشد و واو بصوت موضوعی خود جزم روی واو گذاریم نمو ، دنو و اگر خود متحرك باشد باز بصورت موضوعی خوانده شود حرکت‌میخواهد. **موفق،متوالی** .

و او معدوله آن است که نوشته میشود و خوانده نمیشود:خود، خواهر ، خوارزم، خوانچه دربعض ولایات خراسان ولرستان چیزی ازآواز «واو» را ادا میکنند.

«یا» دوحال دارد بصورت موضوعی‌متحرك وساکن یگانه بیان جای «یا» قسیم‌حرکت‌رااشباع کسره ، دراین‌صورت مسبوق به‌کسره‌است:ایران، دین یا بین دوحرکت دویا گفته می‌شود[1] بیندیش یای‌دوم درآواز بهمزه اشبه‌است .

واو و یای مجهول‌همان‌کرسی همزهٔ ساکنند و آواز از همزه‌است ممدوداً شئیر (شیردرنده) در مرکبات‌چیزی ازآوازحرکات به‌آواز واو ویا آمیخته‌میشود **ای،می،ری،آی،او،هو** دولت‌بفتح میم و دال در لهجهٔ عراقی (ایراك) امروز ای می رایج است بکسرمیم .

بسیار از تلفظات الفاظ اجنبی سماعی است خصوص در التقای ساکنین در ستاتیستیك سین ساکن است و فارسی زبان یا سین را کسره می‌دهد یا همزهٔ مکسوره مقدم میدارد استاتیستیك.

آوازها عندالواقع همزهٔ متحرکند و در ممدودات حرکتی بین دو همزهٔ اول متحرك آخر ساکن که در عروض سبب بسی اشتباه شده است که درجای خود یاد کرده‌ام (رسالهٔ عروض)

پایان چاپ‌دوم
آبان‌ماه ۱۳۴۳

۱ـیاء اول معروف است دوم مخرجی‌ومتحرك یاء اشباع‌کسره را نیز معروف‌گویند همچنین واو را

فهرست اسماء رجال، اماکن، کتب، روزنامجات، مجلات وغیره *

«آ»

---

* اعدادی که حرف م درکنار آنست نمایندهٔ صفحات مقدمهٔ کتاب است.

«الف»

«ب»

«پ»

«ت»

«د»

«ذ»

«ر»

ز

«ژ»

«ش»

«ض»

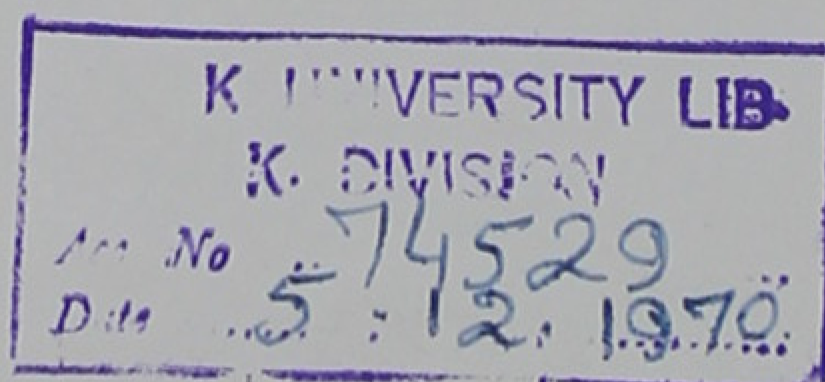
«ط»

«ك»

«م»

«ن»

«ی»


K. UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc. No 74529
Date 5 : 12 : 1970

Call No.........

Date......... ....

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Title Mantakhab-ul-Lughát-i-Sháhi jahání.

Author

Accession No. 26402

Call No. 891.503 K 41 M

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Call No..........

Date........... ....

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Title Mantakhab-ul-Lughát-i-Sháhi jahání.

Author

Accession No. 26402

Call No. 891.503 K 41 M

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date